

کتابخانه شخصی حضرت آیت الله العظمیٰ خراسانی
مکتب مطبوعاتی آیت الله العظمیٰ خراسانی
تهران - خیابان ولیعصر - پلاک ۱۰۰

روزنامه

کتابخانه شخصی حضرت آیت الله العظمیٰ خراسانی

تألیف: میرزا محمدتقی خراسانی
چاپ: درم چند جلدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دره نادره : تاریخ عصر نادر شاه

نویسنده:

میرزا مهدی خان استرآبادی

ناشر چاپی:

وزارت فرهنگ و آموزش عالی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه
۱۰	مشخصات کتاب
۱۱	نشانه های اختصاری
۱۲	یادداشت مصحح بر چاپ سوم
۱۲	مقدمه مصحح بر چاپ دوم
۱۵	مقدمه مصحح بر چاپ اول
۱۸	گفتاری درباره کتاب
۱۸	اشاره
۱۹	چرا دره نادره تجدید طبع می شود؟
۲۳	چرا دره بدین سبک نوشته شد
۳۲	دره و متون ادبی پیش از آن
۴۱	دره و فضایی متأخر
۴۴	مشخصاتی از نثر دره
۴۸	پاره ای از مشخصات دستوری کتاب
۵۰	چگونگی تصحیح
۵۶	میرزا مهدی خان و زندگانی او
۵۶	اشاره
۶۰	آیا کوکب لقب این میرزا مهدی خان است؟
۶۶	پایان کار مؤلف دره
۶۷	سال مرگ وی
۶۸	آثار و مؤلفات میرزا مهدی خان
۷۱	فهرست مآخذ تصحیح کتاب
۸۴	مقدمه

- در بیان اختلال [۱] ممالک ایران بتقدیر مالک الملک [۲] مطلق [۳] ۳۹۲
- در [۱] بیان استیلاى افغانه غلجه [۲] «۱» باصفهان نزهت «۲» بنیاد [۳] ۴۰۵
- در بیان جلوس حضرت طهماسب شاه [۱] ۴۷۰
- در تتمیم ذکر ما سبق ۴۸۲
- [۱] در بیان خاتمه کار محمود و جلوس اشرف و قتل خاقان شهید - ۵۰۳
- در بیان تدرج «۱» حال و ترقی احوال نادر شاه بتقدیر ایزد بی چون ۵۱۶
- در بیان تسخیر مشهد مقدس - ۵۳۸
- در بیان نهضت رایات همایون بجانب هرات خلد بنیاد بعزم تأدیب افغانه ابدالی ۵۶۰
- در بیان تسخیر اصفهان بعون خداوند سبحان و قدیر ۵۷۷
- در بیان استیصال اشرف [۱] بقهر قادر بی چون ۶۱۷
- در بیان فتح ارومیه [۵] و تبریز ۶۴۹
- در بیان جنگ ابراهیم خان با افغانه و شکست او از آن طایفه لثیم ۶۷۱
- در بیان انصراف موکب نادری بجانب خراسان بعزم اقتصاص «۱۶» از خصوم شدید الخصام ۶۸۵
- در بیان عروسی رضا قلی میرزا به لطف خداوند جل شأنه ۶۹۱
- در بیان تسخیر هرات نزهت قرین و قلع افغانه ابدالی از آن سرزمین ۷۲۵
- در بیان توجه حضرت شاه طهماسب بجانب ایروان و رجعت اختر اقبالش از آن سیر ۷۵۹
- در بیان نهضت موکب نادری بجانب بغداد خلد نظام ۷۷۸
- در بیان محاربه با توپال عثمان پاشای سر عسکر و ظهور کسر در لشکر بعد از فتح بتقدیر ایزد بی چون ۸۱۰
- در بیان توجه موکب نادری کرت ثانی بجانب روم و «قتل عثمان پاشا» ۸۳۲
- در بیان طغیان محمد خان بلوچ و خاتمه کار آن بدبخت مغرور ۸۷۴
- در بیان توجه نادری کرت ثالث بجانب روم و قتل عبد الله پاشا ۸۹۲
- در بیان جلوس خدیو قارن «۹» قرین [۵] بتأیید مالک الملک ملک آفرین ۹۳۰
- در بیان تسخیر قندهار و قلع افغانه بتأیید رب العالمین [۱] ۹۷۱
- در بیان فتح بلخ و تدمیر «۱» سرکشان عنید «۲» ۹۹۶
- در بیان تسخیر هندوستان بتقدیر خالق ظلمت و نور [۱] ۱۰۰۷
- در بیان قتل عام شاه جهان آباد و تأدیب جهلای دون [۱] ۱۱۴۸

- در بیان تفویض سلطنت هندوستان بمحمد شاه و انصراف موکب نصرت قرین بجانب ایران زمین. ----- ۱۱۹۲
- در بیان تسخیر ممالک سند و تأدیب سرکشان آن سرزمین ----- ۱۲۱۴
- در بیان تسخیر بخارا و تأدیب سرکشان لباب «۱۵» ----- ۱۲۳۶
- در بیان تسخیر خوارزم و تدمیر معاندان دون ----- ۱۲۵۴
- در بیان تعریف و توصیف قلعه کلات ----- ۱۲۸۵
- در بیان تذهیب قبه علیه خورشید ظهور [۲] ----- ۱۳۰۷
- در بیان توجه عسکر دشمن شکر نادری کرت ثانی بجانب داغستان بعزم تأدیب لکزیه زشت عمل ----- ۱۳۱۷
- در بیان قلع قلاع و قراء قراقیطاق بتقدیر قهار ذو العز و البهاء ----- ۱۳۶۵
- در بیان فتح مسقط و تأدیب اشرار و خوارج بیدین ----- ۱۳۸۹
- در بیان نهضت نصر الله میرزا بجانب خوارزم بامر قهرمان خطه کن فیکون ----- ۱۴۰۸
- در بیان سنوح «۱» رضا قلی میرزا و سقوط او از نظر اعتبار والد کامکار [۱] ----- ۱۴۱۵
- در بیان نهضت موکب همایون کرت رابع بجانب روم به قلاوزی بخت سعید ----- ۱۴۲۴
- در بیان حال موصل و تسخیر کرکوک و اربیل ----- ۱۴۸۶
- در بیان جنگ یکن محمد پاشا سر عسکر ثالث و انجام کار او بحکم قضا. ----- ۱۵۰۴
- در بیان قتل نادر شاه با اولاد و اعقاب. ----- ۱۵۱۳
- در ذکر آن [۳] کلمات وعظ اساس مذیل باقتباس ----- ۱۶۲۳
- در بیان سلطنت علی شاه و انجام کار آن جاهل مغرور ----- ۱۶۴۸
- در بیان جلوس شاهرخ میرزا در خراسان بتأیید مالک الملک مطلق ----- ۱۶۶۱
- ذکر جلوس ابراهیم خان در تبریز به اغوای مفسدین خناس ----- ۱۶۶۶
- خاتمه [۱]: ----- ۱۶۷۹
- تلخیص و تحریر دره نادره به نثر ساده ----- ۱۶۸۱
- اشاره ----- ۱۶۸۲
- در بیان اختلال ممالک ایران ----- ۱۶۸۲
- در بیان استیلای افغانان باصفهان ----- ۱۶۸۲
- جلوس شاه طهماسب ----- ۱۶۸۳
- خاتمه کار محمود و جلوس اشرف و قتل شاه سلطان حسین ----- ۱۶۸۴

- ۱۶۸۴ - ترقی احوال نادر شاه
- ۱۶۸۴ - تسخیر مشهد مقدس
- ۱۶۸۶ - حرکت نادر به هرات بعزم تأدیب افغانان ابدالی
- ۱۶۸۷ - تسخیر اصفهان
- ۱۶۸۸ - استیصال اشرف
- ۱۶۸۹ - فتح ارومیه و تبریز
- ۱۶۹۰ - جنگ ابراهیم خان با افغانان و شکست او
- ۱۶۹۱ - حرکت نادر بخراسان
- ۱۶۹۱ - عروسی رضا قلی میرزا
- ۱۶۹۱ - تسخیر هرات و ریشه کن کردن افغانان ابدالی
- ۱۶۹۴ - توجه شاه طهماسب به ایروان و شکست او
- ۱۶۹۶ - حرکت نادر به بغداد
- ۱۶۹۸ - جنگ توپال عثمان سرعسکر و شکست لشکر بعد از فتح
- ۱۶۹۹ - توجه نادر بار دیگر بممالک عثمانی و قتل عثمان پاشا
- ۱۷۰۱ - طغیان محمد خان بلوچ و خاتمه کار او
- ۱۷۰۲ - حمله سوم نادر به عثمانیان
- ۱۷۰۴ - جلوس نادر
- ۱۷۰۴ - تسخیر قندهار و قلع افغانان
- ۱۷۰۶ - فتح بلخ
- ۱۷۰۷ - تسخیر هندوستان
- ۱۷۱۱ - قتل عام شاه جهان آباد
- ۱۷۱۲ - تفویض سلطنت هندوستان بمحمد شاه و بازگشت نادر به ایران
- ۱۷۱۳ - تسخیر ممالک سند
- ۱۷۱۴ - تسخیر بخارا
- ۱۷۱۶ - تسخیر خوارزم
- ۱۷۱۷ - توصیف قلعه کلات

- تذهیب گنبد علی علیه السلام ۱۷۱۸
- توجه نادر بداغستان ۱۷۱۸
- قلع قلاع قراقیطاق ۱۷۱۹
- فتح مسقط ۱۷۲۰
- حرکت نصر الله میرزا به خوارزم ۱۷۲۲
- کور کردن نادر رضا قلی میرزا را ۱۷۲۲
- حمله نادر به ممالک عثمانی برای چهارمین بار ۱۷۲۲
- تسخیر کرکوک و اربیل ۱۷۲۵
- جنگ یکن محمد پاشا سرعسکر و کشته شدن او ۱۷۲۶
- قتل نادر شاه و بازماندگان او ۱۷۲۷
- سلطنت علیشاه و سرانجام او ۱۷۲۹
- جلوس شاهرخ میرزا ۱۷۲۹
- جلوس ابراهیم خان در تبریز ۱۷۲۹
- تعلیقات دره نادره ۱۷۳۱
- فهرست ها ۱۷۴۴
- فهرست ۱- مطالب ۱۷۴۴
- فهرست ۲- امثال و احادیث ۱۷۴۷
- فهرست شماره ۳ اشعار عربی «۱» ۱۷۸۰
- فهرست شماره ۴ اشعار فارسی ۱۸۰۱
- فهرست شماره ۵ اعلام، اماکن جغرافیایی، قبایل، کتب «۱» ۱۸۰۶
- فهرست لغات ۱۸۵۹
- استدراک ۲۳۷۶
- درباره مرکز ۲۳۸۱

سرشناسه: استرآبادی، محمد مهدی بن محمد نصیر، - ق ۱۱۸۰

عنوان و نام پدید آور: دره نادره: تاریخ عصر نادرشاه/تالیف میرزا مهدیخان استرآبادی؛ به اهتمام جعفر شهیدی

وضعیت ویراست: [ویرایش ۲]

مشخصات نشر: تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی.

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی: ۱۳۶۶.

مشخصات ظاهری: س، ۱۰۴۹ ص. مصور، نمونه

فروست: (شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ۱۷۰)

شابک: بها: ۲۶۵۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: ص.ع. لاتینی شده: Mirza Mahdi Khan -i Istrabadi: Durra-yi Nadir-Shah.

یادداشت: کتابنامه: ص. [نب] - س

عنوان دیگر: تاریخ عصر نادرشاه

موضوع: نادر افشار، شاه ایران، ق ۱۱۶۰ - ۱۱۰۰

موضوع: ایران -- تاریخ -- افشاریان، ق ۱۲۱۸ - ۱۱۴۸

موضوع: نشر فارسی -- قرن ق ۱۲

شناسه افزوده: شهیدی، جعفر، ۱۲۹۷ -، مصحح

شناسه افزوده: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

رده بندی کنگره: DSR۱۲۶۵/الف ۴د۵ ۱۳۶۶

رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۷۲۲۰۹۲

شماره کتابشناسی ملی : م ۶۶-۷۶۵

نشانه های اختصاری

نشانه های اختصاری

اقرب- اقرب الموارد

بر. برهان- برهان قاطع

تج- تاج العروس

تعريفات- تعريفات جرجانی

ج- جمع

جج- جمع الجمع

جرجز- تاريخ آداب اللغة العربيه

جو- جواهر الادب

ح- حاشيه

رب- منتهی الارب

رك- رجوع كنيد

ريحانه- ریحانه الادب

زك- الاعلام زركلی

ص- صفحه

غياث- غياث اللغات

فیات- وفیات الاعیان

ق- قمری

کش- کشاف اصطلاحات الفنون

کشف- کشف الظنون

کنوز- الکنوز العامره

لس- لسان العرب

لغد- لغت نامه

معجم- معجم الادباء

معط- معجم المطبوعات

نف- فرهنگ نفیسی (فرنوساد)

ه- هجری

یتیمه- یتیمه الدهر

یادداشت مصحح بر چاپ سوم

یادداشت مصحح بر چاپ سوم

سومین بار است که این کتاب (درّه نادره) چاپ می شود. چون استفاده از چنین متن مصنوع دشوار سبک است، خاص گروهی از خواص است.

اقبال بدان نشانه آنست که هنوز مشعلداران ادب برجایند و راه را برای پویندگان روشن می نمایند.

از همه درخواست دعای خیر دارم.

مهرماه هزار و سیصد و هشتاد و چهار سید جعفر شهیدی

مقدمه مصحح بر چاپ دوم

مقدمه مصحح بر چاپ دوم

سی سال پیش که به تقاضای انجمن آثار ملی و پایمردی شادروان استاد دکتر رضازاده شفق، تصحیح انتقادی «درّه نادره» را عهده دار شدم، گمان نمی بردم پس از انتشار کتاب، از مطالعه کنندگان آن جز ملامت نصیبی برم. کتابی با نثری مصنوع و بلکه متکلف که اگر در روزگار نویسنده و ده ها سال پس از وی علاقه مندانی داشته در عصر تغییر معیار فضیلت و پیرایش زبان، بایستی در طاق نسیان نهاده شود، بخصوص که فراهم آورنده بدعاقبت آن از عنایت محققان و ادیبان عصر ما بی بهره نمانده و با لقب های کج طبع، متکلف، دیوانه و معتوه .. مفتخر گردیده است. اما برخلاف انتظار «کندن چنان جان کردی وار»^۱ از دیده ژرف نگر محققان نهان نماند. در روزنامه ها و مجله ها و نیز در نامه و تلفون از خدمت این کمترین خدمتگزار به نیکی یاد شده مقاله شیوای آقای دکتر باستانی پاریزی و نیز یادداشتهای فاضلانہ آقای دکتر احمد مهدوی دامغانی مرا مرهون عنایت و راهنمایی های این استادان ساخت.

هر چه بود نسخه های چاپ مجدد در مدتی کوتاه نایاب گردید. در بیست سال اخیر گه گاه متتبعان در ادب و یا پژوهندگان تاریخ در پی بدست آوردن نسخه ای از آن

(۱) - تعبیری است که دوست فاضل ما آقای ایرج افشار در مجله

راهنمای کتاب (سال ۱۳۴۲ شماره دوم ص ۱۳۱) آورده اند بدین شرح: با چند سطر معمول ما میسر نمی شود که از تصنع بیش از حد این کتاب و جان کردی وار که دکتر شهیدی در تصحیح و تنقیح و توضیح این کتاب مصروف کرده است صحبت کنیم ... خدا را شکر که آقای دکتر شهیدی این کتاب نتراشیده و نخراشیده را که در ۷۱۰ صفحه طبع شده به نثر ساده برگرداندند.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۴

بودند، و باز گمان نمی کردم این کتاب بار دیگر چاپ شود. عنایت و علاقه مندی سرپرست محترم مرکز تحقیقات فرهنگی به نشر آثار کم در آمد اما پربار از نکته های علمی یا ادبی موجب شده است که کتاب بار دیگر به صورت افست چاپ شود.

درباره سبک کتاب و ارزش ادبی آن در مقدمه چاپ نخست بحثی کوتاه کرده ام «۱» و لزوم چاپ و انتشار این گونه کتاب ها را در مقاله ای که به عنوان «ادبیات فنی و تعهد ما در مقابل آن» در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد «۲» و مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران «۳» متذکر شده ام. اگر بتوان کتابهایی چون برید السعاده، نفته المصدور، تاریخ و صاف و دره را در نثر فنی خواند.

در آن مقاله نوشته ام که در عصر ما چنین متن ها را نباید جزء کتاب های درسی دوره لیسانس رشته فارسی در دانشکده ادبیات و علوم انسانی منظور داشت، اما پژوهندگان سبک ادبی در دوره های عالی، نیز محققان و منتبعان نثر در دوره دکتری با چنین تحریرها نباید نا آشنا باشند.

درباره زندگانی مؤلف در آن سالها به اندازه مقدر جستجو شد، اخیرا یکی از دوستان بنده (آقای بیات)

موفق شد رساله دکتری خود را در رشته تاریخ به شرح زندگانی میرزا مهدی خان اختصاص دهد، علاقمندان به اطلاع بیشتر بدان کتاب مراجعه کنند.

خطاهای مطبعی چاپ نخست که در غلطنامه آمد در متن کتاب تصحیح شد نیز تذکرهاى فاضلانه آقای دکتر مهدوی هم اعمال گردید.

از مطالعه کنندگان محترم درخواست ارشاد و از خداوند متعال برای همگان توفیق خدمت به فرهنگ را خواستارم.

(۱) - مقدمه ص ح - کو.

(۲) - سال دوازدهم شماره سوم.

(۳) - سال بیست و چهارم شماره یک و دو.

مقدمه مصحح بر چاپ اول

مقدمه مصحح بر چاپ اول

انجمن محترم آثار ملی هم زمان با بنای آرامگاه نادر شاه مصمم شد کتابهایی را که پیرامون احوال این شهريار و عصر او نوشته شده است طبع و يا تجديد طبع کند، و از جمله این کتابها «درّه نادره» بود. دوست فاضل مفضل آقای احمد آرام- بدون اطلاع بنده- مرا برای تصحیح آن انتخاب کرده و به آقای دکتر شفق تذکر داده بودند.

هنگامی که آقای دکتر شفق موضوع را تذکر فرمودند، با اینکه خود را برابر وظیفه ای خطیر می دیدم، تکلیف معظّم له و درخواست انجمن را با کمال میل پذیرفتم.

چه مسلم بود که دیگر چنین فرصتی برای تصحیح و طبع این کتاب، که در حد خود نثری استادانه است، دست نخواهد داد.

نخست می خواستیم متن مصحّحی از درّه فراهم سازیم، و ضبط لغات و اصطلاحات و معنی کلمات را در ذیل صفحات بیاوریم. لیکن متوجه شدیم که هرگاه متن را با حروف ساده طبع کنیم، و ضبط لغات را در ذیل صفحات بنویسیم، هم حجم کتاب افزوده می شود، و هم خواننده برای تلفظ درست کلمه در رنج خواهد بود. پس بهتر دیدیم

که لغات مشکل کتاب با حروف «مشکول» (که در تداول بحروف معرب معروفست) طبع شود. چون این نوع حروف تنها در چاپخانه دانشگاه موجود بود، با درخواست مصحح و موافقت انجمن آثار ملی، طبع درّه بعهدہ آن چاپخانه محول شد. پس از شروع بچاپ، شعبه حروف چینی چاپخانه آتش گرفت و مقداری از اخبار و همه حرفهای چاپخانه طعمه حریق شد، و مدتی بیش از هفت ماه چاپ کتاب متوقف ماند، تا از نو حروف معرب از بیروت خریدند، و کار چاپ ادامه یافت.

در ضمن طبع کتاب متوجه شدیم که شاید کسی بخواهد از مطالب تاریخی آن بهره

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۶

برد، پیداست که با نثر متکلف و مصنوع درّه، به آسانی این بهره را نخواهد برد.

پس تلخیصی هم از متن، به نثر ساده نوشتیم و با فرهنگی از لغات مشکل آن، ضمیمه کتاب شد. هر چند تصحیح و چاپ کتاب بیش از سه سال طول کشید، سپاس خدا را که اینک «درّه نادره» با طبعی مصحح و منقح (تا آنجا که مقدور بود)، و به طرزی دلپذیر در معرض مطالعه خوانندگان فاضل قرار می گیرد. با آنکه دقتی فراوان در تصحیح آن بکار رفته است، یقین دارم باز هم خطاهای بسیاری در آن موجود است و العصمه لله.

در تصحیح این کتاب تنی چند از استادان محترم و دوستان فاضل از افاضه و افاده دریغ نفرمودند، وظیفه خود می دانم از آنان سپاسگزاری کنم.

نخست استاد محترم آقای دکتر محمد معین متّعنا الله ببقائه که در طول این مدت پیوسته مشوق بنده بودند، و با سعه صدری که خاص عالمان و سالکان راه فضیلت است، از

هیچ گونه مساعدت در مراجعه بـمـآخـذ و حـلّ لغات دریغ نفرمودند، و در مدّت چهارده سال همکاری با معظّم له اگر توفیقی برای من دست داده باشد خود را مدیون ایشان می دانم.

دیگر استاد معظّم آقای بدیع الزمان فروزانفر دامت افاضاته که هرگاه مشکلی را با ایشان در میان گذاشتم، مرا در حلّ آن اعانت کردند، و پیوسته در انجام این وظیفه دشوار تشویقم فرمودند.

دیگر دانشمند فاضل مفضال آقای عبد الحمید بدیع الزّمان کردستانی معلم ادبیات عرب در دانشکده ادبیات تهران و دانشکده علوم معقول، و منقول که در مواردی راهنماییهای سودمند فرموده اند.

همچنین دوستان فاضل آقای دکتر مهدی محقّق و آقای سید علی موسوی بهبهانی، که چند فرم از آغاز کتاب با همکاری ایشان مقابله و تصحیح شد، و مخصوصاً آقای موسوی بهبهانی در غیبت بنده تصحیح فهرست اعلام و اشعار کتاب را تقبّل فرمودند و از این باب ممتنی عظیم بر بنده دارند. آقای دکتر محقّق یادداشتهایی هم

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۷

به بنده داده اند که بنام ایشان در ذیل صفحات بطبع رسیده است. آقای محمد ناظم زاده شعاعی عضو سازمان لغت نامه دهخدا و آقای حریرچیان دانشجوی سال دوّم دانشکده ادبیات تهران، در تصحیح فهرست اعلام و اشعار مساعدت کردند، از ایشان سپاسگزارم.

همچنین از دوستان دانشمند آقایان سید عبد الله انوار، عباس دیوشلی، دکتر عبد العلی طاعتی که هر یک نسخه خطی خود را در طول این مدت در اختیار نگارنده گذاشته اند نهایت امتنان را دارم.

از استاد محترم آقای سعید نفیسی ادام الله بقائه سپاسگزارم که کتاب «الکنوز العامره» را از کتابخانه شخصی خود در اختیار بنده گذاردند، و از آن بهره فراوان بردم.

از زحمات آقایان برقعی و دیانت حروف چینان چاپخانه دانشگاه که در حروف چینی این کتاب رنجی فراوان بردند کمال تشکر را دارم.

تهران. آبانماه ۱۳۴۱ دکتر سید جعفر شهیدی

گفتاری درباره کتاب

اشاره

گفتاری درباره کتاب

اگر بگویم درّه نادره دشوارترین و متکلف ترین متنی است که به نثر مصنوع فارسی نوشته شده است، مبالغه نکرده ایم. قصد مؤلف نیز تحریر نثر مشکل است و تاریخ نویسی برای وی در درجه دوّم اهمّیت است. در مدّتی متجاوز از دویست و بیست سال که از تألیف این کتاب می گذرد، ادواری را پیموده است. گاهی ادیبان و فاضلان عصر بدان روی آورده و زمانی از آن اعراض کرده اند. روزگاری قبله نامه نویسان بوده است، و روزی آماج طعن و طنز متعلمان. گاهی محک فضل منشیان و معیار بلاغت مترسلان بحساب آمده است، و گاهی اضحوکه معلّمان و نشانه تیر ملامت استادان. دورانی کتاب درسی عصر بود، لغت‌های آن را برای تسلّط بر املا از بر می کردند، و فقراتش را در نامه ها و منشآت به تضمین می آوردند. اما دیری نگذشت که همان فقره ها و همان جمله ها را ترّهات و تطویل بلاطائل خواندند، و مؤلف کتاب را سفیهی خودخواه و دیوانه ای یاوه سرا نامیدند. با این همه از روزی که خامه توانای میرزا مهدی خان از تحریر این کتاب فراغت یافت، تا آن روز که تحوّل جدید در ادبیات فارسی پدید گردید، هیچ ادیب و مترسلی خود را از مراجعه بدین کتاب بی نیاز نمی دید، و اگر هم به کتاب و مؤلف آن بدیده احترام نمی نگریست، بمنظور اکرام عند الامتحان، یا تفوّق بر امثال و اقران، ناچار بود درّه نادره را همچون دیگر متن های مصنوع- مرزبان نامه، سندبادنامه، نفثه المصدور و تاریخ و صّاف ... بخواند،

تا هنگام تفسیر و شرح آن در نماند. در این مدت درّه نادره مصداق گفته احمد شوقی بوده است که از زبان پدر لیلی خطاب به قیس سراید:

ابا المهدی عوفیت و یا بورک من عمرک ارانی شعرک الویل و لا اروی سوی شعرک کما لذ علی الکره کلام الله للمشرک
(لیلی و مجنون ص ۳۱)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۹

اگر درّه این چنین مورد توجه فاضلان و معلمان و مترسلان نبود، نمی بایست در طول دو بیست سال صدها بار استنساخ شود، و چند بار بچاپ برسد. البته در این عصر که روش آموزش و پرورش دیگرگون شده، و علم و ادب مفهوم دقیق تری یافته و شاخص فضیلت تغییر کرده و نثر فارسی از بند لغات مهجور عربی و صناعت‌های لفظی رها شده است، پیداست که این کتاب دیگر ارج دیرین را ندارد، و کمتر کسی فرصت خواندن آن را می یابد، چه رسد که در مقام تجزیه و تحلیل و سنجش آن با متون مصنوع دیگر برآیند.

چرا دره نادره تجدید طبع می شود؟

چرا دره نادره تجدید طبع می شود؟

حال شاید پرسند چرا کتابی چنین مهجور را با هزینه ای گزاف تجدید طبع می کنند؟ و آیا بهتر نبود که هزینه چاپ این کتاب، صرف طبع کتاب دیگری شود؟

باید بگوییم علت اساسی طبع مجدد کتاب، همانست که نوشته شد. انجمن آثار ملی آرامگاهی برای نادر شاه بنا کرد. بمناسبت احداث این بنا، مصمم شد کتابهایی را که درباره نادر و عصر او نوشته شده است، به طرز صحیح طبع و یا تجدید طبع کند و از جمله این کتابها درّه نادره بود، ولی بر فرض هم انجمن آثار ملی به چنین

کاری دست نمی زد، باز هم می بایست از درّه نادره طبعی مصحح فراهم شود. زیرا این کتاب هر چه هست متنی فارسی است، و طبع های سابق آن رضایت بخش نیست. شاید علت عمده تنفر خوانندگان از این کتاب، همان چاپ نامطلوب آنست، که هر چند نسخه های فراوان از آن موجود است، چون کلمات آن مشکوک نیست، و سطرها درهم نوشته شده است، و لغات آن غالباً غلط ترجمه شده و اعلام آن نامعلوم مانده است، خواننده از خواندن آن ملول می شود. دیگر اینکه اگر دره از جنبه تاریخی مفید نباشد، هنوز هم اهمیت ادبی خود را از دست نداده است، و کسانی که در متون ادبی و نثرهای فنی تتبع دارند، نباید این کتاب را نادیده گیرند. درست است که امروز دیگر «درّه» کتاب درسی نیست و نمی توان دانش آموزان و دانشجویان را بخواندن آن مکلف

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۱۰

ساخت، اما آیا عذر کسی که خود را در متون فارسی مجتهد بدانند، در آشنا نبودن بدین کتاب پذیرفته است؟ بخصوص که هنوز هم درّه در خارج از محیط مدارس دولتی تدریس می شود و علاقه مندانی دارد. پس چه بهتر که متنی منقح از آن در معرض مطالعه این دسته قرار گیرد. امروز نوشته های مغلق ادیبان گذشته انگلیسی و فرانسوی پی در پی بچاپ می رسد، و در کشورهای عربی مقامات بدیع الزمان و حریری و رسائل خوارزمی و صاحب ابن عباد تجدید طبع می شود، و کسی بدانها ایرادی ندارد. حال اگر قهرمان تاریخ میرزا مهدی خان، و یا شخص او مورد بی مهری بعضی است «درّه نادره» چه گناهی دارد؟ و چرا تجدید طبع نشود؟

بعضی می گویند چون استفاده از

این گونه کتابها در صلاحیت اقلیت محدودی است باید از دسترس خارج گردد. اینان حکم خود را درباره همه کتابهای ادبی مانند: کلیله، مرزبان نامه، چهارمقاله، جوامع الحکایات، سندبادنامه و حتی گلستان هم تعمیم می دهند. با این دسته بخصوص سخنی نداریم، زیرا کسی که بین نثر تاریخی و نثر ادبی فرقی نگذارد، و از نامه های ابو نصر مشکان و منشآت منتجب الدین همان را بخواهد که از نامه بازرگانی مطلوبست، مانند کسی است که فایده کاسه کاشی را منحصر در غذاخوری بداند و بگوید چون کاسه مقلّم عصر صفوی بکار غذاخوری نمی آید و دیگر امروز کسی در کاسه غذا نمی خورد، پس خریدن و نگاهداشتن آن کار عاقلانه ای نیست و باید آن را از قفسه موزه ها بیرون آورد و بدور ریخت! او متوجه نیست که اهمیت ظرف کاشی عصر صفوی یا تنگ سفالی دوره سلجوقی، در بکار آمدن آن برای غذاخوری و آبگیری نیست، بلکه بخاطر هنر سازنده در پرداختن و رنگ آمیزی این اثر نفیس است. همچنین در کتاب نصر اللّٰه منشی یا محمد بن علی سمرقندی، مفاوضات شیر و شغال و موش، و گفتگوی درندگان و جانداران مورد بحث نیست، و کسی چهارمقاله نظامی عروضی را مستند تاریخ نمی داند، بلکه آنچه خاطر فاضلان و ادیبان را مشغول می دارد، مهارتی است که نویسندگان این کتاب ها در تحریر و ابداع جمله ها بکار برده اند، و سبکی است که برای ریختن معانی در قالب الفاظ برگزیده اند. در

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۱۱

همین درّه نادره با همه تکلفی که در عبارتهای آن موجود است، فقره های شیوا و دلپذیر دیده می شود که خواننده مهارت و استادی مؤلف

را تحسین می کند. کیست که این عبارتها را بخواند و قدرت نویسنده فاضل آن را در بکار بردن صنایع لفظی، از انواع جناس، مراعات النظیر، تضاد، طباق و سجع در نیابد و تسلط او را بر کلمات فارسی و عربی نستاید؟:

«حریری را متاع سخن کاسد سازد، و فزّاء را به گزلك موشکافی پوستین بردرد، و ابن انباری را بجوی نخرد» (ص ۶۱ و ۶۲ کتاب).

«و چون در دربار فلک مماس، معین و مغیثی نیافت، بجانب قندهار عطفه کرده در معطف ملک اول الامر ثانی عطفه گشته ...» (ص ۱۲۳)

«و همان شب فیض یاب قبله هفتم و کعبه هشتم که جامه روپوشش اطلس چرخ نهم و چاکر خاکروب در گاهش عقل دهم است گشتند» (ص ۱۸۹)

و گرما در آن صرما، به حدی اشتداد یافت، که حوت در هزار تابه بریان، و عین الثور بر تشنه کامی شیران و غا گریان بود ... پرتو خورشید مصیقل مرآت جهان را چنان عکس مرگ ساخت، که از چارآینه پیکر عنصری و قالب هیولائی یلان جز عکس گرم متصوّر نمی شد، و مهر بی مهر به نوعی جوّ هوا و جوف سما را به آتش تفییده کرد که سنگ در زیر سنابک باد پایان زرین نعل، جز سنابک سیم نمی نمود» (ص ۳۱۵-۳۱۶)

«در آن صیدگاه پرفیض قبص قنص به حدی انجامید که بائع مشتری نداشت، و طلا به فلسی بود (ص ۵۳۷)

«از رشک حلقه زرین در گاهش بدر انور در کاهش است، و از پرتو شمس طارم فیض افزایش نور شمس در افزایش. سده سته اش سده سینه سپهر است، و آسمانه ایوانش مرکوب آسمان نیلی چهر» (ص ۵۳۹).

«استران قاتر الرّحال که بر

سحاب قاطر قطره زدن می آموختند در فقدان قوت صبر حمار پیشه کرده چون الاغ در خر ماندند. هر خری در رفتار از فحوای «خزوا سجدا» خبر داد...» (ص ۶۱۵)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۱۲

بلی نثر درّه یکنواخت نیست، و نمی توان آن را در فصاحت ردیف متون ادبی قرن ششم بحساب آورد. حتی نفثه المصدور در مواضعی بر آن رجحان دارد، اما اگر کسی و صاف را من جمیع الجهات بر درّه ترجیح دهد بی انصافی کرده است. گذشته از این، در عصر حاضر کتابهایی تألیف می شود و به هزینه سازمانهای دولتی بطبع می رسد که عبارت آنها برابر درّه (با همه اغلاق و یا سستی که دارد) مانند درّه در مقابل گلستان سعدی است. این دو عبارت را از کتابی که چند ماه پیش انتشار یافت و وزارت فرهنگ هزینه طبع آن را پرداخت، نقل می کنیم و قضاوت را بخوانندگان واگذار می سازیم.

فراموش نفرمایید که میرزا مهدی خان درّه را با نثر مصنوع نوشته است و هدف او برابری با و صاف الحضره و نشان دادن قدرت خود در انشاء است، اما قصد مؤلف این کتاب ساده نویسی است و کتاب خود را برای شاگردان مدارس نوشته است:

«اصطکاک جدید موجب اقرار بالاتفاق و این نتیجه شد که اقتصادیات اساس این جنگ و سایر منازعاتست» «۱» «آمارهای جالبی را دانشمندان ذی علاقه تهیه کرده اند که می رساند صاحبان کارخانجات و سازندگان اسلحه تا چه اندازه در تشویق آمادگی برای جنگ از راه تحریک سوء ظن بین المللی کمک کرده اند» «۲».

گمان نمی کنم در سراسر درّه نادره بتوان عبارتی را یافت که در ضعف تألیف همپایه این عبارتها باشد.

چرا دره بدین سبک نوشته شد

چرا

دره بدین سبک نوشته شد:

بارها شنیده ام که میرزا مهدی خان نه تنها دنباله سبک معمول در نثر فارسی را نگرفت بلکه کتاب او با هیچیک از کتابهای ادبی که پیش از وی نوشته شده است تناسبی ندارد، و تنی چند از استادان ادب مبالغه را به جایی رسانیده اند که مؤلف درّه را سفیه و دیوانه می خوانند. مرحوم بهار در سبک شناسی از وی انتقادی مؤدبانه می کند «۳» و فروغی بتعبیری ملیح ویرا گمراه و کج سلیقه خوانده است. شاید تا اندازه ای

(۱) - روابط ملل و سازمان دول ص ۲۶۱.

(۲) - همان کتاب همان صفحه.

(۳) - سبک شناسی چاپ اول ص ۳۱۱-۳۱۳.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۱۳

حق با این دو مرد بزرگ باشد، امّا نمی توان گفت میرزا مهدی خان در نوشتن کتاب خود از روش اسلاف خویش پیروی نکرده است. او بخیال خود همان راه را پیش گرفته است که قرنهای قبل نصر الله منشی و محمد ظهیری و بهاء الدین بغدادی و دیگر نویسندگان پیموده بودند، چنانکه نسوی و جوینی و وصاف الحضرة نیز بخیال خود بهمان راه رفتند، چیزی که هست اینکه این مقلدان در طی طریق جای جای رد پای گذشتگان را گم کردند، و کم و بیش به بیراهه افتادند. خلاصه آنکه رشته ارتباط نثر فنی از اوائل قرن هفتم تا عصر میرزا مهدی خان بریده نشده است، لیکن دریافتن این ارتباط ابتدا دشوار است، اما اگر سیری در نثر فارسی بکنیم و پا به پای آثار منثور پیش بیاییم و علت یا علل تبدیل نثر ساده را به نثر فنی دریابیم، آنگاه کار سنجش و قضاوت در این باره آسان تر می شود

و می بینیم نوشتن کتابی مانند نفثه المصدور و تاریخ و صاف و درّه نتیجه طبیعی این سیر تکاملی است (اگر بتوان آن را تکامل نامید) آن چنانکه در شعر هم سبک خراسانی به عراقی مبدل شد و سبک هندی جای سبک عراقی را گرفت و چنانکه شعر در سیر تکاملی خود بدانجا رسید که معنی فدای لفظ گردید، در نثر هم می بایست کار بدانجا بکشد که صنایع لفظی جایگزین معانی لطیف گردد.

می دانیم که نثر فارسی در قرن سوم و چهارم و حتی در نیمه اول قرن پنجم ساده بود. آثار منثوری که از آن دوره باقی است این مدعا را اثبات می کند. علل این ساده نویسی را می توان در چند چیز خلاصه کرد:

۱- پیوند زبان فارسی دری با زبان پهلوی. ۲- عدم اختلاط کامل ادب فارسی و عربی. ۳- تازه کار بودن نویسندگان ایرانی در ادبیات دری.

۴- ارتباط شدید نویسندگان با عامه مردم.

از اواسط قرن پنجم شرایط نویسندگی تغییر کرد، ارتباط ادب فارسی و عربی قوی تر شد. آثار گذشتگان همچون لوحه سرمشق مقابل نویسندگان تازه قرار گرفت و آنان را به پدید آوردن اثری نو تشویق کرد، تا تفوق خود را بر نویسندگان

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۱۴

گذشته نشان دهند. نویسندگان در بین طبقات عالی و دربارها طالبانی یافتند و ناچار شدند در مقابل ادبیات ساده که مخصوص همگانست سبکی تجملی برای راضی نگاهداشتن طبقه اشراف یعنی مخدومان خود بوجود آورند، و نثر فارسی را از روانی و آزادگی خارج کنند، و آن را در قید و بند صناعت های لفظی در آورند، و به زیور سجع، موازنه، طباق، مراعات النظیر و تضمین امثال و اشعار

و احادیث بیارایند، یا بهتر بگوییم آن را بدین غلها و زنجیرها مقید سازند. در آغاز این دوره، صنایع لفظی برای نثر فارسی حکم قلابه و یاره و خلخال عروسان را داشت، از یکسو آن را زینت می بخشید، و از سوی دیگر سنگینی نامحسوسی به پیکرش وارد می ساخت. در ابتدا تحمل این سنگینی برابر آن زیبایی عاریتی چندان نمودی نداشت، اما نویسندگان بعد به حدی در افزودن این زیورها مبالغه و اسراف کردند که قامت نثر فارسی زیر بار گران این تجمل خمید، و چون پیکر زیبای معانی که اصالت با آن بود در پوشش این زیور نهفته شد، زینتهای تجملی هم بصورت نامطلوب و زننده ای نمایان گشت، چنانکه پس از گذشت کمتر از یک قرن خود نویسندگان فارسی متوجه این مشکل شدند، و ما نمونه این توجه را در کتاب «التوسل الی التوسل» می یابیم. بهاء الدین محمد پس از آنکه سخن را از نظر مترسلان بمصنوع و مطبوع تقسیم می کند چنین نویسد:

«بعضی طریق ترصیع و تسجیع می سپرند، و مطالع و مقاطع سخن را بدان حلیت آرایش می دهند ... و این اسلوب به نزدیک مهره سخن، صناعت محبوب نیست چه در بیشتر اوقات یک رکن از دو طریق (طرف؟) کلام مرصع قلق و نامتمکن افتد، و از تنگنای ترصیع جانب فصاحت نامرعی ماند ... و قومی عنان طبیعت فرا می گذارند و سخن عذب فصیح بی داعیه تکلف و شائبه تعسف میرانند. و اختیار جماعتی که در ترکیب سخن قوتی و در تلفیق معانی قدرتی دارند این قسم است، و جمله متقدمان که مبارزان میدان سخن و مبرزان مضممار هنر بوده اند، در تازی و پارسی این

طریق صواب مسلوک داشته اند، و برین جاده قویم و نهج مستقیم رفته اند.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۱۵

و طایفه ای گرد سخن مصنوع طوفی می کنند، و بحسب طاقت و وفق امتیّت خویش مکاتبات را به صنعتهای مختلف چون تجنیس و اشتقاق و موازنه و مطابقه و غیر آن مشحون می گردانند. و گروهی رقم اختیار بر سخن لطیف آبدار و کلمات عذب خوشگوار می کشند، و در رقت الفاظ می کوشند نه در دقت معانی ... اما شیوه اصلی و مختار حقیقی طبع من «و لا خصومه فی الشهوات» آنست که البته آبروی سخن در پای صنعت ترصیع نیزم، و بر ایراد الفاظ رکیک و کلمات مستنکر بجهت رعایت این تکلف اقدام ننمایم ...» (۱)

هر چند در شیوه تحریر این منشی سخن بسیار است، و او نیز در منشآت خود از عیب رکاکت و ضعف تألیف و تکلفات زاید نرسته است، اما همین سطور نمونه ای از تفتن منشیان و نویسندگان قرن ششم بر خروج نثر از شاهراه مستقیم است.

ولی معلومست که همه نویسندگان با سلیقه بهاء الدین محمد موافق نبودند و دنباله صنعت ترصیع و تجنیس را رها نکردند، و اثر خود را بدان آراستند، و مقلدان ایشان به رقابت با اسلاف خود بر اغلاق نثر خویش افزودند، تا نوبت به وصاف الحضیره رسید.

در اینجا یک نکته را نیز نباید فراموش کرد، و آن اینست که نویسندگان ایرانی در اتخاذ شیوه مشکل نویسی تا حدّی از نویسندگان عرب متأثراند. آثار موجود نشان می دهد که ادیبان و فاضلان تازی به هیچ وجه راضی نبودند آنچه می نویسند (مخصوصاً در مسائل علمی و ادبی) با عبارتی باشد که همگان از آن

برخوردار شوند. هنگامی که حسن بن عبد الله مرزبانی کتاب اقناع را در نحو با عبارتی ساده آغاز کرد و بر اتمام آن توفیق نیافت، فرزند وی یوسف آن را پایان داد، و می گفت پدرم با نوشتن «اقناع» نحو را به مزبله در افکند، یعنی آن را چنان نوشت که نیازی به تفسیر ندارد (۲) و چون ابو علی حسن بن احمد فارسی ایضاح را نوشت و بعضد الدوله داد، عضد الدوله آن را

(۱) - التوسل الى التوسل. مصحح مرحوم بهمنیار ص ۹-۱۱

(۲) معجم الادباء، ص ۱۴۹ ج ۸.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۱۶

نپسندید و گفت: این کتاب درخور کودکان است، و ابو علی ناچار تکمله را تألیف کرد.

عضد الدوله گفت شیخ خشمگین شد و چیزی آورد که نه ما آن را می فهمیم و نه او «۱».

سجع های متکلف صاحب بن عبّاد و لغت های مهجور و نامأنوس که بکار برده است مشهور است «۲». مرحوم عبدالرب آبادی نویسنده مقدمه نامه دانشوران در مقدمه ج ۱ آن کتاب چنین نویسد:

«در یکی از کتب ادب خوانده ام که صفی الدین حلّی را گفتند که فلان فاضل متدرب دیوان شعر تو بدید و تمام نقود عقیان و کنوز ذهبان آن بمیزان خبرت بسنجید و گفت لا- عیب فیه سوی اَنّه خال عن الالفاظ الغریبه. صفی را از شنیدن این سخن شگفت، صفاء طمأنینت از دست بشد، و از روی طیش اشعاری به پاسخ وی نوشت که این چند بیت از آن جمله است:

أَما الحیزبون «۳» و الدردبیس «۴» و الطّخا «۵» و التّقاح «۶» و العلطیس «۷» و الغطاریس «۸» و الشّحطب «۹»

و الصَّق عب «۱۰» و الخربصيص «۱۱» و العيطموس «۱۲» و الحراجيج «۱۳» و العفنفقس «۱۴» و العف لمق «۱۵» و الطرفسان «۱۶»
و العسد _____ طوس «۱۷» لغه تنفر المسامع منها حین تتلی و تشمئز النفوس

- (۱) - معجم الادباء ج ۷ ص ۲۳۷.
- (۲) - معجم الادباء ج ۶ ص ۱۹۰ - ۲۱۱.
- (۳) - زن گنده پير. (ر ب).
- (۴) - سختی. بلا. گنده پير کلان سال (ر ب).
- (۵) - طخاء، ابر بالا برآمده (ر ب).
- (۶) - آب خوش خنک روشن (ر ب).
- (۷) - روشن و لغزان (ر ب).
- (۸) - غطرس بکسر اول و سوم و سکون دوم، ستمگار متکبر. (ر ب).
- (۹) - قچقار دو شاخ یا چهار شاخ (ر ب).
- (۱۰) - دراز بانگ کننده از شتر (ر ب).
- (۱۱) - نباتی که از دانه آن طعام سازند. شتر خرد لاغر (ر ب).
- (۱۲) - زن تمام اندام. شتر قوی هیکل تمام خلقت ... (ر ب).
- (۱۳) - ج حرجوج بضم اول، ناقه فربه و دراز بر روی زمین ... (ر ب).
- (۱۴) - دشوارخوی و ناکس.
- (۱۵) - زن کول بدزبان بدکردار ... (ر ب).
- (۱۶) - پاره ای از ریگ. تاریکی. (ر ب).
- (۱۷) - درختی مانند درخت خیزران. (ر ب)

اینها نشانه‌هایی است که گرایش طبقه فاضل را به برگزیدن شیوه‌ای بر خلاف آنچه متداول مردم عصر خویش است اثبات می‌کند، و هرچند که این نمونه‌ها و داستانها مربوط به سبک تحریر عربی است، لیکن پیوستگی ادبیات فارسی با عرب از قرن چهارم به بعد معلومست، و نیز می‌دانیم که پس از روی کار آمدن فقها و اصحاب حدیث آنچه در مدارس اسلامی تدریس می‌شد علوم دینی

بود و ادبیات عرب را نیز از آن جهت که مقدمه آموزش فقه و قرآنست فرا می گرفتند، و طبیعی است که با گسترش این نوع آموزش باید هر روز زبان فارسی خود را برای پذیرفتن مقداری از لغات عرب آماده سازد، و اگر تأثیر شکست سلجوقیان و برچیده شدن دربارهایی را که مشوق ادیبان فارسی بودند بر این جمله بیفزاییم، معلوم می شود تحریر جهانگشای جوینی و نفثه المصدور نتیجه طبیعی تکامل شیوه مرزبان نامه و کلیله است، و بدنبال و صاف حتما باید کتابهایی مانند درّه نوشته شود. فقط تحوّل مجدد که در سبک نظم و نثر فارسی رو داد، نویسندگان متأخر را از پیمودن راهی چنان دشوار بازداشت. بلی در این حرکت ادبی آنچه از سیر طبیعی منحرف گشت اصول جمله بندی فارسی و پیروی از دستور زبان بود. نویسندگان قرن پنجم و ششم مفردات لغات عربی را در نوشته های خود بکار می بردند، ولی از حدود دستور زبان فارسی خارج نمی شدند اما نویسندگان بعد در صرف و نحو نیز از زبان عرب پیروی کردند. همچنین بسیاری از قواعد زبان که نویسندگان فصیح خود را ملزم از بکار بستن آن می دیدند از قرن هفتم به بعد مهمل ماند، از آن جمله رعایت قاعده های جمع، رعایت شرایط افعال وصفی و رعایت مراجع ضمیر در مورد ضمیر اشاره است. شاید علت این بی اعتنائی، شیوع لغات عرب و توسعه دامنه تعلیم و تعلم صرف و نحو عربی در مدارس آن روز، و از میان رفتن استادان مسلم ادب فارسی است. تقلید از ادیبان عرب و آموختن صرف و نحو عرب تا آنجا شیوع یافت که معلمان و ادیبان ایرانی از دستور زبان

فارسی بی بهره ماندند، یا بدان بی اعتنا گشتند، و خود را به رعایت آن موظف ندانستند، رفته رفته

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۱۸

چنان شد که دیگر کسی ب فکر فرا گرفتن قواعد زبان فارسی نبود و اگر بگوئیم گروهی از درس خوانده های این عصر نمی دانستند که زبان فارسی مانند دیگر زبانها برای خود صرف و نحوی دارد مبالغه نیست. چند سال پیش در یکی از مدارس دینی طالب علمی که از ادب عرب و مقدمات فقه و اصول بی بهره نبود، از من کلمه ای فارسی را خواست، اکنون کلمه را فراموش کرده ام ولی بخاطر دارم صیغه اسم مفعول بود، معنی آن را گفتم و اضافه کردم که صیغه اسم مفعول است. آن طالب علم چنان بمن نگریست که گویا مرتکب خطایی شده ام و سرانجام تحمل نکرد و گفت از شما انتظار ریشخند نداشتم، با تعجب پرسیدم مگر چه شده گفت اینکه شما می گوئید این کلمه اسم مفعول است می خواهید مرا استهزاء کنید، مگر در فارسی اسم مفعول و اسم فاعل هست؟ این طرز تفکر میراث دوره های گذشته و روش آموزش و پرورش در مدارس قدیمی است که می پنداشتند تنها زبان عرب است که صرف و نحو دارد، بنابراین اگر نویسندگانی مانند رشید الدین فضل الله یا شرف الدین علی یزدی یا میرزا مهدی خان از قواعد دستور زبان فارسی پیروی نکنند جای شگفتی نیست.

دره و متون ادبی پیش از آن

دره و متون ادبی پیش از آن

دره نادره مانند کتابهای مشابه آن اثری ابتکاری نیست، و نویسنده در تحریر این کتاب متأثر از کتابهایی است که پیش از وی به نثر فنی و مصنوع نوشته شده است، لیکن نویسندگان قرن

ششم با مهارت و استیلای کامل که بر ادب پارسی و عربی داشتند، می‌کوشیدند که اقتباس و تقلید آنان به آسانی درک نگردد، اما تقلید و تأثیر در عبارت درّه آشکار است و خواننده می‌تواند به خوبی آن را دریابد.

کتابی که میرزا مهدی خان بیشتر از آن تقلید و اقتباس کرده است، و یا بهتر بگوییم آن را سرمشق تحریر خود قرار داده است، «تجزیه الامصار و ترجیه الاعصار» معروف به تاریخ و صاف تألیف عبد الله بن فضل الله ملقب به و صاف الحضرة است. تقلید میرزا مهدی خان از این کتاب یکنواخت نیست. چنانکه در مواردی عبارت درّه بهتر

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۱۹

از و صاف است، و در مواضعی عبارت و صاف بر درّه ترجیح دارد. مؤلف درّه در مقدمه کتاب چنین نویسد:

«و بعد چون عنوان نویسان، نشان ذی شان «خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» منشور ذات بدایع نشان الفاضل ... ابن فضل الله ابی الفضل عبد الله الملقب بالوصاف را به طغرای غزای «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» معنون ساخته بودند ... بالهام ملهم تأیید و تلقین ملقن توفیق، این سبتاح غریق غمرات و سبتاح غریق غمرات ... محمد مهدی ابن محمد نصیر ... گلبن این مدعا در خلد خلد و جنان جنان، چنان غنچه گشا شد که جواهر کلیات وقایع زمان این خدیو زمان را در نظم نثر، بسمط ضبط کشیده به مرحله پیمایی این مطلب، پیک نیک پی اندیشه را از خامه، عصای طلب بدست دهد» «۱»

و در پایان کتاب آرد: «چون جناب و صاف را در آخر جلد پنجم تاریخ با مؤلف کتاب «کلیله و دمنه» در چند فقره تحدی اتفاق افتاده

بود، این کمینه هم بمناسبت مقام تحدّیا لهما بذکر چند عبارت می پردازد...» (۲)

و در مقایسه خود با و صاف چنین نویسد:

«هیچ کس از ماه مقنّع و فرس مصنّع کار بدر تمام و سیر جواد خوشخرام توقع نکرد...»

با بی هنری چند هنر بفروشی؟ خرمهره بقیمت گهر بفروشی؟ ترسم که کند آتش رسوایی دود تا کی بکسان هیمه تر بفروشی؟ ... و بیروز ترّهات و هواهی واهی را با پیروزه قیمتی و بهرمان هرمانی رمانی مضاهی کردن دلیل بی هنگی، ... بیان رث بّ و کلام غثّ و نثّ را با چنان اعجوبه «کتاباً مُشابهاً» خواندن دل خستن است، و از جاجه و زجاجه کار گوهر جستن، و گاه کم بها را با سنگ بی جاده سنجیدن، بی جاده است...» (۳)

(۱) - ص ۱۸-۴۳ کتاب حاضر.

(۲) - ص ۶۸۸ کتاب حاضر.

(۳) - ص ۴۶-۴۸ کتاب حاضر.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۲۰

از این عبارتها پیداست که میرزا مهدی خان تا چه حد به تاریخ و صاف بدیده اعجاب می نگریسته و کوشش خود را صرف آن کرده است که در شیوه تحریر پا بر جای پای شرف الدین عبد الله بگذارد، و یا بقول خود او، تحدیا له خویشتن را برتر نشان دهد. وی در فقراتی از این کتاب - که از لحاظ کمیّت قابل توجه است - استادی نشان داده، اما در عبارتهایی که بتقلید و صاف نوشته و یا باصطلاح امروز از آن کپی کرده است، نه تنها امتیازی بر عبارت و صاف ندارد بلکه تقلیدی ناقص و سرقتی ناشیانه است. در عبارتهای ذیل به خوبی می توان کیفیت تقلید مؤلف درّه را از و صاف و درجه توفیق وی را

در این کار دریافت.

ترکیب اول معادن بود بصفتان الوان و خواص، متّصف گشت ... (تاریخ و صّاف چاپ گراوری ص ۲ سطر ۱۱)

ترکیب اول معادن بود، کلک قدرتش بر آب زد گوهر ناب شد (ص ۳ کتاب حاضر).

و اجرام علویات در میدان شوق انوار جمال و مطالعه جلایاء اسرار کمال او گوی صفت در خم چوگان تقدیر گردان شد.

(تاریخ و صّاف ص ۲ سطر ۶)

اجرام علویات از غلّو شوق انوار جمال جمیل او جمله بر چرخ افتادند (ص ۲ کتاب حاضر)

چون نوبت ترکیب به درجه رابع رسید معشر بشر را که نوع الانواع بود از تربیت آبای فلکی و امّهات عنصری در مشیمه ارادت
بمراتب تکوین و انشاء یوما فیوما حالا فحالا بگذرانید (وصاف ص ۳ سطر ۱۲) «۱»

چون بقدرت بی چون ترتیب ... عالم امکان به درجه رابع رسید، و به تأثیر و تأثر آبای اثیری و امّهات عنصری در مشیمه
مشیت صورت آرای هیولای نوع بشر گشته (ص ۱۲ کتاب حاضر)

(۱) - و این دیباچه که در تاریخ و صّاف آمده است، متأثر از دیباچه سندبادنامه است.

رجوع به سندبادنامه تصحیح احمد آتش ص ۲-۳ شود.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۲۱

از تأثیرات حرکات شوقی آن سلسله اسطقسات اصول اربعه با تضاد امزجه و اختلاف کیفیات و تباین اثبات در یکدیگر
پیوست، و ترتیب ترکیب آخشیجان ثلاث در عالم کون و فساد بظهور آمد.

(تاریخ و صّاف چاپ گراوری ص ۲ سطر ۱۰)

از تأثیر حرکات شوقی آن سلسله، هر قسطی از اسطقسات اربع با تباین این و تباعد بین در یکدیگر پیوسته قابله قابلیتشان تولید
کیفیت خامس کرد، و تراکیب موالید ثلاث بقبول صورت،

صورت حصول یافت (ص ۳ کتاب حاضر)

شبهها بر گوشه صغه دماغ و رای پرده متخیله، ابکار معانی را زیور تصویر بسته ام (وصاف ص ۷ سطر ۱)

شبهها با ذکوه زکن و روشن دلی در رکن صغه باصفای خیال بسی چراغ دماغ سوخته ام، و به دستگیری زندان کلک و بنان با زندان متفکره و متخیله بسا سراج مضمی ء در سراچه زندانیان بیان و گرفتاران شجن سجن سخن افروخته (ص ۵۲ کتاب)

قلم چون از نی بود انگشت بخایید و بزبان صریر نفیر آغاز کرد ... مدتی تاثر جمانی ضمیر پریشان تو کرده ام و خاطرزادگان حوراوش را از مشک و عنبر بالین و بستر ساخته، حاصل آن جز سیاه رویی من و سفیدکاری تو چه بود (ص ۷ سطر ۹-۱۲).

از این تمنا گلبن قلم را شکوفه های شگفت شکفت، و در خط شده از صریر، زفیر «و یَضِيقُ صَدْرِي وَ لَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي» سرکشیده گفت ... مدتی است که مَشَّاطَه شاطَه خاطرزادگان تو بوده ام و از مداد مشکین، غدایر غدراء بر عذائر عذراء مهوش وش گشوده .. و بخاطر جوئیت روز و شب با سفید و سیاه از در آمیزش در آمده رو برنتافته ام، جز سرزنش و سیاه رویی حاصلم چه بوده (ص ۵۵-۵۸ کتاب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۲۲

هر ادیبی که هنگام تحقیق لغت، و بیان کمال بلاغت، مأثورات اصمعی لغوی را لغو پندارد و منقولات هروی را هراء مطلق خواند، جاحظ آنجا حظّ از دانش خود نبیند، و کسائی گلیم بر سر ترهات بپوشد، نمری را کلب صفت قلاده تعلیم بندد (ص ۷ سطر ۱۳)

هر ادیب اریبی که در بیان افانین ادب سیوطی را بسیاط تقریر

نمری بروبهی گراید ... جاحظ آنجا خط دهد، ابن هری هرّ از برّ باز نشناسد ...

و کسائی بکساء شرف اکتسا جوید (ص ۶۱-۶۳ کتاب)

فرمان شد تا وثاق وثیق دعائم گردون رواق را محاذی قلعه نصب کردند، و تمامت لشکر از جوانب مهاوی و مصاعد بر مثال سوار بر ساعد محیط شدند ... در روز دوم معاینه دیدند که کنار بارو را از بسیاری هیزم «حَمَّالَهُ الْحَطَبِ» ساختند و نهیب «سَيِّضِي لِي نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ» رسانیدند و صورت مجانیق را که از اطراف برافراشتند «فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدٍ» نمود ... (ص ۵۵۵ محاصره قلعه سنجار)

توپچیان بحکم همایون توپهای قلعه کوب را از چهار اطراف نزدیک دور برده یک روز از بام تا شام آن ثعابین ازدها اندام را از دهان دوزخ زبانیه، بر بوم و بام قلعگیان آتش افشان، و احجار قمپاره را که نازل منزل آیت «فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ» بود سرکوب ایشان کردند. و از گلوله های آتشبار بر صحائف سرنوشت آن قوم، نقوش «يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفُرَاشِ الْمُبْتُوثِ» منقوش، و الواح جدران را بکلک رعد صریر توپ، کتاب کتابه «وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ» ساختند (ص ۶۲۴-۶۲۵ کتاب حاضر محاصره قلعه کرکوک)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۲۳

باتفاق سایر امم معتدل ترین بقاع دنیا و نزه ترین رباع عالم دیار هند است ...

اوراق و قشور اشجار و خاک و گیاه و حطب آن قرنفل و سنبل و عود و صندل و کافور و مندل است (وصاف ص ۳۰۰ و صف هند)

هند مملکتی است وسیع و عریض و هوایش را در مزاج شکسته دلان تأثیر مومیایی ... شجرش عرعر و حجرش

مرمر ... هر گل زمینش از غنچه گل زرخیزتر، و هر بوته شکوفه دارش از بوته زرگری سیم ریزتر (ص ۴۰۳ و ۴۰۴ کتاب)

میرزا مهدی خان به حدی شیفته اثر و صاف الحضره بوده است که چون او در سر فصل ها و تشریح و تجسم صحنه های نبرد در مواردی از فارسی عبری گراییده، وی نیز بتقلید او گاهی دو صفحه عبارت را عبری آورده است.

گذشته از و صاف که میرزا مهدی خان خود بتقلید و اقتباس از وی اعتراف کرده است، از دیگر متون ادبی نیز مستقیم یا غیر مستقیم متأثر است، و آنها عبارت از کلیله، سندبادنامه، مرزبان نامه، گلستان و نفثه المصدوراند.

و اینک مقایسه ای بین عبارات این کتابها و نوشته میرزا مهدی خان.

نفثه المصدور دوازده روز مهلت به موغان که باستعراض جیوش و عساکر، و تثقیف ذوابل، و تحدید بوآتر مشغول بایستی بود، از ابتدای صبح تا انتهای رواح بصید آهو و خرطب بر می نشست، و بضرب نای و بریط غبوق با صبوح می پیوست. بنغمات خسروانی از نغمات خسروانه متغافل شد، و با و تار ملامی از اوطار (ظ: اوتار) پادشاهی درّه رزم کوشان از مقابض سیف دست کشیده بدل شمشیر دست بگردن خوبان کمان ابرو حمایل ساختند، و جوشن پوشان، مغافر را که خود حجله رزم بود ترک گفته بجای خود و ترک هوای شاهدان خود آرا بر سر گرفتند، خراطیم و اقیال که بر خراطیم اقیال چنگ زن بودند بر آهنگ چنگ خرطوم زن آمدند.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۲۴

متشاغل گشته ... (نفثه المصدور. تصحیح آقای دکتر یزدگردی ص ۱۷)

دلیرانی که سنبه آسا بدهان توپ و تفنگ می رفتند، سنبه توپ دیباج شدند ...

نماز گزاران خمره پرست، نماز گزار

و خمره پرست، و از خمره عصیان مست گردیده از طریق حقانیت گذشتند.

(ص ۱۴۷-۱۴۹ کتاب حاضر)

در وقت عطعه کفاح و جمجمه جیاد و قعقه سلاح و ولوله اجناد، قلقل جام می و چیچاپ بوس و چشچش قلیه و فشفش شلواربند ...

(نفته المصدور مصحح آقای دکتر یزدی ص ۴۰)

اثر تقلید از این عبارت را در ص ۹-۱۱ کتاب حاضر می بینیم

پری چهرگان ماه پیکر و بتان خرگاه نشین را بدیوان سیاه روی و عفاریت زشت منظر رها کرد.

(نفته المصدور ص ۴۳)

هر بانویی با نیوی قرین شد و هر پری رویی با دیوی همنشین.

(ص ۱۴۵ کتاب حاضر)

از متون ادب عربی بیش از همه مقامات حریری متأثر است، و گاهی عین جمله مقامات را تضمین کرده است، چنانکه در این عبارت:

«... رأی مسدّد و نیت مشدّد گشت که ... یراع یراع را ... پیرو سلايق ادهم کلک مسلاق او سازد» و ان لم یدرک الظّالِع شأو الضّلیع» (ص ۴۴-۴۵ کتاب حاضر)

که مأخوذ است از این عبارت حریری: «الی ان انشئ مقامات اتلو فیها تلو

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۲۵

البدیع و ان لم یدرک الظّالِع شأو الضّلیع» (مقامات حریری طبع مطبعه ادبیه.

بیروت ص ۱۳)

و نیز در این عبارت:

«و سیم ابیض را در یوم اسود مورث عیش اخضر و دافع موت احمر گردانید» (ص ۵ کتاب حاضر)

که متأثر است از این عبارت حریری:

«فمذ اغبرّ العيش الاخضر و ازورّ المحبوب الاصفر اسودّ يومى الابيض و ابيضّ فودى الاسود حتّى رثى لى العدوّ الازرق فحبّذا الموت الاحمر» (مقامه ۱۳ بغداديه. ص ۱۲۵).

بين متون فارسى از گلستان و مرزبان نامه بيش از ديگر متون متأثر

است چنانکه در این عبارت:

«از فیض مرحمتش غوازی غوازی بی عوادی، بنات گلگون ثیاب نبات را در مهد بستان، پستان پرلبان بر لبان گذاشت...» (ص ۶ کتاب حاضر) که متأثر از این عبارت گلستانست:

«دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات را در مهد زمین پیرورد...» (گلستان مصحح آقای قریب ص ۲-۳)

و این عبارت: «نخل باسق در سرزمین عشقش پای در گل آمد، و رطب رطب از حسرتش خسته دل» (ص ۸ کتاب حاضر).

باحتمال قوی متأثر از این عبارت گلستانست: «تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته» (گلستان مصحح آقای قریب ص ۳)

و این عبارت: «گوشیاری را چون گوش یار گوشوار در گوش کشد، و فاخر به شاگردیش شاکر و شاهی به چاکریش فاخر باشد» (ص ۹۹ کتاب) متأثر از این عبارت مرزبان نامه است:

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۲۶

«... و فاخر به شاگردی او مفاخر شدی و کوشش کوشیار (ظ گوشیار) از مرتبه او متقاصر آمدی...» (مرزبان نامه طبع کتابخانه طهران ۱۳۱۷. ص ۱۹۸).

دره و فضایی متأخر

دره و فضایی متأخر

تا آنجا که اطلاع دارم هیچیک از فاضلان و ادیبان قرن حاضر درّه نادره را به شیوایی عبارت، یا استحکام جمله ها یا بلاغت تعبیر نستوده اند، بلکه مؤلف کتاب با همه تبّخر و اطلاعی که در فنون ادب عربی و فارسی داشته از تیر ملامت احدی نرسته است، و هر چند این کتاب روزگاری در مدارس تدریس می شده است، لیکن چنانکه اشاره شد مطالعه و تدریس آن با شوق و رغبت توأم نبوده است. اغلاق نثر درّه و حشو تاریخ جهانگشا تا آنجا شهرت یافته است که گذشته از تذکار فاضلان

و ثبت چگونگی آن در متون ادبی، داستان نویسان هم هر جا فرصت یافته اند از تمسخر بمؤلف و مؤلف دریغ نفرموده اند، تا آنجا که مترجم کتاب (حاجی بابا) نیز در مقام استهزا عبارت جهانگشا را می آورد و مؤلف تاریخ بیداری می نویسد:

«اغلاقات منفور خاقانی و امثال او بود که میرزا مهدی خان و صاحب و صّاف را بتعسیفات بیهوده افکند (تاریخ بیداری ص ۱۴۱)

مرحوم بهار در سبک شناسی درباره مؤلف دره و تألیف او چنین نویسد:

«میرزا مهدی خان استرآبادی منشی پیشگاه نادری که سرآمد منشیان آن دوره است با کمال قدرت قلم و ذوق طبیعی و پختگی عبارت و تتبع وافر باز نتوانسته است جلو طغیان قلم را بگیرد (سبک شناسی ج ۳ ص ۳۱۱) و هم او نویسد:

«.. غیر از دره نادره تألیف میرزا مهدی خان که بسیار متکلفانه و غیر مفید است...» و نیز می نویسد:

«میرزا مهدی خان سه قسم منشآت دارد. ۱- بسیار پیچیده و متکلفانه و نامرغوب که تقلید محض از موارد دشخوار و ناهنجار نثر جوینی و وصاف است، بلکه در تمام وصاف شاید چهار پنج مورد بتوان بدست آورد که باین دشخواری و تعسف و تکلف، نثری آورده باشد...» (سبک شناسی ج ۳ ص ۳۱۲)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۲۷

مرحوم فروغی در انتقاد از منتخبات نظم و نثر دوره قاجار با اعتراف بفضل میرزا مهدی خان، در نکوهش وی و متهم ساختن او به نداشتن ذوق سلیم چنین آرد:

«این بنده یک کتاب در این فن ندیده ام که مؤلف و نویسندگانش آن را بتوان سخن شناس گفت و بنابراین به هیچ یک از تذکره های مذکور اعتمادی نیست، و از

شعر گذشته نثر خوب هم همین حال دارد، یا قدری مشکل تر است، و اگر چنین نبود منشآت مرحوم میرزا مهدی خان نادری (کذا) را در عصر و زمان ما طبع نمی کردند که برای مترسّیلین سرمشق باشد، بلکه خود آن مرحوم اختیار این سبک انشاء نمی نمود، و شما می دانید که میرزا مهدی خان مرحوم از اجلّه فضلا بود، و مرد کم و کوچکی نیست، و عجب آنکه بعد از نوشتن درّه نادری (کذا) که تاریخ نادر شاه است، به او گفت این کتاب شما با جلالت قدر زیاده از حد مشکل است و غیر از فحول ادبا و متبحرین احدی از عهده فهم آن بر نمی آید، میرزا مهدی خان خواست کار را آسان کند، تاریخ جهانگشای نادری را نوشت و اگر شما همت کنید و از تشبیهات (تشبیحات؟) که در اوّل هر سال از سنوات تاریخی آن کتاب نگاشته سطری چند بخوانید، می دانید آن مرد فاضل چطور از راه اصلی دور افتاده، و اگر اهمیت وقایع سلطنت نادر شاه نبود حالا دیگر نه کسی اسم درّه میرزا مهدی خان را می برد و نه از جهانگشای او حرفی به میان می آمد...» «۱» و نیز چنین نویسد: «عرض می کنم کتاب درّه نادری (!) را میرزا مهدی خان بتقلید کتاب وصاف تألیف ادیب عبد الله شیرازی که در تاریخ مغول است نوشته و در اصل که خود وصاف باشد حرف می رود».

ولی اگر بگوییم اینان درباره مؤلف و کتاب او تا اندازه ای بی انصافی کرده اند، و میرزا مهدی خان و درّه نادره استحقاق این همه بی لطفی و معامله خصمانه را از جانب فضلالی عصر ما ندارند بیجا نیست، چنانکه گفتیم تنها

مشکل بودن نثر درّه نیست که میرزا مهدی خان را آماج طعن ساخته است، گمان می‌کنم عامل غیر مستقیم که شاید بیشتر خوانندگان هم متوجه آن نیستند، خاطره بدی است که بعضی

(۱) - مقدمه رساله علم بدیع تالیف مرحوم فروغی طبع ۱۳۴۲

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۲۸

مردم ایران از سالهای آخر زندگانی قهرمان کتاب داشته‌اند، و نمی‌خواستند کسی او را بستاید، یا درباره عصر وی کتابی بنویسد که جنبه ستایش داشته باشد دیگر اینکه میرزا مهدی خان بعصر ما نزدیک است، و برای ما که گذشته قدیم را با ارزش بیشتری تلقی می‌کنیم کوتاهی این فاصله خالی از اهمیت نیست. شاید اگر تاریخ با میرزا مهدی خان مساعدت می‌کرد، و چند قرن پیش از زمانی که در آن زیسته است می‌بود، فضلا تا بدین حد در حق او بی‌مهری نمی‌کردند، و برای انشاء وی مقامی در ردیف تاریخ و صاف، و عتبه الکتبه، و التوسل الی التوسل تعیین می‌فرمودند، درحالی که بزعم این بی‌مقدار سزاوار نیست، برای التوسل الی التوسل ارزشی را بیشتر از درّه قائل شویم.

مشخصاتی از نثر دره

مشخصاتی از نثر دره

چنانکه نوشته شد غرض میرزا مهدی خان از تحریر این کتاب نوشتن تاریخ نیست، بلکه می‌خواستند استیلا خود را بر لغات عربی و فارسی و مهارت خویش را در انشاء نثر فنی و مصنوع بنمایند. حال باید دید وی تا چه حد در این باره توفیق یافته است. اولاً- در تسلط او بر بسیاری از مفردات لغات عربی و فارسی و فهم معانی حقیقی و مجازی آن، جای هیچ‌گونه تردید نیست بعضی گمان می‌کنند مؤلف، نخست مفردات لغات را از فرهنگ‌ها استخراج

کرده سپس آنها را در انشاء خود بکار برده است، لیکن تتبع کافی در درّه بطلان این نظر را محقق می سازد. اگر هنرنمایی میرزا مهدی خان تنها در استعمال لغات نامأنوس بود، پذیرفتن این فرضیه چندان اشکال نداشت. ولی عبارت درّه در عین حال که پر از لغات مشکل و کم استعمال است از دیگر صنایع لفظی نیز مانند جناس، تضاد، تضمین و مراعات النظر خالی نیست. در این صورت تحریر جمله هایی با چنین دشواری از روی مراجعه به یاد داشت و لغت هایی که از فرهنگ ها استخراج شده باشد، بدون آشنایی قبلی نویسنده با معانی این لغات و بدون آنکه موارد استعمال حقیقی و مجازی آن را بداند متعسر بلکه متعذر است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۲۹

درست بدین عبارت توجه کنید! «ینوع بخت اهل مصاف چون چشمه سار ارم صاف آمد، و اندام مبارزان عثمانی از شکفتن شکوفه های شکاف جروح، نهال گل صدبرگ گردید. جمعی طعمه سیف مأثور و به سیر فتراک عتاق سریع السیر مأسور شدند. دماغ لشکریان در بزم رزم از ته جرعه غنائم مست طرف گشت، و در یک طرف ایاتق احوالشان حامل انایق مستطرف، و بمدلول «ادُعْ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» شرح الامر شرح رسم ایعاظ را، بایعاز کلک راست بیان منشور مشعر بر قلع شجر تشاجر ... اصدار یافت» (ص ۶۲۸ کتاب)

در این عبارت هنر نویسنده تنها در استعمال لغت و مشتقات کلمه نیست بلکه، صنایع جناس، تضمین، استعاره و تشبیه نیز، در آن بکار رفته است و تا کسی بر مفردات این کلمات مسلط نباشد و موارد استعمال آن را از روی مطالعه آثار

گذشتگان و کثرت ممارست و تمرین در تحریر و ترسّل در نیابد، و اگر بخواهد تنها از روی یادداشت و مراجعه به فرهنگ ها اثر خویش را بوجود آورد، هیچ گونه توفیقی نخواهد یافت. بلی در مورد استعمال مترادفات یا در بعض اقسام جناس شاید بتوان از روی فهرست لغات، عبارتهایی تلفیق کرد. پس شکی نیست که مؤلف گذشته از احاطه بر لغت، از صرف و نحو معانی و بیان نیز آگاهی کامل داشته است. متون ادبی متداول را به خوبی خوانده و در ذهن جای داده و بموقع از آن استفاده کرده است.

اما کتاب او گذشته از آنکه در حدود هشت هزار کلمه از لغات عربی و فارسی را در بر دارد، که برای دریافت معنی آن لغات باید به فرهنگ ها مراجعه کرد، از لحاظ ترکیب عبارت نیز محسّناتی دارد. از صنایع لفظی انواع جناس را فراوان بکار برده است، بلکه رکن اساسی صنعت تحریر این کتاب، جناس و مخصوصاً جناس خط است و گاهی بخاطر این جناس عبارتهایی را که در لفظ و معنی خالی از ثقل و رکاکت نیست انشاء می کند، مانند این جمله: و ظرر ظریر ظریر طرز تلفیقش سراسر جواهر رنگین آبدار. (ص ۲۶ کتاب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۳۰

دیگر صنعت سجع است. باین صنعت نیز چندان اهمیت می داده که گاهی برای آوردن یک سجع دو سطر عبارت ناهموار بهم پیوسته است. از جمله در این عبارت: «انواع جواهر التّرصیع و اجناس الجناس البدیع فی درج درج املائه الصّافی صواف، و اصناف و شائع التّوشیح و التّلمیح فی درج انشاءه الصّافی علی مواقع وقیع التّوقیع طوّاف، ابن فضل

الله ابی الفضل عبد الله الملقب بالوصاف» که همه این تکلفات بخاطر ذکر کلمه وصاف است. و مانند این عبارت: و فرجی بی برح و فرجی بی ترح و بلا و رحمتی بلا بلا و زحمت» (ص ۱۳ کتاب)

در این مورد همانند صاحب ابن عباد است، که ابو حیان گوید از ابن مسیبی پرسیدم عشق ابن عباد به سجع تا چه پایه است؟ گفت تا بدانجا که اگر داند سجع او نظام کشور را بهم می زند و شیرازه ملک را از هم می گسلاند، این جمله را بپذیرد و از سجع خویش در نگذرد.

صنعت دیگر مؤلف تضمین آیات قرآن و امثله عربست، و در این باره مهارتی فراوان از خود نشان داده است.

عنوانهای کتاب (جز هفت مورد) با آیه های قرآن تضمین شده است. آیه های قرآن آنجا که برای متمیم عبارت قبل آمده گاه چنانست که اگر آیه را حذف کنیم در معنی اخلال پدید شود:

«فزای بجهت فزایش جنات عدن مفتحة لهم الأبواب، و حاشیه نشینان کم کام بخش متکین فیها يدعون فیها بفاكهه كثيره و شراب» (ص ۴۸۱ کتاب)

«بسان رنگرزان آثار صبغه الله و من احسن من الله صبغه در الوان ریاحین و رنگ از آن ظاهر کرد (ص ۳۸۰ کتاب) و گاه بر سیل ارسال مثل است:

«در ساحره خاک از گرد و غبار موبک فلک قرین آثار یوم تأتي السماء بدخان مبين ساخت (ص ۴۰۱ کتاب)

و گاه برای تأکید معنی قبل است:

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۳۱

هریک از جام ظفر بس مل گلرنگ نوشیدند که إنا أعطیناک الکوتر، و فصل به فصل اقامت رسم دلیری کرده بنحرا اعدا کوشیدند که

فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ (ص ۵۲۰ کتاب)

تا روز پنجشنبه بیست و چهارم شوال سنه ثمان و اربعین و مائه بعد الالف ...

بزم ارم اساس ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ آراسته شد (ص ۳۷۰ کتاب)

امثال عرب را نیز برای افاده معانی گوناگون تضمین کرده است

برای تکمیل معنی قبل:

خشن پوشان صاحب عمامه عموماً به رداء ابرق من رداء الشَّجَاعِ تَرَدَّى نمودند. (ص ۱۴۹ کتاب)

در همان ظلمت لیل، اجبن من نهار بحمل احمال نپرداخته (ص ۲۲۸)

برای توصیف و تبیین:

بنا بر ابتغاء بغاه قلعه، ولایت و ایالت به الله یار خان که صفت تارگی خیلت نار شی، در جبلت حیلت سرشت مرکوز داشت، عنایت گشته ... (ص ۲۸۷ کتاب) تضمین بر سیل تشبیه:

آن ناحیه را بجناح التعجیل کاخطف الخطاف و استلاب الحدأه، صبغه اختلاس و نغبه اجتلاط ساخته (ص ۴۰۲). اشعار عربی که در کتاب آمده است، بیشتر از ابو الفتح بستی و ابو بکر خوارزمی است. احتمال می رود مؤلف ابیات را از یتیمه الدهر ثعالبی استخراج کرده باشد.

پاره ای از مشخصات دستوری کتاب

پاره ای از مشخصات دستوری کتاب:

مشخصات دستوری دره، همانند تاریخهایی است که از دوره تیموری به بعد نوشته شده است. عیوبی که از جهت ضعف تالیف، رعایت نکردن بعض قواعد دستور زبان فارسی، و پیروی از برخی قواعد زبان عرب در ظفرنامه، روضه الصفا، حیب السیر و تاریخ گیتی گشا موجود است، در این کتاب دیده می شود و ما مختصری از این موارد را ذکر می کنیم.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۳۲

۱- حذف ضمیر از سوم شخص مفرد:

«کلک دو زبان ... داستان بلاغتش را یکی از هزار نتوان گفت» (نتواند گفت) (ص ۷۶ کتاب)

۲- مطابق آوردن صفت با موصوف در تأنیث

(بقیاس نحو عربی):

سقمونیای تدابیر محموده (ص ۸۹ کتاب). قریحه جامده و فطنه خامده (ص ۴۷ کتاب) و غمام سیوف با تره اطفاء نائره فتن نائره نماید (ص ۴۲۵ کتاب)

۳- حذف فعل با قرینه:

در گوش خود خواب خرگوش و ضرب دست یلان شیرافکن فراموش کرده بودند. (ص ۱۹۹ کتاب)

۴- فصل طویل بین فعل محذوف و قرینه:

النک یاقوتی ... مضرب قباب گوهر آگین و از آنجا رایات ظفر قرین کوچ بر کوچ مرحله پیمای وادی قهر و کین گردید (ص ۱۹۷ کتاب)

۵- حذف علامت مفعول صریح:

و هرکس که در تخلیق افترا یا تصدیق مفتری در زیر دندان دندنه می کرد گرفتار نقف ساخته سباسب سیاست ... بر او طی می کرد (ص ۶۲۵ کتاب)

اوامر امر من المّر و الالایش بی آلیش ارتبک و ارتیاب تمطق می کردند (ص ۶۵۵ کتاب)

۶- گاهی بسبک قدما هنگام فک اضافه بمضاف الیه (را) می افزاید:

اعیان دولت شاه طهماسب را نیز سرپنجه شوق انتزاع و ارتجاع قلعه ایروان گریبانگیر شد (ص ۲۸۹ کتاب)

۷- آوردن فعل وصفی بدون رعایت بعضی شرایط:

در اصفهان که ابدالآباد آباد باد، باد بلا وزیدن گرفته غلاء غلّه و غلّو غلا علاوه و علاوه علّت شد (ص ۱۳۴ کتاب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۳۳

«اهل محلات از محل خود کوچ کرده کوچ در جایشان مستو کر آمد» (ص ۱۳۶ کتاب)

«شاهزاده والا گهر ... در قزوین بر اورنگ سلطنت نشسته افاغنه بدفع او برخاستند» (ص ۱۵۵ کتاب)

۸- آوردن (را) مسند الیه اختصاصی، بسبک قدما.

و «بمدلول ادّع إلى سبیل ربّک بِالْحِکْمِهِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، شرح الامر شرح رسم ایعاز را، بایعاز کلک راست بیان ... (ص

۶۲۸ کتاب)

چگونگی تصحیح

چگونگی تصحیح

چهار نسخه خطی و دو نسخه چاپی

اساس تصحیح این کتاب بوده است:

۱- نسخه خطی کتابخانه ملی که به شماره ۱۸۹۱ ثبت شده و تاریخ نوشتن آن سال هزار و دویست و بیست هجری قمری است، و از روی نسخه ای که به سال ۱۱۸۰ نوشته اند تحریر شده است. این نسخه بخط ملا محمد علی تبریزی است. کسی که نسخه در ملک او در آمده در حاشیه نوشته است: «ملا محمد علی از علما و شعرا و ظرفای تبریز بوده. علامت اختصاری این نسخه (مل) است.

۲- نسخه خطی متعلق به آقای عباس دیوشلی عضو سازمان لغت نامه دهخدا.

این نسخه بخط شکسته نستعلیق بر روی کاغذ سمرقندی نوشته شده است. ورق اول و آخر آن افتاده است و دوباره آن را بخط نستعلیق خوش بر روی کاغذ آهار مهره نوشته و باول و آخر کتاب افزوده اند. تاریخ تحریر نسخه معلوم نیست، ولی از خط و کاغذ معلومست که از نسخه کتابخانه ملی متأخر نیست. این نسخه نسیبه کم غلط و علامت اختصاری آن (یو) است.

۳- نسخه خطی، با خط نستعلیق ریز و کاغذ فرنگی، جلد تیماج سوخته، این نسخه متعلق به آقای دکتر عبد العلی طاعتی است. تاریخ تحریر نسخه یک هزار و دویست و هجده قمری است. این نسخه اغلاط فراوان دارد. معانی لغات با مرکب

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۳۴

قرمز در فاصله سطور نوشته شده است. علامت اختصاری نسخه (عت) است.

۴- نسخه خطی متعلق به آقای سید عبد الله انوار عضو سازمان لغت نامه دهخدا.

این نسخه روی کاغذ فرنگی آهار مهره و با خط نستعلیق نوشته شده است. تاریخ تحریر نسخه سال یک هزار و دویست و چهل و یک هجری قمریست و

علامت اختصاری آن (نو) است. این نسخه هر چند با خطی زیبا نوشته شده است، لیکن بیش از نسخه های دیگر غلط دارد.

۵- نسخه چاپ تبریز که به سال ۱۲۸۴ هجری قمری چاپ شده و علامت اختصاری آن (ط) است.

۶- نسخه چاپ تبریز که به سال ۱۲۷۴ هجری قمری چاپ شده و علامت اختصاری آن (ط) است.

بجز نسخه های ذکر شده در موارد تردید بارها به نسخه های خطی دیگر مراجعه شد که از آن جمله است:

۱- نسخه خطی کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار که به سال ۱۲۱۶ هجری قمری نوشته شده است.

۲- نسخه خطی کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار که تاریخ تحریر آن ۱۲۵۰ هجری قمری است.

۳- نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی. علامت اختصاری این نسخه (مچ) است.

هر چند اساس تصحیح، نسخه کتابخانه ملی و نسخه آقای دیوشلی است، در مواردی که عبارت این نسخه ها غلط می نمود نسخه دیگر را که صحیح بود متن قرار دادیم، و اگر هر دو صورت کلمه درست می بود عبارت نسخه (یو) در متن نوشته شد.

اگر معنی کلمه واحد و صورت آن در نسخه ها مختلف بود، تحریر قدیم ترین نسخه ها

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۳۵

رعایت شده، مانند پوز و پوزه که در نسخه (ط) پوزه و در یو (پوز) آمده است «۱»

ترجمه کلمات و اشعار و امثال که در حواشی و بین سطرهای نسخ مختلف چاپی و خطی درّه موجود است، گاهی راهنمایی مفید بود، اما در بیشتر موارد غلط و یا نامناسب می نمود، و چه بسا که موجب گمراهی خواننده شود. هر چند دانشمندان و استادانی که این نسخه در معرض مطالعه آنان قرار می گیرد خود برنج مصحح در ترجمه

و شرح مشکلات کتاب وقوف خواهند یافت «۲» و هر چند معانی و تراجم و شروح کتاب مستند به مأخذهای قابل اطمینان است نمونه مختصری از ترجمه ها که در نسخ خطی قدیم آمده است ذیلا نوشته می شود. نمونه ترجمه عبارات و اشعار:

عبارت: ما اعجبه من تألیف لكساء الكساء کاس، در نسخه (نو) چنین ترجمه شده است:

«چه! عجیبت از تألیفی برای لباس هوشیاری قابل پرواست!» و در ط چنین است:

«چه اعجب است از تألیفی برای پوشیدن عبا!»

و ترجمه بیت: «کنائس ناطت بالنجوم ...» را چنین نوشته است.

«مثل سخن گویی که آویخته باشد به ستاره ها در سری و دراز شده و انداخته به سبزه زار مرد کوتاه را»

نمونه ترجمه لغات / نسخه (ط) / (نو) زمرد ذبابی / نوعی زمرد / نوعیست از زمرد در درّه / بسیار است نفع او روشنی / غوادی / آهسته ... /

(۱) - ص ۵۲ سطر ۲.

(۲) - با این همه با نهایت اعتذار اعتراف می کنم که با همه کوششی که در تصحیح کتاب شده است، از خطای مطبعی و غیر مطبعی نرسته است.

و العذر عند کرام الناس مقبول.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۳۶

بطور خلاصه می توان گفت که در دوازده نسخه دره که بطور مداوم و متناوب به آنها رجوع شده است، یک شعر یا یک مثل، درست ضبط نشده و حتی آیات قرآن در غالب نسخ مغلوط است. «۱»

تا آنجا که مقدور بود مثل ها از مجمع الامثال میدانی و ثمار القلوب ثعالبی و فرائد اللآل و تاج العروس و منتهی الارب تصحیح شد، و اشعاری که با تتبع فراوان سراینده آن شناخته گشت از روی دیوانها و تذکره ها تصحیح گردید. و نسخه بدلهای غلط را در

این گونه موارد حذف کردیم، چه جز ازدیاد حجم کتاب و خودنمایی هیچ نتیجه ای بر آن مترتب نبود.

چون در تصحیح این کتاب نظر اصلی روشن ساختن مفهوم کلمات است فقط به ترجمه لغات اکتفا شد، و از بحث در صحت و سقم اقوال لغویان خودداری گردید، جز در مواردی که نهایت ضرورت داشت.

ممکن است یک کلمه معنی متعدد داشته باشد، در این صورت آن معنی که با عبارت مناسب بود نقل گردید، و آنچه مناسب نمی نمود ثبت نشد، مگر موردی که هر دو یا چند معنی با عبارت سازگار بود.

ممکن است یک کلمه در چند جا معنی شده، و یا در موردی مبسوطتر معنی شده و یا ترجمه ای استدراک شده باشد، در این صورت در موارد تردید بهتر است از روی فرهنگ لغات به همه موارد مراجعه شود. مثلاً کلمه «معارضت» که در ح ص ۲۱۳ معنی نشده، در ح ۴ ص ۳۳۵ استدراک شده است، و همچنین کلمه گل زمین در ح ۱۱ ص ۱۴۵ کل زمین نوشته و معنی شده و در ح ۶ ص ۶۱۹ استدراک گشته است.

معانی لغات عرب را بیشتر از منتهی الارب و اقرب الموارد و کمتر از کنز اللغات و مهذب الاسماء و لسان العرب و تاج العروس نقل کردم، و برای لغات فارسی به برهان

(۱) - ص ۲۹ سطر ۵. ص ۲۰۷ سطر ۲.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۳۷

قاطع مصحح آقای دکتر محمد معین مراجعه شد.

برای لغات دارویی بااختیارات بدیعی و تحفه حکیم مؤمن و برای لغات نجومی به «التفهیم» رجوع گردید. لغات طبیبی را از ذخیره خوارزمشاهی، بحر الجواهر و کتب دانشگاهی

شرح کردم. مثل ها را چنانکه نوشتیم از مجمع الامثال و ثمار القلوب و فرائد اللآل تصحیح کردیم. البته این امثال مأخذ قدیم تر نیز دارد، ولی اگر بنا را بر استقصای کامل و ذکر مأخذهای متعدد می نهادیم حجم کتاب دو چندان می شد و معلوم نبود فائده بیشتری در بر داشته باشد.

بعضی مصراع ها که جنبه مثل دارد بعنوان مثل ذکر شده است. مانند این مصراع از متنبی: و من قصد البحر استقل السواقیا «۱»

یا این مصراع از ابو فراس: و للناس فیما یعشقون مذاهب «۲»

لغاتی را معنی کردم که فهم آن برای کسانی که تحصیلاتی در حدود متوسطه دارند، دشوار است و لغات متداول معنی نشد.

شعرهایی که معنی آن آشکار می نمود ترجمه نگردید و تنها کلمات مشکل آن را معنی کردم.

از شرح اعلام جغرافیایی مشهور مانند: مرو، تبریز، مشهد و قوچان که برای همگان روشن است، یا به آسانی می توان بآخذ آن دست یافت، خودداری کردم و در شرح اعلام جغرافیایی مجهول یا نامشهور باختصار پرداختم، تا بدان حد که حدود تحقیقی یا تقریبی مکان معلوم شود، و اصولاً در شرح همه کلمات (لغت و اعلام) ایجاز رعایت شده است، جز در مواردی اندک که تفصیل مطلب لازم می نمود.

در فهرست اشعار عربی از قاعده ای که در کتب تازی جاری است پیروی نشد و در قافیه، صورت مکتوب کلمه بحساب آمد نه حرف قافیه. بدین ترتیب که الف اطلاق، واو و یاء اشباع و ضمیر جزء قافیه محسوب شده است. این عمل خلاف قاعده

(۱) - ح - ۵ ص ۴۲۶.

(۲) - ح ۱۸ ص ۱۵۰.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۳۸

را بخاطر سهولت کار فارسی زبانان

مرتکب شدم. فضلا که قادر بر تشخیص حرف قافیه از زوائد آن هستند خود بدین ابیات آشنایی دارند، و گویندگان شعر و مآخذ اصلی آن را میدانند. من در اینجا رعایت حال کسانی را کردم که برای یافتن کتاب (المعجم) مدت‌ها فیش‌های حرف الف! کتابخانه‌ها را بهم می‌زنند و سرانجام باین نتیجه می‌رسند که المعجم در کتابخانه نیست! بعلاوه چنانکه گفته شد این کتاب متنی فارسی است و اعمال قواعد فارسی در آن (تا آنجا که مخل بمعنی نباشد) بی‌مانع بنظر می‌رسد.

میرزا مهدی خان و زندگانی او

اشاره

میرزا مهدی خان و زندگانی او

از دوران کودکی و چگونگی تحصیل میرزا مهدی خان اطلاعی نداریم. پیداست که او نیز مانند صدها تن منشی و تاریخ‌نویس و شاعر ایرانی است که چون از خانواده‌ای سرشناس و اشراف منش نیستند، بخش نخستین زندگانی آنان روشن نیست. سپس هنری کسب کرده و بمقامی رسیده و به بزرگی یا پادشاهی پیوسته و شهرتی یافته‌اند.

آقای سهیلی خوانساری در مقاله‌ای که تحت عنوان (گوشه‌ای از تاریخ) در مجله توشه «۱» نوشته‌اند، درباره میرزا مهدی خان چنین آرند:

«اصفهان پایتخت و دارالعلم بود، اهل فضل و ادب از هر طرف برای تکمیل معلومات خود به آنجا می‌آمدند ... محمد نصیر هم پسر خود مهدی را از استرآباد به اصفهان آورد، تا در آنجا کسب علم و دانش کند ... محمد نصیر باهوش و استعدادی که در مهدی مشاهده کرده بود، برای او آینده درخشانی پیش‌بینی می‌کرد، زیرا مهدی در مدت کمی در تحصیل مقدمات علوم از اقران سبقت جسته بود ...». ولی چنانکه خود نویسنده محترم مقاله هم شفاهاً تأیید کردند، این موضوع کشف‌انی و استنباط شخصی است.

از مقاله

مفید و مبسوط آقای خوانساری که بگذریم، آنچه در تذکره‌ها پیرامون احوال میرزا مهدی خان نوشته‌اند، مربوط بدوران کمال و شهرت اوست.

نخستین تذکره‌ای که نام وی در آن آمده است، تذکره ریاض الشعراء تألیف علی قلی خان واله داغستانی است. وی ذیل عنوان میرزا مهدی کوکب «۲» چنین نویسد:

(۱) - شماره ۱-۲. سال ۱۳۳۷

(۲) - درباره این لقب مفصلاً بحث خواهد شد.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۴۰

از مستعدان روزگار و صاحب کمالان و الامتدار بود در خدمت قهرمان ایران بسر می برد و چند سال قبل از این از فرط محن که لازم این زمان افتاده از رنج زندگی آسود، اشعار بلند آبدارش از مثنوی و قصاید و غزل و رباعی و قطعه و غیره بسیار است، در هنگام تسطیر این سطور سوای این چند بیت چیزی در نظر نبود بهمین قدر اکتفا نمود...»

دیگر محمد صادق نامی است که در تاریخ گیتی گشا اشارتی بدو کرده و نویسد:

«مصطفی خان بیگدلی که در اواخر دولت نادر شاه به شراکت میرزا مهدی خان منشی، صاحب تاریخ نادری ایلچی روم گردید، با دستگاهی که لایق دولت نادر شاه تواند بود متوجه اسلامبول، و بدار السلام بغداد رسیده نادر شاه تخت و تاج را بدرود و مهدی خان منشی مورخ مراجعت، و مصطفی خان در آنجا متوقف گردید...» (۱)

دیگر مجمع التواریخ تألیف محمد خلیل مرعشی است که به سال ۱۲۰۰ هجری قمری تألیف شده است. مؤلف این کتاب در سه جا از میرزا مهدی خان نام می برد. یکی در آغاز کتاب که چنین نویسد:

«اما بعد چون از مورخان تواریخ که من ابتدای فتور

و شورش افغانه غلزی قندهار که در سنه یک هزار و یک صد و بیست هجری حادث شده لغایت حال که تاریخ یک هزار و دو صد و هفت هجری است، احدی اسباب آغاز شورش و افساد جماعت افغانه غلزه و ابدالی و بعضی از وقایع و سوانح متبوعه بعد از آن را در رشته تحریر مندرج نساخته مگر میرزا مهدی خان مؤلف تاریخ نادری که بعضی از احوالات را بنا بر مصلحت و هوای وقت در نهایت خفت و ناهمواری و اختصار و غیر واقع ذکر نموده» «۲» و دیگر در پایان کار شاه سلطان حسین چنین آرد:

«کیفیات وقایع شهادت خاقان سعید شهید را شیخ محمد علی حزین و میرزا

(۱) - تاریخ گیتی گشا مصحح آقای نفیسی ص ۳۲.

(۲) - مجمع التواریخ ص ۱.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۴۱

تصویر منسوب به میرزا مهدی خان. (از مجموعه خانم بیانی) عکس از آقای رستمی عکاس اداره کل باستانشناسی

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۴۲

مهدی خان مصنف تاریخ نادری بتفصیل ذکر نموده اند، از آنجا باید طلب داشت» «۱»

و دیگر در باب آمدن قوم ارس (روسیان) است به گیلان که چنین آرد:

«و بیان این مقال و تفصیل این اجمال را میرزا مهدی خان مصنف تاریخ نادری بطول و بسط مذکور نمود...» «۲»

مأخذ دیگر تذکره خلاصه الافکار تألیف ابو طالب ابن حاج محمد تبریزی اصفهانی است. مؤلف به سال ۱۲۰۶ هجری شروع بتألیف کتاب کرده است. وی ذیل عنوان میرزا مهدی خان کوکب چنین آرد:

«از مستعدان روزگار و میرزایان عالیشان بلند مقدار بود. دارالانشای نادری تعلق بوی می داشت، و بسبب سلامتی

طبع و جودت ذهن و ذکا با وجود قرب چنان آتشی جامه خود را از سوختن نگاهداشت. در سنه یک هزار و یک صد و شصت هجری به همراه مصطفی خان بکدلی به سفارت روم مأمور گردید و هنوز از بغداد تجاوز ننموده بود که خبر قتل آن قهرمان جهان انتشار یافته باعث مراجعت گردید. گویند که دیگر به شغلی نپرداخت و در مازندران که موطنش بود به خانه نشینی گذرانید و از جمله آثار خامه سحر نگارش تاریخ جهانگشای نادریست که بروانی لفظ و شوخی معنی و با وجود قلت عبارت به کثرت لب و معانی در منشآت روزگار ممتاز است، و این معنی از بعضی فقرات بداعت (براعت؟) استهلال آن که در ابتدای هر سال بتمهید بهاریه نوروزی بکلیات وقایع آن سال می نماید و در این مقام مسطور گشته به خوبی ظاهر می شود و این صنعت در فن تاریخ از مخترعات او بوده باشد». (۳) سپس از هریک از فصل های جهانگشا نمونه ای نقل کرده است.

دیگر تذکره صحف ابراهیم مؤلف به سال ۱۲۰۵ هجری است. نویسنده تذکره درباره میرزا مهدی خان چنین آرد:

(۱) - مجمع التواریخ (ص ۵۹).

(۲) - مجمع التواریخ ص ۷۴.

(۳) - نسخه خطی کتابخانه ملی ملک.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۴۳

میرزا مهدی کوکب از دانشمندان روزگار و مستعدان اعصار بوده در خدمت قهرمان ایران به عزت و اعتبار بسر می برد» (۱).

دیگر تذکره صبح گلشن است که ذیل کلمه کوکب نویسد:

«کوکب تخلص میرزا مهدی خان مازندرانی که بعهد انشاپردازی نادر شاه قهرمان ایران سرفرازی داشت، و نادرنامه و درّه نادره یادگار گذاشت، نادر شاه او را همراه مصطفی خان به

ایلچی گری بحضور خواندگار روم فرستاد. وی در اثناء راه بعد و رود بغداد، واقعه هلاک نادری شنید برگشته رخ بوطن نهاد، و کوکب طالع را در افول دیده پا به زاویه انزوا کشید و تردد در تلاش اسباب معاش عبث دید...» (۲)

و در ذیل کلمه مهدی آرد:

«مهدی- میرزا مهدی خان که از حضور نادر شاه اولاً عهده سوانح نگاری داشت من بعد بر مسند دبیری و مشیری شاه جبروت نگاه قدم گذاشت، در رزانت رأی و متانت فکر و جودت طبیعت لوای یکتایی می افراشت و نظم و نثر بکمال خوبی و خوش اسلوبی می نگاشت. حالات و وقایع نادری را بسه طریق در رشته تحریر کشیده یکی وقایع هر سال به غایت سلاست طرازیده. دوم تاریخ نادری که به عبارت روزمره اهل زبان مقبول خاص و عام گردیده. سوم دره نادره که بکمال دقت و لطافت، صنعت جناس را در وی برگزیده...» (۳)

آیا کوکب لقب این میرزا مهدی خان است؟

آیا کوکب لقب این میرزا مهدی خان است؟

آقای سهیلی خوانساری ضمن مقاله خود نوشته اند:

«سلطنت شاه سلطان حسین ... رو بزوال می رفت اختلافات روز بروز میان امرا و ارکان دولت بیشتر می شد، افاغنه برای تصرف ایران لشکرکشی می کردند و قسمتی از خاک خراسان را متصرف شده بودند، در چنین وضع و زمانی میرزا مهدی

(۱)- صحف ابراهیم. نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (حرف ک).

رقم ۶۱).

(۲)- صبح گلشن ص ۳۴۴.

(۳)- صبح گلشن ص ۴۷۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۴۴

کوکب بشغل باغبان باشیگری یا باصطلاح امروز (ریاست بیوتات سلطنتی) مفتخر شد و فرمان این منصب را که در آن زمان منصب بسیار عالی و شامخی بود

برای او صادر کردند...» (۱)

منظور از این فرمان همانست که سواد آن در مخزن الانشاء (۲) نیز بچاپ رسیده است و ذیلا عبارات مورد نیاز نقل می شود:

«... مصداق این مقال شاهد احوال نیکومآل عالیجاه رفیع جایگاه عزت و سعادت همراه میرزا مهدی خان متخلص به کوکب گشته که بیت ضمیر را به خامه اخلاص نوشته و بنیاد عمارات وجودش را به آب و گل نیک اعتقادی سرشته است، لهدا از ابتدای هذه السنه قوی ٹیل خیریت دلیل و ما بعد، نظارت کل باغات و عمارات دار السلطنه اصفهان را به عالی جاه مشار الیه مفوض و مرجوع فرمودیم...»

انتشار این مقاله توهمی را ایجاد کرد که چون نویسنده این فرمان شخص میرزا مهدی خان استرآبادی است، و منصبی که در این فرمان ذکر شده نظارت باغاتست، و میرزا مهدی خان خود را در کتابهای خویش به لقب کوکب یاد نکرده است، پس این فرمان بنام میرزا مهدی دیگری که ملقب به کوکب بوده صادر شده.

آقای منزوی در فهرست کتابخانه مشکاه در این باره چنین نوشته اند:

«... کهن ترین کسی که از وی (میرزا مهدی خان) یاد کرده، سید علی حسن پسر محمد صدیق هندی است. او در صبح گلشن (ن-۱۲۹۵) دو جا نام میرزا مهدی را آورده نخست در حرف (ک) بعنوان کوکب، دوّم با اندک دگرگونی در حرف (م) بعنوان مهدی خان منشی، و در دوّمین بار هیچ یادی از تخلص کوکب نکرده است ...

تاریخ نگاران اروپایی مانند ریو و لکهارت نیز او را بلقب کوکبی خوانده اند ...

ولی گویا کوکب یا کوکبی لقب شاعریست که در هند بوده است، چه نام میرزا مهدی خان

(۱) - مجله توشه شماره ۱-۲.

(۲) - ص ۸۸-۸۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۴۵

نامی ... همچنین خود میرزا مهدی خان در سراسر دره نادری (نادره) و تاریخ جهان گشای نادری هیچ گاه بلقب کوکب یا کوکبی اشارتی نکرده اند» (۱)

سپس این احتمال در نظر آقای منزوی تا آنجا قوت یافته است که در مجلد نهم الذریعه ذیل عنوان دیوان کوکب استرآبادی چنین نوشته اند:

در صبح گلشن آرد:

«کوکب تخلص میرزا مهدی خان منشی نادر شاه و صاحب دره نادری (دره نادره) است، و دیگر تذکره نویسان هندی و قاموس الاعلام و ریحانه الادب مطالب خود را از این کتاب گرفته اند، ولی ظاهراً آنان میرزا مهدی خان منشی نادر شاه را که برای او تخلصی یافت نشد، با مهدی خان کوکب که «باغبان باشی» شاه سلطان حسین بوده است اشتباه کرده اند» (۲)

و در ذیل «دیوان کوکب باغبان باشی» نویسد:

«او میرزا مهدی خان است که بمنصب باغبان باشی شاه سلطان حسین صفوی منصوب شده است، و فرمان او را میرزا مهدی خان که سپس به منشی گری نادر شاه رسید نوشته است ...» (۳)

مبنای شک و تردید درباره لقب میرزا مهدی خان که بجعل میرزا مهدی باغبان باشی منتهی گردیده همین احتمال آقای منزوی است، سپس این احتمال در بعضی نوشته ها در قالب دور و تسلسل ریخته شده و مهدی باغبان باشی موهوم، در لباس حقیقت جلوه کرده است.

ولی ظاهراً و بلکه مطمئناً در نوشته صبح گلشن و تذکره نویسان هندی هیچ گونه تخیلی رخ نداده بلکه این تخیط در فهرست کتابخانه مشکاه و مجلدات الذریعه است، و همین استنباط دیگران

را به گمراهی انداخته است، زیرا:

اولاً- در هیچیک از تذکره ها و تاریخهای آخر دوره صفوی و عصر افشاری

(۱)- فهرست کتابخانه مشکاه تالف آقای منزوی ج ۲ ص ۲۷۲

(۲)- الذریعه ج ۹ ص ۹۲۴

(۳)- الذریعه ج ۹ ص ۹۲۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۴۶

سخنی از مهدی باغبان باشی، یا مهدی کوبک (جدا از میرزا مهدی خان مورد نظر) در میان نیست، و از دو میرزا مهدی خان منشی که هر دو در عصر نادر و یا شاه سلطان حسین باشند نشانی دیده نشد.

ثانیاً- منصبی که در فرمان بمیرزا مهدی خان محول شده، نظارت باغها و عمارتهای دار السلطنه اصفهانست نه شغل باغبان باشیگری، و نظارت باغات ... منصب است نه شغل، و باصطلاح امروز محل حقوقی است که برای گیرنده فرمان تعیین می شود، و ممکن بود دارنده منصب مادام العمر توجهی بموضوع کار خود نکند.

وقتی شیخ ابو القاسم رشتی مؤلف تحفه ناصریه درباره محمد محسن میرزا قاجار می نویسد:

«از دیگر ملک زادگان بار و بازیافتگان دربار ممتاز، و بمنصب جلیل امیرآخوری سرافراز است»

معنی آن این نیست که این شاهزاده هر روز صبح سطل به یک دست و قشو و جارو بدست دیگر به اصطبل شاهی می رفته است. همچنین معنی نظارت بر باغات خاصه، این نیست که میرزا مهدی خان موظف بوده است آب پاش و قیچی برداشته گل آب دهد یا پشت بام ها را گل کاری کند.

ثالثاً- در عبارت فرمان سخن از منشیگری گیرنده فرمان آمده است:

«عزت و سعادت همراه میرزا مهدی خان متخلص به کوبک ... که بیت ضمیر را به خامه اخلاص نوشته ...»

پس این میرزا مهدی خان دیگر، که صاحب قلمی

او هنگام صدور این فرمان مورد توجه شاه سلطان حسین بوده است کیست؟ و در کدام کتاب ذکری از او رفته است؟

رابعا- اگر به یکی از منشیان یا رئیس دار الانشاء از طرف شاه منصبی اعطا شود و خود متن فرمان خویش را تهیه کرده بامضاء برساند، نه دوری رخ می دهد نه تسلسلی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۴۷

خامسا- تذکره نویسانی که معاصر با میرزا مهدی خان یا اندکی پس از او بوده اند، در کتابهای خویش ویرا بلقب کوکب خوانده اند، از آن جمله واله داغستانی مؤلف ریاض الشعر است که ذیل عنوان میرزا مهدی کوکب نویسد:

«از مستعدان روزگار و صاحب کمالان والامقدار بود در خدمت قهرمان ایران «۱» بسر می برد».

این میرزا مهدی کوکب چه کسی جز مؤلف دره تواند بود؟ اگر در مورد فرمان شاه سلطان حسین باحتمال ضعیف و غیر قابل قبول ممکن بود دو میرزا مهدی خان تصور کرد، یکی مهدی باغبان باشی و دیگری میرزا مهدی خان منشی نادر، در عصر نادر، میرزا مهدی کوکب که از مستعدان و صاحب کمالان والامقدار روزگار باشد و در خدمت نادر بسربرد، جز میرزا مهدی خان استرآبادی نمی توان تصور کرد و در تاریخ ها اثری از میرزا مهدی خان دیگری نیست.

علی قلی خان واله، ریاض الشعراء را به سال ۱۱۶۹ پایان داده و ماده تاریخ اختتام آن را چنین سروده است:

این تذکره چون طرب فزای دل شد تاریخش را دل از خرد سائل شد گفتا ز «ریاض الشعراء» رفت «خزان» «وردی» چو بهار سر زده داخل شد «ریاض الشعراء»، بحساب ابجد ۱۶۱۳ است، چون «خزان» را که بحساب ابجد ۶۵۸ است از آن کسر کنیم،

۹۵۵ باقی می ماند و چون ورد سر زده «ردی» را که ۲۱۴ است بر آن بیفزاییم ۱۱۶۹ خواهد بود.

بنابراین واله معاصر میرزا مهدی خان بوده است، و تصریح او به ملقب بودن وی به کوکب دلیل غیر قابل تردید است.

حال بازهم ممکن است بگویند، چون در نوشته واله تصریحی بمؤلفات میرزا مهدی خان نیست و شعری را هم که واله بنام مهدی کوکب نوشته است، در جهانگشا

(۱) - مقصود از قهرمان ایران «بتصریح خود وی» نادر شاه است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۴۸

و دره نادره دیده نمی شود، و در نتیجه بازهم این تردید باقی خواهد ماند که شاید این مهدی کوکب شخص دیگری بوده است که در خدمت نادر می زیسته است، پس نمی توان گفت که مهدی کوکب همان میرزا مهدی خان استرآبادی است. هر چند این احتمال ارزشی ندارد، ولی مأخذ دیگری در دست داریم که هرگونه تردیدی را بکلی رفع می کند و آن تذکره خلاصه الافکار تألیف ابو طالب تبریزی است که در ۱۲۰۶ شروع بتألیف آن کرده است. مؤلف در مقدمه تصریح کند که مطالب این کتاب را در مدت ۲۵ سال فراهم آورده است. وی ذیل عنوان میرزا مهدی خان کوکب شرحی نوشته است که در ص (لط) این مقدمه درج شد.

آنچه مورد استناد ماست، اینکه وی میرزا مهدی خان کوکب را مؤلف جهانگشای نادری نوشته، و فصل هایی از جهانگشا بعنوان نمونه آورده است. همچنین مؤلف صحف ابراهیم آرد:

«میرزا مهدی کوکب از دانشمندان روزگار و مستعدان اعصار بود در خدمت قهرمان ایران (نادر) به عزت و اعتبار بسر می برد.» (۱)

صحف ابراهیم در ۱۲۰۵ هجری قمری پایان یافته

و مؤلف بتصریح خود هنگام تألیف کتاب شصت ساله بوده است، یعنی در ۱۱۷۳ که محتملاً سال مرگ میرزا مهدی خان است، مؤلف در حدود سی سال داشته و از معاصران میرزا مهدی خان است، و تصریح وی درباره ملقب بودن او به کوبک دلیلی قطعی و غیر قابل جرح است. با این مقدمات مسلم است که دیگر احتمال وجود دو میرزا مهدی، یکی مهدی خان کوبک باغبان و دیگر مهدی خان استرآبادی مؤلف دره، بر اساسی نیست.

پایان کار مؤلف دره

پایان کار مؤلف دره

از سالهای آخر عمر میرزا مهدی خان، جز چند آگهی مختصر نداریم.

محمد کاظم در واقعه تسخیر قلعه گنجه نویسد:

(۱) - صحف ابراهیم. نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۴۹

چون کار تسخیر قلعه بتأخیر افتاد، نادر آزرده شد، و منشیان را که میرزا مهدی خان در جمله آنان بود، احضار کرد و بدانها گفت شما با قلم تراش و مقراض بقلعه حمله کنید، و آن را بتصرف درآورید. منشیان رو بقلعه نهادند، ولی به وساطت فرماندهان لشکر نادر از تصمیم خویش منصرف شد «۱».

بنقل لاکهارت نادر روز تاجگذاری ویرا از ریاست رقم نویسان برداشت و او را به تاریخ نویسی گماشت «۲».

به سال ۱۱۵۹ بامر نادر به همراه مصطفی خان شاملو به دربار عثمانی رفت. خود وی در جهانگشا (وقایع سال ۱۱۵۹) چنین آرد:

«و از طرف شاهنشاهی نیز مصطفی خان شاملو و کاتب حروف به سفارت تعیین و تخت طلای مرصع به لالی غلطان که حاصل عمان را در جیب و دامن داشت با دو زنجیر فیل رقاص که از تحائف و غرائب هندوستان بود، برای پادشاه والجاه با نامه

دوستانه و صلحنامه ارسال داشته، نامه همایون و صلحنامه را بکاتب حروف و هدایا را به مصطفی خان تسلیم نمودند».

میرزا مهدی خان در بغداد از قتل نادر اطلاع یافت. از اینجا دیگر پایان حال او بدرستی معلوم نیست.

مرحوم هدایت در شرح حال محمد مهدی خان شحنه مازندران نویسد:

«جدش (حاجی محمد خان بیات) در زمان نادر شاه مأمور ساختن چند فرزند کشتی گشته ... بعد از نادر شاه با میرزا مهدی خان به مکه معظمه رفته بمازندران باز آمد» «۳» ظاهر عبارت چنان است که مقصود همین میرزا مهدی خان منشی است، بنابراین مؤلف دره و جهانگشا توفیق حج هم یافته است.

(۱) - عالم آراء تألیف محمد کاظم. نسخه عکسی. ص ۵۹۶.

(۲) - نادر شاه گردآوری و ترجمه آقای دکتر شفق ص ۱۳۳.

(۳) - روضهالصفای ناصری ج ۹ ذکر شعرا و فضیله عهده خاقان مغفور.

سال مرگ وی

سال مرگ وی

سال مرگ وی نیز دقیقاً معلوم نیست. چنانکه نوشتیم علی قلی خان واله در ریاض الشعراء نویسد:

«چند سال قبل از این از فرط محن که لازم این زمان افتاد از رنج زندگی آسوده».

بدین تقریب مرگ وی باید بین سالهای ۱۱۶۲-۱۱۶۶ باشد. آنچه نوشته واله را تأیید می کند، اینست که میرزا مهدی خان حوادث تاریخی پس از سلطنت شاهرخ را متعرض نشده است، و اگر تا سال ۱۱۷۳ زنده می بود می بایست وقایع ایام کریمخان را نیز بنویسد، مگر آنکه بگوییم قصد او فقط نوشتن تاریخ افشاریه بوده است.

آقای سهیلی در مقاله ای که پیرامون شرح حال مؤلف نوشته اند، چنین آرند:

«و او بقیه عمر را در گوشه عزلت بی جاروجنگال به مطالعه کتب اشتغال جست تا آنکه بین سنوات ۱۱۷۵-

۱۱۸۰ از این جهان فانی درگذشت» (۱). در هیچیک از مآخذ، ذکری از این تاریخ نرفته است.

دلیل کسانی که مرگ میرزا مهدی خان را پس از سال ۱۱۷۳ میدانند، ماده تاریخی است که برای اتمام سنگلاخ سروده اند، و تاریخ پایان یافتن آن را ۱۱۷۳ تعیین کرده اند، ولی خود مؤلف در آغاز سنگلاخ تصریح می کند که این کتاب را در سلطنت نادر شاه نوشته است:

«لهذا این کمینه در عهد دولت قآن اعظم و خاقان اکرم خدیو سلیمان جاه شاهنشاه سکندر دستگاه داور مهر افسر فلک مقدار، نادر شاه افشار با وصف مزاولت خدمت سلطانی و اشتغال بمشاغل دیوانی که در سفر و حضر ملازم حضور و با وقایع نگاری و ضبط صادرات امور و عرض مطالب جمهور و تحریر فرامین و انجام مهام نزدیک

(۱) - مجله توشه شماره ۱-۲

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۵۱

و دور مأمور بود، بجمع و تألیف این نسخه پرداخت، و آن را بترتیب حروف تهجی مرتب و هر حرفی را بحركات ثلاث معرب ساخته هر باب را مبتنی بر چند حرف نمود و بنا بر صلابت الفاظ و صعوبت لغات آن را به سنگلاخ موسوم ...» (۱)

مگر اینکه بگوییم شروع بتألیف کتاب در عهد نادر بوده و به سال ۱۱۷۳ پایان یافته است. آنگاه نوشته ریاض الشعراء را هم چنین تفسیر کنیم، که چون علی قلی خان در هند می زیسته و رابطه وی با ایران منقطع شده و از احوال میرزا مهدی خان بی اطلاع مانده او را مرده پنداشته است!

آثار و مؤلفات میرزا مهدی خان

آثار و مؤلفات میرزا مهدی خان

تالیفات میرزا مهدی خان عبارتست از:

۱- تاریخ نادر شاه که به (جهانگشای نادری)

معروف و نسخه های خطی و چاپی آن فراوان است، و اخیراً نیز به هزینه انجمن آثار ملی بطبع رسید (نشریه شماره ۴۵ انجمن آثار ملی). مطالب این کتاب تا اندازه ای مفصل تر از دره و نثر آن (جز در بعضی سر فصل ها) ساده و روان است و کمتر صناعت های لفظی دارد.

۲- درّه نادره. که درباره آن بتفصیل بحث کرده ایم.

۳- وقایع روزانه سلطنت نادر شاه. نام این کتاب در صبح گلشن «۲» و فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار بنقل از مرحوم تربیت آمده است.

۴- سنگلاخ. فرهنگ لغات امیر علی شیر نوایی (لغت ترکی به فارسی) با مقدمه مفصلی در دستور زبان ترکی و (ضوابط و قواعد لغت ترک) که آن را مبانی اللغه نامیده، و تزییلی در لغات عربی و فارسی و کنایاتی که در کتب منظوم و محبوب القلوب میر علی شیر آمده است. این کتاب در سال ۱۹۶۰ به سرمایه اوقاف گیب در لندن بچاپ رسید.

۵- منشآت وی، شامل احکام و فرمان ها و عهدنامه ها و مکاتبات دوستانه، که پس از وی جمع آوری شده و ضمن مخزن الانشاء بچاپ رسیده است.

(۱)- ص ۱-۲ نسخه گراوری اوقاف گیب.

(۲)- ر ک ص (م) این مقدمه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۵۲

۶- اشعار: ابیات پراکنده ای بنام میرزا مهدی خان در تذکره ها چاپ شده و ابیاتی دیگر از وی نزد عامه مشهور است. در اینکه میرزا مهدی خان طبع شعر داشته سخنی نیست، چه در قدیم شعر سرودن یکی از هنرهای منشیان و فضیلتی وابسته به دربار بوده است. دیوانی از طوفان هزارجریبی در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار موجود است.

این شاعر معاصر میرزا مهدی خان استرآبادی

است، و قصیده ای در ستایش نادر سروده و بنظر مؤلف دره رسانیده است. میرزا مهدی خان در نامه ای که بدو نوشته ویرا سخت ستوده و شعر او را تحسین کرده است. گردآورنده دیوان طوفان این نامه را در مقدمه کتاب ثبت کرده است، از اینجا نیز می توان به شعرشناسی و شاعری مؤلف جهانگشا و درّه وقوف یافت. ابیاتی که در تذکره ها بنام او ثبت است:

ز سوز عشق تسکین دل بی تاب خود کردم ز آتش چاره بی تابی سیماب خود کردم «۱» ز پهلوی دل روشن شدم همچون صدف ویران نمودم قطره ای را تربیت سیلاب خود کردم به آیین شهادت خودپرستم کرد از تیغش که هر زخم نمایان را بتن محراب خود کردم شدم در پرده هر ذره پنهان عمرها کوکب که تا سیر فروغ مهر عالمتاب خود کردم «۲» مطلب مطلب گر همه خود پادشهی است پیوسته سرانجام طلب روسیاهی است گر ماه شود طالب و مطلوبش مهر هر چند که کاسه پر کند باز تهی است ***

چون حاصل عمر تو فریبی و دمی است بیداد مکن گرت بهر دم ستمی است مغرور مشو به خود که اصل من و تو گردی و شراری و نسیمی و دمی است «۳»

(۱) - صبح گلشن. ریاض الشعراء (ذیل کوکب).

(۲) - ریاض الشعراء نسخه خطی کتابخانه ملی (ذیل کوکب).

(۳) - صبح گلشن ص ۴۸۹. این دو رباعی در دره نادره ص ۶۸۹ همین چاپ موجود است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۵۳

۷- کتابخانه:

میرزا مهدی خان کتابخانه نفیسی داشته که آن را بر اولاد ذکور خود نسلا بعد نسل وقف کرده است. سواد این

وقف نامه در مخزن الانشاء موجود است. لیکن پس از مرگ وی کتابخانه از میان رفته و نسخه های آن هریک به گوشه ای افتاده است.

مجموعه ای از احکام و فرامین در کتابخانه ملی ملک موجود است «۱» که خط و مهر میرزا مهدی خان در پشت آن دیده می شود.

عکس این کلیشه را دوست فاضل ارجمند آقای سهیلی خونساری شخصا تهیه فرموده و در اختیار نگارنده نهاده اند، از ایشان نهایت سپاسگزارم.

۸- اولاد و احفاد:

در مقاله ای که بمناسبت درگذشت مرحوم تربیت در مجله ارمان سال بیستم شماره ۷-۸ مهر ۱۳۱۸ درج شده نسب او چنین آمده است: «محمد علی تربیت فرزند مرحوم میرزا صادق پسر میرزا جواد پسر میرزا علی اکبر پسر میرزا مهدی خان وزیر و منشی نادر می باشد».

(۱)- این مجموعه به شماره ۶۰۱۸ در کتابخانه ملی ملک ثبت شده است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۵۴

آقای ابن یوسف در فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار از قول مرحوم تربیت نوشته اند: «در سال آخر عمر نادر شاه ۱۱۶۰ به سفارت روم (ترکیه فعلی) رفته (میرزا مهدی خان) پس از مرگ نادر شاه به تبریز آمده و بفاصله کمی بدرود زندگانی گفته و تاریخ روزانه نادر را نیز نوشته ولی نسخه ای از آن در دست نیست» «۱»

و بحکم اهل البیت اداری بما فی البیت توجیه این نسب نامه و تردید در آن اجتهاد مقابل نصّ خواهد بود.

(۱)- فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار ج ۲ ص ۲۶۹.

فهرست ماخذ تصحیح کتاب

فهرست ماخذ تصحیح کتاب

۱- آتشکده آذر. تألیف لطف علی بیگ آذر با تعلیقات نگارنده. کتابفروشی زوار. تهران.

۲- الآثار الباقیه عن القرون الخالیه ابو ریحان بیرونی. چاپ لایبزیگ ۱۹۲۳ میلادی:

کلات و سرخس. آقای بامداد. نشریه شماره ۳۰ انجمن آثار ملی.

۴- آندراج (فرهنگ عربی و فارسی به فارسی) محمد پادشا.

۵- احادیث مثنوی. فروزانفر. دانشگاه تهران. شماره ۲۸۳.

۶- احوال و اشعار رودکی. بتصحیح آقای سعید نفیسی. چاپ کتابخانه ترقی.

تهران. ۱۳۰۹ شمسی.

۷- استخوان شناسی. دکتر نعمت الله کیهانی. انتشارات دانشگاه تهران.

شماره ۲۰۱. سال ۱۳۳۳.

۸- اختیارات بدیعی. مفردات ادویه. علی بن حسین انصاری، نسخه های خطی از کتابخانه لغت نامه دهخدا.

۹- الاعلام. قاموس تراجم. خیر الدین زرکلی. المطبعه العربیه. مصر ۱۳۴۶ هجری قمری.

۱۰- اعیان الشیعه. سید محسن امین عاملی. بیروت.

۱۱- اقرب الموارد (قاموس عربی بعربی). سعید الخوری الشرتونی

۱۲- امثال و حکم. علی اکبر دهخدا. چاپ اول. تهران.

۱۳- انجمن آرای ناصری. (فرهنگ فارسی به فارسی). رضا قلی خان هدایت.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۵۶

۱۴- بحر الجواهر. (فرهنگ لغات و مصطلحات طبی). محمد بن یوسف الطیب الهروی. چاپ سنگی تهران. ۱۲۸۸ هجری

قمری.

۱۵- برهان قاطع (فرهنگ فارسی به فارسی) محمد حسین بن خلف تبریزی.

با تصحیح و تعلیقات آقای دکتر محمد معین. چاپ کتابفروشی زوار.

۱۶- بغیه الوعاه فی طبقات اللغویین و النحاه. جلال الدین عبد الرحمن سیوطی.

طبع مصر. ۱۳۲۶.

- ۱۷- بهار عجم (فرهنگ فارسی به فارسی) لاله تیک چند بهار.
- ۱۸- پیدایش خط و خطاطان. عبدالمحمد مؤدب السلطان.
- ۱۹- تاج العروس. (قاموس عربی بعربی). سید محمد مرتضی الحسینی الواسطی.
- ۲۰- تاریخ آداب اللغة العربیه. جرجی زیدان. طبع دار الهلال. ۱۹۵۷.
- ۲۱- تاریخ ادبیات در ایران. دکتر ذبیح الله صفا. ج ۱ و ۲.
- ۲۲- تاریخ ایران باستان. مشیرالدوله پیرنیا. چاپ اول شرکت مطبوعات.
- ۲۳- تاریخ ایران. ژنرال سرپرسی سایکس. ترجمه فخر داعی. ج ۲. چاپ وزارت فرهنگ ۱۳۳۰.
- ۲۴- تاریخ علوم. پی یر روسو. ترجمه حسن صفاری. چاپ

۲۵- تاریخ مغول. عباس اقبال. تهران. ۱۳۱۲.

۲۶- تاریخ یعقوبی. احمد بن ابی یعقوب کاتب. چاپ نجف. ۱۳۵۸

۲۷- تحفه المؤمنین (تحفه حکیم مؤمن) در مفردات ادویه. محمد مؤمن حسینی.

۲۸- التحفه الناصریه فی فنون الادبیه. شیخ ابو القاسم رشتی اصفهانی. تهران ۱۲۷۸ ه ق.

۲۹- تحقیق ما للهند من مقوله. ابو ریحان بیرونی. لایپزیک ۱۹۲۵.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۵۷

۳۰- تذکره نصرآبادی. طاهر نصرآبادی. چاپخانه ارمغان ۱۳۱۷.

۳۱- ترجمان البلاغه. محمد بن عمر الرادویانی. چاپ مصحح احمد آتش.

۱۹۴۹. استانبول.

۳۲- ترجمه مقدمه ابن خلدون. محمد پروین گنابادی. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران ۱۳۳۶.

۳۳- تجزیه الامصار و ترجمه الاعصار (تاریخ و صاف). تهران. چاپ افست ۱۳۳۸ از روی نسخه چاپ بمبئی ۱۲۶۹.

۳۴- التعریفات. علی بن محمد بن علی الجرجانی (میر سید شریف). طبع مصر. مطبعه مصطفی البابی. ۱۳۵۷

۳۵- تعلیقات چهار مقاله. بکوشش آقای دکتر محمد معین. کتابفروشی زوار.

۳۶- التفهیم لاوائل صناعه التنجیم. ابو ریحان بیرونی. بتصحیح آقای جلال همایی تهران ۱۳۱۶-۱۳۱۸.

۳۷- التوسل الی الترسل. بهاء الدین محمد بن مؤید بغدادی بتصحیح مرحوم احمد بهمنیار. ۱۳۱۵

۳۸- ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب. عبد الملک بن محمد بن اسماعیل ثعالبی. قاهره. ۱۳۲۶

۳۹- جامع الصغیر. جلال الدین عبد الرحمن سیوطی.

۴۰- جزر و مد سیاسی در خلیج فارس محیط طباطبائی. مجله وزارت امور خارجه. شماره ۱۱. دوره دوم.

۴۱- جغرافیای مفصل ایران (سیاسی) مسعود کیهان. تهران. ۱۳۱۱

۴۲- جغرافیای مفصل ایران (طبیعی). مسعود کیهان.

۴۳- الجماهر فی معرفه الجواهر. ابو ریحان بیرونی. حیدرآباد دکن ۱۳۵۵.

۴۴- جمهره اللغه. محمد بن الحسن بن درید الازدی. حیدرآباد دکن. ۱۳۴۵

۴۵- جواهر الادب فی ادبیات و انشاء لغه العرب. سید احمد هاشمی. طبع ۱۳۵۶

دره

نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۵۸

۴۶- جواهر البلاغه فی المعانی و البیان و البدیع. سید احمد هاشمی بک. مصر ۱۳۵۸

۴۷- جهانگشای نادری. میرزا مهدی خان استرآبادی. چاپ کلکته.

۴۸- حدائق السحر فی دقائق الشعر. رشید الدین محمد عمری کاتب بلخی معروف به وطواط. مصحح مرحوم عباس اقبال. تهران. کتابخانه کاوه.

۴۹- حدود العالم. بتصحیح آقای سید جلال الدین تهرانی. تهران. ۱۳۵۲ هجری قمری.

۵۰- حلیه الانسان و حلیه اللسان. سید جمال الدین ابن المهنّا. استانبول.

۵۱- دیوان البسه نظام قاری. چاپ استانبول ۱۳۰۳

۵۲- دیوان حافظ. مصحح مرحوم قزوینی و دکتر غنی.

۵۳- الذریعه الی تصانیف الشیعه. تألیف محمد محسن معروف به حاج شیخ آغا بزرگ.

۵۴- رساله دلگشا. تألیف عبید زاکانی. ضمیمه کلیات عبید زاکانی. مصحح مرحوم اقبال.

۵۵- رسمی قاموس عثمانی. ج ۱ مطبعه و کتابخانه جهان. استانبول ۱۳۳۰

۵۶- روضهالصفای ناصری. رضا قلی خان هدایت. تهران ۱۲۷۰ هجری

۵۷- دیوان خاقانی. مصحح مرحوم علی عبد الرسولی. تهران ۱۳۱۶

۵۸- دیوان فرخی سیستانی. مصحح مرحوم عبد الرسولی. تهران. ۱۳۱۱.

و مصحح آقای محمد دبیرسیاقی. تهران ۱۳۳۵

۵۹- دیوان منوچهری دامغانی. مصحح آقای محمد دبیرسیاقی. تهران.

۱۳۲۶

۶۰- ذخیره خوارزمشاهی تألیف زین الدین اسماعیل بن حسین جرجانی طیب متوفی به سال ۵۳۰ نسخه خطی کتابخانه لغت نامه دهخدا.

۶۱- ریاض العارفین. رضا قلی خان هدایت.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۵۹

۶۲- ریحانه الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه او اللقب. محمد علی تبریزی خیابانی.

۶۳- زندگانی شاه عباس اول. تألیف آقای نصر الله فلسفی استاد دانشگاه

۶۴- زهر الآداب و ثمر الالباب. ابو اسحاق حصری قیروانی. قاهره. مطبعه رحمانیه. ۱۹۲۵

۶۵- السامی فی الاسامی. ابو الفضل احمد بن محمد میدانی. چاپ سنگی

۶۶- سبک شناسی. مرحوم محمد تقی بهار استاد دانشگاه تهران

-۶۷

سرزمینهای خلافت شرقی. ترجمه محمود عرفان بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران ۱۳۳۷

۶۸- سندبادنامه. محمد بن علی بن محمد الظهیری. تصحیح احمد آتش.

استانبول. ۱۹۴۸

۶۹- سیر حکمت در اروپا. مرحوم فروغی. چاپ زوار

۷۰- شاهنامه ثعالبی. ترجمه (غرر اخبار ملوک الفرس) محمود هدایت.

تهران. ۱۳۲۸

۷۱- صحاح الفرس. شمس الدین محمد بن فخر الدین هندو شاه. لغت نامه فارسی به فارسی. نسخه خطی کتابخانه لغت نامه دهخدا

۷۲- طبقات سلاطین اسلام. استانلی لین پول. ترجمه مرحوم عباس اقبال.

تهران ۱۳۱۲

۷۳- عبد الله بن معتز. عبد العزيز سيد الاهل

۷۴- العقد الفريد. احمد بن محمد بن عبد ربه اندلسی. بتصحيح محمد سعيد العريان.

۷۵- عيون الاخبار. عبد الله بن مسلم بن قتيبة دينوري. دار الكتب المصريه ۱۳۴۳

۷۶- عيون الانباء في طبقات الاطباء. ابن ابي اصيبعه. چاپ ۱۲۹۹

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۶۰

۷۷- غياث اللغات. غياث الدين محمد بن جلال الدين رامپوری.

۷۸- فرائد الادب في الامثال و الاقوال السائره عند العرب. اب لويس. ضميمه المنجد.

۷۹- فرائد اللال في مجمع الامثال. سيد ابراهيم طرابلسی

۸۰- فرهنگ ایران باستان. آقای پورداد استاد دانشگاه تهران. چاپخانه پاکتچی تهران ۱۳۲۶

۸۱- فرهنگ ترکی به فرانسه (السنه ترکیه و فرانسویه نك لغتی) چاپ پاریس.

۸۲- فرهنگ جغرافیایی ایران- دایره جغرافیایی ستاد ارتش

۸۳- فرهنگ نظام. سید محمد علی داعی الاسلام. حیدرآباد دکن

۸۴- فرهنگ نفیسی (فرنودسار) علی اکبر نفیسی (ناظم الاطباء)

۸۵- فوات الوفيات. محمد ابن شاکر ابن احمد کتبی. چاپ ۱۲۹۹ ه ق

۸۶- الفهرست. محمد بن اسحاق الندیم. چاپ مطبعه رحمانیه. مصر

۸۷- فهرست کتابخانه مشکاه. تألیف آقای منزوی. انتشارات دانشگاه تهران شماره ۱۲۳ و ۱۶۸

۸۸- قاموس الاعلام ترکی. سامی بیک

۸۹- قاموس جغرافیایی افغانستان. از نشریات انجمن آریانا. دائره المعارف.

۱۳۳۵.

۹۰- قاموس کتاب مقدس. ترجمه مستر

۹۱- قانون. ابن سینا. چاپ تهران. ۱۲۹۶ ه ق

۹۲- کالبدشناسی توصیفی. استخوان شناسی. انتشارات دانشگاه تهران.

شماره ۴۴

۹۳- کالبدشناسی توصیفی. رگ شناسی. انتشارات دانشگاه تهران. شماره ۹۶

۹۴- کشف اصطلاحات الفنون. محمد بن علی تهانوی

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۶۱

۹۵- کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون. حاجی خلیفه کاتب چلبی

۹۶- کشف المحجوب. علی بن عثمان بن ابی علی الجلابی الهجویری. بتصحیح والتین ژوکوفسکی.

۹۷- کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال. علاء الدین علی المتقی الهندی.

چاپ اول

۹۸- کنز اللغات. محمد بن عبد الله الخالقی ابن معروف. نسخه خطی کتابخانه سازمان لغت نامه دهخدا

۹۹- الكنوز العامره فی شرح دره النادره (منتخباتی از دره) سید اولاد حسین شادان نقوی بخاری بلگرامی

۱۰۰- گلستان سعدی. مصحح آقای عبد العظیم قریب. چاپ ۱۳۱۰

۱۰۱- لسان العرب محمد بن مکرم ابن منظور الافریقی المصری

۱۰۲- لغت نامه. علی اکبر دهخدا. (مجلدات مختلف)

۱۰۳- مآثر الکرام (سرو آزاد) میر غلام علی آزاد بلگرامی. چاپ حیدرآباد ۱۹۱۳

۱۰۴- مجالس النفائس. میر علی شیر نوایی. مصحح آقای علی اصغر حکمت تهران ۱۳۲۳

۱۰۵- مجمع الامثال. ابو الفضل میدانی. ترتیب نجم کرمانی. تهران ۱۲۹۰

۱۰۶- مجمع التواریخ. میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی. مصحح مرحوم اقبال. ۱۳۲۸

۱۰۷- مجمع الخواص. صادقی کتابدار. ترجمه دکتر خیام پور. تبریز ۱۳۲۷

۱۰۸- مجمل التواریخ پس از نادر. ابو الحسن بن محمد امین گلستانه. بتصحیح آقای مدرس رضوی تهران ۱۳۲۰

۱۰۹- مرآت البلدان. محمد حسن خان اعتماد السلطنه.

۱۱۰- معجم الادباء. یاقوت حموی. طبع مکتبه. عیسی البابی الحلبي

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۶۲

۱۱۱- المعجم فی معاییر اشعار العجم. باهتمام مدرس رضوی. چاپ دانشگاه

۱۱۲- معجم الانساب و الاسرات الحاکمه فی التاريخ الاسلامی. زامباور. چاپ قاهره ۱۹۵۱

۱۱۳- معجم البلدان. یاقوت

۱۱۴- معجم المطبوعات العربيه و المعربه. يوسف الياس سر كيس. مصر. مطبعه سر كيس ۱۳۴۶- ۱۹۲۸

۱۱۵- المعجم المفهرس لالفاظ الحديث النبوى. ليدن. بريل

۱۱۶- معجم المؤلفين. عمر رضا كحاله. مطبعه ترقى دمشق

۱۱۷- المغرب من الكلام الاعجمى. ابو منصور موهوب بن احمد جواليقى.

بتصحيح احمد محمد شاکر. دار الكتب المصريه ۱۳۶۱

۱۱۸- مفاتيح العلوم. محمد بن احمد بن يوسف خوارزمى

۱۱۹- منتهى الارب فى لغات العرب. عبد الرحيم بن عبد الكريم صفى پور. چاپ سنگى. تهران

۱۲۰- المنجد فى اللغة. اب لويس معلوف اليسوعى.

۱۲۱- المنجد فى الادب و العلوم. فردنيان توتل (ضميمه المنجد)

۱۲۲- منجم العمران فى المستدرک على معجم البلدان. محمد امين الخانجى

۱۲۳- مهذب الاسماء فى مرتب الاشياء. محمود بن عمر بن محمود بن منصور الزنجى السجزى. نسخ خطى كتابخانه لغت نامه

دهخدا.

۱۲۴- ناسخ التواريخ. محمد تقى لسان الملك. جلد احوال على عليه السلام.

چاپ سنگى. تهران.

۱۲۵- نزاهة القلوب. حمد الله مستوفى. مقاله سوم چاپ ليدن ۱۳۳۱.

۱۲۶- نصاب الصبيان. ابو نصر فراهى.

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۶۳

۱۲۷- النقود العربيه و علم النميات. بتصحيح و حواشى اب انستاس مارى الكرملى. قاهره ۱۹۳۹

۱۲۸- وفيات الاعيان و ابناء الزمان. ابن خلکان. طبع مكتبه النهضة المصريه.

۱۲۹- هنجار گفتار. سید نصر الله تقوی. چاپخانه مجلس. تهران ۱۳۱۷

۱۳۰- یتیمه الدهر فی شعراء اهل العصر. ابو منصور عبد الملک بن محمد بن اسماعیل ثعالبی. - دمشق

درّه نادره

مقدمه

[مقدمه]

بسم الله الرحمن الرحيم دیباج «۱» دیباچه کتاب کتاب «۲» فصاحت قرین، مخطّط «۳» و مدبّج [۱] «۴» از مدیح و آفرین جهان آفرینی است که غوّاص «۵» اراده اش درّه عقلیه [۲] «۶» عقل اوّل «۷» را از مغاص «۸» عاقول «۹» حکمت ژرف و در دور «۱۰» در خیز قدرت شگرف در

یک آن بدو حرف «۱۱» پدید آورد. و از پرتو پرنور عقل فیاض «۱۲» اشنای [۳] «۱۳» اسنای [۴] «۱۴» نفیس نفس کل «۱۵» را با سنای «۱۶» بهی «۱۷» و بهای «۱۸» سنی [۵] «۱۹» آشنای ظهور

[۱]- نو: مدیح.

[۲]- نو: عقلیه.

[۳]- نو: آشنای

[۴]- ط: استانی

[۵]- ط: منی

(۱)- معرب دیبا (ر ب). دیباگ- دیبا قماشی باشد از حریر الوان (برهان).

(۲)- ج کاتب: نویسندگان.

(۳)- امف باب تفعیل: خط دار از هر چیزی (ر ب). صاحب جمال.

(ر ب).

(۴)- امف از باب تفعیل: آراسته بدیبا ج. (ر ب). منقوش. (المنجد).

(۵)- صیغه مبالغه از غوص، بدریا فروشونده بطلب مروارید. (ر ب).

(۶)- گرامی از هر چیزی.

گرامی قبيله. و در را عقيله دریا گویند. (ر ب).

(۷)- عقل اول یا صادر اول: به عقیده حکما نخستین صادر از باری تعالی عقل اولست و آن را سه اعتبارست: وجود او فی نفسه، و وجوب او از جهت وجود علت او، و امکان ذاتی وی. و بهر یک از این سه اعتبار از او امری صادر شود باعتبار وجود او عقل دوم از او صادر شود. و باعتبار وجوب غیری او نفس از وی صادر گردد. و باعتبار امکان آن جسم از او صادر شود (کش).

(۸) - جای فروشدن در آب. (ر ب).

(۹) - معظم دریا یا موج آن. (ر ب).

(۱۰) - گرداب که غرق کند. (ر ب).

(۱۱) - لفظ کن.

و منظور آیه شریفه: **إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ** (سوره یس آیه ۸۲) است.

(۱۲) - در نسخه چاپی این کلمه عقل اول معنی شده است، ولی ظاهراً

مقصود از عقل فیاض عقل دهم است یعنی عقل فعال. و این عقل مؤثر است در هیولای عالم سفلی، و صور و نفوس و اعراض را بر عناصر و مرکبات، این عقل افاضه کند. (رجوع شود به کشاف اصطلاحات الفنون ذیل کلمه عقل).

(۱۳) - گوهر گرانمایه (برهان).

(۱۴) - نعت تفضیلی، بلندتر، عالی تر

(۱۵) - عبارتست از فلک الافلاک.

(۱۶) - روشنائی برق و جز آن. (ر ب).

(۱۷) - خوب، نیکو (ر ب)

(۱۸) - روشنی

(۱۹) - بلند. (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲

و بروز کرد. و از لمعه «۱» آن دو گوهر گرانبها، و فروغ [۱] آن دو اختر بیکران «۲» بها «۳» جراید «۴» جواهر «۵» مجرّادات «۶»، تزتّت [۲] «۷» بزیب تکثر «۸» یافت، و مفارق «۹» نفوس مفارقات «۱۰» به اکالیل «۱۱» تعدّد آراسته گشت. اجرام «۱۲» علویات «۱۳» از غلّو [۳] شوق انوار جمال جمیل او، جمله بر چرخ افتادند. چنانکه از بی قراری مهر انور روشنست، که سرگشته این معناست، و از آبله پای چرخ مجدر «۱۴» پیدا، که پیدا «۱۵» نورد این تمنا. چون قبه این رواق «۱۶» مقرنس [۴] «۱۷» برافراشت و شمسه [۵] «۱۸» زرین خورشید و صور [۶] «۱۹» سیمین کواکب «۲۰» بنگاشت، از تأثیر حرکات شوقی «۲۱»

[۱] - نو، ط، و از فروغ.

[۲] - نو، تزیت.

[۳] - متن برابر ط و نو، عت، علو.

[۴] - نو، ط، رواق این مقرنس.

[۵] - نو، و بشمسه. ط و بشمیّه.

[۶] - نو و ط، صور سیمین

(۱) - روشنی، پرتو (لغت نامہ دہخدا).

(۲) - مرکب از بی، پیشوند + کران - کنار انتها: بی منتها، بی اندازه.

(۳) - درخشندگی. (ر ب). روشنی. (نصاب)

(۴) - ج جریده دفتر (ناظم الاطباء) نامه، روزنامه (المنجد) نبشته روشن کرده شده (ر ب).

(۵) - ج جوهر، آنچه بذات خود قائم باشد، ضد عرض (ر ب).

(۶) - مجردات ج مجرد امف از باب تفعیل، آنچه در آن ماده نباشد، مقابل مادی، در تعریف مجرد گفته اند ممکن است که نه متحیز بود و نه حال در متحیز و آن را مفارق نیز نامند. رجوع به حاشیه (۱۰) شود.

(۷) - مص از باب تفعیل آراسته شدن. (ر ب).

(۸) - مص از باب تفعیل: متکثر موجوداتی را گویند که مشترکند در وجود و متخالفند در ماهیات و عوارض.

(۹) - ج مفروق بفتح اول و سوم، تار سر که فرق جای موی سر است

(۱۰) - ج مفارق بضم اول و کسر سوم. رک تعلیقات.

(۱۱) - ج اکلیل، بکسر اول، تاج. (ر ب).

(۱۲) - ج جرم، اجسام و اکثر استعمال اجرام، در لطیف است و اجسام در کثیف (لغت نامه) و اجرام علوی کواکب اند.

(۱۳) - ج علویه منسوب به علو بحركات سه گانه حرف اول، بلندتر چیزی، بالای چیزی، نقیض سفلی. و اینجا مقصود کرات آسمانی است.

(۱۴) - امف از باب تفعیل: آبله گون و مقصود آسمان پرستاره است.

(۱۵) - بیابان (ر ب).

(۱۶) - خرگاه، خیمه، خانه که به خرگاه ماند، پیشخانه. (ر ب).

(۱۷) - بنای بلند مدور و ایوان آراسته و مزین شده با صورتها و نقوش ... (ناظم الاطباء)

(۱۸) - هر تصویر مدور و منقش (ناظم الاطباء).

(۱۹) - ج صورت، پیکر. (ر ب).

(۲۰) - ج کوکب، ستاره، ستاره بزرگ

(۲۱) - حرکت شوقی در نزد حکما مخصوص افلاکست.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳

آن سلسله [۱] «۱» هر

قسطی «۲» از اسطقسات «۳» اربع با تباین «۴» این «۵» و تباعد «۶» بین، در یکدیگر پیوسته قابل «۷» قابلیتشان، تولید کیفیت خامس «۸» کرد. و تراکیب «۹» موالید «۱۰» ثلاث، بقبول صورت [۲] «۱۱» صورت حصول یافت.

ترکیب اول معادن بود، کلک قدرتش بر آب زد، گوهر ناب شد. و خامه صنعتش [۳] رنگی به خاک ریخت، لعل خوشاب «۱۲» گشت. از اخگر شوقش کانون «۱۳» کان [۴] «۱۴» در گرفت الماسی آتشی «۱۵» پدید کرد. و پنجه ذوقش دل سنگ بیفشد عقیق جگری «۱۶» از حجاب «۱۷» تواری [۵] «۱۸» بترآید. یا کند لحمی «۱۹» چهره به خوناب عشقش [۶] برآکند، و لعل رنگین نقش «الملک لله الواحد القهار» «۲۰» بر نگین دل کند

[۱]- نو و ط، سلسله.

[۲]- ط، بقبول صورت حصول یافت.

[۳]- ط، صنعتش.

[۴]- ط، کون.

[۵]- عت، توارید

[۶]- عت، عشقش، را ندارد.

(۱)- منظومه شمسی.

(۲)- بهره از هر چیز، مقدار (ر ب).

(۳)- ج اسطقس، در تعریفات جرجانی آن را لفظی یونانی دانسته است بمعنی اصل. و عناصر چهارگانه یعنی آب، باد، خاک و آتش را اسطقسات اربع گفته اند، زیرا این چهار عنصر (به عقیده قدما) اصول مرکبات اند، یعنی حیوان و نبات و معادن (انتهی). محرف یونانی «noixiots» بمعنی عنصر واصل (حاشیه برهان).

(۴)- مص باب تفاعل، جدائی.

(۵)- این، یکی از مقولات ده گانه و عبارتست از حصول جسم در حیز (مکان) که مخصوص بدوست و مملو است به او و یا هیئتی است که حاصل شود جسم را نسبت بمکان حقیقی او (کش).

(۶)- مص باب تفاعل، دور شدن. (ر ب).

دوری (ناظم الاطباء).

(۷) - ماناف،

مام ناف و قابله قابلیت اضافه مشبه به است به مشبه

(۸) - کیفیت خامس یعنی مرکبات که از عناصر چهارگانه پدید می آیند (رجوع به حاشیه ۳ شود) و ر ک.

تعلیقات.

(۹) - ج ترکیب.

(۱۰) - ج مولود و موالید ثلاث، معدن، نبات حیوانست

(۱۱) - مقابل ماده، و آن چیز است که شیء بدان فعلیت یابد.

(۱۲) - هر چیز سیراب و تازه و آبدار باشد عموماً و جواهر و مروارید را گویند خصوصاً

(۱۳) - آتشدان (برهان). در عربی و سریانی بمعنی آتشدانست ... و اصل کلمه سامی است. (حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین).

(۱۴) - معدن

(۱۵) - یکی از اشکال الماس. (الجواهر ص ۹۴)

(۱۶) - نوعی عقیق که مطلوب مردم خراسان بوده است (الجواهر ص ۱۷۳).

(۱۷) - پرده.

(۱۸) - مص باب تفاعل پوشیده شدن (ر ب).

(۱۹) - یا کند یاقوتست (برهان) و یاقوت لحمی پست تر از ارغوانی است و بهتر از گلناری (لغت نامه دهخدا بنقل از الجواهر بیرونی).

(۲۰) - ملک خدای یگانه درهم شکننده راست. (مأخوذ است از آیه ۱۶ سوره مؤمن).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴

و زمرد ذبابی [۱] «۱» را از لون اخضر [۲] «۲» پرند پَر مگس «۳» در پوشید. و لؤلؤ طاوسی «۴» را بطراز «۵» بوقلمون «۶» مطرز «۷» ساخته طرز [۳] «۸» تحلی «۹» و تجلی «۱۰» آموخت.

از سودای او خون در رگ یاقوت حمرا «۱۱» بجوش آمد. و کوه بدخشان «۱۲» از خلعت سنگین عنایتش به خارای «۱۳» لعل

گون اکتسا «۱۴» جست. هر حجری «۱۵» در حجر «۱۶» تربیتش جوهری شد، محجور «۱۷» از عروض [۴] عوارض «۱۸». و
مهجور «۱۹» از اعراض «۲۰»، اندراس «۲۱» و در

صلب «۲۲» کان، هر نوعی از آن تکوین «۲۳» مکون «۵» [۲۴] را دلیلی گردید [۶] صلب [۷] «۲۵» اساس.

[۱]- نو، فریابی

[۲]- عت، خضر.

[۳]- نو، طرز، ندارد.

[۴]- ط، از عمر اورض و در ذیل کلمه نوشته شده، آشکار.

[۵]- ط، مکون

[۶]- عت، کرد. نو، کردند.

[۷]- عت سخت صلب

(۱)- زمرد ذبابی زمردیست سبز، آبدار و شفاف در غایت طراوت و خوش رنگی بی آنکه مایل برنگی دیگر بود، شیه برنگ مکس سبز که گاهگاه در میان گیاهان بود. (لغت نامه دهخدا از جواهرنامه).

(۲)- سبز.

(۳)- پر مگس، جنسی از جامه ابریشمی. (برهان).

(۴)- طوسی نوعی مروارید است که سفیدی او با سیاهی و سبزی و سرخی ممزوج بود (لغت نامه دهخدا. از جواهرنامه).

یاقوت که طاووسی رنگ باشد (لغت نامه از الجواهر بیرونی).

(۵)- نقش (مجمل اللغه) نگار جامه (ر ب) جامه ای که برای سلطان بافند (لغت نامه دهخدا).

(۶)- دیبای رومی ... و آن جامه ایست که هر لحظه برنگی نماید (برهان)

(۷)- امف باب تفعیل جامه با علم و نگار (ر ب)

(۸)- قاعده، روش (برهان)

(۹) - مص باب تفعّل آراسته شدن

(۱۰) - مص باب تفعّل روشنی تابش، روشنی دادن.

(۱۱) - سرخ.

(۱۲) - نام نوعی از یاقوت است که جز در بدخشان در ساحل نهر ککچه یافت نشود اما با احتمال قوی این کلمه نام آن ناحیت است و سپس به لعل آن ناحیه اطلاق شده (حاشیه برهان بتصحیح آقای دکتر معین). بدخشان ولایتی است بین هندوستان و خراسان گویند معدن لعل و طلا در آنجا هست (برهان).

(۱۳) - نوعی از بافته ابریشمی که مانند صوف موج دار است (برهان). در الفاظ خلعت سنگین

و خارای لعل گون تجنّیسی لطیف است، چه خارا سنک و بافته ابریشمی را هم نامند (حاشیه نسخه نو).

(۱۴) - پوشش.

(۱۵) - سنگ

(۱۶) - کنار مردم (ر ب).

(۱۷) - ممنوع، مصون.

(۱۸) - جمع عارض آفت، آسیب، بلا (ناظم الاطباء).

(۱۹) - جدا مانده، دور.

(۲۰) - مص باب افعال پیدا شدن چیزی، عارض شدن.

(۲۱) - کهنگی.

(۲۲) - استخوانهای پشت از دوش تا بن سرین (ر ب). پشت

(۲۳) - هست کردن، نو بیرون آوردن (ر ب).

(۲۴) - افا از باب تفعیل، هست کننده.

(۲۵) - سخت.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵

هریک از غرر «۱» درر [۱] «۲» را فیض دریرش «۳» درّ درّه «۴» عزّ گرانبهائی ارزانی داشت. و حلیه [۲] «۵» مرجان را بین عالمی الجماد و الثّبات «۶» به حلیه «۷» لعلی آراسته شاخ امتیازش برافراشت.

در [۳] دار الضّرب «۸» «أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلَقَهُ» [۴] «۹» زرساو [۵] «۱۰» را به نقش [۶] «صَيَّفُ فَرَاءٍ فَاقِعٌ لَوْ نُهَا تَسْرُّ النَّاطِرِينَ» «۱۱» سکه زد [۷] و روائی «۱۲» در داد. و سیم ایض را در یوم اسود «۱۳» مورث «۱۴» عیش اخضر «۱۵» و دافع موت احمر «۱۶» گردانید.

صفر «۱۷» صرف «۱۸» را به صرّافی صرفان «۱۹» و تصاریف «۲۰» زمان، در مصارف معاش، تالی صریف «۲۱» نمود. و از قلع «۲۲» کیفیت بسیطی «۲۳» و فیضان «۲۴» صورت ترکیبی «۲۵» ارز «۲۶» بر ارزیر «۲۷» بخشود [۸]. و اسرب را خلع لباس بخاری «۲۸» نموده

[۱]- ط، و در را. نو در ا.

[۲]- عت، در حلیه.

[۳]- ط، و در دار الضرب.

[۴]- ط اضافه دارد: ثم هدا.

[۵]- نو، سار.

[۶]- نو، سقش.

[۷]- نو سکه زووروائی.

ط سکه رواورائی.

[۸]- عت، بخشودی.

(۱)- ج غره، برگزیده.

(۲)- ج دره.

(۳)- ریزان.

(۴)- جمله فعلیه دعائیه است بسیار باد خیر او.

(۵)- پیکر، خلقت (رب).

(۶)- میان دو عالم جماد و نبات. رک تعلیقات.

(۷)- زیور.

(۸)- ضراب خانه، آنجا که سکه زنند و این استعاره است عالم خلقت را.

(۹)- از آیه ۵۲ سوره طه: داد هر چیزی را صورتی که درخور آن بود.

(۱۰)- طلای خالص (برهان).

(۱۱)- زردی زرد است. رنگ آن، که بینندگان را شادمان کند (از آیه ۶۴ سوره بقره).

(۱۲)- (حامص) رواجی، اعتبار، رائج بودن.

(۱۳)- روز سیاه، کنایت از فقرست.

(۱۴)- (افا) از باب افعال موجب، سبب.

(۱۵)- معیشت فراخ، زندگانی سبز و خرم.

(۱۶)- مرگ سرخ، قتل، کشتن رک تعلیقات.

(۱۷)- مس.

(۱۸) - خالص (ر ب).

(۱۹) - شب و روز (ر ب).

(۲۰) - ج تصریف، انقلابات و حوادث زمانه (ناظم الاطباء).

(۲۱) - سیم خالص (لغت نامه دهخدا).

(۲۲) - از بیخ برکندن (ر ب).

(۲۳) - مقابل مرکب.

(۲۴) - افزونی، زیادتی. (ناظم الاطباء).

(۲۵) - از آن جهت که از زیر در طبیعت بطور خالص یافت نمی شود و همیشه مرکب با اکسیژن و گوگرد است (ناظم الاطباء).

(۲۶) - بها، قیمت.

(۲۷) - قلعی، رصاص، ماده ایست سپید و سخت تر از سرب و برای سپید کردن مس بکار رود.

(۲۸) - از آن رو که خاک مخصوص آن را ذوب کرده و این فلز را بدست می آورند. رَك الْجَمَاهِر بیرونی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶

از سرب «۱» عدم سارب «۲» ساخت. و حدید «۳» را از حکمت سدید «۴» جوهر «فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ» «۵»، کرامت کرد. و خار صینی

«۶» را چون گل بی خار، در بوته تربیت پرورد [۱]. و در ترکیب [۲] ثانی «۷» نقش نباتی تکون «۸» پذیرفته در وی [۳] صفات «۹» صفات «۱۰» و معادن، بضمیمه قوای تنمیه «۱۱»، و تغذیه و استکمال اقطار جسم «۱۲» و خواص افعال نوعی و شخصی «۱۳» مجتمع آمد و آثار «فَأْتَبْنَا بِهِ جَنَاتٍ وَ حَبَّ الْحَصِيدِ. وَ النَّخْلَ بِاسْقَاتٍ لَهَا طَلْعَ نَضِيدٍ» «۱۴» بظهور پیوست. و فحوای «۱۵» «وَ أَتَبْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ» «۱۶»، و مدلول «ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهيجُ» «۱۷» جلوه نمود و نمود «۱۸» نمود.

از فیض مرحمتش غوازی [۴] «۱۹» غوازی «۲۰»، بی عوادی «۲۱»، بنات [۵] گلگون ثياب «۲۲» نبات را در مهد بستان، پستان پرلبان «۲۳» بر لبان گذاشت «۲۴» و [۶] و به امداد «۲۵»

[۱]- نو و ط، پرورد.

[۲]- عت، و ترکیب.

[۳]- ط، و روی.

[۴]- ط، عوادی.

[۵]- عت، نو ط، نبات

[۶]- عت، بامداد.

(۱)- خانه کنده زیر زمین. (رب). قنات (المنجد).

(۲)- ظاهر، آشکار (ناظم الاطباء).

(۳)- آهن.

(۴)- محکم، درست، استوار.

(۵)- از آیه ۲۵ سوره حدید.

(۶)- روی (ذیل القوامیس دزی).

(۷)- ر ک تعلیقات.

(۸) - مص باب تفاعل، شدن، موجود شدن، وجود.

(۹) - ج صغه.

(۱۰) - سنگ سخت تابان که هیچ نرویند. (رب).

(۱۱) - گوالیدن (رب). رشد کردن. اشاره بدین است که در این مرحله رشد جسمی کمال یافته است.

(۱۲) - ر ک تعلیقات.

(۱۳) - ر ک تعلیقات.

(۱۴) - پس رویانیدیم بدان (باران) بستانها و دانه دروده و خرما بن های بلند که آن را شکوفه های متراکم است (از آیه ۹ و

۱۰ سوره ق).

رک تعلیقات.

(۱۵) - معنی و مضمون سخن (ر ب).

(۱۶) - و رویانیدیم در آن (زمین) از هر صنف، نیکو و بهجت افزا (از آیه ۷ سوره ق).

(۱۷) - سپس بیرون بیاورد بدان (باران) کشته ایرا که گوناگونست رنگهای آن پس خشک می شود (از آیه ۲۲ سوره زمر).

(۱۸) - (مص مرخم) آشکار شدن و اینجا مقصود خودنمایی و اظهار وجود است.

(۱۹) - این کلمه در ط آهسته معنی شده و مسلما خطاست. در نسخه عت، دایه معنی شده و در مهذب الاسماء نیز غاذیه بمعنی دایه و جمع آن غواذی آمده.

(۲۰) - ج غاذیه ابر که بامداد برآید. (مهذب الاسماء)

(۲۱) - بازدارندگان (ر ب). مانع

(۲۲) - ج ثوب. از بنات گلگون ثياب نبات، گلهای قرمز مقصود است

(۲۳) - شیر زن (لغت نامه).

(۲۴) - این عبارت متأثر از دیباچه گلستانست. رک مقدمه

(۲۵) - مص باب افعال، یاری.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷

مکرمتش، باد بامدادی [۱] گلهای آتشی را به آب و تاب تمام از خاک برداشت. و جمایل «۱» خمایل «۲» سرو را از لطف و شاح «۳» و خمایل «۴» شاخ، مایل بر بر، کرد. و شمشار «۵» شمشاد شاداب را از سرو «۶»، آراسته تر از دلبر بربر «۷». لولی [۲] مغناج «۸» غنچه و لاله را بغنچ و دلال، آرایشگری داد [۳]، و قصب «۹» نرگس را بقصب «۱۰» آبگون و جامه نرگسی «۱۱» نمایشگری.

از گل گل برویانید. و از خاک سنبل. صبی «۱۲» و شان غصون «۱۳» امرد «۱۴»، از اهتزاز «۱۵» صباء «۱۶» لطفش مقمص «۱۷» به قرطه «۱۸» خضرا و مشنّف «۱۹» به قرطه «۲۰» بیضا «۲۱»، خرمی

[۱]- نو، بامداد.

[۲]- ط، لؤلؤی.

[۳]- عت، داد، ندارد.

[۴]- عت، خرامان، ندارد.

(۱)- ج جمیله، زیبایان، چنانکه در بعض حواشی همچنین معنی شده و در این صورت جمع قیاسی است و ممکن است جمع جمل باشد، سماعا و بر این فرض اضافه مشبه به است بمشبه، لیکن تشبیه بعید است

(۲)- ج خمیله، درختان انبوه.

(۳)- دو رشته از مروارید یا دوال پهن مرصع که از گردن تا زیر بغل آویزند (ر ب).

(۴)- پارچه ابریشمین دوال مانند پهن به رنگ های مختلف که پادشاهان به چاکران دهند، سرافرازی را.

(۵)- شاخه های کوچک شمشاد.

(ناظم الاطباء. برهان).

(۶)- مص، سخاوت (ر ب).

(۷)- شهری است در سودان واقع در ساحل نیل. در ۱۸ درجه و یک دقیقه عرض شمالی. (حاشیه برهان ج ۱ ص ۲۴۹). مردم

آنجا سبز چهره می باشند. (برهان) تشبیه زیبایان به بربری و لعبت بربری از قدیم معمول بوده است:

که چو اندر سرخ دیبا لعبت بربر شود (فرخی).

(۸)- زن با کرشمه و ناز (ر ب).

(۹)- هر چیز که میان کاواک باشد.

(۱۰)- جامه که از کتان و ابریشم بافند. (ناظم الاطباء).

(۱۱) - نرگسی جنسی از جامه باشد. (برهان).

(۱۲) - کودک.

(۱۳) - ج غصن شاخه.

(۱۴) - ساده ز نخ، ریش بر ناورده.

(۱۵) - مص باب افتعال، جنیدن (ر ب).

(۱۶) - بادی که از جانب شمال آید، مخالف دبور. و اضافه مشبه به است به مشبه.

(۱۷) - امف باب تفعیل جامه پوشیده قمیص دربر کرده.

(۱۸) - معرب کرته (حاشیه نو وعت). کرته ... پیراهن است و معرب.

قرطه باشد. (برهان)

(۱۹) - امف باب تفعیل

دختر گوشواره نهاده (ر ب). و بدین معنی از باب افعال نیز درست است.

(۲۰) - ج قرط، گوشواره.

(۲۱) - سفید.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸

و ازهار «۱» ملبس بملابس «۲» گلبندی «۳» و بوته دار و مشوف [۱] «۴» به عقود «۵» جمان «۶» آبدار، در چمن، چمان گشتند.

دامن راغ «۷» ممرّد «۸» و باغ مورّد «۹» از ذیل «۱۰» اختراعش طرفی «۱۱» شد و الف سرو آزاد و باء بید و دال دلب «۱۲» و عین عرعر «۱۳» از کتاب گلستان ابداعش «۱۴» حرفی. چنار از هر ورق دست نیاز «۱۵» بسوی او باز کرد و پنج انگشت «۱۶» از هر شاخ، انگشت شهادت «۱۷» به وحدانیتش دراز. نخل باسق «۱۸» در سرزمین عشقش پای در گل آمد. و رطب «۱۹» رطب از حسرتش خسته دل.

من مطالع الاغصان طلع الطلع و زهر الزهره و النور زهره نور زهره الزهراء من السّماء السّماء. و من القضب [۲] الزبرجدیه
تلاؤات اللالی البیضاء و الیواقیت الحمراء، تالؤ الدر الدّارای اللامعه و لآلی التّجوم النجمیه التّاجمه، من الاطباق

[۱] - نو، مشوت.

[۲] - این عبارت در بسیاری کلمات در هر سه نسخه مغشوش و مغلوط است.

(۱) - ج زهره شکوفها. (لغت نامه).

(۲) - ج ملبس جامه و پوشش (ر ب).

(۳) - نوعی از تافته ابریشمی. (حاشیه نسخه نو). حریر نازک (ط) در بروجرد و اطراف آن گلبندی، لچک ابریشمی و دستمال ابریشمی را گویند.

(۴) - امف از باب تفعیل مزین، آراسته، شوف الجاریه: زینها (المنجد).

(۵) - ج عقد، گردن بند

(۶) - مروارید (ر ب).

(٧) - مرغزار و صحرا (برهان).

(٨) - امف باب تفعيل صاف، هموار. (رب. تاج العروس).

(۹) - امف باب تفعیل، پر گل. تورید گل کردن درخت است.

(ر ب).

(۱۰) - دامن.

(۱۱) - گوشه و کنار و بین کلمات دامن و ذیل و گوشه جناس اضمارست.

(۱۲) - چنار.

(۱۳) - در الف سرو آزاد و بای بید و دال دلب و عین عرعر لفظ ابداع بدون الف که مکرر است تمام می شود (حاشیه نسخه نو)

(۱۴) - مص باب افعال نو پدید آوردن، آفرینش (لغت نامه).

(۱۵) - دست نیاز استعاره تخیله است از برگ چنار که پنجه را ماند. رک. تعلیقات.

(۱۶) - یا پنجشکست نام نباتی است که آن را دل آشوب خوانند و بوته و درخت آن در کنار رودخانه ها روید و برگ آن مانند برگ شاهدانه باشد ... (برهان).

(۱۷) - سیابه، انگشت پس از ابهام.

(۱۸) - بلند. رک تعلیقات.

(۱۹) - خرما ی تر (ر ب) خرما که آب در آن آمده باشد و نارسیده آن بسر است و چون رطوبت آن برود تمر نامند.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹

الفیروزجیه الخضراء (۱)

تأمیل فی نبات الارض فانظر الی آثار صانعها [۱] الملیک عیون من لجین «۲» فاترات «۳» و اجفان «۴» من الذهب السبیک «۵» و در ترکیب ثالث «۶»، آب حیوان نفس حیوانی از ظلمات نیستی بجداول هستی روان شده [۲]، خواص آن تراکیب در وی مستحصل «۷»، به مزایای دیگر از نتایج جان و حواس و قوت احساس، اختصاص یافت.

در اصابل «۸» و مرابط «۹» از سهیل «۱۰» خیول «۱۱» و اظیط «۱۲» جمال «۱۳»، ندای: «و لکم فیها جمال حین تریحون و حین تشرحون» «۱۴» به نادی [۳] «۱۵» شهود رسید [۴]. و در اصیده «۱۶» و مرابض «۱۷» از

[۱]- تمام نسخ جز یو، ما صنع.

[۲]- نو، شدند.

[۳]- عت، بتادی.

[۴]- عت، رسیده.

[۵]- عت، یعائیس.

(۱)- از برآمدنگاه های شاخه ها شکوفه برآمد و گل و غنچه درخشید، همچون درخشیدن نور زهره رخشان از آسمان بلند. و از اسپست های (و ممکن است شاخه ها معنی کرد، در این صورت باید بضم اول و دوم خوانده شود ولی جمع برخلاف قیاس خواهد بود) زبرجدی لؤلؤهای سپید و یاقوتهای سرخ درخشید همچون درخشیدن درهای درخشنده رخشان و ستارگان تابان فروزان (و یا لؤلؤ نجمی که نوعی لؤلؤ است) از طبقات آسمان فیروزه رنگ نیلی.

(۲)- نقره. (ر ب).

(۳)- ج فاتره، آرمیده سپس جوشش. (ر ب).

(۴)- ج جفن بفتح اول پلک چشم. بعض محشیان جمع جفنه (کاسه بزرگ) نوشته اند ولی در این صورت جمع خلاف قاعده است.

(۵)- سبیکه بر وزن سفینه، پاره نقره و مانند آن گذاخته (ر ب). سبیک دیده نشد.

(۶)- ر ک تعلیقات.

(۷)- حاصل شده.

(۸)- ج اصطلبل.

(۹)- ج مربوط بفتح اول و سوم، جای بستن (ر ب).

(۱۰) - بانگ اسب. (ر ب)

(۱۱) - ج خیل، گروه اسبان. (ر ب).

(۱۲) - ناله شتر.

(۱۳) - ج جمل، شتر نر (غالبا).

(۱۴) - و شما را در آن چهارپایان زینتی است هنگامی که بازمی گردانید آنها را از چرا و گاهی که سر می دهید آنها را به چراگاه (سوره نحل آیه ۶).

(۱۵) - مجمع.

(۱۶) - حظیره، جایی که از چوب و نی سازند گوسفندان و چهارپایان را.

(۱۷) - ج مریض، آغل گوسفندان.

(۱۸) - آواز گوسفند و بز.

(ر ب).

(۱۹) - بز نر (المنجد).

(۲۰) - عطسه

کردن بز ماده (المنجد).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰

عنز «۱» و خوار «۲» بقر، و ثغاء «۳» غنم، آوازه: «وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفٌّ وَمَنْفَعٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ» «۴»، آویزه [۱] گوش
مغتنامان غنائم انعام وجود گردید [۲].

و در خبایای [۳] «۵» و جار «۶» و کناس «۷» و غریف «۸» و اخیاس «۹» زئیر «۱۰» هرماس «۱۱» و عواء [۴] «۱۲» عسعاس «۱۳» و
صباح «۱۴» ارنب «۱۵» و صباح «۱۶» ثعلب [۵] «۱۷» و بغوم «۱۸» و عل «۱۹» و بغام «۲۰» ظبی «۲۱» و مواغ «۲۲» هزه «۲۳» و
ضحک «۲۴» قرده «۲۵» انین «۲۶» «وَأِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِ اللَّهِ» «۲۷» به سوامع «۲۸» ساکنان صوامع «۲۹» ملکوت
درانداخت. و در خفایای عشاش «۳۰» و اکنان «۳۱» و مفاحص «۳۲» و اوکار «۳۳»

[۱]- نو، آوازه.

[۲]- ط، گردانید.

[۳]- نو، خبایا.

[۴]- عت، عوائر

[۵]- ط، و صباح ثعلب بعد از ... وعل آمده.

(۱)- بز ماده.

(۲)- بانگ گاو.

(۳)- بانگ گوسفند.

(۴)- و چهارپایان، آفرید آنها را برای شما، در آنها گرمی است (از پشم آنها) و سودها است و از آنها می خورید (آیه ۵
سوره نحل).

(۵)- ج خبیئه پنهانی (رب).

(۶)- لانه کفتار (رب).

در ذکر اسماء اصوات رعایت ترتیب را کرده، نخست حیوانات اهلی، سپس درندگان، پرندگان، خزندگان و حشرات را ذکر کرده است.

(۷) - خواب جای آهو. (ر ب).

(۸) - نیستان (ر ب).

(۹) - ج خیس، بیشه.

(۱۰) - بانگ شیر.

(۱۱) - شیر سخت خونخوار. (ر ب).

(۱۲) - بانگ گرگ و سگ (ر ب).

(۱۳) - گرگ (ر ب).

(۱۴) - ج صیحه، بانگ

(۱۵) - خر گوش

(۱۶) - بانگ روباه (ر ب).

(۱۷) - روباه.

(۱۸) - بانگ کردن آهو و گوزن و بز کوهی (ر ب).

بغام بانگ آهو و شتر و گاو دشتی.

(۱۹) - بز کوهی (ر ب).

(۲۰) - بانگ آهو (ر ب).

(۲۱) - آهو.

(۲۲) - بانگ کردن گربه (ر ب).

(۲۳) - گربه.

(۲۴) - خنده.

(۲۵) - میمون.

(۲۶) - ناله.

(۲۷) - و نیست چیزی مگر آنکه تسبیح می گوید بستایش او.

(از آیه ۴۶ سوره بنی اسرائیل).

(۲۸) - این کلمه در هر سه نسخه چنین است و در (نو) گوشها معنی شده، لیکن جمع سوامع نیامده است و شاید مسامع است.

(۲۹) - ج صومعه.

(۳۰) - ج عش، آشیانه مرغ (ر ب).

(۳۱) - ج، کن، غار.

(۳۲) - ج مفحص، لانه مرغ سنگخوار (ر ب). لانه قطا (منجد).

(۳۳) - ج و کر، آشیانه مرغ (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۱

انقاض «۱» عقاب و نعیق «۲» غراب و عققه «۳» عقق «۴» و لقلقه «۵» لقلق و شقشقه «۶» عصفور «۷» و زرزه «۸» زرزور «۹» و بطبطه «۱۰» بَطَّ و قططه «۱۱» قطا «۱۲»، نوای «و الطَّيْرُ صَيَّافَاتٍ كُلُّ قَمَدٍ عَلِمَ صَيَّلاتُهُ وَ تَشْبِيحُهُ» «۱۳». در جهان بوقلمون «۱۴» متطایر ساخت و در احجار «۱۵» احجار «۱۶» کشیش [۱] «۱۷» افاعی «۱۸» و نقیق «۱۹» ضفادع «۲۰» و صئی [۲] «۲۱» عقارب، زبان مدح سرای او گشت. و در حجرات «۲۲» تراب اغانی [۳] «۲۳» فراش «۲۴» و صریر «۲۵» جراد «۲۶» و طنین «۲۷» ذباب «۲۸» هم، همه، همهمه حمد بی قیاس او آمد.

فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْهِ

[۱]- ط، کشش.

[۲]- عت، ضئی.

[۳]- نو، اغناد.

(۱)- بانک کردن عقاب (ر ب).

(۲)- بانک غراب

(۳)- آواز عقق.

(۴)- مرغیست ابلق از نوع غراب آوازش عین قاف است، به فارسی عکه نامندش (ر ب).

(۵)- آواز لکلک (لقلق).

(۶)- آواز گنجشک.

(۷)- گنجشک.

(۸)- بانک زرزور.

(۹)- پرنده ایست بزرگتر از گنجشک و نوعی از آن سیاه و نوع دیگر سیاه با خالهای سپید (المنجد).

(۱۰)- آواز بط.

(۱۱)- بانک سنگخوار (ر ب).

(۱۲)- در نسخ موجود قط آمده ولی درست آن قطاه یا قطاست.

(۱۳)- و پرندگان صف کشنده هریک دانسته اند تسبیح و دعای او را (از آیه ۴۱ سوره نور).

(۱۴)- نوعی جامه رومی رنگارنگ. مرغ معروف.

(۱۵) - ج حجر بکسر اول، کنار.

(۱۶) - ج حجر بفتح اول و دوم سنک.

(۱۷) - آواز پوست افعی (ر ب).

(۱۸) - ج افعی.

(۱۹) - بانک کردن قورباغه (ر ب).

(۲۰) - ج ضفدع بفتح اول و سوم و سکون دوم، غورباغه.

و بکسر اول و سوم و ضم اول نیز آمده.

(۲۱) - آواز عقرب.

(۲۲) - ج حجره.

(۲۳) - ج اغنیه، آواز طربناک.

(۲۴) - ج فراشه، پروانه.

(۲۵) - آواز

(۲۶) - ملخ

(۲۷) - آواز مگس.

(۲۸) - مگس.

(۲۹) - پس، از آن ها (جانوران) است که به شکم می خزد و از آنهاست که بدو پا راه می رود و از آنهاست که به چهار دست و پا می رود می آفریند خدا آنچه می خواهد ... (از آیه ۴۴ سوره نور).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۲

چون بقدرت بی چون ترتیب تربیت «۱» و تربیت «۲» و ترتیب [۱] «۳» عالم امکان به

درجه رابع رسید «۴» و به تأثیر [۲] و تأثر آبای اثیری «۵» و امهات عنصری «۶» در مشیمه «۷» مشیث صورت آرای هیولای «۸» نوع بشر گشته، به فحوای «۹» «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْبٍ لَمَّا مَسَّ نُونٍ» «۱۰» خاک فرسوده را بسلسال «۱۱» عنایت آمیخت و بعد از آنکه [۳] در دستگاه «أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ» «۱۲» مستعد افاضه فیض آدمیت آمد بسلسله جنبانی «ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ» «۱۳» حضرت انسان را «۱۴» از آن برانگیخت و آنگوهر پاک را مستودع «۱۵» گوهر نفس ناطقه «۱۶» و مظهر اسرار «کنت کنزا مخفيا» «۱۷» ساخته، بچهره آرائی [۴] عاقله «۱۸» قوت عاقله «۱۹» از سایر انواع بحلل «۲۰»

[۱]- ط، ترتیب و تزئین تربیت. مج برتیت و تزئیت و تزئین تربیت.

[۲]- نو، ط به تأثیر.

[۳]- نو، بعد از آن.

[۴]- آرای.

(۱)- مص باب تفعیل پروردن کودک (ر ب).

(۲)- مص باب تفعیل از (ربی) پروردن.

(۳)- مص باب تفعیل آراستن (ر ب)

(۴)- رک تعلیقات.

(۵)- از آباء اثیری، مقصود، آباء علوی یعنی افلاک و ستارگانست. رک تعلیقات.

(۶)- عناصر چهارگانه، به عقیده قدما، که موالید سه گانه از آنها پدید آید.

(۷)- بچه دان.

(۸)- اصل و ماده، جوهریست در جسم که قابل اتصال و انفصالی است که بر آن جسم عارض شود. محل صورت جسمی و نوعی (تعریفات جرجانی).

(۹)- مضمون (ر ب).

(۱۰)- و همانا آفریدیم آدمی را از گل خشک سیاه رنگ بوی گرفته (آیه ۲۶ سوره حجر).

(۱۱) - آب شیرین و روشن و سرد و خوش (رب).

(۱۲) - مأخوذ از آیه ۴. سوره التین. «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ»

فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ».

(۱۳) - پس راست کرد او را و دمید در او از روح خود (از آیه ۸ سوره سجده).

(۱۴) - ر ک تعلیقات.

(۱۵) - امف باب استفعال ودیعت جای

(۱۶) - جوهر مجرد از ماده در ذات خود و مقارن با آن در افعال (تعریفات).

(۱۷) - مأخوذ است از این عبارت: کنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف. این عبارت را بعضی حدیث نبوی و بعضی حدیث قدسی پنداشته اند و ظاهراً از منشآت صوفیه است. با تتبع بسیار مأخذی در کتب حدیث برای آن نیافتم. (رجوع شود باحدیث مثنوی تألیف آقای فروزانفر ص ۲۹).

(۱۸) - مشاطه. (ر ب). زن آرایشگر.

(۱۹) - قوه عاقله قوه ایست روحانی که حال در جسم نیست و حدس از آثار آنست (از تعریفات).

(۲۰) - ج حله.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۳

تَجَلَّ «۱» و جَلَّاب «۲» جَلَّاب «۳» کَمَالَاتِ مَتَحَلَّى «۴» و مَتَجَلَّى «۵» نموده، موهبت «۶» «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ» «۷» بلا ریت [۱] «۷»، زینت ربت افزود [۲]، و در مقام «وَفَضَّلْنَا هُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً» «۸» اسباب مزیت مرتب فرمود، تا در مراقی «۹» شناسائی یزدان به دلالت «أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» «۱۰» تکمیل جوهر نفس و اتقان «۱۱» ایقان «۱۲» نموده، با سَلَم «۱۳» تسلیم، بر غرفات «۱۴»، عرفان و شرف «۱۵» شرف درآیند. و از روشن «۱۶» قلب روشن، نظاره مناظر دلگشای عالم شهود کرده جلائل [۳] «۱۷» قدس را مستحق، و از باده معرفت مست حق شوند. و از حصول آن استعداد، فرجی بی برح «۱۸» و فرجی بی ترح «۱۹» و بلا،

و رحمتی بلا «۲۰» بلا و زحمت، و نعمتی مصون از نعمت «۲۱» و مسرتی محدود «۲۲» و نامحدود [۴] «۲۳» و لذتی غیر محدود «۲۴» و نامحدود، و عمری معرّا [۵] از نقض «۲۵» و عیشی میرّا از غیش «۲۶»

[۱]- مج، ریب.

[۲]- مج، افزوده

[۳]- عت و نو، جلایا، ط، نسخه بدل جلایا.

[۴]- مج، محدود.

[۵]- نو، عت، هر دو کلمه مبرا.

(۱)- مص باب تفاعل. این کلمه در چاپ تهران بزرگی معنی شده ولی در فرهنگهای عربی این معنی برای آن یافت نشد.

(۲)- ج جلباب بکسر اول، پیراهن و چادر زنان. (ر ب).

(۳)- ج جلیله، بزرگ و عظیم (ر ب).

(۴)- افا از باب تفاعل، با زیور.

(۵)- آشکارا

(۶)- همانا خداوند برگزید آدم را (قسمتی از آیه ۳۰ سوره آل عمران).

(۷)- شک، شبهت.

(۸)- و برتری دادیم آنان را بر بیشتر کسانی که آفریدیم برتری دادنی (از آیه ۷۲ سوره اسرا).

(۹)- ج مرقاه پایه نردبان. (ر ب). پله.

(۱۰)- آیا نمی نگرند در ملکوت آسمانها و زمین (از آیه ۱۸۴ سوره اعراف).

(۱۱)- مص باب افعال، استوار کردن (ر ب).

(۱۲) - مص باب افعال بی گمان دانستن (ر ب).

(۱۳) - نردبان (ر ب).

(۱۴) - ج غرفه.

(۱۵) - ج شرفه، کنگره (ر ب) طارمی، بالکن (المنجد).

(۱۶) - روزن (ر ب) ظاهرا معرب است.

(۱۷) - ج، جلیله.

(۱۸) - گزند و سختی (ر ب).

(۱۹) - فقر و درویشی.

(۲۰) - بدون

(۲۱) - پاداش به عقوبت. (ر ب).

(۲۲) - امف بخت مند (نقیسی)

(۲۳) - وصف ناشدنی.

(۲۴) - منقطع غیر مجذوذ، دائمی.

(۲۵) - شکستگی.

(۲۶) - غم و اندوه بسیار (برهان). اصل کلمه و غیش است

فرهنگ نویسان بخطا خوانده اند. رک حاشیه (بر) مصحح آقای دکتر معین.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۴

و نغص «۱» دریابند «اکتبره باصغری [۱] «۲» رایدا «۳» زائدا کبیرا کثیرا».

سپس سپاس و ستایش غادیه «۴» و رایحه «۵»، رایحه «۶» رابحه «۷» اثیه «۸» رایجه «۹»، و فایجه [۲] «۱۰» فایحه «۱۱» فایجه «۱۲» که از تنسم قبول «۱۳» آن، اکمام «۱۴» قبول «۱۵»، تبسم پذیرد، و نفحات «۱۶» مسکيه النَّسمات «۱۷» تسلیمات بی شمار «۱۸» که از هزّت «۱۹» شمایل «۲۰» نافه ثمار «۲۱» آن خلوات «۲۲» و جلوات [۳] «۲۳» ملک و ملکوت «۲۴» تا روز شمار «۲۵»، شمایل شَمَامه «۲۶» عنبر گیرد، شایسته ضریح «۲۷» ضراح آسای «۲۸» حضرت صریخ الامة ایست «۲۹» که از کتابه «۳۰» داخل «۳۱» آستانش کریمه

[۱]- نو، باصغران.

[۲]- نو، فاتحه، عت، ندارد.

[۳]- مج، جلوات و خلوات.

(۱)- تیرگی.

(۲)- اصغران: دل و زبان، رک تعلیقات.

(۳)- خواهنده.

(۴)- بامداد (لغت نامه نقل از غیاث).

(۵)- از رواح شبانگاه به جائی شدن و مصنف این کلمه را بمعنی شب یا شبانه بکار برده ولی چنین معنی یافت نشد.

(۶)- بوی خوش.

(۷)- افا از ربح، سودمند، پرسود.

(۸)- ج، ثنا.

(۹) - تأنيث رایج.

(۱۰) - گروه (ر ب).

(۱۱) - خوش بوئی (ناظم الاطباء).

(۱۲) - در بعضی نسخ وسیع معنی شده. در کتب لغت، معنی فراخی میان دو کوه است. شاید مائجه است از موج و یا زائد است چنانکه در نسخه عت.

(۱۳) - باد صبا (رب. المنجد).

(۱۴) - ج کم، غنچه.

(۱۵) - پسندیده (نف).

(۱۶) - ج نفعه، بوی خوش.

(۱۷) - ترکیب وصفی، مشک دم.

(۱۸) - شماره، مثل و مانند (برهان) و

هر دو معنی مناسب است.

(۱۹) - جنبیدن، جنبش.

(۲۰) - ج شمال، باد معروف

(۲۱) - ج ثمر، میوه.

(۲۲) - پنهانها.

(۲۳) - آشکاراها.

(۲۴) - ملک بضم اول عالم شهادت است از محسوسات طبیعی و ملکوت بفتح اول و دوم، عالم غیب است مختص بارواح و نفوس (تعريفات).

(۲۵) - قیامت، رستخیز.

(۲۶) - هر چه بویند از بویهای خوش. (المنجد).

دستنبو، و در فارسی به تخفیف هم آمده.

(۲۷) - گور (رب) خانه ای که از چوب یا نقره یا فلز دیگر مشبک سازند و بر قبر یکی از بزرگان دین نهند.

(۲۸) - بیت المعمور که خانه ایست در آسمان چهارم مقابل کعبه (لغت نامه از رب).

(۲۹) - فریادرس.

(۳۰) - کتیبه.

(۳۱) - درگاه پادشاهان. سکویی که بر درگاه بزرگانست، نشستن را (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۵

«وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» [۱] خوانا است، و مکتب کان «۲» کونین «۳» کما کان «۴»، اگر با گوهر قدرتش لاف تکافؤ «۵» زند، کانا «۶». غراورنگ [۱] «۷» عرش پایه اش از پایه عرش غراورنگ «۸». و دل و دیده کفر و اسلام از شعشعه عوالی «۹» شعشعش «۱۰» آذر افروز و آذرنگ «۱۱».

قاب «۱۲» قوسین و قاس «۱۳» رمحش «۱۴» کاشف اسرار «ن وَالْقَلَمِ» «۱۵» و شقّه «۱۶» «وَ أَنْشَقَّ الْقَمَرُ» «۱۷» مهچه «۱۸» مهجه

«۱۹» بخش علمش را پرچم. سفینه نجات امت را نوح، و سپهر «وَحْيِي يُوحَى» «۲۰» رایوح «۲۱». احمد لقبی که السنه «۲۲»
حمده «۲۳» در حمد و مدح و نیایش و ثنایش بس کلیل «۲۴» است، و گرد گردون نورد طرف پاپوشش، بر تارک طرف و
طرفه «۲۵» اکلیل «۲۶» «بعثه الله على امم

و جعله محجّه للسبيل» «۲۷» «لَيْتًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» «۲۸» یعنی آن مبعوث بر نسا و رجال بر نسا «۲۹»

[۱]- عت، عزاورنگ.

(۱)- و کسی که در آید آن را ایمن است (از آیه ۹۱ سوره آل عمران).

(۲)- معدن.

(۳)- دو جهان.

(۴)- آن چنانکه بوده است، آن چنان که هست.

(۵)- هم پایه ای، همسانی

(۶)- نادان.

(۷)- بمعنی تخت و اورنگ.

(۸)- بزرگتر.

(۹)- ج عالیه، نوک نیزه (المنجد).

(۱۰)- دراز (المنجد).

(۱۱)- روشن و نورانی (برهان).

(۱۲)- مقدار.

(۱۳)- مقدار.

(۱۴)- نیزه.

(۱۵)- (سوره قلم آیه ۱) تشبیه شکل. قوس و تیر به ن و قلم.

(۱۶)- پاره از چوب و جامه و جز آن (رب).

(۱۷) - (از آیه ۱ سوره قمر).

(۱۸) - چیزی از طلا و نقره که بر سر علم نصب کنند مدور و صیقل زده (برهان).

(۱۹) - روح.

(۲۰) - (از آیه ۴ سوره النجم. إِنَّهُ هُوَ إِلَهًا وَحْدًا يُوحَى).

(۲۱) - آفتاب

(۲۲) - ج لسان؛ زبان.

(۲۳) - ج حامد.

(۲۴) - کند.

(۲۵) - طرف و طرفه بفتح اول و سوم دو ستاره اند از برج اسد (رک لغت نامه).

(۲۶) - تاج؛ و در آن تلمیحی است به اکلیل که از منازل قمر است.

(۲۷) - برانگیخت او را خدا بر امت ها و قرار داد او را میان راه، مر راه را.

(۲۸) - تا نباشد مردمان را بر خدا حجتی پس از پیمبران. (از آیه ۱۶۳ سوره نساء).

(۲۹) - مردم (رب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۶

که خمود [۱] «۱» توریه «۲» انجیل و بنخل «۳» تورات و صفح [۲] «۴» صحف «۵» از معجزات [۳] فرقان مجیدش

آیتی است، و علم اسماء «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» «۶» از مضامیر [۴] «۷» مضمرات «۸» علم لدنیش [۵] رایتی. عترت «۹» بندگی عترتش «۱۰» بر گردن انس و جان لازمست، و امت «۱۱» شفاعتش با کشف غموم عموم امت متلازم.

المبعوث علی الایسود و الاحمر و حامی بیض «۱۲» الاسلام بالابيض «۱۳» الاخضر و ما حی البیضاء «۱۴» عن سواد المله البیضاء بالنصل «۱۵» الازرق و الزمخ «۱۶» الاسمر «۱۷». سید الانبیاء و سند الاصفیاء محمّد صلی الله علیه و آله و سلم محمّد «۱۸» نواتر «۱۹» الشّرك و مکفّر «۲۰» الکفر علیه صلاه الصلوات [۶]، اطیب من نوافج «۲۱» المسک و عنبر الشّحر «۲۲» ما سحر «۲۳» نور الکوکب [۷] و نجم الشّحر و نجم «۲۴» النور «۲۵» و الکوکب «۲۶» عن النّجم «۲۷» و الشّجر.

[۱]- ط، خموده.

[۲]- نو، صفیج.

[۳]- عت، معجزات.

[۴]- عت، مضامین.

[۵]- نو، علم الدنیش.

[۶]- نو، علیه الصلاه. عت، علیه صلاه الصلوات.

[۷]- نو، الکوکب.

(۱)- فرومردن زبانه آتش.

(۲)- این کلمه در مج تورات آمده و در ذیل آن شعله آتش معنی شده و در عت توارات و در ط تورات است و در نو نیز تورات آمده و در ذیل، پوشیده شدن معنی گردیده و ظاهراً مصدر باب تفعیل از وری است بمعنی آتش برآوردن از آتش زنه، که در عبارت متن به ملازمه از آن آتش قصد گردیده.

(۳)- این کلمه در نو و عت و نسخه ای از ط نجل آمده ولی ظاهراً بخل است بمعنی پاک کردن کودک تخته را (رب).

(۴)- رد کردن (رب).

(۵)- ج صحیفه و آن

اوراق آسمانی است که بر پیمبران نازل شده چون صحف ابراهیم.

(۶)- و آموخت آدم را همه نامها را (از آیه ۲۹ سوره بقره).

(۷)- ج مضمور، ملحق.

(۸)- ج مضمور (امف) نهان شده، نهانی، پنهان.

(۹)- گردن بند که به مشک و عنبر و مانند آن معجون کرده ساخته باشند (ر ب).

(۱۰)- فرزندان و اخص اقارب مرد یا اهل بیت قریب (ر ب).

(۱۱)- نعمت (ر ب).

(۱۲)- ج بیضه (بفتح) جماعت مسلمانان.

(۱۳)- شمشیر (ر ب).

(۱۴)- بلا و سختی (ر ب).

(۱۵)- پیکان تیر، تیغ بی قبضه (ر ب)

(۱۶)- نیزه.

(۱۷)- گندمگون.

(۱۸)- خاموش کننده ولی در فرهنگهای عربی باب تفعیل بدین معنی نیامده و ظاهراً بخاطر رعایت وزن، قیاساً استعمال شده است.

(۱۹)- ج نائره، فتنه (ناظم الاطباء).

(۲۰)- پوشنده چیزی را (ر ب).

(۲۱)- ج نافج معرب نافه.

(۲۲)- ساحلی است میان عمان و عدن (ر ب).

(۲۳)- در نو، ما سجر آمده و ما دام که بدرخشد معنی شده، لکن سجر بمعنی تافتن تنور است. و سحر پگاه آمدن و هیچیک مناسب با مقام نیست.

(۲۴) - از مص نجم طلوع کردن، بدر آمدن.

(۲۵) - شکوفه و غنچه.

(۲۶) - شکوفه.

(۲۷) - گیاه بی ساق (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۷

و تالی «۱» محمّدت «۲» محمّدیّه اریحیّات [۱] «۳» نخبات «۴» و نجبات «۵» تحیات، بجناب «۶» نجیب سرورانی سزاوارست که
رایت نصرت [۲] بضرَب تیغ غزا در میادین «۷» دین و ملت غرّا افراختند. و ایثار «۸» نثار نیاز، به بارگاه اوصیاء بر حقی محقوق
«۹» که خرمن عمر اعداء بدتبار تیار «۱۰» را از برق سیف خونبار

تَبَّار «۱۱» تَبَّار «۱۲»، بَنار «۱۳» تَبَّار «۱۴» محروق ساختند. اعنی خلفاء «۱۵» العهد «۱۶» و خلفاء «۱۷» العهد «۱۸» و باقی آل و یاران او که باران رحمت رب جلیل اند و بر روشنان [۳] «۱۹» پرفروشان محمدی را، ادلّاء «۲۰» سییل. هریک والی ولایت و شاه دین اند «وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ» «۲۱» علی ارواحهم السّلام من المهیمن «۲۲» السّلام «۲۳». و علی افواه «۲۴» اعدائهم السّلام «۲۵»

[۱]- عت. از تحیات.

[۲]- عت، نصرت نصرت.

[۳]- عت، آن. نو و ط بر فروشان، مرکب از بر- نیکوئی+ فروشان. نوبرفروشان و در حاشیه، بر وزن پرده پوشان، امت محمد.

(۱)- پس رو، دنبال، در تداول همانند.

(۲)- ستایش (رب).

(۳)- ج اریحیه، فراخی وسعت در هر چیز، خصوصاً در کرم (لغت نامه)

(۴)- ج نجبه، گزیده

(۵)- ج نجبه، گرامی گوهر.

(۶)- درگاه (رب).

(۷)- ج میدان.

(۸)- دیگری را در چیزی بر خود مقدم داشتن.

(۹)- سزاوار.

(۱۰)- متکبر، شوریده عقل لاف زن (رب).

(۱۱)- برنده (رب).

(۱۲)- هلاک کننده.

(۱۳) - مرکب از ب+ نار به آتش.

(۱۴) - هلاکی.

(۱۵) - ج خلیفه.

(۱۶) - روزگار.

(۱۷) - ج حلیف، هم عهد.

(۱۸) - پیمان.

(۱۹) - این کلمه مصحف است. دقیقی آن را بمعنی امت آورده:

شفیع باش بر شه مرا بدین زلت چو مصطفی بر دادار بر روشنان را

و ریشه پهلوی آن ور ویشنیکان است بمعنی مؤمنان و امت (ر ک: برهان قاطع مصحح آقای دکتر معین ج ۱ ص ۲۴۹).

(۲۰) - ج دلیل.

(۲۱) - و ما بر این گواهانیم.

(۲۲) - از نامهای خدا، بمعنی: گواه، نگاهبان و ایمن کننده و امین که حق کسی را

ضایع نکند و اصل کلمه عبری است.

(۲۳) - درود.

(۲۴) - ج فو - فم، دهان.

(۲۵) - ج سلمه بفتح اول و سوم و کسر دوم، سنگ.

و السَّلام «۱» و السَّلام.

و بعد چون عنوان نویسان، نشان ذی شان «خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» «۲» منشور ذات بدایع نشان «الفاضل الفاضل [۱] البازل» «۳» البازل «۴» الفارع «۵» البارع «۶» و الصَّيدق «۷» الاشدق «۸» المصدع «۹» المصطع «۱۰» اللوزعی «۱۱» البلتعی «۱۲» و الووععی «۱۳» الیلمعی «۱۴» الفائق «۱۵» النحریر «۱۶»، و الحبر «۱۷» الخبر «۱۸» الخبیر [۲]، الفائق «۱۹» فی التَّحْبِیر «۲۰» و التَّحْرِیر، المتبَحَّر «۲۱» المتَّمَهَّر «۲۲» الَّذِی لَدِی «۲۳» تَلاطَمَ یَم «۲۴» فضائله الطَّمطام «۲۵» طمطم «۲۶»، و عند لَجَه «۲۷» بحر تبَحَّرَه غطماط «۲۸» اللَّجِی «۲۹»

(۱) - عت، فاضل.

(۲) - عت، و البحر الخبیر الخبیر.

(۱) - شارحان این کلمه را پشت دست معنی کرده اند، لیکن در قوامیس عربی که در اختیار داشتم چنین معنی یافت نشد. سلامی بضم اول و مقصور بمعنی استخوان انگشتانست. جمع آن سلامیات.

شاید همین کلمه را تصحیف کرده و بدین معنی بکار برده.

(۲) - آفرید آدمی را و آموخت او را بیان (سوره الرحمن آیه ۳ و ۴).

(۳) - افا، بخشنده.

(۴) - مرد تجربه گار (نف) آنکه رأی وی یکسو باشد (رب)، مصمم.

(۵) - افا، برتر به بزرگی (رب).

(۶) - افا، فاضل کامل (رب).

(۷) - امانت دار و معتمد علیه (ر ب).

(۸) - بلیغ (ر ب).

(۹) - خطیب مصدع، بلیغ. و رجل مصدع، رسا در امور. (ر ب).

(۱۰) - فصیح و بلیغ (نف).

(۱۱) - تیزرأی.

(۱۲) - زبان آور فصیح (ر ب).

(۱۳) - زیرک خوش طبع تیزبین. و عوع، خطیب سخن آور (ر ب).

(۱۴) -

مرد تیزخاطر روشن خرد. (ر ب).

(۱۵) - افا، شکافنده.

آفریننده. (ر ب).

(۱۶) - زیرک، ماهر، دانا، آموزگار. تیزخاطر. بصیر در کارها. (ر ب).

(۱۷) - دانشمند (ر ب).

(۱۸) - آگاه. (ر ب).

(۱۹) - پیش افتاده، برتر، پیشی جسته.

(۲۰) - مص باب تفعیل، نیکو نوشتن خط.

(۲۱) - افا، از باب تفعیل، بسیار علم.

(۲۲) - ماهر.

رسا. (ر ب).

(۲۳) - نزد، مقابل، پیش.

(۲۴) - دریای بزرگ. (ر ب).

(۲۵) - دریای بزرگ. (ر ب).

(۲۶) - این کلمه در نسخه ط، انباشته معنی شده و در نو، انباشته و نابود و در عت، سیخ فیه (!؟). طمطم بکسر هر دو طاء ناسره گوی و غیر فصیح معنی شده. (ر ب. لغد) و شاید مؤلف از آن ساکن و خاموش اراده کرده باشد.

(۲۷) - میانه آب دریا و معظم آن (ر ب).

(۲۸) - موج پی در پی آینده (ر ب).

(۲۹) - دریای بسیار آب (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۹

متلجلیج «۱» و متلعثم «۲». انواع جواهر التّرصیح [۱] «۳»، و اجناس الجناس «۴» البدیع «۵» فی درج «۶» درج «۷» املائه الصّافی «۸» صواف «۹»، و اصناف وشایح «۱۰» التّوشیح «۱۱» و التّلمیح «۱۲» فی درج «۱۳» انشائه الصّافی «۱۴»، علی مواقع «۱۵» وقیع «۱۶» التّوقیع «۱۷» طوّاف «۱۸» ابن فضل الله ابی الفضل عبد الله الملقّب بالوصیّاف را به طغرای «۱۹» غزای «۲۰» «ذَلَّكَ فَضَّلُ اللهُ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» «۲۱» معنون ساخته بودند. خامه سحر طرازش «۲۲»

[۱]- نو، الترطیع.

(۱)- افا، از باب تفعّل، زبان گرفته (نف). دودل، متردد. (رب).

(۲)- درنگ کننده.

متوقف.

(۳)- مص باب تفعیل، در لغت گوهر نشاندنست و در اصطلاح علم بدیع خانه خانه کردن

سخن و عبارتست، چنانکه هر کلمه با ردیف و نظیر خود در وزن و حرف روی برابر باشد.

(۴) - آوردن الفاظ هم جنس است در نظم یا نثر.

(۵) - نوظهور، نو بیرون آورده. و در آن ایهامی است به (علم بدیع) نیز.

(۶) - پیرایه دان.

(۷) - راه، طریق. (ر ب).

(۸) - افا خالص، پاک، بی غل و غش.

(۹) - ج صافه، صف زده، صف کشیده. چنانکه مشاهده می شود صواف را با طواف قافیه آورده و این درست نیست جز بر طریق عدول از جاده صواب (ر ک. المعجم چاپ دانشگاه ص ۴۲۹).

(۱۰) - ج و شاح بکسر اول حمایل

(۱۱) - مص باب تفعیل، حمایل در افکندن بگردن دیگری (ر ب) و در اصطلاح علم عروض صنعتی است که در آن بنای شعر را بر چند بخش مختلف الوزن نهند که جمله آن (یک) قصیده باشد و چون هر بخش را جداگانه [بر] خوانی قصیده دیگر بر وزنی دیگر برون آید (المعجم تصحیح آقای مدرس رضوی طبع دانشگاه ص ۳۸۳).

(۱۲) - مص باب تفعیل، نمودن و آشکار کردن (ناظم الاطباء). اشاره کردن به چیزی (المنجد) و در اصطلاح آنست که الفاظ اندک بر معانی بسیار دلالت کند (المعجم ص ۳۷۰).

(۱۳) - کاغذ، نبشته، نورد نامه درج الکتاب طی آن (ر ب).

(۱۴) - افا، تمام، کامل.

(۱۵) - ج موقع، جای افتادن.

(۱۶) - کارد و شمشیر تیز کرده

(۱۷) - نشان و نشان کردن برنامه. و ترکیب وقع التوقع اضافه مشبه به است بمشبه.

(۱۸) - گردنده (ر ک ح ۹).

(۱۹) - القابی است که بطرز مخصوص بر سر فرامین به آب طلا یا شنجرف نویسند و بر رقمهای نادر شاه بمرکب نوشته دیده

شده (لغت نامه از آندراج).

(۲۰) - سپید روشن.

(۲۱) - این نعمت خداست بهر کس که خواهد آن را دهد (از آیه ۴ سوره جمعه).

(۲۲) - نگار جامه (ر ب). کتابت و خطی که نساجان بر طرف جامه نگارند (لغت نامه).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۰

جامه براعت «۱» بر قدود [۱] «۲» قدود «۳» سخن در پوشید، و بتنمیق «۴» تاریخ «تجزیه [۲] الامصار» «۵»، «هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» «۶»، قلم نسخ بر خطوط قطوط «۷» امائل «۸»، و سطور طروس «۹» افاضل، در کشید، و از این تألیف متین، «وَفِي نُسخَتِهَا هُدًى وَ رَحْمَةٌ» «۱۰»، جهانیان را «بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» «۱۱»، برهان دعوت «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ» «۱۲»، مبین ساخت.

و در احیاء رفات «۱۳» اموات کلام «۱۴»، از دم سحر بیان، باظهار معجزات عیسی بن مریم پرداخت. الحق از بدو گهرزائی عمّان ابداع، مریم فضایل را چنین گوهر عالی گوهر «۱۵» غالی «۱۶»، به کنار نیامده. و از آغاز ثمربخشی دوحه «۱۷» انفاس و نفوس «۱۸»، به پختگی کلام منفوسش «۱۹»، میوه کام رسی به خاک نیفتاده. ساقی شافی طبعش، با اساقی «۲۰» سخنان پرطیب، ترطیب «۲۱» دماغ خشک مغزان عالم معنی

[۱] - عت، قدوو قدود.

[۲] - تجربه الامصار، در تمام نسخ.

(۱) - فضیلت، بزرگواری. (ناظم الاطباء) کمال فضل. (ر ب).

(۲) - ج قد، بالا، قامت (ر ب).

(۳) - ج. قده، گروهی از مردم (ر ب).

(۴) - مص باب تفعیل، نیکو نوشتن کتاب را و آراستن به کتابت (ر ب).

(۵) - نام این کتاب «تجزیه الامصار و تجزیه الامصار» مشهور بتاریخ و صاف است. تألیف شرف الدین عبد الله کاتب

ملقب به وصاف الحضرة که ذیل بر جهانگشای جوینی است. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به سبک شناسی ج ۳ ص ۱۰۱. الذریعه ج ۳ ص ۳۵۸ کشف الظنون چاپ دوم استانبول ج ۱ ستون ۳۰۹.

(۶) - آن حجت‌هایی است روشن در سینه های آنان که بدانها دانش داده شده (از آیه ۴۸ سوره عنکبوت).

(۷) - ج قط. نامه و دفتر (رب).

(۸) - ج امثل، شریف تر.

(۹) - ج طرس بکسر اول نامه (لغت نامه).

(۱۰) - و در نسخه آن رستگاری و رحمت است. (از آیه ۱۵۳ سوره اعراف).

(۱۱) - بزبان عربی آشکارا. (آیه ۱۹۵ سوره شعراء).

(۱۲) - همانا من بنده خدایم داد مرا کتاب (از آیه ۳۰ سوره مریم).

(۱۳) - ریزه و شکسته هر چیزی. (رب).

(۱۴) - اضافه مشبه به بمشبه.

(۱۵) - اصل و نژاد (برهان).

(۱۶) - گرانبها.

(۱۷) - درخت.

(۱۸) - ج نفس، جان.

(۱۹) - امف، گرانمایه، مرغوب.

(۲۰) - ج سقاء بکسر، مشک شیر و آب (رب).

(۲۱) - مص باب تفعیل تر کردن (رب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۱

نموده، و حریف ظریف کلکش، اکواب «۱» رقیق «۲»، از شیشه کتابی «۳» بر باده گساران می تحقیق پیموده. شعر:

لم تر عینی کاتباً مثله لکلّ شیئی ء شاء و شاء «۴» یدع فی الخط و فی غیره بسحره الانشاء ان شاء رایض «۵» خیالش، گاهی به
مقرعه «۶» رجاحت «۷»، محجّلات «۸» لغات تازی تاخته و غایض «۹» فکرش زمانی از بحار «۱۰» لهجه دری «۱۱»، دری زاهر
«۱۲» «كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ» «۱۳»، ظاهر ساخته.

در جنب مقولات [۱] عجمی نژادش، متانت گفتار فصحاء عرب، با رطانت «۱۴» بیان ترکان سن سن «۱۵» گو بیک

[۱]- عت، مقالات.

- (۱)- ج کوب، کوزه بی دسته یا بی خرطوم.
- (۲)- می، یا خوش ترین و بهترین آن یا بی آمیغ (رب).
- (۳)- نوعی شیشه مکعب مستطیل بشکل کتاب که آن را در جیب بغل پنهان می کردند و در این لفظ ایهامی است بکتاب بمناسبت لفظ کلک و کاتب.
- (۴)- نگارگر. (ر ک: تعلیقات).
- (۵)- تربیت کننده ستور و رام کننده آن.
- (۶)- تازیانه.
- (۷)- فضیلت و برتری (ناظم الاطباء).
- (۸)- اسب دست و پا سفید و محجلات لغات ...
اضافه مشبه به است بمشبه.
- (۹)- افا، فرورونده در دریا.
- (۱۰)- ج بحر، دریا.
- (۱۱)- بفتح اول پارسی، زبان رایج ایران پس از اسلام.
- (۱۲)- افا، درخشنده.
- (۱۳)- گویا ستاره ایست روشن (از آیه ۳۵ سوره نور).
- (۱۴)- سخن جز بکلام عربی گفتن (رب). عجمی

(۱۵) - سخن غیر فصیح و بلیغ (برهان) (ر ب).

(۱۶) - ج سطر.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۲

اضابیر «۱» شهرت سخن سنجان، از دساتیر [۱] «۲» اساطیر «۳» مستطیر «۴» احطّ «۵».

خامه سفاکش «۶» در سفک «۷» بدایع، بسان سفاک «۸» چالاک، تیزدست. و روان فلاطون خم نشین «۹» از نشئه «۱۰» مسطار «۱۱» مساطر «۱۲»، و راووق [۲] «۱۳» اوراق روق «۱۴» کتابش سرمست.

[۱] - عت، از دساتیر طیر مستطیر.

[۲] - عت، در ادوق اوراق روق.

(۱) - ج اضباره، بفتح یا کسر اول، پشتواره کتاب و کاغذ و جز آن (ر ب).

(۲) - این کلمه را شارحان، گوناگون معنی کرده اند. در نسخه نو، دساتیر: نام شهریست که ساتران (?) بنا کرده اند. مردم آنجا به فصاحت مشهورند. در نسخه عت: الاحادیث لا نظام

لها (که باید گفت معنی اساطیر است نه دساتیر) در دو نسخه از ط: نام شهریست که مردم آنجا به فصاحت مشهورند. پیداست که هیچیک از این معانی را اصلی نیست و دساتر هر چند جمع دستور است، لکن آن معنی نیز با این عبارت تناسبی ندارد. ظاهراً مقصود از این کلمه، کتاب معروف ساخته فرقه آذر کیوانست که پیارسی سره از لغات غیر اصیل ترکیب شده است. برای شناسائی کتاب، رجوع کنید به (فرهنگ ایران باستان ص ۱۷-۵۱) در اینکه نسخه کتاب سالها پیش از میرزا مهدی خان مؤلف کتاب حاضر، در ایران معروف بوده است، سخنی نیست زیرا نام آن در (شارستان چهار چمن) که در اوایل قرن یازدهم هجری تألیف شده آمده است. رک: (فرهنگ ایران باستان ص ۲۷). و بقرینه وصف (احط)- پست، که در اینجا بدنبال آن آمده و با در نظر گرفتن اینکه مؤلف را نسبت به لغات عربی تعصبی بوده است و به پارسی چنانکه باید نمی نگریسته بظن قوی منظور وی از این کلمه همان کتاب معروفست.

(۳)- ج اسطوره، سخن پریشان. (لغد).

(۴)- نبشته (ر ب).

(۵)- پست تر، فروافتاده تر.

(۶)- بلیغ، توانا بر سخن (ر ب).

(۷)- بسیار ریختن کلام (ر ب).

(۸)- خونریز.

(۹)- صفت دیوژن (۴۱۳-۳۲۳ ق. م) است که در ادبیات فارسی او را با افلاطون مشتبه ساخته اند. رک (لغد ذیوجانس):

جز فلاطون خم نشین شراب سر حکمت بما که گوید باز

(حافظ) (یادداشت از آقای دکتر محقق).

(۱۰)- این کلمه در عربی بمعنی گیاه راست برآمده و بصیغه مصدری بمعنی زیستن و کوالیدنست و آنچه معنی بوی شراب و

مستی

می دهد، نشیئه و نشوه است و بهر حال در تمام موارد و در جمیع نسخ بدین صورت نوشته شده.

(۱۱) - نوعی از می که خورنده را بر زمین افکند (ر ب).

(۱۲) - ج مسطر بکسر اول و فتح سوم، سطر آرا خطکش.

(۱۳) - چیزی که شراب بدان پالایند.

(۱۴) - ج رائق، خوب، زیبا (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۳

سبوكشان خمخانه تلمیذش، با ابو علی «۱»، بنو قایبا [۱] «۲»، و سر جوش فضل دانشوران، در حذاء [۲] «۳» بحر قلاص «۴» فضایلش، مشتی کف «فَاخْتَمَلَ السَّيْلُ زَيْدًا رَابِيًا» «۵». قلم بنانش انگشت نما در معجز نگاری، و قلامه «۶» قلمش، هلال آسا، براعت استهلال «۷» از صنع باری.

لقاطه «۸» و لفاظه «۹» طبع نقّادش «۱۰»، روایت «۱۱» الفاظ بلغاء، و فضاله «۱۲» و قصاله «۱۳» ذهن نقّافش «۱۴» روایع «۱۵» افضال فضلاء. خامه دقایق دقیقه یابان، حفاله «۱۶» و نخاله «۱۷» منخل «۱۸» خامه اش، و نفایس نتفه «۱۹» سخنوران، نتافه «۲۰» و نسافه «۲۱» منجل «۲۲» کلک مشکین ختامه «۲۳».

[۱] - عت، نبوقائیا. نو، نبوق بیا.

[۲] - عت، خدا.

(۱) - ابن سینا.

(۲) - گردآیندگان در میخانه (ر ب). هم پیاله.

(۳) - برابر، مقابل.

(۴) - بسیار آب کفک انداز.

(۵) - پس برداشت سیل کف را بر زبر (از آیه ۱۸ سوره رعد).

(۶) - تراشه ناخن و جز آن (ر ب). تراشه قلم. و هلال آسا، تنها با تراشه ناخن مناسب است.

(۷) - این صنعت متفرع است بر حسن ابتدا و آن چنانست که ابتدای سخن مناسب با مقصود بود. (لغد. ذیل استهلال از هنجار گفتار).

(۸) - هر چیز بی بهای از زمین برگرفته.

(۹) - آنچه از دهان بیرون اندازند.

(ر ب)

(۱۰) - مبالغه از نقد، سره کننده درم. (ر ب). جداکننده سره از ناسره.

(۱۱) - ج رائق، خوب.

(۱۲) - و بفتح اول نیز، زاید مانده از هر چیزی. (ر ب).

(۱۳) - دانه ها که از گندم جدا کنند، هنگام پاک کردن آن. (ر ب).

(۱۴) - و بر وزن کتاب نیز، دوراندیش. (ر ب).

(۱۵) - ج رائق، خوش منظر.

(۱۶) - سیوسه هر چیز. (ر ب).

(۱۷) - بر وزن و معنی حفاله.

(۱۸) - پرویزن، غربال. (ر ب).

(۱۹) - به انگشت برچیده از گیاه و جز آن. (ر ب). گلچین دانش.

(۲۰) - و بفتح و کسر حرف اول نیز موی برکنده افتاده (ر ب).

(۲۱) - آنچه بر افتد از باد بر دادن گندم. (ر ب).

(۲۲) - داس.

(۲۳) - ختام.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۴

ابکار «۱» مبتکراتش «لَعْمٌ يَطْمِئُهُنَّ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لَا حِيَانٌ» «۲» و حاصل حواصل «۳» ضمیر رکاز «۴» مرکوز «۵» راموز «۶» مرموزش «كَانَهُنَّ الْيَاقُوتُ وَ الْمَرْجَانُ» «۷».

به مشاطگی شاکله «۸» مشکل پسند، اشکال «۹» مشکله اشکال «۱۰» معانی را باشکال «۱۱» دل فریب، از اشکال «۱۲» پرزین وزیب، زیور بسته، و به وساطت خامه واسطی «۱۳»، و صایف «۱۴» نکات نیکوصفات را بجلباب «۱۵» تجلیات آراسته.

اشهب «۱۶» قرطاسی قلم را در عرصه فسیح «۱۷» فصاحت، بر سر جهابذه «۱۸» جهان جهانده، و پیغمبر سخن را با لوح و قلم،

در معراج بلاغت، بعرض برده، بر کرسی نشانده.

سلسله مویان عبارات مسلسل «۱۹»، اسیر خم خام «۲۰» خامه اش، و قدح نوشان جام سلسل «۲۱» مقدوح «۲۲»، «۲۳» نشأه یابان
خام «۲۴» خم آمه «۲۵» اش. از سلیقه سلاقش «۲۶» نحاریر [۱] «۲۷» سالفه، مست سلافه «۲۸» معارف، و سجیه «۲۹»

[۱]- نو، تحاريز.

(۱)- ج بکر، ناپسوده.

(۲)- نپسوده است آنان را آدميان پيش از آنان و نه جنیان (از آيه ۵۶ سوره الرحمن).

(۳)- ج حوصل، چينه دان مرغان. مشبه به ضمير.

(۴)- زر و سيم که در کانهها بود (ر ب).

(۵)- مدفون.

(۶)- دريا (ر ب).

(۷)- (آيه ۵۸ سوره الرحمن).

(۸)- راه، روش، خرد. (ر ب).

(۹)- ج شکل، صورت.

(۱۰)- گوناگون.

(۱۱)- ظاهرا ج شکل بکسر اول غنج و دلال.

(۱۲)- ج شکل بفتح اول، زيوری است که در گوش کنند (ر ب).

(۱۳)- منسوب به واسط، شهری بعراق.

(۱۴)- ج وصيف خادم نابالغ.

(۱۵)- جامه. جامه فراخ.

(۱۶)- اسب سبزخنگ (ر ب).

(۱۷) - پهناور.

(۱۸) - ج جهبذ، بکسر تین، نقاد دانا (ر ب). معرب کهبد (حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین).

(۱۹) - امف، پی در پی.

(۲۰) - کمند. (بر).

(۲۱) - آب شیرین و روشن و سرد و خوش (ر ب).

(۲۲) - برآورده شده از ته دیک با کوشش (لس). و مقصود قدح شده یا بقدح در آمده است.

(۲۳) - ر ک، ح ۱۰ ص ۲۲.

(۲۴) - شراب مقابل می پخته (بر).

(۲۵) - دوات.

(۲۶) - بلیغ. (ر ب).

(۲۷) - ج نحریر، زیرک، ماهر، دانا (ر ب).

(۲۸) - می. (ر ب).

(۲۹) - خو، طبیعت.

(۳۰) - تربیت کننده شتران. (ب) شاید مربی مقصود است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۵

قبل از افاضه صورت تحریر، بر هیولای ملائیح [۱] «۱» مضامین «۲»، و مضامین «۳» معانی عارف.

لالی «۴» لالای «۵» قلامیس «۶» اقلامش، درّه التاج «۷» بلاغت حسان «۸»، و عبقره «۹» حصان «۱۰» کلامش، در «وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةً» «۱۱» سطور، «مُنْكَبِّينَ عَلٰی

رَفَرَفٍ خُضِرٍ وَ عَبَقَرِيٍّ حِسَانٍ «۱۲».

يَتَّصِفُ عِنْدَ حَسَنِ لِسَنِهِ «۱۳» وَ لِسَنَهُ «۱۴» كَلَّ اللَّسَنَ «۱۵» بِكَلِّ اللَّسَانِ «۱۶» وَ يَخْتَصُّ مِنْ أَحَاطِهِ احْضَانُ «۱۷» احْصَانُ «۱۸» عَمِيمِ افْضَالَهُ بِالْعَجْزِ عَمُومِ الْخِصَّانِ «۱۹».

دَرَّ «۲۰» اللَّبْنِ «۲۱» وَ شِيرِ «۲۲» الْعَسَلِ مِنْ اِنَابِيْبِ «۲۳» بِنَانِهِ «۲۴» وَ صَادِفِ «۲۵» الصَّدْفِ [۲] «۲۶» الدَّرْرِ «۲۷» الْفَرِيْدَةِ «۲۸» مِنْ صَدْفِ بِيَانِهِ.

[۱]- عت، بلاقيح.

[۲]- عت، صدف الدررا.

(۱)- ج ملقوحه، مادر با جنين.

(۲)- ج مضمون، معنی، مقصود. مراد. (نف).

(۳)- ج مضمون، نطفه که در پشت نران باشد. (رب).

(۴)- ج لؤلؤ.

(۵)- از عربی لألاً، درخشنده، تابنده (لغد).

(۶)- (ظاهراً) ج قلمس بفتح اول و دوم و تشدید و فتح میم دریا. (رب. لس).

(۷)- در بعض حواشی: مروارید بزرگ که بر تاج بندند. در فرهنگ ناظم الاطباء بزرگترین مرواریدهای تاج پادشاهی. در منتهی الارب و لسان العرب نیافتم.

(۸)- حسان بن ثابت انصاری شاعر معروف از مخضرمین است و به سال (۵۴ ه. ق.) درگذشت. شعرا و نویسندگان را در فصاحت و بلاغت بدو همانند کنند چنانکه خاقانی شروانی را حسان العجم خوانده اند.

(۹)- زن پرگوش نازک زیبا (رب).

(۱۰)- زن پارسا.

(۱۱) - بالشهای نهاده بر همدیگر. (مأخوذ از آیه ۱۵ سوره غاشیه).

(۱۲) - تکیه زده بر گستردنیهای سبز و پارچه های عبقری (نام جائی) نیکو. (آیه ۷۶ سوره الرحمن).

(۱۳) - سخن (ر ب).

(۱۴) - فصاحت. (ر ب).

(۱۵) - ج لسان (ر ب).

(۱۶) - کل اللسان، کندی زبان.

(۱۷) - ج حزن، پهلو، از زیر بغل تا تهیگاه.

(۱۸) - ج حصن، بنای استوار.

(۱۹) - و بکسر اول نیز، خاصگان (ر ب).

(۲۰) - بسیار جاری

شد.

(۲۱) - شیر.

(۲۲) - ماضی مجهول از شور بفتح اول، چیده شد (ر ب). گرفته شد.

(۲۳) - ج انبوب، بضم اول میان دو پیوند. (ر ب).

(۲۴) - سرانگشت.

(۲۵) - مفرد ماضی باب مفاعله، یافت. دید. (ر ب).

(۲۶) - کرانه رودخانه. در ط و نو، این کلمه دریای عمیق معنی شده، لیکن اساسی ندارد.

(۲۷) - ج دره.

(۲۸) - یگانه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۶

تا نسخه قرون و دهور «۱» منظور انظار نظایر «۲» گردیده، نظیر کتاب تاریخش در هیچ تاریخ بنظر نرسیده. و هنروران جهان دیده، «۳» ندیده اش بدیده دید، ندیده اند و خودفروشان اسواق «۴» سخن، خریده «۵» این جریده «۶» را جریده جریده «۷» بنده درم خریده اند.

جلامید «۸» جلامند «۹» شطور [۱] «۱۰» سطور «۱۱»، و سنگلاخ «۱۲» کلام «۱۳» کلامش تمام در و گوهر شاهوار است، و جنادل «۱۴» دلنواز الفاظ انیق «۱۵»، و ظرر «۱۶» ظریر «۱۷» ظریر [۲] «۱۸» طرز تلفیقش [۳]، سراسر جواهر رنگین آبدار. هر جزوی از اجزایش را با نثر لالی «۱۹»

[۱] - عت، مشطور.

[۲] - عت، طرر طریر طرطرر.

[۳] - نو، تلفیقش.

(۱) - ج دهر، روزگار

(۲) - افاضل. امائل. (ر ب).

(۳) - مانند، همتا. (ر ب).

(۴) - ج سوق، بازار.

(۵) - زن دوشیزه. (ر ب).

(۶) - نبشته روشن کرده شده. (ر ب).

دفتر.

(۷) - گروه گروه (ر ب).

(۸) - ج جلمود، بضم اول، خرسنگ. (ر ب).

(۹) - مرکب از جلا، روشنی + مند پسوند اتصاف.

(۱۰) - ج شطر، نیمه چیزی و پاره ای از آن.

(۱۱) - ج سطر.

(۱۲) - در این کلمه ایهامی است به یکی از تألیفات مؤلف بنام سنگلاخ که فرهنگ ترکی به فارسی است.

(۱۳) - زمین

درشت سطر. (ر ب).

(۱۴) - ج جندل بفتح اول و سوم سنگ که برداشتن توانند. (ر ب).

(۱۵) - زیبا، بشگفت آورنده. (ر ب).

(۱۶) - سنگ تیز (لغد). خوش منظر.

(۱۷) - سنان طریر، تیز. (لغد).

(۱۸) - زمین سنگناک درشت. (لغد) طرز ... طرز تلفیق، اضافه مشبه به است بمشبه. و طریر طریر صفت طرز است.

(۱۹) - نو، در شرح این کلمه نوشته است: افشاندن مروارید. عت و دیو، نام کتابی است. ط، نام گیاهی است (!) قطع نظر از ایهامی که در این کلمه بمعنی لغوی آن موجود است، شک نیست که مؤلف از این عبارت کتابی مخصوص را در نظر دارد و نوشته های وصاف الحضرة را همانند آن می داند. در کشف الظنون کتابی بدین نام از تألیفات محمد بن ابی جمهور احسائی متوفی پس از سال ۸۷۸ آمده ولی موضوع آن علم فقه است و نمی توان گفت مؤلف آن کتاب را در نظر داشته است. کتاب دیگری بنام نثر اللآلی تألیف ابو علی طبرسی (م- ۵۴۸ ه ق) است که بعضی آن را تألیف فضل الله راوندی (م- ۵۴۸) یا قطب راوندی (م- ۵۷۳) دانسته اند.

(فهرست کتابهای اهدائی مشکاه ج ۲ ص ۱۳۸). این کتاب در شرح کلمات قصار حضرت علی علیه السلام است و به فارسی و ترکی نیز ترجمه شده و بنظم آمده است و ظاهراً مقصود مؤلف همین کتاب باشد. رجوع شود بفهرست کتابخانه اهدائی آقای مشکاه تألیف آقای منزوی ج ۲ ص ۱۳۷-۱۴۱).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۷

رابطه کلی است، و فقرات «۱» فقراتش «۲» را با نضد درر «۳» قرابت صلبی.

زلابیه «۴» کلمات شیرین، در زلحله

«۵» لخلخه ساي «۶» صحيفه «۷» و صحيفه «۸» ورقش همه به شيره جان سرشته، و موائد «۹» سيغ «۱۰» و سيغ «۱۱» معاني سايغه [۱] «۱۲»، و قطوف «۱۳» و قطايف «۱۴» مضامين سايغه [۲] «۱۵»، در ظروف سياه قلم «۱۶» حروفش جمله به مشك [۳] آغشته.

از نشئه «۱۷» مشروح كلام موجزش [۴]، مستمعان، مست معاني، و بيان مشروح

[۱]- ديو، سايعه.

[۲]- ديو، سايعه.

[۳]- ديو، نو، مشك

[۴]- عت، موجرش.

(۱)- و بفتحتين و كسرتين، ج فقره بكسر اول و سکون دوم، استخوان پشت از مهره دوش تا بن دنب. (ر ب).

(۲)- ج فقره سه بيت از قصيده يا بهترين بيت از قصيده. (ر ب).

(۳)- نظم الغرر و نضد الدرر، در ترتيب غرر الحكم آمدی، مرتب کرده عبد الكريم بن محمد يحيى قزوینی معاصر شاه سلطان حسين صفوی و آن كلمات قصار أمير المؤمنين علی عليه السلام است. رك: (فهرست كتب اهدائي مشكاه ج ۲ ص ۱۳۹).

(۴)- نوعی حلوا. (ر ب). زلييا: نام حلوائی است مشهور و عربان زلابيه گویند (برهان) تهرانی: زوليبا. ترکی: زلوبيه. آرامی، زلوبيا، حلوائی که با روغن زيتون يا روغن کنجد و امثال آن پزند:

نان کشکين اگر بيابم هيچ راست گوئی زلييا باشد.

مسعود سعد.

(حاشيه برهان قاطع، مصحح آقای دکتر معين ص ۱۰۲۸).

(۵)- كاسه فراخ نزديك تك.

(۶)- عطر ساي (لغد) و لخلخه، آميخته است از مشك و عنبر و كافور و نظاير آن (لغد از الجماهر).

(۷)- كاسه (لغد از ر ب).

(۸) - نامه، کتاب (لغد)

(۹) - ج مائده، خوان آراسته بطعام، خوردنی. (رب).

(۱۰) - خوب، نیکو (برهان).

(۱۱) - طعام و شراب که به

آسانی از گلو فرورود (نف. المنجد).

(۱۲) - گوارنده.

(۱۳) - ج قطف بکسر اول، میوه چیده و خوشه انگور. (ر ب).

(۱۴) - نوعی خرما که سرخ سپیدی آمیز و باریک میان باشد (ر ب) لوزینه. حلوا (ر ب. نف).

(۱۵) - رسا، تمام.

(۱۶) - تصویری که با سیاهی کشند (نف). مقابل تصویر آب و رنگ و رنگ روغنی. تصویری که با مداد سیاه می کشند. و در اینجا مقصود حروف نبشته با مرکب سیاهست.

(۱۷) - ر ک: ح ۱۰ ص ۲۲.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۸

دلکشش، خوش تر از استماع اغانی «۱» و استمتاع «۲» از غوانی «۳». هر لفظی از آن تکیه گاه شاهد نکته، و فحوای «۴» «العلم نقطه» «۵». محوی «۶» هر نقطه گرد بالش «۷» دواير حروفش، و شیزه «۸» دوشیزگان فکر، و غرفات نکات «۹» بیان [۱] و نکات «۱۰» بنانش جلوه گاه مرمورات «۱۱» مرموزات «۱۲» افکار بکر.

هر معنی مغنی «۱۳» معبّی «۱۴» در لفظش، آب حیاتی در ظلمات سیاهی «۱۵» و ماهیت هر حرفش، اوج فصاحت را ماهی [۲] تابان، بروجّه، کما هی «۱۶».

لیلی [۳] و شان «۱۷» عبارات غریبه عربیه اش، در سیاه خیمه مداد «۱۸»، «حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ» «۱۹» اند که در نجد «۲۰» ورق، طناب در طناب پیوسته «من»

[۱] - عت، این کلمه و کلمه قبل او را ندارد.

[۲] - عت، ماهی است.

[۳] - عت، نو، لیلا.

(۱) - ر ک: ح ۲۳ ص ۱۱.

(۲) - لذت بردن، بهره مند شدن.

(۳) - ج غانیه، زن زیبای بی نیاز از زیور. (رب).

(۴) - رک: ح ۱۵ ص ۶.

(۵) - این عبارت مأخوذ از مضمونی است بدین سان: العلم نقطه کثرها الجاهلون. آقای فروزانفر فرمودند در مأخذی

بدین سان دیده اند: العلم نقطه کثرها جهل الجهله. هجویری در کشف المحجوب، سخنی را از ابراهیم خواص آورده است که قریب همین مضمونست: العلم کله فی کلمتین لا- تکلف ما کفیت و لا- تضيع ما استکفیت. (کشف المحجوب ص ۱۹۳) در کتب حدیث مأخوذی برای آن یافت نشد.

(۶)- گرد کرده. فراهم شده (ر ب). پر.

(۷)- بالش استوانه شکل، متکا. (نف).

(۸)- نازبالشهای پرپنبه (ر ب).

(۹)- ج نکته، بضم اول، در تداول فارسی، سخن پاکیزه و لطیف که هر کس آن را نداند (نف).

(۱۰)- ج نکته، خجک، نقطه، نشانی که با سر چوب یا با انگشت دست در زمین گذارند (برهان).

(۱۱)- ج مرموره، دختر نرم و نازک و لرزان اندام از نشاط (ر ب).

(۱۲)- ج مرموزه، بیان شده برمز

(۱۳)- افا باب افعال، بی نیازکننده.

(۱۴)- امف باب تفعیل، تعبیه شده، آماده شده.

(۱۵)- آب حیات استعاره از معانی لطیف و ظلمات استعاره از مرکب است و در آن تلمیحی است به داستان ذو القرنین و آب حیات.

(۱۶)- چنانکه هست.

(۱۷)- ج و ش، پسوند شباهت، مانند لیلی همانند لیلی.

(۱۸)- اضافه مشبه به بمشبه.

(۱۹)- حور (ج حوراء. ج فارسی حوریان) بازداشته شده (به حمله در) در خیمها (آیه ۷۲ سوره الرحمن)

(۲۰)- زمین بلند. در کلمات لیلی، عربیه، سیاه خیمه، مقصورات فی الخیام رعایت صنعت مراعات النظیر شده است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۹

«نظر الیها فلقی نضره و سرورا» «۱»، و استعارات نادره دریش «۲»، در هر باب از معانی دلنشین، قصور «۳» بی قصور [۱] «۴» که.

«يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنْثُورًا» «٥». تمثيل

«۶» و تشبیهش «۷» را بلا- تشبیه، «كَأَمْثَالِ اللَّوْثِ الْمَكْنُونِ» «۸» خوان، و ابهام «۹» و تلمیحش «۱۰» را بی ابهام، «وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانَ» «۱۱» ما اعجبه «۱۲» من تألیف لكساء «۱۳» الكساء «۱۴» کاس «۱۵»، و کأس «۱۶» «يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ» «۱۷». مصحفاته «۱۸» مع

[۱]- عت، مقصور.

(۱)- کسی که بدان نگریست پس دریافت تازه روئی و شادمانی را (مأخوذ از آیه ۱۱ سوره دهر).

(۲)- مرکب از دری، زبان فارسی رایج پس از اسلام+ ش ضمیر متصل مضاف الیه.

(۳)- ج قصر.

(۴)- عیب (نف).

(۵)- گرداگرد آنان می گردند پسرکانی که جاویداند، چون آنان را بینی پنداری مرواریدهای افشاندند (از آیه ۱۹ سوره دهر).

(۶)- تمثیل، استعارتی است بطریق مثال چنانکه الفاظی چند که بر معنی دیگر دلالت کند بیاورند و آن را مثال معنی مقصود سازند (المعجم ص ۳۶۲).

(۷)- همانند ساختن چیزی را به چیزی بخاطر انبازی آنان در صفتی. استعمال لفظ در معنی مجازی به علاقه مشابهت.

(۸)- همانند مرواریدهای پوشیده در صدف (از آیه ۲۲ سوره واقعه).

(۹)- بگمان افکندن و آن صنعتی است که لفظی را که دو معنی دارد، یکی دور و دیگری نزدیک بکار برند تا خاطر شنونده نخست بمعنی نزدیک متوجه شود، لیکن مقصود گوینده معنی دور باشد.

(۱۰)- الفاظ اندک که معنی بسیار را رساند.

(المعجم ۳۷۰) اشاره به قصه معلومی یا شعر مشهوری یا مثل رائجی بدون ذکر آن (جواهر البلاغه ص ۴۳۶)

(۱۱)- میوه تازه (یا چیده) دو بهشت، نزدیک اند (از آیه ۵۴ سوره الرحمن).

(۱۲)- خوشا، زها.

(۱۳) - پوشیدنی، پوشش.

(۱۴) - بزرگی، بلندی مرتبه (ر ب).

(۱۵) - افا، پوشنده. مقصود مؤلف اینست که این تألیف شگفت، لباس رفعت الفاظ را بر قالب معانی می پوشاند.

(۱۶) - جام، کاسه.

(۱۷) - بیرون می آید از شکم آنها (زنبوران) نوشیدنی که رنگ های آن گوناگونست. در آن بهی است مردمان را (از آیه ۷۱ سوره نحل).

(۱۸) - مصحفات، امف باب تفعیل. و آن کلمه ایست که در آن تغییری دهند در حرکت یا حروف. محشی کنوز نويسد:

مقصود الفاظ متجانس است. (رک تعلیقات).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۰

اخوات الجناس «۱» علی کراسی «۲» القرطاس «۳»، «إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ» «۴»، و صفحاته صحاف «۵» «وَوَكُاسٍ مِنْ مَعِينٍ» «۶» تحکی «۷» عن «خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ» «۸» شعر

زلال «۹» ذاک ام صفو «۱۰» العقار «۱۱» و زهر «۱۲» اللفظ ام درر [۱] «۱۳» الدراری «۱۴» کنشر القطر «۱۵» فاح «۱۶» بکل قطر «۱۷» و کالداری «۱۸» عطر کل دار «۱۹» یا ایها الذین من افنان «۲۰» فنون «۲۱» الاقتنان «۲۲» تجتنون «۲۳» «أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ» «۲۴». «وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا

[۱] - عت، در.

(۱) - جناس یا تجنیس بکار بردن الفاظ همانند در حروف یا وزن یا خط یا روی است و آن چند نوع است: تام، ناقص، زاید، مرکب، مزدوج، مطرف، خط. و تفصیل آن در علم بدیع مذکور است.

(۲) - ج کرسی.

(۳) - کاغذ.

(۴) - برادرانند بر تخت ها (نشسته) روبروی یکدیگر (از آیه ۱۸ سوره واقعه). باید توجه داشت که بسیاق جمله باید اخوان مرفوع ضبط شود زیرا خبر مصحفات است، لیکن در تحریر، سیاق آیه شریفه رعایت شد تا جمله خبر باشد.

(۵) -

ج صفحه کاسه بزرگ (ر ب).

(۶) - و جامی از شراب های روان (از آیه ۱۸ سوره واقعه).

(۷) - حکایت می کند.

(۸) - شراب گوارای نوشندگان (از آیه ۱۶ سوره محمد ص).

(۹) - آب شیرین خوشگوار (ر ب).

(۱۰) - روشنی (ر ب).

(۱۱) - شراب (ر ب).

(۱۲) - ج زهره شکوفه.

(۱۳) - ج دره، مروارید.

(۱۴) - ج دری بضم اول و تشدید راء درخشنده (نف).

(۱۵) - چوب عود (ر ب).

(۱۶) - بوی دمید.

(۱۷) - کرانه (ر ب). ناحیه، سو.

(۱۸) - بوی فروش (ر ب). عطار.

(۱۹) - خانه.

(۲۰) - ج فنن، شاخ.

(۲۱) - ج فن، گونه، صنعت، هنر.

(۲۲) - مص باب افتعال، سخن گوناگون آوردن.

(۲۳) - مضارع مخاطب از مص اجتناء، چیدن.

(۲۴) - آیا جادوئیست این یا شما نمی بینید. (آیه ۱۵ سوره طور).

ما تَدْعُونَ» ۱ «أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ» ۲.

چون این نسخه العجائب [۱] «۳»، الّتی من اوصافها حارت العقول، و کَلَّت «۴» الالسن «۵» «وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلذُّ الْأَعْيُنُ» «۶» بنظر تحدیق [۲] «۷» و تدقیق «۸» مرموق «۹» آمد، و بدیده تحمیج «۱۰» و ترنیق «۱۱» ملحوظ، و درین معانی «۱۲» معانی «۱۳»، امعانی «۱۴» وافی و اعماق «۱۵» و امعاقی [۳] «۱۶» کافی رفت، گلچین [۴] حدقه «۱۷» ناظره «۱۸»، از ریاحین «۱۹» حدیقه «۲۰» «۲۱» ناضره اش، چندین پشت بست «۲۲» بر پشت بست. و نشئه «۲۳» انشاطرازی «۲۴»، و کیفیت کیفیت [۵] «۲۵» الاثر عبارت پردازیش در هوش ربائی و فرح بخشی، با خرد خرده دان، عمل راح «۲۶» رحیق «۲۷» و مسک سحیق «۲۸» آغاز نهاد.

[۱]- نو، عت، ط، العجائب.

[۲]- ط، عت، تدقیق و

تحديق.

[۳]- نو، ط، امعاق و اعماقی.

[۴]- دیو، و گلچین.

[۵]- ط، کفت.

(۱)- و شما راست در آن آخرت آنچه بخواهد نفسهای شما و آنچه دعوی کنید (از آیه ۳۱ سوره فصلت).

(۲)- آیا بدین قرآن دروغ می بندید (آیه ۸۰ سوره واقعه).

(۳)- شگفتها.

(۴)- مفرد مؤنث ماضی از مص کل، کند گردیدن (ر ب).

(۵)- ج لسان، زبان.

(۶)- و در بهشت است آنچه جانها بخواهد و دیده ها بدان لذت یابد.

(از آیه ۷۱ سوره زخرف).

(۷)- تیز نگریستن (ر ب).

(۸)- باریک بینی.

(۹)- امف، نگریسته (ر ب).

(۱۰)- مص باب تفعیل، تیز نگریستن در چیزی (ر ب).

(۱۱)- مص باب تفعیل، پیوسته نگریستن در چیزی (ر ب).

(۱۲)- ج مغنی بفتح اول و سوم، جای، منزل (ر ب).

(۱۳)- ج معنی.

(۱۴)- مص باب افعال، دور اندیشیدن (ر ب).

(۱۵) - مص باب افعال، دور اندیشیدن (ناظم الاطباء).

(۱۶) - مص باب افعال، دورتک گردانیدن چاه، و در اینجا بمعنی ژرف بینی بکار رفته.

(۱۷) - اضافه مشبه به بمشبهه.

(۱۸) - چشم (ر ب).

(۱۹) - ج ریحان، هر گیاه خوشبو، اسپرغم.

(۲۰) - باغ.

(۲۱) - تأنیث ناضر، سخت سبز (ر ب).

(۲۲) - پشت بست، گلیمی یا شالی باشد که برزیگران و باغبانان چیزی در آن نهند و بر پشت بندند (برهان).

(۲۳) - رک: ح ۱۰ ص ۲۲.

(۲۴) - حامص، از مص طرازیدن، آرایش دادن، آراستن (لغت نامه).

(۲۵) - سریع، (از ر ب).

(۲۶) - شراب (ر ب).

(۲۷) - خالص، بی آمیغ (ر ب).

(۲۸) - سوده.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۲

شعر

مشام جان معطر شد از آن اوراق عنبر بو که هر یک نافه ای از

مشك اذفر «۱» بود بی آهو «۲». طبع مشتاق، بی مشاق «۳» از مساق [۱] «۴» کلامش، مساغ «۵» ساغر و «يُسَيِّقُونَ مِنْ رَحِيْقٍ مَخْتُومٍ. خِتَامُهُ مِسْكٌ» «۶» دریافت، که «فِي ذَلِكْ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ» «۷» و از آن ملاحظه تلمیح «۸»، و فصاحت تلویح «۹» و براعت ترتیب و بزاعت «۱۰» ترکیب و سلاست [۲] «۱۱» تلفیق و نفاست [۳] تلمیق «۱۲» و متانت تریق «۱۳» و رزانت [۴] ترمیق «۱۴» و رصافت «۱۵» تبنیق «۱۶» و نزادت «۱۷» تمنیق «۱۸» و رشافت «۱۹» تشقیق «۲۰» و سیافت

[۱]- نو، مشتاق.

[۲]- دیو، سلامت.

[۳]- عت، این کلمه و ما بعد آن را تا نزادت ندارد.

[۴]- فقط در دیو.

(۱)- تیزبو. (لغت نامه).

(۲)- عیب.

(۳)- سختیها، رنجها (ناظم الاطباء).

(۴)- مص میمی از سوق، روش، سیافت.

(۵)- این کلمه را شارحان گوناگون معنی کرده اند، ط: شراب، نو، گوارنده. تنها در دیو و عت، ذیل این کلمه نوشته است ساغ الشراب: سهل مدخله.

و این درست بنظر می رسد، و در این صورت گوارائی معنی می دهد. مساغ مصدر میمی از سوغ گوارائی.

(۶)- می نوشاند آنان را از شراب بی آمیغ مهر برنهاد که مهر آن مشك است (آیه ۲۵ و قسمتی از آیه ۲۶ سوره مطفین).

(۷)- در این، پس رغبت کنند رغبت کنندگان. (از آیه ۲۶ سوره مطفین).

(۸)- رک: ح ۱۰ ص ۲۹.

(۹)- اشارت.

(۱۰) - ظریف و ملیح بودن کودک (ر ب). و در اینجا مقصود ظرافت کلامست.

(۱۱) - نرمی و آسانی (ر ب).

(۱۲) - محتمل است مصدر جعلی از لمق بمعنی نوشتن باشد. رک (ر ب).

(۱۳) - تریق الکلام، آرایش سخن (ر ب).

(۱۴) - ترمیق الکلام،

بهم آوردن سخن (ر ب).

(۱۵) - استواری، استوار شدن (ر ب).

(۱۶) - مص باب تفعیل جمع کردن و آراستن سخن (ر ب).

(۱۷) - در دیو، نزاوت و در حاشیه، نزادت. نزادت. نو، نزاوت. ط، طراوت و جاری شدن معنی شده! کنوز، طراوت. و بدرستی معلوم نشد.

(۱۸) - مص باب تفعیل نیکو نوشتن کتاب را، آراستن به کتابت (ر ب).

(۱۹) - نیکو و باریک قد شدن (ر ب).

(۲۰) - سخن را نیکوروش بیرون آوردن

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۳

ترقیق «۱» و افاضه «۲» رایعه «۳» و افاضه «۱» [۱] «۴» رائعه [۲] «۵» و تشبیهات رابغه «۶» و تمثیلات رافعه «۷»، مترسلان ماهر، اوراق مهارق «۸» تألیفات خود را از عرق شرمساری به آب مالیدند، که: «لِمَثَلٍ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ» «۹».

شعر:

بنفسی کتابا ارانی عیانا اجلّ و اشرف نوع المقول فالفاظه و المعانی جمیعا مرائی «۱۰» العیون مراعی «۱۱» العقول پس در عهد دولت روز افزون سلطان سلاطین [۳] الشرق و الغرب، الّذی سخر سیفه [۴] الارض كالشرق «۱۲» من الغرب [۵] «۱۳» غسل «۱۴» اسل «۱۵» و ضرب «۱۶» ضریبه اش «۱۷» احلی «۱۸» من العسل و الضّرب [۶] «۱۹». و مطارب «۲۰» جدالش ابهی «۲۱» من مجادل «۲۲» الطّرب». کیومرث شانی که صیت «۲۳» عدل و دادش، از آوازه شهرت پیشدادیان «۲۴»

[۱] - ط، افاضه.

[۲] - نو، رایعه

[۳] - دیو، السلاطین.

[۴] - نو، سبعه.

[۵] - ط، الغرب.

(۱)- نیکو کردن سخن (ر ب).

(۲)- درآمدن در حدیث.

(۳)- شگفت آور.

(۴)- سخن گفتن به نرمی (ر ب).

(۵)- افا، از ریع، زیاد، پربرکت (نف).

(۶)- رابع، آنکه مقیم

باشد بر امری که قدرت دارد بر آن (ر ب). مقصود تشبیهات ممکن است و عیش رابع، زیست با ناز و نعمت.

و ممکن است رایقه باشد چنانکه در کنوز است ولی نسخ قدیم چنان نیست.

(۷) - رافع، قریب گرداننده (ر ب).

(۸) - ج مهرق، صحیفه، و روی کاغذ (ر ب).

(۹) - برای چنین چیز باید بکوشند، کوشندگان (آیه ۵۹ سوره صافات).

(۱۰) - ج مرأی، دیدارگاه.

(۱۱) - ج مرعی، چراگاه.

(۱۲) - آفتاب (ر ب).

(۱۳) - تیزی تیغ (ر ب).

(۱۴) - جنیدن (ر ب).

(۱۵) - نیزه، تیر، هر چه تیز و باریک باشد از شمشیر و کارد (ر ب).

(۱۶) - مص، زدن.

(۱۷) - شمشیر (ر ب).

(۱۸) - نعت تفضیلی، شیرین تر.

(۱۹) - غسل سپید (ر ب).

(۲۰) - ج مطرب، راه تنگ (ر ب). تنگنای.

(۲۱) - نعت تفضیلی، فراخ تر (ر ب). زیباتر

(۲۲) - ج مجدل، کوشک.

(۲۳) - آوازه.

(۲۴) - نام نخستین سلسله پادشاهان اساطیری ایران. پیش و داد مرکب از دو کلمه اوستائی است جمعا بمعنی نخستین قانون

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۴

پیش افتاده. و کیقباد مکانی که رشک قباب «۱» کیان «۲» جلالش، کی «۳» بر دل کیان نهاده. و فرخ زاد شهرداری که ساسانیان در دربار فلک سانش ساسانی «۴» حسب اند. و نرسی «۵» شوکتی که اشکانیان، از نرسیدن بخدمتش از اشک افشانی اشکانی «۶» لقب [۱]. اردشیر [۲] توانی که اردشیر «۷» در پیش نهیب مهیبش از روباه کم آید، و بهمن «۸» بهمن «۹» مقامی که به مطارده «۱۰» ضیغم «۱۱» تهورش پلنگی گر آید، بلنگی گراید.

اسکندر داراکش، دارا «۱۲» کش، میخانه احسانش، و خسروان پرویز «۱۳» را پرده دیده، خاک

پرویز «۱۴» درگاه پرویز «۱۵» شانش. از لطف سکنه [۳] درش، هر سکندر «۱۶» بختی فراسیاب «۱۷» شان می گردد. و در بحر سطوت هایلش کاسه سر هر سکندر «۱۸» تختی فراسیاب «۱۹» سان می گردد دارای رای [۴] «۲۰» جهان آرایش [۵]، آرایش

[۱]- تنها ط، لقب اند.

[۲]- ط، و اردشیر.

[۳]- دیو، سکنه.

[۴]- دیو، ندارد.

[۵]- عت ندارد.

(۱)- ج قبه.

(۲)- خیمه گردیرا (ظ کردی را) گویند که بیک ستون بر پای باشد (برهان). کیان خیمه کرد و عرب بود (حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین نقل از لغت فرس).

(۳)- داغ

(۴)- گدا و گدائی کننده (رک حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین ص ۱۰۷۲ و رک تعلیقات).

(۵)- نرسی در شاهنامه پادشاه اشکانی شمرده شده ولی مؤلف ایران باستان او را از دوره ساسانیان شمرده است و گوید در روایت شاهنامه اشتباها به دوره اشکانی انتقال یافته (ایران باستان طبع دوم ص ۲۵۴۲)

(۶)- گریان، اشک افشان. (وجه اشتقاق عامیانه).

(۷)- مؤلف برهان ذیل کلمه ارد نویسد: بمعنی خشم و قهر و غضب باشد. و ذیل اردشیر نویسد: نام بهمن بن اسفندیار ... و معنی ترکیبی آن شیر خشمناک چه ارد بمعنی قهر و خشم نیز آمده ... (انتهی موضع الحاجة). آقای دکتر معین مصحح برهان نویسند: وجه اشتقاق عامیانه است چه این نام در پارسی باستان ارتخستر بمعنی شهریاری مقدس است.

(۸)- نیک اندیش، خوب منش، نیک نهاد.

(۹)- نام پسر اسفندیار.

(۱۰) - حمله آوردن بر یکدیگر (ر ب).

(۱۱) - شیر بیشه.

(۱۲) - لای و دردی که در ته خم نشیند (برهان).

(۱۳) - پیروز (برهان).

(۱۴) - غربال، مخفف پرویزن (برهان) و خاک پرویز اضافه مغلوب

است.

(۱۵) - پسر هرمزد چهارم.

(۱۶) - سرنگون (برهان).

(۱۷) - مخفف افراسیاب.

(۱۸) - مخفف اسکندر.

(۱۹) - حباب (برهان).

(۲۰) - اضافه مشبه به بمشبه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۵

افزای دیهیم و اورنگ، و پیش اورنگ و فرهنگش، فریدون دون «۱»، و هوشنگ هسنگ [۱] «۲». در عرصه یلی از برز و بال و بالا- با تهمتن «۳» همتن، و در میدان نبردش اسفندیار از شجاعت [۲] رویین تن «۴». به عتبه «۵» علیه اش جماجم «۶» جم شوکت، جما «۷» جماجم سای «۸»، و در نوشتن «۹» طریق انقیادش، سرکشان جهان یک قلم «۱۰»، قلم آسا «۱۱» بپای سر «۱۲»، قدم فرسای. قصه تخت جمشید، در جنب داستان سریرش، تختخه ایست «۱۳»، و طنطنه «۱۴» عسکر روم و هند، در پهن دشت اقتدارش طقطفه ای «۱۵». در پیش سنگ [۳] زرین [۴] «۱۶» مسندش، جرم خورشید و ماه دون، و بساط گردون سماطش «۱۷» را، اطلس «۱۸» چرخ اعظم، زیرانداز «فَنِعَمَ الْمَاهِدُونَ» «۱۹».

آهن تیغش با طالع تیموری «۲۰» قرین، و ضرب دستش را از جان آفرین، آفرین «۲۱»

[۱]- عت، سنگ.

[۲]- عت، ادعای شجاعت.

[۳]- دیو، رزین

[۴]- نو، سنگ ندارد

(۱) - پست.

(۲) - مردم بی سروپا (برهان).

(۳) - مرکب از تهم، قوی + تن، نیرومند، قوی بدن، لقب رستم.

(۴) - معزول (برهان).

(۵) - آستانه در (ر ب).

(۶) - مهتران (ر ب).

(۷) - همگی.

(۸) - ج جمعمه، کاسه سر یا استخوانی که در آن دماغست (ر ب).

(۹) - پیمودن.

(۱۰) - همگی.

(۱۱) - همانند قلم، مانند قلم.

(۱۲) - اضافه استعاری.

(۱۳) - حکایت آواز (ر ب). اسم صوت.

(۱۴) - آواز نقاره و کوس (لغت نامه از غیاث اللغات). کروفر (لغت نامه از غیاث اللغات).

(۱۵) - اسم صوت آواز

سنگریزه (لغت نامه از رب). آواز سم اسب بر جای سخت (لغت نامه از رب).

(۱۶) - مقصود تخت زرنگاریست که از سنگ ساخته شده.

(۱۷) - آنچه بدان طعام کشند (رب). سفره و خوان (ناظم الاطباء) در این صورت گردون سماط جمعا صفت مرکب است و بساط موصوف.

(۱۸) - اطلس قماشى معروف است و فلک نهم، بزرگترین فلک، فلک اطلس نام دارد.

(۱۹) - پس چه خوب گسترانندگان اند (اند) (قسمتی از آیه ۴۸ سوره الذاریات. وَ الْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ ...)

(۲۰) - پادشاه معروف گورگانی که بفتوحات بسیاری نائل گشت و در آن اشارتی است به معنی لغوی کلمه، چه آهن در ترکی تمر و در مغولی دمر است (حلیه الانسان ص ۱۶۰ و ۲۲۶).

(۲۱) - شاید نظر به آیه (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) داشته است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۶

شمشیر هلال مانندش، در آب داری، ماه آب «۱». و دسته شش پر [۱] «۲» تابنده اش، تابنده «۳» دست فلک «۴» و پنجه «۵» آفتاب. تیر [۲] مار [۳] «۶» خدنگ اژدها کشش، تار و مار کن هستی خصم بدنشان، و شکل قلاب شمشیر بند اژدرش «۷»، در نظرها ثعبان «۸» آتشفشان.

ببال زاغ «۹» کمانش [۴] تیر شکسته پر «۱۰» با نسر طایر «۱۱» ستیزد، و از سهم «۱۲» تیر درع «۱۳» شکافش، مهدم «۱۴» قمر، در عش «۱۵» فلک پر بریزد. سائس [۵] «۱۶» سیاستش را

[۱] - ط، شمشیر.

[۲] - ط، و تیر.

[۳] - نو، باد.

[۴] - عت، کماشده.

[۵] - ط، رسائس

(۱) - لطف این تشبیه در صورتی است که ماه آب را مطابق با ماه عقرب بدانیم که معمولا باران در آن فراوانست و هر

چند برخی چنین گفته اند (ر ک لغت نامه) لیکن بعضی آن را با شهریور تطبیق کرده اند و بعضی گویند ماه سوم تابستانست. در قاموس کتاب مقدس، آن را ماه پنجم از سال ملی یهود و نام ماه یازدهم از سال دولتی آنان دانسته است.

(۲) - نوعی از گرز آهنینی که دارای شش پهلو باشد (ناظم الاطباء).

(۳) - افا از مص تاییدن، پیچاندن.

(۴) - اضافه استعاری.

(۵) - آفتاب را بنا بر خطوط شعاعی که مانا به انگشت است و مشابهت تمام به پنجه دارد چنین گویند (لغت نامه از آندراج).

(۶) - افعی (ناظم الاطباء) و تیر مار خدنک، اضافه مشبه به بمشبه.

(۷) - مشبه به قلاب و بین مضاف و مضاف الیه، مضاف الیه دیگری فاصله شده.

(۸) - اژدها.

(۹) - گوشه کمان (برهان).

(۱۰) - در داستانهای قدیمی است که اگر پر عقاب را به تیر بندند پرش آن بیشتر شود و نیک راست رود. لیکن اگر پر تیر را بشکنند، راست نرود و به چپ متمایل گردد. مؤلف در وصف نادر گوید: تیر شکسته پر، به نیروی گوشه کمان او چنان راست می رود که کرکس بلند پرواز را شکار خویش می سازد و لطف بیشتر آن، ایهامی است که در لفظ تیر است، زیرا معنی دیگر تیر، مرغی است شبیه طاوس ماده (برهان) و یا شبیه فاخته است، چنانکه در بعضی حواشی. و بمعنی نسر نیز رجوع شود تا زیبایی تعبیر هر چه بیشتر معلوم گردد.

(۱۱) - نسر در لغت، کرکس است و نسر طایر صورتی است از ثوابت از صورتهای شمالی و مجموع عقاب و سهم را (که هر دو از ثوابت و از صورت های شمالی اند) بدان نام خوانند.

(۱۲) -

بیم، ترس.

(۱۳) - زره.

(۱۴) - پرنده ایست صاحب مخلب و دم او ابلق می باشد. و کبوتری را نیز گویند که تمام پر او سیاه و دم او سفید باشد (برهان).

(۱۵) - لانه، آشیانه.

(۱۶) - جلاد (ناظم الاطباء).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۷

حدیث «حادثه غاشیه» (۱)، از غاشیه کشان (۲)، و قوس معقوبه (۳) عقوبتش، (۴) سهم افکن قلوب بدکیشان.

از جلنلیق (۵) در گاهش، چرخ را [۱] از ابر پنبه در گوش، و از صولت زهره [۲] گدازش [۳] شیر غزان، در عرین (۶)، خموش (۷) خاموش. در زمان [۴] دولتش عنکبوت از بیکاری مگس می پراند (۸)، و ببال حمایتش، هر ذباب (۹) ضعیفی، شیر مگس (۱۰) میراند.

گردش گردون گردان، بر وفق مراد و مرامش، و ممالک با شکوه، کمینه شکوه (۱۱) ممالک ممالیک (۱۲) ملوک احتشامش (۱۳). بندگان [۵] بیض (۱۴) و سودش (۱۵) سر سوده (۱۶) بر [۶] فلک سوده، و در مهد عهد پرسودش ابیض و اسود، آسوده.

در [۷] زمان بهجت آثارش، از نوای خوشدلی [۸]، مرغ کباب، بر باب زن (۱۷)، رباب (۱۸) زن. و در ایام بی آزارش، ابر آذاری [۹] (۱۹) از صراحی (۲۰) سپهر زجاجی [۱۰]

[۱] - دیو، ط، نو چرخ.

[۲] - ط، تیغ زهره گذارش.

[۳] - نو، گذارش.

[۴] - ط، و در زمان.

[۵] - ط، و بندگان.

[۶] - دیو، نیر.

[۷]- نو، عت و در.

[۸]- عت، خوش دل.

[۹]- ط، آزادی.

[۱۰]- عت، زجاج.

(۱)- مأخوذ از آیه شریفه هَلْ أَتَاكَ بِمَدِينَةٍ الْمَغْشِيَةِ. (آیه ۱ سوره غاشیه). بمناسبت آنکه در این آیه و آیات بعد سخن از قیامت و عذاب آن رفته است.

(۲)- زین پوشی که رکابدار بر دوش اندازد

(ناظم الاطباء) غاشیه کش صفت مرکب، مطیع، فرمانبردار.

(۳) - امف کمان پی بر پیچیده (ر ب).

(۴) - تیر و در آن ایهام است بمعنی سهم فارسی.

(۵) - از جلن + بلق: بانگ در که باز و فراز گردد (ر ب).

(۶) - بیشه (ر ب).

(۷) - دواب رام شده (برهان). در بعض حواشی پشه معنی شده.

(۸) - مگس پرانیدن، کسادى بازار (برهان). بیکار بودن.

(۹) - پشه.

(۱۰) - عنكبوت (برهان). این تعبیر، نظیر مصراع معروف است: ان البغاث بارضنا تستنسر.

(۱۱) - ده کوچک (برهان).

(۱۲) - ج مملوك.

(۱۳) - شأن و شکوه (لغت نامه از غیاث).

(۱۴) - ج ابيض، سپید.

(۱۵) - ج اسود، سیاه.

(۱۶) - چنین است در عت، ط، نو و در دیو سوده و شارحان عموماً کلمه را، مهتری و بزرگی معنی کرده اند. لیکن بدان معنی صحیح کلمه (سؤدد) و (سود) است.

(۱۷) - سیخ کباب (برهان).

(۱۸) - ساز مشهور، در عربی بفتح اولست.

(۱۹) - آذار نام ماه اول بهارست از سال رومیان و بودن آفتاب در برج حوت (برهان). ششمین از ماههای سریانی که عرب آنها را «شهور الروم» نامد. (تعلیقات آقای دکتر معین):

ابر آذاری برآمد از کنار کوهسار باد فروردین بجنید از میان مرغزار

(منوچهری)

(۲۰) - عربی آن صراحیه، قسمتی از ظروف شیشه ای با بلور با شکمی نه بزرگ و نه کوچک و گلو گاهی تنگ و دراز که در آن شراب ریزند (لغت نامه).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۸

بر خدّ «۱» خود «۲» ریحان و عبهره «۳» عبهر «۴» گلاب زن.

در [۱] عهد عاجز [۲] نوازش، دل شاهین از چنگل اردک، غاز «۵» است، و در دور ظلم پردازش «۶»، اگر سینه باز «۷»

است، سینه باز «۸» است. اگر گر و کر «۹» گر و گر «۱۰» گر گر «۱۱» گردون پایه اش را پایه بر گردون [۴] نیفراختی، سپهر از مهر، دعوی [۵] صاحب کلاهی «۱۲» نکردی. و اگر از چرخ «۱۳» چرخ صلابتش «۱۴» مریخ «۱۵» مریخ «۱۶» هدف، و سهام «۱۷» برجیس «۱۸» برجاس «۱۹»، معظما «۲۰»

[۱]- دیو، و در.

[۲]- عت، حاجز.

[۳]- ط، ندارد. عت و نو، کر کر.

[۴]- عت، از پایه بر گردون. نو، پای بر گردون. ط، برپا کره دون!

[۵]- دیو، دعوای.

(۱)- رخسار (ر ب).

(۲)- زن جوان نیک خلقت نازک اندام (ر ب). خود ریحان اضافه مشبه به بمشبه.

(۳)- زن تنک پوست سخت سپید آکنده گوشت نیکوروی (ر ب).

(۴)- نرگس یاسمین، بستان افروز (ر ب).

(۵)- شکافته، چاک (برهان).

(۶)- از مصدر پرداختن، رفع نمودن (برهان).

(۷)- دو رنگ (برهان) در اینجا مقصود منافق است.

(۸)- سینه چاک

(۹)- یکی از نامهای خدا (برهان) مصحف «گرگر»- گروگر (تعلیقات برهان. آقای دکتر معین)

(۱۰)- یکی از نامهای خدا و معنی آن مرادبخش باشد (برهان).

(۱۱)- تخت پادشاهان (برهان).

(۱۲) - ظاهراً اشارتست بدانکه در کتب لغت کلاه زمین را کنایت از آفتاب آورده اند رک (برهان). و نیز صاحب کلاهی معنی پادشاهی دهد و در ضمن بطور اضممار تخت پادشاه به آفتاب تشبیه شده است.

(۱۳) - کمان سخت (برهان).

(۱۴) - چرخ صلابت صفت مرکب است.

(۱۵) - تیر دراز چهارپره (رب).

(۱۶) - ستاره معروف که پارسسی بهرام گویند و مریخ هدف یعنی تیری که هدف آن مریخ است و همچنین در برجیس برجاس.

(۱۷) - ج سهم، تیر.

(۱۸) - ستاره

معروف که بعربی مشتری گویند.

(۱۹) - نشانه (برهان).

(۲۰) - عظمة السهم عظمة و عظاما، لرزید تیر و چاوپاوان رفت و پیچید در رفتن (رب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۹

بر آسمان بر نشدی، فلک تیر «۱» و سپهر مقوس «۲» از ترس، ترسی «۳» نگشتی.

مهر و شفقتش سماء ذره پروری را مهر «۴» و شفق «۵»، و شفق «۶» قهرش، جهان بلا را شام غسق «۷». زبرجد «۸» زبر «۹» و جد
[۱] «۱۰»، فص «۱۱» خاتم جلالش، و فیروزه فیروزی، نگین انگشتر اقبالش. در جنب سطوت رستمانه اش، سام نریمان «۱۲»
سام ابرص «۱۳» و با ضوء طلعت انورش چهره ابرص «۱۴» چهره، ابرص «۱۵».

در رزمش [۲] از فرط دهشت «۱۶» بر سام «۱۷»، برسام «۱۸» و سرسام «۱۹» طاری، و در بزمش [۳] از تاب خجالت بر شمع،
مرض موم «۲۰» و رشته «۲۱» ساری [۴]. از ضرب چکیده اش «۲۲» خون از درز اکیلی [۵] «۲۳» تاج داران چکیده و در
چراگاه عدلش بره بزه «۲۴» از پستان شیر، شیر مکیده.

[۱] - دیو، زبرجد.

[۲] - ط، در میدان رزمش.

[۳] - ط، مجلس بزمش.

[۴] - دیو، سازی.

[۵] - عت، کیلی.

(۱) - ستاره معروف که بعربی عطارد گویند.

(۲) - قوسی، کمانی، خمیده پشت.

(۳) - از ترس - سپر + ی نسبت (شباهت) - سپری، همانند سپر.

(۴) - آفتاب.

(۵) - سرخی افق بعد از غروب تا نماز خفتن.

(۶) - بعض شارحان این کلمه را بمعنی ردی و زبون گرفته اند و هر چند یکی از معانی کلمه همین است، اما ظاهراً معنی دیگر آن (بیم) مناسب تر مقامست.

(۷) - تاریکی اول شب (رب).

(۸) - نوعی از زمرد (برهان). جواهر

معروف

(۹) - عقل (ر ب).

(۱۰) - کوشش.

(۱۱) - نگینه (ر ب) نگین انگشتر.

(۱۲) - اضافه بنوت.

(۱۳) - چلپاسه.

(۱۴) - ماه. (ر ب).

(۱۵) - پیس

(۱۶) - حیرت، سراسیمگی.

(۱۷) - پدر زال.

(۱۸) - نام علتی است و آن ورمی باشد حار که در سینه مردم بهم رسد.

(برهان). منتهی الارب آن را بکسر اول نوشته.

(۱۹) - ورم دماغی (برهان).

(۲۰) - برسام (ر ب).

(۲۱) - نام مرضی است و آن چیزی باشد که از اعضای مردم بسان تار ریسمان برمی آید (برهان).

(۲۲) - گرز (برهان).

(۲۳) - *elanoecocerutus* (درزی است که از اتصال استخوان کنار قدامی و استخوان پیشانی تشکیل می شود. رجوع

شود به (استخوان شناسی تألیف آقای دکتر کیهانی طبع دانشگاه ص ۲۰۱ ج ۱)

(۲۴) - چنین است در تمام نسخ و شارحان آن را نامراد و مسکین و بعضی نامرام و مسکین معنی کرده اند. در برهان نویسد بزه

بفتح اول و ثانی ...

مردم نامراد و مسکین را نیز گویند. لیکن ظاهراً این کلمه بره است و یکی از معانی بره عاجز و زبونست.

به مشابَهت نعل «۱» پا پوشش «۲» هلال اگر سر بر آسمان [۱] ساید، شاید. و جود کف کریمش را در کفّین وهم و قیاس اگر با سنگینی جودی «۳» سنجند [۲]، بمراتب زاید آید.

از آب نمیر «۴» لطفش هر که جرعه ای نوشد، نمیرد. و سجنجاب [۳] «۵» هیچ تمنایی بی توجه حضرتش، صورت حصول نپذیرد. گل مزاج اقدسش آتشین خو [۴]، و خاک سم اشهبش «۶» عنبرین بو. چین کمندش خطاگیر «۷»، و همت [۵] چین ستانش «۸» خطابخش «۹»، و توسن «۱۰» قدرش آفتاب رکاب، و رایض «۱۱» جلالش

آسمان رخس.

شجر [۶] خلافتش «۱۲» را پیکان برگ بید «۱۳» ثمر، و افسار صلتان «۱۴» و

[۱]- ط، بر آسمان سر.

[۲]- دیو، عت سنجد.

[۳]- متن سحجاب و نسخه دیگر سنججاب، نو سنخجاب.

[۴]- دیو، آتشنشین خو،

[۵]- عت، عزم.

[۶]- عت، و شجر.

(۱)- در اشعار فارسی ماه را فراوان به نعل تشبیه کرده اند. معزی گوید:

ای ماه چه ابروان یاری گوئی ... نعلی زده از زر عیاری گوئی

(۲)- پالفزار، کفش.

(۳)- کوه آرارات که کشتی نوح پس از طوفان بر آن قرار گرفت «وَ اسْتَوَتْ عَلَی الْجُودِیِّ. قرآن کریم».

(۴)- نمیر، آب پاکیزه و بسیار و روشن و ساده، شیرین باشد یا نه (ر ب). بنابراین لفظ آب حشو است

(۵)- در ط سحجاب و در حاشیه سنججاب و آینه معنی شده. ولی چنین لغتی را بدین معنی در فارسی و عربی نیافتم، شاید سجنجل است. در کنوز نیز سجنجل نوشته و آینه معنی کرده.

(۶)- اشهب، اسب سبز خنگ (ر ب).

(۷)- نام قسمت شمالی چین، یعنی نواحی منچوری، مغولستان و ترکستان شرقی (حاشیه برهان ذیل ختا)

(۸)- کشور معروف.

(۹) - گناه.

(۱۰) - اسب سرکش و حرون (برهان).

(۱۱) - رک: ح ۵ ص ۲۱. رایض جلال اضافه مشبه به بمشبه.

(۱۲) - مخالفت، و در آن ایهامی است بمعنی دیگر کلمه که درخت بید است. و لطف ترکیب خلاف و پیکان برگ بید آشکار است.

(۱۳) - برگ بید نوعی از پیکان تیر (برهان). و مقصود از این عبارت اینست که نتیجه مخالفت با او پیکان خوردنست.

(۱۴) - اسب تیز با نشاط هشیار (رب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن،

و قیاسره اش «۱»، قیاصره «۲» و سلاطین را افسر. از مناقب «۳» مزابر «۴»، بمناقب «۵» استقصای مناقبش «۶» نتوان رسید. و به پایمردی نعت «۷» سباق «۸» قلم، گرد مفاوز «۹» استیعاب «۱۰» نعتش «۱۱» نتوان گردید [۱]. اسب چوبین «۱۲» کلک حصر «۱۳» را کی آن یارا است [۲] که در دشت بیاض «۱۴» صفحه، بحصر مدح و ذکر مدخش «۱۵» پویه نماید، و حمامه «۱۶» ورقاء «۱۷» خامه مقصوص «۱۸» الجناح «۱۹» را کجا آن قدرت، که در جوّ هوای ورق، به هوای تفصیل تفصیل او بال بلندپروازی گشاید. [۳] چون چابکسوار بنان «۲۰»، یعوب [۴] «۲۱» قلم را در مرعای «۲۲» «قصیره من طویله» «۲۳»، قصر اطناب «۲۴»

[۱]- عت، گردید، ندارد.

[۲]- یو، عت، یار است.

[۳]- عت، بآن بلندپروازی گشاید. ط، بلندپروازی کند.

[۴]- نو، چابکسواران یعوب، ط، چابکسواران بنان یعوب.

(۱)- ج قیسری، شتر کلان و سالخورده (ر ب).

(۲)- ج قیصر.

(۳)- ج منقبه، راه تنگ میان دو خانه (المنجد).

(۴)- ج مزبر، قلم (ر ب).

(۵)- ج منقب راه در زمین درشت (ر ب).

(۶)- ج منقبه، مایه ناز و بزرگی، آنچه بدان نازند (ر ب).

(۷)- اسب نیکو پیشی گیرنده اسبان را (ر ب). و نعت سباق اضافه موصوف است به صفت، و سباق قلم اضافه مشبه به است بمشبه.

(۸)- بسیار پیشی گیرنده.

(۹) - ج مفازه دشت بی آب، پناه جای و جای هلاک از اضداد است (ر ب).

(۱۰) - مص باب استفعال همگی چیزی گرفتن (ر ب). فرا گرفتن چیزی را از هر سو.

(۱۱) - نعت، صفت نیک.

(۱۲) - استعاره از قلم.

(۱۳) - بسته در سخن،

ناتوان.

(۱۴) - مقصود کاغذ است. و دشت بیاض نام ولایتی است در خراسان و صحرائی در ترکستان (برهان).

(۱۵) - بزرگی (ر ب).

(۱۶) - کبوتر.

(۱۷) - کبوتر، یا کبوتری که رنگ آن به سبزی زند (المنجد).

(۱۸) - امف، بریده.

(۱۹) - بال.

(۲۰) - سرانگشت و انگشت (ر ب).

(۲۱) - اسب تیزرو دراز بالا (ر ب) و یعوب قلم اضافه مشبه به بمشبه است.

(۲۲) - چراگاه (ر ب).

(۲۳) - قصیره من طویله، یعنی خرما از خرما بن است، مثلی است که در وقت اختصار کلام آرند. (ر ب). یعنی اندکی از بیش.

(۲۴) - ج طنب - طناب.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۲

اطناب «۱»، و شد طویله «۲» کرده، بجانب اختصار و احتصار «۳» عنان گرای شد.

دل بانگ زد [۱] که هان اسم سامیش را بکاغذ «۴» بکاغذ بر و نام نامیش را به عزت در نامه «۵» به نامه [۲] «۶» آور. پس قلم بالزأس و العین «۷» گفته، نخست به آب گوهر معنی دهان شست، و به جنبش پای جبین «۸» راه تحیتش چست، چست. و سرزمین ورق را ماشیا علی رأسه «۹» درنوشت «۱۰» و خدیو [۳] «۱۱» آفق «۱۲» و نادر آفاق نوشت. آنکه:

از نهیب زخم تیر قوس ذو القرنین «۱۳» او در چه مغرب رود هر شب سکندر «۱۴» آفتاب «۱۵».

[۱] - ط، زده.

[۲] - عت، در نامه سامه. ط، نو، در نامه به نامه در آور.

(۱)- خلاف ایجاز و آن آنست که معنی مقصود را با عبارتی بیشتر از متعارف ادا کنند (تعریفات) و در قصر نیز گذشته از معنی لغوی، ایهامی است بمعنی اصطلاحی آن

مقابل اطناب.

(۲) - رسن که بدان پای ستوران بندند (ر ب).

(۳) - چنین است در همه نسخ و اختصار را معنی مناسبی با این جملات نیست چه اختصار، حصار (بالشی شیه پالان) بر شتر بستن است و شاید این کلمه نیز اختصار است یکی بمعنی کوتاه ساختن سخن و دیگری بمعنی کوتاه کردن راه. و در کنوز بجای این کلمه اختصار آمده است.

(۴) - شارحان عموماً این کلمه را عزت تمام، معنی کرده اند. مؤلف کنوز بیت معروف سعدی را که در دیباجه بوستانست شاهد این معنی آورده است:

نه قندی که مردم بصورت خورند که ارباب معنی بکاغذ برند

ولی کلمه کاغذ در این بیت بمعنی لغوی بکار رفته، و ظاهراً معنی فوق مولود تعبیرات هندی است.

(۵) - مکتوب، نوشته (برهان)

(۶) - کتابت (برهان).

(۷) - به سرو بچشم و این کلمه را در مقام امثال و اطاعت گویند.

(۸) - اضافه استعاری.

(۹) - رونده بر سر، و لطف این قید در ضمن تشبیه قبلی (سرزمین ورق) به خوبی آشکار است.

(۱۰) - طی کرد، پیمود.

(۱۱) - پادشاه، خداوند.

(۱۲) - مرد در نهایت کرم یا در نهایت علم یا در غایت فصاحت و فضایل (ر ب) مرد بزرگوار (لغت نامه از مهذب الاسماء).

(۱۳) - کمان دو شاخ. و در ذو القرنین ایهامی است بذو القرنین معروف

(۱۴) - سرنگون (برهان) و در آن ایهامی است به اسکندر (ذو القرنین) و سفر او بمغرب الشمس. رجوع شود بآیات ۷۳-۹۷ سوره کهف.

(۱۵) - ر کک تعلیقات.

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۳

اللّهُمَّ اَبَد «۱» اياديه «۲» لاغائه «۳» الانام، و ايد اياديه «۴» لاعانه الايام «۵».

بالهام ملهم تأييد

و تلقین ملقن توفیق؛ این سیاح عزیز «۶» غمرات «۷»، و سباح «۸» غریق غمرات «۹»، بلبل با نوای «۱۰» بینوای [۱] «۱۱» ریاض «۱۲» ضعیف نالی، و صلصل «۱۳» بی هوای «۱۴» هوای «۱۵» شکسته بالی، نگارنده این اطروفه «۱۶» بی نظیر «محمد مهدی ابن محمد نصیر» را، رزقه‌ها الله فی الدارین الرزق الدار [۲] «۱۷» و العیش النضیر «۱۸».

گلبن این مدعا در خلد «۱۹» خلد «۲۰» و جنان «۲۱» جنان «۲۲»، چنان غنچه گشا شد، که جواهر «۲۳» کلیات وقایع زمان این خدیو زمان را، در نظم «۲۴» نثر بسمط «۲۵» ضبط کشیده، به مرحله پیمائی «۲۶» [۳] این مطلب، پیک نیک پی اندیشه را از خامه، عصای طلب بدست دهد، و قوتین فاکره «۲۷» و ناطقه را، که مائح «۲۸» و ماتح «۲۹»

[۱]- ط، بینوایی.

[۲]- ط، الذریر، عت در.

[۳]- عت، نو، ط، پیمای.

(۱)- فعل امر از مص تأیید، جاودانه کردن

(۲)- ج اید و ایدی، ج ید، در اینجا معنی نعمت دهد.

(۳)- مص باب افعال، فریاد رسیدن.

(۴)- جج ید، دست.

(۵)- ج یوم، روز.

(۶)- زمین نرم و هموار و پست (ر ب). و ممکن است وصف از عزق باشد، یعنی ملازم.

(۷)- ج غمره، سختی.

(۸)- شناگر.

(۹)- ج غمره، گرداب.

(۱۰)- نغمه، آهنگ.

(۱۱) - بی سامان. بی برگ

(۱۲) - ج روضه، مرغزار.

(۱۳) - فاخته و یا مرغی است شبیه بآن.

(۱۴) - خواهش نفس.

(۱۵) - فضا، باد.

(۱۶) - نو در آمده.

(۱۷) - بسیار ریزان.

(۱۸) - تازه و با آب (ر ب).

(۱۹) - بهشت.

(۲۰) - دل.

(۲۱) - ج جنت و در فارسی جنان بمعنی جنت، فراوان بکار رفته است.

(۲۲) - دل.

(۲۳) -

ج جوهر، لب، خلاصه، و در جواهر کلیات ایهامی است بمعنی مصطلح آن در منطق.

(۲۴) - رشته.

(۲۵) - رشته (ر ب).

(۲۶) - فرود آمد نگاه (ر ب). منزل.

(۲۷) - قوه فکر و نطق صفت قیاسی است در رب، لس، المنجد و بعض فرهنگ های دیگر این صیغه دیده نشد. رک تعلیقات.

(۲۸) - به تک چاه فروشونده جهت آب (ر ب).

(۲۹) - آب کشنده (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۴

قلیب «۱» قلب اند، برای اجرای ماء معین «۲» این معنی، بحکم «اللق دلوک فی الدلاء» «۳»، از کلک و دوات، ادوات «۴» دلو «۵» و ادلاء «۶»، در کنار نهاد [۱].

هر چند که درد ته جرعه بیان جناب مستغنی الاوصاف «وَصِيَّاف» صاف «۷» صهبای «۸» مصطبحان «۹» مصطبه «۱۰» ترسل است، و توقّل «۱۱» بر قلل «۱۲» قواعل «۱۳» عبارات آن، خارج از اندازه اقدام توغّل [۲] «۱۴» و توغّل «۱۵»، لیکن بمدلول «الْحَيِّقُ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ» «۱۶» رای مسدّد و نیت مشدّد گشت، که در طرایق [۳] طرایف «۱۷» طرازی «۱۸» و سنایع «۱۹» صنایع نگاری و سنایع پرداززی «۲۰» [۴]، بتکافؤ تکاپو کرده،

[۱] - ط، نهند.

[۲] - فقط در یو.

[۳] - عت، طریق.

[۴] - یو، و صنایع صنایع سنایع نگاری سنایع پرداززی.

(۱) - چاه (ر ب).

(۲) - ماء معین، آب روان (ر ب).

(۳) - بیفکن دلو خود را در (جزء) دلوها. این مثل را در فرائد الادب ضمیمه المنجد بدین صورت آورده است: الق فی الدلاء دلوک و نویسد که این مثل را برای تحریک بطلب روزی زنند. ولی در متن المنجد ذیل کلمه (دلو) بصورتی که در متن آمده ذکر شده است. مؤلف کنوز

از جمله الامثال ابی هلال عسکری آرد که: این مثل مأخوذ است از قول ابو الاسود دثلی:

و ما طلب المعیشه بالتمنی و لكن الق دلوک فی الدلاء

(۴) - ج ادات، دست افزار (ر ب).

(۵) - مص، دلو از چاه بر کشیدن (ر ب).

(۶) - مص باب افعال، به چاه فرو رها کردن دلو (ر ب).

(۷) - مخفف صافی (غیاث اللغات) روشن، خالص

(۸) - می و فشارده انگور سپید (ر ب).

(۹) - ج مصطبح، افا از باب افعال، صبحی کننده (ر ب).

(۱۰) - دکان مانندی که برای نشستن سازند (ر ب).

(۱۱) - مص باب تفاعل، بر کوه بر آمدن (ر ب).

(۱۲) - ج قله.

(۱۳) - ج قاعله، کوه دراز بلند (ر ب).

(۱۴) - مص باب تفاعل، بر آمدن بر کوه (ر ب).

(۱۵) - مص باب تفاعل، در رفتن در شهرها و در علم (ر ب). در شدن در چیزی.

(۱۶) - حق سزاوارتر است که پیروی شود. (مأخوذ از آیه ۳۶ سوره یونس).

(۱۷) - ج طریفه، چیزهای لطیف و خوش (لغت نامه از غیاث).

(۱۸) - طرازیدن آرایش دادن (لغت نامه).

(۱۹) - ج سنیعه، راه در کوه (ر ب). راه

(۲۰) - ج سنیعه زن، زن خوب رو و نیکو ... (ر ب). مقصود زیبایی است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۵

یراغ «۱» یراع [۱] «۲» را «حذ و النعل بالنعل» «۳»، پیرو سلايق «۴» ادهم [۲] «۵» کلک مسلاق «۶» او سازد «و ان لم یدرک الظالع شأو الضلیع» «۷».

چون دبیر همت، قلم [۳] «۸» اظفار «۹» قلم کرده، ترقیش «۱۰» و ترشیق «۱۱» و تعلیق و تمشیق «۱۲» آغازید، و کعبیت «۱۳» خامه از صغیر صریر [۴] «۱۴»،

اغازید «۱۵» آغازید «۱۶»، ضمیر ژولیده و خاطر پژولیده «۱۷» باغراء «۱۸» خاطر «من استبد برأیه فقد خاطر» «۱۹» دامن تحمّل بر افشانند، و بفسوس «۲۰»، این افسانه برخواند، که هیچ گاه از نقش بیت

[۱]- ط، یراع یراغ.

[۲]- عت، ادهم، ندارد.

[۳]- عت، قلم ندارد.

[۴]- عت، از صر صفیر مرید آغازید. نو، از صفر صریر آغازید.

(۱)- اسبی را گویند که از بسیاری سواری قابلیت آن پیدا کرده باشد که بر او سوار شده از جائی به جائی ایلغار کنند (برهان).

(۲)- غرو که از وی تیر و قلم سازند (ر ب). قلم.

(۳)- و در مواردی طابق النعل بالنعل، یعنی قدم نهنده بر جای قدم پیش رفتگان (ر ک لغت نامه).

(۴)- ج سلیقه، نشان قدم و سم در راه (ر ب).

(۵)- اسب سیاه (مهدب الاسماء). سیاهی.

(۶)- بلیغ.

(۷)- اگر چه نمی رسد ستور لنگ، تک اسب تمام خلقت را. این جمله عینا مأخوذ است از مقدمه مقامات حریری. (حاشیه کنوز) و یادداشت آقای دکتر محقق.

(۸)- تراشیدن، چیدن (ر ب).

(۹)- ج ظفر، ناخن.

(۱۰)- آراستن (ر ب).

(۱۱)- رشق بکسر اول بانگ قلم.

(ر ب). اما از این ماده باب تفعیل استعمال نشده است.

(۱۲) - با گل سرخ رنگ کردن در اینجا ظاهراً مقصود آراستن است.

(۱۳) - بلبل (تاج العروس).

(۱۴) - بانگ قلم.

(۱۵) - ظاهراً ج غرد: آواز خوش.

(۱۶) - آغاریدن، برانگیختن (برهان).

(۱۷) - پژمرده.

(۱۸) - مص باب افعال، آزمند گردانیدن (ر ب)

(۱۹) - کسی که برای خود ایستد به مخاطره افتاده است، در منتهی الارب بدین صورت آمده (من استبد برأیه ضل) گمان ندارم حدیثی مأثور باشد چه در

مواضع محتمل جستجو کردم و یافت نشد. در مجمع الامثال کرمانی آمده است: خاطر من استغنی برآیه (حاشیه کنوز ص ۳۶) (۲۰) - استهزا، ریشخند.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۶

و نعلش میت سخن سرائی ترقب «۱» نرفت، و هیچ کس از ماه مقنّع «۲» و فرس مصنّع «۳» کار بدر تمام و سیر جواد «۴» خوشخرام توقع نکرد. موسیجه «۵» را از اعجاز موسوی دم زدن، دام هزل گشتن است، و وجه صیدانه «۶» را با حسن بهنانه «۷» بزویوار [۱] «۸» زیور بستن، اضحوکه «۹» شدن. «ما جِئْتُمْ بِهِ السَّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ» «۱۰».

شعر:

با بی هنری چند هنر بفروشی خرمهره بقیمت گهر بفروشی ترسم که کند آتش رسوائی دود تا کی بکسان هیمه تر بفروشی هیهات در مقام ترجمه و بیان، برجمه «۱۱» و بنان «۱۲» ترا که «بنان کف لیس فیها ساعد» «۱۳» صفت دارد، کی دست آنست که با بازوی بازور «۱۴» مقاول «۱۵»

[۱]- یو، زیوار ندارد.

(۱)- مص باب تفعیل، چشم داشت (ر ب).

(۲)- اشاره به داستان ابن مقنّع و ماه نخشب است. رک تعلیقات.

(۳)- اسب کند. (ر ب).

(۴)- اسب نیکوروی. (ر ب).

(۵)- پرنده ایست شبیه به فاخته (برهان).

(۶)- غول وزن بدخوی و بسیار گوی (ر ب).

(۷)- زن خوشبوی خوش نفس، زن نرم گفتار خوش کردار، زن سبک روح خندان (ر ب).

(۸)- مساوی بودن، برابری (برهان. ناظم الاطباء).

(۹) - آنچه از وی خنده آید (رب).

(۱۰) - آنچه آورده اید جادو است همانا خدا آن را باطل خواهد کرد (قسمتی از آیه ۸۱ سوره یونس).

(۱۱) - پیوند میانه از سه پیوند انگشتان یا پیوند انگشتان

یا پشت استخوان انگشتان ... (ر ب).

(۱۲) - رک - ح ۲۰ ص ۴۱.

(۱۳) - انگشتان کفی است که در آن ساعد نیست، این مثل برای کسی زنده که همت داشته و توانائی بر مقصود نداشته باشد. (مجمع الامثال میدانی).

(۱۴) - زورمند.

(۱۵) - سخنهای نیکو.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۷

سحرانگیزش که بی زور «۱»، «بازور» «۲» ساحر است، به پنجه دری دست یازد. و قریحه جامده «۳» و فطنه «۴» خامده «۵» ترا، قدرت آن ترکتازی «۶» کجا؟ که با وصف اعجمیت لسان، در برابر چنان فارس هبرزی «۷»، جیاد «۸» عربیت تازد، و اعجابا «مقامه حکت بجنب البازل» «۹» شبه «۱۰» شبه «۱۱» خزف «۱۲» حرف مزخرف «۱۳» خود را، چگونه با جواهر شاهوار این جوهری رسته «۱۴» آرسته «۱۵» بلاغت، بیک رشته خواهی کشید؟.

و خرزات «۱۶» خزعبلات «۱۷» را، با خرزات «۱۸» ثمین این معدن فضل و هنر، چه نوع خواهی سنجید؟. «لا یَسْتَوِی الْخَبِيثُ وَ الطَّيِّبُ» «۱۹»، «و لا یشبه الضَّبَابُ» «۲۰» بالصَّيْبُ» [۱] «۲۱» یهمور «۲۲» یهماء «۲۳» را در جنب لایل «۲۴» لاله گون [۲] و لالی «۲۵» لالا از جیب در آوردن، سبک سنگیست «۲۶». و بیروز «۲۷» ترهات «۲۸» و هواهی [۳] «۲۹» واهی را،

[۱] - عت، ط، بالضب.

[۲] - یو، لاله کو.

[۳] - عت، هوای، ط هوائی.

(۱) - دروغ، کفر، شرک (ر ب).

(۲) - جادوگری تورانی که لشکر ایران را شکست داد و بر دست رهام بن گودرز کشته شد (برهان)

(۳) - خشک، فسرده، مطابقه صفت با موصوف در تأنیث بسیاق عربیت.

(۴) - زیرکی.

(۵) - خاموش.

(۶) - تاخت آوردن بشتاب و تعجیل ... (برهان).

(۷) -

شیر بیشه، هر چیز خوب و با دیدار (ر ب). فارس (بعض حواشی).

(۸) - ج جواد اسب نیکوروی.

(۹) - «مقامه حکمت بجنب الباذل» مقامه میمون خرد و بازل شتری است به نه سالگی درآمده و آن نیرومندترین شترانست ... (مجمع الامثال).

(۱۰) - مهره سیاه و براق، معروف.

(۱۱) - مانند.

(۱۲) - سفال، هر چیز گلی که در آتش سوخته باشند (ر ب).

(۱۳) - امف، آراسته ظاهر (ر ب).

(۱۴) - بازار.

(۱۵) - آراسته.

(۱۶) - ج خرزه، مهره و آنچه در رشته کشیده شود (ر ب).

(۱۷) - ج خزعبل، باطل (ر ب).

(۱۸) - خرزات الملک، جواهر تاج پادشاه (ر ب).

(۱۹) - مأخوذ از آیه ۱۰۰ سوره مائده.

(۲۰) - میغ نرم و آن بخاری باشد که در زمستان در هوا پیدا گردد (ر ب).

(۲۱) - ابر باران (ر ب).

(۲۲) - ریگ بسیار (ر ب).

(۲۳) - دشت بی پایان بی راه و بی نشان (ر ب).

(۲۴) - لعل، جوهر گرانمایه (لغت نامه).

(۲۵) - ج لؤلؤ.

(۲۶) - سبک سنگ، مردم بی وقار و کم قیمت (برهان)

(۲۷) - سنگی سبز رنگ شبیه بزمرد لیکن بسیار کم بها (برهان).

(۲۸) - ج ترهه باطل، سخن بی فائده (رب).

(۲۹) - سخن باطل و لغو.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۸

با پیروزه قیمتی و بهرمان «۱» هرمانی «۲» رمانی «۳» مضاهمی «۴» کردن، دلیل بی هنگی «۵».

مهاجر «۶» کلم «۷» را با مهاجر «۸» حکم «۹» چه حدّ مشابهت است، و ملح «۱۰» بوادر «۱۱» را با ملح «۱۲» نوادر «۱۳» چه جای
مشاکهت «۱۴»، «ما یَسْتَوِی الْبُحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ» «۱۵».

بیان رث «۱۶» بٹ [۱] «۱۷» و کلام غٹ و نٹ [۲] «۱۸» را

با چنان اعجوبه، «کتاباً مُتَشَابِهاً» [۱۹] خواندن، دل خستن است [۳]، و از جاجه «۲۰» و زجاجه «۲۱» کار گوهر جستن، و کاه [۴] کم بها را با سنگ بی جاده «۲۲» سنجیدن، بی جاده «۲۳» است، و سفینه اراده خاطر آزاده ات [۵] درین بحر لَجّی «۲۴» بیخاده «۲۵». «ما یَسْتَوِی الْأَعْمَى وَ الْبَصِیْرُ وَ لَا الظُّلْمَاتُ وَ لَا النُّورُ وَ لَا الظُّلُّ وَ لَا الْحَرُورُ». «۲۶»

[۱]- ط، رث و بث.

[۲]- ط، غث و تث.

[۳]- ط، است ندارد.

[۴]- یو، کاه کم بها.

[۵]- یو، عت، آزاده است.

(۱)- یاقوت سرخ (برهان).

(۲)- در نسخه یو، هرمانی. در دو نسخه یو، هرمانی. در دو نسخه چاپ تهران، در متن این کلمه را ندارد و در حاشیه هرمانی آمده و ظاهراً بهرمانی است. بیرونی در الجواهر نویسد:

و قیل فی کتاب مجهول ان خیر الیواقیت البهرمانی ثم المورد (ص ۳۴).

(۳)- سرخ.

(۴)- تشبیه، مشابهت.

(۵)- هنگ، دانائی و هشیاری (برهان).

(۶)- ج هجر بضم اول، سخن زشت، فحش (نف).

(۷)- ج کلمه و اضافه بیانی است.

(۸)- افا از باب مفاعله، کوچنده، هجرت کننده.

(۹)- ج حکمه.

(۱۰) - ج ملح، نمک.

(۱۱) - ج بادره، تیزی خشم (ر ب).

(۱۲) - ج ملحه بضم اول و سکون دوم، سخن خوش و نمکین.

(۱۳) - ج نادره، لطیفه. و ملح نوادر: لطیفه های نمکین.

(۱۴) - همانندی (ر ب).

(۱۵) - همانند نیستند دو دریا آب آن شیرین و گوارنده است و آن شور و تلخ (از آیه ۱۳ سوره فاطر).

(۱۶) - کهنه.

(۱۷) - پراکنده (ر ک ر ب).

(۱۸) - حدیث غث، سخن تباه (ر ب).

غث نث، از اتباع است.

(۱۹) - نوشته همانند (مأخوذ از آیه

۲۴ سوره زمر).

(۲۰) - مهره بی قیمت فرومایه (رب).

(۲۱) - آبگینه.

(۲۲) - کاه ربا.

(۲۳) - بی راهه.

(۲۴) - رک ح ۲۹ ص ۱۸

(۲۵) - خاده چوبی که کشتیبانان بدان کشتی رانند (برهان).

(۲۶) - (و) همانند نیست کور و بینا و نه تاریکی و روشنایی و سایه و گرمی آفتاب (آیه ۲۰ سوره فاطر).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۹

شعر

این راه که سر کرده ای از مغروری ترسم که بمنزل نرسی از دوری من صَنَفْ فقد استهدف «۱» و الصَّيْمِت احسن من عِي المنطق «۲» و السَّكُوت ستر ممدود «۳» و فدام «۴» علی الفدومه «۵».

شعر:

بی زبان باش نه بینی که قلم تا زبان یافت سرش در خطر است پس بوسیله «۶» «ما لا یدرک کله لا یترک کله» «۷» تو سئل، و بواصله [۱] «۸»:

فقد تسجع الوراق و هی حمامه و قد تنطق العیدان و هی جماد «۹» توصل «۱۰» جسسته، به پای ادب برخاستم و با کف تو کف «۱۱» بتکف «۱۲» کفیه «۱۳» راهی خواستم.

[۱] - یو، و صیله.

(۱) - کسی که تصنیف کرد پس خود را آماج ساخت، نظیر من الف کتابا او شعرا انما یرض عقله علی الناس ... رجوع شود

بامثال و حکم دهخدا ذیل همین مثل.

(۲) - بی زبانی بهتر است از گنگی در گفتار.

(۳) - خاموشی پرده ایست کشیده (مأخوذ از فرمایش علی علیه السلام صمت الجاهل ستره).

(۴) - سرپوش ابریق (ر ب).

(۵) - گران زبان بودن (ر ب).

(۶) - دست آویز.

(۷) - نظیر آب دریا را اگر نتوان کشید ...

(ر ک امثال و حکم دهخدا).

(۸) - پیوندکننده موی زنان (ر ب).

(۹) - پس گاهی آواز می خواند ورقا درحالی که کبوتریست

و گاهی سخن می گوید عودها و آن چوبی است.

رک تعلیقات.

(۱۰) - مص باب تفعیل پیوستگی جستن (ر ب).

(۱۱) - مص باب تفعیل، چشم داشتن نیکوئی (ر ب).

(۱۲) - مص باب تفعیل دست، پیش کسی داشتن بخواهش (ر ب).

(۱۳) - روز گذار از قوت (ر ب). توشه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۰

ذکاء «۱» «ازکن من ایاس» «۲» که پیوسته مانند اشعه ذکاء «۳» بر بلاط «۴» و لطاط «۵» و سهول «۶» و حزن «۷» جهان معانی لامع بودی، بتراکم غیوم [۱] «۸» حزن و یأس محبوب شد.

و دهاء «۹» «ادهی من قیس» «۱۰» که بلاغت «قس» [۲] «۱۱» را ادهی «۱۲» و اوهی «۱۳» من القس «۱۴» شمردی، و نور تجلی از پرتوش دهاه «۱۵» را «لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ» «۱۶» گفتی، دهان نطق بر بست، و شاهد رویت «۱۷» رؤیت دریغ داشته، در حجال «۱۸» خجال «۱۹» خد «۲۰» بخدر «۲۱» تخدر «۲۲» و تحدر «۲۳» بنهفت. و به هیچ وجه وجه بهیچ «۲۴» مطلوب را کشف القناعی [۳] «۲۵» باقناع «۲۶»، از قنوع «۲۷» صورت نیست.

[۱] - نو، غیون، ط، عیون

[۲] - ط، قیس.

[۳] - یو، کشف القناع.

(۱) - زیرکی.

(۲) - از کن من ایاس، مثلی است یعنی او زیرک تر از ایاس است رک: تعلیقات.

(۳) - آفتاب.

(۴) - زمین است هموار (ر ب).

(۵) - کرانه سر کوه (ر ب).

(۶) - ج سهل، زمین نرم (ر ب).

(۷) - زمین درشت، ضد سهل (ر ب).

(۸) - ج غیم، ابر.

(۹) - زیرکی (ر ب).

(۱۰) - زیرک تر از قیس (بن زهیر) مثلی است. ر ک: تعلیقات.

(۱۱) - مقصود قس بن ساعده ایادی است.

ر ک:

تعلیقات.

(۱۲) - باعیب تر، بانقص تر.

(۱۳) - سست تر، دریده تر.

(۱۴) - سخن چینی نمودن و بفتح و کسر اول نیز درست است (ر ب).

(۱۵) - ج داه (داهی) مرد زیرک و تیزفهم (ر ب).

(۱۶) - شاید بیاورم شما را از آن شعله ای (از آیه ۱۰ سوره طه).

(۱۷) - رویه، فکر و اندیشه در کار (ر ب).

(۱۸) - ج حجله بفتح اول و دوم، خانه که برای عروس سازند (ر ب).

(۱۹) - در نو، خجالت و در ط، ج خجالت معنی شده ولی در قوامیس عربی این صیغه دیده نشد.

(۲۰) - رخسار.

(۲۱) - پرده (ر ب).

(۲۲) - مص باب تفاعل، پنهان گردیدن.

(۲۳) - مص باب تفاعل پرهیز، اجتناب (المنجد).

(۲۴) - خوب و نیکو.

(۲۵) - پرده برداری.

(۲۶) - خشنود گردانیدن (ر ب).

(۲۷) - خواستن.

نیازمندی نمودن در سؤال (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۱

و طبع کلیل «۱» نیز طبع «۲» کلال «۳» از آینه باطن ظاهر کرده بتعریض گفت که:

پیداوسی «۴» کیان و گنج [۱] روان «قارون» [۲] «۵»، بگنجور روان رنجور نسپرده، و گاوآن «۶» جمشید و شایگان «۷» خسرو، در نهانخانه قلب محزون مخزون «۸» ساخته [۳].

شایگان «۹» طمع چندین سبیکه «۱۰» سیم و زر چراست؟ [۴]. و لجاج «۱۱» قلزم «۱۲» و عمان را «۱۳» محیط «۱۴» نیستم، بالحاح «۱۵» و لجاج [۵] «۱۶»، طلب این همه نطف «۱۷» نطف [۶] «۱۸» از من منوط بر کجا؟ «و ما عندی [۷] کتز التطف و ما عدی ذلک» «۱۹».

زمانه عدو هنرمندانست، و اهل زمانه صدچندان. گل خندان آتشی [۸] را در این چمن، بر اهل دانش آتش گلخن دان، و بر خوان پر خون سپهر فاتحه ترک و

[۱]- ط، در کناره صفحه اضافه دارد: کنج.

[۲]- ط، قارون ندارد.

[۳]- نو، نساختند.

[۴]- نو، جه است.

[۵]- یو، بالجاج و لحاج.

[۶]- نو، ط، لطف.

[۷]- عت، عندی.

[۸]- ط، آتشین.

(۱)- کند (ر ب).

(۲)- زنگ (ر ب).

(۳)- مانده شدن (ر ب).

(۴)- و بکسر واو نیز آمده است، درمی که در زمان کیان رایج بوده و هر درمی سی و پنج دینار خرج می شد (برهان).

(۵)- گنج روان نام گنج قارونست (برهان).

(۶)- مقصود گنج گاو است، و آن از گنجهای جمشید است که در عهد بهرام گور پیدا شد و داستان آن در شاهنامه آمده است (برهان و حواشی آن):

مرا چون دعوت عیسی است عیدی هر زمان در دل دلم قربان عید فقر و گنج گاو قربانش

(خاقانی)

گنج الحمار (کذا) نیز ز شه یادگار ماند چونان که گنج گاو ز جمشید کامکار (نیر)

(۷) - نام یکی از گنجهای بسیار بزرگ خسرو پرویز (برهان).

(۸) - امف، پنهان کرده، بگنجینه نهاده.

(۹) - در خور (برهان).

(۱۰) - رک ح ۵ ص ۹.

(۱۱) - ج لجه میانه آب دریا و معظم آن.

(۱۲) - بحر احمر.

(۱۳) - معروف.

(۱۴) - در آن ایهامی است به بحر محیط.

(۱۵) - مص باب افعال ستهیدن در سؤال (ر ب).

(۱۶) - ستهیدن.

(۱۷) - ج نطفه، مروارید روشن.

(۱۸) - دریاها (ر ب).

(۱۹) - مثلی است:

رک: تعلیقات.

(۲۰) - فاتحه ترک بر چیزی خواندن، ترک آن گفتن (کنوز).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۲

شبهها با ذکوه [۱] «۱» زکن [۲] «۲» و روشن دلی در رکن [۳] صَفَه با صفای خیال،

بسی چراغ دماغ سوخته ام و به دستیاری زندان «۳» کلک و بنان با زندان «۴» متفکره و متخیله بسا سراج مضی ء «۵»، در سراچه زندانیان بیان و گرفتاران شجن «۶» سجن «۷» سخن افروخته.

بزور نکته شکافی، غوامض «۸» مضامین را گفته «۹» و گفته ام، و با پای [۴] تدبّر، رف و بام سخنان بلند را رفته و رفته ام. به آتش طبعی ذهن شاعلی «۱۰»، و فکر شاغل، عبارات سوخته «۱۱» از دل سوخته انگیخته ام، و «بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ» «۱۲» ابکار «۱۳» افکار را، در حجله دل افکار «۱۴» بهمدستی ماشطه «۱۵» ناشطه «۱۶» قلم، اوشحه «۱۷» مکّلل «۱۸» بهیکل «۱۹» و کلکل «۲۰» آویخته.

در محاکه «۲۱» محاکات «۲۲»، و محاکّه «۲۳» حکایات، به حیاکت «۲۴» حائک «۲۵»

[۱]- ط، ذکر.

[۲]- ط، ذکن.

[۳]- ط، رکن ندارد.

[۴]- ط، پبای.

[۵]- یو، کلل.

(۱)- فروزیه که بدان آتش را بر افروزند (رب).

(۲)- دانش (رب).

(۳)- تشیه زند، بند دست (رب).

(۴)- چوب یا آهن آتش زنه (رب).

(۵)- روشن، روشن کننده.

(۶)- اندوه.

(۷)- زندان.

(۸) - ج غامض، سخن پوشیده، خلاف واضح، مشکل (ر ب).

(۹) - شکافته (برهان).

(۱۰) - افروزنده

(۱۱) - سنجیده (برهان).

(۱۲) - به شامگاهان و بامدادان. (مأخوذ از قسمت آخر آیه ۳۶ سوره آل عمران یا ۵۷ سوره مؤمن).

(۱۳) - ج بکر، نابسوده.

(۱۴) - آزرده (برهان).

(۱۵) - زن آرایشگر.

(۱۶) - شادمان، نشاطکننده (ر ب). و ممکن است معنی دیگر آن مقصود باشد، یعنی از جای بیرون آینده.

(۱۷) - ج وشاح.

(۱۸) - اکیلی پوشیده.

(۱۹) - پیکر.

(۲۰) - سینه (ر ب).

(۲۱) - اسم مکان، جای بافتن (ر ب).

(۲۲) - حکایت کردن، بازگفتن

(۲۳) - برابری کردن، با هم پهلو سودن (ر ب). برخورد با یکدیگر.

(۲۴) - بافتن (ر ب).

(۲۵) - بافنده.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۳

چابک دست خامه، بسیج «۱» نسخ «۲» نسبیج «۳» نسخ [۱] «۴» و روایات کرده ام، و غزالان غزلهای شوخ جسته [۲] «۵» و تدروان عبارات خجسته را از نتایف «۶» تائف «۷»، به حرکه «۸» دست به جرگه «۹» تحریر و صیدگاه تزییر [۳] «۱۰» آورده.

در دیده ناقص خردان رعبوب «۱۱»، که نظر جز بر عیوب نمی گمارند، «اقبح من عشوه «۱۲» العشواء «۱۳» و دلال «۱۴» العشواء «۱۵» بوده. و رخساره سازه «۱۶»، و شاره «۱۷» بشاره [۴] «۱۸» آن محبتات «۱۹» نیک مبسم «۲۰»، و محبتات «۲۱» تنگ مبسم «۲۲»، که از حسن محبتیا «۲۳» دلبران بر جاء «۲۴» را دل [۵] بر جا نمی گذارند [۶]، «انکر من هیئه البرخاء «۲۵» و هبات «۲۶» العرجاء «۲۷» نموده «قسیمه «۲۸» اطیب «۲۹» من القسیمه «۳۰»

[۱] - یو، نسج نسج نسبیج، عت نسبیج نسج نسبیج نسج.

[۲] - عت، بر جسته.

[۳] - یو، تدبیر.

[۴] - عت، ویشاره.

[۵] - یو، عت بر جارادل بر جا نمی گذارند. عت بر جا را بر جا نمی گذارند.

[۶] - ط، نمی گذارد.

(۱) - ساختگی کار. آماده گردیدن (برهان).

(۲) - نوشتن (ر ب) استنساخ. و شاید معنی دیگر آن مقصود باشد یعنی زایل کردن، محو کردن.

(۳) - یافته.

(۴) - ج نسخه.

(۵) - معنی این کلمه مفهوم نشد، شاید چسته، بفتح اول و سوم و سکون دوم بمعنی نغمه و آهنگ است.

(۶) - ج نتفه رك ح ۱۹ ص ۲۳.

(۷) - دشتهای فراخ (رب).

(۸) - حرکت.

(۹) - حلقه، صف (برهان).

(۱۰) - تحریر.

(۱۱) -

ترسنده، بددل (ر ب).

(۱۲) - ناز، کرشمه (ناظم الاطباء).

(۱۳) - زن شب کور یا نایینا (ر ب).

(۱۴) - ناز (ر ب).

(۱۵) - گنده پیر.

(۱۶) - شادمان کننده تأنیث وصف برخلاف دستور زبان و لیکن موافق با اسلوب آن عصر و عصر بعد است.

(۱۷) - هیئت، جمال (ر ب).

(۱۸) - مژده دهنده.

(۱۹) - ح مخبئه، زن بسیار پنهان کرده شده (ر ب). و ممکن است مخبآت به تخفیف خواند ح مخبئه، دختر مخدره که هنوز متزوج نشده (ر ب).

(۲۰) - خوبی، زیبایی، جمال (ر ب).

(۲۱) - امرأه محب لزوجها، زن دوستدار شوهر و كذلك امرأه محبه (ر ب).

(۲۲) - تبسم (ر ب) اسم مکان، دهان.

(۲۳) - روی، رخسار (ر ب).

(۲۴) - سیاه و فراخ چشم (ر ب).

(۲۵) - این کلمه در تمام نسخ (برخاء) است. لکن بظن قوی صحیح آن بزخاء است یعنی زن برآمده سینه و برآمده پشت (منتهی الارب).

لسان العرب

(۲۶) - این کلمه در ط، هیئت آمده و بالای آن نوشته اند چست رفتن. و در نسخه عت، هنات آمده و خصلتهای بعد معنی شده، در نسخه یو، هنات است و معنی نشده. در نسخه نو، هنات آمده و چست رفتن معنی شده. بظن قوی این کلمه هباب است بمعنی تیز رفتن و نیک بشتاب رفتن که این صفت در شخص لنگ نازیبا و مضحک است.

(۲۷) - تأنیث اعرج، لنگ

(۲۸) - زن صاحب جمال (ر ب).

(۲۹) - خوشبوتر.

(۳۰) - طبله عطار (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۴

در چشم تمیز این دیده وران، با جلفریز «۱» سلقلق «۲» و هجول «۳» جهول بر یک هوجاء «۴» هودج بسته، و بکر مقاناه [۱] «۵»
«اغنج من مفتحه» «۶»،

با شوهاء «۷» شوها «۸» کش و حیزبون «۹» زبون، در یک فودج «۱۰» نشسته. «وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» «۱۱».

شعر:

پیش این جوهریانی که درین بازارند قیمت رشته فزون تر بود از گوهر ما [۲] پس خیال دیگر آغاز کرده با کلک سخنور به فسون فسانه ساز گشتم، که ای بی زبان مطلب طراز! و ای خاموش نکته پرداز! ای [۳] خضر سبک پی سرچشمه ظلمات! و ای فرمانروای [۴] خطه خط، و قلمرو دوات! که همیشه از راست خانگی «۱۲»

[۱]- ط، یو، مقامات.

[۲]- ط، ناب.

[۳]- ط، وای.

[۴]- ط، فر نفرمای.

(۱)- زن گنده پیر در ترنجیده (ر ب).

(۲)- زنی که از کون وی خون رود (ر ب).

(۳)- زن فراخ فرج (ر ب).

(۴)- شتر ماده تیزرو (ر ب).

(۵)- مصدر باب مفاعله بمعنی موافقت کردن و سازواری و بدین معنی مقاماه هم صحیح است ولی بهر حال اراده معنی وصفی از آن چنانکه در عبارت متن مطلوبست، درست نیست. در بعض حواشی پرده نشین معنی شده و هر چند که ثلاثی مجرد آن بدین معنی استعمال شده، لیکن باب مفاعله از آن بدین معنی نیامده است و شاید مصنف قیاسا استعمال کرده است و محتملا ترکیب «بکر مقاناه» را از معلقه امرؤ القیس گرفته است، هر چند این ترکیب در آن بیت معنی دیگری دارد.

(۶)- بانازتر از زن نازپرورده (ر ک مجمع الامثال) و رک تعلیقات.

(۷)- زن زشت ترش روی (ر ب).

(۸) - مرکب از شو- شوی، شوهر+ ها، علامت جمع.

(۹) - زن گنده پیر (ر ب).

(۱۰) -

(۱۱) - و اگر فرورستیم بر تو کتابی در کاغذی (ورقی) پس پسایند آن را به دستهای خود هرآینه آنان که کافرند بگویند، نیست این مگر جادویی آشکارا (آیه ۷ سوره انعام).

(۱۲) - راست خانه، کسی که با همه از قرار راستی و درستی و امانت و دیانت معاش کند (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۵

در طریق محبتم سر باخته ای، و بتیغ دوستی خود را سینه چاک راه وفا ساخته، به دستگیریم خطاب «هِی عَصَايَ اَتَوَكَّؤُا عَلَیْهَا»^۱ از ترجمان ضمیرم یافته، و در انجاح «۲» مطالبم به اشاره سرانگشتی، سر، قدم ساخته شتافته ای! هنگام تسوید «۳»، اسود «۴» آسا از سخنان تلخ، بر اعداء، زعاق [۱] «۵» جانگزا پیموده و زمان هیجاء [۲] «۶» هجا «۷»، بسان نیزه خطی «۸» از طعنات «۹» سلکی «۱۰» و مخلوجه «۱۱»، بر حریف [۳] طعنه [۴] زن «۱۲» در کارزار سخن، کار، زار نموده ای، دمی تیزمغزی از سر بدر کن! و به کامم گامی بردار! و شطری از سطر نیازم رقم زن! و شمه ای از راز درونم بنگار!

از این تمنا گلبن قلم را شکوفه های شگفت، شکفت، و در خط شده «۱۳» از صریر «۱۴»، زفیر [۵] «۱۵» «وَ يَضِيقُ صَدْرِي وَ لَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي» «۱۶» برکشیده گفت [۶]: که «إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ» «۱۷». مدتی است که مشاطه «۱۸» شاطه «۱۹» خاطر زادگان «۲۰»

[۱] - یو، جانگزا زعاق.

[۲] - ط، بزمان هیجا.

[۳] - نو، خریف

[۴] - جز ط، همه نسخ طعنه.

[۵] - ط، زفیر صریر.

[۶] - ط، گفت ندارد.

(۱) - این عصای من است بدان تکیه می کنم (از آیه ۱۹ سوره طه).

- (۲) - برآمدن حاجت (ر ب).
- (۳) - سیاه کردن، نوشتن.
- (۴) - مار بزرگ سیاه (ر ب).
- (۵) - آب تلخ سطر که خوردن نتواند (ر ب).
- (۶) - جنگ، با مد و بدون مد هر دو آید (ر ب).
- (۷) - نکوهیدن (ر ب).
- (۸) - بستن کشتی است ببحرین که رماح خطیه بدان منسوبست بدان جهت که در آنجا آن را می فروشند نه آنکه منبت نیزه هاست (ر ب).
- (۹) - ج طعنه واحد طعن، زدن به نیزه.
- (۱۰) - نیزه راست (ر ب). طعنه سلکی، نیزه زنی راست (لغت نامه از مهذب الاسماء).
- (۱۱) - نیزه زنی چپ و راست (ر ب).
- (۱۲) - بدگو، سرزنش کن (لغت نامه).
- (۱۳) - در خط شدن، آزرده شدن (بهار عجم بنقل کنوز).
- (۱۴) - بانگ.
- (۱۵) - اول آواز خر مقابل شهیق که آخر آنست (ر ب) به گلو فرورفتن آواز از سختی (نف).
- (۱۶) - و تنگ است دل من و گشاده نیست زبان من (از آیه ۱۲ سوره الشعراء).
- (۱۷) - همانا ما می بینیم ترا در بی خردی (از آیه ۶۴ سوره اعراف).
- (۱۸) - آرایشگر.
- (۱۹) - جاریه شاطه، دختر راست قامت (ر ب).
- (۲۰) - ج خاطرزاده، اضافه مقلوب، زاده خاطر.

تو بوده ام، و از مداد مشکین، غدایر «۱» غدراء «۲» بر [۱] عذائر «۳» عذراء «۴» مهوش وش «۵» و شکل نیکو شکل «۶» حسناء «۷» دلکش کش «۸»، گشوده، و طرّه های «۹» پرچین خم بخم از مشک بخم «۱۰»، بر چهره ترّه های «۱۱» چین و ختن «۱۲» برانگیخته ام. و مرغولهای «۱۳» رسا و نغولهای «۱۴» عنبرسا «۱۵» را که عنبر «۱۶» ش مشک سارا «۱۷» بوده بر عارض خراید «۱۸» جراید «۱۹» آویخته،

و از ناف «۲۰» نافجه [۲] «۲۱» ملیق «۲۲»، «کما یلیق» [۳] «۲۳»، مشک تر «۲۴» بکافور خشک «۲۵» آمیخته ام. و از نافجه «۲۶» مدرار «۲۷» زبان، قطرات قطر «۲۸» نکهت «۲۹» بر قطر ورق [۴] ریخته.

[۱]- یو، این کلمه و ما بعد آن را ندارد.

[۲]- عت، نامچه.

[۳]- یو، یلیق کما یلیق.

[۴]- ط، و بر قطروق.

(۱)- ج غدیره، گیسوی بافته (رب).

(۲)- تاریکی (رب). سیاه.

(۳)- ظاهرا جمع قیاسی عذار، و جز این معنی مناسبی برای آن نیافتم.

(۴)- دوشیزه (رب).

(۵)- خوب، سره، و نام شهرست از ترکستان که مردم آنجا به خوش صورتی مشهورند (برهان).

(۶)- ناز، دلال (رب).

(۷)- خوب رو، زیبا.

(۸)- تهیگاه (برهان).

(۹)- ج طره، موی صف کرده بر پیشانی (رب).

(۱۰)- ولایتی است که مشک خوب از آنجا آورند (برهان).

(۱۱)- ج تره، دخترک زیبای رعنا (لسان العرب).

(۱۲)- شهری از ترکستان بین کاشغر و یوزکند (معجم البلدان). شهری در ایالت سین کیانگ چین.

(۱۳) - زلف شاخ شاخ پیچیده (برهان).

(۱۴) - ج نغول، با واو مجهول، زلف خوبان (برهان).

(۱۵) - مرکب از عنبر + سا پسوند شباهت.

(۱۶) - در چند نسخه این کلمه اصل هر چیز معنی شده ولی در فرهنگ ها نیافتیم.

(۱۷) - خالص (برهان).

(۱۸) - ج خریده رک ح ۵ ص ۲۶.

(۱۹) - ج جریده رک ح ۶ ص ۲۶.

(۲۰) - معروف است، و وسط و میان هر چیز (برهان).

(۲۱) - نافه مشک (ناظم الاطباء).

(۲۲) - بعض شارحان این کلمه را دوات ترجمه کرده اند، ولی در قوامیس عربی ملیقه بمعنی دوات آمده است.

(۲۳) - چنانکه سزاوار است.

(۲۴) - مقصود مرکب است.

(۲۵) -

مقصود کاغذ است.

(۲۶) - ابر بسیار باران (ر ب).

(۲۷) - ریزان (ر ب).

(۲۸) - عود.

(۲۹) - بوی دهان (ر ب). بوی خوش (ناظم الاطباء).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۷

جمال وسیم «۱» سیم تنان بیان «۲» تنان «۳» بتان آذری [۱] «۴» را «بلا- تعلل» «۵» تغلل «۶» نموده ام [۲]. و بر بیاض «۷» کافورگون، مشک سود «۸» سوده [۳]. مانند زبان آوران «ذوی شقشقه» «۹» شق شقه «۱۰» لوای والای شقوق سخن، و کشف پرچم والای «۱۱» صنوف بیان کرده ام. و به بال گشائی تذروان پرخطوخال حسن تلفیق و تلفیف [۴] «۱۲»، چتر [۵] طاوسی «کرفره» «۱۳» الزراف «۱۴» فی الزرف «۱۵» الزیف «۱۶» بر سر خیل معانی گسترده. از نوشتن «۱۷» راه رضایت سرباز نزده، سرزده بهر جا شتافته ام، و بخاطر جوئیت روز و شب با سفید و سیاه «۱۸» از در آمیزش در آمده [۶]، رو برنتافته ام [۷]. جز

[۱] - یو، سیم ن تنان بیا بتان آرزوی. عت، سیم تنان بتان آذری.

[۲] - عت، نمودم.

[۳] - یو، سوده سوده مانند.

[۴] - یو، نو تلقیق، ط، تلقیق.

[۵] - ط، چتر تلقیق طاوسی.

[۶] - یو، ندارد.

[۷] - یو، نو برنتافته، عت برتافته.

(۱) - زیبا (ر ب).

(۲) - مقصود عبارت‌ها و کلمات است.

(۳) - تن بکسر اول و تشدید نون همزاد. هما تنان یعنی آن دو هم‌تا یا همزادند (ر ک رب).

(۴) - منسوب به آزر عم حضرت ابراهیم که بت تراشی می کرد.

(۵) - بدون درنگ.

(۶) - غالیه کردن، خوشبو کردن (ر ب).

(۷) - مقصود کاغذ است.

(۸) - سیاه یا سوده و مقصود از مشک سود مرکب است.

(۹) - ذو شقشقه خطیب است (ر ب) و در این

جمله اشارت است به خطبه معروف شقشقیه.

(۱۰) - پارچه که بر سر علم بندند (ناظم الاطباء)

(۱۱) - ممکن است بمعنی رائج آن که رفیع و بلندقدر است معنی شود و شاید مقصود معنی دیگر این کلمه یعنی پارچه ابریشمی (برهان) یا حریر نازک بسیار لطیف (فرهنگ البسه نظام قاری) باشد.

(۱۲) - این کلمه در یو و نو و حاشیه ط، تلفیف آمده و سخن در زبان کسی انداختن معنی شده و در عت، تلفیف آمده است، هم بدین معنی. گویا صحیح آن طبق نسخه عت، تلفیف است لیکن بمعنی از جای جای فراهم آوردن چیزی رک (رب). (مناسب تلفیق).

(۱۳) - بال گسترده (رب).

(۱۴) - شتر مرغ نر، حافظ ظلّه (رب).

(۱۵) - درخت تازه فروهشته شاخ، مرغزار (رب. نف).

(۱۶) - درخت ترجمان (رب). دو کلمه اخیر را شارحان بترتیب مرغزار و درخشان معنی کرده اند، و هر چند معنی مصدری رفیف درخشیدنست، لیکن با مقام مناسبتی ندارد از طرفی بال گسترده شتر مرغ بر درخت تازه فروهشته شاخ خالی از غرابت نیست!

(۱۷) - پیمودن، طی کردن.

(۱۸) - کاغذ و مرکب.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۸

سرزنش و سیاه روئی «۱» حاصلم چه بوده [۱]؟ اگر من بعد، حرف ترا بر زبان رانم و بهمدستی تو پا بر جاده مسطر [۲] «۲» گذارم، تیغ بر فرقم آهیخته باد، و بند از بندم گسیخته [۳] «فَلَنْ أَكَلَّمَ الْيَوْمَ إِنْ سَيًّا» «۳».

چون خامه نال «۴» نال «۵» پیکر، چون [۴] نال «۶» ضعیف نال «۷»، این حکایت با نکایت «۸» و این قصه پرشکایت برخواند، بادوات گفتم: ای آنکه از لایقه «۹» لیاقت و لیاق

«۱۰» لیاقت [۵] «۱۱» بر گیسوان شواهد شهد کلام سخن، و نواهد «۱۲» ناهید نهاد عبارت، عبیر و عنبر آمیخته، و در مشکوی «۱۳» مشکبوی اوراق خطائی «۱۴»، طرف رخسار فرنگی نژاد [۶] بیانرا، زلف زنگی «۱۵» آویخته ای [۷]! اگر خامه خام،

[۱]- عت، چه بود.

[۲]- عت، سطر.

[۳]- ط، گسیخته شود.

[۴]- یو، عت. چون ضعیف نال.

[۵]- یو، لواق، ط، نو، لیاقت و متن بر اساس عت، است.

[۶]- یو، عت، نژادان.

[۷]- یو، عت، نو، آویخته.

(۱)- آلودگی بمرکب.

(۲)- جاده مسطر اثر خطی است که به وسیله مسطر بر روی کاغذ بجا می ماند و مسطر صفحه ایست که بر روی آن بندهائی از ریسمان باریک سخت تافته مانند خطهای راست دوخته اند و به کمک آن کاغذ نوشتن را خط می کشند (رک نف).

(۳)- پس امروز هرگز با آدمیی سخن نگویم (از آیه ۲۷ سوره مریم).

(۴)- شارحان این کلمه را اسم فاعل از مصدر عربی نول بمعنی بخشنده گرفته اند. ولی ممکن است آن را فارسی و بمعنی نی دانست.

(۵)- رشته های باریکی که در میان قلم است (برهان) و در این صورت اضافه تشبیهی است.

(۶)- مرغکی است کوچک و بسیار خوش آواز (برهان).

(۷)- ناله (برهان).

(۸)- جراحت (نف).

(۹) - آنچه در دوات نهند از لاس و موی و جز آن (رب).

(۱۰) - آب دوات (مهدب الاسماء بنقل لغد).

(۱۱) - زیبایی در شمایل (لغد).

(۱۲) - ج ناهد و ناهده، زن برآمده پستان (رب).

(۱۳) - حرم سرای پادشاهان. کوشک، بالاخانه (برهان).

(۱۴) - کاغذهایی که بنام کاغذ چینی معروف بود.

(۱۵) - شارحان این کلمه را، زلف مصنوعی معنی کرده اند، لیکن بر اساسی

نیست و معنی آن زلف سیاه است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۹

دست ردّ بر سینه زد، باری تو یاری پیش گیر! و آرزوی مرا از روی یکرنگی بپذیر! دوات چون این مقال شنفت پوز [۱] «۱» به پوزش گشوده گفت: هیهات، مرا پژوهیدگی [۲] خاطر [۳] از تو بیش است، و روز مجنون «۲» من از ليله ليلا «۳» در پیش «۴» روزگار آشفته تر یا زلف تو یا کار من.

سیاه خانه ام از خیل کدر «۵» مجمع ماتمست، و غبار بلبله «۶» و تلتله «۷» تل تل، بل، کوه کوه، بر فضای درونم متراکم.

در سینه غم آکنده ام چندان گرد هم «۸» بر روی هم نشسته، که اگر از من بقلم نرگس، خط ریحان «۹» نگارند [۴]، خط غبار «۱۰» بنظر آید، و از بس دل افسرده ام افسرده پنجه رنج و شکنجه گشته، آن قدر طراوت در کام و دهان [۵] من نمانده که کلک دبیر، بصد تدبیر، از برای تدبیر [۶] «۱۱» لبی تر نماید.

[۱]- ط، پوزه.

[۲]- نو، ژالویدگی.

[۳]- ط، ندارد.

[۴]- یو، نگارم، عت نگارنده.

[۵]- ط، دهان.

[۶]- ط، تزبیر.

(۱)- گرداگرد دهان (برهان).

(۲)- تاریک (ر ب)،

(۳)- ليله ليلا بمد و قصر شب دراز سخت یا شب سخت تاریک از ماه، یا شب سی ام (ر ب).

(۴)- سابق، سبقت گرفته، پیش افتاده.

(۵) - تیرگی هر چه باشد (ر ب).

(۶) - سختی اندوه (ر ب).

(۷) - سختی (ر ب).

(۸) - اندوه، غصه.

(۹) - خط ریحان نوعی از خط و ابداع ابن مقله است و آن خط را از خط محقق در آورد و بیشتر کلمات او تابع خط محقق

بوده

و در سطح و دور با خط محقق شباهت تامه داشت مگر در حرف (یا) که دور آن بیشتر از یاهای محقق بود (پیدایش خط و خطاطان ص ۹۱) و آن را خط جلی نیز گویند (نف).

(۱۰) - خط غبار یا قلم غبار یکی از هفت قلم جدید است، خطی با قلمی سخت ریز، چنانکه به زحمت توان دید. (لغد).

(۱۱) - نبشتن (ر ب). و بدین معنی با زاء نیز درست است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۰

برو! این سودا از سویدای «۱» دل ترک ده! و قدم بر این وادی منه! «فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا» «۲». بمفاد اینکه [۱]:

مصراع:

بالا تر از سیاهی رنگ دگر نباشد.

باز اعاده عرض نیاز کردم که: ای کشور [۲] یاری را سواد اعظم «۳»! وای در سیاه روزی با روز سیاهم توأم! ای آنکه [۳] حیرت «۴» مرکب از موادّ حبور «۵» است، و نقش بی نقس [۴] «۶» نقست «۷» مرکبات عنصری را مایه سرور. دوده [۵] سیاهت از دوده مشعل کوه [۶] طور است «۸» و ليقه مشک فامت [۷] رشته گیسوی حور

شعر:

كأنتك من كلّ النفوس مرّكب و انت الى كلّ القلوب حبيب «۹» نمی از یم «۱۰» و تامی [۸] «۱۱» از جود بسیار کمت درد مرا
دوای تاّم است! گفتا چکنم؟ دوات «۱۲» نیست. گفتم از «عین الحیات» «۱۳» ظلمات مداد امدادی نما!

[۱] - ط، آنکه.

[۲] - عت، کشوده.

[۳] - یو، آنکه.

[۴] - ط، نقص.

[۵] - ط، و دوده.

[۶] - یو، ندارد.

[۷]- یو، مشکفا است.

[۸]- نو، ط، تای.

(۱)- دل، میان دل.

(۲)- پس با من همراه مباش

که همانا از سوی من عذری یافته باشی (معذوری) (از آیه ۷۵ سوره کهف).

(۳) - هر شهر بزرگ، پایتخت (نف).

(۴) - سیاهی دوات.

(۵) - شادی (ر ب). سرور.

(۶) - عیب (ر ب).

(۷) - سیاهی دوات (ر ب).

(۸) - اشاره است به آیه ۲۹ سوره قصص.

(۹) - گویا تو از همه جانها آمیخته ای و تو دوست همه دلهایی. در کنوز بجای النفوس، النفاس آمده و گران مایگی ترجمه شده

(۱۰) - دریا.

(۱۱) - به غایت کم و بسیار اندک (برهان).

(۱۲) - دوا+ ضمیر متصل در حالت مفعولی - ترا.

(۱۳) - چشمه زندگانی. آب حیات که در داستان ذو القرنین و رفتن او بظلمات مذکور است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۱

گفتا مگر حیات نیست؟ امروز مرد رد «۱» همه جا [۱] مردود است، و تنافس «۲» نفوس بنفایس منافث «۳» مفقود. زمانه [۲] را هنگام کساد سوق «۴» ادبست، و بسیط «۵» غیرا «۶» خریدار جهل مرکب «۷».

شعر:

شب جهل مرکب شب پری دارد که از کوری هنر پیرایه خورشید اگر پوشد نمی بیند هر ادیب اریبی که در بیان [۳] افانین «۸» ادب «سیوطی» «۹» را بسیاط «۱۰» تقریع «۱۱» تأدیب نماید، و «اخفش» «۱۲» را از خف «۱۳» اخف «۱۴» شمارد و «ابن الضائع» [۴] «۱۵» را که ابو الفضل نحاست مجنس [۵] «۱۶» اسمش انگارد، «شجری» [۶] «۱۷» را در مشاجره از پا در اندازد و «حریری» «۱۸» را متاع سخن کاسد سازد، «فراء» «۱۹» را به گزلك «۲۰»

[۱]- ط، در همه جا.

[۲]- ط، و زمانه را.

[۳]- ط، باب

[۴]- یو، اثر الضائع، ط، ابن الصنائع.

[۵]- عت، یو مخبس.

[۶]- ط، نو

-
- (۱) - رد، مرد حکیم و دانشمند (برهان).
- (۲) - رغبت کردن به چیزی بطریق مبارات (ر ب). هم چشمی
- (۳) - مخاطبت (المنجد) سخن گفتن.
- (۴) - بازار.
- (۵) - گسترده (ر ب).
- (۶) - زمین.
- (۷) - جاهل مرکب نادانی است که خود را دانا انگارد. آنکه علم او، علم بخلاف واقع بود.
- (۸) - جج فنن، شاخ.
- (۹) - عبد الرحمن بن الکیمال مکنی بابی الفضل و ملقب به جلال الدین (۸۴۹-۹۱۱ ه. ق.) از علمای ادب و تفسیر و از مردم اسیوط یا سیوط بود و آن دهی است به صعید مصر (معجم المؤلفین ج ۵ ص ۱۲۸). (ر ب).
- (۱۰) - ج سوط، تازیانه (ر ب).
- (۱۱) - سرزنش، ملامت (ر ب).
- (۱۲) - سعید بن مسعده مجاشعی مکنی بابی الحسن از علمای ادب (م ۲۱۵ یا ۲۲۱ ه. ق) (فیات ج ۲ ص ۱۲۳) و این اخفش (اوسط است) شاگرد سیبویه و اخفش اکبر مکنی بابی الخطاب و اخفش اصغر علی بن سلیمان است (ر ک فیات همان صفحه).
- (۱۳) - موزه، یا سپل شتر.
- (۱۴) - سبک تر.
- (۱۵) - ابن الضائع علی بن محمد بن علی بن یوسف نحوی اندلسی اشبیلی مکنی بابی الحسن، متوفی به سال ۶۸۰ بسن هفتاد سالگی (ریحانه ج ۶ ص ۵۷) و ر ک (لغد ذیل ضائع).

(۱۶) - همانند، و مقصود اینست که ابن ضایع را به چیزی نشمرد.

(۱۷) - گویا مقصود ابن الشجری، شریف هبه الله بغدادی مکنی بابی السعادات، متفرد در نحو و لغت و مؤلف کتاب امالی و حماسه است (۴۵۰-۵۴۲ ه. ق). (رک فیات ج ۵ ص ۱۰۰)

(۱۸) - قاسم بن علی مکنی بابی محمد صاحب (مقامات) (۴۴۶-

(۱۹)- در لغت پوستین دوز و در اینجا مقصود یحیی بن زیاد بن عبد الله بن منظور اسلمی مکنی بابی زکریا، از علماء نحو و لغت و فنون ادبست (۱۴۴-۲۰۷ ه. ق.).

(۲۰)- کارد کوچک دسته دراز (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۲

موشکافی پوستین بر درد و «ابن انباری» «۱» را بجوی نخرد. «تاج» «۲» را از درز اکللی «۳» پوست بر کند و «زجاج» «۴» را زجاج آسا «۵» درهم شکند و چون در استکشاف آداب ادب، ادبا را به مأدبه «۶» تحقیق خواند، «ابن السیّکیت» «۷» را سخته سکوت گیرد، «نمری» «۸» بروبھی گراید؛ و «ثعلبی» «۹» سوراخ به سوراخ گریزد؛ «سیبویه» «۱» [۱۰] از شاخی به شاخی بر شود و «فالی» «۱۱» رو به فلوات «۱۲» حیرت گذارد [۲] و «عنبسه الفیل» «۱۳» به فیلوله «۱۴» منسوب شود؛ «اعلم» [۳] «۱۵» را علم علم انتکاس «۱۶»

[۱]- ط، و سیبویه.

[۲]- یو، حیرد گذارد.

[۳]- ط، و اعلم را.

(۱)- ظاهراً مقصود محمد بن ابی محمد مکنی بابی بکر (۲۷۱-۳۲۷ ه. ق.) است.

(۲)- در حاشیه (نو) نوشته است تاج سبکی مشهور است، هرگاه بر این حاشیه اعتماد کنیم، مقصود تاج الدین عبد الوهاب بن علی از علمای معروف قرن هشتم هجری است (۷۲۷-۷۷۱ ه. ق.).

(۳)- ر ک ح ۲۳ ص ۳۹.

(۴)- ابراهیم بن محمد بن سری بن سهل مکنی بابی اسحاق، از علمای نحو است. ابتدا بلور تراشی می کرد. به سال ۳۱۰ یا ۳۱۱ یا ۳۱۶ درگذشت (فیات ج ۱ ص ۳۳).

(۵)- شیشه.

(۶)- و بضم دال نیز، طعام مهمانی (ر ب).

يعقوب بن اسحاق مکنی بابی يوسف از علمای ادب (م- ۲۴۶ ه. ق) (فيات).

(۸)- نمر، در لغت پلنگ است و نمری حسین بن علی بصری ادیب و لغوی (م- ۳۸۵) است.

(۹)- در همه نسخ ثعلبی است در این صورت مقصود، احمد بن محمد نیشابوری از مشاهیر فقیهان و مفسران قرن چهارم و پنجم متوفی به سال (۴۲۷ ه. ق) است. ولی چون سخن از علم ادب در میانست بهتر این بود که بجای ثعلبی، ثعلب، احمد بن یحیی بن زید نحوی شیبانی را نام برد. و تناسب نام ثعلبی یا ثعلب، با معنی لغوی آن (روباه) پوشیده نیست.

(۱۰)- یا بفتح واو و سکون یاء، عمرو بن عثمان بیضاوی بصری، مکنی بابی بشر صاحب (الکتاب) وفات او را از سال ۱۶۱ تا ۱۹۴ ه. ق. گفته اند. (فيات ج ۳ ص ۱۳۳)

(۱۱)- علی بن احمد (م- ۴۴۸ ه. ق). (معجم ج ۱۲ ص ۲۲۶).

(۱۲)- ج فلات، بیابان پهناور، نجد.

دشت بی آب و گیاه.

(۱۳)- عنبسه بن المعدان الفیل المیسانی. شاگرد ابو الاسود دثلی است. و معدان را از آن جهت بفیل منسوب کرده اند که گویند فیلی از آن زیاد بن ابیه بود و روزی ده درهم هزینه آن می کرد. معدان گفت فیل را بمن دهید و روزی ده درهم نیز بشما می دهم (بغیه الوعاه ص ۳۶۸)

(۱۴)- خطای رأی.

(۱۵)- ابراهیم بن قاسم، ادیب نحوی مکنی بابی اسحاق (م- ۶۴۲ ه. ق).

یا يوسف بن سلیمان نحوی مکنی بابی الحجاج (م- ۴۷۶ ه. ق).

(۱۶)- سرنگون شدن.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۳

یابد، «نفظویه» «۱» دوده سیاه روئی بر جبین کشد؛ «ابن

خالویه» (۲) نسبت «عَمُوا وَ صَمُوا» (۳) گیرد؛ «ابو الاسود» (۴) سفید نتواند شد [۱]؛ «لحیانی» (۵) عرض لحيه «۶» نتواند [۲] کرد. «جاحظ» (۷) آنجا خط «۸» دهد. «ابن هری» (۹) هر از بر «۱۰» بازنشاسد [۳] نشناسد. چون [۴] مدرس «۱۱» تسرید [۵] «۱۲» آرید، از بادرات «۱۳» افادات سردش [۶] «۱۴» «مبّرد» «۱۵» بترحاب [۷] «۱۶» خود را خنک گوید [۸]، و «کسائی» «۱۷» بکساء [۹] «۱۸» شرف

[۱]- یو، نتواند.

[۲]- یو، ندارد.

[۳]- ط، عت، باز ندارد.

[۴]- ط، نو، و چون.

[۵]- عت تدریس تسرید.

[۶]- ط، سروش.

[۷]- ط، عت، ترهات.

[۸]- یو، ندارد.

[۹]- ط، بر کساء.

(۱)- ابراهیم بن محمد بن عرفه بن سلیمان بغدادی واسطی ازدی (۲۴۴-۳۲۳ ه. ق) (فیات ج ۱ ص ۳۰).

(۲)- یا بفتح واو، حسین بن احمد مکنی بابی عبد الله از علمای نحو و لغت (م- ۳۷۰ ه. ق) (فیات ج ۱ ص ۴۳۴).

(۳)- کور شوید و کر شوید (مأخوذ از آیه ۷۵ سوره مائده).

(۴)- در نام و نسب و سال تولد و وفات و وجود او اختلافست (رک لغت نامه دهخدا).

(۵)- علی بن مبارک یا حازم مکنی بابی الحسن از مردم ماوراءالنهر و غلام کسائی است و از ائمه لغت است (لغد از ابن ندیم).

(۶) - ریش، و عرض لحيه يعنى خودنمائی.

(۷) - عمرو بن بحر مکنی بابی عثمان (م- ۲۵۵ ه. ق) رک (فیات ج ۳ ص ۱۴۰).

(۸) - خط به کسی دادن، اقرار بکمال او کردن (بهار عجم).

(۹) - چنین است در همه نسخ و ظاهرا خطاست و صحیح ابن بری بفتح باء

(عبد الله بن بری بن عبد الجبار از علمای نحو و لغت (۴۹۹-۵۸۲ ه. ق) است (رک لغت نامه و رک بغیه الوعاه).

(۱۰)- رک تعلیقات.

(۱۱)- جای درس گفتن.

(۱۲)- پی در پی سخن گفتن (ر ب).

(۱۳)- این کلمه را بعضی شارحان سخن بدیهه و سخن بی نتیجه معنی کرده اند

(۱۴)- سرد، پی در پی، مسلسل.

(۱۵)- محمد بن یزید بن عبد الاکبر بغدادی بصری مکنی بابی العباس (۲۱۰-۲۸۶ ه. ق) (رک فیات ج ۳ ص ۴۴۴)

(۱۶)- مرحبا گفتن.

(۱۷)- علی بن حمزه بن عبد الله مکنی بابی الحسن امام مردم کوفه (م-۱۸۹ ه. ق) (فیات ج ۲ ص ۴۵۷)

(۱۸)- جامه، پوشش.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۴

اکتسا «۱» جوید.

هر حرفی از کلامش را که مأخذ اشتقاق شقوق علومست، از روی شقاق «۲» چون قریحه خود خامد شمزند [۱]. و از فهم ناقص «۳»، گفتار صحیح «۴» و مثالات «۵» سالم «۶» او را لفیف «۷» و مهموز [۲] «۸» و از معنی اجوف «۹» دانسته، تغییر او را مضاعف [۳] «۱۰» گردانند، و اوقات خود را صرف اعلال «۱۱» و جحد «۱۲» و نفی «۱۳» اقوال او که «۱۴» مستثنی «۱۵» و مفرد «۱۶» از جمع [۴] نحات «۱۷» زمان ماضی و حال [۵] و استقبالیست، نموده،

[۱]- عت، شمرد.

[۲]- ط، مهموزوار.

[۳]- ط، مضاف.

[۴]- ط، کنوز، جمیع.

(۱)- جامه پوشیدن.

(۲)- دشمنانگی (ر ب). ستیزه، خلاف.

(۳)- کوتاه، کم، اندک و در اصطلاح علم صرف کلمه ایست که لام الفعل آن حرف عله بود.

(۴)- درست، مقابل خطا،

و در اصطلاح علم صرف کلمه ایست که یکی از حروف اصلی آن همزه یا تضعیف (دو حرف اصلی آن از یک جنس که یکی در دیگری ادغام شده بصورت تشدید نوشته می شود) بود و از حرف عله خالی باشد.

(۵) - ج مثال، تمثیل، مثل، و در اصطلاح علم صرف، کلمه ایست که فاء الفعل آن حرف عله بود.

(۶) - درست، مقابل نادرست، و در اصطلاح علم صرف، کلمه ایست که هیچیک از حروف اصلی آن حرف عله، یا همزه یا تضعیف نبود.

(۷) - گروه مردم پراکنده از هر جای. آمیخته به یکدیگر (لغد) و در اصطلاح علم صرف کلمه ایست که دو حرف اصلی آن از حروف عله بود.

(۸) - معیوب عیب کرده (ر ب) و در اصطلاح علم صرف کلمه ایست که یکی از حروف اصلی آن همزه بود.

(۹) - درون خالی، توخالی، میان تهی. و در اصطلاح علم صرف کلمه ایست که عین الفعل آن حرف عله بود.

(۱۰) - دو برابر، و در اصطلاح علم صرف کلمه ایست که دو حرف اصلی آن از یک جنس باشد.

(۱۱) - مص باب افعال، بیمار گردانیدن (ر ب). ناسالم نشان دادن. نادرست نماندن. و در اصطلاح علم صرف، تبدیل کردن حرف عله است به حرف دیگر (با شرایط خاص).

(۱۲) - انکار کردن، و در اصطلاح علم صرف انکار وقوع فعل است از گذشته تا زمان اخبار.

(۱۳) - نابود کردن، نیست انگاشتن. و در اصطلاح علم صرف اخبار از انجام نیافتن فعل است در آینده.

(۱۴) - که، موصوفی است و جملات بعد از آن صفت (ادیب) است که در سطر ۷ صفحه ۶۱ ذکر شد.

(۱۵) - بیرون، جدا، ممتاز، منفرد. و در اصطلاح

علم نحو فردی است که از حکم عام ما قبل خود خارج است.

(۱۶) - جدا، بیک سو، بیرون. و در اصطلاح علم صرف، مقابل مثنی و جمع.

(۱۷) - ج ناحی، نحوی. عالم به نحو.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۵

افعال مدح او را بزم «۱» نسبت دهند، و همچنین هر صاحب رأی سخن آرای، که حولیات «۲» «زهیر» «۳» و اعتذارات «۴» «نابغه» «۵» و هاشمیات «۶» «کمیت» «۷» و نقائض [۱] «۸» «جریر» «۹» و خمریات [۲] «۱۰» «ابی نواس» [۳] «۱۱» و زهدیات «۱۲» «ابی العتاهیه» «۱۳»

[۱] - همه نسخ، نقاض.

[۲] - عت، خمرمات. نو، خمرات.

[۳] - یو، ابی.

(۱) - افعال مدح و ذم دو نوع فعل اند. فعل مدح فعلی است که مخصوص بمدح (به اعتباری فاعل) خود را ستاید و فعل ذم مقابل آنست، مانند نعم و بئس.

(۲) - منسوب به حول (سال) سالیانه. نام قصائدی است که زهیر بن ابی سلمی سروده است. گویند وی هر قصیده را در چهار ماه می سرود و در چهار ماه تهذیب می کرد و در چهار ماه بر شعرا می خواند، و پس از یک سال منتشر می ساخت. (ذیل المنجد)

(۳) - زهیر بن ابی سلمی (؟۵۳۰ - ؟۶۲۷ - م) صاحب معلقه معروف، شاعری جاهلی است.

(۴) - نام مجموعه قصائدیست که نابغه در عذرخواهی از نعمان بن منذر پادشاه حیره سروده است. این نام در ذیل المنجد اعتذاریات آمده (ذیل المنجد - اعتذاریات). و رک: (جواهر الادب ج ۲ ص ۴۵ - ۴۶)

(۵) - نابغه ذبیانی، زیاد بن معاویه، مکنی بابی امامه. یکی از شعرای بزرگ دوره جاهلی است. به پادشاهان حیره مخصوصا نعمان بن منذر پیوست، سپس

از او بترسید و بگریخت و نزد غسانیان شد، دیگر باره دل او بسوی نعمان متمایل گشت و قصائدی در عذرخواهی بگفت که باعتذارات معروفست (وی به سال ۶۰۴ م- ۱۸ ه. ق.) درگذشت. جواهر الادب ج ۲ ص ۴۵ و ذیل المنجد). (جرز ج ۱ ص ۱۱۵). (زک ص ۳۴۲).

(۶)- قصائدی است که کمیت در مدح بنی هاشم سروده و مشهورترین شعرهای اوست. این قصائد بطبع رسیده و به آلمانی نیز ترجمه شده (زک ص ۸۱۶. معط ستون ۱۵۷۰).

(۷)- کمیت بن زید اسدی کوفی (۶۰-۱۲۶ ه. ق) شاعر بنی هاشم (معط ستون ۱۵۷۰. زک ص ۸۱۶).

(۸)- نقائص جریر و فرزدق نام کتابی است فراهم آورده ابو عبیده معمر بن مثنی تیمی. موضوع آن تناقض اشعار این دو شاعر بزرگ است در هجا و جز آن از فنون شعر (معط ۳۲۳ و ۶۸۸).

(۹)- جریر بن عطیه بن حذیفه حطفی (۲۸-۱۱۰ ه) (زک ص ۱۸۲- معط ۶۸۷).

(۱۰)- نام سلسله قصاید ابو نواس است، در وصف خمر که ضمن دیوان او مکرر طبع شده.

(۱۱)- حسن بن هانی بن عبد الاول بن صباح مکنی بابی نواس (۱۴۵-۱۹۵ ه. ق معط ص ۳۵۱).

(۱۲)- نام اشعاریست که ابو العتاهیه در زهد سروده است (معط ص ۳۲۳. لغد).

(۱۳)- اسماعیل بن قاسم بن سوید کیسانی (۱۳۰-۲۱۱ ه. ق) (معط ۳۲۳).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۶

و مدایح «۱» «بحتری» «۲» و تشبیهات «۳» «ابن المعتز» [۱] «۴» و روضیات «صنوبری» «۵» و لطایف «۶» «کشاجم» «۷» و بدریات «۸» «متنبی» «۹» و بدیعیات «۱۰» «بدیع الزمان» «۱۱»

(۱)- مدایح بحتری نام قصائدی است که وی در مدح خلفای عباسی (متوکل و پس از او) سروده است.

(۲)- ولید بن عبید بن یحیی طائی از شعرای بزرگ قرن سوم صاحب حماسه معروف (۲۰۶ ۲۸۴ ه. ق). (زک ص ۱۱۳۸ و معط ۵۲۹).

(۳)- ظاهرا نام کتاب یا قصیده ای بخصوص نیست، بلکه چون ابن معتز را در ابداع تشبیهات، توانائی خاص بوده است، تشبیهات وی معروف شده. رک (الفهرست ص ۱۶۸ معط ۲۴۳. لغد) عبد العزیز سید الاهل در کتابی که بنام (عبد الله بن معتز) نوشته آمد: از غایت فراوانی و نیکوئی به تشبیهات او مثل زندقه و اهل بلاغت او را امیر تشبیه خوانند. (ص ۳۷ کتاب)

(۴)- عبد الله بن المعتز بن متوکل عباسی از تلامذ میرد و ثعلب، یک روز و یک شب خلافت یافت سپس دستگیر شد و بقتل رسید. (۲۴۴ یا ۲۴۷-۲۹۶). معط (۲۴۳).

(۵)- احمد بن محمد بن حسن مکنی بابی بکر حلبی شاعر دربار سیف الدوله (م- ۳۳۴ ه) ترجمه احوال او در فوات الوفيات ج ۱ ص ۶۱ و لغد و اعیان الشیعه ج ۱۰ ص ۳۵۶ و ج ۱۱ ص ۶۵ و ریحانه الادب ج ۲ ص ۴۹۵ آمده است. چون اشعار او بیشتر در وصف باغ و بوستانست به روضیات شهرت یافته.

(۶)- لطائف الظرفا، نام دیگر کتاب ادب الندماء، یا ادب الندیم کشاجم است. رک (معط ۱۵۶۱).

(۷)- بفتح و ضم اول، محمود بن الحسین مکنی بابی الفتح، او راست ادب الندیم. کتاب الرسائل. دیوان شعر (الفهرست ص ۲۰۰). حاج خلیفه وفات

او را حدود ۳۵۰ نوشته (طبع اول). در طبع دوم آمده المتوفی حدود سنه خمسّمائه (!). (معط ۳۵۰ یا ۳۶۰) و کشاجم رمزی است از هنر و شکل او یعنی کاتب، شاعر، ادیب، جمیل، مغنی. (لغد).

لکن ثعالبی در یتیمه الدهر این لفظ را به کاتب و شاعر و منجم تفسیر کرده است (ج ۴ ص ۱۵۷).

(۸) - نام قصائدی است که متنبی در وصف بدر بن عمار سروده است (کنوز). و شاید بدویات است و آن قصائدی است که در وصف زنان بدوی سروده و ثعالبی نویسد: او را در وصف بدویات طریقه ظریفه است که بحسن آن متفرد بود ... (یتیمه. ص ۱۲۹ ج ۱).

(۹) - احمد بن حسین بن حسن بن عبد الصمد (۳۰۳-۳۵۴ ه. ق) مکنی بابی الطیب (رک یتیمه الدهر ثعالبی ج ۱ ص ۷۸).

(۱۰) - ظاهرا نام رسائل بدیع الزمان است که مکرر بطبع رسیده ولی در فهرست ها چنین نامی برای آن نیافتیم.

(۱۱) - احمد بن الحسین بن یحیی بن سعید (متوفی ۳۹۸) از ادباء مشهور. صاحب کتاب مقامات. مکنی بابی الفضل. رک (یتیمه ج ۴ ص ۱۶۷).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۷

و رسائل «۱» «صابی» «۲» و مقولات «۳» «ضبی» [۱] «۴» را مانند کلام صبی بر طاق نسیان جفت «۵» عطلت «۶» سازد، و در معرض معارضت رباعیات «۷» درستش [۲] «۸» رباعیات «۹» «درست» «۱۰» را بمشت توییخ از بیخ، برشکرد «۱۱» و مخمّسات «۱۲» متینش پنجه بو سعید رستمی «۱۳» را بقوت معنی برتابد، و در شیوه تناسب بدایع، کلام «امرؤ القیس» «۱۴» را مخالف قیاس وانماید. جزالت «۱۵» نظم

[۳] صخر «۱۶» جز آلت سخر نشمرد.

و جریر «۱۷» جز بر اعتراف «هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا» «۱۸» تکلم نکند. منظومات «حسان

[۱]- نو، جنی.

[۲]- نو، رباعیات درستش را به مشیت ...

[۳]- عت، تظلم، ط ندارد.

(۱)- منتخبی از آن را شکیب ارسلان بطبع رسانده است. (معط ۲۹۲).

(۲)- ابراهیم بن هلال بن ابراهیم بن زهرون مکنی بابی اسحاق (۳۱۳-۳۴۸ ه. ق)، از کتاب و ادباء مشهور، معاصر شریف رضی است و چون درگذشت رضی او را رثا گفت. (معط ۲۹۲).

(۳)- عت و معقولات، ظاهرا و مفضلیات، مفضلیات ضبی و آن منتخبات اشعاریست که برای مهدی عباسی فراهم آورده (ر ک معجم ج ۱۹ ص ۱۶۷).

(۴)- مفضل بن محمد بن یعلی مکنی بابی العباس یا ابی عبد الرحمن (م- ۱۷۰ یا ۱۶۸ ه. ق) ر ک معجم و معط.

(۵)- قرین.

(۶)- بی زیور، بی پیرایه (ر ب).

(۷)- ج رباعیه، دوبیتی.

(۸)- نقیض شکسته، کامل.

(۹)- ج رباعیه بفتح اول چهار دندان میان ثنایا و انیاب (ر ب).

(۱۰)- مکنی باین رباط فقمی شاعریست (ر ب).

(۱۱)- شکریدن- شکستن (برهان).

(۱۲)- ج مخمس، معروف.

(۱۳) - محمد بن محمد بن حسن بن محمد بن حسن بن علی بن رستم اصفهانی شاعر معاصر صاحب بن عباد. رک یتیمه ج ۳ ص ۱۲۹ و رک لغد).

(۱۴) - حنّج بن حجر کندی مکنی بابی الحارث ملقب بامرئ القیس (۵۰۰-۵۴۰ م) از اشراف کنده و شاعر بزرگ جاهلیت و صاحب معلقه معروف (جرز ج ۱ ص ۱۰۷).

(۱۵) - استواری (رب).

(۱۶) - صخر بن عمرو بن شریذ برادر خنساء است. ترجمه مبسوط او در (لغت نامه دهخدا

و زهر الادب ج ۴ ص ۷۲ و عقد الفرید و عیون الاخبار ج ۴ ص ۱۱۷-۱۱۸) درج است.

(۱۷)- حذیفه بن بدر بن عوف بن کلیب ملقب بجریر و مکنی بابن عطیه (م- ۱۱۰ ه. ق) از فحول شعرا و دیوان او مطبوع و معروف است (معط ۶۸۷).

(۱۸)- او گشاده زبان تر است از من (از آیه ۳۴- سوره قصص).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۸

ثابت [۱] «۱» را از نابت [۲] «۲» خسان بیند، و عذوبت سخنان «سحبان» «۳» را سحبه «۴» بَلَّت «۵» لسان خود انگارد و مخضرم [۳] «۶» را در انساب بلاغت، مخضرم «۷» التَّسْبِ داند.

«ابو تمام» «۸» را به ناتمامی نسبت دهد. «طرفه» «۹» را در طرفه‌العینی «۱۰» طرایف نظم «۱۱»، و نظم «۱۲» طرایف از هم پاشد. «سمره» «۱۳» را بهرزه درائی سمر «۱۴» کند.

«اسمر الحیص» «۱۵» را به حیص بیص «۱۶» اندازد و «کثیر عَزه» «۱۷» را بی عزت سازد.

[۱]- ط، حسان بن ثابت.

[۲]- ط، باب.

[۳]- عت مخضرم.

(۱)- حسان بن ثابت انصاری مکنی بابی الولید از بزرگان شعرای مخضرمین است. شصت سال در جاهلیت و شصت سال در اسلام بسربرد و در آخر عمر نابینا شد و به سال (۵۴ ه. ق) درگذشت (معط ۷۵۲).

(۲)- روئیده، رسته.

(۳)- سحبان وائل مردی خطیب و فصیح بود. گویند بر معاویه درآمد و ساعاتی پی در پی سخن راند معاویه گفت تو خطیب ترین عربی. سحبان گفت و عجم و جن و انس نیز (ذیل المنجد).

(۴)- باقی آب در چاه (ر ب). مانده رطوبت مقصود است.

(۵)- تری گیاه. و

بکسر اول تر کردن (ر ب).

(۶) - ظاهرا این کلمه علم مشخصی نیست و مقصود معنی وصفی آنست، یعنی شاعری که جاهلیت و اسلام را دریافته باشد

(۷) - آنکه پدر او ناشناس باشد، آنکه دعوی نسبی کند و نداشته باشد.

(۸) - حیب بن اوس بن حرث (۱۹۰-۲۲۸ ه. ق) از بزرگان ادب و شعر، صاحب کتاب حماسه، معروف، مطبوع.

(معط ۲۹۶).

(۹) - طرفه بن العبد شاعر جاهلی و یکی از اصحاب معلقات (م- ۵۵۰ م).

(معط ۱۲۳۹).

(۱۰) - بیک چشم بهم زدن.

(۱۱) - طرایف نظم، شعرهای طریف، نادر، نو.

(۱۲) - رشته مروارید.

(۱۳) - نمی توان گفت منظور سمره بن جندب (م- ۶۰ ه. ق) است، زیرا ویرا در زمره ادبا و شعرا نشمرده اند. در لسان العرب

از شاعری بنام عطیه بن سمره لیشی مکنی باین سمره نام می برد. و تحقیقا معلوم نشد کیست.

(۱۴) - افسانه.

(۱۵) - گویا مقصود شاعر معروف، سعد بن محمد بن سعد صیفی ملقب به حیص و بیص است که ترجمه احوال او در معجم

الادباء و وفیات الاعیان مشروحا آمده است. وی به سال (۵۷۴ ه. ق) در گذشت. لیکن مقصود از اسمر را ندانستم و شاعری را

بنام اسمر الحیص نیافتم.

(۱۶) - بفتح اول و آخر در هر دو و بکسر و بفتح اول و کسر آخر، سختی و تنگی (ر ب).

(۱۷) - کثیر بن عبد الرحمن که او را بمعشوق او عزه دختر جمیل بن وقاص نسبت دهند وی به سال (۱۰۵ ه. ق) در گذشت

(جر ج ۱ ص ۳۳۲).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۹

«اخطل» «۱» را بخطا و خطل «۲» در گیرد «ذو الدجاج [۱]» «۳»

را دجاجه ناظم «۴» شمارد و «دیک الجن» «۵» را پروبال بلند پروازی درهم شکنند. قلاید «متنبی» «۶» را مبتنی بر تقلید داند و رباعیات [۲] «۷» «معزی» «۸» را معزی از سلاست یابد و اشعار معزی «۹» را معزی «۱۰» بر معرت [۳] «۱۱» گرداند. [۴] و چون در عرصه بلاغت، تبلیغ [۵] «۱۲» زمام مبالغت کند، بسرعت [۶] ارتجال «۱۳» «ابو فراس» «۱۴» را مرتجل «۱۵» سازد.

[۱]- ط، و ذو الدجاج.

[۲]- یو، و رباعیات.

[۳]- یو، مقرب. عت معرو.

[۴]- از اینجا تا کند، در نسخه عت نیست.

[۵]- نو، به تبلیغ مضامین زمام مبالغت کند. ط، به تبلیغ مضامین تبلیغ زمام ...

[۶]- عت، بسرعت و یو ارتجال.

(۱)- غیاث بن غوث بن صلت ثعلبی (۶۲۹-۷۱۲ م) هم طبقه جریر و فرزددق، شاعری است نصرانی و به بنی امیه مخصوص بود. دیوان شعر او معروف و مطبوع است، رک (معط ۴۰۸).

(۲)- سخن بسیار سست و تباه (رب).

(۳)- ذو الدجاج حارثی شاعریست (رب، تج. لغد) زیاده بر این شرحی نیافتیم.

(۴)- ماکیان که تخم در شکم دارد (رب).

(۵)- عبد السلام بن رغبان، از شعرای متعصب در عربیت مقیم حمص (م- ۳۳۵ ه) (جرز ج ۲ ص ۹۶).

(۶)- این جمله در ط، در حاشیه قلائد میثی ضبط شده است! در لغت، قلائد الشعر، بمعنی باقیمانده از شعر بر زمانه آمده است (رب).

یعنی اشعاری که روزگاران باقی ماند. و هرگاه این جمله قلائد متنبی باشد معنی آن اشعاری از متنبی است که بخاطر لطافت و استحکام آن پایدار مانده است، زیرا بعید است که متنبی

را اشعاری بنام قلائد بوده است و پس از فحوص بسیار نشانی در این باب نیافتم، همچنان که آوردن کلمه متنبی نیز از ظرافت عبارت دور می نماید، زیرا از متنبی در چند سطر پیش نام برده است. (ص ۶۶ سطر ۲).

(۷) - غیر از معنی لغوی کلمه چیزی مفهوم نشد.

(۸) - احمد بن عبد الله بن سلیمان تنوخی مکنی بابی العلاء (۳۶۳ - ۴۴۹ ه. ق).

(۹) - شاعر معروف عصر سلجوقی معاصر آلب ارسلان. مرگ او بین ۵۱۸ - ۵۲۰ ه. ق است.

(۱۰) - منسوب (تج).

(۱۱) - گناه بدی (نف).

(۱۲) - دست بعنان دراز کردن سوار تا تیز رود (رب).

(۱۳) - بیدیه سخن گفتن (رب). بی درنگ سخن گفتن.

(۱۴) - حارث بن ابی العلاء همدانی (۳۲۰ - ۳۵۷). از شعرا و ادبای معروف است و صاحب عباد او را خاتم شعرا می شمارد

(معط ۳۳۶) و نیز ابو فراس، کنیه فرزندق بن غالب است.

(۱۵) - هر دو پای بسته (رب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۰

و در شیوه طرد «۱» و ركب «۲» ابا فارس «۳» را از فرس فراست «۴» دراندازد.

«لید» «۵» بلاد بلاد «۶» پوید. «میکال [۱]» «۷» کلیل «۸» گردد. سخن پردازی «ابن حسام» «۹» انحسام «۱۰» گیرد، وصیت

«۱۱» شهرت «راعی» «۱۲» و «ذو الزمه» «۱۳» صوت [۲] راعی «۱۴» رمه شود. لطایف کلام «مبذول» «۱۵» مبتذل [۳] برآید

«بحتری [۴]» «۱۶» از تحیر به چیزی از بیش و کم لب نتواند گشود، و «تبریزی» «۱۷» شاعر در مقام تبریز «۱۸» هنر تبریز «۱۹»

[۱] - ط، و میکال، عت هیکل.

[۲] - یو، صورت.

[۳] - ط، به تبدل.

(۱)- ظاهرا از

دو کلمه نخست معنی لغوی مقصود است یعنی شکار و سوارکاری و این ظن را کلمه ابا فارس تأیید می کند چه در ادباء مشهور کسی بدین کنیت نیست و مقصود از ابا فارس شاید سوارکار و سوار ماهر است.

(۲) - ظاهراً از دو کلمه نخست معنی لغوی مقصود است یعنی شکار و سوارکاری و این ظن را کلمه ابا فارس تأیید می کند چه در ادباء مشهور کسی بدین کنیت نیست و مقصود از ابا فارس شاید سوارکار و سوار ماهر است.

(۳) - ظاهراً از دو کلمه نخست معنی لغوی مقصود است یعنی شکار و سوارکاری و این ظن را کلمه ابا فارس تأیید می کند چه در ادباء مشهور کسی بدین کنیت نیست و مقصود از ابا فارس شاید سوارکار و سوار ماهر است.

(۴) - زیرکی.

(۵) - ابن ربیعہ بن مالک بن جعفر عامری از شعرای مخضرمین است. در اوائل خلافت معاویہ در گذشت (معط ۱۵۸۷).

(۶) - کند خاطر بودن (ر ب).

(۷) - شاید منظور محمد بن اسماعیل بن عبد اللہ بن محمد بن میکال معروف به میکالی (م - ۳۸۸ ه. ق) است که ترجمه احوال او در معجم الادباء (ج ۱۸ ص ۲۹) آمده و یا عبد الرحمن ابن احمد میکالی (م - ۴۳۶ ه. ق) است که در کشف الظنون ذیل کتاب او مخزن البلاغہ از وی نام برده است. و نیز رجوع شود به ریحانہ الادب (ج ۴ ص ۱۳۴).

(۸) - کند (ر ب).

(۹) - کنیت دو تن از شعرای ایران: شمس الدین محمد قہستانی (م - ۹۸۲ ه. ق) و جمال الدین بن حسام خوافی سرخسی (م - ۷۳۷ ه. ق) است (ر ک لغد).

(۱۰) -

بریده گشتن (ر ب).

(۱۱) - آوازه (ر ب).

(۱۲) - عبید بن حصین نمیری از فحول شعرا و مقدمین آنان است و در عصر امویان می زیست به سال (۹۰ ه. ق) درگذشت (جرجز ج ۱ ص ۲۹۶).

(۱۳) - غیلان بن عقبه بن مسعود مکنی بابی الحارث (۷۷-۱۱۷ ه. ق). او را دیوانی است مطبوع (معط ۹۱۳).

(۱۴) - شبان.

(۱۵) - شاعریست (تج. ر ب). گویا مقصود ابو غنیش است که شاعری از بنی مبدول بوده است و در قاموس و لغد نام وی آمده است و مخصوصا این حدس از آنجا تأیید می شود که مؤلف در تحریر این کتاب بقاموس اعتنائی خاص داشته است.

(۱۶) - (ر ک ح ۲ ص ۶۶).

(۱۷) - گویا مقصود میر حسین تبریزی شاعر معروف عهد شاه عباس است که سهوی تخلص می کرد و به سال (۱۰۰۳ ه. ق) درگذشت (ریحانه ج ۱ ص ۲۰۲).

(۱۸) - افزون شدن بر اقران (ر ب).

(۱۹) - پر کردن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۱

ساغری نتواند نمود. «راجز» «۱» را، جز در [۱] مدحش از بحر زاخر «۲» خاطر به کنار نتواند آورد و «مکه» «۳» عربیه در حرم فصاحت و مشعر «۴» مشاعرت «۵» باستلام «۶» ارکان [۲] «۷» کعبه بیت «۸» و سعی «۹» مروه [۳] «۱۰» با صفای «۱۱» شعرش نیارد پرداخت، اقاویل «۱۲» او در لوح ظن «کما ظنّ فی لوح الهجیر [۴] ذباب» «۱۳» آمده، زمانه او را «اسیر من شعر» «۱۴» آواره بلاد سازد و مانند حرف لغو «۱۵» بدهنها [۵] اندازد. و در تزییف [۶] «۱۶» منظومات انیق «۱۷» و ترنیق [۷] «۱۸» خیالات دقیق

[۱]- عت، جز مدحش.

[۲]- عت، رکنی از ارکان.

[۳]- یو، و مروه،

[۴]- عت، ط، هجر.

[۵]- یو، تعوید هاهنا.

[۶]- یو، ط، ترنیف نو، عت، تزیف. متن تصحیح قیاسی است.

[۷]- عت، نو، تزریق. ط، تزریق.

(۱)- فضل بن قدامه مکنی بابی النجم از بنی عجل. از شعرای معروف عصر امویست به سال (۱۳۰ ه. ق) درگذشت (جرجز ج ۱ ص ۲۹۷). و در تمام نسخ (را) پس از راجز موجود است ولی زاید بنظر می رسد.

(۲)- بحر زاخر، دریای بسیار آب و پر (ر ب).

(۳)- شک نیست که از کلمه مکه جز خانه کعبه شخصی خاص، هم بدین نام منظور است ولی با فحص بسیار، چنین نامی نیافتیم.

(۴)- مشعر الحرام معروفست، و مشعر قیاسا جای شعر خواندن.

(۵)- نبرد کردن به شعر با هم (ر ب).

(۶)- بسودن سنگ را بدست یا بلب (ر ب).

(۷)- ج رکن.

(۸)- شعر و خانه و در آن ایهامی است به خانه کعبه.

(۹)- کوشش، و سعی بین صفا و مروه از اعمال حج است که هفت بار از صفا به مروه روند و بازگردند.

(۱۰) - کوهی است به مکه.

(۱۱) - روشنی. و صفا کوهی است به مکه. بمناسبت مکه، لفظ حرم و مشعر و استلام حجر و ارکان و سعی و صفا و مروه را که مربوط بحج است آورده (از حاشیه نو).

(۱۲) - ج قول، گفتار، سخن.

(۱۳) - آن چنانکه صدا می کند مگس از گرمی عطش به گرمگاه (مثلی است).

(۱۴) - مثلی است که در سرعت انتشار آرند، چه شعر زودتر از هر چیز سایر شود.

(۱۵) - بیهوده

(لغد).

(۱۶) - ناسره گردانیدن (ر ب) نارایج ساختن.

(۱۷) - نیکو (ر ب).

(۱۸) - شوریده کردن (ر ب).

(۱۹) - سوده تر از آرد. و این مثل بصورت «ادق من الطحين» دیده شد. (فرائد اللال ص ۲۲۳).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۲

و تلحین «۱» کلام بی نظیر رشیقش «۲» به طنز [۱] «۳»، لحن پرداز «و لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ» «۴» و نغمه ساز. «و ما هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ» «۵» زبان حالش را درین دیر سپنج و سرای محنت ستنج «۶» به سزای [۲] طبع نکته سنج، سزا و جهرا «۷» سرود سرای این بیت غم آگنج «۸» گرداند.

[۳] و ما ذا ارجی من حياه ذمیمه مقسمه بین النوی و التوائب «۹». و هر «ناظم» «۱۰» «قدسی» «۱۱» خصال «صائب» «۱۲» رایی که [۴] در پیش جودت سخنش نطق «ناطق» «۱۳» و صامت بسته باشد و «شوکت» «۱۴» «شاهی» «۱۵» و «شانی» «۱۶» شکسته، با طراوت بیانش گلزار بیان «فردوسی» «۱۷» از طراوت دور نماید،

[۱] - عت، بطمز لحن پردازد. یو، بنظر، متن بر طبق نو.

[۲] - نو، ای طمع ...

[۳] - ط، قبل از بیت اضافه دارد: شعر.

[۴] - یو، ندارد.

(۱) - بخط نسبت کردن (ر ب).

(۲) - نیکو (ر ب).

(۳) - فسون کردن (ر ب). استهزاء.

(۴) - و می شناسی آنان را در خطای گفتار (از آیه ۳۲ سوره محمد ص).

(۵) - و نیست آن گفته شاعری (از آیه ۴۱ سوره الحاقه).

(۶) - ذخیره. پس انداز (برهان).

(۷) - نهان و آشکارا.

(۸) - پر. مملو (برهان).

(۹) - و چه امید داشته باشم از زندگانی نکوهیده ای که بخش شده است بین جدائی و مصیبتها.

(۱۰) - شاعر. و لقب ناظم هروی

است که مثنوی یوسف زلیخائی بنظم آورده و به سال ۱۰۷۲ آن را پایان داده است.

(۱۱) - منسوب به قدس، پاکیزه.

و لقب حاج محمد جان مشهدی شاعر عصر صفوی (م- ۱۰۴۲ ه. ق) است رک (آتشکده آذر طبع زوار ص ۹۶ متن و ۴۴ تعلیقات).

(۱۲) - راست، درست و لقب میرزا محمد علی تبریزی شاعر معروف (م- ۱۰۸۱ ه. ق) است.

(۱۳) - گویا و لقب ملازمان اصفهانی متخلص بنطاق معاصر شاه عباس ثانی است.

(۱۴) - بزرگی، جلال (نف) و لقب محمد اسحاق بخاری مشهور به شوکت است. نصرآبادی نویسد: به سال ۱۰۸۸ بهرات آمد به خدمت صفی قلی خان حاکم هرات رسید. (تذکره نصرآبادی ص ۴۴۲).

(۱۵) - آقا ملک بن جمال الدین شاعر دربار بایسنقر (آتشکده آذر ص ۸۱).

(۱۶) - نسف آقا معروف بوجیه الدین، شانی تکلو شاعر دربار شاه عباس (م- ۱۰۳۲ ه. ق).

(۱۷) - معروف (۳۲۹-۴۱۱ ه. ق).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۳

و در جنب «اشراق» «۱» ضمیرش شعله «تجلی» «۲» بیضا «۳» چون شمسه تصویر، بی نور.

«خسرو» [۱] «۴» از شیرینی گفتارش به سخن لب نگشاید، و «سحابی» «۵» در مقابل اشعار آبدارش چون رگ «۶» ابر بهار تراید «۷».

با نشئه مقال [۲] روح بخشش «جامی» «۸» از فیض باده گساری غنی، و در برابر اقوال دلکشش نظم آشنا و بیگانه بی معنی.

عدوبت منظوماتش «زلالی» «۹» را از خوی [۳] «۱۰» خجالت دفتر سخن به آب اندازد، و «هلالی» «۱۱» را هلال آسا، برنگ زردی و نقص «۱۲»، شهره شهر و انگشت نمای آفاق سازد. در طور طور «۱۳» سخنوریش، «کلیم» «۱۴» کلیم بر سر کلام خود کشد، و در

[۱]- یو، خسروی.

[۲]- عت، مقابل.

[۳]- عت، ط، جوی.

(۱)- تابش، و شاید نظر به میرداماد متخلص باشراق (م- ۱۰۴۰ ه. ق) داشته است.

(۲)- درخشیدن هویدا شدن، گویا منظور علیرضا تجلی (م- ۱۰۸۳ یا ۱۰۸۸ ه. ق) است که ترجمه احوال وی در ریاض العلماء و الذریعه آمده است. رک (تعلیقات آتشکده آذر ص ۷۷).

(۳)- آفتاب.

(۴)- گویا منظور امیر خسرو دهلوی (م- ۷۲۵ ه. ق) است و بعید است که خسروی سرخسی مقصود باشد.

(۵)- شرح حال او در مجمع الخواص (ص ۳۰۴-۳۰۵) و مآثر الکرام (ص ۱۴-۱۵) آمده است. وی در حدود (۱۰۱۰) ه. ق) درگذشت.

(۶)- رگ ابر، خطی که از ابر نمایان شود و پاره ای ابر سیاه بدرازا که بصورت رگ می باشد (بهار عجم بنقل کنوز).

(۷)- تر آمدن، منفعل و خجل شدن (کنوز) و شاید عبارت چنین بوده است: چون برگ از ابر بهار تر آید.

(۸)- نور الدین عبد الرحمن جامی (م- ۸۹۸ ه. ق).

(۹)- گویا مقصود زلالی شیرازی معاصر و شاگرد اهلی (- ۹۴۸ ه. ق).

است و شاید زلالی خوانساری (م- ۱۰۲۴) منظور است.

(۱۰)- بواو مجهول، عرق بدن.

(۱۱)- هلالی جغتائی (مقتول به سال ۹۳۶ ه. ق).

(۱۲)- از آن جهت که بر حسب رؤیت، بدر ماه شب چهارده) که قرص کامل است از نیمه ماه رو بنقصان گذارد و هلال

غایت انتقاص ماه است.

(۱۳) - حد، قدر. و طور طور اضافه مشبه به است به مشبه و طور را بمناسبت لفظ کلیم آورده است، چه طور کوهی است که

موسی

(۱)- از شعرای اواخر قرن نهم هجری صاحب منظومه معروف لیلی و مجنون.

(۲)- اهلی شیرازی، محمد (م- ۹۴۲ ه. ق).

(۳)- قوسی هروی. میر علی شیر نوائی در مجالس النفائس (ص ۱۶۷) از او نام برده است.

(۴)- کمان کسی کشیدن، هم آورد او شدن (بهار عجم بنقل

کنوز).

(۵) - نظیری نیشابوری از شعرای عهد صفوی، بهندوستان رفت و به سال (۱۰۲۳ ه. ق) در احمدآباد درگذشت (رک تعلیقات آتشکده چاپ زوار ص ۵۱).

(۶) - شاعر عصر صفوی معاصر شاه عباس اول.

(۷) - بدبخت (نف) و در اصطلاح علم هیئت، سوختن ستاره آن بود که با آفتاب بهم آید و بشعاع آفتاب روشنائی ستاره از میان رود (التفهیم ص ۸۲).

(۸) - نور الدین حمزه بن عبد الملک بیهقی شاعر و صوفی عهد تیموری (م - ۸۶۶ ه. ق).

(۹) - ج نکبه، رنج، سختی (ر ب).

(۱۰) - نزاری قهستانی معاصر سعدی و متوفی به سال ۷۲۰ ه. ق.

(۱۱) - صلاح الدین حزنی شاگرد محتشم کاشی است.

(۱۲) - از شعرای عصر صفوی. ترجمه احوال او در (مجمع الخواص ۱۷۲) و تحفه سامی ص ۱۲۷ - ۱۲۸ آمده است.

(۱۳) - نامی که شاعر برای خود مقرر کند و بدان مشهور گردد، چون سعدی، فردوسی ... (نف).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۵

الحق دانشور مفلق [۱] «۱» و سخن سنج متفیهق «۲» که یراعه «۳» براعت «۴» پرورش در طلاقت «۵» بیان و ذلاقت «۶» لسان، لقاعه «۷» بزيع [۲] «۸» باشد، و حلاوت تحریر و طلاوه «۹» تقریرش، در بیان معانی و معانی بیان «۱۰» «احلی من البدیع» «۱۱»، و ارکان بیت ذو قافیتین «۱۲» وجود با جود و جودتش [۳]، در فن بدیع «۱۳» ابداع «۱۴»، بحسن تناسب ترکیب یافته، و نساج «۱۵» قدر، برد «۱۶» مَفوَّف [۴] «۱۷» دأبش «۱۸» و ثوب مکعَّب [۵] «۱۹» ذاتش را بی شوائب «۲۰» التباس «۲۱» به صنعت تسهیم «۲۲» و تدبیج [۶] «۲۳»

[۲]- نو، بزيع.

[۳]- ط، جودتش.

[۴]- عت، و مفوف.

[۵]- ط، معكب.

[۶]- نو، بديج.

(۱)- افا، باب افعال، آنکه کلام عجيب و سخن شگفت آرد (ر ب).

(۲)- افا باب تفعّل، فراخ سخن.

(۳)- قلم.

(۴)- فضل، دانش.

(۵)- گشادگی (ر ب).

طلاقت بیان گشاده زبانی. فصاحت.

(۶)- تیزی، فصاحت، تیززبانی (ر ب).

(۷)- مرد نیک زیرک سخن ساز حاضر جواب (ر ب).

(۸)- ظریف (ر ب).

(۹)- پذیرائی دل. دلپذیری (ر ب).

(۱۰)- معانی و بیان دو علم است از علوم ادب. موضوع بیان عبارتست از تعبیر از یک معنی به صورتهای گوناگون و موضوع معانی اصول و قواعدیست که به یاری آن کلام با مقتضای حال منطبق می شود.

(۱۱)- شیرین تر از خیک انگبین. بدیع بمعنی خیک نو است و در این مقام مؤلف آن را بمعنی خیک انگبین بکار برده.

(۱۲)- بیت ذو قافیتین آنست که برای یک شعر دو قافیه آرند:

ای از مکارم تو شده در جهان خبر افکنده از سیاست تو آسمان سپر

(۱۳) - نو برون آورده، و بدیع علمی است که موضوع آن بحث از وجوهی است که موجب نیکوئی کلام بلیغ گردد.

(۱۴) - رک ح ۱۴ ص ۸.

(۱۵) - بافنده.

(۱۶) - جامه خط دار (ر ب).

(۱۷) - برد، مفوف، چادر تنک که در وی خطهای سپید باشد یا عامست (ر ب).

و تفویف آنست که بنای شعر بر وزن خوش و لفظ شیرین و عبارت متین و قافیه درست نهند (المعجم ص ۳۲۲).

(۱۸) - در یو، عت، دانش و در نو و ط و کنوز دأبش (مرکب از داب - عادت + ش مضاف الیه) ضبط شده

(۱۹) -

ثوب مکعب، جامه ای که نقش چهارخانه داشته باشد. یا جامه منقوش مطلقا (لسان العرب).

(۲۰) - ج شائبه، آلودگی.

(۲۱) - مص باب افتعال، پوشیده شدن کار بر کسی (ر ب).

(۲۲) - چادر مخطط بافتن و در محاسن شعری صنعت تسهیم آنست که شاعر نسق شعر بر وجهی نهد که بعضی از آن بر بعضی دلالت کند و چون صاحب طبعی یک مصراع از آن بشنود بداند که ما بعد آن چه تواند بود.

(المعجم ص ۳۶۷).

(۲۳) - مص باب تفعیل، آراستن بدیاج، حریربافی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۶

و عمل توشیح [۱] و توشیح «۱» «۲»، به تار و پود محبتینات ذاتیه و لطایف عرضیه «۳» بافته [۲]، بر قامت موزون مهففات «۴» نظم جمیل، مهلهلات «۵» لطیف پوشاند، و تشنه لبان سخن را از معانی آبدار، ماء معین نوشاند [۳].

کلک دو زبان «۶»، اگر هزار دستان «۷» گردد، بصد دستان «۸» داستان بلاغتش را یکی از هزار نتوان گفت. و اگر از شعرهای ترش رقم شود، از آبداری معانی آن صدای آبشار [۴] از صریر خامه خشک توان شنفت.

چون مشاطه طبع بدیهه سنجش، به شانه [۵] موشکافی جعد سلسله مویان اشعار نازک را برسم مثنی «۹» و مرسل «۱۰» از مفرق «۱۱» نظم مسلسل در اندازد، شعرای

[۱] - عت، توشیح.

[۲] - عت، یافته.

[۳] - عت، معنی نوشاند.

[۴] - ط و نو، آبشار، و منبع آب معنی شده.

[۵] - عت، نشانه.

(۱) - نگار کردن جامه را (ر ب).

(۲) - حمایل در افکندن بگردن دیگری (ر ب).

و در محسنات شعری آنست که بناء شعر بر چند بخش مختلف الوزن نهند که جمله آن یک قصیده

باشد و چون هر بخش را جداگانه بر خوانی قصیده دیگر بر وزنی دیگر برون آید. (المعجم ص ۳۸۳).

(۳) - مقابل ذاتی، اکتسابی.

(۴) - جاریه مهفهفه، دختر باریک شکم سبک روح لاغر میان.

(۵) - ج مهلهله، جامه تنک بافته (ر ب).

(۶) - دو زبان، از آن رو که قلم را از نی مخصوص می تراشیدند و پس از تراشیدن، سر آن (نیش قلم) را با چاقوئی نازک اندک شکافی می دادند تا نرم نویسد.

(۷) - بلبل.

(۸) - مکر و حيله (برهان).

(۹) - دو تا، دولا. و موی مثنی، موی مفتول (تاب داده است).

(۱۰) - رهاشده و تاب نخورده، و این عبارت متأثر از شعر معروف امرؤ القیس است:

غدائره مستشزرات الی العلی تضل العقاص فی مثنی و مرسل

(۱۱) - فرق سر (نف). در بعض نسخ به تشدید راء ضبط شده و مثنی و مرسل و مفرق را اصطلاح عروضی ترجمه کرده اند و آن خطاست و در عروض چنین اصطلاحاتی نیست.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۷

شعری «۱» کوبه «۲» ما تقدّم «۳»، بقدم شعرش. «و هو من الشعر ادقّ [۱] و من السیف ارقّ» «۴» طره آسا، در آویزند [۲] و فصحای قرون آتیه و خالیه «۵» حالی [۳]، روان «۶» به پای کلکش فروریزند [۴]، عاقبت غزلیات احوالش از مطلع «۷» تا مقطع «۸»، از اختلال [۵] و تثلیم «۹» تواتر طمحات «۱۰»، و تضییق و تشدید توارد خطرات، مدخول «۱۱»، و بقوافی «۱۲» غموم متکاوس «۱۳» و متراکب «۱۴» و اسجاع [۶] «۱۵» هموم متدارک «۱۶» و مترادف «۱۷»، مقفی «۱۸» و مردّف «۱۹» گشته، بمزید «۲۰» آن، دخیل «۲۱» نایره «۲۲» محن «۲۳»

[۱]- یو، الشعر ندارد.

[۲]- ط، در آویزد.

[۳]- عت، جائی.

[۴]- ط، ریزد.

[۵]- ط، اختلال.

[۶]- عت، الجاح.

(۱)- ستاره ایست روشن که بعد از جوزا برآید (رب. نف).

(۲)- جلال، جلوه، گروه مردم (نف) و شعری کوبه، صفت شعرا است.

(۳)- گذشته. و جمله فعلیه صفت شعرا است.

(۴)- و آن از موباریکتر و از شمشیر شفاف تر است. رک تعلیقات.

(۵)- گذشته.

(۶)- جان.

(۷)- بیت نخستین، آغاز.

(۸)- بیت آخر، پایان.

(۹)- رخنه در افتادن. و تتلم مناسب تر است.

(۱۰)- طمحات الدهر، سختیهای زمانه (رب).

(۱۱)- تباه (رب).

(۱۲) - ج قافیه، بعضی از کلمه آخر بیت است بدان شرط که عین آن کلمه و معنی آن در آخر ابیات دیگر مکرر نشود (المعجم ص ۱۹۵).

(۱۳) - افا، باب تفاعل، برهم نشیننده و تو بر تو شونده (ر ب). و در علم عروض، قافیه متکاوس آنست که چهار حرف متحرک و ساکنی قافیه شود. (المعجم ص ۲۶۶).

(۱۴) - برهم نشیننده و در علم عروض قافیه متراکب آنست که سه متحرک و ساکنی با هم آید (المعجم ص ۲۶۶).

(۱۵) - ج سجع.

(۱۶) - در رسنده. و قافیه متدارک دو متحرک و ساکنی است (المعجم ص ۲۶۷).

(۱۷) - پی در پی. و قافیه مترادف آنست که در آخر آن دو ساکن بود. (المعجم ص ۲۶۸)

(۱۸) - دنبال شده (ر ب). با قافیه، قافیه دار.

(۱۹) - در پی افتاده دنبال شده. و بدین معنی باب تفعیل در عربی استعمال نشده. و شعر مردف آنست که در قافیه آن ردف بود، خواه مفرد و خواه مرکب و ردف، الف یا واو یا یاء ما قبل (روی) است

(المعجم ص ۲۴۴).

(۲۰) - بعلاوه، علاوه. و حرف مزید آنست که حرف خروج بدان پیوندد (المعجم ص ۲۶۰).

(۲۱) - داخل. و حرف دخیل، حرف متحرکی است که میان تأسیس و روی بود (المعجم ص ۲۵۶).

(۲۲) - آتش، شعله.

(نف) و حرف نائره آنست که حرف مزید بدان پیوندد (المعجم ص ۲۶۰).

(۲۳) - ج محنه، محنت

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۸

بقید «۱» نواب «۲» زمن شود، و منظومات «۳» اسباب معیشتش از استدراک «۴» تنافر «۵» و تناقص «۶»، و استتباع «۷» تغییر و تناقض، منشور «۸» و از سبب [۱] «۹» و وتد «۱۰» مقطوع و مهجور آمده، تسهیل و تکمیل امور خویش را در تحت طباق [۲] «۱۱» چرخ ملتمع «۱۲» و سپهر مرصع «۱۳»، نمودار [۳] سهل و ممتنع «۱۴» بیند، و قصاید مقاصدش بتراجع «۱۵» بخت [۴]

[۱] - یو، سبب.

[۲] - ط، طبقات.

[۳] - عت، نمود از سهل ...

ط، سهل الممتنع.

[۴] - ط، بحث

(۱) - حرف قید هر حرف ساکن (غیر مد و لین) است که ما قبل روی بود. (المعجم ص ۲۴۹)

(۲) - ج نائبه، مصیبت.

(۳) - ج منظومه نظم، سامان و در آن ایهامی است به منظومه، شعر.

(۴) - دریافتن. (لغد). درک کردن، جبران. و در محسنات شعر، استدراک آنست که شاعر بیتی را بنا کند اندر مدح که آغاز

بیت شنونده را هجا نماید رودکی گوید:

اثر میر نخواهم که بماند بجهان میر خواهم که بود مانده بجای اثر

(ترجمان البلاغه ص ۹۴)

(۵) - گریختن از یکدیگر (نف). و تنافر در حروف یا کلمات یکی از موجبات عدم فصاحت است.

(۶) - نقصان، کاهش و

باب تفاعل این ماده در فرهنگهای موجود دیده نشد.

(۷) - پس روی کردن، بدنبال افتادن، در پی بودن.

(۸) - پراکنده.

(۹) - وسیلت، و در اصطلاح عروضیان، سبب یکی از ارکان عروض است و آن دو قسم است، خفیف و ثقیل، سبب خفیف یک متحرک و یک ساکن است و سبب ثقیل دو متحرک است (المعجم ص ۲۹ و ۳۰).

(۱۰) - میخ، و وتد رکن دیگر از ارکان عروض است. مقرون، و آن دو متحرک و ساکنی است و مفروق و آن دو متحرک است بر دو طرف ساکنی (المعجم ص ۳۰ و ۳۱).

(۱۱) - بعضی بر بالای بعضی (ر ب). و در این مورد آن را ج طبقه آورده است. و طباق صنعتی است در علم بدیع و آن را مطابقه نیز گویند و آن مقابله اشیاء متضاد است، مانند سرد و گرم، تلخ و شیرین.

(۱۲) - روشن کرده، درخشان شده (نف) و صنعتی است در شعر که یک مصراع عربی و یک مصراع فارسی آورند و یا یک بیت عربی و یک بیت فارسی (نف).

(۱۳) - دانه نشان، پرستاره.

(۱۴) - بظاهر آسان ولی بواقع مشکل. و سهل و ممتنع از اوصاف نظم و نثر است، و آن تطابق لفظ با معنی است، با روانی الفاظ و عذوبت معنی چنانکه شنونده را گمان افتد که به آسانی چنان شعر توان سرود یا چنان نثر توان نوشت.

(۱۵) - برگشتن سپس رفتن. و کنایه از بدبختی است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۹

ترجیع «۱»، و باعنات [۱] «۲» کروب «۳» مستزاد «۴» بوده، روی وار [۲] «۵»، کناره بیت «۶» عزلت گزیند، و ترکیب نظم

بی انتظامی حالش، از صدر «۷» تا عروض «۸» بهم موصل «۹» و بغم مذیل [۳] «۱۰»، و از ابتدای حیات تا ضرب [۴] اجل «۱۱» از جمع ثبور [۵] «۱۲»، و تفریق «۱۳» حبور «۱۴»، «جمع مع التفریق» «۱۵» برایش محصل گشته، غم جهان و جهان غم، طرد و

[۱]- عت، باعنا ب.

[۲]- عت، روی او.

[۳]- عت، مزیل. ط. مزیل گشته.

[۴]- عت، خراب.

[۵]- عت، تبور.

(۱)- بازگشتن، و در آن ایهامی است به ترجیع بند در اشعار.

(۲)- رنجانیدن. در کاری دشواری افکندن (رب) و در آن ایهامی است با عنات در باب محسنات شعر، و اعنات بدین اصطلاح آنست که شاعر حرفی یا کلمه ای التزام کند که واجب نباشد و آن را لزوم ما لا یلزم نیز خوانند (المعجم ص ۳۷۷).

(۳)- ج کرب، اندوه (رب).

(۴)- فزون خواسته (رب). افزوده.

و مستزاد در عروض آنست که بر وزن اصلی رباعی یا غزل بعد از هر مصرع یک دو کلمه بیفزایند.

(۵)- حرفی است که قصیده بر آن بنا شود (تعریفات) یکی از حروف قافیه و آن بر دو نوع است مطلق و مقید. رک (المعجم ص ۲۶۹).

(۶)- خانه. و در آن ایهامی است بمعنی دیگر آن، یعنی شعر.

(۷)- بالا، اعلا ی هر چیز و مقدم آن (لغد). نخست جزء مصراع اول در بیت (تعریفات).

(۸)- آخر جزء از شطر اول از بیت (تعریفات).

(۹)- امف باب تفعیل، سخت پیوسته (رب).

(۱۰) - امف باب تفعیل، دامن دراز. (ر ب). مقصود داشتن پایان غمناک است.

(۱۱) - ضرب، در علم عروض جزء آخرین مصراع دوم است و ضرب اجل یعنی پایان

حیات.

(۱۲) - هلاکی، عذاب، زیان (ر ب).

(۱۳) - پراکندن.

(۱۴) - شادمانی.

(۱۵) - جمع و تفریق در ریاضیات معروفست. و مقصود مؤلف اینست که غمها را جمع، و شادی را از آن تفریق می کنند. و جمع و تفریق صنعتی است که شاعر یا نویسنده ما بین چند چیز جمع کند، سپس میان آنها فرق گذارد:

جای خصمت چه جای تو است رفیع آن تو تخت و آن خصمت دار

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۰

عکسی [۱] «۱» از مجموعه احوالش، و ظهور هلال در مستهل «۲» شهر، براعت استهلالی «۳» از رنج جانکاه و ضعف اقبالش.

سموط «۴» مسمّطات «۵» کارش پیچیده تر از شعر معقد «۶»، و بجرم موزونی چون بیت مشجر «۷» سرو، پابست قید مؤبد [۲] باشد. و متشاعر «۸» مسبوت «۹» المشاعر «۱۰» سبک

[۱] - عت، عکس.

[۲] - عت، شوید.

(۱) - طرد و عکس آنست که سخنی را بترتیبی برانند، آنگاه آن را معکوس کنند چنانکه:

هر آتشی گوهری تابنده و سوزنده است و هر گوهر تابنده و سوزنده آتش است.

در تداول علمای معانی از انواع اطناب زیاده است و آن چنانست که دو سخن آرند، بدانسان که منطوق سخن نخستین مفهوم دوم را بیان کند و بالعکس. و در جامع الصنائع گوید: طرد و عکس، این صفت چنانست که سخنی را بترتیبی براند بعد بازگرداند ... چون کلام الملوک ملوک الکلام (لغد).

و در اصطلاح علم منطق، یعنی جامع افراد و مانع اغیار.

(۲) - افا، ماه نوبر آينده.

(۳) - ر ك ح ۷ ص ۲۳.

(۴) - ج سمط بكسر اول و سكون دوم، رشته (ر ب).

(۵) - ج مسمط، امف باب

تفعیل، حکم، فرمان، دستور، و مسمط نوعی شعر است که جمع کنند ابیات را یک قافیه مخالف قوافی سابق (ر ب). آنست که بناء ابیات قصیده بر پنج مصراع متفق القوافی نهند و مصراع ششم را قافیه مخالف قوافی اول آرند که بنای شعر بر آن باشد (المعجم ص ۳۸۲).

(۶) - امف.

باب تفعیل، دارای تعقید، و آن چنانست که بسبب پیچیدگی در معنی، یا در لفظ، یا معنی و لفظ هر دو، معنی شعر یا عبارت به خوبی فهمیده نشود، اگر دیر یافتن معنی از جهت لفظ باشد، آن را تعقید لفظی نامند و اگر از معنی بود، تعقید معنوی.

(۷) - مشجر صفت بیت و مضاف به سرو، و اضافه بیانی است. لفظ مشجر هر چند ایهامی از معنی مصطلح آن را در فن بدیع در بر دارد، لیکن بقرینه سر و پا بست و همچنین با توجه به اینکه شعر مشجر را در دو سطر بعد آورده است، ظاهراً بمعنی لغوی آن (خانه درخت نشانده) بکار رفته و محتمل است مقصود بیتی باشد که کلمات آن بشکل سرو تحریر شده است، نظیر بیت مطیر که بشکل مرغ نوشته می شود و بهر حال رجوع به حاشیه ۶ صفحه ۸۱ شود.

(۸) - افا از باب تفاعل، آنکه خود را شاعر پندارد.

(۹) - بخواب رفته.

(۱۰) - ج مشعر ادراک، حواس.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۱

وزن و ذو الوجهین «۱» متزلزل «۲» بیانی [۱] که در سلك همجنسی [۲] شعرا، تجنیس «۳» مشوش [۳] و مذبذب «۴» بوده، شعر [۴] مشجره «۵» از شعر «۶» مسجر [۵] «۷» و شعرا «۸» از شعراء [۶] «۹»

و غزل از مغزل «۱۰» بازنشاسد؛ ایات ملوم «۱۱» ناملایمش را [۷] از مفترعات «۱۲» لطایف «۱۳» هر جائی «۱۴»، بیت اللطف «۱۵» توان گفت، بل گفته‌های او را

[۱]- یو، بیانی.

[۲]- نو، ط، هم جنس.

[۳]- یو، مذذب و مشوش.

[۴]- عت. شعرا.

[۵]- ط، مشجر.

[۶]- ط، و شعر از شعرا.

[۷]- ط (را) ندارد.

(۱)- دورو. منافق. و ذو الوجهین در علم بدیع کلامی است مشتمل بر دو نوع معنی: مدح و هجو، یا محتمل الضدین (رک: لغد ذو الوجهین).

(۲)- افا، آنکه در سخن خطا کند. و در محسنات شعر صنعت تزلزل آنست که دبیر یا شاعر در نظم یا نثر الفاضلی آورد که اگر حرکتی از آن الفاظ بگردانی سخن از مدح به هجو مبدل شود مانند: سخن هر سری را کند تاج دار. که اگر تاج به اضافه خوانده شود معنی آن اینست که سخن، گوینده را بدار بالا می برد و سر او را زیب دار می سازد. (حدائق السحر تصحیح مرحوم اقبال ص ۷۹).

(۳)- جناس، رک ح ۱ ص ۳۰.

(۴)- در نسخه ط و عت: مشوش و مذذب از اصطلاحات علم عروض است (!). در انواع جناس، تجنسی بدین نامها دیده نمی شود. شاید مقصود تجنيس محرف و مصحف است. و بهر حال معنی دقیق آن مفهوم نشد. در کنوز بجای مذذب، مضطرب آمده.

(۵)- ر ک ح ۷ ص ۸۰ و آن را موشح نیز خوانند و آن شعریست که بناء آن بر چند بخش مختلف الوزن نهند که جمله آن یک قصیده باشد و چون هر بخش را جداگانه بر خوانی قصیده دیگر بر وزن دیگر بیرون

آید و در مشجر چنین قصیده را بشکل درخت نویسند (رک المعجم ص ۳۸۳ و ۳۹۱).

(۶) - مو.

(۷) - امف باب تفعیل، فروهشته.

(۸) - شعری، رک ح ۱ ص ۷۷

(۹) - زن درشت و زشت. موی زهار (ر ب).

(۱۰) - و بفتح و ضم میم نیز، دوک.

(۱۱) - امف، نکوهیده. (ر ب).

(۱۲) - ج مفترعه، دوشیزگی ربوده. (ر ب). بسوده، مقابل بکر و مقصود نکاتی است که دیگران قبلاً بکار برده اند.

(۱۳) - ج لطیفه، سخن نیکو و پسندیده. (آندراج)

(۱۴) - آنچه در هر عبارت و گفتار هر کس آمده باشد، معروف، مشهور و در تداول عامه معنی زن روسبی و بدکار دهد و آن معنی با کلمه مفترعات مناسب است.

(۱۵) - مؤلف آندراج آن را لولی خانه (فاحشه خانه) معنی کرده و این ابیات را شاهد آورده است:

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۲

نتوان گفت. در معرفت بحور «۱»، اوزان «۲» ثقیل «۳» از خفیف «۴»؛ و ارکان «۵» سالمه «۶» از ازاحیف [۱] «۷» در نیابد، و از فرط «۸» تعمق «۹» و تمعق «۱۰» اگر الحاق «۱۱»

[۱] - عت، اراجیف.

(۱) - ج بحر، در اینجا مقصود وزن شعر است و بمناسبت آنکه هر بحر را زحافهاست، آن را به بحر (دریا) تشبیه کرده اند. (المعجم. غیاث. آندراج).

(۲) - ج وزن و آن آهنگی است که از ترکیب ارکان و اسباب عروض حاصل آید.

(۳) - سنگین و در اصطلاح علم عروض نوعی سبب است مرکب از دو متحرک چون همه (المعجم ص ۳۰)

(۴) - سبک، و سببی است مرکب از متحرک و ساکنی چون (نم) (المعجم ص ۲۹).

(۵) - ج رکن پایه، و رکن

در اصطلاح عروض سبب و وتد و فاصله را گویند. (المعجم ص ۲۹).

(۶) - ارکان سالم رکن هائی است که در آن تغییری راه نیافته باشد مقابل مزاحف.

(۷) - ارکان مزاحف آن رکنهاست که در آن زحاف بود و زحاف اسکان متحرکی است یا نقصان حرف یا دو حرف یا سه حرف. (المعجم ص ۴۰)

(۸) - زیادتی، غلبه (غیاث).

(۹) - دور اندیشیدن در سخن (رب).

(۱۰) - دورتک گردیدن (رب).

(۱۱) - رسانیدن، در چسبانیدن. (رب).

آنان که زن خویش نمایند مبدل جمعند که (ظ. به) بیت اللطف انجمن تو شفائی.

دیروز آنکه مرید شیخ دین بود امروز کله شمار بیت اللطف است.

آقا رهی شاپور.

(انتهی). لیکن مؤلف بهار عجم آن را بیت النطاف بکسر نون و بیت النطف بضم نون و فتح ط و بهمین معنی ضبط کرده است و نویسد: و از بعضی بمعنی نجاست خانه مسموعست و این اگر باثبات رسد مجاز خواهد بود و این بیت را از شفائی شاهد آورده است:

بابای تو جاروب کش بیت نطف بود اجداد تو گشتند بتدریج بزرگان.

(انتهی). چنانکه می بینیم کلمه، در ابیات بالا در معنی نخست و در بیت اخیر در معنی دوم ظهور دارد هر چند در بیت اخیر نیز می توان آن را بمعنی نخست گرفت. و رک تعلیقات.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۳

حاقنه [۱] «۱» بر ذاقنه «۲» و الصاق «۳» صدر «۴» بر عجز «۵» نماید، از فهم «رد العجز علی الصدر» «۶» بعجز گراید، همیشه از خاطر خرم با ضواحک «۷» هزل بر شاعران خندید «۸» خندیده و با غزاله «۹» چشمان غزاله «۱۰»

طلعت «۱۱» در خلوت معازلت «۱۲» مغازلت «۱۳» ورزیده، دایره زندگانش در بسیط «۱۴» غیرا «۱۵» متقارب «۱۶» بهزج «۱۷»، و با نشاط وافر «۱۸» و سرور کامل «۱۹» تضمین مزدوج «۲۰» بوده، التفات زمانه در تنسیق «۲۱»

[۱]- عت، متن ص ۸۲ تا کلمه قبل حاقنه را ندارد.

(۱)- مگاک میان ترقوه و کتف. (ر ب).

(۲)- آنچه زیر زنج است یا سر حلقوم یا بند حلقوم یا چنبر گردن ... (ر ب) در مثل آمده است. لا لحقن حواقنک بذواقنک یعنی ترا در اندیشه خواهم افکند و این مثل را برای کسی زنند که به قهر و غلبه تهدید کند (مجمع الامثال میدانی).

(۳)- چسبانیدن.

(۴)- سینه.

(۵)- سرین (ر ب).

(۶)- عجز آخر بیت را گویند و صدر اول بیت را ورد العجز علی الصدر صنعتی است که دبیر یا شاعر باول سخن منثور یا باول بیت، لفظی گوید و باخر همان لفظ بازآرد و این صنعت بر شش نوع است ... (حدائق السحر ص ۱۸ به بعد)

(۷)- چهار دندان که میان انیاب و اضراس واقع است. چهار دندان. پیش (غیاث).

(۸)- شاعر خوش گوی مفلق و دلاور که کسی بروی دست نیابد. (ر ب).

(۹)- آهو بره ماده. (ر ب).

(۱۰)- آفتاب (ر ب).

(۱۱)- طلعه، دیدار. (ر ب).

(۱۲)- (غیاث) از مصدر عزله، بمعنی کناره گیری و خلوت گزیدن استعمال کرده است.

(۱۳)- عشقبازی (ر ب).

(۱۴)- گسترده.

زمین فراخ (ر ب). و در علم عروض نام یکی از بحرهای است و اجزاء آن چهار بار مستفعّلن فاعلن بود.

(المعجم ص ۶۲).

(۱۵) - زمین.

(۱۶) - نزدیک شونده. و نام بحری است که اجزاء

آن چهار بار فعولن است (المعجم ص ۱۷۰).

(۱۷) - نوعی سرود و ترانه طرب انگیز. (ر ب). نام بحری که اجزای آن چهار بار مفاعیلن است. (المعجم ص ۹۵).

(۱۸) - بسیار، افزون.

(ر ک ر ب). و نام بحری است که اجزاء آن شش بار مفاعلتن بود (المعجم ص ۶۲).

(۱۹) - مقابل ناقص، بی نقص و نیز نام بحری از بحور شعراست و اجزاء آن شش بار متفاعلن بود (المعجم ص ۶۲).

(۲۰) - این صنعت چنان بود که دبیر یا شاعر بعد از آنکه حدود اسجاع و قوافی نگاهداشته باشد و شرایط آن بجای آورده، در اثناء ابیات دو لفظ مزدوج یا بیشتر بکار بندد ... فلان به سیرت گزیده و عادت پسندیده معروفست ... (حدائق السحر ص ۲۷-۲۸).

(۲۱) - آراستن. ترتیب دادن. (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۴

مراد و تأسیس مرامش کوشد و به جایزه نادانی از اساقی [۱] «۱» تحسین اقصی «۲» و ادانی «۳»، ساغر تصدیق «بل هو شاعر» «۴» نوشت.

«یوسف عروضی» «۵» اگر ردیف این دور شدی، در معرض تعسیف «۶» و مورد تأسف «۷» جز «یا أَسِيفِي عَلِيُّ يُوْسُفَ» «۸» نشنودی و اگر خلیل [۲] «۹» با این قرن مقارن آمدی از عروض «۱۰» عوارض «۱۱» به تجنیس «۱۲» اسم خود خلیل «۱۳»، و لسان حالش گویای «یا دهر اف لک من خلیل» «۱۴» بودی.

[۱] - یو، ساقی.

[۲] - نو، ط خلیل بن احمد.

(۱) - ر ک ح ۲۰ ص ۲۰.

(۲) - ج اقصی، در تداول عالیقدر، بلند پایه.

(۳) - ج ادنی، فرومایه (نف).

(۴) - بلکه او شاعر است (از آیه ۵ سوره انبیاء).

(۵) - نام

این مرد در ترجمان البلاغه ص ۲ (مصحح احمد آتش) و المعجم (ص ۳۵۷) آمده است در ترجمان البلاغه ابو یوسف عروضی ضبط شده و صاحب المعجم یوسف عروضی نوشته و دو بیت از او آورده است. آقای سعید نفیسی او را در زمره شعرای دوره سامانیان شمرده است (احوال و اشعار رودکی ص ۴۵۸).

(۶) - مص باب تفعل، بر فوت چیزی ملول شدن. (ر ب).

(۷) - دریغ خوردن. (ر ب).

(۸) - چه طولانی است اندوه من بر یوسف (از آیه ۸۴ سوره یوسف).

(۹) - خلیل بن احمد بن عمرو ازدی یحمدی مکنی بابی عبد الرحمن استاد سیبویه واضع علم عروض. (۱۰۰ - ۱۶۰ تا ۱۷۵ ه. ق).

(فیات ج ۲ ص ۱۵).

(۱۰) - پیدا شدن، آشکارا شدن و این لفظ را بمناسبت عروض (بفتح اول) که گویند ابداع خلیل است بکار برده.

(۱۱) - ج عارضه، حادثه (ر ب).

(۱۲) - با چیزی مانند شدن (ر ب) و رک ح ۱۶ ص ۶۱.

(۱۳) - لاغر مختل الجسم. مرد درویش مفلس (ر ب).

(۱۴) - ای روزگار نفرین بر دوستی تو. این مصراع از جمله چند بیتی است که امام حسین علیه السلام در شب عاشورا خواند و بعد آن اینست:

کم لك فی الاشرار و الاصل من طالب و صاحب قتیل ...

(رجوع شود به تاریخ یعقوبی طبع نجف ج ۲ ص ۲۱۷).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۵

و هر طیب حاذق باذق «۱»، که جالینوس «۲» نسخه نویس «۳» مطب افادتش باشد و حزاقه «۴» حذاقی «۵» ریزه چین حذافه «۶» حذاقتش، و در علم معالجات، «ایلاقی» «۷» را ملاقی «۸» جهل بیند و در

فن مواصفات «۹» امراض [۱]، «ارسطاطالیس» «۱۰» را به بطالت «۱۱» موصوف سازد و دانای دنی «۱۲»، یعنی «فلاطون» «۱۳» را نادان دنی داند، و «دیوجانس» «۱۴» را مجانس «۱۵» دیو و دد گیرد، «شفائی [۲]» «۱۶» را در «شفاجرف» «۱۷» خبط «۱۸» و هوان «۱۹» یابد، «ابو البرکات» «۲۰» را برکت «۲۱» رأی اتّصاف دهد؛ چون «ابن سینا» «۲۲»

[۱]- عت. ط، ندارد.

[۲]- ط، و شفائی.

(۱)- حاذق، ماهر، حاذق باذق از اتباع است (ر ب).

(۲)- پزشک معروف (۱۳۱-۲۰۱-م).

(۳)- شاگردی که بدستور پزشک برای بیماران نسخه نویسد. فعلا در مرکز و شهرهای مهم چنین سمتی وجود ندارد، لکن پیش از روی کار آمدن پزشکان جدید حکیم باشی ها اغلب نسخه نویس داشتند و شاید هم اکنون در بعضی شهرستانهای کوچک موجود باشد.

(۴)- گروه، جماعت. (ر ب).

(۵)- فصیح (ر ب).

(۶)- چیزی انداخته (ر ب).

(۷)- شرف الزمان یا شرف الدین یوسف ایلاقی مکنی بابی عبد الله مقتول به سال ۵۳۶ ه. (تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ ص ۲۹۴ بنقل از تتمه صوان الحکمه و کشف الظنون).

(۸)- رسیده. (ر ب).

(۹)- وصف کردن بیمار مرض خود را برای طبیب.

(۱۰)- ارسطو (۳۸۴-۳۲۲ ق م). متخصص شمردن ارسطو را در فن پزشکی پیروی از شهرت عامیانه است که اغلب ارسطو را با جالینوس اشتباه می کنند.

(۱۱)- بیکاری و هزل. (ر ب).

(۱۲) - منسوب به دن، خمره.

(۱۳) - رک ح ۹ ص ۲۲.

(۱۴) - دیوژن (۴۱۳ - ۳۲۳ ق م) برای ترجمه احوال او رجوع شود به لغت نامه ذیل ذیوجانس.

(۱۵) - مانا به چیزی (ر ب) همانند.

(۱۶) - حکیم شرف

الدین حسن شفقائی از طیبیان و شاعران مشهور عهد شاه عباس است. به سال ۱۰۳۷ یا ۱۰۳۸ درگذشت شرح حال او در تذکره نصرآبادی. ریاض العارفین و زندگانی شاه عباس اول ج ۲ ص ۲۸-۲۹ آمده است

(۱۷)- کناره آب کند (ر ب). و مأخوذ است از آیه ۱۱۰ سوره توبه.

(۱۸)- بی نظمی، دیوانگی (ر ب). اشتباه.

(۱۹)- خواری. (ر ب).

(۲۰)- هبه الله بن علی بن ملکان البغدادی (م- ۵۴۷ ه. ق). صاحب المعبر و تفسیر کتاب النفس ارسطو. و از معترضین بر ابن سینا (فیات ج ۵ ص ۱۲۴ تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ ص ۲۸۴) در تاریخ ادبیات پدر ویرا ملکاء نوشته است.

(۲۱)- ضعف.

سستی (المنجد).

(۲۲)- حسین بن عبد الله ملقب به شرف الملک و شیخ الرئيس (۳۷۰-۴۲۸ ه. ق).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۶

منقبه «۱» طور سینا «۲» منقبتش پوید، «هو اعلم بمنبت القصیص [۱]» «۳» گوید. و «ابو بصیر» «۴» از توتیای «۵» قلمش بصیرت «۶» جوید. نفس قدسیش [۲] با انفاس [۳] مسیحائی همدم، و خلق باطبتش طیب طینت بنی آدم. در خاصیت شناسی اشیا صیت مهارتش بس بلند، و در [۴] معرفت ادواء «۷» و ادویه «۸»، «بقراط» «۹» بقیراطی «۱۰» از ادوات [۵] تحقیق و دانقی [۶] «۱۱» از تراکیب «۱۲» تدنیقش «۱۳» نیازمند. از [۷] آوازه علم ضمیر نطاسیث [۸] «۱۴» نه طاس «۱۵» فلک مطمئن «۱۶» و از افادات مفنثش «۱۷» قانون «۱۸» شفا «۱۹»

[۱]- عت، القضيض.

[۲]- عت، قدسش.

[۳]- عت، بانفاس.

[۴]- ط، از.

[۵]- عت، دوات.

[۶]- ط، دانگی

[۷]- ط، از، ندارد.

[۸]-

(۱) - راه تنک. (ر ب).

(۲) - طور کوهی است منسوب به سینا، بفتح و کسر اول و آن موضعی است بشام که موسی علیه السلام بمناجات بر آن می شد. (معجم البلدان ذیل سینا).

(۳) - او داناتر است به رستنگاه قصب. قصب جمع قصبه است و آن گیاهی است که با سماروغ (کماه) روید و هر کجا روید نشان آنست که آنجا سماروغ است. و این مثل برای کسی زندقه که به نیازمندیهای خود داناست. (ر ک مجمع الامثال میدانی).

(۴) - کنیه اعشی شاعر معروف است ولی گویا اینجا شخص خاصی منظور نیست. و مقصود ناییناست چه عرب به علاقه تضاد کور را بصیر و ابو بصیر لقب و کنیت نهد.

(۵) - اکسید روی که در کورهایی که روی و سرب را می گدازند حاصل شود. سنگی است که کوبیده آن را بر چشم مالند (حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین)

(۶) - بینائی.

(۷) - ج داء، بیماری.

(۸) - ج دواء، دارو.

(۹) - etarcoppiH پزشک معروف که او را پدر علم طب گفته اند متولد ۴۶۰ قبل از میلاد (تاریخ علوم ص ۵۶).

(۱۰) - نیم دانک و وزن آن بحسب بلاد مختلف است. در مکه چهار یک از شش یک دینار و در عراق نصف ده یک دینار است (المنجد. نف).

(۱۱) - معرب دانگ، شش یک درهم (المنجد)

(۱۲) - ج ترکیب، و مقصود ترکیب داروهاست.

(۱۳) - نیک نگرستن در کار. استقصا کردن. (ر ب).

(۱۴) - و بفتح اول نیز دانا و طیب. (ر ب).

(۱۵) - مقصود آسمانهاست که شماره آن به عقیده قدما نه است

(۱۶) - به بانگ در آمده (ر ب) پر آواز.

(۱۷) - گوناگون.

(۱۸) - طریقه، آئین

و نام کتاب معروف ابن سینا در علم پزشکی.

(۱۹) - بهبود، معالجه. و نام کتاب ابن سینا در حکمت.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۷

مقنن. موجزی «۱» از کلیات «۲» حذق «۳» کامل [۱] «۴» و کافیش حاوی «۵» اسباب و علامات «۶» نجات «۷». و فصلی از تذکره «۸» فضل مغنی «۹» و شافیش «۱۰» ذخیره «۱۱» دانش و منهاج «۱۲» فنون معالجات. اگر با درز سهمی «۱۳» سر خامه «۱۴» بر درز لامی «۱۵» قحف «۱۶» تشریح آغازد، «تنتهی الحروف قبل ان تصل [۲] الی المقصد «۱۷». و اگر بامداد

[۱]- عت، ط ندارد.

[۲]- تمام نسخ فصل.

(۱) - مختصر. اندک، و نام کتابی است در علم طب علمی و عملی تألیف ابن غالب (م - ۵۹۹ ه. ق) (کشف الظنون).

(۲) - ج کلیه، و نام کتابی در طب تألیف سدید الدین محمود بن عمر بن محمد طیب مکنی باین رقیقه (متوفی - ۶۳۵ ه. ق) (کشف الظنون).

(۳) - حذاقت.

(۴) - مقابل ناقص، و کامل الصناعه یا طب ملکی تألیف علی بن عباس مجوسی است (کشف الظنون).

(۵) - شامل. در بردارنده، و نام کتاب معروف محمد بن زکریای رازی است در طب.

(۶) - الاسباب و العلامات در طب، نام کتاب بقراط است و نیز چند تن از پزشکان معروف کتابی بدین نام تصنیف کرده اند (ر ک کشف الظنون).

(۷) - نام کتاب معروف ابن سینا در حکمت و آن مختصر شفاست.

(۸) - نام کتاب داود بن عمر انطاکی (م - ۱۰۰۸ ه. ق) موسوم به تذکره اولو الالباب.

(۹) - افا، بی نیاز بی نیازکننده، و نام کتابی است در طب تألیف سعید بن هبه الله بن حسن

(م- ۴۹۴ ه. ق). و کتبی چند در طب نیز بهمین نام تصنیف شده است (رک کشف الظنون).

(۱۰) - شافی نام کتابی است در طب تألیف یعقوب بن اسحاق (م- ۶۸۵ ه. ق).

(۱۱) - ذخیره خوارزمشاهی تألیف زین الدین اسماعیل بن حسین جرجانی طیب (م- ۵۳۰ ه. ق) که در دوازده مجلد است و آن را برای علاء الدین تکش خوارزمشاهی نوشته (کشف الظنون).

(۱۲) - راه پیدا. و منهاج البیان نام کتابی است در ادویه مفرده و مرکبه، تألیف ابن جزله از شاگردان نصیر طوسی طیب (م- ۴۹۳ ه. ق). و نیز منهاج الدکان کتابی است در طب تألیف داود بن ابی نصر بن حفاظ معروف به کوهین که آن را به سال ۶۵۸ فراهم آورده است (کشف الظنون).

(۱۳) - elattigas erutus درزی در تحذب پیشانی میانی در قسمت سطح برون سری کاسه سر (کالبدشناسی توصیفی کتاب اول استخوان شناسی ص ۲۰۸).

(۱۴) - رک ح ۶ ص ۷۶.

(۱۵) - درزی است از پس سر و اندر نبشتن تازیان، بحرف دال ماند و اندر حرف یونانیان بشکل لام و طیبیان آن را درز لامی گویند. (ذخیره خوارزمشاهی بنقل لغد) و رک کالبدشناسی توصیفی کتاب اول ص ۲۰۹.

(۱۶) - کاسه سر و آنچه شکسته گردد و جدا گردد از کاسه سر (ر ب).

(۱۷) - پایان می یابد حرفها پیش از آنکه بمقصد رسد.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۸

بحر «۱» بر سفاین «۲» دهر از کمال تبخر «۳»، بعظم «۴» زورقی «۵» شرح نویسد، «لَنْفَدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ» «۶». ذهن موشکافش [۱] بر عروق شعریه «۷»، نکات نازک بطرازد، و از واردات «۸»

ضمیر برآورده «۹» و رباطات «۱۰» معانی باریک، اوتار «۱۱» ارتباط کشد «۱۲». با کلک ماشی «۱۳» بر عظام سمسمائیه [۲]
«۱۴» و علل «۱۵» جاورسیه «۱۶» بار

[۱]- عت، موشکافیش.

[۲]- ط نو، سمسانیه. ط سمانیه.

(۱)- دریا و این جمله مأخوذ است از آیه ۱۰۹ سوره کهف: قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً ... الآية و رک ح ۶ همین صفحه.

(۲)- ج سفینه، کشتی.

(۳)- مص باب تفعّل، بسیار دانش بودن (ر ب).

(۴)- استخوان.

(۵)- همانند زورق و عظم زورقی ediohpacs استخوانی است شبیه به زورق که در طرف داخل پا و در داخل استخوان تاسی قرار دارد، در عقب با استخوان قاپ و در جلو با سه استخوان منحنی متصل می شود (کالبدشناسی توصیفی کتاب اول استخوان شناسی ص ۹۵).

(۶)- هرآینه نابود گردد دریا پیش از آنکه پایان یابد (کلمات الهی ...) (از آیه ۱۰۹ سوره کهف).

(۷)- عروق بسیار نازکی هستند به نازکی مو و کمتر از آن، و آخرین انشعابات شراین را بابتدای آورده مربوط می سازند. این عروق دارای اهمیت فیزیولوژیکی مهمی هستند، زیرا که از خلال جدارشان عمل تغذیه بین خون و سلول صورت می گیرد ... (از کالبدشناسی توصیفی کتاب چهارم رگ شناسی ص ۵).

(۸)- ج وارده آنچه درآید و در اصطلاح عرفا آنچه بر دل درآید از خاطرات نیکو بدون مجاهدت (تعریفات).

(۹)- ج ورید رگ، و در اصطلاح کالبدشناسی آورده، سیاه رگها را نامند (رک کالبدشناسی توصیفی کتاب چهارم رگ شناسی ص ۲۹۵).

(۱۰)- رباط نسجی است شبیه به عصب که از استخوان روئیده می شود و با عصب پیوند شده و عصب را با استخوان پیوند می

قانون فصل اول از جمله ثانیه از تعلیم پنجم).

(۱۱) - ج وتر وتر نسج سفیدی است بسته بعصب که در اطراف عضله رسته است

(۱۲) - این عبارت، از کلمه واردات تا اینجا در نسخ مضطرب و مغشوش است. در یو: و از واردات ضمیر برآورده و رباطات معانی باریک بر اوتار ارتباط کشد. عت: و از واردات ضمیر برآورده و به اطاق معانی باریک بر اوتار ارتباط کشد متن تصحیح قیاسی و برابر کنوز است.

(۱۳) - رونده، و صورت کلمه با سمس و عدس و جاورس متناسب است.

(۱۴) - استخوانهای کنجدی *sedimases* استخوانهای کنجدی در ناحیه پا ریز و مدور یا بیضی شکل اند و در کف پا مجاور با مفصل های استخوانهای کف پا با اولین بند انگشتان قرار دارند. استخوان شناسی دکتر کیهانی ج ۱ ص ۹۹ و لطف اقتران الفاظ سمس (کنجد) ماش، جاورس، عدس. آشکار است.

(۱۵) - ج عله، بیماری.

(۱۶) - گاورسیه بمانند گاورس. و جاورسیه بثورات خردیست که سر آنها سرخ و بن آنها سفید است و با سوزش و ورم و سیلان همراه بود. (بحر الجواهر).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۹

چندین عدس «۱» شرح بنگارد. و برای عضلات و مفاصل «۲»، نسخ «۳» معضل «۴» و مفصل «الطف من ماء المفاصل و اعذب من نهر السداسل» «۵» تدوین دهد، به غریزه [۱] غریزه «۶» حصبه «۷» از جسم حصباء «۸» و یرقان «۹» از چهره زبرقان «۱۰» پردازد، و بحسن تحذیق «۱۱» و تحذیق «۱۲» حمای دایر [۲] «۱۳» از طبیعت خورشید، و دوار «۱۴» از سر سپهر دوار «۱۵» زایل سازد، و سقم «۱۶» صفاوی نهار «۱۷» را بسقمونیای

[۱]- عت، الغریزه.

[۲]- عت، دایره نو، ط، دار.

(۱)- استر (اقرّب الموارِد) و نیز نام نرسک (حبه معروف). در (ر ب) آن را بسکون دال ضبط کرده و نویسد: نام استری است ولی ظاهراً موجب این اختصاص، توهمی است که از شعر یزید بن زیاد خطاب به استر خود (عدس ما لعباد علیک اماره...) برای مؤلف دست داده و عدس نام مطلق استر است نه استری مخصوص.

(۲)- ج مفصل بفتح اول و کسر سوم، بند اندام و هر جای پیوستگی در استخوان.

(ر ب).

(۳)- ج نسخه، آنچه پزشک برای بیمار نویسد از دارو.

(۴)- پیچیده، دشوار. طبیعی که از بیمار خویش درمانده باشد. (ر ب).

(۵)- لطیف تر از آب که از میان دو کوه درآید و گواراتر از نهر شیرین خوش و سرد. جمله اول بدین صورت: اعذب من ماء المفاصل در مجمع الامثال میدانی آمده است.

(۶)- بسیار آب از چاه، بسیار شیر از شتر و جز آن (ر ب).

سرشار، لبریز.

(۷)- نوعی تب دائمی که بروز بشور سرخ رنگ در سینه و شکم و پشت همراه است (بحر الجواهر).

(۸)- سنگریزه (ر ب).

(۹)- تغییری است فاحش در رنگ بدن به زردی و سیاهی بسبب جریان خلط زرد یا سیاه به پوست و اطراف آن (قانون فن ۱۵ فصل سوم).

(۱۰)- ماه (ر ب).

(۱۱) - تیز نگریستن (ر ب).

(۱۲) - نیک حاذق بودن (این باب را قیاسا استعمال کرده است).

(۱۳) - نوعی از تب ربع است و بیشتر ربع دائر است و کمتر آن لازم (بحر الجواهر. قانون کتاب چهارم حمیات).

(۱۴) - و بفتح اول

نیز گشتن سر بعلتی (ر ب). سر گیجه.

(۱۵) - چرخنده.

(۱۶) - و بفتح اول و بفتح اول و دوم نیز بیماری. (ر ب).

(۱۷) - مقصود از این بیماری تب غب خالص است و منشأ آن صفر است که در گوشت و پوست انتشار می یابد و چون عارض شود تا ۱۲ ساعت طول می کشد و از داروهای معالج آن سقمونیاست (قانون کتاب چهارم حمیات)

(۱۸) - عبری محموده نامند، عصاره نباتی پرشیر است که شاخهای بسیار از یک بیخ می روید و بقدر سه چهارم زرع بر زمین پهن می شود ... برگش مثل برگ لبلاب ... و گلش سفید است (تحفه).

(۱۹) - صفت تدابیر، مطابقه صفت با موصوف بقیاس نحو عربی و در آن ایهامی است بمعنی دیگر این کلمه یعنی سقمونیا.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۰

دفع نماید، و صداع شمسى «۱» شفق «۲» را بقرص تباشیر «۳» صبح نفس، رفع کند، به تردستی حذاقت، در هلیله «۴» آمله «۵» پرورد، و از صنعت «۶» صناعت، شدت خفقان بارد «۷» دی را با بهمن «۸»، برشکرد [۱] «۹»، بطبع [۲] حصیف «۱۰» از بذر بقله الحمقاء «۱۱» درختک دانا «۱۲» رویاند، و بزهدن رصیف «۱۳»، از تخم شب انگیز «۱۴» رقیب الشمس «۱۵» بردماند [۳].

[۱] - یو، عت، برشکر.

[۲] - عت، ط، و بطبع.

[۳] - نو، ط، برویاند.

(۱) - قسمی سر درد که از طلوع آفتاب پیدا شده و رو باز دیاد می رود تا ارتفاع آفتاب، و نزدیک غروب زائل می شود (لغد).

(۲) - سرخی افق بعد از غروب تا نماز خفتن یا قریب آن یا قریب تاریکی شب (ر ب).

(۳) - قرص تباشیر قرصی است ملین و

مؤلف تحفه نویسد: از تألیف مرحوم جد حقیر است و بهترین نسخه ها و معمول حقیر است جهت تبهای حار و حصیه و تب دق ... و نیز تباشیر اوائل صبح است.

(اقرب الموارد).

(۴) - اهللیج و آن بر چند نوع است هندی، کابلی، چینی، و همه انواع آن سرد است در درجه اول (رک تحفه ذیل اهللیج).

(۵) - آملج، درختی هندیست که بار آن را نیز آمله گویند طعم آن ترش و عفص و نازک چون آلوگوجه به بزرگی گردکانی و خردتر ...

(لغد و رک تحفه).

(۶) - خوبی، نیکوئی (ر ب).

(۷) - خفقان سرد، این بیماری رنگ و روی را سپید مایل به کبودی کند و کسالت و تشنگی پدید آرد. (ذخیره خوارزمشاهی باب سوم از گفتار هشتم از کتاب ششم).

(۸) - نام بیخی است مثل زردک ... منبت او کوهستان و نبات او را ساق بقدر شبری ... و جهت خفقان مفید است (از تحفه).

(۹) - رک ح ۱۱ ص ۶۷

(۱۰) - استوار عقل، درست خرد (ر ب).

(۱۱) - خرفه.

(۱۲) - نام درختی است که بهر جانب که آفتاب بگردد، برگهای آن رو بجانب آفتاب کند و بعضی گویند درخت وقواق همانست (برهان).

(۱۳) - استوار، محکم (ر ب).

(۱۴) - بیخ درخت بذر البنج است و برگ آن را شبی گویند و تخم آن را منگ بفتح میم (برهان) بیخ بنج (تحفه)

(۱۵) - صامر یوما حشیشه العقرب، غیرا، تنوم، آفتاب پرست، آفتاب گردان (رک لغد).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۱

با نکته جان بخشش از ارض موات «۱» بجای نبات «۲» حی العالم «۳» خیزد، و بانفاس ممسک

الارواح «۴» از تراب الهالك «۵» حافظ الاجساد «۶» برانگیزد، جسم [۱] بی روح ییروح الصنم «۷» «۸» مهرفزائی از او فراگیرد و بلادر «۹» بلادر «۱۰»، بلادر [۲] «۱۱» از زیور حسن تدبیرش پذیرد. و لبلاب [۳] «۱۲» را از لباب «۱۳» دانش لیب «۱۴» کند و لحيه التیس «۱۵» را جلوه زلايف الملوك «۱۶» بخشد، شبيه العجوز «۱۷» را بقرط «۱۸» و زلف عروسان «۱۹»

[۱]- عت، ط، و جسم.

[۲]- عت، نو، ط، بلادر را.

[۳]- ط، و لبلاب.

(۱)- زمین مرده، زمین بایر، زمینی که کشت نشده و بنائی در آن احداث نکرده اند.

(۲)- رستی.

(۳)- همیشه بهار، از جمله گیاهان خوشبوست (تحفه).

(۴)- نگاهدارنده جانها و ممسك الارواح اسطوخودوس است (ر ك تحفه).

(۵)- خاک نابود شونده. و تراب الهالك در اصطلاح پزشكان قدیم نام سم الفار (مرگ موش) است.

(۶)- نگاهبان تنها، و نام قطرانست (ر ك تحفه).

(۷)- شاه بیزج، شاه بیزک، مردم گیاه، مهر گیاه، سگ شکن بیخ لفاح بری است بشکل دو انسان که روبروی یکدیگر گذاشته اند (ر ك حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین ج ۴ ص ۲۴۲).

(۸)- دوستی و اشارتی است بنام دیگر ییروح الصنم که مهر گیاه است و شاید اشاره به خاصیت تعلیق آن که نوشته اند غضب ملوك را تسکین دهد (تحفه).

(۹)- حب- الفهم، ثمر الفهم، بار درختی شبیه به شاه بلوط (تحفه) به یونانی انقردیا (برهان) از تیره سماقی هاست (حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین بنقل از گیاه شناسی کل گلاب).

(۱۰)- مرکب از بلا- بدون+ در، مروارید.

(۱۱)- زرینه و پیرایه زنان (برهان).

(۱۲) - گياه پيچك، عشقه، بقله البارده (لغد) و نيز

لبلاب، افسونگر، عزایم خوان (برهان. لغد).

(۱۳) - خالص بی آمیغ (لغد).

(۱۴) - خردمند، عاقل. (لغد)

(۱۵) - شنگ، ریش بز. اذنا ب- الخیل. نباتی است که در او قبضی است. (لغد).

(۱۶) - زلف عروسان. نوعی ابرون.

حی العالم، همیشه بهار (تحفه) و ر ک ح ۳ همین صفحه.

(۱۷) - اشنه، دواله و آن چیز است شبیه به ریسمانهای باریک پهن بهم پیچیده و بر شاخهای درخت صنوبر و بلوط و سایر نباتات بهم می رسد ...

(از تحفه و برهان)

(۱۸) - گوشواره (ر ب).

(۱۹) - زلایف الملوک. همیشه بهار. حی العالم. ابرون و ر ک ح ۳ و ح ۱۶ همین صفحه).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۲

تجمل افزایش، و عروس در پرده «۱» و لعبه بربریّه «۲» را بموی مفلل «۳» فلفلمویه «۴» آراید.

پرسیاوشان را «۵» بزور حذاقت، شجره رستم «۶» سازد و کف آدم «۷» را از دم عیسوی «۸» پنجه مریم «۹»، برای نانخواه «۱۰» از نان کلاغ «۱۱» دکان خبازی «۱۲» گشاید و لسان العصافیر «۱۳»، با هشت دهان «۱۴» مدح او سراید،

(۱) - دوائی است که آن را کاکنج گویند. تخم آن را تا هفت روز، هر روز هفت عدد، هر زنی که بخورد هرگز آبستن نگردد (برهان). و در آن ایهامی است بمعنی ترکیب توصیفی آن یعنی عروسی که در حجله است.

(۲) - لعبت بربریّه، لعبت بربری، بیخست شبیه سورنجان و باریکتر و مانند سر پستان و تلخ و تند و در مصر معروف به تریاقست ... (تحفه و برهان) و در آن ایهامی است به معنی ترکیب توصیفی آن فرخی در وصف آتش گوید: گه چو اندر سرخ دیبا لعبت بربر

شود.

(۳) - سخت مرغول.

(ر ب) تاب خورده پیچیده.

(۴) - بیخ درخت فلفل. (برهان) فلمونیه، فلفلونیه، اصل درخت فلفل در فارسی پللمویه. (از حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین).

(۵) - پر سیاوش.

نام گیاهی است که خلاشه آن باریک و سیاه فام و برگ آن سبز رنگ می باشد. و آن را شعرا لجن و لحيه الحمار نیز خوانند (برهان).

(۶) - زراوند طویل. (تحفه ذیل شجره رستم). بیخی است به سطبری انگشتی و زیاده از آن و دراز و ظاهرش تیره مایل به سرخی و باطنش سرخ مایل به زردی و طعمش تلخ (تحفه ذیل زراوند) و (ر ک حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین).

(۷) - نباتی است بقدر زرعی و برگش مستدیر و بقدر برگ مورد و بیخش مایل به سیاهی و زردی ... رافع خفقان و محلل ریاح و مقوی جگر ... (تحفه).

(۸) - دم مسیحائی. اشاره است بدانچه در قرآن و احادیث است از زنده کردن عیسی مردگان را و دمیدن در شکل مرغ و پرند گردیدن آن.

(۹) - گیاهی باشد خوشبوی به اندام پنج انگشت. گویند مریم مادر عیسی (ع) در هنگام وضع حمل بر آن گیاه چسبیده بود. (برهان).

(۱۰) - مرکب از نان + خواه - خواهنده، آنچه یا آنکه نان می خواهد.

طالب الخبز. (حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین). نانخه ... و آن تخمی است خوشبوی که بر روی خمیر نان پاشند و گدا و گدائی کننده را نیز گویند (برهان).

(۱۱) - رستنی باشد که در زمینهای نمناک روید و بعضی گویند اقحوانست و آن را بعربی خبز الغراب خوانند. (برهان)

(۱۲) - نانوائی. و خبازی نوعی خطمی است و شیرازیان آن را خطمی کوچک خوانند. (از

برهان).

(۱۳) - زبان گنجشک، درختی است بزرگ برگش شبیه برگ بادام و ثمرش عریض و طولانی و متفرق و در جوف هر یک دانه از تخم خربزه درازتر و شبیه بزبان گنجشک ... (از تحفه).

(۱۴) - اسم فارسی نوعی از عود است. (تحفه) نام گیاهی است و بعضی عود هندی را گویند و بعضی دیگر گل خیری را که خبازی باشد. نقرس را نافع است (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۳

از تأثیر تدبیرش تریاقیت «۱» بیش «۲»، بیش از جدوار «۳» و در مهار [۱] «۴» مهارتش اشترغاز «۵» با اروانه «۶» بزی «۷» هم قطار، ریحان الجمال «۸» رخ [۲] بستان افروزش «۹» سنابخش «۱۰» ماه پروین [۳] «۱۱»، و از نطق شیرین بیانش «۱۲»، شک [۴] «۱۳» و شرنگ «۱۴» بی شک «۱۵» شریک انگبین، مشام حکمای یونان و افرنج «۱۶» مشک اندود فرنجمشک «۱۷» کمالش، و گل سرسبد «۱۸» مخارف «۱۹» دانشوری خرفه «۲۰» بوستان افضالش،

[۱] - ط، مهار.

[۲] - یو، رج.

[۳] - ط، ماه و پروین. عت ماه و ماه پروین.

[۴] - ط، شبک.

(۱) - تریاق داشتن، پادزهری. پادزهر بودن.

(۲) - نام بیخی است مهلك و كشنده.

شبیه به ماه پروین. گویند هر دو از یکجا رویند. (برهان). (رک حاشیه برهان و رک تحفه).

(۳) - معرب زدوار است که ماه پروین باشد. گویند خوردن آن دفع زهر مار و عقرب کند. (برهان).

(۴) - بسندی نام سنای مکی است (تحفه) و در فارسی معروف است.

(۵) - بیخ درخت انجدان و صمغ آن را انغوزه نامند. (برهان). معرب اشترخار بیخ او شبیه بیخ انجدان، بدبو و بدطعم و با تلخی

(از تحفه).

(۶) - خیری

صحرائی، چون قدری از آن بخور کنند، هر بوی بدی و گنده ای که در جائی باشد برطرف گردد. و نوعی شتر. (از برهان).

(۷) - صحرائی، بیابانی، تناسب این لفظ با هم قطار و معنی دیگر اروانه نیک پیدا و لطیف است.

(۸) - سلیخه، پوست درختی است داروئی و بهترین آن سرخ رنگ و سطر بود و مانند دارچینی درهم پیچیده است و گرم و خشک است در سوم. (از برهان. رک تحفه).

(۹) - تاج خروس، گل حلوا (تحفه) اسپرغم، ضیمران.

(برهان).

(۱۰) - روشنی و نام داروی معروف.

(۱۱) - ما پروین. جدوار.

ژدوار. (تحفه. حاشیه برهان).

(۱۲) - ریشه دوائی که بتازی اصل السوس گویند. (نف).

(۱۳) - سم الفار، مرگ موش، ارسنیک. (تحفه. نف).

(۱۴) - حنظل (تحفه). زهر (نف).

(۱۵) - بی گمان، بدون تردید.

(۱۶) - فرنگ.

(۱۷) - و بفتح چهارم نیز بالنگوی صحرائی (برهان و حاشیه آن. قرنفل صحرائی (تحفه) از تیره نعنائیان که برگهای ناهموار و دندانه ای دارد و گلهای آن سفید مایل به زردیست و گلها و برگها و دانه های آن مستعمل است (حاشیه برهان ذیل همین کلمه بنقل از گیاه شناسی گل گلاب).

(۱۸) - گل زیباتر و پرغنچه تر که بر سر سبد گل نهند.

(۱۹) - ج مخرفه بکسر اول و فتح سوم، زنبیل خرد. (ر ب).

(۲۰) - بعربی بقله الحمقاء، گیاهی است معروف.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۴

رای حکیم قارون مکنش «۱»، مرضای زمین گیر را جز بقارون «۲» معالجت نکند، و خلق کریم خطا بخشش [۱] ناتوانان [۲] مفلس را، جز فلوس «۳» و دینار [۳] «۴» و معجون عطا «۵» ندهد، از [۴] تانقات [۵] «۶» حکیمانه اش ظفر التّسر «۷» از کفّ الاسد

«۸» پنجه برتابد و از تنوّقات «۹» حاذقانه اش ظفره [۶] العجوز «۱۰» با اصابع فرعون «۱۱»، به مظافرت «۱۲» دست یازد [۷]، دردمندی که استشمام «۱۳» شمیم «۱۴» مشموم «۱۵» خلقش کند، بوی عود نشنود «۱۶» و خسته جانی که مداوا از انفاس خوشش جوید، هنگام عود «۱۷» عود

[۱]- یو، بخش.

[۲]- عت، نو، ط، ناتوان.

[۳]- ط، دینار.

[۴]- یو، از ندارد.

[۵]- عت، نقاب.

[۶]- نو، ط، ظفر.

[۷]- نو بازو. ط، دست و بازو بازد.

(۱)- قدرت، شدت و در فارسی بمعنی ثروت فراوان بکار رفته است.

(۲)- فریز گیاهی خوشبو است (نف).

(۳)- مغز خیار شنبه و آن داروئی مسهل است. و نیز جمع فلس، پول خرد.

(۴)- نام سریانی تخم کشوث (تحفه). (نف). و در کنوز آرد: شربت دینار نام نسخه مرکب حکیم بختیشوع است خوراک آن را بیک دینار می فروخت لهذا بدین نام موسوم شد.

(۵)- در کنوز: معجونی است جهت تقطیر بول. و در اختیارات بدیعی آرد: معجون عطائی مستعمل مؤلف است جهت دفع سرعت انزال ... و ظاهرا مقصود مؤلف همین معجون است زیرا در الفاظ داروئی باین کتاب توجه داشته است.

(۶)- ج تائق، ریزه کاری نمودن در کار (رب) نیک نگریستن.

(۷)- ظفره النسر، کف العقاب، قاطانیقی، گیاهی است برگ آن مانند مورد و زیتون و میوه اش شبیه بسیب کوچکی و تخم آن مانند نخود ... (لغد).

(۸) - پنجه شیر، عرطنیثا، آذربو، بیخی سیاه رنگ شبیه به شلغم ... منبت آن کشتزارهاست (لغد).

(۹) - ج تنوق، آراستگی در کار (ر ب).

(۱۰) - ظفیره العجوز، بار مگیلان، خارخسک، ثمر خسک (لغد). و معنی لغوی آن

ناخن پیرزن است.

(۱۱) - سنبلی است بقدر انگشت، شبیه به نی و گره دار و مجوف و با اندک پهنی و از یمن خیزد (تحفه).

(۱۲) - بر یکدیگر ظفر جستن. و این باب را قیاسا استعمال کرده است.

(۱۳) - مص باب استفعال بوئیدن.

(۱۴) - بوی خوش. (ر ب).

(۱۵) - مشک. (ر ب).

(۱۶) - بکار او نیاید. بوی عود را در مقابل بوی او خوش نداند.

(۱۷) - بازگشتن و مقصود بازگشتن بیمار است از پزشک خانه به خانه خود نه عود بیماری چنانکه بعضی محشیان معنی کرده اند.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۵

و صندل «۱» بار عود «۲» و صندل «۳» به بستر آرد، برای علیلان چون دوائی مرد «۴» کند، شفا در طلبش «لا مردّ لحکمه» «۵» گفته پویه زن آید و چون به تیمار بیماری قدم رنجه سازد [۱]، رنج سر خویش گیرد و بدل «۶» بصحّت بدل شود، گرفتاران علت نفرس «۷» را طبع نفرسش «۸» از تفرّس «۹» بفرس «۱۰» صحت برنشانند، و از ذیل قلوب آساه «۱۱» از حسن مواساه «۱۲» گرد اساعت «۱۳» برافشانند، به حکمت عملی «۱۴» لبن «۱۵» از لبنه «۱۶» دو شد، و بلسان چرب و نرمی، روغن بلسان «۱۷» از خشت پخته «۱۸» کشد.

شعر

کأنه من لطف افکاره یجول «۱۹» بین [۲] الدّم و اللّحم ان غضبت روح علی جسمها اصلح بین الرّوح و الجسم.

[۱] - نو، ط، فرماید.

[۲] - ط، من.

(۱) - معرب چندن چوبی است خوشبو و معروف.

(۲) - شتر کلان سال. (ر ب).

(۳) - شتر سرسخت و قوی. (ر ب).

(۴) - بدست مالیدن و خیسانیدن (نف).

(۵) - بازگشتنی نیست فرمان او را.

(۶) -

در دستها و پایها (ر ب).

(۷) - آماسی دردناک در بندهای دست و پا. (نف. رب).

(۸) - طیب حاذق ماهر. (رب. نف).

(۹) - مص باب تفاعل، دانستن بعلا مات و نشان. (ر ب).

(۱۰) - اسب.

(۱۱) - ج آسی، اندوهگین محزون (لغد). پزشک (ر ب).

(۱۲) - مص باب مفاعله، یاری دادن. (ر ب). همدردی، همکاری.

(۱۳) - بدی کردن (ر ب) بدی. بد رفتاری.

(۱۴) - مقابل نظری، تجربی آنچه بر پایه آزمایش باشد.

(۱۵) - شیر.

(۱۶) - یک خشت. (ر ب). شتر بسیار شیر. (ر ب).

(۱۷) - بلسان نام درختی است در مصر، گویند بعد از طلوع شعری نشتری که از آهن ساخته باشند بر برگ آن درخت فروبرند، روغن از آن روان شود با پنبه جمع کنند و بعضی گویند شیشه ها در زیر هر برگی که نشتر زده اند بیاویزند. (برهان).

(۱۸) - آجر و دستور گرفتن روغن آن (در تحفه طریق سوم از قسم اول دستور گرفتن روغنها) آمده است.

(۱۹) - جولان دارد، ساری است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۶

عاقبت بقرانیطس «۱» سیه روزی و اقسام اسقام «۲» هورات [۱] «۳» گرفتار آمده، بهر طرف که [۲] درمان «۴» نماید درم «۵» و درمان نیابد. و متطبی «۶» که مانند غضروف لا اسم له «۷» گمنام، و عرق «۸» عرقوبش «۹» عرقوب یمامه «۱۰» ایام و حشایش «۱۱» خسایس «۱۲» اخلاق و اصل الشوسش [۳] «۱۳» تمام نَمَام «۱۴» بوده، عیب «۱۵» پرعیب

[۲]- یو، ندارد.

[۳]- ط، الیماقه.

[۴]- نو، ط، السوس.

(۱)- ورم و آماس حجاب و ورم دماغ. (برهان).

(۲)- ج سقم، بیماری.

(۳)- ج هواره بفتح اول و چهارم،

نیستی و هلاکی. (ر ب).

(۴) - مص، گام نزدیک برداشتن در شتاب روی. (ر ب). آهسته و نرم رفتن. (ر ب).

(۵) - معروف.

(۶) - نوآموز در پزشکی. آنکه نیک پزشکی نداند (المنجد).

(۷) - غضروف دوم از سه غضروف حنجره و آن بگردن باز نهاده است برابر درقی و بگردن بازیوسته است و این را نام نیست و او را بتازی «لا اسم له» گویند و بوقت فراز آمدن حنجره سر بسوی زبان دارد. (ذخیره خوارزمشاهی بنقل لغد).

(۸) - رگ. (ر ب).

(۹) - مرکب از عرقوب، پی سطر پاشنه مردم + ش متصل سوم شخص مفرد مضاف الیه.

(۱۰) - میدانی در مجمع الامثال، ذیل عنوان مواعید عرقوب آرد: مردی از عمالیق است، برادر وی حاجت بدو برد عرقوب گفت چون این خرما بن شکوفه آرد تراست. چون شکوفه برآورد برادر نزد وی شد و وفای بعهد را طلبید عرقوب گفت باش تا غوره گردد و چون غوره شد گفت بگذار تا زرد و سرخ شود و چون زرد و سرخ شد گفت مهلتی ده تا رطب گردد و چون رطب گشت گفت مهلت بایست تا تمر شود و چون تمر گردید عرقوب شبانه برفت و آن را ببرید و برادر را چیزی نداد، لاجرم بخلف وعد مثل شد. اشجعی گوید:

و عدت و کان الخلف منک سحیه مواعید عرقوب اخواه بیترب.

و یترب موضعی است نزدیک یمامه.

(۱۱) - ج حشیش، گیاه خشک. (ر ب).

(۱۲) - ج خسیسه، پست (المنجد).

(۱۳) - بیخ سوس، بیخ درختی است و شیرین است لیکن شاخ آن تلخ بود چین (ر ب). و سوس طبیعت است (ر ب). بنابراین معنی دیگر اصل السوس بنیاد است.

(۱۴) - سخن چین (رب) و گیاهی است خوشبوی مدر و مخرج جنین و کرم (رب).

(۱۵) - کیسه از چرم و مانند آن. جامه دان (رب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۷

ضمیرش وعاء «۱» انیسون «۲» و قرفه «۳» و بسباس «۴»، و شیرین کاری اعمالش تشریب «۵» شربت ریواس «۶»، به کافه «۷» ناس باشد، و نبض از منبض «۸» و دارچینی از خارچینی «۹» و زنجبیل و گلاب از زنجبیل الکلاب «۱۰»، بازنشاسد، و ترخونی «۱۱» که از حبه القلب «۱۲» و جلجلان «۱۳» خاطرش، جز تره «۱۴» تره «۱۵» نروید، و حقاق [۱] «۱۶» ضمیر حقاق «۱۷» تخمیرش «۱۸»، طبله «۱۹» خداع الرّجال «۲۰» و قاتل ابیه «۲۱» باشد، و درون

[۱] - ط، حقایق.

(۱) - خنور. (رب) ظرف.

(۲) - دروغ (برهان). رازیانه رومی. (برهان).

(۳) - تهمت، ناکسی، فرومایگی. (رب). و نوعی از دارچین. (رب).

(۴) - هرزه و بی معنی.

(برهان). و پوست اندرون جوز (برهان).

(۵) - خورائیدن (رب). نوشاندن.

(۶) - ریا و نفاق و فریب و افسون (برهان) و رستنی مشهور.

(۷) - همه، عموم.

(۸) - کمان نداف (رب).

(۹) - خارصینی، شبه، روی، توتیا (تحفه). یکی از اجساد صناعت کیمیاست و از آن در صناعت بعطارد کنایت کنند (مفاتیح العلوم بنقل لغد) و رک ح ۶ ص ۶ و رک لغد ذیل خارچینی.

(۱۰) - گیاهی است بسیار تند و کشنده سگ و برگش مثل برگ بید و به زردی مایل و کم آب و شاخهای او سرخ است ...
(تحفه).

(۱۱) - مرکب از ترخون - مردم خونی و بی باک و دزد و اوباش (برهان) + یاء

نکره. و داروئی است که آن را عاقر قرحا خوانند (برهان). و سبزی خوردنی (برهان).

(۱۲) - نقطه سیاه دل. دانه دل. مهجه، سویداء (لغد) جلجلان. در کنوز آرد. حبه القلب داروئی است که آن را بلادر نامند. (انتهی) لیکن این تعریف خطاست زیرا بلادر حب الفهم و ثمر الفهم است نه حبه القلب.

(۱۳) - جلجلان القلب، حبه القلب (المنجد): بیرون آمد از جلجلان دل ... (اقرب الموارد) و جلجلان نام تره ایست که آن را گشنیز گویند (برهان از جهانگیری). دانه کنجد و دانه گشنیز (برهان از کتر اللغه)

(۱۴) - گندنا، سبزی خوردنی معروف و به تشدید راء نیز بسیار استعمال می شود.

(۱۵) - باطل، (ر ب).

(۱۶) - ج حقه، ظرفی از چوب و جز آن که در وی گوهر و یا معجون و مانند اینها کنند. (از ر ب).

(۱۷) - خصومت. (ر ب).

(۱۸) - تخمیر، آمیخته شدن، پوشانیدن چیزی.

(۱۹) - صندوقچه کوچک. (لغد).

(۲۰) - مکر مردان. و نام بزرالبنج است.

(۲۱) - کشنده پدر خود. و قاتل ابیه نام گیاهی است که آن را قطلب گویند.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۸

و بیرونش [۱] منبت «۱» رتیلا «۲» و درونج [۲] «۳» عقربی، رؤیت «۴» روی دل آشوبش «۵» درخت زقوم «۶» را به شکوفه آرد، و جلاب «۷» خلاب «۸» آمیزش، در گلوی مرضی «۹» بجای شفا «۱۰»، کار شفای [۳] «۱۱» سکین «۱۲» نماید [۴]، در باغ و راغ مانند خرّم «۱۳»، همیشه خرّم و به حمایتش هر سپرغم [۵] «۱۴»، سپرغم بوده، جناح النّسر [۶] «۱۵» فارغ بالی سایه بر فرقتش افکند و مادر دهر سیه پستان «۱۶» از پستان سپستان «۱۷»، شیر کامرانی در

کامش دوشد و هر منجمی «۱۸» که منجم الفضل «۱۹» و منجم الرشاد «۲۰»، و اوج [۷] سماء تفرّد «۲۱»

[۱]- عت، بیرونش.

[۲]- عت درنج، نو دردنج.

[۳]- عت، شفاء.

[۴]- یو، کند.

[۵]- یو، سرغم، نو، بیرغم.

[۶]- عت، جناح البشر.

[۷]- ط، دواج.

(۱)- رستگاه (رب).

(۲)- عربی، رتیلاء، جانوریست معروف. و گیاهی است که شکوفه آن به شکوفه سوسن ماند. (رب).

(۳)- معرب درونک، و آن دوائی باشد بشکل عقرب و بدان سبب آن را درونج عقربی خوانند (از برهان).

(۴)- دیدار، دیدن.

(۵)- معنی لغوی آن بهمزنده دل، مرکب از دل آشوب+ مخفف آشوبنده. و نام پنج انگشت است (رک ح ۱۶ ص ۸)

(۶)- درختی است در دوزخ که طعام گناهکاران است.

(۷)- گلاب.

(۸)- گل و لای. (برهان).

(۹)- ج مریض، بیمار.

(۱۰)- بهبودی.

(۱۱) - شفا، کرانه هر چیزی. (ر ب). لبه کارد.

(۱۲) - کارد.

(۱۳) - نام مرغزاری است، در آنجا کوهی هم هست که هر مطلبی عرض کنند جواب آید. (برهان).

(۱۴) - ریحان، اسپرغم، گیاه خوشبو (ر ک ح ۱۹ ص ۳۱).

(۱۵) - بال کرکس. (ر ب). کنکر بستانی (تحفه).

حرشف، کنگر بستانی، برگ آن بزرگتر از برگ کاهو است. (تحفه).

(۱۶) - زنی را گویند که فرزند او نماند. و زنی را نیز گویند که هر طفل را که او شیر بدهد بمیرد. (برهان).

(۱۷) - میوه ایست بمقدار آلوی کوچکی و در درون آن شیره ایست لزج و بی مزه و در دواها بکار برند (برهان) و ر ک تحفه.

(۱۸) - افا باب تفعیل، اخترشناس، ستاره شناس.

(۱۹) - منجم - معدن، کان، و منجم الفضل، کان دانش (ر ب). راه روشن

(ر ب).

(۲۰) - راستی، پیروزی. (ر ب).

(۲۱) - یگانگی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۹

را کوب فرد الانفراد «۱»، و در [۱] موشکافی صنایع [۲] ثله «۲» و در اخترشناسی هرمس «۳» ثله «۴» بوده، علم حکمای فلاسفه را سغه «۵» شمارد و «بطلیموس» [۳] «۶» را رقم بطلان بر صفحه تقویم «۷» شهرت زند و گوشیار «۸» را چون گوش یار گوشوار در گوش کشد و فاخر «۹» به شاگردیش شاکر «۱۰» و شاهی «۱۱» به چاکریش فاخر «۱۲» باشد و رای مجسطی «۱۳»

[۱] - ط، دواج.

[۲] - عت، در.

[۳] - ط، ضیاع.

[۴] - نو، ط، بطلیموس.

(۱) - کوب فرد الانفراد، سیاره ای که در خانه زایچه تنها باشد. (کنوز).

(۲) - حاذق، ماهر و در مثل آرند لا تعدم صنایع ثله (تج).

(۳) - بعضی او را پیغمبر و بعضی رب النوع (عطارد) دانسته اند و بعضی سه هرمس قائل شده اند و گروهی گویند ادیس پیغمبر است و صحیح آنست که این کلمه یونانی و معرب ارمیس است و ارمیس عطارد بود (تعلیقات برهان).

(۴) - گروه مردم. (ر ب).

(۵) - بی خردی. (ر ب). نادانی.

(۶) - Claude Ptolemy از فلاسفه نوافلاطونی حوزه علمیه اسکندریه و صاحب کتاب المجسطی که نظریه او در هیئت مبنی بر مرکزیت زمین و حرکات افلاک تا قرن شانزدهم میلادی قاطع بود. وی در حدود ۱۶۸ ب م بسن ۷۸ سالگی در گذشت (سیر حکمت ص ۴۷. تاریخ علوم ص ۱۱۷).

(۷) - راست کردن، و در اصطلاح منجمان تقویم کوکب بعد موضع او باشد از اول حمل بر توالی (کنوز).

حساب یک ساله منجمان که بر اوراقی نویسد و معروفست.

(۸) - گوشیار جیلی، کیا

ابو الحسن گوشیار بن لبان با شهری از مردم گیلان و از مشاهیر منجمان و فلکیان، صاحب مجمل الاصول و در نیمه دوم قرن چهارم می زیسته است.

(ترجمه مبسوطی از او در تعلیقات چهار مقاله بکوشش آقای دکتر محمد معین (صفحات ۲۶۱-۲۷۱) آمده است.

(۹)- بسیاق سخن ظاهرا باید دانشمندی در علم نجوم و فلک باشد، لیکن با تتبع بسیار چنین کسی را نیافتم.

(۱۰)- سپاسگزار.

(۱۱)- نظامی عروضی در مقدمه مقاله سوم (علم نجوم) از شرایط منجم مطالعه چند کتاب را لازم دانسته است از جمله جامع شاهی (چهار مقاله مصحح آقای دکتر معین طبع دانشگاه ص ۱۱۳). مؤلف الذریعه ذیل (الجامع الشاهی) این کتاب را تألیف احمد بن محمد بن عبد الجلیل سنجری دانسته و گوید فصلی از این کتاب را که در ۱۲ باب بعدد بروج و در علم نجوم است در تهران دیدم ...

(الذریعه ج ۵ ص ۵۹) در تعلیقات چهار مقاله در این مورد توضیحی داده نشده است، لیکن آقای دکتر صفا در (تاریخ ادبیات در ایران) آرد: ابو سعید احمد بن محمد بن عبد الجلیل سجزی منجم و ریاضی دان بزرگ (م-۴۱۴) با ابو جعفر احمد بن محمد صفاری و عضدالدوله دیلمی معاصر بوده است ... از جمله آثار او ... الجامع الشاهی (است) که آن را بنام عضدالدوله دیلمی نوشت (ج ۱ ص ۳۳۸ طبع دوم) طبق این مدارک شاهی وصف کتاب است نه نام شخصی و ظاهرا مؤلف هنگام مطالعه چهار مقاله بقیاس مجمل الاصول گوشیار شاهی را نیز مؤلف جامع دانسته است.

(۱۲)- نازنده، فخرکننده.

(۱۳)- نام این کتاب در اصل (بمعنی ترتیب عظیم)

است. مترجمان و نویسندگان عرب آن را با حرف تعریف (المجسطی) نامیده اند سپس این کلمه معرب به زبانهای اروپائی رفته و در فرانسوی etsegamLA شده.

این رساله در علم نجوم و تصنیف بطلمیوس است (حواشی برهان مصحح آقای دکتر معین).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۰

آرایش، تماثل «۱» ممثلات «۲» افلاک را مبرهن «۳» سازد و ذهن هندسه گشایش مشتبهات «۴» متشابهات «۵» را، از تداویر «۶» و حوامل [۱] «۷» و جوزهر «۸» و

[۱]- جواهر.

(۱)- ج تماثل، صورت، پیکر.

(۲)- در التفهیم آرد: سطح منطقه البروج همه گویهای ستارگان سیاره را همی برد و بهر کره ای دایره ای کند موازی مر منطقه را، و آن دایره، فلک ممثل آن ستاره است. و ممثل از آن جهت نام کردند که او را موازیست و در سطح اوست و مرکز هر دو یکی است، پس بر مثال اوست ... (التفهیم ص ۱۱۶).

(۳)- امف، مستدل، با دلیل، اثبات.

(۴)- ج مشتبهه، مانده.

(۵)- ج متشابه، همانند، مانند، مانند هم.

(۶)- ج تدویر بیرونی نویسد: فلک تدویر فلکی است خرد و گرد بر گرد زمین نیست همچون فلک اوج، و لکن زمین از میان او بیرون و ستاره بر محیط او حرکت کند که او راست خاصه. (التفهیم ص ۱۲۲)

(۷)- ج حامل، فلک حامل فلکی است همچون فلک اوج، مرکز او بیرون از مرکز عالم، و سطح او بسطح فلک مایل است. و فلک التدویر را همی برد، چنانکه مرکز فلک التدویر بر محیط او سوی توالی البروج همی رود. (التفهیم ص ۱۲۲-۱۲۳).

(۸)- معرب جوزهر. فلک اول قمر که به منزله ممثل او می باشد

و هریک از عقده رأس و ذنب را نیز گویند که محل تقاطع فلک حامل و مائل قمر است. (نف) و رجوع شود به التفهیم ص (۱۲۲).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۱

مایل الاوتاد «۱» و زوایل «۲» زایل کند «۳»، به جودت طبع ثاقب «۴» فکّه «۵» فلک را درهم شکنند، و عذرا «۶» را بطوق تطوق «۷» گردن آرآید، و بر فرق فرقدان «۸» پای تفوق «۹» ساید، «فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَغْلَمُونَ عَظِيمٌ» «۱۰» کوکب [۱] «۱۱» طالعش «انکد من تالی النجم» «۱۲»، و اختر اقبالش نمودار «إِدْبَارَ النُّجُومِ» «۱۳» بوده،

[۱]- یو، عت، نو: که کوکب.

(۱)- منطقه البروج را به دوازده بخش ناهموار تقسیم کنند و هر قسمی را بیستی خوانند و از این بیوت چهار خانه را اوتاد گویند، چنانکه خانه اول را که بر افق شرقی است و تد غارب و خانه دهم را که بر نصف اعلاّی دایره نصف النهار است و تد السماء و خانه چهارم را که بر نصف اسفل دایره نصف النهار است و تد الارض خوانند و این چهار خانه را اوتاد اربعه نامند، چه مدار احکام بر اینهاست و اقوی بیوتند و هریک را بیت اقبال و مبدأ کون نامند و خانه دوم و پنجم و هشتم و یازدهم را مائل الاوتاد خوانند، از جهت میل هریک بوته مجاور خود و این چهار خانه در درجه میانه از قوت اند و خانه های سوم و نهم و ششم و دوازدهم را زائل الاوتاد گویند، بسبب زوال هریک از وتد مجاور خود و این چهار خانه اضعف بیوت اند و آنان را بیت

ادبار و مبدأ زوال گویند (از حاشیه کنوز و رک التفهیم ۲۰۵-۲۰۶).

(۲) - منطقه البروج را به دوازده بخش ناهموار تقسیم کنند و هر قسمی را بیستی خوانند و از این بیوت چهار خانه را اوتاد گویند، چنانکه خانه اول را که بر افق شرقی است و تدغارب و خانه دهم را که بر نصف اعلائی دایره نصف النهار است و تد السماء و خانه چهارم را که بر نصف اسفل دایره نصف النهار است و تد الارض خوانند و این چهار خانه را اوتاد اربعه نامند، چه مدار احکام بر اینهاست و اقوی بیوتند و هریک را بیت اقبال و مبدأ کون نامند و خانه دوم و پنجم و هشتم و یازدهم را مائل الاوتاد خوانند، از جهت میل هریک بوته مجاور خود و این چهار خانه در درجه میانه از قوت اند و خانه های سوم و نهم و ششم و دوازدهم را زائل الاوتاد گویند، بسبب زوال هریک از وتد مجاور خود و این چهار خانه اضعف بیوت اند و آنان را بیت ادبار و مبدأ زوال گویند (از حاشیه کنوز و رک التفهیم ۲۰۵-۲۰۶).

(۳) - خیر مشتهات متشابهات.

(۴) - روشن، تابان، افروخته (لغد).

(۵) - ستارگان گردآمده سپس سماک رامح. (ر ب). صورت ششم از صور شمالی. کاسه لثیمان (لغد). صورت ششم از صور شمالی است. و آن را اکلیل خوانند و عامه مردم کاسه یتیمان نامند (از التفهیم ص ۹۲)

(۶) - دوشیزه بکر و عذرا نام برج سنبله است و آن را خوشه، خوشه سپهر، خوشه چرخ نیز گویند (ر ک لغد).

(۷) - گردن بند پوشیدن. (ر ب) در کنوز این کلمه فرمانبرداری

معنی شده و هر چند مناسب تر است اما مأخذی برای آن دیده نشد.

(۸) - دو ستاره روشنند بر سینه دب اصغر (التفهیم ص ۱۰۰).

(۹) - برتری.

(۱۰) - پس سوگند می خورم بمواضع ستارگان و همانا آن سوگندیست، اگر بدانید، بزرگ (آیه ۷۴-۷۵ سوره واقعه).

(۱۱) - ستاره.

(۱۲) - منحوس تر از دبران، مثلی است رک (مجمع الامثال).

و دبران منزل چهارمست از منازل قمر (التفهیم ص ۱۰۸) و تالی النجم را تابع النجم نیز خوانند.

(۱۳) - پشت کردن ستارگان و مأخوذ است از قسمت اخیر آیه ۴۹ سوره الطور و مقصود از ادبار النجوم در عبارت، بداختری و بی ستارگی است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۲

همیشه از کاسه درویشان «۱» دریوزه نماید، و ساکب الماء «۲» آبروی عزتش ریزد، دبران [۱] «۳» در ادبارش «۴» کوشد، سماک اعزل [۲] «۵» بطعن «۶» او رامح «۷» شود، و [۳] ممسک الاعنه «۸» بایذاء «۹» او مطلق العنان «۱۰» گردد، حیة [۴] «۱۱» و تئین «۱۲» بسم [۵] ستم تجریعش «۱۳» کنند، و راقص «۱۴» برقص پای بر فرقش کوبد.

[۱] - عت، و دبران. ط و دبران.

[۲] - عت، اعزال.

[۳] - عت، و، ندارد.

[۴] - ط، وحیه

[۵] - نو، سیم.

(۱) - کاسه یتیمان، قصعه المساکین. رک ح ۵ ص ۱۰۱.

(۲) - ریزنده آب.

صورتی است از صورتهای منطقه البروج که بزعم منجمان صورت مردیست که کوزه ای به یک دست دارد و آب از آن همی ریزد (از التفهیم ص ۹۰) برج دلو. دلو. (لغد).

(۳) - ستاره ایست بزرگ و روشن و سرخ گون. بر آن چشم گاو که سوی مشرق نهاده (التفهیم ص ۱۰۸).

(۴) - بدبختی، عسرت، سیاه روزی. (لغد).

(۵) -

ستاره بی سلاح و آن ستاره ای بزرگ و روشن است برابر سماک رامج و نزد آن هیچ ستاره نیست (از التفهیم ص ۱۰۱)

(۶) - به نیزه زدن.

(۷) - تیرانداز، تیراندازنده سماک رامج ستاره ایست بزرگ برابر بنات النعش و رامج او دو ستاره است از صورت جاثی ... (التفهیم ص ۱۰۱).

(۸) - صورت دوازدهم از صورتهای شمالی، بصورت مردی که بیک دست عنان و بدست دیگر تازیانه دارد.

(التفهیم ص ۹۲). ممسک العنان، صاحب المعز، حامل العناق، القائد ... (لغد ذیل ثوابت).

(۹) - آزار.

(۱۰) - عنان گشاده، آزاد.

(۱۱) - مار و حیه الحوا صورت چهاردهم است از صور شمالی.

(۱۲) - اژدها، اژدهای فلک، صورت سوم از صور شمالی است (لغد ذیل ثوابت).

(۱۳) - جرعه جرعه نوشاندن.

(۱۴) - رقص کننده و راقص نام ستاره ایست که در دهان تنین است (کنوز).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۳

صلیب [۱] «۱» در عداوتش تصلب «۲» ورزد، منطقه [۲] «۳» الجوزا «۴» نطق «۵» خصومتش بر کمر بندد، و قرن الثور «۶» سر مناطق «۷» پیش آرد، سهم «۸» به تیر جفایش زند، سفینه «۹» به گرداب بلایش افکند [۳]، عقاب «۱۰» به عقابش عقافه «۱۱» افرازد، زبانا «۱۲» بر خرمن بختش زبانه [۴] افروزد، ابدالآبدین «۱۳» و عوض العائضین «۱۳» و دهر الداهرین «۱۴»، اختر دولتش در حاق «۱۵» محاق «۱۵»، و ستاره اقبالش در عین احتراق «۱۶» بوده این بیت ورد زبان خواهد کرد که [۵]:

[۱] - یو، طیب.

[۲] - ط، و منطقه.

[۳] - عت، افکنده.

[۴]- ط، زبانا.

[۵]- که، تنها در یو.

(۱)- صورت فلکی بزرگ از نیم کره جنوبی که از چهار ستاره سیار درخشان

که بطور منظم قرار گرفته اند، ترکیب شده و هفت ستاره دیگر که نوری اندک دارند. (لغد) دلفین (لغد ذیل ثوابت).

(۲) - سختی کردن (ر ب)، پافشاری، استقامت.

(۳) - کمربند و رک ح ۴.

(۴) - یکی از صور جنوبی آسمانست بصورت مردی قوائم بدو کرسی، منطقه ای بسته و شمشیری حمایل انداخته و بدست راست عصائی بالای سر گرفته و دست چپ در آستین کشیده. (نف) منطقه الجوزا سه ستاره کمربند جوزاست و آن را نطق الجوزا، نظام، نظم، نظم الجوزا، فجار الجوزاء نامند (حاشیه التفهیم ص ۱۰۵ مصحح آقای همائی).

(۵) - میان بند مردان (ر ب) و در آن ایهامی است بمعنی مصطلح نطقات در علم هیئت رک (التفهیم ص ۱۴۰).

(۶) - شاخ گاو و ثور نام برج دوم از بروج دوازده گانه است.

(۷) - مص باب مفاعله، شاخ زدن.

(۸) - تیر، و صورت پانزدهم از صور شمالی است (لغد).

(۹) - کشتی و نام صورت هشتم از صور جنوبی است ... (لغد).

(۱۰) - پرنده معروف و صورت شانزدهم است از صور شمالی. (لغد).

(۱۱) - چوبی سرکج که بدان چیزی را می کشند، چوگان. (ر ب).

(۱۲) - منزل شانزدهم از منازل قمر، و صحیح آن زبانی، است، چنانکه در التفهیم ص ۱۱۱ و رب آمده است.

(۱۳) - همیشه، پیوسته، دائما.

(۱۴) - وسط چیزی.

(ر ب).

(۱۵) - و بفتح و کسر اول نیز، آخر ماه یا سه شب اخیر از ماه یا آخر ماه که قمر در آن پنهان باشد، نه در بامداد و نه در شبانگاه بنظر آید. (ر ب).

(۱۶) - مص باب افتعال، سوختن رک ح ۷ ص ۷۴.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص:

شعر [۱]:

کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت یا رب از مادر گیتی بچه طالع زادم «۱» و هر متنجمی [۲] «۲» که «خرقاء ذات نيقه» [۳] «۳»، و خطوط جبینش عقرب «۴» نحوست را طریقه بوده، جوز «۵» از جوزاء [۴] «۶» و شعیر «۷» از شعری «۸»، بازشناسد، و چون از آسمان پرسند [۵] از ریسمان سخن گوید، و چون از فلک «۹» گویند از فلکه [۶] «۱۰» جواب دهد، دایما «۱۱» گردون [۷] «۱۲» دون نواز، از سپند «۱۳» نجوم مجمره «۱۴»

[۱]- نو، ندارد، عت فرد.

[۲]- یو، منجمی.

[۳]- نو، فیه.

[۴]- عت، ط، جوزرا از جوزا. نو، جوزا جوزا.

[۵]- یو، پرسد.

[۶]- ط، فلک.

[۷]- نو، ط، دون دون نواز.

(۱)- بیت از حافظ است.

(۲)- افا باب تفاعل، ستاره شناس و وقت شناس. (رب) ولی در عبارت فوق بمعنی قیاسی باب تفاعل بکار رفته است، یعنی آنکه خود را منجم نمایاند و نباشد.

(۳)- خرقاء مؤنث اخرق، زن کول و نادان و نيقه آراستگی و درستی کار بود و این مثل برای کسی زنند که با نادانی دعوی دانش کند (رب). مجمع الامثال میدانی).

(۴)- معروف و نام برج هشتم از دوازده برج.

(۵)- گردو.

(۶) - نام برج سوم. از دوازده برج و رک ج ۴ ص ۱۰۳

(۷) - جو.

(۸) - دو ستاره را بدین نام خوانند یکی شعرای یمانی یا عبور که بر دهان کلب الجبار است و دیگر شعرای شامی یا غمیصاء که در کلب اصغر است (التفهیم ص ۱۰۵ و حاشیه (ص ۸۷ ص ۷۷).

(۹) - مقصود آسمانست.

(۱۰) - بادریسه، چرخه ریسمان.

(۱۱) - همیشه، پیوسته.

(۱۲) - چرخ،

(۱۳) - اسپند، معروفست و سپند نجوم اضافه مشبه به است بمشبه.

(۱۴) - عود سوز (ر ب). و مجمره گردان کنایه از خادمست.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۵

گردان بزم عشرتش بوده، از ورم «۱» کبر «۲»، او را جلوه دلفین [۱] «۳» دهد. سعدین «۴» به مساعدتش ساعد «۵» یا زد [۲] «۶»، نحسین «۷» بتحسین حالش [۳] پردازد [۴]، ذات الکرسی «۸» بر کرسی [۵] رفعتش نشاند، کلب الجبار «۹» به پاسبانی آستانش، «كَلْبُهُمْ بِاسِطٍ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ» «۱۰» گوید. رأس، سربلندیش [۶] بخشد، ذنب «۱۱» عقده «۱۲» از کارش گشاید، قلب «۱۳» به دلداریش آید، جبهه «۱۴»، جبین سای نیازش گردد.

همیشه چرخ نیلوفری تیغ خصومت بر سر دانشوران نیکوفر، آخته است [۷]،

[۱] - یو، ددلفین.

[۲] - عت، بازدهد، نو، بازد، ط، بازند.

[۳] - عت، جانش.

[۴] - ط، پردازند.

[۵] - نو، ط، بکرسی.

[۶] - عت، بلندش.

[۷] - عت، نیکو آخته است، نو، نیکو افراخته است. ط، نیکو افراخته.

(۱) - آماس، باد

(۲) - به خود بالیدن، ناز، تکبر. در کنوز این جمله: دوم کیسه ضبط شده!.

(۳) - جانوری است دریائی که غریق را نجات دهد در دریا. (ر ب). حیوانی دریائی است که بصورت مشک باد کرده است.

(کنوز). و نیز دلفین صورت هفدهم است از صورتهای شمالی. صلیب (لغد ذیل ثوابت و التفهیم ص ۹۲)

(۴) - مشتری و زهره.

(۵) - بازو.

(۶) - دراز کند.

(۷) - زحل و مریخ.

(۸) - صورت دهم از صور شمالی، و آن شکل زنی است نشسته بر تختی بر کردار منبر (التفهیم ص ۹۲).

(۹) - سگ بزرگ، کلب اکبر و آن صورت پنجم از صور جنوبی است (لغد

ذیل ثوابت. التفهیم ص ۹۴).

(۱۰) - (و) سگ آنان (اصحاب کهف) گسترده است دو دست خود را به آستانه در غار. (سوره کهف آیه ۱۷).

(۱۱) - رأس نقطه تقاطع شمالی فلک مایل است با سطح منطقه البروج و ذنب نقطه تقاطع جنوبی آن دو.

(التفهیم ص ۱۲۲) رک ۸ ح ص ۱۰۰

(۱۲) - گره.

(۱۳) - دل، و منزل هجدهم است از منازل قمر و آن ستاره ایست سرخ و جنبان و منجمان او را سرشت مریخ اندر عقرب نام کنند. (التفهیم ص ۱۱۱).

(۱۴) - پیشانی، و نام منزل دهم است از منازل قمر و آن چهار ستاره اند روشن پیچیده نهاده از شمال سوی جنوب ... (التفهیم ص ۱۰۹)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۶

و خرگاه دولت برای [۱] بی هنران افراخته «۱». کاخ «۲» خاکساری «۳» جز بر کاخ «۴» عزت اهل کمال نریزد، و در این بحر خونخوار، طوفان حوادث، جز بطوفان «۵» سرای ارباب دانش [۲] نخیزد.

سایه نشینان قباب «۶» گردون، اگر عالی و «۷» گردون، پیوسته در راسته بازار جهان به آزار راستان «۸»، زبوند «۹» و متاع [۳] زبون «۱۰» را طالب و زبون «۱۱». همام [۴] «۱۲» عالی همم «۱۳»، مستغرق [۵] هموم «۱۴» همومند «۱۵»، و عموم هنرمندان، مستظل [۶] «۱۶» غمام «۱۷» غمّاء «۱۸» غموم «۱۹».

چهره بخت نقاب «۲۰» نقاب «۲۱»، در تحت نقاب «۲۲» خفاست، و طایر [۷] احوال

[۱] - ط، بر سر.

[۲] - عت، دانش، ندارد.

[۳] - ط، مطاع.

[۴] - ط، تمام.

[۵] - نو، ط، این کلمه را ندارد.

[۶]- نو، متظل.

[۷]- عت، و ظاهر.

(۱)- برپا کرده، برزده.

(۲)- باران (برهان).

(۳)- مذلت، بدبختی.

(۴) - قصر. کوشک، عمارت بلند (برهان).

(۵) - گرد گردیدن (ر ب).

(۶) - ج قبه بضم اول، بنای گرد برآورده، گنبد. (ر ب).

(۷) - یا.

(۸) - ج راست، درست.

(۹) - زبون، راغب. (برهان) مایل.

(۱۰) - ضایع، بد (برهان).

(۱۱) - راغب. (برهان).

(۱۲) - مهتر دلیر جوانمرد. (ر ب).

(۱۳) - ج همه - همت.

(۱۴) - چاه بسیار آب.

ابر ریزنده (ر ب).

(۱۵) - ج هم، اندوه.

(۱۶) - به سایه رونده، در سایه شونده.

(۱۷) - ج غمامه، ابر یا ابر سفید. (ر ب).

(۱۸) - تیرگی تاریکی، سختی. (ر ب).

(۱۹) - ج غم.

(۲۰) - مرد نیک دانای آزموده (ر ب).

(۲۱) - کاونده و بحث کننده از اخبار. (ر ب).

(۲۲) - روی بند

گروه ثقات «۱» در موبقات «۲» دهر، مرجول «۳» احوال [۱] «۴» جفا. مدام «۵»، خفض «۶» و غیش «۷» با غم و فراغت «۸»، و راخ «۹» و عسرت «۱۰» مهیا بهر کبار «۱۱» است، و مدام [۲] «۱۲» خفض «۱۳» و عیش ناعم [۳] «۱۴» و فراغت «۱۵»، و راخ «۱۶» عشرت مهنا «۱۷» بهره کبار «۱۸».

دست قضا [۴] دایما گره از کار زمانه گشاد، و ز ما «۱۹» نه گشاد [۵] «۲۰» و دوران همیشه بکام جاهل و فرزانه گشت، و دمی از زمانه گشت [۶] و قسمت ابنای دهر از فلک زیاد شد، و قسمت ما فلک را زیاد شد «۲۱». و هر کس از نخلستان روزگار دامن دامن، برچید و [۷] روزگار از ما دامن برچید «۲۲». در این ظرف [۸] زمان «۲۳» هر کاسه لیس «۲۴»

[۱]- ط، نو و احوال.

[۲]- ط، مدام.

[۳]- یو با غم.

[۴]-

نو، ندارد.

[۵]- عت، نگشاید. نو، زمان گشاد.

[۶]- عت از زمانه گشت.

[۷]- ط، و، ندارد.

[۷]- یو، طرف.

(۱)- ج ثقه، مورد اطمینان، راستگو.

(۲)- ج موبقه، هلاک کننده.

(۳)- پای بسته. (ر ب). مقید، در دام.

(۴)- انقلابات، گردشها. (لغد) بعض محشیان این کلمه را چنین معنی کرده اند: چیز است که صیادان در حوالی صیدگاه خود نصب کنند، تا کسی به- صیدگاه آنها نرود. انتهی. لکن مدرکی برای آن نیافتیم.

(۵)- همیشه.

(۶)- پست و خوار داشتن. (ر ب).

(۷)- ر ک ح ۲۶ ص ۱۳.

(۸)- ناشکیبائی و بی آرامی. (ر ب).

(۹)- غم و اندوه بسیار. (برهان).

(۱۰)- تنگی، دشواری. (ر ب).

(۱۱)- بزرگان ج کبیر، بزرگ.

(۱۲)- شراب.

(۱۳)- تن آسانی. (ر ب) خوشی.

(۱۴) - عیش ناعم، زندگانی فراخ و نیکو.

(۱۵) - آسودگی، آسوده خیالی.

(۱۶) - شراب

(۱۷) - گوارا.

(۱۸) - این لغت را مصنف بمعنی پست و حقیر بکار برده است. در برهان آرد: شخصی را گویند که چوب و علف و هیزم و امثال آن از صحرا بجهت فروختن می آورد. (رک تعلیقات برهان مصحح آقای دکتر معین).

(۱۹) - و از ما تا کنون شکوه از اقبال روزگار به نادان و اعراض او از دانیان بود و از اینجا شکایت از بدبختی شخص نویسنده است.

(۲۰) - باز نکرد. نگشود.

(۲۱) - از یاد شد، فراموش شد.

(۲۲) - دامن برچیدن، اعراض کردن، رو گرداندن، ترک صحبت کردن.

(۲۳) - دوره، روزگار و در آن ایهامی است بمعنی اصطلاحی کلمه در علم نحو

(۲۴) - دون همت، چاپلوس، گدا. (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۸

نَمَام «۱» «انتم من الزجاج» «۲»، از دور «۳» کأس

[۱] «۴» حدباء «۵» چرخ مینایی و دهر کاسه گردان [۲] «۶»، جز می خرمی ننوشد و هر ذو تلبیس «۷» اخس «۸» من القماش «۹» ارذل «۱۰» من القماش «۱۱»، از نفایس «۱۲» ملابس «۱۳» دنیا، جز خز و دیبا و برد «۱۴» منمنم «۱۵» نبوشد.

هرجا احمقی است از حمق «۱۶» هوش [۳] هوش ربای [۴] دولت، مست آمده، چهره حال را با زیور عیش مخلی «۱۷» محلی «۱۸» [۵] و مجلی «۱۹» یابد، و هر کجا ابلهی است با عیش ابله «۲۰» قرین گشته، قدرش «۲۱» مغلی «۲۲» و قدرش معلی «۲۳» باشد. کدام جاهل ندیل «۲۴» شنیع الفعل «۲۵» است که در صباح «۲۶» و رواح «۲۷» با خاطر ممراح [۶] «۲۸»

[۱]- ط، کاسه.

[۲]- ط، گردون.

[۳]- نو، هوس.

[۴]- عت، ربانی.

[۵]- عت و محلی.

[۶]- عت، ندارد.

(۱)- سخن چین.

(۲)- نام تر از شیشه، مثلی است، چه شیشه آنچه درون اوست می نمایاند.

(۳)- گردش، چرخ.

(۴)- کاسه.

(۵)- محذب، خمیده، کوز، کوژ و کأس حدباء مشبه به چرخ مینایی است.

(۶)- گدا (برهان).

(۷)- مکار، حيله گر.

(۸)- پست تر، فرومایه تر.

(۹) - پست، هیچ کاره. (ر ب).

(۱۰) - پست تر، ناکس تر.

(۱۱) - مردم فرومایه ناکس. (ر ب). بعضی محشیان این کلمه را بفتح اول و تشدید میم ضبط کرده و معنی آن را تون تاب نوشته اند، لکن مدرکی برای آن نیافتم.

(۱۲) - ج نفیسه، گرانمایه، مرغوب، نیکو. (ر ب).

(۱۳) - ج ملبس، پوشش.

(۱۴) - جامه خط دار. (ر ب).

(۱۵) - آراسته، نگار کرده. (ر ب).

(۱۶) - شراب.

(ر ب).

(۱۷) - فارغ از غم.

(۱۸) - آراسته، مزین.

(۱۹) - روشن، منور.

(۲۰) - عیش ابله، زیست با

ناز و نعمت (ر ب).

(۲۱) - قدر، دیگ

(۲۲) - در جوش، جوشان، جوشیده و دیگ فلان کس در جوش است، یعنی کار او به سامانست، بازار او با رونق است.

(۲۳) - بلند.

(۲۴) - ناکس و خوار. (ر ب).

(۲۵) - بدکردار

(۲۶) - بامداد، بام.

(۲۷) - شامگاه، شام.

(۲۸) - شادمان (ر ب) شاد.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۹

قواقیز «۱» راح «۲» راحت، بر راحه «۳» نمی دارد [۱]؟ و کدام فاضل نزیل «۴» شیب «۵» العقل [۲] که در ایام راح «۶» زندگی، از عین «۷» حسرت، اشک از عین «۸» ممراح «۹» نمی بارد؟

ارباب زمانه، رتوت [۳] «۱۰» پلید را بر رتوت [۴] «۱۱» بلد «۱۲» تفضیل دهند، و ربذات [۵] «۱۳» تمام «۱۴» را با خرزات «۱۵» طمطام «۱۶» در پله تساوی نهند، و قمقام «۱۷» باذل «۱۸» را از قمقام «۱۹» با ذل «۲۰» اذل «۲۱» شمارند، و ملیخ «۲۲» را از ملیخ «۲۳» و مسیخ «۲۴» را از مسیخ «۲۵» فرقی نگذارند.

[۱] - ط، نمی آورد.

[۲] - ط، شیب الفعلست.

[۳] - ط، زتوب.

[۴] - ط، رتوب.

[۵] - نو، زبذات.

(۱) - القاقوزه، پیاله، القواقیز جمع (مهدب الاسماء). قاقوزه قازوزه است اما برتر از آن و قازوزه مشربه (قدح) است کوچک تر از قرقاره عجمی و معربست (لسان العرب ذیل قزز و ققز). جوالیقی در المعرب نویسد: القاقزه ظرفی است از ظروف شراب و آن قاقوزه است. گویند معربست. (المعرب ص ۲۷۳).

(۲) - شراب.

(۳) - پنجه (ر ب). کف دست.

(۴) - کامل (ر ب).

(۵) - رجل شیع العقل، مرد بسیار عقل (ر ب).

(۶) - غم و اندوه (برهان).

(۷) - حقیقت، واقع.

(۸) - چشم.

(۹) - چشم بسیار اشک

(ر ب).

(۱۰) - ج ر ت، خو ک.

(۱۱) - ج ر ت، مهتر (ر ب).

(۱۲) - شهر.

(۱۳) - زور بذات، مرد بسیار غلط گوی (ر ب).

(۱۴) - کنکلاج که سخن وی بفهم نیاید. (ر ب). ناگشاده زبان، غیر فصیح.

(۱۵) - جواهر (ر ک ح ۱۸ ص ۴۷).

(۱۶) - میانه دریا و معظم آن (ر ب).

(۱۷) - مهتر. (ر ب).

(۱۸) - بخشنده سخی.

(۱۹) - نوعی شپش. (ر ب).

(۲۰) - خواری. (ر ب).

(۲۱) - خواری تر، پست تر.

(۲۲) - تباه و سست و بی مزه از گوشت و جز آن. (ر ب).

(۲۳) - نمکین.

(۲۴) - زشت خلقت (ر ب).

(۲۵) - عیسی علیه السلام.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۱۰

افیال [۱] «۱» را خاصه «۲»، اقبال «۳» قلوب عامه میسر است، و در پیش این فرقه غافل، عاقل «۴» کوهستان، با عاقل «۵» شهرستان برابر.

دلاور داستان «۶» دستانی «۷» که در آورد گاه سخن، بیر [۲] «۸» بیان «۹» بیر بیان «۱۰» پوشد، بلباس ابلاس «۱۱» اختصاص یابد، و پهلوان پهلوی «۱۲» زبانی که بچوگان قلم از احرار «۱۳» عرب و عجم احرارز گوی سخن گوئی کند، به عجمه «۱۴» نادانی انتساب گیرد.

هبنکی [۳] «۱۵» که کلامش کلام «۱۶» قلوب، و حدیثش مسلوب «۱۷» از اسلوب باشد، او را مالک ملک [۴] کمال انگارند و قیل «۱۸» منطقی [۵] «۱۹» که حسن منطقس منطق [۶] «۲۰» «لا تنطق» «۲۱» بر میان اهل نطق بندد [۷]، انشاد [۸] «۲۲» انشاء او را در دایره انشاء [۹] «۲۳» در آرند.

[۱]- ط، اقیال.

[۲]- بر.

[۳]- عت، بامنکی.

[۴]- یو، الملک.

[۵]- ط، منطقی.

[۶]- یو، لنتق.

[۷]- عت، بسته.

[۸]- یو، انشاء.

[۹]-

(۱) - ج فیل، فرومایه، گران، سست رأی. (ر ب).

(۲) - مخصوصا، به ویژه.

(۳) - رو آوردن.

(۴) - آهو (ر ب) و نام کوهی است. (ر ب).

(۵) - خردمند.

(۶) - زال پدر رستم.

(۷) - حکایت، داستان.

(۸) - مرکب از ب حرف اضافه+ بر، اندام، بالا.

(۹) - گفتار.

(۱۰) - جامه که گویند رستم از پوست اکوان دیو و یا جانور دیگر که بدست او کشته شد برای خود دوخت و در روزهای جنگ می پوشید. (ر ک برهان).

(۱۱) - نومیدی و غمگینی. (از ر ب).

(۱۲) - زبان رائج ایران در دوره اشکانیان و ساسانیان. پارسی.

(۱۳) - ج حر. آزاده.

(۱۴) - گنگی.

(۱۵) - کول سست و سخن چین (ر ب).

(۱۶) - ج کلم بفتح اول و سکون دوم خستگی (ر ب) جراحی.

(۱۷) - ربوده، عاری.

(۱۸) - پادشاه، سردار (ر ب).

(۱۹) - زبان آور و نیک گویند. (ر ب).

(۲۰) - کمربند، میان. (ر ب).

(۲۱) - سخن مگو. خاموش باش.

(۲۲) - برخواندن.

(۲۳) - فراموش گردانیدن.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۱۱

آری بط بر آب [۱] را از بط «۱» شراب چه بهره؟ و خرس بادیه را از خرس «۲» باده چه نشوه «۳»؟. اخرس «۴» ناشنوا [۲] شیوه شیوا مقالی چه داند؟ و بدوی «۵» بدوی را [۳] ملل و نحل شهرستانی «۶» چه فایده رساند؟.

لحن داود را در اسماع [۴] «۷» زبور «۸» چون حکایت حرف حق نشنوند، و کارنامه تنگ «۹» و ارتنگ «۱۰» و نگارخانه ارژنگ «۱۱» را از رنگ هنر عاری بیند، فکیف «۱۲»، سخن خود صوتی است خارج آهنگ و گفتگوئی [۵] بی ترانه و ترنگ «۱۳». و سواد [۶] «۱۴» خط نقشی است

سیاه قلم «۱۵» که [۷] کلک تیزتک، از نیرنگ، بی رنگ «۱۶» بی رنگ «۱۷» آسا [۸]

[۱]- یو، عت، سراب.

[۲]- یو، ناشنوا را.

[۳]- یو، عت، را ندارد.

[۴]- عت، ط، استماع.

[۵]- ط، گفتگوئی است.

[۶]- ط، یو، سواد.

[۷]- ط، که ندارد.

[۸]- عت، تیزتک نیرنگ زیز نک آسا. نو، ط، تیزتک نیرنگ ساز بی رنگ بی رنگ آسا.

(۱)- صراحی شراب که بشکل مرغابی بود. (برهان).

(۲)- و بفتح اول نیز، خم (ر ب).

(۳)- مستی و رک ح ۱۰ ص ۲۲.

(۴)- گنگ.

(۵)- بیابانی، صحرانشین.

(۶)- ملل و نحل نام کتابی است در بیان مذاهب مختلف تألیف محمد بن عبد الکریم بن احمد شهرستانی متکلم اشعری، مکنی بابی الفتح (۴۶۷-۵۴۸ یا ۵۴۹ ه. ق) این کتاب را افضل الدین صدر ترکه اصفهانی به فارسی ترجمه کرده و بچاپ رسیده است.

(۷)- شنوایدن.

(۸)- نام کتاب داود (ع).

(۹) - نگارخانه مانی (برهان).

(۱۰) - نام کتابی است که اشکال مانوی تمام در آن نقش است. (برهان).

(۱۱) - نگارخانه مانی نقاش (برهان). ارژنگ، ارتنگ، ارجنگ، تنگ شاید در اصل از ریشه manajrA پارسی باستان بمعنی آرایش، تزئین، زینت، ماده گرانها بودن (حاشیه برهان ج ۱ ص ۱۰۳

(۱۲) - پس چگونه.

(۱۳) - آواز تار بهنگام نواختن ساز. (برهان).

(۱۴) - سیاهی.

(۱۵) - طرحی است که نقاشان نخست بامداد سیاه و یا ذغال و یا رنگ سیاه دیگر کشند. (از کنوز) و ر ک ح ۱۶ ص ۲۷.

(۱۶) - مرکب از بی بدون+رنگ، مکر و حيله.

(۱۷) - هیولائی باشد که نقاشان و مصوران مرتبه اول بر کاغذ و دیوار بکشند و بعد از آن قلم

گیری کنند و رنگ آمیزی نمایند. (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۱۲

بر بیاض ورق برانگیخته، و گردیست تیره که به افشاندن [۱] دست دبیر از دامن چرک تاب خامه بر کتاب فروریخته. «إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَغْرُؤُونَ» [۱] و عن البصر لمحبوبون [۲].

رباعی:

امروز بهای هیزم و عود یکی است در چشم جهان خلیل و نمرود یکی است در گوش کسانی که درین بازارند آواز خر و نغمه داود یکی است شخص فاکره [۳] و فاکره شخص [۴]، هر گاه بقدر استعداد [۵] ماده، و ماده [۶] استعداد، هنر [۲] کمال و کمال هنر و گوهر سرشت و سرشت گوهر خرج کند، و از بلاغت طبع، و طبع بلاغت، با طلاق [۳] لسان و لسان با طلاق [۴]، کلامی که آبداری لآل [۷] نکاتش آب روان و روان [۸] آب را غرق عرق شرم سازد، به وساطت خامه تقریر [۹] و تقریر خامه، در نامه ورق و ورق نامه درج دهد، هر چند که حسن صنعت این نوع [۵] سخن که سخن [۶] در صفت حسنش نیست، معلوم ضمیر آگاه دل و دل آگاه ضمیر است، و کیفیت جودت و جودت کیفیتش در پیش هوش تیزخرد و خرد تیزهوش مستغنی از تحریر دبیر [۷] و دبیر تحریر، اما نزد کناره گردان [۱۰] کوی انصاف بر کاکت [۱۱]، انصاف یابد

[۱]- ط، برافشاندن.

[۲]- ط، او هنر.

[۳]- ط، و طلاق.

[۴]- یو، طلاق.

[۵]- عت، ندارد.

[۶]- یو، که سخن را ندارد.

[۷]- عت، این کلمه و دو کلمه بعد را ندارد.

(۱)- همانا آنان از شنیدن به دورند (آیه ۲۱۲ سوره نحل).

(۲)- و از دیدن در

پرده اند (نمی بینند).

(۳) - ر ک ح ۲۷ ص ۴۳. و اضافه، بیانی است.

(۴) - اضافه تخصیصی.

(۵) - قابلیت.

(۶) - مقابل صورت.

(۷) - مرواریدها و جواهر (نف) مخفف لآلی.

(۸) - جان.

(۹) - مص باب تفعیل بیان کردن: شرح دادن (نف)

(۱۰) - ج کناره گرد، آنکه در اطراف کار می ماند و داخل در آن نمی شود. (نف). بی انصاف (کنوز).

(۱۱) - سستی رأی. (رب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۱۳

و [۱] چون این گونه عبارات، قارع «۱» سمع «۲» گوش و آویزه گوش سمع گردد، از رمح [۲] «۳» طعن «۴» و طعن «۵» رمح تعریضشان «۶» اسباب جمعیت خاطر پریشان، و مایه پریشانی خاطر جمع شود، و [۳] در این صورت لطف سخن باین فرقه نیشاندن [۴] «۷»، اناب [۵] «۸» ناب به آب بحر آمیختن است و نبات در مخلات «۹» ستور نبات «۱۰» خوار ریختن [۶]، و از زبان مملی «۱۱» وصف حال ممل «۱۲» را به هم زبانی خامه برخواند که: نصیبنا «۱۳» نصیب «۱۴» النَّصَب «۱۵» و النَّصَب «۱۶» «لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ» «۱۷». «کیت و کیت» [۷] «۱۸» دل شوریده حال، چون از بوستان دوستی دوستان باستانی که به آشنایی ایشان شیفته بود، بوی بی وفایی شنفته، رایحه [۸] یأس «۱۹» بحسن دریافت «۲۰» دریافت، خواست تا یک قلم [۹] «۲۱» از مقلمه «۲۲» و قلم که مرغ دست آموز بنان بود، پیوند تعلق «۲۳» ببرد و دیگر نام نامه و آمه «۲۴» نبرد، «بواعث» «۲۵» العاده کالطبیعه «۲۶» الثَّانِيه» سر امتناع پیش آورد.

[۱] - عت، ط، و ندارد.

[۲] - ط، و از رمح.

[۳] - عت، ط، و ندارد.

نو، عت، بنوشانیدن.

[۵]- ط، آناب.

[۶]- ط، ریختن است.

[۷]- ط، کیت کنب.

[۸]- ط، و رایحه.

[۹]- ط، با یک قلم.

(۱)- کوبنده.

(۲)- شنوایی. قارع سمع، گوش خراش، ثقیل.

(۳)- نیزه. (ر ب).

(۴)- سرزنش.

(۵)- زدن به نیزه (ر ب).

(۶)- مص باب تفعیل، به کنایه سخن گفتن (ر ب) و اضافه تشبیهی است.

(۷)- شنوایدن.

(۸)- مشک یا نوعی است از عطر. (ر ب).

(۹)- توبره. (ر ب).

(۱۰)- رستنی، روئیدنی.

(۱۱)- افا باب افعال املاکننده.

(۱۲)- افا باب افعال، بستوه آورنده. (ر ب).

(۱۳)- بهره ما.

(۱۴) - دام بر پای کرده. (ر ب).

(۱۵) - سختی (ر ب). بلا.

(۱۶) - بیماری، سختی، بدی.

(۱۷) - و نمی رسد ما را مگر آنچه نبشته شده است (قسمتی از آیه ۵۱ سوره توبه).

(۱۸) - چنین و چنین (ر ب).

(۱۹) - نویدی.

(۲۰) - مصدر مرکب مرخم، نیکوئی ادراک، نیک دریافتن.

(۲۱) - رک ح ۱۰ ص ۳۵.

(۲۲) - قلمدان (ر ب).

(۲۳) - دوست داشتن. (ر ب).

دوستی.

(۲۴) - دوات. (برهان).

(۲۵) - ج باعث، برانگیزنده. (ر ب).

(۲۶) - سرشت.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۱۴

پس بمفاد «من قرع بابا و لَج و لَج» «۱» از باب ابرام «۲»، حلقه کوب در مطلب گشته و التجا «۳» را [۱] به آستان راستان نواز حضرت سرای عقل شتافت، و نخست طوطی زبان را شکر «۴» شکر «۵» شکر، شگرف ساخت، و بعرض حجاب «۶» حجاب «۷» جلال و بواب «۸» ابواب «۹» اقبال رسانید که: فکرت، پیشه [۲] کسالت پیش گرفته و بر کاهل «۱۰» کاهلی «۱۱» و توانی «۱۲»، از ناتوانی سوار آمده و خامه بقباق «۱۳» اسله اللسان

«۱۴» شوکت آسا [۳] «۱۵»، زبان شکایت تیز و پیراهن کاغذی در بر کرده، بسان ماتم زدگان، از دست زمین و زمان، گریبان
[۴] دریده و بر سینه الف کشیده «۱۶» و خوالستان «۱۷»، دست از دهان [۵] بر گرفته [۶] «۱۸» خود را به سیاهی زده «۱۹» بجای
مداد از دیده اشک «۲۰» شنگرف گون می ریزد، تصویب [۷] «۲۱» و ایعاظ «۲۲» و تهذیب و ایقاظ «۲۳»

[۱]- ط، ندارد.

[۲]- ط، پیشه، ندارد.

[۳]- ط، شوک.

[۴]- ط، گریبان، ندارد.

[۵]- ط، دهن.

[۶]- ط، گرفته.

[۷]- یو، و تصویب.

(۱)- کسی که کوفت دری را و ستهید، درآمد. آقای فروزانفر ذیل این بیت:

چون در معنی زنی بازت کنند پر فکرت زن که شهبازت کنند

نوشته اند: بعضی و از جمله مولانا (دفتر سوم ص ۳۱۹ س ۱۴) آن را حدیث شمرده اند و مؤلف اللؤلؤ المرصوع (ص ۷۳)
گوید که حدیث نیست. (مآخذ حدیث ص ۲۹) و (ر ک همان کتاب ص ۱۰۵). این عبارت در حدائق السحر (باب تجنیس
مکرر ص ۹ آمده است.

(۲)- مص باب افعال، بستوه آوردن. (ر ب). اصرار.

(۳)- مص باب افعال، پناه گرفتن. (ر ب).

(۴)- شکار. (برهان).

(۵)- معروف.

و شکر شکر، اضافه مشبه به است بمشبه یعنی شکار شکری را که مانند شکر شیرین است برای طوطی زبان نیکو ساخت (شکر بسیار کرد).

(۶) - ج حاجب، پرده دار (ر ب).

(۷) - پرده.

(۸) - دربان.

(۹) - ج باب، در.

(۱۰) - دوش (ر ب).

(۱۱) - سستی، ناتوانی بخاطر فزونی سن.

(۱۲) - مص باب تفاعل مانده و سست گردیدن.

(۱۳) - پرگویی. (ر ب).

(۱۴) - تیززبان و نیز این ترکیب معنی طرف زبان دهد.

(ر ب).

(۱۵) - خار.

(۱۶) - الف بر سینه کشیدن، سینه را با استره چاک زدن (کنوز) و کنایت از شکاف سر قلم است. رک ح ۶ ص ۷۶

(۱۷) - بر وزن تابستان، دوات سیاهی. (برهان).

(۱۸) - دست از دهان بر گرفتن، هر چه در دل داشتن بی تحاشی گفتن. (کنوز). سر باز کردن.

(۱۹) - به سیاهی زدن، سیاه پوش شدن بصورت ماتمیان (کنوز).

(۲۰) - چیزیست که از سیماب و گوگرد سازند و مصوران بکار برند. (برهان).

(۲۱) - راست گوی دانستن، راست گوی شمردن (ر ب). پسندیدن، پذیرفتن.

(۲۲) - شارحان این کلمه را پند دادن معنی کرده اند، لیکن از ماده و عطف باب افعال استعمال نشده.

(۲۳) - بیدار کردن، برانگیختن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۱۵

آنها محول برای رزین «۱» شماسست، باشد که این سیاه دلان «۲»، حالت منافست «۳» و مناقشت «۴» ترک دهند، و بر طریقه ظریفه طریفه [۱] «۵» و یاری قدم نهند، و الا من، باری آتش به کالای صبر و سکون زده سر به شیدایی خواهم آورد، و هر آینه آینه وار، جلای وطن «۶» خواهم کرد.

«فَلَمَّا جَاءَهُ وَ قَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ» «۷» نفس لَوَامه «۸» بسان فتیله شمع بر خود پیچید [۲] و از غایت دلسوزی اشک گرم از دیده فروریخت و لب به لبلبه «۹» گشوده

[۱] - ط. ندارد.

[۲] - ط، پیچیده.

(۱) - گرانمایه، سنگین. (ر ب).

(۲) - قلم و دوات.

(۳) - رغبت کردن به چیزی بطریق مبارات (ر ب).

(۴) - باریکی کردن در حساب. (ر ب).

(۵) - شارحان این کلمه را بدین ضبط و بمعنی فرمانبردار شدن آورده اند.

(۶) - ترک دیار و وطن گفتن. وطن را ترک

گفتن.

(۷) - پس چون آمد او را و خواند بر او داستان را (از آیه ۲۵ سوره قصص).

(۸) - نفسی که آدمی را پس از ارتکاب گناهی نکوهد. (لغد).

(۹) - مهربانی کردن. (لغد).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۱۶

تسلیه را «۱» گفتا [۱] دلا زاری مکن! ترک دل آزاری بکن! دل زاری «۲» همچنان بر وفق عادت، اعادت لابه و زاری و در لابه «۳» حیرت لابه «۴» و بی قراری می کرد. عقل چون شیوه دلجوئی از نفس و دلده «۵» و دلدال «۶» دل را بواسطه انقطاع «۷» یاری یاران پدید بدید، او را نیز از غایت رأفت رقت رفت، حالی نفس شفیق را که شفیق «۸» روح، و اعز «۹» از ابن بوح [۲] «۱۰» می دانست بطلب آمه [۳] و احضار خاطر و خامه فرستاد، و ایشان را به توادع «۱۱» و تحالف «۱۲» ترغیب، و بر عیب [۴] تخالف [۵] «۱۳» و تناکر «۱۴» ترعیب «۱۵» و تعییر «۱۶» و تأنیب «۱۷» کرده، بانیب صافیه و امحوضه «۱۸» ممحوضه «۱۹» تغییر مخاشنت «۲۰» و مشاحنت «۲۱» داده به فحوای «و نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ» «۲۲» نازع «۲۳» قنازع «۲۴» نزع «۲۵» و دافع قنازع «۲۶» یراع «۲۷» و اصحاب «۲۸»

[۱] - ط، و لب به لبلبه تسلیه گشوده گفتا.

[۲] - نو، بوح.

[۳] - یو، عت، آمد.

[۴] - عت، ترغیب.

[۵] - عت، تحالف.

(۱) - بخاطر تسلیت، از روی دلجوئی.

(۲) - منسوب به زار، نالان، گریان.

(۳) - سنگلاخ. (لغد از رب و مهذب الاسماء).

(۴) - تضرع، عجز، زاری. (ر ب).

(۵) - اضطراب. (ر ب).

(۶) - اضطراب. (ر ب).

(۷) - بریدن.

(۸) -

برادر (ر ب).

(۹) - گرامی تر.

(۱۰) - فرزند تنی. (ر ب).

(۱۱) - مص باب تفاعل، با هم آشتی کردن (ر ب).

(۱۲) - پیمان بستن و سوگند خوردن با یکدیگر (ر ب).

(۱۳) - با یکدیگر خلاف کردن (ن ف).

(۱۴) - با همدیگر دشمنی ورزیدن (ر ب).

(۱۵) - مص باب تفعیل، ترسانیدن (ر ب).

(۱۶) - مص باب تفعیل سرزنش کردن. (ر ب).

(۱۷) - سرزنش کردن. (ر ب).

(۱۸) - پند خالص از غرض و از تهمت (ر ب).

(۱۹) - بی آمیغ، خالص. (ر ب).

(۲۰) - درشتی (ر ب).

(۲۱) - دشمنی (ر ب).

(۲۲) - و برکنندیم آنچه در سینه های آنان بود، از کینه.

(از آیه ۴۱ سوره اعراف).

(۲۳) - افا، برکننده. (ر ب).

(۲۴) - ج قنزعہ بضم اول موی گرداگرد سر (ر ب). بلا (ر ب).

(۲۵) - ستیزه، جنگ.

(۲۶) - سخن زشت.

فحش. (ر ب).

(۲۷) - قلم.

(۲۸) - این کلمه به هیچ وجه تناسبی با کلمات قبل ندارد و کاملاً زائد بنظر می رسد ولی در نسخ موجود است. کنوز آن را ادوات دیگر لوازم تحریر معنی کرده است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۱۷

گردید و جامه مهربانی [۱] از مهربانی «۱» «۲» در پوشانید و ظاب «۳» و طاب [۲] «۴» و طاب «۵» درون حاصل ولوع «۶» و روع «۷» روع «۸» زایل شده، خاطر رسم وفا و وفاق، و راه رفا «۹» ی رفاق «۱۰» گرفت، و حدایق «۱۱» الفت و خرائق «۱۲» زلفت «۱۳» به تازگی «۱۴» تازگی «۱۵» پذیرفت، و مؤایست «۱۶» و مؤابست «۱۷» هیئت مؤانست یافت، و مصاخبت [۳] «۱۸» به مصاحبت و مفارقت به مقارنت، و اختلاط «۱۹» باختلاط «۲۰» و نفرت به قربت

[۴]، و بیگانگی به یگانگی و نفاق باتفاق و شقاق «۲۱» باشفاق «۲۲» و تجنب «۲۳» به تحبب [۵] «۲۴» بدل شد. و بدل گفت
[۶] هات دواء الانفاس ای دوات الانقاس و هلم الملقاط و القرطاس و قال:
من المحبره المحبره للملماس ساعد بنانی واسع فی تزبیر بیانی بالزاس «۲۵».

[۱]- یو، مهربانی.

[۲]- یو، و طاب طاب.

[۳]- ط، مصاحت.

[۴]- ط، قربت.

[۵]- ط، تحنب.

[۶]- نو اضافه دارد، بیا و بیاور تا چه داری. ط، بیا و بیاور آنچه داری.

(۱)- نوعی از جامه لطیف و نازک به غایت خوش قماش باشد. (برهان).

(۲)- محبت، دوستی.

(۳)- ظأب، بانگ، فریاد. (لغد).

(۴)- خوشی.

(لغد ازدهار).

(۵)- پاکی (لغد ازدهار).

(۶)- سوزش، اندوه.

(از لغد).

(۷)- ترس. (رب).

(۸) - دل (ر ب).

(۹) - رفاء، اتفاق، سازواری. (ر ب).

(۱۰) - مص باب مفاعله، همراهی، ملاطفت.

(۱۱) - ج حدیقه، باغ.

(۱۲) - ج خریق، زمین پست علف ناک. آبراهه. آب بی تک که خالی از درخت نباشد (ر ب).

(۱۳) - نزدیکی (ر ب).

(۱۴) - از نو، از سر نو.

(۱۵) - شادابی، خرمی.

(۱۶) - از ماده ایس، ناامیدی. (ر ب).

(۱۷) - از ماده ابس، سرزنش کردن، پیش آمدن کسی را بمکروه (ر ب). لکن این باب را قیاسا استعمال کرده است.

(۱۸) - مص باب مفاعله، بانک کردن، این باب نیز قیاسا استعمال شده.

(۱۹) - ستهیدن، خشم گرفتن. (ب).

(۲۰) - آمیزش.

(۲۱) - دشمنانگی، خلاف. (ر ب).

(۲۲) - مهربانی (ر ب).

(۲۳) - دوری، دور شدن (ر ب).

(۲۴) - دوستی نمودن. (ر ب).

(۲۵) - بیار داروی جانها، یعنی دوات مرکب را و گفت (رو گرداند) از دوات آراسته به

قلم، یاری ده انگشت مرا! و بکوش در نوشتن بیان من به سر! (انتهی) این عبارت از کلمه قال تا ملماس، خالی از اضطراب و تشویش نبوده و به سیاق عبارت عربی نیست، لیکن در چهار نسخه چنین است و کنوز که همه جا مواضع مشکوک را به سلیقه خود تصحیح می کند چنین نوشته است: و قال للمحیره المحیره و الملماس ساعد ...

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۱۸

مزبر «۱» مزیر «۲» بشوق شوقب [۱] «۳» انگشت قبول بر دیده و قدم براه مفاوضت «۴» و [۲] مفاوضت «۵» نهاده، فاتحه «۶» کار را از روی اخلاص به دعای «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي وَ اخْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي» «۷» رطب اللسان «۸» گشته گفت

مصراع:

از دوست یک اشارت از ما بسر دویدن «۹»

«سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَ لَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا» «۱۰» دوات نیز ادوات ادو «۱۱» و آلات الو «۱۲»، بدور افکننده، گرد کدورت را که از خاطر و خامه، خامه خامه [۳] «۱۳» در خاطر داشت بر افشانند و بدین معنی خط در داد «۱۴» و بحکم «اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ» «۱۵»، و خطاب «أَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلَقَّفْ مَا صَبَّحْنَا» «۱۶»، بی مداهنه «۱۷» به مهاده «۱۸» دهان بر گشاد و تسویفی «۱۹» که با وصف

[۱]- ط، شوقت.

[۲]- ط، و ندارد.

[۳]- ط، خامه و خامه.

(۱)- قلم. (ر ب).

(۲)- توانا در کار. (نف).

(۳)- دراز بالا (ر ب). کنوز این دو کلمه را مقدم و مؤخر نوشته است (شوقب بشوق) در این صورت شوقب صفت

مزبر و عبارت رساست، لیکن در نسخ چنان نیست.

(۴) - انبازی. برابری کردن در کار و سخن و جز آن. (ر ب).

(۵) - بیان کردن سخن. (ر ب).

(۶) - آغاز.

(۷) - پروردگار من فراخ کن سینه مرا و آسان کن کار مرا و بگشا گره را از زبان من (آیات ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ سوره طه).

(۸) - ترزبان، گویا.

(۹) - گویش چه گفت گفت ار خوانی و گر برانی از دوست ... (ابن یمین) از امثال و حکم.

(۱۰) - زود باشد بیابی مرا اگر خدا خواهد شکبیا و نافرمانی نکنم ترا در هیچ کاری. (آیه ۶۸ سوره کهف).

(۱۱) - فریفتن (ر ب).

(۱۲) - تقصیر. درنگ (ر ب).

(۱۳) - خامه، تل، خامه خامه، تل تل.

(۱۴) - خط دادن، سند دادن، حجت دادن. رضایت دادن (حواشی). اقرار کردن بکمال چیزی (بهار عجم).

(۱۵) - در آوردست خود را در گریبان خود، بیرون آید سپیدی درخشنده نه از بیماری پیسی (از آیه ۳۲ سوره قصص).

(۱۶) - بیفکن چیزی را که در دست راست تو است فرومی برد آنچه ساخته اند (از آیه ۷۲ سوره طه).

(۱۷) - ظاهر کردن خلاف باطن و خیانت نمودن (ر ب).

(۱۸) - آشتی کردن با هم (ر ب).

(۱۹) - تأخیر انداختن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۱۹

تشویق در تسویق «۱» آن بظهور می پیوست [۱]، و املائی «۲» که در املاء «۳» آن واقع می شد، مندفع گشت. و برقع «۴» عوایق «۵» و بواهد «۶»، از چهره عواتق «۷» و نواهد «۸» مطلوب مرتفع.

پس اندیشه دوران‌دیش و صوصه «۹» و سوسه و وشوشه «۱۰»، از عارض ضمیر برانداخته [۲] به هوای وصل معشوق مراد مع [۳]

شوق

مزداد «۱۱»، بی مسامحت «۱۲» به مسامحت «۱۳» پرداخت «کَمَش ذَلَاذِلَهُ» «۱۴»، و ضمیر محجوب از روی حجاب «۱۵» حجاب «۱۶» معذرت را معذار «۱۷» عذار یاوه سرایی ساخت [۴]. «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَ لَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ» «۱۸» و طبع لثق «۱۹» خلق «۲۰»، و ذهن زهق «۲۱» ذلق «۲۲»، با کلک زعق «۲۳» طلق «۲۴» از مداد عقب «۲۵» رنق «۲۶»، بر بیاض «۲۷» لهق «۲۸» یقق «۲۹».

[۱]- ط، نو، پیوست.

[۲]- ط، برانداخت.

[۳]- ط، دمغ.

[۴]- ط، ندارد.

(۱)- راندن. (المنجد).

(۲)- تأخیر. (ر ب).

(۳)- نوشتن.

(ر ب).

(۴)- نقاب.

(۵)- ج عائق، مانع.

(۶)- بلاها و سختیها (ر ب).

(۷)- ج عائق، دختر نوجوان یا دختر نوبالغ. (ر ب).

(۸)- ج ناهده، زن برآمده پستان. (ر ب).

(۹)- نقاب بر بالای بینی. (لس).

(۱۰)- سخن که فهم نشود. سخن آهسته. سبکی (لس).

(۱۱) - با شوقی افزون.

(۱۲) - درنک، کنندی، تساهل.

(۱۳) - آسانی کردن با کسی (رب). جوانمردی.

(۱۴) - برید اطراف دامن آن را. مثلی است و برای کسی آرند که در کار خود آماده و کوشا باشد. کمش در (رب) از باب نصر ینصر بمعنی بریدن اطراف آمده و در (مجمع الامثال) به تشدید م (باب تفعیل) ضبط شده ولی در رب و لس باب تفعیل آن بمعنی مناسب با متن بکار نرفته است.

(۱۵) - بازداشتن (رب).

(۱۶) - پرده. (رب).

(۱۷) - پرده. (رب).

(۱۸) - بلکه آدمی بر نفس خویش بیناست و اگر چه القا کند (برانگیزد) عذرهای خود را (آیات ۱۴ و ۱۵ سوره القیامه).

(۱۹) - زیرک و ماهر در کار (رب).

(۲۰) -

خوش خوی (نف).

(۲۱) - پیشی گیرنده، سبقت گیرنده (از ر ب).

(۲۲) - تیز (ر ب).

(۲۳) - ترسنده در حالت نشاط (ر ب).

(۲۴) - تیز (ر ب).

(۲۵) - خوشبو.

(۲۶) - تیره (ر ب).

(۲۷) - سپیدی.

(۲۸) - سخت سپید (ر ب).

(۲۹) - نیک سپید (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۲۰

مطلب نگار گشت. و خاطر بیهوده لای، به تمنای «یوجد فی الاسقاط ما لا یوجد فی الاسقاط» (۱). و سوق «۲» شوق، بعزم سوق «۳» سوق «۴» سخن پردازی حمل مطیبه «۵» همت نموده، درای [۱] «۶» هرزه درایی بر گردن زامله «۷» امل «۸» بست. «قد وضع الحلس علی بکر علط» «۹» و بیای توکل «کالحادی و لیس له بعیر» «۱۰» با رکه «۱۱» طرقاء «۱۲» و دیده زرقاء «۱۳» قدم فرسای این تلعه «۱۴» برقاء «۱۵» و طلعه «۱۶» خرقاء «۱۷» گشته، حصبات «۱۸» و حصیاتی «۱۹» که از دشت بیاض «۲۰» بی سوادى التقاط «۲۱» نموده بود با عدم ربط در خیط «۲۲» خبط «۲۳» و حبط «۲۴» ارتباط داده آن را به «درّه نادره» موسوم ساخت.

امید که از فیض انظار اهل نظر هم سلک گوهر شاداب و مس روی «۲» اندود این مسکین از مس اکسیر بکیمیای اصلاحشان زر ناب گردد.

[۱] - یو، ندارد.

(۱) - یافت می شود در خطای سخن، آنچه یافت نمی شود در کالای نپهره.

(۲) - ج وسق بفتح یا کسر اول، بار شتر. (ر ب).

(۳) - بازار.

(۴) - راندن (ر ب).

(۵) - بارگی (اسب). (ر ب). اسپ پالانی.

(۶) - زنگ، جرس.

(۷) - شتر که رخت و توشه دان بر وی نهند (ر ب).

(۸) - آرزو.

(۹) - همانا نهاده است گلیم سطر را بر شتر بیچه

بی مهار (از رب). این مثل را برای کسی زنند که دعوی دانشی کند که ندارد (حاشیه یو).

(۱۰) - مانند حدی خوان (آوازه خوان شتران را) که او را شتری نیست. این مثل برای کسی زنند که بدانچه از آن او نیست نازد (مجمع الامثال) میدانی.

(۱۱) - زانو. (رب).

(۱۲) - مؤنث اطرق، سست زانو، کج ساق. (رب).

(۱۳) - مؤنث ازرق، نایبنا (رب).

(۱۴) - پاره بلند از زمین و پشته و نشیب (رب).

(۱۵) - خاک با سنگ و ریگ و گل در آمیخته (رب).

(۱۶) - واحد طلع، زمین پست و هموار یا پشته ناک (از رب).

(۱۷) - زمین (رب).

(۱۸) - ج حصبه بفتح اول تا سوم، سنگریزه. (رب).

(۱۹) - ج حصی، سنگریزه. (رب).

(۲۰) - رک ح ۱۴ ص ۴۱.

(۲۱) - بر گرفتن چیزی.

(۲۲) - رشته.

(۲۳) - بی انتظامی (رب).

(۲۴) - بطلان.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۲۱

شعر:

آنان که خاک را بنظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه چشمی بما کنند؟ فی زخرف القول تزین لباطله و الحق قد یعتبریه سوء
تعبیر «۱» تقول هذا مجاج النحل تمدحه و ان ذممت تقل قی الزنابیر. «۲» تمت الدیاجه بحمد الله و حسن توفیقه و السلام. [۱]

[۱]- این عبارت تنها در ط، موجود است.

(۱)- در آرایش دادن کلام زینتی است باطل آن را و حق گاهی فرومی گیرد آن را بدی تعبیر

(۲)- می گوئی این شاهد مگس است آن را می ستائی، و اگر نکوهش آن کنی گوئی قی زنبورهاست

در بیان اختلال [۱] ممالک ایران بتقدیر مالک الملک [۲] مطلق [۳]

در بیان اختلال [۱] ممالک ایران بتقدیر مالک الملک [۲] مطلق [۳]

«نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا

قَدْ سَبَقَ «۱». هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ. فِرْعَوْنَ وَ ثَمُودَ «۲».

مصدوقه [۴] «۳» این سخن حال [۵] امیر ویس غلچه ای [۶] «۴» و اسد الله ابدالی «۵» است، که ریاس الامر «۶» به ادعای ریاست، در حاشیه «۷» ملک به فتنه بفتنه انگیزی برخاسته، آتش [۷] بیداد

[۱]- یو، بواعث و اختلال.

[۲]- یو، ممالک.

[۳]- ط، ندارد.

[۴]- یو، و مصدوقه.

[۵]- یو، حالی.

[۶]- یو، غلجه، غلیجه. نو، غلیجای.

[۷]- یو، و آتش.

(۱)- می خوانیم ترا از خبرهایی که همانا گذشته. (از آیه ۹۹ سوره طه).

(۲)- آیا آمد ترا داستان سپاهیان. فرعون و ثمود. (آیه ۱۷-۱۸ سوره البروج).

(۳)- راستی. (رب) حقیقت.

(۴)- این کلمه در نسخ این کتاب و کتب تاریخ دیگر به صورتهای گوناگون آمده:

غلزه (مجمع التواریخ بتصحیح مرحوم اقبال ص ۳). (مجمل التواریخ گلستانه بتصحیح آقای مدرس رضوی مواضع متعدد). غلجانی، غلیجائی. علیجانی در نسخ آتشکده آذر و همچنین در نسخ مختلف دره. مؤلف کنوز غلجائی را غلیزائی نوشته و نام قبیله دانسته است، سپس نویسد: لفظ پشتو است، معنی ترکیبی آن پسر دزد است. آقای دکتر معین در حاشیه برهان از دائره المعارف اسلامی آرند: غلچه، در فارسی بمعنی روستایی است و بقومی از نژاد ایرانی ساکن افغانستان اطلاق می شود که در «وخان» و «بدخشان» اقامت دارند و به زبانهای ایرانی که با فارسی اختلاف دارند تکلم کنند. (دائره المعارف اسلام: افغانستان طبع فرانسوی ج ۱ ص ۱۵۷ ستون ۲). سایکس غلجانی را (خلج) دانسته است. (تاریخ ایران ج ۲ ص ۳۱۴).

(۵) - قبیله ای از طوایف افغانستان است که بعداً بدرانی معروف شدند. مؤلف کنوز از تاریخ

ملکم آورده است که این نام را ابتدا احمد شاه بسبب خوابی که درویشی درباره او دیده بود بر خود نهاد. سایکس نیز همین را اختیار کرده و گویا مدرک او استنباط ملکم است. ولی ظاهراً این سخن بر اساسی نیست چه موضوع خواب درویش در اواخر ایام نادر و فقط اخبار از پادشاهی او بوده است و سالها پیش از احمد پدران و طائفه او بدین نام معروف بوده اند (رجوع شود به مجمل التواریخ گلستانه)

(۶) - آغاز کار. (ر ب).

(۷) - کنار، گوشه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۲۳

افروختند، و رایت بداد «۱» افراختند. نخستین امیر ویس بود از [۱] راع «۲» قندهار «۳» که در عهد خاقان سعید شهید «شاه سلطان حسین» «۴»، از سوء سلوک ولات [۲] «۵» آن ولایت، و شوک [۳] «۶» شوکت «۷» شکایک [۴] «۸» شاک السلاح «۹» ایشان شاک «۱۰»، و با قلب شائک «۱۱» و چشم باکی «۱۲» برای تظلم «۱۳» و عرض دردناکی، بسوی اردوی پادشاهی شتافت. و چون در دربار فلک مماس «۱۴»، معین و مغیثی «۱۵» نیافت، بجانب قندهار عطفه «۱۶» کرده، در معاطف «۱۷» ملک، اول الامر «۱۸»، «ثانی عطفه» «۱۹» گشته، در سال هزار و صد و بیست و یک هجری مطابق اودئیل [۵] «۲۰»، گرگین خان والی را بمکر و کین کشته رایت طغیان برافراشت. «قد لقی ویسا» «۲۱». پس بحوالی و حواشی دست یازیده با ظفر «۲۲» ظفر «۲۳» چهره حسنا «۲۴» ممالک را تخدیش «۲۵»، و مصابقات «۲۶»

[۱] - یو، که از.

[۲] - عت، ولاقا آن.

[۳] - عت، نو، شوکت.

[۴] - عت، شکایت.

[۵] - یو،

اوی ئیل. عت ندارد.

نو، مطابق را ندارد.

(۱) - یک یک بیرون آمدن بحرب (ر ب).

(۲) - فرومایه. ناکس (ر ب).

(۳) - نام شهری بافغانستان که به ایالت شامل آن نیز اطلاق شده در ۳۱ درجه و ۲۷ دقیقه عرض شمالی و ۶۵ درجه و ۴۳ دقیقه طول شرقی در ارتفاع ۳۴۶۲ قدم، بین رودهای ترنک و ارغنتاب دارای ۳۱۰۰۰ تن جمعیت (از حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین).

(۴) - (۱۱۰۵ - ۱۱۳۵ ه. ق).

(۵) - ج والی.

(۶) - خار. (ر ب).

(۷) - قدرت (ر ب) اضافه تشیبهی.

(۸) - ج شکیکه، گروهی از مردم. (ر ب).

(۹) - با سلاح تمام.

(۱۰) - گله مند.

(ر ب).

(۱۱) - خاردار. (ر ب). مجروح. دردمند.

(۱۲) - گریان.

(۱۳) - دادخواهی.

(۱۴) - افا از باب مفاعله، ساینده.

(۱۵) - افا باب افعال، فریادرس. (ر ب).

(۱۶) - میل. اسم نوع است از عطف.

(۱۷) - ج معطف بر گشتگاه.

(۱۸) - آغاز کار.

(۱۹) - متکبر گردنکش. (ر ب). مأخوذ است از قسمت اول آیه ۹ سوره حج: ثَانِي عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ... (۲۰) - نام سال دوم از سالهای دوازده گانه مرکب از اود - گاو + ئیل - سال.

(۲۱) - در مجمع الامثال آرد: لقی فلان ویسا یعنی دید آنچه را می خواست.

(۲۲) - ناخن.

(۲۳) - پیروزی.

(۲۴) - حسناء، تأنیث احسن، زیبا.

(۲۵) - سخت خراشیدن. (ر ب).

(۲۶) - ج مصاقبه، استعمال قیاسی از صقب بفتح اول و دوم بمعنی نزدیک.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۲۴

آن ضلع «۱» را تا حد [۱] دلخک «۲» و دلارام «۳» از مضافات «۴» مملکت خویش نمود، و با دلارام «۵» مرام [۲] هم آغوش شد. و از منهل «۶» کامرانی جرعه نوش. «إنما

خَدَشِ الخَدُوشِ انوش» (۷) و بعد از آنکه غلیجائی [۳] «۸» از غلّ «۹»، جهان را بفساد آمیخت، اسد الله ابدالی که در اصقاع «۱۰» و ارباع «۱۱» هرات نشیمن داشت. در سال هزار و صد و بیست و سه [۴] هجری بر مکنون سریره «۱۲» شریره تهاجر، و بر مکیدت «۱۳» باطن، باظنّ [۵] «۱۴» باطل تظاهر کرده، عهد بندگی را منحصم «۱۵» و جبل «۱۶» اطاعت را منحسم [۶] «۱۷» ساخت، و بر [۷] قلعه هرات مستولی گشته، آغاز معادات «۱۸» و حقود «۱۹» و بی اندیشه روز معاد اشاعه بیداد قوم «عاد» «۲۰» و «ثمود» «۲۱» نمود. «فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ» «۲۲» و بمرور

[۱]- تنها یو، حدود.

[۲]- یو، مراهم.

[۳]- یو، غلجه.

عت، غلیجه. نو، غلجای.

[۴]- یو، عت، هزار و صد و بیست و نه.

[۵]- یو، باطن.

[۶]- ط، منجم.

[۷]- عت، ساخته بر ...

(۱)- سو، بدنه، کرانه (لغد).

(۲)- دلارام چنگی (بنقل مجمع التواریخ).

شهرکی است بین جوی ابراهیم و حسن گیلان. (نقشه بغایری)

(۳)- دالهک دهی است نزدیک لنگرا.

(نقشه بغایری).

(۴)- منسوبات، توابع. منضمات.

(۵) - اضافه مقلوب. آرام دل، معشوق.

(۶) - آبخور. جای آب خوردن. (رب) آبخور.

(۷) - مثلی است. خدش اثر بود و اینجا نوشتن مقصود است و انوش فرزند شیث است. یعنی نخستین کس که خط نوشت انوش بود و این مثل را گاهی زنند که خواهند قدمت چیزی را رسانند (از مجمع الامثال میدانی).

(۸) - رک ح ۴ ص ۱۲۲

(۹) - کینه.

(۱۰) - ج صقع بضم اول، کرانه. (رب).

(۱۱) - ج ربع بفتح اول، فرود آمد نگاه. جای اقامت (رب).

(۱۲) -

راز (ر ب).

(۱۳) - مکر.

بدسگالیدن (ر ب).

(۱۴) - گمان.

(۱۵) - شکسته (ر ب).

(۱۶) - ریسمان.

(۱۷) - بریده (ر ب).

(۱۸) - دشمنی.

(۱۹) - ح حقد کینه، و در اینجا فعل به قرینه حذف شده است.

(۲۰) - نام قبیله ای که هود پیغمبر بر آنها مبعوث شد.

(۲۱) - نام قبیله ای که صالح پیغمبر بر آنها مبعوث شد.

(۲۲) - پس آنان تجاوزکنندگانند (از آیه ۷ سوره مؤمنون).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۲۵

ایام و احوال «۱»، احوال «۲»، انام «۳» تغییر یافته، در قصور «۴» دولت قصور [۱] «۵»، و در خلل «۶» کشور خلل «۷»، و کسور «۸» پدید آمد.

گردنان [۲] «۹» و مناکب [۳] «۱۰»، سر از گریبان سرکشی و خلاف [۴]، و دست از خلاف «۱۱» دراز دستی بر آوردند، و ادانی و اقصی [۵]، و اذتاب «۱۲» و نواصی «۱۳»، در قلاع «۱۴» و صیاصی «۱۵» و نواحی و قواصی «۱۶»، به دولت والا عاصی گشتند [۶]، گروه اشرار أسرار «۱۷»، أسرار [۷] «۱۸» سرائر «۱۹»، و خباثت دأب «۲۰»، و خیانت ذات، بر أعیان عیان و ظاهر ساختند. و بدگوهران بی قیمت، به فتنه بفتنه انگیزی قد و قامت افراختند.

قد قامت القیامه من إفساد هم فی السّاهره «۲۱» و صارت «۹» «۲۲» أعیان «۲۳» الفتن «۲۴»

[۱]- عت، ندارد.

[۲]- ط، پیش از این کلمه اضافه دارد: عرصه ممالک عرضه مهالک گشت.

[۳]- یو، و، ندارد.

[۴]- ط، خلافت.

[۵]- ط، و اقاصی و ادانی.

[۶]- ط، گشته.

[۷]- ط، را سر از اسرار.

(۱)- ج حول- سال.

(۲)- ج حال.

(۳)- آفریدگان.

(۴)- ج قصر، کاخ.

(۵)- کمی، کوتاهی.

(۶)- ج خله بضم

اول، دوستی خالص (ر ب).

(۷) - رخنه. (ر ب).

(۸) - ج کسر، شکستگیها.

(۹) - ج گردن سرور. بزرگ، صاحب قدرت (برهان).

(۱۰) - ج منکب، بفتح اول و کسر سوم. نقیب قوم. (ر ب).

(۱۱) - آستین پیراهن (ر ب).

(۱۲) - ج ذنب بفتح اول و دوم. دنب، دم. اذئاب ناس مردم کم پایه، مردمان حقیر. (لغد).

(۱۳) - ج ناصیه نواصی الناس، اشراف مردم (ر ب).

(۱۴) - ج قلعه.

(۱۵) - ج صیصه، حصار. (ر ب).

(۱۶) - ج قاصیه، کرانه، ناحیه (ر ب).

(۱۷) - ج سر، پوشیده.

(۱۸) - ج سر، راز.

(۱۹) - ج سریره نیت.

(۲۰) - خوی.

(۲۱) - روی زمین (ر ب).

(۲۲) - گردید

(۲۳) - ج عین، چشم.

(۲۴) - ج فتنه.

النَّائِمه «١» من إيقاظهم «٢» ساهره «٣» و غلبت سنه «٤» السنه «٥» على عيون «٦» الاعيان و انقلبت [١] «٧» السنه «٨» و السنه [٢] «٩» في كل مكان و معان «١٠» و أصلت «١١» الدهر سكينه «١٢» على السكان «١٣» مسنونا «١٤» و مرج «١٥» حماء «١٦» البلاد [٣] بالحماء «١٧» مسنونا «١٨» و فواغر [٤] «١٩» الفواقر «٢٠» قد زهرت «٢١» و عناقد «٢٢» العناء «٢٣» قد ظهرت و خلاف «٢٤» الفتن «٢٥» قد تفتن «٢٦» و شجر «٢٧» الخلاف «٢٨» قد تغصن «٢٩» «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَهُ أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» «٣٠».

[١]- يو، و القلب، ط و انقلب.

[٢]- كنوز شنشنه!

[٣]- يو، بلا.

[٤]- ط، فواقر.

(١)- خوابیده.

(٢)- بیدار ماندن آنان.

(٣)- بیدار.

(٤)- پنیکی.

(٥)- این کلمه را بعض محشیان حادثه معنی کرده اند، لیکن چنین

معنی برای آن یافت نشد. سنه جز بمعنی مشهور قحطی نیز معنی می دهد.

(۶) - ج عین، چشم.

(۷) - دیگرگون شد.

(۸) - روش (ر ب).

(۹) - طبیعت، خوی (ر ب).

(۱۰) - جای باش. منزل (ر ب).

(۱۱) - مفرد مذکر ماضی باب افعال آهیخت. (ر ب).

(۱۲) - سکین، کارد.

(۱۳) - ساکنان.

(۱۴) - تیزشده (ر ب).

(۱۵) - آمیخت.

(۱۶) - از حمی. علف زار. (ر ب). مرغزار.

(۱۷) - گل سیاه و بدبو.

(۱۸) - سفال شده (ر ب). و این دو کلمه مأخوذ است از آیه شریفه ۲۶. یا ۲۸ از سوره حجر ... مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ.

(۱۹) - ج فاغره، کبابه. یا پیچ نیلوفر (ر ب).

(۲۰) - ج فاقره، بلا و سختی (ر ب).

(۲۱) - شکوفه برآورد. و صحیح بدین معنی، از باب افعال است نه ثلاثی مجرد.

(۲۲) - ج عنقود، خوشه.

(۲۳) - رنج.

(۲۴) - نوعی بید (ر ب).

(۲۵) - ج فتنه.

(۲۶) - گونه گون شد. (المنجد) شاخ شاخ گشت.

(۲۷) - درخت.

(۲۸) - مخالفت.

(۲۹) - شاخه بر آورد. این باب استعمال نشده.

(۳۰) - این (کیفر) بخاطر آنست که خدا دیگرگون نمی کند نعمتی را که بقومی ارزانی داشت مگر آنکه آنان دیگرگون سازند حال خود را. (از آیه ۵۵ سوره انفال).

در [۱] بیان استیلاى افاغنه غلجه [۲] «۱» باصفهان زهت «۲» بنیاد [۳]

در [۱] بیان استیلاى افاغنه غلجه [۲] «۱» باصفهان زهت «۲» بنیاد [۳]

«إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ» [۳]. محمود ولد امیر ویس که محتالی «۴» فاجر «۵» و محتالی «۶» فاجر [۴] «۷» و مغتالی «۸» غادر «۹» بود، از کار پدر تجربت آموز [۵] و عزم تخریب امور سلطنت در ضمیر او مرکوز شده بخيال پادشاهی باد شهی «۱۰» غرور به دماغش راه یافت.

و هوای صاحب کلاهی «۱۱» بر سرش افتاده، دواعی [۶] «۱۲» خوی فتنه جوی او، رنگ «۱۳» اورنگ و تخت برای او ریخت. در شهور «۱۴» سنه اربع و ثلاثین و مائه بعد الالف «۱۵» از سفیر قضا نوید «ذَلِكْ يَوْمُ الْخُرُوجِ» «۱۶» شنیده،

[۱]- ط، در، ندارد.

[۲]- نو، غلجای. ط، ندارد.

[۳]- ط، بنیان.

[۴]- یو، غادر.

[۵]- یو، تخریب امور.

[۶]- نو، ط، و داعی.

(۱)- ر ک ح ۴ ص ۱۲۲.

(۲)- دور از ناخوشی و پژمانی (ر ب).

(۳)- قبیله ارم (عاد) خداوندان قامت‌های بلند و استخوان درشت که آفریده نشده بود در شهرها مانند ایشان (در درازی و درشتی جثه). (آیه ۷۶ سوره فجر). و تضمین این آیه به پیروی از مضمون بعضی احادیث است که ارم را نام شهری گفته اند که شداد بن عاد ساخت، مقابل بهشت حقتعالی که وصف آن را شنیده بود.

(۴)- حیلہ گَر. (ر ب).

(۵)- گناهکار.

(۶)- متکبر. (ر ب).

(۷)- نازنده. بالنده. و این دو کلمه مأخوذ است از آیه ۱۷ سوره لقمان: إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ.

(۸)- به ناگاه کشنده. (ر ب).

(۹)- بی وفا (ر ب).

(۱۰) - آزمندی (رک رب).

(۱۱) - سلطنت، پادشاهی. (لغد).

(۱۲) - ج داعی. خواهنده. خواننده. (رب).

(۱۳) - طرح. نقش.

(۱۴) - ج شهر، ماه.

(۱۵) - ۱۱۳۴.

(۱۶) - این روز بیرون شدنست.

(از آیه ۴۱ سوره ق).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۲۸

از [۱] ملک قندهار بر مرکب [۲] خروج «۱» مملکت گیری مرتکب «۲» و بافساد و افتان [۳] «۳» مرتکب «۴» شد. نخست قلعه کرمان را محطاً «۵» وفود «۶» استیلا،

و محاط «۷» جنود «۸» استعلاء «۹» و منزل نزول نوازل «۱۰» و محلّ حلول نوایب «۱۱» ساخته، از کرمان با فوجی «أقوی من نمله» [۴] «۱۲» و «أغوی من غوغاء» «۱۳» و «أجرد من جراد» «۱۴»، جرد «۱۵» عزیمت را بجانب اصفهان عنان گرای ساخت [۵].

اعیان دولت پادشاهی که بعبادت قدیم، «وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ» «۱۶» کمان گمان آمدن [۶] خصم را به گوشه نسیان و خدنگ دوراندیشی را بکیش غفلت کیشی و عصیان، و سپر حزم [۷] «۱۷» را به پشت سر و از سر هوای مغفر «۱۸» انداخته از

[۱]- یو، و از.

[۲]- نو، ط بمرکب.

[۳]- ط، افتنان.

[۴]- ط، النمله.

[۵]- عت، نو، ساخته.

[۶]- عت، آمدند.

[۷]- عت، سر حزم.

(۱)- اضافه سببی.

(۲)- بر نشیننده (ر ب).

(۳)- در فتنه انداختن.

(۴)- گناه ورزنده (ر ب).

(۵)- منزل (ر ب). فرود آمد نگاه

(۶)- ج وفد، آینده (ر ب). و مقصود لشکریان اند.

(۷)- جای گرداگرد بر آورده شده بر مردم (ر ب).

(۸)- ج جند، سپاه.

(۹) - برتری جستن.

(۱۰) - ج نازل، بلای سخت (ر ب).

(۱۱) - ج نائبه، مصیبت و کار دشوار. (ر ب).

(۱۲) - نیرومندتر از مور، بدان جهت که هیچ موجودی برابر سنگینی خود بار نتواند برد و مورچه هسته خرما را که از آن سنگین تر است می برد. (مجمع الامثال میدانی).

(۱۳) - میدانی این مثل را: اغوی من غوغاء الجراد ضبط کرده است.

و نویسند غوغا نام ملخ است، آنگاه که انبوه شده و درهم رفته باشند پیش از آنکه بپرند و گفته اند غوغا چیز است شبیه مگس، لیکن نمی گزد و آزار نمی رساند ... (مجمع الامثال) و مقصود انبوهی لشکر

است.

(۱۴) - خورنده تر از ملخ و یا بی ثبات تر از ریگزاری در نجد که چیزی نمی رویاند، چنانکه میدانی نوشته است.

(۱۵) - شاید ج اجرد، بمعنی اسب کوتاه و تنک موی و در این صورت، اضافه مشبه به است به مشبه و ممکن است بفتح اول باشد، بمعنی گروه سواران که برای جنگ دشمن جدا کرده شوند، لکن در این صورت کلمه عزیمت نامناسب است.

(۱۶) - و کیست که این داستان را دروغ خواند. (از آیه ۴۴ سوره القلم).

(۱۷) - دوراندیشی.

(۱۸) - خود.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۲۹

اشاره «قبل الزمء تملأ الكنائن» (۱) غافل بودند، و از قدراندازی «۲» قضا و سهام «۳» قسی «۴» چرخ که «الرامی الکنانه بالنبل» «۵» صفت داشت ذاهل «۶». آن دم [۱] از سکر «۷» باده غرور هوشیار [۲] و با خاطر مدهوش یار ندم «۸» و اضطرار گشته به تهیؤ [۳] «۹» اسباب دفاع پرداختند، و جمی غفیر «۱۰» و جمعی کثیر از بیازره «۱۱» را با رماح «۱۲» و جشیر «۱۳» و سلاح و جفیر «۱۴» بجلد تجلد «۱۵» در آورده، هریک را کبخنده [۴] «۱۶» فی جلد سبنتاه [۵] «۱۷» گرگ وش و کرک «۱۸» فش ساختند «لبسوا جلد التمر [۶] «۱۹».

[۱] - ط، اندام.

[۲] - یو، هوشیاری.

[۳] - عت تهیا ط، تهیه.

[۴] - عت کنجداه، ط، کنجدات.

[۵] - عت سنتیاه. ط، سناب.

[۶] - عت اضافه دارد: شعر.

(۱) - پیش از تیر انداختن پر می شود تیردان یعنی پیش از حادثه باید به چاره جوئی پرداخت.

(مجمع الامثال میدانی).

(۲) - قادرانداز، کمانداری که تیر او خطا نکند (برهان)

(۳) - ج سهم، تیر.

(۴) - و بضم اول

نیز، ج قوس، کمان. (ر ب).

(۵) - تیراندازنده به تیر، تیردان را و آن کنایت از مهارت در تیراندازی است.

(۶) - فراموشکار (ر ب).

(۷) - مستی.

(۸) - پشیمانی.

(۹) - فراهم آوردن.

(۱۰) - جم غفیر، گروه بسیار.

(۱۱) - کشاورزان (ر ب).

(۱۲) - ج رمح، نیزه.

(۱۳) - تیردان چرمین.

(۱۴) - تیردان چرمین که در آن چوب نباشد. یا تیردان چوبی بی چرم. (ر ب).

(۱۵) - بتکلف چابکی کردن (ر ب). جلادت نمودن، خود را شجاع وانمودن.

(۱۶) - زن تمام ساق کامل اندام و ساق پر گوشت (ر ب).

(۱۷) - پلنگ. (ر ب).

(۱۸) - کرگدن (برهان).

(۱۹) - پوشیدن پوست پلنگ را. مثلی است که در مورد اظهار دشمنی زنند. در مجمع الامثال لسبت له جلد النمر بصیغه متکلم ضبط شده و از معاویه آرد که یزید را گفت: البس لابن الزبیر جلد النمر.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۳۰

یا باری القوس بریا لست تحسنها لا تفسدنها و اعط القوس باریها «۱» و زمانه بلسان حال و «رَبِّ حال افصح [۱] من لسان مقال» «۲» تبیین این اقوال کرد:

شعر:

فقد يظنّ شجاعاً من به خرق فقد يظنّ جباناً من به زمع «٣» أنّ السّلاح جميع النّاس يحمله و ليس كل ذوات [٢] المخلب السّبع «٤» و در [٣] چهار فرسخی شهر در موضعی مشهور به جلون آباد «٥» التّفاف [٤] «٦» لفوف «٧» و استواء «٨»، صفوف و انتضاء [٥] «٩» سیوف «١٠» نمودند، و از [٦] بوارق «١١» توپ و تفنگ صاعقه بار، بر اصحاب «١٢» رعد و برق، ارعاج [٧] «١٣» برق و لوف «١٤» نمودند. خورشید

[١]- نو، افسح.

[٢]- ط، ودات.

[٣]- یو، در

[٤]-

ط، التفات.

[۵]- یو، انتظاء، نو، انتفاء.

[۶]- یو، از.

[۷]- ط، ازعاج.

(۱)- ای کمان تراش که نیک نمی دانی آن را! تباه مساز آن را و کمان را به تراشنده آن بده. مثلی است جاری و برای کسی زنده که انجام کاری را بعهده گرفته و نیکو نمی داند.

(۲)- چه بسا حالتی که گشاده زبان تر از زبان گفتار است.

(۳)- گاهی مرد درشت خو را شجاع انگارند و گاهی مردی را که لرزه بر او افتاده است ترسو پندارند

(۴)- همانا ساز جنگ را همه مردم برمی دارند ولی هر چنگال داری درنده نیست. این ابیات از متنبی است.

(۵)- گلناباد دهکده ای است در ۱۱ میلی اصفهان (سایکس). گیلان آباد (نقشه بغایری) ...

(۶)- درهم پیچیدن (ر ب).

(۷)- ج لف بکسر اول، قوم گردآمده از هر جای (ر ب).

(۸)- آراستن.

(۹)- برکشیدن شمشیر. (ر ب).

(۱۰)- ج سیف، شمشیر.

(۱۱)- ج بارقه، ابر با برق. (نف. المنجد) بارق ابر با برق. (ر ب). ج بوارق (نف) مجازا بمعنی برق استعمال شده.

(۱۲)- ج صاحب، خداوند و از اصحاب رعد و برق مقصود سپاه اصفهان است که ظاهری آراسته و مجهز داشتند و از شجاعت و جنگ آوری خالی بودند.

(۱۳)- پی هم درخشیدن برق. (ر ب).

(۱۴)- برق پی درپی درخشنده (ر ب).

طالع قزلباشیه «۱» منکسف «۲» و سرّ «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» «۳» منکشف «۴» گشته، ماهچه «۵» رایت [۱] «۶» اقبالشان که بدر آسا
آسمان سا [۲] بود «۷» زمین فرسا «۸» گردید، و جمعی از سران دولت در دست افغانه از پا در آمده بقیه پشت بدادند، و این
واقعه روز

دوشنبه بیستم جمادی الاولی [۳] سنه [۴] هزار و صد و سی چهار مطابق اودئیل [۵] [۹] اتفاق افتاد.

بدیهیست که هر که را سیف «۱۰» مغمود «۱۱» و تیغ در جفون «۱۲» است، فرق مغمود «۱۳» و خار در جفون «۱۴» است. پس محمود از زنده رود گذشته [۶] در فرح آباد «۱۵» توقف و جمیع اریاف «۱۶» و رساتیق «۱۷» و دساگر [۷] «۱۸» و رزادیق «۱۹» را تصرف کرد. [۸]

[۱]- ط، رایات.

[۲]- ط، ندارد.

[۳]- ط، جمادی الاول.

[۴]- یو، سنه ندارد.

[۵]- یو، اوی ئیل.

[۶]- عت، گذشت.

[۷]- عت، نو، دساگیر.

[۸]- یو، نو، ط کرده.

(۱)- قزلباش مرکب از دو کلمه قزل- سرخ+ باش- سر مجموعاً: سر سرخ. نام طوائفی است که با سلطان حیدر و پسر او شاه اسماعیل اول در ترویج مذهب شیعه و تأسیس سلطنت صفویه همکاری کردند. این نام بخاطر کلاه سرخشان که آن را تاج قزلباش می گفتند بدانها داده شد. در دوره صفویه مقامات مهم و مشاغل عالی را این طایفه در دست داشتند. لکن شاه عباس اول اقتدار آنها را درهم شکست و منصب های بزرگ را از ایشان گرفت و بتدریج کار آنان از رونق افتاد. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به زندگانی شاه عباس اول تألیف آقای نصر الله فلسفی ج ۱ ص ۱۵۹ به بعد

(۲)- گرفته. (رب).

(۳)- گاهی که خورشید بی نور شود (آیه ۱ سوره و الشمس)

(۴)- آشکار.

(۵) - مهچہ رک ح ۱۸ ص ۱۵.

(۶) - پرچم.

(۷) - افراشته. برپا. بلند.

(۸) - سرنگون.

(۹) - رک ح ۲۰ ص ۱۲۳.

(۱۰) - شمشیر.

(۱۱) - امف، در نیام. در غلاف.

(۱۲) - ج جفن بفتح اول و سکون دوم، نیام شمشیر. (ر ب).

(۱۳) - امف، عمود خورده (ر ب).

دردناک (ر ب).

(۱۴) - ج جفن بفتح اول و سکون دوم، پلک چشم.

(۱۵) - دهی است از بخش سمیرم شهرستان شهرضا (فرهنگ جغرافیائی ایران).

(۱۶) - ج ریف بکسر اول، زمین با کشت. (ر ب).

(۱۷) - ج رستاق بضم اول، معرب روستا.

(۱۸) - ج دسکره بفتح اول و سوم، مطلق شهر (برهان). ده. معبد نصاری. (ر ب).

(۱۹) - ج رزداق بضم اول و سکون دوم، روستا، معربست. (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۳۲

نصارای [۱] جولاهه، نخست از بیم صولت افغان ترسا «۱» گشته با مخالفت ادیان «۲»، ادیان «۳» موافقت و انتصار [۲] «۴» با او جولان دادند، و او به تسخیر اصفهان عزم قاصر مقصور، و هشت ماه آن ملک [۳] را سپاه [۴] غیر محصور «۵» محصور «۶» ساخت [۵].

شهر «۷» ماه «۸» آفت سرار «۹» و ماه «۱۰» شهر «۱۱» انخساف «۱۲» و انکدار «۱۳» یافته، تمامی مسارب «۱۴» و مشارب «۱۵» و مراتع «۱۶» و مراتع «۱۷» محط «۱۸» رجال «۱۹» [۶] و محط «۲۰» رجال آن گروه گشت و کار جهانبان [۷] جهانبان پناه تباه آمد.

[۱] - ط، و نصارای.

[۲] - یو، انتظار.

[۳] - نو، ط، مملکت.

[۴] - عت، یو، با سپاه.

[۵]- نو، ساختند.

[۶]- عت، محیط حال.

[۷]- نو، جهان.

(۱)- ترسان.

(۲)- ج دین، شریعت. آئین.

(۳)- چاروای دونده (نف. برهان). و ادیان موافقت، اضافه تشبیهی است.

(۴)- یاری.

(۵)- بی شمار.

(۶)- محاصره شده. گرداگرد گرفته.

(۷)- ماه هلالی ماه. یک دوازدهم سال.

(۸)- مملکت (برهان).

(۹)- آخرین

شب از ماه (ر ب). و مقصود اینست که روزهای کشور تاریک شد.

(۱۰) - قمر. مقابل خورشید.

(۱۱) - بلد، و مقصود شهر اصفهانست.

(۱۲) - گرفتن.

گرفتگی.

(۱۳) - فرود آمدن ستاره (ر ب). تیرگی، تیره گشتن.

(۱۴) - ج مشربه بفتح اول و سوم چراگاه. (ر ب).

(۱۵) - ج مشربه بفتح اول و سوم، زمین نرم همیشه گیاه. آبخور بر جوی یا عام است. (ر ب).

(۱۶) - ج مربع بفتح اول و سوم، جای اقامت در ایام بهار.

(۱۷) - ج مرتع بفتح اول و سوم، چراگاه.

(۱۸) - منزل. (ر ب).

(۱۹) - ج رحل، پالان شتر و جای باش مرد و رخت و اسباب همراهی. (ر ب).

(۲۰) - اسم مکان قیاسی از خط، خط کشیدن برای بنا (ر ک ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۳۳

لا تعجبوا من صید صعوه بازي اِنَّ الاسود تصاد بالخرقان [۱] «۱» قد غرقت املاك [۲] حمير فاره «۲» و بعوضه قتلت بنی کنعان «۳» بعد از وقوع این امر امر «۴» امر «۵» مرایای «۶» ضمائر «۷» را نقش پذیر صور اختلاف و وساوس «۸» ساختند. «رکبوا بتیات الطرق و ترهات البسابس» «۹» و عاقبت بارقاع «۱۰» ارتفاع «۱۱» اقتراع «۱۲»، و به مسایرت «۱۳» شاهزاده والا گهر «طهماسب میرزا» «۱۴» اجماع و ازماع «۱۵» کرده، چون هر زمان از تشدید زمانه کسری به دولت ممدود ضم «۱۶» می شد، با عزم جزم شاهزاده را بولایت عهد نصب کرده بولایت کاشان فرستادند.

[۱] - ط، الخرقان.

(۱)- شگفت مدارید از شکار کردن سنگانه باز را. همانا شیران شکار می شوند به برها.

(۲)- همانا غرقه کرد ملکهای حمیر را موشی. اشاره است

به داستانی که مفسران ذیل آیه ۱۵ سوره سبا نوشته اند. رک تعلیقات.

(۳) - و پشه ای کشت فرزندان کنعان را، اشاره است به داستان نمرود. رک تعلیقات.

(۴) - تلخ تر. سختی. (رب).

(۵) - ج امیر.

(۶) - ج مرآت، آئینه. (رب).

(۷) - ج ضمیر، نهاد

(۸) - ج وسوسه.

(۹) - برفتند به کوره راه ها و در افتادند بیاطل.

(۱۰) - ج رقعہ بضم اول نوشته موجز. (رب).

(۱۱) - باک داشتن (رب) و مجموع این دو کلمه بیم و اهتمام معنی دهد گویند: ما ترتقع یا فلان برقع، یعنی باک نداری و مقصود مؤلف اینست که حرکت دادن طهماسب میرزا از روی اهتمام بود.

(۱۲) - قرعه کشیدن. برگزیدن (رب).

(۱۳) - حرکت کردن ولی این کلمه در لغت بمعنی برابر رفتن با کسی بکار رفته.

(۱۴) - فرزند شاه سلطان حسین. سلطنت ۱۱۳۵-۱۱۴۴ ه. ق.

(۱۵) - عزم بر کاری کردن (رب).

(۱۶) - لطف تناسب تشدید، کسر، ممدود، ضم، آشکارست.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۳۴

«فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنَّ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ» «۱».

در اصفهان که ابد الآباد «۲» آباد باد، باد بلا وزیدن گرفته غلاء «۳» غلّه و غلّو «۴» غلا «۵» علاوه «۶» و علاوه «۷» علت شد، و شدت نوع «۸» نوعی آثار «لا- يُسِيْمُنْ وَ لَا يُعْنِي مِنْ جُوعٍ» [۱] «۹» ظاهر کرد [۲] که از فقدان قوت، قوّت فوت گشته آکل و مأكول از آکل مأكول که بقای ابدان بدان موكول است، حرمان «۱۰» گزیدند، و سپاهان «۱۱» سپاهان «۱۲» که از انعام نوال

«١٣» دولت أبد منوال «١٤» «و ما لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ

وال» «۱۵» حسن مآكل [۳] «۱۶» و مطعم «۱۷»، مطمعشان «۱۸» بود، از [۴] طمع «۱۹» طمع بریدند.

[۱]- جز یو، در تمام نسخ، که عسی الله ...

[۲]- ط، گشت.

[۳]- یو، باكل.

[۴]- نو، که از.

(۱)- پس شاید خدا بیاورد گشایشی یا فرمانی از نزد او. (مأخوذ از آیه ۵۷ سوره مائده).

(۲)- همیشه.

(۳)- گرانی.

(۴)- درگذشت از حد (رب).

(۵)- گرانی.

(۶)- آنچه زیاده باشد بر هر چیز. (رب).

(۷)- سرباری (رب).

(۸)- تشنگی (رب. اقرب). لیکن در اینجا بمعنی گرسنگی، از اتباع جوع استعمال شده و ظاهراً خطاست.

(۹)- نه فریه کند و نه کفایت کند گرسنگی را (آیه ۱۰ سوره غاشیه).

(۱۰)- بی بهره ماندن.

(۱۱)- سپاهیان.

(۱۲)- اصفهان.

(۱۳)- دهش. عطا. (رب)

(۱۴) - نورد بافنده. و هم علی منوال واحد یعنی بر یک نوردند در خوی و جز آن (رب).

(۱۵) - و نیست آنان را جز او مددکاری (از آیه ۱۲ سوره رعد).

(۱۶) - طعام و خوردنی (رب).

(۱۷) - خوردنی.

(۱۸) - چیزی که در آن طمع کنند. (رب).

(۱۹) - مرسوم لشکر. (رب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۳۵

از [۱] جور مخاصمان «اصمّ الله صداهم» «۱» بجای تسجاع «۲» فواخت «۳» آواز صدا «۴» و صدای بوم، از بوم و بر آن ملک ویران برخاست و کنگرهای «۵» جغد «۶» و جغدهای «۷» کنگره «۸» در سراهای بی بانی و بناهای بی بانو [۲] خطاب «این بانوک» «۹» سراییدن گرفت. غراب [۳] در عزای شکم سیاه پوشیده بقول زاغ «۱۰» نوحه آغاز کرد و زاغ نان کلاغ «۱۱» را غراب

البین «۱۲» گفته به لحن بانگ عنقا «۱۳» شیون در کشید.

یظـل غرابها [۴] ضـرم شـذاه [۵] شـج [۶] بخصـومه الشـذب [۷] الشـنون «۱۴»

[۱]- ط، و از

[۲]- و بهناهای بی نو.

[۳]- عت، عزای.

[۴]- در تمام نسخ غرابه.

[۵]- عت، شده

[۶]- یو شبیح. ط. شجا.

[۷]- یو، عت، ذنب.

(۱)- هلاک گرداند خدا آنان را. (ر ب).

(۲)- بانگ کردن. با مراجعه به فرهنگ های متعدد، این صیغه دیده نشد، شاید بقیاس تذکار و تکرار استعمال شده است.

(۳)- ج فاخته (ر ب).

(۴)- چنین است در همه نسخ، ولی صحیح آن صدی است و آن بوم نر است و بزعم مردم جاهلیت پرنده ایست که از سر کشته برآید چون پوسیده گردد (ر ک. ر ب).

(۵)- بوم. (برهان).

(۶)- کنگره قلعه و حصار (برهان).

(۷)- بومان.

(۸)- آنچه بر سر دیوار حصار و قلعه سازند. (برهان) شرفه.

(۹)- کجایند برآوردگان تو.

(۱۰) - قولی است در موسیقی (برهان).

(۱۱) - رک ح ۱۱ ص ۹۲.

(۱۲) - زاغ پیسه یا سرخ منقار و پا (رب).

(۱۳) - عنقا نام آهنگی است از آهنگ های موسیقی (لغد).

(۱۴) - بسر می آورد روز را غراب آن درحالی که سخت است گرسنگی او (جمله آخر مصراع ضرب المثل است) اندوهناک است به دشمنی گرگ گرسنه. در تاج العروس این بیت را به طرماع نسبت داده است و معلوم نیست طرماع بن الجهم است یا طرماع بن حکیم.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۳۶

و اهل محلات از محل خود کوچ کرده کوچ «۱» در جایشان مستوکر [۱] «۲» و طیور فارغ بالی متطایر «۳» آمد. «خربان ارض صقرها أملت

[۲] «۴» و عموم مأكولات «أعز من العنقاء المغرب» «۵» گشته، کار به جایی رسید [۳] که سی روز ایام هر ماه را [۴] سیمرغ «۶» قله قاف قحطی می توانست گفت، و شدت عنقا «۷» بحدی انجامید که درباره اهل شهر بمثل «طارت بهم العنقاء» «۸» تمثیل می توانست جست. «كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَاتٍ وَ عُيُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ. وَ نَعْمَهُ كَانُوا فِيهَا فَكَاهِينَ» «۹» و بیوت «۱۰» عالیه «۱۱» حاویه «۱۲» آثار «خاویه علی عروشها» «۱۳»، و آینه خانه های دلنشین از این واقعه صورت نمای معنی «واقعه علی عرسها» «۱۴» و عروسها» گشته آن عرصه پرخروش

[۱]- عت، مستور کرد.

[۲]- یو این جمله را ندارد

[۳]- یو، از این کلمه تا کلمه بحدی، ندارد.

[۴]- عت، را ندارد.

(۱)- جغد. (برهان).

(۲)- آشیانه گیر.

(۳)- افا باب تفاعل، پراکنده (ر ب).

(۴)- جبارهای سرزمینی اند که چرخ (مرغ شکاری) آن بستوه آمده است.

(۵)- نایاب تر از عنقاء مغرب. مؤلف منتهی الارب آرد العنقاء المغرب و عنقاء مغرب و مغربه با الوصف و عنقاء مغرب به اضافه، مرغی است معروف الاسم مجهول الجسم یا از الفاظ بی معانی است یا مرغی است بزرگ دور پرواز و آن را بدین نام نامند چون در گردن آن سپیدی است ... و در وجه توصیف آن بمغرب، میدانی نویسد: از آن رو که هر چه را می ربود پنهان می کرد.

(۶)- بخاطر قحطی خوار و بار چنانکه سیمرغ نایاب است.

(۷)- سختی و بلا. (ر ب).

(۸)- مثلی است. یعنی هلاک کرد و معدوم ساخت (ر ب). و ر ک میدانی.

(۹)- چه بسیار واگذاشتند باغها و چشمه ها و کشتزارها

و جایگاههای نیکو و نعمتی که در آن خوش بسر می بردند (قرآن کریم آیات ۲۴-۲۶ سوره الدخان)

(۱۰)- ج بیت بفتح اول خانه.

(۱۱)- بلند.

(۱۲)- دربردارنده.

(۱۳)- افتاده بر سقفهای خود (ویران شده) مأخوذ از آیه ۲۶۱ سوره بقره.

(۱۴)- عرس ستونی است در وسط خیمه، واقعه علی عرسها یعنی سرنگون شده و معنی عروس آشکار است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۳۷

حکم وادی خاموشان یافت «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَزِيهً كَانَتْ آمِنَهُ مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ» (۱).

خوانین خوانین «۲» چو آئین خواتین داشتند، بشیوه زال فلک، بی وفایی آغاز کرده شاه گردون بساط را که از دغابازی چرخ شطرنجی و کج روی فرزین «۳» دهر، در فیل بند [۱] حیرت مات بود سوار، و در حقیقت از اسب دولت پیاده ساخته به خانه محمود که در عرصه اسب و فرزین «۴» نهاده بود رخ «۵» آوردند، و براندن بیدق «۶» بی پروایی، منصوبه «۷» خصم جفا کیش «۸» را در اول ندب «۹» درست نشین کرده دست فلج «۱۰» را چون دست سلطنت از دست دادند و خود [۲] هم داو «۱۱» نیافتند، و زبان جهاننداری ندب «۱۲»

[۱]- ط، بندی.

[۲]- یو، این کلمه را ندارد.

(۱)- وزد خدا مثل دیهی را که بود در امان و آرامش، می آمد آن را روزی آن فراخ از هرجا، پس کافر شد به نعمتهای خدا پس چشاند خدا آن را پوشش گرسنگی و بیم، بدانچه می کردند. (از آیه ۱۱۳ سوره نحل).

(۲)- خیانت کاران، برای رعایت جناس خط، خوان بضم اول و تشدید واو

را که جمع خائن است بیا و نون جمع بسته است.

(۳) - آن مهره از شطرنج که به منزله وزیر است. (نف).

(۴) - اسب و فرزین نهادن، غالب شدن و زیادتی کردن (لغد از برهان)

(۵) - در کلمات شاه. فرزین. فیل. مات. سوار. پیاده. اسب. رخ. ایهام است بمعانی این کلمات در بازی شطرنج.

(۶) - پیاده شطرنج (برهان).

(۷) - بازی ششم از هفت بازی نرد (نف).

(۸) - آئین. و نیز اصطلاحی است در شطرنج. چون مهره ای را در جایی گذارند که در یکی از خانه های متعلق باین مهره، شاه حریف نشسته باشد گویند: کیش، حریف ناچار شاه را از آن خانه حرکت می دهد و یا چاره آن را می کند و می گوید: نه کیش (نف).

(۹) - آنچه در میان گذارند چون در چیزی گرو بندگان. (نف). داو کشیدن بر هفت در بازی نرد، عذرا. (برهان).

(۱۰) - پیروزی. (نف). با احتمال قوی در استعمال ندب و فلج متاثر از این بیت جمال الدین عبد الرزاق است:

فلج ندب بقیت وحدی قفل در لا نبی بعدی

(۱۱) - نوبت بازی شطرنج و نرد و غیره باشد (برهان).

(۱۲) - گریستن. (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۳۸

و عویل «۱» بنیاد کرد و این بیت انشاد [۱]:

لئن کسفونی بلا علّه و فزات قداهم [۲] بالظفر «۲» فقد یکسف المرء من دونه کما یکسف الشمس جرم القمر [۳] «۳» پس محمود بتاریخ پر تباریح [۴] «۴» چهاردهم شهر محرم الحرام سنه خمس و ثلاثین و مائه بعد الالف «۵» مطابق پارس نیل «۶» داخل شهر اصفهان گشته [۵]، با [۶] گرد نان «۷» افغان پا بر دست «۸»

سروری گذاشت و در این دیر دیر دیرپای عدوان بر افراشت «کان عنزا [۷] فاستتیسست [۸] و کان کراعا فصار ذراعا «۹» «۹»

[۱]- عت، اضافه دارد، شعر. ط انشاء نمود شعر.

[۲]- عت، قدرحهم.

[۳]- عت بجای این بیت، فقد یکشف الشمس جرم القمر.

[۴]- یو، ندارد.

[۵]- نو، شدند.

[۶]- ط، و با

[۷]- ط، معزا.

[۸]- فائیس.

[۹]- ط، ذراعا.

(۱)- گریه، فریاد. (ر ب).

(۲)- اگر ناپیدا ساختند مرا بی هیچ دلیلی و به پیروزی رسیدند، فاز القدح فوزا، اصاب (تاج العروس).

(۳)- پس گاهی تیره حال (تیره روز) می سازد مرد را کسی که پست تر است از او.

(۴)- سوزش، سختی، مشقت. (ر ب. المنجد).

(۵)- یک هزار و صد و سی و پنج.

(۶)- سال پلنگ و آن سال سوم از دوره دوازده ساله است.

(۷)- ج گردن، پهلوان.

(۸)- مسند پادشاهان. (ر ب).

(۹) - ماده بزی بود ما نابه تکه (بز نر یا بز سر گله) گردید و پایچه بود پس دست گردید. و این مثل را در حق کسی می زنند که خوار بوده و سپس گرامی گشته است. میدانی نویسد: که اصل این مثل را از ابو موسی اشعری روایت کنند.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۳۹

شعر:

قالوا تصاهلت الحمير [۱] فقلت إذ عدم السوابق «۱» خلت [۲] الدسوت من الرخاخ ففرزنت تلك البيادق «۲» و از زف «۳» زف زف «۴» ستم و جفجف «۵» جفا، ریاض «۶» جنت اثر ایران را ارض ننف «۷» وقاع صفصف «۸» ساخت، و ساحت صفهان را از صفا و نزهت پرداخت. «لَهْدَمَتْ صَوَامِعُ وَ بَيْعٌ وَ صَلَوَاتٌ وَ مَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ

اللَّهِ « ۹ » از ردائت « ۱۰ » ذات، و درن « ۱۱ » درون دادار دارای، و داور دادآور دوران آرا را، دود از دوده در آورد [۳]، و با سرشت بد و طویّت « ۱۲ » فاسد مالک سریر جم و غاصب حق خدیو عالم شد، و نظم جند « ۱۳ » و جیش « ۱۴ » و نضد « ۱۵ » خصب « ۱۶ » و عیش و سلک ملک و ملک [۴]، و سمط « ۱۷ » بحر و فلک « ۱۸ » خلل جست،

[۱]- نو، الجهر.

[۲]- عت، خلست.

[۳]- ط، بر آورد.

[۴]- عت، اضافه دارد و ملک.

(۱)- گفتند خران یکدیگر را بانگ دادند پس گفتم گاهی که اسبان پیش رو نابود شدند.

(۲)- تهی ماند دشت ها از شتر (و در آن ایهامی است بمعنی دیگر کلمه و آن دست قمار است) پس این پیاده های شطرنج فرزین شدند.

(۳)- مص نیک وزیدن باد. (ر ب).

(۴)- باد تند پیوسته. (ر ب).

(۵)- باد تند (ر ب).

(۶)- ج روضه، باغ.

(۷)- دشت. (ر ب).

(۸)- قاع صنفص، زمین هموار بی گیاه. قاع صنفص کردن جائی یا شهری را، غارت کردن و با خاک یکسان نمودن. (لغد).

(۹)- هر آینه ویران شده بود صومعه ها و معبدها و نمازها و مسجدها که یاد می شود در آنها نام خدا. (از آیه ۴۱ سوره حج).

(۱۰)- تباهی (ر ب).

(۱۱)- ریم، چرک.

(ر ب).

(۱۲) - ضمير، نيت (محيط المحيط).

(۱۳) - لشكر. (ر ب).

(۱۴) - لشكر (ر ب).

(۱۵) - چیدن متاع بر روی یکدیگر. و اینجا مقصود ترتیب و نظم است.

(۱۶) - بسیاری نبات و فراخی سال و حال و بسیاری خیر. (ر ب).

(۱۷) - رشته.

(۱۸) - کشتی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه،

و مکت و تجمل ملکیت «۱» معظم مختل و معتل «۲» و تکتب «۳» و تهیو لشکر مظفر مهمل و معطل گشته به تجبر «۴» و تبختر «۵» متقلد «۶» سلسله سلطنت و متکفل تنسیق و تنظیم مملکت گردید. از کلام اردشیر است که:

«اوحش الاشياء رأس صار ذنبا و ذنب صار رأسا» «۷».

و ثب الصغیر علی الکبیر و قد یطفی التراب حراره الجمر «۸» لا تعجبن فرب ساقیه قد کدّرت طرفا من البحر «۹» هذا الحسام یفلّه حجر و به قوام النهی و الامر «۱۰» الحق آسمان آس «۱۱» مانند رخوی «۱۲» مدار، در خرد کردن عظام «۱۳» اصلاب «۱۴»، و صدور «۱۵» صدور «۱۶»، و اصلاب «۱۷» عظام «۱۸» دقیقه ای آرد «۱۹» نکرد. جوکیان [۱] «۲۰»

[۱]- ط، و جوکیان.

(۱)- ملکه، پادشاهی. (السامی فی الاسامی).

(۲)- بیمار گشته. بیمار.

(۳)- فراهم آمدن. مجتمع شدن. (رب).

(۴)- تکبر. (رب).

(۵)- خرامیدن بناز. (رب) تکبر.

(۶)- قلاده پوشیدن (رب). عهده دار.

(۷)- دهشتناک ترین چیزها سریست که دنب شود و دنی است که سر گردد. (در غرر اخبار ملوک الفرس این جمله از گفتارهای اردشیر نقل شده است).

(۸)- برجست (چیره شد) کوچک بر بزرگ و گاهی فرومی نشاند خاک گرمی آتش ها را.

(۹)- شگفت مدار! پس چه بسا جوی خرد که تیره کرد گوشه ای از دریا را.

(۱۰)- این شمشیر بران، رخنه می کند در آن سنگ، حالی که بدو قائم است امر و نهی.

(۱۱) - آسیا. (برهان).

(۱۲) - آسیا سنگی و مقصود دورانی است.

(۱۳) - ج عظم، استخوانها.

(۱۴) - ج صلب بضم اول در تداول فارسی. قوی. زورمند، با قدر

و قیمت. (از نف).

(۱۵) - ج صدر، سینه.

(۱۶) - ج صدر، بزرگ. مقدم.

(۱۷) - ج صلب، استخوانهای پشت از دوش تا بن سرین. (ر ب).

(۱۸) - بزرگان.

(۱۹) - تقصیر.

(برهان) و با توجه بدان که دقیق بمعنی آرد است لطف تناسب آشکار خواهد بود.

(۲۰) - در تمام نسخ با کاف است و ظاهراً جوگیان ج جوگی. جوگی قسمی از مردم درویش در هندوستان (نف) درویش و مرتاض هندو. این لفظ از سنسکریت یوگی است. (فرهنگ نظام).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۴۱

در جای کیان نشستند، و فحّامان «۱» و فحّاریان «۲» بر فحّام «۳» فحّار [۱] «۴» برتری جستند.

افاغنه بی ریش قوی سببت که از لحيه «۵» کته «۶» بروت [۲] «۷» «بو نجم شهلایی» «۸» را دام خنده ریش «۹» می ساختند [۳]، با ساده رخان بزم خندریس [۴] «۱۰» آراستند، و فوج مدموم «۱۱» مدموم الخلقه «۱۲» که سرین «۱۳» «بو سعد نوشهری» «۱۴» را پس انداز قالب شخصی خود می دانستند، با خوبان نازک میان به مجالست برخاستند. گروه مکروه زشت پیکر «کائما

[۱] - عت، فحّاران.

[۲] - ط، مشوش.

[۳] - عت، می ساخت.

[۴] - ط، خنده ریس.

(۲) - ج فخاری به تشدید خاء و یاء کوزه گر و کوزه فروش. (محیط).

(۳) - ج فخم بفتح اول، بزرگ قدر (نف. محیط).

(۴) - ظاهراً جمع فخیر، فخرکننده و شاید بضم اول و تشدید خاء.

(۵) - ریش.

(۶) - انبوه.

(۷) - سییل. موی پشت لب.

(۸) - در ط و عت، بو نجم شهلائی نام شخصی است که به کثرت ریش! و درازی ریش! مشهور بوده، و در بعض نسخ نام کسی است که سییل پر پشت

داشت و زیاده بر این نیافتم.

(۹) - خنده خریش، خنده ای که بر کسی از روی هزل و استهزاء و ظرافت کنند (برهان).

(۱۰) - شراب (رب. صحاح).

(۱۱) - سخت فربه پیه ناک. سرخ رنگ (رب).

(۱۲) - زشت خلقت. بدشکل.

(۱۳) - کون.

(۱۴) - در حواشی: نام کسی که به بزرگی سرین مشهور بوده است. زیاده بر این نیافتم.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۴۲

أَغْشَيْتُ وَجُوهُهُمْ قِطْعاً مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا «۱»، متاع سربسته غم زدگان را که از غمزه [۱]، دکان خودفروشی می گشودند، بسوء معامله از ته انداختند، و عفاریت «۲» نفاریت «۳» عفرناه «۴»، «وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ» «۵» بانجه [۲] «۶» وجه از روی خواری، جواری «۷» حواری «۸» را که از عین لطافت و لطافت عین «۹» خجلت ده «عین جاریه» «۱۰» بل حور عین و جاریه بودند بر فراش فجیعه «۱۱»، ضجیعه «۱۲» ساختند.

پسته لبانی که شکوفه بادام از حسرت پسته خندانیشان بادام شکوفه فشان می شد [۳] «۱۳»، بادام و دد در فنادق «۱۴» فندق شکن «۱۵» گردیدند، و نازنینانی که اگر [۴] شمّه ای از کرشمه چشم خشم آلودشان رقم می کشت، قرطاس، پرده بادام کاغذی «۱۶» بنظر می آمد، بادام بلا مؤالفت ورزیدند. آهوچشمانی که چشم شیرگیرشان بر آهوی خطا، خطا و آهو می گرفت، صید کروه. کالبهائم «۱۷» بل کلب هایم [۵] «۱۸» گشتند، و خوش

[۱] - یو، غمز. نو، نمزه.

[۲] - یو، عت آن چنان.

[۳] - ط، ندارد.

[۴] - یو، نازنینان اگر.

[۵] - ط، کالبهایم.

(۱) - گویا پوشانیده شده است رویه‌اشان پاره ای از شب حالی که تیره است (از آیه ۲۸ سوره یونس).

(۲) - ج عفريت، دیو.

(۳) - ج نفريت، عفريت نفريت از اتباع است. (ر ب).

(۴) - غول. (ر ب).

(۵) - و چون بینی ایشان را بشگفت آرد تو را جسمهایشان (از آیه ۴ سوره منافقون).

(۶) - دور کردن، راندن، ناخشنود بودن.

(۷) - ج جاریه، دختر خرد. (ر ب).

(۸) - سپید پوست (غیاث اللغات).

(۹) - چشم.

(۱۰) - چشمه روان.

(۱۱) - سختی و اندوه دردناک. (ر ب).

(۱۲) - همخوابه.

(۱۳) - بادام شکوفه فشان، کنایه از چشم گریان (برهان).

(۱۴) - ج فندق بضم اول و سوم، مهمانسرای. (ر ب).

(۱۵) - فندق شکستن، کنایه از بوسه دادن. (برهان).

(۱۶) - بادام کاغذی، قسمی بادام پوست نازک.

(۱۷) - همچون چارپایان.

(۱۸) - سگ سرگشته و سخت تشنه (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۴۳

نظراتی که از تأثیر نگاهشان سبزه دشت بقله الغزال «۱» گشتی، با افاغنه، چون خار و گل بیک نهالی آرمیدند. مسلسل مویانی که از سر زلف اگر گیسو بر زمین کشیدندی [۱] تا ابد کاکل «۲» رستی، در کوچه و برزن گیسویشان آمدند. خوبان به گزین «۳» که پیش سبب زرخدانشان نارنج مهر «۴» ترنجیده، و با نار پستانشان نارستان شکنجیده نمودی، روی بهی «۵» ترک دادند، و خورشید عذاران سایه پرورد [۲] که از آفتاب حسن بی زوالشان فروغ «ما لکم من زوال» «۶» پرتوافکن بودی، چو [۳] پرتو آفتاب در بدر و کوی به کوی افتادند. کبک خرامان طاوس وش که طیره «۷» ده طایران [۴] قدسی بودند، باقتضای دهر بوقلمون و دور قمری [۵] «۸» قمری آسا، از جناح عشرت با جناح عسرت طیار «۹» فناء «۱۰» حمام «۱۱» و [۶] حمام «۱۲» برج

فنا شدند. ملک صورتان حور لقا که در دلبری جان از انس و [۷] جن «۱۳» از

[۱]- یو، عت، نو، کندی.

[۲]- ط، پرور.

[۳]- یو، چو.

[۴]- نو، ط، طیران.

[۵]- یو، قمر.

[۶]- عت، واو ندارد.

[۷]- ط، واو، ندارد.

(۱)- مشک طرامشیع، قسمی از پودنه و قویتر از اقسام آنست، برگش انبوه و بزرگتر از برگ پودنه بری و با خشونت و مایل به استداره ... (تحفه).

(۲)- معروف، و نیز گلھائی که در میان آب روید. (برهان).

(۳)- منتخب. گزیده.

(۴)- ظاهرا ماه مهر بدان جهت که نارنج در این ماه در کمال طراوتست.

(۵)- بهبود. سلامت.

روی بھی کجا بود مرد زحیر را که خود وقت سقوط قوتش صبر خورد سقوطی
(خاقانی).

(۶)- نیست شما را زوالی (درگشتنی) از آیه ۴۶ سوره ابراهیم).

(۷)- خجالت، خجالت. (برهان). عربی بفتح اول سبکی (رب).

(۸) - دور آخر کواکب سیاره است و گویند دور هر کوکبی هفت هزار سال بود (برهان).

(۹) - پرنده.

(۱۰) - پیشگاه فراخ سرای (ر ب) عرصه. فضا.

(۱۱) - مرگ (ر ب).

(۱۲) - کبوتر.

(۱۳) - دل (برهان).

(۱۴) - تاریکی شب (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۴۴

انس گرفتند. پاکیزه گوهرانی که از عرفناکی چهره شرمگینشان لؤلؤ آبدار در صدف، مروارید بستی «۱» با [۱] خرمهره های شبه گون در یک عقد، عقد ارتباط بستند، و زمرد خطان بلورین بدن [۲] که پیش در دندانشان [۳] الماس آتشی «۲» نار «۳» تفیده بودی، و با لعل لبشان یاقوت رمانی نار کفیده «۴»، به سنگ جفای سنگدلان خستند [۴]، و [۵] ماه و شان ماه و شان «۵» که ماه و سال سایه مثال، از نور

نگاه خورشید کناره می کردند در بزم کنار و بوس به ناله [۶] و درد، و بوس «۶» درد نوش پیاله صهبا گشتند. [۷] قمرطلعتان
زرین شمس «۷» که شعشعه جمالشان عین شمس «۸» را موجب قمر «۹» گشتی، با سبکساران [۸] شمس «۱۰» به میگساری
اقداح شمس «۱۱» پرداختند.

تذروان به دام ددان [۹] افتادند [۱۰] و خوبان بدست بدان [۱۱]. هر بانوئی با نیوی «۱۲» قرین شد

[۱]- عت، با، ندارد.

[۲]- نو، ندارد.

[۳]- نو، دردانشان.

[۴]- یو، عت، دل خستند.

[۵]- ط، و ماه و شان.

[۶]- عت، با ناله. باله درد و بوس.

[۷]- ط، و قمر.

[۸]- یو، سگساران. نو، سبکساران.

[۹]- عت، به دام و ددان، ط، به دام و ددان.

[۱۰]- عت، ندارد.

[۱۱]- عت، اضافه دارد افتادند.

(۱)- مروارید بستن، کنایه از خجل شدن (برهان).

(۲)- ر ک ح ۱۵ ص ۳.

(۳)- آتش.

(۴)- شکافته، ترکیده (برهان).

(۵) - مرکب از ماهو، زیب و زینت (برهان) + شان.

(۶) - بؤس، سختی، بلا. (ر ب).

(۷) - نوعی گلوبند. (ر ب).

(۸) - چشمه آفتاب.

(۹) - خیره شدن چشم. (ر ب).

(۱۰) - توسن، سرکش.

(۱۱) - شراب. (ر ب).

(۱۲) - نیو، بر وزن دیو، پهلوان، شجاع. (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۴۵

و هر پری روئی با دیوی همنشین. بنین «۱» و بنات «۲» زهره جبین را که مهر رویشان بر بدور [۱] «۳» بدور «۴» جستی از تأثیر نجوم و ستاره، ستاره «۵» هتک «۶» یافت [۲] و عارض چون خور [۳] حوروشان [۴] نوش لب، از لب «۷» شفاه «۸» اغیار زشت خصلت، لت خور «۹» جور گردید. و ابکار «۱۰» لاله

عذار را [۵] در هر گل «۱۱» زمین از جنبش نسیم دراز دستی هواپرستان، لاله دختری «۱۲» شکفت و زمانه اسرار یأس و حرمان بگوش دل‌های ریش گفت.

گلگشت ایران از شوکت «۱۳» شوکت [۶] «۱۴» اعدا مانند خارزار خوار و زار گشت، و ارایک «۱۵» و دست «۱۶» سلطنت با ارایک «۱۷» دشت، تساوی گرفت و پایگاه متین پایه کاه متین «۱۸» پذیرفت و بزلزله انگیزی دهر زلزالی خیز اراکاح [۷] «۱۹» کاخ سلطانی که قبله اقبال جهانیان بود حکم کعبه نجران «۲۰» یافت، و رواهص «۲۱» اراکان شوکت

[۱]- ط، بدو.

[۲]- ط، یافتند.

[۳]- عت، خورد.

[۴]- عت، خوردیشان، نو، خوردشان.

[۵]- ط، لاله عذاران.

[۶]- یو، شوک شوکت.

[۷]- عت، از کاخ.

(۱)- ج ابن، پسر.

(۲)- ج بنت، دختر.

(۳)- ج بدر، ماه تمام (رب).

(۴)- پیشی گرفتن. (رب).

(۵)- نوعی از چادر باشد که آن را شامیانه خوانند (برهان).

(۶)- دریدن، شکافتن (رب).

(۷)- سیلی، گردنی (برهان).

(۸) - ج شفه، لب.

(۹) - زدن، کتک، کوفتن (برهان).

(۱۰) - ج بکر، ناپسوده، دوشیزه.

(۱۱) - ضبط این کلمه معلوم نشد، احتمال می رود بضم اولست که در بعض لهجه ها معنی سو، جانب، کنج پشته، تپه می دهد.

(۱۲) - لاله دختری، آذرگون. شقایق النعمان.

(برهان) و اینجا مقصود آشکار است.

(۱۳) - شوکه، یکی خار. (ر ب).

(۱۴) - اقتدار.

(۱۵) - ج اریکه، تخت. (ر ب).

(۱۶) - مسند. (ر ب).

(۱۷) - ج اراک، قطعه ای از زمین. (ر ب).

(۱۸) - درشت (ر ب).

(۱۹) - ج رکح، بضم اول بنیاد (ر ب).

(۲۰) - نجران قدیم ترین بلاد یمن است و کعبه ای داشت که آن را حج کردند، سپس ویران شد

و در خرابی و زوال دولت بدان مثل زنند (فرائد الادب ذیل المنجد).

(۲۱) - سنگها بر هم نشسته استوار (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۴۶

مرصوف «۱» و دولت مرصوص «۲» خدیو فیروزبخت فیروزه تخت فروریخت.

بیت:

آن [۱] قصر که بر چرخ همی زد پهلو بر درگه او شهان نهادندی رو دیدیم که بر کنگره اش فاخته ای بنشسته همی گفت که
کو کو کو «۳» گویا در این دیر آسمان بساط، اسم انبساط «۴» از خاطرها فراموش شد و شیرصولتان از روباه بازی چرخ
سنجایی «۵» فراموش گشتند. روزگاری شد که کبوده «۶» گفتنی که [۲] افراسیاب که بوده؟ و زمانی آمد که هر بی فری دون،
گفتی فریدون و کی کی بود؟

تأثیر دور ستارگان، و [۳] ثوابت «۷» و سیارگان نوایب «۸» شنعا «۹» برانگیخت [۴] و از اجداث «۱۰» احداث «۱۱»، خاک
خذلان بر سر اهل ایران بیخت «إِنَّ الدَّوَاهِي فِي الْآفَاقِ

[۱]- ط، این قصر.

[۲]- ط، که ندارد.

[۳]- نو، ط، و ندارد.

[۴]- ط، برانگیخته.

(۱) - برهم نهاده. (ر ب) برهم چیده. مرتب.

(۲) - استوار. (ر ب).

(۳) - از عمر خیام (رباعیات چاپ فروغی ص ۱۰۸).

(۴) - گشاده روی شدن (ر ب) خوشحالی.

(۵) - بمانند سنجاب و سنجاب جانوریست معروف از موش بزرگتر و از پوست آن پوستین سازند. (برهان).

(۶) - نام چوپان افراسیاب (برهان).

(۷) - ج ثابت، برجاء، ایستاده، بی حرکت مقابل سیاره و به عقیده قدما ستارگان سیار هفت ستاره اند:

قمر. عطارد. زهره. شمس. مریخ. مشتری. زحل و دیگر ستارگان ثوابت اند.

(۸) - ج نائبه مصیبت (ر ب).

(۹) - زشت (ر ب).

(۱۰) - ج جدث، گور.

(۱۱) - ج حدث، بفتح اول

و دوم، چیزی نو زشت. غیر معتاد (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۴۷

تهترس «۱». ظهور این امور را «۲» عمده علل، و نظام ممالک را موجبات خلل، آنکه سپهبدان از اعلاء مجاهدین که فرازندگان اعلام جاه و دین بودند از عین غباوت [۱] «۳» چشم پوشیدند. و فرماندهان، براز «۴» مبارزان را براز «۵» مبارز «۶» شمرده در ابطال ابطال کوشیدند. رزم کوشان از مقابض «۷» سیف دست کشیده [۲] بدل شمشیر دست بگردن خوبان کمان ابرو حمایل ساختند و جوشن پوشان، مغافر «۸» را که خود «۹» حجله رزم بود، ترک گفته، بجای خود و ترک «۱۰» هوای شاهدان خود آرا بر سر گرفتند.

خراطیم «۱۱» و اقیال [۳] «۱۲» که بر خراطیم «۱۳» اقیال «۱۴» چنگ [۴] زن بودند بر آهنگ چنگ خرطوم زن آمدند. دلیرانی که سنبه آسا بدهان توپ و تفنگ می رفتند سنبه «۱۵»

[۱]- یو، نو، عبادت، عت، غبادت.

[۲]- یو، ط، کشیدند.

[۳]- نو، اقبال.

[۴]- ط، چنگ چنگ.

(۱)- مثلی است. بلاها در آفاق در یکدیگر موج می زند و برخی در برخی کوفته می شود، و این مثل را هنگام سختی زمانه و شدت فتنه زنده و اصل این داستان چنانست که مردی بر دیگری گذشت که اسب آبستن خود را دعا می کرد و می گفت خدایا کره اسب نرینه ای ده یا ماده ای. مرد بر وی خرده گرفت که کره اسب جز نر یا ماده نخواهد بود، لیکن چون مادیان آن مرد زائید مختلف الخلقه بود. مرد گفت:

قد طرقت بجنین نصفه فرس ان الدواهی ...

(مجمع الامثال)

(۲)- را، افاده تعلیل کند.

(۳)- کولی، نادانی. نادر

یافتن. (ر ب).

(۴) - از صف بیرون آمدن برای جنگ (ا قرب الموارد. ر ب).

(۵) - پلیدی مردم (ر ب).

(۶) - ج مبرز، مبال، مستراح.

(۷) - ج مقبض بکسر اول و فتح سوم، قبضه شمشیر.

(ر ب).

(۸) - ج مغفر. زره خود که زیر کلاه پوشند. (ر ب).

(۹) - زن جوان نیک خلقت نازک اندام (ر ب).

(۱۰) - کلاه خود (برهان).

(۱۱) - مهتران. (ر ب).

(۱۲) - مهتران. پادشاهان به لغت یمن (ر ب).

(۱۳) - ج خرطوم.

(۱۴) - ج فیل.

(۱۵) - فریفته.

(برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۴۸

توپ «۱» دیباج «۲» شدند. زهاد و عباد از زهد زاهد «۳» و از عبادت عابد «۴» گشته اذاعه «۵» آثار «أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ» «۶» کردند، و «فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا» «۷»، و عالمان جاهل «لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ» «۸» در ترک صوم و صلاه و مصلی «۹» مصلی «۱۰» راهبان شده [۱]، به صوم «۱۱» و صلاه «۱۲» روی آوردند. «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» «۱۳» صومعه داران، راهب آسا «۱۴» صاحب نفس سبعی گردیدند و اصحاب سجاده از پاس جاده شرع پا کشیدند و قانتین «۱۵» و کل من الاخیار «۱۶» فانتین [۲] «۱۷» گشته طریق [۳] افساد «۱۸» و اجبار «۱۹» پیش گرفتند، و اهل یقین «وَقَلِيلٌ مَا هُمْ» «۲۰» بوادی شک و شبهه [۴] بی شک رفتند. نماز گزاران خمره پرست «۲۱»، نماز گزار «۲۲» و خمره «۲۳»

[۱]- ط، شدنند.

[۲]- یو، قاتنین.

[۳]- عت، نو، طریق ندارد.

[۴]- عت، شبهه و شک. ط، شک و ریه و شبهه.

(۱)- بسته. چندین متر پارچه تازده و پیچیده.

(۲)- حریر

(۳)- تنگ خو. بی رغبت

(۴)- ننگ دارنده.

عاردارنده. (ر ب).

(۵) - آشکار کردن.

(۶) - تباہ کردند نماز را و پیروی کردند خواهش‌ها (ی نفس) را (از آیه ۶۰ سوره مریم).

(۷) - و حق آن را نگاه نداشتند چنانکه سزاوار است نگاهداشت حق آن. (از آیه ۲۷ سوره الحديد)

(۸) - هرآینه می‌خورند مالهای مردم را به باطل (از آیه ۳۴ سوره توبه).

(۹) - جای نماز.

(۱۰) - دومین اسب رهان (ر ب).

(۱۱) - کلیسای ترسایان (ر ب).

(۱۲) - کنیسه یهود (لغد. اقرب الموارد).

(۱۳) - نشناختند خدا را سزای شناختن او (از آیه ۹۱ سوره انعام).

(۱۴) - شیر بیشه. (ر ب)

(۱۵) - ج قانت، نماز گزارندگان. (ر ب).

(۱۶) - و همگی از گزیدگانند. (مأخوذ از آیه ۴۸ سوره ص).

(۱۷) - ج فائن، دزد، فتنه انگیزنده.

(۱۸) - تباہ کردن (ر ب).

(۱۹) - بستم بر کاری داشتن (ر ب).

(۲۰) - و اندکی اند ایشان (از آیه ۲۳ سوره ص).

(۲۱) - سجاده از برگ خرما بافته. (ر ب).

(۲۲) - از مص گذاشتن، ترک کردن. (ر ک برهان).

(۲۳) - خمچه، خم کوچک (برهان پرست)

و از خمره «۱» عصیان مست گردیده [۱] از طریق حقانیت گذشتند، و ارباب معارف و مزابر «۲» به معازف «۳» و مزامر [۲] «۴» مألوف و با خمر [۳] «۵» و زمر «۶» در زمره *يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ* «۷» معدود و معروف گشتند. شارب [۴] «۸» مفتی «۹»، مشرب «۱۰» ریش قاضی «۱۱» گرفت، و ریش قاضی دام رشا «۱۲» گشته محاسنش «۱۳» با مساوی «۱۴» مساوی آمد.

خشن پوشان صاحب عمامه عموماً به رداء «۱۵» «ابرق من رداء الشجاع» «۱۶» تردی «۱۷» نمودند، و اخس «۱۸» و

[۱]- ط، گردیدند.

[۲]- ط. مزامیر.

[۳]- نو و با ضمیر و زمر ... ط، و با صنمر و خمر ...

[۴]- ط، و شارب.

(۱)- دردی نیبذ (ر ب).

(۲)- ج مزبر بکسر اول و فتح سوم، قلم. (ر ب).

(۳)- آلتهای لهو و بازی مانند رود جامه و طنبور. واحد آن معزف بکسر اول و فتح سوم، چغانه (ر ب) پیانو (المنجد).

(۴)- ج قیاسی مزمار، نای. و ج مضبوط آن مزامیر است، لیکن بخاطر رعایت وزن مزابر جمع را بوزن مفاعل بکار برده است.

(۵)- آب انگور که مستی آرد (ر ب).

(۶)- نای زدن (ر ب).

(۷)- می فرمایند به زشت کاری و بازمی دارند از کار نیک.

(۸)- سییل.

(۹)- فقیه، فتوی دهنده، مجتهد.

(۱۰)- جای آب خوردن (ر ب). در تداول، طریق، راه، روش.

(۱۱)- لته ای را گویند که بر شیشه یا کدوی شراب بندند تا چون شراب در پیاله ریزند، صاف ریخته شود.

(برهان).

(۱۲)- ج رشوه (تاج العروس).

(۱۳) - نیکی ها.

(۱۴) - بدی ها.

(۱۵) - چادر (ر ب). لباس.

(۱۶) - نازک تر از پوست نوعی مار (مجمع الامثال).

(۱۷) - چادر برافکندن (ر ب). پوشیدن.

(۱۸) - خسیس تر، پست تر.

(۱۹) - ج مفتاح، کلید.

(۲۰) - ج هاجس، در دل گذرنده. (ر ب).

(۲۱) - اندیشه و هر چه در دل گذرد. (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۵۰

ابواب مفاتیح «۱» مقابح «۲» گشودند. آفتاب رویان سایه پرستی «۳» گزیدند، و مجاهدان غازی [۱] «۴» با لولیان «۵» غازی «۶» معاشقت ورزیدند. وارستگان رستم لقب از شوق زال زر «۷» مبتلای سام «۸»، و از غم سام «۹» زال زر

«۱۰» شدند. و آزادگان تجرد کیش بنده حرّ [۲] «۱۱» متاع گشته [۳] بخزّ و کیش «۱۲» تن [۴] آراستند. پشمینه قبیایانی که در بی رنگی «۱۳» ثانی بانی مسجد قبا «۱۴» می بودند، در لباس تلبیس جلوه آغازیدند. و زهدپیشگانی که خود را تالی «مالک دینار» «۱۵» می دانستند بحبّ دینار، وادی نار اختیار کرده، در عشق ذهب «۱۶» بحرام ذاهب «۱۷» گردیدند و للنّاس فیما یعشقون مذاهب. «۱۸».

از گردش زمان، زمانی گردید که پیشوایان ساده، پیرو [۵] ساده رخان عریضه [۶] الوساده «۱۹» گشته در حسرت مرد «۲۰» می مردند و فضلالی بلد از بلاد «۲۱»، بیضه «۲۲»

[۱]- ط، عارضی.

[۲]- نو، حمر.

[۳]- ط، گشتند.

[۴]- یو، تن، ندارد.

[۵]- ط، ساده پیر.

[۶]- عت، عریضه.

(۱)- ج مفتح گنجینه. خزانه (ر ب).

(۲)- زشتیها.

(۳)- فسق و فجور (برهان).

(۴)- جنگجو.

(۵)- ج لولی، روسبی، فاحشه (برهان).

(۶)- فاحشه (برهان).

(۷)- اضافه، تشبیهی، طلای سپید.

(۸) - ورم دماغی. (برهان).

و نیز سام پدر زال است.

(۹) - ج سامه، زر و سیم.

(۱۰) - زال زر پیر فرتوت. ر ک ح ۱ ص ۹۹۹ برهان مصحح آقای دکتر معین.

(۱۱) - برگزیده هر چیز و بهتر آن. (ر ب).

(۱۲) - نوعی از جامه بود که از کتان بافند. نام جانوری که از پوست آن پوستین کنند (برهان).

(۱۳) - تجرد، سادگی.

(۱۴) - قبا دهی است بر دو میلی مدینه و مسجد بنام آن معروف است و آن را مسجد تقوی گویند، و آن مسجد را مهاجران و انصار پیش از رسیدن پیغمبر به مدینه بنا کردند (معجم البلدان) و ابن اثیر بنای آن را در سال اول هجرت داند.

(۱۵) -

مالک بن دینار بصری مکنی بابی یحیی از روایت حدیث و از عباد است به سال ۱۳۱ هـ. ق درگذشت.

(۱۶) - طلا، زر.

(۱۷) - رونده.

(۱۸) - و مردمان را در چیزی که دوستی (بدان) می‌ورزند راههاست.

(۱۹) - بسیار خواب، خوش خواب. (تج) و ساده مخده بود و این عبارت کنایه است.

(۲۰) - ج امرد، ساده زنج.

(۲۱) - کندی خاطر (ر ب). نادانی.

(۲۲) - جماعت (ر ب). بیضه اسلام، جامعه مسلمانان.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۵۱

اسلام را «أَذَلَّ مِنْ بِيضَةِ الْبَلَدِ» (۱) می‌شمردند. عارفان بانکار نابکاران که شرب شراب ناب کارشان بود نپرداختند، و عموم آناسی (۲) از یاد خدا ناسی (۳) گشته مطیبه (۴) خلد (۵) را به مظنه «أَنَّ مَالَهُ أَخْلَعَدَهُ» (۶) در پهن دشت طول آمال محمول حبّ «شَرَّ الْمَالِ مَا لَا يَزْكِي وَ لَا يَذْكِي» (۷) ساختند، و در مدتی که بنعم بی غم تنعم داشتند آلائی والای الهی را امر من الالا (۸) دیده حلاوت شکر شکر «وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (۹) را بشکر کفران، معاوضه زدند. ایران از کثرت فاسقان سفساف [۱] «۱۰» پیشه، بیشه فاسقون «۱۱» روم گشت، و تیشه شقاوت اساس افکن قلوب قروم «۱۲».

القَصَه و «إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ» (۱۳) باقتضای دهر غشوم «۱۴» مشوم «۱۵»، و سوء سلوک ملوک، سلک ملک گسیخت، و بحار هرج و مرج هائج «۱۶» و مائج «۱۷» شد [۲] و فلک ملک از اوج موج نوایب به گرداب تباهی درافتاد، و زمانه نیک و بد را بقدح «۱۸»

[۱] - یو، عت، شفاف.

[۲] - ط، شده.

(۱) - خوارتر از تخم شتر مرغ. (ر ب).

(ر ب).

(۳) - فراموش کار.

(۴) - اسب، اسب پالانی (ر ب. برهان).

(۵) - حال.

دل. نفس. (ر ب).

(۶) - اینکه دارائی او جاوید می سازد او را (از آیه ۳ سوره همزه).

(۷) - بدترین مالها مالی است زکات ناداده و تذکيه (ذبح شرعی) نشده.

(۸) - تلخ تر از الا. الا نام درختی است تلخ (ر ب).

(۹) - و روزی کرد شما را از پاکیزه ها باشد که سپاس گوئید. (از آیه ۲۶ سوره انفال).

(۱۰) - کار حقیر. (ر ب).

(۱۱) - نام بیشه و جنگلی است در روم (برهان) مأخذي برای آن در فرهنگ های جغرافیائی نیافتم.

(ر ک حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین ذیل این کلمه).

(۱۲) - ج قرم بفتح اول، مهتر قوم. (ر ب).

(۱۳) - و همانا این داستان راست است. (از آیه ۵۵ سوره آل عمران).

(۱۴) - ستمکار (ر ب).

(۱۵) - بدفال. (ر ب).

(۱۶) - سخت در جوش. خروشان.

(۱۷) - موج زننده.

(۱۸) - سرزنش کردن.

و مدح اختصاص داد، و مردم یسار «۱» را به یسار «۲» و مسارّ «۳» مقارن و مقارب آورد، و بهیره «۴» مهیره «۵» دولت را بهره
لثام کرد و ارباب حسد را «فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ» «۶» بعطيه «الدّراهم مراهم لجروح الدّهر» «۷» کامیابی بخشید.

اکارم «۸» مکارم «۹» ذات و اعالی معالی «۱۰» صفات در مقام لاوی «۱۱» مأوی گزیدند و امائل «۱۲» کواکب مواکب [۱]،
بشصوص «۱۳» شصائب «۱۴» و مصائب گرفتار گردیدند.

کهان و مهان و هین [۲] «۱۵» و مهین «۱۶» آمدند. هر خائن مائن «۱۷»، و جهول «۱۸» و

[۱]- ط، ندارد.

[۲]- عت، هیین.

(۱)- شخصی را گویند که او

میمنت ندارد و همچنین دیدن روی او نامبارک است. (برهان).

(۲) - توانگری. (ر ب).

(۳) - ج مسره. (نف. اقرب الموارد).

(۴) - زن شریف آزاد.

زن گران کابین. (ر ب).

(۵) - زن آزاد گران کابین. (ر ب). و بهیره مهیره از اتباع است. (ر ب).

(۶) - در گردن او ریسمانی است از لیف خرما (آیه ۵ سوره تبت).

(۷) - درم ها مرهم است خستگیهای روزگار را. مؤلف مجمع الامثال جمله اول را از امثال مولدین شمرده است.

(۸) - ج اکرم، گرامی، بزرگتر.

(۹) - ج مکرمه و مکرم بفتح اول و ضم سوم، بزرگی و جوانمردی (ر ب).

(۱۰) - ج معلاه بفتح اول، بزرگی و بلندی قدر. (ر ب).

(۱۱) - در تمام نسخ چنین است و بعض شارحان آن را سختی معنی کرده اند. لیکن بدین معنی درست آن لای بفتح لام و سکون همزه است و ظاهرا ابدال همزه بواو از تصرف نساخ باشد و گمان می رود زیر زمین مقصود باشد بمناسبت داستان قارون لاوی

(۱۲) - ج امثل، شریف تر. (ر ب).

(۱۳) - ج شص بکسر اول، شست ماهی (ر ب). دام.

(۱۴) - ج شصیبه سختی و سختی زندگانی. (ر ب).

(۱۵) - معنی این کلمه در فرهنگها کسی است که او را همراه مزدکار (اجیر) بدارند تا ویرا بر کار وادارد (مراقب) و بدان معنی که خواست مؤلف است (پست) در تاج العروس، قطر المحيط، منتهی الارب، اقرب الموارد دیده نشد، و فقط در نف آمده است.

(۱۶) - خوار. (ر ب).

(۱۷) - دروغگو. (ر ب).

(۱۸) - بسیار نادان. (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۵۳

مهول «۱»، از عقار «۲» و مقار «۳» و زرع و مرع

«۴» و فواشی «۵» و مواشی «۶»، حظّی او فر «۷» بتوخت «۸» و هر کذبذب «۹» مذذبذب [۱] «۱۰» و شارد «۱۱» مارد «۱۲» از اطایب [۲] «۱۳» و مطایب «۱۴»، و زخارف «۱۵» و مخارف «۱۶» و عطایا «۱۷» و مطایا «۱۸» نصیبی اوفی «۱۹» براندوخت.

خانمانهای نجد «۲۰» و مجد که بی ضنّت «۲۱» و منّت ینابیع «۲۲» و منابع «۲۳» بنح «۲۴» و منح «۲۵» بودند با شداید مداید [۳] «۲۶» و بجاری «۲۷» مجاری «۲۸» توأم شدند.

[۱]- یو، ندبذب.

[۲]- ط، عطایب.

[۳]- یو، امداید.

عت، و مداید.

(۱)- سخت ترسناک (ر ب).

(۲)- زمین و آب و مانند آن. (ر ب).

(۳)- ج مقر (اقرب الموارد).

(۴)- گیاه. (اقرب الموارد)

(۵)- ستوران پراکنده در چراگاه. (ر ب).

(۶)- ستور و شتر و گاو و گوسفند.

(۷)- بیشتر، بسیار تر.

(۸)- توختن، جمع نمودن. حاصل کردن (برهان).

(۹)- دروغ گوی. (ر ب).

(۱۰)- و بکسر ذال دوم نیز مرد دودله. (ر ب).

(۱۱)- رمنده (ر ب).

(۱۲) - سرکش. (ر ب).

(۱۳) - گزیده از هر چیزی (ا قرب الموارد).

(۱۴) - گزیده از چیزی (ا قرب الموارد).

(۱۵) - ج زخرف زر. کمال خوبی چیزی. آراسته و آبدار از هر چیز. (ر ب).

(۱۶) - ج مخرف بکسر اول و فتح سوم، زنبیلی خرد که در آن گزیده خرما چیده نهند.

(۱۷) - ج عطیه، بخشیده شده. دهش. (ر ب).

(۱۸) - ج مطیه، بارگی.

(۱۹) - تمام تر

(۲۰) - دلیر. در گذرنده در امور که دیگران در آن عاجز باشند. (ر ب).

(۲۱) - بخل. بخیلی.

(غیاث).

(۲۲) - ج ینبوع بفتح اول، چشمه.

(۲۳) - ج منبع، در فرهنگها دیده نشد.

(۲۴) - عطایا. (ر ب).

(۲۵) - ج

منیحه، عطا و دهش (نف) در اقرب الموارد و قطر المحيط و غیاث دیده نشد.

(۲۶) - ج مدیده طولانی، ممتد، دراز.

(۲۷) - ج بگری بضم اول و سکون دوم و کسر سوم و تشدید یاء، بلا و سختی (ر ب).

(۲۸) - ج مجری، رهگذر. این کلمه مجازاً در مورد معیشت و زندگانی بکار رفته است

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۵۴

و اصحاب حیل «۱» و میل «۲» که در و کر «۳» مکر نشیمن داشتند بی عواید «۴» مواید «۵» از عواید «۶» مواید [۱] «۷» و جرد «۸» و مرد «۹» کام کامل گرفتند، و در تلال «۱۰» و ملال [۲] و وهاد «۱۱» و مهاد «۱۲»، حزن و مزین «۱۳» غم منبسط و آثار صحو «۱۴» محو گردید و فرح «۱۵» و مرح «۱۶» به کللال «۱۷» و ملال استبدال [۳] جست. و کشتزار «من زرع الاحن حصد المحن» «۱۸» مسنبل «۱۹» و خاک آشوب از ماشوب «۲۰» چرخ مغربل «۲۱» مغربل «۲۲» گشت.

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ «۲۳».

[۱] - ط، و مواید.

[۲] - فقط در عت و گویا مهمل تلال است.

[۳] - یو، استدلال. نو، استبدال صب کشتزار ...

(۱) - ج حيله.

(۲) - کجی در خلقت. (ر ب).

(۳) - آشیانه.

(۴) - ج عائد، بازگردنده.

(۵) - سختیها. (ر ب).

(۶) - ج عانده نیکی. عطا. (ر ب).

(۷) - ج مائده، خوان.

(۸) - ج اجرد، بی مو. (ر ب).

(۹) - رک ح ۲۰ ص ۱۵۰.

(۱۰) - ج تل، پشته.

(ر ب).

(۱۱) - ج وهد بفتح اول، زمین پست و هموار. (ر ب).

(۱۲) - زمین (ر ب).

(۱۳) -

ابر یا ابر سپید یا ابر پرآب و باران (ر ب) مزین غم اضافه مشبه به بمشبه.

(۱۴) - هشیاری. مقابل سکر.

(۱۵) - خوشحالی.

خوشی.

(۱۶) - شادمان شدن. (ر ب). خرمی. شادی.

(۱۷) - مانده شدن. (ر ب).

(۱۸) - کسی که کشت کینه ها را درو کرد بلاها را.

(۱۹) - خوشه برآورده.

(۲۰) - غربال. آرد بیز (برهان).

(۲۱) - فرومایه. ناکس. (ر ب).

(۲۲) - بیخته. (ر ب).

(۲۳) - پدید شد تباهی در بیابان و دریا بدانچه ورزید دستهای مردم (از آیه ۴۰ سوره روم).

در بیان جلوس حضرت طهماسب شاه [۱]

در بیان جلوس حضرت طهماسب شاه [۱]

«إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ» [۱]. بعد از انتشار خبر استیلاي افغان [۲]، شاهزاده والا گهر [۳] طهماسب میرزا در آخر ماه محرم که: «آخر ماه محرم [۴]» (سنه ۱۱۳۵) [۵] تاریخ [۶] جلوس میمنت مانوس اوست، در قزوین بر اورنگ سلطنت نشسته، افغانه بدفع او برخاستند، و او بجانب تبریز با کمال شتاب تکاور [۲] انگیز گشته، به مقتضای شباب [۳] لازم الشباب [۴] «و إِنَّ سَكْرَ الشَّبَابِ أَشَدُّ مِنْ سَكْرِ الشَّرَابِ» [۵] ابواب تدبیر را اقبال [۶] «إِغْفَالِ» [۷] بر زده، نخست با خمار [۸] مستخمران [۹] شیشه گردن [۱۰] و مقربان [۷] قرابه [۱۱]

[۱] - عت: شاه طهماسب. ط، شاه طهماسب میرزا

[۲] - ط: اضافه دارد:

باصفهان.

[۳]- ط، والاجاه.

[۴]- عت این جمله را ندارد.

[۵]- یو، ۱۱۳۸ و بالای عدد ۸ عدد ۷ هم نوشته شده.

[۶]- یو، قبل از کلمه تاریخ اضافه دارد. او زاده یم طبع میرزا قوام الدین محمد قزوینی.

[۷]- یو، ندارد. ط، و با مقربان.

(۱)- همانا زمین از آن خداست بمیراث دهد آن را به کسی که خواهد. (از

آیه ۱۲۵ سوره اعراف).

(۲) - اسب (برهان).

(۳) - نشاط (رب).

(۴) - همراه جوانی، توأم با جوانی.

(۵) - همانا مستی جوانی سخت تر است از مستی می.

(۶) - ج قفل.

(۷) - مص باب افعال، فراموش نمودن. (رب).

(۸) - جماعت مردم.

(۹) - ج مستخمر افا باب استفعال، نیک شراب خوار (رب).

(۱۰) - این ترکیب را مؤلف بهار عجم و به پیروی از او مؤلف آندراج، احمق و بی خرد معنی کرده اند. لیکن چنین لغتی در برهان، غیاث، چراغ هدایت، فرهنگ رشیدی، سروری، دیده نشد. مأخذ بهار عجم و آندراج به طوری که تصریح کرده اند بیت خاقانی است:

این شیشه گردنان که از این خیمه کبود بی نام چون قرابه بگردن طنابشان

البته اگر لغویان دیگر تصریحی بدین معنی کرده بودند و یا شاهد دیگری وجود داشت، حمل کلمه به معنی ذکر شده (احمق) نیکو می نمود، لیکن، در بیت خاقانی بقرینه اشعار قبل و بعد آن که حسودان را به فرسوده هاون، کرم ابریشم، زنبور نحل، تشبیه کرده است، معنی بی ثبات، و بی دوام برای کلمه مناسب تر از احمق است

(۱۱) - (و به تخفیف راء نیز شیشه شراب و صراحی). (غیاث).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۵۶

نوش پیاله زن، بفتح قلعه مینا «۱» استفتاح «۲» کار، و باده تلخ را از خطّه «۳» بلخ تا خط بغداد «۴» در جام زرنگار نموده، بلاد تبریز را ملک ساغر و شهر خمار «۵»، و آثار «وَوَتَرَى النَّاسَ سُكَّارِي» «۶» در خمار «۷» جهان آشکار ساخت، و زمانه بتقریب «۸»، از هر طرف طنین «ما [۱] شَمَّ خمار ک» «۹» به کاخ صماخش «۱۰» در انداخت.

مدام در سراهای مینوشان «۱۱» می نوشان

و با صولت منوشان «۱۲» جرعه پیمای کاسات مینوسان [۲] «۱۳» شده باین نظم نظام کار می نمودند [۳] [۴]

مگر [۵] چون بر افروزد آتش ز جام شود کار ما پخته ز آن خون خام «۱۴»

[۱]- ط، یا.

[۲]- یو، عت، مینوشان.

[۳]- ط، می نمود

[۴]- عت، اضافه دارد بیت. ط، شعر.

[۵]- یو، مگو.

(۱)- شیشه شراب (غیاث).

(۲)- گشودن. فیروزی جستن (ر ب).

(۳)- زمینی که در آن فرود آیند. (ر ب).

(۴)- نام خط دوم از جام جم و بعضی خط اول گفته اند (برهان) خط دوم، و خط اول خط جور است (غیاث).

(۵)- معروف و خماری نام شهر است از ملک ختا و ختن منسوب به خوبرویان (برهان).

(۶)- می بینی مردمان را مست و نیستند آنان مست (از آیه ۲ سوره الحج).

(۷)- انبوهی مردم (ر ب).

(۸)- سرزنش کردن. ملامت نمودن. (ر ب).

(۹)- چه چیز دیگر گون ساخته است ترا. (ر ب).

(۱۰)- گوش. (ر ب).

(۱۱)- مرکب از مینو- بهشت + سان- مانند.

(۱۲) - نام حاکم فارس از جانب کیخسرو (برهان) - پادشاه کرمان تابع کیخسرو. (حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین).

(۱۳) - مرکب از مینو، آبگینه سفید و الوان (برهان) + سان، جمعا: صاف، زلال.

(۱۴) - از نظامی (بهار عجم ذیل خون خام).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۵۷

و از کف بلور مانند سقاه «۱» لعلی شفاه «۲» تبریزی، تبریز «۳» ساغر یاقوت فام تبریز «۴» معنی خون آشامی نموده این شعر دلاویز را می سرودند: [۱]

چو در پیل پایی «۵» قدح می کنیم بیک پیل پا «۶» پیل را پی کنیم «۷» گاهی جام هلالی را از فروغ باده آفتاب تاب، بدر [۲]

لبریز «۸» کرده، کاسه خورشید را بر سر گردون می شکستند «۹» «وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» «۱۰» و هنگامی [۳] با آغوشی [۴] «۱۱» هم آغوشی [۵] و [۶] در سرخاب «۱۲»، سرخاب «۱۳» نوشی نموده به سرخاب رخساره خود را سرخاب «۱۴» قلب شکن می شمردند «و یزعمون أنهم ملکوا [۷] النجد و الصنعاء» «۱۵». زمانی با شوخ خوش ادا در کنج طرب چنگ و بربط

[۱]- ط، اضافه دارد: شعر.

[۲]- ط، بدر مثاب.

[۳]- یو، هنگام.

[۴]- جز ط، آغوش. و ط اضافه دارد: مست.

[۵]- نو، آغوش.

[۶]- ط، و، ندارد

[۷]- یو، ملک.

(۱)- ج ساقی. (ر ب).

(۲)- ج شفه، لب (ر ب).

(۳)- رک ح ۱۷ ص ۷۰

(۴)- پیدا کردن (ر ب). آشکار کردن. (ظاهرا و تبریز ...)

(۵)- پیل پا نوعی از قدح بزرگ شراب خواری. (برهان).

(۶)- حربه ای که بیشتر زنگیان دارند.

(برهان). و در آن ایهامی به معنی دیگر آن نیز هست، یعنی با خوردن یک قدح می پیل را پی کنیم.

(۷)- نظامی گنجوی (بنقل لغد).

(۸)- یعنی قدح هنگامی که لبریز از باده بود به درخشندگی بدر می نمود.

(۹) - کنایه از مستی شدید و عریده کشیدنست.

(۱۰) - و آنان می پندارند که (ایشان) کار نیکو می کنند.

(از آیه ۱۰۴ سوره کهف).

(۱۱) - آغوش، پرستار و بنده. (برهان) از نامهای غلامان و بندگان. (لغد).

(۱۲) - کوهی بر جنوب شهر تبریز متصل به شهر.

(برهان).

(۱۳) - شراب لعلی. (برهان).

(۱۴) - سهراب، پسر رستم. (برهان).

(۱۵) - و می پنداشتند که مالک شده اند نجد و صنعا را.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۵۸

زده در هر باب، باب

عشرت می گشادند، و اوانی، استلذاذ صید را «۱» شاهین تیزچنگ بربط افکنده در حقیقت شهباز دولت را از دست می دادند بکره و عشا «۲» از باکره «۳» و باکوره «۴» لذت اندیش و با عیش رافع «۵»، رافع غیش «۶» بوده فقاع می گشودند «۷» و فقاع می کشیدند [۱] «۸» و غدوا و آصلا- «۹» در جامه زر، جامه زر «۱۰» پیموده، به همدمی جام، آواز [۲] چامه و نای نی در صبح «۱۱» و غبوق «۱۲» به اوج عتیوق «۱۳» می رسانیدند.

حب «۱۴» حب «۱۵» حباب [۳] «۱۶» «أخلف من نار الجباحب» «۱۷»، به نوعی بر زمین دل افشانند، که دست از همه فشانده [۴] یکسو کشیدند «وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ» «۱۸»

[۱]- یو، این جمله را ندارد.

[۲]- ط، آوازه.

[۳]- یو، حب حباب.

[۴]- نو، ط، افشانده. عت، ندارد.

(۱)- راء معنی تعلیل دهد: برای لذت بردن از صید.

(۲)- بامدادان و شامگاهان.

(۳)- دوشیزه.

(۴)- میوه تازه رس. نوبر.

(۵)- فراخ، وسیع. (رب).

(۶)- رک ح ۲۶ ص ۱۳

(۷)- فقاع گشودن، تفاخر کردن. لاف زدن (برهان).

(۸)- کشیدن- خوردن. و فقاع شراب خام که از جو و مویز و جز آن سازند. (رب).

(۹)- بامداد و شامگاه.

(۱۰) - صراحی شراب.

(۱۱) - شرابی که بوقت بامداد خورده می شود. ضد غبوق (غیاث. لغد).

(۱۲) - شراب شبانگاه (رب).

(۱۳) - ستاره ایست خرد، روشن، سرخ رنگ، بطرف راست کهکشان که پیرو ثریا باشد. (رب). ستاره ایست بر بازوی ممسک الاعنه (از التفهیم ص ۱۰۲). دورترین ستاره نسبت به زمین فاصله نوری آن چهل سال است و از بزرگترین ستارگان و درخشان ترین ستاره و بسیار

بزرگتر از خورشید است (از لاروس).

(۱۴) - دانه.

(۱۵) - دوستی.

(۱۶) - ج حبیبه. (نف).

(۱۷) - و اخلف من وقودا بی حباحب. و ابی حباحب مردی بخیل بود که شب آتش نمی افروخت مبادا کسی از آن بر دارد و اگر آتشی می افروخت و کسی را می دید که خواهان روشنی گرفتن از آنست آتش را خاموش می ساخت (از مجمع الامثال) و در اینجا مقصود ثبات و پایداری است.

(۱۸) - و آنان در بی خبری روی گردانند (از آیه ۱ سوره انبیاء).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۵۹

و عشقه «۱» عشق غلام علّام «۲» بسته پسته لب، و لبلاب «۳» شوق مجاورت و محاورت قینه «۴» فتنه گستر، «فحبّ الغوانی کسیر السّوانی» «۵»، چنان بر جنان «۶» و تن تیندند، که ترک برگ مملکت داری کرده بالصّیّ نایه «۷» از صیانه «۸» ملک تمخّی «۹» ورزیدند «و لَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ [۱]» «۱۰».

إذا كان [۲] ربّ البيت بالطّبل ضاربا فلم تلم الصّبيان فيه علی الرّقص «۱۱» فالحقّ و الحقّ أقول «۱۲» از رکوب کمیت «۱۳» و رکاب «۱۴» کمیت «۱۵» و مداومت لعل مذاب «۱۶» و منادمت «۱۷» یاقوت لبان [۳] مذاب «۱۸»، داد کامیابی داده،

[۱] - ط، اضافه دارد: شعر.

[۲] - یو، صار.

[۳] - نو، لال. ط، یاقوت لباب لال ذوایت.

(۱) - درختی است که سبز گردد، سپس آن باریک و زرد گردد (رب. اقرب الموارد). قسمی لبلاب (نف) پیچک، لبلاب، گیاه معروف که به درخت پیچد

(۲) - حنا. (رب).

(۳) - رک ح ۱ همین صفحه.

(۴) - کنیز آوازه خوان و یا کنیز مطلقا. (اقراب الموارد).

(۵) - پس دوستی کنیزکان آوازخوان مانند رفتن

شتران آبکش است. یعنی پیوستگی و همیشگی است.

(۶) - دل.

(۷) - صنایه، همه. (ر ب).

(۸) - صیانت، نگاهداری.

(۹) - کناره ورزیدن (ر ب).

(۱۰) - مر آنان را کارهاست جز این، آنان آن را کنندگانند (از آیه ۶۵ سوره مؤمنون).

(۱۱) - اگر خداوند خانه طبل زن بود پس سرزنش مکن کودکان را در آن بر رقص.

(۱۲) - پس راست است و براستی می گویم.

(۱۳) - اسب سرخ که به سیاهی زند و اگر دم و یال آن سرخ بود اشقر است و اگر سیاه بود کمیت است.

(ر ب).

(۱۴) - پیاله ای باشد هشت پهلو و دراز (برهان).

(۱۵) - می سرخ سیاهی آمیز. (ر ب).

(۱۶) - لعل مذاب، کنایه از شراب لعلی انگوری باشد.

(برهان).

(۱۷) - هم صحبتی.

(۱۸) - در یو و عت مذاب را با تشدید ذال ضبط کرده و در یو گذاخته معنی شده و ظاهراً صحیح مذاب است به تشدید همزه

اسم مفعول باب تفعیل، گیسودار.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۶۰

جهان را [۱] بالای «۱» زیر «۲»، زیر [۲] و بالا کردند. و با کار آب «۳» آب «۴» کار بردند. ثمن «۵» عقار «۶»، بمن «۷» عقار «۸» مصروف گشت، نبیذ ماتع «۹» مایع، مانع رسم مملکت - آرایی شد، و عاقبت خاک ایران از آتش تر «۱۰»، و آب خشک «۱۱» بباد رفت و از این کشور پرشور و شر، جز آیات [۳] خرابات اثری نماند و آبادی از جهان ویرانه عزلت گزید [۴].

خراب ار شود کاخ کون و فساد [۵] شود، گو خرابات آباد باد «و ما کان رَبُّکَ لِيُهْلِكَ [۶] الْقُرَىٰ يَظْلِمِ أَهْلُهَا مُصْلِحُونَ» [۱۲]

در تنمیم ذکر ما سبق

در تنمیم ذکر

«هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ» (۱۳) چون این امور ذمیم، ضمیمه [۷] علل

[۱]- یو، را، ندارد.

[۲]- یو، و زبر

[۳]- یو، خرآبات.

[۴]- عت اضافه دارد، فرد. ط، شعر.

[۵]- یو، این مصراع را ندارد.

[۶]- تمام نسخ، مهلك.

[۷]- ط، اضافه دارد، علاوه.

(۱)- دردی شراب و امثال آن (برهان).

(۲)- خم بزرگ قیراندود.

(ر ب).

(۳)- کار آب، شراب بافراط خوردن (برهان).

(۴)- عزت، آبرو، رونق (برهان).

(۵)- بها. مؤلف کنوز کلمه را ثمن بضم اول و سکون دوم ضبط کرده و آن را حصه هشتم از باغات شاه معنی کرده ولی
موجبی برای چنین تأویل تکلف آمیز نیست.

(۶)- زمین و آب و مانند آن و منزل و رخت و اسباب خانه (ر ب).

(۷)- مرکب از به+من- یکمن.

(۸) - شراب (ر ب).

(۹) - نیبذ مائع، نیبذ سخت سرخ (ر ب).

(۱۰) - شراب لعلی. لب معشوق. (برهان).

(۱۱) - شیشه و آبگینه و بلور. (ر ب).

(۱۲) - و نیست پروردگار تو که تباه کند، دیه ها بستم (شرک) حالی که مردم آن نیکوکارانند. (آیه ۱۱۹ سوره هود).

(۱۳) - این کتاب ماست سخن می گوید با شما براستی (از آیه ۲۸ سوره الجاثیه).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۶۱

سالفه [۱] گشت، و علی علاته «۱» مواد ردیه «۲» در شریان ممالک سریان، و امراض بی دواء غل «۳» و دواغل «۴»، بر نفوس طریان «۵» یافته، فساد آنها در مزاج موسر «۶» و معسر «۷» و مقتر [۲] «۸» و مثری «۹» مسری [۳] و مؤثر آمد، و اخفار «۱۰» عهد «۱۱» و اجفار «۱۲» عقود شیوع، و وقایع

موقع «۱۳» غیر متوقع بی موقع، وقوع پذیرفت. «وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» «۱۴».

از باده پیمایی ساقی دوران و تنگ ظرفی «۱۵» ذو الخمار [۴] «۱۶» دهر، هر مستکین «۱۷» مست کین شده، و هریک از ستم
دستان رستم دستان گشته، در هر کل «۱۸» زمینی، سرکشی قوی شاخ مانند شجر به مشاجرت برخاسته یاغی گردید، و
سازوبرگ

[۱]- یو، ساز ده. عت، سابقه گشت.

[۲]- یو، و مقتری.

[۳]- یو، و مسیری. عت، مسری.

[۴]- عت، ذوی الخمار.

(۱)- علی علاته، علی کل حال (ر ب) به هر حال، بهر جهت.

(۲)- پست، و مواد ردیه آن ماده هاست که باعث کثافت خون شود.

(۳)- کینه، حسد.

(۴)- ج داغله، کینه نهانی. (ر ب).

(۵)- حادث شدن (لغد بنقل از غیاث).

(۶)- توانگر.

(۷)- تنگ دست. (ر ب).

(۸)- نیازمند.

تنگ روزی.

(۹)- بسیار مال. (ر ب).

(۱۰)- شکستن. (ر ب).

(۱۱) - ج عهد، پیمان.

(۱۲) - ترک کردن (ر ب).

(۱۳) - کشنده مهلک. يقال اوقع بالقوم، ای بالغ فی قتالهم.

(۱۴) - و می گویند آن از سوی خداست. (از آیه ۷۲ سوره آل عمران).

(۱۵) - تنگ حوصله گی. (بهار عجم).

(۱۶) - مرکب از ذو: صاحب + خمار: ملائت و کسالتی که پس از رفتن مستی دست دهد و توصیف دهر بذو الخمار، شاید کنایت از رنجی است که بدنبال آسایش روزگار آید.

(۱۷) - خوار. (ر ب).

(۱۸) - ر ک ح ۱۱ ص ۱۴۵ و بهر حال در استعمال این کلمه به لفظ (کل) بفتح اول بمعنی گاو میش بز کوهی نظر داشته است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۶۲

خودسری کرد [۱] «قد استنوق [۲] الجمل» «۱». و من الجمل «۲»،

ملک محمود سیستانی که از اولاد ملوک [۳] نیمروز «۳» بود، و اوج نیر اقبالش از حین طلوع تا حد زوال نیمروز «۴»، و ابا عن جد «۵» از روی ملق «۶» در سایه قصر این دولت و ارفه [۴] الظلال «۷» «کازموله [۵] فی الملق [۶] الممنع» «۸» ممتع [۷] «۹» می بود، و کشاکش سرپنجه جواذب «۱۰» حوادث از گریبان حالش ممنع «۱۱»، در خواتیم «۱۲» عهد خاقان شهید «وَ إِنَّهُ عَلِي ذَلِكَ لَشَهِيدٌ» «۱۳» خواتیم «۱۴» امارت و ایالت تون «۱۵» در انگشت کرده، بعد از غلبه افغان از ترتیب بعضی مقدمات نامنتج «۱۶» و قضایای غیر ممکنه «۱۷» بتصور، فتلك القضايا

[۱]- ط، کرده. عت پس از کلمه کرد اضافه دارد: مثل.

[۲]- عت، قد اسمنون. نو، قد اسنوق.

[۳]- ط، ملک.

[۴]- یو، عت و ازقه.

[۵]- عت، ارموله.

[۶]- نو، الحلق.

[۷]- ط، متمتع.

(۱)- شتر نرینه مادینه گردید. گویند این جمله را نخست طرفه بن العبد گفت، آنگاه که نزد یکی از پادشاهان بود و مسیب بن علس شعری در وصف جمل خواند سپس شعر را بمدح ناقه کشانید ... و این مثل را برای تخلیط زنند ... (از مجمع الامثال میدانی).

(۲)- از جمله. در جمله.

(۳)- سیستان.

(۴)- یعنی ترقی او نصف روز بیشتر نبود. این جمله کنایت از کوتاهی دولت ملک محمود است.

(۵)- پدر از جد. پدر در پدر

(۶)- چاپلوسی (ر ب).

(۷) - فراخ سایه.

(۸) - همچون گوزن بانگ کننده بر سنگ صاف بلند. این مثال را برای ناتوانی زنند که توانائی ویرا پناه داده است و از موله بکسر اول نیز ضبط شده است

(ر ک مجمع الامثال میدانی).

(۹) - برخوردار (ر ب).

(۱۰) - ج جاذبه، کشنده. جواذب حوادث اضافه، موصوف به صفت است.

(۱۱) - بازداشته. (ر ب).

(۱۲) - ج خاتمه، پایان. (ر ب).

(۱۳) - و همانا او بر این هرآینه گواه است (آیه ۷ سوره العادیات).

(۱۴) - ج خاتم، انگشتری انگشتر.

(۱۵) - فردوس، از شهرهای استان نهم است.

(۱۶) - بی نتیجه بی فائده و در اصطلاح منطق فرض ها در اشکال اربعه که تصور شود لیکن نتیجه مطلوب را ندهد.

(۱۷) - نشدنی، ناشدنی و در لفظ قضایا و ممکنه به معنای مصطلح آن در علم منطق نیز نظر داشته است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۶۳

قیاساتها معها «۱»، خیال استنتاج «۲» تاج و تخت پخت [۱] و از برگشتگی بخت، بحب ریاست شیوه تونیان «۳» را پیشنهاد نهاد ساخته از قلعه تون از راه حق ناشناسی و ناسپاسی بمشهد [۲] طوس شتافت و برخلاف رقبه «۴»، رفته رفته رقبه «۵» رقبه «۶» از رقبه «۷» تافته ز قبه «۸» معاصات «۹» و مناصات «۱۰» مسلوک داشت، و بی سبب «۱۱»، سبب «۱۲» اطاعت را گسیخت و چون [۳] در [۴] نسب [۵] سگری «۱۳» بود، بحسب نیز خود را سگری «۱۴» ساخت.

تاتاریه هم غبار فتنه را در مرو شاه‌هیجان «۱۵» هیجان داده، به دولت شاهی، جانی «۱۶» شدند و ترکمانیه دشت نیز دست تطاول از جیب درآورده، از خبث درون ولایت

[۱] - یو، و پخت. نو، و تخت بخت.

[۲] - ط، مقدس طوس.

[۳] - ط، چون.

[۴]- ط، ندارد.

[۵]- عت، نسبت.

(۱)- پس این قضیه هاست که قیاسهای آن همراه آنست، یعنی بدیهی است و نیاز بدلیل ندارد.

این اصطلاحی است

در منطق و در مورد قضایائی گفته می شود که برای اثبات آن ترتیب مقدماتین (تشکیل قیاس) بخاطر اخذ نتیجه لزومی ندارد، بلکه خود قضیه از بدیهیاتست چون (الکل اعظم من الجزء)

(۲) - بهره خواستن، بهره گرفتن، بدست آوردن و لفظ استنتاج را به تناسب اصطلاحات منطقی چون:

ترتیب مقدمات نامنتج، قضایای غیر ممکنه، تصور ... بکار برده است.

(۳) - تونی، دزد و عیار و راهزن باشد. (برهان).

(۴) - چشم داشت. انتظار. (ر ب).

(۵) - گردن.

(۶) - رقیق، بندگی.

(۷) - یک گوشه از رسن (ر ب).

(۸) - راه تنگ (ر ب).

(۹) - نافرمانی کردن (ر ب).

(۱۰) - چنین است در تمام نسخ، مناصات را بعض قوامیس بمعنی موی پیشانی یکدیگر را گرفتن، معنی کرده اند. و مناسبت آن معلوم نشد، شاید مقاصات - مقاصه است، بمعنی دوری و تباعد.

(۱۱) - علت.

(۱۲) - رسن. (ر ب). رشته، رابطه.

(۱۳) - منسوب به سگر - سیستان. (برهان).

(۱۴) - مرکب از سگ + زی - شعار، سگ صفت. سگ روش.

(۱۵) - مرو شه جهان، شاهجهان یاقوت نویسد: مرو بزرگ و مشهورترین شهرهای خراسانست.

(۱۶) - جنایتکار، گناهکار، عاصی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۶۴

درون «۱» را از [۱] تصرف بیرون کرده عروس نسا [۲] «۲» را بعقد ضبط درآوردند. و مقارن طریان «۳» این طواری «۴» و تطرق

«۵» این طوارق «۶» از جانب سلطان سکندرشان روم حبول «۷» عقود «۸» و عقود «۹» حبول «۱۰» انقضاب «۱۱» و انقصام [۳]
«۱۲»، و سدود [۴] «۱۳» مواثیق «۱۴» انبثاق «۱۵» و انقصام «۱۶» یافته، پاشایان [۵] «۱۷» با شایان «۱۸» با عساکر شایان بجانب
ایران انگیز [۶] «۱۹» و به تبریز «۲۰» سطوات «۲۱»

[۱]- نو، ندارد.

[۲]- نو، نسا.

[۳]- ط، انفصام.

[۴]- ط، حدود.

[۵]- ط، پاشان.

[۶]- ط، اسب انگیز.

(۱)- نام شهرست بین مرو و نسا. (برهان). و رجوع شود به فهرست ذیل عالم آرای عباسی.

(۲)- و در فارسی بفتح اول نیز آمده است و این نسا در حوالی سرحد ترکستان و افغانستان بوده است.

و جز این، چهار موضع دیگر نیز همین نام را داشته است.

(۳)- حادث شدن (لغد از غیاث)

(۴)- ج طارئه، داهیه، حادثه، مصیبت. (لغد).

(۵)- در آمدن. ورود (المنجد)

(۶)- طارقه حادثه. (ر ب).

(۷)- ج جبل، رسن.

(۸)- ج عقد، پیمان.

(۹)- ج عقد، بستگی، اتصال (نف).

(۱۰)- ج جبل پیمان. عهد. (ر ب).

(۱۱) - بریده شدن. (ر ب).

(۱۲) - شکسته شدن. (ر ب).

(۱۳) - ج سد.

(۱۴) - ج میثاق، عهد، پیمان.

(ر ب).

(۱۵) - دریدن. (ر ب).

(۱۶) - شکسته شدن (ر ب).

(۱۷) - ج پاشا، مأخوذ از کلمه پادشاه و در تداول ترکان عثمانی صاحب رتبه پاشائی و آن رتبه ای از مراتب کشوری و لشگری است. لقبی از القاب آن مملکت. (لغد). خداوند معظم و سرور بزرگ. (آندراج): لقبی است که ترکان عثمانی به وزرا و حکام می دادند. (نف) این لقب اکنون هم در کشور مصر موجود است و بالاتر از لقب بیک است.

(۱۸) - چنین است در سه نسخه و در نو، شان. و ظاهراً بخاطر سجع و موازنه شایان را بمعنی لیاقت استعمال کرده است.

(۱۹) - برانگیخته.

(برهان).

(۲۰) - ر ک ح ۴ ص ۱۵۷.

(۲۱) - ج سطوه، بفتح اول، حمله. (ر ب).

(۲۲) - ریزنده تب، تب آورنده.

(۲۳) - بمناسبت تب ریز

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۶۵

اهالی تبریز گشته، بسلاطت «۱» خیول «۲» سلاطت «۳» دشت «۴» آذربایجان را صحرا نمودند و ناله [۱] قراباغیان [۲] «۵» از استیلای یاغیان باغیان «۶»، با عنان [۳] «۷» آسمان پیوست.

اعیان ایروان [۴] «۸» قلعه تن را [۵] روان «۹» خالی از روان «۱۰» ساختند. اهل اردبیل و طارم «۱۱» که از اردبیل «۱۲» رو نمی تافتند، دوده آه به طارم «۱۳» چارم رسانیدند.

خلخال «۱۴» که خلخال «۱۵» ساق حسنا «۱۶» ممالک بود از دست جفا از پا در آمده رفت [۶] «۱۷» و راقودش «۱۸» از خمر و خلّ «۱۹» خالی ماند. زنجان که ریحان باغ بلدان بود

[۱]- ط، و ناله.

[۲]- ط، عنان.

[۳]- یو، عنا.

[۴]- نو، ایران.

[۵]- یو، قلعه.

[۶]- ط، رفت.

(۱)- محشیان این کلمه را سم دراز معنی کرده اند، لیکن در قوامیس عربی سنابک سلاطت سم های تیز یا دراز معنی شده و سلاطت به تنهایی معنی سم نمی دهد.

(۲)- ج خیل، گروه اسبان. (ر ب).

(۳)- چیرگی، غلبه (ر ب). بنابراین سلاطت خیول اضافه اختصاصی و خیول سلاطت اضافه مشبه به است بمشبهه.

(۴)- نام شهری است در آذربایجان (برهان). نام یکی از دهستانهای بخش سلوانا رضائیه و از باختر بمرز ترکیه متصل و مرکب از بیست آبادی بزرگ و کوچک است (از فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۴)

(۵) - قره باغ از دهستان انزل بخش حومه رضائیه در ۶۳ کیلومتری شمال رضائیه است (از فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۴).

(۶) - ج باغی، نافرمان. (ر ب).

(۷) - آنچه از آسمان بنظر درآید. (ر ب).

(۸) - از شهرهای سابق

ایران که فعلا جزء آذربایجان شوروی است

(۹) - نعت فاعلی از رفتن، رونده

(۱۰) - جان.

(۱۱) - گویا، مقصود از طارم در این مورد طارم سلطانیه است.

(۱۲) - مرکب از ارد، خشم و غضب (برهان) وجه اشتقاق عامیانه ناشی از ترکیب اردشیر ر ک ح ۷ ص ۳۴ و پیل - فیل.

(۱۳) - بام خانه. گنبد (برهان) مجازا آسمان. (ر ک برهان طارم اخضر).

(۱۴) - از شهرستانهای آذربایجان شرقی و جزء استان سوم است (فرهنگ جغرافیائی ایران).

(۱۵) - پای برنجن.

(ر ب).

(۱۶) - حسنا، زن زیبا.

(۱۷) - کاسه بزرگ (ر ب).

(۱۸) - خم بزرگ. خم قیر اندود شکم. (ر ب).

(۱۹) - سرکه. (ر ب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۶۶

بهارستان [۱] شوکت سلطانیه «۱» را بی نمو [۲] و نما و قصبه [۳] سراب «۲» را «کَسِرَابٍ بِقِيعِهِ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً» «۳» یافت. اهرات «۴» اهر «۵» زقفه «۶» تراج و لقفه «۷» یغما شد.

افشار «۸» ارومی «۹» دست افشار محن گشت. مقدم «۱۰» از مراوغه «۱۱» شداید در خاک یأس مراغه «۱۲» کرد. روسیه روسیه نیز از راه شرک نصب شرک «۱۳» اغتیال «۱۴» و اختتال «۱۵»، و احتتال «۱۶» حبائل «۱۷» احتیال «۱۸» و اختبال «۱۹» نموده، باونیه «۲۰» نیه «۲۱» و همت نیه «۲۲» دنیه «۲۳» بادپای مرزاب «۲۴» را بدار المرز «۲۵» آب رانده از روی دریا با توپهای آتشین دم آمده خاک رشت و رشت «۲۶» لاهیجان را بباد دادند.

[۱]- ط، و بهارستان.

[۲]- یو، پی نمود.

[۳]- یو، عت، قصبه.

(۱)- از دهستانهای شهرستان زنجان و از ۳۴ آبادی تشکیل شده و مرکز قصبه نیز سلطانیه نام

دارد. (از فرهنگ جغرافیائی ایران).

(۲) - از شهرستانهای استان سوم و در مغرب تبریز است.

(۳) - چون سرابی در زمین همواری که تشنه آن را آب پندارد.

(از آیه ۳۹ سوره نور).

(۴) - ج اهره بفتح اول و دوم، متاع خانه (ر ب).

(۵) - از شهرهای آذربایجان شرقی و مرکز شهرستان و جمعیت شهر بالغ بر ۲۱۰۱۰ تن است (از فرهنگ جغرافیائی ایران).

(۶) - لقمه، نواله. (ر ب).

(۷) - معنی مناسب برای آن نیافتم

(۸) - طایفه معروف که بامر شاه عباس در ارومیه ساکن شدند.

(۹) - اهل ارومیه و ارومیه نام سابق رضائیه است.

(۱۰) - ایلی است در خمسه (جغرافیای سیاسی کیهان ص ۳۷۶)

(۱۱) - با همدیگر کشتی گرفتن. (ر ب).

(۱۲) - به خاک غلطیدن. (لس).

(۱۳) - دام. (ر ب).

(۱۴) - هلاک کردن. به ناگاه کشتن. (ر ب).

(۱۵) - خدعه. (اقراب الموارد).

(۱۶) - دام گسترده. (ر ب).

(۱۷) - ج حبل، آنچه بآن بندند. (ر ب).

(۱۸) - حیلت کردن (ر ب).

(۱۹) - تباه خرد شدن. (ر ب).

(۲۰) - سستی. (ر ب).

(۲۱) - نیت، قصد، عزم.

(۲۲) - بعضی حواشی آن را ناپخته معنی کرده اند ضبط و معنی آن را نیافتیم.

(۲۳) - مؤنث دنی، پست.

(۲۴) - کشتی بزرگ، کشتی دراز. (ر ب).

(۲۵) - دارالمرز آب مقصود رشت و گیلان است (ر ک تعلیقات).

(۲۶) - خاک (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۶۷

هر چند بر عراق «۱» اطاله [۱] «۲» ید نکردند، اما عراق «۳» را بخت اعراق «۴» تصرف، و اسیاف «۵» بحر را با اسیاف «۶» قهر لنگرگاه [۲] کرده [۳]، توقف کردند.

از لوٹ «۷» روٹ «۸» روس روس «۹» سرشت، ملک محروس

رشت زشت گشت، اهالی گیلان از غایت خاکساری [۴] رشتی «۱۰» شدند و در نواحی و جوانب لاهیجان ماده بلا هیجان یافت و از عیون «۱۱» اعیان «۱۲» جیل «۱۳» چون عیون [۵] جبل، خون عیان شد. اهل دیلم «۱۴» بدیلم «۱۵» گرفتار آمده در بحیرات [۶] «۱۶» تحیرات، افتادند و دار المرز «۱۷» دارالم و رزیت «۱۸» گردید. مخلص و ملخص آنکه طایفه روس تا رستاقات «۱۹» مازندران بملک تملک انضمام دادند.

شاه طهماسب را روش روس روشن و واضح و بی اعتدالی و اعتداء ایشان لامح

[۱]- یو، طاله.

[۲]- یو، لنکر.

[۳]- نو، لنگر کرده.

[۴]- یو، خاک.

[۵]- یو، ط، ندارد.

[۶]- یو، ندارد.

(۱)- مقصود عراق عجم یعنی قسمت مرکزی ایران است.

(۲)- دراز کردن (ر ب).

(۳)- کرانه دریا بدرازا (ر ب).

(۴)- اصل، بن (ر ب).

(۵)- ج سیف بکسر اول، ساحل دریا (اقرب الموارد. ر ب).

(۶)- ج سیف بفتح اول، شمشیر.

(۷)- بدی، نیرو. (ر ب).

(۸)- سر گین. سر قبضه شمشیر.

(۹) - با واو مجهول، روباه. (برهان).

(۱۰) - منسوب به رشت، خاک، گرد و غبار (برهان).

(۱۱) - ج عین، چشم.

(۱۲) - بزرگان.

(۱۳) - جیلان - گیلان.

(۱۴) - دیلمان، فعلا از بخش های لاهیجان بشمار می رود و دیلم نام طایفه است و سرزمین آنان را دیلمان خوانند.

(۱۵) - سختی، بلا (ر ب).

(۱۶) - ج بحیره، دریاچه.

(۱۷) - رک ح ۲۴ ص ۱۶۶.

(۱۸) - رزیه، مصیبت. (ر ب).

(۱۹) - ج رستاق، روستا.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۶۸

و لایح کشته بر سر رشته خیال «۱» و حبال «۲» خیال خبال «۳» آمیز آن گروه خبال «۴» ختال «۵» وقوف

یافت (و) در دایره «دائرة السوء» «۶» حیران و مانند پرگار بر کار خویشتن سرگردان گشته از آذربایجان بمازندران شتافت که
«لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا» «۷».

(۱) - رشته که میان هر دو تنگ شتر بندند. (ر ب).

(۲) - ج جبل.

(۳) - دیوانه گردیدن. (ر ب) دیوانگی.

(۴) - دیوانه کننده، وصف قیاسی از ماده خیل

(۵) - فریبده، وصف قیاسی از ختل.

(۶) - گردش بد (مأخوذ از آیه ۶ سوره الفتح)

(۷) - باشد که خدا پدید آرد پس از این امری را (از آیه ۱ سوره الطلاق).

[۱] در بیان خاتمه کار محمود و جلوس اشرف و قتل خاقان شهید

[۱] در بیان خاتمه کار محمود و جلوس اشرف و قتل خاقان شهید

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَمَذَكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ» «۱» و هم در آن اوان «محمود غلیجه» [۲] «۲» آثار «فهی
كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً» «۳» از قلب قاس «۴» فاش کرده سی و یک تن از شاهزادگان گرامی گوهر را بالماس «۵» زمرد پیکر
أَعْنَاقِ «۶» بلورین لعلی «۷» ساخته، به مقتضای «کما تکیل تکال» «۸»، نکال «۹» و نکایت «۱۰» و نکایب «۱۱» این امر ظلم پرور
روز بروز بروز [۳]، و به روزگار او عاید گشته و بل «۱۲» و وابل «۱۳» این وبال «۱۴» و بیل «۱۵» هصر [۴] «۱۶» در قصر رفعتش
افکند، و انتیاب «۱۷»

[۱] - نو، از اینجا تا آخر آیه ندارد.

[۲] - نو، غلجائی، ط، غلیجائی.

[۳] - یو، روز بروز و روزگار، عت، روز بروز و به روزگار.

[۴] - ط، حصر.

(۱) - همانا در این هرآینه یادآور است کسی را که او را دلی است یا (کسی را) که گوش فرا دارد و او حاضر

باشد (نیک بشنود و فهم کند). (آیه ۳۶ سوره ق).

(۲) - رک ح ۴ ص ۱۲۲

(۳) - پس آن مانند سنگ است یا سخت تر. (از آیه ۶۹ سوره بقره).

(۴) - سخت.

(۵) - کنایه از شمشیر. (برهان).

(۶) - ج عنق بضم اول و دوم، گردن.

(۷) - سرخ، مقصود سر بریدنست.

(۸) - چنانکه به پیمایی پیموده می شوی نظیر:

کما تدین تدان.

(۹) - سزا. (ر ب).

(۱۰) - بدسگالیدن. (ر ب).

(۱۱) - معنی این کلمه مفهوم نشد. ظاهرا جمع ساختگی از نکهه - نکبت است ولی صحیح نیست چه جمع آن نکوب و نکبات آید.

(۱۲) - باران بزرگ قطره. (ر ب).

(۱۳) - باران بزرگ قطره. (ر ب).

(۱۴) - سختی، گرانی. (ر ب).

(۱۵) - شدید، دشوار. (ر ب).

(۱۶) - شکستن. (ر ب). شکست، شکستگی.

(۱۷) - پیاپی آمدن. (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۷۰

نویاب «۱» نوبت [۱] زن «۲» حالش، و دولت «۳» معانق [۲] «۴» دولت بی مالش گردید، یعنی [۳] تیر آه سحر خیزان کارگر افتاده جنون قوی بر او طاری شد و آن مجنون به دعای لیلی «۵» از پا در آمد «فَأَخَذَهُ اللَّهُ نِكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى» «۶»، و ابن عمّش «اشرف» «رماه الله بلبله لا اخت لها» «۷» در حال خال «۸» استیلا- برافراخته خاله «۹» محتاله «۱۰» سلطنت را «اسرع من نكاح امّ خارجه» «۱۱» کابین بست، «الحباری خاله الكروان» «۱۲» و در دوازدهم شعبان [۴] سنه سبع و ثلاثین و مائه بعد الالف [۵] «۱۳» بر جای [۶] پادشاهی بر جای او نشست «كَذَلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ» «۱۴»

[۱]- عت، توبه.

[۲]- نو، مغانق.

[۳]- نو، ط، ندارد.

[۴]- ط،

[۵]- عت، ۱۲ شعبان ۱۱۳۷

[۶]- یو، بر جاری. نو، ندارد.

(۱)- ج نائبه، مصیبت.

(۲)- نقاره چی. (از برهان و آندراج).

(۳)- واگردیدن زمانه (ر ب).

(۴)- دست بگردن.

(۵)- منسوب به لیل، شبانه. و در آن ایهامی است به لیلی بمناسبت لفظ مجنون.

(۶)- پس گرفت خدا او را به سزای آخرت و دنیا (آیه ۲۵ سوره النازعات).

(۷)- بیندازد خدا او را به شبی که خواهر نباشد او را. مثلی است یعنی خدا شبی را بر او آرد که در آن بمیرد (از مجمع الامثال).

(۸)- علم. (برهان).

(۹)- زن متکبر. (ر ب).

خودپسند. (ر ب).

(۱۰)- متکبر. (ر ب).

(۱۱)- زودتر از شوی گرفتن ام خارجه و او عمره دختر سعد بن عبد الله بن قداد بن ثعلبه است، چون کسی به خواستن او می آمد فی الحال می پذیرفت و چهل و اند شوی گرفت (از مجمع الامثال).

(۱۲)- جباری و کروان مرغی است به فارسی شوات (از ر ب). و این مثل را برای همانندی و تناسب زنند (از مجمع الامثال).

(۱۳)- هزار و صد و سی هفت.

(۱۴)- همچنین میراث دادیم آن را، مردمی دیگر را (آیه ۲۷ سوره الدخان).

شعر:

أقول لدهر قد توالى صروفه أليس لهذا يا زمان زوال؟ «۱» فقال اصطر كم دولة قد تغیرت لكلّ زمان دولة و رجال «۲» چون
نقد شهر وای «۳» شاهی او شهر روا شد با رومیّه «۴» بفسان «۵» فسون سیف تباط «۶» و تشارس «۷» تیز و آغاز حرب و ستیز
کرد.

هم در تضاعیف «۸» این حال و تجاویف [۱]

«۹» این احوال روزگار تبه‌کارش با بنات [۲] الذهر «۱۰» امتزاج، و ابو جهل غفلت با امّ الدماغش «۱۱» ازدواج یافته با حیاء «۱۲» شیم «۱۳» ستم [۳] آئین ابن عم [۴] پرداخت، یعنی از غلبه سودا [۵] بر ساهره «۱۴» غربا «۱۵»

[۱]- نو، ط، تجانیف.

[۲]- یو، ثبات.

[۳]- نو، ط، و ستم.

[۴]- ط، ابن عمش.

[۵]- یو، ط، سواد.

(۱)- می گویم روزگاری را که دیگرگون شدن آن پی در پی است: ای زمان آیا این را زوالی نیست؟

(۲)- پس گفت شکیبائی پیشه کن چه بسیار دولت‌ها که تغییر یافت، برای هر زمانی دولتی و مردانی است.

(۳)- پولی یا سکه ای که فقط اعتبار آن در یک شهر یا منطقه بخصوصی است:

بزرگ زاده نادان بشهر واماند که در دیار غریبش بهیچ نستانند.

(گلستان)

(۴)- مقصود احمد پاشا سردار عثمانی است.

(۵)- سنگی که کارد و شمشیر با آن تیز کنند. (برهان).

(۶)- شمشیر زدن یکدیگر را (ر ب).

(۷)- همدیگر دشمنانگی نمودن. (از ر ب).

(۸)- ج تضعیف، افزودن ولی در تداول بمعنی در ضمن، در خلال، استعمال می شود.

(۹)- خلال، میان، ضمن.

(۱۰) - حوادث زمانه. (ر ب).

(۱۱) - ام الدماغ پوست دماغ. (ر ب).

(۱۲) - زنده کردن.

(۱۳) - ج شیمه، خو، عادت.

(۱۴) - زمین. روی زمین. (ر ب).

(۱۵) - زمین.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۷۲

خاقان سعید «۱» را با مصفحه [۱] «۲» خضرا «۳» صفحه «۴» بیضا «۵» حمرا «۶» ساخت.

شعر:

پر همای یابد فز هما نیابد قصاب اگر بهندی بسمل کند هما را و چون خدیو مغفور از دست ساقی قضا [۲] قضایر «۷» شهادت
در کشید و

شادروان «۸» تخت و گاه [۳] را به تخته کاهو «۹» بدل ساخته، ماه تمام عمرش بمنزل غفر «۱۰» غفران، انتقال نمود [۴]. زمانه عابس «۱۱» در این ماتم غم اکتساب «۱۲»، اکتسا «۱۳» به کساء «۱۴» عباسیان «۱۵» کرده و پردگیان موی کنان، روخراش [۵]، مویه کنان، در خروش آمدند و مخدرات مریم سیرت به تمنای «یا لیتینی مت قبل هذا و کنت نسیاً منسیاً» «۱۶» نوحه سرا گشتند. صبح تفته درون سینه چاک کرده قطرات انجم

[۱]- یو، عت مصحفه.

[۲]- یو، ندارد.

[۳]- ط، تختگاه.

[۴]- ط، نموده.

[۵]- ط، روی.

(۱)- شاه سلطان حسین

(۲)- شمشیر پهن (ر ب).

(۳)- سبز.

(۴)- رخسار. (ر ب).

(۵)- سپید.

(۶)- سرخ.

(۷)- این کلمه در کتر اللغات، کاسه های چینی معنی شده ولی به فرهنگهای دیگر بمواضع محتمل رجوع کردم و نیافتم و معلوم نشد ماده کلمه چیست.

(۸)- پرده بزرگی که در پیش در خانه و ایوان ملوک کشند. فرش منقش و بساط بزرگ گرانمایه. (از برهان).

(۹)- جنازه، تابوتی که گبران مرده را در آن گذارند. (برهان). مصحح برهان این کلمه را مصحف دانسته است (ر ک حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین).

(۱۰) - یکی از منازل قمر است و از آن جهت که این کلمه در خط شبیه غفران است، آن را بکار برده.

(۱۱) - ترشرو.

(ر ب).

(۱۲) - غم آلود، غم فرا.

(۱۳) - جامه پوشیدن، پوشش.

(۱۴) - ج کسوه، جامه پوشیدنی.

(۱۵) - سیاه، از آن جهت که لباس سیاه شعار عباسیان بود.

(۱۶) - کاش مرده بودم پیش از این و بودم چیزی پست و نگذاشته (از آیه ۲۳ سوره مریم).

دره نادره: تاریخ عصر نادر

از چشم فروریخت، «وَ ابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ» (۱) و دیده تیرین (۲) از شفق و کوکب [۱] «۳» بهنگام طلوع، آثار غروب ظاهر کرد «تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ» (۴) بانشاء «میرزا قوام الدین محمد قزوینی» (۵) این ابیات اثبات رفت بالهام ملهم [۲] غیبی گویا «۶» گویا شده [۳]:

أظلمت الأرض لقتل امرئ احسانه قد ملاء الخافقين (۷) الشاه سلطان حسین الّذی قد جاوزت أعلامه الفرقدين (۸) [۴] انشأ فی تاریخه هاتف فقال «تجدید لقتل الحسین» (۹) آری هنگامی که اختر طالع «۱۰» زبونی کند، بدر طالع «۱۱» لا غرو «۱۲» طالع «۱۳»

[۱]- عت، کوکب، ط، کواکب.

[۲]- ط، ندارد.

[۳]- عت، ط، اضافه دارد: شعر

[۴]- ط، قبل از این بیت اضافه دارد:

واقبر المظلوم فی قم لدی آبائه الاطهار و المنجین

اسکنه الله بغفرانه فی جنه الخلد مع المصطفین

(۱)- و سپید شد دو دیده او از اندوه. (آیه ۸۴ سوره یوسف).

(۲)- آفتاب و ماه.

(۳)- با توجه به اینکه در چشم هنگام گریه سرخی پدید می آید و نیز با در نظر گرفتن تشبیه اشک به کوکب (ستاره) لطف عبارت به خوبی آشکار خواهد شد. (کنوز).

(۴)- و می بینی دیدگان آنان را می ریزد اشک. (از آیه ۸۶ سوره مائده).

(۵)- قوام الدین محمد بن محمد مهدی حسینی قزوینی متوفی حدود ۱۱۵۰ (رک الذریعه ج ۱ ص ۴۵۲ و ج ۷ ص ۲۲۵).

(۶)- شاید.

(۷) - تاریخ شد زمین بخاطر کشته شدن مردی که نیکوئی او پر کرد شرق و غرب را.

(۸) - شاه سلطان حسین که در گذشت پرچمهای او از فرقدان

(دو ستاره نزدیک قطب که بدانها راه شناسند).

(۹) - هاتفی در تاریخ آن برخواند که تازه شدن است کشتن حسین را (قتل حسین تازه شد).

(۱۰) - بخت

(۱۱) - طلوع کننده.

(۱۲) - شگفت نیست.

(۱۳) - ماه نو. (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۷۴

لاغر و نحیف بنظر آید. و زمانی که فلک بی مهر کج روی آغازد [۱]، براستی کوکب فروغ کوکبه و فروغی ندهد، و چون چرخ مقوس «۱» کمان کین زه سازد، درع «۲» در بر سیاوش زره «۳» گردد. و چون سپهر مترس «۴» به سپر داری [۲] «۵» پردازد، تیر زره شکاف، زره «۶» گردد «اذا وقعت سهم القضاء نثرت حلق النثره القضاء» «۷»

[۱] - ط، آغاز و براستی.

[۲] - عت، به سرداری.

(۱) - قوسی، کمانی.

(۲) - زره (ر ب).

(۳) - یکی از خویشان افراسیاب که سعی در کشتن سیاوش کرد. (برهان).

(۴) - امف باب تفعیل ترسی، سپری. واژگون.

(۵) - محافظت (کنوز).

(۶) - از راه.

(۷) - هنگامی که بیفتد تیر قضا پراکنده شود حلقه زره فراخ درشت.

در بیان تدرّج «۱» حال و ترقی احوال نادر شاه بتقدیر ایزد بی چون

در بیان تدرّج «۱» حال و ترقی احوال نادر شاه بتقدیر ایزد بی چون

«فَلَا كُفْرَانَ لِسِعْيًا وَإِنَّا لَهُ كَابِتُونَ» (۲). در خلل این حالات شاهد دوران پرخلل «۳»، حلل «۴» جلل «۵» را مکتسی «۶» شد، و روزگار غم انگیز، عیش دلاویز را مؤتسی «۷».

ایرانیان را هنگام انفجار فجر فرج گشت، و وقت زوال ایام بؤس «۸» و حرج [۱] «۹».

کما قیل «۱۰»: «عند انسداد الفرج تبدو مطالع الفرج» «۱۱». نوایب با اینکه نهایت نداشت به نهایت [۲] گشته به نوای بهجت بدل شد. فلاح الفلاح و تیسر یسر التّجاه و تبشّر بشر التّجّاح

اذا بلغ الحوادث متهاها [۳] فرج [۴] بعيدها الفرج المطلی «۱۳»

[۱]- یو، مرج.

[۲]- جز ط، تمام نسخ بی نهایت.

[۳]- نو، منهاها.

[۴]- ط، بعدها.

(۱)- اندک اندک نزدیک شدن (ر ب). ترقی تدریجی.

(۲)- پس نیست ناسپاسی کوشش او را و همانا برای او نویسنده ایم (مزد او را خواهیم داد) (از آیه ۹۴ سوره انبیاء).

(۳)- تباهی کار. رخنه (ر ب).

(۴)- ج حله بضم اول.

(۵)- بزرگ (از اقرب الموارد).

(۶)- پوشنده.

(۷)- پیرو، اقتداکننده (از ر ب).

(۸)- سختی و بلا. (ر ب).

(۹)- سختی.

(۱۰)- چنانکه گفته شده.

(۱۱)- هنگام بسته شدن رخنه ها هویدا می شود مطالع گشایش.

(۱۲)- پس پیدا شد رستگاری و آماده شد آسانی رهیدن و مژده داد (باب تفاعل این ماده بدین معنی دیده نشد و در باب

تفعیل، بمعنی دیدار کردن با گشاده رویی مناسب تر می نماید) روی پیروزی.

(۱۳) - هرگاه برسد حادثه‌ها به نهایت پس امید دار پس آن به مدتی کوتاه، گشایش اسیر را که امید رهاییش نباشد.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۷۶

فکم کرب تولی اذ تولی [۱] و کم خطب تجلی حین جلی «۱» شاهنشاه ملک قدر، الذی کاسمه ندر [۲] و فی سماء السلطنه بدر [۳] «۲» خدیو ایران صولت ایران آرا که در میدان نبردش باورد «۳» کم از نسا «۴» بود، در سال هزار و صد [۴] و سی و شش هجری که کلک واسطی «۵» تبار «۶» تبار «۷» نثار «۸» نثره «۹» نثار به تاریخش [۵] «دولت ایل [۶] جلیل افشار» «۱۰» رقم زد از «دره جز» من محال باورد که مسقط الراس

«۱۱» آن سرور زمن، و ذات بی همالش همیشه در آن نزهت سرا صدر انجمن و سرو آن چمن می بود [۷]، برای احیای جهان افسرده بر مراقی «۱۲» جهانگیری عروج و اعلان امارات «وَ أَحْيَيْنَا

[۱]- یو، اذ تولی، ندارد.

[۲]- ط، ندور.

[۳]- یو، بدو.

[۴]- ط، یک صد.

[۵]- عت، تباریحش.

[۶]- عت، این.

[۷]- عت، می بودی.

(۱)- پس چه بسیار اندوهی که پشت کرد وقتی که، گریبانگیر شد و چه بسیار کار بزرگ که دور شد هنگامی که هویدا شد.

(۲)- که مانند نام خود نادر است و در آسمان پادشاهی ماه تمام است.

(۳)- باورد بن گودرز که گفته اند کیکاوس سرزمین این شهر را بدو باقطاع داد و او آن شهر را در آن زمین بساخت. (وجه تسمیه عامیانه) و در آن ایهامی است بشهر باورد- ایبورد که شهری است بخراسان بین سرخس و نسا (رک معجم البلدان).

(۴)- نساء، زن و در آن ایهامی است به معنی دیگر آن شهر نسا. رک ح ۲ ص ۱۶۴

(۵)- منسوب بواسط، واسط القصب، واسطی که حجاج آن را بنا کرد

(۶)- کردنژاد (برهان) و واسطی تبار صفت کلک است یعنی خامه ای که نی آن از واسط بود.

(۷)- زبان آور (رب).

(۸)- صیغه مبالغه از نثر، پراکندن.

(۹)- بعض محشیان این کلمه را جواهر معنی کرده اند، لیکن در قوامیس دیده نشد و گویا معنی مشهور آن مقصود است که

نام دو ستاره است نزدیک یکدیگر از منازل ماه.

(۱۰) -- ۱۱۳۶ ه. ق.

(۱۱) -- مولد، زادگاه.

(۱۲) -- ج مرقاه، پایه نردبان. (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۷۷

بِه بُلْدَه مَیْتًا

كَذَلِكَ الْخُرُوجُ «۱» کرده به پای دلیری سر بسروری و دست بخصم افکنی بر آورد، «حَيْتِي يَمِيزَ الْخَيْثَ مِنَ الطَّيِّبِ» «۲» و از روی نجات «۳» و بجدت «۴» بجزب [۱] تأیید و به حدت «۵» سیف حدید کاربند [۲] کشور گشایی گشت، و جواد مجادت [۳] «۶» از طبع جواد «۷» بر جواد «۸» اجادت «۹» رانده، یا کناف «۱۰» ارفاغ [۴] «۱۱» اطراف، و تکنیف «۱۲» اکناف و اطراف، و تکتیف «۱۳» اکتاف «۱۴» و اطراف [۵] اهل خلاف دست یازیده [۶] به لشکرکشی و دشمن کشی شمشیر بست [۷] و بازو گشاد [۸] و کمند گشود و دست فتنه بر پشت بست.

پرده داران حجاب ملکوت نوید [۹]:

أرى النَّصْرَ مَعْقُودًا بِرَأْسِكَ الصَّفْرَا «۱۵» فَسُورُوا فَتُحِ الدُّنْيَا فَنَاتٍ بِهِ أَحْرَى «۱۶»

[۱]- یو، ندارد.

[۲]- یو، بندر.

[۳]- یو، مجادات.

[۴]- عت، ارفاغ.

[۵]- ط، اطراف بدن.

[۶]- یو، عت، یاوند.

[۷]- یو، به شصت.

[۸]- جز ط، تمام نسخ گشود.

[۹]- عت اضافه دارد. شعر.

(۱)- و زنده گردانیدیم بدان شهر مرده را، همچنین است بیرون آمدن. (از آیه ۱۱ سوره ق).

(۲)- تا جدا سازد پلید را از پاکیزه. (از آیه ۱۷۳ سوره آل عمران).

(۳)- دلیری و مردانگی. (رب).

(۴)- علم. (اقرّب الموارد).

(۵) - تیزی.

(ر ب).

(۶) - بزرگوار گردیدن. (ر ب) بزرگی، بزرگواری.

(۷) - بخشنده.

(۸) - ج جاده (به تشدید دال)، شاهراه. (ر ب).

(۹) - نیکویی. بخشش. (ر ب).

(۱۰) - مص باب افعال، یاری دادن. (ر ب).

(۱۱) - ج رفع بفتح اول، نکوهیده ترین وادی. بدترین آنها از روی خاک جای خشک بی نبات. (ر ب).

(۱۲) - مص باب تفعیل، احاطه کردن. فراز گرفتن

چیزی را. (ر ب).

(۱۳) - به آهن پیوند نمودن. ریزه ریزه بریدن گوشت. (ر ب).

(۱۴) - ج کتف بفتح اول و کسر دوم، شانه.

(۱۵) - می بینم پیروزی را بسته به پرچم زرد تو.

(۱۶) - پس براه رو و بگشا جهان را پس تو بدان سزاوارتری.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۷۸

یَمینک فیہ الیمن و الیسر فی الیسری «۱» فبشری لمن یرجو الندی بهما بشری «۲» بگوش او رسانیدند و ملهمان [۱] عالم غیب [۲] مفهوم:

فسد الزّمان فلا یری إلّا ذبابا أو ذئابا «۳» فابسط حسامک فی الذّئاب و لا تدع ظفرا و نابا «۴» واصلت علی الذّبان من عذبات مفرعک العذابا «۵» بخاطر خطیرش القا کردند، و او صیر «۶» شیّر «۷» شیر صولت، و أجهر «۸» مجهر الصّیوت «۹» بوده و صیدگاه دشمن شکاری را شهباز شدید الخوت «۱۰». سلوکش موافق مسلک هر فرقه و طبقه «و افق شنّ طبقه» «۱۱» و محبتش سرشته قلب ضعاف و غلب «۱۲» «کانّ قلوب النّاس

[۱] - ط، ملهم.

[۲] - ط، غیبی.

(۱) - در دست راست تو یمن (نیک بختی یا برکت) است و یسر (توانگری یا فراخ دستی) در دست چپ تست.

(۲) - پس مژده باد کسی را که امید دارد دهش از آن دو (دست) مژده باد!

(۳) - تباه شد روزگار پس دیده نمی شود مگر مگسی یا گرگها.

(۴) - پس بگشا شمشیر ترا در گرگها و مگذار ناخنی و دندان را.

(۵) - و بران بر مگسها از سر تازیانه خود عذاب را.

(۶) - خوب صورت، گویند رجل صیر شیر یعنی نیکو صورت و هیئت (ر ب).

(۷) - نیکو کار. نیکورأی. (ر ب).

(۸) - مرد دیداری

تمام خلقت.

(۹) - درشت آواز.

(۱۰) - سخت شکاری. (رب).

(۱۱) - سازوار افتاد شن طبقه را. شن نام مردیست که گویند از زیرکان عرب بود و گفت زن نکنم تا زنی زیرک چون خود بیابم و چنان افتاد که بدهی می رفت و در راه مردی با او همراه شد. شن مرد را گفت تو مرا می بری یا من ترا؟ مرد گفت نادان من و تو هر دو سواریم این پرسش چه معنی دهد؟! چون لختی دیگر برفتند نزدیک دهی رسیدند که کشت آن به درو رسیده بود، شن گفت این کشت را خورده باشند یا نه؟ مرد گفت نادان نبینی که کشت همچنان برجاست و به درو رسیده؟! و چون بده رسیدند مرده ای را دیدند، شن گفت این نعش مرده باشد یا زنده؟! مرد گفت نادان نبینی که مرده است، سپس مرد به خانه شد و ماجرا با دختر خویش که طبقه نام داشت بگفت، طبقه گفت وی مردی دانا بوده است و تو سخن او ندانستی، آنکه گفت تو مرا بری یا من تو را؟ همی خواست که تو داستانی گوئی یا من تا از رنج راه بکاهیم و آنکه گفت این کشت را خورده باشند یا نه؟ یعنی خداوند آن آن را فروخته باشد یا نه؟ و آنکه گفت این نعش مرده باشد یا زنده چنان خواست که کسی را از عقب دارد یا نه؟ مرد نزد شن باز رفت و گفت اکنون پاسخ خویش بشنو و چنانکه طبقه گفته بود پاسخ وی بداد. شن گفت این پاسخها از تو نباشد گفت آری مرا دخترت و چنین گفت، شن آن دختر را بزنی گرفت و

نزد کسان خود رفت و مردمان گفتند «وافق شن طبقه» و در این باره وجوه دیگر نیز گفته اند رک (مجمع الامثال).

(۱۲) - ج اغلب، چیره و سطر گردن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۷۹

فی حبه قلب «۱»، و جاهی وجیه و فهمی نبیه «۲» و وجهی موثق و باسی موبق داشت.

در پیش چین جینش فغفور چین دست از پا خطا نمی توانست نمود، و با گره ابرویش بمفاد [۱] «لا- یَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ»
«۳» فرماندهان دهان [۲] به لا- «۴» و نعم «۵» نمی توانستند گشود. الحق از صدف «دره جز» «۶» دره نادره ای جز [۳] گوهر
شاهوارش بر بساط امکان متلائی نگشته. کوب کوبه اش را جناب [۴] حیات بخش،

[۱]- ط، مفاد.

[۲]- یو، ندارد.

[۳]- یو، دره دره نادره جز.

[۴]- ط، خیاب.

(۱) - گویا دلهای مردمان در دوستی او یکدلست، یعنی در محبت او یکدل هستند.

(۲) - متذکر. یاددار، یادآور.

(۳) - سخن نمی گویند مگر آنکه دستوری داده او را (از آیه ۳۸ سوره انبیا).

(۴) - نه.

(۵) - آری.

(۶) - دره گز از شهرستانهای استان نهم از توابع قوچان بوده است و قریه ای که مولد نادر است از مضافات این شهرستان است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۸۰

بحسن تأیید [۱] تابنده و پاینده ساخت، و ماهیچه «۱» اختر فیروزش [۲] را چون اختر ماه افروز در عرصه آفاق برافراخت. از

تنمّر «۲» طبع با کمال ضرغمت «۳»، ذات غضنفر فرش فرش «۴» و [۳] فراش «۵» در پلنگ «۶» نگسترده، از کام پلنگ طعمه و از غریف «۷» أسد «۸» رغیف «۹» می جست، و به مساعدت

ساعد «۱۰» ساعده «۱۱» چنگ، ادراک «حظ» [۴] جزیل بین شدقی ضیغم «۱۲» نموده، مدلول «ارتفاع الأخطار باقتحام الأخطار» «۱۳» را کار می بست. لحظه ای بی کار پیکار نبود و تیغ تیزش دمی از خونخواری در منام «۱۴» نیام نیاسودی.

از فلق «۱۵» تا غسق [۵] «۱۶» چون مهر جهانتاب از روی مهر و ذره پروری بحال دور و نزدیک می پرداخت و بنفس کریم النقییر [۶] «۱۷» به نقیر «۱۸» و قطمیر «۱۹» مهمام فقیر نقیر «۲۰» فردا فرد رسیده و امر امروز را به فردا نمی انداخت.

[۱]- یو، تائید.

[۲]- یو، فروزش.

[۳]- ط، و، ندارد.

[۴]- یو، خط.

[۵]- یو، عشق.

[۶]- یو، النقییر.

(۱)- رک ح ۱۸ ص ۱۵.

(۲)- پلنگی نمودن (ر ب).

(۳)- شیری کردن. (ر ب).

(۴)- بساط، گسترندی.

(۵)- رختخواب.

(۶)- چهارچوبی که میان آن را بانوار و امثال آن بپافند و بر آن بخوابند (برهان).

(۷)- درخت انبوه درهم. نیزار (ر ب).

(۸)- شیر.

(۹)- نان گرده.

(ر ب).

(۱۰) - بازو.

(۱۱) - شیر بیشه. (ر ب).

(۱۲) - بهره وافر بین دو کنج دهان شیر. مثلی است در مجمع الامثال آرد: برای امری که در آن رغبت و بر طالبان آن ممنوعست زنند.

(۱۳) - بالا رفتن قدرها بدر افتادن در مهلکه ها است.

(۱۴) - خوابگاه.

(۱۵) - سپیده دم. (ر ب).

(۱۶) - تاریکی اول شب. (ر ب).

(۱۷) - کریم اصل. (ر ب).

(۱۸) - نقیر، چاهک، پشت هسته خرما. (ر ب). چیز بسیار اندک.

(۱۹) - شکاف هسته خرما و پوست آن. پوستک دانه خرما که میان دانه خرما باشد. نکته سفید بر پشت دانه خرما که خرما از وی روید (ر ب).

(۲۰) - فقیر

نقیر، از اتباع است نیک درویش و تنگ دست. (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۸۱

و لم یعتمد دارا سوی حومه الوغی «۱» و لا خدما إلا القنا و القنابلا «۲» و لا حاجبا إلا حساما مهندا «۳» و لا عاملا إلا سنانا و عاملا «۴». از روزی که در قصر مشید دولت مسند افکند، کارش درست [۱] نشسته بتدریج و استدراج «۵» بر مدارج عزت استعلا و بر دشمنان استیلا می یافت، تا آنکه [۲] به موافات «۶» قضا و موافات «۷» قدر، قدرش [۳] بس رفیع و تالی «۸» رقیع «۹» شده نخست مفتاح ولایت خراسان قبضه [۴] «۱۰» اختیار و قبضه [۵] «۱۱» احتیازش «۱۲» گشته بعون و یاری باری تا «ری» و «شهریار» به شهریاری شهره شد، و اعادی از سطوت قهرمان قهرش قهره «۱۳».

گردنان آن ملک دستخوش «۱۴» دولت پایدارش گشتند، و سرکشان آن ناحیه بحکمه «۱۵» حکم، و طوق جنابش مانند افراس «۱۶» طوع الجناب «۱۷» گردن نهادند.

بعد از چندی [۶] بزور یمین «۱۸» میمون حقه الله [۷] بالیسار «۱۹» بساط تبسط «۲۰» در

[۱]- یو، درشت.

[۲]- یو، عت، نو، ط اینکه.

[۳]- عت، قدرتش.

[۴]- عت، قبضه.

[۵]- یو، قبضه.

[۶]- ط، چند روز.

[۷]- یو، حقه الله، عت، خصه الله.

(۱)- و تکیه نکرد هیچ خانه ای را جز سخت تر جای از کارزار.

(۲)- و نه (بر) خدمتکارها مگر (بر) نیزه ها و گله اسبان.

(۳)- و نه (بر) هیچ درباری جز شمشیر بران هندی.

(۴) - و نه هیچ کارگذار را جز سر نیزه و بن سر نیزه.

(۵) - مص باب استفعال، اندک اندک

نزدیک شدن. (ر ب).

(۶) - مواطاه، موافقت کردن (ر ب).

(۷) - مواتاه، موافقت کردن (ر ب) سازواری.

(۸) - پس رو.

(ر ب).

(۹) - آسمان. (ر ب).

(۱۰) - بمشت گرفته، بملک درآمده.

(ر ب).

(۱۱) - مقدار پری کف دست از گندم. (ر ب).

(۱۲) - مص باب افتعال، گرد آوردن چیزی. (ر ب).

(۱۳) - مقهور (اقرّب الموارد).

(۱۴) - عاجز، زبون (برهان).

(۱۵) - کام لگام که در آن افسار باشد. (از ر ب).

(۱۶) - ج فرس، اسب.

(۱۷) - فرمانبردار. (لغد).

(۱۸) - دست راست.

(۱۹) - پیوشاند خدا آن را به توانگری و آسانی.

(۲۰) - گستردن. (ر ب) توسعه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۸۲

بسیط غبرا گسترده، و بقوت سر پنجه جلادت بسط «۱» کف ایادی «۲» رحمت بر عباد و کف «۳» ایادی «۴» زحمت و عناد از

بلاد نموده حجّت «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ» «۵» بدست آورد، و با [۱] کلک نیزه خطی قلم نسخ بر نسخ اعمار خطاکاران خطط «۶» کشیده اراض «۷» فساد را از ارض مسطح برچید، و برجید «۸» وجود بدگوهران بضرش شمشیر بی جاده [۲] بیجاده گون، قلاید «۹» لعلی بست و با صیقل خنجر خورشید زنگ «۱۰»، رنگ زنگ از سجنجل «۱۱» حال گیتی زدود، و ربع مسکون را از ظلام «۱۲» ظلم ببرق انگیزی سم سمندروش روشن نمود [۳]، و دوست و دشمن را به یکدیگر مرتبط کرد [۴] «حتی یؤلف بین الضّب و النّون» «۱۳» و فرق متضاده را چون اضداد عناصر بهم مختلط ساخت [۵] «حتی» «۵» یجمع بین الثلج و النار» «۱۴». عصاه «۱۵» و طغاه «۱۶» جهان بضرش چوب تأدیش «عیید العصا» «۱۷» شدند «قالتا أتینا طائِعین» «۱۸» و

[۱]- عت، ط، آورده با.

[۲]- یو، بیجاره.

[۳]- نو، ط، نموده.

[۴]- عت، اضافه دارد مثل.

[۵]- ط، تا آنکه حتی.

(۱)- گستردن. (ر ب). گسترش.

(۲)- جج ید، نعمت، احسان.

(۳)- بازداشتن.

(۴)- جج ید، دست.

(۵)- بلکه دو دست او گشاده است. (از آیه ۶۹ سوره مائده).

(۶)- ج خطه.

(۷)- بساط سطر از پشم گوسفند یا شتر. (ر ب).

(۸)- گردن.

(۹)- ج قلاده و مقصود از قلاید لعلی، خونی است که از بریدن سر آید.

(۱۰)- پرتو آفتاب و ماه (برهان).

(۱۱)- آینه، لغت رومی است. (ر ب).

(۱۲)- تاریکی.

(ر ب).

(۱۳) - تا سازواری دهد بین سوسمار و ماهی. مثلی است (ر ک مجمع الامثال).

(۱۴) - تا فراهم آورد میان برف و آتش و در هر دو مثال مقصود محال بودن کار است.

(۱۵) - ج عاصی، نافرمان.

(۱۶) - ج طاغی، سرکش.

(۱۷) - گویند الناس عبید العصا، یعنی از آن کس ترسند که آزارشان کند (اقرّب الموارد) محشیان این جمله را صوفی! معنی کرده اند.

(۱۸) - گفتند آمدیم از روی فرمانبرداری (از آیه ۱۰ سوره فصلت)

(۱۹) - ج عاتی، در گذرنده از حد. (اقرّب الموارد) نافرمان.

(۲۰) - ج عادی، ظالم ستمگار (اقرّب الموارد).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۸۳

تعلیمی «۱» تنبیهش حدّ و اندازه خود شناختند «قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ» «۲». به اعانت [۱] خدای مغيث «۳» و معیّت «۴» المعیّت «۵» لامعه، شوره زار [۲] شورانگیز ممالک را که نمونه سراستان بود، بسّح «۶» آب سماحت و رشحات «۷» سحاب ترشیح «۸» بر شیخ و شاب سراستان «۹» نموده رخنه بلدان

را رجبه «۱۰» حیور «۱۱» و خیور «۱۲»، و طلول «۱۳» ویران را سرای [۳] سور «۱۴» و سور «۱۵» سرور گردانید، و عراض «۱۶» اقطاع را با عراض «۱۷» و اقطاع «۱۸» یاقطاع «۱۹» تملیک در آورده دبده [۴] «بجدی علوت لا بجدودی» «۲۰» بحدود ممالک رسانید.

و کاد یحکیه صوت الغیث منسکبا «۲۱» لو کان طلق المحیّا یمطر الذّهباً «۲۲» و الذّهر لو لم یخن و الشّمس لو نطقت «۲۳» و اللّیث لـــــو لـــــم یصـــــد و البحر لـــــو عـــــذبا «۲۴»

[۱]- نو، غایت.

[۲]- ط، ندارد.

[۳]- ط، سری نو، ویران سرای سور سری.

[۴]- یو، و بدیه.

(۱)- چوب دستی سر کج که برای راندن اسبان بکار برند و در تداول امروز عصاست، از چوب یا آهن برکشته سر. مؤلف آندراج تعلیمی را بمعنی تسمه سر لجام معنی کرده ولی شاهدی را که آورده با معنی ما مناسب است نه با معنی او.

(۲)- همانا دانستند هر مردمی آبشخور خود را (از آیه ۵۷ سوره بقره یا ۱۶۰ سوره اعراف).

(۳)- فریادرس. نو، این دو کلمه را حدای مغیث ضبط کرده و حدا را با تشدید دال بمعنی تیزی و مغیث را باران معنی کرده است!

(۴)- همراهی.

(۵)- تیزرایی.

(۶)- ریختن آب. (ر ب).

(۷)- ج رشحه، چکه، قطره، چکیده مأخوذ از رشح، ترابیدن.

(۸)- تربیت (ر ب).

(۹)- بستان سرا.

(۱۰) - جای فراخ، گشادگی جای و ساحت آن. (ر ب).

(۱۱) - شادی و فراخی عیش (ر ب).

(۱۲) - ج خیر، خوبی، نیکویی.

(۱۳) - ج طلل، اثر سرای و جای خراب شده. (ر ب).

(۱۴) - جشن، مهمانی، عروسی (برهان)

(۱۵) - دیوار قلعه.

(۱۶) - ج عرصه.

(۱۷) - نیزه لرزان، شمشیر لرزان (ر ب).

(۱۸) - ج قطع بکسر اول، پیکان خرد و پهناور که در تیر نشانند. (ر ب).

(۱۹) - بخشیدن کسی را پاره ای از زمین خراج (ر ب). تیول.

(۲۰) - بکوشش خود بر شدم نه به اجداد خود.

(۲۱) - حکایت کردن خواست او را آواز باران ریزنده.

(۲۲) - هرگاه خندان رو بود و طلا می بارید.

(۲۳) - و روزگار اگر خیانت نمی کرد و آفتاب اگر سخن می گفت.

(۲۴) - و شیر اگر شکار نمی کرد (آزار نمی رساند) و دریا اگر گوارا بود.

در بیان تسخیر مشهد مقدس

«در بیان تسخیر مشهد مقدس»

«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ» (۱). چون خداوند بی چون جلّ شانه ماشطه سایه آن جناب را صانه الله عمّا شانه «۲» شانه کش طره پریشانی ایام ساخت نخست بحکم [۱]:

سافر فإنّ اللّيث لَمَّا غاب عن غاب حواه أشبع الأشبالا «۳» برای اخماد «۴» شرار شرار «۵» که از مرخ و عفار «۶» شرارت اشرار، و مرو [۲] «۷» و مقدحه «۸» تقاضای لیل و نهار در خاک «مرو» به کره نار پیوسته بود، به اندیشه «انّ الفرص تمرّ مرّ السحاب» «۹» با فوجی مواج روان تر از آب به آن سمت روان شد.

ملک محمود بنا بر شدت اختلال امور مرو، تمثال انصراف موبک والا را در آینه تمثال «۱۰» «حتی یجی ء نشیط من مرو» «۱۱» ممثّل و مصوّر می یافت، بعرضه

[۱] - ط اضافه دارد، شعر.

[۲] - یو، مردود، عت، مرد.

(۱) - ما می خوانیم بر تو بهترین داستانها را (از آیه ۳ سوره یوسف).

(۲) - نگاه دارد خدا او را از آنچه زشت کند او را.

(۳) - سفر کن پس همانا شیر چون غایب شود از

بیشه ها که فرا گرفته است آن را سیر ساخته است بچه های خود را.

(۴) - خاموش کردن.

(۵) - ج شر.

(۶) - مرخ و عفار دو چوب آتزنه است مرخ چوب پائین و عفار چوب بالائی (ر ب).

(۷) - ج مروه بفتح اول و دوم، سنگ آتش زنه (از ر ب).

(۸) - آهن، چقماق. (ر ب).

(۹) - همانا فرصت ها مانند ابر می گذرد.

(۱۰) - مثل آوردن. (ر ب).

(۱۱) - نشیط غلام زیاد بن ابی سفیان بود و بنایی می کرد و چون از کار خویش خشنودی نداشت پیش از شرفه ساختن خانه زیاد بگریخت، سپس زیاد را گفتند چرا شرفه خانه خود را نمی سازی؟ گفت: حتی ... و این گفته برای هر کار ناتمام مثل شد. (مجمع الامثال).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۸۵

خودنمائی در آمده تا قصبه «جوین» «۱» توسن دلیری ارتماض «۲» داده بآن ناحیه حکام برگماشت، و مثل «جرح [۱] جوین من سویق غیره» «۳» را بکار برد، و مفاد «عاط بغیر أنواط» «۴» را عامل شد. اما حضرت نادری با درّی سیف «۵» امور مرو را بقدر مقدور انقدار «۶» و به رادع «۷» تخم مرو «۸» حکمت عملی، و کمادات «۹» تدابیر حاذقانه، ماده دمامل «۱۰» فساد و بثور «۱۱» بثور «۱۲» را از ابدان ملک ارتداع «۱۳» و انحدار «۱۴» داده أشهب «۱۵» شهاب سیر را «رُجوماً لِلشَّيَاطِينِ» «۱۶» بجانب ارض سپهر قرین عنان تاب ساخت.

ملک محمود را [۲] هنوز در سمت جوین نهال مقصود از جوی نمایش و منهل «۱۷» حصول ارتوا «۱۸» نیافته بود که خبر انصراف موکب و الا از مرو مروی و مسموع گشته، دانست که زمانه با

[۱]- ط، حدج.

[۲]- يو، ملك را.

[۳]- يو، مخارى.

(۱)- شهرى است بين بسطام و نيشابور (معجم البلدان).

(۲)- در جستن اسب (ر ب). جهانيدن.

(۳)- دهش جوين (نام مردى) از قاووت ديگرى است.

(۴)- عطو بمعنى تناول است و انواع جمع نوط و آن هر چيز معلق بود گويند او چنگ مى افکند بر جائي که قلاب نيست. اين مثال براى كسى زنده که ادعا کند آنچه را مالک نيست. (مجمع الامثال).

(۵)- درى السيف درخندگى و روشنى آن (ر ب).

(۶)- به اندازه شدن (ر ب).

(۷)- افا، بازدارنده، مانع.

(۸)- مرو را انواعى است و از مطلق او نوع خوشبوى آن مقصود است و انواع آن منضج اورام صلبه و دمل و تخم آن لعابى و ملين است (از تحفه) و تخم مرو، حکمت اضافه مشبه به است بمشبه.

(۹)- ج کماده، لته چرکين که گرم کرده بر عضو دردناک نهند. (ر ب).

(۱۰)- ج دمل.

(۱۱)- ج بثر، آبله ريزه که بر اندام برآيد (ر ب).

(۱۲)- هلاکى. عذاب. زيان (ر ب).

(۱۳)- بازداشتن.

(۱۴) - به نشیب فرود آمدن. (ر ب) سرازیر کردن.

(۱۵) - اسب سبزخنگ (ر ب).

(۱۶) - رانندگان مرد دیوان را (از آیه ۵ سوره الملک).

(۱۷) - آبشخور.

(۱۸) - سیر (ر ب).

(۱۹) - ج مجری، گذران.

(۲۰) - افا باب مفاعله، با هم رفتن (ر ب) موافق، سازوار.

(۲۱) - ج مخزی، ذلت، رسوایی.

(۲۲) - نبردکننده (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۸۶

است، از جوین مسارعت جوین و «شَرَّ السَّيْرِ الْحَقِيقَه» [۱] «۱» ایلغار کرده

تا مشهد طوس عنان ناکشید «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا» (۲).

حضرت شاه طهماسب که در آن اوان شاهرود و بسطام را مرکز دایره شاهی ساخته بود بعد از استماع این خبر بعزم تسخیر خراسان، شاهرود (۳) زنان نشاط گشته جیش بسطامی (۴) «أفرس من بسطام» (۵)، از عالی و سطام (۶) با استعداد (۷)، استعداد (۸) داد [۲] و نوایر (۹) رزم را بسطام (۱۰) عزم مضرم (۱۱)، و هیون هامون نورد همایونی [۳] را بستام [۴] (۱۲) بستام (۱۳) آمود (۱۴) ملجم (۱۵) کرد، و با فولادپیکران بیکران، بیکران (۱۶) جهان پیما، مهما ممکن (۱۷)، مهماز (۱۸) عزیمت زد و در حدود جاجرم نیز احتشاد (۱۹)

[۱]- یو، الحقیقه، عت، الحفجفه.

[۲]- یو، با استعداد یاری خواستن.

کمر استعداد داد.

[۳]- عت، همایون را نو، ط، همایون پی.

[۴]- یو، استام.

(۱)- بدترین رفتار رفتن به حقیقه است و آن بلند برداشتن اسب است دست و پای را و جنبان رفتن وی. یا لجاج است در رفتن یا رفتن است بمقدار یک ساعت چنانکه رونده را به زحمت اندازد، و توقف ساعت دیگر (از رب و مجمع الامثال).

(۲)- پس مثل او مثل سنگ هموار است که بر او باشد خاکی پس رسد آن را بارانی درشت پس واگذارد آن را رست و سخت (از آیه ۲۶۶ سوره بقره)

(۳)- نام ساز است ... تار بم را نیز گویند (برهان).

(۴)- جوشان، خروشان.

طمی البحر، پر شد و برآمد آب دریا.

(۵)- شجاع تر از بسطام بن قیس شیبانی از بنی بکر (مجمع الامثال).

(۶)- شارحان این کلمه را (کنارهای ولایت) معنی کرده اند مقابل عالی ولی مأخذی برای آن

نیافتم.

(۷) - بقدر توانائی.

(۸) - در تداول، آلت و اسباب، ابزار کار.

(۹) - ج نایره.

(۱۰) - سظام، آهن سر پهن. (ر ب) آتشگاه، سظام بکسر اول فروزینه آتش (ر ب).

(۱۱) - افروخته.

(۱۲) - لگام.

(۱۳) - مرجان (برهان).

(۱۴) - مخفف آموده آراسته.

(۱۵) - با لگام.

(۱۶) - یکران، اسب.

(۱۷) - چند که ممکن بود.

(۱۸) - مهمیز.

(۱۹) - گرد آمدن.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۸۷

طوایف خرشاهی «۱» و خراسانی کرده [۱] از راه اسپراییین «۲» مانند [۲]، خرشاه «۳» خراسانی که بر مدارات چرخ اسپر آیین دایر است بسمت مقصد روان و وارد ملک خوش بنا «۴» یعنی خوبوشان گردید. بعد از آنکه خبر توجه شاه طهماسب بجانب ارض اقدس بعرض مقدس رسید آن حضرت بطریق عاجل با راکب و راجل از مرو وارد خوبوشان و در موکب شاهی با جنگجویان و رزم کوشان چون سیل جوشان و پلنگ خروشان بعزم انتزاع ملک از ملک محمود ماهچه «۵» طوس آسای «۶» لوای مطوس «۷» را طال طوسه «۸» بسمت مشهد طوس، فلک فرسا ساخت و آن یاغی باغی «۹» با غی «۱۰»، باغی «۱۱» تباغی «۱۲» گشته باب نفاق گشوده و در شهر بر بست و به مخالفت برخاسته در ارک نشست.

شعر:

عصی السّلطان فابتدرت إليه «۱۳» رجال یقطعون أبا قیس «۱۴» و صیر طوس معقله فصارت «۱۵» علیه طوس «أشام من طویس»
«۱۶»

[۱]- جز یو، نموده.

[۲]- یو، از کلمه، از راه تا مانند را ندارد.

(۱)- خوراشاهی؟ از قرای جوین.

(۲)- اسفراین، از بخشهای بجنورد است.

(۳)- خورشاه و مقصود آفتابست.

(۴)- خبوشان و این کلمه مقلوبست.

(۵)- رک ح

(۶) - ماه (ر ب).

(۷) - نیک و زیبا از هر چیزی. (ر ب).

(۸) - دراز باد خوبی و تازگی او.

(۹) - افا از بغی ستمکار.

(۱۰) - گمراهی.

(۱۱) - طالب (ر ب).

(۱۲) - با هم به بغی گراییدن.

(۱۳) - نافرمانی کرد پادشاه را پس شتافت بسوی او.

(۱۴) - مردانی که می کنند کوه ابو قبیس را.

(۱۵) - و گرداند طوس را پناهگاه خود پس گردید.

(۱۶) - بر او طوس شوم تر از طویس (شعر از ابو الفتح بستی است. ر ک تعلیقات). و قسمت آخر ضرب المثلی است و طویس مصغر طاوس است و نام مردی است از مدینه که مزاح بسیار می کرد. از گفتار آمیخته به مزاح اوست که می گفت: ای مردم مدینه چند که من در میان شمایم انتظار خروج دجال را برید و اگر مردم شما ایمیند. مادر من در میان زنان انصار سخن چینی می کرد و شب مرگ پیغمبر (ص) مرا بزائید و روز مرگ ابو بکر از شیر برید و روز قتل عمر بالغ گشتم و روز قتل عثمان زن گرفتم و روزی که علی بقتل رسید مرا فرزندی آمد پس کیست مانند من؟ (مجمع الامثال).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۸۸

بر اذکیاء [۱] «۱» راست روش روشن است که نوربخشی ماه نخشی «۲» در حذاء «۳» ماه چهارده شبی در چه درجه باشد و از خشب [۲] «۴» در برابر خشیب «۵» چه آید و حشیش «۶» حثیل «۷» در پیش سرو جثیل «۸» چه جلوه نماید و عقل سطحی بارای سطح «۹» چه سازد «الحق ابلج و الباطل لجلج» [۳] «۱۰». ایام محاصره چندان بود

که شاهد روزگار «۱۱» بر فراز بام این قبه ازرقی «۱۲» سه بار گوشه ابروی هلال بنمود «۱۳»، و ساقی فلک سه نوبت جام سیمگون ماه را از زر چون ضیا پر کرده بر مخموران نشئه عالم امکان پیمود. در شب هیجدهم ماه ربیع الاول سنه تسع و ثلاثین و مائه بعد الف «۱۴» مشهد طوس به حوزه تسخیر درآمده ملک محمود بارک گریخت که اگر بخت ناسازی ترک کند و درخت طالع انماء «۱۵» بار و برگ [۴]، شاید راه نجاتی بروی خود برگشاید و غرض «۱۶» سهام نوایب نگشته صیانت عرض «۱۷» و عرض «۱۸» نماید.

[۱]- ط، از کیا.

[۲]- ط، خشیب.

[۳]- یو یحلج

[۴]- ط، برگ یابد.

(۱)- ج ذکی، تیزخاطر. (ر ب).

(۲)- ر ک تعلیقات.

(۳)- برابر. (ر ب).

(۴)- چوب.

(۵)- شمشیر که هنوز سوهان و صیقل نشده باشد. (ر ب).

(۶)- گیاه خشک. (ر ب).

(۷)- کوتاه بالا، ولی در منتهی الارب ضبط آن بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم است.

(۸)- سطر (ر ب).

(۹)- نام کاهنی است از بنی ذئب که در دوران جاهلیت می زیست و نوشته اند که در بدن او جز استخوان سر استخوانی نبود. (ر ب).

(۱۰)- حق روشن است و باطل آمیخته و مشتبه (ر ب. ذیل بلج و لجلج).

(۱۱) - مقصود ماه است.

(۱۲) - آسمان.

(۱۳) - مقصود اینست که محاصره سه ماه طول کشید.

(۱۴) - ۱۱۳۹ ه. ق.

(۱۵) - کوالیدن.

(۱۶) - آماج. نشانه.

(۱۷) - آبرو. ناموس. (رب).

(۱۸) - متاع و رخت (رب) و یا بفتحین بمعنی مال دنیا.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص:

خاقان بی نظیر بعد از ظهور این فتح دلپذیر به خدای یگانه دوگانه شکر ادا کرده با لشکر ستیزه گر چهار طرف قلعه را بسر پنجه ضبط در آورده غلغله نشاط به شش جهه گیتی در افکندند و همان شب فیض یاب قبله هفتم و کعبه هشتم که جامه روپوشش اطلس چرخ نهم [۱] و چاکر خاکروب در گاهش عقل دهم «۱» است [۲] گشتند. روز دیگر بر سر ارک شورش یورش انداخته چون رگ بلا- در بلارک «۲» جند منصور متصوّر می بود بمفاد «إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ» «۳»، ملک محمود به آستان ملک پاسبان مولای انس و جان شتافت و بعطف «۴» عطف «۵» عاطفت خاقانی توّسل جسسته آفتاب عفو بر گریوه [۳] «۶» جاننش تافت اگر چه در این عرصه [۴] پرفرازونشیب بسبب نسبت تشبث بسیب «۷» عطای خدیو نسیب «۸» چند روزی مکت بقا نصیب یافت، اما بنا بر بعضی بواعث آخر بتیغ قهر مکت «۹» و مکتب «۱۰» و صحیفه عمرش بکلک فنا مکتب «۱۱» شد و بکنه نکته:

[۱]- یو، اضافه دارد، است.

[۲]- یو، از کلمه و چاکر، تا اینجا را ندارد.

[۳]- یو، عفو گریوه.

[۴]- یو، عرضه.

(۱)- به عقیده حکماء قدیم عقل دهم آخرین عقل از سلسله عقول طولیه است که از عقل نهم صادر می شود و در مرتبه نهم است از افلاک یعنی فلک قمر و آن را عقل فعال نامند و در لسان اهل شرع جبرئیل است و این عقل مؤثر در هیولای عالم سفلی است و صور و نفوس اعراض را عناصر و ترکیبات افاضه کند (از کشف اصطلاحات الفنون).

(۲)- شمشیر بسیار جوهر (برهان).

(۳) - (و) چون بساید انسان را زینانی بخواند پروردگارش را بازگشت کنان بسوی او (آیه ۱۱ سوره زمر).

(۴) - کرانه، جانب (ر ب).

(۵) - چادر (ر ب) و عطاق عاطفت اضافه تشبیهی است

(۶) - کوه پست. پشته. (برهان).

(۷) - دهش. (ر ب).

(۸) - صاحب نژاد (ر ب).

(۹) - هلاک، به خاک افتاده ولی بدین معنی فقط ثلاثی مجرد استعمال شده و باب تفعیل آن دیده نشد.

(۱۰) - کباب شده (تج).

(۱۱) - نوشته شده. (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۹۰

شعر:

تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگراف مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی «۱» بر وجه بلیغ بالغ گردید و خامه بلاغت سنج [۱]
در ابلاغ طعن بلاغ «۲» بسرایید [۲]

شعر:

یا ذا اللذی ركب الفساد و عنده ائی أسود اذا ركبت فسادا «۳» أضللت رأیك عامدا أو ساهیا من ذا اللذی ركب الفساد فسادا؟
«۴» بیت [۳]:

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند نه هر که آینه سازد سکندری داند نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست کلاه داری
و آیین سروری داند. «۵»

[۱] - یو، سیخ.

[۲] - یو، بسر آیند.

[۳] - یو، شعر.

(۱) - از حافظ شیرازی (حافظ مصحح قزوینی و دکتر غنی ص ۳۴۱)

(۲) - لاغ، هزل و ظرافت. (برهان).

(۳) - ای که دست به تباه کاری زد و چنان پندارد که من بزرگ می شوم اگر تباه کاری کنم.

(۴) - تباه کردی رای خود را بعمد یا به سهو. کیست که دست به تباه کاری زد پس بزرگ گردید؟ (از ابو الفتح بستی یتیمه الدهرج ۴ ص ۲۲۳).

(۵) - از حافظ شیرازی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر

«حَبِطَ مَا صَيَّعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» «۱» «سحابه صيف عن قليل تقشع» «۲». پس جناب نادری بر وجه رایق و فایق، راتق «۳» و فاتق «۴» جمیع مهمّات و ملّمات «۵» ملکی و ملکی گشته در امّهات «۶» امور ممالک عقیم «۷»، فحولانه بکوشید و در اصلاح ملک سقیم حکیمانه اصابت بکار برد، و جهان شوریده را ضمیر آفتاب آسایش بحدی آسایش داد که در عهد و زمانش ساحت ارض را زمین «۸» نمی توانست گفت و عالم آشفته را رای جهان آرایش به نوعی آرایش بخشید که در دور ضمانش [۱] «۹» خبر زمانه [۲] «۱۰» از زمانه نمی توانست شنفت [۳]:

يا من أعاد رميم الملك منشورا «۱۱» و ضمّ بالزأى أمرا كان منشورا «۱۲» أنت الامير و إن لم تؤت منشورا «۱۳» و الملك بعدك ان لم تؤتمن شوري «۱۴»

[۱]- نو، زمانش.

[۲]- ط، زمانه را.

[۳]- عت، نو اضافه دارد: شعر

(۱)- (و) نابود شد آنچه کردند و باطل است آنچه می کردند (از آیه ۱۹ سوره هود).

(۲)- ابر تابستان که بزودی پراکنده می شود. مثلی است که برای منقضی شدن چیزی بسرعت زنند.

(مجمع الامثال).

(۳)- افا، از رتق بستن.

(۴)- افا، از فتق گشودن و رتق و فتق بمعنی انجام، بکار رود.

(۵)- ج ملمه بضم اول نازله، بلا.

(۶)- ج ام که ها بر آن افزوده شده، اصل هر چیز و عماد آن. (رب).

(۷)- نازا، بی نتیجه، بی سود، و لطف تناسب آن با امهات، آشکار است.

(۸)- بر جای مانده (رب). بیماری معروف و مقصود ناامنی و آشوب است.

(۹)- ضمانت،

پذیرفتاری و مقصود تکفل امور است.

(۱۰) - بر جای ماندن، بیماری.

(۱۱) - ای کسی که بازگرداندی کشور پوسیده را به زندگی.

(۱۲) - و فراهم کرد بتدبیر کاری را که پراکنده بود.

(۱۳) - تو امیری اگر چه فرمانی نداشته باشی.

(۱۴) - و کشور پس از تو اگر بر تو اعتماد نمی شد شوری بود (اشعار از ابو الفتح بستی بنقل یتیمه الدهر ثعالبی ج ۴ ص ۲۱۷).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۹۲

در آن اوان که از طریق خراسان خور آسان نمی گذشتی، بر طبق امثیت «۱» امثیت چنان شد که هر روز آسمان طبق طلا «۲» بر سر گرفته [۱] از خاور به باختر رفتی، و کاروان فلک هر شب آهنگ سیر کرده در درّه آسمان از شباهنگ «۳» کاروان کش باج گرفتی.

از تیغ انتقامش ابدالی «۴»، ابدال وار الف بدل کشید «۵» و غلجه [۲] «۶» غلّ جهل از صدر [۳] و هوای تغلّج «۷» از سر بدر کرده غل اطاعت بگردن گرفت. بغاه «۸» لر از گرد بدکرداری دست شستند و طغاه «۹» کرد ترک لر «۱۰» کرده در کنج حرمان نشستند.

دزداران از دزدان خلیج «۱۱» ایمن گردیدند و راهزنان دریا بار هستی [۴] بخلیج خلیج «۱۲» کشیدند.

أصبت العلا عطلا فحلّیت جیدها «۱۳» فحلنا العلا جیدا و خلناک عقده «۱۴» و ما نلته بشری بما ستاله «۱۵» إذ الصّیح وافی کانت الشّمس بعده «۱۶»

[۱] - ط، گرفتن.

[۲] - عت، غلیجه، ط، غلیجانی.

[۳] - ط، صدور.

[۴] - عت، بار باز. ط، بار بار.

(۱) - آرزو (ر ب).

(۲) - قرص خورشید.

(۳) - ستاره کاروان کش.

شعری. (برهان).

(۴) - ر ک ح ۵ ص ۱۲۲.

(۵) -

الف کشیدن داغ بصورت الف بر بدن سوختن و بعضی گویند که در ایام ماتم استره ها بر سینه زنند که نشانهایش بشکل الفها پیدا می شوند (غیاث اللغات).

(۶) - رک ح ۴ ص ۱۲۲.

(۷) - بی فرمانی نمودن (رب).

(۸) - ج باغی، نافرمان.

(۹) - ج طاغی

(۱۰) - مراد، مطلب، کام (برهان).

(۱۱) - رک ح ۴ ص ۱۲۲ سطر آخر.

(۱۲) - تباهی. (رب).

(۱۳) - رسیدی بزرگی را حالی که از زیور تهی بود.

(۱۴) - پس پنداشتیم بزرگی را گردن و پنداشتیم ترا گردن بند آن.

(۱۵) - و آنچه رسیدی بدان مژده است بدانچه خواهی رسید بدان.

(۱۶) - چون صبح درآید، خورشید پس آن باشد.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۹۳

بعد از چندی حساد و اهل فساد «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» [۱] از اعتلای اختر بخت فیروز نادری که روز بروز مانند مهر گیتی فروز نشر ضوء جهانگیری می کرد «بیضاء لا یدجی سناها العظم» [۲] بر هبوط کوب طالع خویش استدلال کرده و در استدلال [۳] و استقلال [۴] اعوان نادری، و استدلال و استقلال اعیان شاهی می کوشیدند و در پیشرفت امور دولت از سوء خلال [۵] اخلال می کردند «وَ جَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ» [۶]

من رام طمس الشمس جهلاً أخطأ الشمس بالتطيين لا تغطي [۷] اگر چه از جانب آن جناب آنچه ناب باده اخلاص و مصافات [۸] بود بشاه طهماسب پیموده می شد اما از حضرت شاه التفات [۱] خاطر از بیشتر کمتر [۲] و بسوی نفاق، کمتره [۹] بیشتر [۳] واقع می شد و مرایای مزایای الفت از زنگ کلفت عارضی بالذات تصفیه نمی جست، و جمال

[۱]- یو، کلمه التفات، ندارد.

[۲]- یو، و کمته.

[۳]- یو، کلمه بیشتر، ندارد.

(۱)- آیا رشک می برند مردمان را بر آنچه داد ایشان را خدا از فضل خود. (از آیه ۵۷ سوره نساء).

(۲)- سپیدی که سیاه نمی کند روشنی آن را نیل یا سومه، و نیز عظم شب تاریک است (مجمع الامثال)

(۳)- خوار شمردن.

(۴)- اندک شمردن.

(۵)- دوستی (از ر ب)

(۶)- و مجادله کردند باطل تا ناچیز کنند بدان حق را (از آیه ۵ سوره مؤمن).

(۷)- کسی که بخواهد ناپدید کردن آفتاب را از روی نادانی، خطا کرده است. آفتاب با گل اندود کردن پوشیده نمی شود. ر
ک تعلیقات ..

(۸)- خالص کردن دوستی. (ر ب).

(۹)- نوعی از رفتار که در آن گام نزدیک گذارند، دویدن کوتاه بالا (ر ب).

(۱۰)- زبونی نمودن، مصدر قیاسی است از ثلاثی مجرد خمول.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۹۴

چون به سعایت سعا «۱» و به نیمت «۲» و شات «۳» ایراث «۴» تجانب از جانین شده بود، شاه طهماسب بجانب نشابور [۱]
عنان نهضت جنبانیده چارقب «۵» یکتایی را پوشیده چاک زد، و لبوس «۶» دورویی [۲] را در لباس استتار بپوشید، آن حضرت
بمثل «انّ دواء الشّقّ انّ تحوصه» «۷» برشته دقت رای و سوزن حسن خلیقه به رفوکاری جامه خلیقه «۸» الفت پرداخته نگذاشتند

که بخیه بروی کار افتد، و مشاهنت «۹» را به مساهنت «۱۰» و مخالفت را به محالفت «۳» «۱۱» و نفاق را بوفاق و توفاق «۴» «۱۲» منجر ساختند و در سیاق این حالات جمعی

از افغانه هرات بقصد غارتگری شد «۱۳» تأسیر «۱۴» سروج «۱۵» جلادت و اسراج «۱۶» أفراس «۱۷» خودسری کرده بحواشی مملکت در آمدند، آن حضرت

[۱]- عت، نو، ط، نیشابور.

[۲]- عت، دوره ئی، نو، دو روی

[۳]- یو، عت، را ندارد.

[۴]- عت، توفان، نو، ندارد ط، طوفاق.

(۱)- ج ساعی، سخن چین (رب).

(۲)- نیمه، سخن چینی.

(۳)- ج واشی نام، سخن چین.

(۴)- مص باب افعال، سبب چیزی شدن (اقراب الموارد).

(۵)- پوششی مخصوص سلاطین توران (بهار عجم). نوعی از لباس امرا (لغد بنقل غیاث).

(۶)- جامه، پوشش (رب).

(۷)- همانا درمان پارگی دوختن آنست. «دواء الشق ان یحاص» در اصلاح فاسد و خاموشی فتنه گویند (اقراب الموارد).

(۸)- محشیان این کلمه را کهنه معنی کرده اند ولی بد آن معنی خلق است بفتح اول و دوم و خلیقه طبیعت و مخلوقاتست.

(۹)- چنین است در تمام نسخ و خطاست و صحیح آن مشاحنه است، مص باب مفاعله بغض و عداوت نمودن (رب).

(۱۰)- چنین است در تمام نسخ، صحیح مساحنه، آمیزش نیکو کردن.

(۱۱)- معاهده کردن با کسی. لازم گرفتن کسی را (رب).

(۱۲)- دست یافتن بر کاری (رب).

(۱۳) - استوار کردن (ر ب).

(۱۴) - دوالهایی که زین را بندند (ر ب).

(۱۵) - ج سرج، زین.

(۱۶) - زین بر نهادن (ر ب).

(۱۷) - ج فرس، اسب.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۹۵

بتعاقب ایشان ایلغار «۱» میشی کرده چون آن گروه گربز «۲» جز گریز گزیری ندیده بودند به کسیب «۳» و اولجا «۴» نه پرداخته [۱] «السلامه احدی الغنیمتین» «۵» را غنیمت شمرده [۲] خیرها [۳] بشرها

و شرّها. بخیرها گویان خود را بمأمن نجات رسانیدند.

موكب مظفر عازم قلعه «سنگان» «۶» گشته با افاغنه آنجا جنگ سنگین و اعلام نصرت را بخون اعدا رنگین کرده غنایم بی حد متصرف و بسمت مشهد مقدس منصرف گشتند.

[۱]- ط، نیرداختند.

[۲]- یو، شمرد.

[۳]- عت، مثل خیبرها.

(۱)- بسرعت بر فوج دشمن دویدن (غیاث).

(۲)- مکار. محیل. (برهان).

(۳)- غارت و چپاول، لغت ترکی است (حواشی) به چند فرهنگ ترکی مراجعه کردم و یافت نشد شاید کسب (ترکی) بفتح اول و کسر دوم بمعنی ید از مصدر کسماق (ترکی).

(۴)- غارت لغت مغولی است (سبک شناسی ج ۳ ص ۲۴۴).

(۵)- سلامت یکی از دو غنیمت است. در مجمع الامثال جزء امثال مولدین آمده است.

(۶)- گرچه در همه نسخه ها سنگانست ولی ظاهرا رباط سمنگان مقصود است.

در بیان نهضت رایات همایون بجانب هرات خلد بنیاد بعزم تأدیب افاغنه ابدالی

در بیان نهضت رایات همایون بجانب هرات خلد بنیاد بعزم تأدیب افاغنه ابدالی

«الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ فَأَكْتَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ» «۱» و چون افاغنه ابدالی عهدی بود بعید که عهد مطاوعت «۲» را شکسته منافقت «۳» و منافقت «۴» با دولت بهیبه صفویه بنیاد، و در اطراف ارض اقدس «۵» «أفسد من الأرضه» «۶» رخنه و افساد می کردند، لهذا عزیمت تأدیب آن گروه در خاطر خطیر تصمیم یافته در چهارم شوال سنه اربعین و مائه بعد الف «۷» ساز مشاوت «۸» و مشاوت «۹» کرده موكب والا با عدتی [۱] «۱۰» و شکر ده «۱۱» و لشکری چالشگر «۱۲» چالش «۱۳» کرده فزون از تناهی اعداد بقصد تباهی اعدا در نهضت آمد.

النك «۱۴» «ياقوتی» «۱۵» كه از سبزه زمردی طعنه بر چرخ فیروزه گون می زد

[۱]- عت، عده، نو عدت.

- (۱) - آنان که طغیان کردند در شهرها پس بسیار کردند در آنجا تباهی را (آیه ۱۰ و ۱۱ سوره الفجر).
- (۲) - فرمانبرداری (ر ب).
- (۳) - دورویی کردن (ر ب).
- (۴) - شمشیر بر سر یکدیگر زدن (ر ب).
- (۵) - مشهد رضوی.
- (۶) - تباه کننده تر از دیوچه (کرمک چوب خوار. موریانه) مثلی است (ر ک مجمع الامثال).
- (۷) - ۱۱۴۰ ه. ق.
- (۸) - به نیزه بسوی یکدیگر حمله کردن (ر ب).
- (۹) - به یکدیگر حمله آوردن.
- (۱۰) - ظاهراً عده ای، بقرینه لشکر و آوردن وصف و شکر ده.
- (۱۱) - مجرب، کار آزموده (ر ک برهان و حاشیه آن).
- (۱۲) - مبارز و دلاور و جنگجو (برهان).
- (۱۳) - جنگ و جدال. (برهان).
- (۱۴) - بزبان ترکی سبزه زار (برهان).
- (۱۵) - دهی است از دهستان تربت جام.
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۹۷

مضرب «۱» قباب «۲» گوهر آگین و از آنجا آیات ظفر قرین کوچ بر کوچ مرحله پیمای وادی قهر و کین گردید. الله یار خان افغان حاکم هرات نیز برای کینه جویی برای ناقض، نافض «۳» لوای عزیمت شده اسباب تقابل «۴» و تقابل «۵» را مرتب و در موضع موسوم «به کافر قلعه» «۶» با جیشی چون کافر «۷» در جوش، به تجادل «۸» و تخاتل «۹» متأهب «۱۰» گشت. بعد از آنکه [۱] سپاه سیاه چرده ظلام «۱۱» از قلعه کافر «۱۲» عزم رحیل کرد، باس «۱۳» و مهابت او به یأس و مهانت «۱۴» تبدیل یافته چون پای تثبت «۱۵» در دست ندید «۱۶» روی برتافته پشت بداد و در سر پل شکیمان «۱۷» پای شکیبایی افشرد.

شجاعان شجاع «۱۸» صولت لشکر نادری مانند ازدهای دمان تندتر از سیلی که بسوی ثعبان «۱۹» رود

بسمت هری رود «۲۰» روان گشتند. چون گاو فلک لعاب گوزن «۲۱» از دهن

[۱]- نو، بعد از آن.

(۱)- مکان زدن.

(۲)- ج قبه بضم اول، بنای گرد بر آورده (ر ب).

(۳)- برافشاننده (ر ب).

(۴)- روبرو شدن.

(۵)- کارزار کردن (ر ب).

(۶)- در مرز ایران و افغانستان بین حوض غلام و باج گیر خانه (نقشه بغایری)

(۷)- دریا (ر ب).

(۸)- با هم خصومت کردن (ر ب).

(۹)- فریفته شدن با یکدیگر (ر ب).

(۱۰)- ساخته (از ر ب) آماده.

(۱۱)- تاریکی اول شب. تاریکی (ر ب).

(۱۲)- شب تاریک (ر ب).

(۱۳)- قوت در حرب و دلیری (ر ب).

(۱۴)- خواری (ر ب).

(۱۵)- برقراری (ر ب).

(۱۶)- در دست دیدن، بحاصل بودن ممکن بودن.

(۱۷) - بین تیر پل و صوفیان است نزدیک هرات، و شاید عبارت: در تیر پل و شکیبانست.

(۱۸) - مار یا مار نر یا نوعی از مار کوچک (ر ب).

(۱۹) - ج ثعب بفتح اول و دوم، آبراهه وادی. (ر ب)

(۲۰) - این رود از دامنه جنوبی کوه بابا در افغانستان سرچشمه گرفته از ناحیه غور گذشته پس از مشروب کردن هرات بسمت شمال متوجه شده خط سرحدی ایران را تشکیل می دهد (جغرافیای طبیعی کیهان ص ۹۶).

(۲۱) - روشنی و سفیدی صبح (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۹۸

فروریخت و قاقم «۱» فلق «۲» قندز «۳» شب را از خرگه سنجابی برانگیخت.

شعر [۱]:

بسودند شنگرف بر لا-جورد سمور سیه زاد روباه زرد دم در گاودم «۴» دمیده گاوان «۵» پلنگ خو که غوغای وغا «۶» را
تصور، وغاء «۷» ذباب «۸»، و به اذنان «۹» سیف

شعر:

انّ الاسود اسود الغاب همّتها يوم الكريهه «۱۲» فى المسلوب «۱۳» لا- السّلب جملگی «أصول من جمل» «۱۴» مهبّای تصایف «۱۵» و تسایف «۱۶» گشته مانند یوز قوی توز «۱۷» سخت یوز «۱۸» چون ببر بَرّ و هزبر نر رزم یوز «۱۹» بعدت «۱» «۲۰» مور،

[۱]- عت، بقذرت، نو، بقدت ط، با صولت شیر و عدت سور.

(۱)- پوستی باشد سفید و به غایت گرم (برهان) نوعی چارپا از تیره سموریان (حاشیه برهان). و کنایه از روز هم هست چنانکه شب را قندز گویند (برهان).

(۲)- سپیده دم (ر ب).

(۳)- جانوری شبیه به روباه. شب تاریک (برهان) و قاقم فلق و قندز شب، اضافه تشبیهی است.

(۴)- نفیر، کرنا (برهان).

(۵)- ج گاو، مبارز و دلیر (برهان).

(۶)- وغی، جنگ (ر ب).

(۷)- وغی، بانگ و خروش (ر ب).

(۸)- مگس.

(۹)- ج ذنب، دنب.

(۱۰)- ج ببر (ر ب).

(۱۱)- ج ذئب، گرگ.

(۱۲)- جنگ، نبرد.

(۱۳)- ربوده (ر ب). مقتول، کشته.

(۱۴) - حمله برنده تر یا گزنده تر از شتر نر (ر ک مجمع الامثال).

(۱۵) - محشیان این کلمه را صف بستن معنی کرده اند ولی بدین معنی تصاف است با تشدید فاء، بمعنی با همدیگر صف بستن.

(۱۶) - با هم شمشیر زدن (ر ب).

(۱۷) - طبیعت.

(۱۸) - جست و خیز.

(۱۹) - جنگجو (برهان).

(۲۰) - عده، بسیاری هر چیزی (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۹۹

و صولت شیر هریک نهنگ آهوتک گور [۱] «۱» سرین در زیر ران، و ازدهای فولاد زبان در چنگ، بسان گرگ دژم بعرصه جنگ گراز «۲» گشتند. ثور «۳»

فلک و گاو زمین «۴» از صعود و نزول گرزهای گاوچهر «۵» ناف و پشت بر خویش «۲» دزدید «۳»، و از ثوران «۶» غبار دار الحرب «۷»، حوت «۸» آسمان به ماهی «۹» زمین مشتبه گردید «فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ» «۱۰»، افاغنه آهو «۱۱» فعال شتر دل «۱۲» که از کارهای شتر گربه «۱۳» ایران به اشغال شغال مستی «۱۴» و گاو تازی «۱۵» معتاد گشته در گوش فیل «۱۶» خواب خرگوش «۱۷» و ضرب دست یلان شیرافکن را فراموش کرده بودند با اینکه بر شیر نر

[۱]- نو گو سرین. ط، کوه سرین.

(۱)- مؤلف بهار عجم نویسد: از اسماء محبوبست چنانکه گرد سرین، ظاهرا گور مشبه به است:

سرین همچون سرین گور: از بت کبک خرام و صنم گور سرین (فرخی دبیر سیاقی ص ۲۸۸).

(۲)- خرام و رفتار از روی ناز (برهان) و در آن ایهامی است بمعنی دیگر آن، خوک.

(۳)- برج دوم از بروج دوازده گانه.

(۴)- به عقیده عوام از قدما، که می گفتند زمین بر روی شاخ گاو است:

نه گاو زمینم که جهان بردارم یا چرخ چهارم که خورشید کشم؟

معزی

(۵)- گرز که سر آن بشکل سر گاو است و نام گرز فریدون.

(۶)- بر انگیخته شدن (رب).

(۷)- رزمگاه. میدان جنگ.

(۸)- نام برج دوازدهم.

(۹)- عقیده عوام که می پنداشتند گاو که زمین را بر شاخ دارد بر روی ماهیست

(۱۰)- پس مشتبه شد مخلوق بر آنان (از آیه ۱۷ سوره رعد).

(۱۱)- عیب.

(۱۲) - بددل، کینه ور، نامرد (برهان).

(۱۳) - نامتناسب (برهان).

(۱۴) - در فرهنگها دیده نشد، گویا مرادف گرگ مست است بمعنی آزار رساننده (رک

لغد، ذیل گرگ مست).

(۱۵) - سخنان تهدیدآمیز گفتن. اشتلم نمودن. ترسانیدن (برهان).

(۱۶) - محشیان این کلمه را خواب غفلت معنی کرده اند، مأخذ آن را نیافتیم.

(۱۷) - خواب غفلت.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۰۰

زین می نهادند، زین بر گاو نهاده «۱» «كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ» «۲» از موقف جدال منزعب «۳» و باز ریش گاو «۴» گشته در خاک باد صبا «۵» تیغ آتشبار کین را آب داده رایت قرار افراختند. بامر والا عسکر قیامت اثر در ساعت در محاذات ایشان خیام اقامت مطنب «۶» کرده به شقه گشایی ماهچه لوای آسمان فرسا، آثار «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ» «۷» ظاهر ساختند و باعلان مغالط «۸» و مغالطت «۹» رعب «۱۰» «إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» «۱۱» بر قلوب مخالفان انداختند. بمحض تهییج «۱۲» هیج «۱۳» هیجا «۱۴» ریحی [۱] عاصف «۱۵» و هبوه ای «۱۶» قاصف «۱۷» در اهتزاز درآمد که از شدت آن ارض کروی هیئت گردباد و پست و بلند جهان صفت «سَوَاءَ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ» «۱۸» پذیرفت، و آسمان از عارضه غبار عینین «۱۹» تیرین «۲۰» را به فوطه مشکی ظلمت فروبست،

[۱] - ط، نو ریح.

(۱) - زین بر گاو نهادن، روان شدن (برهان).

(۲) - گویا آنان خرهای وحشی رمنده بودند (که) گریختند از شیر (آیه ۵۱ و ۵۲ سوره مدثر).

(۳) - از جای برکنده (رب).

(۴) - ابله، طامع. (برهان).

(۵) - موضعی است حوالی هرات (حاشیه یو) و نام باد معروف، مقابل دبور.

(۶) - طناب کشیده

(۷) - نزدیک شد قیامت و شکافته شد ماه. (آیه ۱ سوره قمر).

(۸) - چنین است در نسخ و ظاهرا مغایرت، بخشم

آوردن.

(۹) - درشتی، خشونت.

(۱۰) - ترس.

(۱۱) - همانا زلزله قیامت چیز است بزرگ (از آیه ۱ سوره الحج).

(۱۲) - برانگیخته گردیدن (ر ب)

(۱۳) - باد (از ر ب)

(۱۴) - جنگ (ر ب).

(۱۵) - ریح عاصف، باد سخت (ر ب).

(۱۶) - گرد و تیرگی (ر ب).

(۱۷) - شکننده (ر ب).

(۱۸) - یکسانست در آن (مسجد الحرام) مقیم و آینده (غریب. زایر). (از آیه ۲۵ سوره الحج).

(۱۹) - تشنه عین، دو چشم.

(۲۰) - آفتاب و ماه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۰۱

و هری رود [۱] «۱» رود صرصر «۲» گشت. از هبوب «۳» هبوب «۴» هیوب «۵» نزدیک شد که کره خاک بباد رود و عالم امکان را سه عنصر از یاد. دو شبانه روز طرفین از کثرت گرد و شدت باد چشم از محاربه پوشیده هیچیک بادی «۶» جنگ نمی توانستند شد، تا باد نخوت از دماغ فلک بیرون رفت. افاغنه چون معارضه خود را با عسکر منصور مانند مقابله ظلمت با نور یافتند، از راه تبصص [۲] «۷» و غدر «۸» سالک منهج «۹» عذر و پوزش و بعد از لمحہ ای «۱۰» باز مهیای یورش گشته ترک توادع «۱۱» و رکض «۱۲» توسن تقارع «۱۳» و تقادع «۱۴» نموده به تراول «۱۵» و تنازل «۱۶» و تناجل «۱۷» و تناضل «۱۸» پرداختند.

از آنجا که دست و بازوی دولت قوی [۳]، و بخت با نیرو پیرو [۴] همت خسروی بود، بمحض توجه یکران «۱۹» آسمان خرام سدود «۲۰» قرارشان [۵] انخرام «۲۱» و صفوف ثباتشان

[۱]- یو، هریر و نو، هری.

[۲]- نو، تبصیص.

[۳]- عت، بخت.

[۴]- یو، با تیر و سپر.

[۵]- یو، قرار قرارشان.

(۱) - رک ح ۲۰ ص ۱۹۷

(۲) - صرصر دو قریه است از سواد بغداد کنار نهر عیسی، و این نهر را بآن دو قریه نسبت دهند (معجم البلدان).

(۳) - وزیدن (ر ب).

(۴) - باد گردانگیز (ر ب).

(۵) - بیمناک (ر ب).

(۶) - افا، آغازکننده، ابتداکننده.

(۷) - چاپلوسی کردن (ر ب).

(۸) - مکر

(۹) - راه پیدا و گشاده (ر ب).

(۱۰) - نگاه دزدکی و مجازا بمعنی مدتی کم و کوتاه.

(۱۱) - با هم آشتی کردن (ر ب).

(۱۲) - تاختن (از ر ب).

(۱۳) - با نیزه یکدیگر را طعن زدن (اقرب الموارد).

(۱۴) - هموردی کردن. به نیزه یکدیگر را زدن (اقرب الموارد).

(۱۵) - با هم واکوشیدن (ر ب).

(۱۶) - با هم پیکار کردن (ر ب).

(۱۷) - با هم پیکار و نزاع کردن (ر ب).

(۱۸) - نبرد کردن در تیراندازی (ر ب).

(۱۹) - اسب اصیل، رنگی میان زرد و سرخ مراسب را (برهان).

(۲۰) - ج سد.

(۲۱) - شکافته شدن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۰۲

انجرام «۱» یافته همان مقدمات نخستین را مشاهده کردند، ناچار طالب گوهر امان گشته رایگان، یکان یکان، بکان مرحمت خاقانی روی آوردند. پس ایالت هرات را بدستور سابق به الله یار خان مقوض و خیام موده «۲» اقامت و اخییه «۳» موطده «۴» عزیمت از آن نواحی مقوض «۵» شد، و لوای ظفر التوا «۶» بجانب ارض اقدس نهضت یافت [۱].

هدی مخائل «۷» برق خلفه مطر جود و وری «۸» زناد «۹» خلفه لهب «۱۰» و أزرق «۱۱» الفجر یبدو قبل أبيضه و أول الغیث «۱۲» قطر «۱۳» ثم ینسكب «۱۴» و تتمه حال هرات من بعد، تمیمه

«۱۵» بازوی بیان و تلیمه [۲] «۱۶» قلاده مقال خواهد گشت. «سَأْتُلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا» «۱۷»

[۱]- عت، ط، اضافه دارد: شعر.

[۲]- نو، تلیمه.

[۳]- یو، حد.

(۱)- شکسته گردید (ر ب).

(۲)- امف باب تفعیل بیخ زده (از ر ب). ثابت (المنجد)

(۳)- ج خباء، خرگاه (ر ب).

(۴)- امف باب تفعیل، پابرجا، استوار شده (ر ب).

(۵)- چوب و طناب برآورده (ر ب).

(۶)- التواء پیچیدن، و ظفر التوا یعنی همراه با پیروزی.

(۷)- ج مخیله، بفتح اول و چهارم، آثار و علامات (غیاث).

(۸)- آتش جستن از آتشنه.

(۹)- ج زنده، چوب یا آهن آتشنه.

(۱۰)- شعله آتش بی دود.

(۱۱)- کیبود.

(۱۲)- باران.

(۱۳)- آنچه بچکد (ر ب).

(۱۴)- از مصدر انسکاب، ریختن.

(۱۵) - تعویذ و مهره پیسه که در رشته کرده در گردن اندازند برای دفع چشم بد (رب).

(۱۶) - گوهر بی نظیر و بی مانند (رب).

(۱۷) - زود باشد که بخوانم بر شما از آن ذکری (از آیه ۸۲ سوره الکهف).

در بیان تسخیر اصفهان بعون خداوند سبحان و قدیر

در بیان تسخیر اصفهان بعون خداوند سبحان و قدیر

و «ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ» (۱) در مدارج این کار و معارج (۲) این رفتار اشرف غلیجائی که خاندان سلطنت را خصم آلد (۳) بود و قراب (۴) عداوت را حداد (۵) احد [۱]، «يَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ» (۶) خدیو هرات (۷) صولت را در هرات با طایفه ابدالی مشغول جنگ، و عراض (۸) ممالک را عریس (۹) بی ضیغم (۱۰) و بحر بی نهنگ یافته به مضمون بیت:

مهر درخشنده چو پنهان شود شب پره بازیگر میدان شود (۱۱) اشرف آسا در غیبت خورشید ذات همایون، بال بلند پروازی گشوده به احتشاد

«۱۲» حشود «۱۳» و استنجد «۱۴» جنود «۱۵» و استجماع «۱۶» بیض «۱۷» و سود «۱۸» و انبعاث «۱۹»

[۱]- یو، حد.

(۱)- از آیه ۲۹ سوره الفاطر.

(۲)- ج معراج، نردبان (رب).

(۳)- سخت خصومت که بحق میل نکند.

(۴)- غلاف یا نیام شمشیر (رب).

(۵)- شمشیر تیز (رب).

(۶)- پندارد اینکه توانا نیست بر او کسی.

(۷)- شیر بیشه (رب).

(۸)- ج عرصه.

(۹)- خوابگاه شیر.

(۱۰)- شیر بیشه (رب).

(۱۱)- شب پره (رب).

(۱۲)- گرد آوردن.

(۱۳)- ج حشد، جماعت.

(۱۴)- یاری خواستن.

(۱۵)- ج جند سپاهی.

(۱۶)- فراهم آمدن.

(۱۷) - سپید.

(۱۸) - سیاه.

(۱۹) - برانگیختن، فرستادن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۰۴

خفاف «۱» و ثقال «۲» و استعداد «۳» فوارس «۴» و رجال «۵» و استرکاب «۶» طلباب «۷» و أبطال و استحصال «۸» عراب «۹» و أعاریب «۱۰» و استحضار سراحین «۱۱» و سراحیب «۱۲» و تهیه مصاعیب «۱۳» و مصالیب «۱۴» فرمان داد، «ز نخر بمنخره» [۱] «۱۵» و از اصفهان به صولت جری «۱۶» با ازدحام حری «۱۷» و چریک جری «۱۸» که چو ریگ بیابان به پایان تعدادش نمی توانست رسید، «کمتبغی الصید فی عریسه الأسد» «۱۹» تصمیم سفر خراسان کرد

إذا اعترضت کاعتراض «۲۰» الهزّه أو شکت أن تسقط فی أفّره «۲۱» و مقارن نهضت او از اصفهان عقاب نسرين پرواز لوای همایون نیز از صیدگاه اعادی هرات بازگشته وارد ارض اقدس و کتاب «۲۲» خرسای «۲۳» خراسان بجانب اوطان

[۱] - عت، زنخره. ط، نخره

(۱) - سبکبار.

(۲) - گران بار (مأخوذ از آیه ۴۱ سوره توبه).

(۳) - آماده

کردن (ر ب).

(۴) - ج فارس، سوار (ر ب).

(۵) - ج راجل پیاده (ر ب).

(۶) - سوار کردن. ظاهراً استعمال قیاسی است و این باب از ماده ر کب دیده نشد.

(۷) - جوینده و خواهنده (ر ب). داوطلب.

(۸) - بدست آوردن.

(۹) - اسبان تازی گرامی نژاد (ر ب).

(۱۰) - عرب بیابانی و یا این کلمه جمع اعرابست (ر ب).

(۱۱) - ج سرحان، گرگ؟

(۱۲) - ج سرحوب بضم اول، اسب بزرگ هیکل (ر ب).

(۱۳) - اسب که بر او سوار نشده و طناب بگردن او نیفکنده باشند چندانکه سرکش شود (اقراب الموارد).

(۱۴) - معنی آن را نیافتم.

(۱۵) - دمید در سوراخ بینیش (ر ب) مثلی است که برای مرد متکبر زنند.

(۱۶) - شیر (ر ب).

(۱۷) - سزاوار.

(۱۸) - جریء دلاور (ر ب).

(۱۹) - مانند جوینده شکار در خوابگاه شیر، این مثل برای کسی زنند که جویای محال باشد (مجمع الامثال).

(۲۰) - جستن (از ر ب).

(۲۱) - بلا، حیص و بیص (ر ب).

(۲۲) - ج کتیبه، لشکر (ر ب).

(۲۳) - آرمیده بی آواز (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۰۵

مرخص گشته بودند. چون این خبر خیر اثر، قارع «۱» مسامع «۲»، و این نوید سایغ «۳» شایع شده بعرض سده «۴» والا رسید، برای اعلام مژده هزّت «۵» اعلام مهر اعتلا [۱]

و سامیه «۶» الأعلام «۷» تلحظ دونها سنا النجم فی آفاقها متضائلا «۸» مستأنفا «۹» فرامین «۱۰» با فرّ و آیین باقطار ممالک و اقتار «۱۱» [۲] مسالک اصدار و بقصد احضار [۳] حَضار [۴] «۱۲» بمحضر «۱۳» حضور حضرت [۵] قاآنی محضیر «۱۴» صرصر نظیر مسرعان «۱۵» بولایات احضار «۱۶» یافته با عزم

«۱۷» رزم «۱۸» عزم رزم کرده مهراج «۱۹» مهر خرام هزاج «۲۰» را شعر:

و مطهّم [۶] ما كنت أحسب قبله «۲۰» أنّ السّروج على البوارق توضع «۲۱» «۲۲»

[۱]- عت، ط، اضافه دارد: شعر.

[۲]- نو، ط، اقطار.

[۳]- ط، اخضار.

[۴]- عت، حواضر.

[۵]- نو، حضرت حضور.

[۶]- ط، متهم.

(۱)- کوبنده.

(۲)- ج مسمع بکسر اول، گوش (ر ب).

(۳)- گوارا.

(۴)- درگاه (ر ب).

(۵)- جنبش.

(۶)- مؤنث سامی، بلند.

(۷)- ج علم نشانه.

(۸)- کم نور.

و شعر از ابو سعید رستمی است (ر ک ص ۲۰۷ ح ۸).

(۹)- دوباره. از نو.

(۱۰) - ج فرمان.

(۱۱) - ج قتر بضم اول و یا بضم اول و دوم، جانب، کرانه (ر ب).

(۱۲) - ج حاضر، قبیله بزرگ (ر ب).

(۱۳) - نزدیکی (ر ب).

(۱۴) - اسب دونده (ر ب).

(۱۵) - ج مسرع بضم اول پیک تیزرفتار (غیاث).

(۱۶) - دویدن اسب (ر ب).

(۱۷) - صبر (از ر ب).

(۱۸) - ثابت (ر ب).

(۱۹) - اسب تیزتک (اقرب الموارد).

(۲۰) - اسب نیک رونده (ر ب).

(۲۱) - اسب فربھی که گمان نداشتیم پیش از (دیدن) آن.

(۲۲) - که همانا زینها بر درخشا نهاده می شود

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۰۶

و کانما الجوزاء حین تصوّبت «۱» لبد علیه و الثریّا برقع «۲» به افواج گران سبک عنان ساختند، جهّز کتائبه «۳» و ابرز مضاربه «۴» و ضرب سرادقه «۵» و عرض فیالقه [۱] «۶» و نشر بیارقه «۷» و حشر رواعده «۸» و بوارقه «۹» و أنفق خزائنه و أنفد دفائنه «۱۰» و بذل فی صوان الملک دیناره و أشعل فی حفظ ماء «۱۱» الملک

علی العدی «۱۲» ناره و بنیت «۱۳» القباب [۳] «۱۴» و طفا «۱۵» علی یم «۱۶» المعسکر «۱۷» من الخیم «۱۸» الحباب [۴]. فزاشان با فز و شان در هر منزل ماه خرگاه «۱۹» بر خرگاه [۵] ماه «۲۰» می افراختند، و ساهره «۲۱» ارض را از ستاره های آفاق تاب آفتاب قباب، و

[۱]- عت، فیالقه. نو، نیایقه.

[۲]- ط، و اشتعل.

[۳]- یو، القیاب.

[۴]- ط، بعد از این کلمه اضافه، دارد، پس بحکم والا

[۵]- ط، به خرگاه.

(۱)- و گویا جوزا هنگامی که از بالا به نشیب آمد.

(۲)- نمد زین است بر آن و ثریا روی بند است.

(۳)- ج کتیبه، لشکر (ر ب).

(۴)- ج مضرب، شمشیر (ر ب).

(۵)- سراق، سراپرده، خیمه از پنبه (ر ب).

(۶)- ج فیلق بفتح اول و سوم، لشکر (ر ب).

(۷)- ج بیرق.

(۸)- ج راعد.

(۹)- ج بارق و مقصود از رواعد و بوارق توپ و اسلحه آتشی است.

(۱۰)- ج دفینه

(۱۱)- رونق.

(۱۲) - دشمنان که با آنان در جنگ باشند، و کلمه اسم جمع است (اقرب الموارد)

(۱۳) - ساخته شد. بر آورده شد.

(۱۴) - ج قبه، بنای گرد بر آورده (ر ب).

(۱۵) - بالا بر آمد (ر ب).

(۱۶) - دریا (ر ب).

(۱۷) - لشکرگاه (ر ب).

(۱۸) - ج خیمه (ر ب).

(۱۹) - اضافه تشبیهی.

(۲۰) - خرگاه ماه، هاله، ماه.

(۲۱) - روی زمین (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۰۷

شامیانه های «۱» ستاره چهر مجرّه «۲» طناب، رشک معسکر نجوم فلکی می ساختند.

کنائس ناطت بالنجوم کواهلا «۳» و عادت [۱] فالقت بالنجوم کلا کلا «۴» و فیحاء لو مرّت صبا الرّیح

بینها «۵» لَضَلَّتْ فَظَلَّتْ [۲] تستنیر الدلائلا «۶» متی ترها خلت السِّماء سرادقا «۷» علیها و أعلام النجوم تماثلا [۳] [۴] «۸» و در منزل مهمان دوست «۹» دامغان تلاقی با افغان اتفاق افتاد، و اشرف باز که «۱۰» و زگه «۱۱» رایت جلادت اعتلا [۵] و آتش جدال اصطلا [۶] «۱۲» داد [۷] «جاء بالطم و الزم» «۱۳»

[۱]- یو، مادت.

[۲]- یو، فضنت.

[۳]- یو، ثمایلا.

[۴]- ط، اضافه دارد:

و لو اصبحت دارا لك الارض كلها لضاقت بمن یتتاب بابك سائلا

[۵]- نو، ط، برافراخت.

[۶]- نو، ط، برافروخت.

[۷]- عت، اضافه دارد: مثل.

(۱)- سراپرده (نف).

(۲)- راه کهکشان. کهکشان.

(۳)- کنیسه هاست (شاید از جهت ارتفاع تشبیه به کنیسه شده) در آویخته است به ستارگان دوشها را

(۴)- و بازگشته است پس افکنده به ستارگان سینه های خود را

(۵)- و زمین فراخی که اگر بگذرد باد برین میان آن.

(۶)- هرآینه گمراه شود پس روشنی (راهنمایی) خواهد از نشانه ها.

(۷)- هنگامی که بینی آن را پنداری آسمان را سراپرده ای.

(۸)- بر آن و ستاره های نمودار (روشن) را پیکره هایی.

این اشعار از ابو سعید رستمی است در وصف خانه ای که صاحب بن عباد در اصفهان بنا کرد و از شاعران دربار خود خواست تا هریک قصیده ای در وصف آن خانه بسرایند و جمعی قصایدی گفتند که مجموع آن «داریات» نام یافت (رک یتیمه الدهر ثعالبی ج ۳ ص ۴۴ به بعد).

(۹) - قصبه ایست در ۲۱ کیلومتری دامغان.

(۱۰) - خشم و اندوه (ر ب)

(۱۱) - سلاح (ر ب).

(۱۲) - برافروختن.

(۱۳) - آورد آب فراوان و خاک و این مثل را در کثرت زنند.

با وصف اینکه مدد و عدد عدو «۱» عد «۲» و حد نداشت، خدیو کامگار نیز با جیوش جائشه «۳» و جنود طائشه «۴» و جحافل «۵» حافل «۶» و أفواج مقاتل در مقابل ایشان میدان رصع «۷» و مصع «۸» و عرصه وعک «۹» و معک «۱۰» آراسته، قدسیان [۱] به دعای الله معک «۱۱» زبان و دلیران دست بطراد «۱۲» و طعان «۱۳» گشادند. بداهه الامر «۱۴» توپچیان برق انگیز رعد آهنگ با زنبور کچیان «۱۵» که سوار جزایر «۱۶» بودند به انداختن توپ [۲] و جزایری [۳] «۱۷» و تفنگ، در جزایر «۱۸» رزم و بیشه جنگ کار آتش کرده [۴] با توپ اژدر دم در دم علمدار را با چند تن از دلاوران پیشتازان افغان با آه و افغان از پای درآورده رایت نگونسار «اشرف» را انکسار دادند «ضرب الجابه بالجاهض» «۱۹» «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» «۲۰»

[۱]- ط، قدسان.

[۲]- ط اضافه دارد، دشمن کوب.

[۳]- ط، جزایر.

[۴]- ط، کردند.

(۱)- دشمن.

(۲)- شماره.

(۳)- جوشان (از ر ب)

(۴)- بی عقل (ر ب).

(۵)- ج جحفل، لشکر عظیم (ر ب).

(۶)- مجتمع، فراهم (از ر ب).

(۷)- نیزه در بردن (ر ب).

(۸) - شمشیر زدن (ر ب)

(۹) - در خاک مالیدن (ر ب).

(۱۰) - نشان گرفتن در جنگ، در خاک مالیدن (ر ب).

(۱۱) - خدا با تو است.

(۱۲) - نیزه کوتاه (ر ب).

(۱۳) - نیزه زدن با یکدیگر (ر ب). لغد از مصادر زوزنی)

(۱۴) - آغاز کار.

(۱۵) - زنبورک نوعی از

اسلحه باشد سر آن به غایت تیز (برهان). کمانی آهنین مرادف نابض عربی (حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین نقل از تفسیر الالفاظ الدخیله)

(۱۶)- ج جزور، شتر.

(۱۷)- ر ک تعلیقات.

(۱۸)- ج جزیره.

(۱۹)- (ر ک تعلیقات).

(۲۰)- پس نکشید شما آنان را و لیکن خدا کشتشان و نینداختی تو و لیکن خدا انداخت (از آیه ۱۷ سوره انفال).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۰۹

دلهای خصوم خصومت کیش تبا لهم «۱» از تاب توپ بی تاب، و بی پیاب [۱] «۲» و تیب [۲] «۳» و تباب [۳] «۴» شد و بنیاد ثبات ثبات «۵» ایشان از آب سیف بتات «۶» بیات «۷» و بیات [۴] «۸» «إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ» «۹». افاغنه چون دیدند که مبارات «۱۰» و ممارات «۱۱» ایشان با جنود صاحب فرّ مانند ملاعبه «۱۲» عصفور [۵] «۱۳» با بازی «۱۴» و أجدل «۱۵» و جدال جادل «۱۶» و جدل «۱۷» با غضنفر است «۱۸» به مشیه [۶] «۱۹» سرطان «۲۰» آغاز قهقری، و خنگ جوزا «۲۱» پالهنگ «۲۲» سرطان «۲۳» را از برج اسد «۲۴» بل ترج اسد «۲۵»

[۱]- یو، پیات.

[۲]- یو، ط، تیب.

[۳]- ط، تیاب.

[۴]- یباب شد.

[۵]- یو، ندارد.

[۶]- یو، بمشبه.

(۱)- هلاکی باد آنان را (از ر ب).

(۲) - تاب و طاقت (برهان).

(۳) - هلاکی (ر ب).

(۴) - هلاک.

(۵) - ج ثبه بضم اول گروه دلاوران (لغد).

(۶) - قطع کننده برنده (از ر ب).

(۷) - خراب (برهان).

(۸) - ویران (ر ب).

(۹) - اگر یاری کند شما را خدا پس غلبه کننده ای نباشد بر شما (از آیه ۱۵۴ سوره

آل عمران).

(۱۰) - نبرد (ر ب).

(۱۱) - پیکار (ر ب).

(۱۲) - بازی کردن.

(۱۳) - گنجشک.

(۱۴) - باز.

(۱۵) - چرخ (ر ب).

(۱۶) - بچه آهو قوت گرفته (ر ب). بچه شتر (اقرب الموارد)

(۱۷) - بچه آهو (حواشی). دیده نشد

(۱۸) - شیر بیشه (ر ب).

(۱۹) - رفتار (ر ب).

(۲۰) - خرچنگ و رفتار خرچنگ را برای بازگشت مثل زنند.

(۲۱) - دو پیکر، توأمان برج سوم از بروج دوازده گانه و صورت این برج شامل همین ستاره است

(۲۲) - دوالی و ریسمانی باشد که بر کنار لجام اسب جنیبت بندند (برهان).

(۲۳) - اسب تیزرو (اقرب الموارد) و نام برج چهارم از بروج دوازده گانه است.

(۲۴) - نام برج پنجم از بروج دوازده گانه و در آن ایهامی است بمعنی استعاری آن: لشکرگاه نادر.

(۲۵) - محشیان این کلمه را منزلی از منازل قمر معنی کرده اند ولی درست نیست و قمر منزلی بدین نام ندارد و هر چند منزل دهم را که جبهه است قلب الاسد الملکی گفته اند (التفهیم ص ۱۰۹)، لیکن با ترج اسد مشتبه نمی شود. بظن قریب بیقین این کلمه بهمین صورت و بمعنی بیشه شیران است در یمن، و در مثل آرند، هو أجرأ من الماشی بترج (ر ب. اقرب الموارد) و در عبارت برای لشکرگاه نادر استعاره آمده است و مقصود از این جملات عقب نشینی لشکر است و وجه گنجاندن این کلمات در عبارت گذشته از استعاره ها و تشبیهات ایهامی است که در آن نسبت بترتیب قهقرائی بروج موجود است بدین سان که هرگاه از اسد بازپس رویم به سرطان سپس به جوزا می رسیم.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۱۰

عنان گرای نمودند، یعنی از سطوات نادره بادره تا درّه

خوار «۱» بنیاد هرب و دوباره در آن مکان که تنگنای بس ضیق لیق «۲» عیق «۳» بود تهیه حرب کرده لجاجا لحج «۴» و لصاب «۵» را فروگرفتند. «بَلْ لَّجُوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ» «۶». بین الجملین ملتقای غار «۷» غارتگر گشته خدیو بی همال که عرصه طمر [۱] «۸» و طرد «۹» [۲] را طود «۱۰» طادی «۱۱» و «أثبت من أصمّ رواسی» [۳] «۱۲» بودی غرر «۱۳» بین الصدفین «۱۴» را غرر «۱۵» بین الصدف «۱۶»

[۱]- نو، تمرّد.

[۲]- نو، طرد.

[۳]- ط، رواسی.

(۱)- سر دره خوار در راه سمنان تهران بین قشلاق و ایوان کی.

(۲)- تنگ.

(۳)- تنگ، ضیق لیق عیق، از اتباع است (ر ب).

(۴)- تنگ

(۵)- ج لصب بکسر اول و سکون دوم، شکاف خرد در کوه تنگ تراز لهب و گشاده تراز شعب (ر ب).

(۶)- بلکه ستهیدند در سرکشی و سرباز زدن (از آیه ۲۱ سوره الملک).

(۷)- لشکر (ر ب).

(۸)- معنی مقصود معلوم نشد، یکی از معانی طمر برجستن و جستن به بالا یا پائین است شاید مقصود جست و خیز در نبرد است بمناسبت طرد.

(۹)- راندن.

دور کردن (ر ب).

(۱۰)- کوه. کوه بزرگ (لغد از ر ب).

(۱۱) - ثابت (از رب).

(۱۲) - چنین است در نسخ و در مجمع الامثال: اثبت من اصم رأس آمده و نویسد (از اصم رأس) کوه مقصود است. یعنی استوارتر از کوه.

(۱۳) - هلاکت (رب).

(۱۴) - میان دو کوه (مأخوذ است از آیه ۹۵ سوره الکهف).

(۱۵) - ج غره، گزیده از هر چیزی (رب) و در اینجا مقصود مروارید آبدار است.

(۱۶) -

شمرده بعون خالق حالق «۱» با جند حید «۲» شکوه، اوّلا در عارض «۳» کوه از عین تهوّر استیناف مصاف کرده از سفار «۴» سیف هبار «۵» و غرار [۱] «۶» رمح «۷» خونبار مدلول «هذا عارضٌ مُمَطَّرٌنا» «۸» بر عارض دشت و عروض «۹» کهسار آشکار ساختند، پس بعروض «۱۰» کلام «همّه الرّجال تعلق الجبال» «۱۱» با فوج راجل «۱۲» عزم راکب «۱۳» نموده نقل منقله «۱۴» منقله «۱۵» به منقل «۱۶» جذل [۲] «۱۷» و ایقاد [۳] «۱۸» منقل [۴] «۱۹» جدل کردند. قمه «۲۰» زمهریری قلل از آتش افروزی بغدق اندازان «۲۱» بطل کره نار گشته هر کل زمینی از شقایق «۲۲» جبل با تیغ ضمیرانی [۵] «۲۳» ارغوانستان و شقایق زار شد، و از دود تفنگک عکس لاله در چرخ نیلوفری چون طره سنبل مویان تیره و تار. جمعی [۶]

[۱]- عت، مبادر غرار.

[۲]- ط، جذل.

[۳]- عت و ایقاء. ط، ایقاء.

[۴]- یو، ندارد، عت و منقل.

[۵]- تمام نسخ ضمیرانی

[۶]- ط، و جمعی.

(۱)- خالق حالق، آفریننده کوه بلند (از ر ب).

(۲)- برآمدگی و تغدی کوه (ر ب).

(۳)- هر دو جانب (ر ب) دره.

(۴)- ج شفره، بفتح اول، تیزی شمشیر (ر ب).

(۵)- بران (ر ب).

(۶)- دم تیر و نیزه و شمشیر (ر ب).

(۷) - نیزه (ر ب).

(۸) - این ابريست باران دهنده ما را (از آيه ۲۳ سوره احقاف) و در آن داستان قوم عاد است که چون ابر عذاب را دیدند پنداشتند ابر بارانست.

(۹) - راه در کوه (ر ب).

(۱۰) - مضمون (ر ب).

(۱۱) - همت مردان بر می کند کوه را. در تمام نسخ همه آمده است.

(۱۲) - پیاده.

(۱۳) - سر کوه (ر ب).

(۱۴) - منغلاى، مقدمه الجیش (اشنیغاس) کلمه ترکی است

(۱۵) - گران بار (از ر ب).

(۱۶) - راه در کوه (ر ب).

(۱۷) - سر کوه و نمایان از آن (ر ب).

(۱۸) - افروختن آتش.

(۱۹) - آتشدان.

(۲۰) - بالای هر چیز (ر ب).

(۲۱) - تفنگ.

(۲۲) - ج شفیفه، شکاف میان دو کوه (ر ب).

(۲۳) - مانند ضیمران، ریحانی به رنگ سپرغم. قرمز، خونین.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۱۲

متداکس «۱» و جمی «۲» متکاوس «۳» از اعدا در آن هالک «۴» کثیر المهالک هالک شدند، و جبال «۵» کوه تمثال در الواذ «۶» جبال «۷» از صدمات کوه افکن یلان راه عدم را سالک [۱].

بعد از اسعار «۸» ساعور «۹» مبالط «۱۰» و منابذت «۱۱» و تأجیح «۱۲» ساعور «۱۳» مباطشت «۱۴» و مبارزت «اشرف» با یاجوج صفتان افغان چون تیغ [۲] فولاد پیکر خدیو بی همال را سادّ مسدّ «۱۵» سدّ اسکندری دیده قوّت مقاومت و مقاوات «۱۶» و قدرت ملاحات «۱۷» و مجالات [۳] «۱۸» از محالات یافت [۴]، از فراز خیلان «۱۹»، منکوسه «۲۰» الخیلان «۲۱» ترک خیل و خول «۲۲» و خیلاء «۲۳» نموده خطل «۲۴» و خامل و خاسر و خاتل «۲۵» و خایب

[۱]- ط بجای جمله راه عدم ... با خاک، هامون برابر گشت.

[۲]- یو، تیغ ندارد.

[۳]- یو، محالات، عت، ط، مجالات و محالات.

[۴]- ط، یافته.

(۱)- بسیار (ر ب).

(۲)- گروهی.

(۳)- بر یکدیگر نشسته پی در پی، تو بر تو (از ر ب).

(۴)- ما بین سر کوه

و پائین آن (ر ب).

(۵) - تن و بدن (ر ب).

(۶) - ج لود بفتح اول، کرانه کوه (ر ب).

(۷) - ج جبل، کوه.

(۸) - برافروختن (ر ب).

(۹) - تنور (ر ب).

(۱۰) - به شمشیر زدن (ر ب).

(۱۱) - بر خود پیچیدن هر دو فریق در جنگ (ر ب)

(۱۲) - برافروختن (ر ب).

(۱۳) - آتش (ر ب).

(۱۴) - با یکدیگر حمله آوردن (ر ب).

(۱۵) - جایگزین.

(۱۶) - مقاواه، نبرد کردن (ر ب)

(۱۷) - ملاحاه، با هم خصومت و نزاع کردن (ر ب).

(۱۸) - محشیان این کلمه را مبارزه ترجمه کرده اند ولی در قوامیس مجالاه از مصدر (ج. ل. و) بمعنی آشکارا کردن کار است و آنکه بمعنی با یکدیگر گشتن در حربست مجاوله از مصدر (ج. و. ل) است.

(۱۹) - ج خال، کوهچه متفرد (ر ب).

(۲۰) - سرنکون.

(۲۱) - ج خال، علم.

(۲۲) - بنده و کنیز (از ر ب).

(۲۳) - کبر (ر ب).

(۲۴) - مضطرب (ر ب).

(۲۵) - فریفته (از ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۱۳

و خائف باصفهان شتافت. «ذهبوا أخول أخول» «۱» و جمعی از ر کبان «۲» و رجال «۳» رجال و ارجال «۴» را در حال، رخال آسا «۵»، سر بریدند و با خنجر و [۱] خنجیر «۶» حنجره شکاف، مناخر «۷» و مناخر «۸» ارباب متاجر و اصحاب مفاخر را در محاجر «۹» مملکت و محاجر «۱۰» خمول دریدند. این دفعه به دستوری که در مهمان دوست جنگ توپخانه را از خدیو خدا دوست مشاهده کرده بود. خواست که به مضارعت «۱۱»، مصارعت «۱۲» آغاز [۲] د و به معارصت «۱۳» و معارضت و مناہضت و معارزت [۳] «۱۴»

پردازد، بر انجام اسباب اقتتال اقتبال [۴] «۱۵» و باشتعال [۵] میاقد «۱۶» کین اشتغال نموده به آرزوی ظفر، باز روی به آوردگاه آورد. تا مورچه خورت با جیوش جوشن پوش فزون از مور و ملخ که

[۱]- ط، و ندارد.

[۲]- یو، آغاز.

[۳]- یو، معارضت.

[۴]- ط، و اقتبال.

[۵]- ط، و مستعان.

(۱)- رفتند پراکنده و پریشان (ر ب).

(۲)- سواران.

(۳)- پیادگان.

(۴)- ج ر جل بکسر اول، لشکر (ر ب).

(۵)- ج رخل بکسر اول، بره ماده (ر ب).

(۶)- هر چیز تند و تیز (برهان).

(۷)- ج منخر، سوراخ بینی.

(۸)- ج منخر بفتح اول و سوم، قربان جای (ر ب). گلوگاه.

(۹)- ج محجر، گرداگرد (ر ب).

(۱۰)- ج مجحر، پناه و نهانجای (ر ب).

(۱۱)- مشابهت.

(۱۲) - کشتی گرفتن (ر ب).

(۱۳) - معنی مناسب دیده نشد.

(۱۴) - همدیگر ستهیدن. خلاف کردن (ر ب).

(۱۵) - از سر گرفتن کار.

(۱۶) - ج موقد، آتشگاه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۱۴

جوشن «۱» جراد «۲» را در دیاجیر «۳» لیل با نوک سهام دل دوز می دوختند، و به سماک رامح «۴» و اشعه بیضا آداب نیزه گذاری و تیغ زنی می آموختند، بعزم استقتال «۵» استقبال نموده دریای آتش یعنی توپ [۱] و ضرب زن «۶» را که از مقابله اش چرخ نیلگون آبی «۷» بود «کالحلقه المفرغه» «۸» محیط آن بحر خونخوار ساخته مهتای مناوات «۹» و مهاوات «۱۰» شد. غافل از اینکه لهبات توپ و تفنگ صاعقه بار او با سیف و سنان آبدار [۲] دلیران حکم مضاهات «۱۱» آتش با آب خواهد داشت و زجاج «۱۲» سهام جلادتش با صلابت افواج

عدوشکن، فعل و تأثیر زجاج «۱۳» با صخور «۱۴» صلاب [۳] «۱۵»، «كَلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ» «۱۶» پس خدیو [۴]
دریادل باذل با دل خرّم و حزم جزم تسنن «۱۷» بسنن «۱۸» و

[۱]- ط، توپ جزایر.

[۲]- ط، آبدار، ندارد.

[۳]- ط، صلابت.

[۴]- عت، ط، خدیو بی همال.

(۱)- زره.

(۲)- ملخ، و جوشن استعاره ایست پوست پشت ملخ را.

(۳)- ج دیجور، شب سخت سیاه.

(۴)- ستاره ایست بزرگ برابر بنات النعش و رمح او دو ستاره است از صورت جائی ... و او را از بهر بلندی سماک خوانند
(التفهیم ص ۱۰۱)

(۵)- کشتن خواستن (ر ب).

(۶)- نوعی توپ (لغد).

(۷)- اباکننده، سرباززننده

(۸)- هم كالحلقه المفرغه، ندانند دو طرف آن کدامست (فوائد الادب. ذیل المنجد).

(۹)- مناواه دشمنی کردن (ر ب).

(۱۰)- مهاواه: ستهیدن (ر ب).

(۱۱)- مانند گشتن.

(۱۲)- ج زج بضم اول، پیکان تیر. بن نیزه (ر ب).

(۱۳) - آبگینه (ر ب).

(۱۴) - ج صخره، سنگ بزرگ (ر ب).

(۱۵) - بمعنی سخت بکار رفته ولی ضبط آن معلوم نشد و صیغه بر خلاف قاعده است.

(۱۶) - هر گاه که افروختند آتشی برای جنگ فرونشانید آن را خدا (از آیه ۶۹ سوره مائده).

(۱۷) - براهی در شدن (ر ب).

(۱۸) - ج سنت، روش (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۱۵

سنن «۱» اهل یقین و تقین «۲» بفرن «۳» اصحاب توکل، و از روی استتبار استنصار از خالق جزء و کلّ نموده اصحاب کزوفر در کمال شوکت و فرّ با شکوه و ترتیب برتبت [۱] ضرغام و اژدر جمله حمله گر گردیدند. صلصله «۴» سیوف و هلله

صفوف و لوله بر سپهر برین و زلزله بر تن تنین «۵» افکند. حملات [۲] گاو «۶» شیر شکار تزلزل در گاو زمین «۷» آشکار ساخت [۳] و [۴] تهاجم فنام [۵] «۸» و سطوع «۹» رهج «۱۰» و قتام «۱۱» قیام ساعت «۱۲» و ساعت [۶] قیام پدیدار، که «القیام قائم فی قائم «۱۳» سیفهم». [۷] از تاب توپ، تبهای محرقه در اجسام جسام «۱۴» أحشام فلکی طریان و از مسامات «۱۵» عرصه سامات [۸] «۱۶» خون

[۱]- یو، ترتیب. نو برتیب.

[۲]- عت، ط: از حملات.

[۳]- یو، گرفت نو، ط، گشت.

[۴]- نو، ط: و از.

[۵]- عت فام.

[۶]- نو، ساعات.

[۷]- در اینجا نسخه نو و ط اضافه دارد:

خدیدو فرخ رخ مؤیدید، چون فریدون فرو هوشنگ هوش بود و لشکرش تهمتن شکوه و بیژن اوژن، بدفع خصم سیاوش و ش زمین را نیز با زج زج، سنان زره گردانید ویلان کیوان نبرد گیو توان و گوان اکوان مهابت نیو توان که هر یک جهن جهان و سرآمد اکوان بودند، نبوک نیزه و زوبین خرق در جوسق روین در افکنند.

[۸]- نو، ط، مسامات.

(۱)- راه پیدا (ر ب).

(۲)- آراسته شدن (ر ب).

(۳)- روش (از ر ب).

(۴)- بانگ (ر ب).

(۵)- ازدها و نام صورت سوم است از صورتهای شمالی (التفهیم ص ۹۱).

(۶) - ج گاو، گرد و مبارز و دلیر (برهان).

(۷) - گاوی که در افسانه ها گویند زمین بر پشت یا بر سر شاخ آنست.

(۸) - گروه مردم (ر ب).

(۹) - بلند گردیدن (ر ب).

(۱۰) - گرد.

(ر ب).

(۱۱) - گرد (ر ب).

(۱۲) - قیامت، رستاخیز.

(۱۳) - قبضه (ر ب).

(۱۴) - صاحب

جسم، تنومند.

(۱۵) - ج مسامه: سوراخهای بن مو.

(۱۶) - در حواشی باران معنی شده ولی در قوامیس یافت نشد.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۱۶

جریان یافت. از [۱] کثرت طعن و ضرب آنایب «۱» رواعف «۲» با خیاشیم «۳» راعفه «۴» دم از همدمی زد. و زمین از هیجان مواد دموی [۲] بعلمت «۵» حمزه «۶» مبتلا شد، و گردن سران و سرهای گردنان «۷» بسیوف مسلول [۳] «۸» و عمود گران مضروب و مدقوق «۹» گردید، و بیض «۱۰» مورچه خورت که از صدمات قوایم «۱۱» افراس «۱۲» ذوی نمله «۱۳» و غوغای یلان مور عدت، نملی «۱۴» شده بود از شدت دو دود خان دودی «۱۵» گشت. عاقبت با جند بیدستر «۱۶» جند تند سیر [۴] بالکلیه ردع ماده فساد گشته باقبال خدیو خاقین خفقان «۱۷» لوی خصم فالج تسکین پذیرفت، و رایت منکوسش از علت لوی «۱۸» بر خود پیچید. «اشرف» چون به حواجر حواجز [۵] «۱۹» سهم اقبال مرتدع «۲۰» و راه نجات را از

[۱] - نو، ط: و از.

[۲] - یو: و هوی.

[۳] - یو، مسلوک.

[۴] - یو، جند تند سیر را ندارد.

[۵] - نو، عت، جواجر حواجر، نو حواجر جواجر.

(۱) - ج انبوب،

(۲) - رماح رواعف، نیزه های خون چکان (نف. المنجد)

(۳) - ج خیشوم، بینی و اندرون بینی (ر ب).

(۴) - خونین، خونریز.

(۵) - بیماری.

(۶) - آماسی است از جنس طاعون. سرخ باد (ر ب).

(۷) - سران، سروران

(۸) - برکشیده (ر ب).

(۹) - کوفته،

(۱۰) - ج بیضه، زمین سپید هموار (ر ب)

(۱۱) - ج قائمه، یکی از چهار دست و پای ستور (ر ب).

(۱۲) - ج فرس، اسب.

(۱۳) - جنبش، و ذوی نمله، بسیار حرکت (ر ب).

(۱۴) - آبله گون.

(۱۵) - از حرکات نبض

(۱۶) - معرب گندیستر خایه سگ آبی، آش بچگان. مسقط جنین و مدر حیض و مفتوح قولنج، خفقان بارد و فالج است (از تحفه) و ذکر آن بمناسبت مواد ریوی و رعاف و فالج و غیره و نیز مناسبت تشابه لفظی آن با جند تندسیر است.

(۱۷) - جنبش.

(۱۸) - کجی (ر ب) دو تا شدن (المنجد) و نیز علت لوی بیماری پیش شکم است (از ر ب).

(۱۹) - این دو کلمه در نسخ به صورتهای مختلف و با ترجمه های نامناسب ذکر شده، گمان دارم صحیح آن، حواجز حواجر است. نخست بمعنی موانع و دوم بمعنی پستی و بلندی زمین هر چند که جمع برخلاف قاعده است

(۲۰) - بازگردنده.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۱۷

بأس اسود ممتنع «۱» مسدود و ممتنع دید، در دم خون قانی [۱] «۲» از بی وفایی دولت فانی برخسار پر خسار فروریخت و در کمال ادبار بار بار «۳» بر بختی «۴» برگشته بختی [۲] بسته هنگام شام با روز سیاه وارد اصفهان، و همان شب در فحمه [۳] العشاء «۵» که انگشت اختر اخگر نما گشت «اخبط من حاطب اللیل» «۶» نجبه «۷» و نجبه «۸» طارف «۹» و تلید «۱۰» را با گرامی زادگان «۱۱» کان بد کان که آن [۴] بد گوهر پلید در کنوز «۱۲» مکنوز «۱۳» و در اکناف مکنون داشت بر گرفته با اعوان شریر سر بر سریر «۵» اختیار، و از غم تیجان «۱۴» بیجان و پیچان دست حسرت بر سر زنان، دل از درد آغشته و چهره به خوناب آغشته:

کمثل حمار

[۱]- یو، فانی.

[۲]- عت باز بار بریختن بر گشته بختی. نو، باز بار بر بختی بر گشته بختی. ط، بار بر بار بختی بر گشته بختی و تصحیح مطابق نسخه ای از ط است

[۳]- عت، فجمعه

[۴]- عت بخسته، یوایخبه

(۱)- ممتنع، شیر توانا (ر ب).

(۲)- سخت سرخ (ر ب).

(۳)- غم و اندوه و گناه بسیار (برهان).

(۴)- شتر قوی دراز گردن (ر ب). و بختی بر گشته بختی اضافه تشبیهی است.

(۵)- تاریکی شب (از ر ب).

(۶)- در مجمع الامثال حاطب لیل بدون الف و لام آمده (بی تمیزتر از کسی که شب هیزم گرد آورد) چه که او نمی داند چه فراهم می سازد و هرچه به دستش آید گرد می کند.

(۷)- گرامی گوهر (ر ب).

(۸)- گزیده (ر ب).

(۹)- مال نو (ر ب).

(۱۰)- مال کهنه (ر ب).

(۱۱)- عت و ط، این کلمه را جواهر معنی کرده اند. در غیاث و آندراج زاده خاک کنایه از زر و سیم آمده است ولی گرامی زاده را بدین معنی در (برهان. آندراج. لغد) نیافتیم.

(۱۲) - ج کنز، گنج

(۱۳) - مستور. پوشیده

(۱۴) - ج تاج.

(۱۵) - مانند خری که شاخ را خواهان بود. پس بازگشت بی دم و او را نبود شاخی. در فارسی این مثل بنظم آمده:

بوده است خری که دم نبودش روزی غم بی دمی فرودش

(رک امثال و حکم ذیل مسکین خرک)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۱۸

بجانب فارس گریخت و خاک خذلان بر سر نام و ننگ ریخت

خنازیر مواعن المکرهات فتههم زمن لم ینم «۱» فیا

قبحهم فی الذی خولوا و یا حسنهم فی زوال النعم «۲» پس خدیو سپهر قدر مانند بدر به میان شهر آمده به شکرانه این نصرت، نضار «۳» با نصرت «۴» بانصار «۵» اکرام، و به همه به همه «۶» بهمه «۷» و نهمه «۸» منعام «۹» أنعم «۱۰» و إنعام ناعمه «۱۱» انعام گردید.

هریک از [۱] پهلوانان طوس از سیم و زر «طوس نوذر» و از زر و اسب «زراسب» «۱۲» یل شدند. هر سایی «۱۳» فرسیاب، و هر فارسی صاحب قز [۲] و سیاب «۱۴» افراسیاب و افراسیاب «۱۵» گشته سیوب «۱۶» نامحسوب اندوخت.

الحاصل در آن سفر اموال و غنایمی که قسمت «۱۷» شد با لشکریان قسمت شد و

[۱]- یو، از ندارد،

[۲]- عت، ندارد.

(۱)- خوکها که خفته بودند از بدی کردن و بیدار کرد آنها را زمانه ای که نمی خوابد.

(۲)- زشت بادشان در آنچه داده شد آنان را و خوشا آنان را در زایل شدن نعمت ها.

(۳)- سیم و زر (ر ب).

(۴)- خوب. تازه رو، رخشان.

(۵)- ج ناصر، یاور

(۶)- دلاوری که کسی بر وی دست نیابد.

(۷)- همت.

(۸)- رسیدن همت در چیزی (ر ب).

(۹)- رجل منعام، مرد بسیار احسان (ر ب).

(۱۰)- ج نعمت

(۱۱)- نیکو.

(۱۲) - نام پسر طوس بن نوذر و داماد کیکاوس است (برهان).

(۱۳) - تربیت کننده اسب.

(۱۴) - زندگانی. حیات (برهان)

(۱۵) - معنی این کلمه مفهوم، نشد شاید افراسیاب مرکب از افراس: خیمه + یاب باشد. یعنی دارای خیمه

(۱۶) - ج سیب بفتح اول، دهش (ر ب).

(۱۷) - نصیب.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۱۹

اquadim «۱» ظفر فرجام غضنفر فر، جام کامرانی

نوشیدند، و عالی و سافل کامل نصاب «۲» و بالغ نصیب مقتنیات «۳» و مغنمات «۴» اعنی «۵» از التفات خدیو مالک الرقاب «أغنی من التفات عن الرفات» «۶» آمده [۱] کامیاب مال غزیر «۷» و عیش غزیر «۸» گردیدند. پس مناشیر «۹» منشره «۱۰» و فرامین مبشره «۱۱» در باب فتوحات میسرره برای اخبار و احبار «۱۲» احبار «۱۳» و اختیار اصدار یافته از این مژده مرده دلان را عمر مخضر «۱۴» و عیش مخضل «۱۵» محصل شد. عروس صفاهان از صفاها نازپرور آمد، و زال دهر که در انتظار چنین روزی گیسوساچی «۱۶» کرده بود، شباب از سر گرفت. سرکشان قویدست پا به دامن پیچیدند و طاغیان و طاعنان [۲] زبان پرزیان ناکام، در کام ناکامی کشیدند. أفواه «۱۷» از فوایح «۱۸» أفواه «۱۹» ذکر محامدش نکهت گرفت، و ارواح از روائح «۲۰» ارواح «۲۱» نثر [۳] مدایحش رویحه «۲۲» اندوخت.

[۱]- ط، اضافه داد: بخت حضیر

[۲]- ط، طاغان

[۳]- ط، نثر

(۱)- جمع اقدم، شیر بیشه. پیش افتاده مقدم. این جمع دیده نشد.

(۲)- حد. بهره.

(۳)- ج مقتنیه، ذخیره کرده (ر ب).

(۴)- غنیمت گرفته.

(۵)- صیغه متکلم: یعنی.

(۶)- و «اغنی عنه من التفه عن الرفه» و یا «استغنت التفه من الرفه» تفه درنده ایست که آن را عناق الارض خوانند و رفه گاه بود و گویند تفه از رفه بی نیاز است، چه آن گوشت خوار است نه گاه خوار. (ر ک مجمع الامثال).

(۷)- بسیار.

(۸)- زندگانی با فراغ خاطر.

(۹)- ج منشور، فرمان.

(۱۰)- پراکنده

(۱۱) - مزده دهنده.

(۱۲) - شادمان کردن (ر ب)

(۱۳) - ج حبر، دانشمند

(۱۴) - سبز خرم (از)

ر ب)

(۱۵) - خوش و خرم.

(۱۶) - سفید (برهان).

(۱۷) - دهانها.

(۱۸) - ج فایحه، بوی خوش.

(۱۹) - ج فوه، بوی افزار که از آن خوشبوی را نیکو نمایند (ر ب).

(۲۰) - ج رایحه، بو.

(۲۱) - ج ریخ باد.

(۲۲) - سرور. (ر ب).

در بیان استیصال اشرف [۱] بقهر قادر بی چون

در بیان استیصال اشرف [۱] بقهر قادر بی چون

وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» (۱). بعد از چهل روز که اصفهان مقرّ کویه فیروز بود خبر رسید که اشرف چراغ بصیرت را خاموش و نتایج ابزاء [۲] «۲» آن بار را بمصداق «اشي تَخَوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ» (۳) فراموش نموده، باز بعزم تلافی و تلافی در شیراز مشعله جلادت افروخته با شور و مشغله مشغول [۳] جمع چریک حریک [۴] «۴» و جنود مشعله «۵» است. خدیو کشورگشا از نوید این مغنم بارد «۶» سرگرم نهضت شده در هجمه الشّاء «۷» که شدت باد زمستان زمستان «۸» آتش مزاجی افسردی، و نساج دهر دو رنگ برشته امطار «۹» امطار «۱۰»، شبنم بافی «۱۱» کردی

[۱] - ط، اشرف افغان.

[۲] - عت، اینراء

[۳] - یو، در شیراز با شور و مشغله مشغول مشعله جلادت افروخته. عت، با شور و مشغله مشعله جلادت افروخته.

[۴] - ط اضافه دارد: و خریک.

(۱) - و زود باشد که بدانند آنان که ستم کردند که بکدام بازگشتگاه بازمی گردند (از آیه ۲۲۸ سوره نحل).

(۲) - گرفتن. دارو گیر کردن (رب) در کنوز این جمله ایراءنار ثبت شده ولی نسخ آن را تأیید نمی کند.

(۳) - چیره شد بر آنان شیطان پس فراموش ساخت آنان را یاد خدا را (از آیه ۲۰ سوره مجادله)

(۴) - بر جای مانده و بدحال (رب).

(۵) - پراکنده بهر جهتی (ر ب).

(۶) - مغنم بارد، غنیمت بی رنج (ر ب).

(۷) - سختی سرمای زمستان (ر ب).

(۸) - از مستان، از شراب خواران.

(۹) - باریدن

(۱۰) - ج مطر، باران.

(۱۱) - بنقل کنوز نوعی پارچه بسیار نازک، تزیب

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۲۱

و یوم برد مدّ انفاسه «۱» تعبّس الاوجه من قرصها «۲» یوم توّد الشّمس من برده «۳» لو جرت النّار الی قرصها «۴» جهان در عالم برد از برف به ضغطه «۵» برفنجک «۶» مبتلا بود و خطط «۷» ارض خطّه «۸» بلاد الثلج «۹» می نمود.

امتنع الماء من المسّ و أمکن الجمر من الجسّ [۱] «۱۰» فلا یری غیر ذوی رعدہ أو مسلم یسجد للشّمس «۱۱» از کثرت جمد «۱۲» شکل اسد «۱۳» نمودار شیر برفی «۱۴» نمودی و حوصله جهان معترف بکم ظرفی:

[۱] - یو، الحس.

(۱) - روز سردی که می کشید نفس خود را (از شدت سردی)

(۲) - ترش و ناخوش گردید چهره ها از شکنج آن.

(۳) - روزی که دوست داشت آفتاب از سردی آن

(۴) - که بکشد آتش را بطرف قرص خود. مصراع اخیر مأخوذ است از مثل معروف: کل یجر النار الی قرصه

(۵) - تنگی، فشار (ر ب).

(۶) - کابوس (برهان).

(۷) - ج خطه زمین که در آن فرود آیند و پیش از آن کسی فرود نیامده باشد (رب).

(۸) - زمین.

(۹) - شاید مناطق قطبی مقصود است.

(۱۰) - باز ایستاده است آب از بسودن (نمی شد بدان دست زد) و دست داده بود بسودن آتش را.

(۱۱) - پس دیده نمی شد جز لرزانی یا مسلمانی که سجده می کرد آتش را.

(۱۲) - یخ، برف (رب).

(۱۳) - شیر و

مقصود برج اسد، ماه دوم تابستان است.

(۱۴) - شیری که کودکان از برف سازند هنگامی که برف بسیار بارد.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۲۲

و شتاء یخلق الکل فـلا- یعلوا هریره «۱» کَلَمَا رام هریرا زَم فاه زمهریره «۲» «فی یوم یخمد جمره و یجمد خمره» «۳» و زمانی قارس «۴» با فوجی «أفرس من تمیم الفرسان» «۵» بقصد تسخیر فارس، فارس [۱] «۶» فرس فراست «۷» و فراست «۸» گشته به سطوت فارس «۹» مفترس «۱۰» آهنک افتراس «۱۱» فرایس «۱۲» خویش کرده وارد «زرقان» شیراز شدند.

روز دیگر که منوچهر مینوچهر مهر [۲] بر تخت جم سپهر برآمد، افاغنه شیراز اشرزهم الله «۱۳» تشحید «۱۴» مشارزات «۱۵» حدید و تشدر [۳] «۱۶» به مشارزات «۱۷» جدیده [۴] کرده بعزم و کز «۱۸» و رکز «۱۹»

[۱]- یو، ندارد.

[۲]- نو، ط، ندارد

[۳]- نشزر.

[۴]- جدیده

(۱) - و زمستانی که خفه می کرد سگ را پس بر نمی آمد بانگ آن.

(۲) - هرگاه که قصد می کرد بانگ را می بست دهان آن را سختی سرمای آن.

(۳) - در روزی که فرو می مرد اخگر آن و بسته می شد شراب آن (گویند شراب در سرما بسته نمی شود).

(۴) - سخت سرد.

(۵) - و او عتیبه بن حارث بن شهاب سوار شجاع بنی تمیم است و او را صیاد القوارس نیز گفتندی (مجمع الامثال)

(۶) - سوار.

(۷) - زیرکی و کاردانی.

(۸) - نیک ماهر گردیدن در سواری (ر ب).

(۹) - شیر بیشه (ر ب).

(۱۰) - شکارافکن (ر ب).

(۱۱) - شکستن، کوفتن (ر ب).

(۱۲) - ج فریسه، شکار.

(۱۳) - در سختی و مکروه اندازد خدا آنان را (ر ب).

(۱۴) - تیز

کردن (ر ب).

(۱۵) - حدید مشارزه، آهن سخت که بر هر چیزی که گذرد ببرد آن را (ر ب).

(۱۶) - آماده جنگ شدن (ر ب).

(۱۷) - مشارزه نزاع، ستیزه (از ر ب).

(۱۸) - مشت زدن (ر ب).

(۱۹) - نیزه زدن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۲۳

رکض «۱» خیل جلادت نمودند، بحکم همایون فوارس «۲» عبقری «۳» و یلان صعتری «۴» با أسمر [۱] «۵» «سمهری» «۶» و سیف [۲] «سریجی» «۷» و رمح «ردینی» [۳] «۸» و سهم غیداقی «۹» و کمان چاچی «۱۰» و خیل ختلی «۱۱» بآن طایفه در آویختند. از لاله های پیکانی سهام آن جند غشوم «۱۲» غشمشم «۱۳» شیم «۱۴»، شمامه «۱۵» ظفر فایح «۱۶» و فایح «۱۷»، و از گلهای آتشین صمصام سلحشوران [۴] مغشم «۱۸» فیح [۵] «۱۹» فتح و نافجه «۲۰» نصر نافح «۲۱» گردید. از [۶] دماء «۲۲» حمراء «۲۳» سیم تنان عرصه «زرقان» زرقانی «۲۴» آمد و از سهم

[۱] - ط، سمر.

[۲] - ط، یوسف.

[۳] - یو، و رمح روی ط، روئین

[۴] - نو، ط، آن فوج سلحشور

[۵] - یو، فسح

[۶] - نو، ط، و از.

(۲) - ج فارس، سوار.

(۳) - خوب، برجسته

(۴) - دلاور، چابک.

(۵) - نیزه (از ر ب).

(۶) - منسوب به سمهر شوهر ردینه که نیزه را بثقاف راست می کردند یا منسوب است به دهی به حبشه (ر ب) یاقوت قول نخست را مردود دانسته و نویسد سمهر دهی است به حبشه بر کنار رودی که بهنگام جزر نیل از هند نی بسیار با خود آرد. مردم ده آن را فراهم آورند و پست آن را بسوزانند

و نیکوی آن را بفروشد (معجم البلدان ذیل سمهر).

(۷) - منسوب به سریج، نام شمشیر سازیست (ر ب).

(۸) - منسوب به ردینه، زن سمهر که نیزه راست می کردند (ر ب) و ردینه جزیره ایست که کشتی ها در آن پهلو می گیرند و گویند زنی است و گویند دهی است و تیرها بدان منسوبست ... (معجم البلدان) و رک ح ۶ همین صفحه.

(۹) - منسوب به غیداق، نام موضعی است نزدیک بدشت قبیچاق که تیر پیکان دار خوب از آنجا آورند (برهان)

(۱۰) - منسوب به چاچ، ناحیتی است بزرگ. (به ماوراءالنهر). از وی کمان ... بسیار افتد (حدود العالم)

(۱۱) - منسوب است به ختلان به ماوراءالنهر

(۱۲) - ستمکار (ر ب).

(۱۳) - دلیر.

(ر ب).

(۱۴) - خصلت.

(۱۵) - رک ح ۲۶ ص ۱۴.

(۱۶) - دمنده (ر ب).

(۱۷) - دمنده

(۱۸) - دلیر (ر ب).

(۱۹) - بوی خوش دمیدن (ر ب) بوی خوش.

(۲۰) - باد (ر ب).

(۲۱) - دمنده (ر ب)

(۲۲) - ج دم، خون.

(۲۳) - سرخ

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۲۴

صفراء [۱] «۱» یلان، چهره خضراء [۲] «۲» کهرباگون و یرقانی [۳] «۳». بصنع صانعی که اشاره کاف و نونش «۴» از عین قدرت مبدع قاف تا قاف «۵» عالمست، و بتأیید آل طه و یس که وجودشان علت انشاء ن وَالْقَلَمِ «۶»، در هیجاء «۷» آن روز هر الف «۸» دال «۹» پر که از خم [۴] نون قوسی «۱۰» گشاد می یافت «۱۱»، لام «۱۲» خصم را دال [۵] «۱۳» می ساخت، و هر همزه خنجری «۱۴» که کلک بنان [۶] مبارزان می کشید، به درزهای لامی «۱۵»

رئوس «۱۶» سرکش کاف «۱۷» بلکه [۷] در قاف «۱۸» مانند کاف نسخ «۱۹» سراسر شکاف می انداخت. پیکان سهم لأم «۲۰» بامتصاص «۲۱» خون مخالفان ضاد «۲۲» صاد «۲۳»، می بود، و وسعت [۸] جروح، دل‌های خصمان را تنگ تر از حلقه میم می نمود. الف‌های قامت طغاه بواسطه طعن نیزه واسطی ماننده [۹] الف کوفیان «۲۴»

[۱]- نو، زرقاء ط، صفراء زرقاء

[۲]- ط خضرا

[۳]- ط، و یرقانی

[۴]- یو، عت: زخم.

[۵]- یو، دل.

[۶]- یو، عت: بتان

[۷]- یو، از این کلمه تا کلمه کاف، ندارد

[۸]- ط: وصعت

[۹]- ط: ماننده.

(۱)- زرد و نیز اشاره به بیماری یرقان.

(۲)- سبزی

(۳)- برنگ یرقان، زرد.

(۴)- اشاره به آیه ۸۲ سوره یس.

(۵)- نام کوهی است افسانه ای که گویند محیط بر ریع مسکونست.

(۶)- اشاره است بدانچه مفسران در ذیل این آیه (آیه ۱ سوره قلم) نوشته اند که نون لوحی است از نور و یا شهریست در بهشت و اقوال دیگر.

(۷) - جنگ.

(۸) - تیر.

(۹) - عقاب (برهان).

(۱۰) - نون قوسی معروفست و در اینجا مقصود خم کمان است.

(۱۱) - گشاد یافتن: رها شدن تیر (از برهان).

(۱۲) - کالبد مردم (ر ب) قامت.

(۱۳) - خم. بشکل دال.

(۱۴) - الف خنجری، بمانند خنجر و مقصود خنجر است.

(۱۵) - رک ح ۱۵ ص ۸۷

(۱۶) - ج رأس، سر، سردار

(۱۷) - شکاف (برهان).

(۱۸) - کوه.

(۱۹) - از آن رو که کاف نسخ در نوشتن دارای شکاف است.

(۲۰) - سهم لام، تیر پره‌ای راست و موافق یکدیگر چسبانیده (ر ب)

(۲۱) - مکیدن (ر ب).

(۲۲) - مخفف ضادی: خشمناک (از ر ب).

(۲۳) - مخفف صادی. تشنه (از)

لغذ).

(۲۴) - کج، از آن جهت که الف خط کوفی خمیده شکل است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۲۵

گردیدی، و قاف «۱» الزقَاب «۲» بغاه در وقاف «۳» صرامت «۴» با تیغ ملامت [۱] قفا الدَّهر «۵» قفا خریدی «۶». ناوک دل دوز راست نشان بسان الف، الف «۷» با عین «۸» اعدا گرفت و رایت منکوس دشمن سست رأی در آن عرصه قیامت از «کَمَنْ بَاءً بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ» «۹»، از حملات یلان آهن خای «۱۰» هیئت [۲] بای معکوس یافت. غین «۱۱» عین «۱۲» عدو، از امتزاج دم به هایهای ساکب «۱۳» دمع [۳] «۱۴» گردید، و پشت نون «۱۵» در زیر اقلام مقالِم رماح «۱۶» و قوایم مراکب بشکل دایره نون خمید. تا افول مهر منیر بی حرف [۴] «۱۷» حرف جنگ و ستیز با حرف «۱۸» شمشیر تیز در میان بود.

حروف هجاء النَّاس فی ه ثلاثه جواد و رم ح ذاب ل «۱۹» و حسام

[۱]- یو، این جمله را ندارد.

[۲]- یو، خاهیان. عت: خائبات.

[۳]- نو، ط، اضافه دارد: بل عین عدم دمع.

[۴]- نو، ط، اضافه دارد:

و من الناس من یعبد الله علی حرف.

(۱) - موی آویزان در پشت گردن (المنجد).

(۲) - ج رقبه، گردن.

(۳) - با کسی فرا ایستادن در پیکار (ر ب).

(۴) - دلیری (ر ب).

(۵) - طول زمان (ر ب). همیشه.

(۶) - قفا خواریدن، شرمند شدن (غیاث).

(۷) - خو گرفتن (ر ب).

(۸) - چشم.

(۹) - مانند کسی که بازگردد به خشمی از خدا (از آیه ۱۵۶ سوره آل عمران).

(۱۰) - پرزور دلیر.

(۱۱) - ابر (ر ب)

(۱۲) - چشم و غین عین اضافه تشبیهی است.

(۱۳) - ریزنده.

(۱۴) -

(۱۵)- ماهی که گاو زمین را بر پشت دارد. و نیز بمعنی دوات است.

(۱۶)- مقالرمی، تندیهای نیزه (ر ب).

(۱۷)- بی سخن، بی گفتگو.

(۱۸)- تیزی (ر ب).

(۱۹)- قنا ذابل، نیزه باریک چسبیده پوست (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۲۶

و براهین قاطعه و حجج ساطعه در ابطال هستی اعدا به محاجه از لب تیغ و دهان تفنگ و زبان سنان ملسن «۱» می گذشت، و رشق «۲» مشق دشق «۳» و مشق «۴» دلاوران در صفحه مشقی میدان از صریر خامه تیز و کششهای مد شمشیر گوشزد جان بدخواهان می گشت، و با گزلك «۵» سیف باضك «۶» دست و بازوی سروران قلم می شد، و لوح سرنوشت هرکس بسوی عدم رقم.

باز افاغنه چون دیدند که با خاشاک، راه بر سیلاب و بشاخص «۷» گذر بر آفتاب نمی توان بست، از حملات رماه «۸» بهرام «۹» رمی «۱۰» آرش وش «کسعی» «۱۱» کیش [۱] و

[۱]- یو، که می کش.

(۱)- آنچه سرش را مانند زبان ساخته باشند (ر ب).

(۲)- بانگ قلم (ر ب).

(۳)- تیر انداختن (ر ب) و مشق رشق اضافه تشبیهی است.

(۴)- بشتاب نیزه زدن (ر ب)

(۵)- رک ح ۲۰ ص ۶۱.

(۶) - بران (ر ب).

(۷) - چوبی یا چیز دیگر استوانه شکل که در آفتاب نصب کنند و از سایه آن ظهر را تشخیص دهند.

(۸) - ج رامی، تیرانداز.

(۹) - مریخ، و بهرام رمی ترکیب وصفی است. و مریخ ستاره جنگ است

(۱۰) - نام پهلوان تیرانداز ایرانی که در اساطیر نوشته اند تیری از آمل انداخت و تیر مدت چهل روز راه را طی کرد

(۱۱) - گویند نام او محارب بن قیس و از بنی کسع و شتر چران بود.

روزی درخت نبعی را دید که از کوه رسته است و آن درختی است که از شاخ آن کمان سازند ویرا خوش آمد و آن را پیورید تا نیک بروئید و درخور کمان شد، پس از آن کمانی نیک بساخت و شبانگاهی دسته ای گورخر دید، تیری بینداخت و آن تیر به گوری خورده از آن بگذشت و به کوه نشست و آتشی از کوه بجهید، وی پنداشت که تیر او بخطا رفت. پس همچنین تا چند دسته گورخر بر او بگذشت و او هر بار تیری چنان می انداخت و پنداشت که خطا می رود سپس بخشم آمد و کمان بشکست بامدادان گورها را دید مرده و تیرها بخون آغشته، پس سخت پشیمان شد و انگشت شصت خویش چندان بخایید که بیفتاد.

شاعران عرب را در این باره شعرهاست (رک مجمع الامثال).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۲۷

قادراندازان «۱» شغا «۲» بند شغاد «۳» فن أهوز [۱] «۴» مهارت، چهره بسان عزازیل «۵» از زخم و رجم «۶» شهب «۷» ثاقبه [۲] «۸» تافته با فئه «۹» باقیه، تافته دل و سوخته جان هزیمت یافته اثنا «۱۰» به ثنای [۳] «۱۱» گریز کرده بشیراز آمدند. پس «اشرف» بر شرف [۴] «۱۲» تدبیر در آمده از آن ورطه هایله طریق و راطه «۱۳» پیش گرفت، «یُریدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا» «۱۴» و «میاصدیق» «۱۵» و «ملا زعفران» را باستطلاب «۱۶» مأمّن نجات و استعفاء «۱۷» از زلّات «۱۸» بادره [۵] «۱۹» به دربار [۶]

[۱]- تمام نسخ آهوز

[۲]- ط، نو، باقبه باقیه، نو ندارد.

[۳]- یو، شنا

[۴]- یو، بشرف.

[۵]- نو، بادری

[۶]- ط، بدر.

[۷]- یو، بحض، عت به حص.

(۱)- رک ح ۲ ص ۱۲۹

(۲)- ترکش و تیردان (برهان).

(۳)- نام برادر رستم (برهان)

(۴)- نام تیراندازی بوده به غایت قادرانداز در زمان انوشیروان (برهان) مصحف و هرز. و هرز دیلمی از سرداران انوشیروان ...
(رک ح ۵ ص ۱۹۱ برهان مصحح آقای دکتر معین).

(۵)- شیطان.

(۶)- سنگسار کردن. لعنت. دشنام (ر ب).

(۷)- ج شهاب.

(۸)- شهاب ثاقب شعله افروخته (ر ب) شعله ای که شیاطین بدان از آسمان رانده شوند و این جمله مأخوذ است از آیه ۱۰
سوره صافات.

(۹)- گروه (ر ب).

(۱۰) - بازگردیدن (ر ب) بازگشت.

(۱۱) - ثناء، ستایش بمدح باشد یا بدم (ر ب).

(۱۲) - ج شرفه، کنگره (ر ب).

(۱۳) - مکر و فریب (ا قرب الموارد).

(۱۴) - می خواهند که فراگیرند میان این راهی (قرآن کریم آیه ۱۴۹ سوره نساء)

(۱۵) - در روضه الصفا تألیف مرحوم هدایت، ملا صدیق آمده است.

(۱۶) - این باب قیاسا از ماده طلب استعمال شده.

(۱۷) - پوزش خواستن.

(۱۸) - ج زله بفتح اول و تشدید دوم، گناه و خطای بی اراده. لغزش (ر ب).

(۱۹) - تیزی خشم و شتابزدگی، خطا در قول یا فعل که از خشم پدید آید (ر ب).

(۲۰) - امانت دار و معتمد علیه (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۲۸

امان تحصن جست. در طرمساء «۱» مساء «۲» در هنگامی که سواد لیل «۳» غدافی «۴» به زاغ

پا «۵» بر غراب حالک «۶» کیف حالک «۷» می گفت طایر میثاق را میساق [۱] «۸» ساخته و همای دولت را غراب البین «۹» گفته «رکب جناحی الطائر» «۱۰» به ادلاج «۱۱»، ناحی «۱۲» انحاء «۱۳» گریز شد، و در همان ظلمت لیل «أجبن من نهار» «۱۴» بحمل أحمال نپرداخته بلا تحمّل اسباب تجمّل را ریخته با سپاه ملومه «۱۵» ملومه [۲] «۱۶» و اتباع و پیروان [۳] پیروان [۴] و هوش، هوس و آرزوی سروری را از روی درد و داغ وداع کرده هملاج «۱۷» باد حمله را «و هو أشأم من حمیره» «۱۸» بسمت فرار متقاذف «۱۹» ساخت و از راه فسا [۵] تفصی «۲۰» جست «رجع علی حافرته» «۲۱» توقتاولان [۶] «۲۲» قلاع [۷] «۲۳»

[۱]- یو، طایر میثاق ساخته.

[۲]- یو، ندارد.

[۳]- ط، پیروان

[۴]- عت، و پیروان و هوش ...

[۵]- ط، نسا

[۶]- ط، و توقتاولان.

[۷]- نو، ط، قلان.

(۱)- تاریکی و تراکم آن (رب).

(۲)- شب.

(۳)- شب.

(۴)- غداف زاغ سیاه (رب) غدافی، زاغ مانند.

(۵)- زاغ پا، طعنه و سرزنش (برهان)

(۶)- سخت سیاه (رب).

(۷)- چونست حال تو.

(۸) - مرغی که بال برهم زند در پریدن (ر ب) پرزن.

(۹) - زاغ پیسه یا سرخ منقار (ر ب) و پندارند که او بانگ فراق می دهد.

(۱۰) - و در مجمع الامثال، ركب جناحی النعامه، برای کسی مثل زند که در گریز یا کار دیگر بکوشد.

(۱۱) - اول شب رفتن (ر ب)

(۱۲) - آهنک کننده (ر ب).

(۱۳) - ج نحو، راه. سو (ر ب).

(۱۴) - ترسو تر از جوجه اشوات (جباری).

(۱۵) - سرزنش شده.

(۱۶) -

دیوانه. گرد و فراهم شده (ر ب).

(۱۷) - ستور نیک رو (ر ب).

(۱۸) - شوم تر از حمیره و آن اسب شیطان ابن مدلج (بزعم جاهلیان) است و آن را داستانی است که در مجمع الامثال بتفصیل آمده است.

(۱۹) - شتابنده در تاخت (از ر ب).

(۲۰) - رهائی یافتن (ر ب).

(۲۱) - بازگشت از راهی که آمده بود (مجمع الامثال).

(۲۲) - ترکی، نگاهبان پرچم. نگاهبان.

(۲۳) - ج قلعه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۲۹

و قراولان «أبصر من زرقاء الیمامه» «۱» و عقاب ملاح «۲»، انهزام افغان را دریافته کیفیت حال را بمسامع والا رسانیدند. بعد از آنکه میاصدیق «۳» صبح صادق به آیین [۱] هندوان از شفق زعفران بر جبین صندلی رنگ سود، موکب همایون در آغاز بصره «۴» عین «۵» و عین [۲] بصره «۶» [۳] مانند سیل موج و بحر عجاج «۷» و ابر عججاج «۸» و ریح «۹» مهداج «۱۰» به جنبش درآمده متعاقب [۴] روان شد.

چون شمیم «۱۱» شمامه مشامه «۱۲» و مشامیم «۱۳» مشامه «۱۴» بمشام شوم ایشان رسید «ملا محمد میاجغو» [۵] با فوجی از افغانه یل در سر پل «فسا» [۶] پای ثبات افشرده بمفاد «اشدد حظی قوسک» «۱۵» دست بر ترکش جلادت زده، چون تیر

[۱] - یو، ما بین

[۲] - نو، ط، ندارد.

[۳] - یو، بصره.

[۴] - نو، ط، بتعاقب.

[۵] - عت، نو، میاجو، ط میاجیو.

(۱)- بینا تر از زرقاء یمامه و یمامه نام زنی است که آن بلد را بنام او خوانند و گویند چیزی را از مسافت سه روز راه می دید و او را داستانی است که در مجمع الامثال آمده است.

(۲) - ابصر من عقاب ملاح، مثلی است و ملاح دشت بی گیاه بود (رک مجمع الامثال)

(۳) - معنی این کلمه معلوم نشد و مسلماً با میاصدیق شیخ الاسلام افغان که در ص ۲۲۷ نام او گذشت ارتباطی ندارد. شاید میاسین است ج میسان، بمعنی ستاره روشن و نساخ آن را تحریف کرده اند.

(۴) - آفتاب بوقت بر آمدن (ر ب)

(۵) - آفتاب (ر ب).

(۶) - بامداد خنک (ر ب).

(۷) - با بانگ و فریاد (ر ب).

(۸) - با بانگ و فریاد (ر ب).

(۹) - باد.

(۱۰) - با بانگ و فریاد (ر ب).

(۱۱) - بوی خوش (ر ب).

(۱۲) - نزدیک شدن (ر ب).

(۱۳) - ج مضموم، مشک (ر ب).

(۱۴) - شوم (ر ب) بدبختی

(۱۵) - ای حظبی کمان خود را محکم ساز، و حظبی نام مردیست و این مثل بنی اسد راست که برای آمادگی کار زنند (مجمع الامثال)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۳۰

مفوق «۱» با ساق مشمر «۲» «أصرد من السهم» «۳» مشغول دفاع و مانند کمان پشت بخصم در کشاکش نزع گشت. مبارزان قراع «۴» با سیف أقرع «۵» و سنان أصلع «۶» بقرع «۷» و قراع «۸» پرداخته، فزع «یوم أكبر» «۹» ظاهر ساختند. جمعی نهیر «۱۰» از اعداء مقهور از فرط هراس اسب بر آن نهر نهر «۱۱» رانده، بمدلول «فَحَسَّ فُنَّا بِهِ وَ بَدَارِهِ الْأَرْضَ» «۱۲» چون حمار «۱۳» در خر «۱۴» ماندند، و برخی به آب سیف فلوع «۱۵» مستغرق شده، قلیل بلیل [۱] «۱۶» که در آجال «۱۷» ایشان تأجیلی «۱۸» بود، بعد لای «۱۹» از گل و لای و آب شمشیر نجات یافته به پای گریز

سر از معرکه ستیز بدر بردند. و جمیع [۲] فنیات «۲۰» و قنیات «۲۱» و قنیات «۲۲» و از اطفال رضیع «۲۳» تا پیران وضع «۲۴» در آن ورطه هولناک آغشته آب و خاک و سقطه «۲۵» مساقط «۲۶» هلاک شدند. دلیران سر و بالای [۳] چگل «۲۷»،

[۱]- یو، بلیلی.

[۲]- ط، جمیع

[۳]- بالائی.

(۱)- سوفاردار (ر ب).

(۲)- جامه برداشته، کنایت از چالاکی و آمادگی است.

(۳)- نافذتر از تیر، مثلی است (از مجمع الامثال).

(۴)- صلب و سخت از هر چیزی (ر ب).

(۵)- شمشیر نیکو آهن (ر ب).

(۶)- زدوده (ر ب).

(۷)- کوفتن (ر ب).

(۸)- مص باب مفاعله، واكوفتن دلیران بعضی بعض دیگر را.

(۹)- قیامت.

(۱۰)- بسیار (ر ب).

(۱۱)- گشاده (ر ب).

(۱۲)- پس فروبردیم او را و خانه اش را به زمین (از آیه ۸۱ سوره قصص).

(۱۳)- خر.

(۱۴) - گل تیره و چسبنده (ر ب).

(۱۵) - بران (ر ب).

(۱۶) - اندک، قلیل بلیل از اتباع است (ر ب).

(۱۷) - ج اجل.

(۱۸) - تأخیر.

(۱۹) - سختی (ر ب).

(۲۰) - دخترکان جوان.

(۲۱) - ج قینه، کنیزک یا کنیزک آوازخوان (ا قرب الموارد).

(۲۲) - محشیان آن را کسب شده ها معنی کرده اند (ج قنیه بضم اول). ولی ج قنیه فنی بکسر اول و فتح ثانی است.

(۲۳) - شیرخوار.

(۲۴) - از مرتبه فرودافتاده (ر ب) از کار مانده. ناتوان.

(۲۵) - ساقطشده، افتاده

(۲۶) - جای افتادن (ر ب).

(۲۷) - شهریست از ترکستان که مردم آنجا به غایت خوش روی می باشند (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۳۱

بالای و چگل «۱» همخوابه، و زالان «۲» مضاجع «۳» رودابه «۴» گشتند و ابکار «۵» چاشنی

ضربه البکر «۶» دریافتند.

هر مؤنثی به مذکری که مذکر [۳] «۷» تهدید «فَهْلٌ مِنْ مُدَّكِرٍ» «۸» بود مصادف [۴] گردید و هر رود زنی در غمرات «۹» رود که از مضمون «بِسَّ الْمَوْزُودُ» «۱۰» اخبار می کرد، مورد «إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ» «۱۱» آمد. رزمه «۱۲» های خارا «۱۳» خوارتر از خارا «۱۴» در عرصه رزم ریخته شد «فَأَهْلِكُوا بِالطَّاعِنِيهِ» «۱۵»، و اثواب «۱۶» حریر از پیکر حرایر «۱۷» مانند حرایر «۱۸» به خاک هامون آمیخته، «فَهْلٌ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيهِ» «۱۹»

[۱]- ط، ضرب.

[۲]- یو، البکو.

[۳]- ط، بذکر.

[۴]- ط، مصارف و مصادف.

(۱)- گل و لای و لجن (برهان).

(۲)- پیر سپیدمو، وجه شبه آمیختن با گل و لای است و نیز در آن ایهامی است به نام زال پدر رستم بمناسبت ذکر رودابه زن وی.

(۳)- افا باب مفاعله، همخوابه.

(۴)- آب رود، آب رودخانه و در آن ایهامی است به رودابه دختر مهرباب کابلی زن زال.

(۵)- ج بکر.

(۶)- ضربتی که در یک بار صاف ببرد (رب)

(۷)- یادآورنده.

(۸)- پس آیا پندگیرنده ای هست (از ذیل آیه ۱۵ یا ۱۷ سوره قمر).

(۹)- ج غمره بفتح اول و سوم، بسیاری آب.

(۱۰) - بد جایی است که درآیند (از آیه ۱۰۰ سوره هود).

(۱۱) - همانا خدا آزمایش کننده است شما را به نهری (از آیه ۲۵۰ سوره بقره).

(۱۲) - بقیچه رخت (برهان).

(۱۳) - نوعی از بافته (تافته؟) ابریشمی. (برهان مصحح آقای دکتر معین).

(۱۴) - سنگ سخت (برهان).

(۱۵) - پس هلاک گردانیده شدند به آواز سخت عذاب (از آیه ۵ سوره الحاقه)

(۱۶) - ج ثوب، جامه.

(۱۷) - زنان آزاده و کریمه.

(۱۸) - ج حره بضم اول، ریگ بی گل (از رب).

(۱۹) - پس آیا بینی ایشان را هیچ بازمانده ای؟

(آیه ۸ سوره الحاقه)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۳۲

در حسرت [۱] خروش «۱» و فغان «۲»، خروش و فغان افغان بچرخ گردان پیوست، و قدسیان فلک، «۳» فلک الحمدگویان و پای کوبان بساط نشاط و مهاد «۴» انبساط، انبساط «۵» دادند، و در آن روز آتش عمر «میاجیو» که بر بادپای آتشین سم، در ساحت برزین «۶» آذر برزین «۷» بودی با آذر برزین «۸» در خاک هلاک به آب شمشیر انطفأ «۹» پذیرفت و اشرف آهو سرشت از راه کویر «آنزی من ظبی» «۱۰» بسمت سیستان سیستن «۱۱» کرده از آنجا با رجا و بیم به ارجاء «۱۲» و انحاء «۱۳» خاران و رخشان [۲] من محال بلوچستان ارخاء «۱۴» عنان جانب «۱۵» کرد و به آنجانب خایب و حائب [۳] «۱۶» جائب «۱۷» شد. در اواخر ماه جمادی الثانی سنه ۱۱۴۲ در حدود گرمسیر مسیر او با حالت سوء «۱۸»، سوی «بِسِّ الْمَصِیْرِ» «۱۹» گشته، از لَج «۲۰» بلوج «۲۱» لَج «۲۲»

[۱] - ط، و در حسرت.

[۲] - یو، و درخشان. ط، خاران درخشان.

[۳] - یو، جانب خایب و جایب و جایب حایب.

(۱) - ج خرش بفتح اول و دوم، متاع فرومایه خانه (رب).

(۲) - ج فغ، معشوق و یار و دوست (برهان).

(۳) - پس تراست سپاس.

(۴) - بستر و گسترذنی (رب)

(۵) - گسترذن.

(۶) - صحرا (برهان).

(۷) - نام شخصی از خلفای ابراهیم زردشت! (تخلیط ابراهیم پیغمبر و زرتشت و ساختن وجه اشتقاق عامیانه از آذر برزین

(۸) - آذر مهر برزین، نام

یکی از سه آتشکده مهم عهد ساسانی (حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین).

(۹) - خاموشی.

(۱۰) - جهنده تر از آهو. مثلی است (مجمع الامثال).

(۱۱) - جستن جست و خیز کردن (برهان).

(۱۲) - ج رجو، کرانه (ر ب).

(۱۳) - ج نحو سو (ر ب).

(۱۴) - فرو گذاشتن، فروهشتن (لغد) رها کردن.

(۱۵) - اسب گشاده پا (ر ب).

(۱۶) - گناهکار (لغد).

(۱۷) - مسافت برنده (ر ب) رونده.

(۱۸) - بد.

(۱۹) - دوزخ.

(۲۰) - شمشیر (ر ب).

(۲۱) - روشن شدن (ر ب). (استعمال مصدر بعنوان صفت)

(۲۲) - گروه بسیار.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۳۳

بلوج «۱»، ابلوج «۲» مرگ چشید و نوای «العجب کل العجب بین جمادی و رجب» «۳» از ثری به ثریا رسید، و مصدوقه «تَلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ» «۴» درباره او و اعوان صورت ظهور یافت. «وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ» «۵».

در ازاء این خدمت صبح اقبال بلوجیه تبلیج «۶» یافت و اختر طالع اهل خاران درخشان، از پرتو خورشید عنایات خدیو ذره پرور، خار «۷» رخشان گشت و فاضل نحریر قمقام میرزا قوام الدین محمد قزوینی در آن تاریخ تاریخ قتل او را منظوم ساخته بود در این سلک مثنوی، انسلاک می یابد:

الأشرف سلّ سيف بغى و سرف و اشتدّ به المحنه فى كلّ طرف لما انقضت المدّه لم يستأخر أرخت هلاکه ب «قتل الأشرف»
«۸» [۱] ساقى دوران از اینها ————— پر کن ————— خالی و خالی پر کند

[۱] - ط، اضافه دارد: شعر.

(۱) - بلوچ.

(۲) - قند سپید (ر ب).

(۳) - در مجمع الامثال آرد: که نخستین بار این جمله را عاصم بن مقشعر گفت، هنگامی که قصد

کشتن قاتل برادر خود را کرد و آن آخرین روز از جمادی الثانی بود و عاصم می خواست که قاتل برادر را پیش از رسیدن ماه رجب بکشد، چه رجب ماه حرام بود و چون بر او دست یافت و او را بکشت گفت: العجب ... (رک مجمع الامثال)

(۴) - آنها امتی بودند که همانا در گذشتند (از آیه ۱۲۸ سوره بقره).

(۵) - و اگر نبود راندن خدا مردم را بعضی به بعض دیگر هرآینه تباه می شد زمین (از آیه ۲۵۲ سوره بقره).

(۶) - روشن شدن (ر ب).

(۷) - ماه شب چهارده (برهان).

(۸) - ۱۱۴۲ ه. ق.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۳۴

بعدها [۱]، که نسخه نثر [۲] اوضاع شیراز شیراز نظم یافت، اعلاى لوای کشورگیری به دولت کبری بسمت [۳] شوشتر گردید [۴]. بنا بر آنکه از غرب ترکتازی بحال عجم واقع می شد صناید «۱» آن طایفه را از حیز «حویزه» «۲» در حوزه خراسان متحیز ساختند.

در بیان فتح ارومیه [۵] و تبریز

در بیان فتح ارومیه [۵] و تبریز

«لَيْئِيْزِرَنَّ اللهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللهَ لَقَوِيٌّ عَزِيْزٌ» «۳» چون قصبه نهاوند محتشد «۴» فوجی از قروم «۵» و اهل شقاق روم می بود بعد از ورود بحدود بروجرد [۶] جرد «۶» خرد خرده بین را در جرده «۷» عزیزت جنیبت «۸» موکب همّت ساخته، هنگامی که مرغ زرین خورشید از فضای جهان بوقلمون رو بعشعش «۹» عشا گذاشت، و غراب غرب «۱۰» بیضه بیضا «۱۱» در زیر پر آورده افراخ «۱۲»

[۱] - عت، ط، بعد ما.

[۲] - یو، نشر، عت، نثر اوضاع.

[۳] - ط، ندارد.

[۴] - ط، گردید.

[۵]- یو، ارومی.

[۶]- یو، بر خرد.

(۱)- ج

صنیدید، مهتر دلاور (ر ب).

(۲) - هویزه، مرکز بخش، فعلا تابع شهرستان دشت میشان است.

(۳) - هر آینه یاری می کند البته خدا کسی را که یاری می کند او را.

(از آیه ۴۱ سوره حج).

(۴) - جای گرد آمدن.

(۵) - ج قرم بفتح اول، مهتر (ر ب).

(۶) - ج اجرد، اسب کوتاه و تنک موی و آن ستایش اسب است (ر ب).

(۷) - زمین هموار بی گیاه (ر ب).

(۸) - یدک.

(۹) - و بفتح نیز، آشیانه مرغ زیر یکدیگر (ر ب).

(۱۰) - مغرب.

(۱۱) - آفتاب.

(۱۲) - ج فرخ، جوجه

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۳۵

أنجم «۱» بر آورد در جنح اللیل «۲» بجناح «۳» الجنوح «۴» و خوافی «۵» العقاب «۶» بعزم عقاب اعدا بسط جناح «۷» عقاب «۸» هما سایه همایون فال، و با کواکب [۲] «۹» شهبأ «۱۰» که کوكبه اش رخشنده تر از کواکب در شبها بود، ركض أدهم برق یمین صرصر شمال کردند [۳].

تسرّع حتی قال من شهد الوغی لقاء أعاد أم لقاء حائب؟ «۱۱» چون رایحه مسك «۱۲» «وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَيْتَ» «۱۳» با شمیم کافوری «وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ» «۱۴» در آمیخت [۴]

سَلَّ سيف الفجر عن غمد الدّجى و تعرّى الصّبح من ثوب الغلس «۱۵» و انجلى فى حلل فضّيه ما لها من ظلمه اللّيل دنس «۱۶» و سپاه شامی ظلمت و جيش حبش شب، بجانب اختفا گریخت

[۱]- یو، بحنوح.

[۲]- ط، اکواب

[۳]- عت، گردیدند و عت و ط، اضافه دارد: شعر.

[۴]- ط، اضافه دارد: شعر

(۱)- ج نجم، ستاره.

(۲)- و بضم نیز، پاره ای از شب (اقرب الموارد).

(۳)- پر.

(۴)- ج جنج، و نیز پیش آمدن

شب به تاریکی (ر ب) ..

(۵) - پره‌های بال مرغ که چون باز و منضم گرداند، پنهان شوند (ر ب).

(۶) - پرنده معروف. و مقصود شب است

(۷) - جانب، طرف.

(۸) - علم بزرگ (ر ب).

(۹) - ج کوب، مرد با سلاح، دلاور (ر ب).

(۱۰) - کتیبه شهباء، لشکر گران سلاح (ر ب).

(۱۱) - شتافت، چنانکه گفت کسی که حاضر بود کارزار را دیدار دشمنانست یا دیدار دوستان؟

(۱۲) - مشک.

(۱۳) - و سوگند بشب چون پشت کند.

(آیه ۱۷ سوره تکویر).

(۱۴) - و سوگند به بامداد چون پدید آید (آیه ۱۸ سوره تکویر)

(۱۵) - کشیده شد شمشیر سپیده دم از غلاف تاریکی شب، و برهنه شد بامداد از جامه تاریکی آخر شب.

(۱۶) - و هویدا شد در جامه های نقره گون (که) نیست آن را تاریکی و چرکی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۳۶

شعر [۱]:

كَانَ سَوَادُ اللَّيْلِ زَنْجٌ بَدَا لَهُمْ مِنَ الصَّبْحِ تَرَكُوا فَاسْتَكَانُوا إِلَى الْهَرَبِ «۱» بحدود نهایند رسیده و دم در دَمَامَه «۲» دمیده از نی نیزه اُزنی «۳» به نواختن نای رومی پرداختند، و دست انتقام افراخته تیغ یمانی با صولت و فز آختند. رومیّه [۲] بمحض جنبش بادپای بادپایان دلاوران «كَرْمَادٍ اَشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ» «۴» انتشار یافته ترک [۳] صبر و قرار، و بیک حمله جمله ننگ فرار اختیار کرده رو بوادی تواری «۵» و بوادی «۶» گریز نهادند، و نهایند با همدان ضمیمه قلمرو اقتدار گردید، و از همدان فوجی از دلیران که آب جوی شمشیر را در گلوی کینه جویی ماء معین می شمردند بتسخیر کرمانشاهان معین گشته اگر چه نخست بحسب تقدیر اقبال معین نیامد اما

آخر الامر بیمن دولت علیه غلبه یافتند، و بعد از چند روز مسموع مسامع اقبال شد که چند رومیان «میاندوآب» را که مسکن افشاریه است مرتع دواب ساخته و با خیل و رجل «۷» رحل اقامت انداخته اند. چون غراب شب بطلوع ماه مه‌دم «۸» شد و به فحوای «سر و

[۱]- ط، ندارد.

[۲]- ط، اضافه دارد: شومیه.

[۳]- ط، وداع.

(۱)- گویا سیاهی شب زنگی است (که) پدید شد برای آنان در صبح ترکی، پس فروتنی نمودند به گریختن.

(۲)- کوس، نقاره. نفیر. (برهان).

(۳)- نیزه راست منسوب به ذی یزن از ملوک حمیر (مهدب الاسماء بنقل لغد).

(۴)- چون خاکستریست که سخت بوزد بآن باد روزی که باد سخت باشد (از آیه ۲۱ سوره ابراهیم).

(۵)- پوشیده شدن.

(۶)- ج بادیه.

(۷)- پیاده (رب).

(۸)- پرنده ایست صاحب مخلب و دم او ابلق می باشد (برهان) منظور سایه روشن است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۳۷

قمر لک» [۱] «۱» «أغشم من السَّيْلِ «۲» «و أسرع من فريق الخيل «۳» «بِقَطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ» «۴» بقطع وادی مقصود پرداخته با قطع «۵» همّت، ادهم عزم را پویه برق و رفتار صبا بخشیدند، و زمانه می گفت:

أبدر ترائی فی دجی اللیل طالع أم الشمس ام نور لروضه ساطع زمانی که خروش خروس سحری از دجاجه «۶» لیل دجاجی «۷» برآمد، رایت عقاب پیکر، ظلّ وصول بر حوالی میاندوآب افکنده آن ناحیه جولانگاه دیده بان [۲] خیل منصور گشت. چون [۳] دیده بان جنود عثمانی دیده بآن گرد آشنا کرد تفرّس ورود فوج بیگانه نموده رومیّه را اخبار و به هیئت مجموعی و با

فلما فجر «۹» الفجر «۱۰» انهار النهار و نفر «۱۱» التفرغ غراب الغبار

[۱]- نو: ط، اضافه دارد: مثل.

[۲]- عت، دید دیدبان

[۳]- ط، ندارد.

(۱)- برو مادام که ماه تابانست، نظیر تا تنور گرمست باید نان پخت. فرصت را از دست نباید داد (رک مجمع الامثال).

(۲)- این مثل در مجمع الامثال بدون هیچ گونه شرحی آمده است. یکی از معانی غشم ستم است و شاید از آن جهت که سیل هر چیز را با خود می برد چنین وصفی برای آن آورده اند.

(۳)- شتابنده تر از اسب پیش افتاده در مسابقه (مجمع الامثال).

(۴)- در پاره ای از شب (از آیه ۸۳ سوره هود یا آیه ۶۵ سوره حجر).

(۵)- تازیانه (رب).

(۶)- ماکیان.

(۷)- نیک سیاه (رب).

(۸)- راست، ایستاده (برهان) حاشیه نو، تیغ گشته را مرکبا روبرو شده معنی کرده لیکن بدین معنی تیغ شدن است نه تیغ گشتن.

(۹)- شکافت.

(۱۰)- سپیده دم.

(۱۱)- گریزانند.

و ظهر فى الصّديع «١» الصّدع «٢» و انكشف قناع النّقع «٣» و وفد «٤» فود «٥» الطّليعه على الفود «٦» و الطّلع «٧» فيومئذ وقعت
الواقعه و الوقيعه فى الوقع «٨» و تيقّظت «٩» عيون الجعاب «١٠» من تعيّظ «١١» الأوتار «١٢» و رنّت «١٣» المرنان «١٤» و غنّت
الاورتار «١٥» و رقصت [١] مرّان «١٦» المراد «١٧» كجلاء «١٨» عرايس الجلاذ «١٩» و برزت حدود البيض «٢٠» كالخودود البيض
«٢١» من ملائها «٢٢» فى الملاء عاريه و رتعت «٢٣» السّمر «٢٤» فى كلاء الكلى «٢٥» راغبه و راعيه. فلما سلّ غرار «٢٦» السّيوف

سلب قرار الصّفوف [۲] و کَلَّمَا خَرَجُوا جَرَحُوا و بَرَّحَ «۲۷» بِهِمْ حَزَّ الْحَرْبُ فَبَرَحُوا «۲۸» و اعجزوا او ازعجوا «۲۹» و کَلَّمَا سَارُوا و شَدُّوا أُسْرُوا و شَدُّوا و ذَلُّوا و خَارُوا «۳۰» و ضَلُّوا و حَارُوا «۳۱» و نَاشِبُهُم «۳۲» النَّشَابُ «۳۳» فَعَادَتْ أُسُودُهُمْ قَنَافِذَ و ضَيَّقَهُم «۳۴» السَّهَامَ فَوَسَّعَتْ فِيهِمُ الْخَرْقَ النَّافِذَ «۳۵»

[۱]- عت، رفعت.

[۲]- يو، الصعوف.

(۱)- بامداد (ر ب).

(۲)- شكاف.

(۳)- غبار.

(۴)- برسولی آمد (ر ب).

(۵)- گروه (ر ب).

(۶)- ناحیه (ر ب).

(۷)- کرانه.

پشته. (ر ب).

(۸)- جای بلند از کوه (ر ب).

(۹)- بیدار شد.

(۱۰)- ج جعبه، تیردان.

(۱۱)- بخشم آمدن (ر ب). بجوش آمدن

(۱۲)- کینه.

(۱۳)- بانک کرد.

(۱۴) - کمان.

(۱۵) - ج وتر بفتح اول و دوم، زه کمان (ر ب)

(۱۶) - نیزه لرزان (ر ب).

(۱۷) - در حواشی ساده معنی شده ولی ضبط و معنی دقیق آن را نیافتیم.

(۱۸) - جلوه کردن.

(۱۹) - ج جلد، چابک

(۲۰) - خودها

(۲۱) - سفید.

(۲۲) - ج ملائه بضم اول، چادر (ر ب).

(۲۳) - چرید.

(۲۴) - نیزه ها.

(۲۵) - ج کلیه، گرده.

(۲۶) - دم (ر ب).

(۲۷) - در مشقت انداخت (ر ب).

(۲۸) - پس رفتند.

(۲۹) - بی آرام شدند.

(۳۰) - سست شدند.

(۳۱) - سرگردان شدند.

(۳۲) - لازم گرفت آنها را.

(۳۳) - تیر

(۳۴) - تنگ گرفت بر آنها.

(۳۵) - تیر که در جایی رود و سر آن از جای دیگر برون آید.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۳۹

فخسف بدورهم «۱» و حصرت «۲» صدورهم و محیط بهم من حوالیهم بمن حوالیهم و دارت دائره الدوائر «۳» علیهم بحیث ما
دبت «۴» منهم نمله «۵»

و لا- ذبت «۶» عنهم حمله. جمله حمله «۷» سلاح رومیه از بیم هندیه «۸» عجم خود را بر عرب «۹» زده برخی را سیلاب از گردن گذشته بسر رسید، و بعضی را قطره آب آتش رنگ «۱۰» از سر گذشته بگردن آمد. از جریان سیف که نوایر شرّ جز بآن اطفاء نپذیرد، رود خون جریان یافت، و مصنع «۱۱» دم «۱۲» از دم ضیع «۱۳» مصنع «۱۴» شد. بقیه السیف «۱۵» بجانب شهر تبریز، عنان ریز [۱] «۱۶» آهنک گریز کردند. باد پایان صرصر تک از رومیّه نه چندان بدست آمد که کمیت قلم به پایان بیابان بیان کمیت آن توان رسید، و «فُزَخ خان مکری» مکری اندیشیده بوده که بغته بغیه خود را از بغی باطن ظاهر سازد هر چند که آثار [۲] «غشّ القلوب يظهر فی فلتات الألسن و صفحات الوجوه» «۱۷» کمال قال الزهیر [۳]:

مـتـی تـک مـن صـدـیق او عـدوّ یـخـبرک الـوجـوه عـن الـقـلـوب «۱۸»

[۱]- یو، نو، عنان.

[۲]- عت، اضافه دارد، مثل. ط، هر چند که بمفاد القلوب.

[۳]- یو، الزهر. ط، الظهیر.

(۱)- ج بدر، ماه تمام.

(۲)- تنگ شد.

(۳)- هزیمت

(۴)- نه جنبید.

(۵)- مورچه.

(۶)- دفع نشد.

(۷)- ج حامل.

(۸)- هندی، کنایه از شمشیر (برهان).

(۹)- آب صافی بسیار (رب).

(۱۰)- شمشیر.

(۱۱) - حوض.

آبگیر (غیاث).

(۱۲) - خون.

(۱۳) - شمشیر جلا داده.

(۱۴) - آراسته، زیبا.

(۱۵) - مانده، آنها که از مرگ رستند، آنها که کشته نشدند.

(۱۶) - عنان ریز رسیدن، جلد و با شتاب رفتن (از آندراج)

(۱۷) - کینه دلها آشکار می شود در لغزشهای زبان و ظاهر رخسارها. در مجمع الامثال این مثل جزء امثال

مولدین آمده است.

(۱۸) - ر ک تعلیقات

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۴۰

از ناصیه حالش پیدا بود فی المثل «عینه [۱] فراره» (۱) لیکن در مدارج آن حال، مدارج (۲) مبنی بر نفاق و منبئ (۳) از شفاق نیز از و بروز کرده در حضرت خسروی بدست او دادند که: «أَقْرَأُ كِتَابَكَ» (۴) چون انکار آن کار نمی توانست کرد مصداق: «وَلَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُؤُسِهِمْ» (۵) انکشاف یافته سر به زیر افکنده شرمسار گردید. اگر چه به ترجمانی [۲] عجز از عهده ترجمان (۶) خیانت و جنایت خویش که خونس از آفت اراقت (۷) مصون [۳] ماند بر می آمد، اما چون قلع چشم او واجب عینی (۸) می نمود عین بدره (۹) بر عین (۱۰) بدره راجح آمده و مردم باصره اش را در دم اهرق دم کردند، و در قاب (۱۱) اللّحظه میل منافقت دیده منظورش را میل گشت و به تمنای نیل مرام چهره مرادش را نیل [۴]. روز دیگر بقصد تبارز (۱۲) متوجه تبریز گشتند رومیه که در دهخوارقان می بودند به فحوای:

إِن اللّٰهَ دَيْغٌ [۵] «۱۳» لِحَازِرٍ «۱۴» مَتَوَحَّشٍ يَخْشَى وَيَرْهَبُ كُلَّ جَبَلٍ أْبْلَقِ

[۱]- یو، علیه. نو، غلبه.

[۲]- ط، ترجمان.

[۳]- یو، حصول.

[۴]- ط، نیل رسیده.

[۵]- یو، المدلع.

(۱)- مثل است در حق کسی که ظاهر وی شاهد باطن او بود (از رب)

(۲)- ج مدرج، و مدرج بضم اول و فتح سوم، بمعنی رقعہ پیچیده که گم شده باشد (اقرب الموارد).

(۳)- آگاه سازنده.

(۴)- بخوان نامه ات را (از آیه ۱۵ سوره اسری).

(۵)- و اگر به بینی آن هنگام که گناهکاران به

زیر افکنده اند سرهاشان را (از آیه ۱۲ سوره سجده).

(۶) - نیازی را گویند که بعد از گناه و تقصیر گذرانند (برهان).

(۷) - ریختن.

(۸) - معین، آنچه بر شخص بخصوص واجب شود، مقابل واجب کفائی که بمجرد ادا شدن (از هر که باشد) تکلیف ساقط می شود.

(۹) - عین بدره، چشم سبک نگر یا چشم تمام، مانند بدر (ر ب).

(۱۰) - طلا

(۱۱) - مقدار (ر ب)

(۱۲) - بیرون آمدن دو حریف برای جنگ (ر ب).

(۱۳) - مار گزیده.

(۱۴) - حاذر، ترسنده.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۴۱

بمحض رکضت «۱» خیل ابلق سواران کمندا فکن که هریک «اشهر من فارس الابلق» «۲» بودند خود را «به کوه مرجان» «۳» کشیدند. الماس «۴» پاره های زمرد پیکر دامن مرجان «۵» به دامن «کوه مرجان» برافشاندند، و از لعلهای پیکانی «۶» ناوک یا قوت سیلانی «۷» سیلان یافت، و نرخ عقیق جگری در عقیق «۸» آن وادی ارزان شد. هر پیاده، سام سواری را زبون تر از زال از اسب هستی پیاده می کرد، و هر شیردلی شتردلی را کالجمل الانف «۹» گرفته می آورد. رومیّه عاقبت تاب مضرب [۱] «۱۰» آتش مضرت [۲] یلان نیاورده مضرب العنان «۱۱» شدند و خطّه تبریز مضرب «۱۲» مضرب «۱۳» عزّ و شأن گردید و ایالت آنجا به بیستون خان که از سلاطین افشار [۳] بود تفویض یافت. پس بمدلول

[۱] - ط، مضراب

[۲] - یو، مضرب

[۳] - ط، افشاریه.

(۱) - جنبش (ر ب).

(۲) - و من فرس الابلق نیز آمده است. (ر ک مجمع الامثال).

(۳) - کوهی است در حوالی تبریز.

(۴) - شمشیر (برهان).

(۵) - مقصود خونست.

(۶) - مؤلف برهان ذیل پیکانی آرد: نوعی از لعل

و فیروزه باشد. و در ذیل لعل پیکانی آرد: لعلی را گویند که به اندام پیکان باشد ...

بخون ساده ماند اشک و خاک سوده دارد رخ مگر رخ لعل پیکانست و اشکم لعل پیکانی

(خاقانی عبد الرسولی ص ۴۲۲)

درون پرده گل غنچه بین که می سازد ز بهر دیده خصم تو لعل پیکانی

(حافظ)

(۷) - منسوب به سیلان.

(۸) - هر چه سیل بشکافد از زمین (ر ب).

(۹) - مانند شتر مهار کرده رام (از ر ب).

(۱۰) - شمشیر (ر ب).

(۱۱) - در نسخ چنین است و مناسب بلکه اصح مضطرب العنانست، گویند جاء مضطرب العنان، یعنی آمد شکست خورده (از

ر ب)

(۱۲) - جای زدن.

(۱۳) - خرگاه کلان (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۴۲

«إذا تولی عقد شیء أحکمه» [۱] «باستصفا» [۱] «۲» و استقصاء [۲] امور و استقصاء [۳] «۳» و استفصال «۴» مهام جمهور و تجمیل «۵» ابرار و تخمیل «۶» اشرار و رفع تحمیل و اوزار «۷» و احکام «۸» اشخاص طامحه «۹» و تعقیل «۱۰» نفوس جامحه «۱۱» و تقصیر «۱۲» ایادی متطاولة «۱۳» و تطویل ایادی متطولة «۱۴» پرداخته اذهاب «۱۵» اذهاب «۱۶» و اشتات [۴] «۱۷» اسباب رومیّه به لشکر رکابی «۱۸» و باقیات [۵] قنات «۱۹» و اطراف که از قنات «۲۰» قنات «۲۱» در اطراف مجتمع بود برای مصارف ملکی به بیستون خان تحویل و تحویل «۲۲» شد، و در ظاهر این امور و مصادر این شئون احمد پاشا والی بغداد با امداد «۲۳» و اجناد «۲۴» بامداد رومیّه

[۲]- عت استصفا.

[۳]- یو، ندارد.

[۴]-

-
- (۱)- و در مجمع الامثال: اذا تولى عقد شىء اوثق (؟) وقتى كارى را عهده دار شد آن را استوار مى سازد براى كسى مثل زنند كه در كارها حزم و جدى دارد.
- (۲)- خالص چيزى را گرفتن.
- (۳)- قاضى كردن (ر ب).
- (۴)- تفصيل خواستن (ذيل اقرب الموارد)
- (۵)- آراستن نيكو كردن (ر ب).
- (۶)- اين باب از اين ماده در قطر المحيط، منتهى الارب. اقرب الموارد.
و ذيل آن ديده نشد.
- (۷)- ج و زر بكسر اول، بار گران.
- (۸)- منع كردن كسى را آنچه خواهد. لگام ساختن براى اسب (ر ب).
- (۹)- درگذرنده از حد.
- (۱۰)- عقال بستن. زانو بند زدن، چنانكه ساق شتر را.
- (۱۱)- سر كش.
- (۱۲)- کوتاه كردن.
- (۱۳)- دراز شده.
- (۱۴)- فضل نماينده، نعمت دهنده، بخشنده
- (۱۵)- ج ذهب، لشكر شكست خورده

(۱۶) - ج ذهب بفتح اول و سکون ثانی، لشکر خورده (ر ب).

(۱۷) - پراکنده.

(۱۸) - آنکه پیاده در رکاب رود (آندراج) رکابدار

(۱۹) - متاع (اقرّب الموارد).

(۲۰) - افتاده، اسقاط.

(۲۱) - ج فئه.

گروه (ر ب).

(۲۲) - بخشیده (از ر ب).

(۲۳) - ج مدد

(۲۴) - ج جند.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۴۳

به کرمانشاهان آمده [۱] از استماع خبر به چیره دستی کتیبه زعزاعه «۱» از مقام اقامت «اسرع من الزعزع» «۲» متزعزع «۳» گشته
با حال متوزع «۴» و بال «۵» متفزع «۶» و روع [۲] «۷» متصعصع [۳] «۸» و قلب متضعضع «۹» سادم «۱۰» و نادم با دم سرد و
سرشک گرم سرود «العود احمد» «۱۱» سراییدن گرفت، و چون دید که از جدّ و جهد مقصودش روا نشد بسمت بغداد روانه
شد [۴] بفاصله چند

روز که اختر عزم تسخیر ایران از افق ضمیر خدیو بارع، بازغ «۱۲» شده بود خبر داهیه دهیا «۱۳» و سانحه دهماء «۱۴» خراسان قارع مقعر «۱۵» مقارع «۱۶» اسماع «۱۷» و باعث مفازع «۱۸» و ارتیاع «۱۹» گشته موجب انغفاق «۲۰» عنان و انصفاق «۲۱» موکب نصرت نشان گردید.

[۱]- عت، آمده بود.

[۲]- یو، ندارد.

[۳]- یو متضعع.

[۴]- یو، شدند

(۱)- لشکر بسیار اسب (ر ب).

(۲)- شتابنده تر از باد که سخت چیزها را بجنباند، و نیز سیر زعزع، شتابی که در آن جنبش بسیار باشد (ر ب).

(۳)- جنبنده.

(۴)- پراکنده.

(۵)- خاطر.

(۶)- ترسناک.

(۷)- بیم (ر ب).

(۸)- پراکنده (ر ب).

(۹)- عاجز. نیازمند (ر ب).

(۱۰)- اندوهگین، پشیمان (ر ب).

(۱۱)- بازگشتن پسندیده تر است، مثلی است و نخستین کس که این جمله را گفت خداهش بن حابس بود از بنی تمیم (ر ک مجمع الامثال).

(۱۲) - تابان.

(۱۳) - داهیه دهیاء، بلای سخت (ر ب).

(۱۴) - سیاه، تیره.

(۱۵) - به تک رسنده (ر ب).

(۱۶) - ج مفرع.

(۱۷) - ج سمع.

(۱۸) - ج مفزعه، آنچه که از وی ترسیده شود (ر ب).

(۱۹) - ترسیدن (ر ب).

(۲۰) - بازگشتن (ر ب).

(۲۱) - بازگشتن (ر ب).

در بیان جنگ ابراهیم خان با افاغنه و شکست او از آن طایفه لئیم

در بیان جنگ ابراهیم خان با افاغنه و شکست او از آن طایفه لئیم

«ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» (۱) ابراهیم خان اگر چه خاقان سخی را برادر اخی بود اما در امر قتال اقبال نداشت

شعر:

لیس قدامی التسر کالخوافی و لا توالی الخیل کالهوادی (۲) و فی المثل «لیس قطا مثل قطی» (۳) با وصف اینکه [۱] خدیو کشورگیر در سال ماضی از افعال افغان عاصی غاضی (۴)

گشته با جمله به مجامله معامله و اخبات «۵» لهیب مجادله و محامله «۶» کرده باز بر وفق عهد و ذمام [۲] «۷» زمام اختیار امور هرات را بالله یار خان باز گذاشته بود. آن فوج دغا چون کئی «۸» کینه و داغ داغینه «۹» بر دل داشتند. به مؤذای «بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلِ وَ لَوْ رُدُّوا

[۱]- ط، آنکه.

[۲]- یو، ندارد.

(۱)- آن تقدیر خدای غالب دانا است (از آیه ۳۸ سوره یس).

(۲)- نیست بالهای دراز کرکس مانند پره‌های خرد، و نیست سرین‌های خیل مانند گردن‌های آن. این بیت در مجمع الامثال ذیل مثل لیس القدامی کالخوافی آمده.

(۳)- مثلی است یعنی نیستند بزرگان مانند خردان. چنین است. ضبط مثل در مجمع الامثال و منتهی الارب و در اقرب الموارد قطی به تخفیف ط، و تشدید یا، ضبط شده.

(۴)- خاموش و در دلدارنده (ر ب).

(۵)- بمعنی فروخوابانیدن بکار رفته است ولی در فرهنگها دیده نشد و بمعنی فروتنی آمده است.

(۶)- برابری (ذیل اقرب الموارد)

(۷)- آبرو، حرمت (ر ب).

(۸)- داغ.

(۹)- کهنه (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۴۵

لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ» «۱» بتسویل «۲» «يَعِدُهُمْ وَ يُمْنِيهِمْ وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا» «۳» مصدر مدلول «وَ لَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَ كَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلْجُوعِ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» «۴» بر خلاف انها «۵» «لَا تَتَّخِذُوا اٰيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ» «۶» آثار «وَ مَا وَجَدْنَا لِاَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ» «۷» با هر و با اقسام اقسام «۸»، خلف حلف «۹» و نقض ايمان «۱۰» از نقض ايمان، ظاهر نمودند «يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ اِنْهُمْ لَمِنْكُمْ

وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَ لَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ» (۱۱) «بعزم تاخت خراسان در همان سال سال (۱۲) سیف بدسگالی و ایوان دولت فلک بساط را قالی (۱۳) شدند «و لَكِنْ اِخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ» (۱۴).

الله یار خان با این دستان همدست و همدستان نگشت. «قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ» (۱۵) «وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ» (۱۶). افاغنه او را از ولایت اخراج کرده ذو الفقار خان را

(۱) - بلکه آشکار شد ایشان را آنچه پنهان می داشتند از پیش و اگر بر گرد آینده می شدند هرآینه بازمی گشتند به آنچه نهی شده اند از آن (از آیه ۲۸ سوره انعام).

(۲) - فریب.

(۳) - فریب می دهد و در آرزو می اندازدشان و وعده نمی دهد آنان را شیطان مگر فریب (آیه ۱۱۹ سوره نساء)

(۴) - و اگر ببخشاییم و رفع نماییم آنچه به ایشان رسیده از زیان هرآینه لجاج کنند در زیاده رویشان که حیران باشند (آیه ۷۷ سوره مؤمنون).

(۵) - پیغام گذاشتن (ر ب).

(۶) - فرا مگیرید سوگندانتان را مفسده میاتتان (از آیه ۹۶ سوره نحل).

(۷) - و نیافتیم مر بیشتر آنان را پیمانی (از آیه ۱۰۰ سوره اعراف).

(۸) - مص باب افعال، سوگند خوردن (ر ب).

(۹) - سوگند (ر ب).

(۱۰) - ج یمین، سوگند

(۱۱) - سوگند می خورند به خدا (که) همانا آنان هرآینه از شما نیستند آنان از شما و لیکن آنان مردمی هستند که از کشتن و اسیر شدن بیم دارند.

(۱۲) - کشنده.

(۱۳) - دشمن (ر ب) و در آن ایهامی است بمعنی دیگر این لفظ (فرش).

(۱۴) - و لیکن پراکنده شدند پس از آنان کسانی (بودند) گرویدند و از آنان کسانی (بودند)

که کافر شدند (از آیه ۲۵۴ سوره بقره)

(۱۵)- گفت همانا من کار شما را به غایت دشمنم (آیه ۱۶۸ سوره شعراء)

(۱۶)- و نگرید با او مگر اندکی (از آیه ۴۲ سوره هود).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۴۶

از فراه «۱» آورده بر مکمن حکومت مکین و در میان قوم صاحب تمکین ساختند «وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصِرُونَ»
«۲». ذو الفقار خان را آواز کرنای «وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا» «۳» بگوش رسیده مانند دهل باد در پوست افکند و نفیر منافرت و
نقاره منافرت «۴» نواخته و تیغ عداوت دیرین را بهمدستی افغانه نو آخته ایشان را بتاخت ارض اقدس سلسله جنبان رغبت
گشت و نوید «إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْعَالِيُونَ» «۵» استظهار داد.

افغانه نیز «قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْعَالِيْنَ» «۶». پس ذو الفقار خان فوجی کثیف کثیر «ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ»
«۷» جمع کرده [۱] از سوء شاکله «۸» در شاکله «۹» مزار خواجه ربیع یک فرسخی شهر نزول و ناقه عزم را بشکال «۱۰» توقف
مشکول «۱۱» ساخت و شهر را بمضیق محاصره انداخت و بیرون «۱۲» درون شهر جمیع [۲] قری و محال بیرون را مجال توسن
تطاول و تصاول [۳] «۱۳» کرده در دیر و دار و کهف و غار با غار «۱۴» بد آغاز «۱۵» آغاز اغاره [۴] «۱۶» نمود، و زن و فرزند
مسلمانان را

[۱]- یو، کرده آمد.

[۲]- ط، و جمیع.

[۳]- یو تطاول.

[۴]- یو، آغازه.

(۱)- مرکز بخشی است هم بدین نام در افغانستان.

(۲)- و گرفتند بجز خدا خدایانی شاید آنان یاری شوند (آیه ۷۴ سوره

(۳) - و قرار دادیم شما را بیشتر از جهت نفر (از آیه ۶ سوره بنی اسرائیل).

(۴) - همدیگر باز گردانیدن سخن (ر ب). مشاجره. گفتگو.

(۵) - همانا سپاهیان ماهر آینه آنان پیروزند (از آیه ۱۷۳ سوره صفات).

(۶) - گفتند آیا ما را مزدیست اگر باشیم ما خود پیروز شونده (از آیه ۴۰ سوره الشعراء).

(۷) - تنگ شد بر آنان زمین با همه گشادگی (از آیه ۱۱۹ سوره توبه).

(۸) - نیت (ر ب).

(۹) - کرانه (ر ب). ناحیه، جانب.

(۱۰) - پای پند ستور (ر ب).

(۱۱) - شکال بسته.

(۱۲) - بجز. سوای. به استثنای

(۱۳) - به یکدیگر حمله نمودن (ر ب).

(۱۴) - لشکر (ر ب).

(۱۵) - بدسرشت (برهان).

(۱۶) - غارت کردن.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۴۷

برده «۱» برده پرده دری و شناخت را اشاعت کرده شراره شرارت افروخت، و از احتدام «۲» لهبات کین جانها و خانها «۳» سوخت و از خونها جویها روان ساخت و از دماء زارع و دهقان دامن دهقانی شد، و آنچه بر فحوای «مِنْ أَصْوَابِهَا وَ أَوْبَارِهَا وَ أَشْعَارِهَا» «۴» اشعار داشت منسوب حوادث گشت، و جمیع مزارع و باغات «مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ» «۵» لگد کوب [۱] مذارع «۶» خیول بغاه گردید، و ابرار «۷» صحرا به تاراج اشرار در آمده و تخم حبوبات از زمین بر افتاد و گله و رمه و رمک «۸» کلاً «۹» برمتها «۱۰» امتشاق «۱۱» و استراق یافت.

الحاصل از گاو تازی آن گروه، اطراف شهر صفت مباحث البقر «۱۲» پذیرفت و از سلامیات «۱۳» اخیالشان «۱۴» قطعه زمینی به سلامت نرست و هر روز بهمین نهج در مکن ضرب

«۱۵» و زرب «۱۶» کمین مخنفی گشته غنم «۱۷» و غنم «۱۸» اکتساب می کردند و در جیز «۱۹» و جوانب از روی بی شرمی
برکض خیر «۲۰» شر مینگیختند و دائما

[۱]- ط پایمال و لگد کوب.

(۱)- اسیر.

(۲)- زیانه زدن (ر ب).

(۳)- خان، کاروانسرا.

(۴)- و از پشمهای آنها و کرکهای آنها و مویهای آنها (از آیه ۸۲ سوره نحل).

(۵)- از باغها و چشمه ها و کشتهها و جای خوب (از آیه ۲۴ و ۲۵ سوره دخان)

(۶)- چهار پای ستور (ر ب).

(۷)- ج بر بضم اول و تشدید دوم، گندم (ر ب).

(۸)- اسبان (از برهان).

(۹)- همگی.

(۱۰)- به تمامی.

(۱۱)- ربودن (ر ب).

(۱۲)- زمین بی آب و گیاه (ر ب).

(۱۳)- ج سلامی بضم اول و فتح چهارم، استخوان انگشت دست و رک ح ۱ ص ۱۸

(۱۴)- خیل.

(۱۵)- زدن.

(۱۶) - کازه صیادان (ر ب) آنچه صیاد در پس آن پنهان شود.

(۱۷) - غنیمت.

(۱۸) - گوسفند.

(۱۹) - کرانه وادی (ر ب).

(۲۰) - اسبان (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۴۸

در سهل «۱» و جبل خبل «۲» و ختل «۳» و نهب و قتل از رجل «۴» و خیل «۵» آن خیل «۶» پرحیل بظهور می پیوست.

اگر چه سابقا ابراهیم خان از اوج سماء ضمیر الهام پذیر شاهی در باب مناہضت «۷» خطاب «یا اِبْرَاهِیْمُ اَعْرِضْ عَن هَذَا» «۸» نیشیده «۹» یا نهاء «۱۰» منهی «۱۱» نهاء «۱۲» خدیوانه از منازعت منهی «۱۳»، و مأمور شده بود که بحکم «انّ المحاجزه قبل المناجزه» «۱۴» در شهر «۱۵» سیف، احتیاط ملحوظ، و اصل شهر را مصون و محفوظ داشته

با آن گروه بمضمون «فَدَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ» [۱۶] معامله کند، که ساحت خراسان عن قریب مخیم [۱۷] سرادق جلال خواهد شد «لتجدنی بقرن الکلا» [۱۸] و سزای [۱۹] سرای دولت سزایی [۲۰] کامل خواهند [۱] یافت «سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ» [۲۱]

شعر:

چندان بود کرشمه و ناز سهی قلدان کآید بجلوه سرو صـنوبر خرام ما [۲۲]

[۱]- تنها در کنوز، بقیه نسخ خواهد.

(۱)- دشت.

(۲)- تباهی (ر ب).

(۳)- فریفتن (ر ب).

(۴)- پیادگان.

(۵)- سواران.

(۶)- گروه.

(۷)- مقاومت و برابری در جنگ (ر ب).

(۸)- ای ابراهیم روی بگردان از این (از آیه ۷۸ سوره هود)

(۹)- شنیده

(۱۰)- اخبار

(۱۱)- خیردهنده. آگاه کننده.

(۱۲)- نهی، عقل.

(۱۳)- بازداشته.

(۱۴)- در اقرب الموارد: المحاجزه قبل المناجزه، مثلی است که در مورد ممانعت از شر پیش از وقوع آن زنند.

(۱۵)- از غلاف کشیدن

(۱۶)- پس واگذار آنان را که سخن گویند و بازی کنند تا بینند روزشان را که وعده داده شده اند (آیه ۸۳ سوره زخرف).

(۱۷)- جای خیمه.

(۱۸)- هر کجا مرا بجوئی می یابی (مجمع الامثال).

(۱۹)- لایق.

(۲۰)- کیفری.

(۲۱)- زود است که جزا داده خواهند شد بدانچه می کردند (از آیه ۱۲۰ سوره انعام).

(۲۲)- حافظ مصحح مرحوم قزوینی ص ۹.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۴۹

سَأَغْسِلُ عَنِّي الْعَارَ بِالسَّيْفِ جَالِبًا عَلَيَّ قِضَاءَ اللَّهِ مَا كَانَ جَالِبًا «۱» وَ يَصْغُرُ فِي عَيْنِي تِلَادِي إِذَا انْتَتِ يَمِينِي بِإِدْرَاكِ الْعَذَى كُنْتُ طَالِبًا «۲» أَمَا إِبْرَاهِيمُ خَانَ بِمُضْمُونٍ «لَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ» «۳» أَمْرًا وَالْأَلَا رَأَيْتُمْ أَنَّ مَذَاقَ حَقِيقَتِ «أَحْلَى

من النَّاصِحِ» (۴) بود، «أمر من وعظ النَّاصِحِ» (۵) دانسته، لآلی نصح (۶) این نصایح «احسن من شنف الأضر» (۷) را که قرطه [۱] (۸) فود (۹) و فؤاد (۱۰) و خلد (۱۱) خلد (۱۲) را می شایست، گوشواره گوش نسیان ساخت، بل در پس گوش انداخت، و به قلت و ثقلت (۱۳) پرداخته در حوالی کوه سنگین

[۱]- یو، فراته.

(۱)- همانا خواهم شست از خود عار را به شمشیر، درحالی که کشنده ام بر خود قضای خدا را هر چه باشد.

(۲)- و خرد است در دیده من مال دیرینم، اگر دو تا شود دست راست من (برسد) به دریافتن آنچه خواهان آن بودم (از قصیده سعد بن ناشب از بنی مازن بنقل از حماسه ابو تمام نسخه خطی کتابخانه لغت نامه دهخدا).

(۳)- سود نمی دهد شما را اندرز من اگر خواهم که اندرز دهم شما را. (از آیه ۳۶ سوره هود).

(۴)- شیرین تر از انگبین بی آمیغ.

(۵)- تلخ تر از پند نصیحت کننده.

(۶)- رشته، سلک (رب).

(۷)- نیکوتر از گوشواره بالاین که از طلا بود.

(۸)- یکی گوشوار.

(۹)- کرانه سر از سوی دو گوش.

(المنجد. رب).

(۱۰)- دل.

(۱۱)- گوشواره (رب).

(۱۲)- دل (رب).

(۱۳)- رخت و متاع (رب).

رایت ماصعت [۱] «۱» و مقارعت «۲» برافراخت. هر چند که ببر در برّ و نهنگ در بحر و پلنگ در کوه و شیر در بیشه و ثعبان در غار و سمندر «۳» در نار و عنقا در «قاف» از بّاس دلیران خراسان [۲] هراسان بودی، لیکن چون در آن وغا «۴» زیان غازیان مقدر

بود برخی در مقام برخی «۵»، نقد عمر بی بدل بذل، و بذل فرار از موقف نزال «۶» که شیوه انذل «۷» أنذال «۸» است رضا نداده از بحر حسن نیت جالب و نیه «۹» «التَّجَلُّدُ لَا التَّبَلُّدُ وَ الْمَتِيهَ لَا الدَّيْتِيهَ» «۱۰» گشتند، و بعضی از خوف قنات «۱۱» آبدار سر خود را بجوف قنات آبدار انداخته [۳] قنوه «۱۲» نام و ننگ به آب دادند. بجای آب خون بی گناهان حقیر از فقیر «۱۳» روان شد، و رشته کاریزهای خراب و آبادان بلاکی غلطان ابدان مسمط «۱۴» گردید. از مضاربه «۱۵» كثير المضار «۱۶» این مضاربه «۱۷» در ناحیه خواجه ربیع «۱۸» بیع جنس جان از تیغ جیش اعدا رواج یافت و از تجارت بی تجارب این تحارب

[۱]- ط، اضافه دارد: و ممازعت.

[۲]- ط، خراسان خور آسان.

[۳]- ط، انداختند و

(۱)- با هم کوشش نمودن (ر ب).

(۲)- واگرفتن دلیران بعضی مر بعضی را (از ر ب).

(۳)- جانوریست که در آتش متکون می شود گویند مانند موش بزرگی است و چون از آتش برمی آید می میرد (برهان)!

(۴)- وغی، کارزار.

(۵)- فدا شدن.

(۶)- فرود آمدن دو گروه با هم در حرب (ر ب).

(۷)- فرومایه تر.

(۸)- ج نذل بفتح اول و سکون دوم، فرومایه (ر ب).

(۹)- مروارید یا رشته مروارید (ر ب).

(۱۰)- به تکلف چابکی کردن نه بتکلف متحیر شدن و دریغ خوردن و مردن نه پستی (پذیرفتن) از گفتار اوس بن حارثه است به فرزند خود و در مجمع الامثال و لا التبلد و لا الدنیه آمده است.

(۱۱)- قناه، نیزه.

(۱۲) - ورزش. کسب شده (ر ب).

(۱۳) - دهانه کاریز. آبراهه کاریز

(ر ب).

(۱۴) - در رشته کشیده.

(۱۵) - بازرگانی کردن بمال دیگری چنانکه کسی سرمایه بدیگری دهد تا با آن تجارت کند و در سود آن شریک باشد.

(۱۶) - پرزیان.

(۱۷) - به شمشیر زدن یکدیگر را.

(۱۸) - مقبره ربیع بن خثیم از تابعین، و در یک فرسنگی مشهد است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۵۱

نقود اعمار از سگه اعتبار افتاده در سگه «۱» فنا صرف مصارف صروف «۲» گشت.

انابیر [۱] «۳» هستی برنا و پیر، و حبات «۴» حیات صغیر و کبیر به تسعیر «۵» آتش نزال «۶» تسعیر «۷» نازل پذیرفت. مساکین از مس «۸» کین افغان عویل «۹» ندبه و افغان بگردون رسانیدند، و بیوه زنان نیوه «۱۰» زنان از نیوه «۱۱» زمان زبان ریآن «۱۲» مشامت «۱۳» و مشامت «۱۴» و دهان ملامت بی ملامت گشودند. «لقد ذل من مالت علیه الثعالب» «۱۵».

در بیان انصراف موکب نادری بجانب خراسان بعزم اقتصاص «۱۶» از خصوم شدید الخصام

در بیان انصراف موکب نادری بجانب خراسان بعزم اقتصاص «۱۶» از خصوم شدید الخصام

«وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ» «۱۷» چون خوانین خراسان که به تیغ زنی خورسان

[۱] - یو، عت دانا پیر. ط، اما پر. نو، اما بیرمتی.

(۱) - راه.

(۲) - حوادث.

(۳) - ج انبار (اقراب الموارد).

(۴) - ج حبه، دانه.

(۵) - بر افروختن آتش (ر ب).

(۶) - رک ح ۶ ص ۲۵۰.

(۷) - نرخ نهادن.

(۸) - مالش (ر ب).

(۹) - بلندآوازی در گریه و فریاد (ر ب).

(۱۰) - ناله، گریه، نوحه (برهان).

(۱۱) - جفا (از اقرب الموارد).

(۱۲) - سیراب (؟)

(۱۳) - همدیگر را دشنام دادن (ر ب).

(۱۴) - شماتت کردن.

(۱۵) - هر آینه خوار است کسی که شاشیدند بر او روباهان: در اصل این مثل گویند عربی

بتی را می پرستید، روزی روباهی را دید که بر آن می شاشد مرد گفت: اُرَبُّ یَبُولِ الثَّعْلِبَانِ بِرَأْسِهِ؟ لَقَدْ ذَلَّ مِنْ ...

(۱۶) - در پی قصاص شدن (ر ب).

(۱۷) - و همانا خداوند غالب صاحب انتقام است (از آیه ۳ سوره آل عمران).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۵۲

در آفاق اشتهار داشتند، از جواب این غفلت خرسان «۱»، و از بیغار «۲» بی عاری ترسان بودند، شاهزاده «رضا قلی میرزا» را واسطه عرض ساختند. در اوایل ماه صفر این خبر باخبر چاپاران شاهزاده به خدیو نیک اختر رسیده بعزم اینکه پاداش این نداشتی «۳» را به آن فوج عاند «۴» عاید سازند، با جیش جایش «۵» و جاش «۶» ثابت و قلب دائب «۷» و رای ثاقب و حزم شامخ و عزم راسخ.

عزمت یرضّ منها رضوی و یکاد الولید منها یشیب [۱] «۸» فلشمس النهار منها وجوب و لقلب الزّمان منها وجیب [۲] «۹» شقّه گشای رایت میمون و مرحله پیمای وادی «فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ» «۱۰» شدند.

ماهچه لوای فلک فرسا بحکم «سَیْرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّاماً آمِنِينَ» «۱۱» شهرها را بسان ماه جهانتاب «عُدُّوْهَا شَهْرٌ وَ رَوَّاحُهَا شَهْرٌ» «۱۲» برسم اسراء «۱۳» و تعریس «۱۴»

[۱] - یو، نشیب.

[۲] - یو، این بیت را ندارد.

(۱) - ج اخرس، گنگ (ر ب).

(۲) - سرزنش (برهان).

(۳) - بی شرمی (برهان).

(۴) - بازگردنده از حق (ر ب).

(۵) - جوشان (ر ب).

(۶) - دل (ر ب).

(۷) - سخت کوشنده (ر ب).

(۸) - عزمهایی که خرد می شود از آن (برابر سنگینی و استواری آن) رضوی (کوهیست به مدینه) و نزدیک است که کودک از (هول) آن پیر شود.

(۹) - پس آفتاب

روز را از آن غروبست و دل زمانه را از آن لرزیدن (است).

(۱۰) - پس همانا ما از آنان انتقام گیرنده ایم (از آیه ۴۰ سوره زخرف).

(۱۱) - بگردید در آنها شبها و روزها در حال ایمنی (از آیه ۱۷ سوره سبا).

(۱۲) - رفتن آن به بامداد یک ماه راه و شامگاه یک ماهه راه (از آیه ۱۱ سوره سبا).

(۱۳) - رفتن بشب (ر ب).

(۱۴) - در آخر شب فرود آمدن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۵۳

و تأویب [۱] «۱» و تغلیس [۲] «۲» پیموده، در اواخر شهر ربیع الثانی مشهد مقدّس را به طلعت ربیع، ثانی ربیع رابع «۳» ساخته به مأنس [۳] «۴» دولت مایس «۵» گشتند. پس به تفریح [۴] «۶» کروب اهالی و تفریح قلوب ساقل و عالی و نظم سر رشته افشاریه آذربایجان و خراسان و احیای «۷» احیاء «۸» احناء «۹» و انحاء «۱۰» آنجا، و از این قبیل قبایل و قنابل «۱۱» بر وجه کامل پرداخته از لطف نامیش نام عشایر عرب و عجم حیّ «۱۲» شد و از کف راد و دست جوادش بارنامه «۱۳» حاتم طی طی، و هریک از سران ایل از بالا تا پایین به آیین سان از نظر آفتاب سان گذشته و جمعی کثیر از ایشان در سلک ملازمان رکابی «۱۴» منسلک گشته بقیه را مفیاه «۱۵» و مقناه «۱۶» و مشرقه «۱۷» و مضحات «۱۸» و مصطاف «۱۹» و مشتاه «۲۰» [۵] «۲۰» و مرعی «۲۱» و مسناه «۲۲» و علفه و علوفه و معالف و مسارب [۶] «۲۳» «وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ»

[۱] - یو، تادیب.

[۲] - نو، تعنیس.

[۳] - یو،

نابس. ط، مابس.

[۴]- یو، تفریح، نو، ط، ترقیح.

[۵]- یو، مشیات.

[۶]- یو، مسالف.

(۱)- همه روز رفتن (ر ب).

(۲)- در تاریکی آخر شب رفتن (ر ب)

(۳)- ربیع رابع، مبالغه است یعنی بهار بسیار فراخ با ارزانی (ر ب).

(۴)- جای انس.

(۵)- خرامنده (ر ب).

(۶)- بردن، دور کردن اندوه (ر ب).

(۷)- زنده کردن

(۸)- ج حی بفتح اول، قبیله.

(۹)- ج حنو بکسر اول، جانب (ر ب).

(۱۰)- ج نحو، جانب.

(۱۱)- ج قنبل بفتح اول و سوم، گروه مردم (ر ب).

(۱۲)- زنده. و در آن ایهامی است بمعنی دیگر آن، قبیله.

(۱۳)- نیک نامی. مباحات (برهان).

(۱۴)- رک ح ۱۸ ص ۲۴۲.

(۱۵)- جایی که آفتاب برسد (ر ب).

(۱۶) - جایی که آفتاب نرسد (ر ب).

(۱۷) - آفتاب گاه (ر ب).

(۱۸) - مضحاه، زمینی که بر آن همواره آفتاب باشد (ر ب).

(۱۹) - جای تابستانی، بیلاق.

(۲۰) - سرما جای (ر ب).

(۲۱) - چراگاه.

(۲۲) - بند آب (ر ب).

(۲۳) - چراگاهها (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۵۴

مَشَارِبُ» «۱» و مواضع «رِحْلَةَ الشَّتَاءِ وَ الصَّيْفِ» «۲» و «رَبْوَهُ ذَاتِ قَرَارٍ وَ مَعِينٍ» «۳» در ریف «۴» و خیف «۵» معین و مقزّر گردید.

اذا حضر الشَّتَاءُ فانت شمس و ان حضر المصيف فانت ظلّ «۶»

در بیان عروسی رضا قلی میرزا به لطف خداوند جل شأنه

در بیان عروسی رضا قلی میرزا به لطف خداوند جل شأنه

و «إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ» «۷» چون درّه والا- گوهر صدف سلطنت و دخت بیدخت «۸» منظر خاندان عصمت و عفت خواهر قدسیه

حضرت شاه طهماسب مخطوبه «۹» شاهزاده رضا قلی میرزا بود در صنایع الشَّتَاءِ «۱۰» که مشاطه [۱]

دی وشایح «۱۱» بلورین بر قامت صنوبر و صنابیر «۱۲» و هیاکل گلها، و ما احسن شمائلها و کلاکلها «۱۳»؛ آویخته و روی زمین را

[۱]- ط، شاطه.

(۱)- و آنها راست در آن (چهارپایان) سودها و آشامیدنیها (از آیه ۷۳ سوره یس).

(۲)- سفر زمستان و تابستان (از آیه ۲ سوره قریش).

(۳)- زمین بلند که بر آن آرام توان گرفت (از آیه ۵۲ سوره مؤنون).

(۴)- زمین با کشت و علف (ر ب).

(۵)- دامنه (از ر ب).

(۶)- اگر بیاید زمستان پس تو آفتابی و اگر بیاید تابستان جای، تو سایه ای.

(۷)- همانا بر ماست بیان کردن آن (از آیه ۱۹ سوره القیامه).

(۸)- ستاره زهره (برهان).

(۹)- خواستگاری شده (ر ب).

(۱۰)- سختی سرما (ر ب).

(۱۱)- ج وشاح بضم یا کسر اول، حمیل، یعنی دو رشته منظوم از مروارید و جواهر که ... زنان از گردن تا زیر بغل آویزند (ر ب).

(۱۲)- ج صنوبر، خرما بن کم بار برهنه شاخ باریک ساق (از ر ب). ما سوره ... که بر آب دستان و خنور نهند و از آن آب خورند (از ر ب).

(۱۳)- چه زیباست شکل و سینه آن.

به سفید آب برف تزئین، و حجله جهان را به آینه بندی آیین داده [۱]:

الثَّلج علی ذوائب الاغصان قد قَرَطَها قلائد المرجان «۱» إن مَرَّ بها الصَّيْبُ با تهاوی بددا کالْثَّوْر تساقطت عن الافنان «۲» از شدت
سرما عرش «۳» به زیر کرسی «۴» خزیدی و چرخ سنجاب گون پوستین قاقم «۵» در سر کشیدی. فرمان پذیران بحکم والا به
تهیه عرس «۶» برخاسته مجالس

ضیوف «۷» مشحون بصنوف خواسته چنانکه [۲] دلها خواسته در کمال زیب و زیبایی آراستند، و در عشرتکده این دیر سپنج
طرب زنج «۸» و عیش روم و افرنج بی زحمت و رنج میسر گردید [۳].

[۱]- یو، ندارد.

[۲]- یو، چنانچه.

[۳]- یو، کرده.

(۱)- برف بر گیسوان شاخها همانا گوشواره نهاده است آن را قلاده های مروارید خرد.

(۲)- اگر بگذرد بدانها (شاخه ها) صبا در پی یکدیگر فرودمی آید پراکنده پراکنده. مانند شکوفه که بیفتد از شاخها.

(۳)- تخت، سریر. سقف خانه و گویا در اینجا مقصود عرش السماک است و آن چهار ستاره خرد است پایین عوا (از ر ب).

(۴)- مقصود کرسی است که در زمستان نهند بخاطر محفوظ ماندن از سرما و در عرش و کرسی ایهامی است بمعنی مصطلح
آن در لسان شریعت.

(۵)- استعاره از ابر بمناسبت سرما.

(۶)- طعام عروسی.

(۷)- مهمانی.

(۸)- از آن رو که زنگیان را بموسیقی و رقص علاقه وافر است و از دیرباز بین مسلمانان به مهارت در این فن مشهور بوده اند.
در روایات عائشه چند بار نام دسته موسیقی دانه‌های حبشه را که به مدینه آمده بودند می بینیم. ابن خلدون مغربی در فصل تأثیر
هوا در اخلاق بشر، سیاه پوستان را شیفته رقص و پای کوبی و ساز و آواز دانسته و گوید در همه جهان به ابلهی و حماقت
موصوفند (ر ک ترجمه مقدمه ابن خلدون ج ۱ ص ۱۶۲). و نیز بیت نخست از ابیات ابن طباطبا که مؤلف بدان استناد کرده
مؤید منشأ این اعتقاد است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۵۶

ابن طباطبا «۱» گویا در ایام ماضی لیلاء «۲» لیالی

«۳» این سور را در آینه استقبال دیده وصف حال را باین اشعار اشعار کرده:

شعر:

و ليله أطربنى جنحها فخلتني فى عرس الزّنج «۴» كانما الجوزاء فى جنح الدّجى طَباله تضرب بالصّنج «۵» قائمه قد حرّرت قصفها
«۶» مائله الرأس من الغنج «۷» در شبى از نهار بهار خوش تر و از صبحا عید و صبحا «۸» غید «۹» دلکش تر و زمانى مزدوج
«۱۰» بفرح و ساعتى منزه از برح «۱۱» و ترح «۱۲» نیر برج «۱۳» برج سعادت با زهره زهرا اقتران یافت، يعنى در شب پانزدهم
رجب با رجب «۱۴» و شرف ناحیه تاز «۱۵» چین و ختن، ختن «۱۶» شد، و چین جبین دهر عابس «۱۷» از چین عیش دلاویز
ازاحت «۱۸» پذیرفت.

(۱) - محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم بن اسماعیل ... متولد در اصفهان متوفى به سال ۳۲۲ هـ. ق (ر ک معجم
الادباء ص ۱۴۳ ج ۱۷).

(۲) - لیلی، معروف و لیاء لیلی اضافه تشبیهی است.

(۳) - ج لیل، شب.

(۴) - و شبى که بطرب آورد مرا پاره ای از آن.

پس گمان بردم خود را که در مهمانى عروسی زنگیانم.

(۵) - گویا جوزا در تاریکی نیمه شب طبل زنی بود که به چنگ می زد.

(۶) - این جمله در نسخ مضطربست: یو، ط، حررت قصفها عت، حرات قصفها. نو، مررت قصفها. کنوز حرزت نصفها، و
تصحیح ممکن نشد.

(۷) - درحالی که خم کننده است سر را از کرشمه.

(۸) - صاحب جمال (ر ب).

(۹) - ج اغید، نرم و نازک (المنجد).

(۱۰) - جفت شده.

(۱۱) - سختی و گزند (ر ب).

(۱۲) - غم (اقرب الموارد).

(۱۳) - خوب روی با جمال (رب).

(۱۴) - فراخی.

برکت.

(۱۵) -

حمله بر: یورش بر و مقصود رضا قلی میرزاست.

(۱۶) - داماد (ر ب).

(۱۷) - ترشرو.

(۱۸) - دوری (از ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۵۷

قد طلع البدر مع الزهره فی دوله موفقه الزهره «۱» فأضحت الحزّه مقرونه بالحزّ فی دولته الحزّه «۲» لا أعقبا من فرحه ترحه کلا و لا من حبره عبره «۳» و کلک مؤلف در این خطبه «۴» خطبه ای انشا کرده بود، انشاد «۵» آن لایق اوصاف [۱] این مقام آمد و هی هذه:

گلگونه حمدی که عذار عذراء ورق را به زیباترین وجهی گلگون نماید، و غازه «۶» شکری که رخساره عروس دلارای صفحه را به نیکوترین صورتی آراید، سزاوار جمال جمیل حضرت ذوالجلالی است که هفت آسمان در حریم حرم صنعش شاهدیست هر هفت «۷» کرده، از ماه و مهرش تیت «۸» طلا در پیشانی و شرف آفتابش «۹»

[۱] - ط، ندارد

(۱) - همانا برآمد ماه تمام با زهره در دولتی (که) شگفت آور است خوبی آن.

(۲) - پس چاشت کرد آزاده زن جفت با آزاد مرد در دولت آزاده وی (نادر).

(۳) - بدل داده نشوند از شادمانی فقر و درویشی را و نه از نعمتی سرشکی را.

(۴) - خواستگاری (ر ب).

(۵) - برخواندن.

(۶) - گلگونه، و آن سرخی باشد که زنان بر روی مالند (برهان).

(۷) - آرایش (برهان). لوازم آرایش و آن سرمه: وسمه، نگار، غازه، خال، سفیداب، زرک است.

(۸) - محشیان نوشته اند زیوری است که زنان بر پیشانی آویزند ولی با تفحص بسیار در فرهنگها دیده نشد.

در تداول تهرانیان گیره مانندی بود که در دو طرف سر جهت نگاهداری زلف زنند. (آقای محمد دبیر سیاقی).

(۹) -

محشیان نوشته اند: نوعی زیور که بر سر آویزند، لیکن ظاهراً نام زیور مطلق نیست، بلکه زیوریت که طلسم سازان و دعانویسان هنگام شرف شمس حکاکی کنند بخاطر دفع چشم زخم. و شرف شمس خانه صعود آنست و آن درجه نوزدهم برج حمل است بزعم پارسیان و یونانیان (از التفهیم ص ۳۹۸).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۵۸

در سر و بدر [۱] تابان در خلوت سرای قدرتش دلبر قمر طلعتی است در پرده. از شب اختر نما و چرخ مکوکب «۱»، یک شبه «۲» نقده بافش «۳» در رو و اطلس گل دوز زرتارش در بر.

مشک ریزی طره لیلا [۲] لیل [۳] «۴» از عبیر افشانی شانه کش «۵» صنع بی مثال اوست، و سرخاب «۶» شفق و سفید آب «۷» صبح در چهره نگار خورشید عذار نهار، از غالیه سازی ماشطه لا یزال او. حلیه گر «۸» عنایتش نوعروس مهر را در منظر عالی رواق سپهر هر صبح برای آرایش بر سر طشت سیمین افق می نشانند، و حجله آرای مرحمتش هر شام از انجم «۹» و اختر، طبق طبق درو گوهر برسم شاباش بر فرق کواعب «۱۰» اتراب «۱۱» تراب می افشانند. بر سر معجر شیر و شکر «۱۲» فجر، از تار اشعه [۴]، کله «۱۳» ریز است، و بر طرف

[۱]- ط، بدر ماه.

[۲]- عت، لیلابی.

[۳]- یو، لیلی.

[۴]- نو، شعاع. ط، شعاع خورشید.

(۱)- دارای ستاره.

(۲)- نوعی از جامه بسیار نازک از ابریشم که شب زفاف داماد و عروس را معجز از آن سازند:

فزون گشت از کوکبت کوکبه بسر کرد از ماه نو یک شبه

سعید اشرف (بنقل آندراج)

(۳)- نوعی پارچه که تارهای سیم یا زر

در آن بافته باشند.

(۴) - ليله ليلاء و ليلا شب دراز سخت، يا شب سخت تاريخك از ماه.

(۵) - مشاطه. آرايشگر. و شانه كش صنع، اضافه تشبیهی است.

(۶) - غازه. ماده سرخ رنگ که زنان بر روی مالند.

(۷) - ماده سفید که بصورت مالند.

(۸) - آرايشگر.

(۹) - ج نجم، ستاره.

(۱۰) - ج كاعب دختر نار پستان (رب).

(۱۱) - ج ترب بكسر اول، همزاد. هم سن (رب).

(۱۲) - پارچه ایست که زمینه آن برنگ زرد کم رنگ است و گل‌های برجسته برنگ زرد پررنگ بر آن بافته است و حاجیان از آن پارچه عمامه می بستند. و در این عبارت تاریکی و روشنی صبح به شیر و شکر تشبیه شده است.

(۱۳) - پرده ای که عروس را در میان آن آرایش کنند (برهان) زیوری است که از نقده بریده بر سر می افشانند (حاشیه یو و نو).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۵۹

خدود «۱» حوراوشان فلک «۲» از سلک ثریا عقد آویز. صورت آرای ابداعش زرک «۳» زرین از نور، و عبیر مشکین از شب دیجور به جبهه گیسوی دلبر فتنه خوی جهان پاشیده، و مشاطه اختراعش از پیاله طلای بیضا «۴» بر ابروی سلما «۵» ی هلال و سمه نور، و از سیاهی شب کحلی «۶» سرمه بچشم شواهد «۷» سنین و شهوور کشیده. مهر انور در محفل قدرتش گرد بالشی «۸» است دیبا، و ماهروی زهره جبین ماه در انجمن شهود آثار جلالش شاهدیست زیبا. کف الخضیب «۹» از رنگ بخشی حنای عاطفتش همیشه در خضاب است، و آرايشگر مکرمتش در طارمی چرخ چهارم «۱۰» نگار بند پنجه آفتاب. ازدواج آباء علوی «۱۱» با أمهات سفلی «۱۲» از

نتایج حکمت بالغه اوست، و اطفال موالید «۱۳» از مشیمه عدم، زاده صنعت کامله اوست. صورتگر صنع بدیعش بمصداق «وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ» «۱۴»، نقشبند هیولای «۱۵» ذکور و اناث است، و چهره پرداز فیض منیعش

(۱) - ج خد بفتح اول، رخسار.

(۲) - ستارگان.

(۳) - زوروق و آن چیز است که زنان بر روی پاشند و داخل هر هفت باشد (برهان) رک ح ۷ ص ۲۵۷.

(۴) - آفتاب و پیاله طلای بیضا، اضافه مشبه به است بمشبه.

(۵) - سلمی، تعبیر از معشوقه:

منزل سلمی که بادش هر دم از ما صد سلام پر صدای ساربانان بینی و بانگ جرس

(حافظ قزوینی ص ۱۸۱)

(۶) - سر مه ای.

(۷) - ج شاهد، معشوقه.

(۸) - رک ح ۷ ص ۲۸

(۹) - دست حنا بسته، از دو دست پروین. ستاره ای روشن است بر منبر ذات الکرسی و بعضی او را کوهان اشتر خوانند (التفهیم ص ۱۰۲)

(۱۰) - فلک آفتاب.

(۱۱) - سبعة سیاره

(۱۲) - عناصر چهارگانه.

(۱۳) - موالید سه گانه: حیوان، نبات، معادن.

(۱۴) - و بنگاشت شما را پس نیکو کرد صورتهای شما را (از آیه ۶۶ سوره مؤمن)

(۱۵) - آنچه قابل صورتست مطلقا بدون آنکه بصورت معینی اختصاص داشته باشد (بحر الجواهر) قابل پذیرفتن هر صورت و

در عین حال از صورت گونه جدا نبود، مقابل صورت.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۶۰

برقع گشای نهفته رویان حجله عدم «يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ» «۱»، در قصر بی قصور هستی هیلاج و کدخدا «۲» ی جسم و روح را عقد ارتباط ازوست، و در غرفات مناظر وجود، اخلاط اربعه «۳» را حسن اختلاط ازو. و

از لطف جسیمش دوشیزه نبات هر گیاهی نامزد کل زمینی است، و از فضل عمیمش دخت هر درختی بارور حمل میوه شیرینی. شمشادقدان اشجار را پیرایه رعونت «۴» ازو در بر است، و غنچه لبان شکوفه و ازهار را چادر سفید عصمت ازو در سر.

شعر:

ز ابر افکند قطره ای سوی یم ز صلب او فتد نطفه ای در شکم از آن قطره لؤلوی لالا کند و زین صورتی سروبالا کند دهد نطفه را صورتی چون پری که کرده است در آب صورتگری؟ «۵» «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ» «۶»

(۱) - می آفریند شما را در شکمهای مادرانتان آفریدنی از پس آفریدنی در تاریکی های سه گانه (از آیه ۸ سوره زمر).

(۲) - هیلاج و کدخدا در اصطلاح علم احکام نجوم دو دلیل است برای عمر مولود. برای شرح آن رجوع شود به (التفهیم ص ۵۱۹-۵۲۰) و تعلیقات چهار مقاله تألیف آقای دکتر معین ص ۲۸۴-۲۸۸).

(۳) - صفرا، سودا، بلغم، خون.

(۴) - رعنائی.

(۵) - سعدی بوستان.

(۶) - پاکست خدایی که آفرید جفت ها را همه از آنچه می رویاند زمین و از خودهاشان و از آنچه نمی دانند (آیه ۳۶ سوره یس).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۶۱

آرایش بر و دوش دوشیزگان فکر و زیور گردن و گوش غوانی معانی بکر، حلیه جلیه والا- و گوهر گرانبهای نعت و منقبت جناب عالی نسب امی لقبی است که سرخ رویی کونین به غازه «۱» کاری مشاطه شفاعت اوست، و تکون عالم و تولد بنی آدم از بطن عدم بطفیل حضرت مفترض الاطاعه اوست

بیت:

گر نبودی ذات پاکش آفرینش را سبب تا ابد حوا سترون

بودی و آدم عزب اعنی نور پاک و نیر تابناک بهین فرزند مادر خاک و مهین سلیل دودمان افلاک، سید ولد آدم و انگشت نبوت را شریف ترین خاتم، «خاتم الانبیاء و سید الاصفیاء علیه من الصلوات از کاهها و من التحیات أنماها ما دام الاثنان زوجا و التیران یدوران حضا و أوجا» (۲)

و تحف (۳) تحیات صدق انما (۴) و درر درود درّی نما، نثار دربار [۱] دراری (۵) اربعه (۶) فلک خلافت و ذراری (۷) طیبه اصلاب رسالت باد، که عروسان عزّ و شان،

[۱]- ط، اضافه دارد، دربار (بضم دال).

(۱)- رک ح ۶ ص ۲۵۷

(۲)- خاتم پیمبران و سید گزیدگان، بر او باد از درودها پاکیزه تر آن و از سلام فرستادن بالنده تر آن چندانکه دو، جفت است (یعنی همیشه، زیرا زوجیت از دو جدا نیست و از اثنان شب و روز مقصود است) و مهر و ماه می گردند در پستی و بلندی.

(۳)- ج تحفه.

(۴)- منسوب بصدق، راست.

(۵)- ج دری بضم اول و تشدید دوم و سوم

(۶)- چهار گانه و از درای اربعه چهار خلیفه مقصود است.

(۷)- ج ذریه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۶۲

ذات مقدّسشان را در عقد دوامند، و شوخ گیتی فروز ماه، در حرم سرای جلالشان کمینه کنیزی قمر سیما نام. پردگیان قصور ملکوت از قصور ادای خدمتشان در حجاب خجالت حجله نشینند، و آزاده مردان طریق تولّایشان مستوجب تزویج حور عین. زال زشت دنیا که أمّ الفسادی است فتنه زا، و «(۱)» [۱] شوهای است خانه برانداز هستی شوها [۲]، نفوس قدسیّه ایشان را مطلقه ایست بسه طلاق، و بیمن ایجاد وجود جوادشان عنبرچه (۲) گوهرنگار

شب و آینه بلور صبح و دستبند سیمین ماه و طوق طلای شمس و جیقه زرین مشتری و شمس زرین آفتاب و کلل مکمل اکلیل
«۳» و برج و باره افلاک [۳] و کنیز و غلام زهره و بهرام «۴»، امتهات عنصری را حق الصداق «۵»

و بعل غرض از صورت نگاری این لوحه دلگشا و چهره آرایی این صفحه فرح بخشا که از حسن معنی طعنه زن لوح جبین
خوبان دلکش وش، و از حروف و نقط رشک فرمای خط و خال رخسار حوران پریش کش «۶» است، آنست که: چون
وحدائیت مختص ذات خداوند صمد است و فردائیت شایسته یگانه بی زوج و ولد «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُؤَلَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»
«۷». قوام سلسله هستی به مناکحت «۸»

[۱]- یو، شومی است.

[۲]- ط، یو زاد. عت عبارت بین فتنه زا و نفوس ...

را ندارد.

[۳]- عت: فلک افلاک.

(۱)- رک ح ۷ ص ۵۴

(۲)- نوعی از زیور است که پرعنبر کنند و بر گردن اندازند

(۳)- منزلی است از منازل قمر. و آن چهار ستاره است صف کشیده (رب).

(۴)- در این الفاظ اشارتی است بدانچه عروس را آماده سازند از پوشاک و پیرایه و خانه و کنیز و غلام و غیره.

(۵)- کابین، مهر.

(۶)- شهری به ماوراءالنهر نزدیک نخشب (برهان) که زیبا رویان را بدانجا نسبت دهند.

(۷)- آنکه نمی زاید و زاییده نمی شود و نیست او را همتا کسی.

(۸)- زناشویی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۶۳

منوطست، و انعقاد سلک بقا به مزاجت مربوط، چنانکه آبا «۱» و امهات «۲» افراد «۳» و ازواج

«۴» را ایجاب و قبول عُلّت و معلول «۵» موجب حصول عقد ازدواجست، و نتایج صور موالید ثلاث «۶» در تولّد مزاج به قابله ماده «۷» و مادّه قابله «۸» محتاج اگر قوّت باصره در آینه خانه چشم در پس پرده زجاجی «۹» هم آغوش مردمک نمی شد، دیده به دیدار قرّه العین خویش روشن نمی کرد «۱۰»، و تا پریزاد مشکین نقاب شب درین کهن قصر نوآیین به همخوابگی ماه قرین نمی گشت، خلف الصّیدق صبیح صادق «۱۱» را در کنار نمی گرفت. ما دام که قطره ابر نیسانی در رحم صدف قرار نگیرد «۱۲» مریم «۱۳» را درّ شاهوار تولید نیابد و تا خورشید جهان نما از اوج سما به صخره صمّا «۱۴» نتابد، از صلب کان گوهر غلطان و از بدخشان لعل درخشان نزاید. نهال نوخیز را بدون پیوند، در گرفتن

(۱) - سبعة سیاره.

(۲) - عناصر چهار گانه.

(۳) - صفت آباء از آن رو که هفت ستاره اند.

(۴) - صفت عناصر که زوجند.

(۵) - ایجاب و علیت از اوصاف آباء و قبول و معلولیت از صفت امهات، و نتیجه ابن تأثیر و تأثر پیدایش موالید سه گانه است.

(۶) - حیوان، نبات، معادن (بحر الجواهر)

(۷) - ماده ای که قبول کننده صورتست.

(۸) - استعداد قابلیت و محتمل است که از قابله ماده، صورت و از ماده قابله هیولی مقصود باشد.

(۹) - نام یکی از پرده های چشم و لطف تناسب آن با آینه خانه آشکار است.

(۱۰) - اشاره است بدانچه حکما گویند که بر اثر تقابل جسم عکسی از آن در دیده منطبق می شود.

(۱۱) - مقصود آنست که از اقتران شب و ماه روز پدید می گردد و زاییدن روز از شب در تداول شعرا

و نویسندگان رائج است.

(۱۲) - افسانه ای که درباره پیدایش مروارید گفته اند.

(۱۳) - دریا و مر تاکید است.

(۱۴) - سنگ صخت رست (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۶۴

ثمره الفؤاد «۱» فواکه «۲» لطیف مقدور نیست، و بی فعل قوه مؤلده «۳»، نوباوگان حبوب «۴» از مکامن «۵» بطون خاک جلوه گر عرصه نمو و ظهور نه.

بناء علی هذه المعانی «۶»، در آنی که شاهد سراپای آن «۷» نهار، زلف پرتاب از زلف اللیل [۱] «۸» بر عارض مهر جهانتاب آویخته، و حسناء «۹» صبیح الوجه «۱۰» صباح بشکر خنده تنگ «۱۱» شکر را بشیر تباشیر «۱۲» آمیخته. شب دل فروزش چون روز جوانی به خرمی مزدوج «۱۳» و روز بهجت اندوزش بسان شب وصل خوبان به سعادت مبتهج «۱۴». قبه خضرا «۱۵» در آراستگی طیره «۱۶» بخش چتر طاوس بود، و بسیط غبرا غیرت افزای حجله عروس. آفتاب خداوند بیت بود «۱۷»، و قمر کدخدای خانه و زهره زهرا مشغول چنگ و چغانه. طالع از مناحس «۱۸» و مناقص دور بود و اوتاد اربعه «۱۹»

[۱] - ط زلف اللیل.

(۱) - میوه دل.

(۲) - اجناس میوه ها (ر ب).

(۳) - مقصود قوای نامیه است

(۴) - ج حبه، دانه.

(۵) - ج مکمن. کمینگاه و مقصود دل خاک است.

(۶) - بنابراین، پس.

(۷) - کیفیتی که در زیبایی است و بتقریر درنمی آید (از برهان).

(۸) - ساعات شب که از روز گرفته شود (متأثر از آیه ۱۱۶ سوره هود).

(۹) - زیبا.

(۱۰) - نیکورو.

(۱۱) - یک لنگ بار خروار شکر (برهان) و تنگ شکر، نیز کنایه از دهانست

(۱۲) - اوائل صبح (رب). و رک ح ۳ ص ۹۰.

(۱۳) - قرین.

(۱۴) - شاد شده.

(۱۵) - آسمان.

(۱۶) - خجالت (برهان).

(۱۷) - در هیلاج خداوند نوبت بشب آفتاب است و بروز ماه و چون خورشید خداوند نوبت بود قمر کدخدا خواهد بود، رجوع شود به (حاشیه ۴ ص ۲۶۰ و به التفهیم ص ۵۱۹-۵۲۰ و تعلیقات چهار مقاله مصحح آقای دکتر معین ص ۴۲۸ به بعد).

(۱۸) - نامبارکیها (ر ب).

(۱۹) - طالع و غارب و وسط السماء وتد الارض. (مفاتیح العلوم خوارزمی ص ۱۳۲ و التفهیم ص ۲۰۶)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۶۵

اوتار «۱» چارتار «۲» سرور. ماه از هاله «۳» دایره می زد، عطارد قلم بدست گرفته خطبه می نوشت «۴». ناهید چنگ می نواخت «۵». خور هنگامه طرب گرم می کرد، و درخور بود.

بهرام برسم غلامان خدمت بجا می آورد، و جای آن داشت، و مشتری «۶» به عمامه زرین علاقه «۷» و درّاعه «۸» انور سر و بر آراسته صدر انجمن گشته. زحل برای نظاره در گوشه بام فلک رخت اقامت انداخته، چرخ از منطقه «۹» به تهیه اسباب سور کمر بسته، قیفاوس «۱۰» بزینت افزایی بزم، تاج زرین بر سر نهاده، و جبار «۱۱» دگنک «۱۲» بدست بمحفل آرایبی ایستاده، دلفین «۱۳» خیک بر دوش گرفته از رود نیل فلک «۱۴» آب می کشید، و کواکب سحابی «۱۵» لنگ ابری بر کمر بسته با سبوی شفق از خم مینای سپهر تشنگان مجلس را آب می بخشید. عوا «۱۶» صلاهی سرور به ساکنان عرش در می داد، و زیانا «۱۷» زبان به ترانه می گشاد، و رأس «۱۸» سر بر آسمان می سود و ذنب «۱۸» عقده از دل

(۱) - تارها.

(۲) - چارتاره طنبور و هر سازی که بر آن چهار

تار بندند (برهان).

(۳) - خرمن ماه و آن بشکل دایره است.

(۴) - عطارد را دبیر فلک نامند.

(۵) - ناهید را مطربه فلک نامند (از کنوز).

(۶) - مشتری را قاضی فلک و قاضی صدر ششم (آسمان ششم) نامند:

قاضی صدر ششم را طالع مسعود تو مقتدای فتوی صاحبقرانی آمدست.

سنائی

(۷) - آویزه.

(۸) - جامه (ر ب). جبه که پیش آن شکافته است (المنجد).

(۹) - منطقه الجوزاء ر ک ح ۴ ص ۱۰۳.

(۱۰) - صورت چهارم از صور شمالی، چون مردی با کلاه (التفهیم ص ۹۱) و آن را قیقاوس هم نوشته اند (حاشیه همان صفحه).

(۱۱) - صورت دوم از صور جنوبی، چون مردی است کمر شمشیر بسته (از التفهیم ص ۹۳) و بدست او عصایی است.

(۱۲) - عصا. (رسملی قاموس)

(۱۳) - ر ک ح ۳ ص ۱۰۵.

(۱۴) - بمناسبت رنگ نیلگون آسمان.

(۱۵) - پنج کوب است از گونه کاهکشان چون پاره ابر (التفهیم ص ۸۸).

(۱۶) - بانگ کننده، و صورت پنجم است از صور شمالی.

(۱۷) - ر ک ح ۱۲ ص ۱۰۳.

(۱۸) - ر ک ح ۱۱ ص ۱۰۵.

می گشود و قلب «۱» دل از دست داده و مقدم و مؤخر «۲» از هجوم تماشائیان مقدم و مؤخر ایستاده. نهر «۳» رود می زد، و مجمره «۴» عود می سوخت. کف الخضیب «۵» کف می زد، و چنگ رومی «۶» دف. نسر طایر «۷» در موقع فارغ بالی واقع گشته، سفینه «۸» بادبان نشاط افراخته غراب «۹» از روی خفض جناح «۱۰» به طیاری «۱۱» خدمت پرداخته، راقص «۱۲» رقص می کرد، و جانی علی رکبتیه «۱۳» پای می کوفت. بنات النعش «۱۴» انتعاش می نمود، و

قصعه المساکین «۱۵» ناز نعمت بر زرین کلاهان چرخ «۱۶» می پیمود. باطیه «۱۷» شربت می ساخت، و پروین «۱۸» عقد «۱۹» می بست، و شاه المذبح «۲۰» خودکشی می کرد

(۱) - رک ح ۱۳ ص ۱۰۵.

(۲) - مقدم و مؤخر فرغ اول یا عرقوه علیا و فرغ دوم یا عرقوه سفلی و آن منزل بیست و ششم و بیست و هفتم است از منازل قمر. (التفهیم و حاشیه آن ص ۱۱۳)

(۳) - صورت سوم از صور جنوبی و در او پیچ هاست (التفهیم ص ۹۳).

(۴) - صورت سیزدهم از صور جنوبی چون عود سوزی است (التفهیم ص ۹۴).

(۵) - رک ح ۹ ص ۲۵۹.

(۶) - لورا و آن صورت هشتم از صور شمالی است. (التفهیم ص ۹۲).

(۷) - ستاره روشن که بر پر عقابست (التفهیم ص ۱۰۳).

(۸) - رک ح ۹ ص ۱۰۳.

(۹) - کلاغ، صورت دهم است از صور جنوبی (التفهیم ص ۹۴).

(۱۰) - فروتنی.

(۱۱) - چستی، چالاکی (از ر ب).

(۱۲) - نام ستاره ایست که در دهان ازدهای فلک (تینن) واقع شده است (غیاث) و رک ح ۱۴ ص ۱۰۲.

(۱۳) - زانو زده، صورت هفتم است از صور شمالی (التفهیم ص ۹۲).

(۱۴) - هفتورنگ. هفت اورنگ. دب اکبر.

(۱۵) - رک ح ۵ ص ۱۰۱ و ح ۱ ص ۱۰۲.

(۱۶) - مقصود ستارگانست. چه زرین کلاه در لغت خورشید بود. و بمجاز بر ستارگان اطلاق شده.

(۱۷) - کاس، جام صورت نهم است از صور جنوبی (التفهیم ص ۹۴).

(۱۸) - ثریا و آن شش ستاره است یک بدیگر اندر خزیده مانند خوشه انگور و بر کوهان گاو است و عامه مردمان و خاصه

شاعران ایشان

بر آنند که پروین هفت ستاره است و آن گمانی است نه راست (التفهیم ص ۱۰۸).

(۱۹) - گردن بند، رشته مروارید (ر ب).

(۲۰) - گوسفند ذبح شده. ستاره ایست نزدیک سعد ذابح که منزل بیست و دوم است از منازل قمر و گویند سعد ذابح آن گوسفند را همی کشد (از التفهیم ص ۱۱۲).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۶۷

اسد «۱» از جبهه «۲» چارچشم «۳» نگاه بود، و سهم «۴» با اینکه تیر روی ترکش روشنان فلک می بود از حسرت تماشا سهیم آه «۵». حامل رأس الغول «۶» با سر خدمت می کرد، و ذات الکرسی «۷» بدفع گزند عین الکمال «۸»، آیه الکرسی «۹» می خواند. مرأه المسلسله «۱۰» سلسله انداخته، و صلیب «۱۱» از ناز زنیار زرین حمایل ساخته. ممسک الاعنه «۱۲» را عنان صبر و توان از دست رفته، و سهیل «۱۳» اهل بزم را اهلا و سهلا گفته.

از بس آمیزش اصداد شیوع یافته، مهتاب خیط الکتان «۱۴» را فرش مهتابی «۱۵» فلک ساخته، و از بس که زهت سرای سپهر شایان تماشا گشته، تنین «۱۶» را نیز میل روپوش شده از قلب العقرب «۱۷» برقع انداخته. ثوابت با هم سیر می کردند، و سیارات محو نظاره گشته در مقام حیرت ثابت می بودند. سپهر از کواکب با هزاران چشم، براه

(۱) - شیر نام برج پنجم.

(۲) - پیشانی (پیشانی شیر) نام منزل دهم است از منازل قمر

(۳) - بسیار مشتاق (لغد از آندراج).

(۴) - رک ح ۸ ص ۱۰۳.

(۵) - از جهت آنکه سهم چیزست دراز بی صورت. رک: (التفهیم ص ۹۲).

(۶) - صورت یازدهم است از صور شمالی چون مردیست ایستاده بر پای و

بدست او سری است بریده سخت زشت (التفهیم ص ۹۲).

(۷) - خداوند کرسی، صورت دهم است از صور شمالی چون زنی نشسته بر تختی بر کردار منبر (التفهیم ص ۹۲).

(۸) - چشم زخم. (غیاث).

(۹) - معروف است و آن آیه ۲۵۶ سوره بقره است.

(۱۰) - زن به زنجیر بسته و آن را المرأه التی لم تر بعلا- (زن که شوی ندیده است) نیز گویند. صورت بیستم است از صور شمالی (التفهیم ص ۹۳).

(۱۱) - رک ح ۱ ص ۱۰۳.

(۱۲) - رک ح ۸ ص ۱۰۲.

(۱۳) - ستاره معروف.

(۱۴) - سمکه، حوت، برج دوازدهم و آن همچو دو ماهی است دنبال یکی از دنبال دیگری آویخته برشته دراز (التفهیم ص ۹۱) و لطف تناسب با توجه به آنکه گویند مهتاب کتان را پاره می کند، به خوبی آشکار است.

(۱۵) - عمارتی بلند مسطح بی سقف ... که پیش ایوان یا در میان صحن سرای و باغ سازند ... (بهار عجم).

(۱۶) - صورت سوم از صور شمالی (التفهیم ص ۹۱).

(۱۷) - منزل هیجدهم است از منازل ماه (التفهیم ص ۱۱۱).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۶۸

تماشا می گشت، و خورشید اشرفی شاه جهانی «۱» نثار می نمود. قمر از اتصال «۲» به نحوی زهره را تنگ در بغل گرفته بود که اگر ماه نو می شد، آغوش خالی نمی کرد، و سعد اصغر «۳» به نوعی با مشتری گرم نظربازی بود که اگر سالی می گذشت نظر از آن بر [۱] نمی گرفت. آسمان پنجه کش «۴» آفتاب را گرما گرم از تنور افق برآورده برای نهاری «۵» آماده ساخته، و فلک از دانه های کواکب تنقلات [۲] زرافشان ریخته و پرداخته. آتشباز

گردون موشک شهاب می انداخت و مهتابی «۶» ماه می سوخت، و انجمن آرای دوران بر طاق نمای اطباق سماوات از کهکشان چوب بندی کرده بمقاد «وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ» «۷» از انجم چراغان می افروخت.

لعبتگر جهان در پس پرده شب بازی لیل از صورت ماه عروسک بازی می کرد، و هندوی ملاعب شب از بیضه صبح، مرغ آتش خوار خور، بدر می آورد.

[۱]- ط، باز بر.

[۲]- ط، نقلات.

(۱)- منسوب به شاهجهان معروف (از کنوز).

(۲)- اتصال و انصراف با نگریستن ستارگان و بروج است به یکدیگر. چون دو کوکب به یکی برج باشند یا بدو برجی نگرنده چون درجه‌ها ایشان راست شوند و یکی عدد گردند متصل باشند ... و آنکه فلکش فروتر است او همی پیوندد بدان کوکب که فلکش برتر است ... و زینجهت قمر بر همه ستارگان همی پیوندد (التفهیم ص ۴۷۵).

(۳)- زهره (کنوز).

(۴)- نوعی نان برشته و نازک، قسمی نان گرده (لغد) و پنجه کش آفتاب اضافه تشبیهی است.

(۵)- ناشتایی (از برهان).

(۶)- یا پیاله مهتاب ظرفی که در آن مخلوط شوره و گوگرد ریخته و در عیدها و سورها آتش بر آن نهند، نوری چون ماهتاب دهد. و مهتابی ماه اضافه تشبیهی است.

(۷)- و هرآینه آراستیم آسمان فرودین را به چراغها (از آیه ۵ سوره ملک).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۶۹

لولی [۱] «۱» مهر چون ریسمان بازی خطوط مدارات را به نهایت می رسانید، از چنبر چرخ بدر می رفت «۲»، و مشعبد نیرنگ ساز فجر چون از بساط حقه بازی سپهر مهره های سیمین نجوم را گم می کرد از تف مهر آتش سوزان و مجمر فروزان از زیر خرقه ظاهر می نمود گاهی زر خورشید

را به شامی مغربی سپرده «۳» از جیب مصری افق بیرون می آورد «۴» و زمانی در چرخ و فلک سپهر گردان اطفال شوخ چشم اختران را بچرخ می انداخت. در عشرتکده خاک نیز باد و زان آب بر آتش دلها ریخته، و نسیم سحرگاهی رایحه روح و ریحان بمشام اهل جهان آمیخته. گل از انبساط در پیرهن نمی گنجید و دهان غنچه از خنده بهم نمی آمد و چشم نرگس از شادی بخواب نمی رفت. گل مخملی در هر کل زمین فرش گشته و زنبق تردماغ نشسته. بنفشه از عشوه بساعد تکیه کرده و یاسمن یاس از دل برده. گل از ناز [۲] بر نهالی خفته، و سوسن بصد زبان افسانه گفته. غنچه گل گل می شکفت و شبنم برای عقد «۵» روی گل در «۶» می سفت. حسن یوسف «۷» چون حسن یوسف عزیز و زلف عروسان «۸» بسان زلف عروسان دلاویز. صنوبر دل از دست داده و درخت آزاد به بندگی

[۱]- یو، لولو، و لؤلوی.

[۲]- چنین است در نسخ و مناسب گل ناز است.

(۱)- کولی و در اینجا مقصود بندباز است.

(۲)- بندبازان گاهی از روی ریسمان می روند و در پایان بازی حلقه ای از ریسمان ساخته از آن می گذرند (کنوز): لولی با پسر خود ماجرا می کرد که تو هیچ کاری نمی کنی ... چند با تو گویم که معلق زدن بیاموز و سگ از چنبر جهانیدن و رسن بازی تعلم کن ... (عبید زاکانی رساله دلگشا) و در این جمله گردش آفتاب را در مدارات و غروب آن را به بندبازی و از چنبر خارج شدن تشبیه کرده.

(۳)- مقصود غروب است.

(۴)- طلوع آفتاب.

(۵)- رشته مروارید (ر)

ب).

(۶) - استعاره از قطره های شبنم.

(۷) - حاشیش گیاهی است مایل به سفیدی بدمزه مایل به شیرینی حار و بسیار تند ... سرخ کننده رنگ رخسار و مستعمل زنانست (تحفه).

(۸) - زلایف الملوک رک ح ۱۶ ص ۹۱.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۷۰

ایستاده. عرعر، شمشاد «۱» نواز یزم خاص بود، و سرو باصول فاخته ضرب «۲»، رقااص. چنار بدست افشانی برخاسته «۳» و بید مجنون لیلی آسا خود را به طره مطرا «۴» آراسته. گل آتشین آتش می افروخت و لاله از سیاهی داغ، زغال سرخ می نمود، و صبا باد می زد و نسیم از برگهای شکوفه نقل می ریخت و نامیه «۵» از شاخچه گل شاخ نبات در انجمن چمن می چید.

گلبن از اوراق آش برگ «۶» مهیا می کرد. عبهر نرگسی «۷» می پخت، قمری کوکو «۸» ترتیب می داد، و مرغ شباهنگ شامی «۸» می ساخت فاخته از بال خود فاختری «۹» می افکند و طاوس از شهپر ملمع سایبان ملون می افراخت. طوطی طوطک «۱۰» می زد و بلبل بلبان «۱۱» بلبان «۱۲» می نواخت.

آواز هر بطنی بربط خوش نوایی بود، و لحن هر مرغی بانگ عنقایی. سار مسرور

(۱) - بدون تردید نام آلت موسیقی است ولی در فرهنگها دیده نشد. در فیش های لغت نامه دهخدا یادداشتی از نزهه القلوب موجود است بدین شرح: شمشاد معروفست چوبش بعمارتها بکار برند و بتخصیص ساز از آن سازند بدین ترتیب ممکن است تار شمشادی را مجازا شمشاد گفته باشند.

(۲) - مؤلف برهان در توضیح اصول فاخته نویسد: نام اصولی باشد از هفده بحر اصول موسیقی و آن را فاخته ضرب هم خوانند و نام صوتی هم هست.

(۳) - تشبیه برگ چنار به پنجه

متداول است.

(۴) - آمیخته بیوی خوش (از رب).

(۵) - شاخ انگور خوشه دار (رب) و قوه نامیه. نیرویی که نباتات را رشد می دهد.

(۶) - آش که اسفناج یا برگ چغندر سبزی آنست. و آش رشته را نیز گویند (لغد).

(۷) - نام خورشی است که از زرده تخم مرغ و پیاز سازند (حاشیه برهان) و عبهر نرگس است.

(۸) - غذای معروف

(۹) - چنین است در نسخ و معنی مناسب برای آن دیده نشد شاید فاختی است که نساخ آن را تحریف کرده اند و فاختی قسمی خز است که در شوش سازند. (یادداشت های لغتنامه نقل از ابن بیطار در کلمه خلاف). و رجوع به ذیل القوامیس دزی شود

(۱۰) - نام سازبست و در عرف الغوزه خوانند (لغد).

(۱۱) - به + لبان.

(۱۲) - نو، بلسان و معنی معلوم نشد.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۷۱

بود و حباری مجبور «۱». خروس در خروش، و ترنگ «۲» به ترانه و ترنگ «۳» در جوش. صوت غراب همه قول زاغ «۴» بود، و نوای چکاوک شورافکن عرصه باغ. تسجاع «۱» «۵» بلابل «۶» رفع بلابل «۷» می کرد، و عندله «۸» عنادل «۹» عناء دل می برد، و شعله آواز عودنوازان قماری «۱۰»، آتش بجان عود قماری «۱۱» می انداخت، و غلغل مینا غلغله بر چرخ مینا رنگ می افکند از فرط میمنت جغد به لباس همای جلوه گر بود، و از اقبال همایون همای «۱۲» را پیراهن سعیدی «۱۳» سعادت دربر. عروسک «۱۴» بسان عروسان تتاری بر بالش پر تکیه کرده، و لک لک با لک لک «۱۵» سرور، لک الحمد «۱۶» فلک الحمد گویان پا به استراحت دراز نموده کبک بزبان دری بر فلک نوا

خوانی می کرد، و هدهد کلاه نشاط بر هوا می انداخت. کوه قبای سنگین خارا «۱۷» در بر کرده با کمال عظمت و شکوه دامن بر کمر زده تیغ بازی می کرد، و چشمه سار لباس موجی آبگون پوشیده از آبشار رود «۱۸» می زد، و ماوراءالنهر «۱۹» می خواند. در چهار رکن جهان قانون خرمی ساز «۲۰» بود و در پنج گاه «۲۱» در جهات

(۱) - شاد شده.

(۲) - تذرو (برهان).

(۳) - رک ح ۱۳ ص ۱۱۱

(۴) - نام آهنگی از موسیقی (از برهان).

(۵) - رک ح ۲ ص ۱۳۵.

(۶) - ج بلبل.

(۷) - سختی اندوه و وسوسه (ر ب).

(۸) - بانگ (ر ب).

(۹) - ج عندلیب، هزارستان (ر ب).

(۱۰) - ج قمریه (قمری). (ر ب).

(۱۱) - عود منسوب به قمار و قمار موضعی است بهند (معجم البلدان).

(۱۲) - مرغ معروف و در کنوز آمده است: نام پارچه سفیدست، ولی در فرهنگها دیده نشد.

(۱۳) - نوعی پارچه (کنوز)

(۱۴) - نام پرنده ایست که شبها بیدار باشد و بانگ کند (برهان).

(۱۵) - فریاد (لغد)

(۱۶) - تراست ستایش.

(۱۷) - نوعی بافته ابریشمی (برهان) و در آن ایهامی است بمعنی دیگر آن، سنگ سخت، و نیز نام آهنگی است (لغد).

(۱۸) - سازيست معروف و نيز بمعنی رودخانه ايهامی دارد.

(۱۹) - نام آهنگی است.

(۲۰) - در الفاظ رکن، قانون، ساز، لطف تناسب آشکار است.

(۲۱) - پنج نوبت، و نيز پنج گاه نام آهنگی است.

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۷۲

سته هفت اقليم، ارغنون سرور بلندآواز. از کمال «۱» غنا هر فقيری در حصار دوران شادروان «۲» مرواريد افراخته، و از اوج نوا هر بينوایی در تخت طاقدیس «۳» جهان آيين جمشیدی

و سرود خسروانی «۴» ساز داده. نغمه رهاوی «۴» رهایی ده دلها از نثار غم، و از شدّ [۱] «۵» شادی، شام حجاز «۴» و عراق نوروژ عرب و عجم. مخالفین «۶» نامؤالف «۴» در آشکار «۴» و نهفت «۴» مغلوب «۴» ناله شب و آه سحر، و خارج آهنگان مقام راستی مویه «۴» کنان در دایره حیرت محیر «۴» کوچک و بزرگ صفاهان [۲] «۷» و تاجیک و ترک «۸» نیشابور «۴» را بیاتا و نهارا «۹» از فرخ روزی «۱۰» بر شهناز «۴» و تهی مغزان کله خشک، طنبورآسا به ناخن حسرت چنگ زن سینه محنت دمساز. اوج و حسیض نعمات زیر و بم بود، و چنگ نشاط پرده در غم، گوشه «۴» نشینان فیلی «۱۱» و نهاوند «۴»

[۱]- ط، شدت.

[۲]- یو صفهان.

(۱)- فرط، نهایت، و مؤلف کنوز نویسد نام گوشه ایست از موسیقی.

(۲)- پرده بزرگی را گویند مانند شامیانه و سراپرده که در پیش در خانه ایوان ملوک و سلاطین بکشند. و نیز شادروان مروارید نام لحن دوازدهم است از سی لحن باربد (برهان).

(۳)- طاق مانند و نیز نام تخت خسرو پرویز (برهان) و اضافه تشبیهی است.

(۴)- نام آهنگی است (لغد).

(۵)- بلند و پست کردن نغمه تا وقتی که موافق مدعا راست شود (از برهان).

(۶)- مخالف، نام آهنگی است (لغد) شعبه اول مقام عراق (کنوز).

(۷)- صفهانک نام آهنگی است (لغد).

(۸)- شعبه دوم مقام صفاهان (کنوز).

(۹)- شب و روز، و بیات نام آهنگی است.

(۱۰)- فرخ روز نام آهنگی است (لغد).

(۱۱)- دهی است نزدیک خرم شهر و دهی است نزدیک مویزه و خرم آباد

لرستان را خرم آباد فیلی می گفتند شاید بخاطر نزدیک بودن آن بدین قریه و برای امتیاز از خرم آباد شهسوار.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۷۳

بسان عشاق «۱» وصال دیده، ترانه پرداز زمزمه «۱» سرور، و زنگوله «۱» بندان زابل «۱» و نیریز «۱» از دولت کبرای شاه خسروانی «۱» مقام، همدم بهجت و حبور. از شور «۱» سماع، سامعه در حصار صماخ، سرگرم سماع و وجد، و حدی «۲» خوانی سرودسرایان دلکش، رقص افکن دل‌های لیلی و شان بسته «۱» نگار «۱» وادی حجاز «۱» و نجد.

نغمه سلمک «۳» بسماک «۴» و سمک «۵» و نوای ماهور [۱] «۱» و گردویی «۶» به هور «۷» گردون می رسید، و عشر «۸» عشیر «۸» آن هنگامه، و مقام عشیران «۱» آن هنگام [۱] را «۲» در دوگاه «۱» ازل و ابد گوش زمانه نشنیده و نخواهد شنید.

خون در رگ تاک در جوش بود و پیاله با دختر رز «۹» هم آغوش. ایاغ «۱۰» از دست رفته و سبو بسر غلطیده [۳]. لراقمه [۴]:

ز جوش خرمی کاندرا جهان بود زمین را نازها بر آسمان بود در سلک نکاح مرتبط و در سمط «۱۱» عقد دوام منخرط «۱۲» ساخت فلان بالقابه.

[۱]- یو، باهور.

[۲]- عت، از، و مقام تا اینجا را ندارد.

[۳]- ط، اضافه دارد: باده در خم فلاطون نشین بود صاف ضمیر صراحی در کف ساق بلقیس مساق شراب انه صرح ممرد من قواریر.

[۴]- ط نو، ندارد. ط، بیت

(۱)- نام آهنگی است (لغد) .. و در آن ایهامی است بمعنی مشهور آن.

(۲)- آوازی که برای شتران خوانند تا تیز روند

(۳)- نام آوازه ایست از جمله شش

آوازه موسیقی (برهان).

(۴) - رک ح ۵ ص ۱۰۲

(۵) - برج حوت.

(۶) - چنین است در نسخ و صحیح آن گردانیه است و آن نام آهنگی است.

(۷) - آفتاب.

(۸) - ده یک (رب).

(۹) - شراب (برهان).

(۱۰) - کاسه و پیاله شراب خوری (برهان).

(۱۱) - رشته.

(۱۲) - ملترم (نف).

در بیان تسخیر هرات نزهت قرین و قلع افاغنه ابدالی از آن سرزمین

در بیان تسخیر هرات نزهت قرین و قلع افاغنه ابدالی از آن سرزمین

«كذلك يفعل الله بالظالمين». سه روز بعد از نوروز [۱] فیروز تنگوزئیل «۱» مطابق سال هزار و صد و چهل و سه که قهرمان طبیعت بعزم تسخیر خطّه خاک احتفال «۲» جنود نموده، مبارزان شاخساران بشکستن شاخ شیخ پیران [۲] دی به شاخشانه «۳» از جا در آمدند، و نوخاستگان ز بیع [۳] «۴» ربیع «۵» ربیع «۶» شکوفه بر سر و درع «۷» ریعان «۸» در بر کرده از سه برگه «۹» سپر و شش پر «۱۰»، و از سبزه نوخیز دشنه و خنجر بر گرفتند. سرور گردن فراز سرو بخصم افکنی قد علم کرده رایت سربلندی در عرصه گلشن برافراخت، و قوّت نامیه به معارضه اهل خلاف «۱۱» پیکان برگ بید «۱۲» تند کرده مفسدان شنارانگیز «۱۳» شتا «۱۴» را که از خارخسک «۱۵» خار و خسک «۱۶» بر سر راه سپاه بهار افشانده

[۱] - ط، بعد از نوروز سه روز از

[۲] - یو، شران. عت، سران ولی.

[۳] - عت، ط، ربیع.

(۱) - سال خوگ.

(۲) - گردآوری (از ر ب).

(۳) - تهدید کردن و ترسانیدن (برهان).

(۴) - عربده جو (ر ب).

(۵) - بهار.

(۶) - خود (ر ب).

(۷) - زره.

(۸) - اول هر چیزی و بهتر آن (ر ب). شادابی.

(۹) - یونجه (نف).

(۱۰) - نوعی گرز آهنین شش

پهلوی (نف).

(۱۱) - مخالفت و در آن ایهامی است به معنی دیگر آن، بید.

(۱۲) - رک ح ۱۳ ص ۴۰

(۱۳) - عیب، عار، بدی (ر ب).

(۱۴) - زمستان.

(۱۵) - خاری سه پهلوی (برهان).

(۱۶) - خارهای سه گوشه را گویند که از آهن سازند و در سر راه دشمن گذارند (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۷۵

بودند، از کشور جهان برانداخت، و فرّ فریدون فروردین، شکست بر لشکر بهمن افکنده سرکشان شباط «۱» را که در ساحت چمن بخرط «۲» قتاد «۳» دست بر آورده بودند، از شوک شوکت بپرداخت. هر گلبرگی وردآسا «۴» ورید «۵» گربه بید «۶» گرفت، و زمانه از تیغ هلالی پادشاه بر اعدا، هلال شهر «أ ربیع کجماد البوس» «۷» آشکارا کرد.

داور خورشید افسر باقتضای قوه غضبیه و ملکه «۸» حمیت و عصبیت از غایت غیظ و غرم «۹»، عزم تسخیر هرات نموده در پانزدهم رمضان از ارض فلک فیضان «۱۰» «۱۱» شقه گشای رایات مهر و مضان [۱] «۱۲» گشته با ازدحام [۲] شدید الاقتحام «۱۳» وارد «جام» و «ابو طالب خان لالوی [۳]» را با «عبدالمطلب خان» برادرش که در آن اوان حاکم «نون» و در حواشی مملکت نسخه سوء عقیدت را حاکی متون می بودند، چون بخت بی مایه برگشته، و پیمانانه پر گشته بود در منزل جام جام هلاک از دم تیغ یاسا «۱۴» تجریع «۱۵»

[۱] - عت، نو، مضان.

[۲] - ط، بازدحام.

[۳] - عت، ط، الالوئی.

(۱) - بلغت رومی نام ماه آخر زمستان (برهان).

(۲) - دست مالیدن بر درخت تا برگ آن بریزد (ر ب).

(۳) - درختی است سخت خارناک (ر ب).

(۴) - شیر بیشه و در

آن ایهامی است بمعنی دیگر آن (گل).

(۵) - رگ گردن.

(۶) - بید مشک یا نوعی بیدمشک (برهان).

(۷) - این جمله در نسخ مغلوط و مشوش است: یو، اربیع کجمادی البنوس به تشدید نون. ط، کجاوی البوس، و تصحیح قیاسی است و جماد، سال بی باران است.

(۸) - کیفیتی است نفسانی که در نفس پدید آید و بر اثر ممارست در آن رسوخ کند چنانکه بزودی زوال نیابد، و اگر زودگذر بود آن را حال گویند (تعریفات).

(۹) - خشم (برهان).

(۱۰) - بسیاری آب (ر ب). بخششده. عطا، جود (نف)

(۱۱) - پارچه ای که در سر علم بندند. (نف) و رک ح ۱۶ ص ۱۵.

(۱۲) - درخشیدن برق بی آنکه پراکنده گردد در ابر (ر ب) درخشنده و مهر و مضان، اضافه تشبیهی است.

(۱۳) - به ناگاه در آمدن به جایی (ر ب)

(۱۴) - در ترکی جغتایی: سزا، قصاص ... مغولی قاعده: قانون (حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین).

(۱۵) - فرو خوراندن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۷۶

کردند. مرغ دو برادران [۱] «۱» پیکر آن دو برادر صید شاهین اجل و گیاه آن وادی از خون ایشان به دم الأخوین «۲» بدل شد. «إِنَّ الهزِيلَ إِذَا شِيعَ مَاتَ» «۳». و در رابع «۴» شهر شؤال محل موسوم به «نقره» «۵» چون جرم فلک سیمگون مقرّ افواج زرین کمر، و نقره «۶» رقاب «۷» و طلائی «۸» گردنکشان مضروب مضارب «۹» پولاد سنجان «۱۰» آهنین جگر گشته از هر طرف اعداد در فضای نقره مانند طلا «۱۱» صید شیران بی آهو «۱۲» شدند.

از آتش تیز تیر و سنان و برق سیوف جان ستان، قلب در قالب افاغنه هری

«۱۳» هری «۱۴» گردید، و ساحت پهن دشت فراخ از وجود مبارزان و مخاصمان مطار «۱۵» بزاه «۱۶» و فراخ «۱۷» شد «۱۸»

[۱]- یو، و برادران.

(۱)- مرغی است شکاری کوچتر از عقاب (برهان) و مرغ دو برادران پیکر، اضافه تشبیهی است

(۲)- خون سیاوشان، صمغی است سرخ مایل به بنفشی ... و گویند عصاره گیاه سرخی است (تحفه)

(۳)- همانا لاغر چون سیر شود بمیرد، برای کسی مثل زند که بی نیاز شود سپس بر مردمان تکبر کند (مجمع الامثال)

(۴)- چهارم.

(۵)- در افغانستان است نزدیک تخت صفر.

(۶)- مگاچه بالای پس کردن (ر ب).

(۷)- ج رقه بفتح اول و دوم، گردن.

(۸)- ج طلیه بضم اول و فتح سوم، گردن و بیخ آن (ر ب).

(۹)- ج مضرب بفتح اول و سوم، شمشیر (ر ب).

(۱۰)- ج پولاد سنج، دلاور، مبارز، اسلحه دار (برهان).

(۱۱)- بچه گاو و گوسفند، بچه آهو وقت زاییدن (ر ب).

(۱۲)- عیب.

(۱۳)- هرات.

(۱۴)- ترسان، از جای در آینده (از برهان) و ممکن است هری (گوشت نیک پخته) باشد.

(۱۵)- جای پرواز.

(۱۶)- ج باز (ر ب).

(۱۷) - ج فرخ جوجه (ر ب).

(۱۸) - بمناسبت کثرت کشته ها

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۷۷

از سطوت شیرافکنان، گاو بهیمه ثور «۱» در مرتع سبز فلک سراسیمه گشت، و میش کمیش [۱] «۲» جدی «۳» «اطرقی [۲] و میشی» «۴» گویان به برج بره «۵» گریخت، و عرصه صحرای وسیعه، صفت «و شیعه فیها ذئاب [۳] و نقد» «۶» گرفت، و هامون از کثرت غنائم «۷» اغنام «۸» لبالب «۹» لبالب گردید، و جهان در

سیاهی نور «۱۰» چون نور «۱۱» در سیاهی دیده مستغرق آمد، و چرخ از انجم بر کوسپندان آن کو «۱۲» سپند سوخت. [۴]

روز سوّم بحکم والا- جیوش جوشن پوش توسن خوشخرام را حزام «۱۳» حزم بر حیزوم «۱۴» بسته معرکه حرب آراستند، «ذو الفقار خان ابدالی» «۱۵» والی هرات نیز اظهار جوهر جلادت را از غلاف «۱۶» و بمیدان مصاف بر آمده «جاء بشرّ وعر بالقض و القضيض» «۱۷»

[۱]- نو، ط، کمیش السیر.

[۲]- یو، اطوقی.

[۳]- یو، ذناب.

[۴]- عت، آموخت

(۱)- مقصود برج ثور است

(۲)- تیزرو (رب).

(۳)- بزغاله. و نام برج دهم.

(۴)- طرق زدن پشم است به چکش و میش آمیختن موی است با پشم و این مثل را برای کسی زنند که در گفتار خود صواب و خطا را بیامیزد (مجمع الامثال).

(۵)- نام برج اول.

(۶)- آغلی است که در آن گرگان و گوسفندان خرد است. برای جائی مثل زنند که در آن ستمکاران و ناتوانانند و پناهی بدانجا نیست.

(مجمع الامثال).

(۷)- ج غنیمه.

(۸)- ج غنم، گوسفند.

(۹) - با بانگ و آواز (از ر ب)،

(۱۰) - ج نوار بفتح اول، گاو ماده که از کشن گریزد (ر ب).

(۱۱) - روشنایی، روشنی چشم.

(۱۲) - کوی، محله.

(۱۳) - تنگ ستور (ر ب).

(۱۴) - میانه سینه که جای تنگ بستن بود (ر ب).

(۱۵) - ظاهرا وی همانست که در حواشی و توضیحات مجمل التواریخ گلستانه (ص ۳۶۰) بنام ذو الفقار خان مشهور بدیوانه یاد شده است.

(۱۶) - چنین است در نسخ و چنانکه معلوم است جمله ای از این عبارت سقط شده.

(۱۷) - دو مثل است که

در پی یکدیگر آورده و عر، دشوار بود و قَصّ سنگریزه خرد است و قضیض سنگریزه بزرگ و جاء بالقض و القضیض، یعنی: آورد بزرگ و کوچک را (از مجمع الامثال).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۷۸

قوارع «۱» مدافع «۲» از قوارع فرقان «۳» جنگ بقرع باب «۴» مقارعت «۵» در اوّل کار [۱] آخر «الْقَارِعَةُ» «۶» را به آواز بلند بر اعدا فروخواند، و توپهای آتشین نفس، به قراءت آیت «إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا» «۷» خروش برکشید. پس دلیران پای دلاوری پیش نهاده تنوره حرب را به نائره سیف و سنان تفتان، و آسیای رزم را به تنوره خون گردان ساختند.

نسیم از شمیم کاکل کلاله «۸» رمح «۹» و طره پرخم پرچم عالیه «۱۰»، غالیه سایه میدان جدال می کرد، و کمان به هم زبانی سفیر [۲] سوفار «۱۱». از هر گوشه بگوش دشمنان پیام اجل می رسانید [۳]. تیر دل دوز در دل آزاری دست ردّ بر سینه دور و نزدیک نمی گذاشت، و نیزه بلند در طعن کم فرصتان «۱۲» کوتاهی روا نمی داشت. دهان تفنگ از غلوله «۱۳» تفو بر روی خصم عهدشکن می افکند، و زبان شمشیر تیز به حدّت تمام سرزنش اعدای پیمان گسل می نمود. یلان خون آشام تا هنگام شام با آن گروه غدار «أشأم من قدار» «۱۴» مشغول کارزار گشته و بر ایشان کار، زار ساخته [۴]. هنگامی که خسرو شرقی

[۱]- نو، ندارد.

[۲]- یو، سفر.

[۳]- ط، می رسانیدی

[۴]- ط، نموده

(۱)- ج قارعه، زیان (از رب).

(۲)- ج مدفع، توپ (رب).

(۳)- قوارع القرآن، آیتهاست که خواننده آن از شر دیو و پری محفوظ باشد. گویا شیطان را رد می کند (ر)

ب).

(۴) - کوفتن در.

(۵) - واكوفتن دليران بعضی مر بعض را (ر ب).

(۶) - مقصود آیه آخر سوره القارعه است: وَ مَا أَذْرَاكَ مَا هَيْبَةُ نَارٍ حَامِيَةٍ (چه می دانی که آن چیست؟ آتشی به غایت سوزنده).

(۷) - همانا ما آماده کردیم برای ستمکاران آتشی را (از آیه ۱۸ سوره كهف).

(۸) - موی پیچیده.

و مقصود از كاكل كلاله رمح، پرچی است که بر گردن نیزه بسته است.

(۹) - نیزه.

(۱۰) - بلند و در آن ایهامی است بمعنی اسمی آن، نوک نیزه.

(۱۱) - دهان تیر (برهان).

(۱۲) - ج کم فرصت، قابوطلب، فرصت طلب (آندراج. بهار عجم).

(۱۳) - گلوله.

(۱۴) - بدفال تر از قدار بن سالف که شتر صالح را پی کرد (ر ک ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۷۹

شرق «۱» عازم غرب «۲» و غرب «۳» سیوف «۴» مبارزان، فلول [۱] «۵» از طعن و ضرب شد، رایت انصراف افراختند، و از اتّفاقات برجی در سر نهر در خارج اردو بحکم معلی «۶» احداث یافته بود، آن حضرت بعد از وصول بمعسکر «۷» فلک کوبه، برای تفرّج اردو بآن برج بلند اساس بر آمده [۲] بوجود صلابت نمود آن را نمونه برج اسد ساختند. بعد از آنکه غشاء «۸» عشاء «۹» پرده دیده اولو الأبصار «۱۰» گشت و طایفه ای «۱۱» از شب گذشت آن طایفه زشت، طائفه حول الاحتيال «۱۲» در آن لیل مردن «۱۳» مردن [۳] را بر خود لازم و همّت را به شبیخون جازم ساخته، از میان نهر شکسته [۴] که باردوی گردون شکوه پیوسته بود با فتیله های آتش فشان، مانند خیل نجوم از رود کهکشان «۱۴»، ظاهر گشته، جمعی از

ایشان احاطه برج کرده آغاز خیرگی نمودند. خدیو شیردل که شیر فلک در برج سپهر از مهابتش زهره می باخت، با چند تن از خاصان که در آن هنگام در موقف خدمت حاضر بودند، به مدافعه پرداخته از بوارق تیغ و تفنگ آن برج خاکی را ببرج آتشی «۱۵» منقلب ساختند، و طلایه داران «۱۶» زحل «۱۷» شکل و گزکچیان «۱۸» مریخ فعل

[۱]- ط، فلول و بلول.

[۲]- ط، ندارد.

[۳]- ط، المردن.

[۴]- یو، جمله از میان ... ندارد.

(۱)- آفتاب (ر ب).

(۲)- مغرب.

(۳)- تیزی تیغ (ر ب).

(۴)- ج سیف، شمشیر.

(۵)- رخنه دار، بدین معنی قلیل است و فلول جمع فل است، هم بمعنی فلیل.

(۶)- بلند، عالی.

(۷)- لشکرگاه.

(۸)- پوشش (ر ب).

(۹)- اول تاریکی شبانگاه که ما بین مغرب و عتمه باشد (ر ب).

(۱۰)- خداوندان بینایی.

(۱۱)- پاره ای، اندکی.

(۱۲)- گردنده پیرامن حیلت گری.

(۱۳) - تاریخک (ر ب).

(۱۴) - تشبیه کهکشان برود از جهت امتداد و تراکم و تنک بودن آن در جای جای.

(۱۵) - برجهای گرم و خشک. در احکام نجوم برای هر برجی طبعی قائلند و برجهای آتشی: حمل، جوزا، اسد، میزان، قوس، دلو است (ر ک التفهیم ص ۳۱۶ به بعد).

(۱۶) - ج طلایه دار: دیده بان (لغد).

(۱۷) - از آن جهت که در احکام نجوم زحل بر بستگی و شدت دلالت دارد و مریخ بر خصومت و جنگ.

(۱۸) - از گزک - نوبت + چی - نوبت چی

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۸۰

نیز با تیغ بر آن فوج تیره روز زور آور شده در آن دل شب بتیغ جگرشکوف و رمح زهره شکاف اکثر را ناف «۱»

سینه تا ناف چاک کردند، و آن فرقه پیشانی «۲» که انف الاعداء «۳» بودند، چون جبین بخت را معفر «۴» و پای ستیز «۵» را از دست [۱] «۶» مسلوب «۷» دیدند، سرگشته و بی دست و پا گشته روی بتافتند «إِنَّ اخَا الخِلاطِ اعشى بالليل» «۸» از آنجا که همت آسمان وسعت بتضییق حال سگان قلعه مقصور بود بعد از چند روز فوجی از دلاوران را به محارست «۹» «نقره» «۱۰» مأمور ساخته موکب والا بجانب پل «مالان» والان «۱۱» گرفت. چون هری رود «۱۲» طغیان داشت ثنی «۱۳» عنان بطرف «زنده [۲] جان» «۱۴» فرموده از افاغنه آنجا بر زنده جانی ابقا نکردند، و جمعی از رؤساء زنده را از مرحله زندگی دور ساختند، و از آنجا منزل «ده نو» مقام [۳] که پهلوانان نو گشته، افاغنه سیاهی سپاهی [۴] را چون سرمه بنظر درآورده «۱۵» از عین جهل تصور فوجی از قراول کرده به سرداری رأس «۱۶» و دمداری «۱۷» ذنب «۱۸» قلب «۱۹» آرا شدند. خاقان عالیشان فی الحال

[۱]- یو، دست.

[۲]- یو، زندجان

[۳]- یو، بمقام.

[۴]- ط، سیاه

(۱)- وسط (برهان).

(۲)- قوت، صلابت (برهان) و در اینجا بمعنی صفت بکار رفته.

(۳)- سخت ترین دشمنان (از ر ب).

(۴)- خاک آلوده (ر ب).

(۵)- پای ستیز، قوت و قرار.

(۶)- از اختیار، از تملک.

(۷)- ر بوده.

(۸)- خلات کسی است که شتر خود را به شتر دیگران آمیزد تا حق خدا را ندهد و اعشی کسی است که به شب نبیند و این مثل را در حق خائن دغل کار زنند (مجمع الامثال).

(۹)- نگاهبانی.

(۱۱)- در حواشی متمایل معنی شده، ولی مأخذی برای آن نیافتیم

(۱۲)- ر ک ح ۲۰ ص ۱۹۷.

(۱۳)- بازگرداندن.

(۱۴)- محلی است بافغانستان بین غوریان و شمس آباد.

(۱۵)- ناچیز شمردند.

(۱۶)- سر، و ر ک ح ۱۱ ص ۱۰۵

(۱۷)- دم دار. ساقه. دنباله کش لشکر (برهان).

(۱۸)- دنب، دم و ر ک ح ۱۱ ص ۱۰۵

(۱۹)- قلب لشکر، وسط لشکر اصطلاح نظامی و ر ک ح ۱۳ ص ۱۰۵.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۸۱

بر حسن طالع آفرین خوان برخش «۱» کوه برخش «۲» برآمده با ذری «۳» درخش آسای «۴» درّی «۵» درخش «۶»، آذرخش افکن «۷» دل‌های مخاصمان گردیدند [۱]، و از عون «۸» الهی بر ارغون «۹» پولادسم، ارغون «۱۰» رزم و چنگ جنگ را بر آهنگ خصم افکنی تیز آهنگ ساختند، و بمضراب مضارب و زخمهای کاری زخمه زن تار اوتار «۱۱» و شرابین «۱۲» خصم شرّ آیین گشته با تیغ کج و نیزه راست به مخالف نوازی پرداختند.

تیزه «۱۳» دشت، بنیزه و سنان جانستان لاله ستان گشت، و بانگ [۲] تیره «۱۴» و روینه خم «۱۵»، از خم روین فلک «۱۶» درگذشت. مخالفان به اندک کزّ و فزّ «۱۷» گسسته و میان شکسته با بخت جاشر «۱۸» خاسر «۱۹» و حاسر [۳] «۲۰» از سهم [۴] تیر سه پر سپر انداخته بی تیغ و بی سپر پی سپر فلوات «۲۱» فرار گشته رخ بخون برآکنده، پراکنده و از بیم سیوف مسلله [۵] «۲۲» خود را به نهور «۲۳» مسلسل «۲۴» در افکندند.

[۱]- یو، کردند.

[۲]- یو، ندارد.

[۳]- ط، حاسیر.

[۴]- ط، و از سهم.

[۵]- نو، مسلسلله.

(۱)- به+ رخش- اسب (برهان) و نام

اسب رستم.

(۲) - پشت اسب (برهان).

(۳) - شمشیر بسیار آب (رب).

(۴) - برق.

(۵) - روشن (رب).

(۶) - فروغ (برهان).

(۷) - صاعقه.

(۸) - یاری.

(۹) - اسب تند و تیز (برهان).

(۱۰) - مخفف ارغنون (برهان) ارغون رزم و چنگ جنگ اضافه تشبیهی است.

(۱۱) - رک ح ۱۱ ص ۸۸.

(۱۲) - ج شریان.

(۱۳) - طرف و دامن (برهان).

(۱۴) - دهل (برهان).

(۱۵) - روین خم، کوس و نقاره بزرگ (برهان).

(۱۶) - آسمان.

(۱۷) - حمله و گریز.

(۱۸) - دور مانده (از رب).

(۱۹) - زیانمند.

(۲۰) - دریغ خورده، لیکن بدین معنی حسیر است نه حاسر.

(۲۱) - ج فلات، دشت بی آب و گیاه (ر ب).

(۲۲) - کشیده.

(۲۳) - ج نهر، جوی (ر ب).

(۲۴) - در هم پیوسته (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۸۲

فوجی کثیر از آن خاکساران از راه آب، سبکتر از باد، بسوی آتش شتافته از سیب «۱» آبدار میل نار کرده «۲» شمع عمر خود را از خوامش «۳» خاموش ساختند، و جمعی به صماته «۴» ساطعه «۵» ناوک و سکا ته «۶» قاطعه بیلک [۱] «۷» و بلالک [۲] «۸» از ادعای هستی [۳] خاموش گشتند. مبارزان تا پشت حصار و پای قلعه به سر افشانی دست یازیده و جاده را از حداد «۹» حاده «۱۰» چون عرق «۱۱» مبضوع [۴] «۱۲» خون پالا- نمودند. گویا از بدن قلعه و پای حصار با مشراط «۱۳» بلارک «۱۴» رگ اکحل «۱۵» و صافن «۱۶»، گشاده گشت و از اعداء خبیث العرق [۵] «۱۷» مابقی «۱۸»، فال بر اعتدال «۱۹» خویش زده با سلیق «۲۰» انسان العین «۲۱» از عین حسرت گشودند، «ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا

[۱]- ط، سلک.

[۲]- ط، بلارک.

[۳]- یو، مستی.

[۴]- عت مضبوع. ظ، منصوع

[۵]- یو، الرق.

(۱)- روش آب (ر ب). رفتنگاه آب.

(۲)- در این عبارت ضمن ادای مقصود عناصر چهارگانه را استعمال کرده و نیز در لفظ سیب و نار ایهامی است بمعنی فارسی این دو کلمه.

(۳)- ج خامشه، آبراهه خرد (ر ب).

(۴)- آنچه خاموش سازد لیکن بدین معنی صمات است و صماته دیده نشد. و ر ک ح ۶

(۵)- درخشان.

(۶)- آنچه خاموش سازد.

گویند: رمیته بصماته و سکاته، یعنی بدانچه بآن خاموش شود (صحاح. اقرب الموارد).

(۷)- بیاء مجهول، نوعی پیکان که آن را مانند بیل کوچکی سازند (از برهان).

(۸)- بلارک، شمشیر هندی (برهان).

(۹)- کارد تیز (ر ب).

(۱۰)- تیز

(۱۱) - رگ.

(۱۲) - شکافته (ر ب).

(۱۳) - نشتر (ر ب).

(۱۴) - شمشیر هندی.

(۱۵) - رگ میانکی دست، رگ حیاہ (ر ب).

(۱۶) - رگ ساق (ر ب).

(۱۷) - پلید اصل . پلید نژاد.

(۱۸) - مانده، بقیه، و در جمله ما بقی فال اگر لفظ (ما) و (ب) را برداریم قیفال باقی ماند و قیفال رگی است معروف به (سر و رو) چه خون گشادن از آن سر و رو و گلو را مفید بود (غیاث).

(۱۹) - ظاهرا استعمال قیاسی از ماده خذلان.

(۲۰) - رگی که از دل و جگر رسته است (غیاث از بحر الجواهر).

(۲۱) - مردم چشم.

(۲۲) - این بدانست که کسانی که کافر شدند، پیروی کردند باطل را (از آیه ۲ سوره محمد ص).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۸۳

روز دیگر خدیو فریدون فرّ تحریک را یات ظفر فرموده در قریه

«ناکهان» باگهان و مهان بارگشای نزول [۱] و از روی احتیاط باحتیاط «۱» و اضطمام «۲» «قلعه کیان» مشغول گشته از چهار طرف [۲] افغان را به شش در «۳» حیرت انداخته و راه غله و ذخیره را مسدود ساختند و «حیلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ» «۴». ذو الفقار خان، موهون «۵» گشته فحوای «لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعاً إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ» «۶» را از فرط حذر کار بست، و از پشت دیوار بست «۷» شهر و حوالی حوائل «۸» با احزاب «۹» حراب «۱۰» جرأت مناخرت «۱۱» و مناجرت [۳] «۱۲» نکرد و بگرد میدان معارضا نگرديد. هر روزه فوجی از یلان برسم تعادی «۱۳» و دفع اعادی «۱۴» عادی «۱۵»، بر غوارب «۱۶» و «العَادِيَاتِ ضَبْحًا» «۱۷»

[۱]- عت، ط، نازل نزول.

[۲]- ط، اطراف.

[۳]- ط، اضافه دارد: و مشاجرت و مناخرت.

(۱)- محاصره (ر ب).

(۲)- در گرفتن (ر ب).

(۳)- شش در خانه ایست که در بازی نرد می باشد، چون هر یکی از کعبتین تا شش خانه نقش می دارد ... پس هرگاه مهره در میان دریکه در منتهای تخته است بند گردد و از شش خانه جانب خود به هیچ خانه رفتن نتواند رهایی آن بدون رهایی دادن حریف دیگر محال است. (غیاث) و شش در حیرت تحیر و سرگردانی است.

(۴)- و جدایی افکنند میانشان و میان آنچه می خواستند (از آیه ۵۳ سوره سبا).

(۵)- سست (ر ب).

(۶)- کارزار نمی کنند با شما همگی مگر در دیه های مستحکم (از آیه ۱۴ سوره حشر).

(۷)- سد (برهان).

(۸)- ظاهراً ج حائل، مانع.

(۹)- ج حزب بکسر اول و سکون

دوم، سلاح (ر ب).

(۱۰) - ج حربه (المنجد).

(۱۱) - مخاصمت. (المنجد)

(۱۲) - مقاتله. کشش کردن (ر ب).

(۱۳) - دشمنی با یکدیگر (ر ب).

(۱۴) - دشمنان.

(۱۵) - ستمکار (از ر ب).

(۱۶) - ج غارب دوش. از بن دست تا بن گردن (المنجد).

(۱۷) - سوگند به اسبان رونده که نفس زنده اند: نفس زدنی (آیه ۱ سوره العادیات).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۸۴

ارتکاب، و از مقادح «۱» قوایم «۲» «فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا» «۳» بایقاد «۴» نوایر «۵» انتقام، ارتکاب نموده بجولان دادن «فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا» «۶» آثار «فَأَثَرُنَّ بِهِ نَقْعًا» «۷» ظاهر، و از طعنات «۸» رماح «۹» واسطی «۱۰» مفاد «فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا» «۱۱» بفوج اعدا لایح «۱۲» و باهر می ساختند.

افاغنه که بمضمون «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ» «۱۳» پاداش دستگیری آن سرور را به گردنکشی ادا کرده بودند، «وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكَ لَشَهِيدٌ» «۱۴» باتفاق ذو الفقار خان و «إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ» «۱۵» در قلعه داری کوشیده آنچه از عظم «۱۶» رمیم «۱۷» مکیدت در قبور قلوب پرفتور ایشان مقبور «۱۸» بود، بظهور می آوردند «أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ رُوحُهُ فِي الْقُبُورِ» «۱۹»، و هر گونه مبغضت «۲۰» که از هواجس «۲۱» بالیه «۲۲» در بال «۲۳» عداوت سگالشان مضممر «۲۴» بود، بصدور «۲۵» می رسانیدند، «وَ حُصِّلَ مَا فِي

(۱) - ج مقده بکسر اول و فتح سوم، چقماق، آتشنه.

(۲) - ج قائمه، یکی از چهار دست و پای ستور. (ر ب).

(۳) - پس سوگند به بیرون آوردگان آتش از سنگ به سمهای خود آتش زدنی (از آیه ۲ سوره العادیات).

(۴) - افروختن.

(۵) - ج نائره، دشمنی.

(ر ب). در تداول فارسی. آتش (نف).

(۶) - پس سوگند به اسبان

غار ت كنده در سپیده دم (آیه ۳ سوره العاديات).

(۷) - پس برانگيختند به (وقت سپیده دم) غباری (آیه ۴ سوره العاديات).

(۸) - ج طعنه، ضربت.

(۹) - ج رمح بضم اول و سکون دوم، نیزه.

(۱۰) - منسوب به واسط، ر ك فرهنگ لغات.

(۱۱) - پس به میان درآمدند به (وقت صبح) گروهی (آیه ۵ سوره العاديات).

(۱۲) - آشكارا.

(۱۳) - همانا آدمی مر پروردگار خود را ناسپاس است (نعمت را فراموش می کند و محنت را به یاد دارد). (آیه ۶ سوره العاديات).

(۱۴) - همانا او بر این هرآینه گواه است (آیه ۸ سوره العاديات).

(۱۵) - و همانا او در دوستی مال هرآینه سخت است (بخیل است). (آیه ۸ سوره العاديات).

(۱۶) - استخوان.

(۱۷) - پوسیده.

(۱۸) - مدفون

(۱۹) - آیا پس نمی داند که چون برانگيخته شود آنچه در گورهاست (آیه ۹ سوره العاديات).

(۲۰) - بغض کینه.

(۲۱) - ج هاجس، آنچه در دل گذرد (از رب).

(۲۲) - پوسیده.

(۲۳) - خاطر.

(۲۴) - نهفته.

الْصُّدُورِ» (۱). در تنگنای معقل (۲)، ایشان را هم پای عقل اعتقال (۳) یافت، و هم دست تدبیر «إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ» (۴).

در همان اوان سر کرده ای که مأمور بتاخت ناحیت «فراه» بود از روی فراغت (۵) و فرهی [۱] (۶) و ارتباط جاش در ولایت «خاش» با افاغنه اوخاش (۷) که «ذو الفقار خان» [۲] را خویش و خاش (۸) بودند، پرخاش نموده جمعی از ایشان را با سر کرده آن گروه سر کرده [۳] (۹) قلعه «خاش» (۱۰) را متصرف گشتند، و همچنین جمعی از جند منصور بتاخت «کرشک» که رشک بلاد بود

مأمور گشته باقبال خدیو زمین داور «۱۱»، در حوالی قلعه «بست» ماه عمر بسیاری از افغان را به محاقه «۱۲»، قرین محاق «۱۳» و بست ساختند، و «کرشک» و «زمین داور» به حیطه تسخیر در آمد، و در همان هنگام [۴] «حسین خان غلجه» والی قندهار چون کشتی خود را گرفتار لجه متالف «۱۴» دید، خواست که تمساح جان

[۱]- یو، فری.

[۲]- ط، با ذو الفقار خان.

[۳]- یو، ندارد. عت، سر کرده

[۴]- یو، در هنگام.

(۱)- و بر آورده شود آنچه در سینه هاست (آیه ۱۰ سوره العادیات).

(۲)- پناه جای (ر ب).

(۳)- بستن.

(۴)- همانا پروردگار آنان بدانها در این روز (رستاخیز) همانا بیناست (آیه ۱۱ سوره العادیات).

(۵)- زیرکی (ر ب).

(۶)- فر و شوکت و شکوه (برهان).

(۷)- ج و خش بفتح اول و سکون دوم، مردم فرومایه (ر ب).

(۸)- کسی را گویند که محبت بافراط داشته باشد (برهان).

(۹)- معنی مناسب دیده نشد شاید منظور سر بریدن است چنانکه در تداول عامه نیز در مورد درخت گویند درخت را سر کرد، یعنی شاخهای سر آن را برید.

(۱۰)- موضعی است از مضافات فراه (برهان).

(۱۱)- داور زمین، پادشاه.

(۱۲) - دعوی حق خصومت (ر ب).

(۱۳) - آخر ماه که قمر در آن پنهان باشد نه در بامداد و نه در شبانگاه آن بنظر آید. (ر ب).

(۱۴) - ج متلف بفتح اول و سوم، جای هلاک (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۸۶

شکر را به تمساح «۱» به دام تألف کشد، و زورق احوال را از لطمه آن دریای پرشور و و شررهایی بخشد، نقش

تسویل «۲» از نفس مموه «۳» برانگیخت، و برای فریفتن فریقین «۴» «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ» «۵» عامل مدلول «وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ» «۶» گشته جمعی از خواص خود را برسم خدمت سکالی «۷» بدرگاه عالی «۸» و «سیدال» را که سردار لشکرش [۱] بود بنا بر حیل جبلی با خیلی «اشأم من الاخیل» «۹» بامداد طایفه ابدالی فرستاد، و بعد از چندی که زور بازوی شوکت نادری دست پایداری سرکشان افغان را تاب داده تاب و توان از ایشان مسلوب ساخت، آن گروه «ذو الفقار خان» را از «هرات» از عاج «۱۰»، و بسمت «فراه» اخراج کرده از حضرت والا مستدعی حضور «الله یار خان» [۲] و متعهد تفویض قلعه شدند، «ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ» «۱۱» بل «۱۲» «اتَّخَذُوا حِمَارَ الْحَاجَاتِ» «۱۳». سید آل به مشاهده این وهن «۱۴» و ضعف از اهل قلعه مایوس و به وحشت

[۱]- ط، لشکر شر.

[۲]- یو، نو، الله یار.

(۱)- دروغ گفتن (رب).

(۲)- آراستن کاری را (رب).

(۳)- خیردهنده خلاف آنچه هست (رب).

(۴)- تشنه، فریق: دو گروه.

(۵)- گروهی در بهشت (اند) و گروهی در دوزخ (از آیه ۵ سوره شوری).

(۶)- و چون ببینند کسانی را که گرویده اند گویند گرویدیم و چون خلوت کنند با دیوان خود گویند همانا ما با شمایم (از آیه ۱۳ سوره بقره).

(۷)- خدمت خواستن.

(۸)- حذف فعل (فرستاد) بدون قرینه.

(۹)- شوم تر از اخیل و اخیل مرغیست که آن را شقراق نامند و به فال بد

دارند (از مجمع الامثال و رب).

(۱۰) - از جای برکندن (ر ب).

(۱۱) - پس گرفتند گوساله را از پس آنکه آمد آنان را حجت‌های روشن (از آیه ۱۵۲ سوره نساء).

(۱۲) - بلکه.

(۱۳) - خری که گروهی برای رفع حاجات خود دارند و هر یک باری که دارد بر آن نهد (حاشیه نو) برای کسی مثل زنند که بکار خدمت گرفته شود (ر ک مجمع الامثال).

(۱۴) - سستی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۸۷

مأنوس گشته با جند و جنیدش «۱» در حندس «۲» لیل «۳» از تنگنای اهتلاک «۴» مرکب نجات بیرون تاخت، و از روی تمحل «۵» بلا تمحل «۶» و تحمّل بجانب قندهار شتافت.

بنا بر ابتغاء «۷» بغاه «۸» قلعه [۱]، ولایت و ایالت بالله یار خان که صفت «نارکی خیل ناری» «۹» در جبلت حیلت سرشت مرکوز داشت، عنایت گشته الله یار خان باز بار حکمرانی در قلعه گشود و پا از آستان «۱۰» و دست از آستین کشیده «۱۱» به بسط [۲] بساط تبسّط طغیان و قبض مقابض «۱۲» قواضب «۱۳» عصیان پرداخت، و به اضلال «۱۴» بخت غضبان مستظهر «۱۵» به متانت «۱۶» باره «۱۷» گشته دوباره باره «۱۸» عقوق «۱۹» جولان داد و بجانب تجانب «۲۰» گرایید.

چون احاطه خطّه «هرات» و احصار «۲۱» و حصار «۲۲» حصار امتداد یافت،

[۱] - عت، ندارد.

[۲] - ط، در بسط

(۱) - معنی معلوم نشد.

(۲) - تاریکی (ر ب).

(۳) - شب.

(۴) - در هلاکت افکندن خود را (ر ب) هلاکت.

(۵) - مکر نمودن (ر ب).

(۶) - تکلف (ر ب).

(۷) - طلبیدن خواستن.

(۸) - ج باغی، طالب و جوینده.

(۹) - آتش داغ کردن بود گمان

رفت آتش بریان کردن باشد. برای فریفته شدن به چیزی و آشکار گشتن خلاف آن زنند مرادف. بوی کباب بلند است ولی خر داغ می کنند. در امثال و حکم این مثل: (رب نارکی خیلت نار شیئی) آمده.

(۱۰) - پا از آستان کشیدن، ترک خدمت گفتن.

(۱۱) - دست از آستین کشیدن، دست درازی کردن، تطاول.

(۱۲) - ج مقبض بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم، قبضه شمشیر (رب).

(۱۳) - ج قاضب. شمشیر بران

(۱۴) - مغلوب شدن. ضایع شدن. مردن (رب).

(۱۵) - قوی پشت.

(۱۶) - استواری.

(۱۷) - حصار قلعه (برهان).

(۱۸) - اسب.

(۱۹) - نافرمانی.

(۲۰) - دوری.

(۲۱) - تنگ گرفتن و محاصره کردن (رب).

(۲۲) - کسی را حصاری کردن به جنگ. (رب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۸۸

«قد بلغ الشّطاظ الوركین» «۱» و «جاوز الحزام الطّیبین» «۲» به تخلیط و تغلیط «۳» تا غزّه رمضان استمهال «۴» و بمثل «یدخل شعبان فی رمضان» «۵» اعتمال «۶» ورزیده در مستهلّ «۷» ماه صیام که قلعه دار چرخ برین در باب فتح شهر از کلید هلال براعت استهلال «۸» اظهار کرد، اعدا اختر طالع را مانند ماه سیام «۹» بی فروغ دیده طوعا أو روعا «۱۰» ابواب قلعه گشودند، و افاغنه «فراه» نیز از باب اطاعت در آمدند، و به مساعدت همم «۱۱» با هرات، «فراه» با «هرات» [۱]، از منضمات ممالک محروسه شد.

الله یار خان چون راه چاره را بسته و جبل حیل را گسسته دید، از روی ذلّ بذللذ [۲] «۱۲» ذیل استنفاذ [۳] «۱۳» و استیلاذ

«۱۴» درآویخت، و از موقف بشارت «۱۵»، بشارت «۱۶»، به اشارت «۱۷» به

اشارت «فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ» (۱۸) مستظهر گشته اجازه رفتن «مولتان» حاصل گرداند.

[۱]- یو، این کلمه و کلمه قبل را ندارد.

[۲]- یو، بذل.

[۳]- یو، استقاد.

(۱)- شظاظ چوب کوچکی است که در حلقه درب جوال ها کنند و ورک جانب بالای ران بود. این مثال را برای تجاوز از حد زنند (ر ک مجمع الامثال).

(۲)- گذشت میان بند از سر دو پستان.

این مثل را هنگام نهایت سخت شدن کار زنند (مجمع الامثال).

(۳)- بغلط انداختن.

(۴)- مهلت خواستن.

(۵)- مأخذ مثال را نیافتم حاشیه عت: برای تخلیط مثل زنند.

(۶)- پیوسته بودن بر کاری (ر ب).

(۷)- اول ماه.

(۸)- ر ک ح ۷ ص ۲۳

(۹)- کوهی است ما بین سمرقند و تاشکند. گویند مقنع خراسانی ... به سحر مدت دو ماه ماهی از چاهی که در عقب کوه بود برمی آورد ر ک تعلیقات بر ح ۲ ص ۴۶

(۱۰)- از در اطاعت یابیم.

(۱۱)- ج همه- همت

(۱۲)- کناره دامن (ر ب).

(۱۳) - برهانیدن.

(۱۴) - پناه خواستن (لغد).

(۱۵) - خوب رویی و جمال.

(۱۶) - مزدگانی.

(۱۷) - شاره، خوبی، جمال.

(۱۸) - پس امروز می رهانیم تن ترا (از آب) (از آیه ۹۲ سوره یونس)

در بیان توجه حضرت شاه طهماسب بجانب ایروان و رجعت اختر اقبالش از آن سیر

در بیان توجه حضرت شاه طهماسب بجانب ایروان و رجعت اختر اقبالش از آن سیر

«أَيْنَمَا يُوجِّهُهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ» (۱) بعد از آنکه خدیو عالیشان با عزم جزم، کسر «۲» و جزم «۳» صولت مخالفان، و فتح عراق و آذربایجان کرده [۱] رفع فتنه افغان را نصب العین همّت ساخت و اناصیب [۲] «۴» شوکت و الویه «۵» نصرت نصایب [۳] «۶» را بصوب خراسان برافراخت، اعیان دولت حضرت

شاه طهماسب را نیز سرپنجه شوق انتزاع «۷» و ارتجاع «۸» قلعه ایروان گریبانگیر، و داعیه مملکت ستانی مکنون ضمیر گشته بتقلید جناب نادری «هیئات هیئات الجناب الاخضر» «۹» کمر اجتهاد بر میان بستند، و شجاعان ذوی الأ-عراق «۱۰» عراق و رزمجویان آذربایجان را اجتماع و عزم و رای را به عدد بی عدد «۱۱»

[۱]- یو، ندارد.

[۲]- یو، ط، نصاب

[۳]- یو، ندارد.

(۱)- بهر مهمی که فرستند او را باز نیاید به نیکویی (کاری نسازد) (از آیه ۷۸ سوره النحل).

(۲)- شکست.

(۳)- بریدن و یکسو کردن کار (ر ب).

(۴)- پرچمها (المنجد).

(۵)- ج لوا، بکسر اول، پرچم.

(۶)- ج نصیب، آنچه آن را نشان گردانند (ر ب) نصرت نصائب، نصرت نشان.

(۷)- برکندن (ر ب).

(۸)- بازگرداندن.

(۹)- از امثال باستانی عرب است و جناب، درگاه بود و اصل این مثل از ضبه بن اد است. چون بیماری او سنگین شد فرزندان وی گفتند اگر تا درگاه خانه برویم به شوی! گفت هیئات ... و این مثل را برای کاری زنند که تلافی آن ممکن نیست.

(۱۰)- اصیل.

(۱۱)- بی اندازه. بی شمار.

و تعدّد «۱» عدد «۲»، اضطلاع «۳» داده در ماه جمادی الآخر سنه هزار و صد و چهل و سه در موكب شاهى از اصفهان رایت نهضت بجانب مقصد افراختند.

على پاشای سر عسكر روم كه از دولت عليه [۱] عثمانیه باستحفاظ ايروان مأمور بود از قلعه بر آمده کنار رودخانه «كرنى» را بوجود عسكر فولاد پيكر سد آهن بست، و منتظر ظهور كوكبه شاهى نشست. جنود [۲] پادشاهى از رودخانه گذشته تندتر از سيل بجانب

آن دریای لشکر میل نمودند [۳]. صفوف ممتده و ألوف مسوده «۴» و زحوف «۵» معتده «۶» رومیه با عدّه و عدّه بضروب مشتده «۷» منقلب و مغلوب و ثبات «۸» از ثبات «۹» ایشان به وثبات «۱۰» جلادت یلان مسلوب، و توپخانه و قورخانه و خیام [۴] و اسبابشان مجلوب گشته بسمت قلعه عطف عنان کردند. پس موکب شاهی با کوکبه و کبکبه و طنطنه و دبدبه از خارج قلعه تجاوز نموده در جانب غربی قلعه در سه فرسخی، اطناب بارگاه را باوتاد «۱۱» چرخ هزار میخ «۱۲» موتود ساختند. چون لشکریان را توسن طبع جموح سرکش، و نعل شوقشان به هوای قلعه گیری در آتش بود «۱۳»، بعد از چند روز بی محابا و درنگ بر خلاف راه رای و فرهنگ خنگ بسالت «۱۴» بمیدان جنگ رانده تا پای قلعه عنان بازنکشیدند، رومیه نیز از بالای حصار و بیرون قلعه با توپ و تفنگ از در

[۱]- ط، ندارد.

[۲]- ط، و جنود.

[۳]- یو، نمودند

[۴]- یو ندارد.

(۱)- فراوانی.

(۲)- ج عدّه بضم اول و فتح و تشدید دوم، ساز و ساخت.

(۳)- تقویت.

(از ر ب).

(۴)- الوف مسوده، کنایت از لشکرهای فراوان.

(۵)- ج زحف بفتح اول، لشکر رونده بسوی دشمن (از ر ب).

(۶)- آماده (ر ب).

(۷)- ضربتهای سخت.

(۸)- پایداری.

(۹) - ج ثبه بضم اول و فتح دوم، جماعت.

(۱۰) - ج و ثبه بفتح اول و سکون دوم، جستن، حمله بردن.

(۱۱) - ج و تد، میخ.

(۱۲) - آسمان پر کواکب (برهان).

(۱۳) - نعل در آتش بودن، اشتیاق داشتن.

(۱۴) - دلیری (رب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۹۱

ستیز

در آمده اظهار خیرگی و آغاز چیرگی کردند. قزلباشیه تنگنای یأس را موسیع و دیده بخت را مرسیع [۱] «۱» دیده چهره برتافتند. شاهین مرام شاهی ناچار از صیدگاه دشمن شکاری چون بهله «۲» تهیدست برگشت.

بعد ما که زمان مکث و اقامت ادامت یافت و دیگک هوسناکیشان که به آتش خام دستی در غلیان بود با دامت آب دلسردی از جوش فرونشست، وقوع قحط و شیوع قعط «۳» ضمیمه [۲] علت شده انتهاض «۴» لوا «۵» و اهتزاز «۶» رایت والا بر توقف راجح آمد لابد از راه دو قوزیولوم «۷» عازم تبریز گشتند.

احمد پاشای والی بغداد از نهضت شاهی مطلع و اختر مقصودش از مطلع نهزه «۸» ملتمع «۹» گشته با افواج [۳] مجتمع و آسیاف مندلع «۱۰» غدوان «۱۱» عدوان [۴] «۱۲» برانگیخت. موکب شاهی بسبب تشت «۱۳» لشکر و تبدد «۱۴» عسکر بجانب زنجان و و سلطانیه توجه نموده [۵] بعد از ورود به ابهر محمّد علیخان بیکارییکی فارس با فرسان «۱۵» آن دیار و جمعیت آراسته برکاب پیوست.

[۱]- ط، اضافه دارد: و دیده تحیر را مرسع.

[۲]- ط، ذمیمه.

[۳]- ط، به افواج.

[۴]- عت، ط، اضافه دارد: عدوان.

[۵]- ط، نموده بود.

(۱)- برهم چسبیده (ر ب).

(۲)- پوستی باشد که به اندام پنجه دست دوزند و میرشکاران بر دست کشند و چرخ و بازو شاهین را بدست گیرند. (برهان)

(۳)- تنگ کردن، بستن.

(۴)- برخاستن.

(۵)- پرچم.

(۶)- جنبش.

(۷) - به فارسی، نه راه. نام راهی است (حاشیه نو).

(۸) - فرصت و پروای کار. غنیمت (ر ب).

(۹) - درخشنده (ر ب).

(۱۰) - از غلاف بیرون آینده.

(۱۱) - اسب شادمان

شتاب رو (ر ب).

(۱۲) - دشمنی.

(۱۳) - پراکندگی.

(۱۴) - پراکندگی پریشانی.

(۱۵) - ج فارس، سوار.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۹۲

از این معنی شاه و سپاه را سلوه الصّدر «۱» و قوّه الظهر «۲» و شدّ الازری «۳» حاصل شده [۱] متشذّران «۴» جنود و خلا بیس «۵» حشود «۶» و متفرّقین فرق [۲] و غایبین حاضر «۷» را از ممالک قریبه «۸» حاضر و رایات معلّی «۹» را از «ابهر» بصوب همدان سایر ساختند، و در منزل «کردجان» همدان مطارد «۱۰» مطاردت «۱۱» و مطاوح [۳] «۱۲» مطاوح «۱۳» مرتب کرده [۴] معارک «۱۴» معارکت «۱۵» و معاوک «۱۶» معارکت «۱۷» آراستند.

نخست محمّد خان بلوچ که در میان جنود پادشاهی باظهار جوهر خودنمایی حکم سیف بلوچ «۱۸» داشت، با فوج خود آغاز تصادم و تصارم «۱۹» نمود، و بمحض تصادف و تزاحف «۲۰» ضعف «۲۱» را مضاعف «۲۲» و زحف «۲۳» را شعر مزاحف «۲۴» یافته ابیات «۲۵»

[۱] - ط، شد.

[۲] - یو، ندارد.

[۳] - یو، مطاوح.

[۴] - یو، ندارد.

(۱) - تسلیت خاطر. آرامش سینه.

(۲) - پشتیان.

(۳) - محکمی پشت.

(۴) - پراکنندگان (از رب).

(۵) - پراکنندگان بهر سوی (رب).

(۶) - ج حشد بفتح اول و سکون دوم، جماعت.

(۷) - مقیم در شهر (رب).

(۸) - نزدیک.

(۹) - بلند.

(۱۰) - ج مطرد بکسر اول و فتح سوم: نیزه خرد که بدان شکار کنند (رب).

(۱۱) - حمله آوردن بر یکدیگر (رب).

(۱۲) - جایهای انداختن و جایهای هلاک (رب).

(۱۳) - همدیگر را انداختن (رب).

(۱۴) - ج معرکه بفتح اول و سوم و سکون دوم، جای جنگ (اقرب الموارد).

(۱۵) - جنگ

(اقرب الموارد).

(۱۶) - ج معوکه بفتح اول و سوم و سکون دوم، جنگ (اقرب الموارد).

(۱۷) - مشاجرت در دشمنی لیکن از این ماده باب تفاعل بدین معنی آمده است و باب مفاعله دیده نشد.

(۱۸) - این صیغه در (تاج العروس، اقرب الموارد، منتهی الارب. مهذب الاسماء) دیده نشد و بدین معنی (بلیج) است.

(۱۹) - با هم بریدن (رب).

(۲۰) - نزدیک هم شدن در جنگ (رب).

(۲۱) - سستی و ناتوانی (رب).

(۲۲) - دو چندان،

(۲۳) - حمله لشکر.

(۲۴) - دارای زحاف ر ک ح ۷ ص ۸۲.

(۲۵) - ج بیت، خانه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۹۳

ثبات را منثلم «۱» و نظم قول را که بحر هزج «۲» بود مجتث «۳» ساخت «ربّ عجله تهب ریثا و ربّ فروقه یدعی لیثا» «۴».

شاه طهماسب چون صفوف منظوم خود را منشور «۵» و ممتبور «۶» و آن [۱] عقود منضود [۲] «۷» را منشور «۸» و ممتبور «۹» دید با دل محنت پژوه و طبع دژم «۱۰» و قلب نژند و حال دژند «۱۱» و خاطر پژمان و جان پردژمان «۱۲» و ضمیر فزولیده «۱۳» و باطن غرشیده «۱۴» و سینه غمیده و درون درد آکنده وارد اصفهان گشته با اینکه هنوز امور ممالک انتظامی و جروح قلوب التیامی نیافته بود، این وهن علاوه علل سابقه و دست تقریب «۱۵» جدیدی بر رئوس «۱۶» دامغه «۱۷» گردید. «قرع سنّ النّادم» «۱۸».

اعیان دولت عثمانیه را چون صیت شوکت نادریه شوک افکن راه اندیشه بود بارشاد فکر نجیح «۱۹» از تجمیح «۲۰» تحنج «۲۱»، و بحنج «۲۲» تصالح و تنصح «۲۳»

(۱) - رخنه دار (ر ب).

(۲) - ترانه طرب انگیز و رک ح ۱۷ ص ۸۳.

(۳) - از بیخ برکنده و نیز در اصطلاح عروضیان نام بحر است و اجزای آن از اصل مستفعلن فاعلاتن چهار بار مفاعله فاعلاتن است (المعجم ص ۱۱۶).

(۴) - چه بسیار شتابی که درنگی بخشد (بدرنگی گراید) و چه بسیار ترسویی که شیر خوانده شود. و اصل این مثل از مالک بن عوف است درباره شوهر خواهر خویش که او را از حرکت مانع شد و او نپذیرفت و در راه مردی بنام مروان بدو رسید و زن وی را از او بگرفت (رک مجمع الامثال).

(۵) - پراکنده.

(۶) - هلاک شده (ر ب).

(۷) - برهم نهاده (ر ب) مرتب.

(۸) - پراکنده.

(۹) - بریده دم (ر ب).

(۱۰) - افسرده و غمگین (برهان).

(۱۱) - خشم آلود و قهرناک (برهان).

(۱۲) - حسرت (برهان).

(۱۳) - پژمرده (برهان).

(۱۴) - خشمگین (برهان).

(۱۵) - سرزنش (ر ب).

(۱۶) - ج رأس، سر.

(۱۷) - شکسته.

(۱۸) - رک تعلیقات.

(۱۹) - درست. (ر ب).

(۲۰) - در یو، تحمیج و در حواشی سرکشی معنی شده، لیکن از ماده جموج باب تفعیل دیده نشد، شاید قیاسا استعمال شده است.

(۲۱) - میل کردن: مطاوع احنج؟

(۲۲) - پناه (ر ب).

(۲۳) - به ناصحان مانند شدن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۹۴

تصفّح «۱» جسته از قیل و قال و تقالی «۲» اقاله «۳» و باظهار مصالحه افتتاح ابواب مقاله کردند.

بعد از آمد و رفت سفرا و مکالمه و مطارحه «۴» پاشایان و امرا، ولایاتی که مطوی «۵» و موطا «۶» ی مطایا «۷» ی موکب نادری شده بود به دولت بهیئه

صفویه مقرر گشته قلاع «۸» جانب غربی رود ارس به دولت والای عثمانی تعلق و صبح سلم «۹» و صلح بین الدولتین تعلق «۱۰» یافت، و حضرت [۱] شاهی بعد از اطفاء «۱۱» نایره مکالحه «۱۲» و انعقاد امر مصالحه صورت صلح نامه را مصحوب [۲] «۱۳» چند تن از اعیان متعین [۳] به دربار نادری فرستاده کیفیت حال را ابناء «۱۴» و در اثنای گرفت و گیر هرات که کارها در شرف اتمام بود، ایلچیان شاهی ادراک شرف از تقییل «۱۵» در گاه کیوان پناه نمودند.

چون این مصالحه در حقیقت «أغز من السراب» «۱۶» بل پل آن طرف آب بود، در پیشگاه ضمیر نادری جلوه ارتضا «۱۷» نیافته و حوصله غیرت قبول آن را برنتافته فرستادگان پادشاهی را بترک سلم و محاب «۱۸» مجاب «۱۹» و سفیری نیز از جانب وزیر اعظم روم و والی بغداد باستصلاح آمده در ارض اقدس توقف داشت، او را بخطاب

[۱]- ط، حضرت.

[۲]- یو، به مصحوب.

[۳]- یو، مقین.

(۱)- جستجو کردن (ر ب).

(۲)- تباغض (اقرب الموارد) دشمنی.

(۳)- چشم پوشی (از اقرب الموارد).

(۴)- با هم سخن در افکندن (ر ب).

(۵)- طی شده (ر ب) درنوردیده.

(۶)- پا سپرده (از ر ب).

(۷)- ج مطیه بفتح اول و کسر ثانی و فتح و تشدید ثالث، بارگی (ر ب).

(۸)- ج قلعه.

(۹)- سازش.

(۱۰)- شکافته شدن (ر ب).

(۱۱) - خاموش ساختن.

(۱۲) - سختی کردن با هم (ر ب).

(۱۳) - همراه.

(۱۴) - آگاه ساختن.

(۱۵) - بوسه دادن (ر ب).

(۱۶) - فریبده تراز سراب، چه تشنه سراب را آب پندارد. و در مجمع الامثال اغر من سراب.

(۱۷) -

برگزیدن (ر ب) پذیرفتن.

(۱۸) - محابه؟ دوستی.

(۱۹) - پاسخ داده.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۹۵

«ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَّا قَبِيلَ لَهُمْ بِهَا وَ لَنَخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً» (۱) «مأمور بعود و ایاب ساخته نهضت رایات منصور را موقوف، و مقصود [۱] ضمیر را کفیتا [۲] «۲» بدین کیفیت گوشزد خصم ممقوت «۳» کردند که:

فعلکم مدّ الظل و شأنکم شنآن و غلّ و صلحکم فساد و خطل و سلمکم جهام غیر و ابل بل هو امر لا یرک علیه الابل. و لا یرک هذا النزاع الا بلبس اللبوس و الدرّع و قبض السیف و بسط الدرّع و یحصل بها المطلوب و لک وعد غیر مکذوب «۴». پس برای ابلاغ این خیر سفیر مزبور بجانب بغداد و ایلچیان شاهی به دربار سپهر بنیاد اهداب «۵» یافتند «إنما یجزی الفتی لیس الجمّل» «۶». اگر چه عزیمت تسخیر قندهار در ضمیر منیر رسوخ داشت، لیکن بحکم «ذَرُّهُمْ یَأْکُلُوا وَ یَتَمَتَّعُوا وَ یُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ» (۷)، انجام آن کار را رهینه «۸» «الامور مرهونه

[۱] - ط، مقصود.

[۲] - عت، کیفیت.

(۱) - بازگرد بسوی آنان پس هرآینه بیاریم بدیشان لشکری که مقابله نباشد ایشان را با آن و هرآینه بیرون کنیم آنان را از آن (شهر) خوار (از آیه ۳۷ سوره نمل).

(۲) - از جهت بازگرداندن. بخاطر انصراف (از اقرب الموارد).

(۳) - دشمن گرفته.

(۴) - کردار شما بدرازا کشاندن امروز و فرداست و کار شما دشمنی و کینه و سازش شما تباهی و سستی و سبکی است و آشتی شما ابریست بی باران نه باران درشت قطره بلکه آن چیز است که فرو نمی خوابانند بر آن شتر را و وا گذاشته

نمی شود این ستیزه مگر به پوشیدن زره و گرفتن شمشیر و گشودن دست و بدست می شود بدان مقصود و برای تو است و عده ای بدون دروغ.

(۵) - شتابی کردن در دویدن.

(۶) - همانا پاداش می دهد جوانمرد، نه شتر (نه آنکه در وی خوی آدمی نیست (رک مجمع الامثال).

(۷) - بگذار ایشان را تا بخورند و برخوردار یابند و مشغول سازد آنان را آرزو پس زود باشد که بدانند (آیه ۳ سوره حجر).

(۸) - گروهی (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۹۶

باوقاتها» ۱» ساختند، و به «حسین خان غلیجایی» نیز مفهوم «فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» ۲» اعلام و اشارت، و در نامه مفاد «شحمتی فی قلعی [۱]» ۳» «رقین [۴]» عبارت شد [۲]، و چون ضامر ۵» قصد سفر عراق در مضمار ضمیر سعادت مضمر جلوه گر [۳] می بود بمفاد «شوال عین یغلب الضمار» ۶»، در روز عید رغید ۷» فطر که ترک [۴] فلک صولجان ۸» صولج ۹» فام هلال شوال را بگوی زرین خورشید زد و ناقه عیدیه ۱۰» آفتاب آغاز مرحله پیمایی منازل بروج کرد.

لقد عاد عید و الهلال تهلا و بدر الامانی قد تبلج و انجلی ۱۱» رایات نصرت طراز بجانب ملک طوس اهتزاز یافت و در نیمه ماه در ساعتی که از نیم ۱۲»

[۱] - ط، قلبی.

[۲] - ط، شده. و اضافه دارد و لتعلمن نبأه بعد حین.

[۳] - ط، ... ناشط و جلوه ...

[۴] - یو، ... عید رعید فطر ک ترک ... عت، ... عید فطر از عید فطر که ترک ...

(۱) - کارها در گرو وقت (انجام) آنست.

(۲) - همانا

تو هستی از مهلت دادگان تا روز گاه دانسته (نفسخ اولی که همه مردم بمیرند) از آیات ۳۷-۳۸ سوره حجر یا ۸۱-۸۲ سوره ص)

(۳)- پاره پیه من در توشه دان من است، یعنی آنچه بخواهم می توانم کرد. این مثل را برای چیزی زنند که در اختیار آدمیست و هر چه خواهد در آن تواند کرد (رک مجمع الامثال).

(۴)- مرقوم (المنجد).

(۵)- باریک میان، باریک اندام (در شتر) (از لغد) و در این مورد بمعنی اسب باریک میان بکار رفته و ضامر قصد سفر ... اضافه تشبیهی است.

(۶)- شوال چیز اندکست و ضمار نسیه و عین نقد بود: اندکی نقد بهتر از بسیاری نسیه (رک مجمع الامثال).

(۷)- فراخ گوارا، بکام.

(۸)- چوگان.

(۹)- سیم (ر ب).

(۱۰)- ناقه عیدیه آفتاب، اضافه تشبیهی است.

(۱۱)- هر آینه بازگشت عید و ماه نو بدرخشید و ماه چهار دهه آرزوها همانا روشن و آشکارا شد.

(۱۲)- نعمت تام (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۹۷

سعادتش هلال شوال «۱» اقتباس سرور، و جهان من وجهین «۲» اکتساب شرف و حبور می کرد، وارد ارض اریضه «۳» و فیض یاب طواف روضه غریضه [۱] «۴» شد.

چون خدیو همام را بهم علیّه تهّم [۲] «۵» همه ولایات تابعه ایران [۳] که رومیّه و روسیه در حیاطه ضبط داشتند در خاطر والا- تأمیم «۶»، و آن عزیمت در صمیم دل تصمیم یافته باستطلاب ولایات دارالمرز، ایلچی بولایت روس که در آن عهد مدلول «إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ» [۷] از حال ایشان خبر می داد فرستاده بودند، مقارن ورود موکب والا بارض اقدس، عریضه ایلچیان وصول

یافت که ولایت «آستارا» و «گیلان» [۴] را و کیلان دولت روسیه به حلیه تخلیه و تجلیه «۸» تخلیه «۹» نموده سپرده اند، و راه مصالحت سپرده لیکن «دربند» و باقی [۵] ممالک سمت شمالی رود «کر» «۱۰» را در بند «۱۱» تسخیر قلعه «ایروان» داشته اند.

[۱]- یو، عریضه.

[۲]- ط، عزم تهمم.

[۳]- ط، ایران را.

[۴]- ط، ندارد.

[۵]- نو، بندر قاپی.

(۱)- هلال شوال را مبارک شمارند و شوق دیدار آن را دارند.

(۲)- دنیا و آخرت؟

شرق و غرب؟

(۳)- عریض. (از رب و لغد).

(۴)- تازه (رب) با آب، با طراوت.

(۵)- جستن چیزی را، تجسس (رب).

(۶)- قصد کردن.

(۷)- همانا من یافتم زنی را که پادشاهی می کند آنان را. (از آیه ۲۳ سوره نمل. داستان پادشاهی بلقیس در ملک سبا) بدین مناسبت که در این تاریخ کاترین زن پطر بجای شوهر در روسیه سلطنت می کرد.

(۸)- جلا کردن.

کوچ کردن. بمعنی جلاء

(۹)- زیور پوشانیدن.

(۱۰) - بزرگترین رود قفقاز که به بحر خزر می ریزد (از جغرافیای طبیعی کیهان و حاشیه برهان (مصحح آقای دکتر معین)

(۱۱) - موکول به. چون در این هنگام ایروان طبق معاهده شاه طهماسب در تصرف ترکها بود. در جهانگشا نویسد:

(و باد کوبه و در بند و سایر محال آن طرف کر بعد از آنکه قلعه ایروان از رومیه انتزاع یابد بتصرف این دولت داده شود ...).

در بیان نهضت موکب نادری بجانب بغداد خلد نظام

در بیان نهضت موکب نادری بجانب بغداد خلد نظام

«وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ» «۱» پس بمصداق «الزُّومُ إِذَا لَمْ تَغْزِ غَزْتَ» «۲»، ساز سفر بجانب غرب راست نموده توکل بفضل منیع رب [۱] و از مقام

عزت عزم عراق عرب کردند [۲]، و در هفتم [۳] محرم الحرام سنه خمس و اربعین و مائه بعد الف [۴] [۳] از ارض اقدس تحریک لوای ظفر پرچم، و از راه نیشابور آهنگ ملک عراق عجم و تختگاه جم نموده آوازه نهضت رایت [۵] خسروانی را طنطنه افکن ملک حجاز [۶] ساختند.

چون شاه والاجاه [۷] بعد از آنکه مغلوب رومیه گردید در آشکار و نهفت با کوچک و بزرگ لا سیما با خسرو بی همال در پرده ناسازی [۸] بحرکات خارج آهنگ مخالف [۹] نوازی می کرد، او را در اصفهان گوشه نشین ساخته شاهزاده حسینی نسب «عباس میرزای» ولد او را که در مهد رضاع [۴] و مهاد [۵] صبی [۶] بود بحکم «وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» [۷]

[۱]- عت، ندارد. ط، بعد از رب اضافه دارد: و من يتوكل على الله فهو حسبه.

[۲]- جز یو، کرده.

[۳]- عت، و هفتم. بقیه نسخ، در هفتم.

[۴]- عت، سنه ۱۱۴۵، ط، سنه ۱۱۴۵ خمس و اربعین ماه (!) بعد الف.

[۵]- عت، ط، رایات.

[۶]- عت، روم. ط، عراق و حجاز.

[۷]- نو، ط، جایگاه.

[۸]- عت، ط، ناسازگاری.

[۹]- ط، مخالفت.

(۱)- و خدا می خواند (بندگان را) به سرای سلامت (بهشت). (از آیه ۲۶ سوره یونس) بمناسبت آنکه دارالسلام لقب بغداد است.

(۲)- با تفحص فراوان حدیثی بدین عبارت نیافتم.

(۳)- ۱۱۴۵ هـ.

(۴)- شیرخوارگی.

(۵) - مه‌د، گاهواره.

(۶) - كودكي (رب).

(۷) - و داديم او را حكم (دانستن احكام) حالي كه كودك بود (از آيه ۱۳ سوره مريم):

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۹۹

جالس چار بالث «۱» سلطنت نمودند، و در اواسط جدی

بسمت بغداد شقه گشای لوای نصرت بنیاد گشته در [۱] کرمانشاهان زواید احمال را گذاشته از آنجا صحرای ماهی دشت را منزل ماه سر علم «۲» و برج حوت را «۳» در دلو «۴» «إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ» «۵» مقام نیر اعظم «۶» ساختند.

یکه تاز خور در طی منازل بروج، از دهشت «إِنِّي نَسِيتُ الْحَوْتَ» «۷» برخواند و شیر فلک از صولت هژبران غله «۸» و غا [۲] «۹»، خود را فراموش کرد. چون ساعیان «۱۰» «اعدى من الظلیم» «۱۱» مسیر نعامه «۱۲» و نعامه «۱۳» اعدا را تفتیش کرده «رکب جناحی نعامه» «۱۴» بازگشته خبر رسانیدند که جمعی از ایشان در راه «طاق گزرا» «۱۵» که مختار مجتازان «۱۶» بود به قراولی قیام دارند لهذا بمدلول «من اشتاق ادلج» «۱۷» و مضمون «شمر ذیلا و ادرع لیلا» «۱۸» بهنگام شام [۳] که مسام مشام عالم از مشک

[۱]- ط، و در.

[۲]- یو، قله و عا.

[۳]- یو، چاشت.

(۱)- مسندی را گویند که پادشاهان و صدور و اکابر بر آن نشینند (برهان).

(۲)- شکل ماه که از فلزی ساخته بر سر علم نصب کنند.

(۳)- مقصود ماهی دشت است.

(۴)- برج دلو ماه بهمن.

(۵)- همانا این هرآینه چیزی است شگفت (از آیه ۴ سوره ص).

(۶)- نادر.

(۷)- همانا من فراموش کردم ماهی را (از آیه ۶۲ سوره کهف).

(۸)- تشنگی و سوزش و سختی آن (ر ب).

(۹)- و غی. کارزار.

(۱۰)- ج ساعی، بشتاب رونده. والی بر هر کار.

سخن چین (ر ب). و مقصود جاسوسان است.

(۱۱) - تندروتر از شتر مرغ از آن رو که شتر مرغ بهنگام دویدن بالها را بکشد، و بشتاب رفتن او به

پریدن مانند (رک مجمع الامثال).

(۱۲) - جماعت قوم (ر ب).

(۱۳) - زیر قدم.

(۱۴) - سوار بال شتر مرغ شد برای کسی مثل زند که در کاری کوشا باشد (مجمع الامثال).

(۱۵) - در جاده راه از کردند بسر پل کنونی (حدود حلوان قدیم). (لغد).

(۱۶) - ج مجتاز، عبورکننده.

(۱۷) - هر که آرزومند است اول شب براه می افتد.

(۱۸) - دامن بکمر زن و شبانه زره آهن بیوش، مثلی است برای تحریص به جدیت در کار زند (مجمع الامثال).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۰۰

سوده سواد، عنبر آگین گشت بر جبهه «۱» سهیل پیشانی مانند ماه بمنزل جبهه «۲» برآمده اشهب «۳» شهب [۱] «۴» خرام و سهب «۵» سهب «۶» نورد مجرّه «۷» حزام «۸» «اجود من الجواد المبرّ» «۹» از خلاف مسیر و جاده بجانب «ذهاب» «۱۰» اذهاب یافت، و در آن شب دیجور «۱۱» جهان از برق جهان شعشعه سیف و سنان، غیرت کوه طور گردید، و هی ليله ذات احوال «۱۲» مظلّمه مدلهّمه «۱۳» کافره «۱۴» مکفهّره «۱۵» بارده مقشعره «۱۶» انوارها بائده «۱۷» أنوائها «۱۸» جائده «۱۹» و دقها «۲۰» لَجّی و جنحها دجوَجّی «۲۱» و سَحّها «۲۲» سجم «۲۳» و اقطارها دهم «۲۴» و صیرها «۲۵» صیب «۲۶» و ضبیرها «۲۷» مشیب «۲۸» لا تفرق فیها السّماء من الارض «ظلماتٌ بعُضّها فَوْقَ بَعْضٍ» «۲۹». چون سم بدر آسای

[۱] - یو، شهب.

(۱) - اسبان و مفرد ندارد (ر ب).

(۲) - منزلی است از منازل ماه (ر ب).

(۳) - اسب سبزخنگ (ر ب).

(۴) - ستاره های روشن (ر ب).

(۵) - اسب توانا فراخ دو (ر ب)

(۶) - دشت و زمین برابر و فراخ

(ر ب).

(۷) - آسمان دره، راه کهکشان (ر ب).

(۸) - تنگ ستور (ر ب).

(۹) - نیک روتر از اسب فرمانبردار. مؤلف مجمع الامثال نویسد: این مثل را درباره ستور زنند.

(۱۰) - از دهستانهای بخش سر پل ذهاب شهرستان قصر شیرین.

(۱۱) - شبی را گویند که به غایت سیاه و تاریک باشد (برهان).

(۱۲) - ج هول، بیم و آن شبی بود پر بیم.

(۱۳) - بسیار سیاه (ر ب).

(۱۴) - تاریک (ر ب).

(۱۵) - سیاه تو بر تو (ر ب).

(۱۶) - لرزنده، فراخه گرفته.

(۱۷) - فرورفته (ر ب) فسرده، تباہ.

(۱۸) - ج نوء بفتح اول، ستاره مایل بغروب (ر ب). عرب باران را بدان نسبت دهد.

(۱۹) - بسیار باران.

(۲۰) - ودق، باران یا باران شدید (ر ب).

(۲۱) - شب تاریک (ر ب).

(۲۲) - روان شدن آب از بالا (ر ب).

(۲۳) - ظاهر و نمایان (ر ب).

(۲۴) - ادهم (؟) سیاه

(۲۵) - ابر سطر، ابر سپید (ر ب).

(۲۶) - ریخته (ر ب).

(۲۷) - باد سرد (حواشی نسخ) دیده نشد.

(۲۸) - پیرکننده.

(۲۹) - تاریکی هاست برخی بالای برخی (از آیه ۴۰ سوره نور).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۰۱

و سنبک «۱» هلال ستوران سیمین نعل، در نعل «۲» و سنبک «۳» آن کوه از اهماج «۴» و اهراب «۵» و إهراع «۶» و إکراب «۷»، ماهیت ماه نو یافته بود و ظلام «و اللَّيْلُ إِذَا سَجَى» «۸» باغشاء «۹» إِذْ يُغَشِّكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ «۱۰» انضمام پذیرفته اکثر یلان چون [۱] ترهات سباسب [۲] «۱۱» تصبصب «۱۲» و مانند فوج نجوم تفرق یافته بر اودیه «۱۳» «يَجِدُ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا» «۱۴» افتادند «ذهبوا تحت كلِّ كوكب» «۱۵» و

بقیه عسکر «۱۶» در آن عسکر اللیل «۱۷» بعسکره «۱۸» بی حد راه را به راهنمایی «وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا لَتَسِيلُكُوا مِنْهَا
سُبُلًا فِجَاجًا» «۱۹» و مشعله داری «جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا» «۲۰» پیدا کرده بعد از وطأت [۳] «۲۱» هضاب «۲۲»
و دمام «۲۳»، در دمام صبح و طلوع فجر معدودی از طلوعه فجر «۲۴»

[۱]- یو، ندارد.

[۲]- ط، صیاسب.

[۳]- یو، عت، و طات.

(۱)- پیش سم ستور (ر ب).

(۲)- زمین درشت که سنگریزه ها از وی درخشد و هیچ نویاند (ر ب).

(۳)- زمین درشت کم خیر.

(۴)- پنهان داشتن و کوشیدن اسب در رفتار (ر ب).

(۵)- بکوشش رفتن ترسان و گریزان (از ر ب).

(۶)- شتافتن (ر ب).

(۷)- بشتاب رفتن (از ر ب).

(۸)- سوگند به شب آنگاه که بیارامد تاریکی آن (سوره الضحی آیه ۲).

(۹)- پوشش.

(۱۰)- هنگامی که فروپوشانید بر شما خواب سبک را (از آیه ۱۱ سوره انفال).

(۱۱)- عید جاهلیت (ر ب).

(۱۲)- نیست شدن.

پریشان شدن.

(۱۳) - ج وادی.

(۱۴) - می یابد در زمین گریز جای بسیار (از آیه ۱۰۱ سوره نساء)

(۱۵) - رفتند زیر هر ستاره ای. برای مردم که پراکنده شوند مثل زنند (مجمع الامثال)

(۱۶) - لشکر (ر ب).

(۱۷) - تاریکی شب (ر ب).

(۱۸) - سختی (ر ب).

(۱۹) - و خدا گردانید برای شما زمین را فرش گسترده تا بروید از آن به راههای گشاده (آیات ۱۸ و ۱۹ سوره نوح)

(۲۰) - آفرید در آسمانها برجها و آفرید در آن چراغی و ماهی تابان (از آیه ۶۲ سوره فرقان).

(۲۱) - ج و ط. زیر پای سپردن، طی کردن.

(۲۲) - ج هضبه

بفتح اول و سوم و سکون دوم پشته (ر ب).

(۲۳) - پشته های نرم خاکین (ر ب). در المنجد بضم اول ضبط شده.

(۲۴) - لشکر گران (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۰۲

به ذهاب رسیده در سراه النهار «۱» که آفتاب از لمعان ضیاء، سیف سراطی «۲» بر کشید، تیغ تیز آخته بر عسکر رومی تاخته با اشعه سیف یمانی زنگ زدای هستی ایشان شدند، و ذهاب را با زهاب «۳» شمشیر آبگون دریای خون ساخته در ظلام گرد و غبار از گلوله های آتشبار، انجم و اختر پدید آوردند «أراهم من الصّبح الكواكب مظهر» «۴» و بسیاری از مخالفان با بخت بخت زده «۵» بخوابی که بیداری در قفا نداشت شتافتند. مضوا اليهم و التّياس ركود و الانفاس خمود و الحرّاس جمود «و تحسبهم أيقاظا و هم رقود و السّیوف أسرار اضمرتها الغمود و الرءوس راقدات على الظّهر متكئات على العمود. اجفان البواتر ينام فى الغلاف و البواتر فى الأجفان كاشحات عن المصاف و المصافّ. فقصروا عن الامتناع و لم يقدرُوا على الدّفاع و ارتجزت رواعد الأبطال و انتجزت مواعد الآجال و جالت فى مضامير الضّمائر ضوامر الاوجال و هالت التّوازل بتوازی الأحوال و ضافهم الرّعب و ضاق بهم الرّعب» «۶»

(۱) - برآمدگی روز. (از ر ب).

(۲) - شمشیر بران (ر ب).

(۳) - تراویدن آب از کنار جوی.

(۴) - نمایاند آنان را در روز، ستارگان را آشکار. یعنی روز را بر آنان چنان تاریک کرد که ستارگان را دیدند و این مثل: رای الكواكب ظهرا نیز ضبط شده (ر ک مجمع الامثال).

(۵) - بختک زده، کابوس زده.

(۶) - رفتند بجانب آنان و مردمان

آرام بودند و دمها فروبرده و نگاهبانان فسرده بودند (پنداری آنان را بیدار لیکن ایشان خفتگانند از آیه ۱۷ سوره کهف) و تیغ ها سرها بود که نیامها آن را در نهان می داشت و سرها به پشت خفته بود و بر گرزها تکیه داده. پلک های شمشیرهای برنده در نیام می خوابید و شمشیرهای برنده در نیامها پراکنده می گشتند در میدان جنگ و بخاطر جنگ. پس بازایستادند از ممانعت و توانا نشدند بر دفاع و برجز در آمد بانگ بلند دلیران و بسرآمد موعد اجل ها و بجولان درآمد در میدان سینه ها اسبان لاغر میان ترس و بیم، و فروریخت بلاها به همراهی بیم ها و مهمان گشت آنان را ترس و تنگ شد برایشان فراخی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۰۳

مثلی است سایر «۱» که «من نام عن عدوّه نبهته المکاید» «۲»، «احمد بیک باجلان» حاکم ذهاب با خلّان «۳» گرفتار، و اسیر شدند، کما قیل «۴» «صواب الرّأی بالدّول و یذهب بذهاها» «۵». پس خدیو والاگهر وارد نواحی بغداد و بعد از سیر آن مواضع محلّ موسوم به «سیران تپه» را برای قرار اردوی همایون اختیار و سیران «۶» عالی اساس استوار نموده در آنجا سرادقات گردون قباب بر قباب گردون برافراشتند. چون رومیّه را شطّ شطط «۷» و شطارت «۸» اشتطاط «۹» داشت، خیال عبور از آن دجله پرخطر بر خاطر خطیر خطور، و از نخلستان بغداد نخلی را قطعه قطعه نموده بعد از انقضای قطعه من اللیل «۱۰» قطعات جمّل «۱۱» را حمل شتران ناقه «۱۲» سیر قوی خلقت و مظاهر بدایع «أَفَلَا- یَنْظُرُونَ- إِلَى الْإِبِلِ کَیْفَ خُلِقَتْ» «۱۳» کرده و آنها را از

انهار

«۱۴» عمیق گذرانیده به ناحیه نهروان رسانیده بوقوف ایلچی فرنک که در آن اوان وارد اردوی کیوان پوی گشته بود، «و هو یرقم فی الماء و یشدّ القنطره بلا اوتاد علی الهواء» «۱۵» در عرض یک روز بهم پیوسته و خیک بسیاری که با کله پرباد اصحاب غرور دم همسری می زد بر آنها بسته سطح آب را به استسقاء زقی «۱۶» مبتلا کردند یعنی آلات خشیه «۱۷» را به هواداری خیکها

(۱) - رایج.

(۲) - کسی که از دشمن خود خوابید (غافل شد) بدسگالی ها او را آگاه سازد (مجمع الامثال. امثال مولدین).

(۳) - ج خلیل، دوست.

(۴) - چنانکه گفته شده.

(۵) - رأی درست قرین دولت است و به رفتن دولت برود.

(۶) - ج سور، باره (ر ب)،

(۷) - ستم.

دوری از حق (ر ب).

(۸) - شوخی. بی باکی (ر ب).

(۹) - دور رفتن (ر ب).

از حد گذشتن.

(۱۰) - پاره ای از شب.

(۱۱) - و بتخفیف میم، رسن سطر کشتی (ر ب).

(۱۲) - چند ستاره است که بر شکل ناقه واقع شده (ر ب).

(۱۳) - آیا پس نمی نگرند به شتر چگونه آفریده شده (آیه ۱۷ سوره غاشیه).

(۱۴) - ج نهر.

(۱۵) - واو خط می نوشت بر آب و می بست پل را بی میخ بر هوا. مثلی است که درباره مهارت کسی زنند (رک مجمع الامثال).

(۱۶) - و آن استسقایبی باشد که شکم بیمار به خیکی پر از آب ماند و آواز آب از آن آید گاه جنبش و یا انتقال از سوی به سوی (لغد).

(۱۷) - چوبین.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۰۴

با عرق القربه «۱» بر روی آب کشیده و از دو طرف باوتاد «۲» متین «۳» بر زمین

استحکام دادند.

بعد آنکه آن حضرت با چهار هزار نفر از ابطال رجال رجالا و رکبانا «۴» مجال جواز «۵» یافتند، پل سررشته قرار را در زیر پای دلیران گردن فراز از دست داده گسیخت. مقارن آن بصره «۶» أنجم «۷» به کوفه «۸» شفق آمیخت یعنی سواد مدینه شام ظاهر و مصر «۹» راه اجتياز «۱۰» عساكر گرديد. خديو دمشق الیدین «۱۱» «إِنَّه لِرَابِطِ الْجَاشِ عَلِي الْاِغْبَاشِ» «۱۲» از قَلَّتْ قَلَّتْ «۱۳» اندیشه مند نگشته با یلان نو بسمت بغداد کهنه تحدر جست «۱۴» بعد از مَضَى «۱۵» جوشن من اللیل «۱۶» افواج فولاد جوشن «۱۷» حوس «۱۸» حوش الفؤاد «۱۹» در جوشن خوش جوش، جوش و خروش بر آورده بر سر رومیّه که جمعی در حوش «۲۰» و حظیره «۲۱» حظیره «۲۲» کاظمین علیهما السّلام و بعضی در محاذات معسکر «۲۳» نصرت احتشام در کنار شط برسم استحفاظ مقام، مقام داشتند، تکاور انگيخته در مقامی که مشاهد «۲۴» شریفه مشاهده می شد از دو جانب

(۱) - سختی، کوشش، مشقت (ر ب).

(۲) - میخها.

(۳) - استوار.

(۴) - پیاده و سواره.

(۵) - گذشتن.

(۶) - سنگ سفید نرم (ر ب) و اضافه بصره انجم تشبیهی است و نیز در آن ایهامی است به شهر معروف.

(۷) - ج نجم، ستاره.

(۸) - ریگ توده سرخ (ر ب) و اضافه آن به شفق تشبیهی است و نیز نام شهر معروف. و مجموع عبارت، یعنی شب رسید

(۹) - حاجز (ر ب) مانع.

(۱۰) - عبور.

(۱۱) - شتاب کار چابک دست (ر ب) بمناسبت جناس کلمه با دمشق و تناسب مصر و شام و مدینه و کوفه و بصره، استعمال شده.

(۱۲) - همانا او دلیر از جانرونده است در

تاریکی های شب، و در سختی ها فرار نمی کند (رک مجمع الامثال).

(۱۳) - قله، گروه مردم (ر ب). لشکر.

(۱۴) - سرازیری، تحدر جست، سرازیر شد.

(۱۵) - گذشتن.

(۱۶) - اول شب. (ر ب) پاره ای از شب.

(۱۷) - زره (ر ب).

(۱۸) - ج احوس، دلیر.

(۱۹) - تیزخاطر (ر ب)،

(۲۰) - چیزی حظیره مانند (ر ب) خانه.

(۲۱) - محوطه.

(۲۲) - از حظیره القدس، بهشت.

(۲۳) - لشکرگاه.

(۲۴) - ج مشهد، بقعه، بارگاه، زیارتگاه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۰۵

در آن شب تار:

كَأَنَّ الدَّجِي هِيَجَاءُ حَرْبَ نَجُومِهِ أَسْنَتَهَا وَ الْبَرْقُ فِيهَا حَسَامُهَا « ۱ » كَأَنَّ النَّجُومَ الْهَائِيَاتِ فَوَارِسَ تَسَاقُطَ مَا بَيْنَ الْأَسْنَةِ هَامِهَا « ۲ »
كَأَنَّ سَنَا الْمَرِيخِ شَعْلَهُ قَابَسَ تَلُوحِ عَلِيٍّ بَعْدَ فَتَخْفِي ضَرَامِهَا « ۳ » اِيقَادَ « ۴ » شِوَاعِلِ « ۵ » جَدَلِ كَرْدَنْدِ، وَ اِزْ شَبِّ « ۶ » نَائِرَةِ سَيْفٍ وَ
سَنَانِ شَبِّ ظَلْمَانِي رَا بَرُوزِ نَوْرَانِي بَدَلِ. هِنْكَامِ اِنْفِلَاقِ « ۷ » صَبْحِ كِهْ ضَبْحِ « ۸ » وَ صَهِيلِ « ۹ » خِيُولِ سَهِيلِ جَبِينِ، رِزْمِ « ۱۰ » رِزْمِ رَا
إِسْمَاعِ « ۱۱ » أَسْمَاعِ « ۱۲ » قَلْعَ كِيَانِ كَرْدِ، اَفْوَاجِ رُومِيَهْ بَا تُوپَخَانِهْ وَ اِسْتِعْدَادِ بِهْ مَدَافِعِهْ دَرِ اَمْدِهْ صَفُوفِ حَرْبِ رَا بَا پِيَادِ گَانِ وَ
سَوَارَانِ اِسْتِوَارِ كَرْدَنْدِ.

با اینکه عسکر بسالت «۱۳» آیات بغداد فزون از تعدد آنات «۱۴» قرون بودند، خدیو کمی «۱۵» با کمات «۱۶» کم، دست تهوّر
از کم «۱۷» یازیده مصداق «كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِيهَا كَثِيرَةٌ» «۱۸» عیان ساختند و با تیغهای میغ «۱۹» فرسا:

(۱) - گویا تاریکی های شب تنگنای نبرد است که ستاره های آن نیزه ها و درخشش آن شمشیرهای آنست.

(۲) - گویا ستاره های از بالا فرودآینده، سوارهایند که فروریخته است در پی هم میان نیزه ها سرهای آنها.

(۳) - گویا روشنایی مریخ شعله

آتش افروخته ای است که از دور می درخشد و هیزم آن دیده نمی شود.

(۴) - افروختن.

(۵) - ج شعله.

(۶) - افروختن (ر ب).

(۷) - شکافته شدن (ر ب). طلوع.

(۸) - شنوایدن اسبان آواز نفسهای خود را (ر ب).

(۹) - بانگ اسب (ر ب)

(۱۰) - ضرب شدید (ر ب)

(۱۱) - شنواندن.

(۱۲) - گوشها

(۱۳) - دلیری (ر ب)

(۱۴) - ج آن

(۱۵) - دلاور (ر ب)

(۱۶) - ج کمی

(۱۷) - آستین

(۱۸) - چه بسیار گروه اندک که پیروز شدند بر گروه بسیار (از آیه ۲۵۰ سوره بقره)

(۱۹) - ابر.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۰۶

بيض تصافح بالایدی مقابضها و حدّها صافح الاعناق و القمما «۱» ضحکن من خلل الاغماد مصلته [۱] حتّی إذا اختلفت ضربا بکین دما «۲» و به نیزه های «۳» نیازک آسا «۴»:

مَثَقَّاتِ سَلْبِنِ الرُّومِ زَرَقْتَهَا وَالعَرَبِ سَمَرْتَهَا وَالعَاشِقِ القُضْفَا «۵» مَا إِنْ رَايْتَ سَوَامَا قَبْلَهَا هَمَلَا يَرَعِي فَتَهْدِي إِلَيْهَا رَعِيَهَ عَجْفَا «۶»
به صف شکنی و خصم افکنی پرداختند. از ممر تیغ خونبار، جویبار خون چون جیحون در شاطی «۷» شط سیلان یافت و از
آتش آب رنگ «۸» آب آتش رنگ «۹» جریان. در خارج بغداد خون چون بقم «۱۰» جاری مجرای «۱۱» نیل مصر گردید و
دجله دیگر از آب غدیر «۱۲» در فضای هامون پدید آمد.

[۱]- مسلبه (تحفه ناصریه).

(۱)- شمشیرهاست که می‌سایند دستها را دسته‌های آن و تیزی آنها سوده است گردنها و تارهای سر را

(۲)- خندیدند از لابلای نیامها حالی که آهیخته می‌شدند و چون ضربتها فرود آمد خون گریستند.

(۳)- شاید مقصود از نیزه چوبی است که بر سر آن آهنی است و الا تشبیه آن

به نیازک (به معنی ذکر شده) موردی ندارد.

(۴) - ج نیزک، نیزه کوتاه. حاشیه نو، ستاره (معنی مناسبی است ولی مأخذی برای آن دیده نشد).

(۵) - نیزه هایی است راست که ربوده است از رومیان کبودی چشم آنان را و از عرب گندمگونی آن را و از عاشق لاغری را.

(۶) - سوام، چرنده. همل شتران بر سر خود گذاشته بی شتربان. عجف، لاغری (از ابو تمام).

(۷) - کرانه رود.

(۸) - شمشیر.

(۹) - خون.

(۱۰) - و بتخفیف قاف، چوبی است سرخ که رنگرزان بدان رنگ کنند.

(۱۱) - بدل، عوض.

(۱۲) - شمشیر.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۰۷

احمد پاشای والی بغداد بعد از وقوع این داهیه منکر بحصن نکیر «۱» تحصن در آمده قلعه را ملیز «۲» و ملاذ عافیت ساخت، و جسر «۳» جسارت را برید، و لشکر نادری بتوابع بغداد و ارباع «۴» اربعه «۵» ائمه سبعة «۶» علیهم آلاف التَّحِيه «۷» که جَنَات «۸» ثمان «۹» تحت قباب تسع «۱۰» است، مستولی گشته، از معارک «۱۱» هیجا «۱۲» و هیاج «۱۳» هوجای «۱۴» هوج «۱۵» ستام [۱] «۱۶» و صرصرانی «۱۷» صرصر پی کوه سنام «۱۸» که مهریّه «۱۹» مهر مهار سپهر، و بختی فلک حامل، در جنب هیکلشان حامل بود [۲] «همه گردون شکوه کوه کوهان» و هر شط «۲۰» و جسر «۲۱» روانی نمونه جسر و شطّ روان، هریک در زیر حصار [۳] «۲۲» نموداری از حصار باره، و هفت اندامشان قرینه هفت اختر سیاره [۴]، عرصه استلاب «۲۳» و لقطه «۲۴» ازدلاب «۲۵»، و جواری «۲۶» مشحون «۲۷» به کنیز «۲۸» را که از

[۱] - یو، نو، سنام.

[۲] - ط، اضافه

دارد ع (مصراع).

[۳]- ط، حصارى.

[۴]- ط، اضافه دارد، از عراب و احشام آن عرصه.

(۱)- حصن نکیر، قلعه استوار.

(۲)- پناه جای (ر ب).

(۳)- پل.

(۴)- ج ربع، سرا (ر ب).

(۵)- مقصود حرم نجف، کربلا، کاظمین، سامراء است.

(۶)- علی علیه السلام (نجف) امام حسین (ع) (کربلا-). امام موسی بن جعفر (ع) و امام محمد تقی (ع) (کاظمین) امام علی النقی، امام حسن عسکری، امام دوازدهم (باعتبار خانه آن حضرت (سامراء).

(۷)- بر آنان باد هزاران درود.

(۸)- ج جنه، بهشت.

(۹)- هشت.

(۱۰)- نه آسمان.

(۱۱)- ج معركة، رزمگاه.

(۱۲)- جنگ (ر ب).

(۱۳)- برانگیخته شدن (ر ب).

(۱۴)- هوجاء، شتر ماده تیزرو (ر ب).

(۱۵)- ج هوجاء، باد سخت تند که خانه ها را از بن بر کند (ر ب).

(۱۶) - لگام، از هوج ستام، تندرو مقصود است.

(۱۷) - شتر میان بختی و عربی یا شتر دو کوهانه (ر ب).

(۱۸) - کوهان شتر (ر ب).

(۱۹) - شتران منسوب به مهره بن حیدان (ر ب).

(۲۰) - کرانه کوهان یا نصف آن (ر ب).

(۲۱) - شتر بزرگ هیکل (ر ب).

(۲۲) - پالان شتر (ر ب).

(۲۳) - ربودن.

(۲۴) - آنچه در راه افتاده باشد از نقدینه و جز آن.

(۲۵) - ربودن.

(۲۶) - کشتی ها

(۲۷) - پر

(۲۸) - خرما که جهت زمستان در زنییل و جز آن ذخیره سازند. (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۰۸

نخلستان بصره برای اذخار «۱» قلعگیان از روی شطّ زخار می آمد، طعمه کام اختلاس و لماظه «۲» مذاق انتهاب «۳» ساختند، «أصاب تمره الغراب» «۴»، و بر جمیع باغات و بساتین «مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَ

قَتَائِبَهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِيَّهَا وَبَصَلِيَّهَا» (۵) مانند رجل (۶) جراد دست یافته همه را پامال هلاک و دمار و علائم «بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ» (۷) را نمودار کردند. «۸» نهبوا عقارهم فی عقر دیارهم، و ضیعوا ضیاعهم فی بحبوحه قرارهم، و ارتعوا زرعهم، و ضاقوا ذرعهم، و أهلکوا حرثهم و أجمعفوا عرسهم، و خلوها من کلّ نبات و فرغوها من جمیع أقوات و قوات حتّی خلا- خلالها من الخل و الخمر و جلا جلالها عن الزّیب و التّمر و ما بقی من حمزه إلّا قصّیه ته فی أفواه زید و عمرو، و لا جزر فی تربها و لا عجم فی عربها و لا جزر فی الرّمق و لا شلجم للرّمق.

(۱) - ذخیره ساختن.

(۲) - آنچه ماند از طعام در گوشه های دهان (ر ب).

(۳) - غارت کردن و غنیمت گرفتن (ر ب).

(۴) - رسید خرمای کلاغ را چه کلاغ نیکوترین خرما را برمی گزیند، برای کسی مثال زنند که به چیز گرانبها دست یابد (مجمع الامثال).

(۵) - از آنچه می رویاند زمین از سبزیش و خیارش و سیرش و عدسش و پیازش (از آیه ۵۸ سوره بقره).

(۶) - دسته، گروه (اقراب الموارد) و نیز رجل الجراد رستنی است که به تره یمانی ماند (ر ب).

(۷) - بیابان کشت نشده (مأخوذ از آیه ۴۰ سوره ابراهیم).

(۸) - غارت کردند آب و ملک آنان را در میان خانه های آنان و تباه کردند آب و زمین آنان را در میان قرارگاهشان و چرانیدند کشت های آنان را و تنگ ساختند طاقتشان را و تباه کردند کشتشان را و بر زمین افکندند درخت های آنان را و تهی کردند آن را از هر

رستنی و خالی ساختند آن را از همه خوردنی‌ها و نیروها تا آنکه تهی ماند لابلای آن از سرکه و شراب (نیک و بد) ما له خل و لا خمر، ای جید و لا ردی (اقرّب الموارد) و خالی شد خنورهای آن از موز و خرما و نماند از حمزه (و آن تره ایست ترش و زبان گز) مگر داستان آن در دهانهای زید و عمر و نه گزری در خاک آن و نه دانه‌ای در گیاه خشک آن و نه گوسفند فربه‌ای در رمه و نه شلغمی برای رمق.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۰۹

بحکم والا در اندک روزی جسر ممدود کهکشان شان بر دجله مرتّب گشته فوجی انجم حشر «۱»، از جسر عبور نموده و جوار امامین همامین «۲» را مخیم اردوی منصور کردند. زمان محاصره مدید و قحط شدید در بغداد آمده یخنی «۳» به نهایت رسیده قلعه‌گیان را از کثرت غلا و قلت غله، ماده جوع استداد «۴» و اساس یأس اشتداد و طریق خصب «۵» و رخص «۶» انسداد یافت، و لطمه «۷» معاسرت «۸» روی حسن معاش و معاشرت بر تافته اهالی در آن فصل صیف پیوسته، شتا «۹» بودند. با خون جگر تغذی و تغدی «۱۰» می کردند و برای قرص جو، گندم آسا سینه چاک گشته از درون تفسیده «۱۱» آثار «وَفَارَ التَّنُّورُ» «۱۲» بظهور می آوردند، و در آرزوی روی نان دو قرص گرم و سرد آفتاب و ماه را غنیمت دانسته ایام و لیالی می شمردند، و در تحصیل روزی روزی بشب می رسانیدند، و از فقدان دانه قالب «۱۳» قالب تهی می ساختند، و بهوس فرض «۱۴» و سنت

«۱۵» فرض «۱۶» و سنت «۱۷» را چارتکبیر می زدند «۱۸». و به تمنای لقمه طعام طعمه مزعفر «۱۹» می شدند و به هوای مطبوخ خام «۲۰»، خیالات خام می پختند، و به یاد گوشت قدید «۲۱»، خام «۲۲» را پخته می خوردند، و در جستجوی برنج برنج، ماشی «۲۳» می گشتند، و به یاد پیاز بصل «۲۴» می خاییدند، و در طلب جزر «۲۵» از در و دیوار مزارع

(۱) - به بسیاری ستاره.

(۲) - شهر کاظمین که قبر امام موسی الکاظم و امام محمد جواد بدانجاست.

(۳) - ذخیره از غله و حبوبات (از برهان).

(۴) - استوار.

(۵) - فراخی حال (ر ب).

(۶) - فراوانی.

(۷) - تپانچه.

(۸) - دشواری (ر ب).

(۹) - ناشتا (برهان). و در عربی زمستان، مقابل صیف.

(۱۰) - چاشت خوردن (ر ب).

(۱۱) - گداخته.

(۱۲) - و جوشید تنور (از آیه ۴۲ سوره هود یا ۲۶ سوره مؤمنون)

(۱۳) - غوره خرماي سرخ (ر ب).

(۱۴) - نوعی از خرما (ر ب).

(۱۵) - سنه، خرمايی است به مدینه (ر ب).

(۱۶) - واجب.

(۱۷) - مستحب.

(۱۸) - ترک می گفتند.

(۱۹) - شیر سرخ (رب).

(۲۰) - ظاهر ا ج خامه.

ترب، نه گوشت گندیده چنانکه محشیان نوشته اند.

(۲۱) - گوشت کفانیده.

پاره کرده (رب) قورمه.

(۲۲) - پوست دباغت نشده.

(۲۳) - پیاده.

(۲۴) - خود آهنین (رب).

(۲۵) - گزر.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۱۰

«تسألنی بر امتین شلجما» (۱) می شنیدند، و بلغه (۲) بلغور و حشیش (۳) حشیش (۴) را علقه (۵) هستی می نمودند. از کمال مجاعت اگر کلوخی می یافتند در کام آرزو لذیذتر از حلوی خشت (۶) بکار می بردند، و از فرط گرسنگی اگر سنگی می جستند ما حضر درویشانه ساخته شکم آزر را سنگ

قناعت می کردند، و باشتیاق صاعی شترنج «۷» در شطّ رنج «۱» با چندین کلک «۲» «۸» ترّدات کرده خانه به خانه شطرنج غم می باختند، «المحلّ مخلّ العیش و مورث الموت» «۹»، و مشتی حبوب که بدستان می آمد گرامی تراز حبات لالی در حبوب نهان کرده مسکه «۱۰» حیات می ساختند، که الجوع مانع الهجوع و موت الفوات «۱۱»

خشخاش «۱۲» بغداد که «أجرأ من الماشی بترج» «۱۳» بودند. از شوق دانه ارزن طالب «أرزنهالروم» «۱۴» و از کمال توّحش متوّحش و متحاشی گشته با احمد پاشا در صدد تخلیط و تثبیط «۱۵» در آمده «یضرب الماش بالدرماش» «۱۶» را ممثّل

(۱) - رame جایی است نزدیک بصره و شلجم شلغم است. برای کسی مثل زنند که چیزی را در جز جای آن طلبید (مجمع الامثال). و رک (معجم البلدان).

(۲) - قوت روز (ر ب).

(۳) - شادانه؟

(۴) - خشک.

(۵) - قوت روز (ر ب).

(۶) - نوعی حلوا که در مشکها و جاها ریزند تا یکپارچه و قرص شود (از برهان).

(۷) - اقسام غله را گویند که بهم آمیخته باشند (برهان)

(۸) - مشک های بهم بسته که چوب و نی بر آن بندند و بدان از آب گذرند (از برهان). در تداول، حيله

(۹) - خشک سالی برهم زننده لذت زندگانی و سبب مرگ است.

(۱۰) - نگاهدارنده. پایدار سازنده.

(۱۱) - گرسنگی مانع خواب است و مرگ ناگهانی است.

(۱۲) - مردم با سلاح و زره (ر ب).

(۱۳) - بیشه است به یمن و فی المثل هو أجرأ من الماشی بترج (ر ب).

(۱۴) - ارض الروم، ارز الروم، ارزن الروم، ولایتی است در ترکیه معروف (ضمیمه معجم البلدان. لغد. قاموس الاعلام سامی بیک)

کردن (ر ب).

(۱۶) - برای کسی مثل زند که در گفتار با کردار تخلیط کند.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۱۱

گردانیدند و در طلب حمص «۱» نه خود بلکه جمیع اعزه ملک «أذلّ من قیسی بحمص» «۲» شدند. هر حبه جاورس در گرانبهایی ارزن «۳» از شاهدانج عدسی «۴» آمد [۱] و گلوی آسیا در غم دانه خشک ماند، و قدر «۵» از قدر افتاد، و دیگ در حسرت دیگ «۶» و دیگ «۷» سینه در آتش نهاده و اوجاق «۸» دودمانهای «کثیر الزّما» «۹» که زبان زبانه اش برزبان «۱۰» می رسید، با دهان خاموش و درون افسرده نشست «هذا أمر لا یثقی له قدری» [۲] «۱۱». دانه به نوعی نیافت شد که هر طیری را وحش «۱۲» می توان گفت، و تخم بیضه به نحوی بر افتاد که از ماکیان صدای خروش و خروس می توانست شنفت «أفرخوا بیضتهم» «۱۳» و کام خصم از خصم «۱۴» و قضم «۱۵» به حدی ناکامی گزید که جمعی هر روزه برسم دریوزه راه گریز جسته جسته جسته، خسته، خسته «۱۶» «۱۷» حسب الله گویان

[۱] - یو، آمده.

[۲] - ط، اضافه دارد: و خون چهره وجوه از غم کشکاب و کشکینه و قروت یافت یعنی کشک.

(۱) - نخود.

(۲) - خوارتر از بنی قیس در حمص، از آن رو که حمص از آن یمانیان است و از بنی قیس جز یک خانه بدانجا نیست (مجمع الامثال) اقرب الموارد ذیل حمص.

(۳) - افعال از رزین، گران مایه تر (از ر ب).

(۴) - نوعی دانه گرانها (حواشی) مأخذ دیده نشد.

(۵) - دیگ.

(۶) - خروس.

(۷) - فربه پیه ناک (ر ب).

(۸) - اجاق، ترکی معروف است.

خاکستر و این کنایت از بسیار مهمان داری و بخشش خاندان است.

(۱۰) - رک ح ۱۲ ص ۱۰۳.

(۱۱) - این سه پایه دیگ مرا بر نمی تابد یعنی این کار را نمی پذیرم (رک مجمع الامثال).

(۱۲) - گرسنه (ر ب).

(۱۳) - افرخ القوم بیضتھم، سر خود را آشکار کردند (مجمع الامثال).

(۱۴) - خاییدن به انتهای دندانها (ر ب).

(۱۵) - خوردن چیزی به کرانه دندان (ر ب).

(۱۶) - مفلس و بی برگ و نوا (برهان).

(۱۷) - در راه خدا، برای رضای خدا.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۱۲

خود را از حصار بیرون افکنده وارد معسکر نصرت اثر «فِي يَوْمِ ذِي مَسْجَبٍ» (۱) از مواید أَلَذَّ مِنَ السَّلْوَى «۲» بی مَن «۳» کامیاب و بهره ور می گشتند، و هریک که طریق یتیهون فی الارض «۴» اختیار، و أَجْرًا مِنَ السَّيْلِ تحت اللَّيْلِ «۵» فرار می نمودند، لقمه های گلو سوز از رصاص «۶» مذاب «۷» «لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ» «۸» التَّقَام «۹» کرده از زندگی سیر می شدند. «رَبِّ اَكْلِهْ مِنْعَتِ أَكْلَاتِ» «۱۰».

الحاصل قلعگیان بغداد خراب را بغداد خراب «۱۱»، و حال «أرعن من هواء البصره» «۱۲» گشته از فوت قوت و غذا غداء و مساء «۱۳» مساهم «۱۴» هم شدید شدند و بعضی از اهل دارالسلام از فرط جود، بذل سرمایه حیات کرده مردند، و مفاد: اهل دارالسلام مرد «۱۵» را باین تلویح بر لوحه تصریح رقم زدند. احمد پاشا ناچار در تفویض آن معقل «۱۶» سپهر بنیاد تا آخر ماه صفر «و ها نحن مؤخر الصفر موعدا السحر» وعده داد.

(۱) - در روز گرسنگی که خوردنی در آن یافت نشود. (از آیه ۱۴ سوره البلد).

(۲) - گواراتر از کرجفو. مأخوذ از داستان

قوم موسی (ع) آیه ۵۴ سوره بقره

(۳) - منت، و در آن ایهام است به من که برای قوم موسی رسید.

(۴) - سر گردانند در زمین و مأخوذ از آیه ۲۹ سوره مائده.

(۵) - گستاخ تر از سیل به شب که هر چه یابد با خود ببرد

(۶) - برنج (ر ب) گلوله برنجی.

(۷) - گداخته.

(۸) - نمی خورد آن را مگر خطاکاران. (آیه ۳۷ سوره الحاقه).

(۹) - لقمه گرفتن.

(۱۰) - چه بسیار یک بار خوردنی که مانع خوردنهای چند شود مثلی است در مذمت حرص (ر ک مجمع الامثال).

(۱۱) - بغدادش خرابست، کارش تباه است، حالش زار است.

(۱۲) - مضطرب تر از هواء بصره (مجمع الامثال).

(۱۳) - بامداد و شامگاه.

(۱۴) - شریک

(۱۵) - اهل الجنة جرد مرد کحل لا یفنی شبابهم و لا تبلی ثیابهم. بهشتیان امرد (بی مو) اند ... (جامع الصغیر ص ۳۷۱ ج ۱).

(۱۶) - پناهگاه.

در بیان محاربه با توپال عثمان پاشای سر عسکر و ظهور کسر در لشکر بعد از فتح بتقدیر ایزد بی چون

در بیان محاربه با توپال عثمان پاشای سر عسکر و ظهور کسر در لشکر بعد از فتح بتقدیر ایزد بی چون

و انکشاف مدلول «غَلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلِبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ» «۱» از دولت فلک صولت عثمانیه، عثمان پاشای صدر اعظم سابق که در جنگ فرنگ بسبب پاداری از پا زخم گلوله دریافته بتوپال یعنی لنگ «۲» اشتهار داشت، به سرداری سمت بغداد مأمور گشته بود. در مجاری این مقال و معاری «۳» این اقوال، خبر وصول پاشای مذکور از جانب موصل متواصل «۴» واصل، و قلوب مرعوب قلعگیان را از این نوید مرغوب، سکون و سکوت حاصل گشته، در ایفاء عهد سر از قطاب «۵» گردنکشی بر آوردند.

عثمان پاشا چون «۶» طرّه «۷» شط را چون طرّه قَطّ

«۸» بدست گرفته با دل بی آرام بآرام می آمد و بقدم «یقدّم رجلا و یؤخر آخری» «۹» طریق استبطاء «۱۰» می پیمود.

تبختر إخفاء لما فيه من عرج و ليس له فيما تكلفه فرج «۱۱» هنگام چاشت با جیش پرجاش پرخاش جوی به مقابله طلّیعه خسرو کریم العصر «۱۲»

(۱) - مغلوب شدند رومیان در نزدیک ترین زمین و آنان پس از مغلوب شدن زود باشد که غالب شوند. (از آیه ۱ و آیه ۲ سوره روم).

(۲) - ط، این ترجمه را ندارد.

(۳) - آنچه نمایان باشد از دست و پا و رخسار (از رب) ظاهر.

(۴) - پیوسته.

(۵) - مجمع گریبان (رب).

(۶) - این کلمه زاید بنظر می رسد ولی در همه نسخ موجود است.

(۷) - کرانه (رب).

(۸) - پیچیده. مرغول (رب).

(۹) - گامی پیش می نهد و گامی پس.

(۱۰) - کندروی. درنگ.

(۱۱) - خرامید بنام بخاطر پوشاندن لنگی که در اوست و نیست او را در آنچه خویشتن را بدان برنج انداخته است گشایشی.

(شعر از ابو الفضل سکری. یادداشت آقای دکتر مهدی محقق) ر ک یتیمه الدهر ثعالبی ج ۴ ص ۲۴

(۱۲) - بزرگ نسب (رب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۱۴

درآمد [۱]، و فی الظهر جاء بالعصر «۱» همین که افواج بهم «۲» بهم مصادم و مصادف و ملاقی و ملاغف «۳» گشتند، دلاوران دژآهنگ «۴»

صقور علی اثباج جرد عوایس و اسد إذا ما کان یوما نزولها «۵» بر آهنگ جنگ چنگ و چنگال اقتحام و خطاطیف «۶» خاطفه
«۷» التحام «۸» نیز، و همان روز که سادس «۹» ماه صفر بود در کنار آب بَطَّ «۱۰» «کصقر صاقر یلاقى البَطَّ»

«۱۱» آغاز ستیز کردند، و بمخالب همت و مناسر «۱۲» جلادت، أعناق «۱۳» و مناسر «۱۴» رومیه را أعناق «۱۵» و قلب و جناح «۱۶» و جوانح «۱۷» و پروبال و فرّ و یال درهم شکسته متطایر ساختند «و کُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ» «۱۸» شعر:

و تدری سباع الطیر أنّ کماته إذا لقیّت صید الکماه سباع «۱۹» تطیر جیاعا فوقها و تردّها ظباه إلى الأوکار و هی شباع «۲۰»

[۱]- ط، در آمدند.

(۱)- عصر، گروه. قبیله (رب).

(۲)- ج بهمه بضم اول و سکون دوم. دلاور (رب).

(۳)- رسنده. (رب).

(۴)- خشمناک سهمگین (برهان).

(۵)- بازهیند ترشرو بر پشت اسبان تنک موی و شیرانند بروز پیاده شدن.

(۶)- ج خطاف، بضم اول و تشدید ثانی چنگال و نیز آهن سر کج و تیز (رب).

(۷)- درخشان.

(۸)- سخت گردیدن جنگ.

(۹)- ششم.

(۱۰)- آبی است در حوالی بغداد.

(۱۱)- مانند مرغ شکاری که می بیند بط را.

(۱۲)- ج منسر بکسر اول و فتح سوم و سکون دوم، و بر وزن مجلس نیز منقار مرغ (رب).

(۱۳)- ج عنق جماعت مردم و مهتران (رب).

(۱۴)- مقدمه لشکر بزرگ (رب).

(۱۵)- ج عنق، گردن.

(۱۶) - دست، طرفین لشکر (ر ب).

(۱۷) - استخوانهای پهلو (ر ب).

(۱۸) - و هر آدمی را در گردن وی افکنندیم کردار او را (از آیه ۱۴ سوره بنی اسرائیل).

(۱۹) - کماه ج کمی، بر وزن غنی دلاور.

(۲۰) - ظباه ج ظبه، دم شمشیر. او کار جمع و کر، آشیانه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۱۵

فوجی که در دشت رزم از

دست قهرمان قهر، امان یافتند از همان دار الحرب با اندوه و کرب آغاز هرب کرده هر بطریقی «۱» بطریقی گریخت «الاولوب اوب نعامه» «۲». سر عسکر چون از ضمّ جناحین «۳»، کسر طایر اقبال را مجزوم و علامات «۴» جین [۱] از جبین جیش [۲] خویش معلوم یافت با بقایای بغایا «۵» و بغاه «۶» سرایا «۷» که در مواقع «۸» موافقت «۹» مرافقت «۱۰» ورزیده بودند، در همان مکان که بشطّ اتصال داشت خیام نزول افراخت و اطراف اردوی خود را بشجعان ینکچری «۱۱» و تفنگچیان جری «۱۲» مرتبط ساخت.

پس جناب نادری با فوجی پیاده که به باده خون آشامی معتاد بودند. به منافحت «۱۳» و منافخت «۱۴» پرداخته زمان حرب و اوان طعن و ضرب از چاشتگاه تا پسین امتداد و گرما در آن صرماء «۱۵» به حدّی اشتداد یافت که حوت «۱۶» در هزار تابه «۱۷» بریان و عین الثور «۱۸» بر تشنه کامی شیران بیشه و غا گریان بود:

و هاجره حرّها واقد تصیب لحاجبها حاجبی «۱۹» تلوذ من الشّمس أطلاؤها لواز الغریم من الطّالب «۲۰»

[۱]- ط، اضافه دارد، جنس. نو، جنین و جنس.

[۲]- ط، اضافه دارد. خنس.

(۱)- سرهنگ روم که ده هزار مرد جنگی در زیر حکم او باشد (رب).

(۲)- برای کسی که در بازگشت شتاب کند مثل زنند (رک مجمع الامثال).

(۳)- ملاقات فریقین.

(۴)- لطف تناسب کسر، مجزوم، علامات که اصطلاح نحوی است، آشکار است

(۵)- ج بغیه، طلایه (رب).

(۶)- ج باغی، یاغی.

(۷)- ج سریه بفتح اول و تشدید یا، پاره ای از لشکر (رب).

(۸)- ج موقف. ایستادن جای.

(۹) - با کسی ایستادن در جنگ.

(۱۰) - یاری، رفاقت.

(۱۱) - ینی چری. چریک نو، سرباز جدید

(۱۲) - جریء، با جرأت.

(۱۳) - روبروی جنگ کردن (ر ب).

(۱۴) - منافحت (ر ب).

(۱۵) - دشت بی آب (ر ب).

(۱۶) - ماهی و نیز نام برج دوازدهم.

(۱۷) - آفتاب (برهان).

(۱۸) - ستاره دبران.

(۱۹) - و نیمروزی که گرمی آن افروخته است آسیب می رساند ابروی مرا کرانه آن که نخست بر می آید.

(۲۰) - اطلا، ج، طلا، بچه گاو و گوسفند و ریزهای خرد از هر چیزی (؟)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۱۶

پرتو خورشید مصیقل «۱» مرآت جهان را چنان عکس مرگ «۲» ساخت که از چارآینه «۳» پیکر عنصری و قالب هیولائی یلان جز عکس گرم «۴» متصور نمی شد، و مهر بی مهر به نوعی جوّ هوا و جوف سما را به آتش تفتیده کرد، که سنگ در زیر سنابک «۵» بادپایان زرین نعل جز سبابک «۶» سیم نمی نمود. سهام اشعه خور در آن هوای گرم آهن تفته را در بر بهادران سرد می کرد، و ناوک سهام سرخ در هیاکل سفید «۷» به فولاد سبز «۸» عمل زرد «۹» بکار می برد. از لوایح سموم سرد «۱۰» گرمی «إِنَّهَا لَطَى نَزَّاعَةً لِلشَّوَى» «۱۱» بر وی ظهور می آمد، و از هوای مهاوی «۱۲» و ماهیت مهامه «۱۳»، آتش هاویه «۱۴» «وَمَا أَدْرَاكَ مَا هَيْةَ نَارٍ حَامِيَةٍ» «۱۵» زبانه می کشید، خنک آن کس که در آن جنگ در سایه دیوار نیستی می آرمید و خوشا حال مبارزی که در آن وادی بی آب از آب روان دست می شست.

بیت:

ز نور تابش خورشید لعل فام شدی سرو «۱۶» ی آهوی دشتی چو آتشین خلخال چو گرم گشتی

آب از هوای آتش طبع پشیزه «۱۷» نرم شدی در مسام [۱] مـاهی وال [۲] «۱۸»

[۱]- یو، میان.

[۲]- ط، یو، دال.

(۱)- صیقل زده.

(۲)- گرم.

(۳)- از پوششهای جنگی قدیم چهار پاره آهن پهن که در زیر زره بر سینه پیوند کنند (لغد).

(۴)- مرگ.

(۵)- کنار سم چارپا

(۶)- گداخته و ریخته.

(۷)- بدنهای سپید.

(۸)- شمشیر.

(۹)- حلقه های زره را درهم افکندن (ر ب).

(۱۰)- پی هم.

(۱۱)- همانا آن زبانه ایست، خالص کننده است پوست و گوشت را (آیات ۱۵ و ۱۶ سوره معارج).

(۱۲)- ج مهوی مغاک میان دو کوه و مانند آن (ر ب).

(۱۳)- دشت و بیابان (نف).

(۱۴)- دوزخ (ر ب).

(۱۵)- چه دانا کرده است ترا (که) چیست آن، آتشی است گرمی آن به غایت رسیده (آیه ۷ و ۸ سوره القارعه).

(۱۶) - شاخ.

(۱۷) - فلس ماهی.

(۱۸) - نوعی ماهی بزرگ که دارای فلس است (از برهان)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۱۷

در عین اهتزاز هیف «۱» و معمعان «۲» صیف که آب جز در دم سیف یافت نمی شد، آب دلیران چون تشنگی ایشان به نهایت رسید، بل ماه «۳» در چشمه خورشید [۱] «۴» نماند و زبان در کام اسبان تر «۵» بسان سنان خشک شد، و پنجه رزم آوران لعلی لباس، از استعمال سیف الماس فام برنگ پنجه مرجان از کار بازماند. بدن «۶» در تن و درع «۷» در بدن از شدت هواجر «۸» و حرّ «۹» هوا مذاب و آن قلب «۱۰» طامی «۱۱» چون قلب ظامی «۱۲» از آفت تاب آفتاب بی تاب گشت، و مرد و مرکب از کثرت

میدان «۱۳» در میدان اقتحام دل بر مرگ نهاد، و دلیرانی که از تیغ آبگونشان کام خصم سیراب بود از بی آبی از زندگانی آبی «۱۴» شدند و بهادرانی که از هیئت هیبتشان زهره در ابدان اوپاش و اوشاب «۱۵» و شیخ شیخ و شاب آب می شد عیمان «۱۶» و غیمان «۱۷» از آب محالقی «۱۸» و سیف حالوقه «۱۹» جرعه نوش «سقوا بکأس حلاق» «۲۰» گشتند، و جمعی لهبان «۲۱» و لهفان «۲۲» از غلبه غله «۲۳» به غلغله خود را بر آن دریای آتش زده از جویبار شمشیر آبدار شاداب گردیدند، و فوجی عطشان و نطشان [۲] «۲۴» ماهی آسا در شباک بی تابی افتاده «أعطش من الحوت» «۲۵» چون آب بسوی

[۱]- ط، آفتاب.

[۲]- ط، بسطشان و عطشان.

(۱)- باد گرم (رب).

(۲)- سختی گرما (رب).

(۳)- ماه، آب.

(۴)- عین شمس؟

(۵)- اسب تیزرو.

(۶)- زره کوتاه (رب).

(۷)- زره.

(۸)- ج هاجره، سختی گرما (رب).

(۹)- گرمی.

(۱۰)- میانه، لشکر.

(۱۱)- جوشان.

(۱۲)- تشنه.

(۱۳) - مضطرب گردیدن. جنیدن (ر ب).

(۱۴) - سرباززننده.

بی زار.

(۱۵) - مغلوب اوباش (ر ب).

(۱۶) - تشنه (ر ب).

(۱۷) - تشنه.

(۱۸) - ج محلقه بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم و چهارم، استره.

(۱۹) - برنده (ر ب).

(۲۰) - سیراب شدند بجام مرگ (مجمع الامثال).

(۲۱) - تشنه (ر ب).

(۲۲) - سوخته دل (ر ب).

(۲۳) - تشنگی (ر ب).

(۲۴) - عطشان، از اتباع است (ر ب).

(۲۵) - تشنه تر از ماهی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۱۸

دجله روی آوردند، و در حومه اصطکاک و اصطدام «۱» و عرصه اضطراب «۲» و اضطرام «۳» نوایر اضطرار

و اضطراب «۴»، اصطلاء «۵» و اضطرام «۶» یافت، و مرایر «۷» تثبت «۸» و اضطبار «۹» انصرام «۱۰» پذیرفت.

جوشن در بر و دل در جوشن «۱۱»، حریر «۱۲» و تافته گشت، و حریر و تافته در زیر درع «۱۳» حدید «۱۴» از کوره حدادی دم زد:

ربّ یوم هواء یتلّظی فیحاکی فواد صبّ متیم «۱۵» قلت إذ صکّ حرّه حرّ وجهی ربّنا اصرف عنّا عذاب جهنّم «۱۶» سخن مختصر، بمدلول «کل شرب مختصر» «۱۷» دلیران گاهی از آب سیف شرث «۱۸» مختصر «۱۹» می شدند، و گاهی از دم قرضاب «۲۰»، قرض آب می خواستند. عرقی که از عروق اسبان روان می شد، آب حیوان شمرده می شد، و مایه روان می ساختند، و آبی را که در نوک خنجر آبدار گمان می کردند، گلو بدان تر کرده از غم تشنه کامی

(۱) - صدمه رسانیدن.

(۲) - با یکدیگر جنگ کردن (ر ب).

(۳) - ظاهراً بمعنی اضرام بکار رفته است، شتاییدن سخت اسب.

(۴) - تردید، تحیر (اقرب الموارد) تشویش.

(۵) - تاییدن به آتش و گرم شدن (ر ب).

(۶) - اشتعال.

(۷) - ج مریره، رسن سخت تافته (ر ب).

(۸) - پایداری.

(۹) - شکیبایی.

(۱۰) - انقطاع، بریدن.

(۱۱) - سینه (ر ب).

(۱۲) - گرم شده (از ر ب).

(۱۳) - زره.

(۱۴) - آهن.

(۱۵) - بسا روزی که هوای آن زبانه می زد (سخت گرم بود). پس حکایت می کرد (گرمی آن) دل عاشقی را که عشق بر او چیره شده است.

(۱۶) -

گفتم چون کوفت گرمی آن گرمی صورت مرا پروردگارا بگردان از ما عذاب دوزخ را

(مصراع دوم قسمتی از آیه ۶۶ سوره فرقان است).

(۱۷) - هر شربت آبی حاضر شده است (از آیه ۲۹ سوره

قمر).

(۱۸) - سیف شرث، تیغ تیز (از رب).

(۱۹) - بحال مرگ افتاد.

(۲۰) - تیغ بران (رب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۱۹

می رستند، و در آن یوم آبت «۱» آیت «يَسْوِي الْوُجُوهُ» «۲» از جبین وجوه سپاه ظهور یافته جمعی از ایشان از مواقع بوارح «۳» گرم، بر جای خویش سرد گشتند. فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ «۴»، و در بزم آن هوای گرم، اجل سرده «۵» گشته گرما گرم سرده «۶» مرگ می پیمود تا فوجی سرمست به خاک افتادند. «و ردوا میاه عطیش و حیاض غتیم» «۷».

هر چند سهم «۸» طالع «۹» و طالع سهم «۱۰» غنیم «۱۱»، و مرامی «۱۲» مراد و مرام رومیّه نخست بر خاک «فاز بالسهم الأخبیب» «۱۳» آمد، لکن مانند سهم زاحف «۱۴» و حابی «۱۵» بسخت اندازی چرخ سست پشت دو کمانه «۱۶» گشته «رمیه من غیر رام» «۱۷» ناقر «۱۸» شد که «مع الخواطی سهم صائب» «۱۹» و نشابه «۲۰» کار یلان سهمگین

(۱) - روز سخت گرم (رب).

(۲) - بریان می کند روی ها را (از آیه ۱۸ سوره کهف)

(۳) - ج بارح، باد گرم تابستان (رب).

(۴) - پس منت نهاد خدا بر ما و نگاهداشت ما را از عذاب آتش نفوذ کنند (آیه ۲۷ سوره الطور).

(۵) - ساقی (برهان).

(۶) - قدحی که بدان شراب خورند (برهان).

(۷) - این عبارت در مجمع الامثال دو مثال جداگانه ضبط شده و بجای میاه عطیش حیاض عطیش نیز روایت شده است. میاه عطیش سراب است و غتیم مرگ، مقصود اینست که هلاک شدند.

(۸) - تیر.

(۹) - تیری که پس نشانه افتد (رب).

(۱۱) - به غنیمت رسیده.

(۱۲) - ج مرمی بکسر اول آنچه اندازند از آلت (اقرب الموارد).

(۱۳) - من فاز بفلان ... هنگامی گویند که کسی بمطلوب نرسد (مجمع الامثال).

(۱۴) - تیر غیژان رونده تا به نشانه (ر ب).

(۱۵) - تیری که بر زمین غیژان رسد بر نشانه، ضد زاهق (ر ب).

(۱۶) - تیری که بر زمین خورد سپس برخاسته بههدف نشیند (حاشیه نو) به ته خوردن تیر. (آندراج)

(۱۷) - تیر انداختنی از جز تیرانداز، درباره امری گویند که ناگاه رسد (ر ب).

(۱۸) - تیر که بر نشانه رسد (ر ب).

(۱۹) - با تیرهای بخطرورنده تیری به نشانه رسنده است. برای کسی مثل زنده که بارها خطا کند و یک بار اصابت نماید

(۲۰) - یکی تیر (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۲۰

که در قوس تَفَوْق «هو أعلاها ذا نوق» «۱» مَفَوْق «۲» می بود، دالف «۳» و دبور «۴» و دیده مقصود لشکر مظفر مظفور [۱] «۵» گردید. کما قیل «۶»: «أهل الحرب و الجدل بین الحرب و الجدل» «۷»، و ظهور این حال در حال سباق «۱» «۸»، سباق «۹» و شیاق «۱۰» سباق «۱۱» مضمار جلادت گشت «شخب فی الإناء و شخب فی الأرض» «۱۲» و بمضمون الحرب سجال «۱۳» بعضی از دلیران مجالح «۱۴» صولت در مجال حرب و جلواح «۱۵» رزم به مجالحت «۱۶» و مکالحت «۱۷» مشتغل و برخی از عراض «۱۸» کفاح «۱۹» و نفاع «۲۰» منتقل «۲۱» گردیدند، و در آن ملحمه «۲۲» بضروب «۲۳» متلاحمه «۲۴»، ضروب «۲۵» أبطال را رقم إبطال بر صحیفه هستی کشیده شد. قضا بر حال دلیران مفاد «لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئاً

[۱]- یو، اضافه دارد، قافله.

(۱)- هو اعلی الناس ذا نوق یعنی تیر او از همه برتر است (مجمع الامثال)

(۲)- سوفاردار (ر ب).

(۳)- تیری که نزدیک نشانه رسد (ر ب).

(۴)- دابر؟ تیری که در گذرد از نشانه.

(۵)- ناخنه دار (ر ب).

(۶)- چنانکه گفته اند.

(۷)- مردم جنگ و ستیز میان جنگ و شادمانند.

(۸)- پیش روی (نف).

(۹)- پایبند باز که از چرم و جز آن باشد (نف).

(۱۰)- چیزی که بدان دو چیز را به یکدیگر بندند (از ر ب).

(۱۱)- سبقت گیرنده.

(۱۲)- شخب آنچه بیک کشیدن از پستان فروریزد. و این مثل را برای کسی زنند که گاهی بصواب سخن گوید و گاهی بخطا. چنانکه کسی شیر دوشد و یک بار در ظرف ریزد و بار دیگر به زمین (ر ک مجمع الامثال).

(۱۳)- سجال آنست که کسی در جنگ چنان کند که حریف او کند (ر ک مجمع الامثال).

(۱۴)- شیر (ر ب).

(۱۵)- زمین فراخ (ر ب).

(۱۶) - جنگ رویاروی (ر ب).

(۱۷) - سختی کردن با هم (ر ب)

(۱۸) - معارضه.

(۱۹) - جنگ کردن (ر ب).

(۲۰) - روبروی جنگ کردن (ر ب).

(۲۱) - دور گردیدن (ر ب).

(۲۲) - جنگ بزرگ (ر ب).

(۲۳) - ضربتها.

(۲۴) - شکستگی که به گوشت رسیده باشد (ر ب).

(۲۵) - دسته ها

(۲۶) - همانا آوردید چیزی رشت (از آیه ۹۱ سوره مریم).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۲۱

و فرّ، فرّ فریدونی فتور یافته بر حکم بوش «۱»، توسن پوش «۲» پوش قاآنی، که از رکاب رزین، زین زرّین مهر را بر صهوه «۳» معناق «۴»

سپهر از زین و زینت افکندی، به یکن از پیادگان پیل تن عثمانی از سرکشی پهلو زد و در زیر پای داور دارا درایت سکندری یافت، که «إِنَّ الجواد قد یکبوا» «۵» و جنابش از سماء بر زمین آمد، یعنی از کوهه «۶» گوهر آگین کوه شکوه شکوخیده «۷» شد و چرخ نگون ازین شاه اندازی «۸» بی اندازه نکو نکوهیده، و افسر خورشید آسا از فرق فرقدان سا که گوشه کلاه بر اکلیل می سود، مقبیل «۹» شفاه «۱۰» ارض، و وشاح [۱] «۱۱» ترائب اتراب تراب گشت. غلامانی که مانند سعادت و اقبال حلقه بگوش رکاب بودند کلاه و افسر بر سر آن سرور گذاشته جنیت «۱۲» خاص از جنائب «۱۳» خاص پیش کشیده آن حضرت که از سبکسری فلک تیزمغز سرگردان بود باز به دستگیری اقبال بر پشت بادپای کوه پیکر در آمده رو بخصم آورده با فوج مجرّد «۱۴» و سیف مجرّد «۱۵» بر ایشان زد و چند تن از رومیه را بنوک سنان و دم تیغ بتوک «۱۶» و از نبال «۱۷» ریبال «۱۸» افکن، در میدان قراع «۱۹»، بکار بندی «فراع

[۱]- یو، دو شاخ.

(۱)- تقدیر. (برهان).

(۲)- بواو مجهول زره (برهان).

(۳)- میان پشت اسب یا اندک فروتر بر دو جانب از اعلای پشت (ر ب).

(۴)- اسب نکو گردن (نف)

(۵)- همانا اسب نیک گاهی برو می افتد. برای کسی مثل زنند که پیوسته کار نیک کند و سپس لغزشی از او سرزند (مجمع الامثال: ان الجواد قد یعثر).

(۶)- زین اسب (برهان).

(۷)- بسر در آمده (برهان).

(۸)- شاه اندازی خودنمایی و لاف. زیاده سری (بهار عجم).

(۹)- بوسنده.

(۱۰)- لبان.

(۱۱)- رک فرهنگ

لغات.

(۱۲) - یدک.

(۱۳) - ج جنیب، جنیبت.

(۱۴) - کار آزموده (از ر ب).

(۱۵) - برهنه (ر ب).

(۱۶) - بران (ر ب).

(۱۷) - ج نبل بفتح اول، تیر. (ر ب).

(۱۸) - شیر (ر ب).

(۱۹) - واكوفتن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۲۲

عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ «۱»، سبکتر از شمال «۲» از فریغ «۳» فراغ «۴» سیر در افکنده از رفاع «۵» و فراغ «۶» هستی فارغ ساخت. زمانی که کوکبه سلطان عصر یعنی آفتاب، قریب الافول، و سیف مفلوذ «۷» یلان از حرب و ضرب مفلول «۸» گردید، ملجأ «۹» غلباء «۱۰» أغلب «۱۱» صلابت، غالباً مغلوب شده طموم «۱۲» طزه عزم و عطف عنان عنون [۱] «۱۳» از عرصه رزم کرده بجانب «بهریز» «۱۴» چون آب روان گشتند «آب و قدح الفوزه المنيح» «۱۵»

و لا خير في الغازی إذا آب سالما الى الحيّ لم يخرج و لم يتجدد اهل اردو نیز از دو سمت شط کوچیده بموکب والا پیوستند. سحر گاهان که رومیه بغداد خود را بهروز و خصم را در «بهریز» دیدند زنگی مزاج «۱۶» گشته مانند فوج ذباب «۱۷» که بجانب عسل عسل شود «۱۸»، یا خیل دواب که بسمت کاهدان که بدان «۱۹» کند، متهاجم و از التقاط دانه و خوشه و غله و توشه که از معسکر والا

[۱] - ط، عنوان.

(۱) - پس پنهان در آمد بدیشان و بزد آنها را زدنی (آیه ۹۱ سوره الصافات).

(۲) - باد معروف.

(۳) - اسب نیکو گشاده گام (ر ب).

(۴) - باد سرد تابستان (برهان).

(۵) - فراخی های عیش (نف).

(۶) - اسب نیکو گشاده رفتار (ر ب).

(۷) - پولاد (ر ب).

(۸) - رخنه دار.

(۹) - لشکر

گران (ر ب).

(۱۰) - قبیله گرامی و بزرگ (ر ب).

(۱۱) - شیر بیشه (ر ب).

(۱۲) - بریدن مو (ر ب).

(۱۳) - ستور پیشی گیرنده در سیر (ر ب) پیشاهنگ.

(۱۴) - ظاهرا بوهرز بضم اول و فتح دوم و سکون سوم و کسر چهارم ده بزرگی است در هشت فرسخی بغداد. (معجم البلدان. نقشه لاکهارت).

(۱۵) - قدح از قداح المسیر و منیح تیرست که نصیب ندارد. برای کسی مثل زند که غایب بود و پس از فارغ شدن قوم آید و زیانمند باز گردد (ر ک مجمع الامثال).

(۱۶) - کسی که پیوسته خوشحال است (برهان).

(۱۷) - مگس.

(۱۸) - عسل، پویه دویدن (ر ب).

(۱۹) - شتافتن دراز گوش (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۲۳

بر زمین مانده بود منتعم گشته بحمد و سپاس «الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ» «۱» پرداختند. «إِذَا أَحْصَبَ الزَّمَانُ جَاءَ الْغَاوَى وَ الْهَاوَى» «۲»

در بیان توجه موبک نادری کرت ثانی بجانب روم و «قتل عثمان پاشا»

در بیان توجه موبک نادری کرت ثانی بجانب روم و «قتل عثمان پاشا»

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى» «۳». بعد از آنکه شوائع «۴» لشکر یل [۱] شکر شگرف، شکوفیده «۵»، و شعاریر «۶» و شعالیل «۷» «مِنْ كُلِّ فَرْجٍ عَمِيقٍ» «۸» جمع آمدند، ذعاذع «۹» زحف «۱۰» ظفر عطف شکوهنده، شکوهیده «۱۱» و شماطیط «۱۲» و شمالیل «۱۳» «مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ» «۱۴»، برکاب والا ملحق شدند. به اشاره

(۱)- آنکه طعام داد ایشان را از گرسنگی و ایمن گردانید آنان را از بیم (از آیه ۳ و آیه ۴ سوره قیش).

(۲)- غاوی ملخ و هاوی مگس بود و کنایت از آنست که هر جا فراخی بود مردمان بدانجا گرایند.

(ر ک مجمع الامثال).

(۳) - همانا در آن عبرت‌یست کسی را که می‌ترسد (آیه ۲۶ سوره النازعات).

(۴) - پراکنده و متفرق.

(۵) - شکوفیدن، شکست خوردن (برهان).

(۶) - پریشان و متفرق (ر ب).

(۷) - پریشان و متفرق (ر ب).

(۸) - از هر راهی دور (از آیه ۲۸ سوره حج).

(۹) - متفرق و پراکنده (ر ب).

(۱۰) - لشکر رونده بسوی دشمن (ر ب).

(۱۱) - ترسیده (برهان).

(۱۲) - متفرق (ر ب).

(۱۳) - متفرق و پریشان (ر ب).

(۱۴) - از هر بلندی و پستی می‌شتابند (از آیه ۹۶ سوره انبیا).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۲۴

«و شاوروهم فی الأمر» (۱) در منزل «مندلیج» (۲) برای مساورت [۱] «۳» و مشارّات «۴» به مشاوره مشاورت و مشارّات «۵» در آمده انجمن تخاوض «۶» و تفاوض «۷» و بزم موارد «۸» و مناطقه انعقاد دادند و به کلید نوید: «فَأَثَابَكُمْ عَمَّا بَعَثَ لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا مَا أَصَابَكُمْ» «۹»

«و لیس فرار الیوم عارا علی الفتی إذا عرفت منه الشّجاعه بالامس ابواب امیدواری بروی دلیران گشادند و استجداد «۱۰» و استجداد «۱۱» لشکر و استجداد [۲] «۱۲» و استجداد «۱۳» عسکر را مطمح نظر ساخته فرمودند که اگر چه اسب تیز دو، لت «۱۴» بر دولت زده موجب انفتات «۱۵» و انفثات «۱۶» اجناد قاهره و انقیاب «۱۷»

[۱]- ط، مسارات.

[۲]- یو، ندارد.

(۱)- و مشورت کن با آنان در کار (از آیه ۱۵۳ سوره آل عمران).

(۲)- مندلی، شهریست بعراق معروف.

(۳)- حمله آوردن (ر ب).

(۴)- خصومت کردن (ر ب).

(۵)- بر از سخن گفتن.

(۶)- سخن در پیوستن (ر ب).

(۷) - برابری در کار و سخن (ر ب).

(۸) - کنکاش نمودن (ر ب).

(۹) - پس مکافات کرد شما را غمی را بغم دیگر تا اندوهناک نشوید بر آنچه از دست شما رفته و نه به آنچه بشما رسید (از آیه ۱۴۷ سوره آل عمران).

(۱۰) - تجدید کردن.

(۱۱) - تیز کردن. خشمناک ساختن (ر ب).

(۱۲) - لشکر خواستن.

(۱۳) - دلیری کردن بعد ترس (ر ب).

(۱۴) - لطمه. سیلی.

(۱۵) - خرد شدن (ر ب).

(۱۶) - شکسته گردیدن (ر ب).

(۱۷) - شکافته شدن بیضه (ر ب). شکاف.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۲۵

و انثلام «۱» شوکت باهره شد، و سقوط از فر «۲»، باعث هبوط از فر گشته دواب و اموال عساکر در وادی احتماس «۳» و امتراس [۱] «۴» مورد امتراس «۵» و اختلاس گردید، اما بتأیید داور قیوم عوضش باضعاف میسر است. «إن ذهب غیر فعیر فی الرِّباط [۲]» «۶»

فیوم علینا و یوم لنا و یوم نساء و یوم نسرّ رؤسای ده دله «۷» یکدل و یک جهت بعرض رسانیدند که:

لک الخیر ابد الدّهر ما قد علمته و مالک فیهِ و التّوغل فی الغمّ «۸» تهاد بما تهوی و بت متسلّیا فقد طرق السّراء فی لیله الهمّ «۹»

[۱] - ط اضافه دارد، نفااره حسفم.

[۲] - ط اضافه دارد شعر.

(۱) - رخنه یافتن.

(۲) - اسب بزرگ پهلو (ر ب).

(۳) - جنگ کردن دو خروس. برافروختن از خشم (ر ب) جنگ کردن.

(۴) - درماندن زبان بوقت پیکار (ر ب).

(۵) - چیزی را از کسی ربودن (ر ب).

(۶) - اگر گورخری رفت گورخر دیگر بسته است (ر ک مجمع الامثال).

(۷) - شجاع (برهان).

(۸) - تراست

خوبی همیشه چند که خوبی را دانسته ای! ترا چه و بفرو رفتن در اندوه؟.

(۹) - بناز برو چنانکه خواهی و بگذران شب را بخاطر آسوده که آمد خوشی و خشنودی در شب اندوه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۲۶

مکانک ما تدریه من أفق العلی فخذ مأخذ الأقمار فی النقص و التّم «۱» فما أعقب السبک النّضار مهانه و لا حظّ میل النّجم عن شرف النّجم «۲» هرگاه خاقان دهر آرا یکه تازان ممالک را دواسبه از چار حد هفت خط «۳» به قلمرو احضار کنند، بهمدستی توگل، زین همت بر پشت مرکب بهیم «۴» نهیم و تیغ تیز بر فرق غنیم «۵» زینم «۶» زینم [۱].

السّیف و الخنجر ریحاننا أفّ علی التّرجس و الآس شرابنا من دم اعدائنا و كأسنا جمجمه الرّاس «۷» بعد از مقارعت «۸» شور و استیجاش «۹»، و ازاله شور استیجاش از جیش قوی الجاش «۱۰» بعزم مقارعه «۱۱» و استجاشه «۱۲» در بیست و دوم ماه صفر خطّه همدان مقرّ موبک

[۱] - ط، اضافه دارد: عربیه

(۱) - جایگاه تو آنجاست که میدانی از افق بلند پس بگیر گرفتنگاه قمرها را در کاهش و درستی.

(۲) - پس بجا نهاد گداختن، سیم و زر را خواری و نکاست مایل گشتن ستاره از شرف

(۳) - ستاره هفت اقلیم (برهان).

(۴) - اسب یکرنگ که رنگی دیگر در بدن او نباشد (ر ب).

(۵) - غنیمت برده.

(۶) - فرومایه ناکس (ر ب).

(۷) - منسوب به علی علیه السلام.

(۸) - همدیگر قرعه انداختن (ر ب).

(۹) - چنین است و در تمام نسخ و در حواشی استشاره معنی شده لیکن در قوامیس دیده نشد، شاید

استنحاس، خبر پرسیدن و جویای آن بودن.

(۱۰) - قوی دل.

(۱۱) - واكوفتن دلیران بعضی مر بعضی را (ر ب).

(۱۲) - طلب کردن لشکر (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۲۷

منصور، و مناشیر «۱» مطالعه مبتنی بر حکم «وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مِمَّا اسْبَغْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ» «۲» و محتوی بر امر «انْفِرُوا خِفَافًا وَ ثِقَالًا» «۳» و منظوی بر قول «هذا أوان الشد فاشتدي زيم» «۴»، مقرون بصدور گشته اشارت رفت که از ولایات بسیطه «۵» توپهای گردون شکوه را بر مرکب گردون «۶» سوار و بقدر کفاف باروت بر شوره «۷» بار کرده بهمدان رسانند.

أمر بجمع العساكر الكاسره «۸» و القساور «۹» القاسره «۱۰» و البواتر الواتره و تعتيد «۱۱» البيادق البوارق و الفيالق «۱۲» الفوالق و المخاريق الفوارق و الفوارس الفوالق «۱۳» و الافراس السوابق و آلات الزواعد و الصواعق، و المدافع الحوارق «۱۴» و المناسف «۱۵» الحوارق «۱۶» و المقاليع «۱۷» السواحق «۱۸» و المقاريب و المطارق و المقامع و المحالق «۱۹» پس از عام و خاص فوجی ضرغام «۲۰» صولت بقصد إرغام «۲۱» خصم أخصم «۲۲» فعل، احتشاد

(۱) - ج منشور، فرمان.

(۲) - و فراهم آورید برای (مقابله با) آنان آنچه می توانید از نیرو و اسبان بسته (از آیه ۶۲ سوره انفال).

(۳) - بیرون روید سبکبار و گران بار (از آیه ۴۱ سوره توبه).

(۴) - زيم بزعم اصمعی نام اسبی است و اشتداد سرعت شتاب بود.

خطاب به اسب گوید هنگام شتابت بشتاب (ر ك مجمع الامثال).

(۵) - پهناور.

(۶) - گردونه.

(۷) - شتر ماده فربه (ر ب). و در آن ایهامی است به ماده معروف.

(۸) - شکننده (ر)

ب).

(۹) - ج قسوره، شیر بیشه.

(۱۰) - مغلوب کننده (ر ب).

(۱۱) - آماده کردن (ر ب).

(۱۲) - ج فیلق بفتح اول و سوم و سکون دوم، لشکر (ر ب).

(۱۳) - ج فالق، شکافنده.

(۱۴) - سوزنده.

(۱۵) - ج منسفه بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم و چهارم، آلت برکندن (ر ب).

(۱۶) - شکافنده.

(۱۷) - ج مقلاع آلت برکندن و شکافتن.

(۱۸) - محو و نابود کننده.

(۱۹) - محالقی ج محلقه، استره است و در اینجا مورد ندارد. شاید مجانق، ج منجیق.

(۲۰) - شیر.

(۲۱) - در خاک افکندن (ر ب).

(۲۲) - چنین است در نسخ و همه آن را مار نر معنی کرده اند و مأخذ دیده نشد. نعت تفضیلی؟

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۲۸

و در آنجا، معیت «۱» و جامعیت را از لیوٹ «۲» عرین «۳» و لتوت [۱] «۴» عران «۵» استعداد داده و تألیف «۶» و تألیب «۷» نجداء «۸» جیاد «۹» و انتخاب و انتجاب «۱۰» جیاد «۱۱» و أجناد «۱۲» و تجدید و تجویق «۱۳» جوقه «۱۴» جوقاء «۱۵» و تأهب «۱۶» أهبت «۱۷» و أبهت لا تحصی «۱۸» کرده در بیست و دوم ربیع الثانی یوم السبیت «۱۹» بعون احد بی همتا با خمیس «۲۰» خمیس «۲۱» جمعه که از شنبه «۲۲» سبت «۲۳» تیزعان آثار سبت «۲۴» بر دل پیر و جوان عیان می کردند.

خمیس لشرق الارض و الغرب زحفه و فی اذن الجوزاء منه زمازم «۲۵» کوبه نصرت ملازم بعزم جازم [۲] و رأی حازم

[۱]- ط، ليوٲ به تشديد ياء.

[۲]- ط، عازم.

(۱)- همراهى.

(۲)- ج، ليٲ، شير.

(۳)- بيٲه (ر ب).

(۴)-

ظ، ج لت گرز (لغد از فرهنگ اسدی نخجوانی).

(۵) - کارزار کردن (ر ب).

(۶) - دل بدست آوردن.

(۷) - گرد آوردن (ر ب).

(۸) - ج نجید، دلیر (ر ب).

(۹) - ج جید بفتح اول و کسر و تشدید یاء، نیکو (ر ب).

(۱۰) - برگزیدن.

(۱۱) - ج جواد، اسب نیکورونده (ر ب).

(۱۲) - ج جند، سپاه.

(۱۳) - جمع کردن (ر ب).

(۱۴) - گروه مردم (ر ب).

(۱۵) - سطر گردن (از ر ب).

(۱۶) - تدارک.

(۱۷) - اهبه، سازوبرگ.

(۱۸) - بی شمار.

(۱۹) - روز شنبه.

(۲۰) - لشکر (ر ب).

(۲۱) - دلاور (ر ب).

(۲۲) - شیهه اسب (برهان).

(۲۳) - اسب نیکورو (ر ب).

(۲۴) - بی هوشی (رب). و در لفظ احد و خمیس و جمعه و شنبه و سبت، ایهامی است بمعانی دیگر آن که روزهای ایام هفته است.

(۲۵) - ج زمزمه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۲۹

یافت [۱]. قد حرّك أبطاله و طلباه، و سحب علی وجه الارض سحابه «۱»، و نقل من الثرى إلى الثرى ترابه، و أطار «۲» إلى التسر الواقع «۳» من الغبار غرابه، و قد فضّ «۴» فضاض الجبال «۵» من تصادم جند المقدام «۶»، و من سطوع «۷» القتام [۲] «۸» اشتبه علی الناس أنه قام يوم القيام، و شدّه الشدائد كتبت الكتب علی حمام «۹» الحمام «۱۰» و حنت «۱۱» ضلوع «۱۲» الحنايا «۱۳» من الاحنه «۱۴» بإصابه صوائب السهام، فصار اليوم كالليل عجاجا «۱۵» و الليل كالیوم ابتلاجا «۱۶» و زبان روزگار می گفت:

ضاق الزّمان و وجه الارض عن ملك ملء الزّمان و ملء السّهل و الجبل «۱۷» معطى الكواعب و البيض القواضب «۱۸» و ال جرد السّلاهب «۱۹»

[١]- ط، اضافه دارد، عربيه.

[٢]- ط، القظام.

(١)- از سحاب مقصود لشكر است.

(٢)- پرانيد.

(٣)- نسر واقع نام صورت ستاره روشني است در چنگ رومي (التفهيم ص ١٠٢).

(٤)- از هم جدا شد.

(٥)- سنگهاي پراكنده بر همدیگر فراهم آمده (ر ب).

(٦)- نيك مبارز (ر ب).

(٧)- برخاستن

(٨)- گرد (ر ب).

(٩)- كيوتو.

(١٠)- مرگ.

(١١)- بانگ كرد (ر ب).

(١٢)- ج ضلع، پهلو.

(١٣)- ج حنيه بفتح اول و تشديد ياء، كمان (ر ب).

(١٤)- كينه.

(١٥)- از گرد.

(١٦)- از جهت درخشیدن.

(۱۷) - این مصراع صفت ملک است یعنی از بزرگی زمان و دشت و کوه را پر کرده.

(۱۸) - شمشیرهای بران.

(۱۹) - اسبهای دراز هیكل (از ر ب).

(۲۰) - نیزه سخت جنبان (از ر ب).

(۲۱) - ج ذابل، باریك (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۳۰

فَنَحْنُ فِي جَدَلٍ «۱» وَ الزَّوْمُ فِي وَجَلٍ «۲» وَ البَرّ فِي شَغْلٍ وَ البَحْرُ فِي خَجَلٍ «۳» سر عسکر بحسن حصافت حسّ آفت در معارضت کرده، ساز جنگ را در خارج دایره «کرکوک» به آهنگ دیگر کوک نموده یعنی پشت به دیوار قلعه داده فوجی را که روی رزمه «۴» رزم و پشت «۵» قوت لشکریان بود به معرکه حرب و ضرب فرستاد:

خَرَجَ مِنَ الْبَلَدِ رِجَالٌ إِلَى الْمَوْتِ عَجَالٍ «۶»، فَتَلَقُوا بِسَلَامِ السَّلَامِ «۷» وَ كَلَامِ الْكَلَامِ «۸» وَ تَصَافَحُوا بِالصَّيْفِ «۹» وَ صَفَحُوا بِالْكَفَاحِ «۱۰» وَ تَوَاصَلُوا بِالْقَوَاطِعِ «۱۱» وَ تَعَانَقُوا بِالْمَقَامِعِ «۱۲» وَ تَسَارَعُوا إِلَى الْمَوَاقِعِ وَ تَصَارَعُوا فِي الْمَصَارِعِ «۱۳». تناوحوا و تَنَافَحُوا «۱۴» وَ تَكَادَحُوا وَ تَكَافَحُوا

[۱] «۱۵» و تقارعوا و تقادعوا «۱۶» و تناجزوا و تناجروا «۱۷» و تعافروا و تعاقروا «۱۸» و تنافروا و تناقروا «۱۹» و تناصلوا و تناصلوا «۲۰» و تجاولوا و تجادلوا «۲۱»

[۱]- ط، اضافه دارد و تهادعوا و تواقحوا.

(۱)- شادمانی (ر ب).

(۲)- بیم.

(۳)- اشعار از ابو الطیب متنبی است در مدح سیف الدوله.

(۴)- پشتواره جامه و روی رزمه رزم، مرادف گل سر سبذ جنگ است.

(۵)- پشتیان.

(۶)- شتاب کننده.

(۷)- سنگ.

(۸)- زخم زبان.

(۹)- مصافحه کردند به پهناهای شمشیر.

(۱۰)- و در گذشتند از یکدیگر به جنگ.

(۱۱)- و پیوند کردند با هم به شمشیرهای بران.

(۱۲)- و معانقه کردند به گرزهای گران.

(۱۳)- و کشتی گرفتند در کشتار گاهها.

(۱۴)- رویا روی شدند و خصومت کردند.

(۱۵)- و کوشش کردند و روبرو جنگ نمودند.

(۱۶) - و فرو کوفتند و نیزه بر یکدیگر زدند.

(۱۷) - و پیکار کردند و به کشش افتادند.

(۱۸) - و به خاک مالیدند همدیگر را و پی کردند اسبهای یکدیگر را.

(۱۹) - و ناخوش داشتند یکدیگر را و سخن هم را باز گرداندند.

(۲۰) - و پیکان بر نشانند به تیر و نبرد کردند در تیراندازی.

(۲۱) - و با یکدیگر بگشتند در جنگ و ستیزه کردند.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۳۱

و تجدّلوا و تجلّدوا و تجالّدوا «۱» و البیض تقدّ «۲» و الزّماح تخلّلت «۳» و القلوب تململت «۴» و الصّدور تقلقلت «۵» و الاکباد
تدلّلت «۶» و الاحشاء تحلّلت «۷» و الاجسام تخلّلت و الطّعنات تکاثفت «۸» و الصّیفوف تخلّلت «۹» و المنصل الصّادی
«۱۰» یصدو بالدم [۱] «۱۱» و یروی «۱۲»، و مقداح الحرب

فی قدح حزب الخصم یقدح و یوری «۱۳». عاقبت با آئینه داری مقصل «۱۴» مفصل گشا، عکس شاهد مطلوب سر عسکر در سجنجل «۱۵» حصول، بر عکس انعکاس یافت، یعنی یلان قتیال «۱۶» قتال، به مساعدت اقبال، به ضربهای مغز فتال «۱۷»، سرکوب اقتال «۱۸» عرصه قتال آمده جمعی از رومیه عرضه تیغ بی دریغ و بقیه توسن انگیز عرصه گریغ «۱۹» گشتند.

سر عسکر گوهر ارزنده زندگی را مغنم شمرده به برد «۲۰» تدبیر تدثر «۲۱» و بحرر تحرز تحیز جست، و بر عزم خود بانگ [۲] «ایاک و صحراء الالهاله» «۲۲» برزد

[۱]- یو، تصد بالرم.

[۲]- ط، به تحذیر بانگ.

(۱)- و بر زمین زدند (دشمن خود را) و بتکلف چابکی کردند و شمشیر زدند یکدیگر را.

(۲)- و خودها شکافته می شد.

(۳)- و نیزه ها تباه شد.

(۴)- و دلها باضطراب افتاد.

(۵)- و سینه ها لرزید.

(۶)- و جگرها به جنبش درآمد.

(۷)- و دل و جگر از جای برآمد.

(۸)- و زخم نیزه ها بسیار شد.

(۹)- و صفها پریشان گردید.

(۱۰)- تیغ تشنه.

(۱۱)- زنگ می گرفت بخون. و محتملا یصدی از صدی صدی، تشنه بودن.

(۱۲)- و سیراب می شد.

(۱۳) - و آتشرنه جنگ در آتشر زدن گروه دشمن آتشر می گرفت و برمی افروخت.

(۱۴) - تیغ بران.

(۱۵) - آینه.

(۱۶) - کشرنه.

(۱۷) - پیچنده:

(۱۸) - ج قتل بکسر اول، دشمن جنگاور (ر ب).

(۱۹) - گریز.

(۲۰) - جامه خط دار (ر ب) جامه.

(۲۱) - جامه پوشیدن. دثار پوشیدن (ر ب).

(۲۲) - اصل داستاں چنانست که کسری سپاهی را به جنگ قبیله ایاد فرستاد و دلیلی همراه آنان کرد. دلیل لشکر را در صحراء اهااله گمراه ساخت و همگی بمردند.

(مجمع الامثال).

و بمضمون «فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً» «۱» با رای نحیف بخیف «۲» خوف ذاهب «۳»، و صلابت نخوتش به صلاقت «۴» و نجوت «۵»، آیت گشته سر بجیب تجنّب «۶» کشید، و بقلعه رفت. پس رقمی «۷» مانند ارقم «۸» سراپا سَمّ باسم سر عسکر که از خطوط جبینش نقش «جاء بالزّقم الرّقماء» «۹» ظاهر بود مرقوم، و یکتن از گرفتاران را بحکم «أَذْهَبَ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلَقَهُ إِلَيْهِمْ» «۱۰» بایصال «۱۱» آن حکم محکوم ساخته سر عسکر را بمیدان صیال «۱۲» دعوت و این نکته را در ضمن مکتوب اشارت کردند که:

فإنّ باشر الاصحار فالبيض و القناقراه و أحواض المنايا منايله «۱۳» و إن بين حيطاننا عليه فإنّما أولئك عقالاته لا معاقله «۱۴» هنگام شام که ترک ضیا یزک «۱۵» بیضا ترک ناورد عرصه سپهر نموده تیغ شعاع در نیام کرد، خدیو نیکوفر جام مانند اسد مخدر «۱۶»، منحدر بآجام «۱۷» شده بمنطوق

(۱) - پس یافت در دل خود بیمی (از آیه ۷۰ سوره طه).

(۲) - کرانه (ر ب) جانب.

(۳) - رونده.

(۴) - سستی (حواشی) مأخذ یافت نشد.

(۵) - نجوه، پلیدی.

(۶) - کناره گیری.

(۷) - مکتوبی.

(۸) - بدترین مارها. مار پلید. مار نر (ر ب).

(۹) - آورد بلای بزرگ را (ر ک مجمع الامثال).

(۱۰) - بیر این نوشته مرا و بیفکن آن را به آنان (از آیه ۲۸ سوره نمل).

(۱۱) - رساندن.

(۱۲) - حمله آوردن (ر ب).

(۱۳) - اگر دشمن به صحرا میدان آراید شمشیرها و نیزه ها منزل اوست و آبگیرهای مرگ آبشخور او.

(۱۴) - و اگر برآورد دیوارها بگرد خود پس همانا آن دیوارها علتی است

که پای او را لنگ کند نه پناهگاه وی باشد. (اشعار از ابو تمام حبيب بن اوس الطائي).

(۱۵) - طلايه.

(۱۶) - اسد مخدر، شیر که بیشه را لازم گرفته است (ر ب)

(۱۷) - ح اجمه، بفتح اول و دوم و سوم، بیشه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۳۳

«جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لَيْسًا كُنُوا فِيهِ» (۱) با عیش رفیه (۲) «و لا تمار فيه» (۳) در قبه فنه آسا (۴) که در خارج «قلعه کرکوک» استقرار و استقلال یافته بود آرام گرفتند. روز دیگر که غارب (۵) نقره ای خنگ سپهر برین ترین بزین زرین شمس طالع یافت، با کوبه بهرامی و صولت زرغامی [۱] بر پشت اشهب عنبرین ستام (۶) برآمده با سهم عبیر (۷) مشک پاش جراحات قلوب اعدا گشته یوم صندل (۸) را برایشان لیل آبنوسی (۹) ساختند. در رخسار کار سر عسکر چون آب (۱۰) نبود بایتراع (۱۱) جواب (۱۲) جواب (۱۳) اجابت نکرده مثل «لا أفعل ما غرّد راکب» (۱۴) را از ضعف قوت از قوه بفعل آورد.

خدیدو عدو بند کشورگشا بعد از ظهور این حال شیران عرصه و غا را سلسله خودداری برای غارت کردن از گردن برگرفته چند هزار خانوار «بیات» را که در آن نواحی سکنی و ثبات داشتند با بنین و بنات (۱۵) تاخته فحوای «و کَم مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا» (۱۶) ظاهر ساختند. پس تهجیع (۱۷) خصم را با دل بیدار

[۱] - ط، زرغامی.

(۱) - قرار داده است برای شما شب را تا بیارمید در آن (از آیه ۶۸ سوره یونس).

(۲) - فراخ (ر ب).

(۳) - شک مکن در آن (مأخوذ از آیه ۲۲ سوره کهف).

(۴) - کوه خرد (ر ب).

(۵) - دوش.

(۶) - لگام.

(۷) - تیر سیاه ناپیراسته (ر ب).

(۸) - معرب چندن، اضافه تشبیهی بخاطر رنگ قرمز صندل. و نیز یوم صندل از ایام عربست که در آن جنگی بزرگ رخ داد (ر ب).

(۹) - سیاه، تاریک.

(۱۰) - رونق، طراوت.

(۱۱) - پر کردن (ر ب).

(۱۲) - ج جایبه حوص که آب جهت شتران در آن ریزند (المنجد) حوض کلان (از ر ب).

(۱۳) - پاسخ.

(۱۴) - این مثل در تمام نسخ بدین صورت است و مأخذ آن را نیافتم و تغرید در اینجا معنی مناسبی ندارد، شاید تعرید بمعنی گریختن و آن با کلمه راکب مناسب است.

(۱۵) - پسران و دختران.

(۱۶) - و چه بسیار دیه ها که تباه کردیم آنها را پس آمد آن را عذاب ما شبانگاه (از آیه ۳ سوره اعراف).

(۱۷) - نیک خواب کردن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۳۴

بارشاد عقل مرصوص «۱» از جانب «سورداش» «۲» که به کثرت غله و عدت حشم مخصوص بود، و سیاه خیمه نشینان نجوم فلکی «۳» در عداد عشر عشیر عشیرتش نمی بودند، طریق استطراد پیش گرفت. سور «۴» «سورداش» «۵» مسخر [۱] و قلعه «جوالان» جولانگاه هیون «۶» لشکر فیروزی اثر، و غلات آن بوم و بر، در سر [۲] راه بغداد منبر «۷» گردید، و جمعی از زمامداران عرصه جوانی بقصد اغاره «۸» جوانب و جوانی «۹» بر غارب «۱۰» توسن جلادت برآمده غارت «۱۱» و حواشی «۱۲» از حواشی «۱۳» غارت کردند، و تمامی اطراف آن خطه خطفه «۱۴» تاراج گشتند. أخطار «۱۵» خطیر و اغنام کثیر از رکوح «۱۶» جبال و أركاح

«۱۷» قری به حیطه ترکح «۱۸» در آمده أکراد «بلباس» بلباس انقیاد التباس جسته مطیع امر گردون مطاع گشتند.

در خلال این احوال بمسامع عاکفان بیت الحرام جلال، و صفاندوزان مروه جلال رسید که اغتفال [۳] «۱۹» رجوع موب انجم کوکب از «کرکوک» موجب حماست «۲۰» سرعسکر، و به مظنه ظهور فتور در این طرف، طرف «۲۱» نشیط «۲۲» نشاط در میدان

[۱]- نو، منحـ (قربانجای).

[۲]- ط، سر.

[۳]- یو، ط، اغتفال و ابتها.

(۱)- استوار.

(۲)- موضعی است در هفت فرسنگی آق دربند (جهانگشا. مینورسکی تاریخچه نادر شاه ص ۶۶. مجموعه آقای دکتر شفق).

(۳)- ستارگان آسمان.

(۴)- قلعه.

(۵)- رک ح ۲ همین صفحه.

(۶)- اسب (برهان).

(۷)- انبارشده (ر ب).

(۸)- غارت بردن.

(۹)- جوانب (ر ب).

(۱۰)- رک ح ۵ ص ۳۳۳.

(۱۱)- غاره، اسبان تاخت و تراج کننده (ر ب).

(۱۲)- ج حاشیه، شترخرد.

(۱۳) - اطراف.

(۱۴) - ربوده (از ر ب).

(۱۵) - ج خطر بکسر اول و سکون دوم شتر بسیار. (المنجد).

(۱۶) - کرانه (ر ب).

(۱۷) - ساحت خانه، میان سرای (ر ب).

(۱۸) - تصرف کردن (ر ب).

(۱۹) - دور گردیدن.

(۲۰) - دلاوری (ر ب).

(۲۱) - اسب گرامی نژاد (ر ب).

(۲۲) - شادمان (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۳۵

درونش ناشط «۱» و جلوه گر گشته بیست هزار سپاه جزّار به سرداری «ممش پاشا» علی التّوالی برسم تسریب «۲» و مغارصه «۳» به معارصه «۴» و مغارصه «۵» روان کرده و آن گروه آمده در مکان موسوم به «آق دربند» که در ما بین دو کوه شامخ واقع است شعف «۶» و شعاف «۶» جبل را محل قرار ساخته اند، و

در کمال [۱] شعف و اطمینان باستخبار «۷» پرداخته.

خدیدو فیروز روز در یافوخ اللیل «۸» با فوج گران از سبکتازان طبقات خیل بر طبق «و الْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ لَتَرْكَبَنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ» «۹»، ماهچه لوای خورشید ضیا را ساحت افروز چرخ مطبق کرده به هم عنانی بخت عالی به فیروزی و نیک فالی بر توسن پریش دیو مهابت و «إِنَّهُ لَحْثِثُ التَّوَالِي» «۱۰» سوار، و بر نورد سرعت، راه نورد وادی نورد «۱۱» و پیکار شدند. از ألّهوب «۱۲» مراکب آتش لهاب «۱۳» لهاب «۱۴» جبال و فضای جهان را تراکم لهب «۱۵» به حدی فروگرفت که ثواقب «۱۶» شهب «۱۷» در آن شام کحل «۱۸»

[۱]- ط، از روی

[۲]- ط، لهوب.

(۱)- از جای برآینده (ر ب).

(۲)- گله گله فرستادن (ر ب).

(۳)- یو، مغارضة. ظاهراً مفارضة، نوبت نوبت (اقرب الموارد).

(۴)- برابری کردن (ر ب).

(۵)- مکافات کردن (ر ب).

(۶)- ج شعفه بفتح اول تا سوم سر کوه (ر ب).

(۷)- خبر پرسیدن.

(۸)- میانه شب (ر ب).

(۹)- و سوگند به ماه آنگاه که کامل گردد هرآینه برسید حالتی را پس حالتی - (آیات ۱۸ و ۱۹ سوره انشقاق).

(۱۰)- و گویند لسریع التوالی، برای مرد جدی و مسرع مثل زنند (مجمع الامثال).

(۱۱)- جنگ (برهان).

(۱۲) - نوعی از دویدگی اسب که بکوشش تمام دود. (ر ب).

(۱۳) - شعله آتش (ر ب).

(۱۴) - ج لهب بکسر اول و سکون دوم، گشادگی میان دو کوه یا شکاف کوه (ر ب).

(۱۵) - گرد بلند و بالا برآمده (ر ب).

(۱۶) - ج ثاقب، روشن و تابان (ر ب).

(۱۷) - ج شهاب.

(۱۸) - سرمه.

دره نادره:

فام از عین ظلمت، ملمول «۱» و مکحله «۲» بنظر می آمد

كأنَّ نجوم الليل خافت مغاره فمدت عليها من عجاجته حجا «۳» و از اقدام مراکب سرهنگان گردن «۴»، أعناق ریح «۵» آسمان سا به نوعی سر بر آسمان افراشت که تار نگاه گردآلودی که بصد پیچ و تاب از ثقبه «۶» دیده انطباع می یافت برشته سبجه «۷» مشته می گشت [۱].

نسجت حوافرها سماء فوقها جعلت أسنتها نجوم سمائها «۸» اگر شعشعه سنان مبارزان، شمع در پیش راه میجره «۹» باز نمی داشت، کواکب سحابی «۱۰» قطره زنان تا صبح ابد پی بمتزل افق نمی بردند.

و عمّ السیماء النقع حتی كأنها دخان و اطراف الزماح شرار «۱۱» و اگر مشعله داری بروق «۱۲» اباریق «۱۳»، چراغ در سر کوی جهان نمی افروخت، خیل کواکب تا روز قیامت از تیه سرگردانی بیرون نمی آمدند:

فکنت سماء و العجاج سحائباً و خیلک أبراجاً و جیشک أنجما

[۱]- ط، اضافه دارد: عربیه.

(۱)- سرمه کش (ر ب).

(۲)- میل سرمه کشی.

(۳)- گویا ستاره های شب ترسیدند که غارت شوند پس کشیدند بر خود از غبار شب پرده ای.

(۴)- شجاع، نیرومند.

(۵)- اعناق ریح غبار بلند رفته (ر ب).

(۶)- سوراخ.

(۷)- تسبیح.

(۸)- بر بافت سم اسبان آسمانی بر فراز آنان (و) قرارداد نیزه های آن را ستارگان آسمانش.

(۹)- ر ک فرهنگ لغات.

(۱۰) - رک فرهنگ لغات.

(۱۱) - فرا گرفت آسمان را غبار چنانکه گویی آن دودی است و اطراف نیزه ها پاره آتش است.

(۱۲) - ج برق.

(۱۳) - ج ابریق، شمشیر نیک تابان (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۳۷

اگر چه زمین و

زمان را سیاهی لشکر منصور ظلمتکده شب داج «۱» ساخت، لیکن چندین هزار نیر تابناک از عکس دروع «۲» مصقوله «۳» بر ساحت خاک و عرصه افلاک تاخت.

و قد أطفئوا شمس النهار و أوقدوا نجوم العوالی فی سماء عجاج «۴» و هر چند از گردانگیزی توسنان، دیده روشنان رواشن «۵» فلک غبار پذیرفت اما خاک آن سرزمین بتأثیر مقدم خاقانی در نظرها حکم سرمه خاک بین «۶» یافت.

شعر:

أما الغبار «۷» فإنه ممّا أثارته السّینابک و الجوّ منه مظلم لكن أنارته السّینابک الحاصل آن شب از شدت ظلمت اسب یلان چراغ پا «۸» راه می رفت، و خاطر مبارزان به هوای شمع، از پرده دل، فانوس «۹» خیال می ساخت. بعد از انفلاق فلق «۱۰»، و انبلاج «۱۱» بام، نام آوران جنگجو با شکوه تمام به بلاد «آق دریند» رسیده جزایرچیان «۱۲»

(۱) - تاریک.

(۲) - ج درع، زره.

(۳) - براق، صیقل زده.

(۴) - و همانا خاموش کردند آفتاب روز را، و افروختند نیزه های ستاره مانند را در آسمان غبار.

(۵) - ج روشن، روزن. (ر ب). و از روشنان، ستارگان مقصود است.

(۶) - سرمه ای بوده که خسرو پرویز داشت گویند هر که یک بار در چشم کشیدی تا یک گز عمق زمین را بدیدی و مدت یک سال این چنین بودی (برهان).

(۷) - اما گرد، همانا آن از چیز است که برانگیخته است آن را کنارهای سم، و هوا از آن تاریک است لیکن روشن ساخته آن را روشنی تو.

(۸) - هر دو دست برداشتن و راست شدن اسب (برهان).

(۹) - فانوس نوعی چراغ بود که بدنه آن را از سیم های بهم پیوسته بشکل استوانه می ساختند و پرده ای از پارچه سفید

گرد آن می کشیدند.

(۱۰) - دمیدن صبح.

(۱۱) - روشن گردیدن (ر ب).

(۱۲) - ر ك تعليقات ح ۱۷ ص ۲۰۸.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۳۸

بهرام بهر «۱» بهرامن «۲» پوش، و گرگینه «۳» کسوتان [۱] «گرگین» کین کرک «۴» خروش را پیاده ساخته از دو طرف به شیق [۲] «۵» ونیق «۶» جبل و عرعره «۷» و شمراخ «۸» قلل فرستاده سواران آهنین لباس فولادخا، که مظاهر فحوای «زبر الحديد» «۹» بودند، تسدید اطراف و احاطه اخاشب «۱۰» و اطناف «۱۱» نموده «دربند» را در بند کردند.

همین که مهر باهر با هزاران فرّ از فراز کوه، کوه «۱۲» افق و صوه «۱۳» خاک و هوه «۱۴» ارض را منور ساخت، تیر لوای «۱۵» آفتاب تاب «۱۶» نیز آغاز بزوغ «۱۷» و اشاعه خورشید فروغ کرده مهر جهان افروز طلعت خسروی بر ظاهر کوه و فضای ضاهر «۱۸» زاهر «۱۹» گردید. رومیّه از خواب پندار بیدار گشته أجل را بر سر بالین و روز عیش را با غبش اللیل «۲۰» قرین دیدند «فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَاذِعَةً رَأَى الْكُؤَاكِبَ ظَهْرًا» «۲۱». لا-جرم از روی مبارعت مسارعت [۳] «۲۲» آغازیده بقتال و تقتال «۲۳» آستین

[۱]- ط، و نو، کوبان و در حاشیه ط، نسخه بدل کسوتان و معنی گرگینه را آهن نوشته اند.

[۲]- ط، یشق.

[۳]- یو، ندارد

(۱) - بهرام نصیب، مریخ مانند.

(۲) - جنسی از بافته ابریشمی هفت رنگ (برهان).

(۳) - مطلق پوستین (برهان).

(۴) - کرگدن.

(۵) - سر کوه و سخت ترین جایها در آن (ر ب).

(۶) - بلندترین جایها از کوه (ر ب).

(۷) - سر کوه (ر ب).

(۸) - سر کوه (ر ب).

(۹) - قطعه بزرگ

از آهن (مأخوذ از آیه ۹۵ سوره کهف).

(۱۰) - ج اخشب، کوه درشت (از ر ب).

(۱۱) - ج طنف بفتح و ضم و یا بضمه و یا بفتحین، سر کوه، تندی از کوه برآمده (ر ب).

(۱۲) - روزن

(۱۳) - زمین بلند و درشت (ر ب).

(۱۴) - زمین پست (ر ب).

(۱۵) - اضافه تشبیهی.

(۱۶) - صفت مرکب

(۱۷) - تابان شدن (ر ب).

(۱۸) - سر کوه (ر ب).

(۱۹) - درخشان.

(۲۰) - تاریکی آخر شب (ر ب).

(۲۱) - پس چون دید آفتاب را تابان، دید روز را تاریک چنانکه در تاریکی ستارگان را می دید (قسمت اول مأخوذ است از آیه ۷۸ سوره انعام و قسمت دوم مثلی است رک ح ۴ ص ۳۰۲ و رک مجمع امثال).

(۲۲) - شتافتن.

(۲۳) - مص ثلاثی کشتن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۳۹

یازیدند. اما سرعسکر بعد از بعث آن گروه بتصوّر آنکه مبدا خدیو نیکو خصال که هنگام خصال «۱» با سهم «۲» و مخصل «۳» سهم «۴» و خصل «۵» از سروران جهان ر بوده فرار یابد، و «ممش پاشا» ندب «۶» نیک نامی فرا رباید، با فوجی بطل «۷» از روی بطر «۸» بطر «۹» و تنقیف «۱۰» رماح «۱۱» و سنّ «۱۲» آسّنه «۱۳» و إرهاف «۱۴» مرهفات «۱۵» پرداخته بعزم إزهاف «۱۶» و إزهاف «۱۷» خصم طریق احتفاق «۱۸» را باقدام نرق الحقاق «۱۹» أسرع من البرق پویا و زبان حالش در میدان شوق چالش بمقال:

إذا ما غدونا قال ولدان أهلنا تعالوا إلي أن يأتنا الصّيد نخطب «٢٠» گویا، بر مجنّب «٢١» عزم و محنّب «٢٢» رزم بر نشسته
متعاقب «ممش پاشا» مطیّه «٢٣» همت

را باربند [۱]، و امر مقاتلت را کاربند، و باقوی و ضئیل «۲۴» غار «۲۵» ایلغار نموده روانه

[۱]- یو، کار بندی.

(۱)- به تیراندازی بر کسی غلبه کردن. نشانه زنی (ر ب).

(۲)- تیر.

(۳)- شمشیر بران (ر ب).

(۴)- حصه. بهره (غیاث اللغات).

(۵)- گرو و آنچه بر سر داو نهند (بهار عجم) گرو.

(۶)- داو کشیدن بر هفت باشد در بازی نرد و آن را بعربی عذرا خوانند (برهان).

(۷)- شجاع.

(۸)- تکبر (از ر ب).

(۹)- تیز کردن (ر ب).

(۱۰)- راست کردن (ر ب).

(۱۱)- ج رمح بضم اول و سکون دوم، نیزه.

(۱۲)- تیز کردن (ر ب).

(۱۳)- ج سنان، نیزه.

(۱۴)- تیز کردن.

(۱۵)- ج مرهف، شمشیر تنک (تیز) (ر ب).

(۱۶)- زود کشتن (ر ب).

(۱۷) - نابود کردن (از ر ب).

(۱۸) - خصومت (ر ب).

(۱۹) - خصومت کننده در چیزهای اندک (ر ب).

(۲۰) - اخطبک الصید، به تو نزدیک شد و در دسترس قرار گرفت (ر ب).

(۲۱) - اسب کتل (ر ب).

(۲۲) - اسب گوژپشت، یا کوزدست یا اسب که میان دو پای آن دور باشد (ر ب).

(۲۳) - بارگی (ر ب).

(۲۴) - لاغر و نزار (ر ب).

(۲۵) - لشکر (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۴۰

«آق دربند» شده بود و مساره «۱» را بکوش اجل

إلی حتفی «۲» سعی قدمی أری قدمی أراق دمی می گفت، و در اثنای گیرودار طلّیعه سرعسکر از جانب «کرکوک» آشکار گشته هجوم فوج بهرام نبرد، تئویر [۱] «۳» گرد بر سپهر تیزگرد، کرد. گردان گردن فراز عنان قرار از دست نداده بر کار جنگ اظهار براکا «۴» کردند،

«رباعی الابل لا ترتاع من الجرس» «۵».

جنود «ممش پاشا» خود را در محلال «۶» اضمحلال دیدند، مجال مجالدت و مجادلت و فرصت محاولت و مجاولت نیافته [۲] بحدود و هدود «۷» و هدود «۸» هرب «۹» هزت «۱۰»، و از باس یلان هرثمه «۱۱» صولت بسمت هزیمت نهضت نموده عنان از کف دادند، و از کف «۱۲» جدال روی برتافتند. سرعسکر که از مفهوم «لَوِ اَطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَاراً وَ لَمَلَيْتَ مِنْهُمْ رُعْباً» «۱۳» ذاهل بود پشت بر بالش اطمینان داده در تخت روان می آمد. به مشاهده این حال ابلق تیزگام روزگار را شبرنگ «۱۴»، و خنگ بدرام «۱۵»

[۱]- یو، تنورا

[۲]- ط، اضافه دارد بحدید تحدید یلان.

(۱)- نجوی، سرگوشی.

(۲)- بسوی مرگم کوشید گام من. می بینم گام من ریخت خون مرا (شعر از ابو الفتح بستی، زهر الآداب، ج ۲ ص ۷۵).

(۳)- برانگیختن.

(۴)- ثبات در کارزار (ر ب).

(۵)- رباعی از شتر و جز آن آنست که دندان رباعی را افکنده باشد. نظیر شتر زنبورک خانه است ...

(۶)- فرود آمدن گاه (ر ب).

(۷)- زمین نرم (ر ب).

(۸)- پشته (ر ب).

(۹)- گریز.

(۱۰)- جنبش.

(۱۱)- شیر بیشه (ر ب).

(۱۲) - این کلمه را محشیان، کرانه وادی معنی کرده اند، لیکن در قوامیس شکم رودبار و بستر رودخانه معنی شده.

(۱۳) - اگر آگاه شوی بر آنان هرآینه روی بگردانی از آنان و هرآینه پر شوی از بیم (از آیه ۱۷ سوره کهف).

(۱۴) - نام گلی باشد سیاه به زردی مایل و نام اسب سیاوش (برهان).

(۱۵) - سرکش (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۴۱

ایام را نیک رام حریف

فیروز چنگ دیده دست و پا را أعوج «۱» و أعرج «۲» و دشت را پراعیرج «۳» یافت با عسکر موصوف و جند مرصوف «۴» صوف [۱] «۵» و أوب [۲] «۶» را پیشنهاد ساخته روان از تخت روان برآمد، و بمثل «الفرار بقراب أکیس» «۷» انتساب، و بذیل

أقاتل حتى لا- أری لی مقاتلا و أنجو إذا لم ینج إلا المکیس «۸» انتساب جسته بالعجله اجاله «۹» توسن گریز کرد، لیکن عقله «۱۰» غفله پابند کارش شده سر پنجه قضا عنانش گرفت و مصداق «إذا فرحوا بما أوتوا أخذناهم بغتة» «۱۱» بوقوع پیوست، یعنی در همان مسبعه «۱۲» «الله یار» نام یلی از ایل گرایلی به او رسیده دست فرا گشاده از مرکبش فروکشیده «أخذه أخذ سبعة» «۱۳»، و سرش را بر سردار سنان مظهر معنی سرداری ساخت و باین جلادت در میانه همسران سر سربلندی افراخت [۳]

[۱]- ط، صثوف.

[۲]- یو، ادب

[۳]- یو، میانه همسران سر سربلند افراخت، نو: در سایه همسران سر سربلندی افراخت، ط با همسران سر بر بلندی.

(۱)- کج.

(۲)- لنگ.

(۳)- ماری است خبیث که افسون نپذیرد و مانند افعی برجهد (ر ب).

(۴)- بر هم نهاده (ر ب). مرتب.

(۵)- به یک سو شدن. میل کردن (ر ب).

(۶)- بازگشتن (ر ب).

(۷)- آنکه با نیام شمشیر فرار می کند زیرک تر است (از کسی که نیام را نیز از دست می دهد) (ر ک مجمع الامثال)

(۸)- این بیت زیر نیز در مجمع الامثال ذیل مثل بالا- آمده، چنگ می کنم تا آنکه نیام خود را مبارز و نجات می یابم (می گریزم) گاهی که نجات نیابد جز زیرک.

(۹)- جولان

(۱۰) - بندی است از بندهای کشتی (رب) آنچه بدان بندند (المنجد).

(۱۱) - هنگامی که شاد شدند بدانچه داده شده اند گرفتیم آنان را ناگهانی (از آیه ۴۴ سوره انعام).

(۱۲) - زمین دردناک (رب).

(۱۳) - سبعة ماده شیر بود و سبعة بسکون باء نیز گفته اند یعنی هفت تن از آن جهت که هفت عددی است که بیشتر در زبان عرب بکار می رود. و گفته اند سبعة نام مردی شدید الاخذ است (مجمع الامثال).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۴۲

كما قيل «عند الاوجال تتفاضل الرجال» «۱» و بیست هزار تن از جیوش عثمانی از دم تیغ آبدار بدارا «۲» بدار فنا شتافته میدان رزم از وجوه پردلان اعدا خالی شد «یوم بیوم الحفض المجور» «۳». بعد از سه روز لوای جهان پیما از آن مکان ناحی «۴» نواحی «کرکوک»، و فوجی بتأدیب سرکشان معاقل «۵» مأمور، و جمله عافطه «۶» و نافطه «۷» و نعجه «۸» و ناعجه «۹» و عجاجه «۱۰» و ناجیه «۱۱» آن ناحیه را تاخته، ضیاع و عقار آن مملکت را عرضه ضیاع «۱۲» و اهالی رام اکل [۱] «۱۳» کلاب «۱۴» عقور «۱۵» و ضیاع «۱۶» ساختند [۲]، و تمامی قلعه جات آن سمت انقلاع «۱۷» و اسباب آن قلاع اقتلاع «۱۸» یافت.

و وصل فی ذلك المسیر السیر بالسرّی «۱۹» و سال «۲۰» بسیول «۲۱» خیوله رمال الوهاد «۲۲» و الذری «۲۳» و سری السریّه «۲۴» و أمرها بالغاره علی الغره «۲۵» ففلّوا الجمع «۲۶» و

[۱] - یو، کله

[۲] - نو، از اهالی تا آنجا را ندارد.

(۱) - نظیر، عند الامتحان یكرم الرجل او یهان.

(۲) - عاجلا.

(۳) - حفص خیمه است

با آنچه در اوست و شتری را نیز گویند که این متاع بر پشت آن بود. و مجور افتاده است و این مثل را هنگامی زنند که مصیبتی بر کسی وارد آید که خود سبب مصیبتی بر کسی شده است (رک مجمع الامثال).

(۴) - قاصد.

(۵) - ج معقل، پناه جای.

(۶) - میش ماده (ر ب).

(۷) - بز ماده (ر ب).

(۸) - میش ماده (ر ب).

(۹) - شتر ماده سفید تیزرو (ر ب).

(۱۰) - گله بزرگ از شتران (ر ب).

(۱۱) - ناقه تیزرو (ر ب).

(۱۲) - تباهی.

(۱۳) - لقمه (ر ب).

(۱۴) - ج کلب، سگ.

(۱۵) - گزنده (ر ب).

(۱۶) - ج ضبع، کفتار.

(۱۷) - برکنده شده (ر ب).

(۱۸) - انقلاع (ر ب).

(۱۹) - رفتن در تمام شب (ا قرب).

(۲۰) - جاری شد.

(۲۱) - ج سیل.

(۲۲) - رمال ج رمل، وهاد ج وهد، زمین هموار (ر ب).

(۲۳) - آنچه برافتد از چیزی (لغد).

(۲۴) - پاره ای از لشکر (ر ب).

(۲۵) - برگزیده هر چیزی (ر ب).

(۲۶) - پس شکستند جمع را.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۴۳

جمعوا الفلّ «۱» و حلّوا العقد و عقدوا الحلّ و حملوا علی القلاع «۲» ما اقتلع من القلاع «۳» و رجعوا منصورین إلی حضره السلطان المطاع.

و بعد از اغاره «۴» «کرکوک» کزه «۵». باره همت بجانب بغداد برانگیخته، قلعه را بمضیق محاصره انداختند، و احمد پاشا از باب معذرت درآمده متکفل تفویض ولایت متنازع فیها گشته بقانون دولت عثمانی فرامین موشح به طغرای «۶» قیصری ابراز، و مستصحب «۷» ثقات خود نزد پاشایان انفاذ، که: رومیه را عاجلا «۸» لا آجلا «۹» اجلا «۱۰» و قلاع را إخلاء «۱۱»

و تسلیم گماشتگان دولت والا نمایند:

من الحق أن يجتابها «۱۲» مستحقها و ينزعها مردوده مستعیرها «۱۳» إذا ملك الحسناء من لیس كفوها أشار عليه بالطلاق مشیرها «۱۳» در سلالیم «۱۴» این مسالمه و دیالیم «۱۵» این مکالمه، قضیه محمد خان بلوچ واقع گشته حاجر «۱۶» راه طلب و حاجر «۱۷» حصول مطلب گردید.

-
- (۱) - و فراهم آوردند هزیمت یافتگان را.
 - (۲) - ج قلعه به فتح اول تا سوم، ناقه بزرگ اندام (ر ب).
 - (۳) - ج قلعه.
 - (۴) - غارت بردن.
 - (۵) - بار دیگر.
 - (۶) - علامتی که با خط درشت بر طره احکام سلطانی کشند (لغد).
 - (۷) - همراه.
 - (۸) - بی درنگ.
 - (۹) - نه با تأخیر.
 - (۱۰) - اجلاء، بیرون کردن.
 - (۱۱) - اخلاء، تهی کردن.
 - (۱۲) - اجتناب القمیص، لسه، پوشید آن را.
 - (۱۳) - هرگاه بزنی گیرد زن زیبا را کسی که کفو او نیست رایزن زن ویرا طلاق گفتن آن زن فرماید.
 - (۱۴) - ج سلم بضم اول و فتح و تشدید دوم، نردبان.
 - (۱۵) - ج دیموم بفتح اول، بیابان فراخ بی آب (ر ب).
 - (۱۶) - مانع، بازدارنده.

در بیان طغیان محمد خان بلوچ و خاتمه کار آن بدبخت مغرور

در بیان طغیان محمد خان بلوچ و خاتمه کار آن بدبخت مغرور

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ» (۱) محمد خان مزبور در میان قوم بلوچ از بدایت حال، بد آیت و خال رخسار غوایت می بود. در حین استیلای اشرف به پایمردی اعتضاد او به مراقی دولت ارتقا یافته از جانب او بعزم سفارت به دربار شوکت مدار عثمانی رفت، و بعد از اعتلای رایت دولت نادریه و تسخیر اصفهان چون راه نیافت روی التجاء و التجاج (۲) باین درگاه آورده از عرف (۳) عرف (۴) خاقانی تطیب مشام امانی (۵)

نموده امان یافت. هر چند در ظاهر اظهار مراسم یکرنگی و عقیدت می کرد، اما در باطن به مواشم «۶» و شیمت «۷» موشم «۸» و بمواسم «۹» سوء فطرت و شیمت «۱۰»، مسوم «۱۱» و موشم «۱۲» بوده مانند حمار مکراف «۱۳» از سر کین، سرگین می بویید و طریق مخالفت می بویید.

در حین توجه الویه «۱۴» کشور ستان بجانب بغداد، حاکم «کوهکیلویه» «۱۵» گشته محکوم حکمه «۱۶» حکم محکم می بود. بعد از آنکه خبر احتشاد «۱۷» عسکر روم بمسامع والا رسید، با لشکر کوه

(۱) - همانا خدا دوست نمی دارد هر خیانت کار ناسپاسی را (از آیه ۳۹ سوره حج).

(۲) - مایل شدن (اقرّب الموارد).

(۳) - بوی خوش (رب).

(۴) - نیکویی و جوانمردی (رب).

(۵) - آرزوها.

(۶) - خالها.

(۷) - دشمنی، بدی (رب).

(۸) - امف باب تفعیل، منقش (از رب).

(۹) - ج میم بکسر اول و فتح سوم، علامت (رب) نشان.

(۱۰) - شیمه، خوی.

(۱۱) - نشان نهاده (رب)

(۱۲) - امف باب تفعیل از وسم (داغ کردن) گویا قیاسا استعمال شده.

(۱۳) - حمار مکراف خر که کمیز ماده را به بویید و سر به بالا کند (از رب).

(۱۴) - ج لواء.

(۱۵) - یکی از بخشهای بهبهان.

(۱۶) - کام لکام که در آن فسار باشد (ر ب).

(۱۷) - گرد آمدن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۴۵

شکوه کوه‌کیلویه مأمور برکاب فلک سا گشت «۱» و در وقتی که عازم اردوی همایون بود در «جایدر فیلی» «۲» از عثار «۳»
جند منصور عثور «۴» یافته جای در عاثور [۱] «۵» فیولت «۶» گرفت، و از فرط نشئه هوش ربای باده غرور و نخوت، و اعتقاد

ردی «۷» مظهر کیفیت «اول الدن دردی» «۸» گشته در دور نهل «۹» درد علل «۱۰» پیش آورد، و از قلب «۱۱» قلب شقیح «۱۲» و قریحه قریح «۱۳»، قریحه «۱۴» شور «۱۵» شور «۱۶» و شر «۱۷» و نبط «۱۸» سر «اتق شر من أحسنت الیه» «۱۹» را مستنبط «۲۰» ساخت، و خلاف «۲۱» صدق قصه «من استرعی الذئب فقد ظلم» «۲۲» را در بیدستان کفران بیدستان برو سیاهی خود سبز کرد، و از راه شور بختی زرشک آش سماق «۲۳» و قلییه قلییت «۲۴» در دیک درون بخیال خام پخته، خوآن «۲۵» خوان نمک ناشناسی را بر سر سفره ضلالت دلالت کرد، و شقوق شقاق

[۱]- ط، عاثور عاشور.

(۱)- محمد خان بلوچ.

(۲)- فعلا جزء دهستان بالا گریوه تابع خرم آباد است.

(۳)- بسر در افتادن، خوار شدن (ر ب).

(۴)- آگاهی.

(۵)- گوی که جهت شکار شیر و جز آن کنند

(۶)- سست عقلی (از ر ب)

(۷)- پست (ر ب).

(۸)- دن خم بزرگ قیراندود که شراب در آن ریزند و دردی آنچه از آن بتک نشیند در خم، مثلی است، نظیر اول پیاله و بدمستی.

(۹)- نخست آب خوردن (ر ب) اول پیاله.

(۱۰)- شرب ثانی، يقال علل بعد نهل.

(۱۱)- رک ح ۱ ص ۴۴

(۱۲)- ناتوان از بیماری (ر ب).

(۱۳)- خسته، ریش (ر ب).

(۱۴) - اول آبی که از چاه برآید (ر ب).

(۱۵) - مقابل شیرین.

(۱۶) - شوم و نحس و نامبارک (برهان).

(۱۷) - مکروه و ناخوش (ر ب).

(۱۸) - آب که نخستین از قعر چاه برآید.

(۱۹) - پرهیز گزند کسی را که بدو نیکویی کردی (مآخذ

حدیث مثنوی ص ۷۳ از المنهج القوی ج ۳ ص ۴۹. و نیز رک مجمع الامثال).

(۲۰) - بیرون آورده، خارج.

(۲۱) - بید، و خلاف صدق اضافه تشبیهی است.

(۲۲) - کسی که گرگ را چرانید همانا بیدادگری کرد (به گوسفندان) رک مجمع الامثال.

(۲۳) - معروف، و نیز سماق بمعنی دروغ است (ر ب).

(۲۴) - ظاهراً مصدر جعلی از قلی بکسر اول و قصر، دشمن داشتن.

(۲۵) - ج خائن.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۴۶

و عقوق نفاق را بی سبب و جهت وجهه نیت نمود، و با کج اندیشان، اسباب خلاف راست ساخته طریق مکابدت «۱» و مکایدت «۲» سپرد، و از شقاوت قلب و شقاوت «۳» ذات، و شکاست «۴» خلق و شتامت «۵» خلق، و شطارت «۶» نفس، و شناعت فعل، و شامت بخت، و شرارت طبع، و شراست «۷» سرشت، سراسب، راست، روی بوادی گمراهی انعراج «۸» داده، و به مظاهرت «۹» احلاف «۱۰» اجلاف «۱۱»، اخلاف «۱۲» عواقب را بدیده دید ملحوظ نداشته چون بخت خود برگشت، و از لاف و بی باکی ازلاف «۱۳» تجالید «۱۴» و اجلاد «۱۵»، و بجلده «۱۶» جلادت انزاق «۱۷» توسن تجالید «۱۸» و جدال و جلاد «۱۹» نموده فوجی از سگان تازی «۲۰» را نیز که سگان بندرات بودند مانند کلب کلب «۲۱» به هوای مرس «۲۲» و گردنکشی مرس «۲۳» از گردن کشیده به مکالبه «۲۴» و استکلاب «۲۵» برانگیخت، و در سمت «بهبهان» و بنادر به نادر دوران آغاز عصیان و تبادر بطغیان کرده لوای مخالفت برافراشت «لوی عنه عذاره» «۲۶»

بعد از سنوح این حالت خدیو انجم سپه، رایت سپهر آیت

- (۱) - رنج و مشقت دیدن.
- (۲) - حیلت کردن.
- (۳) - زشتی (از ر ب).
- (۴) - دشوار خوئی (از ر ب).
- (۵) - زشت روی گردیدن (ر ب)
- (۶) - شوخ و بی باک شدن (از ر ب).
- (۷) - بدخویی (از ر ب).
- (۸) - انعطاف، میل.
- (۹) - پشتیبانی.
- (۱۰) - ج حلیف، هم عهد. هم سوگند.
- (۱۱) - ج جلف.
- (۱۲) - از پس آیندگان.
- (۱۳) - نزدیک گردانیدن چیزی را (ر ب) فراهم آوردن
- (۱۴) - تجالید الانسان، تن مردم (ر ب).
- (۱۵) - ج جلید، چابک از هر چیزی.
- (۱۶) - تازیانه زدن.
- (۱۷) - جهانیدن (از ر ب).
- (۱۸) - شمشیر زدن (ر ب).

(۱۹) - به شمشیر زدن (ر ب).

(۲۰) - عربی، و سگان تازی اضافه تشبیهی است و نیز سگ تازی، سگ شکاری.

(۲۱) - کلب کلب، سگ دیوانه (ر ب).

(۲۲) - از مجری بدر افتادن ریسمان (کنز) از حد خارج شدن.

(۲۳) - ج مرسه، بفتح اول تا سوم، طناب.

(۲۴) - خصومت نمودن (از ر ب).

(۲۵) - بانگ کردن چون سگان. (ر ب).

(۲۶) - مثلی است که برای نافرمان زنند (ر ک مجمع الامثال).

(۲۷) - نگونسار کردن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۴۷

تنکیس «۱» آن ناکس «۲» مهتر «۳» مهتر «۴» و خطه «شوشتر» را به دایره دولت مرکز ساخت، و چون اهل شوشتر دورق «۵» عصیان نوشیده و به موافقت محمد خان در مخالفت این دولت کوشیده کالای فساد را انفاق و نافقه «۶» نفاق را انفتاق «۷» داده بودند «إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنََّّهُمْ مُهْتَدُونَ» «۸»، آن ملک دلپذیر را که اصل «خوزستان» [۱] بود چون مصحف او جورستان «۹» نموده

آن دار نعما «۱۰» را شهر یغما ساخت، «من یمشی علی اثر الغراب سیرجع الی الخراب» «۱۱»، و بنا بر آنکه درهم [۲] اخلاصیه «۱۲» اخلاص اهل «حویزه» نیز از خلاص «۱۳» قلب «۱۴»، قلب «۱۵» برآمده در دار الضرب دل از ولای محمد [۳] «۱۶» سکه محمدی «۱۷» می زدند، عطف عنان دیزه «۱۸» بسمت «حویزه» و اصفای حوزه آن ملک نزه نمود و بجانب بهبهان روی آورد.

محمد خان از تحسن «۱۹» این حال به سجن «۲۰» حیرت در افتاد «فَبَهَّتِ الذِّی

[۱]- نو، ط، خوزستان.

[۲]- نو، ط، دراهم

[۳]- ط، محمدی

(۱)- نگونسار گردانیدن. (رب).

(۲)- سر فروفکنده (رب).

(۳)- خرف شده از پیری. (رب)

(۴)- به جنبش در آمده

(۵)- پیمانه شراب، معرب، و آن سه رطل یا چهار رطل بغدادی است، و نیز شهری است بخوزستان. (رب)

(۶)- نافه مشک (رب).

(۷)- شکاف، چاک.

(۸)- همانا آنان گرفتند دیوان را دوستان بجای خداوند، و آنان می پندارند که راه یافتگانند (از آیه ۲۸ سوره اعراف)

(۹)- جای جور و ستم

(۱۰)- نعماء، نعمت

(۱۱)- کسی که در پی زاغ رود زودا که به ویرانه باز گردد. مثلی است.

(۱۲)- درمهای قل هواللهی (از مهذب الاسماء) و دراهم اخلاصیه اخلاص، اضافه تشبیهی است.

(۱۳) - بوته زرگری. (نف)

(۱۴) - دل.

(۱۵) - ناسره.

(۱۶) - محمد خان بلوچ

(۱۷) - حاشیه ط، نوعی (درهم، ر ک تعلیقات)

(۱۸) - اسبی که از کاکل تا دمش خط سیاهی کشیده باشد. (برهان)

(۱۹) - نیکو یافتن صورت چیزی را (از ر ب).

(۲۰) - زندان.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۴۸

کَفَرٌ «۱» و در بند «شولستان» را

بقصد تشاول «۲» فروگرفته پیادگان خود را در شناظ «۳» و شناعیب «۴» و شناخ «۵» و شناخیب «۶» جیل فرا داشت، و بسلاح رزم تلبب «۷» و کتیبه «۸» نکبت اثر تکتب «۹» کرد، «نعوذ بالله من ثعلب یتلیث» «۱۰». از آن طرف دلیران چربدست بضر و حرب بر آن خشک مغزان چربیده به طمر «۱۱» و طفر [۱] «۱۲» بر ایشان ظفر یافته آن فرقه را فی الفور از فوره الجیل «۱۳» منحدر «۱۴» ساخته تیغ در ایشان نهادند.

تفرقت الطباء علی خداهش فما یدری خداهش ما یصید «۱۵» و از اهل بغضاء دون، بعضا دون بعض، بر اسبان تازی تازیانه زده [۲] از آن مهلکه [۳] مهلکه بجانب بر گریزان، و جمعی در آجام «۱۶» رزم از جنبش نی نیزه [۴] چون برگ لرزان و ریزان شد.

بقیه، اسیر سیور «۱۷» فتراک «۱۸» جیش پرجاش گشتند، کما سار فی المثل «۱۹» «عاد الحیس یحاس» «۲۰»، و آن هرزه درای بیهوده رای که بستیز سر برداشته بود

[۱]- یو، صفر

[۲]- یو، از کلمه بر اسبان، تا اینجا ندار

[۳]- یو، ندارد

[۴]- ط، و نیزه

(۱)- پس مبهوت شد آنکه کافر بود (از آیه ۲۶۰ سوره بقره).

(۲)- حمله بردن در جنگ (از رب)

(۳)- سر کوه و کرانه آن (رب)

(۴)- ج شنعاب، مرد دراز بالا (رب) و مناسبت آن معلوم نشد

(۵)- بینی کوه (رب).

(۶)- ج شنخوب بضم اول و سکون دوم، سر کوه بلند. (رب)

(۷)- میان در بستن (رب).

(۸)- لشکر.

(۹) - فراهم آوردن (رب).

(۱۰) - پناه می بریم به خدا از روباهی که

شیری نماید.

(۱۱)- برجستن بسوی نشیب (ر ب)

(۱۲)- برجستن بسوی بالا. (ر ب)

(۱۳)- روی کوه و پشت آن. (ر ب)

(۱۴)- سرازیر.

(۱۵)- خراش، در بعضی نسخ حراش، بحاء مهمله، در حواشی شیر معنی شده و صحیح نیست. و شاید خراش اسم علم است

(۱۶)- نیستان.

(۱۷)- ج سیر بفتح اول، دوال. (ر ب).

(۱۸)- دوالی که پس و پیش زین اسب آویزند (برهان)

(۱۹)- چنانکه در مثل آمده است

(۲۰)- حیس طعامی است از خرما و روغن و پنیر مخلوط، و معنی مثل اینست که کار آمیخته تر شد، از بد بدتر گشت.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۴۹

بگریز پا برداشته اذتاب اودیه «۱» را بدست گرفته با جمع قلیل و سیف فلیل «۲» بسمت «هرمز» گریخت.

پس موکب والا وارد شیراز گشته گروهی شیراز «۳» نبرد که شیراز صولت ایشان سیر از جان می شد «غِلَاطٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ
اللَّهُ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» «۴» به سرداری «طهماسب خان» و کیل جلایر بتعاقب آن بی عاقبت بگماشت، و تنکیل «۵» و
تکبیل «۶» و توکید «۷» و توکیل او را بوکیل «وَاللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ» «۸» توکیل نموده تأکیدات اُکید و فرمان شدید شد،
تاکید او را دفع و فتنه او را رفع کند. «بندر هرمز» از هجوم ترکش بندان سهمگین، جزیره کیش «۹» گشت و خوار «۱۰» بحر
جلوه گاه اشهب خوار العنان «۱۱» و رماء «۱۲» جلادت کیش. از عجوز «۱۳» و عجایز «۱۴» و عجمه «۱۵» و عجماء «۱۶» و
عرب «۱۷» و عراب [۱] «۱۸» آنچه در عتاب [۲] «۱۹» عرب و عناه [۳] «۲۰» عجم موجود

[۱]- یو، عرب.

[۲]- یو، عت، عناه، نو عتات.

[۳]- یو، ط، عدات

(۱)- کرانه های بیابان

(۲)- رخنه دار

(۳)- نام پسر طهمورث که شیراز بنا کرد (ر ب) (۹)

(۴)- درشت سخن سخت کار نافرمانی نمی کنند خدا را در آنچه فرماید ایشان را، و می کنند آنچه فرموده می شوند (از آیه ۶ سوره تحریم).

(۵)- کیفر کردن. عبرت دیگران کردن.

(۶)- قید کردن. (ر ب)

(۷)- استوار کردن

(۸)- و خدا بر آنچه می گوئیم و کیل است (از آیه ۲۸ سوره قصص).

(۹)- ترکش و نیز نام جزیره معروف در خلیج فارس

(۱۰)- چنین است در نسخ و شاید خور بفتح اول، ریختنگاه آب در دریا.

(۱۱)- بسیار دو (ر ب)

(۱۲)- ج رامی، تیرانداز

(۱۳)- گاو ماده (ر ب)

(۱۴)- ج عجوز، گاو نر (ر ب).

(۱۵)- ناقه توانا بر سفر. (ر ب).

(۱۶) - بهیمه (المنجد)

(۱۷) - شاید بضم اول و دوم جمع عروب. زن زیبا ولی با این مورد مناسبت ندارد، ممکن است اعراب باشد، بفتح اول و سکون دوم و ضم سوم، اسبان تازی نژاد نجیب

(۱۸) - اسبان تازی گرامی نژاد. (رب)

(۱۹) - ح عتبه، درگاه

(۲۰) - معنی مناسبی برای آن نیافتم

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۵۰

بود، لواسه «۱» تلقیث [۱] «۲» و لهاسه «۳» اقتتاث «۴» گشته اسیر و استر و اشتر بی حد بدست آمد، و جمیع مساکن آن فوج اشتر «۵» «اخلی من جوف الحمار» «۶» گردید. محمد خان بخار بخار بجاری «۷» را متصاعد و غبار عنا را متراکم دیده دیده بخت را کریان «۸» یافت کریان و نالان «اعجز من هلباجه» «۹» حکایت «فزوا من المطر الی

المیزاب» «۱۰» را کار بست، و أعراب «هوله» را باحاله «۱۱» و تهاویل «۱۲» و تهویل «۱۳» رفع احوال «۱۴» و تحویل احوال کرده معاون خود ساخت، و به جزیره «قیس» در آمد که شاید [۲] به ناخن همدستی ایشان گره از کاری گشاید، و از سهام قسی «۱۵» چرخ قسی القلب مصون مانده و نجات «۱۶» هستی بر بادیه نجات رانده بار بر سهول «۱۷» و سواحل خلاص کشاند «نشب فی جبل غی» «۱۸» دلیران «الیس من الیس [۳] من حیث ایس و لیس» «۱۹» در طلبش «اسرع من الغیث» «۲۰»

[۱]- ط، تنقیت

[۲]- ط، ندارد

[۳]- ط، لیس

(۱)- لقمه. (ر ب)

(۲)- بسرعت ربودن چیزی (حواشی) بدین معنی باب تفعیل دیده نشد.

(۳)- طعام اندک

(۴)- برکندن. (ر ب)

(۵)- معیوب (حواشی). لیکن اشتر معیوب بمعنی مطلق نیست بلکه دریده چشم، یا پلک چشم باز گردیده بود

(۶)- ویران تر از جوف الحمار که نام بیابانی بود که مردی عادی در آن سکونت داشت و براه کفر رفت و سرزمین آباد او

ویران شد. یا حمار بمعنی لغوی آنست. (ر ک مجمع الامثال)

(۷)- ج بگری بضم اول و سکون دوم. بلا و سختی (ر ب)

(۸)- خوابنده (ر ب)

(۹)- ناتوان تر از تنبل ضعیف احمق (ر ک مجمع الامثال)

(۱۰)- گریختند از باران به ناودان مثلی است معروف.

(۱۱)- حیلہ کردن (نقل از غیث).

(۱۲) - رنگهای گوناگون (اقراب الموارد).

(۱۳) - ترساندن

(۱۴) - ج هول، بیم

(۱۵) - ج قوس، کمان

(۱۶) - نجاه، ناقه تیزرو. (رب)

(۱۷) - ج سهل، مقابل جبل

(۱۸) - و فی جباله غی، نیز روایت شده این مثل را

هنگامی گویند که کسی در وضع ناپسندی افتاده و خلاصی از آن ممکن نباشد (مجمع الامثال).

(۱۹) - دلیرتر از شیر، از آنچه هست و نیست

(۲۰) - شتابنده تر از باران

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۵۱

قطره زنان «۱» گشتند اما اثر «۲» و اثر از و معلوم نشد.

چون مقدّما [۱] احکام مطاعه اصدار یافته بود که حکام بنادر، آن زیاده سر کم بخت و سست رأی دل سخت را بهر جا که رفته گرفته بدرگاه معلی فرستند. در میان بحر، «شیخ علائق هول» برای سلب تفاسیر [۲] «۳» تفصیرات سابقه از قصار «۴» خویش آن خائن [۳] را وسیله عفو بوادر ساخته مکبل «۵» نزد وکیل فرستاد، و از قَطَان «۶» بنادر هرکس شریک تن از ایشان بود گرفتار شرکه «۷» صد نوع بلا، و هریک که در سواحل و معابر اظهار معایر «۸» عصیان و اعلان امور مغایر فرمان کرده بودند، به ورطات معاطب «۹» مبتلا گشته حسرتکش «یا وِیْلَتی لَیْتِنی لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِیْلًا» «۱۰»، و ندامت اندوز «هذا جزاء من اتَّخَذَ الْغُرَابَ دَلِیْلًا» «۱۱» گردیدند. «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِی اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ» «۱۲»، و از موافق اعلى بقلع چشم آن بصیر «۱۳» بی بصیرت اشارت گشته مدلول «مَنْ كَانَ فِی هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِی الْآخِرَةِ أَعْمَى» «۱۴» را برأی العین دید.

بعد از چند روز بسوی نار سقر «۱۵» بار سفر بسته مدلول [۴] «من طلب ما لا یعنیه فات

[۱] - ط، مقدمه

[۲] - تو، تفاسیر

[۳] - عت، ط، خائن جاین

[۴] - نو، ط، فحوای

(۱) - قطره زدن، تندوتیز براه رفتن (برهان).

(۲) - نشان. (لغد)

(۳) - ج تقصار بکسر

اول، گردن بند (ر ب).

(۴) - داغی است در بن گردن. (ر ب).

(۵) - بند نهاده (ر ب)

(۶) - ج قاطن، ساکن.

(۷) - دام.

(۸) - عیبه (نف)

(۹) - ج معطب، جای هلاک (ر ب)

(۱۰) - کاش نگرفته بودم فلانی را دوست (از آیه ۳۰ سوره فرقان)

(۱۱) - اینست سزای کسی که گرفت زاغ را راهنما

(۱۲) - مثل آنان مثل کسی است که بر افروخت آتشی را پس چون روشن ساخت آنچه را که پیرامون آن بود برد خدا نور آنان را (از آیه ۱۶ سوره بقره)

(۱۳) - نابینا، بینا از لغات اضداد است. (ر ب)

(۱۴) - کسی که بود در این (جهان) کور پس او در آخرت کور است (از آیه ۷۴ سوره بنی اسرائیل)

(۱۵) - دوزخ

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۵۲

عنه ما یعنی» «۱»، بعینه تعبیه در کار او رفت و از کوره فسادى که بانى شده بود به کورى، کوره جحیم عوض یافت، و بیض «۲» عیونش در انتظار تسود «۳» بسود «۴» بی سود بدل شد. «قد افرخ قیض بیضها المنقاص» «۵» «شیخ علاق» که مستوجب حرّ «۶» زفره القیظ «۷» غیظ و غضب می بود بذریعه این خدمت کامیاب نعم بارد «۸» گشته غیظی از فیض «۹» عنایت بر احوال او فیاض و به جوایز فایز گردید.

در بیان توجه نادری کرت ثالث بجانب روم و قتل عبد الله پاشا

در بیان توجه نادری کرت ثالث بجانب روم و قتل عبد الله پاشا

«إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» «۱۰» چون پاشایان روم بسبب انتشار خبر طغیان محمد خان بلوچ و تغصّر «۱۱» موکب مغضور «۱۲» و

انصراف اردوی منصور چهره خورشید اطاعت را به میغ تمنع «۱۳» پنهان و بمرّد «۱۴» تمرد

رد فرمان کرده توقیعات قیصری را بر وفق توقع موقع وقع و قبول نساخته از جموح «۱۵» طبع، انصرام «۱۶» کار را بطبع و توقیع

(۱) - ظاهراً مأخوذ است از این حدیث شریف: من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه. (کنز العمال طبع حیدرآباد ۱۳۱۲ ه ق ج ۲ ص ۱۳)

(۲) - سپیدی.

(۳) - بزرگی.

(۴) - سیاهی

(۵) - فیض، قشر زیرین بیضه است و منقاض چاک خورده بود از درازا، گویند افرخ الفرخ من البیض، یعنی امر او آشکار شده و این مثل را پس از مرگ زیاد بن ابی سفیان زدند

(۶) - گرمی.

(۷) - دم گرم تابستان.

(۸) - نعمت گوارا

(۹) - اندکی از بسیار.

(۱۰) - همانا خدا می کند چیزی را که می خواهد (از آیه ۱۹ سوره حج)

(۱۱) - بازگردیدن (رب)

(۱۲) - مبارک. (رب)

(۱۳) - بازداشتن از چیزی (رب).

(۱۴) - بازگردیدن.

(۱۵) - سرکشی

(۱۶) - انقطاع، بریدن.

مواقعت «۱» و انسلال «۲» صارم «۳»، و انفساح «۴» میدان صرام «۵» حواله داشته بودند. خدیو مؤید بعد از استیصال محمد خان به استنزاع ممالک، دست و بازوی همت بلند ساخته به هم عنانی ظفر و هم رکابی اقبال «و حَسَنَ أَوْلِيَّتِكَ رَفِيقًا» «۶» مانند هصور «۷» جسور و پلنگ غیور از روی عثور «۸» بتأدیب خصم عثور «۹» از شیراز منعرج گشته به «اردبیل» و «مغانات» آمد. همین که کوکب خاقان نوشیروان روان، بسمت شیروان روان شد «سرخای خان» لکزی والی آنجا بجانب «غازی قموق» که منتهای بلاد «داغستان» بود فرار کرده قلعه شماخی بی صرف کد «۱۰» و کدح «۱۱» بتصرف درآمد. بعد از چند روز لوای

خورشید لوامع «لا زال مضیا فی فلک المعامع» [۱۲] به اصقاع [۱۳] «غازی قموق» پرتوافکن گشت که اگر لکزیه به نهضت کوکبه منصور از اماکن خود نجنبیده و نه چنبیده [۱] [۱۴] باشند، از غنایم و اغنام غنیم [۱۵] غنیمت اندوخته از تنبیه «سرخای [۲]» چون تیغ خود، روی سرخ آیند [۳] و الّا «کَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا» [۱۶] بیادر [۱۷] ایشان را

[۱]- یو، از اماکن خود بخشیده باشد

[۲]- ط، سرخای خان. نو، از بیشه سرخاب

[۳]- نو، خورد و سرخ. ط، سرخ رو.

(۱)- موافقه، با هم به جنگ در افتادن. (ر ب)

(۲)- برکشیدن

(۳)- شمشیر (ر ب)

(۴)- فراخ گردیدن. (ر ب)

(۵)- و بکسر اول نیز، جنگ. (ر ب)

(۶)- و نیکند آنان از جهت رفاقت (از آیه ۷۱ سوره نساء)

(۷)- شیر بیشه (ر ب)

(۸)- آگاه و دیده ور شدن. (ر ب)

(۹)- بسیار بسر در آینده (اقراب الموارد).

(۱۰)- کوشش و سعی کردن.

(۱۱)- کوشش کردن.

(۱۲)- پیوسته روشنی دهنده باد در چرخ کارزارها

(۱۳)- ج صقع بضم اول، کرانه، ناحیه

(۱۴) - چنیدن، گریختن (برهان)

(۱۵) - مال غنیمت. (ر ب)

(۱۶) - مانند بادی است که در آن سرمای سخت بود برسد کشتزار مردمی را که ستم کردند. (از آیه ۱۱۳ سوره آل عمران)

(۱۷) - ج بیدر بفتح اول و سوم و سکون دوم، خرمن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۵۴

بیاد فنا داده مزارع و مراتع را محصود «۱» محصد «۲» تطاول، و لگدکوب سوابح «۳» سوانح [۱] سازند «ان استوی فسکین و ان اعوج فمنجل» «۴» در آنجا نیز «سرخای

خان» سرّ «الخائن خائف» را منکشف و بالکزیّه، مناكب «۵» منکوبه «۶» بطریق منکوبه «۷» نکوب «۸» منحرف ساخته، با نکبت و ادبار مدحور «۹» و مدبور «۱۰» هم عنان نکبا «۱۱» و دبور «۱۲» گردید، و خافیه «۱۳» حمائم «۱۴» حمایم «۱۵» خافیه اش «۱۶» نتافه «۱۷» مخلب «۱۸» اقتدار یلان گشته، و دفاین «۱۹» که در دل زمین ضمین «۲۰» ساخته بود بدست آمد، و فحوای «وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» «۲۱» درباره آن مغلوب خواب غفلت انکشاف یافت. بعد از اغاره «۲۲» و احراق «۲۳» «قموق» از راه البرز کوه عطف عنان، و محال قبله «۲۴»

[۱]- ط، و سوانح

[۲]- ط، ساختند و.

(۱)- درویده

(۲)- داس (ر ب) و محصد تطاول اضافه تشبیهی است.

(۳)- ج سابع، اسب. (ر ب) و سوابح سوانح، اضافه، تشبیهی است

(۴)- اگر راست شد کارد است و اگر کج گشت داس. برای چیزی مثل زنند که در هر دو صورت نیک بود (مجمع الامثال. امثال مولدین)

(۵)- ج منکب، بفتح اول و سکون دوم و کسر سوم، باز و کتف. (ر ب)

(۶)- رنج رسیده (ر ب)

(۷)- طریق منکوب، راه بر غیر قصد و اعتدال. (ر ب)

(۸)- باز گشت.

(۹)- رانده (ر ب)

(۱۰)- پشت داده.

(۱۱)- نکباء، بادی که از جهت خود بر گردد و میان دو باد وزد، یا میان صبا و شمال و دبور. (ر ب)

(۱۲)- باد پس پشت، خلاف صبا. (ر ب)

(۱۳) - پر بال مرغ که چون باز و منضم گرداند پنهان شوند، خوافی جمع.

(۱۴) - ج حمام. کبوتر

(۱۵) - ج حمامه بفتح اول، برگزیده از شتران و گوسفندان. (ر)

(ب)

(۱۶) - پنهان.

(۱۷) - برکنده، افتاده (از ر ب)

(۱۸) - چنگال مرغان شکاری. (ر ب)

(۱۹) - ج دینه، گنج

(۲۰) - پذیرفتار، کفیل. (ر ب) ولی اینجا بمعنی مدفون استعمال شده.

(۲۱) - و همانا بی بهره شد آنکه پوشید آن را (آیه ۱۰ سوره الشمس).

(۲۲) - غارت بردن

(۲۳) - سوزاندن.

(۲۴) - شهریست قدیمی نزدیک دربند (معجم البلدان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۵۵

را بنزول موبد اقدس، قبله گاه «۱» جهان و قبله گاه جهانیان ساختند، و از آنجا جواد گردون خرام بتسخیر شهر «گنج» قدم رنجه کرده، و سطح زمین «کلیسا کندی» [۱] مقرّ مسطح «۲» بارگاه آسمان جاه گشته دلیران قنداوه «۳» با محافر «۴» و فنداوه «۵» و «انّ تحت طریقتک لعنداوه» «۶»، از اطراف قلعه بیرون سیبا «۷» روی آوردند. از یک طرف ثقبان «۸» و نقّابان «۹» «فرهاد» فن و بیل داران پیل زور خراشکن، با مناقیر «۱۰» کلنگ «۱۱» کلنگ «۱۲» و مناقیف «۱۳» غراب «۱۴» خصین «۱۵» به تلیب «۱۶» لبوب «۱۷» حواصل «۱۸» آن حصن حصین پرداختند، و از یک جانب حوالجات «۱۹» و منجیقات آسمان درجات، بر درجات آسمان افراخته به گلوله های توپ عظیم الهتک «۲۰» و تفنگ شدید الفتک «۲۱» درون جدران «۲۲» مجدّر «۲۳» را مانده [۲] بیرون مجدّر «۲۴» ساختند.

[۱] - نو، کلیسای لکزی. در جهانگشا نیز کلیسا کندی ضبط شده یو و ط، کلیسای کندی

[۲] - ط، مانند

(۱) - جای بوسه

(۲) - ج مسطح بر وزن منبر، ستون خرگاه. (ر ب)

(۳) - درشت کوتاه بالا بزرگ سر سخت (از ر ب).

(۴) - ج محفر، آلت کنندن.

(۵) - قدوم فنداوه، تیشه تیز (ر ب)

(۶) - زیر سستی

و انقیاد تو مکر و فریبی است (ر ک ر ب و مجمع الامثال).

(۷) - چنین است در نسخ و ظاهرا سیبه و در جهانگشا نیز (سیبه) است. ر ک تعلیقات.

(۸) - ج ثقاب، سوراخ کننده.

(۹) - ج نقاب، نقب زنده

(۱۰) - ج منقار.

(۱۱) - پرنده معروف.

(۱۲) - افزار معروف، و اضافه تشبیهی است.

(۱۳) - ج منقاف بکسر اول منقار پرنده. (اقراب الموارد).

(۱۴) - زاغ.

(۱۵) - تبر خورد. (ر ب)

(۱۶) - بمعنی برون آوردن (حواشی) لیکن چنین معنی برای تلیب دیده نشد

(۱۷) - ج لب بضم اول و تشدید ثانی، مغز

(۱۸) - ج حوصله، چینه دان.

(۱۹) - معنی معلوم نشد. شاید نوعی منجنیق.

(۲۰) - سخت شکاف

(۲۱) - سخت خونریز.

(۲۲) - ج جدار، دیوار

(۲۳) - به گل و گچ اندود شده. (ر ب)

(۲۴) - سوراخ سوراخ

اقاموا عليها مجانيق مجت نيقها «١»، و رجت شيقها «٢»، و فرجت «٣» بالاحجار طريقها، و وسعت بالتضييق «٤» ضيقها، و هيجت بالهيجاء صيقها «٥»، و خفّضت بالشهوق «٦» شهوقها «٧»، و اوهنت بالتوثيق وثاقها و وثوقها، و اخبت «٨» بالزعود بروقها، و سوت «٩» بالخرق تلالها و خرووقها «١٠»، و بست «١١» بالتفريق فرقها. فكان المجانيق مجانيق يرمون [١] «١٢» و لا يرمون «١٣»، و اذا كشف ضميرهم بان منهم البون «١٤». جبال تجرها جبال، و رجال يتخذها رجال. امهات البلايا، و حوامل المنايا مهاب «١٥» مهابطها «١٦»، و مساء «١٧» مساقطها، مفزقات للحشد و الجسد، و مشتتات لأهل البغض و الحسد «في جيدها حبل من مسيد» «١٨». صدعت «١٩» اذا صعدت، و تبت «٢٠» و بثت «٢١» اذا وثبت «٢٢». كسرت اذا نصبت

[۱]- ط، اضافه دارد مناجید

(۱)- برون ریخت قطعات درشت کوه را

(۲)- و جنباند سخت ترین جای را از کوه.

(۳)- گشاد کرد.

(۴)- تنگ گرفتن

(۵)- صیق، غبار. (ر ب)

(۶)- به بلند گردیدن.

(۷)- مرتفعات آن را (؟)

(۸)- خاموش ساخت.

(۹)- هموار ساخت.

(۱۰)- ج خرق، بیابان بی آب و گیاه و زمین فراخ.

(۱۱)- پریشان کرد.

(۱۲)- می اندازند

(۱۳)- و قصد ندارند.

(۱۴)- مسافت ما بین دو چیز (اقراب الموارد) شکاف

(۱۵)- جای ترسناک.

(۱۶)- ج مهبط، فرود آمد نگاه

(۱۷) - ناخوش داشته.

(۱۸) - در گردن اوست ریسمانی از لیف خرما (آیه ۵ سوره تبت)

(۱۹) - شکافته شد

(۲۰) - بریده شد.

(۲۱) - و پراکنده شد.

(۲۲) - گاهی که برجست.

(۲۳) - شکسته می شود از جهت بازگشت بمحل، گاهی که بلند شود و در این عبارت ایهامی است بمعانی مصطلح این الفاظ در علم نحو.

(۲۴) - و گشوده می شود گاهی که برپاشود از جهت کشش (شدت) کار. و نیز در آن ایهامی است بمصطلحات نحوی

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۵۷

برده صخور صمّاء «۱» و سماء امطرت علی عداه «۲» الارض حجاره من السّماء. الآلات اللّاتی لا حجر «۳» منها فی حجر «۴»، و لا امن عندها من حجر. من صعود عجاجها «۵» بصر الشّمس قمر «۶» و عند نزول صلادها «۷» تتّرس «۸» الفلک و احتجر القمر «۹» و حسر النّقب «۱۰» فحسر النّقب «۱۱» و قلع فصیل «۱۲» القلعه کأنّه قلعه «۱۳» و نسیله «۱۴» و ما کان لاهلها حام «۱۵» و لا وسیله «۱۶» و لا

مناص «۱۷» و لا وسیله، اذا لا یهتدون سیلا «۱۸» و لا یتطیعون حیلہ. و صعد العلق «۱۹» علی السور. و لقوہم بالعلق المأثور «۲۰» و علقوہم بالعلق «۲۱» و الثبور «۲۲» و تخزقت ستورها الحارزہ «۲۳» بالحصار «۲۴» و تخوفت [۱] اسودھا الحاذره من الاصحار «۲۵» و ظنوا ما لهم من محیص و تیقنوا بحلول البلاء و حلولهم عن الحصن الرّصیص

[۱]- ط، نو، تخوقت

(۱)- ابر سردی که تگرگ آن سنگهای سخت درشت است

(۲)- ج عادی، دشمن.

(۳)- پناه.

(۴)- سوراخی.

(۵)- عجاج، گرد (رب)

(۶)- خیره.

(۷)- اصلادها (؟)

(۸)- سپر پوشید.

(۹)- حجره می جست (پناه می خواست) ماه

(۱۰)- و به یک سوشد نقابها.

(۱۱)- پس منکشف شد راه

(۱۲)- دیوار (اقرب الموارد).

(۱۳)- پاره ابريست

(۱۴)- پاره پشم وازده (اقرب الموارد)

(۱۵)- حمایت کننده و نیز حام فحلی است که از اولاد آن ده شکم پدید آید. در جاهلیت آن را بار نمی نهادند و بر آن سوار

نمی شدند و حرمت داشت.

(۱۶) - عمارت، فراخی و ارزانی، و نیز وصیله شتر ماده که ۵ شکم در پی یکدیگر زاید و گوسفند که هفت شکم دو دو، در پی یکدیگر بچه ماده زاید. (ر ب) و این جمله مأخوذ است (از آیه ۱۰۲ سوره مائده).

(۱۷) - پناه جای.

(۱۸) - این هنگام راهی نمی برند

(۱۹) - گروه بزرگ

(۲۰) - و ملاقات کردند آنان را به دشمنی دیرین

(۲۱) - بلا و سختی (ر ب).

(۲۲) - هلاکی و عذاب (ر ب).

(۲۳) - نگاهدارنده

(۲۴) - محاصره

(۲۵) - چنین است در نسخ و اصحار (مص باب افعال) بصحرا در شدن و یا فراخ شدن مکان همچون صحرا و

به تأریث «۱» ضرب زن و بادلیج «۲» آتش بلا- بر فلک رصاصی شعله ور گشت و از سورت لهبات توپ و تفنگ، نزدیک و دور، نزدیک دور «۳» و دور سور نتوانستی گشت، از ستاره افشانی خمیره [۱] «۴»، ایام را بر قلعگیان یوم ذو کواکب «۵» نمودند، و از شراره ریزی و ظلمت انگیزی آن آلاط آسمان سوز، «قلعه ستاره» در سواد هندوستان، بر اهل گنجه نمودند. ساعت به ساعت مصداق «إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ وَإِذَا الْكُوَاكِبُ انْتَثَرَتْ» «۶» بظهور می پیوست، و لحظه به لحظه آیت «فَأَتَى اللَّهَ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ» «۷» در عروش «۸» بیوت نقش ثبوت می بست. از صدمات مدافع «۹» لیس لها دافع «۱۰» رخنه ها و رجه ها «۱۱» در دیوار حصار می گشادند، و از نزول جلاهب «۱۲» و احجار مجانق «۱۳» قلعگیان را سرکوب بلیغی می دادند، که «انّ الجبان حتفه من فوقه» «۱۴». هر روزه ثقبه های نقبها را به باروت انباشته اساس مربعه الارکان ذات البروج «۱۵» آن حصن سپهر مانند را [۲] ثانی اثنین مثلثه آتشی «۱۶» می ساختند. عاقبت سدّ سدیدی که متن متانتش در حاشیه قلعه

[۱]- یو، حمیر، عت ضمیره، ط، خمیره

[۲]- ط، سپهر حصین مانند را

(۱)- آتش افروختن (ر ب)

(۲)- نوعی توپ، مؤلف غیاث این کلمه را معرب با دلش (به ترکی توپ) دانسته و مؤلف فرهنگ نظام آن را مأخوذ از بادل (بهنندی ابر) می داند. (ر ک لغد)

(۳)- ج دار، خانه.

(۴)- خمپاره.

(۵)- روز نیک سخت.

(۶)- هنگامی که آسمان بشکافد و هنگامی که ستاره ها فروریزانیده

شود. (آیات سوره ۱ و ۲ سوره انفطار).

(۷) - پس آمد (فرمان) خدا بناهاشان را از بن، پس فروریخت بر آنان سقف از فراز آنان (از آیه ۲۸ سوره نحل).

(۸) - ج عرش، سقف خانه (رب)

(۹) - ج مدفع، توپ

(۱۰) - نیست برای آن بازدارنده ای

(۱۱) - گشادگی. (رب)

(۱۲) - گلوله. (اقرب الموارد)

(۱۳) - منجیقها.

(۱۴) - همانا ترسو، مرگ او از فراز اوست (مثلی است. رک مجمع الامثال)

(۱۵) - خداوند باره ها

(۱۶) - مثلثه ناری در اصطلاح منجمان، حمل و اسد و قوس است. (از رب) سه پایه ایست مثل منقل که در خانه ها آتش بدان کنند، (حواشی)!

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۵۹

از شرح السماء «۱» شرح می کرد، از جانب جنوب حصار و بروج مرتب، و بانهار «۲» انهار «۳» آنها را ببرج آبی «۴» منقلب ساخته در ورطه «شفا جُزْفِ هَارِ فَاَنْهَارَ بِهِ» «۵» افکندند، و در و دیوار آن سمت سراسر چون طاق طاق قلعه‌گیان فروریخت. اهالی بمقال

این [۱] المفَرَّو لا مفرّ لنا لنا المحيطان الثرى و الماء «۶» ناطق شده مانند مور بطشت بطشت «۷» و طاس وحشت و دهشت افتاده موجه بحر تزلزل و سپند آتش بی قراری گشتند، «فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا» «۸» بروج برجیس «۹» پاسبان از ثقبه های سنگ انداز دیده تعجب گشوده، و کنگره های مضرّس «۱۰» از بیرق [۲] حرّاس «۱۱» انگشت تحیر بدنان گرفت، و مضمون «مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤْسِهِمْ» «۱۲» دیوارهای فلک اساس سپهر آسا سر به زیر افکنده خجالت گردید، و به فحوای «يَخْرُونَ لِلذَّقَانِ سُجَّدًا» «۱۳» شرفات

«۱۴» حصار چون شخص جبین «۱۵» جبین افتادگی بر زمین نهاد. از آتش انگیزی توپ و تفنگ دود از نهاد حصار برآمده و کنگره [۳] قلعه از

[۱]- ط، ان

[۲]- ط، بیدق

[۳]- یو، کنگره ها

(۱)- راه کاهکشان.

(۲)- راندن آب. (رب)

(۳)- ج نهر، جوی

(۴)- مثله آبی در اصطلاح منجمان سرطان عقرب، حوت است (لغد). و هندوان برجهای آبی حوت دارند و نیمه پسین از جدی و نیمه پیشین از دلو. (التفهیم)

(۵)- بر کنار نهری که زیر آن تهی شده است پس در اندازد آن را (از آیه ۱۱۰ سوره توبه)

(۶)- این بیت در همه نسخ چنین است.

(۷)- سختگیری.

(۸)- پس از آنان کسی بود که فرستادیم بر او باد سخت که در آن سنگریزه بود و از ایشان کسی بود که گرفت او را بانگ و از ایشان کسی بود که فروبردیم او را به زمین و از ایشان کسی بود که غرق ساختیم (از آیه ۳۹ سوره عنکبوت).

(۹)- ستاره مشتری (برهان)

(۱۰)- دندانان ای.

(۱۱)- ج حارس، پاسبان.

(۱۲)- نگرنده به فروتنی و خواری و سر دروا کرده (از آیه ۴۴ سوره ابراهیم).

(۱۳) - می افتند بر زنخهای خود بحالت سجده (از آیه ۱۰۸ سوره بنی اسرائیل).

(۱۴) - ج، شرفه.

(۱۵) - مرد بددل (رب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۶۰

عفونت دخان بینی خویش گرفت، و خندق از بیم، آب در دیده گردانید. رنگ از رخ مستحفظان بروج مانند حمامه برجی
پرید و سکنه را سکنه حیرت دریافت. مقارن این حال خبر رسید که «عبد الله پاشای» کوپر یلی زاده چون پیلی آزاده با
لشکری از

حد زیاده از دیار «وان» روان و بلاد «قارص» را محتشد «۱» لشکر بیکران ساخته. بناء علیه فوجی را باغتفاق «۲» و اختناق قلعه گنجه مأمور [۱] و روز سیزدهم شهر ذی الحجه سال هزار و صد و چهل و هفت، هنگامی که رایض «۳» قضا شیرنگ لیل و فرس اقرم «۴» قمر را با اصبحی «۵» صبح از عرصه رانده ابلق عقوق «۶» را به زیر زین زرّین آفتاب کشید، با عزم مصّم و صمصام «۷» مصّم «۸» باد پایان خاک نورد را روان تر از آب چون شعله آتش در آن قارس «۹» بجانب «قارص» گرم جولان کرده در ظاهر قلعه آثار جلادت ظاهر، و همان مکان را معسکر «۱۰» عسکر فیروزی مآثر ساختند، و پیشتازان کوکبه اقبال از اصطکاک و اصطفاق «۱۱» سنابک «۱۲» مراکب سیمین سم، تا حدود «ارزن الرّوم» ارزن زرّین «۱۳» برانگیختند.

چون سرعسکر سر از گریبان قلعه «قارص» بر نیاورده پا به دامن خودداری پیچید، موکب کواکب کوکبه واکبه «۱۴» با جند فیروز بعد از چند روز بسمت ایروان جنبش

[۱]- یو، مأمور ساخته

(۱)- جای فراهم آمدن.

(۲)- گرد گرفتن. (ر ب)

(۳)- رام کننده ستور (از ر ب)

(۴)- سپید یا سفید مایل به سبزی (ر ب)

(۵)- تازیانه (نف).

(۶)- عقوق اسب ماده باردار و یا ناباردار، از لغات اضداد است.

(۷)- شمشیر.

(۸)- شمشیر در گذرنده از استخوان و آهن و جز آن (ر ب).

(۹)- سخت سرد

(۱۰)- لشکرگاه.

(۱۱)- اضطراب. جنبش

(۱۲) - ج سنیک، پیش سم ستور

(۱۳) - شراره آتش. (برهان)

(۱۴) - فراخ رونده (از ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۶۱

گرفت. سرعسکر

که از لوح جینش خط خطر و نقش «فی رأسه خطه» «۱» لایح بود، بحکم سابق [۱] «۲» قضا، شایق رزم و از سر سرعسکر [۲] سابق از فرط بطر «۳» نظر بریسته لم بعث «۴» و رمّ شعث «۵» و استجماع جموع عساكر منفته «۶» و منقته «۷» و استجمام «۸» عموم عمام [۳] «۹» منبته «۱۰» و منبته «۱۱» کرده «كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ» «۱۲» باقتفا «۱۳» و اقتفار «۱۴» اردوی همایون پرداخت. در حالتی که جنب «اوج کلیسا» بافراختن بارگاه قاآنی پهلو بر اوج مهر و ماه می زد، بانهای «۱۵» جواسیس از تعاقب وقوف «۱۶»، وقوف حاصل گشته لوای ظفر التورا را از آن مکان خلد آشیان نهضت، و در چهار [۴] فرسخی قلعه ایروان در مکانی که حال به «مرادپه» اشتهار دارد، در محاذات خصم، به محادات «۱۷»، آغاز تخیم «۱۸» و تخبی «۱۹» کرده از شانیه افراس «۲۰» در سایه افراس «۲۱» آرمیدند. سحرگاهان که خسرو بیضا، رایت ضیا بر افراشته افواج شامی نجوم را با عمود صبح از معرکه سپهر طرد کرد، سرعسکر در

[۱]- ط، سابق

[۲]- یو، رزم سردر در عسکر. عت، ط، سر سر سرعسکر.

[۳]- ط، عمام

[۴]- ط، چار

(۱)- خطه، کار بزرگ، برای کسی مثل زند که در نفس او حاجتی است و بر آن عزم کرده است.

(۲)- راننده.

(۳)- تکبر.

(۴)- فراهم آوردن لشکر

(۵)- مرمت کردن خلل

(۶)- ریزش شده (ر ب). پراکنده.

(۷)- شکسته (المنجد) شکست خورده.

(۸)- گرد آوردن.

(۹)- گروه متفرق و پراکنده.

(۱۰) - جدا شده، منقطع.

(۱۱) - پراکنده

(۱۲) - گویا رانده می شوند بسوی مرگ (از آیه ۶ سوره

(۱۳)- پی روی

(۱۴)- در پی رفتن. (رب)

(۱۵)- انهاء، آگاهی دادن.

(۱۶)- پی روی کردن (رب).

(۱۷)- چنین است در نسخ، و ظاهراً محادت- محاده، جنگ کردن.

(۱۸)- خیمه زدن

(۱۹)- خیمه زدن.

(۲۰)- اسبها.

(۲۱)- خیمه (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۶۲

حال با خیول و رَجَال «۱» شدّ رحال و آهنگ قلعہ ایروان نمود که پشت استظهار به دیوار داده در دفع و تصریف «۲» صوارف «۳» بصرفه صرف همّت نماید. خدیو بی همال فرصت افتراض «۴» به او نداده با دلیران ضرغام بآس شدید الافتراس «۵» بر اشهب «۶» ذهما «۷» شکر، و ادهم «۸» اشهب «۹» شکار سوار، و مانند سیل بهار که از کوه انحدار یابد [۱]، در سر کوچه کوچ چون شیر شرزه سر ره بسر عسکر گرفته پذیره کارزار شدند. از دم چرخ «۱۰» و سهم «۱۱» چرخ «۱۲» دم «۱۳» جرح «۱۴» بر سطح محدّب چرخ پیوست، و سر و سروی «۱۵» سروان گزین «۱۶» و کرزین «۱۷» مبارزان زرّین گزین «۱۸» از گرز و گرزین «۱۹» در هم شکست. رئوس گردنان «۲۰» قوی گردن در بیضه «۲۱» مغفر «۲۲» از پیکان ناوک پزان، مرغ سیخ پر «۲۳» شد و بکشکشه «۲۴» تیر تیز و کشاکش کمان ستیز [۲]، طیور ارواح [۳] هر فوج و سرّیه «۲۵»، سر به «۲۶» سربه از دامگاه ابدان کشکشه «۲۷» یافت.

[۱]- از و مانند، تا اینجا فقط در ط،

[۲]- فقط در ط،

[۳]- ط، از فوج.

(۱) - ج راجل، پیاده.

(۲) - بر گرداندن

(۳) - ج صارفه، داهیه، حادثه.

(۴) - غنیمت شمردن فرصت را.

(ر ب)

(۵) - سخت شکارافکن

(۶) - اسب سبزخنگ (ر ب)

(۷) - دهماء، عدد بسیار. (ر ب)

(۸) - اسب نیک خاکسترگون که سیاهی آن بر سپیدی غالب بود. (از ر ب)

(۹) - شیر بیشه. (ر ب)

(۱۰) - تبرزین (حواشی) دیده نشده.

(۱۱) - تیر.

(۱۲) - کمان (از برهان)

(۱۳) - خون

(۱۴) - خستگی. (ر ب) جراحت

(۱۵) - شاخ

(۱۶) - گزیده.

(۱۷) - گرزن در عربی فرق سر. (از برهان). کرزین تبر است و مؤلف برهان اشتباه کرده است

(۱۸) - تاج (از برهان)

(۱۹) - تیر پیکان دار (نف)

(۲۰) - ج گردن، شجاع. (برهان)

(۲۱) - میانه، هر چیز. (ر ب)

(۲۲) - خود

(۲۳) - بچه جانوران پرنده را گویند که هنوز پر ایشان خوب بر نیامده باشد. (برهان)

(۲۴) - آواز پوست مار (رب)

(۲۵) - پاره ای از لشکر. (رب)

(۲۶) - سرب؟ گروه

(۲۷) - گریز (نف) گریختن (رب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۶۳

هوا پر ز زنبور شد تیزپر خدنگی تن و آهنین نیشتر شعر:

و الجوّ ثوب بالنّسور «۱» مطّیر «۲» و الارض فرش بالجداد مخّیل «۳» قلوب کمات «۴» از بانگ چکاچاک سیف باتک «۵» چاک
چاک گشت، و ساحت خاک از خود زراندد، مانده فلک، نماینده چندین اختر تابناک. مصرع [۱]:

تیغ می زد دشمن اما آهنی می کوفت سرد.

تا سه ساعت از جانین آثار ساعت «۶» اشاعت، و عراض «۷» مصاع [۲] «۸» و ارضاع «۹» و ساعت «۱۰» داشت [۳].

تجری الجیاد من القتلی علی جبل و من دمانهم ید حزن «۱۱» فی وحل و من جماجمهم یصعدن فی کتب «۱۲» و من ذوائبهم
«۱۳» یقمصن فی شکل «۱۴» بالاخره قلب روم «۱۵» چون

قلب «۱۶» روم «۱۷» از سطوت جنود نمل «۱۸» عدت سلیمانی نمل «۱۹» گشته اساس صولت ایشان انجعاف «۲۰» و بنیاد شأنشان انعقاف «۲۱» یافت.

[۱]- یو، شعر.

[۲]- ط، مصارع

[۳]- عت، ط، اضافه دارد: شعر

(۱)- ج نسر کر کس، بمناسبت بسیاری کشته ها.

(۲)- نوعی از چادر که در آن نقش مرغان باشد. (نف).

(۳)- دارای خال.

(۴)- ج کمی، دلاور.

(۵)- بران. (ر ب)

(۶)- قیامت

(۷)- ج عرصه،

(۸)- مص باب مفاعله، شمشیر زدن. (المنجد)

(۹)- سخت خستن به نیزه (ر ب).

(۱۰)- فراخی.

(۱۱)- می لغزیدند.

(۱۲)- ج کثیب، توده ریگ

(۱۳)- ج ذؤابه، گیسو،

(۱۴) - برمی جستند در پای بند.

(۱۵) - رومیان.

(۱۶) - مقلوب.

(۱۷) - قلب روم - مور.

(۱۸) - مورچه

(۱۹) - بی قرار، فرس نمل، اسب که به یکجا نایستد

(۲۰) - برکندن، بر زمین افتادن.

(۲۱) - کجی، خمیدگی (رب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۶۴

عبد الله پاشا با اتباع و اشیاع، شیاع «۱» و ضرام «۲» بروق سیف مذرب «۳» و صید فوج مدرّب «۴» گشته مقتول، و جبل حیاتشان مقطوع و مقطول «۵» گردید. بقیه السیف، بهر سمت سمت «۶» «تفرّقا شذر مدر» «۷» پذیرفته رفتند. فوجی از لیوٹ «۸» بعوٹ «۹» باستفء «۱۰» فراریان منبعث گشته بسیاری از ایشان را در مخاض «۱۱» و مخامل «۱۲» و مغار «۱۳» و مغامر «۱۴» در سلک «فَشُدُّوا الْوُثَاقَ» «۱۵» انخراط «۱۶» و دواب وافر و أخیال حدید الحوافر «۱۷» و أفراس «۱۸» مکرع القوائم «۱۹» و آبال «۲۰» قویم المناسم «۲۱» و جمال «۲۲» ضخیم الفراسن «۲۳» و بعرا «۲۴» ضیغم «۲۵» برائن «۲۶» به مرابط اکتساب ارتباط دادند [۱].

پاشایان

گنجه و تفلیس مرکب طالع را گنجه «۲۷» و خود را از مکنت محارست در حد تفلیس «۲۸» دیده از اضطرار «لا یَسْتَطِیْعُونَ حِیلَهُ
وَ لَا یَهْتَدُونَ سَبِیلًا» «۲۹» بدون اعتدا «۳۰»

[۱]- یو، اضافه دارد، فشدوا الوثاق

(۱)- هیزم ریزه که بدان آتش افروزند. (رب)

(۲)- هیزم ریزه. (رب)

(۳)- شمشیر زهر داده (رب).

(۴)- کار آزموده، ورزیده.

(۵)- بریده

(۶)- نشان.

(۷)- رفتند متفرق و پریشان. (رب)

(۸)- ج لیث، شیر

(۹)- ج بعث، لشکر.

(۱۰)- در پی رفتن.

(۱۱)- ج مخاضه، آبراهه.

(۱۲)- جای نهان شدن (حواشی) دیده نشد.

(۱۳)- غار

(۱۴)- جای نهان شدن. حواشی (دیده نشد).

(۱۵)- پس محکم کنید بند (آنان) را (از آیه ۴ سوره محمد)

(۱۶) - در آمدن در جمع.

(۱۷) - آهن سم.

(۱۸) - ج فرس، اسب.

(۱۹) - استوار دست و پای. (ر ب)

(۲۰) - ج ابل، شتر

(۲۱) - محکم سم.

(۲۲) - ج جمل، شتر.

(۲۳) - ج فرسن بکسر اول و سوم و سکون دوم، سپل شتر. (ر ب)

(۲۴) - ج بعیر، شتر

(۲۵) - شیر.

(۲۶) - ج برثن بضم اول و سوم و سکون دوم، پنجه شیر.

(۲۷) - الاغ دم بریده. (برهان)

(۲۸) - بافلاس منسوب کردن

(۲۹) - نمی توانند چاره ای و نمی یابند راهی. (از آیه ۱۰۰ سوره نساء)

(۳۰) - تجاوز.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۶۵

و اعتراک «۱» اظهار اعتذار و لین عریکت «۲» کرده حلقه کوب در استیمان «۳» گشته تفتیح ابواب قلاع و تقنیح «۴» دراب «۵» حصون «۶» نمودند. پاشای ایروان نیز که به قلعه داری اعتناق «۷» ورزیده بود، اصطباح «۸» بخت [۱] را قرین اغتباق [۲] «۹» یافته

بلا اعتیاق «۱۰» انقیاد را تقدیم و بمفاد «أحقّ الخیل بالرّكض المعار» «۱۱» قلعه را تسلیم کرده بعد از استنجاح «۱۲» مناجح [۳] «۱۳» إذن تسبیل «۱۴» و استنهاج «۱۵» مناهج «فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ» «۱۶»، سعادت اندوز تقبیل «۱۷» درگاه أنیل «۱۸» أثیل «۱۹» و مستمطر «۲۰» أمطار «۲۱» لطف جزیل گشته هبوات «۲۲» هفوات «۲۳» ایشان برشاش «۲۴»

[۱]- یو، ط، بحث

[۲]- ط، اعتناق.

[۳]- یو، مناجح

(۱)- انبوهی کردن در جنگ گاه. (ر ب)

(۲)- نرم خویی.

(۳)- زنهار خواستن

(۴)- کلید راست کردن بر در (ر ب).

(۵)- ج درب، دروازه (ر ب).

(۶)- ج حصن، قلعه. (ر ب)

(۷)- دست در گردن کردن.

(۸)- صبحی کردن. (ر ب)

(۹)- شراب شبانگاهی خوردن.

(۱۰)- دیری نمودن. (ر ب)

(۱۱)- سزوارتر اسب ها بدوانیدن، اسب به عاریت گرفته است (ر ک مجمع الامثال).

(۱۲)- روایی خواستن. (ر ب)

(۱۳)- اسباب خلاص شدن (حواشی) مناجح جمع منجح بصیغه اسم فاعل، فیروزمند ضبط شده و بدین معنی شاید اسم آلت

قیاسی بکار رفته است.

(۱۴) - چیزی را در راه خدا گذاردن. چیزی را مباح کردن. (اقرّب الموارِد) راه در پیش گرفتن و رفتن (حواشی)!

(۱۵) - واضح گردیدن راه (رب).

(۱۶) - پس اعتراف کردیم به گناه خود پس آیا به بیرون رفتن راهی هست (از آیه ۱۱ سوره مؤمن).

(۱۷) - بوسیدن.

(۱۸) - صاحب نفع (حواشی).

(۱۹) - شریف. (لغد).

(۲۰) - نیازمند باران. طالب نیکویی و خیر. (رب)

(۲۱) - ج مطر باران

(۲۲) - هبوه بفتح اول و سوم و سکون دوم، گرد و تیرکی (رب)

(۲۳) - ج هفوه بفتح اول و سوم و سکون

دوم، لغزش (ر ب)

(۲۴) - چکیده های آب و جز آن. (ر ب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۶۶

مکرمت مرشش «۱» و راحله [۱] «۲» و راتبه «۳» هریک فراخور حال و رتبه مرتب و مرسس «۴» گشته جمعی از اساوره «۵» و سواران ایشان که در میدان مساورت «۶» مقید بسیور «۷» إسار «۸» و مسور «۹» بأساور «۱۰» خسار شده بودند، إعتاق «۱۱» أعناق «۱۲» از عناق «۱۳» مأسوری «۲» «۱۴» دریافته به قلاوزی «۱۵» مرحمت عاجزنواز خدیوانه مکنوف «۱۶» به سلامت، و محفوف بعافیت، با حسن منقلب «۱۷» و کشف کوب «۱۸» ستایشگر ذات پاک ربّ جلّ شانه روانه اوطان شدند. «فصاری الاساری الاشاری و خبروا کأنه انفلت من الشّباک عصابه من الحباری» «۱۹» «فِبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى» «۲۰» و تا حد «آریه چائی [۳]» «۲۱» به زینده افسر تاج داری استقرار یافت، و چنان ممالک دلپذیر بی نزاع و مصاف انتزاع و مضاف ولایات محروسه گردید،

[۱]- ط، راحله نو، راصله.

[۲]- نو، ط، ناسوری.

[۳]- یو، و تا از یه چای

(۱)- از ماده (رش) باب تفعیل دیده نشد.

(۲)- بارکش.

(۳)- مقرری، و از راحله و راتبه مواجب و مقرری مقصود است.

(۴)- محکم و ثابت (حواشی) دیده نشد

(۵)- ج اسوار بضم یا کسر، سوار کار نیکو، مرد ماهر و دانا در تیراندازی. (ر ب)

(۶)- حمله آوردن. (ر ب)

(۷)- ج سیر بفتح اول و سکون دوم، دوال. (ر ب)

(۸)- اسیر شدن (ر ب)

(۹) - باره (دست بند) بر دست زده.

(۱۰) - ج اسوار بضم اول، باره. (ر ب)

(۱۱) - آزادی

(۱۲) - ج عنق، گردن.

(۱۳) - بلا و سختی.

(ر ب)

(۱۴) - اسیرشدگی.

(۱۵) - قلاووز، سوارانی را گویند که بجهت محافظت لشکر در بیرون لشکر می باشد. (برهان) مقدمه لشکر و راهبر (حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین).

(۱۶) - نگاهداشته. (ر ب)

(۱۷) - نیک انجامی.

(۱۸) - ج کربه

(۱۹) - پس گردیدند اسیران تبخترکنندگان و شاد شدند چنانکه گویا گریخت از دام دسته ای از حباری

(۲۰) - پس بکدام یک از نعمت های پروردگار خود شک می آوری. (آیه ۵۶ سوره نجم).

(۲۱) - نام رودی است در شمال رود ارس و به ارس می ریزد

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۶۷

قد رجع الحق إلى نصابه و أنت من كل الوری أولى به ما كنت الا السیف سلته ید ثم أعادته الی قرابه «۱» جهان و مال جهان تاخته و توخته «۲» شد، و مقصود قلوب دوست و دشمن ساخته و سوخته «۳». لوای استیلا و گونه استعلا افراخته و افروخته «۳» گشت، و بنیاد محنت و اسباب بهجت انداخته و اندوخته «۳». آری برای معاندان این دولت، بزم آرای فلک تا بساط نشاط درچیده برجیده، و تا چراغ خوشدلی در گرفته برگرفته، بعد ما که قلاع به همت خداداد استرداد شد رعایا و اهالی را که در مساق «۴» این احوال بنا بر ضیق ذرع «۵» و سعه مشاق «۶» ترک زرع و مساقات «۷» و بعلمت تغلب «۸» رومیه جلاء اوطان و وثاقات «۹» کرده بودند، حیازت و حوایت «۱۰» و به مؤنت معونت «۱۱» «أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» «۱۲» اعانت و رعایت و ببذل رغائب «۱۳»، اغاثت «۱۴» و حمایت فرموده غایت سعی در تکثیر زراعات و توفیر «۱۵» عمارات و ریعان «۱۶»
مرعی

«۱۷» مرعی داشتند، و به اجرای انهار منطمسه «۱۸» آب «۱۹» بر روی کار، و آب از جوی رفته باز به جویبار «۲۰» آوردند، و بمصداق «فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا» «۲۱» از ینابیع «۲۲» همت احیا و اصلاح اموات و

(۱) - نیام شمشیر. (رب)

(۲) - جمع نموده. (برهان)

(۳) - لف و نشر مرتب

(۴) - مجازا، در جریان. در خلال.

(۵) - سستی طاقت.

(۶) - بسیاری مشقت.

(۷) - آبیاری.

(۸) - چیرگی.

(۹) - ج و ثاق، خانه

(۱۰) - گردآوری.

(۱۱) - یاری.

(۱۲) - آفرید شما را در زمین و جای داد شما را در آن (از آیه ۶۴ سوره هود).

(۱۳) - ج رغیبه، عطای بسیار. (رب)

(۱۴) - فریاد رسیدن

(۱۵) - افزودن

(۱۶) - رشد کردن. افزودن.

(۱۷) - چراگاه.

(۱۸) - ط، منظمسه، محوشده. ناپیدشده.

(۱۹) - رونق

(۲۰) - بجوی باز؟

(۲۱) - پس زنده گردانیدیم بدان، شهر مرده را (زمین خشک را) (از آیه ۱۰ سوره زخرف).

(۲۲) - ج ینبوع. چشمه

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۶۸

مريضات اراضی [۱] کردند «اخذت الارض زخاريها» «۱»، و چون [۲] جولگای [۳] «۲» «مغان» اولنگک «۳» دلکش بود و مکان
أبرش «۴»، أبرش «۵» ابروش «۶» را آبروش «۷» قطره زن «۸» ساخته در نهم ماه رمضان آن منزل [۴] پرفیضان را مقام کوبه عزّ
و شان فرمودند.

در بیان جلوس خدیو قارن «۹» قرین [۵] بتأیید مالک الملک ملک آفرین

در بیان جلوس خدیو قارن «۹» قرین [۵] بتأیید مالک الملک ملک آفرین

«وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ» «۱۰» چون نسخه منسوخه دولت بهیّه صفویّه بکلک سعی چندره «۱۱» چندره «۱۲» گشته، جز آیه
حرمان «۱۳» از کتابه «۱۴» طاق هرمان «۱۵» رواق آن خوانده نمی شد و انتقال سلطنت از آن دودمان والا بمدلول «ما نَسَخُ مِنْ
آیَه

[۱]- ط، ارضی

[۲]- نو، ندارد

[۳]- نو، حرلکای

[۴]- نو، ط، آن مکان

[۵]- ط، بی قرین

(۱)- زخاری گیاه تازه نیک بالیده (ر ب).

(۲)- جوله گاه، آنندراج. جلگه

(۳)- بزبان ترکی سبزه زار. (برهان)

(۴)- مکان ابرش، آنجا که گیاهان رنگارنگ و بسیار دارد (لغد)

(۵)- اسبی که نقطه های مخالف رنگ او بر او باشد. (برهان)

(۶)- بسان ابر. بمانند ابر.

(۷)- بروش آب.

(۸)- قطره زدن، تند براه رفتن (از برهان).

(۹)- پهلوانی بود در زمان رستم (برهان). یکی از خاندانهای بزرگ عهد اشکانی که در دوره ساسانی نیز اقامت داشتند

(حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین)

(۱۰)- و همانا آن هرآینه دریغی است بر کافران

(۱۱)- چند بار. چند مرتبه.

(۱۲)- روشن کردن نوشته محوشده. (ر ب)

(۱۳)- بی بهره ماندن (ر ب).

(۱۵) - تنیه هرم، دو هرم از اهرام سه گانه مصر، یا جمع فارسی هرم (رک حاشیه برهان مصحح دکتر معین ذیل کلمه هرمان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۶۹

أَوْ نُتْسِيهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا» «۱» به خامه تقدیر تحریر یافته بود، آن حضرت که به دادار [۱] بنده پرور توکل و بر کلّ
علا-یق ترکل «۲» کرده از روی بی نیازی پشت پا بر دست «۳» زده سر به افسر سروری فرود نمی آورد، از راه امعان نظر و
مصلحت بینی وجوه اعیان و صدور سپاه و رئوس و اذنان ممالک و بادیه نشینان مسالک و أجلاء «۴» و أخلَاء «۵» و امراء و
احشام «۶» ذوی الاعتلاء «۷» «فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى» «۸» و عقلاى معاقل «۹»، و شرفای قواعل «۱۰»، و اصحاب

محافل، و ارباب محافل «۱۱»، و سران جحافل [۲] «۱۲» و کافه کفات و دهات «۱۳» دهات، و رعای «۱۴» رعیه و برایا «۱۵» بریه «۱۶» را به دربار فلک قرین «لا زالت سدنه «۱۷» سدته السیتیه مستخدمه للسلاطین» احضار، و در باب سلطنت ایران «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» «۱۸» محفل آرای شورای کبری و مستقدح «۱۹» زناد «۲۰» آراء، و منکشف اسرار سرایر، و مستنطق اکابر و اصاغر گشته همگی متفق القول و متحد القلب

[۱]- یو، ندارد

[۲]- یو، دهران جحافل.

(۱)- هر چه نسخ می کنیم از آیه ای یا فراموش می سازیم آن را می آوریم نیکوتری از آن یا مانند آن (از آیه ۱۰۰ سوره بقره)

(۲)- لگد زدن. (ر ب)

(۳)- مسند ملوک (برهان) (ر ب).

(۴)- ج جلیل. (ر ب)

(۵)- ج خلیل، دوست.

(۶)- ج حشم، چاکران.

(۷)- خداوندان مرتبه بلند.

(۸)- آنان مر ایشان راست مرتبه های بلند (از آیه ۷۷ سوره طه).

(۹)- ج معقل بفتح اول و کسر سوم، پناهگاه.

(۱۰)- ج قاعله، کوه دراز بلند، و مقصود رؤسای عشایر است.

(۱۱)- ج محقله بفتح قاف، کشتزار. (ر ب)

(۱۲)- ج جحفل، لشکر بزرگ. (ر ب)

(۱۳) - ج داهی، زیرک.

(۱۴) - ج راعی.

(۱۵) - ج بریئه، پاکان.

(۱۶) - آفریدگان.

(۱۷) - ج سادن، خادم کعبه یا بت خانه (رب) خادم درگاه.

(۱۸) - و کار آنان به مشورت است میان ایشان (از آیه ۳۶ سوره شوری)

(۱۹) - افروزنده

(۲۰) - آتش زند.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۷۰

بعرض رسانیدند که از نجوم سما تا تخوم «۱» ارض اطاعتت [۱] بر همه فرض و نعمتت بر همه قرض است بیت [۲]:

تا

ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود «۲» انفلقت بیضه القوم عن هذا الرأی «۳». بعد از انعقاد عقود عقاید، و انطباق و اتفاق قوائد «۴» و أماجد، قریب و بعید، بعید جلوسش منتظر گشتند، و قروم «۵» و قزوم «۶» چون روزه داران رمضان بانتظار هلال شوال، روز شمار ایام شدند، تا روز پنجشنبه بیست و چهارم شوال سنه ثمان و اربعین و مائه بعد الالف «۷»، مطابق توشقان ئیل «۸»، بزم ارم «۹» اساس «ذلک یوم مجموع له الناس» آراسته شد، و بعد از انقضاء هشت ساعت و بیست دقیقه بطالع اسد فرق فرقدان فرّ قدر قدر والا، بتاج میمنت نتاج، اکلیل «۱۰» سا، و اکلیل «۱۱» مهر آسا، متوج گشت، و سرو اوداج «۱۲» و سریر «۱۳» و دواج «۱۴» بتملک حضرتش درآمد.

[۱]- ط، اطاعت

[۲]- ط، شعر

(۱)- حد فاصل میان دو زمین. (ر ب) و مقصود زیر زمین است.

(۲)- حافظ. مصحح قزوینی ص ۱۳۹.

(۳)- آشکار شد نهاد مردم از این رأی. در منتهی الارب افرخ بیضه القوم

(۴)- ج قائد.

(۵)- ج قزم بفتح اول و سکون دوم، مهتر قوم. (ر ب)

(۶)- ج قزم بفتح اول و کسر دوم، مرد فرومایه (ر ب)

(۷)- ۱۱۴۸.

(۸)- سال خرگوش (نف)

(۹)- در تداول، بهشت شداد

(۱۰)- نام منزل هفدهم از منازل قمر (التفهیم ص ۱۱۱)

(۱۱)- تاج.

(۱۲)- ج ودج بفتح اول و دوم، رگ گردن (ر ب) و مقصود سر و گردن است.

(۱۳) - تخت.

(۱۴) - لحاف. (برهان) فرشی که بر روی تخت اندازند. (حاشیه نو)

دره نادره: تاریخ

جلس سلطان السلاطين بسط الله يده على الدست اليمين «۱»، محفوفاً يساره «۲» باليمين «۳» و يمينه «۴» باليسار «۵» و هو جالس على هيئه التواضع و هيبه و الوقار، و اصطف خالصائه الاخير و الامراء الكبار و قاموا و جلسوا على مكانتهم «۶» و صمّوا «۷» و تكلموا بقدر حاجتهم و وجه السلطان بعرّ «۸» البشر «۹» سافر «۱۰»، و أمله بعزّ النجح ظافر، و باب الاحسان مفتوح و رغد العيش ممنوح «۱۱»، و حجاب مرفوع و خطابه مسموع، و بساطه مقبل «۱۲» و نشاطه مقبل «۱۳» و محيّا يلوح «۱۴» و رياه يفوح «۱۵» و محبته يروق و مهابته يروغ «۱۶» و أفاقه «۱۷» فى الآفاق تضىء و أخلاقه كالخلوق تضوع «۱۸». يده مبسوطه لفيض أمواه [۱] العطاء «۱۹» و كفه مقبوضه لفضّ افواه العناء «۲۰». ظاهرها قبله القبل «۲۱» و باطنها كعبه الامل قد جال له «۲۲» جوله الظفر، و كان سريره هاله القمر، و الاعلام تبرز لتنشر «۲۳»، و الاقلام تزبر لتبشر «۲۴». در رياض دلهاى صنوبرى اصاغر و عراعر «۲۵» عرار «۲۶» خرّمى

[۱]- ط، اهواء

(۱)- مسند مبارک.

(۲)- دست چپ.

(۳)- برکت و توانائی.

(۴)- دست راست.

(۵)- توانگری.

(۶)- بر حسب مقامشان.

(۷)- چنین است در نسخ و ظاهرا صمتوا.

(۸)- غرر؟

(۹)- گشاده رویی.

(۱۰)- درخشان و روشن

(۱۱)- و فراخی معیشت حاصل بود.

(۱۲) - بوسیده

(۱۳) - نو، مقیل، و معنی مناسب برای آن نیافتم

(۱۴) - چهره او می درخشید.

(۱۵) - و بوی خوش او می دمید.

(۱۶) - و دوستی او بشگفت می آورد و بیم او می ترسانید.

(۱۷) - ج افق، کرامت

(۱۸) - مانند خلوق

(نوعی از بوی خوش) می دمید.

(۱۹) - دست او گشاده است برای روان ساختن آبهای بخشش

(۲۰) - و پنجه او بسته است برای شکستن دهان سختیها.

(۲۱) - ج قبله بضم اول

(۲۲) - ضمیر به نادر راجع است

(۲۳) - و پرچمها بیرون کرده می شد تا افرشته شود.

(۲۴) - و قلمها می نوشت تا مژده دهد.

(۲۵) - ج عراعر بضم عین در اول و کسر دوم، بزرگ قدر و شریف

(۲۶) - بهار دشتی زرد رنگ. (ر ب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۷۲

شکفت، و عرعر عیش و شمشاد شادی سر به سدره «۱» کشیده شواهد [۱] اقالیم سبعة که از حادثات دهر رو در پرده هفت «۲» نهفته بود به مشاطگی این دولت عالم آرای شگرف بهر هفت «۳» آرایش گرفت.

واقفان مناصح «۴» حضور مبارک، از مبارک «۵» لطف و مصانع «۶» اصطناعش «۷» سیراب گردیدند، و خساس [۲] «۸» و کرام [۳] از جامه خانه انعام عام، و مصطبه «۹» ارفاد «۱۰» و اکرامش طلا پوشیدند و طلا «۱۱» نوشیدند. بزم ملت نبوی بنوی [۴] «۱۲» به بوی مشک بیز دیانت و رایحه روح انگیز صیانتش عطر آگین شد، و تیر جهان افروز دین مصطفوی در فروردین دولت استوارش بمحاذات خط استوا رسید. عهد فرخنده خنده زنان زبان تهیه تهیه «۱۳» بهیئه «۱۴» بهیئه مداحان برگشود، و دهر فیروز بر جد «۱۵» و بخت خدیو

[۱] - یو، تواهد.

[۲] - نو، خناس. ط، جناس.

[۳] - یو، کرام

[۴] - یو، ندارد

(۱) - درختی است در بهشت.

(۲) - پرده ابر (حاشیه نو) افتادن و برکنده شدن (یو، عت) مأخذ این دو ترجمه یافت نشد شاید مقصود پرده هفت رنگ، هفت طبقه، زمین.

(۳) -

(۴) - ج منصع بفتح اول و سوم انجمن (ر ب).

(۵) - نهريست ببصره و شهريست بواسط (ر ب) در اين صورت مبارك لطف اضافه تشبيهي است. و آنكه در بعضى حواشى مبارك را بفتح اول و كسر چهارم ضبط کرده و آن را حوضها و منبع آب ترجمه کرده اند، بر اساسى نيست.

(۶) - ج منصع، جاي گرد آمدن آب باران. (ر ب).

(۷) - نيكويى كردن. (ر ب)

(۸) - ج خسيس، فرومايه. (ر ب)

(۹) - دكان مانند. (ر ب) محل اجتماع مردم. (نف)

(۱۰) - مص باب افعال، دادن چيزى (ر ب).

(۱۱) - طلاء، سيكى. (ر ب)

(۱۲) - به تازگى.

(۱۳) - تهنيت، مباركباد

(۱۴) - بر شكل، بسان.

(۱۵) - بهره. نصيب (ر ب).

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۷۳

زبرجد تخت، گوهرافشان تبريك گشته در صنعت خيفا [۱] «۱» گفت.

شعر:

بخت معلی تخت ممهّد جشنت مروج جیشت مؤكّد و زمانه از روی ترحیب و ترجیب «۲»، بر جیب و گریبان كزويان «۳» از ذكر و بيان دعای دولتش، ذیع «۴» شمیم شمامه عنبر، وضوع «۵» لبيخه «۶» مشک أذفر «۷» كرد، و از فزّ شكوهش پايه سرير «۸» پرسير «۹» سر بر سرير «۱۰» برافراشت، و او رنگ چهار پايه اش با هفتورنگ «۱۱» مينو سير و هفت اورنگ «۱۲» مينو «۱۳» رنگ پايه همدوشى گرفت، و افواه دور و نزديك به مدايح نباهتش «۱۴» متفوه «۱۵» شد، و وجوه «۱۶» ترك و تازيك [۲] «۱۷» بانعام بی احصا و احسان عامّ فزون از حصای «۱۸» او متجوه «۱۹». از

[۱]- یو، خفا، عت، تو: حنفا. ط، چنفا.

[۲]- ط، تاریک

(۱)-

نام صنعتی است (در عبارت) که یک کلمه آن منقوط و دیگر کلمه غیر منقوط باشد. از شروح مقامات حریری (غیاث) و ر ک آنندراج.

(۲) - مص باب تفعیل، بزرگ داشتن. (ر ب)

(۳) - و بتخفیف راء و تشدید یاء، در عربی، فرشتگان مقرب (ر ک برهان و حاشیه آن مصحح دکتر معین و ر ک ر ب).

(۴) - پراکندن (ر ب).

(۵) - بردمیدن. (ر ب)

(۶) - نافه مشک. (ر ب)

(۷) - تیزبو. (ر ب)

(۸) - تخت.

(۹) - نعمت و فراخی زندگانی. (ر ب)

(۱۰) - قوس و قزح (برهان).

(۱۱) - بنات النعش. دب اکبر (برهان)

(۱۲) - هفت آسمان (برهان)

(۱۳) - مینا (برهان).

(۱۴) - نباهه. بزرگی (از ر ب)

(۱۵) - سخنگو (ر ب).

(۱۶) - بزرگان.

(۱۷) - تازیك، تاجيك غير عرب و ترك، برای اطلاع از ریشه این کلمه رجوع شود به حاشیه ص ۴۵۵ ج ۱ برهان، مصحح آقای دکتر معین.

(۱۸) - حصی، ریگ.

(۱۹) - خداوند جاه. بزرگ (تج).

رهاط «۱» بیت «۲» ضمیر میرزا قوام الدین محمد قزوینی «۳» این بیت ثبت افتاد.

شعر [۱]:

اسکندر شان بنصر و تأیید و ظفر بر مسند جم گشت عدالت گستر تاریخ جلوس میمنت مأنوسش ذو القرنین «۴» است تاج اقبال
بسر و «الخیر فی ما وقع» «۵» نیز تاریخ آمد. چند روز متوالی در عرصه زمی «۶» بزمی خسروانی «۷» از می خسروانی «۸» و نوای
خسروانی «۹» آراسته، صراحی «۱۰» و شراحی «۱۱» در چیدند، و مهاده «۱۲» غم برچیدند. ماه و شان خرگاهی چون خرگاه
«۱۳» ماه در اطراف بزم با دف و نی دایره زدند، و دلبران [۲]

حورا «۱۴» جمال جوزا کمر بیرج تیرج «۱۵» در جلوه آمدند. ترانه های «۱۶» شنگ «۱۷» ترانه پرداز گشتند، و منشدان «۱۸» نگارین

[۱]- ط، بیت.

[۲]- ط، نو، دلیران

(۱)- رخت خانه. (ر ب)

(۲)- خانه، و بیت ضمیر، اضافه تشبیهی است.

(۳)- ر ک ح- ۵ ص ۱۷۳

(۴)- ذو القرنین بحساب ابجد ۱۱۴۷ است و چون جلوس نادر در هزار و صد و چهل و هشت بوده است، می بایست تاج اقبال (حرف اول آن) را هم که بحساب ابجد یک است بر آن بیفزاییم

(۵)- ۱۱۴۸

(۶)- زمین.

(۷)- شاهانه.

(۸)- شرابی است. (ر ب) در برهان. آندراج، غیث اللغات، شرابی بدین نام دیده نشد. شاید بقیاس خم خسروانی و مانند آن این نام را به شراب داده باشند.

(۹)- نام لحنی است از مصنفات باربد. (ر ک برهان).

(۱۰)- صراحیه بتشدید یاء، خنور شراب. (ر ب)

(۱۱)- نوعی از کباب و قسمی از طعام. (برهان)

(۱۲)- گسترده (ر ب).

(۱۳)- هاله ماه. (برهان)

(۱۴) - مؤنث احور، سیاه چشم و در تداول فارسی حوری، زیبا روی.

(۱۵) - زینت نمایی (ر ب)

(۱۶) - جوان خوش صورت و شاهد تروتازه و صاحب جمال (برهان)

(۱۷) - شوخ و ظریف. (برهان)

(۱۸) - ج منشد، اسم فاعل از مص انشاد. خواننده شعر.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۷۵

چنگ، با چنگ و چغانه دمساز شدند. بلبله «۱» بلبلی «۲» و بلبان «۳» با صوت بلبلان همدم آمد و قلقل «۴» قمقمه و قئینه «۵» با غلغل صلصل «۶» توأم. شفاه «۷» سقاه «۸» شفاه «۹» «و سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» «۱۰»

ویح جسمی من غزال شفتاه «۱۱» شفتاه

«۱۲» و هو إن جاد بلثم «۱۳» شفته شفته «۱۴» با شفا «۱۵» و إسقای «۱۶» روانها پرداخت، و الحان شادی فزای شده «۱۷» اشاد الله أصواتهم [۱] «۱۸» از شدات «۱۹» سیر آهنگ، دلهای مخالف و مؤالف را بنواخت «۲۰» بنواخت.

[۱]- نو، ط، اضافه دارد: و غنت فاغنت عن المحنین و ارتج بالطرب المجلس.

(۱)- کوزه لوله دار، آواز صراحی. (برهان) بفتح هر دو باء کوزه که نایژه آن جانب سرش باشد (ر ب)

(۲)- شراب و پیاله شراب (برهان)

(۳)- یک قسم ساز که با لبها آن را می نوازند. (نف) و رک ح ۱۲ ص ۲۷۰.

(۴)- آواز شراب که از گلوی صراحی بیرون می آید. (از برهان)

(۵)- شیشه. (ر ب) شیشه شراب.

(۶)- فاخته. (غیاث) مرغی است یا آن فاخته است (ر ب) ظاهرا مرغی جز فاخته است زیرا خاقانی گوید:

صفیر صلصل و لحن چکاوک و ساری نفیر فاخته و نغمه هزار آوا

(۷)- ج شفه، لب (ر ب)

(۸)- ج ساقی.

(۹)- ج شافی.

(۱۰)- و سیراب ساخت آنان را پروردگارشان از نوشابه های پاک (از آیه ۲۱ سوره الدهر)

(۱۱)- دو لب آن.

(۱۲)- لاغر ساختند جسم را.

(۱۳)- اگر بوسه ای بخشد

(۱۴)- دو لب آن شفا می دهند آن جسم را.

(۱۵) - شفا دادن.

(۱۶) - سیراب کردن.

(۱۷) - ج شادی، شعر خواننده. سرود گوی (رب)

(۱۸) - بردارد (بلند سازد) خدا آوازهای آنان را.

(۱۹) - ج شد، باصطلاح نغمه ورن و مطربان آنست که نغمه را بلند کنند و پست کنند تا وقتی که موافق مدعا راست شود
(برهان)

(۲۰) - نوازش.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۷۶

صدای مطرب

و شادی «۱» صلاهی ایام طرب و شادی بر زمانه در داد، و ناخن زخمه نوازان گره از کار فروبسته عالم گشاد. ایاغچیان «۲» با دایره [۱] «۳» بدور «۴» اقداح، از کف آفتاب کفو «۵»، ید بیضا ظاهر ساختند، و موسیقیان و موسیقاریان «۶» به شعله آواز دلکش آتش در کالبد صبر و قرار انداختند. و شاقان «۷» و شق «۸» پوش نوش لب با نهل «۹» و علل «۱۰»، علل «۱۱» غلل «۱۲» از مزاج مجلسیان زدودند، و ساقیان انوشه «۱۳» نوش سیم غیغ، خمره «۱۴» مشکین خمره با دوستگانی [۲] «۱۵» بدوستکامی «۱۶» پیمودند، و کاسه چرخ قرقوف «۱۷» از قرقف «۱۸» نشاط لبریز گشت، و لحن اورنگی «۱۹» از تخت طاقدیسی «۲۰»

[۱]- یو، بادره

[۲]- ط، با دوستکامی.

(۱)- شعر خواننده. سرود گوی (ر ب).

(۲)- مرکب از ایاغ، کاسه و پیاله شراب خوری (برهان)+ چی پسوند اتصاف- دارنده.

(۳)- بدور گرداندن.

(۴)- ج بدر، ماه تمام اضافه بدور اقداح تشبیهی است.

(۵)- قرینه.

(۶)- سازيست معروف که آن را از نی های بزرگ و کوچک به اندام مثلث بهم وصل کرده اند (برهان).

(۷)- غلام مقبول و پسر ساده. کنیز (برهان).

(۸)- پوست جانوری هم بدین نام که از آن پوستین کنند (از برهان).

(۹)- نخست آب خوردن (ر ب) پیاله اول.

(۱۰)- بار دوم آب خوردن (نف) پیاله دوم.

(۱۱)- ج عله، بیماری.

(۱۲)- سوزش تشنگی (از ر ب).

(۱۳) - شراب انگوری (برهان)

(۱۴) - شراب انگور (ر ب).

(۱۵) - پیاله پرشرابی که کسی در نوبت خود بدیگری تکلف کند.

ساغر و پیاله بزرگ (از برهان)

(۱۶) - شراب خوردن دوستان. (برهان)

(۱۷) - گردنده، و درهم را بهمین

جهت قرقوف نام نهاده اند (مهذب الاسماء. نسخه خطی کتابخانه لغت نامه دهخدا) درهم (رب. اقرب الموارد).

(۱۸) - می (ر ب).

(۱۹) - نام پرده ایست از موسیقی و نام لحن سی ام از سی لحن باربد. (برهان)

(۲۰) - ممکن است به اضافه تخت به طاقدسی خواند، اضافه صفت بموصوف (تخت طاق مانند). آنگاه جمله تخت طاقدسی فلک، اضافه تشبیهی است و نیز تخت طاقدیس تختی بوده است چند طبقه که صور جمیع بروج و کواکب را بر آن نقش نموده بودند. و نام لحن پنجم است از سی لحن باربد و نام نوایی است از موسیقی (ر ک برهان و تعلیقات آن از آقای دکتر معین بر همین کلمه).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۷۷

فلک در گذشت. آینه زرین مهر از عکس چهره مهوشان سیم سیم، سیماب وار لرزان شد، و نرخ بها «۱» از پرتو روی مشتری طلعتان در دکانچه دهر ارزان. رسیلان «۲» خوش نوا بتفریح دلهای در غم [۱] نغمه در غم «۳» سرودند، و حساه «۴» قدح پیما جهانیان را از دوران در غمیهای «۵» عتیق، از غم دوران، عتیق «۶» نمودند. ساقی صراحی گردن پیاله چشم بامزه، و دلبر شورانگیز لب شیرین چون [۲] باده، که گل آتشین عارض عالم آرایش آرایش از آتش سیال «۷» گرفتی و چهره آفتاب تابش به آتش تابش، تاب از دلها بردی، جام را بیاد «بغداد» تا خط بصره «۸» پر می ساخت، و خنیاگر «۹» «رامتین» «۱۰» چنگ «نکیسا» «۱۱» آهنگ «باربد» «۱۲» نوا و راهگوی «۱۳» «بامشاد» «۱۴» انشاد سرکش الحان «سلات» «۱۵» ادا، که آواز دلنوازش آوازه کوس شهرت «کوسان» «۱۶» را کر کردی و طنطنه طنبورش کاسه

بر سر «کاسه گر» «۱۷» شکستی، زهره را در فلک بچرخ می انداخت.

[۱]- یو، در غم آمیخته.

[۲]- ط، چون، ندارد.

(۱)- روشنی.

(۲)- محشیان این کلمه را ترتیب خوان معنی کرده اند ولی این معنی دیده نشد.

(۳)- نام نغمه ای باشد از موسیقی که شنیدن آن غم و الم از دل بیرون کند (برهان)

(۴)- ج حاسی نوشنده، و در حواشی ساقی.

(۵)- شراب در غمی، منسوب به درغم که شراب نیک از آنجا آید و نام نغمه ای از موسیقی است. (از برهان).

(۶)- آزاد.

(۷)- شراب. (از برهان)

(۸)- خط بصره نام خط سوم است از جمله هفت خط جام جمشید. (برهان) و نیز خط بغداد خط دوم است.

(۹)- سازنده و خواننده. (برهان)

(۱۰)- کسی که چنگ را ساخته (برهان)

(۱۱)- نگیسا، چنگ نواز خسرو پرویز (برهان).

(۱۲)- مطرب خسرو پرویز (برهان).

(۱۳)- ره گوی خواننده (برهان).

(۱۴)- نام مطربست (برهان).

(۱۵)- نام سازنده ای (برهان)

(۱۶) - نام شخصی نی نواز (برهان).

(۱۷) - نام مطربی است که قول کاسه گر (نام نوایی) اختراع اوست (از برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۷۸

باده لعل گون در ساغر بلورین، یاقوت روان یاقوت روان بودی، و نشید «۱» شید «۲» پیکر، رامشگر بزم بودی یا آرامشگر جان. طره پرتاب لعبتگران دام دل حور بودی یا آرام دل حور «۳»، و خال نیلگون بر رخ آتش فامشان یاسمن در گلزار بودی یا سمندر در تنور. مغان را در «صحرای مغان» زنار ساغر «۴» تا به گردن می آمد، و فغان «۵» را خوشاب خوشه تاک و می سر جوش خوش از پا می افکند. هوا کمان رستم «۶» می کشید و قدح را تیغ افراسیاب

از میان می درخشید.

و أمطر الكأس ماء من أبارقه «۷» فأثبت الدر في أرض من الذهب و سبج [۱] القوم لَمَّا أن رأوا عجا نورا من الماء أم نارا من العنب از این دولت فیروز کار، روزگار استقرار یافت، و زمانه پرغم بر غم اعدای شادمانی از سر گرفت، و نوروز نوآیین از نو، آیین عدل و داد تازه کرد.

ستاره «۸» بست ستاره سماع «۹» کرد سماع «۱۰»

موسم ربیعی از قوت طبیعی بازهار «۱۱» و سرور «۱۲» اظهار سرور کرده بر

[۱]- نو، ط، سیح

(۱)- بمعنی ناشد، خواننده، استعمال شده ولی دیده نشد.

(۲)- آفتاب.

(۳)- هلاک و نقصان. (رب) تباہ. هلاک

(۴)- موج پیاله، شراب و خطی را نیز گویند منحنی که از شراب در پیاله معلوم می شود تا پر شدن پیاله. (برهان)

(۵)- ج فغ، جوان خوش صورت (از برهان).

(۶)- قوس و قرح.

(۷)- ج ابریق.

(۸)- سه تار.

(۹)- وجد و سرور و رقص. (نف)

(۱۰)- گوش.

(۱۱)- ج زهره بفتح اول گیاه و شکوفه. (رب)

(۱۲)- اطراف شاخه های ریاحین (رب).

سر و روی عرایس «۱» غرایس «۲» چمن و عسالیج [۱] «۳» اغالیج «۴» گلشن، از اوراق رائق لایق نثار کرد، فُرش نفس نامیه به تمشیر «۵» فرش زمین تشمیر ذیل «۶» نموده از مخمل فرش «۷» فرش مخمل گسترد. نوازندگان مرگبات از نو، دکان خودآرایی در چهار سوق عالم آخشیجان «۸» گشودند، و گلرخان ریاحین، بی ریا، حین «۹» جلوس همایونش هر یکی برنگی جلوه نمودند [۲].

سلطان الزبیع جاء بالشوک و الشجر، و فی موكبه أفواج النور «۱۰» و

الزهر «۱۱».

من بدائع آثاره بهر البهار «۱۲» و غرّد «۱۳» فی کلّ دوحه الف من الهزار «۱۴». شیوخ السنابل و الرّیاحین شبّوا «۱۵»، و أمارد الاغصان و الامارد شاخوا «۱۶»، و آب النّماء «۱۷» من ماء السّماء الی المشره «۱۸» و المسرّه «۱۹» بالمسرّه و أشرف التّفاح «۲۰» من أطراف

[۱]- ط، اضافه دارد عربیه

[۲]- یو، عالیج

(۱)- ج عروس.

(۲)- ج غریسه، نهال نشانده تا که جای گیرد (ر ب).

(۳)- عسلوجه بضم اول و سکون دوم، شاخ نرم خمیده و سبز. (از ر ب)

(۴)- ج اغلوج بضم اول، شاخ درخت نازک و نرم. (ر ب)

(۵)- برگ و شاخ آشکار کردن (ر ب).

(۶)- تشمیر ذیل نمودن، دامن بکمر زدن.

(۷)- کشت برگ گسترده (ر ب)

(۸)- عناصر.

(۹)- هنگام

(۱۰)- شکوفه. غنچه.

(۱۱)- ج زهره، شکوفه.

(۱۲)- روشن شد و خوش نما نمود گاو چشم (گل زردیست خوشبو).

(۱۳)- آواز خواند.

(۱۴) - بر هر شاخی هزاری از بلبل.

(۱۵) - سنبله ها و ریحانهای پژمرده جوان شدند.

(۱۶) - و شاخهایی که چون جوانان ساده زنج بودند و شاخه های بی برگ پر شدند (شکوفه برآوردند).

(۱۷) - بازگردید رشد و رویدن

(۱۸) - روی زمین و نبات آن (رب)

(۱۹) - اطراف ریاحین (رب).

(۲۰) - سیب.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۸۰

السَّيْبُ «۱» كزهره النجوم من شاطى مجرى المجزّه «۲»، و انار الرّمان «۳» من الاوراق «۴» الخضرء بصنع الله «الذى جعل لكم من الشجر الأخضر نارا» «۵»

ورد الربيع فمرحبا بوروده و بنور بهجته و نور ووروده «۶» و الورد فى أعلى الغصون كأنه ملك تحفّ به سراة جنوده «۷» اعتدال فصل

اردیبهشت دم سردی [۱] از دی [۲] «۸» بهشت، و دبیر مولده «۹» خط ریحان «۱۰» با قلم سنبل بر اوراق بوستان نوشت، و باد بزبان «۱۱» بر رغم خزان بسان رنگرزان آثار «صَبَغَهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صَبَغَهُ» «۱۲» در الوان ریاحین و رنگ رزان ظاهر کرد و سَبَاك «۱۳» بهار از شباک «۱۴» اشجار به صنعت صیغت «۱۵» عمل متبت بکار برده از شکوفه و نسترن نقره شاخدار «۱۶» از بوته شاخسار برآورد.

شعر [۳]:

ذَهَبٌ حَيْثُ مَا ذَهَبْنَا وَ دَرَّ حَيْثُ مَا دَرْنَا وَ فُضَّ هُ فِي الْفُضَاءِ «۱۷»

[۱]- بو، و سردی. عت، ط، و مسردی

[۲]- عت ذی

[۳]- ط، ندارد

(۱)- سیبه، رک تعلیقات بر ح ۷ ص ۳۵۵

(۲)- نجوم ج نجم، گیاه. شاطی، نهر. مجره، کاهکشان

(۳)- انار.

(۴)- از برگ ها

(۵)- آنکه آفرید برای شما از درخت سبز آتش. (از آیه ۸۵ سوره یس).

(۶)- ج ورد، گل.

(۷)- رک تعلیقات

(۸)- ماه اول زمستان.

(۹)- قوه نامیه.

(۱۰)- رک ح ۹ ص ۵۹ و مقصود از خط ریحان نوشتن، رویاندن ریاحین است.

(۱۱) - وزان

(۱۲) - رنگ آمیزی خدا و کیست بهتر رنگ آمیز از خدا (از آیه ۱۳۲ سوره بقره).

(۱۳) - گدازنده طلا و نقره.

(۱۴) - ج شبکه.

(۱۵) - صیغه، زرگری.

(۱۶) - نقره پاک و بی غش. (برهان)

(۱۷) - زر است هر جا رفتیم و گوهر است هر چه گردیدیم و سیم است در فضا.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۸۱

قوه [۱] غذایی «۱» و سحاب غدیه از ورد شاداب خزانه باغ را نمونه گنج شادورد «۲» ساخت، و نسیم بهار از افشاندن

سیم بهار «۳» صحن راغ «۴» را قرینه گنج باد آور «۵» نموده از شمال [۲] شاخه «۶» فروردین در شاخهای نوائع «۷» انواع تنوع «۸» ظهور یافت، و از صفای کافور «۹» نخل متباسق [۴] «۱۰» و انوار «۱۱» کافور «۱۲» متناسق «۱۳» هوای کافور پزدی «۱۴» بمزاج کافور «۱۵» خلد متبدل گشت.

از رنگ آمیزی قوای نباتی قباء «۱۶» شاخسار خود را به قبای گلگون بر آراست، و بشوق انگیزی هوا در سهول «۱۷» و قنان «۱۸»، قیان «۱۹» قتان افنان «۲۰» برقص برخاست.

عندلیب و عندلیل «۲۱» از صفق «۲۲» موائل «۲۳» متمایل، زمزمه سرایی آغاز نهاد، و از

[۱]- ط، قوت.

[۲]- عت نسیم.

[۳]- ط، باد شاخه

[۴]- نو، ط، و هوای کافور نیروی از صفای کافور نخل متباسق و انوار کافور متناسق.

(۱)- غذادهنده، و قوه غذایی نیرویی است که غذا را در بدن تحلیل می برد. (از رب)

(۲)- گنج شاد آورد، نام گنج هفتم است از هشت گنج خسرو پرویز (برهان).

(۳)- شکوفه گل. گاو چشم.

(۴)- مرغزار و صحرا (برهان).

(۵)- گنج باد آورد، گنج دوم خسرو پرویز (برهان).

(۶)- معتدل از هر چیزی. (رب).

(۷)- شاخهای خمیده (رب).

(۸)- جنیدن شاخ (رب).

(۹)- شکوفه خرما.

یا غلاف آن (ر ب).

(۱۰) - بالنده (باب تفاعل دیده نشد).

(۱۱) - ج نور، شکوفه و غنچه. (ر ب)

(۱۲) - گیاهی است خوشبو که گلش مانند گل اقحوان باشد. (ر ب).

(۱۳) - آراسته. (ر ب).

(۱۴) - هوای کافوریز، هوای برفناک.

(۱۵) - چشمه ایست در بهشت. (ر ب)

(۱۶) - مؤنث اقب، باریک و لاغر میان. (ر ب)

(۱۷) - ج سهل، مقابل جبل.

(۱۸) - ج قن بضم

اول، کوه خرد. (رب)

(۱۹) - ج قینه بفتح اول، سرود گوی.

(۲۰) - شاخها

(۲۱) - در تمام نسخ بجز (ط) عندبیل است و صحیح نیست چه عندبیل تصحیفی است از عندلیب. و صحیح عندلیل است بمعنی گنجشک چنانکه در بعض حواشی نیز گنجشک معنی شده.

(۲۲) - دست بهم زدن

(۲۳) - در حواشی درخت پرشاخ معنی شده. (مدرك يافت نشد)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۸۲

دست افشانی غصن «۱» غصّ [۱] «۲»، جمیله خمیله «۳» و غنچه غنجه «۴» در شبستان چمن و آغوش بستان بتبسم لب گشاد.

ریب «۵» الاشجار رضیع [۲] و مصنوع الورد المصبوغ سنیع «۶» و أریج [۳] «۷» الریح فی شفاء علیل الجوّ مذیع، و ماء الورد الطّریّ «۸» فی إسقاء [۴] غلیل «۹» الجوّ شفیع، و الاطلاع [۵] من الطّلال غضیر «۱۰»، و حباب الحبوب من الخضره نضیر «۱۱»، و الاشجار من الشّیخ «۱۲» شابّ، و الثّعب تترقرق من الاعشاب «۱۳»، و حدود الشّقائق محمّره و ثغور الاقاحی مفتّره «۱۴» و عیون النّرجس مصفره و شفاء المنابع مخضّره. بل هی لمیاء الظلال [۶] من الخضره «۱۵» و أحداق الحدائق النّاظره «۱۶» ناظره و جنات الجنّات الزّاهیه «۱۷» زاهره. و غدبات «۱۸» المنابت متوّجه و هامات. الغصون متوّجه «۱۹» و حافات المناهل

[۱] - نو، ط، غصن

[۲] - نو، ط اضافه دارد. و طراز الریاض و شیع و فضائها وسیع و صنعها نصیع

[۳] - یو، نو، ط اریج

[۴] - یو، اشفاء

[۵] - یو، و الاطلاع

[۶] - نو، ط، للی الضلال

(۱) - شاخ

(۲) - تازه. (ر ب)

(۳) - درختان انبوه (ر ب).

(۴) - با کرشمه (ر ب).

(۵) - پرورده. (ر ب)

(۶) - خوب رو و نیکو است.

(۷) - دمیدن بوی خوش. (ر ب) بوی خوش (مهذب الاسماء)

(۸) - تازه

(۹) - در سیراب ساختن سوزش تشنگی.

(۱۰) - و تل ها از بارانهای خرد سبز است.

(۱۱) - و سرپوش دانه ها از سبزی شادابست.

(۱۲) - باران بزرگ (خرد، نسخه بدل) قطره (مهذب الاسماء).

(۱۳) - و آبهای روان می درخشید از گیاهان تر.

(۱۴) - و لب های اقحوانها خندانست.

(۱۵) - بلکه آن از سبزی سایه انبوه است.

(۱۶) - شاداب.

(۱۷) - تر. تازه. نیکومنظر.

(۱۸) - شاخها.

(۱۹) - و فرق سرشاخها تاجدار است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۸۳

متدبجه «۱»، و جباه الغدران «۲» متغصنه [۱]، و جفون التّوار متوسنه [۲] «۳»، و شارب التّبت قد طرّ «۴»، و هارب البرد قد فرّ «۵»،
و الدّهر قد ثمل و أفاق «۶»، و الزّهر قد شمل الآفاق.

ایام نوبهار از جلوه گل‌های آتشی و آذرگون «۷» و زند خوانی «۸» زندخوان «۹» آتشکده نوبهار «۱۰» شد، و هزار دستان با هزار
دستان دستان سرای بستانسرای گلزار. نرگس باغات، با غانیات «۱۱» هم چشمی آغازید، و صبای «۱۲» اشجار از صبای أسحار
«۱۳» بتمایل «۱۴» گرایید. اغصان «۱۵» ابر آذاری «۱۶» بتطربه و اغصان «۱۷» اغصان پرداخت، و گلبنان نهال «۱۸» و نهال «۱۹»
أخضر «۲۰» قامت رعنائی برافراخت، و شبم نسانی مشام زمانه را بعرق بهار «۲۱» برآمیخت، و عرصه چمن از ظهور ازاهیر
«۲۲» از هزار [۳] طرف

[١]- يو، متغضه.

[٢]- نو و ط اضافه دارد: و الافنان مورقه و الاوراق مفتنه و خد الخیری مورد و حد العرار مجرد و عرف النهار قد تارج و وجه البهار قد تضرج و عذار البنفسج قد بقل و

عذر الزمان قد قبل.

[۳]- نو، ط، ازاهیر ازهر

(۱)- کناره های آبشخورها مزین است

(۲)- ج غدیر، آبگیر.

(۳)- و پلک های غنچه ها خواب آلود است.

(۴)- بروت رستنیها دمید.

(۵)- و سرمای کلان سال بگریخت.

(۶)- مست گردید و بهوش آمد.

(۷)- نوعی شقایق. گل همیشه بهار. (برهان)

(۸)- زند خواندن، خواندن تفسیر اوستا.

(۹)- بلبل.

(۱۰)- آتشکده بلخ. (رک تعلیقات برهان قاطع از آقای دکتر معین ص ۲۱۸۳).

(۱۱)- ج غانیه، زنی که بی نیاز باشد به خوبی خود از پیرایه. (ر ب)

(۱۲)- در حواشی کودکان معنی شده ولی بدین معنی صبا یا است ج صبی، و صبا بکسر اول، بمعنی کودک است نه کودک

(۱۳)- ج سحر.

(۱۴)- به چپ و راست رفتن.

(۱۵)- پیوسته باریدن. (ر ب)

(۱۶)- آذار نام ماه اول بهار است

(۱۷)- اغصنت الشجره، نبت اغصانها (اقرب الموارد) و در اینجا متعدی استعمال شده

(۱۸) - ج ناهل، سیراب. (رب)

(۱۹) - درخت موزون نورسته. (برهان)

(۲۰) - سبز

(۲۱) - در آن ایهامی است به عرقی که از گل نارنج گیرند.

(۲۲) - جمع ازهار و ازهار ج زهره شکوفه

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۸۴

رنگ خودنمایی ریخت «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَيِّحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَّامًا فَتَرَى الْوَدَّاقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ» «۱» جلّ جلاله

شموس و أقمار من الزهر طلع «۲» لدى اللّهُ في أكنافها متمّع كأنّ عليها من مجاجه «۳» زهرها لآلى إلا أنّها منه المع «۴» نشاوى
تثنيها الرّياح فتثنى «۵» فيلثم بعض بعضها ثمّ يرجع شوخى شاخ ارجوان «۶» از جوان و پير دلهاى صنوبرى بربود، و فوح «۷»
فوح عبير أقاحى «۸»

بر رعم انف دی، خرشوم «۹» و خیشوم [۱] «۱۰» خشام «۱۱» را بعطر عبیر [۲] برآمود «۱۲»، و روائح گلها طبقات أطواد «۱۳» را از شمایم عنبرین شمامه. عنبر کوه بر کوه «۱۴» ساخت، و قطرات شبنم خدود «۱۵» ورد طری «۱۶» را أجمل من درر البحور علی نحوور الحور «۱۷» پرداخت. از رقص درختان سبز جنان [۳] «۱۸» در آن احیان در

[۱]- نو، خشروم

[۲]- یو، از کلمه بر رعم، تا اینجا را ندارد.

[۳]- یو، ط، اضافه دارد: در جنان و جبال

(۱)- آیا نمی بینی اینکه خدا میراند ابری را سپس سازواری می دهد میان آن، سپس می گرداند آن را متراکم پس می بینی باران را بیرون می آید از لابلای آن (از آیه ۴۳ سوره نور).

(۲)- ج طالع، برآینده

(۳)- شیره.

(۴)- درخشنده تر است.

(۵)- مستانی که دو تا می کند آنها را باد پس دو تا می شوند

(۶)- ارغوان.

(۷)- دمیدن. (ر ب)

(۸)- ج اقحوان.

(۹)- بینی کوه بر وادی یا بر زمین هموار. (ر ب)

(۱۰)- بن بینی و اندرون بینی. (ر ب)

(۱۱)- کوه بلند.

(۱۲)- برآمیخت. (از برهان)

(۱۳) - ج طود بفتح اول و سکون دوم، کوه یا کوه بزرگ (رب).

(۱۴) - عنبر مطلق را گویند و آن نوعی از عنبر است که طبق بر طبق بر روی هم نشسته است (آندراج)

(۱۵) - ج خد، رخسار.

(۱۶) - گل تازه.

(۱۷) - زیباتر از درهای دریاها بر گلوگاه های حوریان.

(۱۸) - جامه (رب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۸۵

جبال «۱»، و جَبان «۲»، جنان «۳» جبان «۴» جنان «۵» چنان فرح انگیز گشت که بی اختیار از صدور «۶»

آثار وجود و طرب بصدور می پیوست، و از نکته لاله و سنبل توده زمین بحدی مشک آیین شد که کاروان نسیم از بلاد سنبل [۱] «۷» بار چین می بست «فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» «۸»

و الغيم بين ممسك و معنبر [۲] «۹» و الماء بين مصندل [۳] و مكفر «۱۰» و الروض بين مدملج «۱۱» و متوج و الورد بين مدرهم و مدتر «۱۲» و الارض قد لبست قميصا أخضرا تختال «۱۳» فيه بطيلسان أحمر و تروقنا «۱۴» بلطائف و ظرائف من حسن منظرها و طيب المخبر سبحان محى الارض بعد مماتها و كذاك يحيى الخلق يوم المحشر

[۱]- ط، اضافه دارد: و رياحين

[۲]- يو، مغير. نو، ط، نو، ط، مقتر

[۳]- ط، نو، ط، مضلل.

(۱)- کوهها.

(۲)- صحرا (ر ب).

(۳)- دل. (ر ب)

(۴)- ترسو.

(۵)- جماعت مردم. (ر ب)

(۶)- ج صدر، سينه.

(۷)- نام ولايتی است در هندوستان (حواشی)

(۸)- پس بنگر باثار رحمت خدا چگونه زنده می کند زمین را پس از مردن آن (از آیه ۴۹ سوره روم).

(۹)- مشک آميخته و عنبر آگين،

(۱۰)- صندل آميخته و کافور آميخته.

(۱۱)- بازوبند شده

(۱۲) - درهم و دینار داده.

(۱۳) - می نازد.

(۱۴) - بشگفت درمی آورد ما را.

در بیان تسخیر قندهار و قلع افاغنه بتأیید رب العالمین [۱]

در بیان تسخیر قندهار و قلع افاغنه بتأیید رب العالمین [۱]

«فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ» [۱] بعد از آنکه از وشیزه «۲» نرم و شیره «۳» بزم استحصال روح و استرواح روح و استجلاب آیاتق «۴» نعمت «۵» و استحلاب أفویق «۶» نعمت بعمل آمد، و جشن نوروزی با فرّ و فیروزی و یمن و بهروزی [۲]

بکام توزی و بهجت اندوزی انقضا یافت، نقشبندان قضا و قدر به خامه شوق تسخیر «قندهار» نقش قندهار «۷» بر لوح ضمیر اقدسش برانگیختند و بمفاد «مژه عیش و مژه جیش» «۸» اعلام [۳] عالم افروزی و کوبه رزم سازی و عدو سوزی بجانب مقصود اهتزاز، و نسر نسرین «۹» رؤیت نسرین نکهت رایت خاقانی به اوج خصم افکنی پرواز گرفت، و در عرض راه بعرض رسید که در کوهستانات بختیاری «علی مراد» مراد «۱۰» مراد را به قلاده تمرد و گردنکشی مقلد

[۱]- یو، این سطر را ندارد

[۲]- ط، بهروزی

[۳]- ط، احلام.

(۱)- پس بنگر چگونه بود پایان (حال) تبهکاران (آیه ۱۴ سوره نمل)

(۲)- نازبالش بسیار پنبه (از ر ب).

(۳)- این کلمه مشکوک بنظر می رسد یو، ط، بهمین صورت و در نو، شین ضبط شده شاید صورت متن صحیح است و از شیره نوعی شراب مقصود است که بنقل برهان بوزه و بنگاب را در یکدیگر داخل کنند.

(۴)- ج انیق (حواشی) ج ناقه (المنجد) و اضافه تشبیهی است

(۵)- نعمه، آنچه بدان دیده روشن شود (از ر ب).

(۶)- ج فیهه، شیری که میان دو دوشیدن گرد آید در پستان.

(۷)- نقش قندهار، صورت خوب و دلکش (برهان).

(۸)- گاهی در خوشی و گاهی در جنگ (ر ک مجمع الامثال).

(۹)- نسر واقع و نسر طایر که دو ستاره اند، نسر واقع در جنگ رومی و نسر طایر بر پر عقابست (التفهیم ص ۱۰۲ و ۱۰۳).

(۱۰)- گردن.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۸۷

ساخته. هر چند که انبعاث «۱» عتاق الطَّيْر «۲» به مطارده «۳» بغاث «۴» شکسته بال لایق نمی نمود، اما

هنگامی که سلطان گیتی ستان مهر، تیغ استیلا برکشید فرقی «۵» در فرق «۶» فرق «۷» انجاد «۸» و اغوار «۹» نگذارد، و بشیب «۱۰» و شاب «۱۱» و نشیب و فراز امتیاز ندهد.

بعد از ورود بحوالی «برورود» «۱۲» بعزم تنبیه آن طایفه که در شنخوب [۱] «۱۳» راسیات «۱۴» مانند شقاوت در قلوب قاسیات مقام داشتند زرده «۱۵» عزیمت را بجانب «زرد کوه» جلوه گر ساختند. طاغیان از وصول آن نازله ناگاه، آگاه گشته بخت را معرض «۱۶» و زمانه را معارض و جان و مال و خانمان را در معرض عوارض دیده مقز و مقرّی نیافتند. بشوامخ قلل و بوازخ «۱۷» جبل، ابادید «۱۸» و عبادید «۱۹» مشمعل «۲۰» گشته نیزه گذاران ناوک افکن مانند شعاع شمس «ذهبوا شعاعا» «۲۱» بر اطراف کوه و دشت پویه زن، و سایه برانداز هستی اهل فتن شدند، و پیادگان کوه جگر کوه آسا دامن

[۱]- همه نسخ شخوب

(۱)- فرستادن.

(۲)- مرغان شکاری (ر ب).

(۳)- راندن.

(۴)- مرغی است دیرپر تیره رنگ (ر ب).

(۵)- تفاوتی.

(۶)- تارسر.

(۷)- ج فرقه.

(۸)- ج نجد، بلندی.

(۹)- ج غور، گودی.

(۱۰)- کوهها که از برف سپید است. (اقرّب الموارد)

(۱۱)- معنی مناسب یافت نشد

(۱۲)- بر برود، نام ناحیتی است در بختیاری چهارلنگ.

(۱۳) - سر کوه.

(۱۴) - کوههای محکم و استوار. (ر ب)

(۱۵) - اسب زرد رنگ (برهان).

(۱۶) - روگردان

(۱۷) - ج بازخ، کوه سخت بلند (مهدب الاسماء بنقل لغد).

(۱۸) - ذهبوا تبادید و ابادید، رفتند پریشان و متفرق (ر ب).

(۱۹) - پریشان. (ر ب)

(۲۰) - متفرق.

(۲۱) - رفتند پریشان و متفرق (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن،

بر کمر زده در غولها «۱» و بیغوله ها و اودیه «۲» لاخ «۳» از پی غولهای آن دیولاخ «۴»، قدم فرسای طلب گشته آن گروه را از کوهستانات سپهر آهنگ که فرسنگ در فرسنگ جز سنگ، و خرسنگ «۵» نبود، فوج فوج بدست آورده از پا در افکندند.

سفینه حال «علی مراد» از لطمات امواج افواج منصوره در چار موجه حیرت گسسته شرع و شکسته مرادی «۶» بر سنگ نامرادی آمده زنده دستگیر شد، و بامر و الا مقطوع الیدین «۷» و مجذوذ الزجلین «۸» گشته دو روز در گریوه «۹» هستی «کذماء المذبوح و ارتکاض المجروح» «۱۰» بی دست و پا دست و پا می زد تا سر پرشر بر سر سرکشی گذاشته به مطموره «۱۱» نیستی پیوست، و از آنجا با شوکت کسری و جم، هور «۱۲» سعادت بر ساحت حال جمهور اهالی اصفهان «وصفها لا یتّم بالقلم» «۱۳» تابان، و آن ولایت را مرکز رکاز «۱۴» شوکت و شان ساخته «۱۵» از خانه زین و برزین «۱۶» در خانه های پرزین «۱۷» زرین آرام گزین گشتند، و از عثیر «۱۸» عبیر بیز ادهم جهانگرد، و گرد رخس مهر درخش گیتی نورد، خاک آن وادی را در انظار اولو الابصار خاصیت سرمه اصفهانی بخشیدند.

(۱) - غار (برهان).

(۲) - ج وادی.

(۳) - پسوند مکانست که با آخر کلماتی چون نمک، سنگ، دیو، افزوده شود. مؤلف برهان افزایش، بدون ترکیب گفته نمی شود، و بهر حال اودیه لاخ ترکیب نادرستی است.

(۴) - جای دیو.

(۵) - سنگ بزرگ ناهموار ناتراشیده.

(برهان).

(۶) - ج مردی بضم اول، چوبی که بدان کشتی رانند. (ر ب)

(۷) - بریده دو دست.

(۸) - دو پا بریده.

(۹) -

(۱۰) - مانند جنبش آخرین گلو بریده و اضطراب کردن خسته

(۱۱) - نهان خانه زیر زمین. (ر ب)

(۱۲) - آفتاب.

(۱۳) - وصف آن تمام نمی شود به خامه (نوشتن).

(۱۴) - سیم و زر کان. مال نهان کردن.

(۱۵) - مسند الیه این فعل نادر است

(۱۶) - صحرا، کوه، محله. (برهان)

(۱۷) - آرایش. (ر ب)

(۱۸) - خاک و گرد و گل. (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۸۹

و کأثما نقشت حوافر خيله للناظرين أهله في الجلمد «۱» و کأن طرف الشمس مطروف و قد جعل الغبار لعينها كالآثم «۲» بعد از چهل روز با گروه ضرغام بأس ترک، و افواج سترگ از راه کرمان و بیابان «گرگ» «۳» متوجه مقصد شدند، و در نهم ذوالحجّه حجّه «۴» تسع و اربعین و مائه بعد الالف «۵» جانب شرقی «قندهار» محل موسوم به «سرخ شیر» مضرب خیام گردون نظیر و از وجود دلیران و کثرت رمح و سنان نمودار بیشه شیر گردید. به مهندسی عزم راسی «۶» اساس شهر سپهر استیناس استبناء «۷» و مراغم «۸» مدغم «۹» فلک مماس که مرغم «۱۰» اساس فلک [۱] بودی استعلا یافته اسواق «۱۱» محتوی بر حوانیت «۱۲» و خانات «۱۳» و مشتمل بر حمام و رباطات «۱۴» ترصیف «۱۵» و ترصیص «۱۶» و تأسیس و تلصیص «۱۷» پذیرفت و در تتمیم سور «۱۸» آن حصن «۱۹» تمیم «۲۰» اهتمام، و در یک ماه تمام چون ماه تمام، آن ماه «۲۱» تمام

[۱] - ط، ملک صولت

(۲) - و گویا دیده آفتاب آسیب دیده است

و قرار داده غبار را برای دیده اش سر مه.

(۳) - چنین است در نسخ ولی در لاکهارت و نقشه ستاد ارتش و بغایری گورگ نوشته شده و گورگ غیر از کرگ است و گویا هر دو نقطه سر راه نادر بوده است و معلوم نیست مقصود مؤلف کدامست.

(۴) - سال. (ر ب)

(۵) - ۱۱۴۹ ه. ق.

(۶) - محکم. استوار. (از ر ب)

(۷) - بنا گذاشتن.

(۸) - قلعه. (ر ب)

(۹) - تکیه کرده بر ستون. (از ر ب)

(۱۰) - بینی به خاک مالنده.

(۱۱) - ج سوق، بازار.

(۱۲) - ج حانوت، دکان

(۱۳) - ج خان، سرا.

(۱۴) - ج رباط، کاروانسرا

(۱۵) - برهم نهادن سنگ و خشت در بنا.

(۱۶) - استوار کردن. (ر ب)

(۱۷) - استوار کردن. (ر ب)

(۱۸) - باره.

(۱۹) - قلعه.

(۲۰) - سخت، تمام.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۹۰

گشت، و در اطراف قلعه «قندهار» نیز همه جا بفاصله نیم فرسخ آطام «۱» متینه «۲» و حصون «۳» حصینه «۴» و بروج رصینه «۵» احداث، و در هریک از آن مصانع «۶» بتأیید قیوم صانع بندق اندازان [۱] «۷» نامدار [۲] و جنگجویان نصرت مدار رایت افراز قرار گشته بحکم «خُدُوهُمْ وَ احْصُرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ» «۸» قدم بقدم باضباب [۳] «۹» و احتوای قلعه پرداختند.

یک سال بدین منوال حتار [۴] «۱۰» و حصار بیطش «۱۱» و بأس «۱۲» یلان «إِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ» «۱۳» محصور و منضغط «۱۴» می بود، تا سال به نهایت رسیده کار به کار گشایی آن نهنگ پیکر «۱۵»، ازدها دهان، رویین تن، آهنین روان، آتشین گوش، تیزهوش، برق آهنگ، رعد خروش، سیاه اندرون، سخت دل، صف شکن، جمعیت گسل،

نارین قلعه، شهر بند، عزم کوه، پابرجای عرصه رزم، اندام هیئات خصم را ناری «۱۶»، مزاج دشمن سوزی را

[۱]- یو، بندق.

[۲]- نو، هزار.

[۳]- نو، اجناب.

[۴]- یو، جتار. ط، ختار

(۱)- ج اطم بضم اول و دوم، قلعه سنگین. (ر ب)

(۲)- محکم.

(۳)- ج حصن، قلعه

(۴)- استوار. (ر ب)

(۵)- محکم. (ر ب)

(۶)- ج مصنعه. هر بنای محکم و استوار از قصر و قلعه و مانند آن (ر ب).

(۷)- گلوله گلین و مانند آن. (ر ب)

(۸)- بگیری آنان را و بازداریدشان و بنشینید برای (کشتن و اسیر گرفتن) آنان در هر کمینگاهی (از آیه ۵ سوره توبه).

(۹)- مص باب افعال، فرا گرفتن.

(۱۰)- هر چه فراز گیرد چیزی را گردوی (ر ب).

(۱۱)- حمله کردن. (ر ب).

(۱۲)- قوت و دلیری (ر ب)

(۱۳)- گاهی که حمله بردید و سخت گرفتید، حمله بردید و سخت گرفتید. درحالی که جباران هستید (از آیه ۱۳۰ سوره

(۱۴) - مقهور (المنجد).

(۱۵) - از اینجا وصف توپ است.

(۱۶) - جامه پوشیدنی (برهان)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۹۱

جزء [۱] ناری «۱»، ریخته قالب «وَأَسِيلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقَطْرِ» «۲» المذی کان اسه [۲] من النحاس «۳» و نحاسه من الصّيفر «۴» «تزمی
بِشَرِّ كَالْقَصْرِ كَأَنَّهُ جَمَالَتْ صُفْرٌ» «۵» مبارز پیش جنگ میدان کارزار، بالانشین صفوف «أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ»
«۶»، عیسی گردون نشین سپهر جنگ، دجال یک چشم پرریوورنگ، تمساحی که طعمه اش رصاص مذاب «۷» و ثعبانی «۸»
که دم تفسیده اش [۳] «۹» سموم عذاب، چون از مفاد «تَلْفَحُ وَجُوهَهُمُ النَّارُ» «۱۰» به گوشش اخبار شنود، از سوز

درون بخروشد و چون از امارت «۱۱» «يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ» «۱۲» بوی فتیله به دماغش رسد بی تابانه از دل تابناک بجوشد.

اذا عوى من القلب المظلم تظن أنه معاويه «۱۳» ام ابو لهب امه هاويه «۱۴» کلا بل «عاملة ناصبه تصلى ناراً حاميه» «۱۵» الناظرون لكل منها «يقولون إنه

[۱]- نو، حر ناری.

[۲]- نو، رشه

[۳]- ط، تفنده

(۱)- آتشی.

(۲)- و جاری کردیم برای او چشمه مس گداخته (از آیه ۱۱ سوره سبا).

(۳)- اساس او از مس بود.

(۴)- و آتش و دود آن از روی.

(۵)- می افکند شراره ها بر شراره مانند کوشکی گویا که آن شتران زردند (از آیه ۳۲ و آیه ۳۳ سوره مرسلات).

(۶)- آنان نمی خورند در دلشان مگر آتش (از آیه ۱۶۹ سوره بقره).

(۷)- ارزیز گداخته.

(۸)- اژدها.

(۹)- به غایت گرم شده. (برهان)

(۱۰)- می سوزاند روهاشان را آتش (از آیه ۱۰۶ سوره مؤمنون)

(۱۱)- نشانه، علامت.

(۱۲)- روزی که ایشان در آتش سوخته شوند (آیه ۱۳ سوره الذاریات)

(۱۳) - اگر بانگ کند از دل تاریک گمان بری سگ ماده آزمند گشن است. (و در کلمه معاویه ایهامی است به معاویه بن ابی سفیان)

(۱۴) - یا ملازم زبانه آتشی است (و در آن ایهامی است بابی لهب معروف) مادر او دوزخ است (مأخوذ از آیه ۶ سوره القارعه).

(۱۵) - نه بلکه (عمل کننده رنج کشنده است درمی آید به آتش به نهایت گرمی رسیده) (آیات ۳ و ۴ سوره غاشیه).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۹۲

لَمَجْنُونٌ» «۱» «إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ» «۲». فی مقابل الخضم يلهب «عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ» «۳» و فی میاقد

«۴» الحرب يحكى من «نارُ الله الموقده التي تطلع على الأفئدة» «۵» «لهم فيها زفيرٌ وشهيقٌ» «۶» و في المجاهره بصوت جهورى يصيح «۷» «ذوقوا عذاب الحريق» «۸» «يغلى في البطن كغلي الحميم» «۹»، و إذا حرّ من الغيظ لا يعرف الحرّ من العبد و العدو من الحميم «۱۰» شوى «۱۱» الحرق [۱] و قوى الخرق [۲] «فيه ظلماتٌ و رعيدٌ و بزقٌ» «۱۲» مسعر يسعر السعير على الخصوم بسباره «۱۳» و يرتجز في المعارك انا الذى لا يصطلى بناره «۱۴» بارقه يرتعد القلوب لصواعق وميضها «۱۵» و لوامع آثارها و لا انسبها [۳] لأن نجارها نارها «۱۶».

[۱]- يو، يحرق.

[۲]- يو، يحرق.

[۳]- يو، و لا نسبها

(۱)- نگرنده بهر يك از آنها (می گویند همانا او هر آینه دیوانه است (از آیه ۵۱ سوره الحاقه).

(۲)- آنگاه که غلهای آتشین در گردن ایشانست و زنجیرها، کشیده می شوند. (از آیه ۷۳ سوره مؤمن)

(۳)- در مقابل دشمن زبانه می زند (بر آنان آتش فراگیرنده). (از آیه ۸ سوره همزه)

(۴)- ج موقد بفتح اول و کسر سوم، جای افروختن (رب).

(۵)- آتش برافروخته شده خدا، آتشی که برآید بر دلها (آیات ۶ و ۷ سوره همزه)

(۶)- برای آنان در دوزخ است ناله بلند و زار (از آیه ۱۰۸ سوره هود).

(۷)- و هنگام جنگ کردن رویا روی به بانگ درشت فریاد می کند.

(۸)- بچشید عذاب سوزان را. (از آیه ۱۷۷ سوره آل عمران یا آیه ۵۲ سوره انفال).

(۹)- می جوشد در شکمها چون جوشیدن آب گرم. (از آیه ۴۵ و ۴۶ سوره دخان).

(۱۰)- و چون گرم شود از بسیاری خشم نشناسد آزاده را از

بنده و دوست را از دشمن.

(۱۱) - کباب شده. بریان شده.

(۱۲) - در آن، تاریکی هاست و تندر و درخش. (از آیه ۱۸ سوره البقره).

(۱۳) - آتش افروزنده ایست که می افروزد زبانه را بر دشمنان به گرمی خود.

(۱۴) - فلان لا یصطلی بناره، دلاوریست که کسی تاب مقاومت او را ندارد. (رب)

(۱۵) - درخشیدن آن.

(۱۶) - یقال ما نار هذه الناقه، ای ما سمتها. لا تنسبوها و انظروا ما نارها، و نجار اصل و نسب بود (ر ک مجمع الامثال)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۹۳

یعنی توپ منوط و معلق گردید. توپهای کوپ «۱» کوب قلعه گشا را که گاو گردون «۲» گاو گردون «۳» آنها را می شایست بذروه «۴» کوه [۱] کشیده برج مشهور به «برج ده ده» را به سنگ رعد چون دل محنت زده ساختند. بیوت «۵» ساکنان از گلوله توپ و زنبورک نمونه خانه زنبور گشت، و احوال قلعه‌گیان از خوف حاوی «۶» فحاوی «۷» «يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ» «۸» گردید.

پس خدیو فیروز روز در شب پنجشنبه بیست دوم ماه ذیقعد با فوجی از ابطال مقتحم «۹» که تصور تساور «۱۰» و تسور «۱۱» در خود می کردند در جانب کوه «چهل زینه» در مکنم کمین قرار گرفتند. دلاوران هنگامی که اذان فجر قرین آذان «۱۲» گردید باذن والا صف صف، اقامت رسم یورش کرده به نیت تسخیر قلعه تکبیر کشیده رو بجانب «برج دده» آوردند. در فاتحه این نماز «۱۳» جمعی از اخلاص کیشان محراب «۱۴»، در محراب حرب، از تتابع سهام دل دوز و ترادف گلوله های جانسوز هیئات رکوع و سجود گرفت.

إذا ركع القنا «۱۵» الخطی صلوا صلاه جل واجبها

السَّجُودَ لِيَكْنَ بِحَكْمِ قَضَا مَقْصُودِ اِدَا «۱» نَشَد «بَاتت بَلِيلَه حَرَّه» «۱۶» وَ دَر كَرْت ثَانِي كَرِه

[۱]- یو، از کلمه توپهای تا اینجا ندارد.

(۱)- کوه (برهان).

(۲)- گاو فلک.

(۳)- ارابه.

(۴)- بالا.

(۵)- ج بیت، خانه.

(۶)- فراگیرنده

(۷)- ج فحوی.

(۸)- می نهند انگشتانشان را در گوشه‌هایشان از (بانگ) صاعقه‌ها از بیم مرگ (از آیه ۱۸ سوره بقره).

(۹)- بی اندیشه در کار در آینده (ر ب). بی باک

(۱۰)- ظاهر شدن. (ر ب)

(۱۱)- بر دیوار برآمدن

(۱۲)- ج اذن، گوش

(۱۳)- فرمانبرداری (برهان)

(۱۴)- جنگاور. دلیر. (ر ب)

(۱۵)- نیزه

(۱۶)- هنگامی گویند که شوی بر ربودن دوشیزگی زن توانا نشود. (ر ک مجمع الامثال) برای مغلوب مثل زنند

از کار قلعه گشاده گشت «باتت بلیله شیاء» «۱». تبیین این مقال آنکه در شب دوم ذی حجه [۱] مطابق سنه خمسین و مائه بعد الالف «۲» که سه روز از نوروز نیلان نیل «۳» گذشته بود از هر فرقه فوجی و از هر بحر موجی به تحضیض [۲] «۴» طایفه بختیاری نامزد بامر [۳] یورش گشته در زوایا و تخاریب «۵» جبل و خفایای حصار اختبا «۶» و اجتنان [۴] «۷» اختیار کردند، «قرع للامر ظنوبه» «۸». در اول ظهر که اعداء عصر دولت بی زوال را وقت زوال و دم پسین بود مستقدمان مقدم «۹» بأقدام «۱۰» اقدام «۱۱»، اقدام بتقدیم فرمان نموده خدیو سلیمان شکوه نیز بعزم کوهه «۱۲» بر کوهه «۱۳» کوه پیکر چون آفتاب بر سر کوه برآمده سواران از اطراف سور «۱۴» سورن «۱۵» انداختند، اما طایفه بختیاری را بخت یاری کرده

بسرعت بخره [۵] «۱۶» از طرف «برج ده ده» قدم بر فراز آن حصن فلک منظره

[۱]- ط، ذالحجه.

[۲]- نو، تخصیص.

[۳]- ط، و بامر

[۴]- یو، اختبا اختیار و اجتنان

[۵]- یو، بخره

(۱)- هنگامی گویند که شوی دوشیزگی زن را بر باید (ر ک مجمع الامثال) برای غالب مثل زنند.

(۲)- ۱۱۵۰.

(۳)- سال مار.

(۴)- برانگیختن بر جنگ. (ر ب)

(۵)- سوراخها مانند خانه های زنبور. (ر ب)

(۶)- پنهان شدن.

(۷)- پوشیده شدن. (ر ب).

(۸)- و در مجمع الامثال، قرع له ظنوبه، ظنوب، کرانه پیشین ساق یا استخوان خشک ساق یا طرف استخوان ساق. و میخی است در کعب سنان که سر نیزه در وی رود. برای کسی مثل زنند که بکوشد و سستی نکند (ر ک مجمع الامثال).

(۹)- بسیار دلیر.

(۱۰)- ج قدم.

(۱۱)- دلیری نمودن. (ر ب)

(۱۲) - حمله. (برهان).

(۱۳) - زین. (برهان)،

(۱۴) - باره.

(۱۵) - لفظ ترکی است الله اکبر یا مثل آن گفتن لشکریان به آواز بلند هنگام تاختن بر خصم (غیاث).

(۱۶) - بختره، خرامیدن بناز (ر ب) وجه شبه معلوم نشد.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۹۵

گذاشتند، و بمضمون «وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا» (۱) بر سر برج سپهر مانند، بیدق استیلا برافراشتند «ما يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَتِهِ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا» (۲) به غلغله بشارت ولوله و افغان از دل «افغان» برخاست، و از آوای کَرَنای، نفیر از جان قلعگیان بچرخ اثیر پیوست. نقاره شادیانه بمنقار «فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ» (۳) نقار در قلوب معاندان برافکند، و کرنای فتح از غو «۴» دلنواز آیت «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي السُّورِ» (۵)

و أهوال «۶» احوال روز معاد به معادیان «۷» اراثت کرد.

پس جمعی از افراد رجال مستمداً «مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ» «۸» معارج «۹» مرتبه بلندمرتبه را بدون اندیشه و حذر بر سطوح جدر «۱۰» و شرفات «۱۱» حیطان «۱۲» استوار کرده به پایمردی جلادت [۱] و بال «۱۳» بظر «۱۴» بطربال «۱۵» حصار عروج، و ضبط دروازه و بروج کرده غرابان «۱۶» جثت «۱۷» بسیاری از مخالفان سور «۱۸» را که لاف «هو فی شیء»

[۱]- ط، و جلادت.

(۱)- و در آمد شهر را هنگام غفلتی که دست داده بود مردم آن را (از آیه ۱۴ سوره قصص).

(۲)- چیزی که می گشاید خدا برای مردمان از رحمت، پس بازدارنده ای نیست برای آن (از آیه ۲ سوره فاطر).

(۳)- هنگامی که دمیده شود در صور. فاذا نقر ... (آیه ۸ سوره مدثر).

(۴)- صدا و آواز بسیار بلند. (برهان)

(۵)- روزی که دمیده می شود در صور. (از آیه ۷۳ سوره انعام یا ۱۰۲ سوره طه ...)

(۶)- ج هول، بیم.

(۷)- دشمنان.

(۸)- حالی که کمک خواهند (از خدایی که خداوند درجت هاست (بهشتیان را) (از آیه ۳ سوره المعارج)

(۹)- ج معراج نردبان (رب).

(۱۰)- جمع جدار، دیوار.

(۱۱)- ج شرفه.

(۱۲)- ج حائط، دیوار.

(۱۳)- دست (از برهان).

(۱۴)- شادی کردن (رب).

(۱۵) - هر پاره از کوه و دیوار دراز در هوا (رب).

(۱۶) - دو استخوان بالای ران از سوی ورک (از اقرب الموارد) استخوان.

(۱۷) - ج جثه.

(۱۸) - باره.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۹۶

لا یطیر غرابه «۱» می زدند، طعمه نسور «۲» ساختند، و تمامی قلعه «۳»

قلعه قلعه «۴» یغما، و علقه کسب «۵» گشت «وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا» «۶». حسین خان از مشاهده این حال با عیال و نسوان نشوان «۷» خمار حیرت و خراب باده بیخودی، از سر مال و خواسته برخاسته به ارک «قیتول» اختفا کردند.

چون تیغ مبارزان بفرق و تارک گردنان «۸» تارک گردن اجرای حکم «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» «۹» می کرد، تارک گردنکشی گشته با بقیه السیف تشنّف «۱۰» بشنّف «۱۱» رقیّت و تقرّط «۱۲» به قرطه «۱۳» اطاعت جست، و روز دیگر با آمده «۱۴» عمده «۱۵» و حصار حصار، به دربار فلک مدار آمده نبراس «۱۶» تمنای او از اقتباس قراط «۱۷» مشعل این دولت عالم افروز، فروزان شد، و به تازگی بارگی اقبال طوایف غلجایی غلج «۱۸» یافت، و جمعی از ایشان در سلک ملتزمان رکاب فلک سا معدود و از سایه گزینان قصر دولت ممدود گشته به نوید «فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» «۱۹» مستظهر، و از عطایای «إِنَّا لَمَوْفُوهُمُ نَصِيْبُهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ» «۲۰» بهره ور

(۱) - برای فراخی و خوشی حال مثل زند (حاشیه یو).

(۲) - ج نسر، عقاب

(۳) - مال عاریت (ر ب)

(۴) - برکنده (از نف)

(۵) - رک ح ۳ ص ۱۹۵

(۶) - و خدا باز گردانید آنان را بدانچه کسب کردند (از آیه ۹۰ سوره نساء).

(۷) - مست.

(۸) - ج گردن، رئیس، بزرگ.

(۹) - در آن (شب) فیصل می شود هر کاری که محکم شده (آیه ۳ سوره دخان)

(۱۰) - خود را گوشوار نهادن.

(۱۱) - گوشواره بالاین یا آویزه بالای گوش. (ر ب)

(۱۲) - با گوشواره شدن

(۱۳) - یکی قرط، گوشواره (از ر ب).

بقیه چیزی. (ر ب)

(۱۵)- رسیل لشکر (ر ب)

(۱۶)- چراغ (ر ب)

(۱۷)- چراغ یا بینی آن. (ر ب)

(۱۸)- هموار و یکسان رفتن (ر ب)،

(۱۹)- پس کسی که پیروی کند راهنمایی مرا پس بیمی نیست بر آنان و نه ایشان اندوهناک می شوند (از آیه ۳۶ سوره بقره).

(۲۰)- همانا ما تمام رساننده ایم آنان را بهره ایشان را بدون کاهش (از آیه ۱۱۱ سوره هود).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۹۷

شدند، و تتمه را «قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا» (۱) کوچانیده در «نیشابور» سکنای «وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرًّا» (۲) مقر کرده منطوق «(۳)» وَ لَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ» (۴) درباره ایشان بظهور پیوست، «أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَ بَيْنَ نَسَارِعٍ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ» (۵). حسین خان با مال و اثاثه به تمدن و توطن در «مازندران» متخصیص [۱] «(۶)» و سراچه بختش مجدداً مجخصیص [۷] گشت. چون آن طرفه بنادر آبادی و عمارت، عمارت «(۸)» هامه «(۹)» همه بلدان بود به «نادرآباد» موسوم و بتمکن و توکن «(۱۰)» عمارت ابدالی اختصاص یافته قلعه قدیم «قندهار» منهدم و متدهدم «(۱۱)» گردید، و از بیشتر، بیشتر نبشتر تبشیر «(۱۲)» تیسیر [۲] «(۱۳)» این فتح دلاویز، رگ و جان اعدا را گشود، و از سابق افزون تر این نوید بهجت پرور که دوستان را روح بر قالب امید می دمید، میدان شادکامی را فسحت «(۱۴)» بخشود.

[۱]- بو، متخصیص

[۲]- یو، تشر.

(۱)- گفت شما بد مردمانید از جهت منزلت (از آیه ۷۷ سوره یوسف)

(۲)- و شما راست در زمین قرارگاه (از آیه ۳۴)

سوره بقره).

(۳) - آنچه از صریح لفظ فهم شود، مقابل مفهوم.

(۴) - و همانا جای دادیم شما را در زمین و نهادیم برای شما معیشتها (از آیه ۹ سوره اعراف)

(۵) - آیا می پندارند آنچه ما کمک می کنیم ایشان را بدان از خواسته و پسران، می شتابیم برای ایشان در نیکیها؟ نه چنانست بلکه نمی دانند (آیات ۵۷ و ۵۸ سوره مؤمنون).

(۶) - خاص گردیده

(۷) - گنج کاری شده.

(۸) - عماره، هر چه بر سر گذارند از دستار و کلاه و تاج (ر ب)

(۹) - سر هر چیزی. (ر ب)

(۱۰) - جای گرفتن (ر ب).

(۱۱) - افتاده، ویران شده (از ر ب).

(۱۲) - مزدگانی.

(۱۳) - میسر شدن.

(۱۴) - فسحه، فراخی. (ر ب)

در بیان فتح بلخ و تدمیر «۱» سرکشان عنید «۲»

در بیان فتح بلخ و تدمیر «۱» سرکشان عنید «۲» «و ما هی مِنَ الظَّالِمِينَ بَبَعِيدٍ» «۳». چون در حینی که [۱] رایات ازدها پیکر بقصد تفتیر «۴» و تغریر «۵» و تعزیر «۶» فراعنه افاغنه «قندهار» «تَهْتَرُ كَأَنَّهَا جَانٌّ» «۷» هزّت «۸» می یافت، شاهزاده «رضا قلی میرزا» به تسخیر بلخ و «طهماسب خان» و کیل جلا-یر که معتمد علیه دولت علیه بود، بحکم همایون در موکب شاهزاده به سرداری و نظم مهتبات لشکر مأمور گردید، هر چند که طبع شاهزاده از «طهماسب خان» نافر «۹» بود، و لیکن جز انقیاد امر والد بزرگوار چاره و در دفع مخلّ «۱۰» به هیچ [۲] جاره [۳] نداشت

«إِنَّ البعیر بیغض الخشاشا لکنه فی انفه ما عاشا» «۱۱» و شاهزاده بموجب فرمان قضا اتصال تشدّر «۱۲» باسباب نصال «۱۳» و آلات نصال «۱۴» نموده با فته الاسلام «۱۵» بجانب قبه الاسلام «۱۶» متوجه شد. والی بلخ نیز

[۱]- نو، حین کہ

[۲]-

-
- (۱)- هلاک کردن.
 - (۲)- بباطل ستیهنده. آنکه دیده و دانسته از حق بر گردد (ر ب)
 - (۳)- و نیست آن از ستمکاران بدور (از آیه ۸۴ سوره هود).
 - (۴)- نفقه را بر کسی تنگ کردن (از ر ب).
 - (۵)- در خطر و هلاکت افکندن (ر ب).
 - (۶)- نکوهیدن و ادب دادن (ر ب).
 - (۷)- می جنبد گویا که آن ماریست سپید (از آیه ۱۰ سوره نمل).
 - (۸)- جنبش (از اقرب الموارد).
 - (۹)- گریزان (از ر ب).
 - (۱۰)- وفا نکننده. (ر ب) مزاحم
 - (۱۱)- همانا شتر دشمن می دارد چوبی را که در بینی آن می کنند لیکن آن در بینی اوست چند که زنده است.
 - (۱۲)- آماده جنگ شدن (ر ب).
 - (۱۳)- ج نصل بفتح اول و سکون دوم، پیکان تیر و پیکان (ر ب).
 - (۱۴)- جنگ (ر ب).
 - (۱۵)- گروهی از مسلمانان.
 - (۱۶)- بلخ

تَحْزَمَ «۱» به حزم، و آهنک رزم نموده در شش فرسخی شهر مسافع «۲» مسافت «۳» و مواقع موافقت «۴» بر آراست، و بمحض
تهاجم جماجم «۵» جم «۶» جم صولت، بنیاد قرار اوزبکیه قرین انهداد «۷» و انهدام، و والی با موالیان، بادیه پیمای هیمای [۱]
«۸» انهزاع «۹» و انهزام گشته لوای اعتلای آن ناکسان ناکس «۱۰» شد، و سودای خیال فاسد که بدماغ والی مستولی گشته بود،
از آلت سیف و سنان یلان ازالت پذیرفت، و چون والی شهر بلخ غزه ماه دولت خود را قرین سلخ «۱۱» و عیش شیرین را در
کام کامرانی به شورانگیزی زمانه عایث «۱۲» و ترش رویی دهر عابس «۱۳» به غایت تلخ دید

[۲]، بدون بلخ «۱۴» ترک «بلخ» کرده ضلیع «۱۵» ضلاعت «۱۶» بمسمار «۱۷» ضراعت «۱۸» مسمّر «۱۹». و ذیل اطاعت بر میان جان مسمّر «۲۰» ساخت، و مستوعب «۲۱» اشفاق میرزای مرزاً «۲۲» گردید.

بعد از آنکه این مژده دلگشا معروض عتبه علیا شد، حکم همایون باحضار والی

[۱]- یو، همای

[۲]- ط، دیده

(۱)- میان در بستن (ر ب).

(۲)- ج مسفع، جای زدن و حمله بردن.

(۳)- مسافعه، حمله کردن. شمشیر زدن (از ر ب).

(۴)- موافقه، با هم به جنگ در افتادن (ر ب).

(۵)- قبیله ها (ر ب).

(۶)- بسیار. (ر ب)

(۷)- شکسته و ویران شدن (ر ب).

(۸)- هیماء، دشت بی آب و بی نشان و بی راه. (ر ب)

(۹)- شکسته و کوفته شدن (ر ب).

(۱۰)- سرنگون.

(۱۱)- روز اول ماه قمری و سلخ روز سی ام است. غره ماه را قرین سلخ دید، ناامید شد.

غره ماه وجد سلخ مکن کام شیرین دوست تلخ مکن

(۱۲)- تباه کننده (ر ب).

(۱۳) - ترشرو.

(۱۴) - بزرگ منشی کردن (ر ب)

(۱۵) - اسب تمام خلقت بزرگ و فراخ میان درشت استخوان. (ر ب)

(۱۶) - توانایی و سخت استخوانی (ر ب).

(۱۷) - میخ.

(۱۸) - فروتنی نمودن (ر ب).

(۱۹) - میخ زده.

(۲۰) - دامن بکمر زدن.

(۲۱) - تمام فرا گرفته (ر ب)

(۲۲) - مرزأ، جوانمرد (ر ب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۰۰

صدور یافته مؤمی الیه «۱» با طبقات اشراف طائف سده «۲» سدره مطاف و مورد اعطاف و ألطاف گشته ودق [۱] «۳» آمالشان از ودقه «۴» احسان [۲] نصارت «۵»، و از جود «۶» جود، غضارت «۷» اندوخت، «انّ المقدره تذهب الحفیظه»

«۸»، و جمیع ممالک آن ضلع تا منتهای «قندوز» و «بغلان» و «بدخشان» بهمدستی تیغ درخشان و قبضه سیف زرافشان و الارض جمیعا قبضته «۹» مسخر گردید.

بعد از آنکه کار بلخ به مشیئت الهی تمشیت یافت شاهزاده به تسخیر بخارا عنان ظفر عنوان بجنابانید، «ابو الفیض خان» والی آنجا از اراده شاهزاده آزاده مضطرّ و مضطرب گشته با قلب مضطرّ «۱۰» و مضطرم «۱۱» از «ایلبارس خان» والی خوارزم استمداد کرد «لأنّ الجباری سلاحها سلاحها» «۱۲». خان مزبور نیز از راه بطالت اظهار بطالت «۱۳» نموده فوجی عظیم از اوزبکیه تنگ چشم پلنگ خشم را «وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» «۱۴» بعزم معاونت او، من مکان بعید «۱۵» با قبح و رکت «۱۶» حرکت داد.

[۱]- عت، دوق

[۲]- نو، ط، احضان

(۱)- مشار الیه، نامبرده.

(۲)- درگاه (رب).

(۳)- چنین است در نسخ و مرغزار معنی شده. لیکن بدین معنی، صحیح و دغه است، و رعایت جناس نیز و دغه را ایجاب می کند

(۴)- باران

(۵)- تازگی. (رب)

(۶)- باران نیکو.

(۷)- نعمت و فراخی (رب).

(۸)- توانایی خشم را می برد (رک مجمع الامثال).

(۹)- زمین همه در دست اوست،

(۱۰)- ترنجیده (از رب).

(۱۱) - افروخته.

(۱۲) - ساز جنگ جباری (شوات) پلیدی آنست.

(۱۳) - دلیری. (رب)

(۱۴) - و همانا ستمکاران بعض ایشان دوستانند بعض دیگر را (از آیه ۱۸ سوره الجاثیه)

(۱۵) - از جای دور.

(۱۶) - ضعف.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۰۱

شاهزاده از مضمون «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ» «۱» واقف گشته و بقصد محاربه هر دو خان که در جنب
آتش عدو شوکتش

حکم دخان داشتند از آب «آمویه» چون باد گذشتند. در ساحره «۲» خاک از گرد و غبار موکب فلک قرین آثار «یَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ» «۳» مبین ساخت. «ایلبارس خان» بمحض تحقق خبر نهضت شاهزاده بدون تداعک «۴» و تماهک «۵» عنان تماسک «۶» از دست داده با وفود «۷» فئید الفؤاد «۸» وفود «۹» بدبنیاد، وفود «۱۰» بوفد «۱۱» خلاص را اولی دیده اعلام «۱۲» عزم را منکوس «۱۳» و رایت صولت را مرکوس «۱۴» ساخت، و مرکوس رحیل را با خیل و رجل «۱۵» بلا- تأجیل «۱۶» به تعجیل فرو کوفته بسمت تشمت «۱۷» عنان تاب شد. «فَلَمَّا تَرَأَتْهُ الْفِئْتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ» «۱۸»، و زمانه بوصف حال شاهزاده حالی برخواند.

شعر:

إِن لَّمْ تَكُنْ لَّا قِيَتِ أَبْطَالُهُمْ كُنْتِ بَاقِبَالِكُمْ كَاللَّامِيَةِ «۱۹»

(۱) - همانا دیوان هر آینه وحی می کنند به دوستانشان تا ستیزه کنند شما را (از آیه ۱۲۱ سوره انعام).

(۲) - زمین یا روی زمین. (ر ب)

(۳) - روزی که بیاورد آسمان به دود آشکارا. (از آیه ۹ سوره دخان).

(۴) - سوده و خاریده شدن در کارزار (ر ب).

(۵) - با هم ستیهیدن و خصومت کردن (ر ب).

(۶) - خویشتن داری.

(۷) - ج وفد.

(۸) - بددل (ر ب).

(۹) - گروه (ر ب).

(۱۰) - فرود آمدن. نزول

(۱۱) - بالای کوه، و وفد خلاص، اضافه تشبیهی است.

(۱۲) - ج علم.

(۱۳) - سرنگون.

(۱۴) - بازگردیده

(۱۵) - سوار و پیاده.

(۱۶) - بی درنگ.

(۱۷) - خائب بازگردیدن (ر ب)

(۱۸) - پس چون دیدار کردند دو لشکر یکدیگر را بازگشت بر دو پاشنه خود و گفت من بیزارم از شما (از آیه ۵۰ سوره انفال).

(۱۹) - اگر دیدار

نکردی دلیران آن را بودی باقبال خود همچون دیدارکننده

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۰۲

و الشمس لا یمنعها بعدها عن شیمتی ضوء و إحراق «۱» «ابو الفیض خان» در قلعه «قرشی» «۲» تحصّن جست، و شاهزاده قلعه «شلوک» «۳» را که در حوالی «قرشی» واقع است مسخر، و اهالی را مدمّر «۴»، و متبر «۵» ساخته عازم «قرشی» بود که منطبق بر آن حکم همایون عزّ و وصول پذیرفت که شاهزاده بملاحظه رسم حزم، عزیمت جانب توران را موقوف، و عنان نهضت و مناہضت «۶» از معاطف «۷» بخارا معطوف سازد. شاهزاده حسب المقرّر آن ناحیه را بجناح التّعجیل «کاختطاف الخطاف و استلاب الحدّاه» «۸» سغبه [۱] «۹» اختلاس و نغبه «۱۰» اجتلاط «۱۱» ساخته با غنایم و نعائم [۲] و اسلاب «۱۲» انسلاب «۱۳» جست.

[۱]- عت، سنه. ط، سنعه

[۲]- عت، با نغاره غنایم، نو، ط، با نقار غنایم

(۱)- و آفتاب باز نمی دارد آن را دور بودن آن از دو خوی روشنی دادن و سوزاندن.

(۲)- نخشب نسف (حاشیه برهان. ذیل نخشب)

(۳)- در نسخ مأخذ کار، شلاوک. جهانگشا چاپ هند، شلاوک و ضبط (لاکهارت) ekulluhs (و در (بار تولد) نیز شلوک بضم اول و دوم و تشدید دوم است.

(۴)- هلاک شده. (ر ب) هلاک.

(۵)- هلاک. شکسته (از ر ب).

(۶)- مقاومت، برابری در جنگ. (ر ب)

(۷)- نواحی، رک فرهنگ لغات.

(۸)- همچون ربودن پرستوک و ربودن غلیواژ. این هر دو جمله مثل است رک (ثمار القلوب ص ۳۹).

(۹)- این کلمه در حواشی، لقمه معنی شده و ضبط و معنی دقیق آن معلوم نشد، شاید

لغفه، لقمه.

(۱۰) - پس خورده و یک آشام آب (ر ب).

(۱۱) - ربودن.

(ر ب)

(۱۲) - ج سلب، ربوده

(۱۳) - نیک بشتاب رفتن. (ر ب)

در بیان تسخیر هندوستان بتقدیر خالق ظلمت و نور [۱]

در بیان تسخیر هندوستان بتقدیر خالق ظلمت و نور [۱]

«إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» (۱). هند مملکتی است وسیع و عریض و هوایش را در مزاج شکسته دلان «۲» تأثیر مومیائی «۳» که یجبر بها المهیض [۲] «۴». شجرش عرعر و حجرش مرمر، ودیه و قرایش طیره «۵» فزای ملک بربر. طیور متطایره الالوان «۶» متغایرها لطباعش در بلند پروازی با طایران «أُولَىٰ أُجْنِحِهِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ» «۷» ده و نه «۸»، و افراد متشاخصه الاشخاص متوّعها لانواعش در حسن خلقت مظهر «وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَ الْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ» «۹». رباع «۱۰» و طلاع «۱۱» فلک شانسی حیرت بخش [۳] قلوب اهل خبرت و نهی «۱۲»، و تلال «۱۳» و تلاع «۱۴» گیسوان آسایش نمودار

[۱] - ط اضافه دارد، جل شانه

[۲] - یو، المریض. عت، نو المحیض.

[۳] - نو، جبرت

(۱) - همانا این هر آینه از امور ثابت (قوی) است (از آیه ۴۱ سوره شوری).

(۲) - گویا مقصود مردم آزاده ایست که تاب دیدن فشارهای آمیخته بتعصب عصر صفوی را نداشتند و بهند رفتند.

(۳) - جسمی است مانند زفت و قیر که آن را حافظ الاجساد گویند، ضماد آن جهت شکستگی نافع بود (ر ک برهان و تعلیقات آن از آقای دکتر معین. تحفه حکیم مؤمن).

(۴) - بسته می شود بدان استخوان شکسته.

(۵) - خجالت (برهان).

(۶) - گوناگون رنگ (از رب).

(۷) - دارندگان بال دو تا و سه تا و چهار تا. (از آیه ۱ سوره فاطر) و از طایران اولی اجنحه،

مقصود فرشتگان است.

(۸) - ده نه، دو چیز نزدیک در کیفیت (از برهان).

(۹) - و از مردمان و جنبندگان و چهار پایان، گوناگونست رنگهای آن (از آیه ۲۵ سوره فاطر).

(۱۰) - ج ربع بفتح اول و سکون دوم، سرای، محله ... (ر ب)

(۱۱) - هر چه آفتاب بر آن تابد. (ر ب)

(۱۲) - خرد. عقل.

(۱۳) - ج تل، پشته. (ر ب)

(۱۴) - ج تلعه، بفتح اول و سکون دوم، پاره بلند از زمین پشته (ر ب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۰۴

«وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَ حُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا» (۱). کشوریست پرحاصل و منافع و تمدن در آن مرغوب طبایع. هر کل زمینش از غنچه گل زرخیزتر، و هر بوته شکوفه دارش از بوته زرگری سیم ریزتر. لاله های عباسیش را سکه شاهی در زیر نگین است، و اوراق درختانش را علم قرطاس در آستین. هر گلبنی زمین دار [۱] عالی شأنیست، و هر شاخی صاحب برگ و بار و سامانی. ربع «۲» ربع «۳» ربع «۴» آن در تمام «جنات اربع» «۵» بل جنات ثمان «۶» نیافت، و فضای دشتش از ریاحین أحمر و اصفر دیبای زیبای زرباف. خصوصاً دار الملک «کابل» که هوایش را کیفیت روح است، و آبش را نشئه مل، و گلش را طلاوت «۷» خار «۸» است، و خارش را طراوت گل. چه کوه و چه دشت از پیاله لاله، بزم گلگون ایاغ «۹» است، و چه باغ و چه راغ از نرگس و شقایق، خلد برین را چشم و چراغ.

از وفور ریاحین گوناگون رشک نگارخانه چین است، نه، خطا کردم بهشت روی زمین. «امرغ وادیه و اجنی

[۱]- یو، زیندار

(۱)- و از کوهها خطهاست سپید و سرخ، گوناگونست رنگهای آن (از آیه ۲۵ سوره فاطر).

(۲)- بهارگاه (از رب) سبزه زار.

(۳)- روشن، درخشنده.

(۴)- فرود آمد نگاه (رب).

(۵)- چهار بهشت، و آن صغد، ابله، شعب بوان و غوطه دمشق است (رک معجم البلدان ذیل غوطه).

(۶)- هشت بهشت.

(۷)- طلاوه. خوبی و شادمانی (رب).

(۸)- ماه تمام (از برهان)

(۹)- کاسه و پیاله شراب خوری. (برهان)

(۱۰)- بسیار شد گیاه دشت و به چیدن رسید حلب (گیاهی است که بروی زمین گسترده شود) آن. برای کسی که حال او نیک شود مثل زندق (رک معجم الامثال).

(۱۱)- خوشا.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۰۵

روح بخشش بچمن وزد هر غنچه گل مریم، آبستن مسیحی گردد، و اگر شمیمی از گلزارش به انجمن رسد بوته پشمینه قالی رایحه گل ابریشم گیرد، چون سبزه زبرجد فامش عکس بجویبار افکند سنگ ریزه بلورین زمرد از آب برآید، و چون ذکر حلاوت آبش در دبستان پستان [۱] بر زبان طفل غنچه گذارد، اوراق نباتی کتاب گلستان «۱»، شکری نماید. از شور عشق گلهای آتشینش بلبل با سمندر هم بستر، و از رطوبت هوای جان فزایش مرغ تصویر لبریز نغمه تر.

هواؤها من البلاء جنة كأنها من نفحات الجنة «۲» دوشیزه غنچه با زلف تاب دار بنفشه در مرغوله «۳» سازی، و شاهد شوخ
چشم نرگس با رخ زیبای گل در نظربازی. اگر از نکهت سنبلس در شبستان سخن رود، از شعله شمع گل شب بو توان چید، و
اگر از آب ورنک بهارش

در آتش خانه بهار «۴» بیان شود، از در و دیوار خطاب «یا نَارُ کُونِی بَرْدًا وَ سَیْلًا» «۵» توان شنید. تار نگاهی که به شبنم چمنش غلظد سلک گوهر خوشاب برآید، و شعاع بصری که بر ساحت لاله زارش افتد رگک یاقوت از آن تراود.

از خرمی سبزه زارش دیده تماشایی را از هر طرف شهر سبز «۶» در مدّ نظر، و از

[۱]- یو، نو، ندارد

(۱)- اضافه تشبیهی و در آن ایهامی است به کتاب گلستان.

(۲)- هوای آن سپر بلاست، گویا آن هوا از نسیمهای بهشتی است.

(۳)- زلف پیچ و تاب خورده. عیش و نشاط (برهان)

(۴)- آتشکده نوبهار بلخ.

(۵)- ای آتش! باش سرد و سلامت بر ابراهیم (از آیه ۶۹ سوره انبیاء)

(۶)- کش، شهریست در حوالی سمرقند (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۰۶

رنگینی گل‌های لعل گونش مردم باصره «۱» را از پس هفت پردگان، بدخشان «۲» در پیش بصر. خلیل از گرم روان [۱] «۳» وادی شوق گل آتشینش، و خضر از بادیه پیمایان هوای سبزه زار دلنشینش. سرو آزاد بنده نهال گلزارش، شمشاد سبز کرده فیض جویبارش.

از شیرین کاری طرح باغاتش «فرهاد» از خجالت به ناخن نوک تیشه سر خویش می خارد، و از جلوه لیلی و شان لاله های صحرائش بید مجنون خود را مجنون بادیه نشین می شمارد [۲]، شادابی شمشادش را سدره و طوبی، صدره، طوبی له «۴» گفته، و صفای صنوبرش وصف های بلند از صاحب‌دلان جهان شفته، از نشأه خیزی [۳] خاکش هر گل صدبرگ را چون بلبل، هزار «۵» شیدای سرمست، و چنارش را از هر ورق، شجره بزرگواری «۶» «أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ» «۷» در دست «۸».

باغاتش از گل ابریشم کارگاه دیبا طرازی، و چمنش از لاله های تابناک انجمن آتش بازی. هجوم لطافت زنبقش تا سر دیوارها، و خار پای راهروان دشتش گل سر سبد گلزارها. از سر شادی آبخارش کوه را جوش طراوت تا کمر، و از موج صفای خاکش سنگ خارا غرقاب گوهر.

سبزه دلجوی طرب جویش خضری که با درّاعه «۹» خضرا [۴] بر لب آب حیوان

[۱]- یو، کرمی دان

[۲]- ط، اضافه دارد، و رعناى سروش دل از صنوبر ربوده

[۳]- یو، خیر

[۴]- ط خضری

(۱)- مردمک چشم.

(۲)- ولایتی است بین هندوستان و خراسان (برهان) ناحیتی است در ساحل نهر کچکه (حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین). و در آن ایهامی است به لعل بدخشانی که از این ناحیت خیزد.

(۳)- سالکان. (برهان).

(۴)- خوشا او را.

(۵)- بمناسبت نام دگر بلبل که هزار است

(۶)- نسب نامه.

(۷)- بن آن استوار است و شاخه آن در آسمانست (از آیه ۲۹ سوره ابراهیم)

(۸)- استعاره از برگ چنار

(۹)- جامه (ر ب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۰۷

نشسته، و هر شاخ درختش شوخی که بحركات شیرین رونق شاخ نبات را شکسته. از سبزی سرو سهی لباس فاخته «۱» در بر قمری با بال طوطی هم رنگ، و از بلندی درختان، نغمه سرایان مینا «۲» و شباهنگ «۳» با شباهنگ «۴» سپهر مینا رنگ هم آهنگ. قمریان سروش با سروش سماوی همراز، و طاوسان گلزارش با مرغ زرین آفتاب هم پرواز.

قراضه «۵» زر دهگانی «۶». چرخ چهارم یعنی اشعه خور در پیش عیار زرالورد «۷» باغش با غش «۸»، و حدیقه زرین نرگسه «۹» خضرا یعنی آسمان را نهال

تاکش تاکش «۱۰» پسته اش از شور عشق بادام، قرطه «۱۱» فستقی «۱۲» چاک ساخته، و بادام خود را به دام زلف مجعد اعناب «۱۳» انداخته. عناب، سرانگشتان خضاب بسته با پسته در فندق شکستن، و افنان «۱۴» گلبنان با رشته رگ ابر بهاری به تفنن در گلدسته بستن. آلویالو با شاه آلو به مناغات «۱۵»:

شعر:

فَدیت بِنفسِک [۱] نفسی و مـالی و لا_____آلـوک [۲] إلیـا ما اَطیـق «۱۶»

[۱]- یو، و نفسه.

[۲]- یو، و لا آلو

(۱)- چنین است در نسخ و ظاهرا فاخته ای.

(۲)- پرنده ای معروف سیاه رنگ (غیاث).

قسمی غراب (نف).

(۳)- مرغ سحر که بلبل است (برهان).

(۴)- کاروان کش.

(برهان).

(۵)- ریزه های زر و سیم (رب).

(۶)- نوعی از زر و آن در قدیم رایج بود (برهان) بقیاس بیستگانی، شاید ده مثقالی (حاشیه برهان).

(۷)- غنچه گل یا ثمر آن چیز است که بعد از ریختن برگ گل باقی باشد (آندراج)

(۸)- با آمیغ. (رب) ناسره

(۹)- ستاره های آسمان (برهان).

(۱۰)- سینه (برهان).

(۱۱) - کرته.

(۱۲) - پسته ای

(۱۳) - ج عنب، انگور.

(۱۴) - شاخه ها.

(۱۵) - عشق بازی کردن (ر ب).

(۱۶) - فدا کردم در مقابل جان تو جان و مالم را و فدا نکردم ترا مگر آنچه می توانستم.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۰۸

در نکته سرایی، و لب خندان پسته از شفتالو:

كَأَنَّ النَّجْمَ الزَّهْرَ زَهْرَ لَخُوخِهِ وَ لَمْ أَرْ مِثْلِي شِبْهَ الزَّهْرِ بِالزَّهْرِ «۱» در بوسه ربایی. لطافت زردآلو رونق شکن بازار نوری «۲» ماه جهانتاب، و در پیش صفا و شادابیش تخم شمس «۳» خورشید جرمی بی آب.

شعر:

بدا مَشْمَشِ الْأَشْجَارِ فِيهَا كَأَنَّهُ يَلُوحُ [۱] فِي خَضِرِ الْغُصُونِ الْمَوَائِلِ قَبَابَ بِمَخْضَرٍ

الرّياحین اغشیت و قد زینت فی عسجد [۲] بجلاجل «۴» تَفَّاح نَفَّاح «۵» کاسه عقیقی پر از باده لب شیرین، با حقه یاقوتی لبریز صاف انگین شاخ اشجار ثامره اش «۶» در همسری سدره و طوبی شیخ «۷»، و در جنب خوبی غبغب هر سیبی وصف سبب غبغب خوبان زرخ «۸».

[۱]- چنین است در ۷ نسخه

[۲]- دو نسخه مسجد سپه سالار، عن عسجد.

(۱)- گویا ستارگان تابان شکوفه ها هستند شفتالوی آن را و ندیدم مانند من که همانند کند زهر را به زهر (که با تشابه اسمی در معنی مختلفند).

(۲)- روشنایی و نیز نوری نوعی زرد آلو. بنقل (حاشیه نو و کنوز).

(۳)- نوعی زرد آلو (حاشیه نو و کنوز).

(۴)- هویدا شد زرد آلوی درختان در آن چنانکه گویی می درخشد (و بهتر آنست که تلوح بصیغه مفرد مؤنث باب تفاعل خوانده شود بمعنی آشکار شد ولی نسخ موجود آن را تأیید نمی کند). در شاخهای سبز نوان قبه هایی که پوشیده است به اسپر غمهای سبز و آراسته شده است بزنگوله های زرین.

(۵)- بسیار عطا. پرسود (اقرّب الموارد) و شاید قیاسا از نفع دمیدن بوی خوش، استعمال شده.

(۶)- میوه دهنده.

(۷)- محکم (برهان).

(۸)- هرزه و لاطائل (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۰۹

شعر:

کأنما التّفاح لَمّا بدا یرفل فی اثوابه الحمر «۱» شهد بماء الورد مستودع فی اکر من جامد الخمر «۲» کأننا حین نحیی به نستنشق التّد من الجمر «۳» از نسبت نام امروزش شیشه امرودی گلابی، و حقه کهربا فام بهی در مشابهت جام نیبذ اصفر، آبی «۴».

ذهبيّ الجلد فضّي الحشا فلكيّ الجرم مسكيّ التّسم «٥» ككرات من اديم اصفر

او ثدی لا تری فیها حلم «۶» صفای انگور «اصفی من الذمه» «۷» گویا از پرده عنبی [۱] «۸» چشم حور عین پالوده گشته، و دست قضا حلاوت آن را با لذت جان سرشته. عنقود ثریا «۹» اگر به آسمان رفته که بعقود نهال رزش نمی تواند رسید، و آویزهای گوهر گردن بند خوبان اگر

[۱]- یو، عینی. نو، عین. ط، غیبی.

(۱)- گویی سیب هنگامی که پدید شد و می خرامید در جامه های سرخ خود.

(۲)- انگین است سپرده در گلاب در کره هایی از شراب خشک.

(۳)- گویا ما هنگامی که خوشامد بدان می گویم می بوییم بوی خوش زا از آتش. (از ابن معتر- م ۲۹۶ ه. ق- جواهر الادب ج ۲ ص ۳۵۳).

(۴)- امرودی، نوعی شیشه بشکل امرود، منقش. گلابی، برنگ گلاب. نیبذ اصفر، شراب زردفام. آبی، سرباززننده.

(۵)- طلایی پوست، نقره ای درون. فلکی هیئت مشکین بوی.

(۶)- مانند کره هایی از چرم زرد یا پستانهایی که دیده نمی شود در آن سرپستان.

(۷)- صافی تر از اشک مثلی است. رک (مجمع الامثال)

(۸)- پرده عنیه، نام پرده چهارم از هفت پرده چشم (رک لغد. پرده)

(۹)- خوشه پروین.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۱۰

خود را از گلو کشیده «۱» که شبیه خوشه تاکش نمی تواند گردید.

و رازقی «۲» مخطف الخصور [۱] «۳» کانه مخازن البلور «۴» قد ضمنت مسکا الی الشطور «۵» و فی الاعالی ماء ورد جور «۶» لم یبق منه وهج «۷» الحرور الی ضیاء فی ظروف النور و نار آن دیار را مزیت کلی بر نار جمیع بلدان حاصل است، و هر دانه اش در آب ورننگ با یاقوت رمانی مماثل «فی کل

شعر [۲]:

و رَمَّان رقيق القشر يحكى ثديّ الغيد في أثوابٍ لاذٍ «۹» اذا قشّرتَه طلعت علينا فصوص من عقيق او بجاز «۱۰» چون ولایت «غزنین» و «کابل» از دهاریر [۳] «۱۱» زمان از امّهات ممالک خراسان شمرده می شد، در اوایل ورود به «قندهار» مسرّه «۱۲» با مسرّه «بأیدی سَفَرَه

[۱]- یو، عت الحضور. نو، ط الخطور.

[۲]- فقط در یو.

[۳]- یو، ازهاو.

(۱)- از گلو کشیدن، بدار زدن.

(۲)- نوعی انگور سپید دراز (رب).

(۳)- باریک میان.

(۴)- گویا مخزنهای بلور است.

(۵)- تا نیمی مشک در خود گرفته

(۶)- و در بالا گلاب (جور) را (جور شهریست از مضافات فیروزآباد و گلاب آن معروف است از رب و معجم البلدان)

(۷)- افروختگی

(۸)- استمجد، افزونی گرفتن و افزونی خواستن و عفار و مرخ چوب آتشنه است و معنی مثل اینست که در هر درختی آتش است لیکن مرخ و عفار افزون گرفته اند (رک مجمع الامثال)

(۹)- ثدی، پستان ها.

غید، نرم تن، لاذ، ج لاذه جامه حریر چینی سرخ (رب).

(۱۰) - فصوص ج فص، نگین. بجاذ، بی جاده مرجان سرخ. اشعار از محمد بن سعد کاتب (بنقل تحفه ناصریه).

(۱۱) - اول زمانه گذشته، واحد ندارد (ر ب).

(۱۲) - رازنامه. آنچه در آن پیام محرمانه نویسند (از کنوز).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۱۱

کرام بَرَزَه» ۱» برای تقریر بنیاد و داد [۱] مصحوب «۲» سفیر [۲] بلیغ التقریر [۳] بجانب حضرت «محمد شاه» پادشاه هندوستان
اصدار، و در ذیل نامه نامی به کنایه و تصریح [۴] این حرف را محراف «۳» آزمون، و محک

محاکات «۴»، و مرداس «۵» امتحان، و مرجاس «۶» تجربت، و مسبار «۷» اختبار نمودند، و در استیلاب الکا «۸» و مملکت، حسن الوکه «۹» و الاکت «۱۰» بلا اقتراح «۱۱» و تحکم، و اعتدا «۱۲» و تهکم «۱۳» ممهد، و مبالغه را [۵] بابلاغ «لا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ» «۱۴» مؤکد ساخت. با اینکه سلاطین سلیمان نگین ممالک هندوستان از کهن دوستان ایران بودند «و إِنَّ بَيْنَهُمْ عِيبَهُ مَكْفُوفَهُ» «۱۵»، محمد شاه از مصحف مصحف خلافت یعنی جلافت آیه «أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ

[۱]- نو، رداد. ط و داوی دوستی.

[۲]- یو سفر.

[۳]- یو بلیغ.

[۴]- یو، به کنایه و دین. ط، به کنایه و تصریح اظهار ...

[۵]- ط، مبالغه.

(۱)- به دست های نویسندگان (فرشتگان که کار بندگان را نگاه دارند) بزرگواران نیکوکار (آیه ۱۵ سوره عبس)

(۲)- همراه.

(۳)- میل که به جراحت فروبرند تا غور آن معلوم شود. (ر ب)

(۴)- حکایت کردن قول و فعل کسی را بی زیاده و نقصان (ر ب)

(۵)- سنگی که در چاه اندازند تا بدانند که در او آبست یا نه (ر ب).

(۶)- سنگی که در چاه اندازند تا به آواز آن عمق چاه معلوم شود (از ر ب).

(۷)- میل جراحت (ر ب).

(۸)- ملک و بوم و زمین را گویند (برهان) ترکی است بمعنی زمین و ملک. (از غیاث)

(۹)- پیغام (ر ب).

(۱۰)- الاکه، پیام فرستادن (منجد).

(۱۱) - چیزی را بتحکم از کسی خواستن (ر ب).

(۱۲) - تجاوز، ستم.

(۱۳) - تکبر کردن (ر ب).

(۱۴) - مپندارید آن را بدی برای شما بلکه آن نیک است برای شما (از

آیه ۱۱ سوره نور).

(۱۵)- و همانا میان آنهاست جامه دان نیک بسته. و مقصود دوستی سخت استوار است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۱۲

مَالًا وَ أَعَزُّ نَفَرًا» (۱) بر خواننده بطرف تَطَرَّف «۲» و تَطَرَّف [۱] «۳» و طریق تَغَطَّرَف «۴» مایل، و از مفهوم [۲] «فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضَعَفُ نَاصِرًا وَ أَقَلُّ عَدَدًا» «۵» و مضمون [۳].

لا تستبن أبدا ما لا تقوم به و لا تهيجن في العريسه الاسدا «۶» إِنَّ الزَّانِبِينَ ان حَرَكَتْهَا سَفَهَا من كورها اوجعت من لسعها الجسدا «۷» غافل شده کمال استکبار «۸» و استکثار «۹» و استنکاف و استنکار «۱۰» تقدیم، و صراحی مجاوبت «۱۱» را بصمام «۱۲» اصمام «۱۳» تقدیم [۴] «۱۴» کرد، و صماخ «۱۵» و لسان را از اصغاء مطلب و ردّ جواب «إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّهِ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوْهَا» «۱۶»

[۱]- ط، تصرف

[۲]- ط، مضمون

[۳]- مفهوم

[۴]- نو، تقدیم

(۱)- من بیشترم از تو از جهت خواسته و گرمی ترم از جهت کسان (فرزند و خدم) (از آیه ۳۲ سوره کهف).

(۲)- تجاوز از حد اعتدال (منجد).

(۳)- بتکلف ظرافت نمودن (از رب)

(۴)- بزرگ منشی (رب).

(۵)- پس زود است که میدانند کیست ضعیف تر از جهت یاور و کمتر از جهت عدد. (از آیه ۲۵ سوره جن).

(۶)- پیدا و آشکار کردن مخواه چیزی را که بدان نتوانی پرداخت و برمیانگیز البته شیر را در بیشه آن (این کلمه عربی بتخفیف راء آمده و شاید تشدید آن بخاطر ضرورت شعر است).

(۷) - همانا زنبورها را اگر از روی نادانی جنباندى از لانه هايشان دردناك مى سازند از گزیدنشان تن

را. این دو بیت در تمام نسخ مأخذ کار مغشوش بود و بدین صورت در سندبادنامه تصحیح احمد آتش ص ۲۶۹ آمده و از روی آن تصحیح شد.

(۸) - گردنکشی نمودن. (ر ب)

(۹) - زیاده طلبی. (لغد)

(۱۰) - انکار کردن (لغد) خواستن امری را که نمی شناسی آن را (ر ب).

(۱۱) - با هم سخن گفتن (ر ب).

(۱۲) - سربند قاروره (ر ب).

(۱۳) - سربند ساختن برای شیشه (ر ب)

(۱۴) - دهان بند بر دهان نهادن (ر ب).

(۱۵) - گوش (ر ب).

(۱۶) - چون تحیت گفته شوید بسلام، پس تحیت گوئید به نیکوتر از آن یا باز گردانید آن را (از آیه ۸۸ سوره نساء).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۱۳

مصمت «۱» و مصمت «۲» ساخته سفیر مزبور را یک سال به ابدال «۳» نگهداشت، و در بند آشتی نبوده این مراسم را ناشی از پنداشت «۴» پنداشت. پیداست که مداهنت «۵» در مهادنت «۶» جز اناره «۷» میقده «۸» شرر نکند، و تقاعد از تعاهد محبت جز آثاره «۹» غبار محنت ننماید.

شعر [۱]:

إنّ الخلاف لكالخلاف تشابها و كلاهما فی الاختیار ذمیم «۱۰» لو كان خیر فی الخلاف لكان ذا ثمر و لكنّ الخلاف عقیم «۱۱»
پادشا چون از صفحه حال حضرت محمد شاه مضمون بیخل بالورق «۱۲» فکیف بالورق «۱۳» دریافت، و حمامه ورقاء نامه بر
را «ابطاء من غراب نوح» «۱۴» مشاهده کرد، این معنی موجب انقباض خاطر والا و تحریک سلسله غضب و تحرید «۱۵» طبع

[۱] - نو، ط ندارد

(۱) - در بسته. (ر ب)

(۲) - خاموش شده (ر ب).

(۳) - گرو کردن (ر ب).

(۴) - عجب و تکبر نمودن (برهان).

(۵) - آسان

فرا گرفتن. پوشیدن کار. ظاهر کردن خلاف باطن (ر ب).

(۶) - آشتی کردن با هم (ر ب).

(۷) - افروختن.

(۸) - جایی نزدیک مشعر که مردم جاهلی بر آن آتش می افروختند. (ا قرب الموارد) جای آتش افروختن

(۹) - برانگیختن.

(۱۰) - همانا ناسازواری، و بید، همانندی دارند و هر دو در گزیدن نکوهیده است.

(۱۱) - اگر خوبی بود در بید میوه دار می شد ولی خلاف ناز است

(۱۲) - بخیلی می کند به. کاغذ.

(۱۳) - چه رسد به سیم مضروب (ر ب).

(۱۴) - کندتر از غراب نوح. چه گویند نوح غراب را فرستاد تا خبر گیرد که طوفان نشسته است یا نه؟ و غراب مرداری یافت و بخوردن آن پرداخت و از نوح پرداخت و نوح او را نفرین کرد (ر ک مجمع الامثال)

(۱۵) - بخشم آوردن (حواشی) بدین معنی باب تفعیل دیده نشد.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۱۴

همایون و تجرید «۱» سیوف مخاصمت گشته کتائب «۲» مکتّبه «۳» و مقانب «۴» مقنّبه «۵» و عساکر مجنّده [۱] «۶»، و بواتر «۷» مهنّده «۸» و قواضب «۹» مفریه «۱۰» و صوائب «۱۱» مجعّبه «۱۲» و هواضب «۱۳» مقرّبه «۱۴» و سلاهب «۱۵» مجنّبه «۱۶» و سابقات «۱۷» محجّله «۱۸» و موریات «۱۹» معجّله فزون از قیاس و تعداد، استعداد داد، و سرعان الامر «۲۰» سریعا مکتوبی بطرز و آداب مشحون، و مطرّز بطراز این مضمون به پادشاه والجاه نگارش یافت که پارسال بارسال رسل و مراسله، مرسله «۲۱» بند گلوی وفاق گشتیم، شاهد مراد از نقاب ارتقاب «۲۲» چهره گشا نگشت، و جوابی از جانب آن جناب بهجت بخشا نشد
«فَاتَّخَذُوا لَهُمْ سِخْرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي» «۲۳»

-
- (۱) - برهنه کردن.
- (۲) - ج کتیه، لشکر.
- (۳) - آماده کرده (ر ب).
- (۴) - ج مقنب بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم، گله اسبان از سی تا چهل (ر ب).
- (۵) - اسبان بچهل رسیده (ر ب).
- (۶) - فراهم آمده (از ر ب).
- (۷) - ج باتر، سیف باتر، شمشیر بران. (از ر ب).
- (۸) - تیزشده (ر ب).
- (۹) - ج قاضب، سیف قاضب، تیغ بران (ر ب).
- (۱۰) - برنده (ر ب).
- (۱۱) - تیر بهدف رسنده (ر ب).
- (۱۲) - در جعبه نهاده.
- (۱۳) - ج هضب بکسر اول و فتح و تشدید دوم، اسب بسیار عرق (اقرب الموارد).
- (۱۴) - به تقریب رونده، و آن بهم برداشتن هر دو دست و بهم نهادن آنست:
- همی راندم فرس را من بتقریب چو انگشتان مرد ارغنون زن.
منوچهری.
- (۱۵) - ج سلهب بوزن جعفر، اسب دراز و سطر. (از منجد و ر ب).
- (۱۶) - یدک شده (از ر ب).

(۱۷) - اسب پیش افتاده.

(۱۸) - هر چهار دست و پای سفید (ر ب).

(۱۹) - اسبها که چون سم بر زمین زنند آتش بر آید.

(۲۰) - آغاز کار.

(۲۱) - گردن بند دراز که بر سینه افتد (ر ب).

(۲۲) - چشم داشت (ر ب).

(۲۳) - پس، گرفتید آنان را به ریشخند تا آنکه فراموش کردند بر شما یاد مرا. (از آیه ۱۱۲ سوره مؤمنون)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۱۵

کتبت إليه استهدى وصالا فعللنى بوعد فى الجواب «۱» الالیت الجواب یكون خیرا فیطفئ ما أحاط من الجوی بی «۲» چون منبع
منیع والا را به گل ولای نفاق آمیخته، و جنود و هم و تشکیک از کشور خاطر برانگیختند [۱]، قطع و

فصل کار را با آن پیر خمیده پشت که صاحب کمر گشتن سروران به میانجیگری و استظهار [۲] اوست، و پیر [۳] صاحب دم که هلال آسا کلید فتح شهرها در قبضه اختیار او، با وصف کج نهادی در روی خصم جز براستی دم نزنند، و با کمال خونخواری بهنگام ملاقات عدو جز به نوازش معالم نکنند، یعنی تیغ تیز و سیف خونریز حواله است «۳». مهمان پذیر بوده و رود موکب قیامت آشوب را منتظر باشند که شمشیر دو رویه کار یکرویه می کند.

السَّيْفُ اِصْدَقُ اَنْبَاءٍ مِنَ الْكُتُبِ فِي حُدِّهِ الْحَدَّ بَيْنَ الْجَدِّ وَاللَّعْبِ «۴» بِيضُ الصَّيْفِ فَاَيْحُ لَا سَوْدَ الصَّحَائِفِ فِي مَتُونِهِنَّ جَلَاءَ الشُّكِّ وَالزَّيْبِ «۵» وَالْعِلْمُ فِي شَهَبِ الْاَرْمَاحِ لَا مَعَهُ بَيْنَ الْخَمِيسِ لَآ فِي السَّيْفِ بَعْدَ الشُّهَبِ «۶»

[۱]- عت، برانگیخته. نو، ط، برانگیخته اند.

[۲]- جز یو، استظهار

[۳]- ط، اوست

(۱)- نوشتم بدو، هدیه خواستم وصال را. پس مشغول ساخت مرا بوعده در پاسخ دادن.

(۲)- ای کاش پاسخ نیکو باشد، پس خاموش سازد آنچه را که فرو گرفته است مرا از سوزش اندوه (از ابو الفضل میکالی زهر الآداب ج ۲ ص ۷۳)

(۳)- مرشد.

(۴)- شمشیر راستگوتر است، از جهت خبرها از نامه ها. در تیزی آنست حد میان جد و هزل.

(۵)- شمشیرهای پهن است نه نامه های سیاه در میان آنهاست روشن شدن شک و گمان.

(۶)- و دانش در نیزه های شهاب مانند، درخشانت میان دو لشکر، نه در شهاب های هفت گانه. اشعار از حبیب ابن اوس طائی مکنی بابی تمام در مدح معتصم و ذکر فتح عموریه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۱۶

و زبان حال بر حال محمد

هَيَّجَتْ قَمَقَامًا مِنَ الْقَوْمِ بَطْلَ لَيْثِ لَيْوْثٍ وَإِذَا هَمَّ فَعَلَ «۱» لَا- يَرْهَبُ الْجَنِّ وَلَا- اَنْسَ اَجَلَ! وَ كَثْرَهُ الْمَنْطِقِ فِي الْحَرْبِ فَشَلَّ «۲» وَ
در سنه احدی و خمسين و مائه بعد الالف «۳» در غزّه ماه صفر بعزم سفر شرق غرب [۱] «۴» شمال «۵» يمين [۲] «۶» برق شمال
«۷» را که بر نسيم جنوب طعن «هو عندی بالشمال» «۸» می زد، تقریط «۹» و الجام «۱۰»، و از راه «قلات» «قندهار» بجانب
هندوستان [۳] که صفت «وَ إِذَا رَأَيْتَ تَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا» «۱۱» داشت اعلاء رایت دولت ظفر آیت نصرت فرجام کرد،
و از قیروان «۱۲» جهان، قیروان «۱۳» موقی «۱۴» روان شد

على قدر اهل العزم تأتي العزائم و تأتي على قدر الكرام المكارم «۱۵» و تعظم في عين الصيغير صغارها و تصغر في عين العظيم
العظام «۱۶»

[۱]- یو، ط، و غرب

[۲]- ط، و يمين

[۳]- یو، دوستان، ط، هندستان

(۱)- برانگیختی از قوم شجاعی را (که) شیر شیرانست و اگر اراده کند، انجام دهد

(۲)- نمی ترسد از جنیان و مردمان. آری پرگویی در کارزار شکست است.

(۳)- ۱۱۵۱.

(۴)- اسب تیزرو. (ر ب)

(۵)- باد برین. (ر ب)

(۶)- دست راست.

(۷)- سرشت (ر ب)

(۸)- او نزد من پست است (ر ک مجمع الامثال).

(۹)- عنان بر سر اسب افکندن. (ر ب)

(۱۰)- لگام زدن.

(۱۱) - چون بنگری آنجا را به بینی نعمت ها و ملک بزرگ (از آیه ۲۰ سوره دهر)

(۱۲) - اطراف مجموعه عالم. (برهان).

(۱۳) - لشکر. (رب)

(۱۴) - دلاور نیک محفوظ (رب)

(۱۵) - بزرگی

عزیمت و ایسته به قدر خداوند عزیمت و مکرمت ها بمقدار کرامت خداوند آنست.

(۱۶) - عزیمت و مکرمت های خرد در دیده مرد حقیر بزرگ می نماید و بزرگ آن در دیده مرد بزرگ خوار نموده می شود.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۱۷

و یطلب عند الناس ما عند نفسه و ذلک ما لا تدعیه الضراغم «۱» تسخیر غزنین، عرنین «۲» فتوحات گشته اهالی آنجا بطوق تطوق «۳» تطوق «۴» و بطوع تطوع «۵» تعنق «۶» جستند و قلعه و شهر به حیطه ضبط درآمد، لیکن اهالی «کابل» «کابل مائه لا تجد فیها راحله» «۷» حله «۸» سلامت را از خود نزع و بکساء «۹» درع «۱۰» و بصل «۱۱» «اکسی من البصل» «۱۲» مکتسی «۱۳» گشته بمفاد «و ظنوا أنّهم مانعتهُم حصونهم» «۱۴» برکانت «۱۵» جدار و رزانت حصار و حصانت «۱۶» دیوار استظهار جسته به حصانت «۱۷» شهر پرداختند، و طریق مناکرت «۱۸» پیش گرفته مسلک «۱۹» مطاوعت «۲۰» مسدود و سلک «۲۱» مخالفت مشدود «۲۲» ساختند. بحکم همایون فوجی از اکداد «۲۳» و اکراد [۱] خراسانی که باصلت «۲۴» صیقل «۲۵» صخره صلب

[۱] - یو، ط، و اکراد

(۱) - آنچه را نزد خود دارد از مردمان می خواهد و این چیز است که مرد دلاور بجد کوش ادعای آن را نمی کند. (ایات از متنبی)

(۲) - اول و آخرین هر چیزی (رب).

(۳) - چنین است در همه نسخ و ظاهرا تتوق، آرزومندی.

(۴) - گردن بند پوشیدن (رب).

(۵) - فرمانبرداری

(۶) - بمعنی اعتناق؟

(۷) - الناس کابل مائه لا تجد فیها راحله، یعنی آنان بسیارند، لیکن در کمتر کس از آنان خیری است.

(۸) - ازار و ردا، بردهای

یمانی باشد یا غیر آن (ر ب).

(۹) - پوشش.

(۱۰) - زره.

(۱۱) - خود آهنین. (ر ب)

(۱۲) - اکسی من بصله پرپوشش تر از پیاز. برای کسی مثل زنند که پوشش بسیار داشته باشد. (ر ک مجمع الامثال).

(۱۳) - لباس پوشیده.

(۱۴) - و پنداشتند که بازدارنده آنان قلعه های آنهاست. (از آیه ۲ سوره حشر).

(۱۵) - استواری. (ر ب)

(۱۶) - استوار شدن.

(۱۷) - در کنار گرفتن. (ر ب) نگاهداشتن.

(۱۸) - کارزار کردن. (ر ب)

(۱۹) - راه. طریق.

(۲۰) - فرمانبرداری کردن. (ر ب)

(۲۱) - رشته ها. (ر ب)

(۲۲) - محکم.

(۲۳) - رأیت القوم اکدادا، دیدم قوم را فرقه فرقه و قوم اکدادا، قوم شتابان (ر ب).

(۲۴) - شمشیر بران (ر ب).

(۲۵) - زدوده (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۱۸

ثقیل را دو نیم می کردند، و «زال زابلی» «۱» و «مهراب» [۱] «۲» کابلی را زال زبون و بنده کمین «۳» می شمردند، در مکمر «۴»

کمین و مکان کمین مکین «۵» گشتند.

صبحگاهان که ترک جوشن پوش سپهر برای دفع سپاه ظلام از سر جنگ سرخنگ «۶» مهر بعرضه افق برانگیخت، جمعی بحوالی قلعه درآمده برسم اخداع «۷» معرکه آرای مثار «۸» نزاع و قراع «۹» شدند. قلعگیان نیز «يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ» «۱۰» پذیره رزم گشته بدیزه [۲] «۱۱» جلادت راکب و به اجترأ «۱۲» و اجتراد «۱۳» راغب گشتند. دلیران کرده کار کردگار را یاد کرده از کمینگاه تکاور انگیخته، چون گرد گردان «گردان» گرد آن ناحیه آهنگ چرخ گردان کرد، آن گروه مبهوت و مبهوت «۱۴» «إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا» «۱۵» از مقام قرار انفضاض [۳] «۱۶» و شیر شکاران

[۱]- ط، محراب.

[۲]- یو، پذیره.

(۱)- پدر رستم.

(۲)- بمعنی مهراست که نام پادشاه و والی کابل باشد (برهان).

(۳)- کمترین.

(۴)- کمینگاه

(۵)- جایگیر. (ر ب)

(۶)- چنین است در نسخ و ظاهرا سبزخنگ، اشهب.

(۷)- فریفتن

(۸)- جای برخاستن گرد.

(۹)- واكوفتن یكدیگر را.

(۱۰)- می پندارند که ایشان چیزی هستند. (از آیه ۱۹ سوره مجادله).

(۱۱)- دیزه. چاروایی که رنگ آن به سیاهی و سبزی مایل بود. اسب که از کاکل تا دمش خط سیاهی کشیده باشد. (برهان).

(۱۲)- دلیر گردیدن. (ر ب).

(۱۳)- با شمشیر برهنه بمیدان آمدن (حاشیه نو) در منتهی الارب.

اقرب الموارد. تاج العروس. منتخب اللغات. کنز اللغات دیده نشد، و اجتراد بمعنی پنبه زدنت.

(۱۴)- بددل و بی خرد (ر ب).

(۱۵)- نمی خواهند مگر گریختن را (از آیه ۱۳ سوره احزاب).

(۱۶)- پراکنده گردیدن (ر ب).

عجم که اغربه عرب «۱» را به ترکتازی صید مصاید «۲» جلادت می ساختند، با وجه باسر «۳» بسان عقاب کاسر «۴» جائج «۵» و نائج «۶» از موضع انزراب «۷»، نوع «۸» و انقضاض «۹» یافته کاسر «۱۰» جمعیت ایشان شدند، و جمعی را گرفتار کلایب «۱۱» شہامت ساخته از لحوم «۱۲» افواج کابلی بابل «۱۳» گرفتند. بقیه چون صید متشرّم «۱۴» و متشرّد «۱۵» و متسنّد [۱] «۱۶» برگشتند، و مانند طیر مفرّفر «۱۷» بی مفرّ «۱۸» فرار آغاز کرده با حزن و بکا «۱۹»، بل قرین ویل و شجا «۲۰» بکابل برگشتند.

روز دیگر امر خدیو بهرام قهر، به احاطه خطّه شهر اصدار یافته دلیران یل قلعگیان را مظهر «وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ» «۲۱» ساختند. جلادت کیشان از

سحاب «۲۲» قوس کمان به تیرباران ژاله پیکان، شهر کابل را آب باران کردند. پس توپهای «۲۳» قوارع انگیز قارعه «۲۴» آشوب را بر فراز کوه «عقابین» «۲۵» که با نسرین «۲۶»

[۱]- یو، مسند.

(۱)- اغربه العرب، بزرگان عرب (از ر ب).

(۲)- دامها.

(۳)- ترش (ر ب).

(۴)- شکننده. شکاری.

(۵)- گرسنه.

(۶)- تشنه (ر ب).

(۷)- در کمین نشستن

(۸)- نزدیک رسیدن مرغ جهت فرود آمدن (ر ب).

(۹)- فرود آمدن مرغ (ر ب)

(۱۰)- شکننده.

(۱۱)- چنگال باز. (ر ب)

(۱۲)- ج لحم، گوشت.

(۱۳)- طعمه ای که قوشچیان در وقت تعلیم بجوارح دهند. در هندی باولی. (کنوز)

(۱۴)- مجروح (از ر ب)

(۱۵)- گریزان

(۱۶) - معنی مناسب دیده نشد.

(۱۷) - چالاک. (از رب)

(۱۸) - اسب که صالح بود بر وی گریزند (رب).

(۱۹) - گریه.

(۲۰) - حزن و اندوه (منجد)

(۲۱) - گرداگرد او را گرفت گناهان او (از آیه ۷۵ سوره بقره).

(۲۲) - مشبه به کمان.

(۲۳) - ج قارعه سختی روزگار (رب) بلا و نکبه (منجد).

(۲۴) - قیامت. (رب)

(۲۵) - کوهی است بحوالی کابل (کنوز).

(۲۶) - نسر طایر و نسر واقع (رک فرهنگ لغات).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۲۰

دم از مواسات می زد، و هو عقاب فی عقاب «۱»، و نجم فی سحاب، و هامه لها الغمامه عمامه «۲» و انمله اذا خضبتها الشفق
كان الهلال لها قلامه «۳» كأنه و كر العنقاء و منزل العواء و برج فی السماء «۴» کشیده بزور صهبای آتشین خمیره خمیره «۵» که
خم مینایی سپهر از قطرات شراره اش لبریز بودی، بیوت قلعه را مانند خراباتیان میخانه مست و خراب از

پا افکندند و به نقل گزکی «۶» که مهره [۱] «۷» بندق اندازان «۸» و توپچیان از مهره گلوله در کار پایداری حصار می کردند، قلعه را از وجد بچرخ در آورده و بناهای آن را مستانه بر روی هم غلطان ساختند، و محاصره بمحاضره «۹» و مخاصره «۱۰» انجامید.

قلعگیان چون خود را در ورطه معاطب «۱۱»، مصب «۱۲» بلائی «و يُقَدِّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ دُحُورًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ» «۱۳» دیدند، از هستی خویش خائب [۲]، و

[۱]- ط، مهره ماهر.

[۲]- یو، جانب، نو، خایل.

(۱)- سنگ بزرگ برون جسته از کوه (ر ب).

(۲)- و سری است که ابر آن را عمامه است.

(۳)- و انگشتی است که اگر خضاب کند آن را شفق، هلال آن را تراشه ناخن است.

(۴)- گویا آن آشیانه سیمرخ و خانه عواء. (یکی از منازل ماه. رک فرهنگ لغات) و برجی در آسمانست.

(۵)- خمپاره.

(۶)- گزک، هر چیز که بدان تغییر ذائقه کنند (برهان) از قبیل میوه و آجیل و مانند آن (حاشیه برهان نقل از فرهنگ نظام)

(۷)- ج ماهر.

(۸)- گلوله اندازان (رک فرهنگ لغات).

(۹)- تجاوز کردن (از ر ب).

(۱۰)- پهلو به پهلو رفتن.

(از ر ب) و مقصود دست بکمر یکدیگر افکندن است.

(۱۱)- ج معطب بفتح اول و سوم و سکون دوم، جای هلاک.

(۱۲) - جای ریختن.

(۱۳) - و انداخته می شوند از هر سو حالی که رانده می شوند و برای آنهاست عذاب دائم (از آیه ۸ و آیه ۹ سوره صافات).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۲۱

عاقبت جانب عافیت را طالب گشته خاتم اختیار دار الملک «کابل»

را به کابلج [۱] «۱» بندگان این دولت سپردند، و بأقالید «۲» سیوف و مقالید «۳» قصبات «۴» رماح «۵»، قصبات «۶» و صقبات «۷» آن ضلع افتتاح یافت، و از آنجا پرگنه «۸» «بهار» من اعمال «۹» «جلال آباد» از نزول موکب جلال رشک بهار و بهره بخش ساعات لیل و نهار گشته بموجب فرمان همایون شاهزاده «رضا قلی میرزا» نیز از بلخ وارد آن منزل بهجت نمون و تیمن بیمن تقبیل «۱۰» «۱۱» میمون و تشرّف بشرف تلثیم «۱۲» بساط سعادت مقرون جسته در غره شعبان در ساعتی دور از شنار «۱۳» و وبال و زمانی میرا از مشاین «۱۴» عین الکمال «۱۵»، به نیابت ایران بهره مند و با شاهزاده «نصر الله میرزا» بعطای جیقه گوهرنگار سرافراز و سر بلند گشته خاقان والاگهر آن دو سرور را چنانکه معهود ولیعهدانست بدست ایمن «۱۶» افسر بجانب ایسر «۱۷» زده رضا قلی میرزا را روانه ایران و نصر الله میرزا را ملتزم رکاب ظفرگستر و عزم صوبه «۱۸» پرشاور «۱۹» نمودند.

[۱]- ط، در کابلج

(۱)- انگشت کوچک دست و پا. (برهان)

(۲)- ج اقلید، کلید. (ر ب)

(۳)- ج مقلاد بکسر اول، کلید. (ر ب)

(۴)- ج قصبه، نی.

(۵)- ج رمح، نیزه.

(۶)- ج قصبه، شهر. (ر ب)

(۷)- ج صقب، نزدیک.

(۸)- بلغت هند بلوک و ناحیه (آندراج) زمینی که از آن خراج ستانند (آندراج. فرهنگ نظام).

(۹)- از توابع.

(۱۰)- بوسیدن.

(۱۱)- دست راست.

(۱۲)- بوسه دادن.

(۱۳) - عیب و عار. (ر ب)

(۱۴) - ج مشان، عیب (ر ب).

(۱۵) - چشم زخم. (غیاث)

(۱۶) - مبارک (ر ب).

(۱۷) - چپ، جیفه بر جانب راست

زدن علامت شاهی و بر جانب چپ زدن علامت شاهزادگی است.

(کنوز بنقل از جهانگشا).

(۱۸) - مملکت و کشور و دیار که مشتمل بر اضلاع و پرگنه جات مختلف باشد (لغد از آندراج).

(۱۹) - پیشاور.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۲۲

ناصر خان صوبه دار «۱» کابل در حدود «پرشاور» از شعب «۲» و شعب «۳» شعب «۴»، شعب [۱] «۵» شعب «۶» و بعث شعب «۷» کرده در «جمرود» از کمال وحشت و دهشت آماده مجاحشت «۸» شد، و چون کوهستان «خیبر» که با چرخ چنبری لایف همسری می زد مسکن افغان خیبری «۹» هیئت می بود، خدیو بی همال بارشاد ضمیر خیبر کار ایلغار میشی «۱۰» را معدّ «۱۱» و خیبر «۱۲» ساخته از آن راه منحرف، و بجانب کوه مشهور به «سه چوبه» «۱۳» که از کوه اش «۱۴» چرخ برین کوه پشت «۱۵» بود، منصرف گشته از روی اجتناب [۲] «۱۶» و اجتناب «۱۷» اجتناب [۳] «۱۸» اختیار، و یک شبانه روز ایلغار و معنقات «۱۹» عنقا مقام را موطای «۲۰» معانیق «۲۱» تیزرفتار نموده به صعوبت بر صعود «۲۲» آن کوه

[۱] - ط، اضافه دارد: و شعب

[۲] - یو، احتباز، نو اجتناب. ط، اختیار.

[۳] - عت، اجتناب

(۱) - دارنده صوبه. حاکم و فرمانروای صوبه، رجوع به ح ۱۸ ص ۴۲۱ شود.

(۲) - راه در کوه. (ر ب)

(۳) - ج شعبه، شکاف کوه (ر ب)

(۴) - کوه (ر ب)

(۵) - فراهم آوردن.

(۶) - پراکنده.

(۷) - قبیله بزرگ (ر ب) لشکر.

(۸) - مدافعه (ر ب)

(۹) - مار سیاه (ر ب).

(۱۰) - ایلغار بکسر اول و یاء غیر ملفوظ ... بسرعت بر فوج دشمن دویدن (غیاث) میشی

و مشی در ترکی علامت حاصل مصدر است (کنوز).

(۱۱) - آماده (ر ب).

(۱۲) - مهیا گردانده (برهان).

(۱۳) - این نام در تمام نسخ بجز ط، سه چوبه است. در جهانگشا چاپ هند نیز سه چوبه ضبط شده و در نسخه ط، سیه چوبه است. لیکن در کتاب تاریخچه نادر تألیف مینورسکی ترجمه مرحوم یاسمی که ضمن مجموعه آقای دکتر شفق چاپ شده سرچوبه آمده است.

(۱۴) - کوهه، بلندی (برهان).

(۱۵) - کوزپشت (برهان).

(۱۶) - نیکو حال گردیدن. (ر ب)

(۱۷) - آگاهی. (ر ب)

(۱۸) - گذشتن. (ر ب)

(۱۹) - کوههای دراز. (ر ب)

(۲۰) - موطا، جای قدم (ر ب).

(۲۱) - ج معناق بکسر اول و سکون دوم، اسب نیکوروش (ر ب).

(۲۲) - جای بلند. (ر ب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۲۳

صعود، و بآن بحر خونخوار محیطآسا، احاطه «جمرود» کرد. «ناصر خان» امارات «فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ» «۱» در ناحیه حال منصوص دید، براذین [۱] «۲» صرصر شتاب را زین کرده بار گریز بست، و بر پشت تکاور بر نشست. دلاوران چیره دست با آن فوج خیره سر در آویخته «ناصر خان» را با چهل تن از رؤسای جهل سگال و فوجی از جنود «پرشاور» در نواصر «۳» و تلال «۴» گرفتار شکال «۵» اعتقال «۶» ساختند، بقیه از بیم جان نیم جان «ذَلَّ لَوَاجِدُ نَاصِرًا» «۷» گویان، خود را به لطاط «۸» قنان «۹» و انیاق «۱۰» جبال کشیده ساحت با فسحه «۱۱» «پرشاور» مفر فسطاط «۱۲» نبالت [۲] «۱۳» و خطه قسطاط «۱۴» جلالت گردید.

بعد از چند روز نایبوسان «۱۵» و نانیوشان «۱۶» خیر بغی «۱۷» لکزیه «۱۸» داغستان بؤسا و تؤسا لهم «۱۹»

[۱]- یو، برادین

[۲]- ط، و نبالت

(۱)- پس نیست برای او نیرو و نه یاری کننده ای (آیه ۱۰ سوره الطارق)

(۲)- ج برذون بکسر با و سکون راء و فتح ذال، ستور و اسب تاتاری (ر ب)

(۳)- ج ناصر، پشته بزرگ (ر ب).

(۴)- ج تل، پشته. (ر ب)

(۵)- پای بند ستور. (ر ب)

(۶)- بند کردن، بازداشتن (ر ب)

(۷)- اگر یآوری بیابم این خواری است (ر ک مجمع الامثال).

(۸)- کرانه سر کوه برآمده (ر ب)

(۹)- ج قنه بضم اول و فتح و تشدید دوم، سر کوه. (ر ب)

(۱۰)- ج نیق بکسر اول، بلندترین جای از کوه. (ر ب)

(۱۱)- فراخی. (ر ب)

(۱۲)- خیمه و خرگاه بزرگ (ر ب)

(۱۳)- نباله، بزرگوار. (ر ب)

(۱۴)- معنی مناسب یافت نشد.

(۱۵)- ناگاه. (برهان)

(۱۶) - بی خیر (برهان).

(۱۷) - طغیان.

(۱۸) - لزگیه، لزگی، نام طایفه ایست از سکنه قفقاز از مردم داغستان (از لغت نامه).

(۱۹) - سختی و بدی باد برای آنان.

(۲۰) - خیر مرگ.

(۲۱) - پاکیزه کند خدا خاک او را و درگذرد از وی.

(۲۲) - فهمیدن. دریافتن (ر ک ر ب و لغد)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۲۴

خدایو والاگهر، و در مسمع همگنان حاکی از مضمون «وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُرْدَجَرٌ» «۱» گشته انشوطه [۱] «۲» رشته نشاط شد، و اسداف «۳» حجب «۴» ملال در کلاکل [۲] «۵»، و إسجاف [۳] «۶» کلل «۷» کلال «۸» در صدور کلّ کلاکل «۹» نموده مشرب مسرت بلای «۱۰» بلای این داهیه آمیخت، و خورشید

شادمانی بغیم «۱۱» خفا جمال پوشید [۴] «وَأَيُّ نَعِيمٍ لَا يَكْدِرُهُ الدَّهْرُ» «۱۲». تفصیل این اجمال آنکه در ایامی که خاقان مغفور به دارائی «۱۳» آذربایجان اشتغال داشت، لکزیه «جار» «۱۴» که ولایت «شیروان» را مصداق «وَالْجَارِ الْجُنْبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ» «۱۵» بودند، اشرار «داغستان» را به نهب «۱۶» و یغما و سفک دماء «۱۷» و سبی اماء «۱۸» اضراء «۱۹» و باصرار تمام به اضرار نفوس اغوا و إغراء «۲۰» می کردند «وَأِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ

[۱]- ط، نشوطه.

[۲]- نو، کاکل

[۳]- یو، این کلمه و دو کلمه بعد را ندارد.

[۴]- ط، اضافه دارد در بیان فوت ابراهیم خان

(۱)- و هرآینه بتحقیق آمد آنان را از خبرها آنچه در آن بازداشتن بود (آیه ۴ سوره قمر).

(۲)- گره آسان گشای. (ر ب)

(۳)- پرده برداشتن (ر ب).

(۴)- ج حجاب، پرده

(۵)- ج کلکل بفتح هر دو کاف و سکون لام. سینه.

(۶)- فروهشتن پرده را. (ر ب)

(۷)- حال. (ر ب) حالت،

(۸)- مانده شدن (ر ب).

(۹)- گروههای مردم. (ر ب)

(۱۰)- از به+ لای، گل.

(۱۱)- غیم، ابر

(۱۲) - فلما اضاء الصبح فرق بيننا وای نعیم ...

(امثال و حکم دهنخدا).

(۱۳) - داشتن، دارا بودن، حکومت.

(۱۴) - جاروتله نام شهری در لکزستان در ۱۳۲ کیلومتری تفلیس ... (لغد از مرآت البلدان).

(۱۵) - و همسایه بیگانه و رفیق سفر (از آیه ۴۰ سوره نساء).

(۱۶) - غارت کردن. (رب)

(۱۷) - ریختن خون.

(۱۸) - اسیر کردن کنیزان.

(۱۹) - یو، عت اصرا. ط، اصرار، و اضرا، بر آغالانیدن بود (رب) و تصحیح

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۲۵

لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَ إِنِّي جَارٌ لَكُمْ» (۱). خان مذکور با لشکر بسیار عزم تسیار [۱] «۲» کرد که به آب آتشبار نایژه «۳» رماح «۴»، و غمام «۵» سیوف با تره «۶» إطفاء «۷» نائره فتن نائره «۸» نماید، در معوکه «۹» قتال و معرکه جدال در دست لگزیه از پا در آمده راه بقا را بحکم سرنوشت، با سرنوشت «۱۰». خدیو بی همال هر چند که عارض خورشید مراد را چون دل ناخورسند اعدا مغموم یافته بادی الزای «۱۱» در باب عود «۱۲» و ذهاب «۱۳» بادیه پیمای طریق تردّد گشتند، لیکن چون تسخیر دار الخلافه «۱۴» قصبایای «۱۵» عزم و قصارای «۱۶» همت بود، این قضایا باعث نقض آرای جهان آرای ملوکانه نگشته عزیمت نهضت رایت «۱۷»، و انتقال لشکر بر ایاب «۱۸» و اعتتاب «۱۹» غالب، و قاید «۲۰» توفیق زمام توجه را در هر حالت بجانب مقصد جالب آمد، و بمضمون

[۱]- یو، یسار

(۱) - و هنگامی که آرایش داد برای آنان شیطان کردارشان را و گفت نیست چیره شونده ای بر شما امروز از مردم، و من زنهاردهنده ام شما را (از آیه ۵۰ سوره انفال).

(۲) - مبالغت در سیر (اقرّب الموارد).

(۳) - نی میان خالی (برهان).

(۴) - ج رمح، نیزه.

(۵) - ابر.

(۶) - برنده.

(۷) - خاموش کردن.

(۸) - انگیخته.

(۹) - جای، مکان.

(۱۰) - نوشتن، درنوردیدن. با سرنوشت، سر او از دست رفت.

(۱۱) - اول نظر (غیاث. اقرب الموارد).

(۱۲) - بازگشتن.

(۱۳) - رفتن.

(۱۴) - دهلی.

(۱۵) - قصایا ج قصیه، دور. (ر ب)

(۱۶) - قزاری. غایت (ر ب).

(۱۷) - چنین است

در تمام نسخ. فقط در کنوز، راتب (ثابت) و بملاحظه رعایت سجع راتب بهتر بنظر می رسد، لیکن در نسخ مأخذ کار رایت آمده.

(۱۸) - باز گشت.

(۱۹) - برگردیدن از کاری بسوی غیر آن (ر ب).

(۲۰) - کشنده. امیر لشکر. (ر ب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۲۶

«لِكُلِّ نَبِيٍّ مُّسْتَقَرٌّ» (۱)، و اشارت «إِنَّمَا عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّئُهَا لَوْ قَتَبْتُهَا إِلَّا هُوَ» (۲) تدبیر تبیین (۳) و تدمیر (۴) آن گروه موقوف به انجام کار «هند» گردید «من قصد البحر استقل السواقیا» (۵). بحکم «وَ اضْبِرْ وَ مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ» (۶) بدون و نیت (۷) در عزم و نیت، اشقر (۸) همت را به لگام «اشدد حياز يمك لذلك الامر» (۹) ملجم (۱۰) نموده عجاله الوقت (۱۱) چند تن از انجاد (۱۲) جند نجید (۱۳) نجدت (۱۴) را به سپهداری به سمت [۱] «آذربایجان» و «گرجستان» مأمور ساختند که در آن حوالی با اشعه عوالی (۱۵) بامحاء [۲] (۱۶) ظلام غوایل (۱۷) و غوالی [۳] (۱۸) پردازند، و با شمشیر چون شمش [۴] (۱۹) شیر افواج (۲۰) اعدا را

[۱] - ط، ندارد

[۲] - یو، امحاء

[۳] - یو، غوالی

[۴] - ط، نم.

(۱) - برای هر خبری وقتی است (از آیه ۶۶ سوره انعام).

(۲) - همانا علم آن نزد پروردگار منست، آشکارا نکند آن را در وقت آن، مگر او (از آیه ۱۸۶ سوره انعام).

(۳) - شکستن (ر ب).

(۴) - هلاک کردن (ر ب).

(۵) - کسی که آهنگ دریا کرد جویچه ها را خرد دانست. (این مثل بنقل امثال و حکم) در تاریخ بیهق

آمده است.

(۶) - و شکبیا باش و نیست شکیبایی تو مگر به خدا و غمگین مباش بر آنان و مباش در تنگدلی از آنچه بداندیشی می کنند
(آیه ۱۲۸ سوره نحل).

(۷) - ونیه، سستی.

(۸) - اسب سرخ فش (ر ب).

(۹) - حیازیم ج حیزوم، میان و جای بستن تنگ. و اشدد حیاز یملک ... یعنی این کار را بجد بگیر و خود را برای آن آماده ساز و علی علیه السلام در شب ۱۹ رمضان به شعر اخیحه بن الجلاح تمثل فرمود:

اشدد حیاز یملک للموت فان الموت لاقیکا ...

و ر ک (مجمع الامثال).

(۱۰) - لگام زده.

(۱۱) - بنقد، فی الحال.

(۱۲) - ج نجد، دلیر. (ر ب)

(۱۳) - دلیر درگذرنده در امور (ر ب).

(۱۴) - کارزار. (ر ب)

(۱۵) - ج عالیه، سنان نیزه.

(۱۶) - نابود کردن.

(۱۷) - ج غائله.

(۱۸) - ج غالی (؟)

(۱۹) - ناخن دست و پا (برهان).

(۲۰) - ج افواج (ر ب).

فرایس «۱» فرانس «۲» نعمت «۳» سازند، تا خورشید موکب فیروز از افق «هندوستان» [۱] طالع و کوکب کوکبه گیتی فروز مجددا [۲] در [۳] جانب شرق لامع شود. أرسل علیهم لهذه العارضه عرضا عریضا «۴» کعارض ثجاج «۵» و بحر عجاج «۶» و یم مواج و بالصواهل «۷» و المناصل «۸» ذی امواج و فی ضحوه النهار لیل داج «۹» و فی غیهب «۱۰» اللیل نجم و سراج. پس با افواج «کلاهور» «۱۱» زور بعزم تسخیر دار الملک «لاهور» از رودخانه های «پنجاب» که هریک بحر زخار عمیق و یم «۱۲» خونخوار معیق «۱۳» بود، و آب از قرطاط «۱۴» براذین «۱۵» بل از قرط

«۱۶» آذان «۱۷» تجاوز کردی بیادبانی قوایم «۱۸» باد پایان کسفن هزّت من الصّوافن «۱۹» گذشتند.

عرصه «لاهور» از شعشعه ماهیچه «۲۰» لوای منصور که نوربخش ساهره «۲۱» و ساهور «۲۲» و فروغ افزای قرون و دهور بود رشک منزل هور گشت. زکریّا خان صوبه دار «۲۳»

[۱]- ط، هندستان

[۲]- ط، مجدد

[۳]- ط، از

(۱)- ج فریسه، شکار.

(۲)- ج فرناس بکسر اول، شیر سطر گردن (ر ب).

(۳)- کینه (ر ب).

(۴)- لشکری پهناور.

(۵)- مانند ابر ریزنده.

(۶)- و دریای خروشان

(۷)- ج صاهل، اسبان شیبه زننده؟

(۸)- ج منصل بضم میم و صاد، تیغ (ر ب).

(۹)- و در چاشتگاه روز، شب تاریک.

(۱۰)- تاریکی (ر ب).

(۱۱)- پهلوانی مازندرانی که نام او در شاهنامه آمده (از برهان و حاشیه آن مصحح آقای دکتر معین).

(۱۲)- دریا.

(۱۳) - دورتک (ر ب).

(۱۴) - عرق گیر زین یا جل شتر که پالان بر زیر آن نهند (ر ب).

(۱۵) - ج برذون، ستور و اسب تاتاری (ر ب)

(۱۶) - گوشواره گوش (ر ب).

(۱۷) - ج اذن، گوش.

(۱۸) - دست و پا.

(۱۹) - مانند کشتی ها که بجنبد از باد خاک رو بنده

(۲۰) - مهچه، رک ح ۱۸ ص ۱۵

(۲۱) - روی زمین (ر ب).

(۲۲) - روی زمین. ماهتاب. غلاف ماه. (ر ب)

(۲۳) - حاکم.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۲۸

آن ملک از ایتان «۱» انزال «۲» و اقامت «۳»، و اقامت «۴» رسم اطاعت، تقاعد نجسته بلا تفادی «۵» فدویانه به سده «۶» سپهر مثال شتافت، و مهر جهانتاب اشفاق خسروانه بر ساحت حالش تافت، و از تقبیل «۷» آستان نبیل به نیل مرام فایز گشته

باز ایالت «لاهور» به او محوّل، و با خیل و خول «۸» از عواطف شاهانه محوّل «۹» شد، و «فخر الدوله» خان ناظم سابق «کشمیر» نیز که در لاهور توقف داشت با منشور حکومت بصوب صوبه خود تشمیر «۱۰» یافت. بعد از ورود موکب مسعود به سرحدّ «هند» جواسیس خیرت دثار «۱۱» «فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ» «۱۲» معروض داشتند که حضرت محمد شاه فرمان سامی معلن [۱] «۱۳» از مضمون «إنّ امامی ما لا اسامی» «۱۴» بأسامی صوبه داران صاحب رای اقطار و نواحی، و ولات «۱۵» ولایت آرای آفاق و ضواحی «۱۶» اصدار، و همگی را از اقصای ممالک هند [۲] با جنود بی إحصاء «۱۷» و إحصار «۱۸»، احضار و تهنید «۱۹» سیف عزم و تشجید «۲۰» تیغ رزم و توطیش «۲۱» جند پرطیش و تعتید «۲۲» جیش دریا جیش «۲۳»

[۱]- یو، معان.

[۲]- ط، اقصی ممالک هندستان.

(۱)- آوردن.

(۲)- ج نزل بضم اول و سکون دوم، طعام که پیش مهمان نهند (ر ب).

(۳)- جای ماندن دادن.

(۴)- برپاداشتن.

(۵)- بدون پرهیز.

(۶)- درگاه (ر ب)

(۷)- بوسیدن.

(۸)- کنیزان و بندگان (ر ب).

(۹)- مال داده، ملک داده (ر ب).

(۱۰)- سرعت نمودن در رفتن (ر ب).

(۱۱)- خیرت دثار، کنایه از آگاه و بینا.

(۱۲)- پس درآیند میان شهرها. (از آیه ۵ سوره بنی اسرائیل).

(۱۳) - اعلان دهنده. آشکار سازنده

(۱۴) - در مجمع الامثال: ان امامی لا- اسامی، در پیش من چیزی است که با آن معارضه نمی کنم، برای کار بزرگی مثل زنند که انتظار وقوع آن برنند.

(۱۵) - ج والی.

(۱۶) - ج ضاحیه، کرانه (ر ب).

(۱۷) - بی شمار.

(۱۸) - حصر کردن،

اندازه کردن.

(۱۹) - تیز کردن شمشیر (ر ب).

(۲۰) - تیز کردن.

(۲۱) - آماده کردن (ر ب).

(۲۲) - آماده کردن

(۲۳) - جوش جوشیدن (ر ب) جوش.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۲۹

کرده، نظام الملک هم از ملک «دکن» فوجی که در صیدگاه دشمن شکاری تیزپرتراز عقبان «۱» دکن [۱] «۲»، و از دلیص [۲] «۳» درع «۴» دلاص «۵» درخشان تراز اختران در لیل ادکن «۶» بودند، جمع آورده در منزل موسوم به «کرنال» موئلی «۷» منیع و معقلی «۸» رفیع افراخته سیصد هزار سوار مسالح «۹» از مسالح «۱۰» مملکت با مصالح «۱۱» مکاوح «۱۲» و لوازم مکالحت «۱۳» و مکافحت «۱۴» و آلات مکاشفت «۱۵» و مکاشحت «۱۶» و سه هزار عزاده «۱۷» قوارع «۱۸» رعاده «۱۹» و دو هزار فیل مست، معدّ و مستعد و آماده ساخته خدیو والجاه چون خبر نهضت آن پادشاه عالیشان را به مقابله خود شنود خوشنود گشته به تبریک بخت سعید و اظهار «ذَلِکَ مَا کُنَّا نَبِغُ» «۲۰» پرداخت، و مقارن این حال «جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِیْنَةِ یَسْعَى» «۲۱» و قال «۲۲» «یا أیُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ کُمْ بُرْهَانٌ» «۲۳» یعنی مسعی «۲۴» ساعی «۲۵» أسرع من المسع «۲۶» که به تفتیش

[۱] - ط، ملک دکن.

[۲] - یو، دلیص

(۱) - ج عقاب. قله کوه (برهان).

(۲) - قله کوه (برهان).

(۳) - درخشانی (از ر ب).

(۴) - زره.

(۵) - تابان.

(۶) - شب تار.

(۷) - پناه جای.

(۸) - پناهگاه.

(۹) - ج مسلحه بفتح اول و سوم و چهارم و سکون دوم، سلاح ور (ر ب).

(۱۰) - ج مسلحه، جای دیده بان. شاید مسلح.

(۱۱) - آلات، ابزار.

(۱۲) - جنگ.

کردن با هم (ر ب).

(۱۳) - سختی با هم. (ر ب)

(۱۴) - جنگ کردن.

(۱۵) - آشکارا با هم جنگ کردن

(۱۶) - دشمنی نمودن (ر ب).

(۱۷) - توپ مقصود است.

(۱۸) - ج قارعه، کوبنده.

(۱۹) - بانگ کننده.

(۲۰) - آن همانست که می خواستم (از آیه ۶۳ سوره کهف).

(۲۱) - آمد از دورتر جای شهر مردی که شتاب می کرد (از آیه ۱۹ سوره یس).

(۲۲) - و گفت.

(۲۳) - ای مردمان همانا آمد شما را برهانی (از آیه ۱۷۴ سوره نساء).

(۲۴) - سخن چین (ر ب) جاسوس.

(۲۵) - کوشنده.

(۲۶) - شتاب کننده تر از باد شمال.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۳۰

و حوایت «۱» حوائب «۲» جوانب رفته بود برگشته خبر رسانید که «برهان الملک» نیز از أحشام با احتشام، احتشاد «۳» عدّتی بی عدّت «۴» و تجهیز گروهی با عدّت «۵» کرده به «پانی پت» ده گروهی «۶» «کرنال» «۷» آمده بحکم همایون از سلاف عسکر «۸» و آلاف «۹» لشکر:

و هم کلا سود السّود فی حومه الوغی و عریسهم فیها القنا و القنابل «۱۰» جمعی از دلیران سرافراز إفراز «۱۱»، و با افزار جنگ و ساز رزم ساز، و در کمال شوق و غرام «۱۲» و شور و عرام «۱۳» با السنه «۱۴» أسنّه «۱۵» به ترانه «هاتوا بڑهانکم إن کنتم

صادِقین» «۱۶» نوپرداز گشته بطیش «۱۷» و بطش «۱۸» بطیش «۱۹» نطش «۲۰» سریع آغاز کردند تابی تائی «پانی پت» «۲۱» را جلوه گاه خیول «۲۲» گیتی نورد

(۱) - فراهم آوردن. (ر ب)

(۲) - خبرهای رسنده از دور. (ر ب).

(۳) - گرد آوردن.

(۴) - بی شمار. (حواشی) عد؟

(۵) - ساز و سامان.

(۶) - گروه بواو مجهول، سه یک فرسخ. (برهان) مسافت

قریب دو میل ۳۵۲۰ گز (حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین).

(۷) - جایی است در شمال دهلی ... و در آنجا آبادی بدان نام است (فرهنگ نظام).

(۸) - سلاف عسکر، مقدمه لشکر (ر ب).

(۹) - ج الف، هزار.

(۱۰) - و آنان چون شیران سیاهند در سخت ترین جای کارزار و خوابگاه آنان بدانجا نیزه ها و اسبانست.

(۱۱) - جدا کردن (ر ب).

(۱۲) - شیفتگی. (ر ب)

(۱۳) - شاد گردیدن (ر ب). شادی.

(۱۴) - ج لسان، زبان.

(۱۵) - ج سنان، سر نیزه.

(۱۶) - بیاورید برهانتان را اگر بودید شما راستگویان (از آیه ۱۰۵ سوره بقره).

(۱۷) - غضب (لغد).

(۱۸) - حمله کردن، سخت گرفتن (ر ب).

(۱۹) - سخت گیر. (اقر ب الموارد)

(۲۰) - جنبش. (ر ب)

(۲۱) - شهرست بفاصله پنجاه میلی دهلی (استینگاس، آندراج).

(۲۲) - ج خیل.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۳۱

ساخته «برهان الملک» را ببرهان قاطع شمشیر تیز از [۱] شبهه هستی برهانند، و برهانت «۱» ضرب فرند «۲» فرید «۳» آمود [۲]
«۴» گوهر حیات او را بی دریغ از او بازستانند.

چون «برهان الملک» از استیلاء هراس و غلبه خواس «۵» جواس «۶» حواس را پیش از وقت باستعلام حال و استفحاص «۷» محال «۸» مشمر الذیل «۹» و شمّری «۱۰» تک ساخته مجال مقاومت محال می پنداشت، تا وصول افواج قاهره بدون مکت «۱۱» و مکت «۱۲» از بیم خوف «۱۳»، و خوف «۱۴» جان، با زحوف «۱۵» مرجوف «۱۶» در جوف اللیل «۱۷» فی لیل یحول بین الکلب و هریره «۱۸» و الاسد و زئیره «۱۹» و الماء و خریره «۲۰» و الطیر و صفییره «۲۱» و الباب و صریره «۲۲» متسارع «۲۳» گشته با

پیکر نال «۲۴» تمثال [۳] به «کرنال» پیوسته بود، و جمعی [۴] از متابعانش در مسالک «۲۵» رفتار گرفتار شدند.

[۱]- ط، از، ندارد.

[۲]- یو، آسود.

[۳]- ط، نال نال نال تمثال.

[۴]- ط، جمعی.

(۱)- رهن، گرو دادن.

(۲)- جوهر تیغ (برهان).

(۳)- گوهر نفیس (ر ب).

(۴)- آراسته (برهان).

(۵)- بیم و هراس (برهان).

(۶)- ج جاسه، بر وزن و بمعنی حاسه، حواس پنجگانه (از ر ب).

(۷)- از این ماده باب استفعال دیده نشد.

(۸)- جایگاه، ناحیت محل (نف).

(۹)- دامن بکمر زده. آماده.

(۱۰)- چابک (ر ب).

(۱۱)- اقامت.

(۱۲)- درنگ.

(۱۳)- قتل (ر ب).

(۱۴) - بیم.

(۱۵) - ج زحف بفتح اول، لشکر رونده بسوی دشمن.

(۱۶) - لرزان. (از ر ب).

(۱۷) - دل شب.

ثلثی از شب گذشته.

(۱۸) - در شبی که حائل می شود میان سگ و زوزه آن.

(۱۹) - و شیر و غرش آن.

(۲۰) - و آب و آواز آن.

(۲۱) - و مرغ و بانگ آن،

(۲۲) - و در و صدای آن.

(۲۳) - شتابان.

(۲۴) - نی (برهان). نال تمثال، بمانند نی.

(۲۵) - ج مسلک، راه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۳۲

پس موکب والا- روز چهاردهم ذیقعده از پل «رودخانه فیض» گذشته از محاذات «کرنال [۱]» بسمت «پانی پت» که ما بین «کرنال» و «شاه جهان آباد» واقعست با عزم جزم منحرف گشته اگر چه مأسورین «۱» عدت مخالفان را شفاهای «سَفَهَا بِغَيْرِ عِلْمٍ» «۲» بعرض رسانیدند، اما چون «أَكْذَبَ مِنْ أَخِيذِ الْجِيْشِ» «۳» بودند خدیو نیکوسیر آن را معتنی «۴» نداشته به فحوای «و لیس الخبر کالمعاینه» «۵» با چند تن از یکه تازان دهر که هریک آشوب جهان و جهان آشوب

بودند تا حوالی اردوی «محمد شاه» رفته برآی العین بر اطلال «۶» و طلاع [۲] «۷» اطلاع یافته و مکان نزول و مقام انزال را معین کرده بمعسکر والا بازگشتند، و روز دیگر صبحگاهان که خسرو شرقی نژاد مهر بعزم رفع افواج هندی ظلام، تیغ زرین نیام بر میان بسته بمیدان سپهر خرامید، خدیو بهادر که دریای جلادت را بی بها «۸» در بود «حِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ» «۹» از فرق با فرّ

[۱]- عت، کرنان. نو، ط، کرنات

[۲]- نو و طلال. ط، و طلاع و طلال.

(۱)- ج مأسور، گرفتار. اسیر شده. بعض محشیان این کلمه را اسیرکنندگان، فرستادگان، معنی کرده اند و درست نیست. مقصود اسیرانی است که از دشمن بدست آمده بودند.

(۲)- از روی بی خردی و نادانی (از آیه ۱۴۱ سوره انعام).

(۳)- دروغ گوتر از دستگیر شده از سپاه (دشمن) چه او بخاطر آزادی خود دروغ می گوید. این مثل در مجمع الامثال، اکذب من اخید الدیلم و در فوائد الادب اکذب من الاخید، آمده.

(۴)- در خور توجه. باور داشتنی.

(۵)- خبر چون دیدار نیست. گویند نخستین کسی که این جمله را گفت رسول صلی الله علیه و آله بود. ر ک (مجمع الامثال).

(۶)- ج طلل، اثر سرای و جای خراب و کالبد هر چیزی (ر ب).

(۷)- هر چه بر آن آفتاب تابد. (ر ب) طلاع الارض روی زمین که آفتاب بر آن تابد. (مهذب الاسماء بنقل لغد).

(۸)- قیمت ناشدنی از بسیار گرانبهائی.

(۹)- برای نگاهداری از دیو سرکش (از آیه ۷ سوره صافات).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۳۳

وجود خود، خود را فرقد «۱» سا،

و از تن و تن «۲»، نثره «۳» را نثره آسا «۴» ساخته [۱] بر تکاور صبا سیر، صباح الخیر «۵»، مجرّه عنان، ثریانان، هلال سمّ، جوز هرّ «۶» دم، جوزا تنگ، آسمان آهنگ، از «حسامیه [۲]» «۷» «حمید» «۸» نیزتر، و از «براق جم» «۹» فلک خیزتر [۳] و از برق «۱۰» «ابن العرقه» «۱۱» جهنده تر [۴] و از «طائر» «۱۲» «قتاده» «۱۳» پرنده تر، و چون احجار «۱۴» «همام [۵]» «۱۵» سخت رو، و مانند غزاله «۱۶» محطّم «۱۷» تیز دو، و بسان ثور «۱۸» عاص «۱۹» جهانگرد [۶]. و برنگ [۷] بیضای «۲۰» قعنب [۸] «۲۱» آسمان نورد که در حلبه «۲۲»

[۱]- یو، اضافه دارد: رمح اژدر مهابت در بنان و شمشیر شیراوژن در میان. الا انما الخطی ...

[۲]- یو، حامیه.

[۳]- یو، عت جمله و از براق ... ندارد.

[۴]- یو، این جمله را ندارد. عت، براق ابن العریه.

[۵]- ط، حمام.

[۶]- یو، جمله بسان ثور ... ندارد.

[۷]- بجای این جمله: بسان بیضای قعنت جهانگرد.

[۸]- یو مضا ساقعت.

(۱)- یکی از دو ستاره روشن بر سینه خرس کوچک (التفهیم ص ۹۹).

(۲)- ضبط و معنی مناسب دیده نشد.

(۳)- زره فراخ (رب).

(۴)- نام منزل هشتم از منازل قمر (التفهیم).

(۵)- جمله ایست که در تحیت بامداد گویند و گویا اینجا بمعنی مبارک بکار رفته. در بعض حواشی سفید پیشانی معنی شده ولی مدرک آن یافت نشد.

(۶)- رک ح ۸ ص ۱۰۰

(۷) - نام اسب حمید بن حریث کلبی.

(۸) - رک ح ۷ همین صفحه.

(۹) - بادبست که تخت سلیمان را می برد (برهان).

(۱۰) - نام اسب ابن

عرقه. (ر ب)

(۱۱) - رک ح ۱۰

(۱۲) - نام اسب قتاده بن جریر سدوسی (لغد).

(۱۳) - رک ح ۱۲.

(۱۴) - نام اسب همام بن مره شیبانی (ر ب).

(۱۵) - رک ح ۱۴.

(۱۶) - نام اسب محطم بن ارقم.

(ر ب) تاج العروس.

(۱۷) - رک ح ۱۶

(۱۸) - نام اسب عاص بن سعید (ر ب).

(۱۹) - رک ح ۱۸.

(۲۰) - بیضاء، اسب قعب بن عتاب (ر ب).

(۲۱) - رک ح ۲۰.

(۲۲) - گروه اسبان رهان. اسبان که بجهت دوآندیدن جمع کنند از هر جا در یک اصطلب. (ر ب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۳۴

رهان «۱» از «یحوم» «۲» «نعمان» «۳» گرو بردی، و «سرحان» «۴» «عماره» «۵» را روباه لنگ شمردی، و «صحیح» «۶» «اسد» «۷» طائی را سقیم کردی و بر «لاحق» «۸» «غنی» «۹» سابق آمدی، و بر «اعوج» «۱۰» «بنی هلال» راست «۱۱» روی ارشاد نمودی و از دراج «۱۲» «عامر» «۱۳» برتر پریدی، برنشستند [۱].

الا- إتما الخطی فی متن کفه کر قشاء فی انیابها السّم نافع «۱۴» کان مثار التّع عند اشتداده و هندیّه کالبرق فی اللیل لامع «۱۵» چون ما بین «کرنال» و «پانی پت» مقرّ جند مغشم «۱۶» و مخیم حشم محتشم گشت، فی الحال «برهان الملک» و «صمصام الدوله» «قالوا من أشدّ منّا قوّة» «۱۷» باجول «۱۸»

[۱]- عت، اضافه دارد: شعر

(۱)- گرو بستن به تاختن (ر ب)

(۲)- نام اسب نعمان بن منذر. (ر ب)

(۳)- نعمان بن منذر آخرین پادشاه بنی لخم در حیره (۵۸۰-۶۰۲ م).

(۴)- نام اسب عماره بن حرب بحتری (ر ب).

(۵)- ر

ک ح ۴.

(۶) - نام اسب اسد بن رهیص طائی. (ر ب)

(۷) - رک ح ۶.

(۸) - نام اسب غنی بن اعصر (ر ب).

(۹) - رک ح ۸.

(۱۰) - نام اسبی است سابق (پیش رونده) بنی هلال را در جاهلیت. (ر ب)

(۱۱) - درست، مستقیم.

(۱۲) - مدرک دیده نشد.

(۱۳) - مدرک دیده نشد.

(۱۴) - آگاه باش که نیزه خطی در میان دست او چون مار پیسه است که در دندانهای آن زهر کشنده است.

(۱۵) - گویا برانگیختن گرد هنگام افزون شدن آن و شمشیر هندی، همچون درخشش است که در شب می درخشد.

(۱۶) - خود رأی دلیر (ر ب).

(۱۷) - گفتند کیست از ما نیرومندتر (از آیه ۱۴ سوره فصلت).

(۱۸) - لشکر بزرگ (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۳۵

کثیر الصّوله «۱» باشتیاق استباق «۲» و استیاق [۱] «۳» جلوه گر میدان طرد و جوله گشته در آن قاع صفصف «۴» صف صف، ترصیف «۵» صفوف مصاف کردند.

محمد شاه نیز به معاضدت «۶» ایشان با امراء هندس «۷»، «هندوستان» از قورغان «۸» خویش تنزیق [۲] «۹» یکران «۱۰» دلاوری کرده عرضی «۱۱» پهناور که طولش «كَعْرَضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» «۱۲» بود، و عرضش «۱۳» خارج از حیز وهم و فرض، بمعرض عرض درآورد [۳] و قول «۱۴» را به یلان مستبسل «۱۵» و پیلان مست متبسل «۱۶» استوار ساخت غافل از اینکه در جنب سیف مصری دلیران، کتاره «۱۷» هندی از خودنمایی کناره گیرد، و با ضرب دست یلان شلشل «۱۸» شل «۱۹» و شلحاء «۲۰» چون دست شل سستی پذیرد، و در مصاد [۴] «۲۱»

[١]- ط، استباق استباق اشتياق

[٢]-

ط، به تنزیق.

[۳]- ط، عرض بعرض در آورده

[۴]- یو، در مصاد

(۱)- بسیار حمله.

(۲)- پیشی گرفتن (ر ب).

(۳)- اسب راندن (ر ب).

(۴)- قاع صفصف، زمین پست هموار. (ر ب)

(۵)- مرتب ساختن چنانکه سنگ و خشت را در بنا (از کنز).

(۶)- با هم یاری نمودن. (ر ب)

(۷)- مرد آزموده کار نیک نگرنده در امور. (ر ب)

(۸)- سنگر. قلعه. لفظ ترکی است (کنوز).

(۹)- برجهانیدن (ر ب).

(۱۰)- اسب اصیل خوب (برهان)

(۱۱)- عرض، لشکر (ر ب).

(۱۲)- چون پهنای آسمان و زمین (از آیه ۲۱ سوره حدید)

(۱۳)- پهنایش.

(۱۴)- در ترکی انبوه سپاه (غیاث).

(۱۵)- دل بر جنگ نهنده (ر ب).

(۱۶)- ترشرو. (ر ب)

(۱۷) - حربہ ایست کہ بیشتر اہل ہند بر میان زنند. (برہان)

(۱۸) - مرد سبک در حاجت (ر ب) چالاک.

(۱۹) - نیزہ کوچکی کہ آن را گاہی دوپره و سه پره سازند و پنج و ده آن را بر دست گیرند و یک یک را بجانب دشمن اندازند (برہان).

(۲۰) - تیغ تیز (ر ب)

(۲۱) - پشتہ بلند و بالای کوه (ر ب).

درہ نادرہ: تاریخ عصر نادر شاہ، متن، ص: ۴۳۶

مصادمت «۱» و مضاولت «۲» سنقرہ «۳» را با سنقر «۴» و بازی «۵» قدرت بازی نیست، و در مطار «۶» مطاردت «۷» و مضاولت «۸» صعوه «۹» را پیش طغرل «۱۰» و شاہین مکنت «۱۱» بلندپروازی نہ.

بحکم داور کیهان خدیو افواج نیو «۱۲» بر مراکب «۱۳» سیار مبارک یسار میمون یمین کہ از شانہ «۱۴» با صبا ہمدوشی [۱] نمودی، و از یال و بال و شانہ بر خنگ فلک یال بستی «۱۵» سوار، و از

ساق «۱۶» و ساقه «۱۷» و سول «۱۸» و ساله «۱۹» باصطفاف «۲۰» صفوف و استواء لفوف «۲۱» و الوف «۲۲» پرداخته مسجر «۲۳»
آتش قتال و مسعر «۲۴» نیران کارزار گشتند و شاهزاده «نصر الله میرزا» با مبارزان اژدرفش «۲۵» در زیر ظل درفش مهر درفش
«۲۶» درافشان قرار، و میمنه میمنت قرین و میسره مسرت آیین نیز

[۱]- یو، همدوش.

(۱)- همدیگر را کوفتن (ر ب).

(۲)- حمله بردن.

(۳)- کلاغ سبز، کاسه شکنک (نف).

(۴)- شنقار، مرغ شکاری از جنس چرخ (نف)

(۵)- باز.

(۶)- پرید نگاه.

(۷)- حمله آوردن بر یکدیگر (ر ب).

(۸)- نبرد کردن (از ر ب)

(۹)- سنگانه، مرغیست کوچک (ر ب).

(۱۰)- شاهین (لغد از فرهنگ و نف)

(۱۱)- مکنه، قوت (المنجد)

(۱۲)- با یاء مجهول، پهلوان شجاع دلیر (برهان).

(۱۳)- ج مرکب، اسب.

(۱۴)- جست و خیز (برهان).

(۱۵)- یال بستن، کردن کاری بطور گستاخی و غرور و خودبینی (نف).

(۱۶) - به ترکی، راست.

(۱۷) - مؤخر لشکر (ر ب).

(۱۸) - به ترکی چپ.

(۱۹) - لشکری که از پس مراقب قلب بود، مدرک دیده نشد، شاید تحریفی از ساقه است.

(۲۰) - صف آرای.

(۲۱) - ج لف، قوم گردآمده از هر جای (ر ب).

(۲۲) - ج الف، هزار،

(۲۳) - تسجیر همزم افکندن در تنور تا گرم شود. گرم کردن (اقرب الموارد). مسجر، افروزنده. (اقرب الموارد)

(۲۴) - آتش افروزنده (از ر ب).

(۲۵) - شبه، نظیر (برهان)

(۲۶) - روشنی. فروغ. (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۳۷

بوجود خوانین والا لوی استقامت و استقرار گرفت. رتب العسکر ترتیباً و بوبه تبویبا، و عبأه «۱» بعیدا و قریبا، و قزر لکل امیر

امرا و لكلّ مقدم «۲» مقاما و لكلّ موقف «۳» موقفا و لكلّ مكين «۴» مكانا و لكلّ قرين قرانا و لكلّ زند «۵» موريا «۶» و لكلّ حدّ «۷» ممهيا «۸» و لكلّ قضيه حكما و لكلّ حثيه «۹» سهما [۱] و لكلّ يمان «۱۰» مقبضا «۱۱» و لكلّ ضامر «۱۲» مضمارا «۱۳» و لكلّ مغوار «۱۴» مغارا «۱۵» و لكلّ رام «۱۶» مرتمی «۱۷» و لكلّ نام «۱۸» منتمی «۱۹» و لكلّ اسم مسمی و الجدّ «۲۰» يحرضهم «۲۱» و الجدّ «۲۲» يستنهضهم «۲۳» و الظفر يدرکهم و القدر يحركهم.

پس افواج جانبين که هریک با ازدها ازدها «۲۴» و حنک «۲۵» بازدها «۲۶» چنک

[۱]- عت، ط، اضافه دارد: و لكلّ يمين مقبضا

(۱)- ساخته کرد آن را (ر ب).

(۲)- نیک مبارز (ر ب).

(۳)- ایستاننده (ر ب) توقف کننده. در صف لشکر و جایگاه حمله.

(۴)- صاحب عزت نزد پادشاه (ر ب).

(۵)- چوب یا آهن آتشنه.

(۶)- فروزنده.

(۷)- تیزی هر چیزی (ر ب).

(۸)- تیزکننده (ر ب). اقرب الموارد).

(۹)- کمان.

(۱۰)- شمشیر منسوب به یمن.

(۱۱)- قبضه ای.

(۱۲)- اسب لاغر میان.

(۱۳)- جولانگاهی.

(۱۴) - مرد سخت غارتگر. (ر ب).

(۱۵) - سمجی؟ لشکری که با او برابری کند؟

(۱۶) - تیراندازنده.

(۱۷) - تیراندازنده.

(۱۸) - بالا رونده.

(۱۹) - جای برآمدن.

(۲۰) - کوشش.

(۲۱) - برمی انگیختشان.

(۲۲) - بخت.

(۲۳) - بر خیزیدن می خواست آنان را.

(۲۴) - دهاء، زیرکی.

(۲۵) - آزمودگی.

(۲۶) - سبک و سهل داشتن. تکبیر کردن. (ر ب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۳۸

جنگ یا زیدی، و برنمس «۱» و نمر «۲» تازیدی، به تکاوح «۳» و تناطح «۴» و تطاوح

«۵» و تواطح «۶» پرداخته آغاز مناجدت «۷» و بنیاد مناكدت «۸» و مبالدت «۹» كردند.

دلیران نهیک «۱۰» نهنگ پیکر از روی تهوُك «۱۱» و تهتُك «۱۲» بهتک اسدال «۱۳» صفوف روی آوردند.

از سَم بدر آسای تازی نژادان، هلال «۱۴» زمین [۱] برابر وی هلال آسمان حاجب گردید، و عین الشَّمس «۱۵» از عِلت ناخنه «۱۶» دیده فروبست. میدان وسیع بر جلوه اسبان وسیع «۱۷» تنگ شد، و اجل با اخس [۲] «۱۸» و اجل در جنگ. از صولت دلیران تیر «۱۹» سهم، و مبارزان [۳] فلک چرخ [۴] «۲۰»، چرخ و گرد «۲۱» بچرخ [۵] و گرد اندر آمد و سرادق «۲۲» هامون از سرادق «۲۳» گردون برتر. گیرودار مردان کار در بوم هند

[۱]- عت، ط، زمین را

[۲]- ط، خس

[۳]- ط، از مبارزان

[۴]- یو، اضافه دارد، حاجب گر

[۵]- ط، در چرخ

(۱)- جانورکی است بمصر که اژدر را کشد (ر ب).

(۲)- پلنگ.

(۳)- با یکدیگر مروسیدن در شر و بدی (ر ب).

(۴)- سرشاخ شدن. شاخ بهم زدن.

(۵)- با هم فرا گرفتن قوم چیزی را میان خود. (ر ب)

(۶)- کارزار نمودن. فتنه انگیختن. (ر ب)

(۷)- حرب نمودن (ر ب).

(۸)- با هم دشواری کردن. (ر ب)

(۹) - به شمشیر و چوب دستی زدن یکدیگر را.

(۱۰) - دلیر. (ر ب)

(۱۱) - به بی باکی در چیزی در افتادن. (ر ب)

(۱۲) - بی پروایی. (ر ب)

(۱۳) - ج سدیل بفتح اول، پرده (از ر ب)

(۱۴) - گرد و غبار. (ر ب)

(۱۵) - چشمه خورشید، و نیز عین شمس دهی است بمصر.

(۱۶) - از بیماریهای چشم و آن گوشتی است که در گوشه

چشم روید (از برهان).

(۱۷) - فراخ گام و فراخ ذراع (رب).

(۱۸) - پست.

(۱۹) - عطارد.

(۲۰) - کمان (برهان).

(۲۱) - آفتاب (برهان).

(۲۲) - غبار بلند رفته (رب).

(۲۳) - سراپرده (رب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۳۹

بومهن «۱» در افکنند [۱]، و دردار «۲» طبل رزم دردار «۳» دهر «۴»، زلزله درانداخت، غریو خم «۵» هفت جوش «۶» در خم خم نه طاق دیر سپنجی آثار «يَوْمَ تَوْجِفُ الرَّاجِفَةُ» «۷» پدیدار ساخت. صدای کورکا «۸» و کوس، گوش خصم رزم کوش را کر کردی و دمدمه «۹» دمامه «۱۰» و بوق، بمصداق «فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ» «۱۱» از و بوق «۱۲» و دمدمه «۱۳» اعدا خبر دادی، و آواز طبول «۱۴» و کبار «۱۵» بصغار و کبار «۱۶» طبول «۱۷»، آوازه فتح می شنواید، و آوای سورنا «۱۸» نوای اللهم انصرنا «۱۹»، به صدفه «۲۰» جانبازان عقیدت سنج می رسانید [۲]. توپهای تئین «۲۱» تن گردون وطن چون شیر غرنده عربده و طنین می کرد، و کمان زنبوری «۲۲» و زنبوره «۲۳»، جان شانی «۲۴» عسل «۲۵» را بسان خان

[۱] - ط، در افکنند

[۲] - ط، می رسانیدند

(۱) - زلزله (برهان).

(۲) - آواز دهل (رب).

(۳) - خانه.

(۴) - روزگار.

(۵) - نقاره ای که در روزهای جنگ نوازند. (برهان)

(۶) - هفت فلز که با هم گدازند، و آن آهن، روح توتیا، سرب، طلا، قلع، مس و نقره است (برهان).

(۷) - روزی که به لرزه درآید لرزنده. (آیه ۶ سوره النازعات)

(۸) - طبل بزرگ و کلان (نف).

(۹) - آواز (برهان).

(۱۰) - کوس و نقاره. (برهان)

(۱۱) - پس هلاک گردانید آنان را پروردگارشان بخاطر گناه آنان (از آیه ۱۵)

سوره الشمس).

(۱۲) - هلاک شدن. (ر ب)

(۱۳) - هلاکت (ر ب).

(۱۴) - ج طبل.

(۱۵) - ج کبر، بفتح اول و دوم، طبل (ر ب).

(۱۶) - ج کبیر.

(۱۷) - ج طبل، مردم. خلق. (ر ب)

(۱۸) - سرنا.

نای.

(۱۹) - خدایا یاری کن ما را.

(۲۰) - گوشت پاره که در شجه سر نزدیک کاسه سر روید. (ر ب) و اینجا بمعنی استخوان گوش استعمال شده.

(۲۱) - ازدها. و رک ح ۱۲ ص ۱۰۲.

(۲۲) - تفنگ (برهان)

(۲۳) - زنبورک، توپ کوچک که بر پشت شتر نهند (برهان) نوعی از اسلحه سر آن به غایت تیز. (برهان)

(۲۴) - شانی، دشمن (ر ب)

(۲۵) - سخت زننده. (ر ب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۴۰

زنبوروشان «۱» عسل مشبک می ساخت. شمشیرهای کج، در خم و راست یلان دژخم «۲» از هلال و مجزه «۳» یاد می آورد، و خنجر دنب «۴» پیکر دلاوران به مجاسده «۵» از عقده رأس «۶» گره می گشود. از بیم تیغ برنده، مهر درخشنده، از چرخ ترسی «۷» سپر بر سر کشیدی، و از برق حسام اجسام سوز، آتش به خرمن سنبله «۸» و کهکشان فتادی. از شعشعه خود و خفتان «۹»، اشعه آفتاب قیامت می تافت، و از لمعه «۱۰» سیف آتشناک، ابدان خاکی مبارزان در عرصه انسلال «۱۱» و اختراق «۱۲»

احتراق «۱۳» و اختراق «۱۴» می یافت.

در زمین کارزار لاله زارها از دم تیغ دم به دم «۱۵» از دم «۱۶» برمی دمید، و بسنان جانستان بستان شقوق «۱۷» شقایق از هر طرف در هر طرفه العین «۱۸» ظاهر می گردید.

در آن روز از تاب برگستوان «۱۹» بر کس توان و تاب نماندی، و هاتف قضا بر فوج مخاصمان جزای تلاحی «۲۰»

و تخصص «۲۱» را جز آیت «لا- عاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» «۲۲» نخواندی. عقاب تیر «۲۳» تیزیر از هر سو سوی دلها پیران بود، و خنجر پهلو شکاف بهادران در آن معرکه سینه و جگر را دران. ضرب تیزین مبارزان

(۱)- خانه زنبور عسل که در آن عسل باشد. (برهان)

(۲)- بدخوی. (ر ب)

(۳)- کاهکشان (ر ب).

(۴)- دنب، دنباله. بشکل ذو ذنب و رک ح ۱۱ ص ۱۰۵.

(۵)- اجتماع دو کوب در یک برج (از کنوز).

(۶)- رک ح ۱۱ ص ۱۰۵.

(۷)- سپری شکل.

(۸)- نام برج ششم از دوازده برج.

(۹)- قزآگند. نوعی جامه با آستر پوستین که روز جنگ پوشند (برهان و حاشیه آن).

(۱۰)- درخشدگی. روشنایی. (از ر ب)

(۱۱)- آهسته آهسته برآمدن (ر ب) کشیدن شمشیر.

(۱۲)- برهنه شدن شمشیر. (ر ب)

(۱۳)- سوختن.

(۱۴)- دریده شدن (لغد).

(۱۵)- دمادم لحظه به لحظه.

(۱۶)- خون.

(۱۷)- ج شق، نوع. گونه.

(۱۸) - چشم بهم زد.

(۱۹) - پوششی باشد که در روز جنگ پوشند، و اسب را نیز پوشانند. (برهان)

(۲۰) - با هم پیکار نمودن. (رب)

(۲۱) - دشمنی.

(۲۲) - نیست نگهدارنده ای امروز از امر خدا (از آیه ۴۵ سوره هود).

(۲۳) - اضافه مشبه به مشبه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۴۱

از فصم «۱» و قصمی «۲» که در مغفر و مفرق بکار می برد کام جان عدو «۳» آب دندان «۴» را لذت چش قند تبرزن «۵» می ساخت، و تیر باران رزم آوران، از گلهای جروخی [۱] «۶» که بقطرات ژاله پیکان آبدار در ساحت کارزار شکفته می کرد، فوج هندیه «۷» را «كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ» «۸»

بشگفت می انداخت. گندآوران «۹» کیدآور «۱۰» بهر جانب که حمله ور می گشتند مانند غضب «۱۱» غضبناک از دم غضب «۱۲» دم «۱۳» غضب [۲] «۱۴» می افشاندند، و بهادران جنگجو [۳] بهر طرف که روی می آوردند، با سیف مهّند «۱۵» سرهای هندوان را چون هندوانه ابو جهل «۱۶» «اکثر من الدّبا» «۱۷» در صحرا غلطان می کردند. از تواتر «۱۸» بواتر «۱۹» و نواتر «۲۰»، بواير «۲۱» نواء «۲۲»

[۱]- ط، جرومی.

[۲]- یو، ندارد

[۳]- ط، جنگجوی.

(۱)- شکستن بی آنکه جدا شود. (ر ب)

(۲)- قصم، شکستن و جدا شدن. (ر ب)

(۳)- دشمن.

(۴)- گول، ساده لوح. (لغد از صحاح الفرس).

(۵)- طبرزن. طبرزد، نبات. قند سفید. (برهان. لغد ذیل. تبرزد و طبرزن).

(۶)- ج جرح، خستگی. جراحت، و اضافه تشبیهی است.

(۷)- هندی.

(۸)- مانند بارانی که بشگفت آورده است کشاورزان را رویانیدن آن (از آیه ۱۹ سوره حدید)

(۹)- ج گندآور، شجاع و دلاور (برهان).

(۱۰)- مرکب از کید، جنگ (ر ب)+ آور. جنگاور.

(۱۱)- شیر بیشه. (ر ب)

(۱۲)- شمشیر بران (ر ب).

(۱۳) - خون.

(۱۴) - سخت سرخ (ر ب).

(۱۵) - شمشیر که از آهن هندی زده باشند. (ر ب)

(۱۶) - حنظل، خربزه ابو جهل. ثمر گیاهی است بقدر خربزه، خرد در نهایت تلخی (ر ب). کبست (برهان).

(۱۷) - بیشتر از کدو، در مجمع الامثال دباء بفتح اول ضبط شده و در بعض حواشی ذیل کلمه ملخ نوشته اند، و هر چند دباه ملخ بود ولی بمناسبت هندوانه ابو جهل و سر دشمن، دبا- کدو، مناسب تر است.

(۱۸) - پی در پی بودن.

(۱۹) - ج با تر شمشیر بران.

(۲۰) - ج ناتره، کمان که زه را پاره کند از

سختی (ر ب)

(۲۱) - ج نائره، در تداول، آتش.

(۲۲) - دشمنی کردن با هم (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۴۲

برمی افروختند، و بر قوام «۱» بی قوام «۲» و اندام بی اندام دشمنان؛ با دایر «۳» و دایر «۴» قبای فنا می بریدند و می دوختند.

از نیران «۵» جنگ، لهبات «۶» نیران بر نیران «۷» پیوست، و از خون شفق گون پیر و برنا، پنجه آفتاب در چرخ پیر، برنا «۸» بست. رخس بهادران تهمتن تن، از ناوک و زوبین، دلدل «۹» شد، و شبدیز «۱۰» دلاوران خسرو شکوه، از زخم سیف و سنان گلگون گردید.

کره زمین گویی بود در خم چوگان قوایم «۱۱» مراکب، و آسمان، بخاری از بحار [۱] فتنه راجل و راکب. در آن بحر پر آشوب امواج دماء از سر سروران یک سر و گردن برتر گذشت، و از دم ناچرخ «۱۲» و تبر، خون تبرخون [۲] «۱۳» رنگ، بر ابطال بر چنگ [۳] جاری گشت [۴].

تربصوا «۱۴» و تصبروا «۱۵» و تترسوا «۱۶» و تستروا «۱۷» و وقروا «۱۸» و قزوا «۱۹»

[۱] - یو، عت، ط، بخار

[۲] - یو، تبر خو

[۳] - ط، اضافه دارد، سرچنگ

[۴] - ط، اضافه دارد، عربی

[۵] - یو، ندارد

(۱) - بالای مردم. (ر ب)

(۲) - مایه درستی و آراستگی (ر ب).

(۳) - شمشیر زنگ زده (ر ب).

(۴) - تیری که در گذرد از نشانه (ر ب).

(۵) - ج نار، آتش.

(۶) - ج لهبه، زبانه های آتش.

(۷) - تنیه نیر، آفتاب و ماه.

(۸) - حنا (برهان).

(۹) - خارپشت (برهان).

(۱۰) - نام اسب خسرو پرویز. (برهان)

(۱۱) - چهار دست و پای اسب.

(۱۲) - تبرزین (برهان).

(۱۳) - عناب (برهان)

(۱۴) - انتظار بردند.

(۱۵) - شکیبایی ورزیدند.

(۱۶) - سپر پیش داشتند

(۱۷) - پرهیز کردند.

(۱۸) - آهستگی نمودند.

(۱۹) - ثبات ورزیدند

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۴۳

و وفروا «۱» و فزوا و ناهبوا «۲» و تأهبوا «۳» و توثبوا «۴» و تأشبوا «۵» و ناشبوا «۶» و تناشبوا «۷» و تهامشوا «۸» و تهاوشوا «۹» و مرغوا «۱۰» و تراوغوا «۱۱» و اخلصوا «۱۲» و تخالسوا «۱۳» و احربوا «۱۴» و احتربوا «۱۵» و اسهلوا «۱۶» و احتزنوا «۱۷» و اهربوا «۱۸» و اکربوا «۱۹» و العبوا «۲۰» و الغبوا «۲۱» و احصروا «۲۲» و اصحروا «۲۳» و اخسروا «۲۴» و اذهبوا «۲۵» و اهذبوا «۲۶» و ابرزوا «۲۷» و انفذوا «۲۸» و ایقدوا «۲۹» و انقدوا «۳۰» و شردوا «۳۱» و طردوا «۳۲» و باحوا «۳۳» و تاحوا «۳۴» و حاصوا «۳۵» و صاحوا «۳۶» و شبوا «۳۷» و شابوا «۳۸»

(۱) - تمام کردند حق را.

(۲) - و غارت کردند.

(۳) - ساختگی کردند.

(۴) - برجستند (بر یکدیگر).

(۵) - بهم درآمیختند. (ر ب)

(۶) - ملازم شدند جنگ را (از ر ب)

(۷) - در یکدیگر درآویختند (ر ب).

(۸) - و در یکدیگر در آمدند.

(ر ب).

(۹) - و آمیخته شدند. (ر ب)

(۱۰) - در خاک غلطاندند (از ر ب).

(۱۱) - و با همدیگر کشتی گرفتند (ر ب).

(۱۲) - و بهم آمیختند (از ر ب).

(۱۳) - و از یکدیگر ربودند (ر ب).

(۱۴) - برانگیختند جنگ را (ر ب).

(۱۵) - و با یکدیگر کارزار کردند.

(۱۶) - به زمین نرم درآمدند. (ر ب)

(۱۷) - و اندوهگین شدند.

(ر ب) و شاید بمعنی احزنوا

(۱۸) - و سخت در کار

افتادند (ر ب).

(۱۹) - و شتاب کردند (ر ب).

(۲۰) - و به بازی برانگیختند (ر ب).

(۲۱) - و سخت مانده گردیدند (ر ب).

(۲۲) - و محاصره کردند (ر ب).

(۲۳) - و بصحرا بیرون شدند (ر ب).

(۲۴) - و بزبان درافتادند (اقرب الموارد).

(۲۵) - و دور گردانیدند (ر ب).

(۲۶) - شتابی کردند در دویدن (ر ب).

(۲۷) - و بیرون کردند (ر ب).

(۲۸) - و در گذرانیدند (ر ب).

(۲۹) - چنین است در نسخ و همه آن را (آتش افروختند) ترجمه کرده اند ولی بدین معنی (اوقدوا) است.

(۳۰) - رهانیدند (ر ب).

(۳۱) - پراکنده کردند (ر ب)

(۳۲) - دور کردن فرمودند (ر ب).

(۳۳) - و ظاهر شدند (ر ب)،

(۳۴) - و آماده و مهیا شدند. (ر ب)

(۳۵) - و گرد برگشتند (ر ب).

(۳۶) - و بانگ زدند.

(۳۷) - و جنگ برپا کردند.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ٤٤٤

و خَبُوا «١» و خابوا «٢» و جَبُوا «٣» و جابوا «٤» و ابلسوا «٥» و ابلسوا «٦» و اعولوا ممّا عليه عُولوا «٧» فلم يسمع أَلّا انين الحتّيه «٨»
لحنين المنيّه «٩» و هفيف السّهام لدفيف اللّهام «١٠» و صليل بنات الغمود من غليل ابناء الحقود «١١» و قرع الطّبات بالطّبات «١٢»
و وقع الشّباه على الشّباه «١٣» و ضجّه الحديد بالحديد «١٤» و عجّه الشّديد من الشّديد «١٥» و جعجه رحاء الحرب «١٦» و
عججه اصحاب طعن و ضرب «١٧» و هدير حمام الحمام «١٨» و زجره قروم الاقدام «١٩» و هرير ريح الباس «٢٠» و هزيم رعد
المراس «٢١» و وعوعه ذئاب الجدل «٢٢» و عقعقه اجل الاجل «٢٣» و دعوه الموت

بالعجل «۲۴» و ددعه صاع المصاع «۲۵» و وهوه سباع القراع «۲۶» و زفزه الافوج الهائيه «۲۷» و

(۱) - و فریفتند (ر ب).

(۲) - و زیان کردند.

(۳) - و غلبه کردند (ر ب).

(۴) - و بریدند (ر ب).

(۵) - و متحیر و اندوهگین شدند (ر ب).

(۶) - و دل به مرگ نهادند (ر ب).

(۷) - و نالیدند از آنچه بدان تکیه کرده بودند.

(۸) - پس شنیده نشد مگر ناله کمان.

(۹) - برای آرزوی مرگ.

(۱۰) - و آواز وزیدن تیرها بخاطر نرم رفتن (و ظاهرا لتدیف:

شتاب کردن در کشتن مجروح، ولی در نسخ دفیف است) لشکر بزرگ.

(۱۱) - و آواز شمشیرها از دشمنی کینه توزان.

(۱۲) - و کوفتن تیزیهای شمشیر بر تیزیهای شمشیر.

(۱۳) - و افتادن تیزی (شمشیر) بر اسب نرم عنان (یا بر تیزی شمشیر).

(۱۴) - و فریاد (خوردن) آهن به آهن.

(۱۵) - و بانگ مرد دلاور از مرد دلاور.

(۱۶) - و آواز آسیای جنگ

(۱۷) - و فریاد مردان نیزه زدن و شمشیر زدن

- (۱۸) - و آواز کبوتر مرگ.
- (۱۹) - و بانگ بر زدن مهتران دلیر.
- (۲۰) - و زوزه باد جنگ.
- (۲۱) - و آوای تندر سختی و شدت
- (۲۲) - و بانگ گرگهای کارزار
- (۲۳) - و نوای چرخ مرگ
- (۲۴) - و خواندن مرگ به شتاب.
- (۲۵) - و پر کردن پیمانہ پیکار.
- (۲۶) - و غرش درندگان کوباکوب رزم.
- (۲۷) - و آواز جنبش لشکر ترسناک.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۴۵

زقزقه المجارف الثاقبه «۱» و رفره المریشات [۱] الرّاشقه «۲» و هینمه [۲] الطّعنات الفاهقه «۳» و رغاء [۳] ذبّان [۴] التّصال «۴» و معمه لهیب الوغاء و التّصال «۵» و بربره البور الباسله «۶» و

خرخره التّمور السّالبه «٧» و جرجره افراد الرّجّال «٨» و فشفشه اوفاد الآجال «٩» و زمجره الخيول الفحول «١٠» و شعشعه الرّمح المصقول «١١» و طنطنه افواج البلاء «١٢» و طبطبه امواج الدّماء «١٣» و شخشخه الجند الطّباش «١٤» و خشخشه دروع الخشخاش «١٥» و قضقضه الاجسام الجسام «١٦» و كسكسه عظام العظام «١٧» و صلصله الصّمصام الصّماصم «١٨» و صمصمه الصّمم الصّلادم «١٩» و طحطحه الكعاب و الكعابر «٢٠» و نسنسه طيور المطاخر «٢١» و نشنشه جلود أهل الجلاذ «٢٢» و قعقععه اداه الطعان

[١]- يو، الريشان.

[٢]- ط، هيهنه.

[٣]- ط، و خاء

[٤]- ط، ذئبان

(١)- و بانگک تيره‌های سوراخ کننده.

(٢)- و بال گسترده تيره‌های پرنهاده پرتاب شونده.

(٣)- و آواز نرم ضربت های جراحت رساننده

(٤)- و آواز پیکانه‌های تیر مکس ماننده.

(٥)- و آواز آتش سوزان کار زار و نبرد.

(٦)- و غرش بيران شجاع.

(٧)- و آواز کردن پلنگ های رباینده.

(٨)- و بانگک گلوی تک تک پیادگان.

(٩)- و آواز دسته های اجل فرودآینده.

(١٠)- و آواز اسبان نر.

(۱۱)- و در آمیختن نیزه زدوده.

(۱۲)- و آواز فوج های بلا.

(۱۳)- و تلاطم موجهای خون.

(۱۴)- و بانگ سلاح سپاه خشمناک.

(۱۵)- و آواز زره زره پوشندگان.

(۱۶)- و آواز شکستن کالدهای تناور.

(۱۷)- و (آواز) کوفته شدن استخوانهای بزرگان.

(۱۸)- و آواز شمشیر درشت گذرنده

(۱۹)- و بانگ مرد رسا و گذرنده در عزیمت سر سخت.

(۲۰)- و (آواز) شکستن شتالنگ ها و ساقهای دست.

(۲۱)- و بشتاب پریدن تیرهای دور رو که مانند مرغانند

(۲۲)- و آواز از تن کشیدن پوست چابک دستان.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۴۶

الطراد «۱» و هیقعه هذام البداد «۲» و خجخجه الجهاد فی مدالذ الجهاد «۳» و زمزمه نار الهیجاء «۴» و حسیس لهبات اللظى «۵» و نضنضه افاعی العراض «۶» و غیطله فرسان العراس «۷» و کشیش افعوان المزان «۸» و فحیح الشجعان الشجعان «۹» و حضب [۱] اقواس الزماه «۱۰» و قرقره بوم الکماه «۱۱» و صرصره بزاه الغزاه «۱۲» و جهجه الجنود الزجراجاه «۱۳» و هجهجه الاسود العجاجه «۱۴» و زهزقه الجیوش الجراره «۱۵» و هزهزه الذبل العساله «۱۶» و هرهره الهنادک «۱۷» و دقدقه السینابک «۱۸» و دبده الاطامیم «۱۹» و کهکهه الاقادیم «۲۰» و قفققه الضیاعم «۲۱» و جمجمه الجماجم «۲۲» و حمحمه

[۱]- در تمام نسخ خطب، و تصحیح قیاسی است

(۱)- و آواز آلات ضربت زدن و حمله آوردن.

(۲)- و چکاچاک شمشیر بران پریشان کننده.

(۳)- و بانگ کردن جهادکنندگان در کارزار جای ها.

(۴)- و خروش آتش نبرد.

(۵)- و آواز شعله های آتش سوزان

(۶)- و زبان جنبانیدن نیزه های ازدها مانند.

(۷)- و غوغای سواران جنگ گاه.

(۸)- و آواز نیزه های لرزان که همچون آواز برآمدن افعی نر است از پوست.

(۹)- و آواز دلیرانی که مانند ماران نرند.

(۱۰)- و آواز کمان تیراندازان (ر ب).

(۱۱)- و آواز دلیران بوم مانند.

(۱۲)- و بانگ سخت جنگجویانی که بازهای شکاری را مانند.

(۱۳)- و بانگ زدن سپاهیان موج زن.

(۱۴) - و غرش شیران با بانگ و فریاد

(۱۵) - و صدای خنده سپاهیان گران.

(۱۶) - و آواز جنبانیدن نیزه های باریک سخت لرزان.

(۱۷) - و آواز جنگجویان هندی.

(۱۸) - و صدای سم ستوران.

(۱۹) - و آواز پای (اسبان).

(۲۰) - و غرش شیران.

(۲۱) -

و بانگ شیران.

(۲۲)- و سخن ناآشکار گفتن مهتران.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۴۷

الاحیال «۱» و هممهه الابطال «۲» و عممهه الاقیال «۳» و صئّ الاقیال «۴» و هلهله الزّیر «۵» و ولوله الزّمر «۶» و علعله المتهوّرین «۷» و قلقله المتتمّین «۸» و هسهسه الدّروع «۹» و هشهشه الجموع «۱۰» و جکجکه المناصل «۱۱» و جلجله المناصل «۱۲» و قهقهه الفوارس «۱۳» و هقهقه القناعس «۱۴» و عططه المواکب «۱۵» و هطهطه المراکب «۱۶» و قبقهه القیاب «۱۷» و صلقمه الانیاب «۱۸» و نعیر الغالبین «۱۹» و صخب السّالین «۲۰» و لجب الجالین «۲۱» و نهیت الاسود «۲۲» و قصف الزّعود «۲۳» و حشرجه المطعونین «۲۴» و خنخنه المغبونین «۲۵» و هیعه الصّیّاخین «۲۶»، و صیحه النّافخین «۲۷» و زعهه المستفزعین «۲۸» و نعقه المستزعین «۲۹»، و هتاف المجروحین «۳۰» و عطیط المذبوحین «۳۱» و بعد

(۱)- و شیعه اسبان.

(۲)- و خروش دلیران.

(۳)- و بانگ پادشاهان (اقیال الیمن، پادشاهان یمن) (رب) رؤسا. (اقرب الموارد)

(۴)- و آواز پیلان.

(۵)- و فریاد قوی تنان

(۶)- و غوغای فوجها و مردان.

(۷)- و آواز (علل) کلمه ایست که بدان بز و گوسفند را رانند. بی باکان

(۸)- و بانگ کردن پلنگ صفتان.

(۹)- و آواز زره ها.

(۱۰)- و (صدای) جنبش گروهها

(۱۱)- و چکاچاک تیغها.

(۱۲)- و آواز حریف تیرانداز.

(۱۳) - و صدای خنده سواران.

(۱۴) - و (آواز) رفتار مردمان کلان جثه.

(۱۵) - و صدای دسته های سوار

(۱۶) - و بانگ اسبان،

(۱۷) - و آواز دندان شیر بیشه.

(۱۸) - و صدای بر هم خوردن دندانها.

(۱۹) - و فریاد پیروزشوندگان.

(۲۰) - و خروش ربایندگان.

(۲۱) - و بانگ اسبان تازندگان.

(۲۲) - و غریدن شیران.

(۲۳) - و غرش تندرها.

(۲۴) - و صدای گلوی (خرخر) ضربت خوردگان.

(۲۵) - و نفیر زیان دیدگان.

(۲۶) - و بانگ ترسناک فریادزندگان.

(۲۷) - و صدای شیپور زنان.

(۲۸) - و فریاد ترسندگان.

(۲۹) - و بانگ از جای برکنندگان.

(۳۰) - و ناله خستگان.

(۳۱) - و خرخر سربریدگان.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۴۸

بذل المجهول حصل المقصود «۱» و کمل المراد و کلم المراد «۲» و سلب عن الخصوم قوه الاقدام «۳» و اخذوا بالتواصي و الاقدام «۴» [۱]

روز جنگ تو شود سرخ و سیاه از خون و گزد موج دریای محیط و اوج گردون برین بر این منوال سی هزار نفر از لشکر هندی را در یکدم به شمشیر آبدار آتش کار سر پر باد به خاک افتاد «صمصام الدوله» با پسر و برادر و اتباع بخت برگشته کشته گشته «برهان الملک» با جمعی از امراء زبده زنده آخیز «۵» گردید.

قد يحقر المرء ما يهوى فيركبه حتى يكون إلى توريطة سببا «۶» بقيه آن فيالق «۷» فيل افکن انهزام یافته عجاله الزاكب «۸» هزار فيل نيك فال از آن افيال «۹» فلال «۱۰» به مرابط «۱۱» حصول پیوست، که هریک آسمان رنگ، آفتاب زنگ، سحاب جلّ، بدر جلجل «۱۲»، سها «۱۳» چشم، مجزه «۱۴» خرطوم، هلال کجک «۱۵»، فلک

(۱) - و پس از صرف کوشش مراد بدست آمد.

(۲) - و انجام یافت مقصود و خسته شد گردن.

(۳) - و سته شد از دشمنان نیروی دلیری

(۴) - و گرفته شدند بموی پیشانی ها و گامها.

(۵) - گرفتار. (ر ب).

(۶) - گاهی خوار می شمارد مرد چیزی را

که آرزوی آن را دارد پس برمی نشیند آن را تا آنکه سبب شود هلاکت او را.

(۷) - جمع فیلق بفتح اول و سوم و سکون دوم، لشکر (ر ب).

(۸) - ما حضر، آنچه آماده و میسر بود. يقال التمر عجاله الراكب (ر ب).

(۹) - ج فیل، پیل.

(۱۰) - هزیمت یافتگان

(۱۱) - ج مربوط، بستنگاه

(۱۲) - زنگوله (از ر ب).

(۱۳) - ستاره ایست خرد، در بنات نعش صغری (ر ب)

(۱۴) - کهکشان

(۱۵) - آهنی سرکج و دسته دار که فیلبانان بدان فیل را راندند (از برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۴۹

هودج، هیئتش سپهر گردنده، نعره اش رعد غرنده، آینه اش «۱» برق درخشنده، پیکرش کوه جنبده، انیابش «۲» تیغ برنده، در صلابت شیر درنده، در خرام پیل مرغ «۳» پرنده، در جثه جهانی به جهانی آگنده، و بر فلک نازنده و با صبا تازنده، و نام ژنده پیلان از آن زنده. گویا فیل فلک سراسر میدانی با او به معارضت گشته که از آینه خورشید زنگ بند گشته، و مهندس قضا از قوایم آن پیلان، پیل پا «۴» بر این گنبد نیلگون و طارم نیلفام افراشته که اساسش چنین دیرپا برپا مانده.

از اساطین «۵» اربعه، هریک چهار طاقیست که جفت طاق نه رواق آسمان می توان گفت، و هامون نوردی که در پشته پشتش زمزمه مسبحان «۶» ملاء اعلی «۷» می توان شنفت، پیل سحاب «۸» در پیش هیکل جسیمش «۹» چون قطره سحاب در پیش پیل، و دریای نیل در جنب اندام ضخمیش مانند برکه «۱۰» در جنب دریای نیل. «۱۱» مملمه اش کوه البرز را میل «۱۲» و حوضه «۱۳» زرنگارش حوزه «۱۴» نشینان عرصه رزم را کفیل.

بلکه مطمئناً مقصود آینه پیل نیست، بقرینه مشبه به آن و شاید مقصود آینه ایست که به پیشانی پیلان آویزان می کرده اند.

(۲) - انیاب ج ناب، دندان نشتر (ر ب)

(۳) - مرغی است که از بالای منقار او پوستی مانند خرطوم فیل آویخته است (برهان). بوقلمون (لغد).

(۴) - ستونی را گویند که سقف بر آن قرار گیرد (برهان).

(۵) - ج اسطوانه، ستون.

(۶) - ج مسیح، تسبیح گوینده، ملائکه.

(۷) - گروه فرشتگان عالم علوی (غیاث).

(۸) - ابر پیل مانند: اضافه مشبه به بمشبه و این تشبیه در فارسی رائج است:

ببرید از هم و بگسست و گردان گشت بر گردون چون پیلان پراکنده میان آبگون دریا

(فرخی سیستانی مصحح دبیر سیاقی ص ۱)

(۹) - بزرگ.

(۱۰) - آبگیر.

(۱۱) - بینی فیل (ر ب) خرطوم.

(۱۲) - یو، عت، میل. مسیل، آبرو، ولی مناسبت ندارد، ظاهراً مثل مانند.

(۱۳) - چنین است در همه نسخ، در غیاث حوضه را حوض معنی کرده و مناسبت آن با مقام روشن نیست. در کنوز حوضه نوشته و هودج معنی کرده.

(۱۴) - میان، وسط.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۵۰

و لم یعدد ملوک الارض سورا یساورهم عدی یوما کفیل «۱» بیت:

پیکری برز کوه در هامون بیستونی روان بچارستون اقصی «۲» و ادانی «۳» را بیوت «۴» آمال مالامال مال مالی «۵»، و اعناق «۶» امید شیخ و شاب از درّ خوشاب و حلل و حلّی «۷» حالی «۸»، حالی «۹» شد، و مطایای «۱۰» تمنای جنود بربار «۱۱» بربار بعاع

«۱۲» اطراف، و اطراف «۱۳» بعاع «۱۴» گشت، و در یک ارتداد طرف «۱۵» از هر طرف طرف «۱۶» طریف

«۱۷» و ظرف ظریف و اوانی «۱۸» زرین و سیمین مرصع بجواهر ثمین «۱۹» که در هیچ ظرف زمان و اوان، در تحت طباق فلک «سَماواتِ طباقاً» «۲۰» شیهش موجود نگشته، و از غیرت آن صحن «۲۱» غوری «۲۲» چرخ فیروزه گون بجنون دوری «۲۳» مبتلا گردید، و فروش «۲۴» کشمیری که فرّ و شکوه آن در فصل ربیع «۲۵» فروش کوه و دشت «۲۶» را پامال خجالت ساخته و بهارستان خلد در پیش

(۱) - و آماده نکردند پادشاهان زمین باره ای را برای روزی که دشمن بر آنان حمله آورد، مانند پیل.

(۲) - دوران.

(۳) - نزدیکان.

(۴) - ج بیت، خانه.

(۵) - بسیار و فراوان (برهان).

(۶) - ج عنق، گردن.

(۷) - زیور.

(۸) - فی الحال.

فورا.

(۹) - آراسته.

(۱۰) - ج مطیه، بارگی.

(۱۱) - شور و غوغاکننده (ر ب).

(۱۲) - متاع افتاده روز غارت (ر ب).

(۱۳) - ج طرف بکسر اول، مال نو، اسپ گرامی نژاد (ر ب)،

(۱۴) - رخت (ر ب).

(۱۵) - چشم بهم زدن.

(۱۶) - مال نو (ر ب).

(۱۷) - نادر، کمیاب (از ر ب).

(۱۸) - جمع جمع اناء، ظرف.

(۱۹) - گرانبها.

(۲۰) - و آسمانها موافق بعضی مر بعض را.

(۲۱) - قدح بزرگ (ر ب).

(۲۲) - منسوب به غور.

(۲۳) - جنونی که در وقت خاص عارض شود، مقابل مطبق.

(۲۴) - ج فرش.

(۲۵) - بهار.

(۲۶) - فروش ج فرش، و مقصود سبزه‌هاست.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۵۱

بهاریاتش «۱» از شرمساری رنگ باخته، و گلهای طری «۲» خود را در عداد خار بوته های آن شمردی [۱] بلکه از انفعال سر به زیر افکنده «اذلّ من البساط» «۳» نقش قالی شمردی «۴». مخمل از رشک او بی خواب بود،

و قالی از غم در تب و تاب، و باقی نفاثس بی قیاس به ساحت حصول، وصول یافت، و در حقیقت لهنه الضیفی «۵» از جانب هندیان نسبت باصناف آن اضیاف «۶» منزله «۷» که نازل منزله «۸» نوازل «۹» سماوی بودند بعمل آمد و عاقبت خانمان را اضافه آن اضافه «۱۰» کردند.

«محمد شاه» از حومه زبون «۱۱» به زبونی گراییده بمعقل «۱۲» «کرنال» فرار و در میان حصار انحصار «۱۳» جست. «اقصر لَمَّا ابصر» «۱۴»، بامر و الا چند هزار سوار [۲] سوار «۱۵» سوار «۱۶» سوار، که سوار «۱۷» ساعد «۱۸» جلا دت و سوار «۱۹» نشئه بسالت «۲۰» بودند، سورا «۲۱» اسوار «۲۲» و ادوار «۲۳» اردوی او را فرو گرفتند، و مانند مژگان اشفار «۲۴»

[۱]- ط، بوته های نشمردی

[۲]- ط، اسوار.

(۱)- ج بهاریه، منسوب به بهار، گل و سبزه.

(۲)- تروتازه. شاداب.

(۳)- خوارتر از گستردنی. چه آن همیشه گسترده است و بر آن پامی نهند (رک مجمع الامثال).

(۴)- نقش قالی شمردن، را در تداول، تن بکار ننگین دادن در مورد مختنن گویند.

(۵)- ناشتای مهمان.

(۶)- ج ضیف، مهمان.

(۷)- فرودآمده.

(۸)- نازل منزله، مشابه، مانند.

(۹)- ج نازله بلای سخت (ر ب).

(۱۰)- مهمانی.

(۱۱)- جنگ انبوه. (از ر ب)

(۱۲) - پناه جای (ر ب).

(۱۳) - محبوس شدن. (المنجد) حصارى شدن.

(۱۴) - از طلب بازيستاد چون پايان بد را نگرىست (از مجمع الامثال).

(۱۵) - عربده گر (ر ب).

(۱۶) - شير (ر ب).

(۱۷) - ياره (ر ب) دست بند.

(۱۸) - بازو.

(۱۹) - مست (ر ب).

(۲۰) - دليرى (ر ب).

(۲۱) - جهان، حمله كنان (از ر ب).

(۲۲) - جمع سور، باره شهر (ر)

ب).

(۲۳) - گرداگرد.

(۲۴) - ج شفر بضم اول، کرانه نیام چشم که مژه بر وی روید (ر ب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۵۲

از عین حزم به احداق «۱» و إحداق «۲» أحداق «۳» معسکر او پرداختند.

چون دوحه «۴» غیناء «۵» و حدیقه «۶» غلباء «۷» دولت علیاء «۸» نادریه از جویبار نصرت، نصرت «۹» پذیرفت، پادشاه والجاه «۱۰» بعد از مشاهده این استیلا در حضرت علیّه قآئیه «۱۱» از باب استیلاذ «۱۲» در آمده «نظام الملک» را که هندوس «۱۳» امور هندوستان بود به خدمت اقدس فرستاد که از روی اطاعت صورت اخلاص بنماید، و پیمان پیمان پیماید. «نظام الملک» به تکمّش «۱۴» شرف تکشمشی «۱۵» دریافته شفاعتش بقبول مشفوع «۱۶» و مقرون، و به اصطناعات [۱] «۱۷» غیر ممنون [۲] «۱۸» ممنون گشته نهال حالش از مناهل «۱۹» منهله «۲۰» احسان، إحسا «۲۱» و احصاء «۲۲» بی احصا «۲۳» یافت، و توفیه «۲۴» عهد و توفیه «۲۵» وعد و ضوابط «۲۶» استخلاف «۲۷» و شرایط استخلاف «۲۸» بتقدیم

[۱] - ط، به اصطناعات

[۲] - یو، مهمون

(۱) - احاطه کردن (حواشی) مأخذ آن یافت نشد.

(۲) - گرد چیزی بر آمدن، احاطه کردن (ر ب).

(۳) - ج حدقه، سیاهه چشم. (ر ب) اینجا بمعنی گرداگرد بکار رفته.

(۴) - درخت بزرگ و تنه درخت (ر ب).

(۵) - درخت سبز بسیار برگ (ر ب).

(۶) - باغ.

(۷) - مرغزار بسیار و درهم (ر ب). و از حدیقه غلباء، مقصود باغ پردرخت است.

(۸) - بلند، با شکوه

(۹) - شادابی.

(۱۰) - مقصود محمد شاه است.

(۱۱) - یعنی نادر.

(۱۲) - پناه خواستن (لغده).

(۱۳) - دانای امور (رب).

(۱۴) - شتاب کردن

(ر ب).

(۱۵) - تعظیم و سلام متواضعانه (نف).

تکشمیسی (جامع التواریخ رشیدی ج ۲ ص ۴۲۰-۴۲۱)

(۱۶) - جفت شده (ر ب).

(۱۷) - ج اصطناع نیکویی کردن (نف).

(۱۸) - نابردنی (از ر ب)

(۱۹) - ج منهل بفتح اول و سوم و سکون دوم، آبخور (ر ب).

(۲۰) - سیر آب سازنده (ر ب).

(۲۱) - آشامانیدن (از ر ب. لغد)

(۲۲) - سیراب گردانیدن (ر ب).

(۲۳) - بی شمار.

(۲۴) - وفا کردن.

(۲۵) - نگاهداشتن

(۲۶) - ج ضابطه، قاعده، قانون

(۲۷) - سوگند خوردن.

(۲۸) - خلیفه گردانیدن. جانشین ساختن

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۵۳

رسانید، و با دولت مبارکه متارکه مستوثق «۱» و مراسم مشارکت و مشابکت «۲» مستنشق «۳» گردانید، و بعد از استقصاء «۴» معاهد «۵» معاهدت و استقصار «۶» و استصفاء «۷» اذیال «۸» معاندت «۹»، معاودت کرده «محمّد شاه» نیز از بواقی «۱۰» بوائق «۱۱» به واقیه «۱۲» الطاف خاقان موقی «۱۳» توقی «۱۴» جسته ترک نزک «۱۵» و معادات «۱۶»، و روز دیگر برسم مغادات «۱۷» با اعظم دولت گورکانیه عازم آستان آسمان درگاه گشت.

در گاه «۱۸» مجی ء «۱۹» حضرتش خسرو مهر افسر دزّی گاه تا در بارگاه از غایت رعایت بتوفیر «۲۰» توقیر [۱] «۲۱» قدوم او پرداختند، و از روی [۲] مصادقت، مصادفت، و بلطف موفور «۲۲» از علاء نیت «۲۳»، علانیت [۳] «۲۴» آن جناب را در جنب سریر گوهر آگین بعزّ مجالست قرین، و مظهر مدلول «ذی قُوّه عِنْدَ ذی الْعَرْشِ مَکِیْنِ» «۲۵» ساختند، و

[۱]- ط توفیر و توقیر.

[۲]- یو، ره معنی.

[۳]- این جمله در نسخ مضطربست متن بر طبق نسخه یو، در ط: از علاء نیت علانیت از سر

علانیت کرده. عت، از علاء نیت کرده.

- (۱) - استوار کردن.
- (۲) - داخل شدن در یکدیگر. (المنجد) ائتلاف. همکاری.
- (۳) - مرتب، منظم (باب استفعال دیده نشد).
- (۴) - شمردن.
- (۵) - ج معهد، قرار داد.
- (۶) - کوتاه کردن.
- (۷) - پاکیزه ساختن.
- (۸) - ج ذیل، دامن
- (۹) - دشمنی.
- (۱۰) - ج باقی.
- (۱۱) - ج بائقه، سختی و بلا.
- (۱۲) - نگاه دارنده.
- (۱۳) - دلاور نیک محفوظ (ر ب).
- (۱۴) - پرهیز کردن (ر ب). اینجا بمعنی اتقاء بکار رفته.
- (۱۵) - زشت گفتن. دروغ بر بستن به ناحق، نیزه کوتاه زدن (ر ب).
- (۱۶) - دشمنی. (معادات کرد) حذف فعل بی قرینه
- (۱۷) - بامداد کردن نزد کسی (ر ب).
- (۱۸) - هنگام.

(۱۹) - آمدن.

(۲۰) - افزودن تمام کردن.

(۲۱) - بزرگ داشت.

(۲۲) - فراوان.

(۲۳) - بلندی اراده.

علونیت.

(۲۴) - علانیه آشکارا.

(۲۵) - خداوند توانایی (که) نزد صاحب عرش با جاه و منزلت است. (آیه ۲۰ سوره تکویر)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۵۴

به کلید سه دندان «۱» سین سماحت ابواب دلجویی از هر باب بر روی خاطر انورش گشاده [۱] ریاض «۲» مهر «۳» جانی «۴» را از باد مهرجانی «۵» عنایت، به تازگی نصرت «۶» اردیبهشتی بخشیدند. دولت گور گانیه به تقریض «۷» اقبال نادری از قراضه «۸» قریض «۹» «اخنس بن شهاب» «۱۰» این شعر احلی من الثواب «۱۱» عراضه «۱۲» ساخت [۲].

و کنت الـدّهر لست اطیع انـثی [۳] فصـرت الیـوم اطـوع من ثـواب «۱۳»

[۱] - ط، گشادند.

[۲] - ط، اضافه دارد: شعر -

[۳] - در تمام نسخ امس و تصحیح بر طبق مجمع الامثال.

(۱) - قسمی کلید که از چوب منحنی می ساختند و در انتهای آن دندانهای چوبی نهاده بودند و سه دندانهای محکم تر

از دیگر کلیدها بود و کلید سه دندان سه سین اضافه تشبیهی است چه سین را سه دندان است و سین سماحت نیز اضافه تشبیهی دیگر است.

(۲) - ج روضه، مرغزار (ر ب).

(۳) - دوستی.

(۴) - منسوب به جان محبت قلبی، مهری که در دل است.

(۵) - معرب مهرگان. مهرماه.

(۶) - تازه رویی. (ر ب)

(۷) - شعر گفتن کسی را بمدح (ر ب).

(۸) - ریزه های زر و سیم (ر ب).

(۹) - شعر (ر ب). و قراضه قریض، اضافه تشبیهی است.

(۱۰) - در تمام نسخ، اخفش بن شهاب و صحیح اخنس است، ابن شهاب بن شریق بن ثمامه بن ارقم از بنی تغلب و ذکروی در الموشح (ص ۴۴) و نیز در مجمع الامثال ذیل: اطوع من ثواب، آمده است.

(۱۱) - شیرین تر از انگبین.

(۱۲) - رهاورد (ر ب).

(۱۳) - روزگاری بود که اطاعت زنی نمی کردم و امروز چنانست که از ثواب فرمان بردارترم. و ثواب مردی بود که بسفر رفت و خبری از او باز نیامد. زن وی نذر کرد که اگر باز آید مهار در بینی او کرده کشان کشان تا مکه اش ببرد. ثواب چون بازگشت و از نذر آگاه شد به پذیرفت پس (اطوع من ثواب) مثل شد (از ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۵۵

و باین تقریب «۱» تقریب «۲» سیوف «۳» مخاصمت از جانبین تحقّق گرفت، و هوای مصافات «۴» از هوازن «۵» مصافّ «۶» صاف گردید [۱]، و عقود «۷» حقود «۸» انخلا «۹» و انحلال یافت، و آینه طباع از انطباع رنگ نغار «۱۰» و زنگ نغار «۱۱» انجلا «۱۲» پذیرفت، و تفازّ «۱۳» به تقازّ «۱۴» و تباری «۱۵» به یاری، و

مقت «۱۶» بمقت «۱۷»، و تجنیب «۱۸» به تحیب، و مساآت «۱۹» بمساوات، و مخاشات «۲۰» به مجاشات [۲] «۲۱»، و مبادات «۲۲» بمنادات «۲۳»، و مهاوات «۲۴» به مهانات «۲۵»، و مدارء «۲۶» بمدارات، و محازء «۲۷» برحمت، و مجازء «۲۸» برحمت «۲۹»، و مخافت «۳۰» به محالت «۳۱»، و

[۱]- ط، گردیده.

[۲]- نو، این کلمه و کلمه قبل آن را ندارد.

(۱)- در تداول بدین معنی، بدین منوال، بدین طریق.

(۲)- بمعنی در نیام کردن شمشیر، بکار رفته، ولی مدرک دیده نشد

(۳)- ج سیف، شمشیر.

(۴)- خالص کردن دوستی (ر ب).

(۵)- ج هوزن، بفتح اول و سوم و سکون دوم، گرد و غبار (ر ب)

(۶)- ج مصف، جای صف زدن در جنگ (ر ب).

(۷)- ج عقد بکسر اول و سکون دوم گردن بند (ر ب).

(۸)- ج حقد، کینه.

(۹)- انقطاع، بریدن (اقرب الموارد).

(۱۰)- دور گردیدن. ترسیدن (ر ب).

(۱۱)- برگرداندن سخن یکدیگر (ر ب). در تداول کدورت.

(۱۲)- روشنی.

(۱۳)- از هم دیگر گریختن (اقرب الموارد).

(۱۴)- ثبات ورزیدن (ر ب).

(۱۵) - با یکدیگر معارضه کردن (ر ب).

(۱۶) - دشمن گرفتن (ر ب).

(۱۷) - دوست داشتن (ر ب).

(۱۸) - دور داشتن (ر ب).

(۱۹) - چنین است در یو، ط مساوات و ظاهرا مساءه، بدی.

(۲۰) - نبرد کردن با کسی به ترسیدن.

(۲۱) - معنی مناسب دیده نشد.

(۲۲) - آشکارا دشمنی کردن (ر ب).

(۲۳) - با دیگری نشستن در انجمن. راز را آشکار کردن (ر ب).

(۲۴) - با هم ستیهیدن (ر ب).

(۲۵) - بر یکدیگر تکیه دادن (از ر ب).

(۲۶) - یکدیگر را دفع کردن. خلاف نمودن (ر)

ب.

(۲۷) - ظاهراً باب مفاعله قیاساً از حر القتل (بسیار شدن کشتار) بنا شده است.

(۲۸) - گناه جستن (ر ب).

(۲۹) - مهربانی نمودن (ر ب).

(۳۰) - بیم.

(۳۱) - هم منزل شدن (ر ب). دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۵۶

محاقت «۱» به مخالّت «۲»، و محاملت «۳» به مجاملت «۴»، و مبالطت «۵» به مخالطت «۶»، و محادثت [۱] «۷» به محادثت «۸»، و مغایرت به معایرت «۹»، و معاقرت «۱۰» به معافرت «۱۱»، و معاقرت «۱۲» به منادمت، و صفح «۱۳» مصفّحه «۱۴» بصفح «۱۵» و مصافحه «۱۶» مبدل شد، و زمانه بر وفق مرادات «۱۷»، رفق و مرادات «۱۸» پیش آورد، و گرد مبارات «۱۹» و ممارات «۲۰» را بزلال مبارّه «۲۱» و ممالات «۲۲» تسکین داد، و غصن «۲۳» مرادات «۲۴» را ثامر «۲۵» اثمار «۲۶» نیل مرادات «۲۷» ساخت. «هذا التّصافی لا تصافی المحلب» «۲۸» و در غرّه شهر ذی الحجّه [۲] سال هزار و صد و پنجاه و یک خدیو مه رایت لوای مهر آیت بجانب

[۱] - ط، محادثت.

[۲] - ط، ذی حجه.

(۱) - خصومت کردن (ر ب).

(۲) - دوستی کردن (ر ب).

(۳) - بمعنی با هم برداشتن (ر ب). و در اینجا بمعنی به یکدیگر حمله بردن استعمال شده.

(۴) - نیکو معاشرت کردن (از ر ب).

(۵) - به شمشیر یکدیگر را زدن (ر ب).

(۶) - آمیزش.

(۷) - صیقل کردن شمشیر را (ر ب).

(۸) - با هم سخن گفتن (ر ب).

(۹) - راست کردن ترازو و پیمانه (ر ب) کنایه از راستی و درستی.

(۱۰) - دشنام دادن و هجا گفتن (ر ب).

(۱۱) - نرم رفتاری (از ر ب).

(۱۲) - از همدیگر رمیدن

(ر ب).

(۱۳) - زدن به پهنای شمشیر (ر ب)

(۱۴) - شمشیر پهن (ر ب).

(۱۵) - بخشیدن (از ر ب)

(۱۶) - دست بر پشت دستهای دیگر کشیدن. دست دادن دوستی و صداقت را.

(۱۷) - ج مصطلح فارسی. مراد یا مراده، آرزوها. مقصودها.

(۱۸) - مدارا (ر ب).

(۱۹) - نبرد نمودن (ر ب).

(۲۰) - پیکار کردن (ر ب).

(۲۱) - نیکویی کردن. پیوستن (اقراب الموارد).

(۲۲) - یاری کردن کنز اللغات).

(۲۳) - شاخه.

(۲۴) - همدیگر را تیر انداختن (ر ب).

(۲۵) - بارور (از ر ب).

(۲۶) - ج ثمره، میوه (ر ب).

(۲۷) - مقصودها.

(۲۸) - این است صفا و دوستی نه مساوات در خوردن و آشامیدن. و منشأ این مثل داستانی است که پیری و جوانی از هذیل مردی از قبیله فهم را گشتند و چون مردان قبیله راه بر آنان گرفتند، هریک خود را قاتل آن مرد شناساند (از مجمع الامثال).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۵۷

«شاه جهان آباد» «۱» افراخته در نهم ماه مزبور دار الخلافه بی محلّ آفه «۲» محل و مقرّ [۱] موکب انجم [۲] دافّه «۳» گردید.

فقدم مبارك القدم «٤» متدارك النعم «٥» عالي الهمم غالي القيم «٦» بشاره و بشاره و رايه و آيه «٧» و هيئه و هيبه [٣] «٨» و
هزه و عزه «٩» و عدّه و عدّه «١٠» و جدّه و جدّه [٤] «١١» و شدّه و شدّه «١٢» و روعه و ضوعه «١٣» و نخوه و سطوه «١٤» و
جول و جوله «١٥» و بأس و صوله «١٦» و صوت و صيت «١٧» و شهب و كمت [٥] «١٨» و دهم و دهم «١٩» و بهم و سهم «٢٠»

و

صلات و صلاد «۲۱» و انجاب و انجاد «۲۲» و لجب و جلب «۲۳» و بیض و ثلب «۲۴» و بیض و سود «۲۵»

[۱]- ط، مقر.

[۲]- یو، نجم.

[۳]- ط، اضافه دار: و ثره و ثروه.

[۴]- وعده و حده.

[۵]- یو، این جمله را ندارد.

(۱)- دهلی.

(۲)- بی خلل آسیب.

(۳)- لشکر که بسوی دشمن رو کند (رب).

(۴)- پس باز آمد نیک پی.

(۵)- دریابنده نعمتها.

(۶)- گرانبها.

(۷)- با خوبی و جمال و پرچم و نشانه (بزرگی)،

(۸)- و (نیکو) هیئت و بزرگی.

(۹)- و فراخ خویی و ارجمندی.

(۱۰)- و گروه (سربازان و خدمتگزاران) و سازوبرگ.

(۱۱)- و نوی و پیروز بختی.

(۱۲)- و سختگیری و حمله آوری.

(۱۳) - و بیم دادن و ترسانیدن.

(۱۴) - و تکبر و سخنگیری.

(۱۵) - و لشکر بزرگ و گرد برآمده.

(۱۶) - و نیروی جنگ و حمله بردن و زیادتی نمودن.

(۱۷) - و فریاد و آوازه.

(۱۸) - و اسبان سبزخنگ و نیک سرخ.

(۱۹) - و اسبان تیره رنگ و گروه بسیار.

(۲۰) - و مردمان دلاور و تیر.

(۲۱) - و جایزه و اسبان قوی.

(۲۲) - و گرامی گوهران و دلیران.

(۲۳) - و بانگ و فریاد و غوغا و آواز.

(۲۴) - و خودها و نیزه ها.

ثلب بفتح اول و کسر دوم بمعنی نیزه رخنه دار است و بفتح اول و دوم مصدر است بمعنی رخنه دار شدن و ترنجیدگی و ریم و ریمناکی. (ر ب) به هریک از دو ضبط که فرض کنیم با مورد تناسبی ندارد.

(۲۵) - و سپیدها و سیاهها.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۵۸

و اساود و أسود «۱» و مساعیر و مغاویر

«۲» و مغالِب و مصالِيت «۳» و حدّ لا يكلّ و جدّ لا يملّ «۴».

و در روز ورود بدار الخلافه مجلس مجالست بترك مساجلت «۵» زينت يافت، و بزم تحاسى «۶» برفع تحاسى «۷» آراسته گشت. «محمد شاه» كه بدعوى «وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ» «۸» گردن مباحات مى افراشت درم و دينار نياز نثار و ايتار کرده جميع خزائن و قياطين «۹» سلاطين و اساطين «۱۰» را كه شامل اوائل «۱۱» امائل «۱۲» و حائز اواخر اخاير «۱۳» و حاوى فواخر «۱۴» ذخائر و جامع طرائف [۱] «۱۵» و تلاد «۱۶» بلاد، و مشحون به اندوخته اجداد «۱۷» اجداد «۱۸» بود باعتذار «وَ جُنْنا بِيضَاعِهِ مُزْجَاهٍ» «۱۹».

[۱]- يو، طراف.

(۱)- و بزرگان و شيران.

(۲)- و برانگيزندگان حرب و سخت غارتگران.

(۳)- و مردان سخت و رسا در امور.

(۴)- و تيزى كه كند نمى شود و كوششى كه بستوه نمى آيد.

(۵)- مفاخرت كردن با هم (ر ب).

(۶)- نوشانيدن يكي ديگرى را (اقرب الموارد).

(۷)- به يك سو شدن. (ر ب).

(۸)- و نيست چيزى جز كه نزد ماست گنجهاى آن (از آيه ۲۱ سوره الحجر).

(۹)- ج قيطون بفتح اول و سكون دوم گنجينه بلغت مردم مصر. (ر ب).

(۱۰)- ج اسطوانه، ستون، مجازا اساطين، بزرگان.

(۱۱)- ج اول، متقدم. اوائل پيشينيان.

(۱۲)- چنين است در سه نسخه و ظاهرا امائل (بر طبق عت).

(۱۳) - ج اخيار، نيكوان. (لغد).

(۱۴) - ج فاخر.

(۱۵) - ج طريف، مال نو (ر ب).

(۱۶) - مال كهنه و قديمي موروثي. (ر ب).

(۱۷) - درستي در كار. (ر ب).

(۱۸) - ج جد.

(۱۹) - و آورديم ما به تجارت

اندکی (از آیه ۸۸ سوره یوسف).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۵۹

هدیّتی تقصر عن همّتی و همّتی تقصر عن مالی «۱» فخالص الودّ و محض الخلوّص أفضل ما تهدیه أمثالی «۲» در بسته «۳» بطریق عراضه «۴» عرض کرده کلید مخازن را کلیدا «۵» تسلیم و نخبه های تختهای گوهرنگار که پایه اش سر بر عرش برین می سود، و زمین [۱] از زینت و بهای آنها بر کرسی فلک طعن «ثلّ عرشه» «۶» می زد هدیه نمود. لا سیما «۷» تخت طاوسی «۸» که از درر «۹» درّی «۱۰» نما رشک چرخ آبنوسی و ثمن «۱۱» ثمن «۱۲» آن کنوز قارونی «۱۳» و دقیانوسی «۱۴» بودی، و هر نقیری «۱۵» از لآیش «۱۶» بر

[۱]- یو، زمین. ط، ندارد.

(۱)- ارمغان من فرومی ماند از همت من و همت من کوتاهست بخاطر مال (اندک) من. مصراع دوم در همه نسخ چنین است و چنانکه دیده می شود ظاهر آن درست بنظر نمی رسد و باید در آن تأویلی بکار رود.

(۲)- پس دوستی خالص و اخلاص بی آمیغ بهتر چیز است که ارمغان می آورد آن را مانند من.

(۳)- مجموعا. یکجا.

(۴)- راه آورد. (ر ب).

(۵)- در منتهی الارب، اقرب الموارد کلد بفتح اول و سکون دوم بر یکدیگر گرد آوردن چیزی. در حواشی کلیدا، مجموعا معنی شده ولی مدرک آن دیده نشد.

(۶)- واژگون شد تخت او، نابود شد ملک او (ر ک مجمع الامثال).

(۷)- مرکب از لا+ سیما بخصوص، مخصوصا.

(۸)- برای اطلاع از خصوصیات این تخت رجوع شود به: مقاله آقای یحیی ذکاء (مجله نقش و نگار. شماره هفتم دوره سوم) و مقاله آقای

حکمت (فرهنگ ایران زمین جلد بیستم دفتر ۱-۲).

(۹)- ج دره مروارید. (ر ب).

(۱۰)- روشن، مجازا ستاره. کوکب دری، ستاره روشن:

و دری فلک نیک اختر (غرر و درر آمدی ص ۴ چاپ دانشگاه).

(۱۱)- هشت یک.

یک هشتم.

(۱۲)- بها. قیمت.

(۱۳)- گنجهای مخصوص قارون و رک تعلیقات.

(۱۴)- منسوب به دقیانوس. پادشاهی که هجرت اصحاب کهف و پناه بردن آنان بغار در عهد او رخ داد.

(تواریخ اسلامی). decius. امپراتور رم متولد به سال ۲۰۱ میلادی به سال ۲۴۹ به سلطنت رسید و در ۲۵۱ درگذشت (دائرة المعارف اسلامی. دائرة المعارف بریتانیا).

(۱۵)- چاهک پشت هسته خرما.

(ر ب)

(۱۶)- کنایه از چیزی بسیار خرد.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۶۰

گوهر منقار «۱» اکاسره «۲» منقار مناقرت «۳» زدی، و درّین «۴» بحر «۵» و جبل «۶» را که أنفس «۷» أعلاق «۸» خلفای عباسی بودی پشیزی بل به چیزی نشمردی.

فرائد «۹» فریده اش «۱۰» خاتم ملک [۱] «۱۱» در زیر نگین داشت «۱۲»، و شاه گوهران «۱۳» خسرو و درّه یتیمه «۱۴» اکاسره را «یَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ أَوْ مَشْكِينًا ذَا مَقْرَبَةٍ» «۱۵» می انگاشت. سبجه زیدان [۲] «۱۶» بصد زبان سبجه گردان ذکر آنها

(۱)- بیرونی در وصف گوهرهای خزانه خلفا نویسد: از آن جمله منقار است بوزن پانزده مثقال و گفته اند بصورت مرغی بود از یاقوت سرخ و منقار آن زرد بود. و از نصر آرد که وزن آن یک دانگ کمتر از دو مثقال بود و در رنگ و آب برتر از (جبل) است و نویسد: نصر علت نامیدن آن را به

(منقار) نگفته است (الجواهر ص ۵۶). و وجه اختصاص آن به اکاسره معلوم نیست.

(۲) - ج کسری.

لقب پادشاهان ایران.

(۳) - منازعت (اقرب الموارد).

(۴) - تثنیه در. دو در

(۵) - از جمله گوهرهای خزائن خلفا و آن از یاقوت سرخ بود بوزن هفت و هشت مثقال و رقیق و گود چنانکه از آن آشامیدن ممکن بود (الجواهر ص ۵۶).

(۶) - از گوهرهای خزائن خلفا که بخاطر بزرگی آن را بدین نام می خوانند (از الجواهر ص ۵۶).

(۷) - نفیس تر.

گران بهاتر.

(۸) - ج علق بکسر اول و سکون دوم، گرانیامیه از هر چیزی. (ر ب).

(۹) - ج فرید، مهره ای که فاصل باشد میان مروارید و زر (ر ب).

(۱۰) - یگانه. (ر ب).

(۱۱) - در شرف و نفاست بخاتم ملک مثل زنند. (ثمار القلوب ص ۵۰۵).

(۱۲) - زیر نگین داشتن، مسخر کردن.

(۱۳) - نام گوهری بود نزد خسرو پرویز که آن را برشته ای بسته بدریا می انداختند و پس از ساعتی برمی آوردند گوهری بسیار بر اطراف آن چسبیده بود. (از برهان).

(۱۴) - در الجواهر آرد: در خزانه یمین الدوله گوهری بود وزن آن دو مثقال و دو ثلث مثقال و یتیمه نام داشت (الجواهر ص ۱۵۰) و این جز یتیمه مشهور است و رک همین کتاب ص ۱۲۹ و ۱۵۲ و ۱۵۴.

(۱۵) - یتیمی را که صاحب قرابتی است یا مستمندی را که صاحب نیازیست. (سوره البلد آیه ۱۵ و ۱۶).

(۱۶) - زیدان مادر مقتدر است. وی سبجه ای ساخت از سی دانه مروارید همانند. هر یک چند تخم گنجشک و ده یاقوت در

آن ترتیب داد. (ثمار القلوب ص ۵۰۵).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۶۱

می بود «۱»، و

جوهر الخلافه «۲» از رشک، سینه بر سنگ حسرت می سود «۳». کرسی تغالت منه اینی رأیت مقلوبه یسرک «۴»، و مجلویات «۵» اثیر «۶» و نفائس بشیر «۷» و تحائف «۸» کثیر و وثاب «۹» و دثار «۱۰» و وثیر «۱۱» و أثواب «۱۲» مسیر «۱۳» و برود مشیر «۱۴» و مکسوات «۱۵» جلل «۱۶» و مرکوات «۱۷» حلل «۱۸» و مقوفات «۱۹» رومی و مهلهلات «۲۰» یمنی و منمنمات «۲۱» چینی و مدبجات [۱] «۲۲» ختنی، و مسرسرات «۲۳» هندی، و منفسات [۲] «۲۴» فنی «۲۵» و کلل «۲۶» مکمل، و اکالیل «۲۷»

[۱]- یو، بدنجات.

[۲]- یو، منقبساب.

(۱)- سبچه گردان بودن، تسبیح گفتن. ستودن.

(۲)- گوهری از آن اکاسره بود که به خلفای بنی امیه سپس به سفاح و منصور رسید (ثمار القلوب ص ۱۵۳).

(۳)- در جمله سینه بر سنگ سودن، اشارتی است بدین نکته که گوهر را به سنگ می ساینند تا جلا یابد.

(۴)- تختی که به فال گرفتم از آن همانا من دیدم قلب آن را (یسرک مقلوب کرسی) توانگری تو (وصف تخت طاوسی است).

(۵)- ج مجلوبه، فراهم آمده.

(۶)- بسیار.

(۷)- کثیر. بسیار.

(۸)- ج تحفه.

(۹)- تخت و گستردنی. (ر ب).

(۱۰)- جامه (ر ب).

(۱۱)- بستر نرم. (ر ب). پارچه که در آن جامه ها نهند

(۱۲)- ج ثوب، جامه.

(۱۳) - جامه با خطها (ر ب).

(۱۴) - برود ج برد.

بردمشیر، چادر خط دار سرخ. (ر ب).

(۱۵) - ج مکسو، جامه پوشیده. (ر ب).

(۱۶) - بزرگ (قدر).

(۱۷) - آماده شده.

(۱۸) - ج حله.

(۱۹) - برد مفوف، چادر تنک که در وی خطهای سپید باشد یا عام است.

(ر ب).

(۲۰) - ج مهلهله، جامه تنک بافته (ر ب).

(۲۱) - ثوب منمنم، جامه آراسته. (ر ب).

(۲۲) - ج مدبج، آراسته به دیباج (ر ب).

(۲۳) - ظاهرا متسرورات، تسر سر. تنک بافی جامه. (ر ب).

(۲۴) - ج منفس، نفیس، گرانها.

(۲۵) - کنوز، معرب بین، و آن شهریست در هند (مأخذ دیگر دیده نشد).

(۲۶) - ج کله بکسر اول و فتح و تشدید دوم، پرده تنک. (ر ب).

(۲۷) - ج اکلیل بکسر اول، تاج.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۶۲

مکّلل «۱»، و سدول «۲» لآلی «۳»، و سلول «۴» متلألئ «۵»، و طرائف «۶» ظروف «۷» و ظرائف ظروف [۱]، و براذین «۸» پر آذین «۹» و دیابیج [۲] «۱۰» مدبج «۱۱» بدابیج «۱۲» و جباه «۱۳» سهیل جباه «۱۴»، و جمال «۱۵» نیکو جمال، و بغال «۱۶» زرین نعال، و حمر نعم «۱۷»، و بیض «۱۸» نعم «۱۹»، و پیلان زر «۲۰» با پیلان «۲۱» زر، و قراطین «۲۲» و قناطر گوهر «۲۳» و لآلی لالا «۲۴»، و فرائد «۲۵» کثیر التلألؤ «۲۶» والا، که «قرطی [۳]

[۱] - در یو: جمله جباه سهیل جباه، پس از این کلمه آمده.

[۲] - یو، زبایج.

[۳] - یو، ط عت، ط: قرطاء.

(۱) - اکلیل بر نهاده، در تداول: زینت شده بگوهر.

(۲) - ج سدل بکسر اول و سکون دوم، رشته جواهر که بر سینه افتد. (ر ب).

(۳) - ج لؤلؤ.

(۴) - ج سدل بضم اول و سکون دوم، پرده.

(۵) - درخشان.

(۶) - ج طریفه چیزهای لطیف و خوش. مالهای نو و تازه.

(لغد از غیاث).

(۷) - ج طرف بکسر اول. مال نو. (ر ب).

(۸) - ج بردون بکسر

اول و سکون دوم و فتح سوم ستور. اسب تاتاری. (ر ب). یابو.

(۹) - مرکب از پر + آذین - آیین، زینت.

(۱۰) - ج دیباچ، شتر ماده جوان. (ر ب).

(۱۱) - آراسته. زینت شده.

(۱۲) - دبایج ج دیباچ، دیبا.

(۱۳) - ج جبهه، اسبان. (از ر ب).

(۱۴) - ج جبهه پیشانی، سهیل جباه، پیشانی درخشان، اسبانی که درخشش پیشانی آنها چون ستاره سهیل است.

(۱۵) - ج جمل، شتر نر (غالبا).

(۱۶) - بغل، استر.

(۱۷) - شتران سرخ.

باحتمال قوی مأخوذ است از عبارت حریری: «فکت ازدری معها حمر النعم». گزیده اموال. (ر ک اقرب الموارد).

(۱۸) - ج ایض، سفید.

(۱۹) - گوسفند. (اقرب الموارد).

(۲۰) - سپیدموی. (از برهان).

(۲۱) - کیسه و خریطه (برهان).

(۲۲) - عت، ندارد. در حاشیه نو، ج قیراط (!). کنوز قیاطین.

(۲۳) - ج قنطار، مقدار چهل اوقیه از زر، یا هزار اوقیه از آن یا دو صد دینار یا هزار و دو صد اوقیه یا هفتاد هزار دینار ... یا

یک پوست گاو پر از زر یا از سیم. (ر ب).

(۲۴) - تابنده، درخشان.

(۲۵) - ج فریده، گوهر نفیس، فرائد الدر، درهای درشت. (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۶۳

ماریه «۱» لالای «۲» حلقه بگوش آنها بودی، و هر حبه از آن بدر «۳» بدر شب افروز اضائه «۴»، وام دادی، ما لا عین رأی و لا
أذن سمعت «۵» و لک لک «۶» زر ساو «۷» و رزومه «۸» رزومه متاع سای «۹» و تنگ تنگ «۱۰» دیبای ارتنگ «۱۱» نگار انگلیون
«۱۲» کار، و باقی نفائس از سریر و سراپرده و خواجه سرا و برده نه چندان به حیظه اعتمیام «۱۳» و

اغتنام درآمد که حساب آن نعم «۱۴» بی حساب به عقود انامل چپ «۱۵» راست آید «۱۶»، و یا شمار آن تا روز شمار «۱۷» در عقد بیان و عقد «۱۸» بنان «۱۹» محاسبان صورت امکان یابد، و یا بامداد «۲۰» مداد «۲۱» ایام و مداد «۲۲»

(۱) - خذه و لو بقرطی ماریه. ماریه دختر ظالم ابن وهب است ... گویند وی گوشوارهای خود را به خانه کعبه هدیه کرد و دو دانه در بر آن گوشواره بود هریک هم چند تخم کبوتر و آن را بها کردن نتوانستند و در چیز گرانها بدان مثل زنند (ر ک مجمع الامثال و ثمار القلوب ص ۵۰۵).

(۲) - غلام خدمتکار. (از برهان).

(۳) - ج بدره، همیان هزار یا ده هزار درهم، همیان هفت هزار دینار (ر ب).

(۴) - روشنی.

(۵) - چیزی که نه دیده ای دیده و نه گوشی شنیده.

(۶) - لک، صد هزار را گویند (لغت نامه).

از برهان).

(۷) - خالص (از برهان).

(۸) - پشتواره جامه (ر ب).

(۹) - نوعی قماش نفیس و لطیف. (ر ب).

(۱۰) - یک لنگ بار (از برهان).

(۱۱) - نگارخانه مانی نقاش. (برهان).

(۱۲) - دیبایی هفت رنگ که هر هفت رنگ در آن ظاهر می شده (از برهان).

(۱۳) - برگزیدن و بهترین مال گرفتن (ر ب):

(۱۴) - ج نعمه، نعمت:

(۱۵) - عقد انامل نوعی از اسباب شمار مسنون است که باشکال بستن و گشادن انگشتان دست اسما، اعداد را ملحوظ دارند ...

و آنچه در دست راست دلالت بر عقدی از عقود نه گانه عشرات کند از ده تا نود، در دست چپ دلالت بر همان عقد از عقود است از یک صد تا نهصد (از غیث اللغات) و در

اینجا کثرت مقصود است.

(۱۶) - درست آمدن.

(۱۷) - محشر. رستاخیز.

(۱۸) - ج عقده بضم اول و سکون دوم، گره (ر ب) بند.

(۱۹) - انگشتان.

(۲۰) - کمک.

(۲۱) - سیاهی دوات (ر ب).

(۲۲) - کشیدن. درنگ داشتن. (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۶۴

مدود [۱] «۱» أعوام «۲» «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ» «۳» بر فنداق «۴» أفهام «۵» تحریر تواند شد، و یا مساح اندیشه مساحت ساحت تعداد آن تواند کرد «من ملک استأثر». «۶» الحاصل مردمان را از رؤیت عین «۷» و ذهب «۸» ذهب «۹» عین «۱۰» طاری «۱۱» گشت، و اشخاص را از تَلَأُلُوْ لآلی و غرر «۱۲» شخوص «۱۳» بصر حاصل آمد، و فحوای «وَأَتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ» «۱۴» نقش ظهور یافت گویا مفاد «أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ» «۱۵» جز این رنگ حقیقت نداشت.

[۱]- یو، و یا با مداد ایام و مداد مدود ...

(۱) - طولانی. دراز (حواشی) (مدود؟).

(۲) - ج عام، سال.

(۳) - و اگر آنچه در زمین است از درختان قلم بود. (از آیه ۲۶ سوره لقمان).

(۴) - نامه حساب.

(ر ب).

(۵) - ج فهم.

(۶) - کسی که مستولی شد (پادشاهی یافت) برگزید چیزهای نیکو را برای خود (ر ک مجمع الامثال).

(۷) - زر.

(۸) - زر.

(۹) - خیره شدن چشم از دیدن زر (تاج المصاادر بیهقی. بنقل لغت نامه).

(۱۰) - چشم.

(۱۱) - عارض. پدید.

(۱۲) - ج غره، گزیده از هر چیز (از ر ب).

(۱۳) - بازماندن.

(۱۴) - و دادیم او را از گنجها آنچه کلیدهای آن گرانی می کرد به گروهی انبوه نیرومند. (از آیه ۷۶

(۱۵) - پا نزد ایشانست خزانه های پروردگار.

(از آیه ۳۷ سوره طور).

در بیان قتل عام شاه جهان آباد و تأدیب جهلای دون [۱].

در بیان قتل عام شاه جهان آباد و تأدیب جهلای دون [۱].

«ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ» [۱]. شب شنبه دهم ماه ذی الحجه هزار و صد و پنجاه و یک، خسرو زرین کلاه آفتاب به سرای خاص حمل حمل و تحویل کوکبه جلال کرده عیدان اضحی [۲] و نوروز که در حقیقت عیدان [۳] آتش افروز عالم سوز بود در یک روز اتفاق افتاد. حمل بحركات مذبح پرداخت. ثور شاخ شیخ سری [۴] بر آورد، جوزا از منطقه بانقلاب کمر بر بست، سرطان کج روی پیش گرفت، آسد چنگ و چنگال مخاصمت یازید، سنبله تخم آشوب پاشید، میزان از کم سنگی سبکسری آغازید. عقرب مقتضای طبیعت بکار برد. قوس کمان کین چله کرد. جدی بز پیش آهنگ فساد گشت. دلو به ریسمان مجزه به چاه رفته با چرخ در آویخت. حوت با هزار تا به [۵] ستیزه گر شد، یعنی در شب یکشنبه یازدهم هنگام شام که سواد ظلمتش [۲] شام [۶] رخسار شامت بود، و مشیمه [۷] مشامه [۸] زای صبحش آستن فتنه روز قیامت، فیما بین یک دو تن از اهل هند و افواج ایرانی و «لکلّ جيش عزه و عرام» [۹] بر سر نزل [۳] [۱۰] و نزل [۱۱]

[۱]- ط، این سطر را ندارد.

[۲]- ط، ظلمش.

[۳]- یو، نزول.

(۱) - این بدانست که نافرمانی کردند و از حد در می گذشتند (از آیه ۵۸ سوره بقره).

(۲) - قربان.

گوسفند کشان و آن روز دهم ذوالحجه است.

(۳) - ج عود، چوب و عیدان آتش افروز، مرخ و عفارند. دو چوب آتشنه (از ر ب).

(۴) - سخت سری (از آندراج).

و لطف تناسب حوت و تا به نیک مشهود است.

(۶) - ج شامه، خال. (ر ب).

(۷) - آتون. (ر ب) بچه دان. (برهان).

(۸) - شوم. (ر ب).

(۹) - هر سپاهی را تباهی و شری است (ر ک مجمع الامثال).

(۱۰) - منزل و فرودگاه. (ر ب)

(۱۱) - آنچه پیش مهمان فرودآینده نهند از طعام و جز آن. (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۶۶

نزال «۱» و نزاع واقع شده تيفاق «۲» بنفاق رسید و کار بکار و دشنه کشید، و شجر مشاجرت و شاخ پر خاش «إِنَّ أَوَّلَ الشَّجَرِ
النَّوَاهِ» «۳» میوه فساد بار آورد، و «شاه جهان آباد» که جهان آباد بود تا حد «بهار» «۴» و فتن «۵» از شکفتن شکوفه های آشوب،
بهار فتن شد «نفظ و قطن أسرع احتراقاً» «۶».

جمعی از ریحال سایره «۷» خسارت جسارت را بر خود قرار داده از امر «و اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً» «۸»،
عامه «۹» دیده تفکر بر بسته مرتکب:

أمور يضحك السفهاء منها و یکی من عواقبها اللیب «۱۰» شدند، و بخطوات «۱۱» خطا متخطی «۱۲» از خطه ادب، و فوجی از
جنود هندیه نیز «و لكل غانیه هند» «۱۳» به همراهی ایشان راکب مراکب جهل مرگب «۱۴»

(۱) - فرود آمدن دو گروه، با هم در حرب. (ر ب) جدال.

(۲) - سازواری. (از ر ب).

(۳) - همانا اول درخت هسته است. برای کار خرد که از آن کار بزرگ پدید آید مثل زندقه (ر ک مجمع الامثال).

(۴) - نام ولایتی است از ملک هندوستان بر شرقی دهلی که دار الملک او را نیز بهار خوانند چون از آنها بگذرند به بنگاله
رسند. (آنندراج).

(۵) - شهری است

در گجرات معرب بین (آندراج).

(۶) - نطف و پنبه شعله در گیرتر است. (ر ک مجمع الامثال).

(۷) - پیادگان رونده. بی سروپا. ولگرد.

(۸) - و پرهیزید از فتنه ای که نمی رسد آنان را که ستم کرده اند از شما به تنهایی. (از آیه ۲۵ سوره انفال).

(۹) - همگی.

(۱۰) - کارهایی که می خندند بی خردان بدانها و می گیرید به پایان آن دانا.

(۱۱) - ج خطوه بضم اول و سکون دوم و فتح سوم، میان دو گام. (ر ب). گام. خطوه بفتح اول یک گام (اسم مره) خطوات بضم اول و دوم جمع.

(۱۲) - گذرنده. (ر ب).

(۱۳) - صحیح این مثل (کل غانیه هند) است و میدانی نویسد: برای تساوی مردم در فساد باطن مثل زنند. (مجمع الامثال).

(۱۴) - جهلی که جاهل در آن بجهل خود آگاه نیست، خود را دانا می داند. مقابل جهل بسیط.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۶۷

شده و بهادران از در در، از رأی ردئ «۱» روی آورده و داد رزم و آورد داده از در از دراء «۲» و دراز دستی در آمدند، و با سراپای «۳» سراپا «۴» که در سراهای شهر و منازل نزول داشتند، به منازل «۵» و مناضلت «۶» در آویختند، و جمعی از آن اُفِیال «۷» برگشته اقبال، از راه فیولت «۸» بفیل خانه درآمده اُفِیال «۹» خاص را بردند. «إِنَّ الْخِصَاصَ يَرِي فِي جَوْفِهَا الرِّقْمَ» «۱۰».

چون این دست اندازی بی هند «۱۱» از هندیان سرزد، به تأدیت [۱] «۱۲» رسوم ریاست، تأدیب آن جمع را از لوازم امر کشورگشایی دانسته همان شب تواجیان «۱۳» زحل صلابت و یساقچیان «۱۴» مریخ مهابت بحکم قهرمان جهان، تیغ بندان مهیب و خنجر گذاران «۱۵» کیوان نهیب را گروه

[۱]- ط، تادیب.

(۱)- پست. (ر ب).

(۲)- حقیر داشتن. (ر ب).

(۳)- همه.

(۴)- ج سربیه بفتح اول و کسر دوم و تشدید سوم پاره ای از لشکر (ر ب).

(۵)- فراهم آمدن دو گروه با هم در حرب (ر ب).

(۶)- نبرد نمودن (ر ب).

(۷)- ج فیل، مرد فرومایه. (ر ب).

(۸)- ظاهرا فیلوله، ضعف رای. خطا.

(۹)- ج فیل، پیل.

(۱۰)- همانا شکاف، دیده می شود در درون آن بلا. (ر ک مجمع الامثال).

(۱۱)- راه، قاعده. (برهان).

(۱۲)- تأدیه.

ادا کردن.

(۱۳)- ج تواجی، سر کرده. صاحب منصب (اشتینگاس).

(۱۴)- ترکی ج یساقچی. مرکب از یساق. بمعنی دیوان و دربار+ چی. جنگ. (آنندراج)

(۱۵)- گذراننده خنجر. آنکه خنجر او بشکافد چیزی را.

(۱۶) - ج حشم بفتح اول و دوم. عیال. قرابت.

چاکر. (ر ب). در تداول، احشام: گروه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۶۸

کواکب منتظر ظهور فجر گردیدند. دم صباحی «۱» که مهر جهانگشا از شفق، دم صباحی «۲» برافشانند و لشکر هند و نژاد شب را زمان «إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ» «۳» در رسید و به نفس نسیم «وَالصُّبْحُ إِذَا تَنَفَّسَ» «۴» آتش فتنه خورشید تا چرخ والا بالا گرفت، و سپهر کینه ور مهر از دل بدر کرد، خدیو فریدون فرّ مانند خسرو خاور بر فراز آفاق «۵» آفاق نورد بر آمده بأسر «۶» و سبا [۱] «۷» و نهب «۸» سبا «۹» و تشتیت «۱۰» شمل «۱۱» مفسدین «کایدی سبا» «۱۲» اشارت رانده هاتف بلا صلاهی «وَأَمْتَاوَا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ» «۱۳» در داد، و چاوش [۲] «۱۴» قضا در آن یوم الصَّبَاح «۱۵» از صیاح

[۱]- ط، با سر سبا.

[۲]- ط، چاوشان.

[۳]- ط، اوغای ادعای.

(۱)- دم صبح، سپیده دم.

(۲)- دم صباحی، خون سرخ (ر ب).

(۳)- همانا وعده گاه آنان بامداد است (از آیه ۸۳ سوره هود).

(۴)- و (سوگند) به بامداد گاهی که بدمد (از آیه ۱۸ سوره تکویر).

(۵)- اسب نیک نجیب الطرفین. (ر ب).

(۶)- اسیر گرفتن.

(۷)- سباء، برده کردن (ر ب).

(۸)- غارت.

(۹)- در کنوز و بعض حواشی بنقل از کنز، مال بسیار معنی شده لیکن در کنز و مآخذ دیگر دیده نشد.

(۱۰)- پراکنده کردن. (ر ب).

(۱۱)- گروه، جماعت. (ر ب).

(۱۲)- تفرقوا ایدی سبا و ایادی سبا، متفرق و پریشان شدند. (ر ب).

(۱۳)- و جدا شوید امروز ای گناهکاران.

(۱۴)-، چاووش، نقیب لشکر و قافله. (برهان).

(۱۵) - روز غارت. (رب).

(۱۶) - آواز بلند (رب).

(۱۷) - باد (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۶۹

الْمُنْدَرِينَ «۱» به گران خوابان منام غفلت رسانید. افواج بحر امواج، چون سیل عرم «۲» عزم تخریب بنه [۱] و ابنیه شهر «۳»، و بدون تحقیق، طائع «۴» و طاغی «۵» و ناهش «۶» و راقی «۷» که «فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ» «۸» خشک و تر را ضرمه «۹» آتش فنا ساختند.

ذهبوا متوشحین بوشاح الوشاحه «۱۰» و نهبوا کلّ ساحه و قاحه بالوقاحه «۱۱» و ما صار من نزاع اقواس التّزاع سهام الطّغاه إلّا السّهام «۱۲» و من ترک السّیلم حظوظهم إلّا السّیلام «۱۳». دار الخلافه. مدخل آفت و مدار مخافت «۱۴» شد، و آن خان «۱۵» نعماً «۱۶» که مشحون

«۱۷» شحون [۲] «۱۸» لذاذات [۳] «۱۹» اطائب «۲۰» و فنون رذاذات [۴] «۲۱» رغائب «۲۲» بود، خوان یغما گشت. مردان سوار، سوار «۲۳»

[۱]- عت، بنیه. ط، تنیه.

[۲]- یو، ط، عت، بشحون.

[۳]- یو، لذاذات.

[۴]- یو، رذات. کنوز، جذاذات.

(۱)- پس بد است بامداد بیم دادگان (از آیه ۱۷۷ سوره صافات).

(۲)- سخت.

(ر ب) و ر ک ح ۲ ص ۱۳۳.

(۳)- حذف فعل بدون قرینه.

(۴)- فرمانبردار.

(۵)- سرکش.

(۶)- گزنده. (از ر ب).

(۷)- افسونگر.

(۸)- پس کدامیک از دو فرقه سزاوارترند با یمن بودن. (از آیه ۸۱ سوره انعام)

(۹)- هیزم آتش گیر (مهذب الاسماء. بنقل لغت نامه).

(۱۰)- رفتند حالی که بگردن افکنده بودند حمایل شمشیر را.

(۱۱)- و غارت کردند هر سرا و خانه ای را به بی شرمی.

(۱۲) - و نشد از کشیدن کمانهای خصومت نصیب سرکشان، جز تیرها.

(۱۳) - و از واگذاشتن آشتی بهره آنان جز سنگها.

(۱۴) - بیم. ترس.

(۱۵) - کاروانسرا. (برهان).

(۱۶) - نعماء، نعمت و شادمانی.

(۱۷) - پر.

(۱۸) - انواع (رب).

(۱۹) - ج لذازه، مزه دار گردیدن. (از لغت نامه).

(۲۰) - ج اטיب، پاگیزه.

(۲۱) - ج رذاذہ بفتح اول، باران نرم ریز و تناسب آن با مقام معلوم نشد.

(۲۲) - چیزهای مرغوب (نف).

(۲۳) - یاره، دست برنجن.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۷۰

زنان را «أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا» «۱» دست برد پرداختند، و پیادگان دکانها را به مدکّه «۲» قهر مصداق «إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا» «۳» ساختند. ذکور و آنات سلسله «۴» ها را چون نر و ماده «۵» سلسله «۶» بهم بستند، و خسّاس «۷» و کرام را «غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ» «۸» علیل و

غلیل «۹» در سر کوچه بلا- به یکدیگر پیوستند. آبای فضایل که ابنای معالی بودند، با بنات الدَّهر «۱۰» قرین گردیدند، و اُمّهات مکارم که در دلبری بر پری برتری و با خوبان بربری «۱۱» برابری می کردند، بربر و روی خود دَرّه «۱۲» بجای دَرّه دیدند. بیازره «۱۳» بیزار از معامله دوشینه «۱۴» گشتند «أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا» «۱۵» و سوقیان «۱۶» از سود سودای شبانه گذشتند «فَمَا رِيحَتْ تِجَارَتُهُمْ» «۱۷». یلان رهی، نهنه «۱۸» و ده دهی «۱۹» از رخبه [۱] «۲۰» و

[۱]- یو، رجه.

(۱)- دست برنجن ها از زر و مروارید. (از آیه ۲۳ سوره حج).

(۲)- ابزار کوبیدن.

(۳)- گاهی که کوفته شود زمین کوفتن کوفتنی. (از آیه ۲۲ سوره فجر).

(۴)- خانواده.

تیره.

(۵)- حلقه های زنجیر که در یکدیگر رود.

(۶)- زنجیر.

(۷)- ج خسیس، فرومایه. (ر ب).

(۸)- بسته باد دستهایشان (از آیه ۶۹ سوره مائده).

(۹)- تشنه.

(۱۰)- حوادث زمانه (ر ب).

(۱۱)- منسوب به بربر، مؤلف برهان نویسد: ولایتی است در مغرب که مردم آنجا سبز چهره می باشند. بربر شهریست در سودان واقع در ساحل نیل ... و این شهر کلید سودان بشمار آید. (از حاشیه برهان مصحح دکتر معین).

(۱۲)- تازیانه (از برهان).

(۱۳) - ج بیزار، کشاورز. (ر ب). و محشیان بازاریان، معنی کرده اند. و رک ح ۱۱ ص ۱۲۹.

(۱۴) - مقصود طغیان و نافرمانی است.

(۱۵) - آگاه باش که در فتنه افتادند. (از آیه ۴۹ سوره توبه).

(۱۶) - ج سوقی، بازاری.

(۱۷) - پس سود نکرد بازرگانی ایشان. (از آیه ۱۵ سوره بقره).

(۱۸) - جامه تنک بافته (ر ب).

(۱۹) - زر خالص بی عیب (برهان).

(۲۰) - رخنه؟

دره نادره:

رحبه «۱» اسواق «۲» برگرفتند، و پلنگ خویان بهبهی «۳» و رزم جویان هبهی «۴» خوبان یغمایی «۵» را به یغما از استال «۶» و استار «۷» در برگرفتند. پردگیان را پرده کنان از پرده عفاف و حجر «۸» محارم درکشیدند، و افراد هستی افراد را به خامه تیر و سنان، قلم در کشیدند «۹». محصنات «۱۰» محسنات «۱۱» را عصمت «۱۲» عصمت گسیختند، و مخدرات عطابل «۱۳» را شرم «۱۴» غطا «۱۵»، بل «۱۶» هتک «۱۷» غطای «۱۵» شرم نمودند. مستوراتی «۱۸» که در غشوه «۱۹» عشوه «۲۰» جلوه داشتند، در خلوت آغوش فوج هتاک جا گزیدند، و نوجوانانی که از قامت موزون بر سرو کاشمیری «۲۱» و دلبر کاشگری «۲۲» و محبوب غاتفری «۲۳» طعنه می زدند، بتیغ جفا

(۱) - گشادگی جای (ر ب).

(۲) - ج سوق، بازار.

(۳) - تناور و بزرگ (ر ب).

(۴) - تیزرو. قصاب.

(۵) - منسوب به یغما. شهریست از ترکستان منسوب به خوبان (برهان) رک حدود العالم.

(۶) - در حواشی پرده معنی شده (مدرک دیده نشد).

(۷) - ج ستر بکسر اول، پرده (ر ب).

(۸) - کنار. آغوش.

(۹) - افراد ج فرد، صورت حساب. وج فرد، یکان. قلم درکشیدن در تداول محاسبان، خط زدن. باطل کردن.

خط بطلان کشیدن، کنایت از نابود کردنست.

(۱۰) - ج محصنه، زن پارسا. (ر ب).

(۱۱) - محسنه، خوب روی (ر ب).

(۱۲) - عصمه، گردن بند. حمیل. (ر ب).

(۱۳) - ج عطبل بضم اول و سوم و سکون دوم، زن جوان خوب صورت (ر ب).

(۱۴) - شکافتن. بریدن. (ر ب).

(۱۵) - پوشش، پرده.

(۱۶) - بلکه.

(۱۷) - دریدن. (ر ب).

(۱۸) - ج مستوره، پردگی. مخدره. زن که

خود را پوشیده است.

(۱۹) - پرده و پوشش (رب).

(۲۰) - ناز.

(۲۱) - منسوب به کاشمر، سروی که گویند زردشت در کاشمر نشانده. رجوع شود به تاریخ بیهق. مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی. گاه شماری در ایران قدیم.

(۲۲) - منسوب به کاشغر. نام شهریست از ترکستان منسوب به خوبان و خوش صورتان (برهان).

(۲۳) - منسوب به غاتفر، شهریست از ترکستان که در آن سرزمین ... صاحب حسنان مرغوب بهم می رسد. (برهان. رک حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین. ذیل غاتفر).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۷۲

چون درخت کهنسال از پا درآمدند. بدروشانی [۱] «۱» که در پیش چهره انورشان قرص بدر کلف «۲» می نمود، به لطمه جور بدروشان کلف «۳» کلفت گرفتند، و ماه طلعتانی که مهر «۴» رویشان در برقع «۵»، فروزان تر از روی مهر «۴» در برقع «۶» بودی آثار «وَوَحَسَفَ الْقَمَرُ» «۷» بر منصفه حال و ناصیه احوال دیدند. گل عذارانی که هزار هزار «۸» زار «۹» در گلزار حسن داشتند چون سبزه پامال حوادث گشتند. یوسف صفتانی که در جنب جیب «۱۰» جنت شمیم «۱۱» پیراهنشان بوی عزیز مصر «۱۲» سر از گریبان بر نیاوردی، ربوده گرگان نوائب شدند. رنات «۱۳» ربّات حجال «۱۴» به آسمان پیوست، و صعود افواج آه و ناله ضعیفان، راه بر نزول جنود رحمت یزدان بست. از دود «۱۵»

[۱] - از این کلمه تا کلمه گرفتند: در عت و ط چنین است، بدروشانی که از سیمای حسن شان آیه وَ لَقَدْ نَصَّرَكُمُ اللَّهُ يَبْدُرِ ظاهر بودی و لطمه جور ...

(۱) - ج بدروش مانند ماه شب چهارده.

(۲) - سیاهی زردی آمیز (رب). سیاهی ها که

بر قرص ماه دیده می شود.

(۳) - خال روی. رنگ روی میان سیاهی و سرخی (ر ب) داغ.

و اضافه کلف کلفت اضافه مشبه به است بمشبه.

(۴) - آفتاب.

(۵) - روی بند.

(ر ب).

(۶) - و بضم اول و سوم نیز، آسمان هفتم یا چهارم یا نخستین (ر ب).

(۷) - و گرفته شد ماه. (از آیه ۸ سوره القیامه).

(۸) - بلبل.

(۹) - عاشق.

(۱۰) - گریبان.

(۱۱) - بهشت بو.

(۱۲) - مقصود حضرت یوسف است و در آن اشارتی است به داستان پیراهن یوسف که برای پدر فرستاد و یعقوب بوی یوسف را از آن بویید.

(۱۳) - رنه بفتح اول و دوم و تشدید دوم، آواز گریه در حلق بازگردانیده. (ر ب).

(۱۴) - پرده نشینان. خداوندان حجله.

(۱۵) - غم و اندوه (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۷۳

دودمانها دود به کره آتش رسید، و شراره این شرارت بزبان زبانه زبانا «۱» سوز زبانه گداز، ندای «ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ» «۲» بر اهل شهر برکشید. صغار و کبار از هر کنار آنین «۳» «أَفْتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ» «۴» سرودند، و فتنه گران از هر طرف طنین «وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» «۵» شنودند، و به علاوه این قتل مفرط چهارصد و هفتاد تن هم که بر سر فیل خانه رفته بودند

تمامی از غلطکاری به ورطه قتل و قتل «۶» در افتادند، و از این دیوانگی مانند شاخ بید مجنون آویخته دار سیاست گشتند، و عاقبت آن گروه باغی «۷» چنار آسا به آتش خویش سوختند، و روز زندگی را بر خود شب تار ساختند. «من شب نار الفتنه کان وقودا لها» «۸»

جميع اشيا و اسباب بيوت از سرر مرفوعه

«۹» و «اکواب موضوعه «۱۰» و «نمارق مصفوفه «۱۱» و «زرابی مبنوئه «۱۲» تا «سقاطه «۱۳» و «سقاطه «۱۴» و

(۱) - رک ح ۱۲ ص ۱۰۳.

(۲) - بچشید عذاب خود را. (از آیه ۱۴ سوره ذاریات).

(۳) - ناله.

(۴) - آیا پس هلاک می کنی ما را بدانچه کردند تباه کاران. (از آیه ۱۷۲ سوره اعراف).

(۵) - و کیفر داده نمی شوید مگر به چیزی که می کردید. (آیه ۳۸ سوره صفات).

(۶) - هلاک شدن (رب).

(۷) - تبه کار.

(۸) - کسی که افروخت آتش فتنه را (خود).

فروزنیه آنست.

(۹) - تختهای بالا رفته یا رفیع قدر.

(۱۰) - و کوزه های بی دسته.

(۱۱) - و بالشهای نهاده برهم.

(۱۲) - و فرشهای عریض که گسترده شده در هرجا. و این فقرات (۹-۱۲ مأخوذ است از آیات ۱۳-۱۶ سوره غاشیه.

(۱۳) - رخت خانه (رب).

(۱۴) - آنچه برافتد از چیزی. (رب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۷۴

سفاره «۱» و سباطه «۲»، و نقایه «۳» و نقایه «۴»، و نسافه «۵» و نشافه «۶» و نفاضه «۷» و نقاضه «۸»، و جذاذه «۹» و قذاذه [۱]
«۱۰»، و جراشه «۱۱» و حواقه «۱۲» و مضغه «۱۳».

و مضاعفه «۱۴»، دست فرسود اختطاف «۱۵» و لگدکوب اختداف «۱۶» شد، و از فرائد «۱۷» رعاث «۱۸» تا شوارد «۱۹» رثاث «۲۰»، و از ذوات جفون کالجعب «۲۱» و قلوب قاسیات «۲۲» تا «جِفَانِ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورِ رَاسِيَاتٍ» «۲۳» خطبه «۲۴» اقتضاض «۲۵» و اقتضاض «۲۶»، و نجعه «۲۷» انتهاك «۲۸» و انتهاب «۲۹» گردید، و

[۱]- ط اضافه دارد: و حداده و فداده.

(۱)- خانه روبه. (ر ب).

(۲)- خاکروبه.

(۳)- هیچ کاره از گندم.

(ر ب).

(۴) - چیز بلایه وردی. (ر ب).

(۵) - آنچه برافتد از باد بر دادن گندم. (ر ب).

(۶) - کفک شیر وقت جوشیدن (ر ب).

(۷) - آنچه به افشاندن بیفتد. (ر ب).

(۸) - آنچه تاب داده شود از رسن و موی و پشم. (ر ب).

(۹) - ریزه زر (از ر ب).

(۱۰) - تراشه زر و سیم و جز آن (ر ب).

(۱۱) - درشتی که بیفتد از چیزی که آن را بکوبند (ر ب). آنچه بیفتد از ...

(اقرب الموارد).

(۱۲) - آنچه به جاروب رفته بیرون کنند (ر ب).

(۱۳) - پاره ای از گوشت و جز آن. (ر ب).

(۱۴) - خاییده. (ر ب).

(۱۵) - ربودن. (ر ب).

(۱۶) - ربودن (ر ب).

(۱۷) - ج فریده، یکانه. (ر ب).

(۱۸) - ج رعته بفتح اول و سوم و سکون دوم، گوشواره.

(ر ب).

(۱۹) - ج شارد، رمنده (ر ب) نادر.

(۲۰) - ج رث بفتح اول و تشدید ثانی، کهنه از رخت خانه. (ر ب).

(۲۱) - این جمله در نسخ مضطربست: یو، ذوات جفون کالجفات، جفات را کشتی های بطر معنی کرده (!)، عت، ذوات جفون و جنون کالجعات، نو، ذوات جفون کالجعات صاحبان گوشه چشمان مثل جعبه تیر از مژه و حسن.

(۲۲) - دل‌های سخت.

(۲۳) - کاسه ها مانند حوضهای بزرگ و دیگهای بلند بزرگ (از آیه ۱۲ سوره سبا).

(۲۴) - خواستگاری شده (ر ب).

(۲۵) - دوشیزگی ربودن.

(۲۶) - دوشیزگی بردن دختر را. (ر ب).

(۲۷) - ضبط کلمه و معنی مناسب آن معلوم نشد.

(۲۸) - آلوده کردن ناموس کسی را. (ر ب).

(۲۹) - غارت.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۷۵

لکهای «۱» سیم و زر و کروورهای در و گوهر

که بکرور «۲» شهر در آن وسعت سرای یسر «۳» و سعت «۴» جمع آمده بود با اسمال «۵» و اطمار «۶» و أحلاس «۷» و اخفاش [۱] «۸»، زقفه «۹» ازدغاف «۱۰» گشت، و لطایف مستطرفات «۱۱» از [۲] استلاب «۱۲» طوارف «۱۳» طوارق «۱۴» و استلال «۱۵» صوارم «۱۶» صوارف «۱۷» بمعرض فنا در آمد [۳] و زمین آن بوم و بر از کنجکاوی تیشه آزیغماگران، صورت «وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ. وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ» «۱۸» یافت. تمام بناها کوفته شد و سراها روفته بحیث لا یوجد فی سمائها هلال و لا فی خلالها خلال «۱۹». وفور [۴] أفویه «۲۰» چندان

[۱]- عت، اخفاش.

[۲]- در.

[۳]- ط، در آمده.

[۴]- ط، و وفود.

(۱)- ج لک، صد هزار (برهان).

(۲)- بازگشتن. (از ر ب) گذشتن پی در پی.

(۳)- توانگری.

(۴)- سعه، فراخی. فراخ نعمتی.

(۵)- ثوب اسمال، جامه کهنه (ر ب).

(۶)- ج طمر، جامه کهنه (ر ب).

(۷)- ج حلس بکسر اول و سکون دوم، گلیم که بر پشت شتر زیر بردعه نهند.

(ر ب).

(۸)- اخفاش البیت، قماش خانه و متاع فرومایه آن (ر ب).

(۹)- لقمه.

(ر ب).

(۱۰) - بسیار گرفتن چیزی را. (ر ب).

(۱۱) - ج مستطرفه، مال نو (ر ب).

(۱۲) - ربودن.

(۱۳) - دد که بریاید شکار را. (ر ب).

(۱۴) - حوادث.

(۱۵) - برکشیدن شمشیر. (ر ب).

(۱۶) - ج صارم، شمشیر برنده.

(۱۷) - حوادث.

(۱۸) - و آنگاه که زمین کشیده شود و بیرون افکند آنچه را در آنست و خالی کردن نماید. (آیات ۳ و ۴ سوره انشقاق).

(۱۹) - چنانکه یافت نشود در آسمان آن ماه نو و نه

گرداگرد سراهای آن چوب میل دندان کاو.

(۲۰) - ج فوه بوی افزار.

(ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۷۶

شد که چندان «۱» بجای عود «۲» و عود «۳» به منزله حطب «۴» بکار می رفت، و کثرت یغما به حدی رسید که راهگذری متاع قماش را بی قدرتر از متاع غرور «۵» و قماش [۱] «۶» از سرا و برزن می روفت «وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسِهِمْ يَظْلِمُونَ» «۷».

عساکر ایران با هندیه چون روز و شب، آن روز تا شب، شب «۸» نموده «حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ» «۹»، بی حجاب «۱۰» به نهب «۱۱» نفائس و اسر «۱۲» نفوس و هتک «۱۳» و فتک «۱۴» و نقش «۱۵» و نقش «۱۶» و محش «۱۷» و نهش «۱۸» و نبش «۱۹» و نتش «۲۰» و فصل «۲۱» و فصل «۲۲» و کسح «۲۳» و کثح «۲۴» و حرق «۲۵» و خرق «۲۶»

[۱] - یو، کلمه بعد از قماش، تا اینجا را ندارد.

(۱) - چون صندل (برهان).

(۲) - چوب. (ر ب).

(۳) - چوبی است که دود آن بوی خوش دارد. (ر ب).

(۴) - هیزم (ر ب).

(۵) - کالای فانی، در قرآن کریم متاع فریبنده.

(۶) - بعض حواشی آن را کهنه حیض معنی کرده اند ولی مأخذی برای چنین معنی دیده نشد.

(۷) - و ستم نکرد ایشان را خدا و لیکن بر خود ستم می کردند (از آیه ۳۵ سوره نحل).

(۸) - جنک افروختن. (از ر ب).

(۹) - تا آنکه پنهان شد (آفتاب) در حجاب (از آیه ۳۱ سوره ص).

(۱۰) - بی پرده. بی مانع.

(۱۱) - غارت.

(۱۲) - اسیر گرفتن.

(۱۳) - پرده دری.

(۱۴) - به ناگاه کشتن. (رب).

(۱۵) - به

انگشتان پراکندن چیزی را. (ر ب).

(۱۶) - برکنندن بمنقاش. (ر ب).

(۱۷) - سوختن. پوست برکنندن (ر ب).

(۱۸) - بدن‌دان گزیدن. از بیخ برکنندن (ر ب).

(۱۹) - تیر انداختن کفن آهنجی کردن (ر ب).

(۲۰) - موی برکنندن (ر ب).

(۲۱) - جدا کردن.

(۲۲) - بریدن. (ر ب).

(۲۳) - روفتن (ر ب).

(۲۴) - بردن از مال چندانکه خواهد. (ر ب).

(۲۵) - سوزاندن.

(۲۶) - شکافتن.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۷۷

و هدم «۱» و رذم «۲» و هدم «۳» و جذم «۴» و حذم «۵» و خذم «۶» و لکم «۷» و لثم «۸» و حطم «۹» و لطم «۱۰» و رتم «۱۱» و رثم «۱۲» و هشم «۱۳» و هسم «۱۴» و هضم «۱۵» و هصم «۱۶» پرداختند، و کریمه باهر الادله «۱۷» «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً» «۱۸» بظهور پیوست. قصه مقصوص «۱۹» چند محل شهر از مرور این سیل راعب «۲۰» و لطمات این بحر زاعب «۲۱» صفت «عَالِيهَا سَافِلَهَا» «۲۲» یافته، و بسیاری از اشراف و ادوان «۲۳» دوان دوان بصرای عدم شتافته بود که ارکان دولت گورگاتیه از جانب پادشاه والاجاه سدّ ره

(۱) - ویران کردن.

(۲) - بند کردن رخنه (از ر ب).

- (۳) - بریدن (ر ب).
- (۴) - بریدن (ر ب).
- (۵) - بریدن (ر ب).
- (۶) - بریدن (ر ب).
- (۷) - مشت زدن یا لگد زدن. (ر ب).
- (۸) - تیر انداختن (ر ب).
- (۹) - شکستن (ر ب).
- (۱۰) - تپانچه زدن.
- (۱۱) - شکستن، ریزه گردانیدن (ر ب).
- (۱۲) - خون آلود گردانیدن. (ر ب).
- (۱۳) - شکستن استخوان. (ر ب).
- (۱۴) - شکستن (ر ب).
- (۱۵) - شکستن طعام در معده. (ر)

(ب).

(۱۶) - شکستن.

(۱۷) - روشن دلائل.

(۱۸) - همانا پادشاهان چون به قریه ای در آیند تباه سازند آن را و گردانند گرامیان آن را خوار (از آیه ۳۴ سوره نمل).

(۱۹) - بریده، کوتاه.

(۲۰) - سیل رابع، توجه (سیلاب) که پر گرداند رود را (ر ب).

(۲۱) - سیل زاعب - سیل رابع (ا قرب الموارد. نشوء اللغه ص ۱۸. لغت نامه).

(۲۲) - زبر آن زیر آن (از آیه ۸۴ سوره هود).

(۲۳) - ج قیاسی دون، مرد فرومایه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۷۸

عتات «۱» و عتاب را «۲» بر عتاب «۳» سدره «۴» جناب قاآنی که معفر «۵» جباه «۶» و ملثم. «۷» شفاه «۸» و مرغم «۹» أنوف «۱۰» و مکحل «۱۱» عیون «۱۲» و مترب «۱۳» خدود «۱۴» و مقبل «۱۵» مقبل «۱۶» و مدبر «۱۷» جهانست، به ادای «یا أَيْهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ» «۱۸» جبین نیاز سودند، و به دامان امان، چنگ استذراء «۱۹» زده بتکرار «أَتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا» «۲۰» به مؤدای «۲۱» «إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» «۲۲» زبان ضراعت «۲۳» فرسودند. چون إلحاف «۲۴» و الحاح ایشان از حدّ اعتدال اعتدا «۲۵» یافت، تیر مراد آن جمع پریشان بر نشان آمده بر ایشان زیاده قهر و بطش روا نداشتند، و به اشارت:

(۱) - عتاه، ج عاتی تجاوزکننده. متجاوز.

(۲) - را - برای، به علت.

(۳) - در حواشی ج عتبه، ولی درست نیست صحیح آن اعتاب یا عتبات.

(۴) - چنین است در نسخ.

ظاهرا سده، ساحت خانه.

(۵) - جای به خاک مالیدن.

(۶) - ج جبهه، پیشانی.

(۷) - بوسه گاه.

(۸) - ج شفه، لب.

(۹) - جای به خاک مالیدن.

(۱۰) - ج انف، بینی.

(۱۱) - سر مه گاه.

(۱۲) - ج عین، چشم.

(۱۳) - جای بر خاک نهادن.

(۱۴) - ج خد، رخسار.

(۱۵) - بوسه گاه.

(۱۶) - آینده.

(۱۷) - رونده.

(۱۸) - ای عزیز! رسید ما را و کسان ما را آزار. (از آیه ۸۸ سوره یوسف).

(۱۹) - پناه گرفتن به چیزی. (رب).

(۲۰) - آیا هلاک می کنی ما را بدانچه کردند بی خردان از ما (از آیه ۱۵۴ سوره اعراف).

(۲۱) - بمضمون.

(۲۲) - همانا بودیم از این بی خبران (از آیه ۱۷۱ سوره اعراف)

(۲۳) - زاری. (رب).

(۲۴) - ستیهیدن.

اصرار.

(۲۵) - تجاوز.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۷۹

خذ العفو و أمر بعرف كما أمرت و أعرض عن الجاهلین «۱» و لن فی الکلام لکل الأنام فمستحسن من ذوی الجاه لین «۲»
بشارت «لا تُثْرِبَ عَلَیْكُمْ الْیَوْمَ» «۳» در داده، به هشاشه «۴» بر حشاشه «۵» نفوس حساسه بقا بخشودند، و ابواب نوید «أُولَئِكَ
لَهُمُ الْأَمْنُ» «۶» بر روی وجوه مملکت گشودند، و بمضمون:

گر ز دست زلف مشکینت خطایی رفت رفت و ز هندوی شما بر ما جفایی رفت رفت تسلیه و تسکین قلوب ایشان فرمودند

«برهان الملک» بنا بر غلبه امراض اغراض، و إعراض امراض، در همان اوقات وفات یافت «لقى هند الأحامس» «۷»، و محصلی «۸» از یساولان دیوان بموجب حکم والا عازم صوب «۹» «لکهنو» و «أود» «۱۰» گشته یک کرور نقد که از مال «برهان الملک» در آن صوب بود، با جواهر زواهر و فواخر «۱۱» ذواخر «۱۲» نقل خزانہ عامره «۱۳» ساخت، و در

(۱) - بگير عفو را و امر کن به معروف و روی بگردان از نادانان (مأخوذ از آیه ۱۹۸ سوره اعراف)

(۲) - و نرمی

کن در سخن برای همه مردم پس نیکوست از خداوند مقام نرمی. (شعر از ابو الفتح بستی بنقل کنوز).

(۳) - نیست سرزندی بر شما امروز (از آیه ۹۲ سوره یوسف).

(۴) - شادمانی (ر ب).

(۵) - بقیه جان. (ر ب).

(۶) - آنان برای ایشانست ایمنی (از آیه ۸۲ سوره انعام).

(۷) - دید مرگ را، و گفته اند: الاحامس بلای سخت است (ر ک مجمع الامثال).

(۸) - محصل، مأمور وصول مالیات و حقوق دیوانی و جریمه ها.

(۹) - ناحیه.

(۱۰) - نام یکی از ممالک هند و در هندوستان اوده تلفظ کنند (فرهنگ نظام).

(۱۱) - ج فاخر.

(۱۲) - چنین است در نسخ و صحیح، ذخائر.

(۱۳) - آبادان.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۸۰

مطای «۱» این طواری «۲» و مطارح «۳» این أطوار رأی اقدس قرار یافت که با خاندان گورگانیته شاهد و داد «۴» را بتوشیح عقد توشیح «۵» موشح سازند.

تیرم «۶» «کتایون» «۷» قدر «أرزیتون» «۸» توان «ناهید» «۹» نهاد «چهر زاد» «۱۰» نژاد «همای» «۱۱» همت «گلشهر» «۱۲» شهرت «منیجه» «۱۳» نجابت «أرنواز» «۱۴» نواز «فرانک» «۱۵» فر «فرهنگ» «۱۶» هنگ «فرنگیس» «۱۷» گیس «رودابه» «۱۸» رای «روشنک» «۱۹» روان «پورک» «۲۰» رکاب «سودابه» «۲۱» داب «۲۲» «نشابه» «۲۳» شان خسروزاده شیرین شمایل، یعنی درّه صدف گورگانیته را به شاهزاده فیروز روز «منوچهر» چهر «بهمن» قدر «شیده» «۲۴» شهمت

(۱) - پیچ و خمها.

(۲) - ج طاری.

(۳) - ج مطرح، جا. مقام.

(۴) - دوستی.

(۵) - درهم پیوسته گردانیدن خویشی و پیوند را (ر ب).

(۶) - بانوی اعظم و خاتون بزرگ (برهان) ترکی جغتایی (حاشیه برهان مصحح دکتر معین).

(۷) - دختر قیصر روم و زن گشتاسب (حاشیه برهان)

مصصح دكتر معين).

(۸) - نام دختر پادشاه مغرب است كه در حباله بهرام گور بود (برهان).

(۹) - نام مادر اسكندر و نيز نام ديگر كتايون (حاشيه برهان).

(۱۰) - چهر آزاد، نام همای دختر بهمن (برهان).

(۱۱) - دختر بهمن.

(۱۲) - نام زن پيران ويسه (برهان).

(۱۳) - منيژه، دختر افراسياب.

(۱۴) - نام خواهر جمشيد كه در حباله ضحاك بود (برهان).

(۱۵) - نام مادر فريدون (برهان).

(۱۶) - نام مادر كيكائوس.

(۱۷) - نام دختر افراسياب (برهان).

(۱۸) - نام دختر مهرباب كابلي و مادر رستم.

(۱۹) - نام دختر دارا كه اسكندر او را بزني گرفت (برهان).

(۲۰) - نام دختر راي قنوج كه در حباله بهرام گور بود. (برهان).

(۲۱) - نام دختر پادشاه هاماوران و زن كيكائوس (برهان).

(۲۲) - خو، عادت.

(۲۳) - نام زني است كه پادشاه ملك بردع بوده (برهان).

(۲۴) - نام پسر افراسياب (برهان).

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۸۱

«سیامک» (۷) مکان «نریمان» (۸) مانند «کریمان» (۹) کرم، «نصر الله میرزا» خطبه و عقد کرده کنار دریای «جمون [۱]» (۱۰) را عشرتکده عام ساخته بزمی جنت نزهت آراستند که در جنب نزهت آن جنات اربع، سغد و شعب و نهر ابله و غوطه (۱۱) در عرق خجلت غوطه می زد، و مجمعی خلد زینت پیراستند که در حذاء (۱۲) صفای آن بهشت هشت در در شش در حیرت می بود. (۱۳)

فضای بهجت فزایش «جَنَاتِ عَدْنٍ مُّفْتَحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ» (۱۴) و حاشیه نشینان کم کام (۱۵) کام بخش «مُتَّكِنِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَ شَرَابٍ» (۱۶).

چمانی (۱۷) چمان (۱۸) در چمن

[۱]- یو، جمعون.

(۱)- نام پسر گودرز (برهان).

(۲)- نام یکی از پهلوانان توران از خویشان افراسیاب که در جنگ دوازده رخ بدست هجیر کشته شد (برهان).

(۳)- نام برا در فریدون (برهان).

(۴)- نام مبارزی از خویشان پادشاه روس (برهان).

(۵)- با واو مجهول، نام پهلوانی ایرانی، داماد طوس پسر پشنگ (برهان).

(۶)- ژوبین، نام پسر کاووس (برهان).

(۷)- پسر کیومرث (برهان).

(۸)- پدر زال.

(۹)- ظاهراً به تبعیت از صاحب برهان (کریمان) را شخص خاص و پدر نریمان دانسته است و مؤلف برهان بخاطر این بیت فردوسی:

همان سام پور نریمان بود نریمان گرد از کریمان بود

بدین اشتباه دچار شده درحالی که (کریمان) صفت است نه اسم خاص.

(۱۰)- جمنا، رودی است در هند (ماللهند ص ۱۶۲ و ۱۵۹)

(۱۱)- ر ک ح ۵ ص ۴۰۴.

(۱۲)- مقابل. قبال.

(۱۳)- در شش در بودن. متحیر بودن. درماندن.

(۱۴) - بهشتهای جاویدان که گشوده است برای آنان درها (ی آن) (آیه ۵۰ سوره ص).

(۱۵) - انجمن. (مهدب الاسماء).

(۱۶) - حالی که تکیه زده اند در آن می خواهند میوه های بسیار و نوشیدنی را (آیه ۵۱ سوره ص).

(۱۷) - ساقی (برهان).

(۱۸) - خرامان (از برهان).

(۱۹) - شعر. غزل. برهان.

(۲۰) - پیاله شراب (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۸۲

بِصَّةِ حَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ أَكْوَابٍ». «۱» و هواخواهان در اطراف قصر دولت، جبین سای تراب. «و عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَثْرَابٌ»
«۲» محفل و محفد «۳» از طلعت زرین کلاهان انجمن انجم نمودی، و شموع «۴» مجلس افروز، و مجلس شموع «۵» دلنوازی،
روشنی بخش دیده بزم و بزم دیده بودی.

گاه در

سبزه زار زبرجدفام، آب لعل گون «۶» سبز بال «۷» از سبزک «۸» فیروزه نوشیدند، و گاه لحن سبز در سبز «۹» و نوای سبزه بهار «۱۰» از سبزک «۱۱» یاقوت لب نیوشیدند. در یوم ایوم «۱۲» در کنار رود با نغمه های تر «۱۳» رود زدند. و در لیل الیل «۱۴» با لیلاوشان «۱۵» رود «۱۶» سرود. و ألحان مطربان بر عود بنان «۱۷» طعنه «وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ» «۱۸» می زدند، و نوای منشدان «۱۹» نای «زنام» «۲۰» را از نام افکنده «عُتِلُّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ» «۲۱» می خواند. دماغ محبتان از نشئه خمر احمر «۲۲» مزرج «۲۳»، و اجساد حساد به جساد «۲۴» رنگ زردی و خوناب، رشک

(۱) - گردانده می شود بر آنان به کاسه های زرین و کوزه های بی دسته (از آیه ۵۱ سوره زخرف).

(۲) - نزد آنانست زنان فروهشته چشم هم سال (آیه ۵۲ سوره ص).

(۳) - قصر سلطان (ر ب).

(۴) - ج شمع.

(۵) - خندنده (ر ب).

(۶) - شراب.

(۷) - نوعی انگور (برهان).

(۸) - صراحی شراب (برهان).

(۹) - سبزه اندر سبزه، نام لحنی از سی لحن باربد (برهان).

(۱۰) - سبز بهار و سبزه بهار نام لحنی از موسیقی (برهان).

(۱۱) - سبزه. سبز چهره.

(۱۲) - روز سخت (ر ب).

(۱۳) - خوش. در حواشی: نام سازيست (؟).

(۱۴) - شب سخت تاریک.

(۱۵) - لیلی.

(۱۶) - نام جوانی خوش صورت (عت) مأخذ یافت نشد.

(۱۷) - بنان بن یعقوب کندی عودنواز (کنوز) سر مطرب متوکل (ثمار القلوب ص ۱۲۲)

(۱۸) - و بزیند از ایشان همه انگشتان را (از آیه ۱۲ سوره انفال).

(۱۹) - ج منشد، شعر خوان.

(۲۰) - نام نی نواز هارون رشید که در این فن بسیار ماهر و حاذق

بود (رب) سر مطرب متوکل (ثمار القلوب ص ۱۲۲).

(۲۱) - زشت جفاکار بعد از آن، حرامزاده (آیه ۱۳ سوره القلم).

(۲۲) - سرخ.

(۲۳) - مست شراب (رب).

(۲۴) - زعفران (رب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۸۳

معصفر «۱» و مضرج [۱] «۲» گشت. عروس مراد بمعرس «۳» دولت در آمد، و اجتماع نیرین در برج شرف «۴» بوقوع پیوست، و زمانه به نوید این پیوند آرامش گرفت [۲]، و شور «۵» به سور «۶» و مصاحرت «۷» به مصاهرت «۸» مذیل گشته غبار نقار از و ذائل «۹» خاطر حضرتین و ذیل «۱۰» ذائل «۱۱» دولتین زائل گردید.

هذا العیش بعد ذلك الهیث إشراق بیضاء عقیب لیل عبوس «۱۲» و تلک العرس و البیضاء أمام العرس سوداء العروس «۱۳».

فحسن دراری الكواکب أن تری طوالع فی داج من اللیل غیهب «۱۴» بعد از انقضاء و انفصام «۱۵» ایام جشن و سور، شاهزاده بشرائف «۱۶» حضور حضرت خسرو «۱۷» خسروشان فائز گشته موافق دأب «۱۸» و دیدن «۱۹» دیدن کرد، آن حضرت نیز قامت او را به تشریف شرافتی «۲۰» گوهر آمود «۲۱» مشرف ساخته در معاطف «۲۲» عاطفت و مواقف إجلال، سه مرتبط «۲۳»

[۱] - ط، مصرع.

[۲] - عت، ط، اروس شادی گرفت.

(۱) - جامه رنگ شده بعصفر و آن گیاهی است مانند زعفران (رب. شرح قاموس).

(۲) - جامه سرخ شده (رب).

(۳) - فرود آمد نگاه در آخر شب (رب).

(۴) - بودن ستاره ای را در درجاتی از برج، شرف آن ستاره نامند چنانکه شرف آفتاب در درجه ۱۹ حمل است و شرف ماه در درجه ۳ ثور و در شرف ها نیز اختلافست (رجوع شود

بالتفهیم ص ۳۹۷-۳۹۹).

(۵)- آشوب، غوغا، فریاد (برهان).

(۶)- عروسی. مهمانی.

(۷)- آشکارا حرب کردن (رب).

(۸)- دامادی.

(۹)- ج و ذیله، آینه (رب).

(۱۰)- دامان.

(۱۱)- دراز، درع ذائله، زره دامن دراز.

(۱۲)- این سور از پس آن فتنه و شورش، درخشیدن آفتابست از پس شبی ترش (تیره).

(۱۳)- و این دهشت داشتن و بلا- و سختی پیشاپیش مهمانی عروسی (به منزله) کنیز سیاه پیشاپیش عروس است. (رک ثمار القلوب ص ۲۵۵).

(۱۴)- پس نیکویی ستارگان درخشنده اینست که دیده شوند تابان در شب سخت تاریک.

(۱۵)- شکسته شدن.

(۱۶)- ج شریفه (نف) در این صورت صفت جای موصوف آمده است.

(۱۷)- پدر زن (برهان).

(۱۸)- عادت.

(۱۹)- عادت.

(۲۰)- جامه های سپید یا جامه هایی که از زمین عجم که متصل عربست خریده شود (درب).

(۲۱)- گوهرنشان، آراسته بگوهر.

(۲۲)- رک ح ۱۷ ص ۱۲۳.

(۲۳) - آنچه بوی بندند ستور را و اینجا مقصود سه زنجیر فیل است، سه رأس فیل.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۸۴

فیل با اجلال «۱» زرتار و هودج گوهرنگار و پنج سر اسب مرصع لگام با اعلاق «۲» جواهر که حتامه «۳» و ختامه کنوز منفوس، و در قدر و بها رونق شکن گنج عروس «۴» «خسرو» و «کیکاوس» بود علاله «۵» اصطناعات «۶» ساخت، که «لا-عطر بعد عروس» «۷»، و در ایام توقف از اقصای و ادانی بلاد هندوستان «حِثِّیْ إِذَا بَلَغَ مَطْعَ الشَّمْسِ» «۸» از تمامی رایان خود رای و صوبه دارن ممالک آرای و سرکشان قویدست، و کوه نشینان از باده نخوت سیاه مست «۹»، عریضه و عراضه «۱۰» عرضه [۱]

عرصه خلافت گشت. تأزجت الأرجاء بعرف عرفه «۱۱» و أرخت السّير في مكارم وصفه «۱۲». انقادت القاده لأمره «۱۳» و أحکمت الحکّام بحکمه حکمه «۱۴»، و ألبس البلاد بلاذ عدالته «۱۵»، و ملئ أسمع الملاء بصيت جلالته «۱۶». فهابه [۲] بالضراعه كلّ عظیم «۱۷» و تأهب له بالطّاعه كلّ إقليم «۱۸» و رهب منه ملوک الأطراف «۱۹»

[۱]- ط، عرصه، ندارد.

[۲]- در نسخ، یهیه.

(۱)- ج جل.

(۲)- آنچه بدان آویخته است از زین و سازوبرگ.

(۳)- بقیه طعام که بر خوان بماند (ر ب). مانده.

(۴)- نام گنج اول است از جمله گنوز ثمانیه خسروی (خسرو پرویز) (برهان).

(۵)- آنچه بوی عذر آرند (ر ب).

(۶)- در تداول فارسی زبانان، نیکویی، مهربانیها.

(۷)- و اصل این مثل چنانست که اسماء دختر عبد الله عذریه را شویی بود عروس نام و بمرد و مردی او را بزنی گرفت و چون خواست با وی بسفر رود او را گفت عطردان خود را با خویش ببر! زن گفت لا عطر ...

(ر ک ر ب).

(۸)- تا آنکه رسید بجای فرورفتن آفتاب (از آیه ۸۹ سوره الکهف).

(۹)- مست از خود بی خبر (برهان).

(۱۰)- ره آورد (ر ب).

(۱۱)- بوی خوش گرفت اطراف به بوی خوش نیکویی و جوانمردی او.

(۱۲)- و نوشته شد تاریخها در اوصاف نیکویی او.

(۱۳) - فرمانبردار شدند پیشوایان، فرمان او را.

(۱۴) - و استوار بسته شدند حاکمان به لگام حکم او.

(۱۵) - و فروپوشانیده شد شهرها به سرخ جامه داد او.

(۱۶) - و پر شد گوش مردمان به آوازه بزرگواری او.

(۱۷) - پس ترسید از او به خواری هر بزرگی.

(۱۸) - و

آماده شد برای او به فرمانبرداری هر اقلیمی.

(۱۹) - و ترسیدند از او پادشاهان اطراف.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۸۵

و تعلق باستزاده الشرف منه أمل الأشراف «۱» و کاتبوه و راسلوه بالتحایا «۲» و خاطبوه و واصلوه بالهدایا «۳» و کلّ یطلب لملکه أمانا «۴»، ولیده و قدمه من تمکینه و تأییده إمكانا و مکانا «۵». فما یعود الرسول إلّا یسعاف المسئول «۶» و لا- یقبل علیه من حضرته إلّا نسّمات القبول «۷». فیقدم مکرما و یکرم قادما و یخدم حاضرا و یحضر خادما «۸» و یمهد القواعد و یجدد العهود و یشد المقاصد و یؤکد القيود «۹».

(۱) - و آویخت بدو بخاطر زیادت خواستن شرف آرزوی اشراف.

(۲) - و نوشتند و نامه فرستادند ویرا به شادباش.

(۳) - و سخن در روی گفتند ویرا و هدیه ها بدو فرستادند.

(۴) - و هریک می خواستند برای ملک خود امانی را.

(۵) - و برای دست خود و گام خود از توانایی بخشیدن و نیرو دادن او، توانایی و جایگاهی.

(۶) - پس بازمی گشت فرستاده مگر با روا شدن حاجت.

(۷) - و رو نمی آورد، بر او از حضرت وی مگر نسیمهای قبول.

(۸) - پس بازمی آمد اکرام شده و اکرام می شد در حال باز آمدن و خدمت می گرد در حال حضور و حاضر می شد حالی که خدمتگزار بود.

(۹) - و نیکو می کرد قاعده ها را و تجدید می کرد پیمانها را و استوار می ساخت مقصودها را و محکم می کرد بندها را.

در بیان تفویض سلطنت هندوستان بمحمد شاه و انصراف موکب نصرت قرین بجانب ایران زمین.

در بیان تفویض سلطنت هندوستان بمحمد شاه و انصراف موکب نصرت قرین بجانب ایران زمین.

«إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ» «۱» چون بسبب سنوح «۲» قضیه «ابراهیم خان» خدیو گیتی ستان

را در اوقات تلبث (۳) در آن کشور و تربت (۴) در آن بوم و بر، هر روز سالی و هر ماه نو گزنده تراز هلالی (۵) می نود، در کار هندوستان خوضی (۶) نرفت و به مقتضای شنشنه (۷) شهنشاهی، شاه جهان پرور همایون فر، خسرو خرم دل فرخ سیر، خدیو رفیع الشان نصرت پزوه و دادار اورنگ زیب (۸) دارا شکوه (۹) شهریار حکمران کامران فرخنده اختر المخصوص بتأییدات الملك الأکبر سلطان اعظم و خاقان معظم جناب «محمد شاه» را که در موازات ماه لوایش مهر جهانتاب نمودی نمودی، و بنیاد ممالک را سیف مهندسش مهندس بودی، بدست مبارک ما برج [۱] مدی الدهر یمینا «۱۰» اکلیل سروری بتارک تبارک «۱۱» گذاشت و آب

[۱]- یو، ما بیرح الدهر یمینا. عت ما برج بدی ... عت ما برج ید ...

(۱)- هما این هرآینه برتری است آشکارا (از آیه ۱۶ سوره نمل).

(۲)- هویدا شدن (ر ب).

(۳)- درنگ کردن (ر ب).

(۴)- درنگ کردن (ر ب).

(۵)- مرایا مار نر (ر ب).

(۶)- در آمدن (ر ب). شروع.

(۷)- خوی.

(۸)- در این دو کلمه ایهامی است بمعنی (اسم خاص) این دو کلمه او رنگ زیب (۱۰۶۸-۱۱۱۹ ه ق) و داراشکوه پسر شاهجهان (۱۰۲۴-۱۰۶۹ ه ق).

(۹)- در این دو کلمه ایهامی است بمعنی (اسم خاص) این دو کلمه او رنگ زیب (۱۰۶۸-۱۱۱۹ ه ق) و داراشکوه پسر شاهجهان (۱۰۲۴-۱۰۶۹ ه ق).

(۱۰)- پیوسته در طول زمان مبارک باد.

(۱۱)- پاک و منزّه است (جمله فعلیه در وصف تارک است).

آینه سیماب کون، سیراب تشنه بخون، کج نهاد تندخو، خونخوار جنگجو، صاحب طبع حدید «۱» ما صدق «۲» «وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ» «۳»، محک «۴» امتحان مرد و نامرد، همدم و پهلو نشین اصحاب نبرد ازدر مار پیکر، جوهر کان و کان جوهر، هلال شکل آسمان رنگ، صاعقه انگیز برق آهنگ:

متوقد مترق عجا نار و ماء کیف یجمعان «۵» یعنی بلارک بر میان بست، و بر دست «۶» و گاه «۷» فلک دستگاه، و او رنگ آسمان فرش «وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ» «۸» تمکن داد «قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَمَدِينًا مَكِينٌ أَمِينٌ» «۹» و پادشاهی آن کشور به دستوری که به پاکان نیاکان آن حضرت تعلق داشت کما کان به حضرتش تفویض و مبانی مابینت تفویض «۱۰» یافت، و ولایت هند بی وصمت «۱۱» مخاصمت، سمت «۱۲» مقاسمت پذیرفت، و سمت غربی و شمالی «رود أتك» «۱۳» از بندر «سورت» الی «کشمیر» و «تبت» به دولت نادره بادره «۱۴» شاهنشاه هندوستان، و بقیه به مملکت بالده تالده «۱۵» خسرو هندستان مقرر گشت، و روزگار تتیب «۱۶» اعداء حضرتین را سورت [۱] «تبت» «۱۷»

[۱]- ط، سوره.

(۱)- تیز. تند.

(۲)- مصداق.

(۳)- و فروفروستادیم آهن را در آن آسیبی است سخت. (آیه ۲۵ سوره حدید).

(۴)- آلت سودن.

(ر ب).

(۵)- افروخته و درخشنده است شگفتا آتش و آب چگونه فراهم می آیند.

(۶)- مسند ملوک (ر ب).

(۷)- تخت.

(۸)- و مبینی فرشتگان را فروگرفتگان از پیرامون عرش (از آیه ۵۴ سوره زمر).

(۹)- گفت همانا تو امروز نزد ما با منزلت و با امانتی (از آیه ۵۴ سوره یوسف).

(۱۰)- ویران شدن.

(۱۱) - عیب.

(۱۲) - علامت.

(۱۳) - رود سند (لغت نامه).

(۱۴) - تند و سریع در کار (از ذیل اقرب الموارد و لغت نامه).

(۱۵) - بالده و تالده از اتباع است، مال کهنه قدیمی موروثی (ر ب).

(۱۶) - زیان و هلاکی. (ر ب).

(۱۷) - سوره صد و یازده از قرآن مجید که با این آیه آغاز می شود: تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ ... بریده باد دو دست ابو لهب.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۸۸

بر خوانند، و کسر «۱» سورت «۲» صولت أحزاب منافقین «۳» را برفع مجادله «۳» از فرقان «۴» اخلاص «۳» فاتحه «۳» فتح در داد. پس در اِتراف [۱] «۵» اشراف و اِرفاد «۶» اُجناد، و ايجاد «۷» و ايجاء «۸» و اِنجاد «۹» اُنجاد [۲] «۱۰» آنجا، داد فتوت داده کرامت «۱۱» از سر خوان کرامت و غطا «۱۲» از باب عطا برداشت، و هریک را از اصطناع «۱۳» طیبه «۱۴» و فواخر خلاع «۱۵» مکرمت مکرّم ساخته باکرام لوای ماهی «۱۶» مراتب رایت اعتبارشان را از سمک «۱۷» به سماک «۱۸» سامک «۱۹» سمو «۲۰» و سموک «۲۱» بخشود [۳] که «رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا» «۲۲»، و بمصقل «۲۳» مکارم رنگارنگ، زنگار و زنگ از مرایای «۲۴» قلوب زدود که «أَنْتَى لَا أُضِيْعُ عَمَلٍ عَامِلٍ» «۲۵». أنعم عليهم بخلع تخلع قلوب المعادين «۲۶» و ألویه تلوی ایدی

[۱] - یو، اطراف.

[۲] - عت، این کلمه و کمله قبل را ندارد یو، و ايجاد و انجاد و اسحاد و اسحاد و اسحا و الحاد و الحاد.

[۳] - ط، بخشیدن.

(۱) - شکست.

(۲) - سوره، تیزی هر چیز (ر ب).

(۳) - در آن ایهامی است به

سوره ای در قرآن بدین نام.

(۴) - آنچه بدان فرق کنند میان حق و باطل. قرآن. و در آن ایهامی است به سوره ای در قرآن هم بدین نام.

(۵) - به نعمت پروردن (ر ب).

(۶) - دادن چیزی. یاری دادن. (ر ب).

(۷) - توانگر و بی نیاز کردن (ر ب).

(۸) - بخشیدن (ر ب).

(۹) - یاری دادن (ر ب).

(۱۰) - ج نجید، دلیر در گذرنده در امور (ر ب).

(۱۱) - سرپوش (ر ب).

(۱۲) - سرپوش.

(۱۳) - برگزیدن. اختیار کردن. (لغت نامه).

(۱۴) - نیت، قصد (ر ب).

(۱۵) - ج خلعه: به خلایع فاخره نوازش فرمود (عالم آرای عباسی. امیر کبیر ص ۲۰۷).

(۱۶) - پرچم که ماهچه بر فراز آن بود.

(۱۷) - ماهی، مقصود ماهی است که به پندار بعضی قدما، زمین بر پشت آنست.

(۱۸) - ر ك فرهنگ لغات.

(۱۹) - بالا رونده، مرتفع (از اقرب الموارد).

(۲۰) - ارتفاع (اقرب الموارد).

(۲۱) - ارتفاع (اقرب الموارد).

(۲۲) - بلند گردانید سقف آن را پس راست کرد آن را (آیه ۲۸ سوره النازعات).

(۲۳) - آلت صقل، آنچه با آن زنک برند.

(۲۴) - ج مرآت، آینه.

(۲۵) - اینکه من ضایع نمی‌کنم کردار کارکننده را (از آیه ۱۹۳ سوره آل عمران).

(۲۶) - نعمت بخشید آنان را به خلعتهایی که می‌کند دل‌های دشمنان را.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۸۹

المعاندین «۱». و به خوانین ایران هم «لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا» «۲» لمزید الترفیل «۳» فیل و توغ «۴» و هر نوع جواهر مکرمت گشت.

هر چند جید «۵» جند، چندان گران بار قلائد «۶» فرائد اطراف «۷» بود که مستغنی از اطراف دیگر بودند، لیکن به تفضلات شاهانه، بعید و قریب و بومی و غریب را افناد

«۸» از شوارف «۹» مکرمت مست غرب «۱۰» تحائف «۱۱» مستغرب، و بعدوبت «۱۲» ماء معین «۱۳» عین «۱۴» عنایت، عذاب «السفر قطعه من السقر» «۱۵» را در کام جان لشکریان مستعذب «۱۶» ساخته جمیع مقانب «۱۷» را مستغرق مقائب «۱۸» کرده و منتهای بی منتهایی از جود، بر جود «۱۹» جیود «۲۰» جنود لازم آورد. و سکت القلوب بهذه الحركه و رکت النفوس بتلك البركه «۲۱» و سرت البشري و سرت «۲۲» و دارت النعمی و دزت «۲۳» و حسنت السنه بالیسر «۲۴» و أحسنت الألسنه فی الشکر «۲۵».

القصة لآلی منتجبات «۲۶» و جواهر منتجبات و بدره های مشحون بدرهای

-
- (۱)- و پرچم ها که می پیچانید دستهای ستیهندگان را.
 - (۲)- و برای هریک مرتبه مرتبه هاست از آنچه کردند. (سوره احقاف آیه ۱۸).
 - (۳)- ترفیل، بزرگ داشتن. مالک گردانیدن (ر ب).
 - (۴)- توق، چیزست علم مانند که شکل پنجه بر سر آن نصب کنند ... (آندراج).
 - (۵)- گردن.
 - (۶)- ج قلاده.
 - (۷)- ج طرف، مال نو. و فرائد اطراف اضافه موصوف به صفت است.
 - (۸)- افناد افناد، یکان یکان (ر ب).
 - (۹)- خم می و مانند آن (ر ب).
 - (۱۰)- می روان (اقرب الموارد).
 - (۱۱)- ج تحفه.
 - (۱۲)- گوارایی.
 - (۱۳)- آب روان (ر ب).
 - (۱۴)- چشمه.

(۱۵) - سفر پاره ای از دوزخ است. مأخوذ است از روایت: السفر قطعه من العذاب (صحیح مسلم کتاب اماره. حدیث ۲۷۱ بخاری کتاب عمره. سنن ابن ماجه کتاب مناسک باب اول).

سنن دارمی کتاب استئذان باب ۴۳. موطأ کتاب استئذان حدیث ۳۹.

(۱۶) - گوارا.

(۱۷) - ج مقنب بکسر اول، توشه دان. توبره (نف).

(۱۸) - بخششها. عطاها. (ر ب).

(۱۹) - ج اجید. کردن نیکو (ر ب).

(۲۰) - ج

جید گردن.

(۲۱)- و آرام یافت دلها بدین حرکت و مایل شد جانها بدین برکت.

(۲۲)- و ساری شد مژدگانی و خشنود ساخت.

(۲۳)- و گردید (دور زد) نعمت و ریزان شد.

(۲۴)- و نیکو شد رسم و روش بسبب توانگری.

(۲۵)- و نیکو گردیده شد زبانها در سپاسگزاری.

(۲۶)- گزیده.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۹۰

یَمَّ «۱» و بدرهای تَمَّ «۲» «و الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ» «۳» که در ضوء و بها رونق بازار [۱] درست مغربی «۴» را درست می شکست [۲].

و أحمر يحكى الشمس شكلا و صوره و أوصافه [۳] مشتقّه من صفاته «۵» فإن قيل دينار فقد صدق اسمه و إن قيل ألف كان بعض سماته «۶» بدیع فلم يطبع على الدهر مثله و لا ضربت أضرابه لسراته «۷» محمول فيلان كوه تَنان «۸» و أفيلان «۹» فيل توان گشته در سنه اثنین و خمسين و مائه بعد الالف «۱۰» در روز شنبه هفتم ماه صفر با شوکت و فرّ و نیل و ظفر [۴] و بلوغ و طر «۱۱»، اردوی بطر «۱۲» موكب نصرت طراز فیروزی اثر،

[۱]- ط، بازر.

[۲]- یو، شکست.

[۳]- فاسماؤه. (معجم الادباء).

[۴]- یو، و ظفر و نیل.

(۲) - بدرهای کامل (اشرفی).

(۳) - و مالهای بسیار فراهم شده از زر و سیم. (از آیه ۱۲ سوره آل عمران).

(۴) - درست، زری باشد که با شرفی اشتها دارد ... (برهان). مغربی خالص (برهان).

(۵) - و سرخ (چهره ای) که حکایت می کند آفتاب را از جهت شکل و صورت و صفاتهای آن (زر) مشتق است از صفات آن (آفتاب).

(۶) - پس

اگر گفته شود دینار است پس درست آمده است نام آن، و اگر گفته شود هزار است بعض نشانهای آن بود.

(۷) - نو بیرون آورده است، پس سکه نخورده است در روزگار مانند آن. و زده نشده است هماندهای آن مر بخشندگان آن را. (اشعار از صاحب بن عباد. هنگامی که وی با فخر الدوله به اهواز شد دیناری بوزن هزار مثقال آماده ساخت و این ابیات بر آن نقش زد و فخر الدوله را داد (رک معجم الادباء ج ۶ ص ۲۶۶).

(۸) - رک ح ۳ ص ۵۷.

(۹) - ج افیل بر وزن امیر، شتر بچه. (ر ب).

(۱۰) - ۱۱۵۲ ه ق.

(۱۱) - رسیدن بمقصود.

(۱۲) - سخت شادی نمودن (ر ب). بطر موبک، صفت مرکب، توأم با شادی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۹۱

قرین تبهّج [۱] «۱» و احتظا [۲] بجانب ایران اختطا «۳» و همادّی «۴» محطوطه المطا «۵» و مطایای «۶» خجسته مطیبا «۷» امتطا «۸» یافت. رحل و التوفیق مسایره «۹» و التّأیید مؤازره «۱۰» و الیمن مظاهره «۱۱» و السّعود محاضره «۱۲» و العزّ مسافره و الظفر مجاوره «۱۳» و الإقبال محاوره و الالسنه شاكره و الله ناصره «۱۴» و مناشیر «۱۵» باهر الضّیا «۱۶». مشعر بر این فتوح بهجت بخشا و انصراف موبک جهانگشا بجمیع فیوج «۱۷»، از کنار بحر قنوج «۱۸» الی منتهای روم و روس «حِیّتی إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ» «۱۹» مرقوم گشته طنطنه این اخبار در قصر مقصوره «۲۰» قیاصره قصور، و در کسور «۲۱» کشور کسور «۲۲»، کسور «۲۳» افکند «۲».

بعضی از رودخانه های «پنجاب» «۲۴» را که باطراب «۲۵» قدم

[۱]- یو، قرین تبهج بجانب ایران و احتضا احتطا.

[۲]- یو، درافکنده.

(۱)- شادمانی (اقرب الموارد).

(۲)- بهره مند شدن. (رب).

(۳)- گام زدن (رب).

(۴)- شتر تندرو (اقرب الموارد).

(۵)- پست پشت (رب).

(۶)- ج مطیه، رک فرهنگ لغات.

(۷)- خرامیدن (رب). خرام.

(۸)- بارگی ساختن ستور را.

(رب).

(۹)- کوچ کرد حالی که توفیق همراه او بود.

(۱۰)- و تأیید مددکار او.

(۱۱)- و مبارکی کمک کار او.

(۱۲)- و نیک بختی رویا روی او.

(۱۳)- و عزت هم سفر او و پیروزی همسایه او.

(۱۴)- و اقبال سخنگوی او و زبانها سپاسگزار او و خدا یاور او.

(۱۵) - ج منشور، فرمان.

(۱۶) - روشن فروغ.

(۱۷) - ج فیج بفتح اول. گروه از مردم (اقرب الموارد).

(۱۸) - در ماللهند کنوج بتخفیف نون، در «دائرة المعارف بریتانیا نویسد juanak صورت تازه juannak در ناحیه فرخ آباد ۵۰ میلی رود گنگ واقع است (تلخیص).

(۱۹) - تا آنکه رسید فرورفتگاه آفتاب را. (از آیه ۸۴ سوره کهف).

(۲۰) - سرای فراخ استوار بنا (ر ب).

(۲۱) - ج کسر، ناحیه (ر ب).

(۲۲) - کسرایان. کسراها.

(۲۳) - شکست ها.

(۲۴) - یکی از ایالات شمال غربی هندوستان و جنوب شرقی ایران، به مساحت ۳۶۸۹۲۱ کیلومتر مربع است (لغت نامه).

(۲۵) - سرود گفتن. در طرب آوردن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۹۲

التظام «۱» موج بألحان رود «۲» مستانه کف زنان رقص روانی می کرد، جسر بسته عبور، و در برخی که حوصله جسارت لطمت آن بحر ژرف را برنمی تافت «۳»، رکوب سباحات «۴» را به سباحات «۵» تبدیل، و راغب به غارب «۶» آن مرغوب آب

«۷» و مردود خاک، و طالب هوا «۸» و مطلوب آتش «۹»، سمندر خصلت «۱۰»، ماهی طبیعت، مگرمیج «۱۱» گلوی، ثعبان ماهیت «۱۲»، مستسقی «۱۳» مزاج، آب بستر، مدقوق «۱۴» اندام، خشک پیکر، صاف مشرب، درویش سیرت «۱۵»، کشکول شکل، کاسه چوبین هیئت، هواخواه بی امل «۱۶»، سکندر فعل «۱۷»، «الیاس» عمل «۱۸»، که تا خود را شناخت سیاحت «۱۹» و سیاحت پیشه ساخت، و از بدو ترکیب هیکل مثالی، مثل مجزّادات به آمیزش عالم خاک نپرداخت. بی روح و روانی که همیشه روانست، و بی دست و پایی که با شکم دوانست. خشک مغز تردامن، صحرا مولد دریا مسکن، عذیم الحس متحرک الجسم، بادبان بال، غراب «۲۰» اسم گذشته گذشتند.

(۱) - بر هم زدن موج (ر ب).

(۲) - ساز مخصوص.

(۳) - معنی جمله: یعنی بستن جسر بر آن ممکن نبود. پل زدن بر آن امکان نداشت.

(۴) - ج سابعه، اسب، بدان جهت که در رفتار شنا می کند (از ر ب).

(۵) - کشتیها (ر ب).

(۶) - دوش (از ر ب).

(۷) - از اینجا وصف کشتی آغاز می شود.

(۸) - از آن جهت که کشتیها در آن وقت بادی و در رفتار نیازمند هوای آرام و باد ملایم بوده.

(۹) - چون کشتیها را از چوب می ساخته اند.

(۱۰) - وجه شبه معلوم نشد، شاید به علاقه ضد، که سمندر در آتش زیان نمی بیند و کشتی در آب.

(۱۱) - تمساح (ن ف).

(۱۲) - از جهت شکل و مخصوصا در کشتیهای فنیقی.

(۱۳) - کسی که دارای بیماری استفاست و آن بیماریست که مبتلا بدان پیوسته آب خواهد.

(۱۴) - کوفته.

(۱۵) - از جهت قناعت، چه کشتی بادی بخلاف مراکب دیگر قوتی نمی خواهد.

هواست ولی هوائی در سر ندارد.

(۱۷) - وجه شبه سفر بسیار و سفر دریائی است.

(۱۸) - الیاس در دریاهاست تا درماندگان را یاری کند و کشتی را به سلامت ببرد و خضر در بیابانها و کوههاست (قصص الانبیاء).

(۱۹) - شناوری (ر ب).

(۲۰) - یکی از نامهای کشتی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۹۳

لیکن موسم بساره «۱» و بر شکال «۲»، برشکال «۳» توسن عزیمت، عقله «۴» افزود، و باران فصل، فصیل «۵» راه طلب گشت. از شدت تهطال «۶» شد رحال «۷» و حلّ «۸» و ترحال «۹» در آن وحل «۱۰» حال بر حال «۱۱» و مرتحل «۱۲» تعذر، و از اقطار «۱۳» سواحی «۱۴» طی اقطار سواحی «۱۵» بر سواحی «۱۶» شوخ جولان تعسر یافت. «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا» «۱۷». و در مدّت پنج ماه که شدت بحور «۱۸» و طغیان مدّت بحور «۱۹» بود، فیافی «۲۰» مغروره «۲۱» و قیاقی «۲۲» مغزوره «۲۳» انطوا «۲۴» پذیرفته کوکب مسعود را بوسیله باران و سیل از روی رکود «۲۵» و رود «۲۶» و رود به کنار «رود اُتک» «۲۷» واقع و چند روز بانتظار بستن جسر آن مکان مقّر الویه بیضا لوامع «۲۸» شد.

صبحگاهان که درّه خورشید ذره پرور از صدف سدف «۲۹» پیدا و آثار و

(۱) - بارانی است که در ایام گرما پی هم بر ملک سند و هند بارد و یک ساعت منقطع نگردد (ر ب).

(۲) - فصل باران (نف).

(۳) - چدار. ریسمانی که بر دست و پای اسب و اشتر بدخصلت بندند (برهان).

(۴) - بندی از بندهای کشتی (ر ب). بند.

(۵) - دیوار (از ر ب).

مانع.

(۶) - باران پیایی (ر ب).

(۷) - بار بستن.

(۸) - گشودن.

(۹) - رحلت.

سفر. کوچ (نف).

(۱۰) - گل که ستور در آن درماند (از ر ب).

(۱۱) - فرودآینده.

(۱۲) - کوچ کننده.

(۱۳) - آب چکانیدن. (ر ب) قطره قطره ریختن.

(۱۴) - ج ساحیه، باران سخت که زمین را رندد (ر ب).

(۱۵) - آب و گل (ر ب).

(۱۶) - ج شاحی، اسب دهان گشاده (ر ب).

(۱۷) - فروفرستاد از آسمان آبی را پس روان شد وادیها را به اندازه آن (از آیه ۱۸ سوره رعد).

(۱۸) - چنین است در نسخ، و شاید باحور، گرمای سخت تموز، در کنوز نیز باحور، آمده.

(۱۹) - ج بحر، دریا.

(۲۰) - ج فیفاء بفتح اول، بیابان فراخ بی آب (ر ب).

(۲۱) - آب فرورفته (ر ب).

(۲۲) - ج قیقاء بکسر اول و سکون دوم، زمین درشت (ر ب).

(۲۳) - زمین بسیار باران رسیده (ر ب).

(۲۴) - طی شده.

(۲۵) - آرامش.

(۲۶) - آهستگی و نرمی. (ر ب).

(۲۷) - رود سند (لغت نامه).

(۲۸) - صفت مرکب، پرچمهایی که فروغ آنها سپید است.

(۲۹) - سیاهی شب (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۹۴

صدف عنها اللیل «۱» هویدا گردید، متأکد نهضت گشته چون بعرض رسیده بود که در یغمای «شاه جهان آباد» جواهر بی احصا حصا آسا «۲» آسا لشکریان درآمده بهنگام عبور نهنگان لجه هیجاء، امر والا بنفاز پیوست که در صدد افتتاح «۳» و انبجاث [۱] «۴» در آیند.

چون صدور چنین امر از چنان خدیو خجسته گوهر که نسخه گوهرپاش دریای عطایش «رود پنجاب» کشور دهر است، بل «أندی من البحر» «۵» و در نظر همتش قدر لؤلؤ از کمست [۲] «۶» کم است و پیش دریا دلش یم «۷» نمونه نم، مستبعد

و مستبدع «۸» می نمود، لشکریان بسیاری از درّ و لآلی را [۳] بدریا ریخته مضمون «کلّ شیء یرجع إلی أصله» «۹» را پیرایه صدق داده «ألّهف من مغرق الدّر» «۱۰» از روی عبره [۴] «۱۱» عبره «۱۲» افشان حسرت عبور کردند.

پس از چهل روز، به اصابت رأی ثاقب و ضمیر مهر اضائت صائب به مملکت گشائی آن أضلاع، میان همت بر بستند، و عمده بغاه آن ملک افاغنه یوسف زای «۱۳» بودند که با کمال خودرایی در کوهستان آن سمت قلّه نشین جشاش «۱۴»

[۱]- ط، انتحاث.

[۲]- ط، کم است.

[۳]- ط، لالی.

[۴]- ط، عبره.

(۱)- و اعراض کرد از آن شب.

(۲)- حصی، سنگریزه.

(۳)- بازکاویدن از چیزی (رب).

(۴)- تفتیش کردن (رب).

(۵)- پرnm تر از دریا. (رک مجمع الامثال).

(۶)- نوعی از جواهر زبون کم قیمت و ارزان (برهان).

(۷)- دریا.

(۸)- بدیع شمردن (رب). نوظهور.

(۹)- هر چیز باصل خود بازمی گردد.

(۱۰)- دریغ خوارتر از غرق کننده گوهر. و او مردی تمیمی بود که بخواب دید در دریا عدلی گوهر بدست آورد و آن را غرق ساخت و چون از خواب بیدار شد از دریغ بمرد. (مجمع الامثال).

(۱۱) - عبرت.

(۱۲) - سرشک.

(۱۳) - دسته بزرگی از مردم پشتو زبان که از همسایگی قندهار هجرت کردند و در نواحی از جمله در دشت یوسف زای در ناحیه پيشاور در شمال شرقی هندوستان آمدند (دائرة المعارف بریتانیا).

(۱۴) - ج جثر بضم اول و تشدید ثانی، کوه (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۹۵

«وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ» «۱»، و غفلت گزین مکامن «۲» أَتُتْرَكُونَ فِي

ما هَاهُنَا آمِنِينَ» (۳)، و مفتون غرور «و نَعْمَهُ كَانُوا فِيهَا فَكَيْهِينَ» (۴) می بودند.

و كان لهم فيها حصن حصين و مكان مكين «۵» و ركن ركين و كن كئين «۶» و مسند مشيد و مهاد مهيد «۷» و ربع وسيع و مربع و شيع «۸» و مرتع خيول و مسمع طبول «۹» و مجرذ يول و مجرى سيول في المشتاء و المصيف و الملحمة و المضيف «۱۰». پس فوجی از دليران مزمهر «۱۱» با وجه مكفهز «۱۲» به قلع و قمع آن گروه پرداخته ايشان را «بماء منهم» «۱۳» از شماريخ «۱۴» مشمخر «۱۵» منحدر و مشفتر «۱۶» و در غمرات «۱۷» خذلان منغم «۱۸» و ايام زندگي را بر ايشان «يَوْمَ نَحْسِ مُسْتَمِرًّا» «۱۹» و بقايا پراکنده و برکنده «كَانَتْهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرَةٌ» «۲۰» «أَعْجَازُ نَحْلِ مُنْقَعِرٍ» «۲۱» ساختند، «و لَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ» «۲۲».

(۱) - و می تراشید از کوهها سکونت جای زیرکانه (آیه ۱۴۹ سوره شعرا).

(۲) - ج مکن کمینگاه.

(۳) - آیا وا گذاشته می شوید در آنچه هستید اینجا آسوده؟ (آیه ۱۴۶ سوره شعرا).

(۴) - و نعمتی که بودند بدان شاد. (آیه ۲۶ سوره دخان).

(۵) - و بود ايشان را در آن، قلعه ای محکم و جایگاهی استوار.

(۶) - و رکنی بلند و استوار و پوششی فروپوشنده.

(۷) - و تکیه گاهی محکم و بسترهای اصلاح شده.

(۸) - و جایگاه فراخ و بهارگاه های پرچین شده.

(۹) - و چراگاه اسبان و شنیدن جای (آواز) طبل ها.

(۱۰) - و جای کشیدن دامنها (تفرجگاه ها) و جریان سیلها در زمستان جای و تابستان جای و جنگ و مهمانی.

(۱۱) - سخت خشم (ر ب).

(۱۲) - تیره. ترش (از ر ب).

(۱۳) - مانند

آب ریزان (از آیه ۱۱ سوره قمر).

(۱۴) - ج شمراخ بکسر اول و سکون دوم، سر کوه (ر ب).

(۱۵) - کوه بلند.

(۱۶) - دامن بکمر زده (ر ب).

(۱۷) - ج غمره بفتح اول و سوم و سکون دوم، گرداب. سختی.

(۱۸) - غرق شونده، فرورونده.

(۱۹) - روز شوم که شومی آن پیوسته بود (از آیه ۱۹ سوره قمر).

(۲۰) - گویا آنان ملخهای پراکنده اند (از آیه ۷ سوره قمر).

(۲۱) - و تنه های خرمای برکنده شده (از آیه ۲۰ سوره قمر).

(۲۲) - و هرآینه بامداد آمد آنان را عذابی قرار گرفته (از آیه ۳۸ سوره قمر).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۹۶

بعد از این تأدیب آن قوم زاغه «۱» یعنی خیره چشمان فراغت ابصارهم «۲» و تیره دلان «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ» «۳» زاغ «۴» زیغوغه «۵» از شاخسار درون رمانیده و ریغ «۶» آریغ «۷» و آزیغ «۸»، از خاطر افشاننده چهل هزار سوار نامور را از آن طایفه و باقی طوایف افغان و «هزاره» «۹» ممالک هند برسم ملازمت و اطاعت «أَتَّبِعَ مِنَ الظَّلِّ» «۱۰» در سایه رایت خورشید اضائت درآمدند.

در بیان تسخیر ممالک سند و تأدیب سرکشان آن سرزمین

در بیان تسخیر ممالک سند و تأدیب سرکشان آن سرزمین

«إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ» «۱۱». در مسارح «۱۲» این حالات و مسایر «۱۳» این مقالات عرایض از «سند» رسید که غرائض «۱۴» أغراض «خدایار خان عباسی» حاکم آنجا گل کرده و نهال حالش گل نافرمانی «۱۵» و إعراض بار آورده و درخت هراس «۱۶» هراس «۱۷»، خار خار خار «۱۸»، براه خیالش برافشانده. بعد از ورود به «کابل» تحقق یافت که راستی «۱۹» آن کج اندیش براستی خلاف، و خلاف او بی خلاف راستست

- (۱) - قوم زاغه، مائل از حق (ر ب).
- (۲) - پس کند شد بینایی چشم ایشان.
- (۳) - پس آنان که در دل‌هایشان گرایش (باطل) بود (از آیه ۵ سوره آل عمران).
- (۴) - کلاغ.
- (۵) - میل باطل (ر ب) و اضافه تشبیهی است.
- (۶) - غبار (ر ب).
- (۷) - کینه (برهان).
- (۸) - تنفر. کراهت (از لغت نامه).
- (۹) - قبیله ایست که در سرزمینی بهمین نام در شمال شرقی پاکستان زندگی می کنند (از و بستر).
- (۱۰) - فرمانبردارتر از سایه.
- (۱۱) - همانا آنان بودند مردمی کور. (از آیه ۶۲ سوره اعراف).
- (۱۲) - ج مسرح بفتح اول و سوم و سکون دوم، چراگاه. (ر ب) در تداول امروز عراق و مصر، سن، منظره، صحنه.
- (۱۳) - رفتنگاه. رفتن. گذشتنگاه.
- (۱۴) - ج غریض، شکوفه (ر ب).
- (۱۵) - اضافه تشبیهی است. در بعض حواشی نوشته اند نوعی گل، مأخذ دیده نشد.
- (۱۶) - نام درختی است خاردار، (برهان) و اضافه تشبیهی است.
- (۱۷) - بیم.
- (۱۸) - خلجان - تعلق خاطر. میل و خواهش (برهان).
- (۱۹) - درستی. استقامت.

اسب راست رفتار یلان بمنع تمنع «۱» او گرم مرحله پیمایی، و «دیرجات [۱] غازیخان» و «اسماعیل خان» «۲» مدار دایره دارایی گشت. بعد از آنکه ماه لوای جهانگشا سیر درجات «دیرجات» نموده در ملک «شکارپور» «۳» نور آشکار کرد، نخست اندرز کریمانه را مقدمه الجیش عزیمت ساخته به «خدایار خان» فرمانی مشعر بر وعد و وعید و مخبر از ترعید «۴» و ترغید «۵» اصدار یافته مقرر شد که به جاده هدایتگر آینده [۲] «۶» و بسوی اطاعت گراینده باشد [۳] انبب آنست که بی احتراز، احراز ملازمت نماید، و محظوری مخطور خاطر نساخته «۷» باب «۸»

سلامت به دندان‌ه کلید سین سلام «۹» بر روی خود کشاید «لن ینفعک الفرار بل یسحبک إلی البوار و یقول سیفنا بلسان حدید
«نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»

[۱]- یو، دیرجات. ط، ویرجات.

[۲]- یو، گردانید. ط، گرائید.

[۳]- یو، باشید.

(۱)- قوی شدن (ر ب).

(۲)- در بعض نسخ (دیزه) ضبط شده. لیکن در *retsbeW* (جغرافیائی) و همچنین اطلس ضمیمه دائره المعارف بریتانیا
ared نوشته شده. دیره غازی خان شهریست در ناحیه مولتان. پنجاب. پاکستان شرقی در ۴۵ میلی رود سند و ۲۳۴۶۸ تن
سکنه دارد.

این شهر در قرن ۱۵ میلادی بوسیله غازی خان (پسر یکی از رؤسای بلوچ) ساخته شده.

دیره اسماعیل خان در شمال غربی ایالت سرحدی پاکستان و در ۱۵۵ میلی رود سند واقع است و ۳۷۹۵۶ تن سکنه دارد. این
شهر در قرن ۱۵ میلادی بوسیله اسماعیل خان (یکی از سران بلوچ) بنا شده است (و بستر جغرافیائی).

(۳)- شهریست در شمال سند، پاکستان شرقی واقع در ۲۴۰ میلی رود سند. جمعیت آن طبق سرشماری سال ۱۹۴۱ بالغ ۶۲۷۴۶
تن است (از و بستر جغرافیائی).

(۴)- بیم دادن (در تاج العروس. اقرب الموارد. منتهی الارب) از ماده (رعد) باب تفعیل دیده نشد.

(۵)- دل گشاده کردن (حواشی) از این ماده باب تفعیل دیده نشد.

(۶)- مرکب از گر (حرف شرط) + آینده.

(۷)- مخطور خاطر ساختن، بخاطر راه دادن.

در اندیشه گذراندن.

(۸)- در. درب.

(۹) - رك ح ۱ ص ۴۵۴.

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۹۸

فتعال إلنا بعد وسيلك « ۱ » « وَ مَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ » « ۲ » إِنْ تَجِيءُ إِلَيْنَا فَهَذَا لَكَ أُولَى « ۳ » وَ إِلَّا « أُولَى

لَكَ فَأُولَى» (۴)، و او از فرط غوایت آن «سند باد» (۵) حکیمانه را در گوش، باد سند «۶» بل چون قطره سحاب در سندان بی اثر یافت، و از امثال امر آن جناب، جناب «۷» اختیار کرده از تلثم [۱] «۸» در گاه سپهر مبانی متأنی «۹» و متأبی «۱۰» گشت، و یک پسر خود را با چند تن از رؤسا و عریضه مزوره «۱۱» «أَكْذِبُ مَنْ أَسِيرَ السَّنَدِ» «۱۲» مشعر بر تقید «۱۳» بقید انقیاد روانه دربار فلک بنیاد نمود و بلا- به گریها بهانه های معلول پیش آورده بدرع تذرّع «۱۴» تذرّع «۱۵» و بحیل «۱۶» تحیل «۱۷» تمسک جست. اما نخیل «۱۸» تخیل اوجز تمر «۱۹» ندامت ثمر نداد «أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا» «۲۰».

[۱]- یو، تلثیم.

(۱)- سود نمی دهد ترا گریختن بلکه می کشد ترا به هلاکت و می گوید شمشیر ما بزبان تیز، ما نزدیک تریم به تو از رگ گردن پس بیا بسوی ما پس از دستاویزهای خود.

(۲)- و نمی خواهم که مشقت نهم بر تو (از آیه ۲۷ سوره قصص).

(۳)- اگر بیایی بسوی ما پس این برای تو سزاوارتر است، و گرنه.

(۴)- سزاوارتر است پس سزاوارتر (آیه ۳۴ سوره القیامه).

(۵)- نام کتابی است در نصایح و پندیات ... (برهان). اصل این کتاب بزبان پهلوی است و در دوره سامانیان به فارسی ترجمه شده و آن ترجمه از میان رفته است. در قرن ششم هجری بهاء الدین محمد ظهیری مجدداً تحریری از آن کرده است. ترجمه ظهیری چند بار چاپ شده از جمله به سال ۱۹۴۸ با تصحیح آقای احمد آتش در استانبول بچاپ رسیده است.

(۶)- بادی

که کس نداند از کدام طرف می آید (حواشی. مأخذ دیده نشد).

(۷) - دور شدن (ر ب).

(۸) - بوسه دادن (حواشی). در فرهنگها از این باب بدین معنی نیامده.

(۹) - درنگ کننده (ر ب).

(۱۰) - سرباززننده.

(۱۱) - به دروغ آراسته (ر ب).

(۱۲) - دروغ گوتر از اسیر سند.

میدانی در توجیه این مثل نویسد: بدان جهت که مرد پست از آنان دستگیر شود و او خود را پادشاه شناساند.

(۱۳) - بند نمودن. بازداشتن (ر ب).

(۱۴) - پر گفتن (ر ب).

(۱۵) - زره پوشیدن.

(۱۶) - ریسمان.

(۱۷) - حيله کردن (ر ب).

(۱۸) - خرماستان.

(۱۹) - خرما.

(۲۰) - آیا پنداشتند مردم اینکه واگذاشته می شوند چون بگویند گرویدیم (از آیه ۱ سوره عنکبوت).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۹۹

خدیبو بی همال از ورود آن تنها «۱» نبها [۱] «۲» پنهانی های ضمیرش را دریافته مواعید عرقوبی «۳» او را بسمع تسمع «۴» مسموع نداشته پیغام دادند که منظور نظر این بود که اولاد تو بعنوان ارتهان «۵» چون عرض لازم «۶»، ملازم جوهر رکاب گوهرنگار باشند، و ایالت «سند»، باز خوب یابد، به تو تفویض یابد «و لکنی اراکم قومًا تجهلون» «۷».

از آنجا که در نظر معامله شناس، کالای مکر و بهانه را بها نباشد، و شمع فروزان را از مشمعه «۸» پروانه، پروانه، پروانه «۹»

بروانه گشتن لشکر اصدار یافت، «خدایار خان» چون مداخل «۱۰» مداخلت «۱۱» و مداخلت «۱۲» را مسدود یافت، دانست که باین نیرنجات «۱۳» نیر «۱۴» نجات از افق طالع شدنی نیست، جمیع بیوت و عمارات «الله آباد سند» «۱۵» را به فحوی «وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ» «۱۶» هدم «۱۷» و إحراق «۱۸»، و

[۱]- ط، اضافه دارد: من الانتباه (تصور می رود این جمله را که بعض حواشی معنی نبها آورده اند، در ط، داخل متن شده).

(۱)- ج تن.

(۲)- آگاهانه، از روی نیهت.

(۳)- ر ك ح ۱۰ ص ۹۶.

(۴)- شنودن (ر ب).

(۵)- گرو گرفتن از کسی (ر ب).

(۶)- عرض که از معروض جدا نشود. مقابل عرض مفارق که آن زود رود عرض لازم چون زوج بودن اربع و عرض مفارق چون سرخی که بر اثر شرم زدگی در رخسار پدید شود. و عرض مقابل جوهر است و در تحقق نیازمند بدان چنانکه گفته اند عرض آنست که وجود نیابد جز در موضوع (جوهر).

(۷)- و لیکن می بینم شما را گروهی که نمی دانید (از آیه ۳۱ سوره هود).

(۸)- بازی کردن (ر ب).

(۹)- اجازت، رخصت.

(۱۰)- ج مدخل، راهرو.

(۱۱)- معارضت (اقرب الموارد).

(۱۲)- فریب دادن (ر ب)،

(۱۳)- ج نیرنج، نیرنگ.

(۱۴)- آفتاب.

(۱۵)- در نزدیکی رود گنگ است و ۲۶۰۰۰۰ تن سکنه دارد.

(۱۶) - و افکند در دل آنان بیم را (که) خراب می کردند خانه هاشان را به دستهای خود. (از آیه ۲ سوره حشر).

(۱۷) - ویران کردن.

(۱۸) - سوزاندن.

(۱۹) - اسیر شدن.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۰۰

و ایباق «۱» انتاق «۲» داده در آن دیار دتار «۳» و از دثر «۴» و دثار «۵» آثار نگذاشت.

«فَأَصْبَحُوا لَا يُرَىٰ إِلَّا مَسَاكِينُهُمْ»، «۶» و از دریای سند بگذشت و قلعه «عمر کوت» «۷» را که در وادی «غیر ذی زرع» «۸» واقع است و أصعب «۹» قلاع «۱۰» و مواضع، و بیابان اطرافش «أفقر من برّیه

خساف» «۱۱» «و من أبردق العزاف» «۱۲» بود مأمّن خویش ساخت. پادشاه در حوالی «شکارپور» «۱۳» کار پور دستان «۱۴» را کار بسته در ساحل آن رود بحرآشام «وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ» «۱۵» راکب بمراکب «۱۶» غوج «۱۷» موج چموش خموش، و سوج «۱۸»، عسوج «۱۹» رهوج «۲۰»، رهوار زلوج «۲۱»، سبک سیر گران رکاب، باد عنان آب نورد، آتش خوار خاک مربوط «۲۲»، یعنی کشتی گشته از دریا چون صرصر گذشتند، و مؤدای «۲۳» «وَجَعَلْ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ لَتَسْتَبْهُوا عَلَيَّ

(۱) - بند کردن. بازداشتن. هلاک نمودن (ر ب).

(۲) - برداشتن. حرکت دادن (از ر ب).

(۳) - ساکن خانه.

(۴) - مال بسیار. (ر ب).

(۵) - جامه بر تن (ر ب).

(۶) - پس بامداد کردند (که) دیده نمی شد جز جایگاههای آنان (از آیه ۲۴ سوره محمد).

(۷) - فعلا جزء پاکستان است. مولد اکبر شاه بدین شهر بوده است. ۳۸۴۱ تن سکنه دارد.

(۸) - بی آب و آبادانی (مأخوذ از آیه ۴۰ سوره ابراهیم).

(۹) - سخت تر. استوارتر.

(۱۰) - ج قلعه.

(۱۱) - بی آب و علف تر از بیان خساف (صحرائی است میان حجاز و شام) (ر ک مجمع الامثال).

(۱۲) - آبی است بنی اسد بن خزیمه را ... و عزاف بدان جهت گویند که نوازندگی جن را از آن شنوند (معجم البلدان) رملی است بنی سعد را (قاموس).

(۱۳) - ر ک ح ۳ ص ۴۹۷.

(۱۴) - مقصود رستم است ولی معلوم نشد وجه شبه چیست.

(۱۵) - و او را کشتیهاست رونده در دریا چون کوهها (آیه ۲۴ سوره الرحمن).

(۱۶) - ج مرکب، کشتی.

(۱۷) - اسب فراخ سینه (ر ب).

(۱۸) - تیزرو (ر ب. اقرب الموارد).

(۱۹) - تیزرو (اقراب الموارد).

(۲۰) - تیزرفتاری (ظاهرا استعمال قیاسی است. این صیغه دیده نشد).

(۲۱) - تیزرفتار (از ر ب).

(۲۲) - جای بستن (ر ب).

(۲۳) - مضمون مدلول.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۰۱

ظُهُورِ «۱» بظهور آورده شری «۲»: سریع الجری «۳» جری ء «۴» را [۱]

له زهو طاوس و خطو حمامه و تدویم باز و انقضاض عقاب «۵» و ثواب ظبی و انجفال نعامه و إهداب سید و انسیاب حباب «۶» و صوله ضرغام و روغ ثعالب و لحظ قطامی و حذر غراب «۷» و جذل عنان و انثناء ذباله و وقد ضرغام و انصیاع شهاب «۸» و هیج أخی شمول و تدفیف أخیل و ایماض برق و التمعاع سـراب «۹»

[۱] - ط: اضافه دارد: شعر.

(۱) - و قرار داد برای شما از کشتی ها و چهار پایان آنچه سوار می شوید تا قرار گیرید بر پشتهای آن (از آیه ۱۱ و ۱۲ سوره زخرف).

(۲) - اسب به نهایت رسیده در رفتار (ر ب).

(۳) - تیزرو.

(۴) - دلیر.

(۵) - او راست نازیدن طاوس و گام زدن کبوتر و و نیک برآمدن باز در آسمان، و فرود آمدن عقاب (همانند اینهاست).

(۶) - و باز گردیدن آهو و شتافتن شتر مرغ و شتاب کردن گرگ و بشتاب رفتن مار.

(۷) - و حمله بردن شیر بیشه و پویه روباهها و نگریستن چرخ و پرهیز کلاغ.

(۸) - و تافته شدن عنان و دو تا شدن فتیله و افروخته شدن هیزم ریزه و بشتاب گذشتن شهاب.

(۹) - و برانگیخته شدن شتری که دم برداشته می رود و شتاب کردن شقراق و درخشیدن برق و درخشیدن سراب.

دره نادره: تاریخ عصر نادر

و إصصاف ریح و اهتزاز یراعه و درّه نوء و انجیاب سحاب «۱» با سوط «۲» سطوت گرم خیز ساخته به تکامیسی «۳» سی فرسنگ قعقاع «۴» و قاع «۵» و صحرای صحصح «۶» را بی درنگ در یک شبانه روز طی کرده در هنگام انفلاق «۷» صبح صادع «۸» بحوالی قلعه رسیدند «خدایار خان» «فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أُوْدِيَّتِهِمْ» «۹» از معارضت «۱۰» عارض «۱۱» خویش تافت، و مهمیز بر مرکب تندر خروش تند روش زده به مهمه «۱۲» گریز «رجع علی حافرته» «۱۳» شتافت.

جمعی از یکه تازان به او دچار گشته بسر پنجه جلادت عنان و گریبانش را گرفته در قید تکبیل «۱۴» مکبل «۱۵» ساختند. و تمام حزانه «۱۶» و خزانه او بدست آمده قراعات «۱۷» و خرزاتی «۱۸» که در آن حرز «۱۹» حریز «۲۰» و قلعه رصین «۲۱» در أجواف «۲۲» زمین مکنوز «۲۳» و مکتوم «۲۴» و مرکوز «۲۵» و

(۱) - و سخت وزیدن باد و جنبش شتر مرغ ماده و ریزش باران و باز شدن ابر.

(۲) - تازیانه.

(۳) - دنبال کردن (اشتیانگاس).

(۴) - راه دشوار. (ر ب).

(۵) - زمین پست هموار. (ر ب).

(۶) - زمین گشاده هموار (ر ب).

(۷) - شکافته شدن (ر ب).

(۸) - صبح صادع، بامداد روشن (ر ب).

(۹) - پس چون دید آن را ابری گسترده روی آور به وادی های ایشان (از آیه ۲۳ سوره احقاف).

(۱۰) - معارضه، مکافات کردن بدانچه دیگری کند (ر ب). در تداول، ستیزه. نبرد.

(۱۱) - روی.

(۱۲) - مهمه، زمین خالی و ویران (ر ب).

(۱۳) - بازگشت از راهی که آمده بود (ر ک مجمع الامثال).

(۱۵) - بند شده (ر ب).

(۱۶) - عیال مرد (ر ب).

(۱۷) - ظاهراً قرعات ج قرعه، گزین مال (ر ب).

(۱۸) - خرزات الملک، جواهر تاج پادشاه (ر ب).

(۱۹) - جای استوار (ر ب).

(۲۰) - نیک استوار (ر ب).

(۲۱) - محکم و بر جای (ر ب).

(۲۲) - ج جوف.

(۲۳) - در زمین فرو کرده (ر ب).

(۲۴) - پوشیده.

(۲۵) - در زمین سپرده (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۰۳

مکنون «۱» ساخته بودند، و طلایی که در نقره «۲» ارض مخبوء [۱] «۳» و مخبون «۴» و مخفی [۲] داشت بکار خانه دولت نادریه انتقال یافت و موالی [۳] «۵» و موالی [۴] «۶» اموالی بی حد اندوختند.

«خدایار خان» اگر چه از هستی خود طمع برید اما باز از برید «۷» عنایت قاآنی نوید جان بخشی شنیده از دیوان «أحسن العفو عند القدرة» «۸» منشور عتق «۹» عنق «۱۰» حاصل نمود، و أصفاد «۱۱» را بأصفاد «۱۲» مبدل یافته طوق عبودیت زیور گردن کرد، و میان بندگی را بالطوع «۱۳» به نطق «۱۴» اخلاص ورق «۱۵»، ممنطق «۱۶» ساخته ورق منشور دارایی و «رَقُّ مَنْشُورٍ» «۱۷» حکمرانی آن دیار باسم او حله ارتسام «۱۸» و حلیه ارتشام «۱۹» و اتسام «۲۰» پذیرفت، و از این تسویس «۲۱» اراحه «۲۲» قلب و ازاحه «۲۳» تشویش او شده دماغ جاننش از ریاح «۲۴» ریاح «۲۵» ریاح «۲۶»

[۱] - ط، مخبوه.

[۲] - عت، ط، و مخفی و مخزون.

[۳]- ط، موالی

[۴]- ط، اضافه دارد: خدم و موالی.

(۱)- پنهان داشته (ر ب).

(۲)- گودال خرد در زمین (ر ب).

(۳)- پنهان شده.

(۴)- پنهان کرده (از ر ب).

(۵)-

ج مولی، آقا. مهتر.

(۶) - ج مولی، بنده.

(۷) - پیک.

(۸) - نکوترین عفو آنست که هنگام توانایی (بر کیفر) باشد. ظاهراً مأخوذ است از سخن علی علیه السلام: احسن الجود عفو بعد مقدره (کلمات قصار. گردآورده مرحوم فاضل تونی).

(۹) - آزادی.

(۱۰) - گردن.

(۱۱) - ج صدف بکسر اول، زنجیر یا دوال که اسیر را بندند (ر ب).

(۱۲) - ج صدف بفتحین، عطا (از ر ب).

(۱۳) - از روی میل.

(۱۴) - کمر بند.

(۱۵) - بندگی.

(۱۶) - ظاهراً متمنطق، کمر بند بر بسته.

(۱۷) - ورقی (پوستی) کشوده شده (از آیه ۳ سوره طور).

(۱۸) - اضافه تشبیهی، لباس نوشتن پوشید. نوشته شد.

(۱۹) - مهر کردن و آنچه بدان ماند (لغت نامه از تاج المصادر بیهقی).

(۲۰) - داغ و نشان پذیرفتن (ر ب).

(۲۱) - سیاست در گردن کسی افکندن (ر ب). کسی را تقلید امری دادن.

(۲۲) - آسایش دادن (ر ب).

(۲۳) - دور گردانیدن (ر ب).

(۲۴) - ج ریح، باد.

(۲۵) - ج ریح، بو (ر ب).

(۲۶) - ج ریح، مهربانی (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۰۴

بخش عنایت نشئه یاب، و خلف «۱» او بعد از حلف «۲» و حلف «۳» حلیف «۴» رکاب ظفر انتساب گردید، و در حقیقت از این فرار و هزیمت قرار هزیمت «۵» جست، و از أغلال «۶»، مانند سرو از أغلال «۷» سربلندی، و از عذاب سلاسل «۸» عذب «۹» سلاسل «۱۰» در کام بهره مندی دید، و اقبال او حلقه بندگی شاه نکوهش «۱۱» را بی نکوهش و کوشش به کوشش کشیده «صار الأمر خیر قویس سهماء» «۱۲». چون در آن اوان از جانب پادشاه والاجاه هند نجفه «۱۳» ای از شال و ارسال

«۱۴» نفائس برسم تهنید «۱۵» و تحفه ارسال درگاه سپهر تمثال شده بود، از خدمت حضرت شاهنشاهی نیز از خیار «۱۶» فواکه «۱۷» یعنی خریزه [۱] که در آن اوقات [۲] نوباوه از بلخ آورده بودند [۳]، یک هند «۱۸» که عبارت از دویت شتر باشد بارگیری و برای پادشاه ذی جاه اهدا شد، و از وقایع صادره و صادرات واقعه که آن اوقات بمسامع والا رسید اینکه چون «شاه طهماسب» در غیبت موکب شاهی

[۱]- ط، خربوزه.

[۲]- ط، اضافه دارد. یعنی.

[۳]- یو، بود.

(۱)- پسر.

(۲)- عهد و پیمان (ر ب)

(۳)- سوگند خوردن (ر ب).

(۴)- هم سوگند، هم عهد (ر ب).

(۵)- جاه و رتبه (حواشی) مدرک دیده نشد، شاید قرار هزیمت، بمعنی توقف اسب، مقصود باشد چون هزیمه، اسب لاغر میانست و در اینجا استعاره است.

(۶)- ج غل بضم اول و تشدید دوم، قید (ر ب). از اغلال- بجای اغلال.

(۷)- ج غلل بفتح اول و دوم، آب روان در میان درختان (ر ب).

(۸)- ج سلسله، زنجیر. از عذاب سلاسل- بجای عذاب ...

(۹)- خوشگوار.

(۱۰)- ج سلسل بفتح اول و سوم و سکون دوم، آب شیرین و سرد خوشگوار (ر ب).

(۱۱)- مخفف هوش.

(۱۲) - قویس مصغر قوس. (مجمع الامثال). صار خیر قویس سهما. و معنی مثل اینکه: بعد از بدی به نیکوئی گردید (ر ک مجمع الامثال).

(۱۳) - اندک از چیزی (ر ب).

(۱۴) - ج رسل بفتح اول و دوم، پاره ای از هر چیز (ر ب).

(۱۵) - نرمی و ملاطفت (ر ب).

(۱۶) - گزیده.

(۱۷) - میوه ها.

(۱۸) - گله، دویت شتر (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر

با شاهزاده «رضا قلی میرزا» جز بر جریت [۱] «۱» معامله نمی کرد، مرتع «۲» عمرش در «سبزوار [۲]» سبزه وار پامال قهر و طائر اقبالش در مرغزار جهان چون مرغ زار گرفتار دام حادثه دهر گشته به ناسازگاری بخت بهرج «۳» و روزگار نابهره «۴» از دولت نابهره «۵» بهره نیافت، و گیاه نوخیز حیات «عباس میرزا» ولد بی گنااهش نیز مانند اب صورت «هشیم محتظر» «۶» یافته از ظلم و عنای «۷» نمودار «فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى» «۸» شد و همای نام و نشان صفویّه هم آشیان «عنقای مغرب» «۹» و روز دولت ایشان «کأمس الذّاهب» «۱۰» گردید، «و حسین خان غلجای» هم که در مازندران با مال و نشب «۱۱» روزی بشب می رساند از روی روزگار دیده بربست، و پشت زندگی پست بدید. و الواح نسب «۱۲» و نسب و اوراق حسب «۱۳» و حسب «۱۴» را چست حسب الحکم قضا از نقش بقا پرداخته طریق فنا چست.

در بیان تسخیر بخارا و تأدیب سرکشان لباب «۱۵»

در بیان تسخیر بخارا و تأدیب سرکشان لباب «۱۵» «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ» «۱۶». هنگامی که از اثر ابر آذاری و

[۱]- یو. حریرت.

[۲]- سبزه وار.

(۱)- منحوت از جریت، خبیث. (ر ب).

(۲)- چراگاه.

(۳)- باطل. فاسد (ر ب).

(۴)- فرومایه (برهان).

(۵)- عظیم و بزرگ (برهان).

(۶)- مانند (گیاه خشک) درهم شکسته حظیره ساز. (مأخوذ از آیه ۳۱ سوره قمر).

(۷)- عناء، رنج. (ر ب).

(۸)- پس گرداند آن را پوسیده خشک تیره. (آیه ۵ سوره اعلی).

(۹) - عنقا، رخ بود و مغرب از آن جهت گویند که دیده نشود و از مردمان دور بود. (رک مجمع الامثال) ذیل حلفت

به عنقاء ...

(۱۰) - چون دیروز گذشته.

(۱۱) - مال اصیل، صامت باشد یا ناطق (ر ب).

(۱۲) - نسبت دادن. یاد کردن نژاد.

(۱۳) - نژاد.

(۱۴) - بزرگی (ر ب).

(۱۵) - مقصود معلوم نشد. لب آب؟

(۱۶) - همانا در آن هرآینه یادآوری است مر خداوندان خرد را.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۰۶

باران بهاری بسیط تراب و توده ثری «۱» چون جمال جمیل حسان «۲» خوشی و خرمی دریافته ذرات روی زمین زیب و زیبایی سائر ساخت، و ساحت شعب «۳» و شعب صفای صافی و ضیاء ضافی و طیب و طراوت ظاهر، و عرب «۴» عرائس غصون و غرائس فراید فروزان، قرطه و قلابه گوش و گردن کرد، و لآلی متألئی نضیده، و شاح هیاکل لاله و یاسمن آمد، آراینده اورنگ و افسر، بختیار بسالت پرور «۵»، پادشاه پیروز بخت، برازنده تاج و تخت، ثمال «۶» ثغور «۷»، جراح جراحی جمهور، حامی حومه حمیت، خدیو خطه خبرت، دلیل دیامیم «۸» دها «۹»، ذکای «۱۰» ذروه «۱۱» ذکا «۱۲»، رستم رویین روان، زال «زواره» «۱۳» زور زمان، سماک «۱۴» سماء سروری و سماحت، شهریار شهرستان شوکت و شهامت، صمصام الصوله و الصلابه «۱۵» ضیغم الصرغمه و الصلاعه «۱۶» طود الطرد و ظفر الظفر «۱۷» عون العالم و عین العیون «۱۸» و غوث الغرباء و غیث الغیون «۱۹»، فلک فیض فرشته فطرت، قدر

(۱) - زمین. خاک نمناک (ر ب).

(۲) - نیکوان.

(۳) - دره.

(۴) - ضافی، کامل. تمام. عرب ج عرب، زن زیبای شوی دوست (ر ب).

(۵) - دلیری. (ر ب).

(۶) - پناه و فریادرس (ر ب).

(۷) - ج ثغر بفتح اول، مرز.

(۸) - ج دیموم، بیابان

فراخ بی آب (از رب).

(۹) - دهاء زیر کی. کاردانی (رب).

(۱۰) - ذکاء، آفتاب (رب).

(۱۱) - بالای هر چیز (رب).

(۱۲) - ذکاء، تیزی خاطر (رب).

(۱۳) - برادر رستم زال (برهان).

(۱۴) - نام دو ستاره: سماک اعزل. سماک رامج (رک فرهنگ لغات).

(۱۵) - شمشیر حمله و سختی.

(۱۶) - شیر بیشه دلیری و قوت.

(۱۷) - کوه بزرک (روز) راندن (دشمنان). ناخن پیروزی.

(۱۸) - یاور جهان و بینایی دیدگان.

(۱۹) - فریادرس غریبان و باران ابرها (غین لغتی است در غیم). (اقراب الموارد).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۰۷

قدر قضا قدرت، کاسر کتائب الکفاح «۱» لیث لیوٹ اللفاح «۲» ملاذ الملوک، ناصر التّفوس «۳»، والی الولاہ، هزبر الهزابر، یمین الیسار «۴»، اعنی خسرو کامگار از انتساق «۵» ممالک «سند» و تأدیب اشرار سند «۶» ممالک فراغت یافته در سیزدهم محرم سنه ثلث و خمسین و مائه بعد الالف «۷» قائد عزیمت بجانب ایران عنانتاب و ماه سر علم چون شقه زرین آفتاب جهانتاب گشته از راه «بلوچستان» بلالقی «۸» مقصد را بطریق لایق بل الیق «۹» پیموده در ششم ماه صفر «قندهار» را مطرح اشعه رایات مهر انور ساختند. بنابراین که در سوابق ازمنه و سوالف «۱۰» آونه «۱۱» «اوزبکیه» «۱۲» بخارا و خوارزم بتارات «۱۳» بتارات «۱۴» خراسان اطاله «۱۵» مطاول «۱۶» مطاولت [۱] «۱۷» کرده بودند، و پیوسته ضمیر انور [۲] به محثات «۱۸» تأیید [۳] و محضات «۱۹» حمیت [۴] «نقش خوارزم و خیال لب جیحون می بست» بعد از ورود موکب والا به «قندهار» عزم تسخیر آن دو مملکت

[٢]- ط، منير.

[٣]- يو، تايب.

- (۱)- شکننده گروههای لشکر (روز) نبرد.
- (۲)- شیر شیران شمشیر زن.
- (۳)- پناه پادشاهان. یاری دهنده جانها.
- (۴)- شیر شیران. دست راست (یا برکت) توانگران.
- (۵)- بمعنی آراستن. ترتیب دادن، بکار رفته ولی بدین معنی تنسیق درست است. انتساق، با هم منتظم شدن امور.
- (۶)- حرامزاده (برهان).
- (۷)- ۱۱۵۳ ه ق.
- (۸)- ج بلوق بفتح اول و ضم و تشدید دوم، زمینی که هیچ نرویانند (ر ب).
- (۹)- درخورتر. لایق تر.
- (۱۰)- ج سالف، گذشته.
- (۱۱)- ج اون بفتح اول و دوم، هنگام (ر ب).
- (۱۲)- ازبکیه.
- (۱۳)- بارها.
- (۱۴)- مرکب از به+ تارات- تاراج. غارت (برهان).
- (۱۵)- دراز کردن (ر ب).
- (۱۶)- مطاول الخیل، رسنهای اسبان (از ر ب).
- (۱۷)- نبرد کردن به توانایی (ر ب).
- (۱۸)- ج محته برانگیزنده.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۰۸

سلسله جنبان همت خیر و محرک نهمت «۱» آسمان سیر گشت «یجمع سیرین فی خرزه» «۲». و چون [۱] بسبب سنوح سانحه ابراهیم خان بجانب «شیروان» جیشی روان ساختن لازم می نمود، «فتحعلی خان» کوسه احمد لوی افشار و «غنی خان» ابدالی حاکم «قندهار» را از رکاب مستطاب مهجور، و بتأدیب «لکزیه» آن ناحیه مأمور ساخته فوجی گران به معیت آن دو خان فرستادند.

فهدا وعید سطوتی من ورائه و عنوان ناری ان یبین دخانی «۳» و اشاره رفت که هنگامه گیرودار را با آن گروه گرم نموده با لمعه رمح قاسح «۴» ظلال «۵» اهل ضلال را زدوده از دوده اقتدار ایشان دود بر آرند، تا متعاقب، نائره سطوات عالم سوز سلطانی برق افروز خرمن آثار آن طایفه گردد. پس از راه «هرات» و

«بادغیس» «۶» با عیش مفاثق «۷» برای تنبیه خصم منافق عازم ترکستان شدند. چون پیش از توجّه والا والی «بلخ» از موقف فرمان مخاطب بخطاب «وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحِينَا» «۸» گشته به دستیاری استادان

[۱]- ط، چون.

(۱)- نهمه، رسیدن همت در چیزی (ر ب).

(۲)- سیر، دوال. خرزه، درز موزه و مشک و جز آن، و این مثل را برای کسی زنند که دو مقصود را در یک جهت فراهم آورد. (ر ک مجمع الامثال).

(۳)- این بیمی است و قهر من از پس آنست و عنوان (سرلوحه. آغاز) آتش من اینست که آشکار شود دود من.

(۴)- سخت. درشت (از ر ب).

(۵)- ج ظل، سایه.

(۶)- ولایتی است از هرات و گویند اصل آن پارسسی (بادخیز).

و معنی آن (قیام ربح) است بجهت فراوانی باد آن (معجم البلدان).

(۷)- عیش مفاثق، زیست خوش با ناز و نعمت (ر ب).

(۸)- و بساز کشتی را بنگاه داشت ما و حفظ ما (از آیه ۳۹ سوره هود).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۰۹

صنایع پرور، و صنعت پیشگان مهارت گستر «أصنع من سرفه» «۱» هزار و صد فروند کشتی کوه مانند برای حمل ذخائر راه «خوارزم» و چند کشتی مخصوص برکوب خاص در ساحل آمویه «۲» ترتیب، و در سفن «۳» سفن «۴» بس فن هنروری ترکیب یافته بود. ابیات «۵» سفائن «۶» چون سفائن «۷» ابیات «۸» دلنشین، و اعلام منشآت «۹» بسان منشآت اعلام «۱۰» رنگین و متین. هر قاربی «۱۱» بحر زخاری و هر غرابی «۱۲» طاوس پرنقش و نگاری. توپخانه و ذخائر را که غذای دشمن و دوست بود بحمل جمّازات «۱۳» بحری

و سفن «۱۴» بَرّی از روی آب جیحون و بسیط هامون روان ساختند، و در بیست و هفتم جمادی الاولی همای لوای عقاب پیکر ظلّ و وصول بمنزل «کرکی» «۱۵» که معبر «بخارا» است افکنده اوزبکیه چون خود را در پیش ضرغام «۱۶» عزم و طغرل «۱۷» رزم شیر شکاران، گرگی دست و پابسته و کرکی «۱۸» مرجول «۱۹» پرشکسته دیدند، با حکام «حصار» «۲۰» و «قرشی» «۲۱» و «کسبی» «۲۲»

(۱) - صنعتگرتر از سرفه، و آن جانوری است خرد که درخت را سوراخ کند و در آن خویشتن را خانه سازد (رک مجمع الامثال).

(۲) - جیحون.

(۳) - پوست باز کردن از درخت (رب) تراشیدن.

(۴) - ج سفینه، کشتی.

(۵) - ج بیت، خانه.

(۶) - سفینه ها. کشتیها.

(۷) - ج سفینه، مجموعه، دیوان.

(۸) - ج بیت، شعر.

(۹) - بادبانهای افراشته.

(۱۰) - نوشته های اعلام، انشاء کرده های بزرگان.

(۱۱) - قارب، کشتی خرد که در جنب کشتی بزرگ دارند (رب).

(۱۲) - غراب، کشتی.

(۱۳) - ج جمازه، تیزرو از اسب و خر. استعاره است کشتی را.

(۱۴) - ج سفینه، استعاره است شتر را.

(۱۵) - : میرزا ابو القاسم بابر اوائل ذی الحجه با تمام لشکر از معبر کرکی به سلامت عبور نمود ... (مطلع سعدین و مجمع بحرین وقایع سال ۸۵۸).

(۱۶) - شیر بیشه (ر ب) و ضرغام رزم، اضافه تشبیهی است.

(۱۷) - نوعی مرغ شکاری. (برهان). قوش.

(۱۸) - پرنده ایست که آن را کلنگ خوانند (برهان).

(۱۹) - پا بسته.

(۲۰) - مشخصاتی از آن نیافتم.

(۲۱) - *ihsraq*. نخشب. نسف. شهریست به بخارا. در جاده بخارا به بلخ (ر ک تعلیقات برهان بر ص ۲۱۲۳ از آقای دکتر معین و ر ک دائره المعارف اسلام: نخشب).

(۲۲) - کسبی منسوب

به کسبه و آن قریه ایست بر چهار فرسنگی نسف. آن را جامع و بازار است (معجم البلدان) (سرزمینهای خلافت شرقی ص ۵۰۱).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۱۰

و اکثر عظمای «۱» «بخارا» وارد خدمت خدیو جهان آرا، و از آنجا خارج «چار جو» «۲» مقر اردوی کیهان پوگشته جسر متینی بر آب «آمویه» بستند، و لشکر منصور مانند تابع شهور و توالی دهور «۳» با قلب جسور بعزم مجاسرت «۴» از جسر عبور، و حضرتش رکوب «۵» بادپای خاک پیمای آب گردش آتشین سنبک «۶» را بمراکب میمون النقیبه «۷» سفینه و سنبک «۸» بدل ساخته به مقتضای «إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ» «۹» با غلامان خاص بر جواری «۱۰» نشسته از آن بحر زاخر «۱۱» «و تَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاجِرَ» «۱۲» گذشتند.

در آنجا «حکیم بی اتالیق» «۱۳» که حکمه «۱۴» توسن حکمرانی «ابو الفیض خان» والی بخارا بود، از آنجا که داء دوی «۱۵» بی دوا را معالجت در معالجت [۱] اولی، حکیمانه بقانون اصابت «۱۶» معالمت کرده از جانب والی مذکور

[۱]- ط، معالجت در معالجت.

(۱)- ج عظیم بزرگ.

(۲)- شهرکی از اجزای بخاراست بر لب جیحون بخوارزم نزدیک (لغت نامه. آندراج. انجمن آراء). آمل در قرون وسطی معروف بود به آمویه و از آن پس معروف شد به چهار جوی و هنوز بهمین اسم خوانده می شود (سرزمینهای خلافت شرقی ص ۴۲۹).

(۳)- ج دهر، روزگار.

(۴)- این باب از ماده جسارت دیده نشد.

(۵)- ستور بر نشستنی (ر ب).

(۶)- پیش سم ستور (ر ب).

(۷)- مبارک امر. فلان میمون النقیبه، مبارک نفس.

(۸)- کشتی کوچک (برهان).

کرد آب برداشتیم شما را در کشتی. (آیه ۱۱ سوره الحاقه).

(۱۰) - جاریه، کشتی. و در آن ایهامی است بمعنی دیگر آن، دختر خرد، به تناسب غلامان.

(۱۱) - بسیار آب (ر ب).

(۱۲) - و می بینی کشتیها را در آن شکافنده (از آیه ۱۳ سوره فاطر).

(۱۳) - ظاهرا عنوان وصفی این نماینده باشد نه نام او. مرکب از بی - بای بیک. بزرگ + اتالیق - اتالیق - قائم مقام پدر. مؤدب. جمعا مؤدب بزرگ. پدر بزرگ و اتالیقی سمت و رتبه ای بوده است در دوره قاجار. (ر ک لغت نامه. اتالیق).

(۱۴) - گام لگام که در آن فسار باشد (ر ب).

(۱۵) - مکر و حيله (نف).

(۱۶) - اصابه، رسیدن چیزی را مجازا تشخیص بیماری.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۱۱

برای استیاق «۱» امر مهاتات «۲»، و استنشاق هوای هوادات «۱» [۳] «۳» و مصافات «۴»، و تمهید مهاده «۵» مهادنت [۲]، و مهاوات [۳] «۶» در آن مقام، «و لکلّ مقال مقام» «۷» بتقبیل عتبه والا- فائز شد، و از این موهبت چون فائزه «۸» در گاه شاهی سر رفعت بر آسمان افراشت.

ابو الفیض خان نیز با جمیع اشراف و نحاریر «۹» و رؤسای اویغوری «۱۰» بخار «۱۱» بخارا، که بخارا تصلّب وام می دادند، بخار استکبار از بخاری دماغ بدر کرده [۴] در یک منزلی شهر بفیض تقبیل سده فلک مماس اختصاص یافت، و بعطاء خلاع «۱۲» طلاباف و خنجر مرصع و افسر مکمل سرافراز، و اعیان مملکت «بخارا» بخارا «۱۳» و البسه فاخره مخّلع و ممتاز گشته از بحار الطاف خدیو «نیل» نوال، اصداف «۱۴» اصداف درر «۱۵»، نیل آمال کردند، و ممالک غربی «لباب» «۱۶» را که لباب «۱۷»

آن ممالک بود از منضمّات ولایات محروسه ساخته از «توران» مستثنی و موضوع، و تاج و نگین سلطنت ماوراءالنهر آمویہ را
کما کان به «ابو الفیض

[۱]- یو، هوارت.

[۲]- یو، مهانت.

[۳]- ط، مهادات.

[۴]- ط، اضافه دارد: با فرو احتشاب.

(۱)- راندن (ر ب).

(۲)- چیزی به کسی دادن (ر ب).

(۳)- ج هواده بفتح اول، صلح نمودن (ر ب).

(۴)- دوستی خالص کردن (ر ب).

(۵)- ج مهد بفتح اول و سکون دوم، گاهواره. و اضافه مهد مهانت، تشبیهی است.

(۶)- مداراه. آشتی کردن. (ر ب).

(۷)- در مجمع الامثال لکل مقام مقال.

(۸)- آستانه زورین (مهدب الاسماء).

(۹)- ج نحیر، دانا. آزموده (ر ب).

(۱۰)- منسوب به اوینغور. اینغور.

(۱۱)- نژاد (ر ب).

(۱۲)- ج خلعه. خلعت.

(۱۳) - خارا نوعی بافته ابریشمی. عتابی (برهان).

(۱۴) - میل دادن (ر ب).

(۱۵) - اصداف درر، کنایه از ضمیر ارباب جود (انجمن آراء ناصری) اصداف ج صدف.

(۱۶) - لب آب؟ کنار رودخانه؟.

(۱۷) - گزیده (لغت نامه).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۱۲

خان «مفوض و مرجوع نموده تارک نامش را به افسر خطاب شاهی سربلندی دادند [۱] كما فی المثل «۱» «استأهلی إهالتی و أحسنی إیالتی» «۲». و چون بعضی از اهالی «توران» را ثوران «۳» غبار وحشت غبار دیده و دل گشته راه اطاعت نمی بردند، به استمالت و استلانت «۴» ایشان و تشدید سرکشان و بداندیشان، فوجی از جنگجویان و رزم کیشان، با نوینان «۵» نوآیین و امرای ذی شان بسمت «سمرقند» و اقصی بلاد ترکستان روان کرده همگی طواغیت «۶» طریق طواعیت «۷» مسلوک داشته از پیر و برنا بر پای «ثریا» «۸» مماسّ سریر

«حبیبه» «۹» ساجیبه مال، و از شمول شمول «۱۰» احسان شامل، و ناچود «۱۱» با چود لطف کامل و رأف «۱۲» رأفت و إتراف «۱۳» و ایل «۱۴» مستمال «۱۵»، بل مست مال گشته منقاد و ایل «۱۶» شدند، و هر یک که از شاهراه صداقت روی برتافته بود [۲] خود را بصد آفت مظهر و در سیاستگاه «أَخَذَ عَزِيزٌ مُّقْتَدِرٌ» «۱۷» نتیجه طغیان و مقت «۱۸» دریافتند، و بیست هزار تن از جوانان پیران

[۱]- یو، ط، سربلند.

[۲]- ط، برتافتند.

(۱)- چنانکه در مثل است.

(۲)- بگير گزیده مال مرا و نیکو بدار (با آن) ایالت مرا (با من به نیکویی رفتار کن). (رک مجمع الامثال).

(۳)- برانگیخته شدن (ر ب).

(۴)- نرم شمردن. نرم یافتن (ر ب) نرمی کردن. مدارا.

(۵)- ج. نونین. نوین. پادشاهزاده را گویند، و ترکان ملوک و سلاطین را بدین نام خوانند (برهان).

(۶)- ج طاغوت، سرکش (از ر ب).

(۷)- طواعیه. طاعت. (ر ب).

(۸)- پروین. و منزل سوم است از منازل قمر (التفهیم ص ۱۰۸).

(۹)- منزل دهم از منازل قمر (التفهیم ص ۱۰۹).

(۱۰)- شراب (ر ب).

(۱۱)- کاسه بزرگ (ر ب).

(۱۲)- شراب (ر ب).

(۱۳)- به نعمت پروردن (ر ب).

(۱۴) - باران بزرگ قطره (ر ب).

(۱۵) - دل بدست آمده. مانده شده (از ر ب).

(۱۶) - ترکی، رام. موافق (برهان).

(۱۷) - گرفتن غالبی توانا (از آیه ۴۲ سوره قمر).

(۱۸) - دشمن گرفتن (ر ب). دشمنی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۱۳

رای «بخارا» و «سمرقند» و ترکان ترکش کش «اشکش» «۱» کش «کش» و «کاشغر» که به سطوت جوانی خاک در کاسه

سر «پیران ویسه» «۲» و به نیزه خطی نی در ناخن شیران خیسسه «۳» می کردند، در سمط «۴» رهط «۵» شدیداللهط «۶»، سمت ربط یافته بجانب خراسان روان گشتند.

در بیان تسخیر خوارزم و تدمیر معاندان دون

در بیان تسخیر خوارزم و تدمیر معاندان دون

«ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ» «۷». «ایلبارس خان» والی خوارزم با وصف اینکه در مکر «۸» مکر، مکرر وتر «۹» وتر «۱۰» و تزویر بر قوس قلب قاسی «۱۱» بسته بر قواصی «۱۲» خراسان در آمده «۱۳»، کوکب بخت را زاهق «۱۴» و اختر طالع را در افق إخفاق «۱۵» خفاق «۱۶» یافت، خسی را «۱۷» حسیرا «۱۸» با فئه «۱۹» اوزبکیه بقیفاء «۲۰» فرار فیئت «۲۱»، و حبول «۲۲» خیول «۲۳» ترکتازی را از

(۱) - نام پهلوانی بوده است (برهان).

(۲) - سردار معروف لشکر افراسیاب.

(۳) - بیشه شیر (ر ب).

(۴) - رشته.

(۵) - گروه. طائفه. دسته.

(۶) - لهط، تیر انداختن بر کسی. بر زمین زدن کسی را (ر ب) شدیداللهط، سخت دلاور.

(۷) - آنست روزی که وعده داده می شدند.

(۸) - حرب جای (ر ب).

(۹) - زه کمان (ر ب).

(۱۰) - کینه. ستم (ر ب).

(۱۱) - سخت.

(۱۲) - ج قاصیه، ناحیه (ر ب).

(۱۳) - (بود) حذف فعل بدون قرینه.

(۱۴) - نیست شونده.

(۱۵) - فرورفتن (ر ب).

(۱۶) - غائب (ر ب).

(۱۷) - زیانمند.

گمراه (ر ب).

(۱۸) - دریغ خورنده. مانده (ر ب).

(۱۹) - گروه (ر ب).

(۲۰) - بیابان فراخ بی آب (ر ب).

(۲۱) - فیئه، بازگشت (ر ب).

(۲۲) - ج جبل، ریسمان.

(۲۳) - ج خیل.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۱۴

جولگای «۱» خراسان قنتره «۲» کرده در ایامی که هندوستان مسیر کوه خلافت مصیر «۳» بود، کرارا بعزم

مناهبه «۴» و انتهاب «۵»، انتهاب «۶» منهب «۷» جلادت کرده با آنکه شیر دژم تاب ناورد «۸» یلان «باورد» «۹» نیاورد که بیارد «۱۰»، به آورد «۱۱» ایشان رو آورده با ابطال بطل «۱۲» خویش توسن بی باکی را «جوله الباطل ساعه» «۱۳» بقصد تاخت، و به هوای گاو تازی «۱۴» لحيه البقر «۱۵» گشته در مقام شیران، حالب التیس «۱۶»، و به روباه بازی برهم زن آرامگاه لیس «۱۷» شد. مقارن ورود او «رضاقلی میرزا» نیز از هرات ایلغار نموده با جیش اجش «۱۸» عازم ملاقات آن فوج اخس «۱۹» گردید که «إن كنت ريحا فقد لاقيت اعصارا» «۲۰».

ایلبارس خان چون اوضاع را چنین و حبلائی «۲۱» بخت را در شرف سقط جنین دید، «اخیب من حنبن» «۲۲» قرین انین «۲۳» و حنبن «۲۴»، فرصت بردن غنایم را نیافته

(۱) - جلگه.

(۲) - کنایه از دهنه گرفتن. (حواشی) مدرک دیده نشد.

(۳) - بازگشت جای.

(۴) - غارت کردن (ر ب).

(۵) - چیره شدن. (ر ب).

(۶) - غنیمت گرفتن (ر ب).

(۷) - اسب تیزدنده (ر ب).

(۸) - جنگ (برهان).

(۹) - ایبورد. بین سرخس و نسا.

(۱۰) - توانا بودن. (حواشی) ظ، آوریدن: حمله کردن.

(۱۱) - آورد، جنگ.

(۱۲) - ناچیز (ر ب).

(۱۳) - گرد بر آمدن (گردش).

باطل ساعتی است.

(۱۴) - غالب وانمودن خود را بر خصم. اشتلم نمودن (برهان).

(۱۵) - ترجمه ریش گاو - طامع. صاحب آرزو. احمق (رک برهان).

(۱۶) - دوشنده بز نر (بیهوده کار).

(۱۷) - ج الیس، شیر بیشه (ر ب).

(۱۸) - درشت آواز (ر ب).

(۱۹) - فرومایه.

(۲۰) - اگر تو بادی پس همانا گردباد را ملاقات کردی (رک مجمع الامثال).

(۲۱) - حبلی، زن آبستن.

(۲۲) - زیانمندتر

از حنین، و او کودکی بود که او را نزد هاشم بن عبد مناف آوردند که هاشم پدر اوست و چون علامتی را که بایست همراه نداشت او را نپذیرفت (رک مجمع الامثال).

(۲۳) - ناله (رب).

(۲۴) - ناله (رب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۱۵

«لَا يُقَدِّرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا» (۱) از صیت آمدن شاهزاده «رضیت من الغنیمه بالایاب» (۲) گویان، طریق ندامت را پویان گشت، و با اوزبکیه کوسج (۳) که فحوای «وَالَّذِي خَبَثَ لَا يُخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا» (۴) از حلیه (۵) و لحيه (۶) ایشان ظاهر [۱]، و باطن و ظاهر ایشان از کساء (۷) «وَرِيشًا وَ لِبَاسُ التَّقْوَى» (۸) عاری بود، عنان کوسج (۹) بسییل گریز تافت، و شوامت (۱۰) شوم خیول خیلش در هر قدم از عکس نعل، عکس نعل (۱۱) برای او ثابت یافت «رجع بأفوق ناصل» (۱۲)، و بتهدید [۲] سطوت شاهزاده بی همال، بلا إهمال (۱۳) و إهمال (۱۴)، مهال (۱۵) مهال (۱۶)، و محول (۱۷) و محال (۱۸)، و نهابر (۱۹) و نهابیر [۳] (۲۰)، و مخاشی (۲۱) و مخاوف،

[۱] - ط، از ظاهر.

[۲] - یو، از کلمه شوامت تا اینجا را، ندارد.

[۳] - ط، اضافه دارد: و نهابیر.

(۱) - توانا نیستند بر چیزی از آنچه بدست آوردند (نفاق کردند). (از آیه ۲۶۶ سوره بقره).

(۲) - خرسند شدم از غنیمت به بازگشتن. نخست کس که این جمله را گفت امرؤ القیس بود (رک مجمع الامثال).

(۳) - کوسه.

(۴) - و آنچه ناپاک است بیرون نمی آید (نمی روید) جز چیزی اندک بی فایده (از آیه ۵۶ سوره اعراف). زمین ناپاک مشبه

به

چانه مردم از بیک که ریش کوسه دارند واقع شده.

(۵) - آرایش.

(۶) - ریش.

(۷) - ج کسوه، بضم اول و سکون دوم و فتح سوم، جامه پوشیدنی. لباس (ر ب).

(۸) - و پوشش زینت و پوشش پرهیزگاری (از آیه ۲۵ سوره اعراف).

(۹) - ستور آهسته رو. اسب تاتاری (ر ب) و معنی دیگر آن، کوسه. مرد بی ریش (به تناسب لحيه. ریش) که در عبارت آمده است.

(۱۰) - پایهای ستور (ر ب).

(۱۱) - لعن (لعنت).

(۱۲) - ناصل تیريست که نصل آن افتاده است، و افوق آنست که فوق آن شکسته بود. برای کسی مثل زنند که با زیانمندی یا بدست آوردن چیزی اندک از مقصد خود بازگشته باشد (ر ک مجمع الامثال).

(۱۳) - به خود فرو گذاشتن چیزی را (ر ب).

(۱۴) - زمان دادن. تأخیر کردن (ر ب).

(۱۵) - جای خوفناک (ر ب).

(۱۶) - فروریخته (ر ب).

(۱۷) - زمین قحط رسیده (ر ب).

(۱۸) - جایگاههای فرود آمدن.

(۱۹) - ج نهبره بضم اول و سوم و سکون دوم، جای هلاک (ر ب).

(۲۰) - ج نهبوره بضم اول، نهبره، جای هلاک و کوه ریگ یا مغاک میان پشته ها (ر ب).

(۲۱) - ج مخشی، ترس جای.

و منافع «۱» و مقاذف «۲»، و مساخط «۳» و مساقط «۴»، و مهابط «۵» و مآقط «۶» را سپری ساخت، و بخوارزم رفت چنانکه گفته اند:

فلا- تلبثن إذا ما لتطت فتنشب في كفه الحابل «۷» و لا توغلن إذا ما سبحت فإن السّلامه في السّاحل «۸» و بسیاری از اوزبکیه در اطراف از دم تیغ برق وش تابان، بصوب عدم شتابان گردیده مضمون «لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ

عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ» (۹) درباره ایشان جریان یافت.

حاولها قوم و من ذا الندی یخرج لیثا خادرا من غابه «۱۰» یدمی أبو الأشبال من زاحمه فی خیسه بظفره و نابه «۱۱» ظهور این حرکت از «ایلبارس خان» باعث نهضت ریات جهانگشا گشته و

(۱) - سر کوه. جای بلند از کوه (از ر ب).

(۲) - ج مقذف، جای افکندن.

(۳) - ج مسخط، خشم گرفتن. ناخشنود شدن (ر ب).

(۴) - ج مسقط، افتادن جای (ر ب).

(۵) - ج مهبط، فرود آمدنگاه.

(۶) - ج ماقط بکسر قاف، کارزار جای (ر ب).

(۷) - پس درنگ مکن گاهی که بر گرفتی از زمین چیزی (صیدی) را پس (مبادا) در آویخته شوی در دام دام گسترده.

(۸) - و در مشو چون شنا کردی، که همانا تندرستی در کنار است.

(۹) - اگر بودید در خانه های خود هرآینه بیرون می آمدند کسانی که نوشته شده است بر آنان کشته شدن بسوی خوابگاههای (قتلگاههای) خود (از آیه ۱۴۸ سوره آل عمران).

(۱۰) - قصد کردند آن را مردمی و کیست که بیرون کند شیری در بیشه مانده را از بیشه آن.

(۱۱) - خون آلود می سازد شیر کسی را که آزار دهد او را در بیشه آن، به ناخن و چنگالش.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۱۷

علوان الأمر «۱» و عنوان العزم «۲» بمدلول «و ما کُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» «۳» منشوری مخبر از توجه موبک سعید، و مشعر بر وعده وصول قوم «أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ» «۴»، و از زهر قهر و مهره مهر، نمونه ماس ارقش «۵»، و با تواعد «۶» و توعد «۷» «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» «۸»، میرقش «۹»، برقوش

«۱۰» ترقیش «۱۱» و ترشیق «۱۲» مرقش «۱۳» گشت، و مستصحب «۱۴» ایلچی حامل امر «أذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى. فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى» «۱۵» بجانب او ابلاغ یافته اشارت رفت که «أَتتكم فاليه الأفاعى» «۱۶». هرگاه او و خوارج میان ایفاء عهود و ابقاء عقود و انفاء «۱۷» نفور «۱۸» و جحود «۱۹» نموده باب طاعت گشایند، «لَيَبْدِلنَّهْم مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا» «۲۰»، و الّا «اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ»

(۱) - علوان، سر نامه (رب) علوان الامر، آغاز کار.

(۲) - آغاز تصمیم.

(۳) - و نباشیم عذاب کننده قومی تا آنکه برانگیزیم فرستاده ای. (از آیه ۱۶ سوره بنی اسرائیل).

(۴) - خداوندان کارزار سخت (از آیه ۵ سوره بنی اسرائیل).

(۵) - مار پیسه (رب).

مبنی بر آنکه گویند مهره مار محبت آورد.

(۶) - نوید دادن (رب).

(۷) - به بدی ترسانیدن (رب).

(۸) - ما نمایانندیم او را راه، خواه سپاسگزارنده باشد و خواه ناسپاس (آیه ۳ سوره دهر).

(۹) - مخلوط. (رب).

(۱۰) - ج رقص بفتح اول و سکون دوم، نقش. نگار (از رب). (و برقوش؟).

(۱۱) - آراستن سخن را (رب).

(۱۲) - این ماده و معنی مناسب آن را نیافتیم.

(۱۳) - آراسته (رب).

(۱۴) - همراه شده.

(۱۵) - برو بسوی فرعون همانا او طغیان کرد. پس بگو آیا تراست که (بخواهی) که پاکیزه شوی (آیه ۱۷ و ۱۸ سوره

النازعات).

(۱۶) - فالیه جانورکی است که در لانه عقرب و مار بود و چون آن را ببینند، دلیل بود که در پی آن عقرب ها و مارهاست.

این مثل را برای شری زنند که در پی آن انتظار شری دیگری برند (رک مجمع الامثال).

(۱۷) -

نابود کردن (باب افعال از ماده نفی در منتهی الارب. اقرب الموارد. تاج العروس. صحاح دیده نشد).

(۱۸) - دور گردیدن (ر ب).

(۱۹) - انکار کردن (ر ب).

(۲۰) - هر آینه تبدیل خواهد کرد آنان را از پس بیمشان ایمنی (بیم آنان را به ایمنی تبدیل خواهد کرد) (از آیه ۵۴ سوره نور).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۱۸

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ» (۱). بتأیید ایزدی، تیغ تیز که برید موت ذریع «۲» است از ایشان دریغ نخواهد شد «فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا» (۳). ایشان به شأن نشان عنایت نشان «۴» اعتنایی نکرده در جواب فرمانی که تحریر یافته بود اغلوطه ای «۵» چند فرا بافته و از شاهره [۱] صدق رو تافته از تاریکی درون «بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرِهِ مِنْ هَذَا» «۶» باخبار «وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَ مَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ» (۷) گویا شده بودند. «قَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّهِ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَ فِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَ مِنْ بَيْنِنَا وَ بَيْنِكَ حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّا عَامِلُونَ» (۸). چون به سرحدّ وضوح رسید که آن گروه مکروه، اظهار کربهت «۹» و ترمیح «۱۰» و تکریه [۲] «۱۱» حکم والا- نموده اند «لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا» (۱۲)، و «يُوجِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا» (۱۳)، با افویج «۱۴» هلقام «۱۵» التقام «۱۶»، در مقام انتقام و

[۱]- ط، شاهزاده.

[۲]- ط، و تکریه و ترمیح.

(۱) - بکنید بر وفق توانایی خود همانا من کننده ام پس زود باشد که بدانید (از آیه ۱۳۵ سوره انعام).

(۲) - موت سریع، مرگامرگ، مرگ همگانی (ر ب. اقرب الموارد).

(۳) - پس نباشد که سود دهد ایشان

را ایمانشان چون دیدند عذاب ما را (از آیه ۸۵ سوره مؤمن).

(۴) - حصه. نصیب (برهان).

(۵) - سخن غلط. کلام که بدان کسی را بغلط اندازند (ر ب).

(۶) - بلکه دلهاشان در غفلت است از این (از آیه ۶۵ سوره مؤمنون).

(۷) - و نیستیم واگذارند گان خدایان خود را از گفتار تو، و نیستیم ترا گروندگان از آیه ۵۶ سوره هود).

(۸) - گفتند دلهای ما در پوشش است از آنچه می خوانی ما را بدان و در گوشهای ما گرانیست و از میان ما و میان تو مانعیست پس بکن! همانا ما عمل کنندگانیم (از آیه ۴ سوره فصلت).

(۹) - کریهه، جنگ سخت (ر ب). کراهیت؟

(۱۰) - خط زدن نوشته از پس کتابت آن (ر ب).

(۱۱) - ناخواست و ناپسند کردن چیزی بر کسی (ر ب).

(۱۲) - هرآینه می گویند ناپسندی از گفتار و دروغی (از آیه ۲ سوره مجادله)

(۱۳) - وحی می کنند بعضی ایشان به بعضی دیگر آراسته گفتار باطل را بخاطر فریب. (از آیه ۱۱۲ سوره انعام).

(۱۴) - جج فوج (ر ب).

(۱۵) - شیر بیشه (ر ب).

(۱۶) - فروخوردن لقمه (ر ب) متمم صفت فاعلی (کننده) حذف شده.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۱۹

صدد اختصام در آمده برای إضرام «۱» و رزم «۲» رزم، از «بخارا» شَقَّه گشای لوای آزر «۳» بجانب «خوارزم» گشتند.

بعد از آنکه هیگر «۴» پری پیکر و هیکل «۵» دیو هیکل شاهی در نواحی «چار جو» به تهاکل «۶» تهکیل «۷» یافت، فوجی از مخالفت کیشان اوزبک و ترکمان که وتر کمان جلاهدت و تیر ترکش «ایلبارس خان» بودند، بقیاس ازمنه سالفه قیاس «۸» قساوت را اوتار «۹» «انباض من غیر توتیر»

«۱۰» کار بسته با پشتتازان موکب اقبال، معركة آرای قتال و مشغول إسلال «۱۱» و إشلال «۱۲» شدند. لیکن به اندک کز و فرّ چون موی مسلسل [۱] و جعد مشلشل «۱۳» شکست یافتند، و از کنار «آمویه» مویه کنان آشفته و پریشان روی برتافتند «فَعْلَبُوا هُنَالِكَ وَ انْقَلَبُوا صَاغِرِينَ» «۱۴». نیزه جانسوز شجاعان که براستی «إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ» «۱۵» صفت داشت، از سرهای مخالفان بارور اثمار «۱۶» «طَلَعَهَا كَأَنَّه»

[۱]- یو، چون مسلسل.

(۱)- فروزانیدن آتش (ر ب).

(۲)- هیمه و هیزم (برهان).

(۳)- خشم (برهان).

(۴)- اسب کمیت (برهان).

(۵)- هر حیوانی را گویند که گنده و ضخیم و جسیم باشد (برهان).

(۶)- با هم پیکار کردن (ر ب).

(۷)- خرامیدن. (ر ب).

(۸)- ج قوس، کمان (ر ب).

(۹)- ج وتر، زه.

(۱۰)- به بانگ آوردن کمان بدون گذاشتن زه. مثلی است در مورد بیم دادن بدون توانا بودن بر آن.

چه انباض فرع تو تیر است. (ر ک مجمع الامثال).

(۱۱)- تیغ کشیدن (و صحیح استلال).

است- و اسلال بیمار سل گردانیدن بود.

(۱۲)- تپاه کردن دست. شل کردن (از ر ب)

(۱۳) - پریشان شده. (از رب).

(۱۴) - پس مغلوب شدند آنجا و برگشتند خوارشدگان (آیه ۱۱۶ سوره اعراف).

(۱۵) - همانا آن درختی است که بیرون می آید در قعر دوزخ (آیه ۶۲ سوره صافات).

(۱۶) - میوه ها.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۲۰

رُؤُسُ الشَّيَاطِينِ «۱» گردید، و مذاق اجسام آن قوم از چوب خدنگ جلادت کیشان که اذاقه «۲» معنی «إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ طَعَامُ
الْأَثِيمِ» «۳» می کرد، لذت «فَإِنَّهُمْ لَأَكِلُونَ مِنْهَا فَمَالُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ» «۴» دریافت، و فضای دشت از

خبث جث آن گروه پرداخته گشت، و رئوس بی حد در صدور «۵» قنوت «۶» از پیشگاه همایون گذشت. پس «ایلبارس خان» «از خوارزم» رزم خواه گشته بعد از ورود موکب والا بخارج قلعه «هزار اسب» «۷» با چند هزار اسب سوار بسل «۸»، بسلا لهم «۹» بسل «۱۰» سیف دلاوری پرداخته توسن مناقدت «۱۱» و مناهدت «۱۲» برانگیخت. از این طرف نیز مبارزان به بسمل «۱۳» نمودن اعدا بسمله «۱۴» کرده هریک از جام ظفر بس مل «۱۵» گلرنگ نوشیدند، که «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثَرَ» «۱۶» و فصل به فصل اقامت رسم دلیری کرده بنحر «۱۷» اعدا کوشیدند، که «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ» «۱۸» و کزویان گروه گروه مژده فتح دادند که «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» «۱۹».

خوارزمیان چون مساعدت ساعد «۲۰» درید «۲۱» بدپدید «۲۲» ندیدند، بدنندان

(۱) - شکوفه آن گویی سرهای دیوهاست (آیه ۶۳ سوره صافات).

(۲) - چشانیدن (ر ب).

(۳) - همانا درخت زقوم خوراک گناهکارانست (آیه ۴۳ و ۴۴ سوره دخان).

(۴) - پس همانا آنان هرآینه خورنده اند از آن پس پرکننده اند شکم را (آیه ۶۴ سوره صافات).

(۵) - ج صدر. بالای هر چیز.

(۶) - ج قناه، نیزه (ر ب). صدر القناه، بالای نیزه.

(۷) - قلعه ایست از مضافات خراسان (برهان). قلعه ایست در خوارزم و گرداگرد آن آبست و جز از یکسو راهی به بیرون ندارد (معجم البلدان).

(۸) - ج باسل، شجاع (ر ب).

(۹) - وای بر آنان (ر ب).

(۱۰) - سل. کشیدن.

(۱۱) - مناقشه نمودن در کاری (ر ب).

(۱۲) - بسوی یکدیگر آهنگ کردن در حرب (ر ب).

(۱۳) - سر بریدن، از آن جهت که هنگام سر بریدن گوسفند (مسلمانان) بسم الله می گویند (از برهان).

بسم الله گفتن.

(۱۵) - شراب.

(۱۶) - همانا عطا کردیم ترا کوثر را (آیه ۱ سوره کوثر).

(۱۷) - شکافتن گلو از پیش سینه چنانکه ذبح شتر را نحر گویند.

(۱۸) - پس نماز کن پروردگارت را و قربانی کن (آیه ۲ سوره کوثر).

(۱۹) - همانا دشمن تو دم بریده (بلا عقب) است (آیه ۳ سوره کوثر).

(۲۰) - بازو.

(۲۱) - دست.

(۲۲) - آشکارا. نمایان، بد پدید. بد نمودار. بد نما.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۲۱

ندامت پشت دست گزیدند که «يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ» «۱».

و في الكف قبض للامور [۱] و بسطه و لكن اذا ما [۲] ساعد الكف ساعد «۲» بقدرت حي لا يموت «يموت» بموت مصادف آمد و يگه تازان «تکه» «۳» را تگه «۴» تحمّل گسیخت، و چون فوج ترکمان، کمان گمان مقاومت را از سهم یلان منقسم «۵» و تیر مراد را منقسم «۶» و بازی سربازی را بی مایه و مال، و طایر جلادت را شکسته پروبال دیدند، با دیده خونبار بی خان و مان و خوار و زار چون مور از صولت جنود سلیمانی سراسیمه گشته بکور بختی راهنورد فرار گردیدند. تا هوا من خوف سهم الزّماه فی تیر حائر «۷» و لعب عقبان المریّشات معهم کلعب البازی مع طیر طائر «۸»، و انکسر جناح بالهم من مناسر نسور الحراب «۹»، و انبسط خون النعم من دمهم فی بسیط التراب «۱۰» و قلع خان دوله سلطانهم «۱۱» و خار شوک شوکتهم و شأنهم «۱۲» و حاروا من حملات الکماه کالتمل فی الامور «۱۳»، و فزوا

[۱] - تمام نسخ الامور، و تصحیح قیاسی است.

[۲] - فقط در عت، بقیه نسخ: اذا ساعد.

بدندان می گزد ستمکار بر دو دست خود. (از آیه ۲۹ سوره فرقان).

(۲) - و در پنجه، گرفتنی است کارها را و گستردنی و لیکن (هرگاه) یاری کند پنجه را بازویی.

(۳) - طایفه بزرگی اند از تراکمه (آندراج).

(۴) - شلوار بند (ر ب) بند ازار. (نصاب)

(۵) - شکسته شده. (ر ب)

(۶) - شکسته شده. (ر ب)

(۷) - گمراه شدند از بیم تیر تیراندازان در بیابانی پست و مغاک.

(۸) - و بازی کرد تیرهای پر بر نهاده عقاب مانند با آنان همچون باز با مرغی پرنده.

(۹) - و شکسته شد پر خاطر آنان از منقارهای کرکس های نیزه زنی.

(۱۰) - و گسترده شد خوانهای نعمت از خون آنان در خاک (زمین) گسترده.

(۱۱) - و کنده شد سرای دولت نیروی آنان.

(۱۲) - و شکسته شد خار شوکت و شأن ایشان.

(۱۳) - و سرگردان شدند از حمله دلاوان مانند مور در زمین نرم.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۲۲

کالاعمی من جذوات الکور. «۱»

سنیان اوزبکیه هم روافض «۲» شده از «ایلبارس خان» متحاشی «۳» و «أَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ» «۴»، از مقام تلاش متلاشی «۵» گشته زمام جانب قرار بجانب فرار [۱] انکفاء «۶» و انکفات «۷» دادند. نزل علیهم البلاء و کتب علیهم الجلاء «۸». سلب جمیع سیوبهم و جلب ما فی شعوبهم «۹» «فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ» «۱۰». «ایلبارس خان» با اعوان خود رماهم الله بالطلاطله و الحمی المماطله «۱۱» در «قلعه خانقاه» تحصن جسته افواج منصوره نیز بامر ایلخان قاهر احاطه و تخنیک «۱۲» خانقاه را پیشنهاد ساخته قلعه را بخناق «۱۳» محصوری گرفتار کردند. أحاط بهم العسکر إحاطه النار بأهلها «۱۴» و لجأ أعوانهم ضالعا حزام ضلیعهم

[۱]- یو، دارد.

(۱)- و گریختند مانند کور از خدرک های آتش کوره های آهنگری.

(۲)- ج رافضه، یکی آن رافضی. گروهی از لشکر که از قائد خود بازگردند (ر ب). در تداول سنیان، شیعه مذهب ها. امامیه.

(۳)- به یک سو شونده. (ر ب)

(۴)- پنهان (یا ظاهر) کردند پشیمانی را چون دیدند عذاب را (از آیه ۳۲ سوره سبا).

(۵)- از باب تفاعل، نیست شونده. ظاهرا این باب بر ساخته از لا شیء است (ر ک اقرب الموارد).

(۶)- بر گردیدن (ر ب).

(۷)- بر گردیدن (ر ب).

(۸)- فرود آمد بر ایشان بلا و نوشته شد بر آنان کوچیدن (قسمت دوم مأخوذ است از آیه ۳ سوره حشر).

(۹)- ربوده شد همه نعمت های ایشان و کشیده شد آنچه در قبیله های آنان بود.

(۱۰)- پس، گرفت آنان را خدا بسبب گناه های آنان (از آیه ۱۱ سوره آل عمران).

(۱۱)- بیاندازد (مبتلی سازد) آنان را خدا به بیماری سخت و تب دیر گذر (گویا مماطله صفت است نه نام تبی مخصوص، زیرا با مراجعه به کتاب حمیات قانون و مواضع دیگر تبی بدین نام نیافتم

(۱۲)- خفه کردن (ر ب).

مجازا، ویران کردن.

(۱۳)- خناق محصورى، اضافه تشبیهی است.

(۱۴)- فرا گرفت آنان را سپاه، فرا گرفتن آتش مردم خود را (دوزخیان).

الارض من سهلها «۱» و قنطوا من الحرز الرّصيص «۲» «فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَيْلًا مِنْ مَحِيصٍ» «۳». طوايف «سارت» «۴» و اوزبک، اورنگ اقبال «ایلبارس» خان را مکسور القوائم «۵»، و تخت بخت او را و هین الدّعائم «۶» یافته روز خود را با لیل دجوجی «۷» بیک

و تیره «۸» تیره تیره «۹» تیره دیدند، بدرگاه بدرگاه قاآنی از روی ندامت جبین ضراعت «۱۰» سوده بذیل «إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا» «۱۱» توسل گزین، و عذر خواه «كُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ» «۱۲» گشتند «وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَ يُغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» «۱۳». با این حالت «ایلبارس خان» همچنان با رؤسای قوم تائه «۱۴» پایه تائه «۱۵» و تائه «۱۶» را از دست نداده باز ابانه «۱۷»

(۱) - و پناه گرفتند یاران ایشان بسوی زمین درشت از زمین هموار، حالی که کژ می گردند تنگ اسب درشت استخوان خود را از تنگ گاه آن.

(۲) - و نومید شدند از جای استوار محکم.

(۳) - پس گریزان شدند در شهرها آیا هیچ گریزگاهی هست (از آیه ۳۵ سوره ق).

(۴) - به ترکی رعیت را گویند (حواشی) مفهوم دقیق کلمه را نیافتم

(۵) - شکسته پایه ها.

(۶) - سست استوانه ها

(۷) - شب تاریک (ر ب).

(۸) - روش (ر ب).

(۹) - قبیله قبیله.

(۱۰) - فروتنی (ر ب)

(۱۱) - همانا ما پیروی کردیم رئیسان خود را و بزرگان خود را پس گمراه کردند ما را از راه (از آیه ۶۷ سوره احزاب).

(۱۲) - بودیم به بیهوده درشونده (در حدیث) با بیهوده درشوندگان (از آیه ۴۶ سوره مدثر).

(۱۳) - و چون افکنده شد در دستهایشان و دیدند که ایشان به حقیقت گمراه شدند گفتند هرآینه اگر رحمت نکند ما را پروردگار ما و نیامرزد ما را هرآینه باشیم از زیانکاران (آیه ۱۴۸ سوره اعراف).

(۱۴) - گمراه. شوریده عقل (ر ب).

(۱۵) - تکبر (ر ب).

ساختن (ر ب).

(۱۷) - اظهار.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۲۴

انابه «۱» نمی کرد، و از اثاره «۲» فتنه خافت «۳» و هافت «۴» نمی شد «أَوْ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا» «۵».

روز دیگر که از «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْرِذَتُهُمْ» «۶» نشان می داد، اهل قلعه او را «لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ» «۷» با تبعه «۸» او وهم عیبته «۹» که حاوی معایب و سزاوار تبعه «۱۰» معاتب «۱۱» بودند در موقف «۱۲» «وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» «۱۳» بلا توقف حاضر نمودند «فَطَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» «۱۴» «فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ». «۱۵» چون خون خون «۱۶» بر مزاج آن خون گرفتگان «۱۷» غالب [۱]، و عروق «۱۸» أعراق «۱۹» ایشان را شیه «۲۰» سَبَابِ الْعِرَاقِ «۲۱» را [۲] طالب

[۱] - ط، غالب غالب.

[۲] - (را) در تمام نسخ موجود است ولی زائد بنظر می رسد.

(۱) - باز گشت. توبه.

(۲) - انگیختن.

(۳) - آرام (از ر ب).

(۴) - متذلل. خاشع (اقراب الموارد).

(۵) - آیا ندانست که خدا همانا هلاک کرد پیش از او مردم روزگار، آنکه را او سخت تر بود از او از جهت نیرو و بیشتر بود از جهت جمعیت (از آیه ۷۸ سوره قصص)

(۶) - روزی که سود نمی دهد ستمکاران را عذرشان (از آیه ۵۵ سوره مؤمن).

(۷) - تا بچشد عقوبت کارش را (از آیه ۹۶ سوره مائده).

(۸) - ج تابع، پیرو.

(۹) - و آنان موضع سراویند.

(۱۰) - عاقبت بد (ر ب).

(۱۱) - ج معتبه، خشم، خشم گرفتن (ر ب).

(۱۲) - بازداشتگاه.

(۱۳) - و بازدارید ایشان را! همانا آنان پرسیده شد گانند. (آیه ۲۴)

سوره صفات).

(۱۴) - پس گردید گردنهایشان مر آن را خاضع (از آیه ۳ سوره شعراء).

(۱۵) - پس رو کرد بعضی شان بعض دیگر را ملامت کنان (از آیه ۳۰ سوره قلم).

(۱۶) - ناراستی (ر ب).

(۱۷) - ج خون گرفته، اجل گرفته (آندراج از غیاث).

(۱۸) - ج عرق بکسر اول، رگ.

(۱۹) - ج عرق اصل.

بن.

(۲۰) - نشان (ر ب).

(۲۱) - شمشیر (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۲۵

بود، به حجت «لیس بعد الاسار إلی القتل» «۱» افنای ایشان بر ابقا راجح آمده به پاداش عمل از وادی «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ» «۲» به جاده نجات رهی نجستند، «وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا» «۳». جلا دادن جلد «۴» دست جزّار «۵» در اجرای حکم جراز «۶» اجازه از قهرمان عدل یافته بر قصد قصد «۷» عرق حیات ایشان بفرمان [۱] گزاری [۲] تیغ حجام «۸» و بمبضع «۹» باضع «۱۰» تیز کرده، رگ اوداج «۱۱» ایشان را گشودند که «هکذی فصدی» [۳] «۱۲».

در خلال این امر «ابو الخیر خان» والی «قزاق» بامداد ایلبارس وارد «خیوه» «۱۳» شد. از آنجا که تسخیر خیوه مقصود ضمیر منیر می بود، لوای همایون به آن سمت اهتزاز یافته چون این خبر لطمه زن گوش والی قزاق [۴] گشت، از عزم خود تخوّق «۱۴» ورزیده خیوکیان را صلاهی «هذا فراق» «۱۵» گفت، و با افواج شرشیمه «۱۶»

[۱] - ط، فرمانبرداری.

[۲] - ط، گذار.

[۳] - ط، فصدی اند

(۱)- نیست پس از اسیر گرفتن مگر کشتن. (ر ک مجمع الامثال).

(۲)- هر نفسی بدانچه کسب کرده است در گرو است (از آیه ۴۱ سوره مدثر).

(۳)- و یافتند آنچه کرده

بودند آماده (از آیه ۴۷ سوره کهف) ..

(۴) - چابک.

(۵) - از مص جر، در تداول فارسی زبانان، شجاع. خونریز. بی باک.

(۶) - شمشیر بران (ر ب).

(۷) - رگ زدن. (ر ب).

(۸) - حجامتگر.

(۹) - نشتر (ر ب).

(۱۰) - برنده (از ر ب).

(۱۱) - ج و دج بفتح اول و سکون دوم، رگ کردن (ر ب).

(۱۲) - این جمله را کعب بن مامه گفت آنگاه که وی اسیر بود و او را بفرمودند تا شتری را فصد کند و او آن را نحر کرد و چون ازو بازخواست شد گفت هکذی ... یعنی چنان کنم که کریمان کنند (ر ک مجمع الامثال).

(۱۳) - معرب آن خیوق، شهری است از نواحی خوارزم (ر ک معجم البلدان).

(۱۴) - دور شدن (ر ب).

(۱۵) - این است جدایی (مأخوذ است از آیه ۷۷ سوره کهف).

(۱۶) - خوی. خصلت.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۲۶

سراسیمه بعصای «عصاهم شققا» (۱) جنیت خیت از «خیوه» بر جنبه (۲) «تَجَنَّبَ رانده بشعب تشعث (۳) و تشعب (۴) پویه گرفت. «لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدْخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَ هُمْ يَجْمَعُونَ» (۵).

اهالی خیوه بنابراینکه اطراف قلعه را آب انداخته دست تصرّف جنود را از دامن آن کوتاه می دانستند به قلعه داری پرداختند. کار گزاران بانسحاب جداول، آب را از کنار قلعه منجذب و منحدر و از چهار طرف قلعه را هدف توپهای قلعه گشا ساخته آثار «و بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ» (۶) پدیدار کردند. قلعگیان چون بجای آب، دریای آتش را محیط خویش و قلعه را طعمه کام نهنگ بلا و تشویش دیدند، به قنّاحه (۷) ندامت باب استیلاذ گشودند. خدیو خطاپوش، پوزش پذیر و عذر نیوش گشته

بنیان عاقبت بینان آن فوج را از تزلزل ایمن ساخت و در ایمن «۸» ازمنه مصون از منت غیر و وصمت «۹» ضیر «۱۰» ممالک خوارزم یک قلم باقالیم قلمرو شاهنشاهی انضمام یافت و دک «۱۱» عتات «۱۲» و فک «۱۳» عتات «۱۴» بر وجه محسنات بعمل آمد.

«یا رب هیجا هی خیر من دعه» «۱۵». پس رؤسای «پنج قلعه» «۱۶» پنجه

(۱) - جماعت آنان پراکنده است. با فحص فراوان این صورت در امثال یافت نشد.

(۲) - کرانه (ر ب).

(۳) - پراکنده شدن (ر ب).

(۴) - دور شدن (از ر ب).

(۵) - اگر می یافتند پناهی یا غارهایی یا سوراخ در خزیدنی هرآینه عدول کرده بودند بدان و آنان می شتافتند. (آیه ۵۷ سوره توبه).

(۶) - و ظاهر شد دوزخ برای گمراهان. (آیه ۹۱ سوره شعراء).

(۷) - نوعی کلید کج و دراز (ر ب).

(۸) - مبارک (ر ب).

(۹) - ننگ. عیب (ر ب).

(۱۰) - زیان.

(۱۱) - کوفتن (ب).

(۱۲) - عتاه ج عاتی، سرکش، متجاوز (ا قرب الموارد).

(۱۳) - گشودن.

(۱۴) - عناه، ج عانی. اسیر (ا قرب الموارد)

(۱۵) - هیجا، جنگ. دعه، آرامش.

برای کسی مثل زند که در خصومتی افتد سپس عذر خواهد (مجمع الامثال).

(۱۶) - قلعه های: هزار اسب. خانقاه (خانگاه). خيوه کات. گر گانج (روضه الصفاء ناصری ج ۸).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۲۷

بر دامن خدمت، و دامن بر میان همّت استوار کرده با فوجی از یلان بطل بطلّ لوای حمایت همایون استظلال «۱» جستند، «فَوْقَ الْحَقِّ وَ بَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» «۲» و بجمیع أقطاع و أقواع «۳» و أرباع «۴» و أصقاع «۵» ارقام مرقن «۶» به مزده فتح مرقوم و مرقون «۷»، و مرقوم، «۸»

اعدا را به نکال مقرون ساخته دوستان جدلان «۹» و دشمنان هم عنان خذلان گشتند، و این ظفر که قوه الظفر «۱۰» پنجه اقبال رسا بود ظفره «۱۱» دیده خصمان گردید، و «طاهر خان» «۱۲» چنگیزی را که ظاهر جانس با باطن حالش متحد و بتجارب روزگار منجذ «۱۳» بود به والیگری «خوارزم» تعیین نموده در هفدهم ماه رمضان با قلب منفسح «۱۴» و صدر منشرح «۱۵» از راه مرو بسمت «کلات» منسرح «۱۶» گشتند. «فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلِ لَمْ يَمَسَّهُمْ سُوءٌ» «۱۷».

(۱) - پناه به سایه بردن (ر ب).

(۲) - پس واقع شد حق و باطل شد آنچه می کردند (آیه ۱۱۵ سوره اعراف).

(۳) - ج قاع، زمین پست هموار نرم ... (ر ب).

(۴) - ج ربع، محله. سرای. جای اقامت در ایام بهار (ر ب).

(۵) - ج صقع بضم اول، کرانه (ر ب).

(۶) - زینت شده. آراسته

(۷) - مرقوم (ر ب).

(۸) - در حواشی. برات (مدرك دیده نشد).

(۹) - شادمان (ر ب).

(۱۰) - نیروی ناخن

(۱۱) - ناخن چشم (ر ب).

(۱۲) - محمد طاهر خان پسرزاده ولی محمد خان اوزبک از نسل جوجی خان (روضهالصفای ناصری). نام این شخص در طبقات سلاطین اسلام (تجر) و در معجم الانساب (تگر) آمده

(۱۳) - آزموده (ر ب).

(۱۴) - گشاده (ر ب).

(۱۵) - گشاده (ر ب).

(۱۶) - بشتاب رو (ر ب).

(۱۷) - پس برگشتند بنعمتی از خدا و فضلی که مس نکردشان بدی (از آیه ۱۲۸ سوره آل عمران).

در بیان تعریف و توصیف قلعه کلات

در بیان تعریف و توصیف قلعه کلات

صانها الله تعالى في كلاءته [۱] من شرّ «۱» القلات «۲» [۲] «ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ» «۳». کلات قلعه ایست خدا آفرین

«۴»

که رواسی «۵» جدارش «۶» با قرن الثور «۷» قرینست، و پاسبان بروجش با کیوان همنشین، و «فروود» «۸» بن «سیاوخش» را در جانب غربی حائطش «۹» قلعه ایست متین. الحق اساس استوار است [۳] وارسته از تطرُق «۱۰» طوارق «۱۱»، و فلک سان حصار بقلل شاهقه «۱۲» و قنن «۱۳» فارعه «۱۴» متعائق «۱۵». خطّه اش مسکن ودان «۱۶» است، و حیطه اش مسیر ددان. شامخات «۱۷» جبالش پر از آدم «۱۸» اما خالی از آدم، و راغ و دشتش تمام آهو لیکن آهوش «۱۹» بسیار کم. از [۴] وفور وحوش و جوش نخجیر جهانی است از جهان بیرون،

[۱]- همه نسخ کلاته.

[۲]- یو، فلات.

[۳]- یو، استوار است.

[۴]- ط، و از.

(۱)- نگاه دارد آن را خدای تعالی در نگاهداری خود آن را از گزند.

(۲)- دشمن دارنده ها (رب).

(۳)- آن می خوانیم آن را بر تو از آیتها. (از آیه ۵۱ سوره آل عمران).

(۴)- ج از نظر وضع طبیعی که بر فراز کوه قرار دارد.

(۵)- کوههای محکم و استوار (رب).

(۶)- جدار، دیوار.

(۷)- رک ح ۶ ص ۱۰۳

(۸)- مادر وی دختر پیران ویسه است که در کلات جای داشت (رجوع شود به شاهنامه طبع بروخیم ج ۳ ص ۷۹۲ به بعد).

(۹)- حائط، دیوار.

(۱۰)- رسیدن. در آمدن (اقرّب الموارد).

(۱۱) - ج طارقه، داهیه (اقرب الموارد).

(۱۲) - بلند (از رب).

(۱۳) - ج قنه بضم اول و فتح و تشدید دوم، کوه دراز. سر کوه (رب).

(۱۴) - بلند (رب).

(۱۵) - دست در گردن افکنده (رب).

(۱۶) - ود، مرد بی نفع بی کفایت (حواشی). حکیم عاقل و دانشمند (برهان).

(۱۷) -

ج شامخه، بلند.

(۱۸) - آهوی سپید که خطهای خاکی رنگ دارد. (لغت نامه).

(۱۹) - آهو، عیب.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۲۹

و از اجناس احناش «۱» و فرقد «۲»، آسمانی است به فرقدان مشحون. از نرگس و لاله چشم و چراغ جهانست، و نزهت وادی خجلش «۳» خجلت افزای روضه جنان. چون مکان [۱] دلپذیر و از حیثیت رصانت «۴» و رزانت «۵» بی نظیر بود، خدیو کشورگشا در ازمنه سالفه بخیال «لا یَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَ لا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ» «۶»، از فحوای «أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ» «۷» نکوب «۸» ورزیده اساس آن را فلک ساء و رخنه و ثلم «۹» قلعه را بصاروج و آهک بر وجه کامل ملسا «۱۰» ساخت.

«تَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ» «۱۱»، و در سه مکان مسمی به «خشت» «۱۲» و «گرد» و «قوشچی» عمارات سپهر سهوه «۱۳» عرش سمات «۱۴»، و سراهای فلک سموت «۱۵» سماوه «۱۶» سماوات «۱۷»، و ابنیه سمو «۱۸» الالاساس آسمان آسمانه «۱۹»

[۱]- ط، مکانی.

(۱) - ج حنش بفتح اول و دوم، آنچه او را صید کنند از طیور (ر ب).

(۲) - گوساله یا گوساله دشتی (از ر ب).

(۳) - واد خجل، وادی بسیار گیاه و پیچیده گیاه (ر ب).

(۴) - استواری (از ب).

(۵) - در تداول، استواری.

(۶) - مس نمی کند (نمی رسد) ما را در آن مشقتی و مس نمی کند ما را در آن خستگی (از آیه ۳۲ سوره فاطر).

(۷) - هر جا باشید درمی یابد شما را مرگ و اگر چه باشید در برجهای سخت استوار. (از آیه ۸۰ سوره نساء).

(۸) - برگردیدن (ر ب).

(۱۰) - تابان (از رب). صیقلی

(۱۱) - فرامی گیرید قصرهای محکم، شاید شما جاوید بمانید (از آیه ۱۲۹ سوره شعراء).

(۱۲) - دهی است از دهستان کبود گنبد، بخش کلات. برای مزید اطلاع رجوع شود به فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۵ و سخنرانی آقای بامداد (نشریه شماره ۳ انجمن آثار ملی).

(۱۳) - عمارتی مدور مانند گنبد (رب).

(۱۴) - ج سمه بکسر اول و فتح دوم، نشانه.

(۱۵) - ج سمت، هیئه (اقراب الموارد).

(۱۶) - پرده که از سقف خانه در کشیده باشند و کالبد هر چیزی (رب).

(۱۷) - ج سماء، آسمان.

(۱۸) - استعمال مصدر بجای صفت، بلند اساس

(۱۹) - سقف خانه (برهان)،

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۳۰

و غرفات «۱» عالی بنای بلند آشیانه، و بیوتات مقبیه «۲» عظیم الوطائد «۳»، و مناظر مکعبه «۴» قویم القواعد «۵» طرح افکند، و رواقهای «۶» رائق «۷» از رواق «۸» غلمان «۹» رائق «۱۰» خوش تر، و از منظر چشم دلبران دلکش تر، و اوطاقهای مطور «۱۱» مطوس «۱۲» که جفت طاق چرخ مقرنس «۱۳» بود، و در رفعت و یکتایی چون چرخ نهم طاق، بر آسمان افراشت. باریک بینان تا رنگ «۱۴» بنیان آن سراها چنانکه سزا بود می ریختند، بچندین رنگ بر می آمدند «۱۵»، و مهندسان تا بنای آن عالی اساس را طرح می افکندند، خراج اقلیم هندستان را صرف دوده «۱۶» طراحیش می کردند. عمله چابک دستش خستی که برای بام رفیعش به بالا- می بردند اگر مانند مهر انور بام «۱۷» براه می افتادند، شام بمنزل می رسیدند، و کاهکشان «۱۸» کاهکشان «۱۹» شانس گاهی «۲۰» کاهی که جهت سیم گل «۲۱» قصر زرانودش می بردند، اگر ثور فلک را به زیر بار می کشیدند،

سال دیگر در پای کار بار می گشادند. عمارات چوبی «خشت» بهشت را در گرو خوبی هشته، و بناهای خشتی «گرد» خشت زرین آفتاب را برسم طرح «۲۲» برین گنبد فیروزه

(۱) - ج غرفه.

(۲) - آراسته (ر ب).

(۳) - بزرگ پایه. بزرگ استوانه (ر ب).

(۴) - چهار گوشه (ر ب).

(۵) - استوار اساس.

(۶) - پیشخانه.

(۷) - خوب.

(۸) - ابرو (ر ب).

(۹) - ج غلام.

(۱۰) - خوب روی (ر ب).

(۱۱) - منحوت از مصدر (طور).

(۱۲) - مزین (اقرب الموارد).

(۱۳) - بلند. زینت شده.

(۱۴) - رنگ، طرح بنا که معماران با گچ یا ماده دیگر بر زمین کشند تا پی آن بدان شکل گنده و برآورده شود.

(۱۵) - برنگ برآمدن. رنگ برنگ شدن، متغیر شدن از انفعال.

(۱۶) - خاکستر یا دوده که معماران طرح بنا را بدان بر زمین ریزند. رک ح ۱۴

(۱۷) - بامداد. صبح.

(۱۸) - ج کاه کش. برنده کاه. کارگر.

(۱۹) - کهکشان. مجره

(۲۰) - زمانی.

(۲۱) - گلی است سفید که خانه را بدان سفید کنند (بهار عجم).

(۲۲) - شالوده. گرده. نشان بنا بر کشیدن (لغت نامه).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۳۱

خشت افکنده. سراهای «قوشچی» چون گنبد گردون بوقلمون رنگ، و طیور کنگره نشینش با «منقاره الدجاجه» «۱» در جنگ. تا مصور قضا تصاویر بدیع الالوان اکوان «۲» را بر در و دیوار وجود نگاشته بدین نمط طرحی نادر نریخته، و تا نقاش هند و نژاد شب لوحه شمط «۳» افقی را با شنگرف «۴» شفقی، پرداز «۵» زده چنین نقشی غریب نینگیخته. «حسن تیماء» «۶» و «قبه اردشیر» «۷» و «مناره اسکندریه» «۸» و «سه گنبدان جمشید» «۹» و «هفت گنبد بهرام» «۱۰» و «توبالی

-
- (۱) - دجاجه، صورت نهم است از صورتهای شمالی (التفهیم ص ۹۲). و منقار الدجاجه نام ستاره نخستین است که بر دهان اوست (صور الكواكب طبع ۱۹۵۴ ص ۷۰).
- (۲) - ج کون، عالم موجودات و دنیا (نف).
- (۳) - سپیدی موی به سیاهی در آمیخته (رب). سپید سیاه.
- (۴) - شنجرف، چیز است که از سیماب و گوگرد سازند و نقاشان و مصوران بکار برند (برهان. غیاث).
- (۵) - آرایش گرد. تصویر.
- (لغت نامه) و سرخی شفق مقصود است.
- (۶) - تیماء شهر است بین شام و وادی القری. و حصن تیماء (ابلق الفرد) نام دارد و از آن سموأل بن عادیا یهودیست (معجم البلدان) و رجوع شود به (ثمار القلوب ص ۴۱۲).
- (۷) - عمارت سلطنتی اردشیر در بیرون شهر فیروزآباد. برای اطلاع از چگونگی آن رجوع شود به (لغت نامه. ذیل اردشیر بابکان. ثمار القلوب ص ۴۱۳).
- (۸) - مناره البحر که در رأس شمال شرقی فارس در بندر اسکندریه بنا شده بود و آن را از عجائب عالم می شمارند. رجوع شود به مقاله آینه سکندر از آقای دکتر معین (مجله دانشکده ادبیات شماره اول سال اول) و ذیل حاشیه ص ۷۴ برهان قاطع بتصحیح ایشان و ثمار القلوب ص ۴۱۴.
- (۹) - سه قلعه که جمشید در شیراز ساخت: قلعه اصطخر. قلعه شکسته. قلعه شنکوان (سنگوان) (رک برهان و حاشیه آن).
- (۱۰) - هفت قصر که بهرام بنا کرد هر یک به یک رنگ بود (رجوع شود به رساله تحلیل هفت پیکر» تألیف آقای دکتر معین ص ۱۴۰ به بعد).
- (۱۱) - توضیحی درباره آن نیافتم.
- (۱۲) - سه دیر، عمارتی که نعمان بن منذر بجهت بهرام گور ساخت (برهان) شهر است

و گویند قصریست و اصل آن به فارسی (سه دله) است. موضعی است معروف بحیره (از معجم البلدان). و رک ح ۱ ص ۵۳۲.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۳۲

و «خورنق نعمان» (۱) و «هرمان مصر» (۲) و «غمدان یمن» [۱] (۳) و «طاق کسری» در پیش آنها پشت پست کرده، و طشت خورشید برسوایی از بام افتاده (۴). هر قلعه اش حصن حصینی (۵) و هر قلاع اش (۶) قلعه [۲] متینی. به دستیاری معماران «سنمار» (۷) کار «شیده» (۸) و ش، و نقاشان «رسام» (۹) رسم «مانی» (۱۰) مانند، و مصور ان «ارژنگ» (۱۱) فعل «لوشا» (۱۲) عمل، «يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَائِيلٍ» (۱۳)، نگارخانه های

[۱]- ط، و قصر غمدان.

[۲]- ط، نمونه. یو ار هر قلعه ... تامتین ندارد.

(۱)- خورنگاه. خورنه، و آن عمارتی بود بسیار عالی که نعمان بن منذر بجهت بهرام گور ساخت و عجمان یک قصر آن را خورنگه نام کردند ... و قصر دوم را ... سه دیر. (از برهان). و رک ح ۱۲ ص ۵۳۱

(۲)- اهرام مصر. (رک ثمار القلوب ص ۴۱۳).

(۳)- قصر غمدان. یکی از بناهای استوار عربست به صنعاء یمن که پادشاهان حمیر در آن سکونت داشتند. (رک ثمار القلوب ص ۴۱۳. معجم البلدان ذیل غمدان).

(۴)- طشت از بام افتادن، رسوا شدن. راز فاش گشتن (غیاث. لغت نامه).

(۵)- محکم، استوار.

(۶)- قلاع. سنگ بزرگ در دشت. کلوخ. سنگ برکنده که آن را بدست یا به فلاخن اندازند. (ر ب).

(۷)- در فارسی بسکون دوم، نام معمار قصر خورنق که پس از بنای قصر چون نعمان ویرا

انعامی وافر داد و سنمار را گمان دریافت چنان انعام نبود گفت: اگر چنین می دانستم، قصری به از این می ساختم. نعمان بفرمود تا ویرا از بام آن قصر به زیر افکندند و جزاء سنمار در عرب مثل شد.

(۸) - نام حکیمی که بجهت بهرام هفت گنبد را ساخت. و گفته اند نام یکی از شاگردان سنمار است (از برهان).

(۹) - نام نقاشی که در خدمت بهرام گور می بود (برهان).

(۱۰) - (۲۱۶ یا ۲۱۷ - ۲۷۶ یا ۲۷۷ م). رک مانی و دین او انتشارات انجمن ایران شناسی. تعلیقات آقای دکتر معین بر برهان ص ۱۹۵۲ - ۱۹۵۵.

(۱۱) - رک ح ۱۱ ص ۱۱۱.

(۱۲) - حکیمی است طوسی که در نقاشی ثانی مانی بود (حواشی). نام حکیمی رومی و او در صنعت نقاشی و مصوری عدیل نداشته (برهان) تصحیفی از کلمه تنگلوشا (کتاب تنگلوشای بابلی) تألیف توکروس یونانی، در صور نجومی فلک که در عهد نوشروان از یونانی به پهلوی و در قرن دوم هجری از پهلوی عبری ترجمه شده. و گروهی از جمله مؤلف برهان تنگ را اسم کتاب ولوشارا مؤلف آن دانسته اند (رک تعلیقات برهان ص ۵۲۱).

(۱۳) - می ساختند برای او آنچه می خواست از محرابها و تمثالها (از آیه ۱۲ سوره سبا).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۳۳

انگلیون «۱» شان تنگلوشا «۲» نشان «لِئِيوتِهِمْ سِقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَ مَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ. وَ لِيُوتِيَهُمْ أَبْوَابًا وَ سُرُرًا عَلَيْهَا يَتَّكُونَ» «۳». تنوّقات «۴» انیقه «۵» زموده «۶» نموده سطوح آنها را با مرمر مرمریس «۷» مفروش کرده، و در اودیسه «۸» و غیطان «۹» آن، حدائق مصطفی «۱۰» رصیبه الحیطان «۱۱»، و عماهج «۱۲» ملتفه

«۱۳» ائیشه الخيطان «۱۴»، مورّد «۱۵» به اوراد «۱۶» غضیضه «۱۷»، و معین بعیون «۱۸» فضیضه «۱۹»، و مشتمل بر اشجار ثامره «۲۰» مثموره «۲۱»، و محتوی بر انهار منهره «۲۲» منهوره «۲۳» احداث نموده، و میاه خوشگوار اعذب من ماء مأرب «۲۴» و احسن من نیل المآرب «۲۵» روان فرمود، و جویبارها که از سلاست «۲۶» آن آب در کام «سیحان» «۲۷» و

(۱) - نام کتاب مانی (برهان).

(۲) - ر ک ح ۱۲ صفحه ۵۳۲.

(۳) - برای خانه هاشان سقفهاست از نقره و نردبان ها که بر آن برآیند. و برای خانه هاشان درها و تخت ها که بر آن تکیه کنند (از آیه ۳۲ و آیه ۳۳ سوره زخرف).

(۴) - ج تنوق، آراستگی در کار.

(ر ب).

(۵) - شگفت آور (از ر ب).

(۶) - نقش و نگار کردن (برهان).

(۷) - لغزان و تابان از هر چیزی (ر ب).

(۸) - ج وادی.

(۹) - ج غائط، زمین مگاک پست فراخ (ر ب).

(۱۰) - صف بسته (ر ب). در پی یکدیگر.

(۱۱) - استوار دیوار. با دیوارهای محکم.

(۱۲) - ج عمهج بفتح اول و سوم و سکون دوم، گیاه سبز درهم پیچیده (ر ب).

(۱۳) - درهم پیچیده.

(۱۴) - انبوه و درهم شده رشته ها (ج خیط اخیاط و خیوط است و خيطان نادر است).

(۱۵) - گل کرده. گل دار. گل زده.

(۱۶) - ج ورد، گل.

(۱۷) - تازه (ر ب).

(۱۸) - ج عین، چشمه.

(۱۹) - فزیض، آب خوش و روان (ر ب).

(۲۰) - میوه دار (ر ب).

(۲۱) - بسیار میوه (از ر ب).

(۲۲) - فراخ شده (ر ب).

(۲۳) - جاری شده.

(۲۴) - مثلی بدین صورت دیده نشد شاید: اعذب من ماء البارق، و آن آب ابری است که

در آن برق بود. و شاید مأرب است (ر ک تعلیقات برح ۲ ص ۱۳۳).

(۲۵) - نیکوتر از رسیدن به حاجت ها.

(۲۶) - نرمی.

آسانی (ر ب). مقصود روانی و پرآبی است.

(۲۷) - نهریست بشام و نهریست ببصره (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۳۴

«سیحون» «۱» و «جیحان» «۲» و «جیحون» «۳» گردیده «۴» چون حکم خود جاری ساخت، و برکه های «۵» با برکت که کوثر و تسنیم «۶» در حذاء آنها برکت «۷» خود قایل بود در پرداخت. شرابش از مضمون «هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ» «۸» اشارتی، و ایابین «۹» متینه اش «۱۰» از وعده «لَهُمْ غُرْفٌ مِّنْ فَوْقِهَا غُرْفٌ مَّبْنِيَّةٌ» «۱۱» بشارتی.

و ابوابها اثوابها من نفوسها فلا ظلم إلا حين ترخى ستورها «۱۲» معظمه إلا إذا قیس سمکها بهمّه بانیهما فتلک نظیرها «۱۳» موکب والا در اوایل شوال وارد آن خطّه دلگشا و روز دیگر که افواج

(۱) - نهریست بزرگ به ماوراءالنهر (ر ب. معجم البلدان) و نهریست به هند (ر ب).

(۲) - نهریست میان شام و روم (ر ب).

(۳) - آمودریا، رودیست میان خراسان و ماوراءالنهر (لغت نامه).

(۴) - آب در کام گردیدن. آب در دهان گشتن. از شوق شیفته شدن. (لغت نامه).

ذیل آب).

(۵) - برکه، حوض (ر ب).

(۶) - آبی است در بهشت که بالای غرفها روانست یا چشمه ایست که بالای اهل جنت برآمده (ر ب).

(۷) - سستی. سست رایبی.

بی غیرتی (از ر ب).

(۸) - این چشمه است جای شست و شوی، سرد و آشامیدنی است (از آیه ۴۱ سوره ص).

(۹) - چنین است در تمام نسخ. ج ایوان. لیکن ج ایوان اواین و ایوانات ضبط شده.

(۱۰) - متینه، مؤنث متین، استوار.

(۱۱) -

برای ایشانست غرفه هایی (که) از بالای آنهاست غرفه ها بنا کرده (از آیه ۱۱ سوره زمر).

(۱۲)- و درهای آن قصر، جامه های آن، از مردم آنست. پس تاریکی نیست مگر گاهی که فروهشته شود پردهای آن (تاریکی قصر هنگامی است که مردم آن در آن نباشند).

(۱۳)- بزرگ است اما گاهی که قیاس شود سقف آن با همت سازنده آن پس آن (همت در بلندی) نظیر آن (سقف) است (ابو عیسی بن منجم در وصف خانه صاحب ابن عباد- از جمله قصائد داریات. رک یتیمه الدهرج ۳ ص ۵۱).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۳۵

فروید نجوم «۱» به قلعه «فروید» «۲» فروید آمدند، با خدام به تماشای آن نزهت سرا پرداخته چون خدیو هما سایه، که چرخ نصرت شهپر همتش در نصف النهار «۳» صید لیل [۱] «۴»، و در ظلمت لیل صید [۲] نهار «۵» کردی، و شهباز ظفر شهپر عزمش و اینه لواقع الطائر «۶» نسر طایر «۷» را بواقعی از فلک بشیب [۳] «۸» آوردی، مایل نخجیر و اصطیاد «۹» بودند، بعد از تفرج و تفرح «۱۰» در آن منتزهات «۱۱» دلنشین، شاهین شاهی البصر «۱۲» طبع شاهی به تطیر «۱۳» اشکره [۴] «۱۴» عقاب شد «۱۵»، و در قرن الغزاله «۱۶» که مرغ بهر روزی پرواز، و روز از مرغ «۱۷» جهان افروز پرواز «۱۸» یافت، با قوش «۱۹» و قفاخری «۲۰» مرکب عزیمت به مصطاد «۲۱» رانده شکارافکنان نیکو جوارح «۲۲» با جوارح «۲۳» شکاری در مدرجه «۲۴» و مدارج «۲۵» دشت متدرجا باقتناص «۲۶» دراج «۲۷» و کبک

[۱]- ط، لیل فرخ ... نهار فرخ.

[۲]- یو، در

ظلمت لیل نهار کردی.

[۳]- عت، نشیب. ط بسیب.

[۴]- یو، مشکره.

(۱)- فرود النجوم، ستارگانی که طلوع کنند در آفاق آسمان (اقرب الموارد).

(۲)- رک ح ۸ ص ۴۲۸.

(۳)- نیم روز. گرم گاه. ظهر.

(۴)- شوات (رب) پرنده ایست از جنس مرغابی. سرخاب (برهان).

(۵)- شوات نر و ماده آن را لیل خوانند (رب).

(۶)- و همانا او هرآینه مرغ فرودآینده از هواست.

(۷)- رک فرهنگ لغات.

(۸)- سرازیری.

(۹)- شکار کردن.

(۱۰)- ظاهرا بقیاس از ثلاثی (فرح) بنا شده.

(۱۱)- ج منتزه، تفریحگاه. تفرجگاه.

(۱۲)- تیز نظر (رب).

(۱۳)- پرانیدن (اقرب الموارد. کنز اللغات).

(۱۴)- مرغان شکاری. مرغی شکاری از جنس باشه (برهان).

(۱۵)- عقاب شدن، طالب شدن به چیزی (برهان).

(۱۶)- آغاز طلوع آفتاب (از رب).

(۱۷) - آفتاب (برهان).

(۱۸) - روشنایی (برهان).

(۱۹) - خرد اندام (ر ب).

(۲۰) - بزرگ اندام (ر ب) (با کوچک و بزرگ).

(۲۱) - شکارگاه.

(۲۲) - اعضا.

(۲۳) - ج جارحه، مرغ شکاری (ر ب).

(۲۴) - راه (ر ب).

(۲۵) - ج مدرج، جای رفتن و گذشتن (ر ب).

(۲۶) - شکار کردن (ر ب).

(۲۷) - مرغی است مانند تذرو (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۳۶

و اطاره «۱» طیور و احاشه «۲» وحوش، کبک «۳» یازیده خون یعقوب «۴» و ابو اسحاق «۵» را با دم موسی [۱] «۶»، سعید «۷» مانند و جعفر «۸» آسا روان ساختند [۲]، و عرصه وادی را با هادی «۹» صیدافکن از باقر «۱۰» و حیدر «۱۱» پرداختند. در صیدگاه چنان افراسیاب صولت جهان پهلوانی «کیو» «۱۲» بایست که گودرز «۱۳» شود، و دستان دستانی بسان «تهمتن»

می شایست که سرخاب «۱۴» و سیاوش «۱۵» گردد. هر وقت که همت صیدافکنش به کمان بهرامی «۱۶» دست افراختی مه‌ماه «۱۷» ماه از یک ماهه راه به پای خود به گور «۱۸» آمدی، و هرگاه نخجیر دال «۱۹» طبع خجسته اش هوس شکار کردی غزال «۲۰» غزاله «۲۱» از [۳] یک ساله بعد گرم [۴] شتاب [۵] از خطوط اشعه خود را بر سر تیر رسانیدی «۲۲». اگر بصید رنگ «۲۳» پرداختی از سهم خدنگ خارا شکافش رنگ از

[۱]- ط، جمله با دم موسی، را ندارد.

[۲]- ط، ساخت.

[۳]- عت، در.

[۴]- ط، بعدم

[۵]- ط، شباب

(۱)- پرانیدن (ر ب).

(۲)- گرداگرد صید برآمدن تا به دامگاه آید (ر ب).

(۳)- دست (ر ب).

(۴)- کبک نر (ر ب).

(۵)- دقیقا معلوم نشد.

(۶)- استره (ر ب) تیغ دلاک.

(۷)- جو (ر ب). نهر

(۸)- جوی خرد (ر ب).

(۹)- پیکان تیز (ر ب).

(۱۰)- شیر (ر ب).

(۱۱) - شیر (ر ب).

(۱۲) - نام پسر گودرز.

(۱۳) - نام مرغی که بیشتر بر کناره های آب نشیند (برهان) و نیز نام پدر گیو.

(۱۴) - نام مرغابی باشد سرخ رنگ (برهان) و نام پهلوانی از پهلوانان فیروز پسر یزدجرد (برهان).

(۱۵) - پرنده ای که آن را سرخاب می گویند (برهان). و نام پسر کیکاوس.

(۱۶) - منسوب به بهرام، بخاطر شهرت او در شکار گور.

(۱۷) - گاو دشتی (ر ب) و مهام ماه اضافه مشبه به است بمشبه.

(۱۸) - دشت و صحرا (برهان). قبر. گورخر (برهان).

(۱۹) - عقاب (برهان). و در عربی (بالام مشدد) صیغه اسم فاعل، دلالت کننده، راهنما. و نخجیر دال، اضافه تشبیهی است.

(۲۰) - آهو بره که در

رفتار آمده باشد (از رب).

(۲۱) - آفتاب (رب) و غزال غزاله اضافه تشبیهی است.

(۲۲) - بسر تیر رساندن، شکار شدن، تیر خوردن، و نیز تیر نام عطارد است.

(۲۳) - بز کوهی. گاو دشتی. نخجیر (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۳۷

کوه پریدی، و اگر به شکار و عول «۱» و غول «۲» جستی جدی «۳» بر حمل «۴» سبقت گزیدی. از شوق لذت زخم ناوکش فرار «۵»، قرار بر فرار دادی، و به هوای مصیده اش «۶» صد گونه صید در مصاد «۷» و مصطاد «۸» و صیدا «۹»، بال پرواز گشادی.

الحاصل بنوک ناوک ثاقب از آرام «۱۰» آرام رفت، و با ضربه فوج ضارب «۱۱» از سربه «۱۲» وحش و طیر ضوارب «۱۳» آسایش کناره گرفت، و در آن صیدگاه پرفیض قبص «۱۴» قنص «۱۵» به حدی انجامید که بائع «۱۶» مشتری نداشت، و طلا «۱۷» به فلسی بود. از آنجا در آخر شوال، مشهد مقدس را مقرّ موبک نصرت اشمال نموده از ثلاثه سرد «۱۸» اول و ثانی را «۱۹» که با بهمن و اسفند انطباق داشت در سراهای گرم بسربرده و با ساعد سعادت و مرافق «۲۰» دولت بر مرافق «۲۱» نرم بزم تکیه کرده و در بیست و ششم ذی حجه که خوان سالار فلک «ماهی» را از سماط «۲۲»

(۱) - ج و عل بفتح اول و سکون دوم، بز کوهی (رب).

(۲) - در آمدن در چیزی (رب).

(۳) - بزغاله. و نیز نام برج دهم از دوازده برج.

(۴) - بره، و نام برج اول.

(۵) - بره میش و بزغاله و گوساله وحشی ... (رب).

(۶) - مصیده، آنچه

بوی صید کنند (ر ب).

(۷) - بالای کوه (ر ب).

(۸) - شکارگاه.

(۹) - صیداء، زمین درشت (ر ب).

(۱۰) - ج ریم بفتح اول آهو بره (ر ب).

(۱۱) - زننده. روزی طلب کننده (ر ب).

(۱۲) - گله.

(۱۳) - ج ضارب، مرغ طلبکار رزق (ر ب).

(۱۴) - عدد بسیار (ر ب).

(۱۵) - شکار (ر ب).

(۱۶) - بچه آهو که گام فراخ نهد در رفتن (ر ب).

(۱۷) - بچه آهو وقت زاییدن. بچه گاو و گوسفند (ر ب).

(۱۸) - ثلاثه سرد، ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم است (ر ب).

(۱۹) - ذوالقعدة و ذوالحجه.

(۲۰) - جایها که موجب تکمیل آسایش و استراحت بود، در خانه ها، چون دهلیز و راهرو و ... و مرافق دولت اضافه تشبیهی است.

(۲۱) - ج مرفقه بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم و چهارم، نازبالش (از ر ب).

(۲۲) - آنچه بدان طعام کشند (ر ب)، سفره.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۳۸

أیام [۱] برداشته «بره» پیش می کشید «۱»، بجانب «داغستان» کینه خواه و داغ سنان ازدهای علم را بعقرب افراختند.

در بیان تذهیب قبه علیه خورشید ظهور [۲]

در بیان تذهیب قبه علیه خورشید ظهور [۲]

«وَلَوْ لَمْ تَمْسِكْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ» [۲]. چون در اوانی که شهر طوس به حیطة تسخیر درآمد، رواق آستان آسمان فرش کرسی عرش حضرت رضویّه که به صَفّه «میر علی شیر» اشتها داشت با دو مناره منیر آن عرصه اِرم نظیر، بیمن همت خسرو گردون سریر زرانود گشته بود، در این ولا «۳» از عین ولا «۴» و حسن تولّا طبع همایون ذاهب «۵» بتذهیب «۶» گنبد عرش سای روضه علیه شاه نجف علیه أَلْف التَّحِيّه و التَّحِف «۷» که نجاف «۸» آستانش

معشر بشر را بشارت بخش نوید «لا تخف ممّا تخاف» (۹)، است، و مجاورین «۱۰» باب مستجارش «۱۱» را از ملاء اعلی تحف
«۱۲» بس نیایش

[۱]- ط، فلک.

[۲]- ط ... خورشید طلّیعه نجف اشرف پر نور.

(۱)- یعنی ماه حوت پایان می یافت و ماه حمل پیش می آمد.

(۲)- و اگر چه مس نکرده باشد آن را آتش، نوریست بر نور (از آیه ۳۵ سوره نور).

(۳)- هنگام. وقت (نف).

(۴)- ولاء، دوستی.

(۵)- رونده، مصمم. تصمیم گیرنده. متمم این وصف در ص ۵۴۱ سطر ۷ ح ۲۱ است.

(۶)- طلا اندود کردن.

(۷)- بر او باد هزار سلام و ارمغان.

(۸)- پاشنه در یا آنچه پیش در باشد از آستانه بالاین (رب).

(۹)- مترس از آنچه می ترسی. (۴)

(۱۰)- مجاور، همسایه. آنان که در زیارتگاهها سکونت جسته اند.

(۱۱)- زنهار خواه (رب).

(۱۲)- ج تحفه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۳۹

و ثنا إتحاف «۱». از رشک حلقه زرّین در گاهش حلقه بدر انور «۲» در کاهش است، و از پرتو شمس طارم فیض افزایش نور
شمس در افزایش. سدّه «۳» «۴» سیّبه اش سدّه «۵» سینه سپهر است، و آسمانه «۶» ایوانش سرکوب «۷» آسمان نیلی چهر.

چرخ بلند را گنبد «۸» از گنبد رفیعش میسّر نیست، و طوق مهر تابان با توغ [۱] «۹» طلایش همسر نه. سروری که به پنجه خورشید آسا در از ماه «۱۰» «خیبر» «۱۱» بر کند، بل اساس [۲] ماه «۱۰» و برج [۳] را از برج ماه «۱۲» برتر افکند. من قَاب قَابَا من طعام نواله أدرك لذات التّعیم «۱۳»، و من جام جاما من شراب عطائه شرب دنا

[۱]- ط، طوغ.

[۲]- یو، اساس. ندارد.

[۳]- ط، بروج.

(۱)- تحفه آوردن.

(۲)- قرص ماه.

(۳)- در خانه و درگاه (ر ب).

(۴)- بلند (ر ب).

(۵)- بیماری است که بینی استوار شود و صاحب آن نفس نتواند زد (ر ب) آنچه در مجرای اخلاط عضو ماند در پهلو یا سینه یا موضع دیگر.

(۶)- سقف خانه (برهان).

(۷)- حریف قوی و پرزور. طعنه و سرزنش (برهان).

(۸)- جست و خیز کردن (برهان).

(۹)- طوغ لفظ ترکی است بمعنی نشان فوج و طاء مبدل از تای فوقانی است (لغت نامه از غیاث. آندراج) محتملا، طوق.

(۱۰)- شهر. مملکت (ر ب).

(۱۱)- ناحیتی است در هشت فرسنگی مدینه براه شام مشتمل بر هفت قلعه و مزرعه ها و نخلهای بسیار. رسول (ص) بدانجا جنگی کرد که به غزوه خیبر معروفست و علی علیه السلام در آن جنگ مرحب جهود را کشت و قلعه را گشود (رجوع شود به تواریخ اسلامی حوادث سال هفتم هجری و رجوع شود به جلد اول جنایات تاریخ نوشته مصحح این کتاب).

(۱۲)- آسمان. اول.

(۱۳) - کسی که خورد قابی از طعام دهش او را، دریافت لذت های نعیم را.

(۱۴) - و کسی که طلب کرد پیاله ای از عطای او را آشامید خمی را که آمیختگی آن از تسنیم است. جمله آخر مأخوذ است (از آیه ۲۷ سوره مطفین).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۴۰

«ساقی کوثر» «۱» که هر که نشئه سلاسل «۲» حبّ سلاسلش «۳» دریابد شراب «کوثر» «۴» را کوثر «۵» سراب [۱] انگارد، و هر کس در عداد احباب جناب شریفش درآید، أهوال «۶»

احوال روز شمار «۷» را به چیزی نشمارد. «اسد الله الغالب» که ذریه طیبه اش را با شاکله «۸» مقدّسش مشاکلت «۹» فطریست، که «الشّبل یخبر عن الاسد» «۱۰»، و زمره شیعه اش را سطوت ضرغامی جبلی، که «کلّ شیعه یتأسّد» «۱۱».

بحصن تولّایش هر که قدم بهشت «۱۲»، بهشت بهشت سر فرونیآورد، و هر که خود را بشمع شبستانش فراش «۱۳» یعنی پروانه کرد، در فراش «۱۴» لحد «۱۵» از هول محسر «۱۶» محشر پروا نکرد. اَعْنی «۱۷» شمع صفّه صفا، و ولایت «۱۸»

[۱]- ط، شراب.

(۱)- لقب علی علیه السلام، است بدان جهت که آن جناب مؤمنان را در قیامت از حوض کوثر آب دهد (انت ... تذود عن حوضی. کنز العمال. کتاب فضائل (ص ۳۹۳ حدیث ۶۰۱۵).

(۲)- آب شیرین خوش و سرد (ر ب).

(۳)- ج سلسله، مجازا خاندان. اولاد.

اعقاب.

(۴)- جویی است در بهشت که از آن جمیع چشمه های بهشت جاری می گردد (ر ب).

(۵)- غبار بسیار بر هم نشسته (ر ب).

(۶)- ج هول، ترس (ر ب).

(۷)- رستاخیز. قیامت.

(۸)- صورت (ر ب).

فیه شاکل من ابیه، ای شبه (ر ب).

(۹)- مشابّهت (ر ب).

(۱۰)- شیر بچه از شیر آگاهی دهد.

(۱۱)- هر شیر بچه ای شیری می کند.

(۱۲) - بگذاشت، نهاد.

(۱۳) - ج فراشه، پروانه (ر ب).

(۱۴) - بستر.

(۱۵) - شکاف در جانب پهنای کور (اقرب الموارد) گور.

(۱۶) - ضد منظر. درون (ر ب).

(۱۷) - صیغه متکلم، قصد می کنم. در تداول. یعنی. مقصود.

(۱۸) - خطبه. ملک (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۴۱

ولایت «۱» را «شمعون الصفا» «۲»، و بیضاء «۳» روح ملت بیضا «۴»، و سلطان شهرستان

شهرستان ارتضا، و بهارستان خلافت را ربیع رابع «۵»، و جمال امامت را بهاء «۶» رابع «۷»؛ کمینه زائر مزار انورش لیث زائر «۸»، و پرند «۹» شراعیش «۱۰» شراع «۱۱» سفینه شرع زاهر «۱۲». من آب عنه فقد باد «۱۳». نائب مناب الرسول فی المبدأ و المعاد «۱۴» ضیغم منیع الغاب «۱۵»، علی عالی الألقاب «۱۶»، الّذی قصر عن قبه قصر مناقبه الأَطیاب أطناب الاطناب «۱۷». سید کونین را قاضی دین «۱۸» و قاضی «۱۹» دین، صلوات الله علیه إلى يوم الدّین «۲۰» گشته «۲۱»، بعد از ورود به «قزوین» ثقات «۲۲» غضیض الطرف «۲۳» و نظار «۲۴» شدید الناظر «۲۵» به انجام این امر خیر

(۱) - پادشاهی راندن. (ر ب).

(۲) - نام یکی از حواریون عیسی (ر ب). وصی حضرت عیسی (منتهی الآمال چاپ گراوری ج ۲ ص ۲۸۲).

(۳) - آفتاب (ر ب).

(۴) - مسلمانان.

(۵) - بهار فراخ آب و علف (اقرب الموارد)

(۶) - حسن (ر ب).

(۷) - شگفت آورنده (ر ب).

(۸) - شیر با غرش (ر ب).

(۹) - بافته ابریشمی (برهان).

(۱۰) - رمح شراعی، نیزه دراز و راست (ر ب).

(۱۱) - بادبان کشتی (ر ب).

(۱۲) - درخشان (از ر ب).

(۱۳) - کسی که بازگشت از او پس همانا هلاک گردید.

(۱۴) - قائم مقام پیغمبر در آغاز و انجام.

(۱۵) - شیر بیشه های بلند.

(۱۶) - علی بلند القاب.

(۱۷) - کسی که کوتاهست از گنبد کاخ مناقب (مایه های بزرگی) پاکیزه او طنابهای اطناب (دراز سخنی. دراز گفتاری. اصطلاح علم معانی. مقابل ایجاز).

(۱۸) - پرداخت کننده وام.

(۱۹) - داور.

(۲۰) - درود خدا بر او تا روز رستاخیز.

(۲۱) - متمم کلمه ذاهب رک ح ۵ ص ۵۳۸.

(۲۲) - ج ثقه، راستگو.

(۲۳) - آنکه دیده خود از حرام فروپوشد. (اقرّب الموارِد).

(۲۴) - ج ناظر.

(۲۵) - پاک از تهمت که پیری چشم نظر کند (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۴۲

مناظر «۱» مأمور ساختند.

دار علی العزّ و التّأيید مبناهما و للمکارم و العلیاء مغناها «۲» دار تباهی بها الدّنيا و ساکنها طرّا و کم کانت الدّنيا تمّناها «۳» من فوقها شرفات طال أدناها يد الثّریّا فقل لی کیف أقصاها «۴» انظر إلى القبّه الخضراء مذهبه كأثما الشّمس أعطتها محیّاها «۵» و لو رضینا [۱] مکیان البسط أعیننا لکم تبیق عین لنا إلیا فرشناها «۶»

[۱] - یتیمه: فلو رضیت.

(۱) - ج منظر بفتح اول و سوم و سکون دوم، جای نگریستن.

(۲) - خانه ای که بر ارجمندی و نیرو دادنست پایه آن، و برای مردمی و بلندی است اقامت در آن.

(۳) - خانه ای که می نازد بدان دنیا و ساکن آن همگی، و چه بسیار دنیا آرزوی آن را کرد.

(۴) - از فراز آن کنگره هایت (که) فخر کرد (جانب) فروردین آن دست ثریا را، پس بگو مرا چگونه است نهایت آن.

(۵) - بنگر به قبه خضراء (گنبد سبز) حالی که زرانود است، گویا خورشید بخشیده است به او چهره خویش را.

(۶) - و اگر راضی می شدیم به گستردن دیده های خود در جاهای گسترده، باقی نمی ماند برای ما دیده ای جز که گسترده باشیم آن را. از قصیده ابو الحسن صاحب البرید پسر عمه صاحب عباد (سلسله قصائد داریات. ر ک یتیمه الدهر ج ۳ ص ۴۵).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۴۳

و نذورات «۱» نیازمندانه برای محتاجین و محتاجین «۲» و مختصّین

بخصوصه «۳»، و مساکین «۴» ساکنین اماکن مقدّسات، و بار بیست حموله «۵» فرش بروضات مطّهرات فرستادند.

در بیان توجه عسکر دشمن شکر نادری کرت ثانی بجانب داغستان بعزم تأدیب لکزیه زشت عمل

در بیان توجه عسکر دشمن شکر نادری کرت ثانی بجانب داغستان بعزم تأدیب لکزیه زشت عمل

«أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» «۶». بعد از آنکه خدیو «کیومرث» شان «افراسیاب» قدر «جمشید» عزم «قارن» «۷» قرین «سکندر» در «دارا» رای بهرام بزم، با جند جندل «۸» دل «گستهم» «۹» سهم محراب «۱۰» حرب، و پهلوانان «سام» «۱۱» حسام «رستم» رسم «پولاد» «۱۲» ضرب، و یلان «یلان» «۱۳»

(۱) - در تداول فارسی زبانان ج جمع نذر.

(۲) - ج مجتاح، از بیخ برکنده.

(۳) - درویش.

(۴) - ج مسکین، مستمند.

(۵) - بارکش از شتر و خر و مانند آن (ر ب).

(۶) - آنها چون چهارپایانند بلکه ایشان گمراه ترند (از آیه ۱۷۸ سوره اعراف).

(۷) - پهلوانی بود در زمان رستم (برهان). یکی از خاندانهای بزرگ عهد اشکانی که در زمان ساسانیان نیز اهمیت داشتند.
(حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین).

(۸) - سنگ (ر ب).

(۹) - نام پسر نوذر بن منوچهر. و نام پسر گزدهم (برهان) و ر ک تعلیقات آقای دکتر معین بر این کلمه.

(۱۰) - بسیار جنگاور و دلیر (ر ب).

(۱۱) - پدر زال جد رستم.

(۱۲) - نام پهلوانی ایرانی. و نام دیوی مازندرانی و او را پولاد غندی می گفتند (از برهان).

(۱۳) - نام پهلوانی تورانی که بر دست بیژن کشته شد (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۴۴

صولت «یلان‌شان» [۱] «۱» ب‌أس «کشواد» «۲» فش «۳»، و گوان «۴» «کاموس» «۵» کان «ألوا» «۶» لوای «قلواش» «۷» وش، و جنگجویان «جویا» «۸» جنگ «چنگش» «۹» چنگ «بندوی» «۱۰»

بند، و گردان «گردگیر» «۱۱» گیر «فرشید» «۱۲» فر «هومان» «۱۳» مانند، وصف شکنان «پشنگ» «۱۴» شان «اشکبوس» «۱۵» بوس «۱۶» «گرگین» «۱۷» کین، و شیرافکنان «شیروی» «۱۸» رای «رویسن» «۱۹» کوپال «کوپال» «۲۰» زوبین «۲۱»، و مبارزان «زواره» «۲۲» زور «برزو» «۲۳» براز «۲۴» «فریبرز» «۲۵» برز «۲۶»، و بهادران «گرم» «۲۷»

[۱]- ط، یله شاد

(۱)- نام پهلوانی هم بود تورانی که بر دست بیژن کشته شد (برهان).

(۲)- نام پهلوان پایتخت کیکاوس (برهان).

(۳)- شبه. نظیر (برهان):

(۴)- ج گو بفتح اول، دلیر (برهان).

(۵)- نام مبارزی است کشانی و او پادشاه سنجاب بود (برهان).

(۶)- نام نیزه دار رستم (برهان).

(۷)- مقصود شناخته نشد.

(۸)- مقصود شناخته شد. (جوینده؟)

(۹)- نام مبارزی تورانی که به یاری افراسیاب آمد و رستم او را کشت (از برهان).

(۱۰)- نام مبارزی از خویشان پادشاه روس (از برهان).

(۱۱)- نام پسر افراسیاب.

(۱۲)- نام برادر پیران ویسه (برهان).

(۱۳)- نام برادر پیران ویسه (برهان).

(۱۴)- نام پدر افراسیاب (برهان).

(۱۵)- نام مبارزی کشانی که بمدد افراسیاب آمد و رستم او را کشت (از برهان).

(۱۶) - سختی (برهان). بؤس.

(۱۷) - نام پهلوانی ایرانی (برهان) پسر میلاد.

(۱۸) - نام پهلوانی ایرانی که در خدمت منوچهر شاه بود (از برهان).

(۱۹) - نام پهلوانی است ایرانی که داماد طوس و پسر پشنگ بود (برهان).

(۲۰) - نام مبارزی بود از خویشان پادشاه روس (برهان).

(۲۱) - زوپین. ژوبین نیزه کوچکی است که بر آن دو شاخ است (برهان).

(۲۲) - نام برادر رستم (برهان).

(۲۳) - پسر سهراب (حماسه سرائی در ایران ص ۲۸۹).

(۲۴) - بیرون آمدن برای جنگ (از ر ب).

(۲۵) - نام پسر

کیکاوس که در جنگ دوازده رخ بدست گلباد کشته شد (برهان).

(۲۶) - قد و قامت (برهان).

(۲۷) - برادر اعیانی اسفندیار.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۴۵

رزم «گرازه» «۱» گراز «۲» «البرز» «۳» گرز، و «رَبِّ شَدَّ فِي الْكَرْزِ» «۴»، از «قزوین» بسمت «شیروان» نهضت نموده قلعه شامخه «شماخی» «۵» را مقرّ جند «شماخ» «۶» شوکت شوامخ «۷» شکوه ساخت، و بنوک نیزه و زوبین. دلیران «کیوان» «۸» نبرد «گیو» «۹» توان، و گوان «اکوان» «۱۰» مهابت نیو «۱۱» نوان «۱۲»، که هریک «جهن» «۱۳» جهان و سر آمد اکوان «۱۴» بودند، حرق «۱۵» در جوسق «۱۶» رویین در انداختند. چون حضرتش فریدون فر و هوشنگ هوش بود، و لشکرش «قارن» قرین «و بیژن» اوژن «۱۷»، بدفع خصم «سیاوش وش، زمین را با زجّ «۱۸» زجّ «۱۹» سنان زره «۲۰» گردانید، و از آنجا با صولت گشتاسبی و سطوت گرشاسبی و هیبت لهراسبی، باد پایان «۲۱» آذر گشت «۲۲» را از

(۱) - نام پهلوانی ایرانی که در جنگ دوازده رخ سیامک را کشت (برهان).

(۲) - خرامیدن در کارزار (برهان).

(۳) - نام پهلوانی (برهان).

(۴) - چه بسا دویدن که در خرجین بود. منشأ این مثل کره اسبی است که آن را پس از تولد در خرجین نهادند و براه بردند و وجه این مثل باختلاف روایت شده (رک جمهره اللغه. مجمع الامثال).

(۵) - قصبه شیروان است از اقلیم پنجم. (نزهه القلوب ص ۹۲).

(۶) - نام یکی از پهلوانان ایرانی ... (برهان).

(۷) - جبال شوامخ، کوههای بلند (ر ب).

(۸) - نام ستاره زحل (برهان).

(۹) - نام پسر گودرز (برهان).

(۱۰) - نام دیویست که رستم

را بدریا انداخت و هم بدست رستم کشته شد (برهان).

(۱۱) - پهلوان. دلیر (برهان).

(۱۲) - آگاه. هوشیار (برهان). (توان؟).

(۱۳) - نام پسر افراسیاب (برهان).

(۱۴) - ج کون، عالم.

(۱۵) - سوزندگی سوختن.

(۱۶) - کوشک.

(۱۷) - اوژنیدن، افکندن، اوژندیدن (برهان).

(۱۸) - آهن بن نیزه (ر ب).

(۱۹) - بن نیزه (ر ب).

(۲۰) - مشبک. سوراخ سوراخ. و در آن ایهامی است به (زره) خویشاوند افراسیاب که در کشتن سیاوش کوشید.

(۲۱) - ج بادپا، اسب.

(۲۲) - آذر گردش، تندرو، همچون آذر.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۴۶

راه «شاه داغی» «۱» البرز که آوازه رفعتش چون «کوه قاف» آفاق را فرو گرفته مانند برق بهاری تیز، و بسان ابر کوهساری به کوه نوردی قطره زن و عرق ریز ساخته برهنمایی قائد بخت از معابر سخت «۲» و مراتج «۳» سخت و جبال پردرخت به قلعه مقصود رخت کشید، و چون همای رایت عقاب پیکر، سایه وصول بر حافات «۴» «غازی قموق» «۵»، افکند، «شمخال» و «سرخاب» و «اوسمی» که در غفل «۶» غفلت و هیره «۷» حیرت و مجهل «۸» جهل و تیه تبه روزگاری روزگار می گذرانیدند، از انقیاد کاشح «۹» نشده به سده قانیه تشریف جستند، و مستظل «۱۰» ظل دارف «۱۱» و مستفیض از استلثام «۱۲» آستان شارف «۱۳»، و مترووی «۱۴» از شوارف «۱۵» شرائف «۱۶» و ذوارف «۱۷» عوارف «۱۸» گشتند، و از آنجا بجانب «آوار» «۱۹» که در منتهای «داغستان» «۲۰» بحدود

(۱) - ظاهراً شاه کوه مقصود است. آخرین قسمت کوه البرز (جغرافیای طبیعی کیهان ص ۴۲).

(۲) - باریک از هر چیزی (ر ب).

(۳) - ج مر تاج بکسر اول و سکون دوم، راه

تنگ (ر ب).

(۴) - ج حافه، کنار رود (لغت نامه از مهذب الاسماء).

(۵) - قاضی قوموق، از بخشهای دهگانه داغستان (قاموس الاعلام ترکی).

(۶) - زمین مانده که در آن نشان عمارت نباشد (ر ب).

(۷) - زمین آسان نرم (ر ب).

(۸) - زمین بی کوه و نشان که در آن کسی راه نیابد (ر ب).

(۹) - دشمنی پنهان دارنده، متفرق. پراکنده (ر ب).

(۱۰) - سایه خواهنده. سایه طلبنده.

(۱۱) - سایه افکننده (از ر ب).

(۱۲) - از ماده (لثم) این باب و بمعنی بوسیدن دیده نشد.

(۱۳) - عالی مرتبه (از ر ب).

(۱۴) - سیراب.

(۱۵) - خم می و مانند آن (ر ب).

(۱۶) - ج شریفه (کنز اللغات).

(۱۷) - آبهای روان (لغت نامه).

(۱۸) - ج عارفه، نیکوئی (ر ب).

(۱۹) - از بخشهای دهگانه داغستان (قاموس الاعلام ترکی).

(۲۰) - از جمهوریهای روسیه شوروی در قفقاز در امتداد دریای خزر و به وسعت ۱۳۱۲۴ کیلومتر مربع است. جمعیت آن طبق

سرشماری ۱۹۴۱ بالغ بر ۹۳۰۵۲۷ تن بوده است (و بستر).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۴۷

«چرکس» «۱» متصل [۱] و به صفت «وَ كَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ» «۲» اشتهال داشت، رکاب عنان سای «۳»، و عنان آسمان فرسای، جنبش یافت. مقارن آن، حریف خریف «۴» حریف «۵» مزاج، با اینکه در چارسوی «۶» فصول اربعه، عقرب «۷» میزان «۸» را از کف و سنگ تعدیل از کفه نهشته بود «۹»، بازار معامله را سرد کرده حمل «۱۰» از آسمان باریدن گرفت. زال چرخ «۱۱» از ظهور صورت [۲] بهمین «۱۲» کمان رستم «۱۳» کشیده اظهار صولت بهمینی می کرد، و روی زمین پیش از وصول موسم اسفندار «۱۴» «اسفندیار» آسا شروع برویین تنی «۱۵». «پلنگر»

[۱]- ط، اتصال که.

[۲]- یو، سوءت. ط، موت.

(۱)- چرکستان، از بلاد قفقاز در قسمت غربی سلسله جبال قفقاز و مساحت آن در حدود ۷۰۰۰۰ کیلومتر مربع است (از لغت نامه).

(۲)- و می تراشیدند از کوهها خانه ها حالی که ایمن بودند (آیه ۸۲ سوره حجر).

(۳)- ابر (ر ب) عنان سای، صفت رکاب.

(۴)- پاییز.

(۵)- تند زبان گز (ر ب). سوزناک. گزنده (از سرما).

(۶)- چهار سوق. بازار.

(۷)- نام برج هفتم از دوازده برج. ماه دوم پاییز مطابق با مهر ماه کنونی.

(۸)- ترازو. و نام ماه اول پاییز.

(۹)- یعنی هنوز فصل پاییز از نیمه نگذشته بود و نمی بایست هوا سرد شود (چون متعارف چنانست که آثار فصل بعدی پس از گذشتن ۴۵ روز از فصل پیشین آشکار شود چنانکه پس از گذشتن یک ماه و نیم از بهار هوا رو به گرمی می رود و پس از گذشتن یک ماه و نیم از تابستان هوا خنک می شود).

(۱۰)- ابر بسیار آب (ر ب) و نیز نام ماه اول بهار.

(۱۱)- اضافه تشبیهی.

(۱۲)- نام ماه یازدهم از سال و در آن ایهامی است به بهمن ابن اسفندیار.

(۱۳)- قوس و قرح.

(۱۴) - ماه دوازدهم سال.

(۱۵) - مقصود یخ بستن زمین و نشستن برف است بدان.

(۱۶) - نام پادشاه زاده زنگیان بود و در میدان بدست سکندر کشته شد. و بفتح اول هم گفته اند (برهان).

(۱۷) - اضافه، مشبه به (پلنگر) بمشبه.

(۱۸) - اضافه موصوف به صفت، سیاه سپید.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۴۸

پلنگینه «۱» پوش به تنمر «۲» پرداخت، و «بارق بربری»

«۳» برق «۴»، ابرق «۵» براق «۶» سیر فلک را به لجام زر [۱] و رکاب سحاب آراسته بیارق «۷» براق بر افراخت.

و بارقه لاحت عشاء فأمطرت سحیقا من الکافور فی کلّ معطف «۸» فمن غصن بالثلج فیها متوجّ و آخر یضحی فی جلید مشنّف «۹» سایه ابر بیش از ابر «۱۰» نیش زن جان گردید، و باران «عقرب» زیاده بر عقرب حیران «۱۱» لادغ «۱۲» و لاذع «۱۳» قلوب حیران. پیکان آبدار قطرات هطل «۱۴»، چون خدنگ آتشبار کمات «۱۵» بطل «۱۶» از درع «۱۷» و مغفر «۱۸»

[۱]- یو، ابر.

(۱)- لباس جوشنی که از پوست پلنگ کنند (ر ب).

(۲)- خشم گرفتن. زشت خوی شدن. پلنگی نمودن (ر ب).

(۳)- نام پهلوانی از لشکر اسکندر (حواشی).

(۴)- اضافه مشبه به بمشبه.

(۵)- آنچه در آن سیاهی و سپیدی باشد (ر ب) ابلق. در این صورت صفت جای موصوف نشسته است: اسب ابرق.

(۶)- نام ستور که رسول (ص) در شب معراج بدان نشست (ر ب).

(۷)- ج بیرق (نف).

(۸)- و بسا برقی که درخشید شامگاهان پس بارانید سوده شده از کافور در هر کنار.

(۹)- پس بسا شاخه ای که در آن (باغ) از برف تاج بتارک بر نهاده است و شاخ دیگر که ظاهر می شود گوشواره نهاده از یخ.

(۱۰)- ج ابره بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم، سوزن (ر ب).

(۱۱)- ج حائر، جای پست (ر ب)

(۱۲)- گزنده (ر ب).

(۱۳)- سوزنده (ر ب).

(۱۴) - پی در پی ریزان (اقرب الموارد).

(۱۵) - ج کمی بفتح اول و کسر دوم و تشدید یاء، دلاور (رب).

(۱۶) - دلاور (رب).

(۱۷) - زره.

(۱۸) - زره که زیر کلاه پوشند (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۴۹

در گذشت، و در نوک ناوک «۱» نیازک «۲» نمون نیزه گذاران، آب مانند آتش فسرده گشت.

قد أجمد الخمر فی کانون کلّ قدح و أجمد الجمر فی الکانون حین قدح «۳» فالثلج قطن علیک السحب تندفه و الجوّ یحلجه و القوس قوس قزح «۴» جوّ هوا برد «۵» برد «۶»، برد قاقم «۷» بر دوش کشید، و زمانه از شدت سرما بر پوستین روباه زرد «۸» خزید. در اندام جمادات از جمده «۹» قشعیره «۱۰» عیان شد، و کره نار از بیم افسردگی در جامه چرخ سنجابی «۱۱» نهان.

نثر السّحاب من الهواء دراهما و کسی الجبال من الحواصل ملبسا «۱۲» و الرّیح بارده الهبوب كأنّها أنفاس من عشق الحسان فأفلسا «۱۳»

(۱) - تیر کوچک (برهان).

(۲) - ج نیزک بفتح اول و سوم و سکون دوم، نیزه کوتاه (اقرّب الموارد).

(۳) - همانا فسرده شد شراب در مرکز هر قدحی و خاموش شد آتش در آتشدان هنگامی که افروخت.

(۴) - پس برف پنبه ایست می زند آن را بر تو ابرها و هوا از پنبه دانه بیرون می کند آن را و کمان، رنگین کمانست.

(۵) - مرکب از به - بخاطر برای + رد - برگرداندن.

(۶) - سرما.

(۷) - پوستی باشد سفید و به غایت گرم می باشد و مردمان اکابر پوشند (برهان) نوعی از چارپایان از تیره سموریان است (حاشیه برهان مصحح دکتر معین).

(۸) - روباه زرد، آفتاب (برهان).

(۹) - برف و آب منجمد (ر ب).

(۱۰) - فراخه (لرزه) (ر ب).

(۱۱) - بمانند سنجاب. سنجاب گون.

(۱۲) - پراکنده ابر از هوا در هم‌مهایی و پوشید کوهها از

حواصل ها پوششی.

(۱۳)- و باد سرد است در وزیدن گویا آن دمه‌های کسی است که عاشق شده است نیکو صورتان را پس درویش شده است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۵۰

آثار [۱] ثلوج «۱» از نزول ثلوج «۲».

كَانَ صَقِيعَ الْأَرْضِ مَا جَصَّصَتْ بِهِ عَلَى الْأَرْضِ قَطْنَ أَوْ دَقِيقَ مَغْرِبِلٍ «۳» یکباره از طبایع کناره جست، و دم سردی هوا لشکریان را به ترانه

فِيَا رَبِّ إِنَّ الْبَرْدَ أَصْبَحَ كَالْحَا وَ أَنْتَ بِحَالِي عَالِمٌ لَا تَعْلَمُ «۴» فَإِنْ كُنْتَ يَوْمًا مَدْخُلِي فِي جَهَنَّمَ فَفِي مِثْلِ هَذَا الْيَوْمِ طَابَتْ جَهَنَّمَ «۵»
تر زبان ساخت [۲].

چرخ پوشیده سر خویش بسنجا سحاب در پس پرده شده مهر جهانتاب مقیم اثر از آتش سوزنده چنان شد باطل کاندران گشت عیان معجزه ابراهیم گر برافشانده شدی سوی هوا باده و آب آمدی باز یکی لعل و یکی در یتیم و در ایام توقف در «آوار» «۶» در یومی ممطر «۷» که نسیم خنک از تیغ

[۱]- ط، و آثار.

[۲]- ط اضافه دارد: بیت.

(۱)- آرام گرفتن (ر ب).

(۲)- ج ثلج، برف.

(۳)- گویا پشک های (آنچه بر زمین افتد مانند برف) زمین، آنچه بدان اندوده شده است، بر زمین پنبه است یا آرد غربال شده.

(۴)- پس ای پروردگار همانا سرما چهره خود را ترش کرد و تو بحال من دانایی بی آنکه ترا آموخته باشند.

(۵)- پس اگر تو روزی در می آوری مرا در دوزخی پس درمانند این روز گواراست دوزخ.

(۶)- ر ک ح ۱۹ ص ۵۴۶

(۷) - بارانی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۵۱

جنگ برنده تر و بخت‌نویز «۱» از خنگ [۱]

فولاد چنگک یلان جهنده تر، و بختوه «۲» از شیر عرین [۲] «۳» غرنده تر بود، فوجی از «لکزیه آوار» أمطهرم الله «۴»، در عین صاعقه و تقاطر «۵» أمطار «۶» کار بند تقطّر «۷» و تمطّر «۸» گردیدند.

در أغوار «۹» پربرف و قارات «۱۰» قوراء «۱۱» شگرف «۱۲» و أوعار «۱۳» و اوصار «۱۴» حدید الطّرف [۳] «۱۵»، بر غار «۱۶» غیور و جزایر چیان «۱۷» لشکر منصور غارهم الله بمطر «۱۸» در آویختند، و در آن هوای قارّ «۱۹» قارا «۲۰» سرد «۲۱» درع جلادت نموده تگرگ گلوله فروریختند، و بحملات سرد «۲۲» گرم نبرد گشته جمعی را با مرهفات «۲۳» آبدار بوارد «۲۴»، ابدان سرد کردند.

[۱]- ط: خنگ خانگ.

[۲]- ط، غرین عرین.

[۳]- ط، حدید التطرف.

(۱)- و بفتح اول و سوم و چهارم نیز، برق (برهان).

(۲)- و بفتح اول نیز، رعد (برهان).

(۳)- بیشه (ر ب).

(۴)- عذاب رساند خدا بر ایشان.

(۵)- مص باب تفاعل، پیاپی قطره آمدن.

(۶)- ج مطر، باران.

(۷)- آماده شدن کارزار را (ر ب).

(۸)- بر همدیگر پیشی گیران آمدن اسبان (ر ب).

(۹)- ج غور بفتح اول، زمین نشیب (ر ب).

(۱۰)- ج قاره، زمین که در آن سنگریزه های سیاه باشد (ر ب).

(۱۱) - وسیع (رب).

(۱۲) - بزرگ و سطر (برهان).

(۱۳) - ج و عر بفتح اول و سکون دوم، دشوار. خلاف سهل (رب).

(۱۴) - ج اوصر بفتح اول و سوم و سکون دوم، زمین بلند (از رب).

(۱۵) - تیز کرانه.

(۱۶) - لشکر (رب).

(۱۷) - رک فرهنگ لغات.

(۱۸) - بفراخ سالی و ارزانی و باران رساند خدا آنان را (از)

(رب).

(۱۹) - خنك (رب).

(۲۰) - همگی. کلا. (حواشی) مأخذ دیده نشد.

(۲۱) - زره بافتن (رب).

(۲۲) - پی در پی (رب).

(۲۳) - ج مرهف شمشیر تنک (رب).

(۲۴) - سردکننده.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۵۲

هم یوم ذی قار و قد حمس [۱] الوغی خلطوا لهاما جحفلا [۲] بلهام «۱» ضربوا بنی الاحرار یوم لقوهم بالمشرفی علی صمیم الهام «۲» پس به علت این دو امر متوارد که از پرده تقدیرات ربّ قدیر روی نمود، موکب والا- از «آوار» بصوب انصراف تصوّب «۳» جست «استعجلت قدیرها فامتلت» «۴»، و در عرض راه خبر سانحه «قراقیطاق» «۵» نیز ضمیمه علت گردید.

توضیح این مقال آنکه در حینی که «غازی قموق» مستقرّ جلال بود، بمضمون «أول الحجامه تخدیر القفا» «۶» امر معلی «۷» بنفاد پیوست که «سرخاب» و «اوسمی» فوجی گران از «لکزیّه» را در زمره چاکران رکاب انتظام دهند. ایشان در ازاء [۳]

[۱]- تمام نسخ و مجمع الامثال چاپ تهران، خمش.

[۲]- همه نسخ و مجمع الامثال چاپ تهران، جحفل.

[۳]- ط، ایذاء.

(۱)- آنان روز ذی قار (از اعظم ایام عرب است و این روز عرب در جنگ بر عجم پیروز شد) که سخت شده بود کارزار، آمیختند لشکر انبوه بسیار را به لشکر بسیار.

(۲)- زدند آزادگان (ایرانیان) را روزی که دیدار کردند آنان را به شمشیرهای مشرفی بر میان سرها (از بکیر بن اصم یکی از مردم قیس بن تغلبه است (رک مجمع الامثال)).

(۳) - آمدن از بالا بشیب (ر ب).

(۴) - قدیر گوشت پخته در دیگ بود و امتلال نهادن گوشت است در خاکستر گرم، و این

مثل برای کسی زنده که شتاب کند و به پاره از مراد خود برسد و پاره ای دیگر از او فوت شود (مجمع الامثال).

(۵) - این نام در تاریخ شیروان و داغستان (نسخه خطی کتابخانه ملی) همه جا قیطاق آمده. این نسخه اطلاعات سودمندی درباره داغستان در بر دارد و دوست فاضل من آقای سید عبد الله انوار بنده را بدان راهنمایی فرمودند. از لطف ایشان سپاسگزارم.

(۶) - منتهی الارب (امثال مولدین).

(۷) - بلند، بزرگ.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۵۳

و حذاء «۱» تخفیف این امر، ادای خراج کامل، ذمام «۲» ذمامه «۳» ساخته [۱] از موقف اعلی بجواب «فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا» مجاب گشتند؛ «۴» «قَالَ أْتَمَدُّونَ بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ» «۵». آن جماعت اگر چه بظاهر تظاهر بخلوص باطن کردند، اما به حقیقت از فرمان مزبور قلوب طوائف رمان، و زان «۶» امر باد توخس وزان. «الخنفساء اذا مسيت ننتت» «۷»، و «اوسمی» شیطان سچی «۸» شیطان «۹» سچی «۱۰» را در همان وهله نخستین، وهله «۱۱» و هول قوی بر قوی طاری شد، و از آنجا که مزاج گوگردان «۱۲» را شم «۱۳» نافع «۱۴» سم نافع «۱۵» است، لطیم «۱۶» لطیمه «۱۷» این دولت مستطاب، «كما يضّرّ رياح الورد بالجعل» «۱۸» لطمه زن دماغش، و فیحان «۱۹» ریحان این شوکت [۲] فلک

[۱] - ط، ساحت.

[۲] - ط، دولت.

(۱) - برابر. مقابل.

(۲) - حق. واجب (لغتنامه)

(۳) - ذمه (لغتنامه)

(۴) - پس هرگز پذیرفته نشود از ایشان پر زمین زر (از آیه ۸۵ سوره آل عمران)

(۵) - گفت آیا مدد می کنید مرا بمال پس آنچه

داد مرا خدا بهتر است از آنچه داد شما را (از آیه ۳۶ سوره نمل).

(۶) - و از آن

(۷) - خیزدوک چون پیسوده شود بدبوی گرداند، برای کسی مثل زند که در نهادش خباثت بسیار بود گویند از او جستجو مکنید که بمعایب خود شما را آزار دهد (از مجمع الامثال).

(۸) - خو. (ر ب)

(۹) - بدخوی سخت دل. (ر ب)

(۱۰) - سرشت (ر ب).

(۱۱) - ترس (ر ب).

(۱۲) - گوگردانک. جعل. سرگین گردانک

(۱۳) - بوییدن.

(۱۴) - چنین است در نسخ و معنی دیگر جز وصفی (سودمند) برای آن دیده نشد و گمان ندارم معنی وصفی مقصود باشد. شاید تحریفی از (نافه) است.

(۱۵) - زهر کشنده بالغ در سمیت (ر ب).

(۱۶) - هر خوش بوی که ما بین چشم و گوش مالند (ر ب).

(۱۷) - مشک و طبله مشک (ر ب).

(۱۸) - چنانکه آسیب می رساند بویهای گل به گوه گردانک.

(۱۹) - دمیدن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۵۴

سدا ب «۱» «۱» «أبغض من ریح السذاب إلى الحیات» «۲» ناملایم مزاج حیاتش گشته رأی پلید و طبع بلید «۳» را از منهج «۴» صواب انحراف داده بمضمون «إن لم تغلب فاخلب» «۵»، و کاء «۶» حقائق «۷» حقائق «۸»، و رباط «۹» جراب «۱۰» حراب «۱۱» و مکائد «۱۲»، و دراب «۱۳» رباط «۱۴» تجادع «۱۵» و رتاج «۱۶» مخادع «۱۷» تخادع «۱۸» گشود، و بستاوه [۲] «۱۹» ایستاده در مقام کین مکن گشت، و بوسیله توزیع چریک توزیع «۲۰» صورت تسویل «۲۱» در مشیمه قلب دمیم «۲۲» ذمیم «۲۳» شیمه

کرده فوجی از جنود رکابی را برای تقدیم امر معهود از خدمت والا بر گرفته بجانب

«قراقیطاق» منحرف شد، «وَ لَكِنَّ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ

[۱]- یو جمله فلک سداب را ندارد.

[۲]- یو، ندارد.

(۱)- قوت و توانایی (برهان).

(۲)- ناخوش تر از بوی سداب (گیاهی است بدبو که برای گریزانیدن حشرات بکار رود. برهان). برای ماران (ر ک مجمع الامثال).

(۳)- کند (ر ب).

(۴)- راه پیدا و گشاده (ر ب).

(۵)- اگر پیروز نتوانی شد بخدعه دست زن. (اقراب الموارد: اذا ...)

(۶)- بند سر مشک و جز آن (ر ب).

(۷)- ج حقیقه، باردان (ر ب).

(۸)- ج حقد بکسر اول و سکون دوم، کینه (ر ب).

(۹)- آنچه بوی بندند ستور و مشک و جز آن را (ر ب).

(۱۰)- انبان (ر ب).

(۱۱)- فساد دین (ر ب) فساد.

(۱۲)- ج مکیده، بدسگالیدن (ر ب).

(۱۳)- ج درب، دروازه فراخ (ر ب).

(۱۴)- مهمانسرای (ر ب).

(۱۵) - خصومت کردن (ر ب).

(۱۶) - در بزرگ که بر آن در کوچک باشد (ر ب).

(۱۷) - ج مخدع بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم، خانه کلان. گنجیه (ر ب).

(۱۸) - خود را فریب خورده وانمودن و نبودن (ر ب).

(۱۹) - و بکسر اول نیز، مکر و فریب (برهان).

(۲۰) - صورت کردن جنین را در شکم (ر ب).

(۲۱) - بی راه کردن شیطان کسی را (ر ب). گمراهی.

(۲۲) - حقیر و زشت

(۲۳) - نکوهیده (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۵۵

يَتَمَطَّى «۱» و بأشطان «۲» شیطنت تمسك جسته به مصدوقه «۳» «لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ» «۴» رقاق «۵» رقراق «۶» رَقِيه «۷» نوشت، و اوراق [۱] «۸» رقوق «۹» مخالفت بمداد

جهل مرگب نوشت. ضلّ و عصی «۱۰» «وقش له العصا» «۱۱». هنوز روسیاهی سابق را نشسته بود که در موقف ماذقت «۱۲» نشسته رقوش «۱۳» و نقشه «۱۴» از طبع مبرقش «۱۵» برقشه «۱۶» کرد، یعنی باز در [۲] خذلان به رویش بازگشت، و از بازگشت «۱۷» بازگشت «۱۸». «تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ» «۱۹»، و با خشخاش «۲۰» و خویش «۲۱» و خاش «۲۲» خویش خشاش «۳» «۲۳» خشم و خشونت و خشک مغزی

[۱]- ط، و رفوق اوراق.

[۲]- یو، یعنی مار در خذلان ... ط، یعنی بار دیگر در ...

[۳]- ط، خشخاش.

(۱)- و لیکن تکذیب کرد و روی گردانید سپس رفت بسوی کسان خود (و در رفتن) می خرامید (آیات ۳۲-۳۳ سوره القیامه).

(۲)- اشطان ج شطن بفتح اول و دوم، رسن دراز (ر ب).

(۳)- راستی (ر ب). مصداق.

(۴)- اگر برگردانیده می شدند هر آینه بازمی گشتند بدانچه بازداشته شده بودند از آن (از آیه ۲۸ سوره انعام).

(۵)- ج رقه بفتح اول و فتح و تشدید دوم، هر زمین بر لب رود که آب درآید بروی در وقت مد سپس آن فرورود (ر ب).

(۶)- درخش سراب و درخش هر چیزی (ر ب).

(۷)- بندگی.

(۸)- طی کرد.

(۹)- ج رق بفتح اول و تشدید دوم، پوست تنک از آهو و جز آن که بر وی نویسند (ر ب).

(۱۰)- گمراه شد و نافرمانی کرد.

(۱۱)- آشکار کرد برای او دشمنی را (از مجمع الامثال).

(۱۲) - دوستی منافقانه (از ر ب).

(۱۳) - ج ر قش بفتح اول، نگاشتن و نگارین کردن چیزی را (ر ب).

(۱۴) - در تداول، خیال فکر.

(۱۵) - آمیخته.

مخلوط (ر ب).

(۱۶) - رنگ برنگ گردانیدن (ر ب).

(۱۷) - توبه کردن. برگشتن.

(۱۸) - منصرف شد.

(۱۹) - اینست این هنگام بازگشتنی بازیان (از آیه ۱۲ سوره النازعات).

(۲۰) - مردم با سلاح و زره (ر ب).

(۲۱) - نزدیکان و خویشاوندان.

(۲۲) - کسی که محبت بافراط داشته باشد (برهان) دوست.

(۲۳) - چوب که در بینی شتر کنند (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۵۶

از روی انفت «۱» و خودبینی بر بینی ناقه خاطر «۲» نموده بضروب تضریب؛ ضروب «۳» اجناد جلادت پیشه را در بیشه غلب «۴» اثیث «۵» و مغائیل «۶» کثیث «۷» نشانه نشابه «۸» تزویر ساخت. «كَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ» «۹»، و باغتصاب «۱۰» روائع «۱۱» و ضائع «۱۲»، و ضوائع «۱۳» و بضاعات و بواضع «۱۴» تقویت یافته [۱] مکنت موفور باین نیرنج «۱۵» بی رنج بدست آورد «وَمَكَّرُوا مَكْرًا كُبَارًا» «۱۶»

و إِذَا الذَّنَابُ اسْتَنْجَجَتْ لَكَ مَرَّةً فَحَذَارِ مِنْهَا أَنْ تَعُودَ ذُنَابًا «۱۷» فَالذَّنْبُ أَحْبَبُ مَا يَكُونُ إِذَا بَدَأَ مَتَلْبَسًا بَيْنَ النَّعَاجِ إِهَابًا «۱۸»

[۱] - ط، یافت.

(۱) - ننگ داشتن (ر ب).

(۲) - اضافه مشبه به بمشبهه.

(۳) - ج ضرب بفتح اول، مرد رسا و چست و چالاک (از ر ب).

(۴) - ج غلباء، مرغزار بسیار و درهم درخت (ر ب).

(۵) - انبوه شده و پیچیده با هم (ر ب).

(۶) - ج مغیال بکسر اول، درخت درهم پیچیده شاخ برگ دار سایه افکن (ر ب).

(۷) - انبوه و سطر.

(۸) - یکی تیر (ر ب).

(۹) - کافر شدند پس اسلام آورد نشان (از آیه ۷۵ سوره توبه).

(۱۰) - بستم گرفتن چیزی را (ر ب).

(۱۱) - ج رائع، بشگفت آورنده کسی را از حسن و

جمال (ر ب).

(۱۲) - ج وضعه، رخت و بار (ر ب).

(۱۳) - شتران لاغر اندام کم گوشت (ر ب).

(۱۴) - ج باضع، شمشیر بران. ج باضعه، گله بزرگ از گوسفندان (ر ب).

(۱۵) - نیرنگ.

(۱۶) - و مکر کردند مکر کردنی بزرگ (از آیه ۲۱ سوره نوح).

(۱۷) - و گاهی که گرگان گوسفندی کنند برای تو یک بار پس پرهیز از آنها که باز گردند به گرگی.

(۱۸) - پس گرگ پلیدتر چیزی بود آنگاه که درآمد بین گوسفندان درحالی که آمیخته (پوشیده) باشد پوستی ناپیراسته را.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۵۷

اگر چه از «داغستان» عزیمت جانب «روم» روم «۱» ضمیر والا بود، اما بعد از آنکه «اوسمی» زال «۲» خصال، زال زواله «۳»، با دولت بی زوال اظهار مجادعه «۴» و مخادعه کرده حابل «۵» حبائل «۶» حیل وری [۱] شد. این واقعه هائل «۷» حائل «۸» راه مرام گشته سفر «روم» را موقوف و همت بانتقام اعداء خانگی مصروف داشته خارج «دربند» را مقرّ موبک نصرت پیوند ساختند.

«رَبِّ حَيْثُ مَكِيثُ» «۹» و تا منتهای مساکن [۲] اهل فساد علی الخصوص «اوسمی»، خصوص «۱۰» مخصوص و محیص «۱۱» ممحوص «۱۲» «كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ» «۱۳»، دزهای [۳] محکم و در بندهای «۱۴» مدعم «۱۵»، و ایادآباد «۱۶»، و حصون «۱۷» قوی بنیاد به معماری همت بلند، افراشته و بهر معقلی «۱۸» جحفلی «۱۹» به محافظت گماشته مقرر داشتند که هرکس رفع کلبه «۲۰» شتارا [۴]، کلبه و سرایی

[۱] - ط، حیل وری.

[۲] - ط، مساکن.

[۳] - یو، و دزی

[۴] - یو، جمله کلبه ... را ندارد.

(۱) - خواستن. جستن (ر ب).

(۲) - پیر فرتوت (برهان) عجوزه. پیر زن.

(۳) -

هلاک باد. ازال الله زواله، هلاک گرداند (خدا) او را (ر ب).

(۴) - خصومت (ر ب).

(۵) - دام گسترنده.

(۶) - ج جبل، ریسمان.

(۷) - ترسناک.

(۸) - مانع

(۹) - چه بسا شتابنده ای که درنگ کننده است (ر ک مجمع الامثال).

(۱۰) - ج خص بضم اول و تشدید دوم، خانه از نی و خانه ای که از چوب مسقف بود (ر ب).

(۱۱) - جای گریز و جای برگردیدن (ر ب).

(۱۲) - استوار (از ر ب).

(۱۳) - گویا ایشانند بنائی استوار ساخته شده (از آیه ۴ سوره صف).

(۱۴) - گذرگاه.

(۱۵) - تکیه کرده بر ستون

(۱۶) - پناه جای (ر ب).

(۱۷) - ج حصن، قلعه.

(۱۸) - پناه جای (ر ب).

(۱۹) - جحفل، لشکر عظیم (ر ب).

(۲۰) - سختی. سختی سرما (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۵۸

از چوب و نی مرتب ساخته یاغلاف «۱» سیوف «۲» و اعتلاف «۳» ستور و ایرغاد «۴» عجاف «۵» و ضوامر «۶»، و امراج «۷»

سواهم «۸» و سوائم «۹»، و اسمان «۱۰» اسبان، و اشتیار «۱۱» اشتران، و استیار «۱۲» استران، و استجمام [۱] «۱۳» دراز گوشان کوشند.

پس در آن مکان مستدرک ملزومات تشتی «۱۴» و مشغول تدارک اسباب عیش بارد «۱۵» گشتند، تا ریح «۱۶» شتوی «۱۷» کافور رباحی «۱۸» بر کلالة «۱۹» کاکل گل و لاله ریخت، و بخور مجمر در آن عنبره الشتاء «۲۰» عنبر شحری «۲۱» و عود قماری «۲۲» و مشک داری [۲] «۲۳» بر هوا آمیخت. دلبران سمر اللون «۲۴» از قاقم «۲۵»

[۱]- یو، ندارد.

[۲]- یو، دارائی.

(۱)- غلاف کردن (ر ب).

(۲)- ج سیف، شمشیر.

(۳)- علف دادن.

(۴)- بر سر خود به چرا

گذاشتن (ر ب).

(۵) - ج عجفاء، لاغر (ر ب).

(۶) - ج ضامر، باریک اندام لاغر (ر ب).

(۷) - چرانیدن (ر ب).

(۸) - شتران لاغر از سفر کردن (ر ب).

(۹) - ج سائمه، چرنده (ر ب).

(۱۰) - فربه شدن (ر ب).

(۱۱) - فربه شدن ستور (ر ب).

(۱۲) - خوار و بار داشتن. خوار و بار آوردن (لغت نامه) (۴)

(۱۳) - ماندگی افکندن (ر ب).

(۱۴) - به جایی در زمستان اقامت کردن (ر ب).

(۱۵) - عیش بارد، زندگانی گوارا (ر ب).

این جمله بمناسبت اقامت زمستانی استعمال شده.

(۱۶) - ج ریح، باد.

(۱۷) - زمستانی.

(۱۸) - نوعی از کافور است (ر ب). و آنچه گفته اند منسوبست به رباح (جانورکی چند گریه) و یا شهری به هند، بر اساسی نیست.

(۱۹) - موی پیچیده.

کامل. (برهان).

(۲۰) - سختی سرمای زمستان (ر ب).

(۲۱) - موضعی است بین عدن و عمان و عنبر شحری بدان منسوبست (معجم البلدان). ثعالبی نویسد: عنجر الشحر، بدان مثل زنند و شحر جزیره ایست از عمان ... (ثمار القلوب ص ۴۲۵).

(۲۲) - رک ح ۱۱ ص ۲۷۱.

(۲۳) - عطار. بوی فروش

(۲۴) - گندمگون.

(۲۵) - جانوریست سپید پوست از تیره سموریان. قاقم افشانی، برف ریزی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۵۹

افشانی چرخ سنجاب گون [۱] در برد سمور خزیدند، و دلیران جرّی القلب «۱» «۲» قلب شکن در قلب شتا [۲] «۳» انیس انیسه «۴» گشتند. یلان متجلّد «۵» پوستینی شدند، و سنّی و شیعه حنبلی «۶» گردیدند. بازار خمر و جمر «۷» گرم شد، و کار قرو «۸» و فرو «۹» فرّ و بها یافت.

إِنَّ الشَّاءَ عَدُوٌّ لَا نَقَاوِمَهُ إِلَّا بِأَسْلِحِهِ صَمَامِهَا النَّارُ «۱۰» قلب الشَّاءِ بِلَا لَامٍ وَ

لا أَلْفَ عَلى صَمِيمِ الشّتَا سِيفٍ لَهُ نَارٌ « ۱۱ » وَ النَّارُ فِى البَرْدِ مِثْلُ المَاءِ طَابَ بِهِ فِى الحَرِّ مَنْزِلٌ عَدَنٌ فِیه أَنهَارٌ « ۱۲ » وَ النَّارُ نُورٌ أُنِيقٌ فِی تَفْتِیحِهِ وَ قَسَمْتُ الخَمْرَ إِذَا لَمْتُ مَ تَرَجٌ أُنِیقٌ « ۱۳ »

[۱]- ط، سنجابی.

[۲]- ط، اضافه دارد: بشوق قلب شتا. (و مقصود آتش است).

(۱)- دلاوران. قوی دل.

(۲)- قلب لشکر.

(۳)- دل زمستان.

(۴)- آتش (ر ب).

(۵)- به تکلف چابکی کننده (از ر ب). و این کلمه بمناسبت پوستین استعمال شده.

(۶)- مرکب از حنبل - پوستین (ر ب) + ی نسبت پوستینی.

و نیز حنبلی یکی از فرق چهارگانه اهل سنت.

(۷)- ج جمره، خدرک آتش (ر ب).

(۸)- قدح چوبین (ر ب).

(۹)- پوستین (ر ب).

(۱۰)- همانا زمستان دشمنی است که ایستادگی (برابر) آن نتوانیم جز با سلاحی که تیغ بران آن آتش است.

(۱۱)- باژگونه الشّاء بی الف و لام (شتا): «آتش» در دل زمستان شمشیریست که آن را آتشی است.

(۱۲)- و آتش در سرما مانند آب است که خوش است بدان در گرما، بهشت جاودان است که در آن جویهاست.

(۱۳)- و آتش (مانند) غنچه زیبایی است هنگام باز شدن، آنگاه که فسرده است (آن آتش) و امید نیست به روشنی های (دیگر).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۶۰

خنیانگر فلک برای رباب «۱» رباب سیف «۲» از رباب «۳» رباب «۴» می ساخت، و ارغنون ساز سپهر، گوش خصم را چون تار طنبور تاب می داد [۱].

در آانات [۲] این حال «اوسمی»، «أخدع من ضبّ» «۵» و «اختل من ذئب» «۶» و «أروغ من ثعلب» «۷» و «أولغ من کلب» «۸» و «أولع من قرد» «۹»

الج [۳] لجاجا من الخنفساء و ازهی إذا ما مشی من غراب «۱۱» که با کبر نمر «۱۲» ذر گوش فیل «۱۳» «انوم من فهد» «۱۴» خواب خرگوش کرده بود «۱۵»، این سمع «۱۶» را بسمع «۱۷» نامیمون جدع اللّٰه مسامعه «۱۸» شنیده «اخیر من

[۱]- یو، ندارد.

[۲]- ط، اثنای.

[۳]- در ثمار القلوب ص ۳۴۵ اشد ...

(۱)- ج ربه بضم اول و فتح و تشدید دوم، فراخی عیش (ر ب).

(۲)- پرورده های شمشیر.

(۳)- ابر سپد (ر ب).

(۴)- سازیست که نواخته شود (ر ب). ساز معروف.

(۵)- پنهان شونده تر از سوسمار. تخدع تواری است، و سوسمار فراوان خود را در سوراخ پنهان سازد و بدانجا درنگ کند (مجمع الامثال).

(۶)- ختل الذئب الصید، پنهان شد گرگ برای شکار (ر ب). اختل من ... فریبنده تر از گرگ.

(۷)- بویه کننده تر از روباه (مجمع الامثال).

(۸)- زبان در ظرف در آرنده تر از سگ.

(۹)- حریص تر از بوزینه، چه بوزینه بباز نمودن آنچه می بیند آزمندترست (مجمع الامثال).

(۱۰)- به کوه بالا رونده تر از بز کوهی (مجمع الامثال).

(۱۱)- ستیهنده تر (در) ستیهیدن از خنفسا و نازنده تر گاهی که برود از زاغ (از ثمار القلوب ص ۳۴۵).

(۱۲)- پلنگ (ر ب).

(۱۳) - با فحص فراوان مأخذی برای این ترکیب یافت نشد. گمان ندارم جز معنی لغوی مفهوم دیگری مقصود باشد.

(۱۴) - گران خواب تر از یوز (مجمع الامثال).

(۱۵) - خواب خرگوشی کردن، کنایت از غافل بودن (از برهان).

(۱۶) - از آنچه در گوش زند و شنیده شود.

(ر ب) خبر.

(۱۷) - گوش.

(۱۸) - ببرد خدا گوشهای او را.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه،

ضَبَّ «۱» و «اسهر من قطرب» «۲» گشت. «اصبح فیما دهاه کالحمار الموحول» «۳»، و گرنه «۴» گربه در شلووار ضمیرش افتاده «۵» قنفذ آسا «۶» سر به گریبان خمول «۷» کشید و «لا قرار علی زأر من الاسد» «۸»، و بمثال «أول ما اطلع ضبّ ذنبه» «۹» ولد آهو «۱۰» شعار خود را و «لا- تلد الحیة إلاً الحیة» «۱۱» به معیت چند تن از قرده «۱۲» مرده «۱۳» «لکزیه» که چون «جرادات اهواز» «۱۴» و «عقارب شهر زور» «۱۵» و افاعی سجستان «۱۶» و ثعابین مصر «۱۷» مضرّ، و با فساد مصرّ بودند با عریضه کذب طراز به گرگ آشتی «۱۸» گراز کرده «۱۹» فرستاد، «جاء بقرنی حمار» «۲۰»، و

(۱) - سرگردان تر از سوسمار، چه گاهی که از سوراخ برون شود در بازگشتن راه بدان نبرد (مجمع الامثال).

(۲) - قطرب جانورکی است که همه شب از بسیار راه رفتن نخوابد.

(مجمع الامثال).

(۳) - موحول واژگون شده در گل بود. برای کسی مثل زنند که در کاری درافتد که ویرا امید رهایی از آن نباشد (مجمع الامثال).

(۴) - در نسخ، گربه. گربه گربه، گربه زخم زننده (حاشیه نو) ظاهرا و گرنه - و الا.

(۵) - گربه در شلووار افتادن، رسوا شدن رجوع به (آندراج. بهار عجم. امثال و حکم دهخدا) شود.

(۶) - خارپشت.

(ر ب).

(۷) - گمنامی (ر ب).

(۸) - نبث ان ابا قابوس او عدنی و لا قرار ...

(از نابغه ذبیانی است). چون بانگ شیر شنوده شود آرامش نماند. (ر ک مجمع الامثال).

(۹) - برای کسی مثل زنند که کاری نیک کند که پیش از این نکرده باشد (ر ک مجمع الامثال).

(۱۰) - مطلق عیب

(برهان).

(۱۱) - نمی زاید مار مگر مار.

(۱۲) - ج قرد بکسر اول و سکون دوم، بوزینه (ر ب).

(۱۳) - ج مارد، رانده.

(۱۴) - ثمار القلوب ص ۳۳۷.

(۱۵) - ثعالی از جاحظ آرد که عقرب های کشنده در دو موضع بود، شهرزور و دهکده های اهواز (ثمار القلوب ص ۳۴۱).

(۱۶) - در خباثت و زیان بدان مثل زنند و افعی به سجستان فراوان بود (ر ک ثمار القلوب ص ۳۳۷).

(۱۷) - ثعالی از جاحظ آرد که ثعبان جز بمصر نبود. (ثمار القلوب ص ۳۳۷).

(۱۸) - صلح بنفاق (بهار عجم. آندراج).

(۱۹) - گراز کردن، خرامان کردن. روانه ساختن.

(۲۰) - هنگامی گویند که کسی دروغ یا باطل گوید چه خر را شاخ نبود. (مجمع الامثال).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۶۲

«بالصقر و بالبقر» «۱». مقصود آنکه پادشاهی را که شیران جهان در پیش کلب «۲» سیفش روباهند، به سخن مشغول سازد.

چون موبقات «۳» کردار و مبوقات «۴» گفتار آن گفتار عشوه «۵»، که نمونه تمویه و تلییس ابلیس و «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحَمَلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ» «۶» می بود، اعتبار و اعتنا را نمی شایست، ولد آن جامع اخلاق [۱] بغال «۷» را بنا بر شائبه احتیال «اذل من بعیر سانیه» «۸» از اردوی معلی طرد کردند که: «إِنَّمَا أَنْتَ خَلَّافُ الصَّبِيعِ الرَّكَبِ» «۹» «أَخْرَجَ مِنْهَا مَيْدُومًا مَدْحُورًا» «۱۰»، و حاملان عریضه را نیز بخطاب «اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا» «۱۱» مخاطب و بجواب «فَالْيَوْمَ لَا يُؤَخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ» «۱۲» مجاب و معاتب [۲] ساخته باز گردانیدند، و حکمی هم باسم

[۱] - ط، اخلاب.

[۲] - ط، حجاب معاتب.

(۱) - جاء بالشقر و البقر و بنات غير. و يروى بالصقر

و الغیر. شقر و بقر اسمها هستند که مفهوم آن معلوم نیست، یعنی جاء بالكذب الصریح (مجمع الامثال). جاء بالصقر ... (ر ب)

(۲) - میخ قبضه شمشیر گیسوی شمشیر و بند آن (ر ب).

(۳) - ج موبقه افا. باب افعال. هلاک کننده (ر ب).

(۴) - ج مبوقه، کلام باطل. (ر ب).

(۵) - کفتار عشوه، صفت مرکب.

(۶) - مثل او همانند مثل سگ است اگر حمله کنی بر او زبان از دهن بیرون می آورد یا وامی گذاری آن را زبان از دهن بیرون می آورد (از آیه ۱۷۵ سوره اعراف).

(۷) - چون استر خوی از دوچهار پا (اسب و خر) دارد.

(۸) - خوارتر از شتر سانیه، و سانیه شتریست که بدان آب کشند (مجمع الامثال).

(۹) - مثلی است. بدان جهت که کفتار چون سواری را بیند از وی بگریزد و سوی مخالف او را گیرد (مجمع الامثال).

(۱۰) - بیرون رو از آن، نکوهیده رانده شده (از آیه ۱۷ سوره اعراف).

(۱۱) - فروشید از آن همه. (از آیه ۳۶ سوره بقره).

(۱۲) - امروز گرفته نشود از شما فدایی (از آیه ۱۴ سوره حدید).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۶۳

«اوسمی» موسم «۱» به تفریع «۲» و تفریع «۳»، و موشم [۱] «۴» به نوید تفریع «۵»، متضمن این مضمون باصدا پيوست که «أنت انزلت القدر بأثافها» «۶»، و ضیعت قدیرها و ما فیها «۷»، و إیقاظ «۸» و تیقیظ «۹» این فته را سوای استیلای رقذت «۱۰» غباوت «۱۱» سببی، و جز آفت خرافت جزافت «۱۲» خرافت «۱۳» نیت، او را موجبی نخواهد بود «لم قدّ ما قدّما» «۱۴». هرگاه راه سلامت جوید، دندانان سین «۱۵» سلم «۱۶»

را ازّه قطع ناژوی «۱۷» خلاف و سلّم «۱۸» با روی نجات نماید که «لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ» «۱۹»، «فَمَنْ ابْتغى وَرَاءَ ذٰلِكَ فَأُولٰٓئِكَ هُمُ الْعٰدُونَ» «۲۰». اما حیّه «۲۱» به افسون حوّاء «۲۲» آدم نگردد [۲]، و مسیح «۲۳» بانفاس «عیسی» مسیحا دم [۳]. چون «اوسمی» و رؤسای «قراقیطاق» مجبول «۲۴» بشقاق و مجبول «۲۵» بنفاق بودند، این

[۱]- ط، موشم.

[۲]- ط، ندارد.

[۳]- ط، اضافه دارد: نگردد.

(۱)- علامت شده. نشان شده.

(۲)- ترسانیدن. (ر ب).

(۳)- مضطرب ساختن (ر ب).

(۴)- منقش. نگار شده (از ر ب).

(۵)- سر بلند ساختن (حاشیه یو) مأخذ دیده نشد.

(۶)- اثافی، دیگدان. پایه های دیگدان.

(۷)- برای کسی مثل زنند که خود را در کار بزرگی افکنند (مجمع الامثال) و تباه کردی خوراک پخته آن را و آنچه در آن بود.

(۸)- بیدار کردن (ر ب).

(۹)- بیدار نمودن (ر ب).

(۱۰)- یک بار بخواب شدن (ر ب) خواب.

(۱۱)- کول گردیدن (ر ب).

(۱۲)- گزاف گویی.

(۱۳) - تندى (ر ب).

(۱۴) - براى چه بريد چيزى را كه تقديم داشت.

(۱۵) - مقصود شكل حرف (س) است كه داراى دندانها بود و ر ك ح ۱ ص ۴۵۴.

(۱۶) - آشتى.

(۱۷) - درخت صنوبر (برهان).

(۱۸) - نردبان.

(۱۹) - نيست بيمى بر ايشان و نه ايشان اندوهناك مى شوند (از آيه ۶۳ سوره يونس).

(۲۰) - پس آنكه بجويد سواى آن پس آنها ايشانند تجاوزكنندگان (از آيه ۷ سوره مؤمنون).

(۲۱) - مار (ر ب).

(۲۲) - مارگير (ر ب) و در آن ايهامى است به داستان مار. و شيطان و حوا (بر طبق كتاب مقدس).

(۲۳) - نام دجال كذاب (ر ب).

(۲۴) - آفریده شده. مفطور.

(۲۵) - آبستن شده (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۶۴

سَمَّ «۱» در مزاج ایشان سَمَّ زعاف «۲» آمده و این هلاهل [۱] «۳» در طبیعتشان تأثیر هلاهل [۲] «۴» بخشید. «قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ» «۵»، و حشرات حسرات و هوام «۶» هموم بر دل ایشان هجوم آور شد «كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ» «۷»، و مصدوقه «إِنَّ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا» «۸»، و منطوقه «وَإِذَا تَتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَى مُسْتَكْبِرًا كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا» «۹»، از آن جماعت بظهور آمد، «لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ» «۱۰» و بمفاد «إِذَا جَاءَ الْقَضَاءُ ضَاقَ الْفُضَاءُ» «۱۱» بتضییق مداخل و معابر و تشیید محاصن «۱۲» و محاصر «۱۳» پرداختند «لَلْجَوَابِ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» «۱۴».

«شمخال» به اشاره «فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ

[۱]- ط، هلاهلها.

[۲]- ط، زهر هلاهل.

(۱) - صلح (ر ب).

(۲) - زودکش (ر ب).

(۳) - آب بسیار روشن (ر ب).

(۴) - زهری را گویند که هیچ تریاق علاج آن را نتواند کردن و در ساعت بکشد (برهان).

(۵) - گفتند یکسانست بر ما خواه پند داده باشی یا نباشی از پند دهندگان. (آیه ۱۳۶ سوره شعراء).

(۶) - ج هامه به تشدید میم، جانور خزنده و گزنده (ر ب). و هوام هموم اضافه تشبیهی است.

(۷) - همچنین می نماید ایشان را خدا کرده هاشان را حسرتها برایشان (از آیه ۱۶۲ سوره بقره).

(۸) - اگر بخوانیدشان نشوند و اگر شنیدند اجابت نکنند (از آیه ۱۵ سوره فاطر).

بر او آیت‌های ما روی گرداند تکبیر کنان گویا که نشنید آن را گویا که در دو گوشش گرانست (از آیه ۶ سوره لقمان).

(۱۰) - اگر دانسته بود خدا در ایشان خیری هرآینه شنوایده بود ایشان را (از آیه ۲۳ سوره انفال).

(۱۱) - اذا حان القضاء ... (مجمع الامثال).

(۱۲) - ج محصن بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم، قفل (ر ب). ج محصن بفتح اول و سوم، پناه جای.

(۱۳) - ج محصّر بفتح اول و سوم و سکون دوم، حصار جای.

(۱۴) - هرآینه بستهند در زیاده رویشان حالی که که حیران باشند (از آیه ۷۷ سوره مؤنون).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۶۵

مِنْهُمْ وَ أَشَدَّ قُوَّةً وَ آثَاراً فِي الْأَرْضِ «۱»، با امثال «۲» «لکزیه» مثال همایون را امتثال، و از میان قوم انتتال «۳» کرده بعزم ادراک
مثول «۴» بدرگاه مؤنث «۵» خواقین شمال «۶» و آستان فلک ملثم «۷» ممثّل «۸» مثال منثال «۹»، «فَرِيقًا هَدَى وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ
الضَّلَالَةُ» «۱۰».

در بیان قلع قلاع و قراء قراقیطاق بتقدیر قهار ذو العز و البهاء

در بیان قلع قلاع و قراء قراقیطاق بتقدیر قهار ذو العز و البهاء

«تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا» «۱۱». چون سران «طبرسران» «۱۲» طنز «۱۳» و بغی اظهار کرده دهنه «دربند» را قلاع ایشان
«ارداً من داء القلاع» «۱۴» «۱۵» و قلع آنها مکنون خاطر خورشید شعاع بود، اولاً با لشکر انبوه

ممن النفر العالی فی السد _____ لم و السوغی و اهمل المعالی و العوالی و آلهها «۱۶»

(۱) - پس بنگرند چگونه بود انجام آنان که پیش از ایشان (بودند) بودند، بیشتر از ایشان و سخت تر از جهت توانایی و اثرها

در زمین (از آیه ۸۲

سوره مؤمن).

(۲) - ظاهراً ج مثیل، برگزیده. لیکن این جمع قیاسی استعمال شده و ج مثل، امثله و مثل است.

(۳) - سبقت گرفتن (اقرب الموارد).

(۴) - به خدمت ایستادن (ر ب).

(۵) - استوار (ر ب).

(۶) - پناه. فریادرس (ر ب).

(۷) - بوسه گاه.

(۸) - بمانند فلک ممثل. رک ح ۲ ص ۱۰۰

(۹) - هجوم آورنده.

(۱۰) - گروهی هدایت یافت و گروهی ثابت شد برایشان گمراهی (از آیه ۲۸ سوره اعراف).

(۱۱) - این دیه هاست (که) می خوانیم بر تو از خبرهای آن (از آیه ۹۹ سوره اعراف).

(۱۲) - نام جایی نزدیک دربند (لغت نامه دهخدا).

(۱۳) - فسوس کردن (ر ب) ریشخند.

(۱۴) - بدتر از بیماری قلاع. قلاع بیماری است گوسفندان را که در دهن پیدا آید. و مرگ که به ناگاه بکشد شتر تندرست را (ر ب).

(۱۵) - حذف فعل بی قرینه.

(۱۶) - از مردمان بلند (رتبه) در آشتی و جنگ. و خداوندان قدر و منزلت والا و اصحاب آن.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۶۶

إذا نزلوا اخضرّ الثرى من نزولها و إن نزلوا احمرّ القنا [۱] من نزالها «۱» بتمیر آن گروه سیه مغز سفیدچشم «۲» زرد گوش «۳» «أشأم من أحمر عاد» «۴» پرداخته تیغ کبود دلیران را.

إذا رأوا للمنايا عارضا لبسوا من اليقين دروعا ما لها زرد «۵» بخون ایشان سرخ ساختند. و با حديد ابيض «۶» و سهم أسود «۷» و

رمح أسمر «۸»، عدوّ ازرق العين «۹» اصهب السّبال «۱۰» اسود الكبد «۱۱» را «اباد الله خضراءهم» «۱۲» مبتلای موت احمر «۱۳» کردند.

پس جیش گران بسمت «آق قوشه» و «قراقیطاق» برای تأدیب «اوسمی» پیمان گسل بلا کسل «۱۴» کسیل دفاق [۲] «۱۵»

[۱]- الثری (یتیمه)

[۲]- عت، نو، ط، وفاق.

(۱)- گاهی که فرود آمدند (به جایی) سبز (تیره) شد خاک از فرود آمدنشان (از بسیاری لشکر و آلات حرب) و اگر جنگ کردند سرخ شد نیزه از جنگ ایشان. (ابو سعید رستمی یتیمه ج ۳ ص ۱۴۱).

(۲)- بی حیا.

(۳)- منافق (برهان).

(۴)- نام او قدار بن سالف یا قدار بن قدیره است، و او شتر صالح را پی کرد (مجمع الامثال).

(۵)- چون دیدند رخساره مرگها را پوشیدند از یقین زره هایی را که نبود آنها را حلقه های درهم بافته.

(۶)- شمشیر.

(۷)- سیاه.

(۸)- نیزه گندمگون (سرخ).

(۹)- کبود چشم.

(۱۰)- سیل سرخ و سپید آمیخته (ر ب).

(۱۱)- سیاه جگر (ر ب) و از اصمعی آرد که دشمنان را صهب السبال و سود الکبار گویند هر چند چنین نباشند.

(۱۲)- نابود سازد خدا جمع ایشان را (اقراب الموارد).

(۱۳)- قتل.

(۱۴)- بدون سستی.

(۱۵) - سیل دفاق، توجهه که بر کند رودبار را.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۶۷

«لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَ ادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ» (۱) عمل نموده از دو جانب او را «اشغل من ذات النّحیین» (۲) مشغول کار رزم و پیکار سازند.

بعد از ورود نفائض (۳) ابطال جلادت پیشه بنقائض (۴) جبال «آق قوشه»، قاضی آنجا با اینکه منسوب به «شمخال» [۱]، و «شمخال» [۲] با خامه اجفان عین (۵) از عین اطاعت طغراکش (۶) مثال امثال، و فتوی نویس اوامر خدیو بی همال می بود، مصداق «رضی الخصمان و ابی القاضی» (۷) را متقاضی (۸) گشته «اجهل من قاضی جبّل» (۹) با رأی ناقص

[۱]- ط، به شمشال منسوب.

[۲]- یو، ندارد.

(۱)- درمیاید از یک در و درآیید از درهای جداگانه (از آیه ۶۷ سوره یوسف).

(۲)- گرفتارتر از خداوند دو خیک روغن. و او زنی از تیم الله بن ثعلبه بود که در جاهلیت روغن می فروخت.

مردی از انصار بنام خوات بن جیر برای خرید روغن نزد او رفت و او را تنها دید، طمع در وی بست و او را گفت تا سر خیکی بگشاید. چون بدان نظر کرد گفت بگیر که روغنی به از این خواهم. زن خیکی دیگر گشود، مرد بدان نگریست و گفت بگیر که این را نیز نخواهم. چون هر دو دست زن را مشغول ساخت بر او جست و مقصود خود را حاصل کرد (مجمع الامثال). (و ر ک ثمار القلوب ص ۲۳۴).

(۳)- ج نفیضه، گروهی که بجهت تجسس دشمن و خوف فرستند هر جانبی (ر ب).

(۴)- ج نقیضه، راه در کوه (ر ب).

(۵)- پلکهای چشم.

(۶)- طغرا نویس. طغرا القابی باشد که بر سر فرمان پادشاهان می نویسند (برهان).

(۷)- دو خصم خرسند شدند و قاضی سرباززد (مجمع الامثال) نظیر: هرگز دو خصم بحق راضی نزد قاضی نروند (گلستان. طبع قریب ص ۲۱۵).

(۸)- درخواست کننده.

(۹)- جبل شهریست از اعمال کسکر، و درباره قاضی آن شهر آرند که کسی نزد او دعوی بر دو قاضی ویرا حکمی داد، سپس خصم مرد نزد قاضی رفت و حکم نخستین را نقض کرد (مجمع الامثال). (و ر ک معجم البلدان ذیل جبل بفتح جیم و ضم باء).

(۱۰) - کوتاه. نارسا و در آن ایهامی است بمعنی اصطلاحی این کلمه در علم صرف، و آن اسم یا فعلی است که لام الفعل (حرف اصلی آخر) آن از حروف عله بود.

(۱۱) - تو خالی.

و در اصطلاح علم صرف اسم یا فعلی است که عین الفعل آن حرف عله بود.

(۱۲) - پیچیده، و در علم صرف اسم یا فعلی است که دو حرف از حروف اصلی آن حرف عله بود.

(۱۳) - صحیح در اصطلاح علم صرف اسم یا فعلی است که یکی از حروف اصلی آن همزه یا تضعیف با حرف عله نبود.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۶۸

بی مثال، خصومت مهموز «۱» را مضاعف «۲» ساخته و بمداد جهل مرگب «۳» استکتاب کتب کتائب «۴»، و تسوید «۵» کراس «۶» کرادیس «۷» کرده اوراق آن را باوراق «۸» کار نوشته «۹» مرسس «۱۰»، و اجزاء حدناشناسی را به شیرازه غفلت مشرّز «۱۱» و مسرّس «۱۲» نموده و ابواب کتاب اختلاف را گشود.

صّفمان مختلفمان حین تلاقیا اتیا بوجه مطلق و مناكح [۱] «۱۳» و فی الحال با سیف ماضی باستقبال پرداخته فاعل شرارت شد «لِیْقِضَیَ اللّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا» «۱۴»، و با همایون دولتی که قضا تابع امر و نهی اوست مسلک [۲] جحد «۱۵» و انکار مسلوک داشت.

خنجر یلان بنفی «۱۶» اعدا چون همزه استفهام «۱۷» صدر طلب گشت و از مصادر

[۱] - ط، و ناکح.

[۲] - ط، سلک.

(۱) - معیوب (رب) و مهموز هر اسم یا فعلی است که یکی از حروف اصلی آن همزه بود.

(۲) - دو چندان، و مضاعف آنست که دو حرف اصلی آن از یک

جنس بود.

(۳) - ر ک فرهنگ لغات

(۴) - ج کتیه، لشکر (ر ب).

(۵) - سیاه کردن. نوشتن.

(۶) - ج کراسه بضم اول و فتح و تشدید دوم، جزوی از اجزاء کتاب (ر ب).

(۷) - ج کردوس بضم اول و سوم و سکون دوم، گله بزرگ از اسبان (ر ب) لشکر.

(۸) - ج ورق، نوجوانان (ر ب).

(۹) - کار آزموده، کار در نوردیده، مجرب.

(۱۰) - معنی مناسب دیده نشد.

(۱۱) - آنکه اطرافش سخت و محکم بسته باشد و این اعجمی است مشتق از شیرازه (ر ب). شیرازه زده.

(۱۲) - شیرازه بسته (ر ب).

(۱۳) - دو صف گوناگون که چون همدیگر را دیدار کردند آمدند برویی مانند طلاق دهنده و نکاح کننده (گشاده و عبوس).

(۱۴) - تا بفعل آورد خدا کاری را که می بود مقدر کرده (از آیه ۴۳ و ۴۶ سوره انفال).

(۱۵) - انکار.

(۱۶) - نیست کردن. و در آن ایهامی است بمعنی مصطلح آن در علم صرف بمناسبت جحد و استفهام.

(۱۷) - همزه استفهام حرفی است که با آن از مفهومی پرسش می شود، معادل (آیا) در زبان فارسی، و همزه استفهام همیشه در آغاز جمله واقع شود.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۶۹

رمح و سنان، افعال خصم اشتقاق یافت، و اعیان «۱» معادیان «۲» بإعلال «۳» خدنگ دل دوز معتلّ العین «۴» گردید.

کتبت علی جسمهم سطوراً غرائب حیرهنّ دم همول «۵» یترجمها الاعادی للاعادی و یقرؤها علی الحیّ القتیل «۶» قاضی که از سطر سرنوشت خود شطری ندیده میدان رزم مشحون به امثال ابطال را «مجمع الأمثال میدانی» «۷» می خواند، و جلادتش

إذا ما نكحنا الحرب بالبيض و القنا جعلنا المنايا و الرّماح

(۱) - ج عین، چشم.

(۲) - ج معادی، دشمن.

(۳) - بیمار کردن.

(۴) - بیمار چشم. معیوب دیده، و معتل العین اسم یا فعلی است که عین الفعل آن حرف عله بود و (ر ک ح ۱۱ ص ۵۶۷) و در کلمات مصادر، افعال، اشتقاق، اعلال، معتل العین، ایهامی است بمعانی مصطلح این کلمات در علم صرف.

(۵) - نوشتم بر تنهای آنان سطرهای غریب (که) مداد آنها خون روانست.

(۶) - ترجمه می کند آن را دشمنان برای دشمنان و می خواند آنها را بر زنده کشته (از عابده مهلبیه. بنقل تحفه ناصریه).

(۷) - کتابی است در امثال عرب حاوی بیش از شش هزار مثل، تألیف احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم میدانی متوفی به سال ۵۱۸ ه ق به نیشابور. مجمع الامثال را حسین بن ابی بکر ملقب به نجم کرمانی ترتیب داده و این کتاب باشراف معتمد الدوله حاج فرهاد میرزا به سال ۱۲۹۰ ه ق در تهران چاپ شده و در (بن) و (بولاق) نیز بطبع رسیده (ر ک معط ستون ۱۸۲۴-۱۸۲۵).

(۸) - گاهی که نکاح بستیم کارزار را با شمشیر و نیزه، قرار دادیم مرگها و نیزه ها را طلاق آن.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۷۰

محرقة «۱»، و فرق احوال را مصادم صوارم مهرقه [۱] «۲» و لتوت محرقة «۳» یافت، حسرت کش «یا لیتها کانت القاضیه» «۴» گشته صرف عنان بنحو قاصیه «۵» گریز کرد.

روز دیگر که قاضی بیضاوی «۶» آفتاب به تفسیر سوره فجر «۷» بر مسند [۲] افاده نشسته کتاب «أنوار التنزیل» «۸» اشعه بر گشاد

[۳]، و مدرّس آسمان برای تبیان «۹» آیه «وَ اللَّيْلِ إِذَا أَدْبَرَ» «۱۰» و توضیح بیان «۱۱» «وَ الصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ» «۱۲» کشف «۱۳» شفق را بر دامن فلق «۱۴» نهاده بحکم قاضی قضا بقصد أداء ما قضی «۱۵»

[۱]- ط، محرقه.

[۲]- ط، بدرس.

[۳]- ط، برگشاده.

(۱)- صاعقه های سوزنده. و نیز الصواعق المحرقة نام کتابی است در بر شیعه. تألیف ابن حجر مکی هیشمی (۹۰۹-۹۷۴ ه ق) (معط ستون ۸۳).

(۲)- شمشیرهای خون ریزنده و الصوارم المهرقه نام کتابی است تألیف قاضی نور الله شوشتری مقتول ۱۰۱۹ ه ق و این کتاب رد بر الصواعق المحرقة ابن حجر است.

(۳)- لتوت ظاهرا ج لت (فارسی) گرز. و محرقه شکننده. شکافنده.

(۴)- ای کاش آن می بود حکم کننده (آیه ۲۷ سوره الحاقه).

(۵)- کرانه. ناحیه (رب).

(۶)- اضافه مشبه به (قاضی بیضاوی) بمشبه (آفتاب). و قاضی بیضاوی ناصر الدین عبد الله بن عمر (م ۶۸۵ ه ق)، صاحب تفسیر انوار التنزیل و اسرار التأویل است (معط ستون ۶۱۶).

(۷)- سپیده صبح و نیز نام سوره ۸۹ از سور قرآن پس از غاشیه و پیش از بلد.

(۸)- ر ک ح ۶ همین صفحه.

(۹)- توضیح. آشکار کردن، و نیز نام تفسیری است تألیف شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی (م ۴۶۰ ه ق).

(۱۰)- سو گند به شب چون پشت کند (آیه ۳۶ سوره مدثر).

(۱۱)- و بیان نیز نام تفسیری است تألیف معافی بن اسماعیل (م- ۶۳۰). (کشف الظنون).

(۱۲) - و سوگند به بامداد چون طلوع کند (آیه ۳۷ سوره مدثر).

(۱۳) - آشکارکننده، و نام تفسیر قرآن است تألیف زمخشری.

(۱۴) - سینه دم.

(۱۵) -

آنچه قضا شده.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۷۱

و استدراک «۱» جبر ما مضمی «۲» با خدیوی که سرادق قدر و ذیل فخارش در عرصه جهان منصوب «۳» و مجرور «۴» است، و رایت شوکت احباب و اعدایش مرفوع و مکسور «۵»، باب استیمان «۶» مفتوح ساخت، و از «۷» إبقاء [۱] معادات، ارتقاء بر سلم سلم را بمضمون «أسلم تسلّم» «۸» أسلم «۹» شمرده سر بلند بتثیم «۱۰» سده والا شده فی الاحضار و الأسفار «۱۱» من الإسفار إلی الأسفار «۱۲» «كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَثْقَارًا» «۱۳» با مطایای أشفار «۱۴»، بارکش احمال «۱۵» اوامر قضا بنیاد و سالک مسالک طوع و انقیاد گردید.

«اوسمی» خود را از دو طرف بین حاذف و قاذف «۱۶» دیده در قلعه

[۱]- ط،- و.

(۱)- تدارک کردن مافات (رب) جبران.

(۲)- شکستی که واقع شده.

(۳)- برپا.

(۴)- کشیده.

(۵)- مرفوع، برپا. مکسور، شکسته. بطور لف ونشر مرتب، و در الفاظ: منصوب، مجرور، مرفوع و مکسور ایهامی است بمعانی مصطلح این کلمات در علم نحو.

(۶)- زنهار خواستن.

(۷)- از- بجای.

(۸)- گردن بنه (مسلمانی گیر) بی گزند می شوی (از نامه رسول اکرم (ص) به کسری. کامل ابن اثیر چاپ دوم ج ۲ ص ۱۴۵).

(۹)- سالم تر.

(۱۰) - بوسیدن.

(۱۱) - در سفرها و حضرها.

(۱۲) - از به روشنایی روز در آمدن تا بقیه های سپیدی روز بعد فروشدن آفتاب (از بامداد تا شامگاه).

(۱۳) - مانند خر بر دارد کتابهایی را (از آیه ۵ سوره جمعه).

(۱۴) - ج شفر بضم اول و سکون دوم، کرانه نیام چشم (رب) و مطایا (بارکش ها) ی اشفار، اضافه مشبه به بمشبه.

(۱۵) - بارها.

(۱۶) - بین عصا زنده و سنگ زنده (از رب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۷۲

«قرشی» «۱» که در کوهستان پردرخت در قلعه «۲» کوه شامخ واقع و طائر کنگره نشین و کنگر «۳» سایه گزین قصرش هم پرواز نسر واقع «۴» بود.

عجوز تری فی صحه الجسم کاعبا و لو أرخت کانت من الدهر أقدما «۵» و بکر نحا منها البعول مخافه فقد ترکت من کثره المهر أیما «۶» متحصن گشته از بیم تیغ آبدار یلان، رخت به قلعه قاف «سأوی إلى جبل يعصه منی من الماء» «۷» کشیده بود. چون آن حصار بیک راه تنگ انحصار داشت که از ضیق ممر «۸» و التفاف «۹» شجر عبور از آن بر بیک اندیشه دشوار بود تا بمرد و سوار چه رسد، یلان فتاک «۱۰» و دلیران هتاک «غشمشم یغشی الشجر» «۱۱» در میان

(۱) - رک ح ۲۱ ص ۵۰۹

(۲) - سنگ بزرگ از کوه برکنده برون جسته دشوارگذار صعب المرام (رب).

(۳) - بوم (برهان).

(۴) - رک فرهنگ لغات.

(۵) - پیر زالی که دیده می شود در تندرستی زن نار پستان، و اگر تاریخ آن نوشته شود از روزگار پیش تر است.

(۶) - و دوشیزه یی که به یک سو شدند از وی شوهران از روی بیم پس وا گذاشته شد از بسیاری کابین بی شوی.

(۷) - زود باشد که پناه برم به کوهی که نگاه دارد مرا از آب (از آیه ۴۵ سوره هود).

(۸) - گذشتنگاه.

(۹) - درهم پیچیدگی.

(۱۰) - ج فاتک، دلیر (رب).

(۱۱) - میدانی در ذیل این مثل آرد: بدان سیل را قصد کنند، چه سیل بر درخت رود و آن

را بکوبد و بر کند و نیز بدان شتر بهیجان آمده را قصد کنند، و این مثل را برای کسی زنند که بدانچه از ستم کند بی اعتنا باشد (مجمع الامثال).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۷۳

اغیال «۱» جنگل و شعاب «۲» كثير الدغل «۳» بعزم قمع اعداء دغل «وإن كان أضيحاً الأيكة لظالمين» «۴» تشمير ذيل تهوّر کرده کار بند کارزار شدید و بر فراز آن قلعه سدید «۵» شدند. ضویق البلد و فورق الجلد «۶» و أحاط الرجال بأرجائه «۷» و رجمت بشهب النصال شياطين الضلال فی سمائه «۸» و ترخیل دونه الناس و تعخیل نحوه الیأس «۹» و الحجاره تنقض «۱۰» و انحدر الجدار «یرید أن ینقض» «۱۱»، و اتصل خروج الخروج للخروج «۱۲»، و دام اقتراح الزوح باقتراح القروح «۱۳»، و شغلت الرقاب قواضی القواضب «۱۴»، و حملت أحمال النواكب علی المناكب «۱۵»، و ضربت بمباضع بواضع الصوارب عروق [۱] صوارب المرده «۱۶»

[۱]- یو، ندارد.

(۱)- ج غیل بکسر اول و بفتح نیز، درختان انبوه و در هم (ر ب).

(۲)- ج شعب بکسر اول و سکون دوم، راه در کوه (ر ب) شکاف. دره.

(۳)- دغل، درخت انبوه درهم پیچیده (ر ب).

(۴)- و اگر چه بودند اصحاب «ایکه» هر آینه ستمکاران (آیه ۷۸ سوره حجر).

(۵)- استوار (ر ب).

(۶)- تنگ شد شهر و از هم جدا گردید پوست (یا زمین هموار سخت).

(۷)- و فرا گرفتند مردمان همه سوی آن را.

(۸)- و رانده شد به پیکانهای شهاب مانند دیوان گمراهی از آسمان آن.

(۹)- و پیاده شدند نزدیک آن مردمان و شتاب کرد بسوی

آن عذاب و سختی.

(۱۰) - و سنگ (باروی قلعه) (بسبب منجنیق) ریزیز می شد.

(۱۱) - و به نشیب فرود آمد دیوار (می خواست که بیفتد. از آیه ۷۶ سوره کهف).

(۱۲) - معانی حواشی همگی خطاست و مقصود معلوم نشد.

(۱۳) - و پیوسته شد به تحکم درخواستن جان، بسبب نو پدید شدن زخم ها.

(۱۴) - و مشغول ساخت گردنها شمشیرهای برنده راه.

(۱۵) - و بار شد بارهای رنجها بر دوشها.

(۱۶) - و زده شد به شمشیرهای نشتر مانند شمشیر زندگان، رگهای زنده سرکشان.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۷۴

و تعادت الاسود العادیه کعادتهم علی أولئک القرده «۱» حتی خرج سوار السور من یدهم و لم یبق ثبات الرجل علی أحدهم «۲».

سدّ قرار «اوسمی» از تهاجم آن فوج کیوان اوج، و تلاطم آن بحر جهان آشوب آهنین موج، صفت «قد بلغ السیّیل الزّبی» «۳» پذیرفته منخرم «۴»، و آتش اضطرابش مضطرم «۵» گشت، و سوزش و شورش بر دل پرشورش افتاده دیگر در آن محال «۶» بخیالات محال «۷» مجال محال «۸» نیافت، و به همراهی اعوان و کواک «۹»، طریق و کواکه «۱۰» پیش گرفته روی بتافت، و از راه بلاد «۱۱» بر بلاد «آوار» آوارگی گزید، و آوار «۱۲» نار فساد او از آب شمشیر انطفا «۱۳» گرفت، و عموم «لکزیه» به لکز «۱۴» تأدیب، دست فرسود خذلان و مزارع و مذارع «۱۵» ایشان پا مال مذارع «۱۶» حصان [۱] «۱۷» یلان گشته حصانات «۱۸» و

[۱] - ط، احصان.

(۱) - و حمله آوردند شیران بیشه حمله آورنده همچنان که خوی آنهاست بر آن بوزینگان.

(۲) - تا آنکه بیرون شد خلخال حصار (اضافه تشبیهی) از دست آنان، و نماند پایداری بر یکی

از ایشان.

(۳) - زبی جمع زیبه است و آن گودالی است که برای شکار شیر کنند و اصل آن رابیه است (بلندی) که آب آن را نگیرد و گاهی که سیل بدان برسد جارف بود. برای شدت کار مثل زنند (رک مجمع الامثال).

(۴) - شکافته (ر ب).

(۵) - شعله ور.

(۶) - اطراف.

(۷) - ناممکن (ر ب).

(۸) - مکر و فریب (ر ب).

(۹) - بددل و ترسنده (ر ب).

(۱۰) - گریختن از جنگ (ر ب).

(۱۱) - کند ذهنی.

(۱۲) - گرمی آتش (ر ب).

(۱۳) - خاموشی.

(۱۴) - لگد زدن (ر ب). لگد.

(۱۵) - دههای میان زمین زراعت و دشت (ر ب).

(۱۶) - دست و پای ستور (ر ب).

(۱۷) - اسب نر و نجیب که شخم آن عزیز دارند (ر ب).

(۱۸) - ج حصان بفتح اول، زن پارسا یا شوهردار (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۷۵

عورات که در أحصان «۱» و عورات «۲» جبال احتصان «۳» داشتند بمعرض أسر «۴» در آمده فروج «۵» آن ملک مکشوف سیف ذکر «۶» و ایام بر زن و مرد ایشان مذکر «۷» گردید، و قرای «قیطاق» با بیوت و أصارم «۸» به نائره صارم «۹» احراق، و

باقی موطن آن گروه به مملکت ملکت [۱] «۱۰» خدیو غیداق «۱۱» انطباق [۲] یافت، و به مهزغ «۱۲» خشم و مقمع «۱۳» قهر خدای مَنان «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» «۱۴»، شانه شأن «۱۵» شانی «۱۶» شکسته شد، و در آن بلاد ابلاد [۳] «۱۷» «فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا» «۱۸» بوقوع پیوست. وطئت جبالهم بقوائم الدّهم «۱۹» و دهدمت

[۱]- ط، ملک.

[۲]- یو، الضباق. ط، انضباق.

- (۱)- ج حصن بکسر اول، بنا و جای استوار که درون آن رسیدن نتوانند (ر ب).
- (۲)- ج عوره بفتح اول و سوم و سکون دوم، شکاف کوه (ر ب).
- (۳)- استواری: و به احتصان قلعه ای که داشت شیطان باد غرور در دماغ او دمیده ... (جهانگشای جوینی بنقل لغت نامه).
- (۴)- اسارت. کرفتاری.
- (۵)- ج فرج، سرحد ملک کفار (ر ب).
- (۶)- آهن و پولاد (ر ب).
- (۷)- یوم مذکر، روز سخت (ر ب).
- (۸)- ج صرم بکسر اول و سکون دوم جماعت (اقرب الموارد).
- (۹)- شمشیر بران (ر ب).
- (۱۰)- پادشاهی (السامی فی الاسامی).
- (۱۱)- مرد جوان.
- جوان ناعم (ر ب).
- (۱۲)- کوبه (ر ب).
- (۱۳)- گرز.
- (۱۴)- هر روز او در کاریست (از آیه ۲۹ سوره رحمن).
- (۱۵)- شوکت.
- (۱۶)- دشمن.
- (۱۷)- اثرها (حواشی) مأخذ دیده نشد.

(۱۸) - پس اینست خانه هاشان فروریخته بسبب آنچه ستم کردند (از آیه ۵۳ سوره نمل).

(۱۹) - پامال شد کوههای ایشان بدست و پای اسبانی که سپاهی آنان بر سپیدیشان غالب بود.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۷۶

أماكنهم بهجوم الدّهماء و الدّهم «۱» و ما وجدوا فيها عوناً و غوثاً «۲» و تركوا دارهم جوثاً بوثاً «۳» و حاروا في دوائر المذله «۴»
«خاشعاً أبصارهم ترهقهم ذلّة» «۵» و جلوا من الوجل عن الوطن و المقام «۶» «أليس الله بعزير ذي انتقام» «۷».

بعد از آنکه بحکم شاهنشاه لم یزل «۸» یساقچی «۹» آذار «۱۰» از غصون «۱۱» اشجار به آزار و ایذاء من عصا «۱۲» عصا
برگرفت، و أسباط «۱۳» شباط «۱۴» بسیاط «۱۵» سطوات نیشان «۱۶»، نیشان «۱۷» بر خود بلرزید، و

از عدوی خیره سردی به فرّ جنود ایار «۱۸» آثار سردی و سازوبرگ رفت «أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا» «۱۹»، خدیو

(۱)- و ریخته شد بر یکدیگر جایهای آنان بسبب هجوم انبوه مردم و گروه بسیار.

(۲)- و نیافتند در آنجا یآوری و فریاد رسی.

(۳)- و واگذاشتند خانه هاشان را پریشان و متفرق.

(۴)- و سرگردان شدند در دایره های خواری.

(۵)- حالی که فروافتاده است دیده‌هاشان فروگیرد آنان را خواری (از آیه ۴۳ سوره قلم).

(۶)- و کوچ کردند بخاطر بیم از وطن و جایگاه.

(۷)- آیا نیست خدا غالب صاحب انتقام (از آیه ۳۸ سوره زمر).

(۸)- بی زوال. پایدار. مقصود پروردگار است.

(۹)- یاساقچی. یاساچی. مأمور اجرای سیاست (از نف).

(۱۰)- نام ماه اول بهار است از سال رومیان و بودن آفتاب در برج حوت (برهان) ششمین ماه از ماههای سریانی (حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین).

(۱۱)- ج غصن، شاخه.

(۱۲)- من عصی، کسی که نافرمانی کرد.

(۱۳)- ج سبط بکسر اول و سکون دوم، فرزندزاده.

(۱۴)- بلغت رومی نام ماه آخر زمستان (برهان). پنجمین ماه سریانی.

(۱۵)- سیاط ج سوط، تازیانه.

(۱۶)- نام ماه هفتم از سال رومیان (برهان).

(۱۷)- مانند نی.

(۱۸) - نام ماه سوم بهار است از ماه رومیان و بودن آفتاب در برج جوزا (برهان). این اسامی نام ماههای سریانی است نه ماه رومی و ابو ریحان نویسد: نصارای شام و عراق و خراسان ماههای رومی و یهود را بهم آمیختند و آنها را بنامهای سریانی نامیدند و در پاره ای از آن با یهود انباز شدند و در پاره ای با آنان مخالفت کردند سپس نام ماههای سریانی را بر شمرده است

(رک آثار الباقیه ص ۵۹ طبع لایزیک).

(۱۹) - گرفت زمین پیرایه اش را (از آیه ۱۴ سوره یونس)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۷۷

گیتی ستان در آن نواحی بقبض و بسط امور و بست و گشاد مهام «داغستان» پرداختند، تا بستان تابستان را گل سوری سورت گرما بستان افروز «۱» گشته داغستان «۲» لاله زار از صدمات سپاه حزیران «۳» و تموز «۴» چون حال بغاه داغستان زار و نزار شد، و قلعه های قلّه [۱] گلبن یعنی غنچه های گل آتشین بتناول لشکر آب «۵» به مثابه خاک اوطان عدا «۶» طاغی بیاد رفت، و به مقتضای فصل ایلول «۷» و تشرین «۸» آب ورنگ نسترن و نسرین مانند خزانه عتات «۹» باغی از باغ و راغ به تاراج خزان درآمد، و موسم کن «۱۰» و کانون «۱۱» رسید. ثقل «۱۲» نقل و انتقال «أثقل من الكانون» «۱۳» شد، و در ابتدای کانون الاول «۱۴» ثانی «۱۵» زمام عزیمت گشته از ممالک طغاه «أبعد الله الآخر» خارج «در بند» [۲] را قرارگاه جیش زاخر ساختند، [۳] و از

[۱]- ط، قلعه.

[۲]- ط، شهر دربند.

[۳]- ط، اضافه دارد؛ رجع بعد اعدام الاعداء المکارین من المکر کالممکور و انقلب الی اهله مسرورا بالیمن الموفور.

(۱) - رک، ح ۹، ص ۹۳.

(۲) - چون لاله را بخاطر سیاهی که در درون دارد داغدار گویند و نیز بمناسبت (داغستان).

(۳) - نام ماه نهم از سال رومیان. (برهان)

(۴) - نام ماه دهم از سال رومیان. و بودن آفتاب در برج سرطان (برهان).

(۵) - نام ماه یازدهم از سال رومی (برهان).

(۶) - ج عادی، دشمن.

(۷) - نام ماه دوازدهم از سال

رومیان (برهان).

(۸) - تشرین اول نام ماه اول از ماههای سریانی. رک ح ۱۸ ص ۵۷۶.

(۹) - ج عاتی، سرکش.

(۱۰) - پوشش (ر ب).

(۱۱) - آتشدان (ر ب). و نیز نام دو ماه از ماههای رومی است کانون اول و کانون ثانی

(۱۲) - سنگینی. گرانی.

(۱۳) - گران تر از کانون. و در معنی کانون خلاف کرده اند.

گفته اند مقصود ماه کانون است و آن ماه سرد بود و هزینہ سنگینی خواهد. و گفته اند آتشدانست که چون در آغاز زمستان آن را نهند تا پایان زمستان بر ندارند و گفته اند کانون مردی است که چون بر گروهی درآید سخنی را که در آن باشند از او پوشیده دارند (ر ک مجمع الامثال).

(۱۴) - ر ک ح ۱۱ همین صفحه.

(۱۵) - بازگرداننده (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۷۸

آن مکان «خاص فولاد خان» را بدستور سابق به شمشالی داغستان «و سرخاب خان» را به حکومت «قاضی قموق» منصوب ساخته ایشان نیز از خدمت والا «أحمق من الممهوره یا حدی خدمتیها» «۱» او «من الممهوره من نعم أیبها» «۲» مرهون نعم و ممنون کرم بجانب مقصد شتافتند.

در بیان فتح مسقط و تأدیب اشرار و خوارج بیدین

در بیان فتح مسقط و تأدیب اشرار و خوارج بیدین

«أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» «۳». سابقا دارالمؤمنین «بحرین» را «شیخ جبارة» «۴» بتحریک نفس ختاره «۵» با متغلبین «۶» اعراب «هوله» «۷» بتقالیب «۸» شهور و تصاریف «۹» ایام تصرف، و مانع ادای مال همید «۱۰» گشته بود «وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا» «۱۱». بعد از جلوس همایون در حینی

(۱) - ... احدی خدمتها. (مجمع الامثال) خدمه، پای برنجن بود. و اصل مثل چنانست که مردی را

زنی کول بود. زن از شوی مهر خود خواست و شوی پای برنجن از پای او برآورد و بجای مهر به او داد و زن بدان خرسند شد (مجمع الامثال).

(۲) - احمق من المهوره من نعم ابیها، و آن زنی بود که چون مردی وصال او را خواست به تمکین بدو راضی نشد. مرد به پاره ای از مال پدر وی او را مهر کرد (مجمع الامثال).

(۳) - آنها بر ایشانست لعنت خدا و فرشتگان و مردمان همه (از آیه ۱۵۶ سوره بقره).

(۴) - شیخ جباره گنگالی رئیس طایفه بنی هولله از مردم لارستان. مقاله آقای محیط طباطبایی (جزر و مد سیاسی در خلیج فارس نشریه وزارت امور خارجه شماره ۱۱ دوره دوم).

(۵) - غدار. فریبنده. زشت (ر ب).

(۶) - ج متغلب افا باب تفعیل، چیره دست (ر ب).

(۷) - برای توضیح بیشتر به مقاله آقای طباطبایی تحت عنوان جزر و مد سیاسی در خلیج فارس. مجله وزارت امور خارجه شماره ۱۱ مراجعه شود.

(۸) - ج تقلیب، برگرداندن، تصریف. گذشت.

(۹) - ج تصریف. گرداندن. گردش. گذشتن.

(۱۰) - مالی که در دیوان باسم بر کسی نوشته باشند (نف).

(۱۱) - و قرار داد میان دو دریا حائلی (از آیه ۶۲ سوره نمل).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۷۹

که رایات نصرت آیات عازم «قندهار» می شد «میرزا محمد تقی شیرازی» از رتبه استیفاء «۱» «شیراز» به ایالت «فارس» و خطاب خانی سرافرازی یافته به تسخیر «بحرین» و «مسقط» مأمور گشت [۱]. نخست فوجی دریا موج محیط «بحرین» ساخته آثار «مَرَجِ الْبُحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ» «۲» ظاهر کرد، و گوهر فتح آن دیار را از مغاص «۳» طمطام «۴» غاص «۵»

فضل و تأیید کردگار که کاشف مدلول «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ» «۶» است بدست آورده پس مهیای فتح مسقط گشت.

کشتیهای موسوم به «رحمانی» «۷» و «فتح شاهی» «۸» و «ملک» «۹» را که هریک بحری بود بیکران یا کوهی گران سنگ در میان بحر روان، اگر فلک «۱۰» فلک با آنها عازم کشتی گشتی خود را تباهی یافتی و لنگر شکوهشان را حوصله بحر برتافتی متصرف گردیده «۱۱» مسقطیان بچار موجه، حیرت افتاده بعجز گراییدند.

در این اوان که هندوستان مسیر باره فلک جولان بود، آن طایفه شریر در شریر «۱۲» و باحه «۱۳» بحر و باحه «۱۴» ملک آشوب و انقلاب اظهار نموده

[۱]- ط، اضافه دارد: بحکم معلی.

(۱)- رتبه استیفاء از دوره صفویه به بعد به چند رشته منقسم می شده است و رتبه استیفاء در این مورد ظاهرا شغلی است که دارنده آن زیردست والی و ناظر بر ادارات تابع خود است.

(۲)- روان کرد دو دریا را (که) به یکدیگر رسند (آیه ۱۹ سوره الرحمن).

(۳)- جای فروشدن در آب (ر ب).

(۴)- میانه دریا و معظم آن (ر ب).

(۵)- منزل غاص بالقوم، جای پر از قوم. غاص، پر. مملو.

(۶)- بیرون می آید از آن دو لؤلؤ و مرجان (آیه ۲۲ سوره الرحمن).

(۷)- نام قسمی از کشتی (حاشیه ط) مأخذ دیگری دیده نشد.

(۸)- نام قسمی از کشتی (حاشیه ط) مأخذ دیگری دیده نشد.

(۹)- نام قسمی از کشتی (حاشیه ط) مأخذ دیگری دیده نشد.

(۱۰)- کشتی (اضافه مشبه به بمشبه).

(۱۱)- (کشتیها را)

(۱۲) - جانب دریا (ر ب).

(۱۳) - میانه دریا و معظم آن (ر ب).

(۱۴) - میانه

(از ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۸۰

به هوای مخالفت بادبان کشتی غرور برافراختند، و آتش فتنه برافروختند، و در فرضه «۱» فرصت جستجه بمردی [۱] «۲» نامردی زورق عمر قاپودان «۳» پادشاهی را به گرداب فنا رانده همان کشتیها را با سفائن «۴» دیوانی که در بندرات می بود عرضه «يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا» «۵» ساختند، و بعد از انصراف موکب والا در حدود «سند» این خبر بمسامع علیه رسیده امر همایون خطاب به «نظام الملک» والی «دکن» مبنی بر سرانجام بیست فروند کشتی کوه اندام دریا شکاف صادر گشته در اوقاتی که نزول کوکبه گیتی ستان بحدود «داغستان» واقع شد معروض سده جلال گردید؛ که بر وفق فرمان، کشتیهای آسمان شوکت که هریک کشور آبدان «۶» دریای [۲] پرشور را سور متین بودند، در بندر «سورت» «۷» صورت اتمام یافته و غرابات «۸» طیارات «۹» و طیارات «۱۰» غرابات «۱۱» که بر نسرین «۱۲» پیشی می گرفتند، در اوکار «۱۳» مجادح «۱۴» طیاری «۱۵» پذیرفته و جهازاتی «۱۶» که در

[۱]- ط، بمردی.

[۲]- ط، و دریای.

(۱)- جای در آمدن به کشتی از لب دریا (ر ب).

(۲)- مردی، چوبی که بدان کشتی رانند (ر ب).

(۳)- قپودان کاپیتان. فرمانده.

(۴)- ج سفینه، کشتی.

(۵)- می گیرد هر کشتی را به غصب (از آیه ۷۸ سوره کهف)

(۶)- جای آب. آبگیر.

(۷)- نام شهری که در هند بر ساحل دریای شور است (آندراج از غیاث اللغات).

(۸)- ج غراب، قسمی از کشتی بادی قدیم که بشکل غراب ساخته می شده است (لغت نامه از فرهنگ نظام).

(۹)- ج طیاره، تیزرو.

سریع تیزرو (ر ب).

(۱۱) - ظاهراً اضافه مشبه به بمشبه. طیارات غراب مانند؟

(۱۲) - نسر طائر و نسر واقع (ر ک فرهنگ لغات).

(۱۳) - ج و کر بفتح اول، آشیانه (ر ب).

(۱۴) - ج مجداح بکسر اول، کناره دریا (ر ب).

(۱۵) - آمادگی (لغت نامه).

(۱۶) - ج جهاز، گشتی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۸۱

بر [۱] بحر بر جهیز «۱» صرصر «۲» مسابقت می جستند، با جهازات «۳» تجهیز «۴» گرفته والی «سورت» آن سفائن را که هر فلکی «۵» در بحر عظیم الفلک «۶» از سفینه «۷» فلک مفلک «۸» یاد می داد، و در چشم شخص و شخص چشم، جبال متحرک بنظر می آمد، شوکت آن اجسام جسم «۹» نهنگ پیکر، سفینه «۱۰» را در بحر خزر چرخ أخضر «۱۱» به گرداب حیرت می انداخت، و نظاره وسعت آنها دریای نیلگون را با هزاران دیده غرق تماشا می ساخت با عمله «يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ» «۱۲» و ملاحان ملاح «۱۳» و ناخدا و نواتی «۱۴» بی توانی «۱۵» از روی دریا روان ساخته چون کشتیها در غیر موسم براه افتاده بودند طوفان برخاسته یک کشتی بر گل نشست «حَتَّى إِذَا أَذْرَكَهُ الْغُرْقُ» «۱۶» اما بقیه بهبوب «۱۷» شرطه «۱۸» مراد سالم به عیقه «۱۹» نجات رسید.

[۱] - یو، ط، بر و بحر.

(۱) - اسب سبک رو و سخت دونده (ر ب). جهیز صرصر، اضافه، تشبیهی

(۲) - ریخ صرصر، باد سخت آواز یا سخت سرد.

(۳) - ظاهراً ج جهاز بکسر اول، ساخت مسافر. سازوبرگ.

(۴) - ساختن جهاز مسافر و غازی و مانند آن (ر ب).

(۵) - کشتی (ر ب).

(۶) - فلک، موج دریا جنبان و مضطرب (ر ب).

(۷) - ظاهرا اضافه

مشبه به بمشبه است (فلک سفینه مانند) و بعید است صورت فلکی مقصود باشد زیرا سفینه بدین نام در دو سطر بعد آمده است و تکرار آن لطفی ندارد.

(۸) - مستدیر (از رب).

(۹) - بزرگ شناور (رب).

(۱۰) - رک ح ۹ ص ۱۰۳.

(۱۱) - بحر خزر... اضافه تشبیهی.

(۱۲) - و کار می کنند در دریا (از آیه ۷۸ سوره کهف).

(۱۳) - نمکین و خوب صورت (رب).

(۱۴) - ج نوتی بضم اول، کشتی بان (رب).

(۱۵) - سست گردیدن (رب).

(۱۶) - تا چون دریافت او را غرق (از آیه ۹۰ سوره یونس).

(۱۷) - وزیدن.

(۱۸) - باد موافق (غیاث اللغات. آندراج).

(۱۹) - کنار دریا (رب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۸۲

تَحْيِرُ الْوَهْمِ مِنْ إِقْبَالِ صَاحِبِنَا فَازُوا بِأَمَالِهِمْ مِنْ فَيْضِهِ النَّاسِ «۱» أَلْفَى فِي الْفِيْفَاءِ خَضِرَ بِرَحْمَتِهِ وَ فِي لَجَّةِ الْبَحْرِ الْيَاسَ الْيَاسِ «۲»
بعد از وصول کشتی ها بساحل مقصود چون تدمیر «۳» و تتبیر «۴» «سلطان بن مرشد» والی «مسقط» و تحسیر «۵» و تخسیر «۶»
خوارج نابکار «أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» «۷» پیشنهاد همت گردون فسحت «۸» می بود، «کلبعلی خان» افشار به
سرداری و «تقی خان شیرازی» دوباره به ایالت فارس تعیین، و امر معلی بنفاد اقتران یافت [۱] که سردار از راه دشت با بحرهای
«۹» صحراگرد و «تقی خان» از روی دریا با صحراهای «۱۰» سفائن بحر نورد، بر سر «مسقط» و ولایات تابعه رفته برتر و خشک
خوارج غدار «أُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ» «۱۱» ابقا نکرده ایشان را با سیف بداد «۱۲» متبدد «۱۳» و «سیف بن سلطان» را که از
هواخواهان

(۱)- به حیرت افتاد و هم از بخت صاحب ما دریافتند آرزوهای خود را از فیض او مردم.

(۲)- این شعر در شش نسخه چنین ضبط شده و چنانکه مشاهده می شود وزن آن درست نیست و بضبط کلمات نیز اطمینان حاصل نشد: فیی سایه، قطعه ای از پرندگان. فیفاء. بیابان بی آب.

(۳)- هلاک کردن (ر ب).

(۴)- شکستن و هلاک کردن (ر ب).

(۵)- مانده کردن. دریغ خوراندن.

(۶)- هلاک کردن (ر ب).

(۷)- آنها برای ایشانست لعنت و ایشان راست بدی آن سرای (از آیه ۲۵ سوره رعد).

(۸)- فراخی (ر ب).

(۹)- اسب فراخ گام (ر ب).

(۱۰)- مؤنث اصحر، مادیان سرخ به سپیدی آمیخته (از ر ب).

(۱۱)- آن گروه ایشانند فروزینه آتش (از آیه ۸ سوره آل عمران).

(۱۲)- پراکنده کننده. پریشان کننده (از ر ب).

(۱۳)- پریشان (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۸۳

دولت نادریه به حکومت آنجا مستبد «۱» سازند.

مأمورین از راه امثال فرمان با افواج متواطس «۲» و متلاطس «۳» که طول آن عرض [۱] «۴» نمی نمودی بل بحر بیکران در جنب او نمی نمودی «۵» عازم بسمت مقصد گردیدند «کلا جانبی هرشی لهنّ طریق» «۶»، والی فارس که رکوب «۷» أنواق «۸» باهرات «۹» سفن اختیار کرده به پایمردی هوجای «۱۰» موجای «۱۱» کشتیها «و هّی تجری بهمّ فی موج کالجبال» «۱۲»، پیدا

«۱۳» نورد بحره «۱۴» بحر بود، «صحره بحره» «۱۵» به جهازات «سلطان بن مرشد» تلاقى و تلاغف [۲] «۱۶» جسته با توپهای
صاعقه بار جنگ در پیوست. از لجه «۱۷» آن دو لجه پرشور «عمّان» محیط عمان شد، و از اعتلاج «۱۸»

[۱]- نو، ط، طول عرضش.

[۲]- ط، ملاغف

(۱)- متفرد (ر ب).

(۲)- موج زن (از ر ب).

(۳)- موج متلاطس، موج طپانچه زن پی در پی (ر ب).

(۴)- لشکر، طول آن عرض نمی نمودی، طول آن پیدا نبود (از بسیاری).

(۵)- نم- رطوبت.

(۶)- هر شیء گردنه ایست براه مکه نزدیک جحظه که دریا از آن دیده شود و آن را دو راه است که از هر دو راه می توان بمقصد رسید. (مجمع الامثال).

(۷)- سواری.

(۸)- ج ناقه، شتر ماده (ر ب).

(۹)- کشتیها بدان جهت که آب را شق کند. (ر ب) انواع با هرات اضافه تشبیهی است.

(۱۰)- هوجاء، شتر ماده تیزرو (ر ب).

(۱۱)- موجی، بفتح اول و سوم و سکون دوم، ناقه تیزرو (ر ب).

(۱۲)- و آن می برد ایشان را در موجی چون کوهها (از آیه ۴۴ سوره هود).

(۱۳)- بیابان (ر ب).

(۱۴)- شهر و زمین (ر ب). بحر، اضافه مشبه به بمشبهه.

(۱۵) - و با تنوین نیز استعمال شده، گویند صحره بحره، یعنی دیدم او را گشاده و بی حجاب و پرده (رب).

(۱۶) - در دو نسخه تلاعف. تصادف (حواشی) مأخذ دیده نشد.

(۱۷) - آواز و بانگ و فریاد (رب).

(۱۸) - کارزار نمودن (رب).

(۱۹) - بحر خمط الامواج، دریای موج زن (رب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۸۴

گردید. آب دهان دریا از بیم چون لب ساحل خشک گشت، و از رعد انگیزی قوارع «۱»، گوش ماهی «۲» از زبد البحر «۳»
پنبه بصماخ «۴» خود برآمود «۵».

عاقبت اعدا را هراس «وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ»

مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُوا أَنَّهُمْ أَحْيَطَ بِهِمْ» «۶» لطمه زن خاطر گشته سفینه امیدشان چون زورق بی ناخدا در موجه قهر بینا خدا «۷» شکست، یعنی چند فروند کشتی باد رفتارشان به آتش [۱] دستی «۸» توپچیان در روی آب بر خاک نشست «۹»، و سگان آنها بمفاد «فَغَشِيَهُمْ مِنْ آلِيَمٍ مَا غَشِيَهُمْ» «۱۰» غریق بحر فنا گشته سفینه حیات ایشان حباب آسا در گرداب فنا سرنگون گردید، و به فحواى «فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي آلِيَمٍ» «۱۱» گرفتار عذاب الیم گشته احدی رخت بساحل نجات نکشید، در آن جنگ جنگ «۱۲» هستی، و بارجه «۱۳» وجود و حراقه «۱۴» زندگی و ظلل «۱۵» اعمار «۱۶» بسیاری از اهل ضلال یعنی «جُنُودُ

[۱]- عت،- دستی.

(۱)- ج قارعه، مقصود توپهای قلعه کوب است

(۲)- صدف را می گویند و آن غلاف مروارید است (برهان).

(۳)- کف دریا. و نیز نام دارویی است که آن را دار افیون نامند (از تحفه)

(۴)- سوراخ گوش (رب).

(۵)- آمودن، پر کردن (برهان).

(۶)- و آمد ایشان را موج از هر سو و پنداشتند که ایشان فراگرفته شدند بدان (از آیه ۲۲ سوره یونس).

(۷)- خدای بینا.

(۸)- تیز دستی. جلدی (آندراج از غیاث اللغات).

(۹)- بر خاک نشستن، خوار بی اعتبار شدن (آندراج) شکسته شدن. خراب شدن.

(۱۰)- پس فروگرفت آنان را از دریا آنچه فروگرفت آنان را (از آیه ۸۱ سوره طه).

(۱۱)- پس کینه کشیدیم پس غرق کردیم آنان را در دریا (از آیه ۱۳۲ سوره اعراف).

(۱۲)- کشتی و جهاز بزرگ (برهان).

(۱۳)- کشتی بزرگ جنگی (رب).

(۱۴) - نوعی از کشتیهای مصری که بوی نفت اندازی کنند بسوی دشمن

(ر ب).

(۱۵) - کشتیها. (اقراب الموارد).

(۱۶) - ج عمر.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۸۵

إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ» «۱» غرقه غرقاب عدم شد. سردار بنحو مقرّر از جانب خشکی توسن تر «۲» را بجانب مقصد پویه کرد. نخست قلعه «لوا» «۳» را مسخر کرده لوای استیلا برافراشت. پس بعزم تسخیر قلعه «صحار» «۴» آراسته حرب و آورد و در خارج [۱] قلعه با خارجیان مستغرق یم «۵» خضمّ «۶» خصم افکنی، و نبرد گشت. از سیوف حوت ماهیت «۷» یلان عرصه بر «۸» مائیت «۹» بحر پذیرفت، و صحرای «۱۰» مبارزان در دریای خون شناور گردید. سلطان شیطان قریحه، قریح «۱۱» و جریح «۱۲» با زخم و شمار «۱۳» بیشمار مخزول «۱۴» و مخذول «۱۵» خاذل «۱۶» شد. چون در اثنای گیرودار به قادر اندازی «۱۷» قدر زخمی از ناوک دل دوز «فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثاقِبٌ» «۱۸» یافت، به آفت آن جرح آهنگ دار البوار، و درک عذاب «فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ» «۱۹» نموده از

[۱] - عت، و از خارج. ط، در خارج

(۱) - لشکرهای شیطان همه (از آیه ۹۵ سوره شعراء).

(۲) - اسب تاتاری تیزرو (ر ب).

(۳) - با فحص فراوان اطلاع دقیقی از وضع این موضع نیافتم و ضبط آن معلوم نشد.

(۴) - بعض نسخ سحرار. از شهرهای عمان (ذیل المنجد). قصبه عمان (معجم البلدان)

(۵) - دریا.

(۶) - جماعت انبوه.

دریا (ر ب).

(۷) - ماهیه و بتخفیف یاء نیز حقیقت، آنچه موجب تقوم شیء است. جنس و فصل. حوت ماهیت، صفت مرکب سیوف، یعنی شمشیرهای آنان پیوسته در خون شناور است چنانکه ماهی در آب، و لطف تناسب حوت و ماهیت، آشکار است.

(۹) - ماهیت، ما به الشیء هی. حقیقت، و معنی جمله: از بسیاری خونریزی شمشیر، صحرا چون دریا شد و لطف تناسب مائیت و بحر آشکار است.

(۱۰) - صحرا، مادیان سرخ به سپیدی آمیخته (از رب).

(۱۱) - خسته، زخم دار.

(۱۲) - مجروح

(۱۳) - زخم کاری (برهان).

(۱۴) - شکسته پشت (رب).

(۱۵) - خوار.

(۱۶) - هزیمت یافته (رب).

(۱۷) - قدراندازی. تیراندازی و تیر در آن خطا نرود (از برهان).

(۱۸) - پس از پی درآمد او را شعله ای فروزان روشن (از آیه ۱۰ سوره صافات).

(۱۹) - در تک فرودین از آتش (از آیه ۱۴۴ سوره نساء).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۸۶

مطرح «۱» بسر بمسقط «ویل» «۲» شتافت و ویالات «مسقط» «۳» و مطرح «۴» بتصرف درآمد. «احمد بن سعید» حاکم «صحار» که لعین «۵» کشتزار دولت سلطان لعین بود از این طرد و لت «۶» زار گشت، و تقلید مقالید «۷» قلعه کرد «۸». سرداران بحکم سلطان زمان، «سیف بن سلطان» والی جدید را در سیف «۹» بحر و ملک «مسقط» که مفتوح العنوه «۱۰» حدید «۱۱» سیف بود تمکن، و در مکان مکان «کوضع الهناء موضع الثقب» «۱۲» تمکین دادند، و اقبال خسروی جهانیان را نوید «سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا» «۱۳» در داد، و زمانه تبریک ظفر را «سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لَتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ» «۱۴» برخواند.

(۱) - مقام و محل (نف) انداختنگاه. محل افکندن. و رک ح ۴ همین صفحه.

(۲) - مسقط، افتادنگاه. محل سقوط و رک ح ۳ همین صفحه. ویل، چاهی یا وادی در دوزخ (رب).

(۳) - شهری است از نواحی عمان در آخر حدود آن از جانب یمن

بر ساحل دریا. (معجم البلدان). پایتخت عمان (ذیل المنجد).

(۴) - شهری است در خلیج عمان بر ساحل جزیره العرب دارای ۱۴۰۰۰ تن سکنه است (ذیل المنجد).

(۵) - مترس. خوسه که به پالیزها بشکل مردم برپاسازند بجهت گریختن سباع و وحش (رب).

(۶) - زدن. کوفتن (برهان).

(۷) - ج مقلاد بکسر اول و سکون دوم، کلید (رب).

(۸) - کلیدهای قلعه را چون قلاده اطاعت بگردن افکند (تسلیم کرد).

(۹) - ساحل دریا (رب).

(۱۰) - جایی که مسلمانان بقهر و غلبه فتح کنند مقابل آنچه بصلح ایشان را مسلم شود.

(۱۱) - برنده. تیز.

(۱۲) - مانند نهادن قطران بر جای گر شده. برای وضع چیزی در موضع آن مثل زدن (اقرب الموارد).

(۱۳) - پاکست کسی که رام گردانید برای ما این را (از آیه ۱۲ سوره زخرف).

(۱۴) - رام کرد برای شما دریا را تا روان شود کشتی ها در آن بفرمان او (از آیه ۱۱ سوره جاثیه).

در بیان نهضت نصر الله میرزا بجانب خوارزم بامر قهرمان خطه کن فیکون

در بیان نهضت نصر الله میرزا بجانب خوارزم بامر قهرمان خطه کن فیکون

«لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (۱). چون در ایام توقف اردوی همایون در «داغستان»، «اوزبکیه خوارزم» و «ارال»

(۲)، بنا بر توعیر «۳» و توغیر «۴» «نور علیخان» ولد «ابو الخیر» والی «قزاق» «إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْمَأْرُضِ» (۵)، بافراختن بند «۶»

شقاق، بند بندگی را مثلث «۷» و منشق «۸»، و تیغ خیال سرکشی را از غلاف دل «وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ» (۹) مندلع «۱۰» و مندلق

«۱۱» ساخته بنیاد آزر را قلع و «طاهر خان» «۱۲» والی را از راه کم فرصتی به لوم لائمانه «۱۳» که «إِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا» «۱۴»

و طعن ناملایمانه

که «وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ» (۱۵) در قلعه «خیوه» از سلطنت کشور حیات خلع کرده بودند، خدیو والجاه از فرقان عزم آیه «سَنَعُدُّهُمْ مَّرَّتَيْنِ» (۱۶)

(۱) - تا بچشاند آنان را (جزای) برخی از آنچه کردند باشد که آنان بازگردند (از آیه ۴۰ سوره روم).

(۲) - اقوام ساکن کنار دریای آرال در ترکستان غربی مشرق بحر خزر.

(۳) - بازداشتن کسی را از کار و حاجت وی (اقراب الموارد).

(۴) - بر کینه و خشم برانگیختن کسی را (رب)

(۵) - آنگاه ایشان ستم می کنند در زمین (از آیه ۲۴ سوره یونس).

(۶) - علم بزرگ که زیر آن ده هزار مرد باشد معرب از فارسی است (رب).

(۷) - رخنه دار (رب).

(۸) - دریده (از رب).

(۹) - و گفتند دل‌های ما در غلاف است (از آیه ۸۲ سوره بقره).

(۱۰) - بیرون آمده (از رب).

(۱۱) - از نیام برآمده (رب).

(۱۲) - رک ح ۱۲ ص ۵۲۷

(۱۳) - لوم، سرزنش. لائمانه، از لائم + آنه پسوند اتصاف.

(۱۴) - همانا هرآینه ما می بینم ترا در میان خود ناتوان (از آیه ۹۳ سوره هود).

(۱۵) - و نیستی تو بر ما عزیز (از آیه ۹۳ سوره هود).

(۱۶) - زود باشد که عذاب کنیم آنان را دو بار (از آیه ۱۰۲ سوره توبه).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۸۸

بر آن دیار پرشوروشین خوانده شاهزاده «نصر الله میرزا» را که خطوط حظوظ «۱» بخش جبینش مظهر آیه «يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ».
بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ» «۲» و بنصر «۳» اصابع تدبیر و سبابه «۴» اصابه عقلش بی ابهام «۵»، کلید قلعه گشا بودی، با عتاد «۶» و
عتید «۷» و خدم

و عید بقصد دفع مخاصمان عید به قلاوزی «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» «۸» روانه «خوارزم» ساخت، و بعد از ورود شاهزاده به «مرو» چون کریمه «مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ» «۹» نقش پیشانی پیش آمد کار او بود، و لا غرو «۱۰» «جنود نصرت بالرعب مسیره شهر» «۱۱»، بی قتال باستقبال اقبال شتافت و به فحوای «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» «۱۲» ظفر با نهضتش هم عنان آمد.

رؤسا و اذنا مذبذب «۱۳» بمضمون «يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ» «۱۴» معاملت و بمفاد «وَأَلْتَمَسْنَا نَصْرَ اللَّهِ وَرَبَّنَا يُقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ» «۱۵» اظهار مطاوعت کرده نادم و مستقیل «۱۶» و مستقبل موکب جلیل گشته «أَإِنَّا لَمَرْدُودُونَ

(۱) - ج حظ بهره بخت (ر ب).

(۲) - شاد می شوند مؤمنان. به یاری خدا یاری می کند کسی را که می خواهد (از آیه ۳ و ۴ سوره روم).

(۳) - انگشت دومین که میان انگشت میانه و انگشت کوچک باشد (ر ب).

(۴) - انگشت شهادت (ر ب).

(۵) - مجهول بودن.

شبه بودن. و نیز ابهام، انگشت نر (ر ب).

(۶) - ساخت و سامان و آمادگی و آنچه جهت سفر و جز آن آماده سازند (ر ب).

(۷) - حاضر و آماده (ر ب)

(۸) - پس چون عزم کردی پس توکل کن بر خدا (از آیه ۱۵۳ سوره آل عمران).

(۹) - کی باشد یاری خدا؟ آگاه باشید همانا یاری خدا نزدیک است (از آیه ۲۱۰ سوره بقره).

(۱۰) - شگفتی نیست.

(۱۱) - مأخوذ است از این حدیث: نصرت بالرعب شهرایرعب منی العدو مسیره شهر (معجم المفهرس) ذیل رعب.

(۱۲) - گاهی که آمد یاری خدا و پیروزی (از آیه ۱)

(۱۳) - ج مذنب گناهکار.

(۱۴) - عذر می آورند بسوی شما چون بازگشتید نزد ایشان (از آیه ۹۵ سوره توبه)

(۱۵) - و اگر بیاید یاری از پروردگار تو هرآینه گویند همانا بودیم ما با شما (از آیه ۹ سوره عنکبوت).

(۱۶) - گذشتن خواستن از گناه (از رب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۸۹

فِي الْحَافِرَةِ «۱» گویان، از «مرو» بمعسکر شاهزاده پیوسته بنوشته و موجلکا «۲» «فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ» «۳» یک قلم، قلم وار، سر بر خط فرمان نهادند، و در عالم ایلی «۴» از روی ضراعت بذریعه «عِصْكَ مِنْكَ وَ إِن كَانَ اشْبَا» «۵» مستدعی إسجاح «۶» آثام «۷» و اکماح «۸» زمام شده ابواب استقالت به کلید حسن مقاتل گشادند. شاهزاده باعطاف «۹» اکمام «۱۰» اعطاف «۱۱»، و إسبال «۱۲» اسبال «۱۳» الطاف، و إسدال «۱۴» اسدال «۱۵» رفو «۱۶»، و إسجاف «۱۷» اسجاف «۱۸» عفو، و سجاف «۱۹» اذیال حفو «۲۰»، پرده خطایی «۲۱» صفح «۲۲» و صفو «۲۳» بر وجه خطا و هفواتشان «۲۴» پوشیده باز در

(۱) - آیا همانا ما رشدگانیم بحالت نخست (از آیه ۱۰ سوره نازعات).

(۲) - وثیقه و محضر که در عهد و موثیق باشد (از سنگلاخ).

(۳) - پس اقرار کردند به گناهانشان (از آیه ۱۱ سوره ملک).

(۴) - مرکب از ازایل - دوست.

موافق رام (برهان) مطیع. + ی مصدری، مطیع بودن.

(۵) - عیص، درختان خاردار بود نزدیک هم روییده در یکجا (اقرب الموارد) سدرها بود روییده در یکجا (مجمع الامثال) و شب سختی پیچیدن در یکدیگر بود و معنی مثل اینست که هر چند خویشان تو چنانکه می خواهی نیستند، لیکن بر آنان شکیا باش که اصل آنان

از تو است (اقرّب الموارد مجمع الامثال).

(۶) - عفو نمودن (ر ب).

(۷) - ج اثم، گناه.

(۸) - لگام کشیده داشتن ستور را (ر ب).

(۹) - ج عطف بکسر اول و سکون دوم، جانب هر چیز (اقرّب الموارد).

(۱۰) - ج کم بضم اول، آستین (اقرّب الموارد).

(۱۱) - ج عطف، مهربانی.

(۱۲) - باراندن (ر ب)

(۱۳) - ج سبل بفتح اول و دوم، باران (از ر ب).

(۱۴) - فروهشتن (ر ب).

(۱۵) - ج سدل بضم یا کسر اول و سکون دوم، پرده (ر ب).

(۱۶) - تسکین و آرام دادن از ترس، و اسدال رفو، اضافه مشبه به است بمشبه.

(۱۷) - فروهشتن (ر ب).

(۱۸) - ج سجف بفتح یا کسر اول و سکون دوم، پرده (ر ب).

(۱۹) - پرده و کرانه و جانب پرده (ر ب).

(۲۰) - نواختن. عطا کردن (ر ب).

(۲۱) - ختایی، منسوبه به ختا (دیوان البسه نظام قاری ص ۲۰۵).

(۲۲) - درگذشتن (ر ب).

(۲۳) - اخلاص در دوستی (اقرّب الموارد).

(۲۴) - هفوات، ج هفوه بفتح اول و سوم و سکون دوم، لغزش (ر ب).

امیدواری به رویشان باز و معنی «عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَيَلَفَ» [۱] «باز نمودند، و بوعید [۱] و توعید» [۱] «إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يُعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ» [۲] «[۲] طریق رشاد را بآن گروه القا و ایشان نیز بسمع رضا اصغا نموده [۳] بر طبق مسؤل آن جماعت «ابوالمحمد» ولد «ایلبارس» را که در آن سفر در تحت لوای بخت والای شاهزاده بود به «ابو الغازی» موسوم و به سلطنت خوارزم مخصوص ساخته عزّ ترخص و تملص [۳] بخشیدند،

و جمعی از رؤسا و اتالیقان «۴» به آستان نصرت پاسبان دولت آشیان خدیو کشورستان، که دوستان و راستان را جای استانست «۵» و ماه شمس «۶» در گاهش اعداء باستان را سال آستان [۴] «۷» روی نیاز آورده مورد احسان شدند «لا یزال بُنیَانُهُمُ الَّذِی بَنَوْا رِيبَهُ فِی قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» «۸».

[۱]- ط، بو عید.

[۲]- یو، از اینجا تا آغاز فصل آینده (در بیان سنوح ...) را ندارد

[۳]- ط، نمودند.

[۴]- ط، و به ماه شمس در گاهش سران باستان ...

(۱)- عفو کرد خدا از آنچه گذشت (از آیه ۹۵ سوره مائده).

(۲)- اگر بازایستند بخشوده می شود برایشان آنچه همانا گذشت و اگر برگردند پس همانا گذشت سنت (درباره) پیشینیان (از آیه ۳۸ سوره انفال).

(۳)- مص باب تفعّل، رستن (رب).

(۴)- رک ح ۱۳ ص ۵۱۰

(۵)- استان، جای خواب و آرامگاه (برهان).

(۶)- قرص زرانود که در قبه می باشد (غیاث اللغات).

(۷)- استخراج سالهای مخوفه مولود باشد که آن را عبری (قران) و (عقبه) خوانند (برهان).

(۸)- همیشه بناشان که ساختند، شکی است در دلهاشان مگر آنکه پاره شود دلهاشان و خدا دانای حکیم است (آیه ۱۱۱ سوره توبه).

در بیان سنوح «۱» رضا قلی میرزا و سقوط او از نظر اعتبار والد کامکار [۱]

در بیان سنوح «۱» رضا قلی میرزا و سقوط او از نظر اعتبار والد کامکار [۱]

«إِنَّ فِي ذَلِكْ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ» «۲» در حینی که طهران «۳» «طهران» مقرّ کوبه فلک شکوه قاآنی شد، شاهزاده «رضا قلی

میرزا ولایت «ری» را بامر شهریار زمان آرامگاه عزت ساخته حرمان «۴» گزین فیض حضور و مانند سایه از مهر تابان دور
گردید، و بنا

بر سوء خلق و شیمه «۵»، باقوال و شیمه «۶» و شتیمه «۷» اظهار شکیمه «۸» کرده برخلاف مدلول «أَوْ مَنْ يُنَشِّئُوا فِي الْحَلِيهِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرٌ مُبِينٌ» «۹»، خصومت را از حلیه حال مبین ساخت و قلب زاهلش «۱۰» از مضمون «ق فَاكَّ عَمَّا يَقْرَعُ قَفَاكَّ» «۱۱» ذاهل «۱۲»، و از کلام «العاقل من عقل لسانه» «۱۳» غافل و جاهل [۲] آمد، «إِذَا وَقَى الرَّجُلُ شَرَّ لِقْلَقِهِ وَ قَبْقَبِهِ وَ ذَبْذَبِهِ فَقَدْ وَقَى» [۳] «۱۴»

[۱]- ط، اضافه دارد: نادر شاه

[۲]- ط، غافل جاهل.

[۳]- اضافه دارد: بیت

(۱)- در کنه افتادن (از ر ب).

(۲)- همانا در آن هر آینه عبرتست برای خداوندان بینایی (از آیه ۱۱ سوره آل عمران).

(۳)- ج ظهر، (لغت نامه) ظهر البلد، بیرون شهر (لغت نامه).

(۴)- بی بهرگی (از ر ب).

(۵)- خوی.

(۶)- بدی و دشمنی (ر ب).

(۷)- دشنام (ر ب).

(۸)- سرکشی (ر ب).

(۹)- آیا (برای خداست) کسی که تربیت می شود در زینت و او در مخاصمت ناتوانست (آیه ۱۷ سوره زخرف).

(۱۰)- زاهل، ثابت (ر ب).

(۱۱)- نگاه دار زبانت را از آنچه بکوبد پس گردنت را (مأخذی برای این جمله نیافتم).

(۱۲)- غافل (ر ب).

(۱۳) - خردمند کسی است که به بندد عقال (نهد) زبان خود را.

(۱۴) - هرگاه نگاهداشته شود مرد از شر زبان خود و شکم خود و نره خود پس همانا نگاهداشته (محفوظ) است مأخوذ است از حدیث: من وقى شر لقلقه دخل الجنة (النهايه فى غريب الحديث) من وقى شر قبقبه و ذبذبه و لقلقه دخل الجنة (النهايه فى غريب الحديث).

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص:

سخن مر سری را کند تاجدار سریرا کند هم سخن تاجدار و در اوقاتی که پادشاه با جنوس «۱» جیوش خبوس «۲» منظر، وجه ناضر «۳» و رایت ناصر را بسمت «داغستان» متوجه ساخته مشغول استقرای «۴» قرای «۵» «قراقیطاق» می بود، چون بکرات و مرآت صورت نکرات «۶» احوال او در مرآت خاطر اقدس مرتسم گشته غیار «۷» غیار [۱] «۸» عقیدت از شمائل حالات شاهزاده لائح «۹» و غبار نکر «۱۰» و خیلاء «۱۱» از مخائل «۱۲» خیالات او لامح بود، حکم مطاع باستحضار او منفذ گشته و در حین ورود او بموقف حضور بخطاب «خُذُوهُ فَغُلُّوهُ» «۱۳» در سلسله اهل قید انسلاک یافته بخلائیل الرّجال «۱۴» ماخلخل «۱۵» گردید.

الحبس قصر لكلّ جزل و القيد خلخال كلّ فحل «۱۶» و الخطب كالضّيف لا- تراه ينزل إلّما على الاجلّ «۱۷»

[۱]- مع عیار.

(۱)- ج جنس (رب).

(۲)- شیر (رب).

(۳)- تازه. با آب. نیکو (رب)

(۴)- از جایی به جایی رفتن (رب).

(۵)- ج قریه، دهکده.

(۶)- ج نکره بفتح اول و دوم و سوم، اسم از انکار (اقرّب الموارد).

(۷)- پارچه زرد که یهودان بر جامه نزدیک دوش می دوزند تا معلوم شود که از قوم یهود است (غیاث اللغات).

(۸)- تغییر (از رب).

(۹)- آشکار.

(۱۰)- منکر از هر چیزی (رب).

(۱۱)- کبر و بزرگ منشی (رب).

(۱۲) - ج مخيله بفتح اول و چهارم و كسر سوم، ابر كه آن را بارنده پندارند (رب) مطنه: گویند فيه مخائل النجابه (ذیل اقرب الموارد).

(۱۳) - بگیریډ او را پس غل کنیډ او را (آیه

(۱۴) - خلاخیل. ج خلخال. پای برنجن (ر ب) و از خلاخیل الرجال، زنجیر مقصود است.

(۱۵) - یو، مخلل و ظاهرا متخلخل، خلخال بر نهاده. و مخلل جای خلخال است از ساق.

(۱۶) - بازداشت کاخی است هر جوانمردی را و بند پای برنجن هر نری است

(۱۷) - و مصیبت همچون مهمانست که نبینی او را فرود آید جز بر بزرگ قدرتر.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۹۳

از آنجا که برای آب [۱] «۱» فرزند [۲] بی آب «۲» و فرّ، زند «۳» میقاد «۴» شرر خیز و مقدحه «۵» شرارت انگیز می باشد، جهان داران دیده ور چون دیده بر استصلاح مهام ملکی گمارند، قرّه العین نافره «۶» را ابن قره «۷»، و نور چشم جمّاش «۸» را بر چهره دولت عین معرّه «۹» می شمارند، خدیو کار آگاه، کارگاه مرحمت را با نور دیده نور دیده و ضابطه سیاست را بر رابطه أبوت و بنوت راجح دیده فرمان پذیران به اشاره سر انگشت امر اقدس در طرفهالعینی «۱۰» بالماس املس «۱۱» لؤلؤ عینی «۱۲» او را قطعه لعل لحمی «۱۳» ساخته از حقه حدقه اش مرجان تر «۱۴» برانگیختند، و مرجان «۱۵» او را بخشودند [۳]. چون

[۱] - ط، آب.

[۲] - یو، از آنجا که برای آب و فر ...

[۳] - ط، بخشیدند.

(۱) - پدر.

(۲) - قاعده و قانون. جاه. (برهان).

(۳) - چوب یا آهن آتشنزه (ر ب).

(۴) - آتشنزه.

(۵) - آهن چقماق (ر ب).

(۶) - نافرہ الرجل، خویشان او (اقرب الموارد).

(۷) - ابن قرہ، نوعی از مارها (حاشیہ نسخہ مج) در تاج العروس آرد: قرت الحیہ قریرا، صوتت. و نیز آرد: قرہ بضم اول، ضفدع است.

لیکن در این کتاب و در اقرب

الموارد. منتهی الارب. ثمار القلوب. لغت نامه، ابن قره بمعنی مار یا معنی مناسب با متن دیده نشد.

(۸) - شوخ. مست. فریبنده (برهان).

(۹) - بدی. آزار. (اقراب الموارد).

(۱۰) - یک چشم بهم زدن.

(۱۱) - تابان (رب).

(۱۲) - با فحوص فراوان نوعی از لؤلؤ باین نام نیافتم.

(۱۳) - در الجواهر (ص ۳۳) لحمی، نوعی از یاقوت شمرده شده.

(۱۴) - خون.

(۱۵) - مر + جان.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۹۴

به اغوای بدگوهران بی جاده کرده «۱» کان دهان را از پی گویی «۲» و اغتیاب «۳» معدن یاقوت پی گویی «۴» نموه و ما ذنبی «۵» گفتنش و جزع «۶» و جزع سفتنش اثر نبخشید «إِنَّ البلاء موکمل بالمنطق» «۷» و «لطف علی خان افشار» نیز که خالوی شهزادگان، بل مخال معمم «۸» بود نسبت عموا و صموا «۹» یافته همین قضیه را برأی العین دیده، دیده از نظاره عالم کون و فساد بر بست و دهر تیزخشم تنگ چشم بییک چشم زدن «۱۰» در یک چشم زدن «۱۱» نقش چنین احدوئه بر رقعہ ظهور افکند:

(۱) - معنی این کلمه معلوم نشد. بی جاده در فرهنگها جز بمعنی مشهور استعمال نشده. لیکن در متن واضح است که بمعنی رفتار نامناسب. بی جا. خطاکاری و نظیر این معانی بکار رفته. در حاشیه یک نسخه از مج، بمعنی خطا کردن آمده و مأخذ را کشف اللغات معرفی کرده است. در کشف اللغات هم، چنین معنی برای این کلمه دیده نشد.

(۲) - غیبت (حواشی) ظاهرا حاصل مصدر است. مرکب از پی + گویی، پس گویی. در پس کسی سخن گفتن.

(۳) - بد گفتن کسی سپس وی (رب).

(۴) - پیگو، قسمی جواهر (غیاث اللغات). ملکی

بجانب زیرآباد در شرق هند (غیاث) نوعی آبگینه که در ملک پیگو سازند و سبز رنگ باشد مانند زمرد (آندراج).

(۵) - چیست گناه من. و ما ذنبی نام نوعی از یاقوتست. و در وجه تسمیه آن چنین گفته اند که این حجر مشابیه تمام با یاقوت احمر دارد. چون آن را بدون قیمت یاقوت در رشته تقویم کنند گویند بزبان حال می گوید ما ذنبی (حاشیه نسخه مج از جواهرنامه). ظاهراً تحریف ماذینج است رک الجواهر ص ۲۹۱.

(۶) - و بکسر اول نیز، شبه پیسه یمانی که چشم را در سیاهی و سپیدی بوی تشبیه دهند (ر ب).

(۷) - همانا بلا گمارده شده است به گفتار. نخستین کس که این جمله را گفت ابو بکر است هنگامی که همراه پیغمبر به یکی از قبایل رفته بودند و آن را داستانی است که در (مجمع الامثال) آمده است.

(۸) - کریم احوال و اعمام (ر ب).

(۹) - رک ح ۳ ص ۶۳.

(۱۰) - اصابه العین. چشم بد کسی بر کسی افتادن.

(۱۱) - در یک لحظه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۹۵

سخن به که با صاحب تاج و تخت بگویند سخنه نگویند سخت خطرهاست در کار شاهان بسی که با شاه خویشی ندارد کسی چو از روی کین [۱] بفروزند چهر به فرزند خود بر نیارند مهر «۱»

در بیان نهضت موکب همایون کرت رابع بجانب روم به قلاووزی بخت سعید

در بیان نهضت موکب همایون کرت رابع بجانب روم به قلاووزی بخت سعید

«إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ» (۲). بعد از آنکه بتأیید خداوند یگانه و «لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۳) مفاتیح قلاع اربعه آذربایجان بسر پنجه خاقان هفت کشور در آمد چون اعیان دولت علیه

[۱]- چو از کینه ای (شرف نامه طبع مرحوم وحید ص ۱۸۱).

[۲]- ط، و مطالالت.

(۱)- نظامی. شرف نامه.

(۲)- همانا خدا می کند آنچه را که می خواهد.

(۳)- مر او راست کلیدهای آسمانها و زمین (از آیه ۶۳ سوره زمر).

(۴)- بدرازا کشیدن.

(۵)- ج مطاوله، نبرد کردن به توانایی (ر ب).

(۶)- بیهوده.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۹۶

طائلی «۱»، و از کشته بی حاصل غیر خسران حاصلی نمی یافتند، و اصحاب درایت در آیت درابت «۲» جز مفاد «منازعه الملوک تسلب النعم» «۳» معنیی تصور نمی کردند، و در حقیقت امتداد ایام علث «۴» و غلث «۵»، اتلاف خزائن و ضیعت «۶» ضیاع «۷» دولتین و تولید مواد شور و شین می بود، وزیر مکرم «علی پاشا» را بطلب صلح به دربار نادری فرستاده وزیر مزبور در صحرای «مغان» شرف اندوز خدمت اقدس شد، و در آن اوان که قاآن پیروز بخت بر فراز تخت قرار گرفت، چون اهالی ایران را مکلف ساخت که از رفض «۸» و تبرّا «۹» تبرّا «۱۰» و به ولای خلفای راشدین «۱۱» تولّا «۱۲» نموده از مؤدای «وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي» «۱۳» ابا «۱۴» کنند، و آن گروه نیز از عقائد سالفه نکول و حقیقت خلفاء کرام را «خلفا عن سلف» «۱۵» قبول نموده اختر مذهب اهل سنت که در افق ایران واجب «۱۶» شده بود مجددا آغاز طلوع کرد [۱] لهذا آن حضرت بیض صفائح «۱۷» را بر صفائح

[۱]- ط، کرده.

(۱) - فائده (از ر ب)

(۲) - درابه،

دلیری بر حرب (ر ب).

(۳) - ستیزه پادشاهان نعمت ها را بر باید.

(۴) - سختی کارزار (ر ب).

(۵) - سختی کارزار (ر ب).

(۶) - تلف گردیدن (ر ب).

(۷) - ج ضیعت بفتح اول و سوم و سکون دوم، آب و زمین (ر ب).

(۸) - در اینجا مقصود تشیع است.

(۹) - تبراً، بیزار شدن (ر ب) بیزاری از غاصبان خلافت، تبرا یکی از فروع دین است بمذهب شیعه.

(۱۰) - دوری جستن (ن ف).

(۱۱) - ابو بکر. عمر. عثمان. علی علیه السلام.

(۱۲) - تولی، دوستی داشتن با کسی (ر ب).

(۱۳) - و پیروی کردم ملت پدرانم را (از آیه ۳۸ سوره یوسف) مقصود تقلید است.

(۱۴) - اباء، سرباز زدن (ر ب).

(۱۵) - جانشین از پس پیشین. پشت سرهم. پی در پی.

(۱۶) - فروشدن (ر ب) غائب.

(۱۷) - صفحه های سفید. مقصود نامه است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۹۷

بیض «۱» اختیار، و دست فتنه را قلم کرده قلم برگرفت و به پادشاه سکندر جاه «روم» «۲» نامه دوستی سرشت، از عین و داد بصورت، هم مشرب «عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا» «۳»، و بمعنی ممزوج و ممزوج «۴» به شوب «۵» «إِنَّا سَأَلْنَاكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» «۶» نوشت، و از حضرتش در پرده «مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ» «۷» بی پرده طالب پنج مطلب شد.

اول اینکه در عهد سلاطین سلف برای رفع تباعض «۸» و تناقض نخله نخله «۹» اهل سنت بر چهار فسیله «۱۰» اصیله، و دوحه

[۱] «۱۱» ائيله «۱۲» مڤنن «۱۳»، و بر فرق فرق ناس سايه افكن گشته كه اهالى «روم» و «هند» و «توران» از آن اغصان «۱۴» جليه و افنان «۱۵» جئيله «۱۶» اقتطاف «۱۷» تمره «۱۸» تمره «۱۹»

- (۱)- شمشیرهای پهناور (ر ب).
- (۲)- مقصود سلطان عثمانی است.
- (۳)- چشمه ای در آن نامیده می شود سلسبیل (آیه ۱۸ سوره دهر).
- (۴)- آمیخته (ر ب).
- (۵)- آمیختن (ر ب) آمیختگی.
- (۶)- همانا ما زود باشد که القا کنیم بر تو گفتاری سنگین (آیه ۵ سوره مزمل).
- (۷)- تغییر داده نمی شود سخن نزد من (از آیه ۲۸ سوره ق).
- (۸)- دشمنی کردن (ر ب).
- (۹)- مذهب (غیاث اللغات).
- (۱۰)- خرما بن ریز.
- (۱۱)- درخت بزرگ (ر ب).
- (۱۲)- محکم بن (ر ب).
- (۱۳)- شاخه برآورده.
- (۱۴)- ج غصن، شاخه.
- (۱۵)- شاخه ها.
- (۱۶)- انبوه و درهم شده (ر ب).
- (۱۷)- چیدن.
- (۱۸)- خرما.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۹۸

و ثمره نمره [۱] «۱» و نجات و نجاج [۲] «۲»، و از آن سنن مسنن «۳» ادراک فوز و فلاح «۴» می نمایند.

چون ایرانیان در فروع فارعه «۵» از شجرات طیبات احکام بارعه حضرت «صادق» علیه السلام اخترا ف «۶» مسائل کافی و از [۳] مسائل «۷» اجتهادات آن جناب انتشافی «۸» شافی می کنند، مشعب «۹» صائب او را خامس مذاهب دانند [۴] تا شخص اسلام را از این تخمیس، پنجه تسلط قوی گشته هر مذهبی از این پنجگانه بر قفای ادیان مختلفه مشتی، و بر دیده ملل متخالفه انگشتی باشد، و بهمدستی این مصالحه صالحه و مسالمة سالمه، اصنام «۱۰» فساد از طاق دلهای مخالفان افکنده و بنیاد ضلال برکنده شود.

دوم [۵] اینکه رکنی از ارکان مسجد الحرام به ائمه این مذهب اختصاص یابد که در آن مکان به اقامه صلوات مکتوبه «۱۱» قیام نمایند.

سوم اینکه از طرف ایران پویندگان

طریق «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» (۱۲)، هر عام «۱۳» از خواص و عوام از راه شام عازم بیت الله الحرام

[۱]- ط، نو، بمزه.

[۲]- ط، و بنجاه نجاح.

[۳]- ط، از.

[۴]- ط، بشمارند و دانند.

[۵]- ط، مطلب دوم.

(۱)- پاکیزه. شیرین (ر ب).

(۲)- پیروزی (ر ب).

(۳)- روشن شده، آراسته، نیکو (ر ب).

(۴)- رستگاری.

(۵)- بالابلند از جهت شرف (از المنجد).

(۶)- میوه چیدن (ر ب).

(۷)- ج مسیل، آب رو (ر ب).

(۸)- آب در خود چیدن. کفک شیر آشامیدن (کنز اللغات) مجازا، برخوردار شدن. استفاده کردن.

(۹)- راه (ر ب).

(۱۰)- ج صنم بفتح اول و دوم، بت.

(۱۱)- نمازهای واجب.

(۱۲)- و خدای راست بر مردمان حج گزاردن خانه، کسی که توانایی دارد بدان رفتن را (از آیه ۹۱ سوره آل عمران).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۹۹

گشته گماشتگان آن دولت والا با حجاج ایران بطریق حاج مصر و شام سلوک مسلوک داشته حاج «۱» و مناہج راه حج را از ذخائر و شتران حاج «۲» خوار بر وجه حجتی «۳» مرتب ساخته و ایشان را بدون مطالبه دورمه «۴» بر سییل اکعاب [۱] «۵» به کعبه معظمه اعلی الله کعبه «۶» برسانند.

چهارم اینکه فرمانی از طرفین در باب تحریر «۷» و اعتاق «۲» «۷» «۷» «۷» «۷» «۸» اسرا اسرا «۳» «۹» تحریر یابد که در هر ملک و دیار باشند مطلقاً از قید اسر [۴] «۱۰» مطلق و مرخص و مخلص و مملص «۱۱» بوده تکلیف رقیب «۱۲» به ایشان نشود.

پنجم اینکه در تختگاه دولتین و کیلی از

حضرتین برای قوام امور جانبین قائم و مقیم باشد.

پس دستور «۱۳» مکرم را موافق دأب و دستور، دستوری «۱۴» ارزانی داشته از این طرف در صحبت او ایلچیان معظم با نامه مودوده «۱۵» مشتمل بر استحصال

[۱]- ط، اکعاف.

[۲]- ط، اعتاق.

[۳]- ط، اسرا اسرا تماما.

[۴]- ط، اسرا.

(۱)- ج حاجه (ر ب).

(۲)- درختیست خاردار (ر ب).

(۳)- سزاوار (ر ب).

(۴)- باجی که از قافله حاج گرفته شود (سنگلاخ).

(۵)- شتافتن (ر ب).

(۶)- بالا برد خدا شرف و مجد آن را (از اقرب الموارد).

(۷)- آزاد کردن.

(۸)- ج عنق بضم اول و دوم، گردن.

(۹)- تماما، همگی (از ر ب).

(۱۰)- اسیری.

(۱۱)- چنین است در نسخ، و ظاهرا بلکه صحیحا متملص، آزاد. رها (ر ک اقرب الموارد).

(۱۲) - بندگی.

(۱۳) - وزیر. ایلچی.

(۱۴) - رخصت.

(۱۵) - دوست داشته، محبوب.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۰۰

مواد معهوده [۱] و نفائس ارمغان از «مغان» روانه درگاه آسمان جاه قیصری ساختند، و اعیان آن دولت [۲] مقدمتین اولیین «۱» نامه را که جزء اخیر علت تامه «۲» مصالحه می بود نتیجه باب قبول نساخته، بمعاذیر شرعیّه و محاذیر ملکیه موکول داشته وزیر صدر گزین و زیر «۳» بالانشین «مصطفی پاشا» والی موصل را [۳] با دو نفر از علمای اعلام برای تبریک تبرک «۴» و تبرک «۵» آن حضرت بر اورنگ سروری و تجدید و تحدید سنور «۶» بدرگاه نادری ارسال، و در حینی که منشور کار «قندهار» بخاتم ختام تختیم «۷»، و تمائم [۴] «۸» تتمیم [۵] «۹» بر خرائد [۶] «۱۰» امور آن سمت تتمیم «۱۱» یافته بود، سفرا

وارد آستان سپهر تمثال گشته خدیو گیتی آرا بحکم «ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا» (۱۲) مرّه بعد آخری «۱۳» ایلچی با نامه

[۱]- ط، معاهده.

[۲]- ط، اعیان دولت قیصری.

[۳]- ط، موصل.

[۴]- یو، ط، تمام.

[۵]- ط، تمتم.

[۶]- یو، جرائد.

(۱)- مقدمه اول و دوم. دو ماده اول و دوم. انتخاب لفظ مقدماتین و نتیجه برای اینست که در برهان مسلم است که وقتی دو مقدمه، تمام باشد قیاس منتج خواهد بود.

(۲)- جزئی که پس از تحقق آن معلول پدید می شود. جزئی که هرگاه محقق شود معلول آن از آن انفکاک ندارد، و این در مواردیست که علت تامه مرکب از اجزایی چند باشد (از کشف اصطلاحات الفنون ذیل کلمه علت).

(۳)- و+ زیر. پست. زیردست.

(۴)- اعتماد کردن بر چیزی (ر ب) تکیه کردن بر تخت سلطنت.

(۵)- جای گیر شدن در عزت (ر ب).

(۶)- حدود و سرحدات (فرهنگ ترکی به فرانسه).

(۷)- پایان یافتن.

(۸)- ج تمیمه، تعویذ و مهره پیسه که در رشته کرده در گردن اندازند برای رفع چشم بد (ر ب).

(۹)- پایان یافتن.

(۱۰)- ج خرید، زن دوشیزه (ر ب).

(۱۱) - تعلیق. آویختن (المنجد).

(۱۲) - سپس فرستادیم فرستادگانمان را از پی هم (از آیه ۴۶ سوره مؤمنون).

(۱۳) - یک بار پس از دیگری. یکی پس از دیگری. پی در پی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۰۱

مجدد بطریق احرى «۱» برای اجرای امر معهود و رفع ما جرى از عين عاطفت «بعين ما اريئك» «۲» بآن دولت كبرى فرستاده بعد از انعطاف موكب گیتی ستان از «هندوستان» چون جهت هريك از دوستان برگ سبزی از آن بوستان ارسال می شد،

معادل دو لک از جواهر شاهوار با چهارده زنجیر پیل که هر یک در هیئت لکه ابری بودی، و در صلابت غران هژیر، خرطومش ازدهای دمان، هیکلش کوه روان، سپهر آبنوس در پشت آن تخت عاج، و فلک اطلس بر تختش دواج «۳». چون قطره زدن «۴» آغاز یدی پیل آبکش «۵» را به تردستی پیل مال «۶» ساختی، و هرگاه آهنگ پویه نمودی پیل چرخ «۷» را مانند نقش قدم از پای انداختی. فلک فیلگون [۱] «۸» را از انجم، داغ «سَنَسِيْمُهُ عَلَي الْخُرْطُومِ» «۹» بر بینی نهادی، و هیکل و خرطومش در سطح زمین از آسمان و کهکشان نشان دادی. آواز [۲] جلاجلش «۱۰» زنگ سحاب مجلجل «۱۱» را کر کردی «۱۲»، و صیقل آینه اش [۳] زنگ «۱۳» از آینه خورشیدی ستردی [۴].

[۱]- یو، بیلگون. ط، نیلگون.

[۲]- ط، و آواز.

[۳]- ط، آینه اش.

[۴]- عت اضافه دارد: فرد، ط، بیت.

(۱)- لایق تر، سزاوارتر.

(۲)- چنان کن که گویی ترا می بینم. برای تحریک به سرعت در کار مثل زنند (مجمع الامثال).

(۳)- لحاف (برهان).

(۴)- تندوتیز براه رفتن (برهان).

(۵)- ابر. ابر سیاه باران بار (لغت نامه از آندراج و انجمن آرا).

(۶)- پایمال (برهان).

(۷)- اضافه مشبه به بمشبه

(۸)- برنگ فیل (؟) فیلی. سربی.

(۹)- زود باشد که داغ کنیم او را بر بالای بینی (آیه ۱۶ سوره القلم).

(۱۰)- ج جلجل بضم دو جیم و سکون لام، زنگوله (رب).

(۱۱) - غرنده. بلند آواز (از ر ب).

(۱۲) - زنگ کر کردن، خاموش ساختن. ملزم گردانیدن (آندراج).

(۱۳) - زنگار.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۰۲

ابراست بیاد اندر و باد

است بهامون صحراست بکوه اندرو کوهست بصحرا با پیل بانان پیل تن پیلسم «۱» توان، برسم حدوه «۲» بحضرت قیصری اهدا و کرارا استنکاه «۳» و استنقاه «۴» را، به مذاکره مأمول و اعاده مدعا پرداخته و دلائل ملّیه «۵» ملّیه «۶» و حجج ملکّیه و ملکّیه القا نمودند.

اعیان دولت عثمانی آمد و شد سفر را ارجوحه «۷» لعب «۸» پنداشته در باب استفتاح ابواب این مسائل استفتا کرده افندیان «۹» عظام آن مملکت «قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً وَ أَوْلُوا بِأَسْ شَدِيدٍ» «۱۰»، بتخمیس «۱۱» مذهب و تفویض رکن «۱۲»، که رکن اعظم بنیان صلح بودی رکون «۱۳» نورزیده بعذر [۱] «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» «۱۴»، عذر «۱۵» «إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا» «۱۶» تشبّث جستند، و از عین عناد

[۱]- یو، عت بعد از.

(۱)- برادر پیران ویسه و بر دست رستم کشته شد (برهان).

(۲)- بخشش (رب).

(۳)- شنیدن بوی دهان کسی (رب) مجازا مکنون خاطر کسی را جستجو کردن.

(۴)- فهمیدن کلام را و پرسیدن (رب).

(۵)- پر، کامل.

(۶)- مبتنی بر ملت. دینی، اسلامی.

(۷)- بازیچ، و آن ریسمانی است که از جانبی آویزند و زنان و کودکان و دختران بر آن نشسته در هوا آیند و روند (رب).

(۸)- بازی.

(۹)- ج افندی، عنوان احترامی ترکان عثمانی، معادل: صاحب. سید (رسمی قاموس) از یونانی *socitnehtuA*. فرانسه *eugituehtuA* (افاده آقای دکتر معین).

(۱۰)- گفتند ماییم خداوندان نیرو و خداوندان کارزار سخت (از آیه ۳۳ سوره نمل).

(۱۱)- پنج شدن.

(۱۲) - رک ص ۵۹۸ سطر ۱۰.

(۱۳) - میل کردن (ر ب).

(۱۴) - تکلیف نمی کند خدا نفسی را مگر

به اندازه توانایی آن (از آیه ۲۸۶ سوره بقره).

(۱۵) - عذر خواهی (ر ب).

(۱۶) - همانا شما می گویند سخنی بزرگ (از آیه ۴۲ سوره اسراء).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۰۳

إذعان و إرغان «۱» آن مطالب نکرده در مجابوه «۲» محاوره «۳» و مأمولات حائز «۴» قدح معلی «۵» را قدح «۶» کرده از قدح مخالفت در مقام بلی «۷» درد آشام لای «۸» جواب لا «۹» گشتند که: «كَلَّفْتَنِي مَخَّ البَعُوضِ وَ بِيضَ السَّمَائِمِ» «۱۰».

پادشاه سکندر جاه روم نیز آن فتاوی را حجت محاجه «۱۱» و ذریعه «۱۲» ملّاجه «۱۳» نموده برای اسکات «۱۴» مفتیان و مفتّنان اسکات «۱۵»، دو تن از قضات کرام را با نامه نامی روانه، و منع و انهای «۱۶» علما را مستصحب «۱۷» آنها، انهای «۱۸» نهی «۱۹» لامعه البهاء «۲۰» خسروانه ساخته [۱] سفرا در «در بند» ادراک لثم «۲۱»

[۱] - یو، ساخت و.

(۱) - قبول کردن سخن (ر ب).

(۲) - با هم سخن گفتن (ر ب) پاسخ رد کردن.

(۳) - مدافعه کردن. کنکاش نمودن با یکدیگر، با هم سخن گفتن بوعده (ر ب).

(۴) - دارا. واجد.

(۵) - قدح، سهم قمار. معلی، عالی شده، بلند، قدح معلی، نصیب اوفی، درجه بلند.

(۶) - طعن (ر ب) عیب.

(۷) - آری، بله، پذیرفتن.

(۸) - دردی شراب (برهان).

(۹) - نه.

(۱۰) - سمائم جمع سمامه، نوعی پرنده است همچون خطاف، و گفته اند مورچه سرخ است. برای کسی مثل زنند که آدمی را به کاری دشوار وادارد (مجمع الامثال).

(۱۱) - حجت آوردن و خصومت کردن (ر ب).

(۱۲) - وسیله (ر ب).

(۱۳) - دراز کشیدن خصومت (ر ب).

(۱۴) - خاموش ساختن.

(۱۵) - اوباش (ر)

ب.

(۱۶) - ممانعت، نهی کردن (لسان العرب).

(۱۷) - همراه.

(۱۸) - انهاء، رسانیدن پیغام (ر ب).

(۱۹) - نهی، خرد (ر ب).

(۲۰) - درخشان، روشن.

(۲۱) - بوسیدن.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۰۴

سَدَّه فَلَکْ عَرَضَ، وَ بَا بَیْمَ [۱] وَ رَجَا «وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ» [۱] «قَدْ كَادَ يَشْرُقُ بِالرَّيْقِ» [۲] عَذَارَ [۲] عَذْرَايَ مُعَاذِيرَ [۳] رَا كَهْ دَرِ مُعَاذِيرَ [۴] «وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا» [۵] اسْتَتَارَ دَاشْتَ، «أَوْضَحَ مِنَ الْعَذْرَةِ» [۶] بَا مُطَالِبَ مَكْنُونَه [۷] وَ مَكْتُوبَه دَرِ مُعَرِّضَ [۳] مُعَارِضَ [۸] عَرَضَ كَرَدْنَدَ، «بَيَلُ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوْلُونَ» [۹]. چُون اَز سَحْنَه [۱۰] سَخْنِ آثَارِ شَحْنَه [۱۱] وَ سَخْنَه [۱۲] مُزَاجِ اَعْيَانِ عَثْمَانِي بَا هَر [۱۳]، وَ بَا هَرِ عَذْرِي مُسَاهَلْتِي [۱۴] بَلِ مُسَاهَلْتِي [۱۵] دَرِ مُصَالِحَتِ ظَاهِرِ بُوْدِ، خَدِيو كَشُورِ كَشَا رَا طَبِيعَ [۴] مُسْتَشْطَ [۱۶] مُسْتَشْطَ [۱۷] گَشْتَه گُونَه غِيْظَ رَا مُورَدَ [۱۸] وَ قَرطَاسَ [۱۹]

[۱] - ط، با بیم.

[۲] - ط، عذرا.

[۳] - مع، معریض.

[۴] - ط، طبع طبع.

(۱) - و آمدند عذر گویندگان (از آیه ۹۱ سوره توبه).

(۲) - در مجمع الامثال و منتهی الارب فعل بصورت ثلاثی ضبط شده، لیکن در اقرب الموارد بوزن باب افعال ضبط است. از شرق بریقه عند الموت، برای کسی مثل زنند که مشرف بر هلاک بود سپس نجات یابد. یا از ترس سخن گفتن نتواند (مجمع

الامثال).

(۳) - عذرا، عذراء، دوشیزه، معاذیر، عذرها.

(۴) - ج معذار بکسر اول و سکون دوم، پرده (ر ب).

(۵) - و نیفزود ایشان را مگر نفرت (از آیه ۴۳ سوره اسراء).

(۶) - مأخذ این مثال را نیافتیم.

(۷) - پوشیده.

(۸) - ج معراض، مضمون کلام (آنندراج) سخنهاى

به کنایه پوشیده (کنز اللغات).

(۹) - بلکه گفتند مانند آنچه گفتند پیشینان (از آیه ۸۳ سوره مؤمنون).

(۱۰) - نرمی (رب).

(۱۱) - دشمنی (رب کنز).

(۱۲) - گرمی. غم. حزن (رب).

(۱۳) - آشکار.

(۱۴) - سهل انگاری.

(۱۵) - سخن گردانیدن با هم و دشنام دادن (رب).

(۱۶) - نشاطدارنده. خرم. لیکن از این ماده باب استفعال بدین معنی استعمال نشده. مستنشط، در ترنجیده و درهم کشیده.

(۱۷) - بر افروخته از غضب (المنجد).

(۱۸) - گلگون.

(۱۹) - کاغذ.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۰۵

نامه را به مطهر «۱» نظر سهمگین و سهم «۲» شزر «۳» خشم و کین مقرطس «۴»، و لوح جبین آینه آیین را از چین انقباض، آینه چینی «۵» نمودند.

قد قلّصت شفتاه من حفیظته فخیل من شدّه التّعیس مبتسما «۶» پس جوابی سرشته [۱] صلح و جنگ و آمیخته شهد و شرنگ «ربّ قول اشدّ من صول» «۷» به پادشاه والجاه مرقوم، و به وساطت ایلچی و علماء اعلام، اعلام «۸» اعلام مقصود را غلاله «۹» کشیده و غلاله «۱۰» گشوده بار عزیمت را بار دیگر بسمت معلوم معکوم «۱۱» ساختند، و دهر دو رنگ بر دولت عثمانی بتعریض می گفت [۲]

چون بوقلمون مباحش هر لحظه برنگ یا نرم چو موم باش یا سخت چو سنگ

[۱] - ط، سر رشته.

(۱)- کمان تیر دورانداز و تیر که دور رود (ر ب).

(۲)- تیر.

(۳)- بدنبال چشم نگریستن از غضب (ر ب)، و سهم شزر، اضافه تشبیهی است.

(۴)- به نشانه رسیده (ر ب) سوراخ شده بسبب رسیدن تیر بدان. (لسان العرب).

(۵)- آینه

که در بیماری لقوه ملاحظه نمایند (آنندراج) آینه ای بوده است که از آهن و فولاد جوهر دار می کرده اند. آینه حلبی (لغت نامه) از قراین پیداست که نوعی موج در این آینه بوده است.

(۶) - همانا فراهم آمد (ترنجیده شد) دو لب او بخاطر حمیت او. پس گمان برده شد از شدت ترش رویی لبخندزنده (گمان کردند که لبخند می زند) (در سندبادنامه هم بدین بیت استشهاد شده است. طبع احمد آتش ص ۱۷۷).

(۷) - برای کلامی که در مخاطب تأثیر کند مثل زند (مجمع الامثال).

(۸) - ج علم، پرچم.

(۹) - از معانی کلمه آنچه اندک مناسب دارد، شاماکچه است که زیرجامه و زره پوشند (ر ب).

(۱۰) - کلاله. زلف (برهان).

(۱۱) - بسته (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۰۶

یا بر سر صلح باش یا بر سر جنگ یا رومی روم باش یا زنگی زنگ و بخت فیروز خسروی بر جهانیان فرومی خواند:

اذا زار [۱] سیف الدوله [۲] الزوم غازیا کفاها لمام لو کفاه لمام «۱» فتی تتبع الأزمان فی الناس خطوه لکل زمان فی یدیه زمام «۲» تنام لدیك الرسل امننا و غبطه و اجفان رب الرسل لیس تنام «۳» ... اذا خاف ملک من ملیک اجرته و سیفک خافوا و الجوار تسام «۴» ... فلو کان صلحا لم تکن بشفاعه و لکنه ذل لهم و عرام «۵»

[۱] - همه نسخ، رام ...

[۲] - در تمام نسخ چاپی و خطی: النادر.

(۱) - اگر زیارت کند (نبرد کند) سیف الدوله با روم اندک زیارتی (جنگی سبک) کافیت آن را اگر کافی باشد سیف الدوله را آن جنگ اندک

(۲) - جوانی که پیروی می کند

روزگاران گام نهادن او را، در میان مردم، برای هر زمانی در دو دست او زمام است.

(۳) - می‌خواهند نزد تو رسولان در حال آسودگی و خوشحالی و پلکهای خداوند رسولان نمی‌خواهند (از بیم آنکه پاسخ مطلوب نیابند).

(۴) - اگر بترسد پادشاهی از پادشاهی پناه می‌دهی او (پادشاه ترسان) را و از شمشیر تو ترسیدند (رومیان) و جوار ترا می‌طلبند (تا از گزند ایمن باشند).

(۵) - اگر (ترک جنگ با رومیان بخاطر) صلح بود به شفاعت نیاز نبود لیکن لشکریان طرسوس را شفیع ساخته اند ذلتی است آنان را و آزاری.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۰۷

و مَنْ لفرسان الثغور عليهم بتليغهم ما لا- يكاد يرام «۱» ... و ربّ جواب عن كتاب بعثته و عنوانه للتناظرين قتام «۲» تضيق به البيداء من قبل نشره و ما فضّ بالبيداء عنه ختام «۳» غلغله اين مغلغله «۴» قلوب روميّه را مقلقل «۵» ساخته طنطنه اش به «قسطنطيه» «۶» رسيد.

حضرت قيصری بعد از وصول آن کتابت که کنانت «۷» سهام «۸» کنایت بود، به احتشاد «۹» کتابت فرمان داده «احمد پاشای حمّال اوغلی [۱]» «۱۰» را به سر عسکری منصوب، و بسمت «دياربکر» «۱۱» مأمور ساخته مقرر داشت که قبل از

[۱]- عت، جمال.

(۱) - و منتی است سواران مرزها را بر آنان، برساندن ایشان را بدانچه میسر نبود آنان را رسیدن بدان.

(۲) - و چه بسا پاسخی به نامه ای که فرستادی و عنوان آن نامه برای بینندگان گرد (لشکر) بود.

(۳) - زمین فراختا تنگ می‌شد بدان جواب (لشکریان) پیش از آنکه منتشر شود (کتیبه های آن لشکر و شکسته و پخش شود ختام آن. (متنبی)

ذکر داستان میانجی قرار دادن رومیان سواران مرزی را.

(۴) - نامه، پیام (ر ب).

(۵) - جنبانیده (ر ب) لرزان.

(۶) - دار الملک روم که بنام قسطنطین اول (متولد ۲۷۴. جلوس ۳۰۶. وفات ۳۳۷ م) نامیده شد. استانبول (معجم البلدان و تعلیقات برهان مصحح آقای دکتر معین).

(۷) - تیردان چرمین (ر ب).

(۸) - ج سهم، تیر.

(۹) - گرد آوردن (ر ب).

(۱۰) - حاجی احمد پاشا متوفی به سال ۱۱۶۶ (قاموس الاعلام. لغت نامه).

(۱۱) - آمد. شهرست بر ساحل دجله دارای ۴۱۰۸۷ تن سکنه (ذیل المنجد).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۰۸

ورود موکب نادری بحدّ «۱» و سنور «۲» ستور «۳» عسکر عثمانی طریق اجتياز «۴» نپوید، و در تنازع «۵» تنزّع «۶» و در مسایفت «۷» مسابقت و تخوید «۸» نجوید، و بامتساخ «۹» و امتلاخ «۱۰» شجیر «۱۱» مشاجرت، شجر مساجرت «۱۲» را [۱] قطع نکرده بحکم «وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ» «۱۳» از تیغ کشیدن دست کشیده دارد.

بعد از آنکه در حدود «داغستان» بعون خداوند صمد، صمد «۱۴» و جدد «۱۵» مقصد منطوی گشته از افنا «۱۶» و اقنا «۱۷» و اعنا «۱۸» و اغنا و انفا «۱۹» و ابقا و اماته «۲۰» و احیا، و اماطه «۲۱» و اعطا و ترعیش «۲۲» و ترغیس «۲۳» و استنفا «۲۴»

[۱] - ط، مساجرت.

(۱) - حد، مرز.

(۲) - رک ح ۶ ص ۶۰۰.

(۳) - ج ستر؟.

(۴) - عبور.

(۵) - دشمنی.

(۶) - شتافتن (ر ب).

(۷) - با هم شمشیر زدن (ر ب).

(۸) - بشتاب رفتن (ر ب).

(۹) - شمشیر بر کشیدن (ر ب).

(۱۰) - بیرون کشیدن لگام از سر ستور و بر کشیدن

شمشیر از نیام.

(۱۱) - شمشیر (ر ب).

(۱۲) - همدیگر دوستی کردن (ر ب).

(۱۳) - و نزاع مکنید پس سست می شوید و می رود توانایی شما. (از آیه ۴۸ سوره انفال).

(۱۴) - زمین بلند درشت (اقراب الموارد).

(۱۵) - ج جده بضم اول و فتح و تشدید دوم راه (ر ب).

(۱۶) - افناء، نیست کردن.

(۱۷) - اقناء، دادن چیزی به کسی که بدان تسکین یابد (ر ب).

(۱۸) - اعناء، رنجانیدن (ر ب).

(۱۹) - انفاء، نابود کردن.

(۲۰) - میرانیدن.

(۲۱) - دور کردن (ر ب).

(۲۲) - ترسانیدن (ذیل اقراب الموارد).

(۲۳) - تکسیر مال (حواشی) بدین معنی ارعاس درست است و باب تفعیل از این ماده دیده نشد.

(۲۴) - این باب از ماده (نفی) دیده نشد.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۰۹

و استبقاء «۱» دشمن و دوست، استیفاء کام و استیفار «۲» حق، انتقام بعمل آمد، و تزجیه «۳» و اخبار «۴» اعداء، و ترجیه «۵» و اعداء «۶» احباب، و تکمیل کار و تکلیف «۷» اشرار و انطباع نقوش مراد، و انطباع «۸» نفوس مراد «۹» میسر گردید، و قصد سفر «روم» تصمیم عزم و تصمید [۱] «۱۰» رأی و تصفید [۲] «۱۱» همّت و ادغام «۱۲» ادغم «۱۳» اراده کرده در بیستم دلو «۱۴» سنه خمس و خمسين و مائه بعد الالف «۱۵» با دلیران رزم جو از «دربند» جنائب «۱۶» نجائب بجانب «روم» جولان دادند. قنید الامر «۱۷» قاری سبز پوش فلک «۱۸» به قراءت سوره رعد عقیره «۱۹» برکشید «۲۰» و در تلو «۲۱»

[۱]- ط، اضافه دارد: و تصمیت.

[۲]- ط، اضافه دار: تصفت.

(۱)- زنده گذاشتن (ر ب).

(۲)- استیفاء، تمام گرفتن حق

را (ر ب).

(۳) - دفع کردن. بنرمی راندن (ر ب).

(۴) - خییث گرفتن (اقرب الموارد) سخن پلید گفتن (ر ب).

(۵) - امید داشتن (ر ب). امید دادن.

(۶) - یاری دادن (ر ب).

(۷) - جراحت کردن (ر ب).

(۸) - فرمانبردار شدن (ر ب).

(۹) - ج مارد، سرکش نافرمان (اقرب الموارد).

(۱۰) - سخت بر چیزی اعتماد کردن (اقرب الموارد).

(۱۱) - محکم ساختن (ر ب).

(۱۲) - لگام زدن (ر ب).

(۱۳) - اسب دیزه (ر ب).

(۱۴) - برج آخر از دوازده برج. برابر اسفند.

(۱۵) - ۱۱۵۵ ه ق.

(۱۶) - ج جنیبت، اسب کتل (ر ب) اسب زین کرده که پیش پیش سلاطین و امرا برند (برهان).

(۱۷) - روش کار، راه کار ولی در این عبارت بمعنی، از قضا، اتفاقا تصادفا بکار رفته.

(۱۸) - قاری ... مشبه به فلک. و شاید که جمعا استعاره از ابر باشد.

(۱۹) - آواز بلند (ر ب).

(۲۰) - بانگ رعد برخاست، و نیز رعد نام سوره سیزدهم است از قرآن مجید.

(۲۱) - پس. دنبال.

آن به تلاوت «وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَبَّاجًا» (۱) رطب اللسان گشت، و در سورت [۱] این واقعه از سوره واقعه آیه «أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ» (۲) روان برخواند. از نزول سما (۳) بنیاد ارض به آب رسید که «فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ» (۴)، و از شدت سیول جاعفه (۵) سراهای آبدان (۶) آبدان گردید «فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ» (۷). هوا از کثرت حیا (۸) بیشتر می نمود، و آنچه در این کوزه سربسته داشت از پشت بام فلک بر سر راهروان سفر فروریخت که «يُرْسِلِ

السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا» (۹)، و جریان سیل جراف «۱۰» به تسطیح و استواء عامرات «۱۱» و غامرات «۱۲» پرداخته که «لا تری فیها عَوْجًا وَلَا أَمْتًا» (۱۳). انهمار «۱۴» سحاب «۱۵» سخت شد، به حدی که آبگینه فلک گویا پر از آب کینه بود و شیخ «۱۶» را با جوانان

[۱]- ط، صورت.

(۱)- و فروفرستادیم از ابرها آبی ریزان (آیه ۱۴ سوره نباء).

(۲)- آیا شما فروفرستادید آن را از ابر یا ماییم فروفرستندگان (آیه ۶۸ سوره واقعه).

(۳)- سماء، باران نیکو. (ر ب).

(۴)- پس گشودیم درهای آسمان را به آبی سخت ریزنده (آیه ۱۱ سوره قمر).

(۵)- سیل جاعف، توجبه که زمین بکاود و هر چیز را ببرد (ر ب).

(۶)- مخفف آبادان (لغت نامه).

(۷)- پس بهم پیوست آب بر کاری که همانا مقدر شده بود (از آیه ۱۲ سوره قمر).

(۸)- باران (ر ب).

(۹)- می فرستد از آسمان بر شما باران پی در پی (آیه ۱۰ سوره نوح).

(۱۰)- سیل جراف، سیل که هر چیز را برد (ر ب).

(۱۱)- آبادانها.

(۱۲)- زمینهای ویران. زمینها که زیر آب مانده باشد (ر ب).

(۱۳)- نمی بینی در آن کژی و نه برآمدگی (نشیب و فراز) (از آیه ۱۰۶ سوره طه).

(۱۴)- ریختن.

(۱۵)- ج سحاب، ابر.

(۱۶) - باران بزرگ قطره (مهذب الاسماء) (در مأخذ دیگری دیده نشد).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۱۱

عداوت دیرینه شدت سحاب مسجهره «۱» «اغدر من الغدير» «۲» آمد، و جميع فوارع «۳» و ضواجع «۴» مضاجع «۵» غيث «۶» شد. نمر رزم «۷» از سحاب نمر «۸» بذکر «اصابنا جاز الضبع» «۹» گویا گشتند، و أساه

«۱۰» بزم در ورطه وحل «۱۱» مانده از سر مال و جان گذشتند. دهر به تردستی در خرابی هر بیت «۱۲» این بیت از «ابو الفتح بستی» «۱۳» کار بستی که:

لا ترج شيئاً خالصاً نفعه فالغيث لا يخلوا من العيث «۱۴» و روزگار از شعر تر «ابو المعتر» «۱۵» این ترانه راندى كه:

و يمطرنا السَّـمَ قف مــــن فوقنا و مــــن تحتنا اعيــــن تنبــــع «۱۶»

(۱) - سحابه مسجهره، ابر درخشان آب (ر ب).

(۲) - گویند اغدر من الغدير، چه آن غدر می کند صاحب خود را در آنچه از همه چیز بدان نیازمندتر است. و اهل لغت غدیر را از مغادره (ترك گفتن) گیرند (مجمع الامثال).

(۳) - آبراهه های بلند (ر ب).

(۴) - جای خم وادی (ر ب).

(۵) - خوابگاهها.

(۶) - باران.

(۷) - پلنگ جنگ.

(۸) - ج نمره، ابر پاره خرد (ر ب).

(۹) - جار الضبع، باران سخت (اقرب الموارد) باران که گفتار را از لانه او بیرون کند (مجمع الامثال).

(۱۰) - پیشوایان (ر ب).

(۱۱) - گل و لای.

(۱۲) - خانه.

(۱۳) - علی بن محمد بن حسین بن یوسف بن محمد بن عبد العزیز متوفی به سال ۴۰۰ یا ۴۰۱ هجری (لغت نامه. وفيات الاعیان).

(۱۴) - امید مدار چیزی را که سود آن خالص باشد چه باران (با سودی که دارد) تهی نیست از زیان رساندن. ابو الفتح بستی (زهر الآداب ج ۱ ص ۲۴۲).

(۱۵) - چنین است در همه نسخ. و احتمال می رفت ابن المعتز باشد، لیکن در دیوان وی یافت نشد.

(۱۶) - و می باراند ما را سقف از فراز ما و در زیر ما چشمه ها می جوشد.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۱۲

در بد

و إنشاء «۱» سفر، زمانه از معنی «ذُوقُوا مَسَّ سَقَرٍ» «۲» خبر داد، و مظلّه «۳» سحاب نمودار «عَذَابُ يَوْمِ الظَّلَّةِ» «۴» گشت، اشعار «ابو نواس» «۵»:

هو الغيث لما انه باتصاله اذا ليس قول الله فينا بباطل «۶» لان كان احيا كل رطب و يابس لقد حبس الاحباب وسط المنازل «۷» وصف حال آمد، و مفاد [۱] شعرا:

روينا فما تزداد يا رب من حيا و انت على ما فى النفوس شهيد «۸» سقوف بيوتى صرن ارضا ادسها و حيطان دارى ركع و سجد «۹» مطابق اين مقال «هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبُرُوقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ يُنْشِئُ السَّحَابَ

[۱]- ط، بمفاد.

(۱)- آغاز کردن (ر ب).

(۲)- بچشید مس کردن دوزخ را (از آیه ۴۸ سوره قمر).

(۳)- سایبان (ر ب) و مظلّه سحاب اضافه تشبیهی است.

(۴)- عذاب روز سایبان (از آیه ۱۸۹ سوره شعرا). و آن ابری بود که قوم شعیب بدان پناه بردند سپس بر ایشان عذاب شد.

(۵)- رك ح ۱۱ ص ۶۵.

(۶)- در دیوان ابو نواس دیده نشد. محتملا مصراع چهارم بجای دوم و مصراع دوم بجای چهارم است.

(۷)- در دیوان ابو نواس دیده نشد. محتملا مصراع چهارم بجای دوم و مصراع دوم بجای چهارم است.

(۸)- سیراب شدیم پس چرا می افزایی ای پروردگار من باران را؟ و تو بر آنچه در جانهاست آگاهی.

(۹)- سقفهای خانه های من گردید زمین و دیوارهای خانه من در حال رکوع و سجوداند.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۱۳

الثقال «۱». از تقاطر قطار «۲» هطل «۳»، قطار «۴» قطره زن «۵» که در اقطار راغ شتر مرغ آسا

می پریدند، ناقه هطلی «۶» شدند، و از لواعج «۷» شآیب «۸» ماطره [۱] «۹»، اشتران شیر تمثال و آبال «۱۰» پیل هیکل که در توانایی آنها شک نبود از وشاک «۱۱» به شک «۱۲» افتاده از ضمیر «۱۳» و ضعف وقوع «حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ» «۱۴» را به حدّ یقین رسانیدند. از نزول «فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا» «۱۵» حمولات «۱۶» از احمال «۱۷» حمولات «۱۸» و احمال «۱۹»، امارات [۲] «۲۰» «وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا» «۲۱»

[۱]- ط، باظره.

[۲]- ط، عمارات.

(۱)- اوست که می نمایاند شما را برق را برای بیم دادن و امیدوار کردن و می آفریند ابرهای گران بار را (آیه ۱۳ سوره رعد).

(۲)- ج قطر بفتح اول و سکون دوم، باران (ر ب).

و شاید قطار بضم اول بود (باران بزرگ قطره).

(۳)- باران پیوسته ریزان.

(۴)- یک رسته شتر (ر ب).

(۵)- پویه کن. راهرو.

(۶)- ناقه هطلی، شتر ماده آهسته رو و کاهل (ر ب).

(۷)- معنی مناسب دیده نشد.

(۸)- ج شؤبوب، پاره ای از ابر بزرگ قطره (ر ب).

(۹)- بارنده.

(۱۰)- ج ابل، شتر.

(۱۱)- تیزروی (ر ب).

(۱۲)- لنگیدن (ر ب).

(۱۳) - لاغری (لغت نامه از رب).

(۱۴) - تا اینکه در آید جمل در سوراخ سوزن (از آیه ۳۸ سوره اعراف).

(۱۵) - پس بردارندگان بار را (ابرها) (آیه ۲ سوره ذاریات).

(۱۶) - ج حموله، بارکش از شتر و خر و مانند آن (رب).

(۱۷) - یاری دادن بهار برداشتن (رب).

(۱۸) - بارها (از رب).

(۱۹) - بارها.

(۲۰) - علامتها. نشانه ها.

(۲۱) - و می نهد هر بار داری بارش را (از آیه ۲ سوره حج).

دره نادره: تاریخ عصر نادر

ظاهر کردند، و جمل «۱» جمال «۲» که به سمت «۳» «جمال لاهلها» «۴» موسم، و به صفت «تَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ» «۵» مَتَّصِفٌ؛ بودند از تکاثر «۶» اِثْقَالِ «۷» و انفال «۸» خمال «۹» یافته صورت «لَمْ تَكُونُوا بِالْغِيَةِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ» «۱۰» پذیرفتند.

و حرف کنون تحت راء و لم یکن بدال یؤمّ الرّسم غیره النّقط «۱۱» و آفت محل «۱۲» علاوه علّت و حل گشته علیق دواب به کارخانه رزاقیت «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا» «۱۳» حواله شد. اسبانی که در پویه بر صبا سبقت می جستند، بحدی از بی جوی کاهیدند که صبا ایشان را چون گاه از جای می ربود، و مراکبی که بسان اشهب خورشید از گرم روی نمی آسودند، به نوعی مشت استخوان شدند که حرکت ایشان از جا، مانند اسب شطرنج جز بدست میسر نبود.

چارپایان راه نورد که از راهواری بر آهو مقام راهو «۱۴» و براهگو «۱۵» آهنگ

(۱) - همگی.

(۲) - شتران.

(۳) - نشان. داغ.

(۴) - زینتی است خداوندانش را. موسم، علامت نهاده.

(۵) - برمی دارند بارهای شما را بسوی شهری (از آیه ۷ سوره نحل).

(۶) - بسیاری.

(۷) - بارها.

(۸) - ج نفل، عطیه (رب) غنیمت.

(۹) - دردی که در قوائم حیوان بهم رسد و از آن می لنگد (رب).

(۱۰) - نمی باشید رسنده بدان مکر به تعب نفسها (از آیه ۷ سوره نحل).

(۱۱) - و شتر لاغر اندام و خمیده ای زیر پای کسی که به ریه آن می زند (و آن را برفتن وامی دارد) و مهربان نباشد (با او) در راندن. حالی که قصد اوست (رسیدن) نشانه (خانه های محبوب را که قطره های باران آن

را تغییر داده است (ابو العلاء معری. سقط الزند).

(۱۲) - قحطی. گرسنگی سخت. (اقرب الموارد).

(۱۳) - و نیست جنبنده ای در زمین مگر آنکه بر خداست روزی آن (از آیه ۷ سوره هود).

(۱۴) - نام مقامی است از موسیقی که به رهاوی مشهور است (برهان).

(۱۵) - ره گوی، مطرب (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۱۵

رهاوی «۱» می آموختند، قوائمشان از لاغری بچار تار «۲» مشته گشت.

سرودسرایان «إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» «۳» که از حسن ترنم با خر طنبور «۴» هم آواز، و در شهر «خرخیز» «۵» جهان صاحب آوازه و نغمه ساز بودند، از بی قوتی و بی قوتی از صدا افتادند [۱]. ستوران سبک سیر که شمال و دبور «۶» را بدشت نوردی قبول نداشتند، از حمل بارهای گران ستوه «۷» ران گشته چون نقش قدم از پا در آمدند. استران قاتر الرّحال «۸» که بر سحاب قاطر «۹» قطره زدن «۱۰» می آموختند در فقدان قوت، صبر حمار «۱۱» پیشه کرده چون الاغ در خر «۱۲» ماندند. هر خری در رفتار از فحوای «خَرُّوا سَيْجِدًا» «۱۳» خبر داد، و مرکب «۱۴» بی حد «۱۵» به صدمه مرکب «۱۶» بی حد «۱۷» از پا درافتاد. افراس «۱۸» فریسه «۱۹» فنا گردیدند [۲].

[۱] - ط، افتاده.

[۲] - یو، گردیده.

(۱) - راهو. ر ک ح ۱۵ ص ۶۱۴

(۲) - طنبور و رباب و هر سازی که بر آن چهار تار بندند (برهان).

(۳) - همانا ناخوش ترین آوازه آواز خر است (از آیه ۱۸ سوره لقمان).

از سرودسرایان، خران مقصود است.

(۴) - خرک طنبور و آن چوبکی باشد که در زیر تارهای ساز گذارند (برهان).

(۵) - نام شهريست از ختا و ختن كه مشك

خوب در آنجا می شود (برهان).

(۶) - شمال، بادی که از جانب راست وزد هرگاه رو بقبله باشی و دبور، باد پس پشت خلاف صبا (ر ب).

(۷) - بازمانده. به تنگ آمده (برهان).

(۸) - نیکوپالان (از ر ب).

(۹) - قطره بار.

(۱۰) - پویه کردن.

(۱۱) - از آنجا که خر بر سختی و بلا سخت شکیباست. ثعالبی نویسد:

این از امثال عربست (ثمار القلوب ۲۹۸).

(۱۲) - گل تیره و چسبنده (برهان).

(۱۳) - برو در افتادند سجده کنان (از آیه ۵۹ سوره مریم).

(۱۴) - چهار پا.

(۱۵) - بی اندازه. بی شمار.

(۱۶) - مر + کب، برو در افتادن.

(۱۷) - بی انتها، حواشی مرکب بی حد را مرگ، معنی کرده اند ولی گذشته از آنکه این معنی با کلمه صدمه، سازش ندارد، مأخذی برای آن دیده نشده.

(۱۸) - ج فرس.

(۱۹) - شکار (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۱۶

مراحل «۱» از طیّ مراحل پا کشیدند. آفات «۲» آفات یافتند. بکار «۳» بکار نیامدند.

ناقه های ناقه «۴» سیر ناقه «۵» ناف نیاف «۶» نافه «۷»، و ناقه «۸» گشتند، و اشتران خارا «۹» پشم خار «۱۰» نورد خار خوار «۱۱» خوار [۱] و نزار شدند [۲]. عاجهای «۱۲» آبنوس «۱۳» فام از سیر طرق عاج «۱۴»، عاج آسا «۱۵» پاره استخوان گردیدند، و

صندلهای «۱۶» صندل «۱۷» تک صندل رنگ، و عودهای «۱۸» عود «۱۹» بوی عود «۲۰» آهنک، به چوب خشک مشابهت ورزیدند [۳]. از کثرت دواب «۲۱» ضعف دواب ضعف «۲۲» یافت، و از شدت

[۱]- ط، خار.

[۲]- یو، از کلمه و اشتران ... تا اینجا را ندارد.

[۳]- یو، دارند.

(۱)- ج مرحل بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم،

شتر قوی (ر ب).

(۲) - ظاهراً ج افت بفتح اول و سکون دوم، شتر سخت شکبیا پیشتر رو (اقرب الموارد).

(۳) - ج بکر بفتح اول و سکون دوم، شتر بیچه (ر ب).

(۴) - چند ستاره است که بر شکل ناقه واقع شده (ر ب).

(۵) - کیسه مشک.

(۶) - ناقه نیاف، ناقه دراز با بلندی (ر ب).

(۷) - مانده شده (ر ب).

(۸) - کوفته. ضعف دار.

(۹) - نوعی از بافته ابریشمی که مانند صوف موج دار بود (برهان).

(۱۰) - سنگ خارا (ر ب).

(۱۱) - خار خورنده، صفت مرکب.

(۱۲) - ناقه مطیع (اقرب الموارد).

(۱۳) - درختی باشد سیاه و مشهور است ... اگر بر آتش نهند مانند عود بگدازد (برهان).

(۱۴) - طریق عاج، راه پر از روندگان (ر ب).

(۱۵) - استخوان پیل، و عامه دندان فیل گویند (ر ب).

(۱۶) - صندل، قوی و سخت سر از شتر و حمار (ر ب).

(۱۷) - چنین است در تمام نسخ و در بعضی حواشی کشتی کوچک، معنی شده شاید صیدن بفتح اول و سوم و سکون دوم. روباه.

(۱۸) - عود، کلان سال از شتر (ر ب).

(۱۹) - بوی معروف. چوبی است که دود آن بوی خوش دارد.

(۲۰) - ساز معروف.

(۲۱) - پیوسته رنج کشیدن (کنز) صحیح دأب است بفتح اول و دوم، پادوب.

(۲۲) - دو چند شدن (رب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۱۷

ذهاب «۱»، قوت ذهاب «۲» از مطایا عنان تافت، «بصبصن إذ حدین بالاذناب» «۳». نرمایه «۴» مایه هموم شد، و هموم «۵»
سرمایه غموم «وقع القوم فی سلا جمل». «۶»

الحاصل در مزالتق «۷» و ملازق «۸» و مضایق و مآزق «۹» و شوامخ «۱۰» و شواهیق

«۱۱» و اودیبه «۱۲» و اماعق «۱۳» از وموض «۱۴» بروق «۱۵» خاطفه «۱۶» و نهوض «۱۷» ریح «۱۸» عاصفه «۱۹» و تراکم سحبه
هاطله «۲۰» و رعاده «۲۱» رعود «۲۲» هائله «۲۳» جمیع دواب اردو من الخیل و البغال و الحمیر «۲۴» که «ابن منذر» [۱] «۲۵»
سائسی «۲۶» آن نعمان «۲۷» را شایستی، حکم «بغله ابی دلامه» «۲۸» و حمار

[۱]- فقط ط، نعمان بن منذر.

(۱)- ج ذهبه بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم، باران بسیار (ر ب).

(۲)- رفتن.

(۳)- حرکت دادند شتران دمهای خود را هنگامی که برای آنها حدی خواندند: در مورد اطاعت مردم ترسو مثل زنند (مجمع الامثال).

(۴)- شتر ماده (حواشی) مأخذ دیده نشد. شاید هر مایه (مایه- شتر ماده) یا: نر و مایه؟

(۵)- شتر ماده خوش رفتار (ر ب) ابر بسیار باران. (اقرب الموارد).

(۶)- افتادند مردم در بچه دان شتر، برای سختی کار مثل زنند (مجمع الامثال).

(۷)- لغزشگاه ها.

(۸)- ج ملزق، چسبیدن گاه.

(۹)- تنگناها.

(۱۰)- ج شامخه.

(۱۱)- ج شاهقه، بلند از کوه و بنا و جز آن (از ر ب).

(۱۲)- ج وادی.

(۱۳)- جج معق بفتح اول و سکون دوم، کرانه دشت دور و دراز (ر ب).

(۱۴)- ج ومض بفتح اول و سکون دوم، درخشیدن.

(۱۵) - ج برق.

(۱۶) - خیره کننده چشم (ر ب).

(۱۷) - برخاستن.

(۱۸) - ج ریح، باد.

(۱۹) - سخت وزنده (از ر ب).

(۲۰) - بارنده.

(۲۱) - جنیدن.

(حاشیه نو) ضبط و مأخذ دیده نشد.

(۲۲) - ج رعد.

(۲۳) - ترساننده.

(۲۴) - از اسب و استر و خر.

(۲۵) - ر ک ح ۳ ص ۴۳۴.

(۲۶) - تربیت. مهتری.

(۲۷) - ج

نعم بفتح اول و دوم، شتر و گوسفند (ر ب). شتر (ا قرب الموارد).

(۲۸) - ابو دلامه را استری بوده است صاحب عیب فراوان. وی عیبهای آن را در قصیده ای بنظم آورد و بغله ابی دلامه برای عیب بسیار مثل شده است (ثمار القلوب ص ۲۸۸). (ابو دلامه شاعر عصر اموی و عباسی. م - ۱۶۰ یا ۱۷۰ ه ق).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۱۸

طیاب «۱» و شاه سعید «۲» یافت، و اوضاع لشکریان را مثل «لا ناقه لی فی هذا ولا جمل» «۳» مصداق حال آمد. سلب الغوادی قوه المشی من اقدام الرجال «۴» و اسقط السواری طاقه الزکوب من ركبان الرجال «۵».

از کثرت سواری «۶» سپاه منصور بی قمیص «۷» و ستور «۸» بل بی قمیص «۹» و ستور «۱۰» مانده افیاف «۱۱» مخافت «۱۲» را در کمال نحافت «۱۳» و نخافت «۱۴» بأقدام امتثال امر «هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا» «۱۵» باسقاط «كُلُوا مِنْ رِزْقِهِ» «۱۶» طی می کردند [۱]. تمامی بسان میوه درخت اراک، مرد «۱۷» بی مرکب

[۱] - یو، می کرد.

(۱) - طیاب سقا را خری بوده است نزار و ابو غلاله مخزومی شاعر قطعاتی در وصف حال این خر سرود و آن را همچون بغله ابو دلامه مشهور ساخت. از عجایب آنکه خر از نژندی بمرد و طیاب پس از وی بیک هفته در گذشت و ابو غلاله نیز در پی او مرد (ر ک ثمار القلوب ص ۲۹۳).

(۲) - (ر ک ثمار القلوب ص ۳۰۱).

(۳) - در مجمع الامثال: لا ناقتی فی هذا ولا جمل. برای بیزاری از ظلم و بدی مثل آرند (مجمع الامثال) سپس

دایره استعمال آن وسعت یافت و برای کناره گیری از هر مداخله مثل آرند.

(۴) - ربود بارانهای بامداد نیروی رفتن از گامهای پیادگان.

(۵) - و افکند ابرهای شب سواری نیروی سواری را از مردان سوار.

(۶) - ج ساریه، ابر شب سواری (رب).

(۷) - ستور که صاحب خود را بجنباند و حرکت دهد (رب).

(۸) - چهارپا.

(۹) - پیراهن.

(۱۰) - ج ستر بکسر اول، پرده (رب) پوشش.

(۱۱) - ج فیف بفتح اول و سکون دوم، زمینی که بادهای آن مختلف بود. زمین بی آب (رب).

(۱۲) - جای بیم، ترسناک.

(۱۳) - لاغری. نزاری (رب).

(۱۴) - نخف، سخت دم زدن (رب). نخاف دیده نشد.

(۱۵) - اوست که کرد برای شما زمین را رام پس بروید در اطراف آن. (از آیه ۱۵ سوره ملک).

(۱۶) - بخورید از روزی آن (جمله بعد همان قسمت از آیه ذکر شده).

(۱۷) - مقابل زن.

و نیز میوه درخت اراک (رب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۱۹

بل سوار مرکب خشب «۱» می بودند، و مانند نرگس قلم پا را «۲» فرس عبهر «۳» می شمردند، و چون رکبان سنبل «۴» جز ساق پا بارکش نداشتند «وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ» «۵». هر گل زمینی «۶» گل پییده «۷» بنظر می آمد، و هر قطعه دشت از پیاده و اسبهای چوبین «۸»، بساط شطرنج می نمود. «يركب الصَّيْب من لا ذلول له» «۹»، و در آن [۱] سفر افواج شکاک «۱۰» یک یک به شکایت «لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا» «۱۱» ترانه سنج، و متحمل صدمت [۲] اعباء «۱۲» و اعیاء «۱۳» و وعثاء

«١٤» و «١٥» ركوب و نزول، با

[۱]- ط، و در آن.

[۲]- یو، خدمت. عت، سلامت.

(۱)- لاغر (ر ب).

(۲)- استخوان پا. و قلم نرگس ساق نرگس است که سبز و باریک بود.

(۳)- فرس عبهر، اسب آکنده گوشت (ر ب). و نیز عبهر نرگس است.

(۴)- رکبان السنبل، آنچه از غلاف گندم اول برآید و آن ریشه‌است که بر خوشه باشد (ر ب).

(۵)- و آنان برمی دارند گناهان خود را بر پشت‌های خود (از آیه ۳۱ سوره انعام).

(۶)- قطعه زمین خوب (غیاث).

مکان مشخصی در محلات و قراء و قصبات که مردم در آن جمع می شوند (شعوری. بنقل لغت نامه) در بعضی لهجه ها گله زمین، قطعه زمین.

(۷)- هر گلی را گویند که آن را درخت و بوته بزرگ نباشد همچو نرگس و سوسن و بنفشه و لاله ... (برهان).

(۸)- تابوت (آندراج) شاید بملاحظه کثرت تلف شدگان.

(۹)- وامی دارد مرد نفس خود را بر سختی اگر به آرامی بمطلوب خود دست نیابد. برای کسی مثل زنند که به پاره ای از حاجت خود برسد و بدان قناعت کند.

(مجمع الامثال).

(۱۰)- ج شکیکه، گروهی از مردم (ر ب).

(۱۱)- همانا دیدیم از این سفرمان تعبی (از آیه ۶۱ سوره کهف).

(۱۲)- ج عب، بکسر اول و سکون دوم، بار (ر ب).

(۱۳) - ماندگی شتران (ر ب).

(۱۴) - مشقت و سختی سفر (ر ب).

(۱۵) - رنج (ر ب).

(۱۶) - بنو فلان یرکبون اعجاز الابل، خوار شدند و تابع غیر گشتند. سختی دیدند (اقرب الموارد).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۲۰

رود «کر» «۱» با اینکه

لشکر در کمال بدحالی و بغدادشان «۲» خالی بود، هر شام مطر مصر «۳» یعنی باران مضرّ علاوه علت می شد «حتّی جال الماء علی الارض» «۴»، و هر روز اوقات جنود از ناسازی فصل، معنی «ندی المزن بالامطار» [۱] «۵» بارانی بیان می کرد «ربّ غیث لم یکن غیثا» «۶». چهل روز بر این نهج آسمان بارانی «۷» ابر از دوش نیفکنند، و از کثرت ضحک «۸» متجنده «۹» را قرین بکا «۱۰» می داشت «بعدت علیهم الشّقّه» «۱۱»، و اهل اردو در عرض راه پای بست زنجیر سلاسل برق «۱۲» و سحاب، و گرفتار سلاسل «۱۳» محنت بی حساب بوده به امید انکشاف غیوم «۱۴» و انکشاط «۱۵» غموم و انقشاع «۱۶» غمام «۱۷» آسایش گزین تحت خیام می بودند، تا چله قوس «۱۸» زمستان از ترس تیرباران باران، گسیخت و شمس آفتابی شده «۱۹» از زیر هلال [۲] «۲۰» برآمد، و آیام اثجام «۲۱» بایثجام «۲۲» و انجام [۳] «۲۳» انجامیده انجام «۲۴» مرام ناجم شد «۲۵»،

[۱]- ط، باران.

[۲]- یو، هل. ط، هلال.

[۳]- ط، و ایام انتحام را کام انجام.

(۱)- بزرگترین رود قفقاز که به بحر خزر می ریزد (جغرافیای طبیعی کیهان).

(۲)- شکم (برهان).

(۳)- دائم. مداوم.

(۴)- مأخذ این مثال دیده نشد.

(۵)- مأخذ دیده نشد. (بارانی؟).

(۶)- آنگاه که باران بی موقع آید، از حد درگذرد (حواشی).

(۷)- هر چیزی را که بجهت مانع باران پوشند (برهان) و بارانی ابر اضافه مشبه به بمشبه.

(۸)- برف (رب).

(۹)- سپاهیان.

(۱۰)- گریستن (رب).

(۱۱) - دور شد بر ایشان مسافت با مشقت (از آیه ۴۲ سوره توبه).

(۱۲) - سلسله البرق، آنچه در پهنا پدید

آید از برق (ر ب).

(۱۳) - زنجیرها

(۱۴) - ج غیم بفتح اول، ابر.

(۱۵) - گشاده شدن (ر ب).

(۱۶) - گشادن (ر ب).

(۱۷) - ج غمامه بفتح اول، ابر سپید (ر ب).

(۱۸) - زه کمان. و مقصود گذشتن چهل روز از زمستانست.

(۱۹) - آفتابی شدن، ظاهر شدن (از ر ب).

(۲۰) - دفعه ای از باران (ر ب).

(۲۱) - دوام باران (ر ب).

(۲۲) - واشدن آسمان (ر ب).

(۲۳) - رفتن باران (ر ب).

(۲۴) - ج نجم، ستاره (ر ب).

(۲۵) - ناچم شدن، پدید شدن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۲۱

و عقده عائق منحل و حجاب مانع منجل [۱] «۱» گشته مناہج عسر بمباہج «۲» یسر تبدیل یافت، و از جوش بہار «۳» ریاحین و ریاحین بہار «وَاللّٰهُ اَنْبَتَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ نَبَاتًا» «۴» باغ و دشت [۲] را جنون موسم «۵» و موسم جنون در رسید، و از جلوه لیلوشان چمن «فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ» «۶» هر شجری بید مجنون بل مجنون بید «۷» گردید.

در نزدیکی محل موسم بہ «جواد» «۸» جسر بر رود «کر» مرتب گشته کوکبه والا- «صحرای مغان» را از افراختن خیام زرین قباب نمونه ساحت آسمان ساخت، و اسمان «۹» شاحب «۱۰» مهزول «۱۱»، و تعلیف «۱۲» شاحف [۳] «۱۳» و حرقوف «۱۴» در آن مرتع مربع «۱۵» و مربع «۱۶» وسیع بعمل آمده ذلولان «۱۷» مذلت دیده و ممشوقات «۱۸» مشقت کشیده و جمال «۱۹» دبراء «۲۰» و دواب عجفاء [۴] «۲۱» از فربھی فرّ بھی یافتند،

[۱]- یو، ندارد.

[۲]- ط، راغ.

[۳]- یو، تشاج

[۴]- ط، اجفا.

(۱)- روشن (حواشی) ظاهرا منجل (بمعنی آشکار شده)

باشد، بصیغه اسم مفعول از باب انفعال از ماده نجل، و یا مرخم (منجلی) است.

(۲) - شاید ج مبهج بضم اول و سکون دوم و کسر سوم، زمینی که صاحب نبات زیبا باشد (غیاث).

(۳) - شکوفه گل هر درخت (برهان) و در تداول، فصل رونق و کمال هر چیز.

(۴) - و خدا رویانید شما را از زمین رویانیدنی (از آیه ۱۶ سوره نوح)

(۵) - جنون موسمی، جنونی که در موقع خاص عارض شود.

(۶) - در آن از هر چیزی سنجیده (از آیه ۲۰ سوره حجر).

(۷) - ج بیداء بفتح اول، بیابان (ر ب).

(۸) - جسر جواد جسریست بر ملتقای رود کر و ارس (از جغرافیای طبیعی کیهان ص ۶۵).

(۹) - فربه کردن

(۱۰) - برگشته رنگ از گرسنگی یا لاغری (از ر ب).

(۱۱) - لاغر.

(۱۲) - علف دادن.

(۱۳) - خشک از لاغری (ر ب).

(۱۴) - ستور لاغر (ر ب).

(۱۵) - چراگاه فراخ آب و علف.

(۱۶) - بهارگاه (ر ب).

(۱۷) - شتر رام. (نف) رام (ر ب).

(۱۸) - ج ممشوقه، اسب دراز باریک میان (ر ب).

(۱۹) - شتران.

(۲۰) - پشت ریش (از ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۲۲

و هلالی «۱» که چون ماه نو از سیر منازل به هزال «۲» انگشت نما بود، در عرض دو هفته از سمن «۳» بدری شد یعنی بدری
«۴» شد، و از آتشاج «۵» لحوم و اعصاب آثار [۱] «انْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا» «۶» در اجسام الاغان [۲]
پدید گردید، و اهل اردو از تعیشات رافخ «۷» کامیاب «كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا اسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ» «۸» گشتند. «وقع الناس
فی

روضه و غدیر» (۹). بعد از طّی مصاعد «۱۰» مصاعب «۱۱»، و مضائق «۱۲» متاعب [۳] «۱۳»، منابع «۱۴» مناعتشان را بجانب مقصد جولان دادند.

«احمد پاشای» والی «بغداد» چند تن از اعیان متعیّن را تا حوالی «سندج» با اسبان مسرّج «۱۵» مسرّج «۴» «۱۶»

[۱]- یو، اضافه دارد: امار حکم.

[۲]- یو، غلامان.

[۳]- ط، مضایق و متاعب.

[۴]- نسخ جز نو، مسرّج مسرّج (هر دو به تشدید راء) نو، مسرّج (به تشدید راء) و مسرّج.

(۱)- هلال، شتر لاغر (ر ب).

(۲)- لاغری (ر ب).

(۳)- فربه شدن (ر ب).

(۴)- بدر، ماه تمام، بدری شتر بیچه فربه (ر ب).

(۵)- بهم پیوستگی (لغت نامه).

(۶)- بنگر به استخوانها چگونه ترکیب می کنیم آن را پس می پوشانیم آن را گوشتی (از آیه ۲۶۱ سوره بقره).

(۷)- عیش رافخ، زیست فراخ (ر ب).

(۸)- بخورید و بیاشامید در حالت گوارایی بسبب آنچه پیش فرستادید در روزهای گذشته (آیه ۲۴ سوره الحاقه).

(۹)- وقع فی روضه و غدیر، برای کسی مثل زندقه که در خصب و رفاه در افتاده (مجمع الامثال).

(۱۰)- جایهای بلند.

(۱۱)- سخت جایها.

(۱۲) - تنگناها.

(۱۳) - جاهای تعیناک.

(۱۴) - ج منعب بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم، اسب نیکو که در رفتن گردن دراز کند همچو زاغ (ر ب).

(۱۵) - زیبا و نیکوشده (ر ب).

(۱۶) - زین نهاده (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۲۳

خیر ما استطرف الفوارس طرف کلّ طرف بحسنه مبهوت «۱» هو فوق الجبال وعل و فی السّه ل ظلم و فی المعابر حوت «۲»
باستقبال موب کواکب کبکبه «۳» فرستاده توشح «۴»

به انجام امر مسالمة نموده اعتذارات بالغه «کاعتذارات نابغه» «۵» ادا کرد، و در سفر «۶» صبح که سیاره [۱] «۷» سیارات «۸» آهنگ سفر نمود سفرای او را از همان مکان به مریر «۹» انقطاع مرائر «۱۰» ممالات «۱۱» و تمهید مراسم موالات و رفع غائله طائله و دفع منازعت [۲] لاطائله روانه دربار عثمانی ساخت.

رایت منصور از راه «شهرزور» «۱۲» بزور تأیید الهی متوجه قلعه «کرکوک» «۱۳» شد. «خالد پاشا» حاکم «شهرزور» فرار و «سلیم بیگ» بنی عمّ او بارشاد رشاد «إذ جاء»

[۱]- ط، ساره.

[۲]- عت منازعات. ط، منازعه.

(۱)- بهتر چیزی که سواران بدان شگفت داشتند اسب گرامی نجیب الاطرافی است (که) هر دیده ای برابر زیبایی آن مبهوت است.

(۲)- آن بر فراز کوهها بز کوهیست و در همواری شتر مرغ است و در گذرگاههای کرانه دریا ماهی است.

(۳)- گروه درهم پیوسته (ر ب).

(۴)- حمایل درافکندن (ر ب).

(۵)- رک ح ۴ و ۵ ص ۶۵.

(۶)- سپیدی (ر ب).

(۷)- کاروان.

(۸)- ستارگان سیار.

(۹)- آهنگ (ر ب).

(۱۰)- ج مریر، رسن سخت تافته (ر ب).

(۱۱)- چنین است در یو، نو، ط، شاید ممارات.

(۱۲) - موضعی است در کردستان عراق در جهت غربی سلسله جبال اورامان (ذیل المنجد).

(۱۳) - مرکز یکی از استانهای شمالی عراق.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۲۴

رَبُّهُ بِقَلْبِ سَلِيمٍ «۱» از باب سلم «۲» و تسلیم در آمده ایالت آن ولایت به او مسلم گشت و رتوت «۳» اکراد نیز بعوارف «۴»
رتوت [۱] «۵»، و بعواطف مربوب «۶» گشته هریک که طریق «فَقَدْ جَاؤُ ظُلْمًا وَ زُورًا» «۷»

در بیان حال موصل و تسخیر کرکوک و اربیل

در بیان حال موصل و تسخیر کرکوک و اربیل

«وَلَمَنْ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ» (۸). بعد از انجام مهمان «شهرزور»، خارج قلعه «کرکوک» مطرح شعشعه چتر زرانود گشته قباب اخیبه «۹» بر قنات «۱۰» اخیبه «۱۱» پیوست. اهالی «کرکوک» به استواری سور که در متانت و کماخ «۱۲» مثبت «۱۳» «کماخ» «۱۴» بودی استظهار [۲] جسته به محارست حصار پرداختند.

توپچیان بحکم همایون توپهای قلعه کوب را از چهار اطراف نزدیک دور «۱۵» برده

[۱]- نو، ط، مرتوب.

[۲]- ط، فلک استظهار.

(۱)- هنگامی که آمد پروردگارش را با دلی سلیم (آیه ۸۲ سوره صافات).

(۲)- سازش. صلح.

(۳)- ج رت بفتح اول، مهتر (ر ب).

(۴)- ج عارفه، نیکویی (ر ب).

(۵)- کند زبان (ر ب).

(۶)- پرورده.

(۷)- پس همانا گفتند بهتانی را و باطلی را (از آیه ۵ سوره فرقان).

(۸)- و هر آینه هر آنکه داد ستد پس آنکه بر او ظلم شده باشد پس آنان نیست بر ایشان هیچ راهی (آیه ۳۹ سوره شوری).

(۹)- ج خباء، خرگاه (ر ب).

(۱۰)- ج قنه بضم اول و فتح و تشدید دوم، قله کوه (اقراب الموارد).

(۱۱) - سعد الاخبیه، منزل بیست و پنجم از منازل قمر (التفهیم ص ۱۱۲).

(۱۲) - بزرگ منشی (ر ب).

(۱۳) - بمانند. به منزله.

(۱۴) - شهریست به روم (ر ب).

(۱۵) - ج داره، هر چیز که محیط چیزی باشد (ر ب) دیوار قلعه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۲۵

یک روز از بام تا شام آن ثعابین ازدها اندام را از دهان دوزخ زبانیه، بر بوم و بام

قلعگیان آتش افشان، و احجار قمپاره «۱» را که نازل منزل آیت «فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» «۲» بود، سرکوب ایشان کردند. و از گلوله های آتشبار بر صحائف سرنوشت آن قوم، نقوش «يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ» «۳» منقوش، و الواح جدران «۴» را بکلک رعد صریر توپ، کتاب «۵» کتابه «۶» «وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ» «۷» ساختند.

هنگام غروب که توپهای ظلمت بار از دود تیره روز، روز روشن را بر قلعگیان شب تار نموده از صاعقه افروزی و خانمانسوزی درون خود را مخلی «۸»، و حیاط، قلعه را پر از اجساد بی حیات و اجسام قتلی «۹» ساخت، بدن [۱] قلعه و پای حصار از کار بازماند، و از دست توپ ضرب زن چاک گریبان بروج به دامن رسید، و حلقه دروازه دژ از بیم اژدرصولتان چون افعی حلقه زده از پره قفل زبان بالحاح بیرون کرده قلعگیان بدست انابت صاحب «۱۰» ذیل استیجار «۱۱»، و به نوید امان امیدوار گشته قلعه را سپردند. فوجی هم به حرزقه «۱۲» و اکتاف «۱۳» قلعه

[۱]- ط، بدون.

(۱)- یو، قماره. عت قم پاره. خمپاره.

(۲)- پس پرهیزید آتشی را که فروزینه آن مردمست و سنگ ها (از آیه ۲۲ سوره بقره).

(۳)- روزی که باشند مردمان چون پروانه های پراکنده (آیه ۳ سوره قارعه).

(۴)- ج جدار، دیوار.

(۵)- نبشته.

(ر ب).

(۶)- کتاب، آنچه در آن نویسند. کتابه، خطی که آن را بقلم جلی در روی کاغذ یا پارچه باریک نوشته باشند (برهان).

(۷)- و می باشد کوهها چون پشم وازده (آیه ۴ سوره قارعه).

(۸)- تهی.

(۹)- کشتگان.

(۱۰)- کشنده.

(۱۱) - امان خواستن.

(۱۲) - تنگی و

تنگ کردن بند بر کسی (ر ب).

(۱۳) - احاطه کردن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۲۶

«ارپیل» «۱» که سطوت قلعه دارانش از پیل [۱] صبر و توان بردی معین، و قلعه‌گیان بعد از احاط، گشتن آن خطّه بامر «قولوا حِطَّةً» «۲» حِطَّ «۳» خطّ خطای خویش را بوسائل، آمل «۴» و سائل گشته بجرم خود اعتراف و از «نیل» نیل مرحام خاقانی اغتراف «۵» کرده از این غرفه «۶» قصر نشین درجات «أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْعَرْفَةَ» «۷» شدند.

پس کوکبه کواکب کبکبه بسمت موصل به کبکه «۸» کرده در جنب مزار جنّت آثار، سایه نشین مکرمت «وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَفْطِينٍ» «۹» «یونس بن متی» علی نبینا و علیه السّلام «۱۰» قاطن «۱۱» شد. جمعی [۲] از مقدمه الجیش در اطراف قلعه تثویر «۱۲» غبار طیش و هیش [۳] «۱۳» کردند. در آن اوان «احمد پاشای» سر عسکر از دیار «دیاربکر» «۱۴» به «ماردین» «۱۵» پیوسته به بهانه مواطات «۱۶»

[۱] - ط، پیل بر.

[۲] - ط، یعنی جمعی.

[۳] - نو، ندارد.

(۱) - ارپیل، شهریست بعراق در جنوب شرقی موصل (ذیل المنجد).

(۲) - بگوید فرونه از ما بار گناهان را (از آیه ۵۵ سوره بقره).

(۳) - انداختن. محو کردن.

(۴) - امیددارنده (از ر ب).

(۵) - آب بمشت بر گرفتن (ر ب).

(۶) - یک مشت آب (بمناسبت کلمه قصر).

(۷) - آنها پاداش داده می شوند درجه بلند (از آیه ۷۵ سوره فرقان).

(۸) - ازدحام. (ر ب).

(۹) - و رویانیدیم بر او (یونس) درختی از کدو (آیه ۱۴۶ سوره صافات) و داستان چنانست که چون خدا یونس را از دل ماهی بیرون آورد سخت ناتوان بود. خداوند برای او

درخت کدویی رویانید. درخت همان ساعت کدوی تازه برآورد و یونس از آن بخورد تا نیرو باز یافت (رجوع شود به قصص الانبیاء جویری و تفسیرهای قرآن ذیل این آیه و آیات دیگر مربوط به داستان یونس).

(۱۰) - بر پیغمبر ما و بر او باد سلام.

(۱۱) - جای گیرنده (رب).

(۱۲) - برانگیختن.

(۱۳) - تباهی افکندن برانگیختن (رب).

(۱۴) - شهریست بر جانب چپ دجله (ذیل المنجد).

(۱۵) - فعلا جزء کشور ترکیه است و ۲۲۰۰۰ تن جمعیت دارد (ذیل المنجد).

(۱۶) - یک جهتی کردن (حواشی) موافقت کردن (رب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۲۷

لشکر ضبط عنان کرده «حسین پاشای» والی حلب را «حلب الدهر اشطره» «۱» با جلیله «۲» و جلب «۳» به مدافعه خسرو عالی حسب که هر صبح از شام و «حلب» [۱] جلب «۴» و با سیف مصری هر شام از «هند» اتاوه «۵» و باج و سلب «۶» طلب کردی، روان ساخته پاشای مزبور وارد «موصل» و به معاضدت «حسین پاشای» والی آنجا بقدر ما یقدر و یطاق «۷» نطاق «۸» قلعه داری بر میان بست. لیکن «قوچ پاشا» «۹» حاکم «کوی» که گوی مزیت «۱۰» از اکفا «۱۱» ربوده بود با فوجی عظیم بعزم دفع عزیم [۲] «۱۲» از سر تهوّر پای در رکاب عنان «۱۳» گذاشته اشهب دلاوری را تیز عنان و آثار جلادت و ستیز عیان ساخت، و بقصد مباسلت «۱۴» و مواصلت «۱۵» تیغ لاف از غلاف آخته بمیدان معالات «۱۶» و مغالات «۱۷» در تاخت. لیکن نقد نام و ننگ در باحت «۱۸» تجلد «۱۹» نیک در باحت.

[۱] - یو، جلب حلب. عت، هر صبح شام حلب حلب.

[۲] -

- (۱) - استعاره از حلب اشطر الناقه، و معنی مثل اینست که آزمود روزگار را (ر ک مجمع الامثال میدانی).
- (۲) - سختی آواز. وعده بد (ر ب).
- (۳) - غوغا. آوازاها (ر ب).
- (۴) - آنچه آورده شود از شهری به شهری (از اقرب الموارد). مجلوب. باج.
- (۵) - باج (ر ب).
- (۶) - آنچه ربوده شود. رخت. سلاح (از اقرب الموارد).
- (۷) - به اندازه ای که توانایی و طاقت بود.
- (۸) - میان بند (ر ب).
- (۹) - در نسخه دوم ط، فوج پاشا.
- (۱۰) - فزونی. برتری (نف).
- (۱۱) - اکفاء، جمع کفو، همتا (ر ب).
- (۱۲) - دشمن سخت و قوی (ر ب).
- (۱۳) - معارضه (ر ب).
- (۱۴) - حمله کردن در حرب (ر ب).
- (۱۵) - به یکدیگر حمله آوردن (ر ب).
- (۱۶) - برآمدن بر کسی (ر ب).
- (۱۷) - از حد در گذشتن (از ر ب).
- (۱۸) - صحن خانه (ر ب) ساحه.

(۱۹) - بتکلف چابکی کردن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۲۸

ینبوع «۱» بخت اهل مصاف چون چشمه سار ارم صاف آمد، و اندام مبارزان عثمانی از شکفتن شکوفه های شکاف جروح، نهال گل صدبرگ «۲» گردید. جمعی طعمه سیف مأثور «۳» و به سیر «۴» فتراک «۵» عتاق «۶» سریع السیر مأسور «۷» شدند.

دماغ لشکریان در بزم رزم از ته جرعه غنائم مست طرف «۸» گشت، و در یک طرف «۹» ایانق «۱۰» احوالشان حامل انایق «۱۱» مستطرف «۱۲»، و بمدلول «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» «۱۳» شرح الامر «۱۴» شرح رسم ایعاظ «۱۵» را، بایعاز «۱۶» کلک راست بیان، منشور مشعر بر قلع شجر تشاجر، مذکر [۱] از فحوای «و»

لا- تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ «۱۷»، و حکم مبنی بر رفع غوائل «۱۸» تنافر، مصدر به طغرای «إِنِّي لَكَمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ» «۱۹»

[۱]- یو، مذکور.

(۱)- چشمه (رب).

(۲)- گل سرخ (بهار عجم. آندراج).

(۳)- سیف مأثور تیغی که بر متن آن نشان باشد یا تیغی که متن آن از آهن نرم و دم آن از آهن سخت باشد (رب).

(۴)- دوال (رب).

(۵)- تسمه و دوالی باشد که از پس و پیش زین اسب آویزند (برهان).

(۶)- اسبان برگزیده و گرامی (رب) و معنی دیگر کلمه آزاد کردن بنده است و لطف استعمال این کلمه بمناسبت اسیر و فتراک مشهود است.

(۷)- اسیر.

(۸)- نهایت، به نهایت (از لغت نامه).

(۹)- چشم بهم زدن.

(۱۰)- ج ناقه، ایانق احوال، اضافه مشبه به بمشبه است.

(۱۱)- ج انیق، زیبا بشگفت آورنده از زیبایی.

(۱۲)- نو پیدا. طرفه. خوب.

(۱۳)- بخوان بسوی راه پروردگارت به حکمت و اندرز نیکو (از آیه ۱۲۶ سوره نحل).

(۱۴)- آغاز کار.

(۱۵)- پند دادن.

(۱۶) - فرمان دادن بر کاری (ر ب).

(۱۷) - و نزدیک مشوید این درخت را پس باشید از ستمکاران (از آیه ۱۸ سوره اعراف).

(۱۸) - ج غائله (ر ب).

(۱۹) - همانا من برای شما هر آینه از پنددهندگانم (از آیه ۲۰ سوره اعراف).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۲۹

از مصدر فرمان بنام والیان «موصل» [۱] و «حلب» اصدار یافت. اما پیام و فرمان جلب [۲] اثر نکرده موصل «۱» بمطلوب نشد
«فَوَسَّسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا» [۲] و کار از مراسله و رسائل برسالت مراسیل «۳» و

پیکان «۴» پیکان افتاد که:

و لا- کتب الّا المشرفیه عنده و لا رسل الّا الخمیس العرمم «۵» و مهمّم، از السنه حداد «۶» باسنّه «۷» حدید «۸» و از مقال «۹» متین بمعاول «۱۰» و مغاول [۳] «۱۱» و میتین «۱۲» بازکشید، و پاسخ به یاسج «۱۳» که ناسخ ارواح است حواله رفت که:

فلا قول الّا الطّعن و الضّرب عندهنا و لا رسل الّا ذابل و حسام «۱۴»

[۱]- عت از اینجا تا کلمه نکرده، ندارد.

[۲]- ط، کلمه جلب را ندارد.

[۳]- یو، ندارد.

(۱)- رساننده.

(۲)- پس و سوسه کرد مر آن دو را شیطان تا ظاهر گرداند برای ایشان آنچه پوشیده بود از آن دو از عورتشان (از آیه ۱۹ سوره اعراف).

(۳)- ج مرسال، تیر کوتاه (رب).

(۴)- ج پیک، قاصد.

(۵)- و نیست نامه هایی نزد او جز شمشیر مشرفی و نه رسولانی جز لشکریان بسیار (متنبی در وصف سیف الدوله. هنگامی که قصد میافارقین کرد).

(۶)- زبانهای چرب.

(۷)- نیزه ها.

(۸)- آهن.

(۹)- گفتارها.

(۱۰)- ج معول بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم، آهنی که بدان کوه کنند. (رب).

(۱۱) - ج مغول بر وزن معول، شمشیری باریک گردن و دراز (از ر ب).

(۱۲) - کلنگ و میل آهنی (برهان).

(۱۳) - تیر پیکان دار (برهان).

(۱۴) - پس نیست گفتاری جز کوفتن و زدن نزد ما و نه رسولانی جز نیزه باریک و شمشیر بران.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۳۰

و بمفاد «النَّقب میعاد مزاحیف المطی» «۱»، جانین آماده جنگ گشته از یک طرف ارباب نقب و ثقب از باب سعی با صاقور

«۲» صاقوره شکن «۳» و مصاخف «۴» صخره شکاف کافیدن آغاز، و از یک جانب اصحاب دق و ضرب به سدّ مفاذات «۵»، ابواب محن بر چهره قلعگیان باز کردند.

با روی ثغر «۶» از دندانهای کنگره، با روی «۷» و ثغر «۸» ضاحک به خنده دندان نما لب گشاد، و مزغل «۹» حصار با میل تفنگ پاسداران، دیده سر مه سا ساخته چشم در راه انتظار نهاد، و در شب پانزدهم شعبان که انگشت قمر شکاف نبی قضا «۱۰» ماه را دو نیم نمود، و ساقی دوران از خم سپهر مینایی با کاسه بدر تمام، نصفی «۱۱» بر اهل جهان پیمود، خدیو «سلیمان» قدر قدم به حلقه دیده رکاب آشنا ساخته در سر سیبه با سپاه بهرام خشم انجم حشم چشم چشم براه طلوع طلوعه فجر نشسته تا هنگامی که صبح چابک دست نقب افق را از شفق آتش زد و دود ظلمت زدوده گشت، دلیران آتش مزاج از اطراف چون شعله جواله «۱۲» گرم خیز و ثقبه نقب

(۱) - نقب راه بود در کوه، و معنی مثل اینست که کارها به پایان آن روشن می شود (مجمع الامثال).

(۲) - تبر بزرگ و میتین (ر ب).

(۳) - باطن استخوان کاسه سر که مشرف بر دماغ است (ر ب).

(۴) - ج مصخفه بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم و چهارم بیل آهن و کلند (ر ب).

(۵) - ج مفازه، پناه جای (ر ب).

(۶) - دربند. مرز. جای ترس از رخنه های شهر (ر ب).

(۷) - چهره.

(۸) - دندانهای پیشین (ر ب).

(۹) - سوراخ که بر دیوار برج کنند و هنگام تیراندازی سر تفنگ را در آن سوراخ نهند و بخارج برج

تیراندازی کنند (با فحص فراوان و با شهرتی که این کلمه راست، در فرهنگهای فارسی و ترکی که در دسترس داشتم ذکر از آن ندیدم).

(۱۰) - اضافه تشبیهی، یعنی بحکم قضا ماه به نیمه دوم رسید و در آن ایهامی است به واقعه شق القمر.

(۱۱) - نوعی از پیاله شراب (لغات متفرقه برهان).

(۱۲) - سر چوبی که آتش درو گیرند و آن را بگردانند بصورت دایره بنظر آید (آندراج).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۳۱

را نقابا «۱» مانند دل‌های تفته محصورین شرر ریز ساختند. به دستیاری کارکنان نقاب [۱] «۲» و «أنه لنقاب» «۳» از چهره شاهد مراد کشف نقاب نشد.

إذا لم یعنک الجدّ فالجدّ باطل و سعیک فیما لم یفدّر مضیع «۴» دفعه دیگر به تهیه یورش مشمّر گشتند. چون توسن بدرام ایام رام مرام رومیان نمی گردید، ناچار ساکنین قلعه ساکین «۵» دموع «۶» ندامت گشته نقش مناقشت و مناوشت «۷» از لوح خاطر سترند، و طریق مصافات سپردند. پاشایان نیز از صولت ابطال عجز «۸» قوت، بعجز گراییده [۲] عجز «۹» انکسار در عجز «۱۰» اضطرار جولان داده رؤسای عجز «۱۱» را به خدمت والا فرستاده [۳] بارسال اسبان تازی نژاد بازی [۴] «۱۲» پرواز که در عرصه بازی موصوف ببرق تازی «۱۳» بودند،

و مطّه _____ م مرخی [۵] العنّان معوّد خوض المهالک کَلّ یوم براز «۱۴»

[۱] - ط، نقاب نقاب (نقب زن).

[۲] - ط، گرائیدند.

[۳] - ط، فرستادند.

[۴] - نو، یازی.

[۵] - جواهر الادب: طرف العنان.

(۱) - به ناگاه (از ر ب).

(۲) - نیک آزموده (ر ب).

(۳) - همانا او عالم بمعضلات امور است (رک مجمع الامثال).

(۴) -

اگر یاری نکند ترا بخت پس کوشش بیهوده است و کوشیدن تو در آنچه تقدیر نشده است تباه شده است.

(۵) - ریزنده.

(۶) - ج دمع، اشک.

(۷) - نزدیک شدن در کارزار. (ر ب).

(۸) - ج عجز، شیر بیشه (ر ب).

(۹) - ج عجز، اسب مادیان (ر ب).

(۱۰) - ج عجز، راه (ر ب).

(۱۱) - ج عجز، لشکر (ر ب).

(۱۲) - باز.

(۱۳) - برق تاختن. تاختن همچون برق.

(۱۴) - و اسب زیبای عنان گشاده یی که خو گرفته است گرداب مهلکه ها را در روزهای بیرون شدن برای نبرد.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۳۲

و اذا توقّل فی ذری متمنّ صعب بعید العهد بالمجتاز «۱» ترکت سنابکه بصمّ صحوره اثرا یلوح کنقش صدر البازی «۲» راه نورد طریق آداب دانی، و چند نفر از مفتیان ذی شان از جانب ایشان روانه دربار خلافت مدار عثمانی گردیدند، که مرایای «۳» مراد را بی مرائی «۴»، «۵» در مرائی حسن قبول بر وجه مرغوب صورت حصول داده امتحاط «۶» و امتحاط «۷» منصل را «۸» را یاقراب «۹» و اغماد «۱۰» مبدل سازند.

پس جدیل «۱۱» عزم از جداله «۱۲» جدال منعطف، و موکب ذی شوکت شاگه «۱۳»، و شیکا «۱۴» بجانب «شکی» «۱۵» منصرف گشته بانتظار جواب مفتیان در آن نواحی رسم توقف اقامت یافت. سیف اغلف «۱۶» در بستر نیام «۱۷» برای نیام «۱۸» دراز کشید، و هر فردی با عیش اغلف «۱۹» ازدواج یافته از دواج زین، بر مهاده راحت آسایش گزین گردید.

(۱) - و هرگاه بالا رود بر بلندیه‌های کوه بلند افراشته دشوار (راه) که کمتر رونده بدان بالا می رود.

(۲) - باقی می گذارد سر سم های آن به سنگ های

سخت آن کوه نشانه ای که هویداست همچون نقش سینه باز (اشعار از ابو القاسم دینوری در وصف اسبی. جواهر الادب ج ۲ ص ۳۸۰).

(۳) - ج مرئی، منظر. مجازا صورت.

(۴) - مرء، جدال. + ی.

(۵) - ج مرآه، آینه.

(۶) - شمشیر کشیدن (ر ب).

(۷) - از دست ربودن.

شمشیر برکشیدن (ر ب).

(۸) - تیغ (ر ب).

(۹) - شمشیر در نیام کردن (ر ب).

(۱۰) - در نیام کردن شمشیر (ر ب).

(۱۱) - مهار تافته (ر ب).

(۱۲) - زمین (ر ب).

(۱۳) - تمام سلاح پوشیده.

(۱۴) - بشتاب (ر ب).

(۱۵) - فعلا جزء جمهوری آذربایجان شوروی است.

(۱۶) - هر چه در غلاف باشد (ر ب).

(۱۷) - غلاف.

(۱۸) - خوابیدن.

(۱۹) - عیش اغلف، زندگانی فراخ (ر ب).

در بیان جنگ یکن محمد پاشا سر عسکر ثالث و انجام کار او بحکم قضا.

در بیان جنگ یکن محمد پاشا سر عسکر ثالث و انجام کار او بحکم قضا.

«إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى» «۱». در مجال این حال و مجالی «۲» این کار، بعرض رسید که در دولت بهیته عثمانیه مأمول موصلیان را موصول بقبول نداشته و ارض [۱] معاهده «۳» عهود معهود را منبت حسن اثر نساخته ایشان را با جواب «لیس الشّامی للعراقی برفیق» «۴» باز گردانیده اند، و «یکن محمد پاشای» «۵» صدر اعظم سابق را که سهم اهزاع «۶» ترکش آن دولت، و ما صدق «هو اوثق سهم فی کفایتی» «۷» بود، بسر عسکری تعیین و با کتائب جلادت کیش سهمگین به «قارص» فرستاده اند. خدیو بی همال بعزم اعیاء «۸» و اعناء «۹» خصم عنود و فوج کنود «۱۰» اغیاء «۱۱» بنود «۱۲» و ابعاث جنود کرده باز «مراد تپه» ایروان را مضرب خیام نصرت نمود، نمودند. سرعسکر نیز از «قارص» باظهار مکابرت و مکاثرت

[۱]- ط، عرض.

(۱)- همانا در آن هرآینه عبرتی است خداوندان خرد را.

(۲)- وقت، فرصت (نف).

(۳)- زمین که بر آن جابجا باران رسیده باشد (ر ب).

(۴)- (مجمع الامثال).

(۵)- رک قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۲۰۰

(۶)- پسین تیر که در ترکش ماند (ر ب).

(۷)- او استوارتر تیريست در تیردان من. برای کسی مثل زندقه شخصی ویرا نایب خود سازد (مجمع الامثال).

(۸)- درمانده کردن. ناتوان ساختن.

(۹)- خوار گردانیدن (ر ب).

(۱۰)- ناسپاس (ر ب).

(۱۱)- صحیح، اغایه، برپاداشتن (ر ب).

(۱۲)- ج بند بفتح اول و سکون دوم، علم بزرگ که زیر آن ده هزار مرد باشد (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۳۴

فرسخه «۱» و شوکت مفرسخه «۲» وارد گردید «جاء بذات الرعد و الصّلیل» «۳»، و افواج مبارزین را «عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشَّمَالِ عَزِينَ» «۴» چون شیر عرین «۵» بسلاح

سمر و بیض ان عرین تسربلت بدل الجفون جماجم الابطال «۶» بر آراست، «لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَ عَدَّهُمْ عَدًّا» «۷»، و دلیران عَرَاك «۸»

ولا عيب فيهم غير ان سيوفهم بهن فلول من قراع الكتائب «٩» فوج فوج بسان توالى موج به معركة معاركت و اعتراك فرستادند.

«تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَنْفَطِرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَيْدًا» «١٠» تلال و وهاد «١١» آن ملك، از ملك «١٢» صافنات «١٣»
جیاد تزلزل یافت، «إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا. وَ بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا» «١٤»، و مدارج اطواد «١٥» از تصادم

(١) - سعه (اقرب الموارد) وسعت، قدرت.

(٢) - فراخ. (از ر ب).

(۳) - آورد ابری با بانگ و آواز، مقصود شر و بلاست (مجمع الامثال).

(۴) - از راست و از چپ گروه فراهم شده (آیه ۳۷ سوره معارج).

(۵) - بیشه (رب).

(۶) - نیزه ها و شمشیرها که اگر برهنه شدند پوشیدند بجای نیامها کاسه های سر دلیران را.

(۷) - همانا دانست تفصیل آنها را و شمرد آنها را شمردنی (آیه ۹۵ سوره مریم).

(۸) - کارزارکننده (غیاث).

(۹) - و نیست عیبی در ایشان جز که شمشیرهای آنان بدانها کندی است از کوبیدن لشکرها (نابغه ذبیانی. تحفه ناصریه).

(۱۰) - نزدیک شد آسمانها چاک چاک شود از آن، و بشکافد زمین و بیفتد کوهها فروریختنی سخت (آیه ۹۲ سوره مریم).

(۱۱) - مگاکها (رب).

(۱۲) - و بضم اول و دوم نیز، ج ملاک بکسر اول، دست و پای ستور (رب).

(۱۳) - ج صافن، اسب بر سه پا ایستاده و سر سم چهارم بر زمین نهاده (رب).

(۱۴) - وقتی که حرکت داده شود زمین حرکت دادنی سخت و ریزریز شود کوهها ریزریز شدنی (آیات ۴ و ۵ سوره واقعه).

(۱۵) - ج طود بفتح اول و سکون دوم، کوه بزرگ (رب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۳۵

دوارج «۱» دروج آسای «۲» تیزتکشان، با خاک تیره یکسان گشت، «فَكَانَتْ هَبَاءً مُّبْتَنًّا» «۳». شیبه رعد مانند عنابج «۴» برق اطامیم «۵»

اذا وطئت بایدیها صخورا بقین لوطء ارجلها رمالا «۶» جهان را یقینا به شبهه «فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى» «۷» درافکنند، و جلوه ذهالیل «۸» صرصر حیازیم «۹»

سود حوافرها بیض جحافلها «۱۰» صیغ تولد بین الصبح و الغسق از مدلول «ما تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ» «۱۱»

نشان داد [۱]. یلان نبرد آزمای [۲] به برق مادی «۱۲» و بارقه «۱۳» ماضی «۱۴» «۱۵» برقه انگیز قلوب گشته خرمن وجود یکدیگر را می سوختند.

[۱]- ط، نشان.

[۲]- ط، اضافه دارد: برق آزما.

(۱)- دوارج الدابه، پایهای ستور (ر ب).

(۲)- باد تند و تیز (ر ب).

(۳)- پس شد ذره پراکنده (آیه ۶ سوره واقعه).

(۴)- ج عنجوج. بضم اول و سوم و سکون دوم، اسب جواد (ر ب).

(۵)- چهار دست و پای اسب (اقرب الموارد).

(۶)- اگر به دستهای خود سنگهای سختی را درنوردد باقی می ماند آن سنگها برای درنوردیدن پای آن ریگ.

(۷)- گاهی که آمد بلای بزرگ (از آیه ۳۴ سوره نازعات).

(۸)- ج ذهلول بضم اول و سوم و سکون دوم، اسب نیکورو (ر ب).

(۹)- ج حیزوم بفتح اول و سکون دوم و ضم سوم، سینه و میانه سینه که جای تنگ بستن بود و آنچه گرداگرد پشت و شکم بوی بندند ... (ر ب).

(۱۰)- ج جحفله، و آن در مورد چهار پایان مانند لب است انسان را.

(۱۱)- نمی گذارد هیچ چیزی را که بگذرد بر آن مگر که گرداند آن را چون پوسیده خرد شده (از آیه ۴۲ سوره ذاریات).

(۱۲)- سلاح آهنی هر چه باشد (ر ب).

(۱۳)- شمشیرها (ر ب).

(۱۴)- گذرنده.

(۱۵) - دهشت (رب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۳۶

كانّ سنا الماذیّ فوق متونهم مواقد نار لم تشب بدخان «۱» و با زجاج «۲» و رماج «۳» رماج «۴» و زجاج «۵» سهام، اشفار عیون اعیان را پرده زجاجی می دوختند.

و الطّعن فی الاحداق دأب رما تهم و الرّامیات سهامها الاحداق

«۶» هر روز بهمین منوال در میدان مقابلت و مقاتلت و عرصه منابلت «۷» و مقاطعت «۸»، قصابات رمح و سنان را ضربه «۹» نیران جدال می ساختند، و سر عسکر اردو و مطریس «۱۰» خویش را با مردان کار، تیغ زنان عرصه کارزار دلیرانه پیش می آورد تا به نیم فرسخی معسکر شاهمی رسیده خیام اقامت بر افراشت. مقارن آن حال سپهبد اجل میدان مصاف آراسته از کمین، کمان کین، به گوشمال خصم رزم کوش گوش تا گوش کشید، و از پنجه شست گشود که:

(۱) - گویا روشنی زره بر پشت آنان آتشدانها است که آمیخته نشده است بدود (کلثوم بن عمرو از تحفه ناصریه).

(۲) - ج زج بفتح اول و تشدید دوم، بن نیزه (رب).

(۳) - گره های نیزه و میان دو پیوندهای آن (رب).

(۴) - نیزه ها.

(۵) - ج زج بضم اول و تشدید دوم، پیکان تیر (رب).

(۶) - و (تیر) زدن در حدقه های چشم، خوی تیراندازان آنهاست و زنان تیرافکن (بغمزه چشم) تیرهای آنان حدقه های چشم است.

(۷) - نبرد کردن در تیر انداختن (رب).

(۸) - بریدن.

(۹) - نیم سوخته. خدرک آتش (رب).

(۱۰) - این کلمه در تاریخ کرمان مصحح آقای باستانی پاریزی ص ۳۰۸ و در روضهالصفای ناصری در ذکر همین وقعه بهمین صورت آمده است. در دزی: نصب متاریسه، توپخانه را نصب کرد. مترس ج متارس، جرثقیل. اهرم. مترسه، استحکامات.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۳۷

الافلاک قسی و الحادثات سهام و الانسان هدف و الله تعالی الزامی فأین المفز؟ «۱».

سر عسکر با توان، ناتوان گشته همان روز در دم پسین «۲» که دم پسین [۱] او «۳»

بود، بحکم قضا از فضای هستی به ایوان بقا خرامید، و اسباب تفاخر و تباهیش «۴» تباهی یافت. آثار انقلاب اردو از دور [۲] متفرس گشته فوارس مفترس بتهاجم و تهامج «۵» و تهایج «۶» و تهارج «۷» اسب برانگیختند، و ولوله و شور و هلله و سور طرفه «۸»، در طرفه‌العینی از دو طرف بطرفه «۹» پیوست. جمعیت و احتشاد رومیّه انهزام، و سلک انعقادشان انخرام پذیرفت.

لشکریان بلا توقّف به تقفّی «۱۰» و اقتیاف [۳] «۱۱» پرداخته ایشان را تا حدّ «آرپه چایی» «۱۲» تعاقب کرده جمعی کثیر بر وجه یسیر «۱۳»، کسیر «۱۴» و

[۱]- یو، که در پسین او بود. ط، دم پسین او بود.

[۲]- یو، انقلاب از دورادور. نو، آثار انقلاب از دور. ط، باردوی همایون آثار انقلاب آن اردو از دور.

[۳]- ط، اقتیاب.

(۱)- چرخها کمانهاست و حوادث تیره‌است و آدمی آماج است و خدای تعالی تیرانداز پس کجاست گریزگاه (در افواه است که این عبارت از گفتار افلاطون است لیکن مأخذی برای آن نیافتم).

(۲)- طرف عصر.

(۳)- نفس آخرین. آخر عمر.

(۴)- تفاخر (ر ب).

(۵)- معنی مناسب دیده نشد.

(۶)- با هم برجستن بکار زار (ر ب).

(۷)- بر یکدیگر جستن (اقرب الموارد).

(۸)- نو و شگفت و نادر از هر چیزی (ر ب).

(۹)- منزل نهم از منازل قمر (لغت نامه).

(۱۰)- تبعیت کردن (از ر ب).

(۱۱) - در پی کسی رفتن (ر ب).

(۱۲) - نام رودخانه ایست در آناتولی (از قاموس الاعلام ترکی).

(۱۳) - آسان (ر ب).

(۱۴) - شکسته (از ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۳۸

اسیر ساختند، و اخیال «۱» فزون

از خیال، و اسب و اسباب بی حساب به حوطه «۲» اجتلاب و حومه استلاب و حوزه انتهاب و خطه اکتساب درآوردند و از آنجا مانند بالای منزل، منزل بمنزل از راه «اصفهان» روانه «خراسان» گشتند.

در بیان قتل نادر شاه با اولاد و اعقاب.

در بیان قتل نادر شاه با اولاد و اعقاب.

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ» «۳». بر دقیق طبعان دقیقه رس، و آفتاب ضمیران صبح نفس ظاهر است که انوار جمال قادر ذو الجلال در مقامی که پرتو ظهور اندازد ذره ناچیز را جلوه خورشیدی و گدای محتاج را رتبه جمشیدی و قطره دریا را مشرب «عمانی» و نمله ضعیف را شوکت سلیمانی بخشد

بموری دهد مالش نره شیر کند پشه بر پیل جنگی دلیر بعد از آنکه به فحوای «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ» «۴»، نفس مجبول «۵» بشر بشر، بسر نشر عتو و عصیان آمد، [۱] پا بر فراز طغیه «۶» طغیان و عدوه «۷»

[۱]- ط، آمده.

(۱)- ج خیل.

(۲)- حفظ، حراست (اقراب الموارد).

(۳)- همانا بود در داستانهای ایشان پندی مر خداوندان خرد را (از آیه ۱۱۱ سوره یوسف).

(۴)- همانا آدمی هرآینه عصیان می ورزد چونکه دید خود را که بی نیاز است (از آیه ۶ و آیه ۷ سوره علق).

(۵)- آفریده (ر ب).

(۶)- مکان بلند (ر ب).

(۷)- و بکسر اول نیز، جای بلند (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۳۹

عدوان و فجوه «۱» جفوه «۲» و نجوه «۳» نخوه «۴» و قن «۵» فتن گذارد، صرصر قهر قهرمان جلالش «۶» ورق گردان دفتر کرم، و برگ ریزان بهارستان نعم گشته غرفه دماغ «نمرود» را به هوای جنبش

بال پشه نحیفی منهدم گردانند، و اساس فرّ و عون «فرعون» [۱] را به اشاره چوب خشکی «۷» به آب رسانند، اباییل را با پیل «ابرهه» به معارضه برانگیزد «۸»، و تخت بخت «بخت النّصر» «۹» را «اوهن من بیت العنکبوت» «۱۰» از هم فروریزد. «ضحاک» را [۲] بمفاد اینکه- همه جا دوش بدوشند مکافات و عمل- بار جزای عمل بر دوش نهد «۱۱». و ارکان شداد «شداد» «۱۲» را بعواصف مساخت در یکدم بیاد دهد. «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» «۱۳».

در استرداد عطای نعمت ایشان را نیست مهل «۱۴» «وَإِنْ يَسْتَعْجِلُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ

[۱]- ط، را، ندارد.

[۲]- یو و ط، از اینجا تا آخر مصراع را ندارد.

(۱)- زمین فراخ. گشادگی میان سرای (ر ب).

(۲)- جور.

(۳)- زمین بلند (ر ب).

(۴)- نخوت، خودبینی. تکبر.

(۵)- ج قنه بضم اول و تشدید ثانی، کوه خرد. سر کوه (ر ب).

(۶)- ضمیر راجع است به خدای تعالی.

(۷)- مقصود عصای حضرت موسی است.

(۸)- اشاره است به داستان آمدن ابرهه بقصد خراب کردن خانه کعبه که مفسران ذیل تفسیر سوره فیل داستان را بتفصیل نوشته اند.

(۹)- صحیح آن بختنصر یا بخت نصر بضم باء و سکون خاء و فتح نون و صاد مشدد مفتوح است. معرب نام بابلی نبوکدنصر (نگهبان تاج) نام دو پادشاه نبوکدنصر اول (۱۱۴۶-۱۱۲۳ ق م) نبوکدنصر دوم (۶۰۴ یا ۶۰۵-۵۶۲ ق م). (تعلیقات آقای دکتر معین بر برهان قاطع ذیل بخت

(۱۰)- سست تر از خانه عنکبوت (مأخوذ از آیه ۱۰ سوره عنکبوت).

(۱۱) - اشاره است به داستانی که که گویند دو

مار بر دوش ضحاک رسته بود و باید از مغز سر آدمی آن مارها را خورش دهند.

(۱۲) - شداد ج شدید. رفیع. قوی. شداد بن عاد. بنقل قصص الانبیاء و مفسران، معاصر با داود پیغمبر (ع) بود و همانست که نوشته اند بهشت معروف را بنا نهاد.

(۱۳) - همانا خدا دیگرگون نمی سازد آنچه را با مردمیست تا آنکه دیگرگون سازند آنچه را در نفسهای ایشانست (از آیه ۱۲ سوره رعد).

(۱۴) - باش (ر ب) مهلت.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۴۰

كَالْمُهْلِ «۱». «نادر شاه» اگر چه در مبادی حال از راه دلسوزی عباد «كذباله السراج تضيئ ما حولها و تحرق نفسها» «۲» خود را رشته پریپچ و تاب محن ساخت، و فانوس آسا یکتا جامه «۳» مدتها به هواداری شمع سلطنت پرداخت، و اهالی ایران هم آن مصباح شب افروز را مقتبس از نور الهی دانسته پروانه وار بگرد سرش می گشتند، و «اطیش من فراشه» «۴» خویش را برایش بر آتش زده پروا نمی کردند، عاقبت خدیو کی فرّ کیفر خدمت را بکفران ادا کرده قسط را مبدل به قسوط «۵» و از مصداق «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» «۶» بمهبط «۷» «وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ» «۸» سقوط کرده با قاطبه قاطنین «۹» أقطار، و وجوه «۱۰» اقطاب، وجوه «۱۱» قاطبه «۱۲» پیش آورد. هر چند که شاخ شیخ سری «۱۳» و صاحبقرانی را بر آسمان سود اما چه سود، از مضمون «کن صاحبقران و لا تکن کصاحب قران» «۱۴» غافل ماند، و اگر مدّتی در ممالک خدا داد، داد داد داد، و لیکن بالمآل «اجفی من الدهر» «۱۵» و «اجور من حاکم سدوم» «۱۶» و «اظلم من الجندی» «۱۷» و «اشدّ

-
- (۱) - اگر فریاد خواهند فریاد رسیده می شوند به آبی چون روی و مس گداخته (از آیه ۲۸ سوره کهف).
- (۲) - مانند فتیله چراغ (که) روشن می کند آنچه را در پیرامون آن بود و می سوزاند خود را (مجمع الامثال. اقرب الموارد).
- (۳) - ر ک ح ۹ ص ۳۳۷.
- (۴) - بدان جهت که فراشه (پروانه) خود را در آتش می افکند (از مجمع الامثال).
- (۵) - جور و بیدادگری (ر ب).
- (۶) - همانا خدا دوست دارد عدالت کنندگان را (از آیه ۴۶ سوره مائده).
- (۷) - فرود آمد نگاه.
- (۸) - مأخوذ از آیه ۱۵ سوره جن.
- (۹) - ج قاطن، ساکن (از ر ب).
- (۱۰) - بزرگان.
- (۱۱) - ج وجه، رو.
- (۱۲) - ترش (از ر ب).
- (۱۳) - شخ سر، سخت سر (بهار عجم).
- (۱۴) - مأخذ این مثل را نیافتیم.
- (۱۵) - ستمکارتر از روزگار (ر ک مجمع الامثال).
- (۱۶) - در مجمع الامثال ... من قاضی سدوم. سدوم شهر قوم لوط است. و وجه دیگر نیز برای مثل گفته اند (ر ک مجمع الامثال).
- (۱۷) - گویند جلندی همان پادشاهی است که کشتی ها را به ستم می گرفت و در قرآن آیه ۷۸ سوره کهف بدان اشارت شده است (ر ک مجمع الامثال).

الشّداد» [۱] شده، شاخسار شوکتش شوک [۲] خسار بار آورد، و اگر چه از نقش پذیرفتگان سکه [۱] «هذا باطلاً [۲]» [۳]، و ظاهر آرایان [۳] «هی الخمر تکنی الطلاء» [۴] یعنی طلای احمر قنطارها بقنطر [۵] جمع آورد [۴]، امّا در خاتمه کار، دین و دنیای خود را بدان فروخت، و هر چند نقود بیشمار درخشان تر از اختران، بی اندیشه روزشمار اختران [۶] نمود، آخر الامر به نسیه

[۵] «۷» و نسیان و نسیء «۸» شکر، «إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ» «۹»، از کف رها کرد، و میانه او و اهل ایران لوازم تنافر و تنافر «۱۰»، متآلف «۱۱» و متعاقب «۱۲»، و وسایل تباعد و تجانب متقارب و متلاحق آمده بعضی مستوحشات [۶] ذنابه «۱۳» آن تنکرات «۱۴» و ذؤابه «۱۵» آن تنفرات گشت، و این معنی مستتبع ذهاب «۱۶» زهاب «۱۷» رونق مملکت، و مستردف «۱۸» نضوب «۱۹» ماء نماء سلطنت گردید.

[۱]- ط، بسکه.

[۲]- ط، هذا باطل.

[۳]- ط، این جمله را ندارد.

[۴]- ط، آوارده.

[۵]- ط، نسیه.

[۶]- ط، متوحشات.

(۱)- رک ح ۱۲ ص ۶۳۹.

(۲)- خار.

(۳)- مأخوذ از آیه ۱۸۸ سوره آل عمران.

(۴)- طلاء، شراب کهنه، یا می پخته، یا سیکی است (از لغت نامه) و این مثل را برای چیزی می زنند که ظاهر آن نیک و باطن آن بخلاف ظاهر بود (از مجمع الامثال).

(۵)- ظلم و ستم (حواشی) سختی (رب).

(۶)- گرد گردن (رب).

(۷)- تنسیه؟

(۸)- تأخیر. (رب).

(۹) - همانا نسیء (ماهی که در جاهلیت عرب آن را بجای محرم حرام می داشت) زیادتست در کفر (از آیه ۳۷ سوره توبه).

(۱۰) - این باب در منتهی الارب.

اقرب الموارد. لسان العرب دیده نشده.

(۱۱) - مجتمع (اقرب الموارد).

(۱۲) - دست در گردن افکنده (رب).

(۱۳) - سپس رو (رب). دنباله.

(۱۴) - ج تنکر، بدحال گشتن از حال نیکو (رب).

(۱۵) - گیسو. موی بالای پیشانی اسب (رب).

(۱۶) - رفتن.

(۱۷) - تراویدن آب باشد از کنار رودخانه و چشمه و تالاب (برهان).

(۱۸) - ردیف خواسته (رب).

(۱۹) - فروشدن آب

به زمین (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۴۲

توضیح این مدعا و تفصیل این ادعا اینکه جناب نادری در مستأنفات ایام «۱» و مستطرفات اعوام «۲» که سرزمین گلشن ایران پامال هجوم سبزه بیگانه «۳» شد به یگانه بی همال اتکاء و اتکال نموده حشیش خسیس خود روی آن چمن را و «البستان کله کرفس» «۴» به اعانت بستقان «۵» بستان قضا «ابطش من دوسر» «۶» مانند دوسر «۷»، یکسر باداس پاداش عمل، یعنی مخلص «۸» مخلص «۹» بدروید، و از هر جا گیاهی فاسد سرزد آن را سرزده، غلفه شمشیر ساخت، و باغ دهر را با دهره «۱۰» سیاست نمونه «غَیْرَ باغٍ وَ لا عَادٍ» «۱۱» نموده [۱] از شوک عضاه «۱۲» شوکت عصاه «۱۳» پرداخت، و بعد از ضبط ممالک، آفتاب آسا به جهانگیری، تیغ نبرد آخت، و ستیم «۱۴» ستم را به نشتر رمح از عروق دهر شتیم «۱۵» دفع کرد، و با گزلك صفائح «۱۶»، نقش صفائح «۱۷» از صفائح ملک سترد، و «هند» و «سند» و «توران» و «خوارزم» را بصرف همت تصرف کرده بساط عدالت گسترده و در تنظیم مشتتات «۱۸» و مبددات «۱۹»، و تقویم [۲]

[۱]- یو، از نمونه، تا اینجا را ندارد.

[۲]- ط، و در تقویم.

(۱)- آغاز کار. ایام گذشته.

(۲)- سالهای اول (از ر ب).

(۳)- سبزه بی موقع که شامل (مشمول) پیراستن و برکندن باشد (آندراج از بهار عجم). دشمنان.

(۴)- برای تساوی در شر مثل زند (مجمع الامثال. امثال مولدین).

(۵)- مالک باغ یا نگهبان آن (ر ب).

(۶)- دو سر، یکی از پنج کتیبه (لشکر) نعمان بن منذر (مجمع الامثال).

(۷) - گیاهی که در میان زراعت گندم و جو روید (برهان).

(۸) - داس (ر ب).

(۹) - بران (از ر ب).

(۱۰) - حربه ای دسته دار و دسته اش از آهن و سرش مانند داس باشد و در غایت تیزی بود (برهان).

(۱۱) - نه ستمکار و نه تجاوزکننده (از آیه ۱۶۸ سوره بقره).

(۱۲) - هر درخت بزرگ خاردار (اقرب الموارد).

(۱۳) - ج عاصی، نافرمان.

(۱۴) - خون و چرک و ریمی باشد که در جراحت جمع شود ... (برهان).

(۱۵) - ناخوش روی (ر ب).

(۱۶) - صفائح، شمشیرهای پهناور.

(۱۷) - ج صفیقه، حادثه.

(۱۸) - ج مشتته، پراکنده شده (ر ب)

(۱۹) - ج مبدده، پریشان شده (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۴۳

مؤودات «۱» و مشردات «۲» و رفع امور ذوی بزل [۱] «۳» از شریف و نذل «۴» نقد اوقات گرانمایه بذل کرده «إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَضْلٌ. وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ» [۲] «۵»، و از یمن حدود «۶» حدود «۷»، حدود اقالیم را از خراش اظفار «۸» قویدستی خصم ریمن «۹» ایمن، و جهان را رشک «وادی ایمن» «۱۰» گردانید. «فَلَا تَكُ فِي مَرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ» «۱۱»، صقعی [۳] «۱۲» التفاتش بر مصاقع «۱۳» حال ضعفًا تا بآن زمان تابان، و تاب آن مهر انور بر پست و بلند نورافشان، و دست و دلش باعطاء و تیر تدبیرش بی خطا می بود، و با عامه هواشات «۱۴» حسن مماشات مرعی می داشت.

بعد از آنکه از سفر داغستان برگشت برگ شئامت بر کشت احوالش پدید آمد، و نهال اقبالش از برگشت اقبال بی بر «۱۵» گشت، و فخت «۱۶» بدر بختش رو بانحطاط نهاد، و عواقب و اذلال «۱۷» او منجر بضلال

[۱]- ط، بر زل.

[۲]- یو، از کلمه: و در نظم- تا اینجا را ندارد.

[۳]- ط، صعقا.

(۱)- ج موءوده، کج شده. (از ر ب).

(۲)- ج مشرده، پراکنده شده. (ر ب).

(۳)- بزل، سختی، امر ذو بزل، ذو شده. (ر ب).

(۴)- فرومایه. (ر ب).

(۵)- همانا آن هر آینه سخنی تمیزدهنده است. و نیست آن بیهوده (آیات ۱۳ و ۱۴ سوره طارق)

(۶)- ج جد بفتح اول و تشدید دوم، بخت.

(۷)- ج خد، رخسار.

(۸)- ناخنها.

(۹)- محیل و مکار (برهان).

(۱۰)- آنجا که موسی (ع) در آن ندای پروردگار را شنید (نف).

(۱۱)- پس مباش در شکی از آن همانا آن حق است. (از آیه ۲۰ سوره هود).

(۱۲)- صقعاء، آفتاب (ر ب).

(۱۳)- گوشه ها. ناحیت ها.

(۱۴)- گروههای مردم (ر ب).

(۱۵) - میوه.

(۱۶) - ماهتاب (ر ب).

(۱۷) - ج ذل بکسر اول و تشدید دوم، روش. طریقه (ر ب).

(۱۸) - خوار داشتن. (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۴۴

استدراج «۱» یافت. «امور الله جاریه علی اذلالها» «۲»، و اساس «هرمان» مماس هرمان «۳» او چون طاق کسری کسری پذیرفت «ادبر غریبه و اقبل هریره» «۴»، و از فرط تحیّط «۵» و تحیّط [۱] «۶»، سلوک «۷» حسن سلوک را گسیخته بی اجتناب، اجتناب «۸» و اجتناب «۹» اشجار اعمار بی گناهان را پیرایش گزار دولت و اجتناب «۱۰» خود شمرد، و بذیل تنزیل «کُلُوا مِمَّا فِی الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا» «۱۱» تمسک جسته تعدی را لازم، و مال و دماء مظلومان بر نفس ظالم چون شیر مادر بظالم «۱۲» دانست، و بر ادّخار «۱۳» حطام

«۱۴» دنیوی حریص تر از تشنه بر خریص «۱۵» گشته معارک «۱۶» زَر «۱۷» را بمخازن سیم، و اماکن مضاربه «۱۸» بمکامن «۱۹» مضاربه «۲۰» قوضا به قوض «۲۱» معاوضه زد، و روش و رفتار چرخ جافی را شیوه نموده با سپهر قویدست مگار ستمکار انبازی، و در خرگاه جهان مانند فلک گردان، کودن نوازی پیش گرفت، و عالم را

[۱]- نو، تخبط و تخمط. ط، تحیط و تخیط

(۱)- بتدریج نزدیک شدن (ر ب).

(۲)- کارهای خدا بر مجاری آن روانست (اقرب الموارد).

(۳)- خرد و هوش (ر ب)

(۴)- غریب حسن خلق و هریر کراهیت بود. نیک او برفت و بد او بیامد (ر ک مجمع الامثال).

(۵)- تباه کردن. ناقص عقل کردن (کنز اللغات).

(۶)- بر گزارف و بیراه رفتن (ر ب).

(۷)- رشته ها.

(۸)- بریدن. (ر ب).

(۹)- از بیخ برکندن (ر ب).

(۱۰)- احتشام (لغت نامه).

(۱۱)- بخورید از آنچه در زمین است حلال پاکیزه (از آیه ۱۶۳ سوره بقره).

(۱۲)- نوشنده شیر قبل از سر شیر شدن آن (ر ب. لغت نامه).

(۱۳)- ذخیره کردن.

(۱۴)- اندک مال دنیاوی (ر ب).

(۱۵)- آب سرد (ر ب)

(۱۶) - جنگ گاه ها.

(۱۷) - نیزه زدن (ر ب).

(۱۸) - به شمشیر زدن یکدیگر را (ر ب).

(۱۹) - ج مکن.

(۲۰) - مضاربه مالی است که به کسی دهند تا بدان بازرگانی کند و در سود آن با خداوند مال شریک باشد.

(۲۱) - عوض بعوض (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۴۵

از ظلم «۱» ظلم بر چشم ترک و تازیکی [۱] «۲» تاریک کرده آب باریکی «۳» معاششان را باریگی آمیخت، و بهر صنعت «۴»
ضیعت

«۵» صنعت اهل هنر را به معاونت قضا، قصارای «۶» رأی معوّج ساخت. هر کاتب «۷» زقی «۸» کاتب رقی «۹» شد، و هر عقرب طبیعی مار «۱۰» دفتر گشت، و هر ملاذی «۱۱» ملاذ «۱۲»، و هر غریزی «۱۳» عزیز گردید، و هر فاسقی فاجر «۱۴» و هر فاجری فاخر آمد. ضیابه «۱۵» صیابه «۱۶» صیانه «۱۷» صنایه «۱۸» صیابه [۲] «۱۹» فضای درونش را فروگرفت، و قاری پیر [۳] فلک سوره سورت حرص بگوش جانس [۴] برخواند، و آرز بسیار نه اندک بر مزاجش طاری شد، و سامان دولت را که پهلو بر خرمن ماه می زد، چون خرمن گاه بیاد داد، و لذت داد را هم چاشنی طعم علقم «۲۰» شمرده خون قانی «۲۱» ضعف را از هر سو به خاک ریخت، و به نیش

[۱]- عت تازی. ط، تازیک.

[۲]- این کلمات در نسخ مغشوش و مغلوط و معانی آن نامتناسب است و ضبط بر طبق نسخه یو، است.

[۳]- عت، سیر.

[۴]- ط، و جانس.

(۱)- تاریکیها.

(۲)- غیر عرب و ترک (برهان). در ابتدا، هر که منسوب به قبیله طی از قبایل یمن بود، و سپس به همه عرب تعمیم داده شد. (حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین).

(۳)- مایه اندک.

(۴)- کار نو برآورده (رب).

(۵)- حرفه مرد و پیشه آن (رب).

(۶)- غایت. منتهی.

(۷)- دوزنده (رب).

(۸)- زق، خیک (رب).

(۹)- پوست آهو و جز آن که بروی نویسند. کاتب رقی صحیفه نویس.

(۱۰) - محاسب. (برهان).

(۱۱) - دروغگو (ر ب).

(۱۲) - پناهگاه.

(۱۳) - فریفته (ر ب).

(۱۴) - مال دار. (ر ب)

(۱۵) - میخ نرم

(از رب).

(۱۶) - عشق (رب).

(۱۷) - صیانت، نگاهداری.

(۱۸) - همه (رب).

(۱۹) - خالص و برگزیده و بی آمیغ، و برگزیده از هر چیزی (رب).

(۲۰) - حنظل و هر چه تلخ باشد (رب).

(۲۱) - سخت سرخ (رب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۴۶

گزندگی، بال «۱» اصحاب شان «۲» را نمونه شان «۳» انگین و خانه زنبور کرد، و از افراس و اخیال آنچه به خیالش در آمد «اصب الیهن» «۴» بر آنها بر خوانده از [۱] وعید «إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَآتٍ» «۵» اغماض [۲] نمود، و برای فلسی بالغ نظران را ماهی آسا به شبکه اضطراب انداخت، و در حقیقت پی بر ایغ «۶» دولت خود زد «البغی یسلب النعمه و الظلم یجلب النقمه» «۷»، و چون آفتاب عمرش بر سر دیوار آمده بود، دیوار کج اندیشی پیشه کرد «ان الهوی شریک العمی» «۸»، و بعواصف «۹» اعتساف «۱۰» و انتساف «۱۱» چراغ دودمانها را انطفا «۱۲» و انتفا «۱۳» داده آتش بیداد افروخت «كَلَّا إِنَّهَا لَلْظَى. نَزَّاعَةً لِّلشَّوَى» «۱۴».

بالاخره شراره ای از آن آتش دوزخ شرر، و برق بلا تندر بر بیدر «۱۵» هستی و سرای بیدر «۱۶» دولتش افتاد، و ظلم بی حدش منتج سامت «۱۷» شامت «۱۸»، و شامت «۱۹» رخسار شهامت گردید. خسائس «۲۰» خصائل و خسائل «۲۱» و خصائص [۳]

[۱] - ط، و از.

[۲] - ط، اغماض و اغضا.

[۳] - عت، جسائل

(۱) - خاطر.

(۲) - شأن، رتبه.

(۳) - خانه زنبور عسل را گویند که در آن عسل باشد (برهان).

(۴) - میل می کنم بسوی ایشان (از آیه ۳۳ سوره یوسف).

(۵) - همانا آنچه وعده داده شده اید هر آینه آینده است

(از آیه ۱۳۴ سوره انعام).

(۶) - کاسه و پیاله شراب خوری (برهان).

(۷) - عدول از حق می رباید نعمت را و ستمگاری می آورد کیفر را.

(۸) - مانند: حب الشیء یعمی و یصم (رک مجمع الامثال).

(۹) - ج عاصفه، باد تند.

(۱۰) - جور.

(۱۱) - از بیخ برکندن بنا (ر ب).

(۱۲) - خاموش ساختن.

(۱۳) - نیست کردن.

(۱۴) - نه چنانست همانا آن زبانه ایست (که) سوزنده است پوست و گوشت را (آیه ۱۵ و ۱۶ سوره معارج).

(۱۵) - خرمن و خرمنگاه. (ر ب)

(۱۶) - بی + در، بدون در.

(۱۷) - بستوه آمدن. ملول شدن (ر ب).

(۱۸) - شومی.

(۱۹) - خال.

(۲۰) - پستیها.

(۲۱) - ج خسیل، دون. فرومایه. (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۴۷

و ردائل اخلاقی به اخلاقی نیز سرایت، و سر آیت «فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ» «۱» هویدا گشت.

گویا دولتش و نیتش شریکی عنان «۲» و رضیعی لبان «۳» و عتیقی رهان «۴» و حلیفی صبی «۵» بودند، تا باهل ایران قلب را دل

«۶» و دل را قلب «۷» ساخت. اساس دولت را بدست دولت «۸» برانداخت. سکندر شکوهی که در آینه پیشانی نقش «خائنه الماعنین و ما تخفی الصدور» «۹» می دید، مانند چراغ، زیر پای خود ندیدی «۱۰»، و دارا درایتی که از حدت ذهن و جذب فطنت و طبع حدث «۱۱» از حدیث «۱۲» حوادث حدیث «۱۳» و قدیم خبر می داد، و اسرار سرائر «۱۴» از اسرار «۱۵» و اسراریر «۱۶» درمی یافت، درک بدیهیات نکردی. یگانه ای که ثانی اثین «۱۷» عقل اوّل «۱۸» بودی، و بعقل عقيله «۱۹» کشف عواقیل «۲۰» امور و دفع عراقیل «۲۱» دهور «۲۲» نمودی، چنان

پس قرار دادیم ایشان را پیش رفتگان و مثلی برای پسینان (آیه ۵۶ سوره زخرف).

(۲) - نظیر فرسی رهان. در مورد دو متساوی در فضل و همدوش در رفتار گویند (از اقرب الموارد).

(۳) - هر دوان از یک پستان شیر خورده.

(۴) - فرس عتیق، ای رائق (اقرب الموارد) رهان، به مسابقت گذاردن.

(۵) - دو هم سو گند دوران کودکی.

(۶) - باژگونه.

(برهان) و آنچه محشیان نوشته اند که: مقصود اسقاط حرف وسط قلب (ل) است تا از آن قب (غرض) ماند لاطائل است.

(۷) - لد، خصومت.

(۸) - ظاهرا مرکب از دو + لت - دو پاره. دو تیکه. نه آن چنانکه بعض حواشی نوشته اند: انقلاب.

(۹) - نگاههای دزدیده و آنچه پوشیده می دارند سینه ها (از آیه ۲۰ سوره مؤمن).

(۱۰) - مقصود چراغهای پایه دار است که در وسط مجلس می نهادند و اطراف را روشن می کرد لیکن زیر چراغ که نور در آنجا منعکس نمی شد تاریک می ماند.

(۱۱) - خوش سخن (ر ب).

(۱۲) - داستان.

(۱۳) - نو.

(۱۴) - ج سریره، راز (ر ب).

(۱۵) - ج سرر بفتح اول و دوم، خطهای کف دست (ر ب).

(۱۶) - ج سرر. شکنهای پیشانی (ر ب).

(۱۷) - همتا. تالی تلو. عدیل (لغت نامه).

(۱۸) - رک ح ۷ ص ۱.

(۱۹) - گرامی از هر چیزی. مهتر. (ر ب).

(۲۰) - ج عاقول، کار پوشیده و درهم (ر ب).

(۲۱) - کارهای دشوار (ر ب).

(۲۲) - ج دهر، زمانه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۴۸

در عقال «۱» حیرت اعتقال یافت که حسن مآل از سوء ختام باز نشناخت. و هوشیاری که از نهایت نهیه «۲»، عویصات «۳» مسائل ملکی را روان چو [۱] آب سائل جواب بسائل دادی، به حدّی

آشفته دماغ شد که از غلبه مسّ «۴» مسّ «۵» مسمسه «۶» امور نمی کرد، و لمم «۷» لمم «۸» که «الجنون فنون» «۹» روز بروز تجعد «۱۰» می یافت تا بسان مجانین مجانا بی محابا سر رشته دولت از دست داده و از طبع حرون «۱۱» بر توسن طالع حماره القدم «۱۲» زد، اذا اراد الله سبحانه ازاله نعمه من عبد كان اول ما يغير عقله و اشدّ شيء عليه ففقد «۱۳».

ایرانیان که او را آیه رحمت انگاشته و بر صفحه دل نقش محبتش را نگاشته و نهال ولایش را در زمین جان کاشته به تمنای اجتنای «۱۴» میوه مراد بدو دست دعا پیوسته از چشمه سار چشم، آبیاری ریاض دولتش کرده بانتظار بهاران گلزار نزهت آثار، شکوفه وار دیده سفید نموده بودند، آخر از احراز مدعا حرمان گزیده به خار مگیلان «۱۵» برخوردند. و زهر گیاه و حنظل بجای برخوردند «وقعوا فی

[۱]- ط، روان آب ...

(۱)- پابند.

(۲)- عقل (ر ب).

(۳)- ج عویصه، کار دشوار.

(۴)- دیوانگی (ر ب)

(۵)- مالش (ر ب). دریافت، احساس.

(۶)- شوریده شدن (ر ب).

(۷)- ج لمه، بکسر اول و فتح و تشدید دوم، موی پیچه و تار بر نرمه گوش فرو آویخته (ر ب).

(۸)- نوعی دیوانگی (ر ب).

(۹)- دیوانگی گونه گونه هاست.

(۱۰)- پیچان گردیدن (ر ب).

(۱۱)- سرکش.

(۱۲)- پشت پا (ر ب).

(۱۳) - هرگاه بخواهد خدا بردن نعمتی را از بنده ای، خرد او نخست چیزی است که دیگرگون سازد (آن را) و سخت تر چیزی بر وی گم شدن آنست.

(۱۴) - اجتناء، چیدن.

(۱۵) - نام درختی است خاردار و بعربی آن را ام غیلان خوانند (برهان) طلح.

دره

عبوثران شَرَّ «۱» «طمعوا ان ینالوه فاصابوا سلعا وقارا» «۲». زمان خلافتش نخل آفت شد، و ایام پادشاهیش مَخَّ آفت و مخافت. عهد مناعتش معهد متاعب آمد [۱] و مهد راحتش مهاده مصائب و مصاعب.

لیس البلیه فی ایامنا عجا انّ السّلامه فیها اعجب العجب «۳» از جمله مخترعات شیمه نادره [۲] کارش اینکه بمدلول «لا ینبغی للملک ان یجری علی لسانه عدد اقلّ من الف» «۴»، اختراع الف کرده هر لک را که پنج هزار تومان ایران باشد یک الف [۳] نامیده من المغرب الی المغرب «۵»، و از ابتدای مجلس تا انتها چون الف ابتدا و انتها «۶» ابتدا و انتهای سخنش جز بذكر الف «۷» الف «۸» نبود، و بمقالید اغالیط «۹» ابواب ابواب «۱۰» گشاده داشت، و دکاکین «۱۱» دکاکین [۴] «۱۲» تعدّیش را رواج و رونقی در کار پدید آمد.

[۱]- ط، آمدند.

[۲]- یو، نو، نادر.

[۳]- ط، لک.

[۴]- ط، ندارد.

(۱)- عبوثران کار سخت. و ناخوش. و شر بود. (اقرّب الموارد) در مجمع الامثال، وقعوا فی عاثر شر، یعنی افتادند بدانچه رهایی از آن ممکن نیست.

(۲)- سلع درختی است تلخ، و قار نیز چنان بود. برای کسی مثل زند که آنچه را خواسته است نیافته (از مجمع الامثال)

(۳)- نیست سختی در روزگار ما شگفت بلکه سلامت در آن بسیار مایه شگفتی است.

(۴)- سزاوار نیست پادشاه را که بگذرد بر زبان وی شماره ای کمتر از هزار.

(۵)- از سپیده دم تا شامگاه.

(۶)- چون ابجد به (الف) آغاز و به (آ) ختم می شود.

(۷)- هزار.

(۸) - یار (ر ب).

(۹) -

ج اغلوطه بضم اول و سوم و سکون دوم، سخن غلط (ر ب).

(۱۰) - غایت حساب (لغت نامه).

(۱۱) - ج دکاک، کوبنده.

(۱۲) - ج دکان. (ر ب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۵۰

سعا «۱» بی سعادت [۱] در بازار مردم آزاری بارگشای متاع متاع «۲» سعایت و به اسدی «۳» و لحمه «۴» سوء نیت، و حابل و نابل «۵» قبح سریرت، نساج منمنم «۶» نیمیت «۷»، و وشى «۸» وشایت «۹» شدند.

كدود كدود القز ينسج دائبا و يهلك غمًا وسط ما هو ناسجه «۱۰» و افتراپيشگان به لطيفه «المفتري لا يذوق البرد» «۱۱» سرما از گرما باز نشناخته [۲] لا ينقطع بمقراض بي اندامى به اندام [۳] هرکس پوستين افترا مى بریدند، و او «۱۲» نیز امر تمام ناتمام را در محکمه، محکمه «۱۳» عدالت نبی مرسل، و حجج داحضه «۱۴» و اقوال متناقضه اش را که حاکی از مضمون «إِنْ هَذَا إِلَّا إِنْكَافُتْرًا» «۱۵» بود، وحی منزل و دساتیر مجعوله «۱۶» و اساطیر مجهوله اش را که

[۱] - نو، ط، بی سعایت.

[۲] - ط، نشناخت.

[۳] - ط، به اندام نام.

(۱) - ج ساعی، سخن چین. (ر ب).

(۲) - زبون (حاشیه مج از کنز) آنچه ارتفاع بدان اندک باشد (اقراب الموارد).

(۳) - تار جامه (ر ب).

(۴) - پود کرباس (ر ب).

(۵) - حابل، تار. نابل، پود (ر ب).

(۶) - ثوب منمنم، جامه آراسته (ر ب).

(۷) - سخن چینی (ر ب).

(۸) - نگار جامه از هر رنگ که باشد.

(ر ب).

(۹) - سعایت. (ر ب)

(۱۰) - رنج برنده ای که مانند کرم ابریشم می بافد همیشه و می میرد از اندوه میان آنچه او بافنده آنست (ابو الفتح بستی).

مجمع الامثال.

یادداشت آقای

دکتر محقق).

(۱۱) - افترازننده، طعم خواب آسوده را نمی چشد.

(۱۲) - نادر.

(۱۳) - سوره محکمه، غیر منسوخه. (ر ب).

(۱۴) - باطله.

(از ر ب).

(۱۵) - نیست این مگر دروغی که بر بافت آن را (از آیه ۵ سوره فرقان).

(۱۶) - دستوره‌های ساختگی. و رک ح ۲ ص ۲۲.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۵۱

ترقین «۱» «هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ» «۲» یافته بود، بسجّل «۳» قاضی قضا مسجّل دانسته تهمت زدگان را «فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا
«۴» مکبل «۵» می ساختند.

شعر [۱]

ما يبرح الدهر يتلو حجه كذبا عمياء ليس لها وجه و عينان «۶» لها شهيدان من زور و كاتبها هي بن بي و مجنون بن شيطان «۷» و
هریک از مفتری عليهم «۸» که بتهدیدات «لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ» «۹» فی الفور مفتریات «۱۰» خلاف. مفتری
«۱۱» را بصمت «۱۲» و سکوت یعنی «اقر صامت» «۱۳» اذعان و تسلیم نمی کرد، عرضه تسلیم «۱۴» شده [۲] انکار مؤدی «۱۵»

[۱] - ط، ندارد.

[۲] - ط، شد.

(۱) - سیاه کردن (ر ب) خط خوردن. قلم خوردن.

(۲) - این بهتانی بزرگ است (از آیه ۱۶ سوره نور).

(۳) - چک با مهر. عهد. پیمان (ر ب).

(۴) - در زنجیری که درازی آن هفتاد ذراعست (از آیه ۳۲ سوره الحاقه).

(۵) - مقید.

(۶) - پیوسته می خواند حجتی دروغین و کور را که نیست آن را رخسار و دو چشم.

(۷) - او راست دو گواه دروغ، و نویسنده آن هی بن بی (بی پدر و مادر) و مجنون بن شیطان است.

(۸) - افترا بسته بر ایشان. تهمت زدگان.

(۹) - هر آینه خواهم برید دستهای شما و پاهای شما را از خلاف یکدیگر (از آیه

۱۲۱ سوره اعراف).

(۱۰) - دروغهای برباخته.

آنچه افترا نهاده اند.

(۱۱) - افترازننده.

(۱۲) - خاموش بودن (ر ب)

(۱۳) - برای کسی مثل زند که چیزی از او پرسند و او پاسخ ندهد، نظیر سکوت نشانه رضاست.

(۱۴) - از بن بریدن گوش و بینی را (ر ب).

(۱۵) - اداکننده مال.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۵۲

مؤدی «۱» بفسادی بدتر، و هر حرفش بر الف الف نقطه صفری دیگر می گشت «۲»، و از غایت غشم «۳» و خشم، امر بحسم «۴» ید، و خشم «۵» انف «۶»، و صلح «۷» اذن «۸»، و قلع چشم و امثال «۹»، و کشم «۱۰» و امثال آن می نمودند، و ترکیبی که هیولای «۱۱» آن صورت درستی از فحوای «لَهُ عَيْنَيْنِ وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ» «۱۲» داشت، باقی نمی گذاشتند «دهن فمه و اهرق دمه» «۱۳»، و هر کس که در تخلیق «۱۴» افترا یا تصدیق مفتری در زیر دندان دندنه «۱۵» می کرد، و یا برای استشهاد و استدعاء «و سئلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا» «۱۶» لب می گشاد گرفتار نقف «۱۷» و دمق «۱۸»، و صلب [۱] «۱۹» و دماغ «۲۰» ساخته سباسب «۲۱» سیاست و عقبات «۲۲» عقوبت را بر او طی می کرد تا آن بی گناه [۲] نیز از راه اقتسار «۲۳» و اعتسار «۲۴» جانب ظلم را به تعنیت «۲۵»

[۱] - نو، ط، صلف.

[۲] - ط، بی گناهان را

(۱) - منجر. رسیده.

(۲) - یک مرتبه بر ارقام آن مبلغ می افزود.

(۳) - ستم (ر ب).

(۴) - بریدن (ر ب).

(۵) - شکستن (ر ب).

(۶) - بینی.

(۷) - از بن بریدن (ر ب).

(۸) - گوش.

(۹) - گوش و بینی بریدن (ر ب).

(۱۰) - از بن بینی

بریدن (رب).

(۱۱) - رک ح ۸ ص ۱۲.

(۱۲) - برای او دو چشم و زبانی و دو لب (از آیه ۸ و آیه ۹ سوره بلد).

(۱۳) - کوفت دهانش را و ریخت خونس را (مأخذ مثال دیده نشده).

(۱۴) - تمام آفریدن (کنز اللغات).

(۱۵) - سخن آهسته زیرلبی (برهان).

(۱۶) - و پپرس (مردم) قریه ای را که بودیم ما در آن (از آیه ۸۲ سوره یوسف).

(۱۷) - شکستن تار سر (رب).

(۱۸) - شکستن دندان (رب).

(۱۹) - دار زدن.

(۲۰) - شکستن سر چنانکه بدماغ رسد (رب).

(۲۱) - ج سبب بفتح اول و سوم و سکون دوم، بیابان ... (رب) و سباسب سیاست اضافه مشبه به بمشبه.

(۲۲) - ج عقبه، گردنه (از رب).

(۲۳) - بستم بر کار داشتن کسی را (رب).

(۲۴) - ستم کردن و قهر نمودن (رب).

(۲۵) - در گردن کسی کردن کاری دشوار که ادایش نتواند (رب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۵۳

تبعیت [۱] و انتصار نموده بتلفیق «۱» ملققات «۲» و تلقیف «۳» ملققات «۴» اجترأ، و بمصداق «عند التوی یکذبک الصادق» «۵» برای هر بینوا غرس نوای «۶» صد گونه افترا می کرد، و لا جرم در زیر فلک از جرم آفتاب جرم بر فلک اسناد می داد، و لا بد بضرپ چوب، درخت افترا را برای خوب و بد بدو صد گونه شاخ و برگ می آراست، و فقیر عریان «افقر من العریان» و «افلس من ابن المذلق» «۷» که از افلاس، الف آسا نقطه فلسی «۸» نداشت، آلف الوف باسم او حواله می شد، بایلام «۹» اسواط «۱۰»

و عذبات «۱۱» عذاب [۲] از ماء

عذب «۱۲» زندگی دست می شست، باز از [۳] شکنجه و تعذیب «اعضّ به الکلالیب» «۱۳» اعذاب «۱۴» و تعذیب «۱۵» نمی جست [۴]. مع هذا اهل و عیالش روی خلاص ندیده جائع «۱۶» و معلول «۱۷» بوهق «۱۸» مقتید و مغلول «۱۹» گشته

[۱]- ط، و تبعیت.

[۲]- ط، اضافه دارد: دیناری حصول و وصول نیافته.

[۳]- ط، و از.

[۴]- نو، ط، اضافه دارد: و بجای همیان عین، عین همیان بر روی ظهور آورده لهبات لهیات نقد جان می سپرد.

(۱)- دو درز سخن را بهم آوردن (ر ب)

(۲)- ج ملفقه، سخنهای دروغ آراسته و مزخرف. (ر ب)

(۳)- سخن در زبان کسی انداختن (کنز اللغات)

(۴)- اسم مفعول قیاسی از تلقیف. ر ک ح قبل.

(۵)- برای راست گویی مثل زنند که گاهی نیازش به دروغ گفتن افتد. نوی، سفر (ر ک مجمع الامثال).

(۶)- نواه، هسته.

(۷)- و با (دال) نیز روایت شده و او مردی از بنی عبد شمس بود و پدران و اجداد او نیز بافلاس معروف بودند.

(۸)- پیشیز (ر ب).

(۹)- درد رسانیدن (ر ب).

(۱۰)- ج سوط، تازیانه.

(۱۱)- ج عذبه، چابق تازیانه (ر ب).

(۱۲)- گوارا

(۱۳) - بگذار سگان او را بگزند (ر ک مجمع الامثال).

(۱۴) - بازداشتن از چیزی (لسان العرب).

(۱۵) - بازداشتن (ر ب).

(۱۶) - گرسنه.

(۱۷) - بیمار.

(۱۸) - کمند.

(۱۹) - بسته.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۵۴

سلسله افترا را معنن «۱» به حازّ و جارّ «۲» بمحله، «۳» و محله بشهر می رسانیدند.

شعر [۱]

کلّ من احرق یوما کدسه یتمنّی حرق اکداس الامم «۴» گماشتگان دیوان بمحض آن اسناد بی اسناد در کوچه و

برزن، برزن و مردی که مصادف می گشتند، در آویخته ایشان را در سر اسواق «۵» بدون دستاویز از پا در آویخته زر مطالبت می کردند، و ایشان هم بجای همیان عین «۶» همیان «۷» عین «۸» با حسرت بی شمار بر نطع «۹» رخسار می شمردند، و با لهیات «۱۰» لهیات «۱۱» نقد جان می سپردند [۲]. الحاصل خیار «۱۲» و جبار «۱۳» از اجبار آن قوم جبار ختار «۱۴»، و فرط تعدی، تعدی «۱۵» و تغدّی «۱۶» از لخت «۱۷» جگر می نمودند، و کبار و صغار از

[۱]- ط، ندارد.

[۲]- نو. ط، از کلمه و ایشان ... تا اینجا را ندارد.

(۱)- باصطلاح محدثین حدیثی که در سند آن گفته شود فلان عن فلان عن فلان ... (فرهنگ نظام) اسم مفعول فعل رباعی مجرد بر ساخته از ماده (عن).

(۲)- از اتباع است (منتهی الارب) نظیر دستادست. گرماگرم.

(۳)- محله، محله، مکر (ر ب) جهانگشا:

از همسایه بمحله و از محله به مملکت.

(۴)- هر کسی که سوخته شده است روزی خرمن او آرزو دارد سوختن خرمنهای مردمان را:

خواهد که خرمن تو بسوزند نیز هر مدبری که سوخته شد خرمنش

(ناصر خسرو. یادداشت آقای دکتر محقق)

(۵)- ج سوق، بازار.

(۶)- کیسه زر.

(۷)- روان شدن (ر ب).

(۸)- چشم.

(۹)- گسترده از ادیم، (ر ب).

(۱۰) - سوزشها.

(۱۱) - ج لاه بفتح اول، کام. (ر ب).

(۱۲) - گزیدگان.

(۱۳) - باطل و رایگان (ر ب).

(۱۴) - غدار. (ر ب).

(۱۵) - چاشت خوردن (ر ب).

(۱۶) - خوردن (ر ب).

(۱۷) - پاره (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۵۵

اکثر «۱» صغار «۲» از تعشی «۳» و

تَفْشَى «۴» حرمان گزین می بودند، و سه تن ضالّ مضلّ را «رماهم الله بثالته الاثافی» «۵» سه پایه اوجاق آسمانشان بل چار رکن ایوان دولت مثلث بنیان «۶»، و مصداق کار و کردار، و قائد «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النُّارِ» «۷» ساخته به اشاره «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي» «۸» پیرامون حریم حضور بازداشته بود، که با طرف حق، حقاق «۹» پیش آورده آنچه نه صفت [۱] نصفت داشتی فی الحال به تزیین آن پرداخته بنطاق تنطق «۱۰» «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» «۱۱» تنطق «۱۲» و به ملوحت «۱۳» و ملاحت، اوامر «امر من المرّ و الآلاء» «۱۴» یش بی آرایش و ارتباب «۱۵» و ارتباب [۲] «۱۶» تمطّق «۱۷» می کردند «و اتبعوا

[۱]- ط، به صفت.

[۲]- ط، ارتبات.

(۱)- افزودن (ر ب).

(۲)- خواری. (ر ب).

(۳)- طعام شبانگاهی خوردن (ر ب).

(۴)- بازن آرمیدن (اقرّب الموارد).

(۵)- رماه بثالته الاثافی. گویند قسمتی از کوهست که دو سنگ دیگر در کنار آن نهند و از آن سه پایه ای سازند و دیگر بر آن گذارند. برای کسی مثل زندقه در بلایی سخت افتد، و برای کسی مثل زندقه چیزی از شر را باقی نگذارد چه اثفیه سه سنگ است هر سنگ بمانند سر آدمی و وقتی سومی بر کسی انداخته شود همه سنگها بر او خورده است (از مجمع الامثال).

(۶)- بدان جهت که سه تن از همه بیشتر به نادر نزدیک بودند (ر ک تعلیقات)

(۷)- و قرار دادیم آنان را پیشوایان که می خوانند بسوی آتش (از آیه ۴۱ سوره قصص).

(۸)- پس هر که پیروی کرد

مرا پس همانا او از من است (از آیه ۳۹ سوره ابراهیم)

(۹) - خصومت کردن. دعوی حق خود کردن. (رب).

(۱۰) - سخن گفتن (کنز اللغات).

(۱۱) - و سخن نمی گوید از خواهش نفس. نیست آن مگر وحیی که وحی کرده می شود (آیات ۳ و ۴ سوره نجم).

(۱۲) - کمر بر میان بستن (اقرّب الموارد) (رب).

(۱۳) - نمکین (رب).

(۱۴) - مر، دارویی است به غایت تلخ که از تراوش درخت گیرند و یا بر ساق درخت بود (از اقرّب الموارد). آلاء درختی است تلخ که پیوسته سبز باشد.

(اقرّب الموارد).

(۱۵) - در ماندن (رب).

(۱۶) - شک کردن (رب).

(۱۷) - چشیدن اندک اندک و بکام و زبان آواز بر آوردن. (رب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۵۶

ما لم ينزل به سلطانا «۱» و بنا بر قول راست معری [۱] از کم و کاست که «معری» «۲» راست.

شعر [۲]

اذا صدق الجَدَّ افترى العمَّ للفتى مكارم لا تخفى و ان كذب الخال «۳» اقوال و افعال او را ممدوح و محمود، و صادر از ايحاء «۴» و الهام رب و دود باز مینمودند [۳]. «كَذَلِكَ زَيْنٌ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ وَ زَيْنٌ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» «۵». و این معنی به تسویل [۴] «۶» آن سه نسناس خدانشناس «قطع الله نسناسهم» «۷» در ضمیر او به حدی ملکه راسخه گشت که در هیچ امر گرد حجب حجت و تحقیق نمی گشت، و آنچه بر خاطرش خطور و بر لسانش [۵] جریان می یافت، همه را تنزیل حق و وحی مطلق دانسته تحسّس «۸» و تجسّس [۶] روا نمی داشت، لَبَسَ الْمَوْلَى وَ لَبَسَ الْعَشِيرُ «۹». و در هنگام

محاسبه عمال [۷]، و «يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ» (۱۰)، اوقار «۱۱» عدل عدول «۱۲» را عشر عشير «۱۳» عدل «۱۴» عدالت خود
نسنجیدی، و با

[۱]- ط، مقری.

[۲]- ط، ندارد.

[۳]- عت، ط، می نمود.

[۴]- ط، قبول.

[۵]- ط، کسانش.

[۶]- عت، تجسس و تحسس و تحشش.

[۷]- ط، اعمال.

(۱)- مأخوذ است از آیه ۸۲ سوره انعام یا آیه ۳۲ سوره اعراف.

(۲)- ر ک ح ۸ ص ۶۹.

(۳)- اگر راست آید بخت به دروغ می بندند مردمان بر جوان کرامتهایی که پوشیده نیست اگر چه دروغ باشد نشانه های
(آن).

(۴)- وحی فرستادن.

(۵)- و این چنین آراسته شد برای فرعون بدی کردارش و آراسته شد برای اسراف کنندگان آنچه می کردند (مأخوذ از آیه
۴۱ سوره مؤمن و آیه ۱۴ سوره یونس).

(۶)- آراستن کاری را (رب).

(۷)- برد خدا سر آنان را (اقرّب الموارد).

(۸)- پرسیدن خبر و جستن آن را برای نیکی (رب).

(۹) - هر آینه بد خداوند گاریست و هر آینه بد معاشریست (از آیه ۱۳ سوره حج).

(۱۰) - روزی که برپامی شود حساب (از آیه ۴۲ سوره ابراهیم).

(۱۱) - ج وقر بکسر اول و سکون دوم، بار گران. بار خر و استر (رب).

(۱۲) - ج عادل.

(۱۳) - ده یک ده یک.

(۱۴) - تنگ بار. (رب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۵۷

این همه بی حساب «۱» بی حساب، قسطاس «۲» تمییز خود را «اعدل من المیزان» «۳» دانستی، و مکرر «انوشروان» را بطعن اعتساف «۴» مطعون، و سخن را مردّف به این مضمون ساختی که:

يا ايّها السّائل عن مذهبي لتقتدى فيه بمنهاجي «۵» منهاجي العدل و قمع الهوى فهل لمنهاجي من هاج «۶»

و هرگاه در امری از کثیر و یسیر «۷» و عسیر «۸» و یسیر «۹» استعجاب و استغراب می کرد، نزدیکان [۱] «۱۰» نزدیکان «و أَتَّبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَهُ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِئْسَ الرَّفْدُ الْمَرْفُودُ» «۱۱» بتصدیقات بلا تصور دفع تردّد او نموده آن جرم را جزم می ساختند.

انی اری صاحب السیطان فی ظلم ما مثلهنّ اذا قاس الفتی ظلم «۱۲» فجسمه تعب و النفس خائفه و عرضه عرضه و الدین مثلهم «۱۳»

[۱]- ط، نزدیکان.

(۱)- ظلم. ناشایست.

(۲)- ترازوی عدل (رب).

(۳)- عادل تر از ترازو (مجمع الامثال).

(۴)- بیراه رفتن و میل کردن از راه (رب).

(۵)- ای پرسنده از مذهب من تا پیروی کنی در آن از راه پیدا و گشاده من.

(۶)- راه من داد است و چیره شدن بر خواهش نفسانی پس آیا برای راه من هجو کننده ای هست؟!.

(۷)- اندک (رب).

(۸)- دشوار.

(۹)- آسان (رب).

(۱۰)- نزیکات، شرار ناس (اقرّب الموارد).

در لسان العرب. اقرّب الموارد. منتهی الارب نزدیک دیده نشد، محتملاً تصرف نساخ است.

(۱۱)- و از پی کرده شدند در این (وقت) لعنت و روز رستاخیز بد است آن عطیه که عطا شده. (آیه ۱۰۱ سوره هود).

(۱۲)- همانا من می بینم هم صحبت سلطان را در تاریکی ها که نیست مانند آنها اگر مقایسه کند جوانمرد، تاریکیهایی.

(۱۳)- پس جسم او خسته است و جان او بیمناک است و آبروی او مورد بدگوییست و دین (او) رخنه دار است.

بمناسبت مقام از واردات طبع ایراد می شود که:

صحبہ السلاطین تسحب بعضها بالسلامه و بعضها بالندامه «۱» فرَبَّ قَرَب

قرب من السّرور و بعد عن السّرور «۲»، و هو باب المحبّه و سبب الدّل «۳» و بدر البلاء و درّه الرّحمه «۴»، و الغناء الجاذب و الرّيح اللّاقح «۵» و الجنّه الحاميه، و يعلى لك الاخطار «۶». و كم من تقرب نفرت و نفرت منه الطّباع «۷»، و للطّباع و الطّباع اطباع «۸» و هو ناب المحنه و سبب الدّل و بذر البلاء و درّه الرّحمه «۹»، و العناء الحادث و الرّيح اللّاقح و الحيه الحاميه و يغلى لك الاخطار «۱۰».

در عهد بی زنهار «۱۱» او زنهار «۱۲» و عهد یکباره کناره گزید «یصادفون بالفواقع و البواقع» «۱۳»، و از بیم دارایی بی مدارای [۱] او مردم خواب آسایش در خواب نمی دیدند، «تتجافی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ» «۱۴». گردن فرازان قویدست را از برای درهمی دست و گردن در هم می بستند، و انیاب «۱۵» قوم و طّلاع ثنایا «۱۶» را

[۱]- ط، بیمداری.

(۱)- همنشینی سلطان کشیده می شود پاره ای از آن به تندرستی و پاره ای از آن به پشیمانی.

(۲)- پس چه بسا قربی که نزدیک شد به شادمانی و دور شد از بدیها.

(۳)- و آن در دوستی است و سبب ناز است.

(۴)- و ماه تمام تابان و گوهر رحمت است.

(۵)- و بی نیازی جذب کننده (نعمتها) و همچون باد آبستن کننده (درختان) است.

(۶)- و سپر نگهدارنده است و بالا می برد برای تو رتبه ها را.

(۷)- و چه بسیار نزدیکی که خشمناک شد و رمید از آن طبیعت ها.

(۸)- و برای طبیعت ها و سرشت ها زنگارهاست.

(۹)- و آن (تقرب) نیش محنت است و سبب خواریست و تخم بلا و تازیانه زحمت است.

(۱۰)- و رنج نو پدید

آمده و باد سوزنده و مار سوزنده (گزنده) است و می جوشاند برای تو خطرها را.

(۱۱) - امان (برهان).

(۱۲) - پیمان (برهان).

(۱۳) - فاقعه و باقعه، داهیه (لسان العرب).

(۱۴) - برخیزد (دور شود) پهلویشان از خوابگاهها (از آیه ۱۶ سوره سجده)

(۱۵) - ج ناب، مهتر قوم (ر ب).

(۱۶) - رجل طلاع الثنایا، مرد نیک آزماینده کارها.

آنکه پیوسته همت او بمعالی امور باشد (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۵۹

اضراس طواحین «۱» از برای دانه ای درهم می شکستند. گوهرهای اسنان «۲» را در در «۳» در خیز اطفال خرد سال و پیران سالخورده خرد می کردند، و اکسیه «۴» اکسون «۵» و پرنیان را از بربتان برمی آوردند. نجبای عالی جناب را اصیل «۶»، و اصیلان «۷» را مکبل بجناب «۸» می ساختند. سیمبران پاکزاد را بسبب دانگی لجین «۹» بر لجن می آغشتند، و دلبران چینی نژاد را به تهمت زلف خطا «۱۰» از گیسو می آویختند، و پریوشان را به ادّعی مال دیوان، بدیوان دیوخو می سپردند، و خوبان سیمتن را چون [۱] نقره فام بودند پوست از تن باز میکردند. خورشیدطلعتان را به بهانه زرداری مانند آفتاب بر فلک «۱۱» می کشیدند. از بیم همنامی طلا، طلا «۱۲» در دامن دشت نگشتی، و از خوف هم اسمی نقره نقره «۱۳» در بساط زمین پدید نگشتی.

به علت نام مرجان مرجان «۱۴» در صحرا نیارستی رست، و لاله [۲] عباسی از مؤاخذه شاهی در هیچ گل زمین، سبز نتوانستی شد. زرافات «۱۵» ناس را زر آفات محنت فزای

[۱] - ط، که چون

[۲] - ط، لاله.

(۲) - ج سن، دندان.

(۳) - نشستگاه دندان (ر ب).

(۴) - ج کساء (ر ب).

(۵) - جامه

سیاه قیمتی باشد که اکابر بجهت تفاخر پوشند (برهان) و بکسر اول نوعی از دیبای سیاه (برهان).

(۶) - هلاک (ر ب).

(۷) - ج اصیل، خداوند نژاد.

(۸) - در عربی ریسمانی را گویند که بر گردن چاروا بندگان (برهان).

مأخوذ از طوع الجناب (رام).

(۹) - نقره (ر ب).

(۱۰) - گناه و تقصیر (برهان).

(۱۱) - آلت شکنجه که پاهای تقصیر کار را در آن می نهادند و سپس چوب می زدند.

(۱۲) - بچه آهو وقت زاییدن. بچه گاو و گوسفند (ر ب).

(۱۳) - گوخرد در زمین (ر ب).

(۱۴) - تره ایست بهاری (ر ب).

(۱۵) - ج زرافه بفتح اول و با تشدید راء نیز آید، جماعت مردم (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۶۰

و نَضَّ «۱» و ناضَّ [۱] «۲»، نضناض «۳» جانگزای گشت، و ریش «۴» و آرایش عَلمت ریش «۵» دلها آمد. «یذیح الطَّوس من اجل ریشه» «۶».

نازپروردگانی که از بالش پرنالش [۲] کرده از فراش غمین «۷» غمین، و به بستر نستر [۳] قمین «۸» بودند، از فرش خارا «۹» بر فرش خار «۱۰» آرمیدند، و نازک اندامانی که بالین با لین «۱۱» را از ناز حسن، خشن حس کرده در نهالی کمخاب «۱۲» کم خواب می نمودند هم بستر سمندر گشته خاکستر و خاک ستر پوش تن [۴] ساختند. یاسمن مویانی که بحسن صدره «۱۳» صدره سینه «۱۴» بر سینه خوبان بهشت می زدند، در مصادره برای خرده زر [۵] چون گل سینه جان چاک زدند. گل رخانی که از نزاکت طبع رایحه گل و طیب سنبل بر دماغشان می خورد عارض لامله رنگ را بضرب طپانچه نیلوفری و بنفشه فام دیدند. سبزان نمکین با تمکین که خال ملیح و دهان

[۱]- ط، اضافه دارد: و ناض و ناض.

[۲]- ط، که از نازبالش لباس نالش.

[۳]- ط، و مسیر گردیدند و نسترن بدمان نسترن غمین.

[۴]- ط، تن. ندارد.

[۵]- یو، زرین.

(۱)- درم و دینار نقد شده یا عامست. (ر ب)

(۲)- درم و دینار نقد شده یا آن درم و دینار است که عین گردد بعد از آنکه متاع باشد. (ر ب)

(۳)- مار بسیار جنبان و بسیار زهر که گزیده آن هلاک شود. (ر ب)

(۴)- جامه. مال. معاش. (ر ب).

(۵)- زخم.

(۶)- سر بریده می شود طاوس بخاطر پر آن.

(۷)- پوست نرم که پشم آن ریخته باشد. (ر ب)

(۸)- سزاوار. (ر ب).

(۹)- نوعی بافته ابریشمی (برهان).

(۱۰)- سنگ سخت (برهان).

(۱۱)- مرکب از با+ لین- نرم.

(۱۲)- کمخا. جامه منقش الوان (برهان).

(۱۳) - شاما کچه. سینه بند زنان.

(رب. برهان).

(۱۴) - سرزنش. نکوهش (برهان)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۶۱

«شورابک» «۱» و «بنگاله» «۲» را در حوزه تاملک داشت، بثمان بخش به گروه نحس «لا- مرحبا بهم» «۳» مبیع شدند، و بنین و بناتی که از «پیش بالغ [۱]» «۴» پنجه نگارین و «المالیغ» «۵» غبغب و «قراقریم» «۶» خال و «چین» زلف و «ماچین» «۷» رخسار، و ملک «یغمای» «۸» غمزه، و «شهر سبز» «۹» خط، و «سمرقند» دهان، ممالک توران را در حیطة تمکین، و از لعل لب، کان «بدخشان» را در زیر نگین داشتند، مسخر [۲] مسخره مسخ روی «اوزبک» و «ترکمان» گشتند. از هر سو دلبری با چهره فروخته «۱۰» خریده گشتی، و در هر جانب خریده ای «۱۱» فروخته شدی.

از بیع و شراء زهره جبینان بازار مشتری رواج یافت، و از تقاضای لیل و نهار «۱۲» ظلمت و نور «۱۳» با یکدیگر ازدواج «و آخرُ مِنْ شَكْلِهِ اَزْوَاجٍ» «۱۴».

[۱]- نو، ط، بالیغ.

[۲]- عت، نو، ط، مسخره.

(۱)- از توابع قندهار است. (از فرهنگ جغرافیایی افغانستان).

(۲)- نام منطقه ایست در هند شامل بنگال شرقی در پاکستان و بنگال غربی در هندوستان.

(۳)- خوش مباد ایشان را (از آیه ۵۹ سوره ص).

(۴)- بیش بالی، شهری در ترکستان شرقی (ترکستان بار تولد ص ۳۶۸. تاریخ مغول اقبال ص ۸ و ۱۶ و صفحات دیگر).

(۵)- المالیق، ایالتی در آسیای مرکزی. از نخستین اماکنی که چنگیز خان حکومت مغول را در آن تاسیس کرد (از ترکستان بار تولد ص ۴۰۱-۴۰۳). (کولجا تاریخ مغول اقبال ص ۱۶)

(۶)- قراقرم قراقرم.

(ریگ سیاه) پایتخت چنگیز خان در مغولستان. (فرهنگ و صاف بنقل آندراج).

(۷)- از مهاچین (سانسکریت) کشور چین (نف). چین ما چین صین الصین (لغت نامه).

(۸)- نام شهر است از ترکستان منسوب به خوبان و صاحب حسنان (برهان).

(۹)- کش.

شهر است در حوالی سمرقند (برهان).

(۱۰)- افروخته.

(۱۱)- زن دوشیزه مستور (از ر ب).

(۱۲)- گردش شب و روز. اتفاقات روزگار.

(۱۳) - ظلمت استعاره از اوزبکان، و نور استعاره از دخترکان ایرانی است.

(۱۴) - و نوعی دیگر از شکل آن (عذاب) انواعی است همانند یکدیگر (در شدت) (آیه ۵۸ سوره ص).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۶۲

جمعی که از تدلّل «۱» سر بر فلک می سودند، از تدلّل پا بر فلک دیدند، و مردمی که چون مردم دیده روشناس و روشن اساس و جهان دیده بودند برنگ «۲»

میل سرمه بر خاک تیره نشستند. گروهی که در پیش گوهر حصاتشان «۳» گوهر با حصات «۴» برابر بود، و در مقیاس مقیاس «۵» فروغ انظارشان، حجر «۶» همسنگ حجر «۷» بود، سبک از میزان اعتبار افتادند، و زمره ای که دائما قطب رحای «۸» راحت و رخا «۹» بودند، مقطوع الرجا «۱۰» شده سنگ زیرین طواحین «۱۱» طوائح «۱۲» گشتند. آزاده ای که تار گش و تارکش جنیدی طبع نازکش بارکش ناز کس نگشتی عبد تحت شدائد شد، و مبارزی که ابا عن جد «۱۳» جدجد «۱۴» جدال را ضیغم بارز بودی، در مکمن گمنامی «اکمن من جدجد «۱۵» آمد. بهادران جلادت نهاد که «قوس حاجب «۱۶» و «صمصامه عمرو «۱۷» در دست تهوّرشان «منبض ندافی» «۱۸»

(۱) - ناز کردن (ر ب).

(۲) - بسان. بمانند.

(۳) - حصاه، عقل (ر ب).

(۴) - یکی سنگریزه (ر ب).

(۵) - شعله (ر ب).

(۶) - سیم و زر. (ر ب).

(۷) - سنگ.

(۸) - قطب رحی، سنگ آسیا (ر ب).

(۹) - رخاء، سستی. نرمی. (ر ب).

(۱۰) - امید بریده.

(۱۱) - آسیاها.

(۱۲) - مهلکات. حوادث. (از ر ب).

(۱۳) - پشت در پشت. پدر از جد.

(۱۴) - زمین تخت و هموار. (ر ب).

(۱۵) - جدجد نوعی خنفساء است که از شب تا بصبح به صحرا صغیر زند و هر چند کسی آن را بجوید نیابد (مجمع الامثال).

(۱۶) - حاجب ابن زرارہ تمیمی کہ در قحطسالی نزد کسری شد و اجازت خواست کہ قوم او بہ سرزمینهای ایران در آیند.

کسری گفت شما گروهی بی وفایید و چون بہ سرزمین من در آید رعیت را بشورانید، حاجب گفت من ضامن قوم خود می شوم. کسری پرسید گروگان تو چیست گفت

کمانم ... (رک ثمار القلوب ص ۵۰۱).

(۱۷) - عمرو بن معدیکرب و این شمشیر در نیکویی و جوهر معروف بود.

(ثمار القلوب ص ۴۹۷).

(۱۸) - کمان پنبه زنی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۶۳

و مخراق لایع «۱» بودی، مجن «۲» محن گشته از کشاکش جور مانند کمان گوشه نشین، و بسان تیغ مجرّد تجرّد گرین گردیدند، و شکائک [۱] «۳» شاکّ السّیّاحی «۴» که در شبائک «۵» دروع «۶»، اشواک «۷» شوکشان کالاسد الشّابک «۸» سهام ترک و رماح عرب و مزاریق «۹» هند وزانات «۱۰» دیلم و نصول «۱۱» روس را رونق بازار اشتهار می شکست، مانند سیف مقرب «۱۲» و صمصام مغتلف «۱۳» سر به گریبان ناامیدی کشیدند.

نیزه داران رماح «۱۴» منقبت، اعزل «۱۵» شدند، و خنجرگذاران ملاعب الرّماح «۱۶» «اضلّ من سنان» «۱۷» آمدند.

دلیرانی که از قحوف «۱۸» دشمن اقتحاف «۱۹» قحاف «۲۰» عشرت کرده می نوشین

[۱] - ط، شایک.

(۱) - فوطه پیچیده تافته که کودکان بدان یکدیگر را زنند (از ر ب).

(۲) - سپر (ر ب).

(۳) - ج شکیکه، گروهی از مردم (ر ب).

(۴) - تمام سلاح (ر ب).

(۵) - ج قیاسی، سوراخها.

(۶) - ج درع، زره.

(۷) - ج شوک.

خار.

(۸) - شیر درهم دندان. (ر ب).

(۹) - ج مزراق بکسر اول و سکون دوم، نیزه خرد (ر ب).

(۱۰) - درختی است که از وی کمان سازند (ر ب) نام درختی است باریک و دراز که از آن تیر و نیزه سازند. (برهان).

(۱۱) - ج نصل، پیکان تیر و پیکان نیزه ... (ر ب).

(۱۲) - در نیام کرده. (ر ب).

(۱۳) - غلاف یافته (ر ب).

(۱۴) - رک ح ۷

(۱۵) - مرد بی سلاح (رب) و رک ح ۵ ص ۱۰۲.

(۱۶) - بازی کننده با نیزه ها.

(۱۷) - و او سنان، ابی حارثه مری است و چون قوم وی او را بر بخشش سرزنش کردند بر شتر خود سوار شد و سر به بیابان گذاشت و دیگر او را ندیدند. (رک مجمع الامثال).

(۱۸) - ج قحف بکسر اول و سکون دوم، کاسه سر (رب).

(۱۹) - خوردن تمام آنچه در کاسه باشد (رب).

(۲۰) - کاسه. (رب) و نیز قحاف سخت می نوشیدن و از آن جمله است گفته امرئ القیس، الیوم قحاف و غدا نقاف. (اقرب الموارد) و (رک مجمع الامثال).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۶۴

می نوشیدند، عاقبت ساقی ذو الخمار «۱» دهر خوناب زهر در کاسه ایشان کرده جام ستم را تا خط جور «۲» بر ایشان پیمود [۱]، و دلاورانی که لیوٹ «۳» غابات «۴» غایات بسالت [۲] «۵» بودند، بسا «۶» لت که از چرخ [۳] پلنگ خو یافتند. لشکریانی که بی موجب و موجب با مشتی خشکار «۷» با دل خوش کار می کردند، بحدی از زندگی سیر شدند که نزد راکب و راجل اجل، اجل مواهب [۴] می نمود [۵]، و رعاه «۸» و رعایا که در شدت و رخوت و بیم و امتیت مساعد و معاضد دولت بودند، به نوعی نفرت گزیدند که پیوسته از واهب بی منت با متیت «۹» متیت «۱۰» می جستند. از جذبات جفای دهر، اشراف و ادوان به ملمات «۱۱» و مرمات «۱۲» افتادند، «وقعوا فی وادی جذبات و متالف» «۱۳»، و از گردش چرخ تیر «۱۴»، چرخ کشان «۱۵» و تیر زنان

[۱]- ط، پیموده دلاوران ...

[۲]- ط، دلیری و بسالت.

[۳]- ط، اضافه دار: بی بسالت.

[۴]- ط، مواکب.

[۵]- یو، عت، می نمودند.

(۱)- آنکه در او بقیه مستی شراب باشد (اقرب الموارد).

(۲)- نام خط اول جام جم است که خط لب جام باشد (برهان).

(۳)- ج لیث، شیر.

(۴)- ج غابه، جنگل.

(۵)- دلیری. (ر ب).

(۶)- بسیاری.

(۷)- آردی باشد که نخاله آن را جدا نکرده باشند. (ر ب).

(۸)- ج راعی، چوپان.

(۹)- آرزو.

(ر ب).

(۱۰)- مرگ.

(۱۱)- ج ملمه، سختی و بلا (ر ب).

(۱۲) - بلاها (ر ب).

(۱۳) - وقعوا فی وادی جذبات یا جذبات، برای کسی مثل زندقه در سختی افتاده است (مجمع الامثال).

(۱۴) - فلک عطارد.

(۱۵) - کمان کشان.

(۱۶) - تیراندازان.

(۱۷) - دوک.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۶۵

بیوه زنان شدند، «رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ» (۱). بتخلیط و شات (۲) از معروشات (۳) تا مغروشات (۴)، و از ثیاب موشی (۵) تا دواب و مواشی، و از لباس خز تا پلاس خر، و از دیبا و دیقی (۶) تا دابوق (۷) و دباغه (۸) بر فردی [۱] باقی نمانده مفاد «مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ» (۹) درباره صغیر و کبیر پیرایه صدق پذیرفت.

جامه خلقان (۱۰) در خلقان (۱۱) و اثواب مردم (۱۲) در مردم نیافت شد تا بزرباف چه رسد. ایادی (۱۳) از ایادی (۱۴) دور شد، و آبادی از دور (۱۵) مهجور [۲]. یمن (۱۶) و یسار (۱۷) از یمن و یسار روی تافت، و سرمایه و سوزیان (۱۸) از هر سو زیان یافت.

ارباب صنایع که بسوق (۱۹) تسوق (۲۰) تشوق

می جستند، معامله را بزور بروز بازار قیامت گذاشتند، و گروه بازاری بازاری «۲۱» از منافع ایام دولتش بدعا دست

[۱]- ط، اضافه دارد: فردی. (و لازم بنظر می رسد)

[۲]- ط، دور شد و آبادی از دور مهجور.

(۱)- راضی شدند که باشند با بازماندگان (از آیه ۸۸ سوره توبه).

(۲)- وشات، ج واشی، سخن چین.

(۳)- ج معروشه، سایه گیر از درخت و نحو آن (ر ب).

(۴)- غرش، بار درختی است (ر ب. لس) لیکن مغروشات دیده نشد. (مغروشات؟).

(۵)- جامه بسیار نگار (ر ب).

(۶)- نوعی از قماش باشد در نهایت لطافت (برهان).

پارچه ای منسوب به دببق و آن شهری بوده است در مصر (حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین).

(۷)- سریشم که بدان مرغان را شکار کنند (ر ب)

(۸)- دباغی کردن (ر ب) مدبوغ

(۹)- مالک نمی باشند قطمیری را (از آیه ۱۴ سوره فاطر).

(۱۰)- کهنه (آندراج از کشف اللغات). در عربی ج خلق بفتح اول و دوم، کهنه (اقرب الموارد).

(۱۱)- مردمان.

(۱۲)- جامه کهنه (ر ب).

(۱۳)- نعمتها.

(۱۴)- دستها.

(۱۵) - ج دار، خانه.

(۱۶) - برکت.

(۱۷) - توانگری. (ر ب)

(۱۸) - سود (برهان).

(۱۹) - بازار.

(۲۰) - بازار جستن: خرید و فروخت کردن (ر ب).

(۲۱) - با گریه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۶۶

برداشتند «۱». تجّار بحار «۲» و برار «۳» به قفر و عراء «۴» و فقر و عرا «۵» رخت کشیدند، و مستوثقین «۶» مستوبقین «۷»، و مقربین «مُقَرَّبِينَ فِي الْأَصْفَادِ» «۸» گردیدند.

با اینکه شاه راعی «۹» و رعیت شاه «۱۰» روزان و شبان، شبان «۱۱» باید از حال رمه آگاه باشد، او برخلاف این معنی مراعی «۱۲»

مراعی «۱۳» خویش نگشته ذئابی «۱۴» را که کهنه گرگ «۱۵» اخذ و عمل بودند بممالک گراز «۱۶» و زبان طعن را چون دندان گراز بر خود دراز کرد [۱]، و از قتل «۱۷» رعیت و رعایت کفار «۱۸» که موجب معموری بلاد و امصار بود اغضا «۱۹» نموده قتل «۲۰» رعیت و رعایت کفار «۲۱» را نصب العین ضمیر ساخت.

کالعین لا یبصر ما حولها و لحظها یدرک ما یبعد «۲۲» و جانب اجانب را منظور داشته فحوای «کم من مسلم مسلم و کم من کافر مسلم» «۲۳»

[۱]- ط، دراز کرده و.

(۱)- دست برداشتن، ترک گفتن. رها کردن. مأیوس شدن.

(۲)- دریاها.

(۳)- ج بر، مقابل بحر.

(۴)- جای و میدان که در آن چیزی پوشیده نشود (ر ب).

(۵)- عری، برهنگی. (ر ب).

(۶)- آرام خاطران. مطمئنان.

(۷)- هلاک شدگان (از ر ب).

(۸)- نیک بسته شده در غل ها (از آیه ۵۰ سوره ابراهیم).

(۹)- چوپان.

(۱۰)- گوسفند. (است)

(۱۱)- چوپان.

(۱۲)- رعایت کننده.

(۱۳)- ج مرعی، چراگاه.

(۱۴) - ج ذئب، گرگ.

(۱۵) - کهنه کار. ورزیده

(۱۶) - خواهنده (برهان).

(۱۷) - سخت رام کردن (کنز اللغات) این معنی در (لسان العرب، اقرب الموارد، منتهی الارب، دیده نشد).

(۱۸) - ج کافر، کشاورز (رب).

(۱۹) - اغضاء، چشم پوشی.

(۲۰) - کشتن.

(۲۱) - کافران.

(۲۲) - مانند چشم که نمی بیند پیرامون خود را و گوشه آن چشم می بیند آنچه را دورست.

(۲۳) - چه بسیار مسلمان که مخذول است و چه بسیار کافر که بی گزند است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۶۷

بظهور آورد، تا از طبع بی باک مزارع را [۱] از قسامه «۱» و قصاره «۲» و

نسافه «۳» و عصافه «۴» پاک ساخت [۲] «فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مِّأْكُولٍ» «۵»، و محصول ارامل و ایتم را بمفاد «رَبِّ زَارِعٍ لِنَفْسِهِ حَاصِدٍ سِوَاهُ» «۶» با داس جفا محصود «۷» سپاه ظلم گردانید «دَاسُ الْغَلَّاتِ وَ هَدَمَ الْمَسْتَغَلَّاتِ» «۸». گروه فلاح «۹» و اهل فلاحت روی فلاح ترک گفته از جور کافر «۱۰» شدند، و کافران «۱۱» اسلام کیش کفور «۱۲» در مکاریب کروب «۱۳» از بزوغ «۱۴» الی کروب «۱۵»، بزرافشان سرشک حسرت گردیدند. املاک ملاک «۱۶» با تراب بایرات تساوی جست «وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً» «۱۷»، و کوهستانات نزه چون قلوب خامده از نزهت بری گشته نزه الفلاه «۱۸» شد «وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسِبُهَا جَامِدَةً» «۱۹»

باغات و بساتین مشجر باعناب «۲۰» و تین «۲۱» به نار اوابد «۲۲» ضمیم «۲۳»، گشت،

[۱]- ط، مزارع.

[۲]- ط، اضافه دارد: صفت.

(۱)- ضبط و معنی معلوم نشد.

(۲)- آنچه در پرویزن بماند سپس بیختن. آنچه برآید از اسپست باول کوفتن (ر ب).

(۳)- آنچه برافتد از باد بر دادن گندم (ر ب).

(۴)- آنچه برافتد از خوشه از برگ کاه. (ر ب).

(۵)- پس گردانید ایشان را چون برگ خورده شده (آیه ۵ سوره فیل).

(۶)- نخست این جمله را عامر بن ظرب گفت هنگامی که دختر خود را بصعصعه بن معاویه بزنی داد. یعنی بسا کسی که بکار و دیگری بدرود.

(ر ک مجمع الامثال).

(۷)- درویده (ر ب).

(۸)- دروید غله ها را و ویران کرد جایگاه غله ها را.

(۹)- کرایه دهنده ستور (ر ب).

(۱۰)- ناسپاس. بیدین.

(۱۱) - زارعان.

(۱۲) - ج کفر بفتح اول و سکون دوم، ده. (ر ب).

(۱۳) - مکاریب ج مکرب

(۴) اسم مکان. کروب ج کرب، اندوه.

(۱۴) - طلوع آفتاب.

(۱۵) - نزدیک شدن بغروب (رب).

(۱۶) - ج مالک.

(۱۷) - و می بینی زمین را خشک. (از آیه ۵ سوره حج).

(۱۸) - آنچه از آب و کشتزار دور باشد (اقرب الموارد)

(۱۹) - و می بینی کوهها را پنداری آنها را ساکن (از آیه ۹۰ سوره نمل).

(۲۰) - انگورها.

(۲۱) - انجیر.

(۲۲) - ج آبده، بلا و سختی (رب).

(۲۳) - زمین سیاه سوخته که هیچ نرویانند (رب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۶۸

و روزگار سلطنت نماینده «فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ» «۱»، و در عصر سلطنتش مصداق «وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» «۲» بر کافه ناس وضوح یافت، و خاص و عام ساکن مساکن مسکنت گشتند، و عموم بریه «۳» به بریه «۴» غموم افتادند، و نیک و بد از داء غصه سر به داء غصه «۵» فکرت نهادند. شیوخ از سنوح «۶» سوانح «۷» و سنوح «۸» فوادح «۹» به حدی قلب «۱۰» شیوخ «۱۱» را گرفتار حیرت دیدند که رفتار طریقت «۱۲» و مجاز «۱۳» حقیقت از دست دادند، و ملایان به نحوی ملآن «۱۴» غم گردیدند که از مصحف ضمیرشان جز مصحف سورت «الم» یعنی سورت الم «۱۵» بنظر نمی آمد.

علماء اعلام اعلم «۱۶» شدند، و علم علم برسوایی علم «۱۷» گشت. درس مدرّسین حکم درس «۱۸» ابو دراس «۱۹» بهم رسانید. سادات بمیران «۲۰» متحصّن گردیدند، و میران «۲۱» بکهوف «۲۲» و اغوار «۲۳» تواری گزیدند. قلوب اهل سرود از نغمه سرایی سرود «۲۴»

(۱) - پس شد آن همچون تل ریگی که هیچ نرویانند (از آیه ۲۰ سوره قلم).

انسان در زیانکاریست (آیه ۱ و ۲ سوره عصر).

(۳) - مخلوق.

(۴) - صحرا (ر ب).

(۵) - آینه زانو.

(۶) - پدید آمدن.

(۷) - ج سانحه.

(۸) - پابرجا شدن (ر ب).

(۹) - شدائد.

(۱۰) - مقلوب.

(۱۱) - خویش.

قلب شیوخ - خویش

(۱۲) - راه.

(۱۳) - طریق.

(۱۴) - پر. (ر ب).

(۱۵) - الم چون مصحف شود یعنی مد از آن حذف گردد الم باقی ماند یعنی رنج و درد.

(۱۶) - کفیده لب (ر ب).

(۱۷) - نشانه.

(۱۸) - حیض شدن.

(۱۹) - فرج زن (ر ب).

(۲۰) - خانه جانور وحشی (کنز اللغات).

(۲۱) - ج میر. امیر، و در اصطلاح جنوب غربی ایران. سید. علوی.

(۲۲) - ج کھف، غار.

(۲۳) - ج غار.

(۲۴) - رمیدن (کنز اللغات) ظاهرا مصحف شروود.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۶۹

یافت، و خاطر ارباب طرب دف نواز [۱] و ترانه سنج «نخشی ان تصیبا دائره» [۱] گردید [۲].

از دل سحرخیزان در دل شبها شهب «۲» شهب «۳» شهبان «۴» آسا بگردون مهتاب پیما «۵» بر می شد و روزها ناوک ناله تیره روزان بچرخ گردون سرشت می پیوست. از [۳] سیاه کاریش هر روزی [۴] بر چاکران و مقربان شام غریبان نمودی، و از بی انصافیش هر شبی بر انصاف «۶» و عبید «۷» یوم عبید [۵] «۸» بودی. چون در درگاهش دادرسی نبود نیکان بدان [۶] «۹»، در کاهش، و بدان نیک در نمایش بودند، و عمله و امله «۱۰» از اعمال او ترک آمال [۷] نمودند. در اعصار دولتش آثار «اعصار فیه نار» «۱۱» از آثار «۱۲» عدوان بر طارم خورشید فتنه جو رسید، و تهتان «۱۳» بهتان و جور «۱۴» جور، بنیان حیات ملهوفان «۱۵» را به آب رسانید. علامات نشاط از

[۱]- عت، دف ترانه سنج. نو، ط، دایره زن و ترانه سنج.

[۲]- ط، گردیدند.

[۳]- ط، و از.

[۴]- یو، از این کلمه تا کلمه نمودی، ندارد.

[۵]- ط، عنید.

[۶]- ط، و بدون.

[۷]- ط، اضافه دارد، و اعمال.

(۱)- می ترسیم که برسد ما را بدی (از آیه ۵۷ سوره مائده). در استشهاد به آیه، به لفظ دایره و دف نیز نظر داشته است.

(۲)- ج شهاب.

(۳)- سیاه سپید. (از ر ب).

(۴)- ج شهاب، شعله افروخته (ر ب).

(۵)- هرزه گرد (برهان).

(۶)- ج نصف بفتح اول و دوم، خدمتگزار (از اقرب الموارد).

(۷)- ج عبد، بنده.

(۸)- یوم عبید، روزیست که عبید بن ابرص با نعمان ملاقات کرد و نعمان بقتل او فرمان داد (حاشیه نسخه مج).

(۹)- در آن. در آن درگاه.

(۱۰)- ج آمل، آرزومند.

(۱۱) - گردبادی که در آن آتشی است (از آیه ۲۶۸ سوره بقره).

(۱۲) - انگیختن.

(۱۳) - باریدن ابر (ر ب).

(۱۴) - غیث جؤر، باران بسیار (ر ب).

(۱۵) - ج ملهوف، ستم‌دیده، مضطر، دادخواه. (ر ب).

(۱۶) - زشت (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۷۰

خونها در جگر و جگرها «۱» در دل گران کرد، و از شدت بواقع «۲» بقاع «۳» سپهر ارتفاع نفاع [۱]، بقاع «۴» و یفاع «۵» مماثل آمد «لا تنطح بها ذات قرن جماء» «۶» و کاخ و سرای نابسود «۷» که سر برابر می سود، با کاخ سرنگون «۸» یعنی با خاک برابر شد. «قد بلغ منه البلغین» «۹». هجوم هجوم «۱۰» طمحات «۱۱»، اکواخ «۱۲» ممالک را منهجم «۱۳»

ساخت، و سختیت «۱۴» سخت سخط و شطط، آثار صفا از زمانه برانداخت.

از عواصر «۱۵» صرصر ضرّ [۲] در ارجاء «۱۶»، از جای مسکون اثر نماند، و بر جای نعمت بر جای «۱۷» نعمت پدید آمد، و به مکسحه «۳» «۱۸» ظلم و مکنسه «۱۹» جور نفوس فتاک «۲۰» ساحت بلدان کساحه «۲۱» یغما شد. در سیف «۲۲» و ریف «۲۳» و حیف «۲۴» حیف «۲۵»

[۱]- یو، ندارد.

[۲]- یو، عت، خر.

[۳]- ط، و، ندارد.

(۱)- جگر، غم و غصه (برهان).

(۲)- ج باقعه، سختی (ر ب).

(۳)- ج بقعه.

(۴)- قاع، زمین پست هموار. (ر ب).

(۵)- پشته و زمین بلند. (ر ب).

(۶)- مثلی است که هنگام سختی زمانه و قلت نشاط زنند (مجمع الامثال).

(۷)- نامستعمل.

(۸)- مقلوب کاخ، عکس کاخ- خاک.

(۹)- داهیه و شر به نهایت رسید (از مجمع الامثال)-

(۱۰)- باد سخت که خانه ها ویران کند (ر ب).

(۱۱)- طمحات الدهر، سختیهای زمانه.

(ر ب).

(۱۲) - ج کوخ، خانه از نی.

(۱۳) - منهدم.

(۱۴) - غبار بلند رفته (ر ب).

(۱۵) - ج عاصره، فشارنده.

(۱۶) - کرانه ها (از ر ب).

(۱۷) - بر حاء شدت تب و جز آن (ر ب).

(۱۸) - جاروب.

(۱۹) - جاروب

(۲۰) - ناگاه کشنده. (ر ب).

(۲۱) - خاکروبه. (ر ب).

(۲۲) - ساحل دریا (ر ب).

(۲۳) - زمین با کشت و علف (ر ب).

(۲۴) - ج حیفه بکسر اول، ناحیه و گوشه (ر ب).

(۲۵) - ستم (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۷۱

و خیف «۱» و جنف «۲» شیوع یافت. اگر قاصدی برای مقصودی راه نورد طریق «سفر قاصدا» «۳» می گشت، از دوری

دیار [۱] دیمومه «۴» در دائره [۲] دیمومه «۵» حیرت مانند گردباد سرگردان می گشت که «ما بالدار داری» «۶». و اگر پیکی به یکی از بلدان روان می شد برای استرواح و استنامت «۷» بقدر قریه «۸» مور جای معمور [۳] نمی یافت که «لیس وراء عبّادان قریه» «۹». از رواح «۱۰» تا صباح صیاح و ضجیح «۱۱» و ناله وا حربا «۱۲» جز با جربا «۱۳» توّصیل نمی جست [۴] «لو ترک الحرباء ما صلّ» «۱۴»، و خرد و بزرگ و تاجیک و ترک بر منازل و مساکن

هذا احق منزل بالترک الذئب یعوی و الغراب یبکی «۱۵» بر می خواندند «ترک الطّبی ظلّه» «۱۶»، و هر کس که گرفتار اتاد [۵] «۱۷»

[۱]- یو، دیار دائره.

[۲]- یو، ندارد.

[۳]- ط، معمور معمور.

[۴]- ط نمی جستند.

[۵]- ط، ایاد.

(۱)- ج خیفه، بیم و ترس.

(۲)- میل از حق (ر ب).

(۳)- سفری آسان (از آیه ۴۲ سوره توبه).

(۴)- همیشه. (ر ب).

(۵)- بیابان فراخ بی آب (ر ب).

(۶)- نیست در خانه کسی (از اقرب الموارد).

(۷)- استرواح، برآسودن (ر ب) استنامت، خوابیدن.

(۸)- قریه النمل، جای فراهم آمدن خاک مور (ر ب).

(۹) - مجمع الامثال (امثال مولدین).

(۱۰) - شبانگاه. (ر ب).

(۱۱) - فریاد.

(۱۲) - واسفا (ر ب). دریغا.

(۱۳) - جرباء، آسمان (ر ب).

(۱۴) - حرباء، میخ زره. صل، آواز است. برای کسی مثل زند که ستم بیند و ناله و فریاد کند. (مجمع الامثال).

(۱۵) - این سزاوارترین جایگاهست به ترک گفتن. گرگ بانگ می کند (در آن) و غراب می گرید.

(در کنوز گوینده بیت را ابو عوسجه نوشته. در لسان العرب آرد. این بیت از آن

اعرابی است).

(۱۶) - از ظل، لانه آهو مقصود است صیاد بدانجا رود و آن لانه را بهم زند و آهو دیگر بدان بازنگردد برای کسی مثل زند که از چیزی برای همیشه گریزان شود. و برای مردی مثل زند که از رفیق خود دوری گزیند.

(۱۷) - رسانی است که بدان پای ماده گاو را بندند وقت دوشیدن شیر (رب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۷۲

و اوتاد «۱» حَبِّ وُطْنِ بُوْدِي «کمثل غیر عاره و تده»، «۲» پابست سلسله فتن گشته [۱] مفترس «۳» انیاب نوائب، و مختلس «۴» مضابت «۵» مصائب می شد. «شَرَّ الْاَوْطَانِ مَا لَمْ يُوْمَنْ فِيهِ الْقَطَّانُ» «۶» «ذَلِكُمْ مِنْ اَنْبَاءِ الْقُرَى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ» «۷».

یرهق و یزهق «۸» و یخرب و یحرق «۹» و یرعد بصاعقه بأسه و یبرق «۱۰» و رعی الزروع و عزى الضروع «۱۱» و زاع انواع النوع و الجوع [۲] «۱۲» و شاع فوات الفوات فی الجموع «۱۳» و سعر الغله لغلاء سعر الغله «۱۴» و قشّر البشر و اغبر البشر و بشره «۱۵» بشرّ و شره انشره «۱۶» و سلب القرار من القرى و السكون من السكان و الوری «۱۷» و «ما كان حديثاً يُفترى» «۱۸».

با اینکه از کنوز «وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» «۱۹» بعطای «جَعَلْتُ

[۱] - در ط، این جمله قبل از مثل، آمده است.

[۲] - ط - الجوع.

(۱) - میخها.

(۲) - (مانند) خری که کشت آن را میخ آن. و اصل مثل اینست که مردی از غایت شفقت خر خود را به میخی بست پس شیری بدان خر حمله برد و خر را فرار ممکن نشد و شیر آن را بخورد (مجمع الامثال).

(۳) - شکسته.

(۴) - ربوده.

(۵) - مضابت الاسد، ناخنهای شیر. (ر ب).

(۶) - بدترین جایها آنجاست که ساکنان (آن) آنجا در امان نباشند.

(۷) - این از اخبار قریه هاست که می خوانیم آن را بر تو (از آیه ۱۰۲ سوره هود).

(۸) - تکلیف سخت می کرد و نابود می ساخت.

(۹) - و خراب می کرد و می سوزانید

(۱۰) - و می لرزانید به درخشش بیم خود و می ترسانید.

(۱۱) - و چرانید کشته ها را و برهنه کرد ناتوانان را.

(۱۲) - و پراکنده شد انواع تشنگی و گرسنگی.

(۱۳) - و شیوع یافت نابودی خوردنیها در همگان.

(۱۴) - و افروخته شد سوزش شکم بخاطر گرانی نرخ غله

(۱۵) - و پوست باز کرد آدمیان را و تیره رنگ ساخت روی مردم را و پوست آن را بر کند.

(۱۶) - بسبب شر و حرصی که پراکنده کرد آن را.

(۱۷) - و ربود قرار را از دهکده ها و آرامش را از ساکنان و آفریدگان.

(۱۸) - نبود داستانی به دروغ ساخته (از آیه ۱۱۱ سوره یوسف).

(۱۹) - و خدای راست گنجینه های آسمانها و زمین (از آیه ۷ سوره منافقون).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۷۳

لَهُ مَالًا مَمْدُودًا وَ بَيْنَيْنَ شُهُودًا» ۱) مخصوص بود، بطبع «ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ» ۲) و ندای «هَلْ مِنْ مَزِيدٍ» ۳) باز دیده و دهان آز
بازمیداشت. هر چند که معده خزائنش از نفائس معده ممتلی می شد بمصداق «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا» ۴) التهاب ولوع ۵)
نفس ولوعش ۶) بیشتر اشتطاط [۱] ۷) و اشتداد می یافت، و با آنکه حکمش چون آب بسیط ۸) بر بسیط ۹) خاک جاری

بود، مانند مستسقی از آب شور، عطش درونش فرو نمی نشست، «یصیح ظمان و فی البحر فمه» «۱۰».

آری صائم هائم «۱۱» بموج سر آب سیراب نشود، و لهیان «۱۲» لهشان «۱۳» بلمع «۱۴» یلمع «۱۵» متسلّی نگردد. بنا بر ارتظام «۱۶»، بادخار «۱۷» سیم و زر نظم ممالک را از نظام افکند، و دروب «۱۸» و ردوب «۱۹» مرحمت را از فرط تعلق باعلاق «۲۰»، اغلاق داد و خاک ایران را بغربال تنگ چشمش بیخته

[۱]- ط، اشتطاد.

(۱)- قرار دادم برای او مالی فراوان (از آیه ۱۲ سوره مدثر).

(۲)- پس طمع دارد که زیاد کنم (آیه ۱۵ سوره مدثر).

(۳)- آیا زیادتی هست (از آیه ۲۹ سوره ق)

(۴)- همانا انسان آفریده شده بسیار حریص (از آیه ۱۹ سوره معارج).

(۵)- سوزش.

(۶)- ولوع، حریص.

(۷)- جور کردن بر کسی در حکم (ر ب)

(۸)- بر طبق عقیده حکماء قدیم که آب را عنصر بسیط می دانستند.

(۹)- گسترده.

(۱۰)- بامداد می کند تشنه و دهان او در دریاست. برای کسی مثل زندقه با بخیلی توانگر معاشر باشد (مجمع الامثال).

(۱۱)- سخت تشنه (ر ب).

(۱۲)- تشنه (ر ب).

(۱۳)- تشنه (ر ب).

(۱۴)- برق زدن.

(۱۵)- سر آب (ر ب).

(۱۶) - درماندن در کاری (ر ب).

(۱۷) - ذخیره کردن.

(۱۸) - ج درب، دروازه فراخ از کوچه خرد و دروازه کلان (ر ب).

(۱۹) - ج ردب بفتح اول و سکون دوم، راه سر بسته. (ر ب).

(۲۰) - ج علق بکسر اول و سکون دوم، گرانمایه از هر چیزی (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۷۴

باعتقاد [۱] خود نانی از خیالات خام و خام «۱» برای اولاد و اعقاب خود پخت و از مدلول «لا اعتبار بالامور التادریه» «۲»

دیده اعتبار بر دوخت.

لم یتروک لاهل الایران فضّه الّا فضّهها «۳» و لا ذهباً الّا ذهب به «۴» و لا فرسا الّا فرسه «۵» و لا علّقاً الّا علّقه [۲] «۶» و لا عقاراً الّا عقره «۷» و لا غلّه الّا غلّها «۸» و لا ضیاعاً الّا اضاعها «۹» و لا خزّاً الّا جزّه [۳] «۱۰» و لا بزّاً الّا بزّه «۱۱» و لا رکازاً الّا رکزه «۱۲» و لا ارضاً الّا رضّها «۱۳» و لا عرضاً الّا عرضها «۱۴» و لا نفائس [۴] الّا نسفها [۵] «۱۵» و لا سبداً الّا استبدّ به «۱۶» و لا لبداً الّا لبد به «۱۷» و لا- غنماً الّا اغنمها «۱۸» و لا- قطیعه الّا اقتطعها «۱۹» و لا- حالاً الّا احوال علیه «۲۰» و لا- مالاً الّا مال الیه «۲۱» بحیث لم یبق لهم برده الّا

[۱]- ط، و باعتقاد.

[۲]- ط، و لا علّقها الا وهب به علّقه.

[۳]- ط، عت و لا خیزا.

[۴]- ط، نفاسا.

[۵]- ط، نفسها.

(۱)- ج وخیم (رب).

(۲)- منشأ این مثل معلوم نشد.

(۳)- نگذاشت برای مردم ایران سیمی جز که شکست آن را.

(۴)- و نه زری جز که برد آن را.

(۵)- و نه اسبی جز که شکست (کشت) آن را.

(۶)- و نه چیز نفیسی جز که آویخت آن را.

(۷)- و نه خرما بن و گیاهی جز که برید آن را.

(۸)- و نه غله ای جز که در آمد در آن.

(۹) - و نه آب و ملکی جز که تباہ کرد آن را.

(۱۰) - و نه خزی جز که کند موی آن را.

(۱۱) -

و نه جامه یا متاعی جز که بستم گرفت آن را.

(۱۲) - و نه مال نهفته ای جز که برد آن را.

(۱۳) - و نه زمینی جز که کوفت آن را.

(۱۴) - و نه عرضی جز که گزید (لکه دار) کرد آن را.

(۱۵) - و نه چیزهای گرانبهایی جز که بر کند آن را.

(۱۶) - و نه اندکی (مال) جز که متفرد شد بدان.

(۱۷) - و نه پشمی جز که بر چسبید بآن. يقال ما له سبد و لا لبد و هو الشعر و الصوف ای ما له شیء (رب).

(۱۸) - و نه گوسفندی جز که به غنیمت گرفت آن را.

(۱۹) - و نه قطعه ای (زمینهای تیولی) جز که گرفت پاره ای از آن را.

(۲۰) - و نه واردشونده ای جز که بگردن او انداخت (چیزی).

(۲۱) - و نه مالی جز که میل کرد بدان.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۷۵

الجلده و لا حلیه الا اللحیه «۱» که آنهم در دست کشاکش محضلان می بود [۱]

این شرح بی نهایت کز زلف یار گفتند [۲] حرفی است از هزاران کاندرا عبارت آمد «۲» با این حالت پادشاه باز از جفا تجافی «۳» و از تعسّف «۴» انعساف «۵» و از غفلت قفول «۶» نجستی و به مروت «۷» مروّت و مراری «۸» مرحمت مرور نکردی و بر مزاحمت و مزاحمت «۹» و غیظ و غنظ «۱۰» افزودی و بمفاد «لا یعیذب عذابه أحد و لا یوثق وثاقه أحد» «۱۱» یوما فیوما اشدّ و احد «۱۲» ظاهر نمودی، و از نصیحت «اتق یوما بین شد قیک الدخن» «۱۳» تنبه نپذیرفت، و زمانه مراعات النّظیر «۱۴» را به طنز «لا

[۱]- ط، اضافه دارد: بیت.

[۲]- نسخ، کز حسن دوست گفتند.

[۳]- ط، درنک.

(۱)- چنانکه باقی نماند برای آنان برده ای (پوششی) مگر پوست و نه زیوری جز ریش.

(۲)- حافظ (مصحح قزوینی. ص ۱۱۶).

(۳)- برداشته شدن چیزی از جای (ر ب) دوری.

(۴)- ستم کردن (ر ب).

(۵)- در پیچیدن (ر ب).

(۶)- بازگشت (ر ب).

(۷)- ج مرت بفتح اول و سکون دوم، دشت بی علف و بی گیاه (ر ب).

(۸)- ج مرورات بفتح اول و دوم و سکون واو، بیابان و زمین که چیزی نرویانند (ر ب).

(۹)- با هم دشمنی نمودن (ر ب).

(۱۰)- رنجانیدن (ر ب).

(۱۱)- عذاب نشود چون عذاب او کسی و بند بسته نشود چون بند شدن او کسی (از آیه ۲۶ و آیه ۲۷ سوره حجر).

(۱۲)- روزا روز سخت تر و تیزتر.

(۱۳)- بپرهیز روزی را که دهانت پر از دود باشد.

(۱۴)- و آن را متناسب نیز خوانند و این چنان بود که شاعر در بیت چیزهایی جمع کند که از جنس یکدیگر باشند چون ماه و

آفتاب، و تیر و کمان، و لب و چشم ... (حدائق السحر ص ۳۴).

(۱۵) - نه آب خویش باقی گذاردی و نه فرج خود پاک ساختی. و اصل این مثل درباره زنی که آب خویش در کار غسل کرد لیکن آب بدان کفاف نداد.

و در منشأ مثل اقوالی است (رک مجمع الامثال).

(۱۶) - سال.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۷۶

و عام متواتر، و ساحیه «۱» و

سحساح «۲» خطوب «۳» و خطر بر ساحه و سحسح «۴» ایران متقاطر بودی. اهالی نیز در این بلیه تلث «۵» و به لیت و لعل «۶» مترجی «۷» زمان فرج و فرح بوده و بحکم «وَ اصْبِرْ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ» «۸» بشدت صبر «۹» جور، مئابرت «۱۰» و به تلخی صبر «۱۱» اصطبار «۱۲» مصابرت «۱۳» می کردند «كاد العروس يكون ملكا» «۱۴» و در هر امر مَر «۱۵» مرمیس «۱۶» دهر شورانگیز، مرارت مراره «۱۷» سوز بلایا را بر مذاق جان، شیرین و گوارا می ساختند. تا اینکه از جفای بی خفای آن جابر جائر دلها [۱] حائر و حائر انواع زواجر «۱۸» آمد، و نفوس از سلوک آن سانس ظلم اساس، آیس و این شدت بأس یأس ناس را باعث گشته ذحول «۱۹» و کینه ها راه دخول در سینه ها یافت، و نفرت بر مقیم و طاری «۲۰» طاری شد. آرای امم ازو متغیر و متبدل، و هر نفسی از این

[۱]- ط، دلهای.

(۱)- باران سخت که زمین را رندد. (ر ب).

(۲)- باران سخت ریزان (ر ب).

(۳)- ج خطب بفتح اول و سکون دوم، حادثه.

(۴)- ساحت خانه (ر ب).

(۵)- درنگ.

(۶)- کاش. شاید.

(۷)- امیدوار.

(۸)- و شکبیا باش تا حکم کند خدا میان ما، و او بهترین حکم کنندگانست (سوره یونس آیه ۱۰۹).

(۹)- زمین سنگریزه ناک (ر ب).

(۱۰)- پیوسته بر کاری بودن (ر ب).

(۱۱)- و بسکون دوم ضرورت شعر است، و آن عصاره ایست تلخ از درختی که بهندی ایلوا گویند (ر ک لغت نامه).

(۱۲)- شکیبایی.

(۱۳) - همدیگر شکیبایی کردن (ر ب).

(۱۴) - عروس بر مرد

و زن هر دو گفته شود و در اینجا مرد مقصود است (از مجمع الامثال).

(۱۵) - تلخ.

(۱۶) - بلا و سختی (ر ب).

(۱۷) - زهره. (ر ب).

(۱۸) - ج زجر.

(۱۹) - کینه. دشمنی (ا قرب الموارد).

(۲۰) - آینده.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۷۷

صدمت بددل گشت، و عشرت عشایر بانزجار «۱» نایل، و کار ایل و احشام «۲» از کثرت احشام «۳» و اجشام «۴» به انضجار «۵» آیل «۶»، و مشارب عقائد از گردش چرخ زیر و بالا- بالای بلا کدر و آیل «۷» گردید، و رغبت رعیت و رعاه از او انتفا و خلا-یق از اخلاق بی خلاق «۸» او وحشت گزید. اگر شقیق «۹» شفیق بود، و اگر عدو شفیق «۱۰» از این شیوه ستوه گشته رو ازو برتافت، و اخلاص بی منقصت دولت خواهان به مبغضت اخلاص [۱] «۱۱» یافت. دوستان از بوستان دولتش بوستان رائحه ناامیدی گشتند، و جان سپاران جانی، «جانوسپار» «۱۲» جانی «۱۳» شدند. اهل قلم یک قلم ورق دفتر حسن عقیدت را برگردانیدند، و دبیران بمداد سیاه رویی خط باطل بر صفحه ارادت کشیدند. زمانه بر خوان آلالی سلطنت والایش «لا طلاوه فیه و لا حلاوه» «۱۴» و «انا منه فالج بن خلاوه» «۱۵» برخواند، [۲] و دهر چون در خواب غفلتش دید به ندای

[۱] - بو، اخلاص.

[۲] - ط، برخوانده.

(۱) - در تداول فارسی، عدم رغبت. بی میلی. کراهت (از نف).

(۲) - خویشان. عائله ها (از اقرب الموارد).

(۳) - شنوآیدن آنچه را مکروهست. بخشم آوردن (ر ب).

(۴) - تکلیف کردن بر کسی در کاری. (رب).

(۵) - ملالت خاطر. (باب انفعال از این ماده در لسان العرب. اقرب الموارد. منتهی الارب) دیده

(۶) - راجع. بازگردنده.

(۷) - آئل، آب سطر چرکین (لغت نامه).

(۸) - بهره از خیر (رب).

(۹) - برادر.

(۱۰) - شوخ روی بی شرم (رب).

(۱۱) - بهم آمیختن (رب).

(۱۲) - جانوسار. نام شخصی همدانی ملازم دارای بن دارا که صاحب خود دارا را در جنگ اسکندر بفریب و مکر و حيله بقتل آورد (برهان).

(۱۳) - جنایتکار.

(۱۴) - نه زیبایی دارد و نه شیرینی.

(۱۵) - یعنی من از آن بیزارم، و منشأ مثل اینست که چون در «یوم الرقم» انیس اسری گشته شد فالج را گفتند به خونخواهی انیس برخیز گفت انا منه بری ء و این گفته مثل شد (مجمع الامثال).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۷۸

«و خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ» [۱] فتنه های خوابیده را بیدار، و آسودگان کوی زندگی را بی دار [۲] و دیار ساخت. عاقبت سر رشته اقتدارش سکست [۳]، و رواصف [۴] شوکتش شکست، و به مقتضای «لا بدّ للمصدور ان ینفث» [۵] آبله دلها شکسته گشت، و نیک و بد چون از کید [۱] درونش ادراک آلام «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» [۶] می کردند از تف جگر و «لِكُلِّ كَبَدٍ حِرَاءٌ اجر» [۷] کبد السّیّماء [۸] را تافته [۲] درگاه و بیگانه بدرگاه قهار حقیقی با تأله [۹] و ناله و حنین [۳] [۱۰]، جبین استغاثه و استعانه [۱۱] سودند، و با لب مهتاج [۱۲] و قلب محتاج و دهان خوشیده [۱۳] و بطون [۱۴] جوشیده زمره خلایق به زمزمه نفرین لب گشودند، و درویشان در اسحار [۱۵] بقطع اشجار دولتش مشغول ذکر ازّه [۱۶] شدند، و مشایخ و شبان [۱۷] روزان و شبان در منابر و

ط، قید.

[۲]- ط، یافته.

[۳]- ط، ناله حنین.

(۱)- و نومید شد هر سرکش حق ناپذیری (از آیه ۱۸ سوره ابراهیم).

(۲)- خانه.

(۳)- سکستن، گسیختن (برهان) مقلوب گسستن (حاشیه برهان مصحح دکتر معین).

(۴)- ج راصفه، آنچه محکم و استوار باشد (از اقرب الموارد).

(۵)- مصدور کسی است که درد سینه دارد و با دمیدن از دهان و بیرون انداختن خلط راحت می جوید (از مجمع الامثال).

(۶)- همانا آفریدیم آدمی را در رنج (آیه ۴ سوره بلد).

(۷)- فی کل ذات کبد حراء اجر (جامع الصغیر سیوطی). فی کل ذات کبد رطبه اجر (معجم المفهرس ماده اجر).

(۸)- میانه آسمان (رب).

(۹)- پرستیدن. (رب). پرستش. دعا؟

(۱۰)- ناله (رب).

(۱۱)- یاری خواستن.

(۱۲)- جوشان، افروخته. (از اقرب الموارد) تشنه (حاشیه مج از قاموس).

(۱۳)- خشکیده (برهان).

(۱۴)- ج بطن، شکم.

(۱۵)- ج سحر.

(۱۶)- نوعی از ذکر درویشان که تلفظ آن به شرکت زبان و سینه باشد بوجهی که صدای اره و اندازه کشیدن اره بدان مفهوم

شود یعنی لفظ الله را بسوی دماغ کشند و لفظ هو را بجانب قلب و سینه و این کشیدن و فروبودن هر دو لفظ مذکور بزور و شدت باشد لیکن به آواز متوسط و صوت حزین (غیاث).

(۱۷) - جوانان.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۷۹

و مثابر «۱» از سوء شیم «۲» و ستم او شتم «۳» و ذمّش [۱] را ورد زبان کردند، و گوشه گیران چله نشین با دعای سهم اللیل «۴» به کمان خانه چرخ ترسی «۵» روی نیاز آوردند.

حوصله غیرت عبرت بخش حضرت ربّ العزّه عزّت کلمته «۶» تحمّل آن اعتدا

«۷» را برنتافت، و آسمان بر حال محنت دیدگان انجم از شفق خون گریست، و انتقام مظلومان در حجاب تجسم، بیچشم تجسم
«۸» بخشم به چشم حشمتش نگریست، و شهامتش منقلب گشته شه مات شد، و سیل سرشک مستضیمان «۹» جفاء «۱۰» و غناء
«۱۱» جفا و عنا را دفع نمود بیت:

گریه آبی برخ سوختگان باز آورد ناله فریادرس عاشق مسکین آمد «۱۲» «أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرِعُ الْحَاسِبِينَ» «۱۳». دولتش با
آنکه سرو نوخیز بود چون چنار کهن سال از خویش آتش در گرفت «۱۴»، و جامه خیش «۱۵» خلافتش از خلافت «۱۶»
خویش بل از جلافت «۱۷» خویش «۱۸» خلافت «۱۹» یافت، و سلسله علیه اش

[۱]- ط، زمش.

(۱)- ج مثير بفتح اول و سکون دوم و کسر سوم، مجلس (ر ب).

(۲)- ج شیمه خو.

(۳)- دشنام دادن (ر ب).

(۴)- ظاهرا اضافه تشبیهی است و دعایی بدین نام نیافتم.

(۵)- سپری.

(۶)- عزیز باد کلمه او.

(۷)- تجاوز. تعدی

(۸)- قصد کسی کردن (ذیل اقرب الموارد).

(۹)- ج مستضیم، مظلوم،

(۱۰)- جفاء، کفک آب (ر ب).

(۱۱)- آب آورد و کفک (ر ب).

(۱۲)- حافظ مصحح قزوینی ص ۱۱۹.

(۱۳) - آگاه باش مر او راست حکم و اوست سریع تر حساب کنندگان (از آیه ۶۲ سوره انعام).

(۱۴) - چنار چون کهن سال شود درون آن پوسیده و سیاه گردد چنانکه گویی به آتش سوخته است:

کفن بر تن کند هر کرم پيله بر آرد آتش از خود هر چناری

(عطار)

(۱۵) - نوعی از پارچه و بافته کتانست. (برهان).

(۱۶) - احمق شدن (ر ب). کولی

(۱۷) - درشت خویی. کولی. (ر ب).

(۱۸) - خویشاوند

(۱۹) - بمعنی فرسودگی

استعمال شده، لیکن در فرهنگها بمعنی نرمی ضبط شده است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۸۰

«بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ» «۱» سلسله پای سر و ریش گشت. «علی قلی خان» برادرزاده اش که در ذیل حفاوت «۲» و ظلّ خفارت «۳» او بی حقارت مستجلب «۴» در «۵» نعم، و مستجلب «۶» در «۷» احسان عمّ «۸» می بود [۱]، چون عمّ «۹» را از گروه عمین «۱۰» و از ناصیه حالش «اری خالا و لا مطرا» «۱۱» عیان یافت، و مفاد

اقارب کالعقارب فی اذاها فلا تفرح بعمّ او بخال «۱۲» فکم عمّ یکون الغمّ منه و کم خال من الاحسان خال «۱۳» بر او حالی گردیده حال بر او گردید «۱۴»، و در عمهء «۱۵» غمها حیرت زده شد، و اشراب «۱۶» شراب «عمیک اول شارب» «۱۷» را موافق مشرب ندیده خالوی «۱۸» مخالفت عمّ را بی پرده گوش زد طبل «۱۹» عالم ساخت، و طبل منافقت [۲] که در زیر گلیم می زد «۲۰» بنفیر عام نواخت، و بقتل او اشارت راند «و اعان علیه قوم آخرون» «۲۱»

[۱]- ط، بود.

[۲]- ط، منافقت.

(۱)- بلکه ایشانند گروهی خصومت کنندگان (از آیه ۵۸ سوره زخرف).

(۲)- مهربانی (ر ب).

(۳)- پناه (ر ب).

(۴)- کشنده.

(۵)- گوهر.

(۶)- دوشنده.

(۷)- شیر. (ر ب).

(۸)- عام. کامل عمومی.

(۹)- عمو.

(۱۰) - کوران.

(۱۱) - خال، ابريست که پیوسته با باران بود و گفته اند ابر بی بارانست و گفته اند برق است (لسان العرب).

(۱۲) - خویشاوندان در آزار دادنشان همچون کژدمهايند پس شاد مشو به عمو يا دایی.

(۱۳) - پس چه بسا عمویی که از او است اندوه و بسا دایی

که از نیکویی کردن خالیست.

(۱۴) - دیگرگون شد.

(۱۵) - ارض عمه‌ها، زمینی که در وی نشان نباشد. (رب).

(۱۶) - نشانیدن (رب).

(۱۷) - کنایت از آنکه عمومی تو بخیر و سود تو سزاوارتر از دیگرانست، برای مزید اختصاص بعضی مثل زنند. (مجمع الامثال).

(۱۸) - سورنا. (برهان).

(۱۹) - مردم (رب).

(۲۰) - طبل زیر گلیم زدن، پنهان کاری کردن (از لغت نامه).

(۲۱) - و یاری کردند او را مردمی دیگر.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۸۱

یعنی «افشاریه» نیز با او موافقت ورزیدند.

رَبِّ رَيْبٍ إِذَا عَلِيَ قَلْبِي وَخَانَ «۱» وَرَبِّ رِبْرِبٍ إِذَا اضْطَرَّ عَضُّ الْمَرَّانِ «۲»، وَرَبِّ صَدِيقٍ لِلْمَرْءِ وَهُوَ خَادِعُهُ «۳» وَرَبِّ حَامٍ لِأَنْفِهِ وَهُوَ جَادِعُهُ «۴» وَكَمٍ مِنْ حَمِيمٍ «كَسْحَابِ نَوْءِ مَاءِؤِه حَمِيمٍ» «۵» وَكَمٍ مِنَ الْحَمَاهِ وَالْأَحْبَابِ وَالْأَقَارِبِ اضْرَّ مِنْ حَمَاهِ الْحَيَّاتِ وَالْعَقَارِبِ «۶»

فِيَا عَجِبَا لِمَنْ رَيْبٌ طِفْلًا الْقَمَّةُ بِأَطْرَافِ الْبَنَانِ «۷» أَعْلَمَهُ الرَّمَايَةَ كُلَّ يَوْمٍ فَلَمَّا اشْتَدَّ سَاعِدُهُ رَمَانِي «۸» وَدَر [۱] مَنْزِلَ «فَتْحِ أَبَادِ خُبُوشَانِ» فِي شَبِّ يَازْدَهَمِ [۲] جَمَادَى الثَّانِي [۳] هَزَارٍ وَصَدٍّ وَشَصْتِ [۴] صَيَّادِ أَجَلِ مَاهِي عَمْرَشٍ رَا بَشَسْتِ «۹» دَرِ افْكَنْدِ، وَفَصَّادِ «۱۰» قَضَا عَرَقِ «۱۱» زَنْدِ گَانِيشِ رَا كِه سَنِينِ «۱۲» آن بَسْتِينِ «۱۳» پِيوسته بود شَسْتِ «۱۴» زده نقد جانش را

[۱] - ط، در.

[۲] - عت، پانزدهم.

[۳] - ط، شهر جمادی الثانی

(۱)- چه بسا پرورده ای که چون بلندی یافت دشمن شد و خیانت کرد.

(۲)- و چه بسا گاو دشتی که چون بیچاره شد گزید نیزه را.

(۳)- و

چه بسا دوستی که مرد راست و می فریبد او را.

(۴) - جدع بریدن بینی بود. برای کسی مثل زنند که از چیزی سرباز زند سپس در سخت تر از آن بیفتد (مجمع الامثال).

(۵) - برای کسی مثل زنند که زبانی لطیف و منظری زیبا داشته باشد و در او خیری نبود. (مجمع الامثال).

(۶) - و چه بسا از نگهبانان و دوستان و خویشاوندان که زیانمندترند از نیش مارها و کژدمها.

(۷) - شگفتا کودکی که او را پروراندم و بسر انگشتان لقمه بدهان او نهادم.

(۸) - آموختم او را تیراندازی هر روز پس چون سخت شد بازوی او تیر افکند مرا (مجمع الامثال). اشعار از معن ابن اوس (بلوغ الارب ج ۳ ص ۱۴۸):

کس نیاموخت علم تیر از من که مرا عاقبت نشانه نکرد

سعدی. گلستان

(۹) - قلبی باشد که بدان ماهی گیرند (برهان).

(۱۰) - رک زن.

(۱۱) - رگ.

(۱۲) - سالها.

(۱۳) - شصت.

(۱۴) - نیشتر (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۸۲

به مزد شست گرفت. یعنی پرده داران پرده دری پیشه کردند و نمک پروردگان شورانگیزی پیش گرفتند و جمعی از «افشاریه» که پاسدار سرادق شهریاری و از شعار عار عاری بودند در میان سرا پرده پی بسر او برده با تیغ الماسگون یاقوت مذاب «۱» از کان ارکان وجودش برانگیختند، و با دم باضع «۲» دم «۳» ناصع «۴» از پیکرش فروریختند.

یارا قد اللیل مسرورا باؤله انّ الحوادث قد یطرقن اسحارا «۵» و قهرمان قضا سر او را که هنگام طفل «۶» از سر بزرگی در عرصه جهان نمی گنجید، رأد الضحی «۷» در میدان کوی، گوی چوکان لعب طفلان ساخت، و روزگار

از این کار سترگ، و جسارت بزرگ که ازو سرزد [۱] «کانه جاء برأس خاقان» «۸» سر [۲] سرافرازی و افتخار بچرخ دوار برافراخت. سروری که [۳] از سطوتش سلاطین «هند» و خوانین ترک تارک «۹» ترک «۱۰» و تارک [۴] بودند، سر بر سر سوء سریرت نهاد، و داوری که پادشاهان روی زمین به داوری «۱۱» رو بر زمین خدمتش

[۱]- یو، سر برزد.

[۲]- ط، که سر.

[۳]- ط، و سروری که.

[۴]- ط، -و.

(۱)- استعاره از خون.

(۲)- شمشیر.

(۳)- خون.

(۴)- خالص. روشن (ر ب).

(۵)- ای خفته و شادمان به آغاز شب همیشه بلاها سحرگاهان درمی آیند. (شعر از عدی بن زید. سندبادنامه مصحح احمد آتش ص ۸۸ از نهاییه الارب).

(۶)- آفتاب قریب غروب (ر ب).

(۷)- غایت چاشت (ر ب).

(۸)- اصل مثل:

ای (نازنده تر) ممن جاء برأس خاقان. و عبارت متن تحریفی است که عامه از این مثل کرده اند و این جمله را درباره سعید بن عمرو حوشی گفته اند که از جانب هشام بن عبد الملک به خاقان پادشاه ترکستان حمله برد و لشکر او را شکست داد و سر خاقان را برید و نزد هشام فرستاد (مجمع الامثال)

(۹)- رهاکننده.

(۱۰) - کلاه خود (برهان).

(۱۱) - تظلم. شکایت (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۸۳

می سودند، در راه «من فعل ما شاء لقی ما ساء» «۱» بر خاک خذلان افتاد. شرقی نژادی که شبانگهان ممالک «شام» را بممالیک [۱] مصری «۲» می بخشید، وقت طلوع شمس نهفته در رمس «۳» گردید «كَأَنَّ لَمْ تَغْنِ بِالْأَمْسِ» «۴» و ترک بخاری «۵» که باختر باختر افروز طالع فیروز، خورشید خاوری

را ذره ناچیز شمردی بلا تأخیر تا خبر شدن، آفتاب عمرش بزوال پیوست «بَدَلِ مَجَالَاتِهِ بِالْذَّمْسِ» «۶».

شعر [۲]

فیا ضباع کلی لحم امرئ طعمت باقی فریسته آساد هیجاء «۷» و یا خفافیش بشراکم فقد غربت و بالحجاب تورات وقت اضحاء
«۸» اگر چه غت «۹» و سمین «۱۰» و رت «۱۱» و ثمین «۱۲» هر ملک و دیار را از شال «۱۳» تا شالنگ «۱۴» و از خزف «۱۵» تا
زخرف «۱۶» و از زبرجد «۱۷» تا زبرجد و از

[۱]- ط، مملکت.

[۲]- ط، ندارد.

(۱)- هر که آن کند که خواهد بیند آنچه را که نخواهد (مجمع الامثال. امثال مولدین).

(۲)- ممالیک ج مملوک. و ممالیک مصر سلسله ای هستند از نژاد ترک یا چرکس که سالها بر مصر و شام حکومت می
کردند (طبقات سلاطین اسلام ص ۷۰-۷۵).

(۳)- گور (ر ب).

(۴)- گویا چنین نبوده دیروز. (از آیه ۲۵ سوره یونس).

(۵)- بخارایی، منسوب به بخارا

(۶)- مجالاه، مبارزه. دمس، پوشیده. مستور.

(۷)- پس ای کفتاران بخورید گوشت مردی را که نواله کرد باقی مانده شکار او را شیران نبرد.

(۸)- و ای شب پره ها مژده باد شما را پس غروب کرد (آفتاب) و در تاریکی فرورفت هنگام در آمدن به چاشتگاه.

(۹)- لاغر.

(اقرَب الموارِد).

(۱۰)- فربه. (اقرَب الموارِد).

(۱۱) - کهنه.

(۱۲) - بهادار.

(۱۳) - پارچه ای که دور کمر یا گردن پیچند. گلیمی کوچک و پشمین (حاشیه برهان مصحح دکتر معین).

(۱۴) - نوعی از گلیم که زیر فرش دوزند (آندراج از غیاث).

(۱۵) - سفال.

(۱۶) - زر (ر ب).

(۱۷) - جامه ایست از پشم سرخ (اقرب الموارد).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۸۴

حصیر «۱»

باریا «۲» تا حصیر «۳» و باریا «۴» در مکامن و مخازن «کلات» بی شریک و انباز انبار ساخت، و تکویر «۵» نکوترین اطراف «۶» از اطراف نموده تکاوس «۷» و تکویس «۸» اثاثه [۱] «کیکاوس» و احتیاز «۹» و اکتناز «۱۰» کنوز «دقیانوس» کرد، و اسباب تجمل را تا اسباب السماء «۱۱» فراهم آورده با اسباب «۱۲» طول امل «۱۳» بر هم بست، انجام کار، از دفائن و دفنی «۱۴» بمدفن جز کفن نبرد «ما أَعْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ» «۱۵» و از کشت و گشت این [۲] کهن کریاس «۱۶» غیر پیرهن کرباس و اصلش [۳] نگشت «سَيَصْلَى نَاراً ذَاتَ لَهَبٍ» «۱۷»، و شهباز دولتش در این و کر «۱۸» یأس نیارمیده رمیده شنقار «۱۹» شد، و همان قصه بدنامی قصه «۲۰» او و غصه روحانی غنه «۲۱» او آمد.

[۱]- ط، اسامه.

[۲]- ط، درین.

[۳]- ط، و اصل.

(۱)- بافته از هر چیزی. (ر ب) جامه با نقش. (از ر ب).

(۲)- چنین است در نسخ و در بعض حواشی خوش منظر معنی شده و صحیح باری است و (ری) بکسر اول و تشدید یا، دیدار نیکو. نیکو. (ر ب)

(۳)- بوریا (ر ب).

(۴)- بوریا (ر ب).

(۵)- فراهم آوردن (ر ب).

(۶)- ج طرف بکسر اول، مال نو (ر ب).

(۷)- تو بر تو شدن. بسیار بر هم نشستن. (ر ب).

(۸)- پر گردانیدن (ر ب).

(۹)- گرد آوردن (ر ب).

(۱۰)- در گنجینه نهادن

(۱۱) - نواحی آسمان (ر ب).

(۱۲) - ج سبب بفتح اول و دوم، رسن (ر ب).

(۱۳) - آرزوی دراز.

(۱۴) - نوعی از جامه های خط دار. (ر)

(ب).

(۱۵) - بی نیاز نکرد او را مال او و آنچه کسب کرد (آیه ۲ سوره مسد).

(۱۶) - دربار پادشاهان و امرا و اعیان. (برهان).

(۱۷) - زود است که درآید آتشی را زبانه دار (آیه ۳ سوره مسد).

(۱۸) - آشیانه (ر ب).

(۱۹) - شنغار، پرنده ای از جنس سیاه چشم شبیه به چرخ. (برهان)

(۲۰) - بهره. حصه (حواشی) مأخذی دیده نشد.

(۲۱) - قوت روزگذار (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۸۵

ما حال متجر مستبضع حقبا مسکا و قندا باوقار و امناء «۱» و یرکب البحر بیغی من مرابحها تحریا بین ارخاص و اغلاء «۲» یزجی الرخاء له طوعا جواریه علی الرخاء باجراء و ارساء «۳» و یشحن الفلک ممّا لیس یوجد فی قصر لقیصر او دار لداراء «۴» حتی ترائی له اعلام بلدته و ساحل یجتلی من طرف رثاء «۵» بینا کذاک اذا انکبت سفینته من نار صاعقه فی جوف ظلماء «۶» به فحوای «من کان لله کان الله له» «۷» تا از خدا جدا نبود خدا با او بود.

چون جدای «۸» رحمت را به جدای «۹» زحمت بدل کرده از حق آئب «۱۰» شد، و ضائع «۱۱» و حقائق «۱۲» دولت را ضایع و باطل کرد «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» «۱۳»، و نقش بی نقیش «۱۴» عمر نفیس را بدست خویش از صفحه هستی سترده سطر «۱۵» سطور «۱۶» دولت خود

(۱) - چگونه است حال بازرگانی که بضاعت می سازد باردانهایی را از مشک و قند به خروارها و من ها.

(۲) - و بدریا می رود و می طلبد از سودهای آن (حال) قصد کردن بین گرانی و ارزانی را.

(۳) - میراند باد نرم برای او از روی

فرمانبرداری کشتی های او را به نرمی، هنگام راندن و گاه لنگر انداختن.

(۴)- و پر می کند کشتی را از آنچه یافت نمی شود در کاخ قیصری یا خانه دارایی.

(۵)- تا آنکه نمودار شود برای او نشانه های شهر او و ساحلی که جلوه می کند و در دیده نیک نگرنده.

(۶)- در چنین حالی (به ناگاه) بروی در می افتد کشتی او از آتش درخشی در دل شب نیک تاریک.

(۷)- کسی که برای خداست خدا برای اوست (مآخذ حدیث مثنوی ص ۱۹ از کشف الاسرار).

(۸)- باران عام. دهش (رب).

(۹)- جذاء، ج جذوه پاره آتش (رب).

(۱۰)- بازگردنده (رب)

(۱۱)- ج وضعه، ده یک سود که سلطان گیرد (رب) مالیات.

(۱۲)- ج حقیبه، باردان.

(۱۳)- فراموش کردند خدا را پس فراموش کرد ایشان را (از آیه ۶۸ سوره توبه).

(۱۴)- همتا (رب).

(۱۵)- بریدن (رب).

(۱۶)- ج سطر بفتح اول و سکون دوم، رسته از هر چیزی (رب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۸۶

نمود [۱] «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ» [۲] «۱» و به ناهنجاری سجیحه «۲» شحیحه «۳»، و خیم «۴» وخیم، بتیغ تبتیغ «۵» انگیز خصم خونخوار به خواری کشته گشته از آن همه بهم «۶» و خیل و خول «۷» و خیلاء «۸» و خیالات، جز حسرت و خسرت «۹» با خود نبرد «أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى» «۱۰»، و از نبرد [۳] و رنج و مال «۱۱» و گنج بی رنج و مال، سوای کنج لحد نهزه «۱۲» و بهره ای نیافت «مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى» «۱۳»، و با الم الم «۱۴» الم، در آرز دراز،

عمر فانی بدرود نمود [۴]، و کاشته خویش را از مزروع دهر بدرود و این همه تعب و تغب «۱۵» و عنت «۱۶» و عتب «۱۷» عبث شد

أَنَّكَ لَا تَجْنِي مِنَ الشُّوكِ الْعَنْبِ «۱۸» كما قال الله عز اسمه «لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ» «۱۹».

[۱]- ط، نموده.

[۲]- یو، آیه را ندارد.

[۳]- یو، ندارد.

[۴]- ط، نمود.

(۱)- می سترد خدا آنچه را می خواهد (از آیه ۳۹ سوره رعد).

(۲)- سرشت (ر ب)

(۳)- بخیل (ر ب).

(۴)- خو (ر ب).

(۵)- در هیجان آمدن خون و غلبه کردن (ر ب).

(۶)- ج بهمه بضم اول و سکون دوم و فتح سوم، لشکر (ر ب).

(۷)- عطاهای الهی از نعمتها و بندگان و کنیزان (ر ب).

(۸)- کبر و بزرگ منشی (ر ب).

(۹)- زیان. (دیده نشد).

(۱۰)- آیا مر انسان راست آنچه آرزو می کند (آیه ۲۴ سوره نجم)

(۱۱)- از مصدر مالیدن.

(۱۲) - غنیمت (ر ب).

(۱۳) - کفایت نکرد از او مال او چون هلاک شد (از آیه ۱۱ سوره اللیل).

(۱۴) - گروه گروه (برهان).

(۱۵) - هلاکی (ر ب).

(۱۶) - سختی.

(۱۷) - سختی (ر ب).

(۱۸) - همانا تو از خار انگور نچینی. نظیر اصل بد نیکو نگرده ... (ر ک مجمع الامثال).

(۱۹) - همچنان که گفته است خدای عزیز باد نام او (برای هر مردی از ایشانست آنچه کسب کرده) (از آیه ۱۱ سوره نور).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۸۷

تولّی فما آثر المعدله و لا شکر الله اذ خوّلہ «۱» و صبّ علی الناس سوط العذاب کانّ الاله به وکله «۲» و حاز الجیوش و ادنی
الجبوش و صیرهم حوله

قنبله «۳» و ظنّ البرابر یحیی حمایه اذا نزلت نحوه معضله «۴» و انّ المتیّه لا تهتدی الیه اذا قصدت معقله «۵» فلما عتا و عدا طوره و حقّ علی الله ان یخذله «۶» رمته ید الدهر عن قوسه بسهم فما اخطأت مقتله «۷» رماه الزمان باحدائه و من حیث اخرجہ ادخله «۸» و لو شکر الله نعمائه لما برحت عنده مکمله «۹» و کانت تفاریق اذا اقبلت و لکنها ادبرت مجمله «۱۰» کذاک یکون انتقام الملیک اذا اخذ العبد مالا لیس لیس «۱۱»

(۱) - ولایت یافت پس برنگزید دادخواهی را و سپاس نگفت خدا را چون ملک داد او را.

(۲) - و ریخت (کوفت) بر مردمان تازیانه آزار را چنانکه گویا خدا بدان او را گمارده است.

(۳) - و فراهم آورد سپاهیان را و نزدیک ساخت گروه‌ها را (صحیح، احبوش) و گرداند آنان را پیرامون خود گروه گروه.

(۴) - و گمان کرد بربریها (افغانان) حمایت خواهند کرد پیرامون او را هرگاه فرودآید بسوی او کاری دشوار.

(۵) - و اینکه مرگ راه نمی برد بسوی او گاهی که قصد کند پناهگاه او را.

(۶) - پس چون سرکشی کرد و درگذشت حد خود را و واجب شد بر خدا اینکه خوار کند او را.

(۷) - افکند او را دست روزگار از کمان خود تیری پس خطا نکرد گشتنگاه او را.

(۸) - تیر زد او را زمانه بحوادث خود و از آنجا که برون آورده بود او را (خاک) درون کرد او را.

(۹) - و اگر سپاس گفته بود نعمتهای خدا را پیوسته نزد او بود (نعمتها) کامل.

(۱۰) - و بود (نعمتها) پراکنده گاهی که روی آورد و

لیکن پشت کرد یک بارگی.

(۱۱) - چنین است انتقام خدا گاهی که بگیرد بنده آنچه را که نیست از آن او.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۸۸

چون [۱] جناب «وصاف» [۱] را در آخر جلد پنجم تاریخ با مؤلف [۲] کتاب «کلیله و دمنه» در چند فقره تحدی «۲» اتفاق افتاده بود، این کمینه هم بمناسبت مقام تحدیٰ لهما بذکر چند عبارت می پردازد و بسته خاشاک را در برابر دسته سنبل و ریحان، و سلک خزف را با سمط «۳» لؤلؤ و مرجان جلوه گر می سازد

در ذکر آن [۳] کلمات وعظ اساسی مذیل باقتباس

در ذکر آن [۳] کلمات وعظ اساسی مذیل باقتباس

«هذا بيانٌ للنَّاسِ» [۴]. کیست که در باغ پرورد «۵» جهان گلبنی پرورد، و خار جفایش بر خلد «۶» نخلد، و خوان کامرانی گسترده و خون جگر به او رسد «۷» نرسد.

بنابراین دولت دنیا را به فلسفی صاحب خرد نخرد و پیرامون سرخ و زردش اگر بخون آغشته گردد نگردهد. «انَّ السَّيِّئَةَ فِيهَا تَرَكٌ مَا فِيهَا» [۸] [۴].

[۱]- نو، ط، از اینجا تا اول فصل آینده را ندارد.

[۲]- عت صاحب.

[۳]- عت، ط، ندارد.

[۴]- ط اضافه دارد: رباعی.

(۱) - شرف الدین عبد الله کاتب ملقب به وصاف الحضرة متخلص به شرف متولد ۶۶۳ هرق.

مؤلف کتاب تجزیه الامصار و تزجیه الاعصار مشهور به تاریخ وصاف و رک ح ۵ ص ۲۰

(۲) - برابری کردن در کاری و پیش خواندن خصم را و غلبه جستن (رب).

(۳) - رشته (رب).

(۴) - این بیانی است برای مردمان (از آیه ۱۳۲ سوره آل عمران).

(۵) - گل.

(۶) - دل (رب).

(۷) - حصه (برهان).

(۸) - همانا سلامت در

دنیا وا گذاشتن آنچه در دنیا است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۸۹

مطلب مطلب گر همه خود پادشهی است پیوسته سرانجام طلب روسیاهی است گر ماه شود طالب و مطلوبش مهر هر چند که کاسه پر کند باز تهی است نوع دیگر: صاحب توکل غم کلان و خرد نخورد و حریص هرگز صرفه از زد و برد نبرد. زخارف دنیا پیش دیده وران نمود نمود، و هیچ هوشیار قلاده تعلق زیور کرد «۱» نکرد، و تا سر به گریبان خمول نکشید پای رفعت بر سر بیض و سود نسود. تا قامت طاعت داس آسا خم نکرد از مزروع زندگی حاصل درود «۲» ندرود. به چاه ندامت افتاد آنکه عاقبت را بدیده دید ندید. در خسران ابد بماند آنکه در ریاست رسم داد نداد. «طوبی لمن سعی فی فکاک نفسه قبل ضیق الانفاس [۱]»

چون حاصل عمر تو فریبی و دمی است رو داد بکن گرت بهر دم ستمی است مغرور مشو به خود که اصل من و تو گردی و شراری و نسیمی و دمی است نوع دیگر: هر که عاقبت کار را نگریست عاقبت کار نگریست، و هر که نقد اعمال خود بسوخت «۳» بنار جحیم نسوخت، و هر که از راه انصاف بگردید شایسته رحمت نگردید، و هر که نقد علائق بسپرد «۴» طریق خذلان نسپرد.

[۱] - ط اضافه دارد: رباعی.

(۱) - گردن یا بن آن. (رب).

(۲) - ثنا. ستایش.

(۳) - سوختن.

سنجیدن (برهان ذیل سوخته).

(۴) - از دست داد.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۹۰

«طوبی لمن تجلی بالعفاف و رضی بالكفاف» «۱»

در مکتب عقل خود کتاب خود

باش در فکر سؤال حق جواب خود باش در پای حساب تا نمائی فردا زنهار امروز سر حساب خود باش نوع دیگر: حاصل سعادت برنگیری تا تخم نکوکاری نکاری، و رستگار [۱] نگردی تا پاس نفس داری «۲» نداری، و آبروی دارین «۳» می ندوزی تا اشک نیاز در راه باری نیاری. تا ترک هواجس «۴» نگویی با محبوب حقیقی رو به یاری نیاری، چون سر به گریبان عزلت کشی قفای خود از خجالت به خواری نخاری «۵». تا ضبط عنان نفس سرکش نکنی توسن تفوق به جاهی نجهانی، و تحصیل رضای حق با توانی «۶» نتوانی، و روی توجه بدهر دنی، عاقبت کار را گردانی نگردانی، و بلند نگردی تا خود را غبار راه قاصی «۷» و دانی «۸» ندانی.

«العاقل یضع نفسه فیرتفع و الجاهل یرفع نفسه فیضع» «۹»

نه در طلب سمور و نه اطلس باش در دیده اعتبار خار و خس باش خواهی که کنی سری ز منزل بیرون چون جاده پامال کس و ناکس باش نوع دیگر: عالم سر از زمین افتادگی مانند درختی که بر «۱۰» دارد بر ندارد، و عارف دلی را که بدرگاه معبود روی نیاز آرد نیاز آرد. جز ذکر حق اگر سنگ

[۱]- یو، ط رستگاری.

(۱)- خوشا بحال کسی که زیور پوشید به پارسایی و قناعت کرد بروز گذار از روزی (کلمات قصار).

ناسخ التواریخ جلد حالات علی علیه السلام. چاپ اول ص ۹۵۸.

(۲)- فرینده. (از رب)

(۳)- دنیا و آخرت.

(۴)- وسوسه ها.

(۵)- قفا خاریدن، کنایه از شرمنده شدن (آندراج از غیاث اللغات).

(۶)- سستی.

(۷)- دور.

(۸)- نزدیک.

(۹)- خردمند فرومی نهد نفس خود را

از مرتبه ای که دارد، پس بلند می شود، و نادان بالا می برد خود را، پس دون مرتبه می شود (کلمات قصار. ناسخ ص ۸۴۷).

(۱۰) - میوه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۹۱

بلایش بسرآید نسرآید و براه خطا از چین و فرنگ گریز آید، نگراید.

«انّ الدّنيا دار فناء و عناء و عبر و غیر» [۱] «۱»

دانی ز چه بی حجاب می خندد صبح افکنده ز رخ نقاب می خندد صبح این غمگده چون مقام خندیدن نیست بر خنده آفتاب می خندد صبح نوع دیگر: دنیاپرست تا از قید هستی نرسد گل مرادش نرسد، و تا پنجه طمع نتافت نور عزّت بر او نتافت. تا از علایقش نه دستار ماند و نه برد، بهره جاوید نبرد، و تا از شاخ بی برگی بر نخورد بکام دل بر نخورد.

«ثمره الحرص العناء و ثمره القناعه الغناء» «۲»

تا بسته این جهان پرتویری از بهر نجات خود مجو تدبیری اهل تجرید هم نباشند آزاد دارند ز نقش بوریا زنجیری نوع دیگر: انسان ساغر عافیت، تا خود را به گوشه گمنامی نکشد، نکشد «۳» و گوی سعادت از میدان تا دام علایق نبرد نبرد، و در راه سلوک تا زیر پای خود نباید «۴» نباید، و شاهد توفیقش چهره، تا کشف حجاب خودی ننماید ننماید، و نهال برخورداریش تا نوگل [۲] توکل بر نیارد، بر «۵» نیارد. «التوکل افضل عمل و الثّقه بالله اقوی امل» «۶».

[۱] - ط، اضافه دارد: رباعی.

[۲] - ط، از گل.

(۱) - همانا دنیا خانه نیستی و رنج و پندها و سختیهاست (کلمات قصار. ناسخ ص ۹۰۷)

(۲) - میوه آز رنج است و میوه قناعت بی نیازی است. (کلمات

قصار. ناسخ ص ۹۳۰).

(۳) - ننوشد.

(۴) - پاییدن، دیدن.

(۵) - میوه.

(۶) - توکل فاضل ترین عمل است و اطمینان به خدا قوی ترین آرزوست. (کلمات قصار. ناسخ ص ۸۵۸).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۹۲

ما را نه به نیست اختیار و نه بهست از هستی ذات اوست هر هست که هست هر نیست که هست شد همان هست که نیست هر هست که نیست شد همان نیست که هست نوع دیگر: سعادت‌مند آنکه راه رستگاری نوشت «۱»، و نامه رستگاری خود نوشت، و بساط تعلق دهر برچید، و از گلبن مقصود برچید، و دل از زال دنیا بر گرفت و دوشیزه سعادت بر گرفت، و از سر هوا برخاست و از دوحه «۲» توفیق برخواست. «حَبَّ الْمَالِ يَفْسِدُ الْمَالِ [۱]» «۳»

عارف بوجود خود چو بینا گردد هر چیز دلش خواست مهیا گردد دریاب حباب را که در بحر وجود پرداخت چو دل ز خویش دریا گردد نوع دیگر: هر کس که آشناست به دوست روی آشنا و بیگانه بدوست، و هر که را تجرد شیوه و زیست با عیش ابد زیست. هر که دین بدنیا فروخت نار جحیم بر خود فروخت. آنکه در آغاز کار بار ریاضت کشید در انجام آن جام راحت کشید.

هر که سنگ بی نیازی بر فلک می نازد، فلک به وجودش می نازد. هر که در راه صدق خرامد در هر دو جهان فاخر آمد. هر که هوای نفس را «۴» از دست «۵» شد پایان کار از دست شد «۶». هر که با قضا ستیزه کرد کمان کین برآستی با خود زه کرد.

«الرِّضَاءُ غِنَاءٌ وَ السَّخَطُ عِنَاءٌ [۲]» «۷»

[۱] - ط، اضافه

دارد: رباعی.

[۲]- ط، اضافه دارد: رباعی.

(۱)- سوم شخص ماضی از مصدر نوشتن، درنوردیدن (برهان).

(۲)- درخت بزرگ (رب).

(۳)- دوستی مال تباه می سازد نتیجه (عاقبت) را. (کلمات قصار. ناسخ ص ۹۳۷)

(۴)- برای هوای نفس. بخاطر هوا.

(۵)- مطیع (برهان).

(۶)- مضطرب شدن (برهان).

(۷)- خرسندی بی نیازی است و خشم گرفتن رنج است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۹۳

گر دامن همت ز جهان برچینی از نخل امید خویشتن برچینی بر روم اگر امیر و گر برچینی هر بذر که کشته ای همان برچینی نوع دیگر: ای شقیق شفیق میدان جاه را پرچاه میدان، و برقع ترفع از روی آرزو [۱] و هوس هوش پرداز پرداز [۲]، و هر [۳] یوم از نوم پندار بیدار باش، و پاس بساتین نشأتین «۱» بدار [۴]، و بد از نیک بیک نظر بی بطر بشناس، و به سپاس دادار دادآور عفو «۲» غفور قوی «۳» را قوی مشغول ساز، و ساز هوا و هواجس را یکباره به کناره نه، و با کرام باکرام و با خسان باحسان سلوک مسلوک دار، و از عهده نفس بدرای بدر آی، و لالی این سخنان «۴» سبحان پسند بسند حقیقت پیوند را مانند در در گوش کش، شاید در عوض از غوصگاه سعادت در نابی دریابی، و رخت راحت بمنزل رحب «۵» مراد، از ادناس «۶» ظاهری ظاهر و بری بری «اقل علی نساء بالادبار عنها [۵]» «۷»

هرکس که خداشناس شد آزاد است از نیک و بد زمانه دایم شاد است بر هستی خویش دل چه بندی چو حباب بنیاد وجودت
کره ای پرباد است

[۱]- یو، آرزوی

آز.

[۲]- ط، بردار.

[۳]- ط، هر.

[۴]- ط، دارد بدار.

[۵]- ط، اضافه دارد: رباعی.

(۱)- دنیا و آخرت.

(۲)- بسیار عفوکننده. (ر ب).

(۳)- ج قوه، نیرو.

(۴)- سحبان بن زفر بن ایاس وائلی از خطیبان مشهور عرب در جاهلیت و اسلام (م- ۵۴ هجری قمری) (الاعلام زرکلی).

(۵)- فراخ.

(۶)- ج دنس بفتح اول و کسر دوم، چرکناک.

(۷)- روآور به نفس خود به پشت کردن بدان (روآور به نفس مطمئنه خود به پشت کردن به نفس لوامه) (کلمات قصار. ناسخ ص ۸۷۳).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۹۴

نوع دیگر: ای برادر تو را در خلوت نفس خبیث نقش حبیب کی میسّر آید، و نوای حق را جز بینوای «۱» حق، کی میسر آید؟ و درم و دینار دنیا را بخرد بخرد ای نخرد، و بخرد و تجرّد کالای سعادت کونین بخرد. توشه جهانی اگر از قناعت توشه داری و «دارای» زمانی اگر همت بدر «۲» نفس داری بگماری که «انّ فی القنوع لغنی و انّ فی الحرص لعناء [۱]» «۳»

دنیا مطلب که رستگاری اینست عزّت مطلب که اصل خواری اینست گر مفلسی ار غنی که می باید رفت داری اینست اگر نداری اینست نوع دیگر: نهال دل از شاخ و برگ حرص و تاپاک [۲] «۴» تا پاک «۵» نکنی و ریشه نخل بخل از زمین طبع بی پاک پاک [۳] «۶» نکنی میوه آسایش نچینی، و اگر بچینی «۷» فغفور بچینه «۸» خوری [۴] دست نیالایی، از پیشانی شانی «۹» دهر [۵] بیشانی «۱۰» نه عبوسی بینی و نه چینی، و چون از [۶] خزّ و برد و حرّ «۱۱»

و برد «۱۲» جهان چشم پوشی آنچه از دم سردی «دی» دی «۱۳» دیدی فردا نه بینی. دم را مغتنم دان که دم دیگر نه چشم خواهدت ماند نه بینی «اشرف الغنی ترک المنی [۷]» «۱۴»

[۱]- ط، اضافه دارد: رباعی.

[۲]- ط، ناپاک.

[۳]- ط، تا پاک.

[۴]- ط، بخوری.

[۵]- ط، دهر مشانی ...

[۶]- ط، اضافه دارد:

خرد و بزرگ.

[۷]- ط، اضافه دارد رباعی.

(۱)- درویش.

(۲)- ط، بدره و ظاهرا: بدر- بر در.

(۳)- همانا در قناعت بی نیازیت و همانا در آرزنج است (کلمات قصار. ناسح. ص ۹۰۷).

(۴)- اضطراب و بی قراری (برهان).

(۵)- پیراسته.

(۶)- بکلی.

(۷)- منسوب به چین کاسه و ظرف که از چینی باشد.

(۸)- چینه، دانه که به مرغ دهند (برهان)

(۹) - دشمن.

(۱۰) - بی آزرَم. (لغت نامه از برهان).

(۱۱) - گرما.

(۱۲) - سرما.

(۱۳) - روز گذشته (برهان).

(۱۴) - شریف ترین توانگری ترک گفتن آرزوهاست (کلمات قصار. ناسخ) (ص ۸۸۹).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۹۵

ای خواجه که یافت عالم از تو تزیین وز رأی تو شد روی زمین خلد برین گردیده ز دارایی دنیاپوشی هرگز نخوری سکندری
«۱» در ره دین نوع دیگر: در تحصیل زاد اخروی دیر مکن و زود بکوش! و دین را بدنیا مده! و آن را بدین مفروش که مائده
اش مایه غرور است و نعمت رنگینش «اهون من متاع الغرور» «۲» «فَلَا تَعْرَنُّكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ» [۱] «۳»

غره چه شوی بمسکن و کاشانه؟ بر عمر که هست حاصلش افسانه همخانه صرصری چه افروزی شمع؟ بر رهگذر سیل چه
سازی خانه؟ نوع دیگر: عاقبت دولت پردلالش «۴»

تعب و عقبات عقاب عقبی در عقب. کاری آغاز کن که در انجامش جزای خیر که جزء اخیر عِلَّت تامه «۵» نجات است در کنارت نهند، و آخرت [۲] اجرت اجرت دهند. تابع فئه «۶» «كَلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ» «۷» مشوا!، و صورت حال را در آیینه خودبینی «ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» «۸» مبین!، و رخ از کعبه صدق «الیه ادعوا و الیه متاب» «۹» متاب!، و نفس را از مخالفت امر فرمانروای خطه کن «۱۰» نهی کن! و از غم مال و منال منال، و مال کار را بنگر! که «العیش یحلوا و یمز» «۱۱». الدنیا تغرّ و تضرّ و تمرّ» [۳] «۱۲»

[۱]- ط، اضافه دارد: رباعی.

[۲]- جز یو، و در آخرت.

[۳]- ط، اضافه دارد: رباعی.

(۱)- بسر در آمدن (از برهان).

(۲)- خوارتر از دنیا.

(۳)- پس نفریید البته شما را زندگانی دنیا و نفریید البته شما را به خدا، فریب دهنده (از آیه ۳۳ سوره سجده).

(۴)- دلالت ناز (رب) و ضمیر راجع به دنیاست.

(۵)- رک ح ۲ ص ۶۰۰.

(۶)- گروه.

(۷)- هرگاه روشن کند برای ایشان، راه روند در آن (از آیه ۱۹ سوره بقره) در وصف منافقانست.

(۸)- آنست آن زیان آشکارا (از آیه ۱۱ سوره حج).

(۹)- بسوی او می خوانم و بسوی اوست بازگشت (مأخوذ از آیه ۲۹ سوره رعد).

(۱۰)- اشاره است به آیه ۸۲ سوره یس.

(۱۱)- زندگانی شیرین است و تلخ. ناسخ: العیش یمز (کلمات قصار. ص ۸۵۳).

(۱۲) - دنيا مي فریب و زیان می رساند و می گذرد. (مجمع الامثال میدانی. کلمات علی علیه السلام).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه،

روزی دو سه دست برگشایند ترا اندر بد و نیک آزمایند ترا گرد تو فلک حصارى از آینه است تا هر چه کنی همان نمایند ترا نوع دیگر: گل و لای تناهی «۱» حوادث لا-یتناهی است، و تباهی «۲» به دولت موروث تباهی. دست «۳» گزیدن باعث پشت دست گزیدنست، و سروری کردن گردن به شمشیر خریدن. حرص و آز غایت غوایتست «۴» و قطع تعلق نهایت نهایت «۵».

غیابت الجبّ «۶» حبّ جاه عنایت «۷» باشد، و عنایت یزدان در دو جهان موجب غنایت «۸». سبکباران از سنگباران فتنه بر کنارند، و عاقبت گزینان از اکلیل سروری سرگردان «۹» «من قنع غنی» [۱] «۱۰»

ناداری این جهان ز دارایی به دلّ نمد از اطلس و دارایی «۱۱» به آسوده ز شغل هر دو عالم بودن صد ره ز سکندری و دارایی «۱۲» به نوع دیگر: از باغ شوم دهر غشوم «۱۳» و گلشن زمانه، گل خیری «۱۴» خیری که چید که آخر بجای گلش دست حسرت بر سر نزد [۲]؟ و از این سماط «۱۵»

[۱]- ط، اضافه دارد: رباعی.

[۲]- ط، نزنند.

(۱)- ج تنهیه بفتح اول و چهارم و سکون دوم و کسر سوم، آنجای از کرانه رودبار که آب در آن منتهی شود. (ر ب)

(۲)- تفاخر (ر ب).

(۳)- مسند.

(۴)- غوایه، گمراهی.

(۵)- خردمندی.

(۶)- تک چاه. (ر ب) عمق. نهایت.

(۷)- عنایت، رنج دیدن (ر ب).

(۸)- بی نیازی. (دیده نشد).

(۹)- اکلیل، تاج. سرگردان، روگردان. معرض.

(۱۰) - کسی که قناعت کرد بی نیاز شد (کلمات قصار ناسخ. ص ۹۹۳).

(۱۱) - نوعی پارچه.

(۱۲) - اسکندری کردن. بمانند اسکندر

(پادشاه معروف) بودن دارا (پادشاه معروف).

(۱۳) - ستمکار.

(۱۴) - گلی است به رنگهای گوناگون.

(از برهان).

(۱۵) - سفره (اقرب الموارد).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۹۷

پرشور، شاهد نوالی که بر لب رسانید که عاقبت انگشت ندامت بدنان نگزید؟. این ریاض ریاضت، ثمر وفا بر که کرد؟ و از آن اقتطاف برگ و بر که کرد؟. «این کسری و قیصر و تبع و حمیر» (۱). این من اذخر و اعتقل (۲) و جمع المال علی المال فاکثر» [۱] «۳».

آسوده کسی که در غم بیشی نیست در بند توانگری و درویشی نیست فارغ ز جهان و از غم خلق جهان با خویشتنش نیز سر خویشتی نیست نوع دیگر: اگر جم است اگر «جاماسب» (۴) که جام مرگ را در کشیدنی است، و اگر «دارا» است و اگر داری (۵) که داروی اجل را چشیدنی. هر شاه شهدر (۶) شاهد رحلت را نوشیدنی است، و هر جهانبان چشم جهان بین از جهان پوشیدنی. الحاصل عتبه عطب (۷) و فنا بوسیدنی است، و جسم بی بقا پوشیدنی است.

«انّ الدّنيا ظلّ الغمام و حلم المنام و الفرح الموصول بالغمّ و العسل المشوب بالسّم.

سَلَابَه النَّعْمِ اكَّالَه الْاِمَمِ جَلَابَه النَّعْمِ» [۲] «۸»

چون نیست بهر چه نیست جز باد بدست چون هست بهر چه هست نقصان و شکست انگار که هر چه هست در عالم نیست
پنـدار کـه هر چـه نیسـت در عـالم هسـت «۹»

[۱] - ط، اضافه دارد: رباعی.

[۲] - ط، اضافه دارد: رباعی.

(۱) - کجاست کسری و قیصر و کجاست تبع (لقب پادشاهان یمن). و حمیر. (قبیله ای به یمن)

(۲) - کجاست کسی که ذخیره نهاد و

بند نهاد (حبس کرد مال را).

(۳) - و نهاد مال را بر مال پس زیاد کرد (کلمات قصار. ناسخ ص ۸۹۵).

(۴) - در ادبیات ایران و عرب بلقب فرزانه و حکیم خوانده شده و بدو پیشگویی‌هایی نسبت داده اند (رجوع به همین کلمه در لغت نامه شود).

(۵) - عطار.

(۶) - دولتمند (ر ب).

(۷) - هلاکی. (ر ب).

(۸) - همانا دنیا سایه ابر، و خواب خفته، و شادمانی پیوسته بغم، و انگبین آمیخته بزهر است. برنده نعمت‌ها و خورنده ملت‌ها و کشنده عقوبت‌هاست (کلمات قصار. ناسخ. ص ۹۰۳).

(۹) - در گلستان ادب ص ۴۸ این رباعی را به شیخ نجم الدین کبری نسبت داده است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۹۸

هر چند طلای ناب را به زیبق مزابق «۱» نمودن خلاف رای زنیق «۲»، و سیم ساو «۳» را با مس و روی، روی اندود کردن منافی طبع انیق «۴» است، امّا پادشاه برخلاف امر «لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ» «۵» نحاس «۶» منحوس نحاس «۷» فوجی از اجانب را که آثار «قَدْ يَدَّتِ الْبُغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَ مَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ» «۸» اکبر «۹» از اکثر ایشان صدور می یافت بنقد سره سربازان روکش کرده ایشان را از ترس مترس «۱۰» پشت در دیوار دولت ساخته بود [۱]، «وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنَّ» «۱۱»، و در شب مزبور آن ادناس «۱۲» ناس. پاس سرا پرده عزّت می داشتند. [۲] صبحگاهان که جهان سر بریده خورشید را بر این طشت سیمگون گذاشت، و دامان افق از خون شفق رنگین، و چهره چرخ نیلوفری از پنجه آفتاب خونین شد، از سرّ کار واقف گشته

سر به خودسری و دست به غارتگری برافراشته [۳] از آنجا [۴] روانه اوطان خود شدند، و در حین ظهور این داهیه دهماء «۱۳»
«نصر الله میرزا» با شاهزادگان

[۱]- ط، بودند.

[۲]- یو، می داشت.

[۳]- عبارت یو. ط، از اینجا چنین است: دلیران قارن قرین نیز قارن و دارع بردع آن ماده گشته ایشان را پس نشانیده از پیش برداشته اند و در حین ...

[۴]- عت، از همان جا.

(۱)- اندود شده از جیوه (نف).

(۲)- استوار (ر ب).

(۳)- خالص.

(۴)- خوب.

(۵)- مگیرید همراز از جز خودتان (از آیه ۱۱۴ سوره آل عمران).

(۶)- مس.

(۷)- سرشت (ر ب).

(۸)- همانا آشکار شد دشمنی از دهنهای ایشان و آنچه پنهان می دارد سینه هایشان (از آیه ۱۱۴ سوره آل عمران).

(۹)- بزرگتر.

(۱۰)- چوب گنده که در پس در کوچه اندازند تا در گشوده نگردد (برهان).

(۱۱)- و همانا بودند مردانی از آدمیان که پناه می بردند به مردانی از جن (از آیه ۶ سوره جن).

(۱۲)- ج دنس، بفتح اول و کسر دوم، زشت خو. (ر ب).

(۱۳) - چنین است در نسخ. دهماء بمعنی.

سیاه و تیره است، ولی ظاهراً دهیاء باشد. داهیه دهیاء، بالای سخت (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۹۹

کامگار در قلعه «کلات» و «علی قلی خان» در «هرات» می بود. «علی قلی خان» بعد از وقوع این فتنه باقره «۱» باقره «۲» «ناقره لا خیر فی سهم زلج» «۳»، آهنگ «مشهد طوس» و در اوّل عوک و بوک «۴» فوجی فرستاده «کلات» را که مور از مور «۵» آن راه مرور نجستی تصرف نموده «نصر الله میرزا» با «شاهرخ میرزا» و «امام قلی

میرزا» جریده «۶» بجانب «مرو شاه‌یجان» «۷» فرار کردند. قوشچی «۸» شاهزاده «دوست محمد» نام چهچه ای «۹» بهله الله علیه «۱۰» که پیوسته بهله آسا «۱۱» دست خدمت بر کمر بسته چرخ مرادش از دست باز «۱۲» شاهزاده زقه «۱۳» خورد نوال «۱۴»، و طعمه یاب احسان می بود، ایشان را از فلاحت «کلاحت» بازگردانیده بارض اقدس آورد. «علی قلی خان» از اندیشه انتقال پادشاهی قدم «۱۵» و قدم «۱۶» کار را بدیده عاقبت بینی ندیده مکافات احسان ما تقدّم «۱۷» را بقدم «المجازات بالمساءات» «۱۸» پیش آمد، و برخلاف مضمون و «و لا تعدم من ابن عمک نصرا» «۱۹» «نصر الله میرزا» را در ارض اقدس، و شاهزاده اعظم «رضا قلی میرزا» را با شانزده تن دیگر از کلاله «۲۰»

(۱) - فتنه باقره، مزیل الفت، تفرقه انداز (ر ب).

(۲) - شکافنده.

(۳) - ناقره، بهدف رسیده. زلج السهم تزلیج لغزید. برای کسی مثل زنند که بخصم خود ظفر یابد.

(از مجمع الامثال).

(۴) - چیز. گویند اول عوک و بوک، اول چیزی. (ر ب).

(۵) - راه پا سپرده (ر ب).

(۶) - تنها.

(۷) - رک ح ۱۵ ص ۱۶۳.

(۸) - بازدار.

(۹) - مؤلف مجمل التواریخ نویسد: توپچی نصر الله میرزا بوده.

(مجمع التواریخ ص ۱۹).

(۱۰) - نفرین خدا بر او. (ر ب). کلمه بهله بمناسبت بهله فارسی استعمال شده رک ح بعد و ح ۲ ص ۲۹۱

(۱۱) - پوستی باشد که به اندام پنجه دست دوزند و میرشکاران بر دست کشند و چرخ و باز و شاهین را بدست گیرند (برهان).

(۱۲) - گشاده.

(۱۳) - زق بفتح اول و تشدید دوم، خورش دادن مرغ چوزه را بدهان (رب).

(۱۴) - عطا.

(ر ب).

(۱۵) - پیش پیش رفتگی (ر ب).

(۱۶) - پیشی در کار (ر ب)

(۱۷) - آنچه گذشته.

(۱۸) - بجای نیکی بدی کردن (مل).

(۱۹) - بازمدار از پسر عم خود یاری را. برای مراعات ذوی الارحام مثل زنند (مل).

(۲۰) - پسر عمو (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۰۰

مشکین کلالة و احفاد «۱» عمّ، با احفاد [۱] «۲» و احفاد «۳» عمّ «۴»، بلا- تأثر و غمّ در قلعه «کلات» در یک روز برای دو روزه سپنجی با سیف محتفد «۵» به محفد «۶» عدم فرستاد، و نوش نوشین عمرشان را آمیخته نیش ذباب سیف «۷» ساخت «اصابه ذباب لاذع» «۸» و آن نورستگان چمن زندگی را که حیای «۹» شرمشان آبروی مطر «۱۰» و شرم «۱۱» حیایشان صدره «۱۲» از سدره «۱۳» برتر بود، بی ترحم بزخم تیغ از پا درافکنند [۲]، و سلائل «۱۴» عزّت را با غرب «۱۵» سیف مسلول «۱۶» بزجر تمام سلول «۱۷» نموده برای فلزات «۱۸» دنیای دون، قطع افلاذ «۱۹» کبد کرد، و مثل «شفیت نفسی و جدعت انفی» «۲۰» را مستأنف «۲۱» گردانید، و در حقیقت این تخویش «۲۲» به خویش روا داشت «ربّ ابن عمّ لیس باین عمّ» «۲۳».

[۱]- یو، باحفاد.

[۲]- ط، بی ترحم بر زخم تیغ در افکنند.

(۱) - ج حفید، فرزندزاده (اقرّب الموارد).

(۲) - شتاب (ر ب).

(۳) - ج حقد بکسر اول، کینه.

(۴) - عام، فراوان.

(۵) - شمشیر زود برنده.

(اقرب الموارد).

(۶) - قصر سلطان. (رب).

(۷) - ذباب السیف، دم آن (اقرب الموارد).

(۸) - برای کسی که شری بزرگ بدو رسیده باشد و شنونده را برقت آرد، مثل زنند. (مجمع الامثال)

(۹) -

باران (ر ب).

(۱۰) - باران. (ر ب).

(۱۱) - درختی است (ر ب).

(۱۲) - صد بار.

(۱۳) - سدره المنتهی. درخت کناریست در آسمان هفتم بجانب راست عرش که منتهای اعمال مردم و نهایت رسیدن علم خلق از ملائکه و غیر ایشانست (ر ب).

(۱۴) - ج سلیل.

(۱۵) - تیزی (ر ب).

(۱۶) - برکشیده (ر ب).

(۱۷) - کشته (در تمام حواشی) مدرک یافت نشد.

(۱۸) - ج فلز، مقصود پولهای مسکوک است

(۱۹) - ج فلذه. بکسر اول و سکون دوم، پاره ای از جگر (ر ب).

(۲۰) - شفا دادم خود را و بریدم بینی خود را (مجمع الامثال).

(۲۱) - تازه.

(۲۲) - کم و اندک کردن (ر ب) نقصان.

(۲۳) - در مجمع الامثال آرد: برای آن دو معنی محتمل است، یکی شکایت از خویشان و دیگری اینکه کسی از بیگانه نیکویی به بیند چنانکه از خویشان خود (مجمع الامثال).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۰۱

اخاک اخاک انّ من لا أخاله کساع الی الهیجا بغیر سلاح «۱» و انّ ابن عمّ المرء فاعلم جناحه و هل ینهض البازی بغیر جناح «۲» و قضا بلسان حال شاهزادگان «و هو انطق من لسان المقال» «۳» این نکته می گفت و بر گوش زمانه این در می سفت.

إذا ما الدّهر جرّ علی اناس کلاکله اناخ بآخرینا «۴» فقل للشّامتین بنا افیقوا سیلقی الشّامتون کما لقینا «۵» و در حین هبوط اختر

حیات ایشان جناب شاهزاده خورشید طلعت «شاهرخ میرزا» هنوز کوكب «۶» بود و کوكب «۷» طالعش بقاطع «۸» نرسیده از آفت کوكب «۹» قاطع «۱۰» خصم محفوظ ماند «ان بیغ علیک قومک لا بیغ علیک القمر» «۱۱»

(۱) - ملازم برادر

خویش باش! همانا کسی که برادر ندارد همچون کسی است که به جنگ شتابد بی ساز جنگ.

(۲) - و پسر عموی مرد پس بدان (بمانند) بال اوست و آیا برمی خیزد باز بدون بال. (ابیات از مسکین دارمی. جامع الشواهد).

(۳) - و آن گویاتراست از زبان گفتار.

(۴) - این دو بیت در جامع الشواهد بنام فروه بن مسیک صحابی ضبط شده و ابیات قبل و بعد آن نیز آمده است (ذیل فما ان طبنا... لیکن در عیون الاخبار ابن قتیبه (طبع دار الکتب ج ۳ ص ۱۱۴) این دو بیت بفرزدق است منسوبست. اما در دیوان فرزدق دیده نشد. کلاکل، جمع کلکل بفتح اول و سوم و سکون دوم، جای تنگ بند اسب است و استعاره برای غیر اسب نیز آید (لسان العرب) اناخه، خواباندن شتر.

(۵) - این دو بیت در جامع الشواهد بنام فروه بن مسیک صحابی ضبط شده و ابیات قبل و بعد آن نیز آمده است (ذیل فما ان طبنا... لیکن در عیون الاخبار ابن قتیبه (طبع دار الکتب ج ۳ ص ۱۱۴) این دو بیت بفرزدق است منسوبست. اما در دیوان فرزدق دیده نشد. کلاکل، جمع کلکل بفتح اول و سوم و سکون دوم، جای تنگ بند اسب است و استعاره برای غیر اسب نیز آید (لسان العرب) اناخه، خواباندن شتر.

(۶) - کودک نزدیک بلوغ رسیده. (رب).

(۷) - ستاره.

(۸) - قاطع آن ستاره باشد که در استخراج کمیت عمر دلیل بر قطع عمر بود (رک التفهیم ص ۵۲۲).

(۹) - تیغ (رب).

(۱۰) - برنده.

(۱۱) - اگر قوم تو ترا ستم کنند ماه بر تو ستم نکند. و وجه

مثل، شرطی است که بنی ثعلبه بر طلوع آفتاب به بامداد شب چهاردهم کردند (رک مجمع الامثال).

در بیان سلطنت علی شاه و انجام کار آن جاهل مغرور

در بیان سلطنت علی شاه و انجام کار آن جاهل مغرور

«لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ» «۱». «علی قلی خان» بعد از تسخیر «کلات» و انجام کار شاهزادگان، در «مشهد طوس» بر اورنگ خلافت علیاء «۲» «وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا» «۳» جلوس نموده صکوک «۴» و سکک «۵» سلطنت باسم خود رائج ساخت، و به «علی شاه» اشتهار یافت، و نخست از غلیان عشق می، ثانی غیلان «۶» و دیو نفسش شیفته الفت پری رویان گشت، و از ندامت منادمت «۷» ذاهل «۸» و به مداومت مدام «۹» و عیش مدام مایل شد. خمر حرام را در حریم حلال «۱۰» دائر ساخت، و در وثاق «۱۱» مشتق «۱۲» و رواق مزوق «۱۳» و سرای مرووق «۱۴» بتجرع رحیق «۱۵» مرووق «۱۶» و عتیق «۱۷» معتق «۱۸» و صهباء «۱۹» مصفوق «۲۰» پرداخت، و از خروس «۲۱» و بط «۲۲» باده صافی تر از چشم خروس و بط درکشید، و می ارغوانی

(۱) - و خدای راست پادشاهی آسمانها و زمین و بدو بازمی گردد کارها (از آیه ۵ سوره حدید)،

(۲) - بلند (رب)

(۳) - و بالا بردیم او را به جایی بلند (آیه ۵۸ سوره مریم).

(۴) - ج صک، چک.

(۵) - ج سکه.

(۶) - ج غول.

(۷) - بمجلس شراب نشستن (رب).

(۸) - غافل.

(۹) - شراب.

(۱۰) - ج حله، مجلس. (رب)

(۱۱) - و بفتح و ضم اول نیز ضبط شده. خانه (غیاث اللغات).

(۱۲) - آراسته. (رب)

(۱۳) - آراسته (رب).

(۱۴) - رواق دار.

(۱۵) -

شراب.

(۱۶) - صاف و روشن شده (ر ب).

(۱۷) - می سیکمی (ر ب).

(۱۸) - کهنه (ر ب).

(۱۹) - شراب.

(۲۰) - صاف شده (از ر ب)

(۲۱) - ج خرس بفتح اول و سکون دوم، خم (ر ب).

(۲۲) - صراحی شراب که بصورت مرغابی ساخته باشند (برهان)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۰۳

از غوانی «۱» گرفته با جماهره «۲»، جمهوری «۳» و از اقداح «۴» رحراح «۵» راح «۶» رعراع «۷» نوشید، و در گلستان بر روی زنبق و یاسمین با گلرخان سیمین زنبق «۸» زد، و با امّ زنبق «۹» و بنت الکرّم «۱۰» بزم معاشرت گرم کرد، و باحسان «۱۱» رائق «۱۲» مباشر شرب رحیق [۱] «۱۳» رائق «۱۴» گشته غلامان مراهق «۱۵» را به مناهی «۱۶» مکلف گردانید، و رواح «۱۷» و صباح را باعتناق «۱۸» صباح «۱۹» و اغتباق «۲۰» و اصطباح «۲۱» گذرانید.

الحاصل از باد هوا «۲۲» خاک بر چشم بصیرت انباشته آب «۲۳» دولت را در کار آتش سیّال «۲۴»، و گرد حاصل نام و ننگ را به بی حاصل از صحبت غانیه [۲] اوّل

[۱] - یو، ط: رهیق.

[۲] - ط، اضافه دارد: و عانیه.

(۱) - ج غانیه، زنی که بی نیاز باشد به خوبی خود از پیرایه (ر ب).

(۲) - گروهها.

(۳) - شرابی است مسکر، یا نبیذ انگور که سه سال بر وی گذشته باشد (ر ب).

(۴) - ج قدح.

(۵) - فراخ نزدیک تک (ر ب).

(۶) - می (ر ب).

(۷) - چنین است در نسخ، رعراع، راست قامت. شاید رجراج، پالوده. (از ر ب).

(۸) - زنبق رستنی است و آن را گلی خوشبو. (اقرب الموارد). سوسن آزاد (آندراج) اما زنبق

در جمله زنبق زدن ظاهرا غلط است و صحیح آن زنبقه است بمعنی مزمار.

(۹) - می (ر ب).

(۱۰) - ابنه الکرّم. خمر، شراب (ثمار القلوب ص ۲۱۶).

(۱۱) - ج حسین، نیکو صورت (ر ب).

(۱۲) - خوب روی (ر ب).

(۱۳) - می یا خوش ترین و بهترین آن یا خالص بی آمیغ (ر ب).

(۱۴) - خالص و بی آمیغ. (ر ب).

(۱۵) - نزدیک به بلوغ (ر ب).

(۱۶) - آنچه از آن نهی شده.

(۱۷) - شامگاه.

(۱۸) - دست در گردن در آوردن.

(۱۹) - ج صبیح، خوب رو.

(۲۰) - شراب شبانگاهی خوردن (ر ب).

(۲۱) - صبحی کردن (ر ب). شراب بامدادی خوردن.

(۲۲) - هوس.

(۲۳) - آبرو. رونق.

(۲۴) - شراب انگوری لعل فام (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۰۴

عاینه «۱» «بَرِيحٍ صَرَصِرٍ عَائِيَه» «۲» در داد، و مایه سلطنت را به بی مزگی در مزّه «۳» و مزّه «۴» و نطله «۵» ناطل «۶» باطل نمود، و بخيال «بالاحسان تملك القلوب و تسترق الرقاب» «۷»، ابواب کنوز «نادری» را بدست بی پروایی و نادرایی «۸» گشوده از نادانی به ادانی و اقصای و ادوان و اشراف در صدد تبذیر و اسراف در آمد [۱] و کرورهای نقد مسکوک سره را نقدا فی

المجلس در اندک روزی بر قهقرات «۹» و خناسر «۱۰» مبدّر «۱۱» و مدلول «إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ» «۱۲» را سکه برزد کرد، و بهمتی که بر او تهمت بود جواهر اغلی «۱۳» و لالی اغلی [۲] را بجای سنگ و سفال، بر سفال «۱۴» سفال «۱۵» برافشاند، و زبان زمانه در اتلاف نکومنظران «وُجُوهُ يَوْمئِذٍ نَاضِرَةٌ» «۱۶» یعنی نضار «۱۷»، و سفید رویان خجسته سیمای و سیم «۱۸» یعنی سیم بر، کنوز و مخازن بفسوس «ما اسرع

[۱]- نو، ط، اضافه دارد: به هوای ان عطاء المال قنيه و ان امساکه فتنه.

[۲]- نو، ط، جواهر اعلى و لآلى اعلى.

(۱)- بیشتر هر چیزی (رب).

(۲)- باد تند بسیار سرد (از آیه ۶ سوره الحاقه)

(۳)- می خوش مزه.

(۴)- می ترش (رب).

(۵)- یک آشام. (رب) جرعه (اقراب الموارد).

(۶)- خمر (رب).

(۷)- به نیکویی دلها به تملک درمی آید و گردنها دزدیده می شود (به اطاعت درمی آید) (کلمات قصار ناسخ. ص ۹۲۳-۹۲۴).

(۸)- ضرورت نداشتن (برهان).

(۹)- الکرام العظام، (حاشیه مل و میج) در قوامیس چنین معنی یافت نشد.

(۱۰)- اهل خیانت (رب).

(۱۱)- اسراف شده. صرف شده.

(۱۲)- همانا تذرکنندگان برادران شیطانهايند (از آیه ۲۹ سوره اسراء).

(۱۳)- گران بهاتر.

(۱۴)- ج سفله بکسر اول و سکون دوم ناکس (رب).

(۱۵) - ج سافل. پست.

(۱۶) - روهایی در آن روز برافروخته است (آیه ۲۲ سوره القیامه).

(۱۷) - زر (رب).

(۱۸) - زیبا (رب).

(۱۹) - فضا، آنچه پراکنده شود از چیزی (اقرب الموارد).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۰۵

ناصر دهر نذل [۱] «۱» او را در ترک این بذل بلسان حال ندای «من الندامه [۲] لا ترى الندامه» در داده می گفت که

شعر [۳]

انعم بتخفيف ما اسديت من نعم فكثرة الضوء الضوء يغشى ناظر المقل «۲» و سروش قضا اخبار «ما عندكم ينفذ» «و ما انتم له
بخازنين» «۳» بر دهن او القا کرده می شنواید:

اما ترى الدهن في المصباح يطفئه ان زاد و القطر يؤذي النبت ان داما «۴» او بیشتر گوش چشم را

کر [۴] و چشم گوش را کور می ساخت، و مال و ممالک معمور را چون گنج به خراباتیان «۵» می بخشید، و خزائن را که به آتش زر [۵] «۶» و آب گوهر مشحون بود بیاد دستی بر خاک «۷» تیره می ریخت، و فضّه «۸» را چون قضّه «۹» و ابریز [۶] «۱۰» را بجای ارزیز «۱۱» و تبر «۱۲» را به بهای صفر «۱۳» صرف «۱۴»

[۱]- ط، نذال.

[۲]- یو، بدامه.

[۳]- ط، ندارد.

[۴]- ط، کر کرد.

[۵]- عت، نو آتش زرد آب.

[۶]- ط، ذاهب بریز. ط ذهب بریز.

(۱)- فرومایه (ر ب).

(۲)- اسداء، نیکویی کردن. ناظر، مردمک چشم. مقل جمع مقله بضم اول و سکون دوم، سپیدی و سیاهی چشم.

(۳)- آنچه نبرد شماسست نابود می شود. و نیستید شما آن را خزانه داران (از آیه ۲۲ سوره حجر و ۹۸ سوره نحل).

(۴)- نمی بینی روغن اگر در چراغ بسیار شود آن را خاموش می سازد و باران اگر پیوسته باشد آزار می رساند رستنی را.

(۵)- ج خراباتی. شراب باره. قمار باره. (از برهان).

(۶)- اضافه تشبیهی.

(۷)- باد دستی، اسراف (برهان) و در این عبارت چهار عنصر را جمع کرده است.

(۸)- سیم.

(۹)- آنچه شکسته و ریزه گردد از سنگریزه. (ر ب).

(۱۰)- ذهب ابریز، زر خالص.

(۱۱) - قلعی باشد و بعربی رصاص خوانند (برهان).

(۱۲) - زر نامسکوک یا زر و سیم (اقرب الموارد).

(۱۳) - روی.

(۱۴) - خالص.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۰۶

صرف می کرد، تا آنکه کنوز سوخته «۱» را به آتش اتلاف سوخته ساخت، و خزانه عامره را خرابه غامره [۱] کرد، و مخازن
مزنّره «۲» را

از دنایر مدنره «۳» و دراهم مدرهمه «۴» و قناطر «۵» مقنطره «۶» پرداخت «اترب فندح» [۲] «۷»

الله الله که تلف کرد که اندوخته بود «۸».

اگر چه ابلق کامرانی را بی باکانه در عرصه روزگار تاخت، اما آخر الامر رخس را بر آخور سنگین «۹» بست. چون بقضاء الله، لا-حول و لا-قوه الا بالله، «۱۰» یک حول «۱۱»، و «اوقات السیرور خلسه [۳]» «۱۲»، از مدت سلطنتش سپری شد، و دولتش به اشاره «و سیرى الله عملمکم» «۱۳» هدف سهام چرخ سپری «۱۴» «ابراهیم خان» برادر کهن او که اقبالش از فحوای «و لقد آتینا إبراهیم رُشدَه» «۱۵» بهره داشت

[۱]- ط، غابره.

[۲]- یو، اضافه دارد: ع.

[۳]- ط، اضافه دارد، حول.

(۱)- سنجیده.

(۲)- بزرگ، در منتهی الارب آرد: امرأه مزتره، دراز بالا تن دار.

(۳)- دینار مدنر، دینار سکه زده (رب).

(۴)- فراوان انباشته، درهم الرجل علی المجهول، اکثرت دراهمه فهو مدرهم (اقرّب الموارد).

(۵)- ج قنطار. رجوع به فرهنگ لغات شود

(۶)- مکمل (رب).

(۷)- اتراب، استغنا بود چنانکه مال کسی از بسیاری نزد وی چون خاک نماید و ندح، وسعت باشد، برای بی نیاز مسرف مثل زند (مجمع الامثال).

(۸)-

دل بسی خون بکف آورد ولی دیده بریخت الله الله ...

(حافظ مصحح قزوینی ص ۱۴۳).

(۹) - آخر سنگین، آخری که در آن کاه و علف نباشد (برهان).

(۱۰) - نیست توانایی و نه نیرومندی جز به (یاری) پروردگار.

(۱۱) - سال.

(۱۲) - اوقات شادمانی زود گذر است (کلمات قصار ناسخ ص ۸۶۹).

(۱۳) - و زودا که بیند خدا کردار شما را (از آیه ۹۵ سوره توبه).

(۱۴) - سپر شکل.

(۱۵) - و همانا دادیم ابراهیم را رشد او را (از آیه ۵۲ سوره انبیاء).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۰۷

برشادت شهره، بمصداق «لا یجمع سیفان فی غمد» «۱»، مانند تیغ از غلاف برآمده بتقدیر داور به برادر آویخت، و در محال «سلطانیه» فیما بین مواقعه «۲» واقع شد.

از آنجا که از گلزار دهر دو رنگ جز گل قحبه «۳» نروید و بر ثبات او اعتمادی نباشد، بعضی از لشکریان «علیشاه» که به دلالت با دلالت «۴» «هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَا يَبْلَى» «۵» ماده ضلالت و بادی «۶» افساد و مهیج دواعی استبداد او شده بودند، چون گروه لکام «۷» و از مشرب بی باکی [۱] آب بی لگام خورده بودند، خاک بر فرق حمیت افشاند تیزتر از آتش بسان باد پراکنده شده تمام با عدت و عدت از مساعدت مباحثت جستند «كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ» «۸». «علیشاه» که طالب راه باطل شده بود طالع منقلب را عاطل یافته بعد از آنکه کار از دست رفت به خود بازآمده خروش «اکلتم تمری و عصیتم امری» «۹» و شربت خمری و فسدم امری» «۱۰» از درون دل برکشید

[۱] - یو، اضافه دارد: کالفلا و فی الفلا.

(۱) - دو شمشیر در یک نیام فراهم نیاید. (از مجمع الامثال).

(۲) - نبرد.

(۳) - گل دو روی. گل رعنا و آن گلی است که بیرون آن زرد و درون آن سرخ می باشد و عربان ورد الفجار می گویند به تشدید جیم (برهان).

(۴) - خواری (رب).

(۵) - آیا راهنمایی کنم ترا بر درخت جاودانی و پادشاهی که کهنه نمی شود

(از آیه ۱۱۸ سوره طه).

(۶) - آغاز کننده.

(۷) - بی ادب و بی شرم و بی حیا (برهان). (بودند) حذف فعل بدون قرینه.

(۸) - چون مثل شیطان که گفت انسان را کافر شو پس چون کافر شد گفت همانا من بیزارم از تو همانا من می ترسم خدا را که پروردگار جهانیانست (آیه ۱۶ سوره حشر).

(۹) - خرمای مرا خوردید و فرمان مرا گردن نگذاردید. گفته عبد الله بن زبیر است باصحاب خود هنگامی که او را برابر حجاج تنها گذاشتند. (رک مجمع الامثال).

(۱۰) - شراب مرا خوردید و کار مرا تباه کردید.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۰۸

«كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ» «۱»، یکران «۲» بجانب «طهران» راند. گماشتگان «ابراهیم خان» او را در آنجا در قَد «۳» و قید کشیده «۴» فِضَادُوار از بیشتر خنجر، مردم دیده کحلی «۵» او را در منظر حملاق «۶»، رگ اکحل «۷» زده مکتحل «۸» ساختند، و معنی «وَ كَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا» «۹» بر او معاین «۱۰» گردید.

در بیان جلوس شاهرخ میرزا در خراسان بتأیید مالک الملک مطلق

در بیان جلوس شاهرخ میرزا در خراسان بتأیید مالک الملک مطلق

«الآن حَصَّحَصَ الْحَقُّ» «۱۱». به نحوی که سبق ذکر یافت، و «قَدْ قَصَّصْنَا هُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ» «۱۲» بعد از آنکه اولاد خاقان مغفور از بی وفایی اخوان خَوَان «۱۳» و اعوان عوان «۱۴» باصلات «۱۵» اصلات «۱۶»، قطع رشته حیات شده آن شمل «۱۷»

(۱) - چون کسی که از راه بیرون برده باشند او را شیطانها در زمین حیران (از آیه ۷۰ سوره انعام).

(۲) - اسب اصیل و خوب و سرآمد را گویند ... (برهان).

(۳) - دوال از پوست دباغت نشده که اسیر را بدان بندند (اقرب)

الموارد).

(۴) - رگ زن.

(۵) - سرمه کشیده.

(۶) - گرداگرد چشم از اندرون که به سرمه سیاه گردد. (ر ب).

(۷) - رگ میانگی دست که آن را رگ هفت اندام و میزان البدن گویند یا آن رگ حیاتست (ر ب).

و رگ اکحل زدن را برای دیده، استعاره از برون آوردن و کور کردن آورده است.

(۸) - سرمه کشیده.

(۹) - و همچنین ولایت می دهیم بعض ستمکاران را بر بعضی (از آیه ۱۲۹ سوره انعام).

(۱۰) - مشاهد. (ر ب).

(۱۱) - اکنون آشکار شد حق (از آیه ۵۱ سوره یوسف).

(۱۲) - همانا داستان کردیم آنها را بر تو از پیش (از آیه ۱۶۲ سوره نساء).

(۱۳) - ج خائن. (ر ب).

(۱۴) - آنچه میانه باشد به سال و جنگ (کنز اللغات).

(۱۵) - شمشیر آهیختن (ر ب).

(۱۶) - ج صلت بفتح اول و سکون دوم، شمشیر زدوده بران و برهنه (ر ب).

(۱۷) - گروه (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۰۹

مشمول «۱» خجسته شمائل، مشمول مشمل «۲» جفا گشتند، و از طیانچه دولت «۳» و دولت «۴» دولت «۵» دولت نادری را بر چهره عارض شد. «علیشاه» شاهزاده پاک گوهر «شاهرخ میرزا» را در ارک مشهد مقدس چون گوهر در کنج مخفی، و خبر قتل او را منتشر گردانیدند.

وقد هدّبه التّائبات و أنّما صفا الذهب الابریز من قبل السّبک [۱] «۶» اما [۲] فی نبیّ الله یوسف اسوه لمثله [۳] محبوسا علی

الظلم و الافك «٧» اقام جميل الصبر في السجين برهه فافضى له الصبر الجميل الى الملك «٨» چون بنفور «٩» دولت، نفير
حسرت از جان «عليشاه» بر آمد، نوبت شوكت

[١]- ط، يو

قبله بالسبک.

[۲]- نسخ، ایا.

[۳]- چنین است در متجاوز از ۱۲ نسخه و چنانکه مشهود است وزن بیت درست نیست. ظاهراً فعل در مصراع اول بیت نخست (هدبتک) بصیغه مخاطب بوده است و این کلمه هم (لمثلک) است، و مؤلف فعل را از صیغه خطاب به غایب برگردانده است و ضمیر (لمثل) را هم برای مطابقت با فعل، غائب آورده و از ضایع شدن وزن غفلت داشته است.

(۱)- مرد خوش خوی (ر ب).

(۲)- شمشیر کوتاه که به جامه پیوشند آن را (ر ب).

(۳)- واگردیدن زمانه (ر ب).

(۴)- دوله، سختی و بلا (ر ب).

(۵)- دو طپانچه.

(۶)- و همانا پاکیزه کرد او را مصیبتها و همانا پاکیزه شدن زر خالص از جهت گداختن است.

(۷)- در (زندانی شدن) پیغمبر خدا یوسف تسلیتی است برای مانند وی که زندانی شده است به ستم و دروغ.

(۸)- در زندان لختی شکیبایی نیکو کرد پس آن شکیبایی نیکو ویرا به پادشاهی کشانید.

(۹)- دور گردیدن. (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۱۰

در فراز بام نام «ابراهیم خان» بلند آوا گشت. خوانین و رؤسای ایلات و عموم اهالی خراسان متفحص مفحص «۱» جلالت گشته آن فرخ «۲» فرّخ رخ فرهاد «۳» بخت همای سعادت را که سجائل «۴» سخا از سجایای خجسته اش ظاهر بود از آشیان ارک برگرفته هر چند شاهزاده از قبول سلطنت استنکار «۵» و استنکاف و عن صمیم القلب از قلب «۶» اعتذارت استیکاف «۷» کرد، ایشان در مبالغه مغالبه «۸» نموده در آستانه مقدسه بعهد و یمین یمین «۹» متابعت و مبیعت در دادند.

شاهزاده ناچار متقلد امر «۱۰» سلطنت

گشته در هشتم شهر شوال سنه احدی و ستین و مائه بعد الالف «۱۱» در ارض میمنت مألوف، بر اورنگ سلطنت موروثی جلوس و دلها را به نشاط و انبساط مأنوس نمود. وجود مطهرش مظهر آیات «وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ» «۱۲» آمد، و هاتف رحمت به دلهای پژمرده مژده رسان «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» [۱] «۱۳». پادشاهیش جیره «۱۴» جروح «۱۵» جبر سلف شد، و از دولتش اضداد مختلف مؤتلف. از هبوب «۱۶» نسیم الطافش «وَالنَّجْمِ وَالشَّجَرِ يَسْجُدَانِ» «۱۷»

[۱]- ط، لکل عسر یسرا.

(۱)- خانه مرغ سنگخوار. (ر ب). آشیانه

(۲)- جوجه.

(۳)- غالب.

(۴)- نشانه ها (تمام نسخ). در فرهنگ ها دیده نشد، ظاهراً مخائل ج مخیله.

(۵)- انکار داشتن.

(۶)- ج قلیب، چاه.

(۷)- دست شستن چکانیدن خواستن (ر ب)

(۸)- غلبه کردن بر کسی (ر ب).

(۹)- دست راست.

(۱۰)- عهده دار.

(۱۱)- ۱۱۶۱ ه. ق.

(۱۲)- و نگردانید آن را خدا مگر مژده. (از آیه ۱۲۲ سوره آل عمران).

(۱۳)- همانا با دشواری آسانست (آیه ۶ سوره انشراح).

(۱۴)- چوبها که بدان استخوان شکسته را بندند (ر ب).

(۱۵) - ج جرح.

(۱۶) - وزیدن.

(۱۷) - و ستاره و گیاه سجده می کنند (آیه ۵ سوره الرحمن).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۱۱

و در دار الضرب ضروب «۱» احسانش الشمس و القمر عسجدان «۲». با آنکه بیاض عارض کافورگونش از سواد خط مشکین مخطط نگشته بود «۳» برای اصلاح ریش «۴» دلها حاوی محاسن شمیم «۵» و تاریخ جلوس مرغوشش «۶» «سلطان اعظم» «۷» است.

ذکر جلوس ابراهیم خان در تبریز به اغوای مفسدین خناس

ذکر جلوس ابراهیم خان در تبریز به اغوای مفسدین خناس

«و تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا

اری الدنیا و زخرفها ککأس تدور علی اناس من اناس « ۹ » فلا یبقی علی احد کما لا یدوم بقائها فی کفّ حاس « ۱۰ » ابراهیم خان بعد از استماع خبر جلوس شاهرخی در هفدهم ذوالحجه آن سال در « آذربایجان » بجای برادر چون « ابراهیم » بر آذر « ۱۱ » نشست، و بر وساده « ۱۲ » تسوّد « ۱۳ » توّسد « ۱۴ » جسته مسند قرب الوساد و طول السواد « ۱۵ » را عرض داد « ۱۶ »،

(۱) - انواع.

(۲) - آفتاب و ماه دو (پاره) زرنند.

(۳) - یعنی ریش بر نیاورده بود.

(۴) - زخم.

(۵) - خوی های نیکو.

(۶) - مبارک (ر ب).

(۷) - ۱۱۶۱ ه ق.

(۸) - و این روزهاست می گردانیم آن را میان مردمان (از آیه ۱۳۴ سوره آل عمران).

(۹) - می بینم دنیا و زیورهای آن را همچون کاسه ای که می گردد از مردمی به مردمی.

(۱۰) - پس نمی باید (دنیا) بر کسی چنانکه همیشگی نیست ماندن آن (کاسه) در دست چشیده ای.

(۱۱) - اشاره است به داستان آتش افروختن نمرود برای سوزاندن ابراهیم (ع) و افکندن ابراهیم را در آن آتش.

(۱۲) - تکیه جای. (ر ب)

(۱۳) - بزرگ گشتن (اقرب الموارد).

(۱۴) - بالین گردانیدن (ر ب).

(۱۵) - برای امری که صاحب خود را در مکروه اندازد مثل زنند (مجمع الامثال)

(۱۶) - گسترانید.

«الدّبران تلو الثّریّا و لا- خیر فی دال الدّبران» «۱». و او مرد محتال چرب زبان بود و له رأی فاتر و غدر حاضر «۲» و «کلام کالعسل و فعل کالاسل» «۳» و «لسان من رطب و ید من خشب» «۴»، گلاب احسانش گلاب، و جبابش «۵» بی بقاتر از جباب، و شراب مواعیدش «اغرّ»

من سراب». «۶» نسائم «۷» رأفتش سمائم الشمائم «۸»، و سایه عنایتش «مقناه ریاحها السمائم» «۹». و لود الوعد عاقر الانجاز «۱۰» صلب التحف لئن الاعجاز «۱۱». منهله «جرف منهال» و سخائه «سحاب منجال» «۱۲» خلته برق خلّب و قلبه حوّل قلب «۱۳». ما یخرج من فمه ما یوجد شیء فیہ «۱۴» یقول مردفا بالیمین «۱۵» و یمین «۱۶». و لا- یبسط الیمین الا لقبض الرّثّ و الثمین «۱۷». من ماش حبّه

(۱) - دبران منزلی از منازل قمر است (رک فرهنگ لغات). دال دبران راهنمایی اهل ادبار است (حواشی) مأخذ یافت نشد.

(۲) - او راست رایبی سست و غدری آماده.

(۳) - سخنی چون انگبین و رفتاری چون نیزه (جانگزا) (مجمع الامثال).

(۴) - برای تملق گویی بی منفعت مثل زندقه (مجمع الامثال).

(۵) - دوستی. (رب).

(۶) - فریبنده تر از سراب که تشنه آن را آب پندارد (مجمع الامثال).

(۷) - ج نسیم.

(۸) - سمائم ج سموم، باد گرم.

(۹) - مقناه جایی که آفتاب بدان نتابد. سمائم ج سموم، برای صاحب مکنتی مثل زندقه که در او خیری نباشد (از مجمع الامثال).

(۱۰) - بسیار زاینده در وعده و نازا در روا کردن. برای کسی مثل زندقه که بسیار وعده دهد و وفا نکند (از مجمع الامثال).

(۱۱) - قحف کاسه سر، اعجاز، ج عجز.

(۱۲) - منهل، آبشخور: جرف منهال، یعنی او را دورانیشی و خرد نیست. جرف آنچه سیل از وادی برد، منهال، فروریخته (مجمع الامثال) سحاب منجال، ابر پراکنده شده، یعنی سخای او چنانست که در آن خیری نیست.

(۱۳) - دوستی او برق بی بارانست و دل او حيله ساز ماهر در برگرداندن کارهاست.

(۱۴) - آنچه بیرون می آید از دهان وی

چیزی در آن یافت نمی شود (واهی و بیهوده است)

(۱۵)- می گوید حالی که (سخنان او) همراه با سوگند است.

(۱۶)- این کلمه در نسخ موجود است و زائد بنظر می رسد. در (مل) دروغ معنی شده.

(۱۷)- و نمی گشاید دست راست را مگر برای گرفتن چیز بیهوده و گرانبها.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۱۳

من عدسه یحمل علیه منه ارزن من ابان «۱» و من ارتکب ارتکاب فرسه «اذلّ من حمار قتیان» «۲». بر صرّه «۳» زرهای سره و ناسره از مهر مهر «من الکیس ختم الکیس» «۴» حتم دانست. اگر درهمی در همیان میان کسی گمان کردی درهم شدی، و اگر فلسی بر تن ماهی دیدی خود را چون عکس در آب افکندی.

بلد انت غزاله کیف بالله نکاله عنکبوتش بزویا همه زنار تنید خانقاهی که تو اش مرشد کامل باشی با وصف اجتهادش در امر ریاست مقلد طریقه عم شد، و جور [۱] و تعدیش اعمّ، «انّ الشراک قد من ادیمه» «۵» شد «۶» سلطنت را به آهنگ «نادری» کوک کرد اما بی آهنگ نواخت، و بازی عهد او را در بساط شاهی راست براه انداخت لیکن کج باخت «بل زاد فی الطنبور نغمه و فی الشطرنج بغله» «۷»

شعر [۲]

خاقانی آن کسان که طریق تو می روند زاغند و زاغ را روش کبک آرزوست گیرم که مار چوبه کند تن بشکل مار کوزهر
بهر دشت _____ من و ک _____ و مهره بهر دوس _____ ت «۸»

[۱]- یو، جبر.

[۲]- عت، ط، بیت. نو، ندارد.

(۱)- کسی که جست دانه ای از عدس او را، بار می کند بر وی منتهی گرانتر از کوه ابان (نام کوهی است

بنی فزاره را. یا کوهی که در شرقی حاجر است).

(۲) - و کسی که بر نشستن خواست اسب او را خوارتر است از خرخاکی. قسمت آخر مثلی است مشهور (مجمع الامثال).

(۳) - همیان (رب).

(۴) - از زیرکی است مهر نهادن بر کیسه (مجمع الامثال. امثال مولدین).

(۵) - شراک، بند کفش از دوال. ادیم، چرم. برای دو چیز که بین آن دو شباهتی است مثل زنند (از مجمع الامثال).

(۶) - باصطلاح نغمه وران و مطربان آنست که نغمه را بلند کنند و پست کنند تا وقتی که موافق مدعا راست شود (برهان).

(۷) - (مجمع الامثال. ذیل امثال مولدین).

(۸) - خاقانی (طبع عبد الرسولی. ص ۵۹۰).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۱۴

اذا لا- منی انسان سوء و قال لی هجوت الاقاحی و الهجاء من المین «۱» اقول له کیف الملام فأنه غدا بین انوار الریاض بوجهین «۲» القصه بعد از جلوس به مخالفت قیام نموده بتحریص و تحریض مفسدین «وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا» «۳» از «شاهرخ شاه» رخ برتافت «قد اتَّخَذَ الْبَاطِلُ دَعْلًا» «۴» و از «تبریز» با احتشام موفور بعزم خراسان منجوق به عیوق افراخته [۱] بنه و آغروق «۵» را با «علیشاه» که مقید همراه داشت در «قم» گذاشت و به مظاهرت قماقم «۶» قوم، «قمقم الله عصبه» «۷» از «قم» اقامه رسم معارضت کرد، «و علی هذا دار القمقم» «۸» و زمانه بر بخت خفته اش صلاهی

شعر [۲]

یا ایهدا التائم المفترش لست علی شیء فقم و انکمش «۹» لست کقوم اصلحوا امرهم فاصبحوا مثل المعی و الکرش «۱۰»

[۱] - ط، افراخت.

[۲] - ط، ندارد.

اگر سرزنش کرد مرا مردی بدو گفت زشت گفتی بابونه ها را و زشت گفتن از دروغ است.

(۲) - می گویم او را سرزنش برای چیست؟ پس همانا او بین غنچه های باغها به دورویی (شهره) گردید.

(۳) - و کسی که باشد شیطان او را همراه، پس بد همراهی است (از آیه ۴۲ سوره نساء).

(۴) - دغل، درخت در هم پیچیده بود. یعنی باطل را ملجأ خود ساخته است (مجمع الامثال).

(۵) - احمال و ائقال (سنگلاخ).

(۶) - ج قمقام بفتح اول و سکون دوم، بزرگ بسیار عطا (اقراب الموارد).

(۷) - جمع کند و منقبض کند خدا پی او را. و گفته اند: مسلط کند بر او کنه های خود را. (اقراب الموارد. مجمع الامثال)

(۸) - یعنی قمقمه بر این سان گردید، و این مثل از آنجاست که چون کاهنی خواهد دزدی را بشناسد عزائم خواند و بر قمقمه دمد و آن را بگرداند و چون بنام دزد رسد قمقمه بگردد. و معنی مثل اینست که خبر بهمین نحو است (رک مجمع الامثال).

(۹) - ای خوابیده هر دو بازو بر زمین گسترده! تو به چیزی نیستی پس برخیز و شتابی کن.

(۱۰) - نیستی تو همچون مردمی که اصلاح کردند کار خود را پس شدند (در یاری همدیگر) همچون روده و شکنبه (هم مثل المعی و الکرش) یعنی آنان، در نیکو حالی و ارزانی اند (مجمع الامثال) (منتهی الارب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۱۵

و بعد از ورود بمنزل «سرخه» «۱» سمنان هنگامی که رایض قضا زرده «۲» خورشید را از سبزه فلک عنان در کشید لشکر «سرخه» «۳» صلابت سر خود بر گرفته بعضی نزد «شاهرخ شاه» و بعضی به

اوطان خود شتافتند «ذهبوا شجر بقر» «۴». «ابراهیم شاه» از هجوم مأود «۵» با رأی مأود «۶» خود بجانب «قم» متاؤد «۷» شد. مستحفظان شهر در صدد صد و منع درآمدند و او از مدلول کلام نیکو قوام «میرزا قوام الدین محمد قزوینی»:

یا وارد هذا البلد الطیب قم فيه بوظائف العبودیه قم «۸» قم من ادب لحضره المعصومه بالجفن فناء ذلك المشهد قم «۹» از عین غبن دیده بر بسته جمعی را که با او بود به وقم «۱۰» و قم «۱۱» «قم» فرمان داده کمال بی شرمی در قتل و اسر و کند و کوب و رفت و روب آن مقام ظاهر ساحت ظاهر ساخت، و بی ریا بوریا بر حصیری «۱۲» و نقیر به فقیری باقی نگذاشت.

خاک «قم» را قمامه «۱۳» یغما کرد، و از آنجا به همراهی آن نفاق کیشان به کاشانه «کاشان» رفت و در «لنگرود» «۱۴» لنگر ورود انداخت. آن گروه که به فحوی

(۱) - از دهستانهای بخش مرکزی سمنان و قصبه مرکزی نیز بهمین نام است (فرهنگ جغرافیایی ایران. ج).

(۲) - یو، زر زده. ط، زره - زرده اسب زرد رنگ (برهان).

(۳) - نام پسر افراسیاب است که فرامرز او را زنده گرفت و رستم بکین سیاوشش بکشت (برهان).

(۴) - بھر سو رفتند (مجمع الامثال).

(۵) - بلاها (ر ب).

(۶) - کج شده (ر ب).

(۷) - منعطف. متمایل (از ر ب).

(۸) - ای در آینده این شهر پاکیزه (قم) در آن به وظیفه های بندگی بپاخیز.

(۹) - برخیز از روی ادب در آستان معصومه، به پلک چشم بروب ساحت این زیارتگاه را.

(۱۰) - ستم کردن. خوار کردن. شکستن. چیره شدن (ر ب).

(۱۱) - جارو کردن (ر ب)

غارت کردن.

(۱۲) - حصیر، مرد تنگدل (ر ب).

(۱۳) - خاکروبه (ر ب).

(۱۴) - نام موضعی است میان قم و شوراب، در طول راه آهن قم بکاشان و بدانجا ایستگاه ترن باشد. (لغت نامه).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۱۶

«إِنْ تَمَسَّيْكُمْ حَسَيْنَةٌ تَسُوهُمْ وَإِنْ تُصَبِّحُكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا» (۱) در حالت رخا «۲» یار غار «۳» و در شدائد مار غار بودند، «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً» (۴)، در آنجا بمصداق «فی تصاریف الاحوال تعرف جواهر الرجال» (۵)، جوهر ذات منزّه از مبرّه «۶» آشکار کرده مثل «عرفتنی بالحجاز و انکرتنی بالعراق» (۷) با «ابراهیم شاه» ممثل، و معاهدت را به معاندت، و موافقت را به منافقت، و مجالست را به مخالست «۸»، و مهالست «۹» را به مدالست «۱۰» مبدل ساخته او را برهه «۱۱» برهنه و یکران «۱۲» از ران و افسر از سر او برگرفتند «الوام مع اللّام یورث اللّوام» (۱۳). «کاشان» و «لنگرود» را اباره «۱۴» و بر سر و جان سکنه خاک جفا و آتش عدوان اثاره «۱۵» و اناره «۱۶» کرده بر نافع «۱۷» ضرمه «۱۸» و مالک رزمه «۱۹» بل «علی رجل من القریتین» «۲۰» ابقا نکردند.

(۱) - اگر مس کند (برسد) شما را خوبی بد آید آنان را، و اگر برسد شما را بدی شاد می شوند بدان (از آیه ۱۱۶ سوره آل عمران).

(۲) - رخاء، فراخی عیش.

(۳) - یار غار، در تداول، دوست مؤانس که پیوسته همدم کسی باشد. و این ترکیب مأخوذ است از آیه ۴۰ سوره توبه «ثانی اثنین إذ هما فی الغار» و آن آیه بیان همراهی ابو بکر است با رسول

اکرم (ص) از مکه به مدینه و پنهان شدن آن دو در غار ثور.

(۴) - هرآینه می یابی سخت ترین مردمان را در دشمنی ... (از آیه ۸۵ سوره مائده).

(۵) - کلمات قصار. ناسخ ص ۹۷۰ فی تقلب الاحوال ... (مجمع الامثال. امثال مولدین).

(۶) - فرمان بردن (ر ب).

(۷) - شناختی مرا در حجاز و انکار کردی مرا در عراق (از پیامی که علی علیه السلام با ابن عباس زبیر را فرستاد، هنگامی که لشکر بصره را آماده حرب آن حضرت ساخته بود. (نهج البلاغه. طبع سید الاهل ج ۱ ص ۹۶).

(۸) - چیزی از کسی ربودن (کنز اللغات).

(۹) - با هم راز گفتن (ر ب).

(۱۰) - فریفتن و ستم کردن (ر ب).

(۱۱) - چنین است در چند نسخه و آن را ناگاه معنی کرده اند. برهه، بخشی از زمان بود دراز، یا اعم است. (ر ب).

اقرب الموارد).

(۱۲) - رک ح ۲ ص ۷۰۸.

(۱۳) - سازگاری با فرومایگان به نکوهیدگی گراید.

(۱۴) - هلاک کردن (ر ب).

(۱۵) - انگیختن.

(۱۶) - افروختن

(۱۷) - دمنده. (از ر ب).

(۱۸) - نیم سوخته (ر ب).

(۱۹) - پشتواره جامه (ر ب).

(۲۰) - بلکه بر مردی از دو شهر. از آیه ۳۰ سوره زخرف.

«ابراهیم شاه» از آن صوب، بی جامه و ثوب «۱» و ثوب «۲» و ثوب «۳» اختیار، و با ندیم ندامت «اخبط من عشواء» «۴» و اخیب من قابض علی الماء» «۵» و «اخبجل من مقمور» «۶» مقموع «۷» و مقهور بحدود «خرقان» فرار نموده به قلعه «قلاپور» «۸» تحصن برد. اهل قلعه او را مقتید ساخته نزد «شاهرخ شاه» شاه وجه عداه «۹»

فرستادند. در راه مرحله زندگانش طی شد و فرس عمر «۱۰» عمرش پی، و نعش او بارض اقدس رسید «عسی الغویر ابؤسا» «۱۱» و بموجب امر شاهی بنه و اسباب او را مأمورین از «قم» حرکت داده با «علیشاه» بارض اقدس آوردند. «علی شاه» نیز بقصاص خون شاهزادگان، عسل قصاص «۱۲» از ذباب سیف «۱۳» قسası [۱] «۱۴» چشیده و با دیده نایینا سر [۲] در زیر پا دیده از عقب برادر بی روان، روان شد، و عاقبت طبع شرس «۱۵» سرش در کنار نهاد «کلّ شاه برجلها تناط» «۱۶».

[۱]- یو، قاسی. ط، قصاصی.

[۲]- ط، ندارد.

(۱)- جامه (ر ب).

(۲)- جستن.

(۳)- بازگشتن (ر ب).

(۴)- عشواء، ماده شتری که بشب نبیند و هر چیز را پامال کند (مجمع الامثال).

(۵)- زیانمندتر از کسی که آب را بمشت گیرد (مجمع الامثال).

(۶)- شرمسارتر از قمار باخته (ر ک مجمع الامثال).

(۷)- کوفته.

(۸)- بین ساوه و قزوین (مجمّل التواریخ گلستانه ص ۳۶).

(۹)- شاه وجه عدیه یا عداته، زشت باد روی دشمنان او.

(۱۰)- اسب نیکو (ر ب).

(۱۱)- غویر. مصغر غار. و ابؤس ج بؤس، سختی است، و معنی مثل اینست که شاید شیر از سوی غار پدید آید. و مقصود از مثل اینست که شاید شر را خود سبب شده ای. و برای منشأ مثل رجوع شود به (مجمع الامثال).

(۱۲)- اضافه تشبیهی.

(۱۳) - ذباب السيف، تیزی او یا کرانه آن که باریک و هر دو طرف تیز باشد. (رب) و نیز ذباب، زنبور عسل است (رب).

(۱۴) - قساس کان آهنی است به ارمینیه و منه السیوف القساسیه. (رب)

(۱۵) -

بدخویی (ر ب).

(۱۶) - ... سستاپ (مجمع الامثال) نوط، تعلیق است. و معنی مثل اینست که هر جنایتکار به جنایت خود دستگیر شود (مجمع الامثال).

خاتمه [۱]:

خاتمه [۱]:

بعد از قضیه «نادر شاه» و اولاد بی گناهِش سالی بر نیامد که قضا گوش هریک از فتنه جویان را به گوشمال تأدیب قرطه «۱» «ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ» «۲» در آویخت، و تمامی اهل خلاف را بی خلاف، مظهر فحوای «لا- يَلْبَثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا» «۳» ساخته به مغموره «۴» غمرات «۵» و مظموره «۶» مطمرات «۷» فرستاد.

و تاهور «۸» دولتش «۹» در وراء تاهور «۱۰» حوادث اختفا یافت، پرتو بهروزی بر اهل روزگار نتافت «مهما تعش تره» «۱۱» «هذا قول لا یشوبه تره» «۱۲». هر چند که در این ادعا ابناء عصر [۲] و «أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ» [۳] «۱۳» کاتب را «مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ» «۱۴» بطعن «لا تهرف بما لا تعرف» «۱۵» مطعون خواهند ساخت، اما اگر

[۱]- نو، ط، ندارد.

[۲]- عت، ط، هر چند که این سخن ناس خناس را.

[۳]- عت، نو، ط، اضافه دارد دلپذیر نیست و جز آشفستگی بازار ایشان را امری مرضی ضمیر نه و کاتب را ...

(۱) - گوشوار.

(۲) - بچشید عذابتان را اینست که بدان شتاب می کردید (از آیه ۱۴ سوره الذاریات).

(۳) - درنگ نمی کردند پس از تو مگر اندکی. (از آیه ۷۸ سوره اسراء).

(۴) - مظموره (از اقرب الموارد).

(۵) - ج غمره بفتح اول و سکون دوم، سختی (ر ب).

(۶) - نهانخانه زیر زمین (ر ب).

(۷) - مطمرات الامور، کارهای هلاک کننده (ر ب).

(۸) - خورشید.

(۹) - ظاهرا نادر.

(۱۰) - ابر.

(ر ب).

(۱۱) - چند که زنده باشی چیزهای

شگفت بینی (مجمع الامثال).

(۱۲) - این گفتاریست که باطل بدان نیامیزد.

(۱۳) - و بیشترشان حق را ناخوش دارندگانند (از آیه ۷۲ سوره مؤمنون).

(۱۴) - درحالی که تکبر می ورزیدند بدان و به شب افسانه و هذیان می گفتند. (آیه ۶۹ سوره مؤمنون).

(۱۵) - حرف بفتح اول و ثانی مبالغه در مدح یا ستایش بدون اطلاع بود. (آنچه را ندانی مستای) (مجمع الامثال):

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۱۹

با جنان «۱» صاف و چشم انصاف نگرند خواهند دانست که شقاوت ابناء این عصر زیاده بر «ابن زیاد» است و از جفای ایشان تمام ایران شهر زور [۱] و ملک بیداد «فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ» «۲»، در خانه اگر کس است یک حرف بس است.

فقل للذهر انت اصبت فالبس برغمك دوننا ثوب حداد «۳» اذا قدّمت خاتمه الرزایا «۴» فقد عرّضت سوقك للكساد تمّت بعون الله تعالى ثامن شهر ربيع الثاني خلون من سنه ثمانين و مائه بعد الالف [۲].

پایان

[۱] - یو، شهر آذر.

[۲] - فقط این عبارت را نسخه مل دارد.

(۱) - قلب (رب).

(۲) - پس زودا که یاد خواهید کرد آنچه را می گویم بشما (از آیه ۴۷ سوره مؤمن).

(۳) - اصبت از مصدر، اصابه، مصیبت زده شدن. ثوب حداد. چنین است در ۱۰ نسخه و در نسخه یو، ثوبی حداد و به هر حال ضبط شعر صحیح نیست. حداد بکسر اول جامه سوگواری سیاه یا کبود. (رب. اقرب الموارد).

(۴) - شاید مقصود از خاتمه رزایا مرگ باشد.

تلخیص و تحریر دره نادره به نثر ساده

تلخیص و تحریر دره نادره به نثر ساده

در تلخیص کتاب حتی الامکان کوشش شده است که جمله بندیهای کتاب محفوظ ماند

در بیان اختلال ممالک ایران

در بیان اختلال ممالک ایران

امیرویس غلچه «۱» و اسد الله ابدالی به ادعای ریاست در اطراف کشور به فتنه بفتنه انگیزی برخاستند و آتش بیداد افروختند. نخست امیرویس که از مردم فرومایه قندهار بود در عهد شاه سلطان حسین بقصد شکایت از بدرفتاری حاکمان آن ولایت باردوی پادشاهی آمد و چون در دربار پادشاه دادرسی نیافت به قندهار بازگشت و در سال هزار و صد و بیست و یک هجری گرگین خان والی را کشت و رایت طغیان برافراشت و به حواشی مملکت دست یازید و تا حد دلخک و دلارام را تصرف کرد. سپس اسد الله ابدالی به سال هزار و صد و بیست و سه نافرمانی آغاز کرد و بر قلعه هرات مستولی شد و ستمکاری پیشه ساخت. رفته رفته سستی در ارکان دولت پدید گشت، و گردنکشان و مهتران نافرمانی آغاز کردند و اشرار به فتنه بفتنه انگیزی برخاستند.

در بیان استیلای افغانان باصفهان

در بیان استیلای افغانان باصفهان

محمود پسر میر ویس از کار پدر تجربت آموخت و هوای پادشاهی به سرش افتاد و به سال هزار و صد و سی و چهار بقصد کشور گیری از قندهار بیرون شد. ابتدا کرمان را گرفت سپس روی به اصفهان نهاد. بزرگان دولت که دوراندیشی را ترک گفته بودند و گمان هجوم دشمن را نمی بردند، ناگهان از خواب غفلت بیدار شدند و به تهیه اسباب دفاع پرداختند و جمعی کشاورز و بازاری را برای نبرد با دشمن بساز و برگ آراستند.

دو لشکر در چهار فرسخی شهر در موضعی مشهور به جلون آباد (گلناباد. گلون آباد)

(۱)- برای شرح و توضیح اعلام شخصی و جغرافیایی بفرست و متن کتاب مراجعه فرمایید.

با یکدیگر روبرو شدند. قزلباشیه شکست خوردند. و جمعی از سران دولت بدست افغانان از پا در آمدند و بقیه گریختند، و این واقعه روز دوشنبه بیستم جمادی الاولی سال هزار و صد و سی چهار اتفاق افتاد. محمود از زنده رود گذشت و در فرح آباد توقف کرد و جمیع ده ها و زمینهای آن حدود را گرفت. ترسایان آن ناحیه از بیم، به یاری وی با او همراه شدند و محمود عازم تسخیر اصفهان شد و هشت ماه آن شهر را محاصره کرد. لشکریان او آن حدود را پادگان خویش کردند و کار پادشاه به تباهی گرایید. امرا بعد از وقوع این امر به مشورت پرداختند و عاقبت بر حرکت شاهزاده طهماسب میرزا اجماع کردند و شاهزاده را بولایت عهدی گزیدند و به کاشان فرستادند. اصفهان در محاصره بود و گرانی ارزاق علاوه علت شد، و سپاهیان به گرسنگی و تنگدستی در افتادند و اهل محله ها از محل خود کوچ کردند و عموم خوردنی ها نایاب گردید. خوانین بی وفایی آغاز کردند و شاه سلطان حسین را نزد محمود بردند. ولی از این کار هم سودی نبردند. محمود در چهاردهم محرم سال هزار و صد و سی و پنج داخل اصفهان شد، و پا بر مسند سروری گذاشت. و- باغستان های بهشت نشان ایران را ویران ساخت، و ساحت اصفهان را از صفا به پرداخت و با سرشت بد و طینت فاسد عهده دار سلطنت گشت.

جلوس شاه طهماسب

جلوس شاه طهماسب

بعد از انتشار خبر استیلای افغان، شاهزاده طهماسب میرزا در آخر محرم سال هزار و صد و سی و پنج هجری قمری در قزوین بر اورنگ سلطنت نشست.

افغانان بدفع او برخاستند و او با شتاب به تبریز رفت و به مقتضای جوانی به عشرت و باده گساری پرداخت. ملک محمود سیستانی که امارت تون را داشت بعد از غلبه افغانان از بدی بخت بتصور دست یافتن بر تاج و تخت از تون به مشهد شتافت و رفته رفته سر از اطاعت بتافت. تاتارها هم غبار فتنه را در مرو شاهجهان برانگیختند. ترکمانان دشت

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۲۵

نیز دست تطاول بر آوردند و درون و نسا را ضبط کردند. مقارن این احوال از جانب سلطان روم نیز پیمان گسلی آغاز شد و پاشایان با لشکریان شایان بجانب ایران روی آوردند و به آذربایجان تاختند. روسیان نیز به رشت و گیلان هجوم آوردند و با توپهای آتشین لاهیجان را بباد دادند. شاه طهماسب سرگردان شد و از آذربایجان به مازندران شتافت.

خاتمه کار محمود و جلوس اشرف و قتل شاه سلطان حسین

خاتمه کار محمود و جلوس اشرف و قتل شاه سلطان حسین

در همین ایام محمود غلچه سی و یک تن از شاهزادگان را گردن زد و سرانجام دیوانه شد و پسر عموی او اشرف در دوازدهم شعبان سال هزار و صد و سی و هفت بر جای او نشست. چون کار اشرف سامانی یافت با دولت عثمانی از در جنگ در آمد، سپس روش ظالمانه پسر عموی خود را پیش گرفت و شاه سلطان حسین را به سال هزار و صد و چهل بکشت. ماده تاریخ قتل شاه سلطان حسین چنانکه قوام الدین محمد قزوینی سروده است. (تجدید لقتل الحسین - ۱۱۴۰ هجری قمری) است.

ترقی احوال نادر شاه

ترقی احوال نادر شاه

در خلال این احوال ایرانیان را ظهور فرج نزدیک شد، یعنی نادر شاه در سال هزار و صد و سی و پنج هجری از دره جز از محال باورد عازم کشور گشایی گشت، و بعد از چندی رعیت را از رنج رهایی داد و بیخ فتنه را بضرع شمشیر بر کند.

تسخیر مشهد مقدس

تسخیر مشهد مقدس

نادر نخست برای فرونشاندن آتش فتنه مرو به آن سمت روان شد. ملک محمود در جوین بود که از حرکت نادر آگاه گردید. نادر کار مرو را تا آنجا که ممکن بود سامان داد، و بجانب مشهد تاخت. ملک محمود هنوز از سمت جوین آسوده خاطر نشده بود که خبر بازگشت نادر را از مرو شنید و با شتاب از جوین تا مشهد عنان

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۲۶

بازنکشید. شاه طهماسب که در آن ایام شاهرود و بسطام را مرکز خود ساخته بود بعد از شنیدن این خبر بعزم تسخیر خراسان با

سپاهی آماده عزیمت کرد و در حدود جاجرم نیز طایفه هایی از خرشاهی و خراسانی بدو پیوستند و از راه اسپراین به خوبشان رفت. چون نادر خبر توجه شاه طهماسب را به مشهد شنید با لشکریان خود به شتاب از مرو به خوبشان رفت و در موکب شاهی بسمت مشهد روان شد.

ایام محاصره مشهد بیش از سه ماه طول نکشید و در شب هیجدهم ماه ربیع الاول سال هزار و صد و سی و نه مشهد تسخیر شد. و ملک محمود بارک گریخت تا شاید راه نجاتی بروی خود باز کند. نادر پس از این فتح همان شب به زیارت آستان حضرت رضا (ع) رفت و روز دیگر

بر ارک یورش برد. ملک محمود به آستان رضوی پناهنده شد و مورد عفو واقع گشت و چند روزی زنده ماند، اما سرانجام به کیفر کار خود رسید. پس نادر باصلاح کشور برخاست و به کارهای آشفته مملکت سر و صورتی داد و سرکشان را به اطاعت درآورد و امنیت را در خراسان برقرار ساخت. کار نادر روز-روز در ترقی بود، لیکن حسودان چون پیشرفت او را مانع انجام مقاصد خود می دیدند به ضعیف ساختن وی و تقویت پادشاه می کوشیدند، و در پیشرفت امور دولت اختلال می کردند. و هر چند از جانب نادر نسبت به شاه طهماسب رسم خدمت و وفاداری رعایت می شد، توجه شاه نسبت بوی کمتر می گشت. و سخن چینان شاه و نادر را از یکدیگر بیشتر می رماندند. شاه طهماسب با خاطری نگران بجانب نیشابور رفت و نادر بظاهر روش اطاعت و دوستی او را پیش گرفت. در این ایام جمعی از افغانان هرات بقصد غارتگری بحواشی مملکت در آمدند، نادر آنان را تعقیب کرد و افغانان بی آنکه بهره ای یابند رو بگریز نهادند. نادر سپس به قلعه «سنگان» رفت و با افغانان آنجا جنگی سنگین کرد و به مشهد بازگشت.

حرکت نادر به هرات بعزم تأدیب افغانان ابدالی

حرکت نادر به هرات بعزم تأدیب افغانان ابدالی

چون مدتها بود افغانان ابدالی به دولت صفوی عاصی شده بودند و در اطراف

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۲۷

مشهد فساد می کردند نادر به تأدیب آن گروه مصمم شد و در چهارم شوال سال هزار و صد و چهل با لشکری بسیار قصد آنان کرد و در النگ یاقوتی که سبزه زاری باصفا بود چادر زد سپس از آنجا به پیش روی خود ادامه

داد. الله يار خان افغان حاکم هرات نیز برای کینه جویی آماده شد و با لشکری گران به کافر قلعه فرودآمد لیکن برابر نادر تاب مقاومت نیاورد و عقب نشینی کرد. در سر پل شکیبان نیز مختصر مقاومتی نشان داد. سربازان نادر بسمت هری رود متوجه شدند و شبانگاه آماده نبرد گشتند. افغانان که دلیری ایرانیان را از یاد برده و به تهدید و آزار خو گرفته بودند ناگهان بجنب و جوش افتادند. لشکریان بامر نادر همان جا خیمه زدند. مقارن آغاز نبرد بادی سخت وزیدن گرفت دو شبانه روز طرفین از کثرت گرد و شدت باد چشم از جنگ پوشیدند سرانجام چون افغانان معارضه خود را با لشکر نادر بی نتیجه دیدند ابتدا از در معذرت خواهی در آمدند لیکن دوباره مهیای حمله گشتند. از آنجا که بخت با نادر همراه بود بمحض توجه وی بدان سو، افغانان تاب مقاومت نیاورده امان خواستند، نادر آنان را امان داد و ایالت هرات را به الله یار خان بخشید و از آنجا به مشهد رفت و تتمه حال هرات بعدا نوشته خواهد شد.

تسخیر اصفهان

تسخیر اصفهان

اشرف چون نادر را سرگرم جنگ ابدالی دید، لشکری فراهم آورد و از اصفهان عازم خراسان گردید. مقارن حرکت او نادر نیز از هرات بازگشت و وارد مشهد شد، لشکریان خراسان در این ایام مرخص شده بودند. چون نادر از حرکت اشرف اطلاع یافت مجددا دستور احضار سربازان را داد و پس از تهیه مقدمات آماده جنگ با وی شد. و در منزل مهمان دوست دامغان با افغانان روبرو گشت.

با آنکه شماره لشکریان اشرف بیشتر از سپاه ایران بود نادر برابر آنان لشکر آرایی کرد. ابتدا توپچیان و

زنبورکچیان و جزایرچیان به انداختن توپ و جزایری و تفنگ پرداختند و علمدار را با چند تن از دلاوران افغان از پای در آوردند. افغانان

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۲۸

چون مقاومت را بی فایده دیدند تا درّه خوار عقب نشستند و دوباره در آن مکان که تنگنایی بود آماده جنگ شدند و شکاف ها و راهروها را گرفتند. لشکریان نادر در همان دره با آنان به جنگ پرداختند، و دشمن را شکستی سخت دادند. اشرف چون شجاعت سپاهیان ایران را دید دانست که برابر آنان قوت مقاومت نخواهد داشت.

ناچار از مقاومت دست کشید و به اصفهان بازگشت و جمعی را گردن زد چون در جنگ مهمان دوست تأثیر جنگ توپخانه را مشاهده کرده بود، در صدد شد بدان صورت با نادر جنگ کند و با لشکر خود تا مورچه خورت پیش روی کرد و توپ ها و ضرب زن ها را مهیا ساخت. نادر با لشکریان به افغانان حمله کردند. اشرف چون راه نجات را بسته دید بگریخت، و هنگام شام وارد اصفهان شد و همان شب گنجینه ها را برداشت و با یاران خود به فارس گریخت. نادر به شکرانه این پیروزی هر یک از سران سپاه را انعام داد، و غنیمت هایی را که در آن سفر بدست آمده بود با لشکریان قسمت کرد، و فتح نامه بهر سو فرستاده شد.

استیصال اشرف

استیصال اشرف

پس از آنکه نادر اصفهان را مقرر خود ساخت خبر رسید که اشرف بعزم تلافی در شیراز مشغول جمع چریک است. نادر در همان ایام که سرمای زمستان طاقت فرسا بود حرکت کرد و به زرقان شیراز وارد شد. روز دیگر افغانان آهنگ رزم کردند.

لشکریان نادر بمقابله برخاستند، و

جنگی سخت کردند و به سربازان دشمن تلفاتی سنگین وارد ساختند. افغانان چون تاب مقاومت برابر سپاه ایران را نداشتند، هزیمت یافتند و به شیراز رفتند. اشرف، میاصدق و ملا زعفران را بطلب امان به دربار نادر روان ساخت و خود او بار و بینه را بجا گذاشت و با یاران خویش از راه فسا بگریخت.

قراولان هزیمت افغانان را دریافتند و کیفیت حال را به نادر خبر دادند. بامداد، نادر در آغاز طلوع آفتاب بدنبال افغانان براه افتاد و در سر پل فسا تیغ در افغانان نهادند

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۲۹

گروهی از آنان از بیم خود را به رودخانه انداختند و به گل و لای درماندند، و عده ای اندک که از شمشیر نجات یافتند گریختند. اشرف از راه کویر بسمت سیستان گریخت و از آنجا به خاران و رخشان از محال بلوچستان رفت و در اواخر ماه جمادی الثانی سال ۱۱۴۲ در حدود گرمسیر بدست بلوچان کشته شد. در اثناء این خدمت بلوچان و مردم خاران مورد عنایت نادر قرار گرفتند و میرزا قوام الدین محمد قزوینی ماده تاریخ کشته شدن اشرف را «قتل الاشرف ۱۱۴۲» سروده است. بعدها که اوضاع شیراز نظم یافت، نادر بسمت شوشتر متوجه شد و چون از آن ناحیت به نواحی مرکزی حمله می کردند، نادر بزرگان آن طایفه را از «حویزه» به خراسان آورد.

فتح ارومیه و تبریز

فتح ارومیه و تبریز

چون فوجی از سربازان عثمانی قصبه نهاوند را مرکز خود کرده بودند بعد از ورود نادر بحدود بروجرد شبانگاهی بد آن سوی روی آورد و صبحگاهان بحدود نهاوند رسید، سپاهیان عثمانی بمحض حمله نادر فرار کردند و نهاوند و همدان

ضمیمه قلمرو نادر گردید. از همدان فوجی از دلیران بتسخیر کرمانشاهان معین شد و اگرچه در ابتدا توفیق نیافتند اما آخر الامر غلبه کردند پس از چند روز شنیده شد عثمانیان میان دو آب را که مسکن افشاریه است چراگاه اسبان خود کرده اند. نادر شبانگاه قصد آنان کرد و سحرگاهان به حوالی میاندوآب رسید.

دیده بانان عثمانی از ورود فوج نادر آگاه شدند و سپاهیان عثمانی دسته جمعی با شمشیرهای کشیده آغاز کارزار کردند. سربازان نادر بر آنها حمله بردند و سپاهیان عثمانی از بیم، خود را به رودخانه درانداختند و بعضی در آب غرق شدند و کشته گشتند و بقیه به تبریز گریختند و اسبان بی شمار و غنیمت بسیار بدست آمد. فرخ خان مگری را که می خواست با نادر به دورویی و نفاق رفتار کند، بحضور آوردند. و چون خیانت او کشف شد چشم وی را در حال میل کشیدند. نادر روز دیگر عازم تبریز شد.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۳۰

عثمانیان که در دهخوارقان می بودند بمحض توجه سربازان ایران به کوه مرجان عقب نشستند. نادر به تبریز رسید و ایالت آنجا را به بیستون خان افشار داد و آنچه از عثمانیان ضبط شده بود به سربازان قسمت شد و آنچه را از اطراف فراهم شده بود به بیستون خان دادند که بمصرف کارهای کشور برسد. در این احوال احمد پاشا والی بغداد با لشکری به کرمانشاه رسید و چون از تسخیر تبریز آگاه گردید به بغداد بازگشت. پس از چندی خبر شکست ابراهیم خان به نادر رسید و ناچار شد دوباره به مشهد بازگردد.

جنگ ابراهیم خان با افغانان و شکست او

جنگ ابراهیم خان با افغانان و شکست او

نادر هر چند

از افغانان ناراضی بود اما با آنان مدارا می کرد و کار هرات را به الله یار خان سپرد. افغانان از الله یار خان خواستند که به خراسان بتازد ولی او نپذیرفت. آنان هم او را اخراج کردند و ذو الفقار خان را از فراه آوردند و حکومت را بدو سپردند و به فرماندهی او به خراسان حمله بردند و خواجه ربیع را مرکز خود ساختند و مشهد را محاصره کردند و قریه های اطراف شهر را گرفتند و به مردمان آزار فراوان رساندند. هر چند سابقا نادر ابراهیم خان را از جنگ با افغانان برحذر داشته بود و بدو گفته بود که تنها بحفظ شهر پردازد و با افغانان به مدارا بسربرد تا وی بخراسان رسد، اما ابراهیم خان در حوالی کوه سنگین (سنگی) آماده نبرد با افغانان شد. در این جنگ ایرانیان شکست خوردند.

حرکت نادر بخراسان

حرکت نادر بخراسان

بزرگان خراسان که از شکست خویش در مقابل افغانان شرمنده و از نادر بیمناک بودند، رضا قلی میرزا را واسطه کردند. در اوایل ماه صفر این خبر به نادر رسید و

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۳۱

بخراسان حرکت کرد. در اواخر ربیع الثانی وارد مشهد شد. در آنجا از رعایا دلجویی کرد و سران ایل را سان دید و بسیاری از ایشان در جزء سپاهیان وی در آمدند.

عروسی رضا قلی میرزا

عروسی رضا قلی میرزا

زمستان این سال رضا قلی میرزا با خواهر شاه طهماسب که در عقد وی بود عروسی کرد

تسخیر هرات و ریشه کن کردن افغانان ابدالی

تسخیر هرات و ریشه کن کردن افغانان ابدالی

سه روز بعد از نوروز سال هزار و صد و چهل و سه نادر عازم تسخیر هرات شد و در پانزدهم رمضان از مشهد حرکت کرد و وارد جام گردید، ابو طالب خان لالوی را با عبدالمطلب خان برادر او که در آن اوان حاکم تون بودند و در حواشی مملکت فتنه انگیزی می کردند در منزل جام کشت و در چهارم شوال نقره را مقرر خود کرد.

روز سوم ورود، سربازان آماده رزم شدند ذو الفقار خان ابدالی والی هرات نیز بمیدان آمد. سربازان از بامداد تا شامگاهان مشغول کارزار بودند و از اتفاقات آنکه برجی در سر نهر در خارج اردو احداث یافته بود، نادر بعد از رسیدن به لشکرگاه بخاطر دیدن اردو بآن برج رفت. شبانگاه افغانان از میان نهر شکسته که به اردو پیوسته بود به لشکر نادر شبیخون زدند و جمعی با فتیله های آتش فشان برج را محاصره کردند. نادر با چند تن از خاصان که در آن هنگام در خدمت حاضر بودند،

بدفاع پرداخت. افغانان چون با مقاومت سخت سربازان ایران روبرو شدند، بازگشتند.

چون مقصود نادر محاصره قلعه بود، بعد از چند روز فوجی از دلاوران را به نگاهبانی نقره مأمور ساخت و خود بطرف پل مالان رفت. در این موقع هری رود طغیان

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۳۲

کرده بود و نادر ناچار متوجه زنده جان شد و افغانان آنجا را از دم تیغ گذراند و در ده نو منزل گزید.

افغانان به تصور اینکه فوجی از قراولان سپاه بسر وقت آنان آمده اند، برای نبرد صف آرایی کردند. نادر از این پیش آمد شادمان شد و فی الحال سوار گشت و به افغانان تاخت و تلفات سنگینی به آنان وارد کرد.

روز دیگر به ده ناگهان رفت و قلعه کیان را محاصره کرد و از چهار طرف راه غله و ذخیره را بر افغانان بست. ذو الفقار خان در حصار نشست. هر روز فوجی از سپاهیان به دشمن حمله می بردند. افغانان باتفاق ذو الفقار خان در قلعه داری کوشیدند در همان اوان سر کرده ای که مأمور حمله به فراه بود در خاش بر افغانانی که در اطاعت ذو الفقار خان بودند تاخت، در این جنگ جمعی از افغانان را با سر کرده آن گروه سر بریدند و قلعه خاش را تصرف کردند. همچنین جمعی از سپاهیان مأمور حمله به کرشک گشتند و در حوالی قلعه بست بسیاری از افغانان را از پا درآوردند و کرشک و زمین داور را متصرف شدند. در همان هنگام حسین خان غلچه والی قندهار دست به حيله جویی زد و از یکسو جمعی از خواص خود را برسم خدمت بدرگاه نادر روانه کرد و از طرف دیگر سیدال را که سردار لشکر بود به یاری طایفه ابدالی فرستاد.

بعد از چندی که افغانان از نادر شکست خوردند آن گروه ذو الفقار خان را از هرات بیرون کردند و به فراه فرستادند، و از نادر درخواست کردند که الله یار خان را به حکومت قلعه منصوب کند. سیدال با دیدن این حال از مردم قلعه مأیوس شد و در تاریکی شب بگریخت. و بجانب قندهار شتافت. به درخواست مردم

قلعه، ایالت آنجا به الله یار خان داده شد. الله یار خان پس از رسیدن به حکمرانی دست تعدی گشود و راه مخالفت پیش گرفت. چون محاصره هرات امتداد یافت، در اول رمضان دشمنان خواه و ناخواه درهای قلعه را گشودند، و افغانان فراه نیز به اطاعت در آمدند، و هرات و فراه به خاک ایران ملحق گشت.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۳۳

الله یار خان چون راه چاره را بسته دید. از روی خواری از نادر پناه خواست و او بوی اجازه رفتن به مولتان را داد.

توجه شاه طهماسب به ایروان و شکست او

توجه شاه طهماسب به ایروان و شکست او

بعد از آنکه نادر عراق و آذربایجان را فتح کرد بقصد سرکوب ساختن افغانان عازم خراسان شد، اعیان دولت شاه طهماسب نیز ب فکر گرفتن قلعه ایروان افتادند و بتقلید نادر بکوشش برخاستند و سپاه عراق و آذربایجان را فراهم آوردند.

و در ماه جمادی الآخر سال هزار و صد و چهل و سه از اصفهان حرکت کردند.

علی پاشا سرعسکر عثمانی که از طرف دولت عثمانی مأمور حفاظت ایروان بود از قلعه بیرون آمد و کنار رودخانه کرنی موضع گرفت و منتظر رسیدن شاه طهماسب شد. سربازان شاه از رودخانه گذشتند و بطرف سپاهیان عثمانی رفتند. بر اثر حمله سربازان ایرانی، عثمانیان شکست خوردند و توپخانه و قورخانه و خیمه ها و اسبان ایشان بتصرف ایرانیان درآمد و سربازان عثمانی بسمت قلعه رفتند. لشکریان شاه طهماسب در سه فرسخی سمت غربی قلعه ایروان موضع گرفتند. چون لشکریان بخيال قلعه گیری بودند، بعد از چند روز بدون ملاحظه و دوراندیشی تا پای قلعه پیش راندند. عثمانیان از بالا و بیرون قلعه با توپ و تفنگ بمقابله برخاستند

قزلباش‌ها تاب مقاومت نیاوردند و عقب‌نشینی کردند. و چون مدت توقف آنان در آن حدود طولانی شد آذوقه ایشان هم پایان یافت و ناچار از راه دوقوزیولوم عازم تبریز گشتند. احمد پاشا والی بغداد که از کار شاه طهماسب مطلع شده بود با سربازان فراوان رو به ایران نهاد. شاه طهماسب بر اثر پراکنده شدن سپاهیان خود به زنجان و سلطانیه رفت و چون به ابهر رسید محمد علیخان بیکلریکی فارس با سواران خود برکاب او پیوست. شاه و سپاهیان اندکی آسوده خاطر شدند و جمعی دیگر از سپاهیان را فراهم آورده به همدان رفتند و در منزل کردجان همدان آماده نبرد

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۳۴

با دشمن شدند. نخست محمد خان بلوچ با فوج خود آغاز نبرد کرد و بمحض تصادف با دشمن شکست خورد. شاه طهماسب چون شکست لشکریان خود را مشاهده کرد به اصفهان بازگشت و این شکست نیز خاطر ایرانیان را بیش از پیش آزرده ساخت. سران دولت عثمانی چون از جانب نادر اندیشناک بودند در صدد مصالحه با شاه برآمدند، و پس از آمد و رفت و بسیار ولایاتی که نادر تصرف کرده بود به دولت صفویه تعلق گرفت و قلعه‌های سمت غربی رود ارس به دولت عثمانی داده شد و دو دولت با یکدیگر صلح کردند و شاه طهماسب صورت صلح نامه را همراه چند تن از اعیان نزد نادر فرستاد. هنگامی که کار هرات نزدیک باتمام بود فرستادگان شاهی نزد نادر رسیدند. نادر این مصالحه را نپذیرفت و فرستادگان پادشاه را از قبول آن بر حذر داشت. سفیری را هم که از جانب وزیر اعظم

عثمانی و والی بغداد آمده بود و در مشهد توقف داشت، مایوس بازگرداند. سفیر عثمانی بجانب بغداد رفت و فرستادگان شاه طهماسب به دربار شاه بازگشتند. نادر اگر چه عزیمت تسخیر قندهار را داشت موقتا از این تصمیم منصرف شد و به حسین خان گلچه نیز اعلام داشت که بموقع بسر وقت او خواهد آمد و در روز عید فطر بخراسان بازگشت و در نیمه ماه وارد مشهد شد. چون نادر مصمم بود همه ولایات ایران را که عثمانیان و روسیه ضبط کرده بودند بازستاند ایلچی بولایت روس که در آن ایام زنی (کاترین) بر آنان سلطنت می کرد فرستاد. مقارن ورود نادر بمشهد نامه فرستادگان رسید که دولت روسیه ولایت آستارا و گیلان را تخلیه کرده است ولی تخلیه دربند و باقی شهرهای سمت شمالی رود کر را موکول بتصرف قلعه ایروان داشته اند.

حرکت نادر به بغداد

حرکت نادر به بغداد

نادر در هفتم محرم سال یک هزار و صد و چهل و پنج از مشهد حرکت کرد و از راه نیشابور رو به عراق نهاد. شاه طهماسب پس از شکستی که از عثمانیان دیده

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۳۵

بود در نهان و آشکارا با کوچک و بزرگ و بخصوص با نادر براه مخالفت می رفت.

نادر در اصفهان او را گوشه نشین ساخت و شاهزاده عباس میرزا فرزند او را به شاهی برگزید و در نیمه ماه اول زمستان عازم بغداد شد. پس محمولات گران بار را در کرمانشاه گذاشت و از آنجا حرکت کرد و در صحرای ماهی دشت توقف نمود. جاسوسان خبر آوردند که جمعی از سپاهیان عثمانی در راه طاق گرا به نگاهبانی گمارده شده اند.

نادر شبانه از بیراهه عازم

ذهاب شد. چون بر اثر راه پیمایی اسبان مانده و سربازان خسته بودند بسیاری از ایشان در راه ماندند و بقیه پس از پیمودن کوه ها و پشته ها در دمام طلوع فجر به ذهاب رسیدند. هنگامی که آفتاب برآمد به سپاهیان عثمانی حمله آوردند. در این نبرد احمد بیگ باجلان حاکم ذهاب و اطرافیان او اسیر شدند. پس نادر وارد نواحی بغداد شد و سیران تپه را برای قرارگاه اردو اختیار کرد. سپس دستور داد نخلی را قطعه قطعه کردند و شبانه قطعات آن را بر شتران نهادند و به ناحیه نهروان رسانیدند و به اشارت ایلچی فرنگ که در آن اوان وارد اردو شده بود در عرض یک روز بهم پیوستند و خیک بسیاری بر آنها بستند و پلی ترتیب دادند. نادر با چهار هزار تن از سربازان سوار و پیاده از آن گذشتند. پس از گذشتن آنان، پل از هم گسیخت. مقارن این حال شب در رسید. نادر از کمی سپاه اندیشمند نشد و بسمت بغداد کهنه رفت و پاسی از شب گذشته بر سربازان عثمانی که بعضی در محوطه کاظمین علیهما السلام و بعضی مقابل اردو مقام داشتند، تاخت و از دو جانب در آن شب تار جنگ آغاز شد. با اینکه سپاهیان بغداد بسیار بودند ایرانیان دشمن را شکستی سخت دادند. احمد پاشا والی بغداد بعد از جنگ در شهر متحصن شد و لشکریان نادر اطراف بغداد و کاظمین و سامرا را تصرف کردند و شتران و کشتی های پر از خرما بچنگ ایرانیان افتاد. بامر نادر در اندک روزی جبری بر دجله بسته شد و لشکریان در کاظمین اردو زدند. چون مدت محاصره دراز گشت

و قحطی شدید در بغداد پدید آمد، لشکریان بغداد از گرسنگی تاب نیاوردند

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۳۶

و به احمد پاشا عاصی شدند و هر روز جمعی از شدت گرسنگی خود را از حصار بیرون می افکندند و باردوی نادری می آمدند و بدانها آذوقه داده می شد و هر کدام فرار می کردند بضررب گلوله از پا درمی آمدند. مردم بغداد از بی قوتی سخت درماندند و بعضی از گرسنگی مردند. احمد پاشا وعده داد تا آخر ماه صفر بغداد را تخلیه کند،

جنگ توپال عثمان سرعسکر و شکست لشکر بعد از فتح

جنگ توپال عثمان سرعسکر و شکست لشکر بعد از فتح

عثمان پاشا صدر اعظم سابق که در جنگ فرنگ بسبب پایداری گلوله به پای او خورده بود و بتوپال یعنی لنگک اشتهار داشت به سرداری سمت بغداد مأمور شد. در این اوقات خبر رسیدن وی از جانب موصل رسید و قلعیان از این نوید شاد شدند و در موعد معین شهر را تسلیم نکردند. عثمان پاشا که در طول شط آهسته پیش می آمد با لشکر ایران روبرو شد و در آن روز که ششم صفر بود جنگ در پیوست و سپاه عثمانی شکست خوردند و بسیاری از آنان گریختند، سرعسکر و بازماندگان در همان مکان که بشط اتصال داشت خیمه زدند و اطراف اردوی خود را با ینکچری و تفنگچیان محفوظ داشتند. نادر با فوجی از پیادگان به جنگ پرداخت و از چاشتگاه تا پسین جنگ کردند. شدت گرما و بی آبی کار را بر ایرانیان دشوار ساخت. در اثنای نبرد اسب نادر به یکی از پیادگان عثمانی برخورد و اسب سکندری خورد و نادر به زمین افتاد. غلامان کلاه و افسر بر سر او گذاشتند

و اسب دیگر پیش آوردند و نادر سوار شد و حمله کرد و چند تن از سربازان عثمانی را از پا درآورد. چون آفتاب نزدیک غروب رسید بسیاری از دلاوران بقتل رسیده بودند، نادر فرمان داد تا اردو به بهریز عقب نشینی کند. سحرگاه عثمانیان که از عقب نشینی سربازان ایرانی آگاه شده بودند به اردوگاه نادر تاختند و آنچه را بجا مانده بود به غنیمت بردند

توجه نادر بار دیگر بممالک عثمانی و قتل عثمان پاشا

توجه نادر بار دیگر بممالک عثمانی و قتل عثمان پاشا

پس از این شکست سربازانی که گریخته بودند باز از هر سو برکاب نادر ملحق

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۳۷

شدند. نادر در مندلیج مجلس مشورتی تشکیل داد و بجای آنکه سربازان و فرماندهان گریخته را سرزنش کند آنان را دلگرم ساخت و گفت هر چند این بار ما شکست خوردیم اما بلطف خدا پیروز خواهیم شد. فرماندهان فرمانبرداری خود را نسبت بدو ابراز داشتند و نادر در بیست و دوم ماه صفر به همدان بازگشت و دستور داد، در تهیه سربازان و سازوبرگ بکوشند و آنچه از توپ و باروت فراهم شود به همدان برسانند. پس از آنکه لشکر و ساز جنگ فراهم شد روز شنبه بیست و دوم ربیع الثانی بجانب کرکوک حرکت کرد. سرعسکر عثمانی پشت دیوار کرکوک آماده کارزار شد تا از جانب پشت سر از حمله مصون بماند و افراد خود را بمیدان فرستاد، در این جنگ بسیاری از سربازان عثمانی بقتل رسیدند و سرعسکر تاب مقاومت نیاورد و بقلعه رفت. نادر نامه ای بوسیله یکتن از گرفتاران بدو نوشت و او را بمیدان خواند.

سپس شب را بیرون قلعه کرکوک با لشکریان بسربرد، روز دیگر

چون پاسخی از سرعسکر نرسید به سربازان فرمان داد تا بر چند هزار خانوار بیات که در آن نواحی سکونت داشتند تاختند. سپس بسوی سورداش که به فراوانی غله و بسیاری حشم مخصوص بود رفت و سورداش و قلعه جوالان را تصرف کرد و غلات آن نواحی را بدست آورد. در این وقت کردان بلباس به اطاعت وی درآمدند. همین ایام خبر رسید که عقب نشینی وی از کرکوک موجب گستاخی سرعسکر شده است و بیست هزار سرباز به سرداری ممش پاشا روانه کرده است، و این لشکر در آق دربند که ما بین دو کوه بلند واقع است موضع گرفته اند. نادر نیمه شب با فوج گران متوجه آنان شد، و در سپیده صبح به آق دربند رسید. جزایرچیان و سربازان اطراف دربند را محاصره کردند. بامدادان عثمانیان بسرعت آماده نبرد شدند. سرعسکر پس از فرستادن آن گروه بتصوّر آنکه مبادا نادر فرار کند و فتح بنام ممش پاشا تمام شود با فوجی مجهز به شتاب بدنبال ممش پاشا روانه آق دربند شد. در اثنای گیرودار طلّیعه سرعسکر از جانب کرکوک آشکار گردید. سپاهیان ایران قرار را از دست ندادند

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۳۸

و بر جنگ پایداری کردند. سرانجام سربازان ممش پاشا تاب نیاوردند و گریختند.

سرعسکر که از فرار سپاهیان آگاه نبود و با اطمینان در تخت روان پیش می آمد چون از فرار سربازان ممش پاشا آگاه شد از تخت روان به زیر آمد و با سپاهیان خود بگریخت. لیکن الله یار نام از ایل گرایلی به او رسید و او را از اسب به زیر آورد و سرش را برید و بر نیزه کرد. پس از کشته شدن سرعسکر بیست

هزار تن از سپاهیان عثمانی کشته شدند. نادر پس از سه روز از آنجا به کرکوک رفت و فوجی را بتأدیب سرکشان که در پناهگاهها بودند روان ساخت و تمامی قلعه های آن سمت را ویران کرد. پس از غارت کرکوک بار دیگر عازم بغداد شد و شهر را به محاصره گرفت.

احمد پاشا از در معذرت در آمد و بعهده گرفت که ولایات مورد نزاع را تسلیم کند.

در این میان واقعه محمد خان بلوچ رخ داد و مانع حصول مطلب گردید.

طغیان محمد خان بلوچ و خاتمه کار او

طغیان محمد خان بلوچ و خاتمه کار او

محمد خان بلوچ در حین استیلای اشرف به پایمردی او به دولت رسید و از جانب وی به سفارت به دربار عثمانی رفت، پس از ترقی کار نادر و تسخیر اصفهان چون راهی نیافت روی بدو آورد و امان یافت، و هر چند در ظاهر اظهار یکرنگی می کرد در باطن راه مخالفت می پویید. هنگام توجه نادر به بغداد حاکم کوهکیلویه بود.

پس آنکه خبر فراهم شدن سربازان عثمانی به نادر رسید محمد خان مأمور شد با سپاهیان به اردو به پیوندد. هنگامی که عازم اردو بود در جایدرفیلی از شکست سربازان نادر مطلع گشت و راه نافرمانی را پیش گرفت. و در سمت بهبهان و بنادر آغاز مخالفت کرد. نادر برای سرکوبی وی عازم شوشتر شد، چون مردم شوشتر به یاری محمد خان برخاسته بودند آن شهر را غارت کرد. سپس مردم حویزه را نیز سرکوب کرد و به بهبهان رفت. محمد خان دربند شولستان را فروگرفت و پیادگان خود را در فراز کوهها نگاه داشت و عازم نبرد شد، سربازان ایران بر آنان تاختند

دره نادره: تاریخ عصر

و بسیاری از ایشان را کشتند و بعضی گریختند. محمد خان نیز به هرمز گریخت.

نادر وارد شیراز شد و گروهی را به سرداری طهماسب خان و کیل جلایر بدنبال محمد خان فرستاد. سربازان طهماسب خان به بندر هرمز حمله بردند و اموال و اسیران فراوان بدست آوردند. محمد خان اعراب هوله را فریفت و با خود هماهنگ ساخت و به جزیره قیس در آمد، چون قبلا فرمان رفته بود که حکام بنادر هر جا محمد خان را ببینند دستگیر کنند شیخ علاق هوله بمنظور بخشش خطاهای خود محمد خان را دستگیر کرد و نزد طهماسب خان و کیل فرستاد، و از مردم بنادر هر کس که به آنان کمک کرده بود سیاست شد. بامر نادر چشم محمد خان را در آوردند و او پس از چند روز درگذشت و شیخ علاق مورد لطف واقع شد.

حمله سوم نادر به عثمانیان

حمله سوم نادر به عثمانیان

چون پاشایان عثمانی بر اثر شنیدن خبر طغیان محمد خان بلوچ تعهدات خود را اجرا نکرده بودند. نادر پس از رفع فتنه محمد خان بقصد تسخیر شهرهایی که عثمانیان تصرف کرده بودند به اردبیل و مغانات (موغانات) آمد. و چون روانه شیروان شد سرخای خان لکزی والی آنجا به غازی قموق که در منتهای داغستان است فرار کرد. قلعه شماخی بدون مقاومت بتصرف در آمد. نادر پس از چند روز به غازی قموق رفت بقصد آنکه اگر لکزیه راه اطاعت را پیش گیرند و سرخای را تسلیم کنند از تنبیه آنان چشم پوشد. سرخای خان با لکزیه بگریخت، ولی خزانه ای که در دل زمین داشت بدست آمد. نادر پس از غارت و سوزاندن قموق از راه البرز

به قبله آمد و از آنجا عازم تسخیر گنجه شد و در کلیسا کندی چادر زد.

سربازان از اطراف قلعه به بیرون سیه روی آوردند و از یکسو بیل داران و کلنگ داران به کندن پرداختند و از سوی دیگر حواله ها و منجیق ها و توپها و تفنگ ها را بقلعه بستند. و با ضرب زن و بادلیج کار را بر آنان دشوار کردند. مقارن این حال خبر

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۴۰

رسید که عبد الله پاشا کوپر یلی زاده با لشکری از وان حرکت کرده و قارص را لشکرگاه ساخته است. نادر فوجی را مأمور گرفتن قلعه گنجه کرد و روز سیزدهم ذوالحجه سال هزار و صد و چهل و هفت به سوی قارص رفت و برون قلعه را لشکرگاه ساخت و پیشتازان سپاه تا حدود ارزن الروم پیش رفتند. چون سرعسکر از قلعه قارص بیرون نیامد، نادر پس از چند روز بسمت ایروان رفت. سرعسکر سپاهیان خود را فراهم آورد و بدنبال نادر روان شد. هنگامی که نادر در اوچ کلیسا چادر زده بود، جاسوسان خبر آمدن سرعسکر را دادند. نادر از آنجا حرکت کرد و در مرادتپه چهار فرسخی قلعه ایروان چادر زد. سحرگاهان سرعسکر آهنگ قلعه ایروان کرد که پشت به دیوار جنگ کند ولی نادر بدو فرصت نداد و بوی حمله برد. تا سه ساعت از دو طرف جنگ ادامه داشت. سرانجام قلب لشکر عثمانی از جای رانده شد و عبد الله پاشا با بسیاری از سپاهیان وی کشته شدند و بقیه گریختند.

نادر جمعی از سپاهیان را بدنبال گریختگان فرستاد. پاشایان گنجه و تفلیس از در عذرخواهی درآمدند و درهای قلعه را گشودند.

پاشای ایروان نیز که در قلعه داری پایداری کرده بود قلعه را تسلیم کرد. و تا حد آریه چائی به ایران تعلق گرفت. چون این قلعه بتصرف دولت ایران در آمد رعیت ها که از جور عثمانیان جایگاه خود را ترک گفته بودند به خانه های خود بازگشتند و با خیال آسوده بکار کشاورزی پرداختند. و نادر در نهم ماه رمضان صحرای مغان را منزلگاه ساخت.

جلوس نادر

جلوس نادر

با اینکه دولت دودمان صفوی به ضعف گراییده بود و می بایست سلطنت از آن خاندان منتقل شود لیکن نادر از روی بی نیازی سر به سلطنت فرود نمی آورد، اما از راه مصلحت بینی بزرگان و فرماندهان سپاه و سران ایل را احضار کرد و در باب سلطنت ایران محفل شورایی ترتیب داد، همگی متفق القول بعرض رسانیدند که اطاعت بر همه فرض است:

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۴۱

تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود مردم تا چند روز در انتظار بودند، روز پنجشنبه بیست و چهارم شوال سال هزار و صد و چهل هشت بعد از گذشتن هشت ساعت و بیست دقیقه، بطالع اسد تاج بر سر گذاشت و میرزا قوام الدین محمد قزوینی در این باره چنین سروده است:

اسکندر شان بنصر و تأیید و ظفر بر مسند جم گشت عدالت گستر تاریخ جلوس میمنت مأنوسش ذو القرنین «۱» است تاج اقبال بسر و «الخیر فیما وقع» نیز تاریخ این تاجگذاری است.

تسخیر قندهار و قلع افغانان

تسخیر قندهار و قلع افغانان

بعد از آنکه جشن نوروز با فیروزی پایان یافت، نادر به اندیشه تسخیر قندهار افتاد و بدان سو حرکت کرد، در عرض راه خبر دادند که علی مراد در کوهستانهای بختیاری به سرکشی برخاسته است. نادر پس از ورود بحوالی برورود بعزم تنبیه آن طایفه بجانب زرد کوه رفت. یاغیان چون از رسیدن نادر آگاه شدند. به قله کوهها پناه بردند. سربازان در پی آنها افتادند و آنان را فوج فوج بدست آوردند و از پا درافکندند. علی مراد زنده دستگیر شد، و بامر نادر دست ها

و پاهای او را بریدند و بدان حال در گذشت. نادر از آنجا به اصفهان رفت و پس از چهل روز از راه کرمان و بیابان، به سال هزار و صد و چهل و نه در سرخ شیر مشرق قندهار چادر زد. در مدت یک ماه در آنجا شهری را که دارای کاروانسرا، حمام و دکانها بود بنا کردند. در

(۱) - ذو القرنین بحساب ابجد ۱۱۴۷ است و چون جلوس نادر در هزار و صد و چهل و هشت بوده است، می بایست تاج اقبال (حرف اول آن) را هم که بحساب ابجد یک است بر آن بیفزاییم. ۲- ۱۱۴۸.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۴۲

اطراف قلعه قندهار نیز همه جا بفاصله نیم فرسخ برجها ساخته شد و تفنگ داران در آن برجها موضع گرفتند و قلعه را محاصره کردند. قلعه قندهار یک سال در محاصره بود. سرانجام توپهای قلعه کوب را بر فراز برج ده ده بردند و قلعه را گلوله باران کردند. نادر شب پنجشنبه بیست دوم ماه ذیقعد با فوجی از دلاوران در جانب کوه چهل زینه کمین کرد، و هنگام اذان صبح تکبیرگویان رو به برج ده ده آوردند.

در آغاز این حمله جمعی از دلاوران به آسیب تیر جان دادند و از حمله نخستین مقصود حاصل نشد. بار دوم در شب دوم ذی حجه سال هزار و صد و پنجاه که سه روز از نوروز گذشته بود از هر فرقه فوجی نامزد یورش شدند و در اول ظهر حمله آغاز گردید.

طایفه بختیاری بسرعت از طرف برج ده ده قدم بر فراز قلعه گذاشتند، و جمعی نردبان های بلند بر دیوار قلعه استوار کردند و دروازه و برجها را

تصرف کردند.

حسین خان از مشاهده این حال با زنان و فرزندان به ارک قیتول پنهان شد ولی چون بیشتر یاران او کشته شدند وی نیز تسلیم گشت و روز دیگر با باقی مانده لشکریان خود نزد نادر آمد و جمعی از غلجائیان در سلک ملترمان رکاب در آمدند، و بقیه را بامر نادر کوچانیدند و در «نیشابور» سکنی دادند. حسین خان در مازندران متوطن شد. شهری را که در آن حدود بنا شد «نادرآباد» نام کردند و قلعه قدیم «قندهار» ویران گردید و این فتح بر شهرت نادر بیش از پیش افزود.

فتح بلخ

فتح بلخ

هنگامی که نادر بقصد سرکوبی افغانان به قندهار می رفت رضاقلی میرزا مأمور تسخیر بلخ شد و طهماسب خان و کیل جلایر به سرداری و نظم لشکر وی مأمور گردید، هر چند شاهزاده از طهماسب خان نفرت داشت لیکن مجبور بود فرمان پدر را اطاعت کند. رضاقلی میرزا به بلخ رفت، والی بلخ چون از رسیدن وی آگاه گردید آماده رزم شد، و در شش فرسخی شهر موضع گرفت. بمحض شروع جنگ والی شکست خورد و لشکریان وی گریختند. والی، بلخ را ترک گفت و از در

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۴۳

اطاعت در آمد و رضاقلی میرزا او را بخشید. چون این مژده را به نادر دادند والی را احضار کرد و او با طبقات اشراف نزد نادر آمد و مورد لطف واقع شد، پس از تسلیم بلخ جمیع ممالک آن حدود تا منتهای قندوز و بغلان و بدخشان مسخر گردید.

چون کار بلخ پایان یافت رضاقلی میرزا عازم تسخیر بخارا گردید. ابو الفیض خان والی بخارا از

ایلبارس خان والی خوارزم کمک خواست. ایلبارس خان فوجی عظیم از اوزبکان به یاری او فرستاد. رضا قلی میرزا چون از ماجرا آگاه شد بقصد جنگ آنان از آمویه گذشت. ایلبارس خان بمحض شنیدن خبر حرکت شاهزاده فرار را بر قرار ترجیح داد. ابو الفیض خان در قلعه قرشی متحصن شد. رضا قلی میرزا قلعه شلوک را که در حوالی قرشی است تسخیر کرد و عازم قرشی بود که فرمان نادر رسید و او را از حرکت به ترکستان بازداشت.

تسخیر هندوستان

تسخیر هندوستان

چون غزنین و کابل از دیر زمان جزء خراسان شمرده می شد، نادر در اوایل ورود به قندهار نامه ای به محمد شاه پادشاه هندوستان نوشت و طی آن به کنایه و تصریح گوشزد کرد که سلاطین هندوستان از کهن دوستان ایران اند و محمد شاه نباید رفتاری را پیش گیرد که بر خلاف اصول دوستی باشد. ولی محمد شاه سفیر نادر را یک سال معطل کرد و پاسخی به نامه نادر ندارد. نادر چون محمد شاه را به پیامهای خود بی اعتنا دید، به تهیه لشکر پرداخت و نامه ای به محمد شاه نوشت، که چون از طریق مکاتبه نتیجه مطلوب بدست نیامد ناچار باید کار را با دم شمشیر پایان داد.

پس در اول ماه صفر سال هزار و صد و پنجاه و یک عازم سفر هند شد و غزنین را بتصرف درآورد. مردم کابل شهر را تسلیم نکردند. نادر فوجی از خراسانیان را در کمینگاه ها گمارد و صبحگاهان جمعی از آنان به حوالی قلعه درآمدند و برای فریب مردم قلعه چنان نمودند که خیال جنگ دارند، قلعگیان نیز آماده رزم شدند.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن،

در همان وقت کسانی که در کمینگاه بودند بیرون آمدند و بر آنان تاختند. و جمعی را کشتند و بقیه فرار کردند و به کابل بازگشتند. روز دیگر توپها را بر فراز کوه عقابین کشیدند و شهر را گلوله باران کردند. قلعه‌گیان چون خود را در چنان حال دیدند امان خواستند و شهر را تسلیم کردند. نادر پس از تسخیر کابل به بهار از توابع جلال آباد رفت. در آنجا رضا قلی میرزا نیز که از بلخ آمده بود بحضور رسید و در اول شعبان به نیابت ایران معین شد و با شاهزاده نصر الله میرزا بعطای جیقه گوهرنگار سرافراز گردید. سپس نادر رضا قلی میرزا را روانه ایران کرد و نصر الله میرزا را همراه خود برد و روانه پیشاور شد. ناصر خان حاکم کابل در حدود پرشاور (پیشاور) عده ای را فراهم آورد و در جمروود آماده دفاع شد. چون کوهستان خیبر مسکن افغانان بود، نادر از آن راه منحرف شد و بسوی کوه مشهور به سه چوبه رفت، مدت یک شبانه روز طول کشید تا بدان کوه بالا رفتند و جمروود را محاصره کردند، ناصر خان که خود را در محاصره دید آماده گریز شد ولی سربازان مجال ندادند، و ناصر خان را با چهل تن از رؤسا و فوجی از سپاهیان پیشاور گرفتار کردند. بقیه از بیم به کوهها گریختند و «پیشاور» مقر نادر گردید. بعد از چند روز ناگهان خبر طغیان لکزیه داغستان و کشته شدن ابراهیم خان رسید. توضیح آنکه در آن ایام که ابراهیم خان در آذربایجان بود لکزیه جار اشرار داغستان را به غارتگری تحریک کردند. ابراهیم خان با لشکر

بسیار عازم سرکوبی آنان شد، لیکن بدست لکزیه از پا درآمد. نادر هر چند از شنیدن این واقعه متأثر گردید، از سفر هند منصرف نگشت و تأدیب داغستانیان را بوقت دیگر موکول ساخت. و چند تن از سرداران سپاه را به سمت آذربایجان و گرجستان مأمور کرد تا خود از هندوستان بازگردد پس با لشکریان عازم لاهور شد و از رودخانه های پنجاب گذشت و بحدود لاهور رسید.

زکریا خان حاکم آن ملک مراسم اطاعت بجای آورد و ایالت لاهور بدو

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۴۵

محول شد و فخر الدوله خان ناظم سابق کشمیر نیز که در لاهور توقف داشت با فرمان حکومت بمحل خود رفت. بعد از ورود نادر به سرحد هند جاسوسان خبر آوردند که محمد شاه به فرمانداران خود دستور فراهم کردن سپاه را داده و نظام الملک هم با سیصد هزار سپاه دکن در کرنال آماده نبرد شده است. نادر از شنیدن این خبر خشنود شد. دیگر بار جاسوسان خبر دادند که برهان الملک با سپاهیان فراوان به پانی پت سه فرسنگی کرنال آمده است. نادر جمعی از دلیران را مأمور پانی پت و جنگ با برهان الملک کرد. چون برهان الملک تاب مقاومت در خود نمی دید به کرنال متوجه شد. و جمعی از سربازان او گرفتار شدند. نادر روز چهاردهم ذیقعد از پل رودخانه فیض گذشت و از محاذات کرنال به پانی پت که ما بین کرنال و شاه جهان آباد واقعست رفت. هر چند اسیرشدگان عده سپاهیان محمد شاه را گزارش داده بودند، نادر بدان اخبار اعتنا نکرد و با چند تن از دلیران تا حوالی اردوی محمد شاه رفت و پس

از ملاحظه اردوی او و تعیین مواضع حمله به لشکرگاه بازگردید. روز دیگر نادر سوار شد. چون سپاهیان بین کرنال و پانی پت موضع گرفتند. برهان الملک و صمصام الدوله آماده نبرد آنان شدند. محمد شاه نیز به یاری امیران هندوستان با لشکری بزرگ آماده کارزار گردید. از آن سو نادر نیز لشکر آراست جناح راست و چپ را به سرداران و قلب را به نصر الله میرزا سپرد. پس جنگی سخت در پیوست و سی هزار تن از لشکر هند کشته شد.

صمصام الدوله با پسر و برادر و کسان خود کشته شد. و برهان الملک و جمعی از سران اسیر گردیدند و بقیه سپاه گریختند و هزار فیل و اموال و اسباب و فرش و چهارپای بسیار نصیب سربازان ایران شد و محمد شاه به کرنال فرار کرد. نادر چند هزار سوار را فرمان داد تا اردوی او را فرا گرفتند. محمد شاه چون پیروزی نادر را مسلم دید از در معذرت در آمد و نظام الملک را نزد نادر فرستاد تا مراتب اطاعت او را بنماید. نظام الملک بار یافت و درخواست او پذیرفته شد و جنگ

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۴۶

پایان یافت. روز دیگر محمد شاه و بزرگان دولت گورکانی نزد نادر آمدند. نادر تا در بارگاه از او استقبال کرد و او را کنار خود بر تخت نشاند و از وی دلجویی کرد و باین ترتیب صلح و صفا و دوستی برقرار گردید. نادر روز اول ذوالحجه سال هزار و صد و پنجاه و یک عازم شاه جهان آباد شد و در نهم ماه بدانجا وارد گشت. روز ورود وی

محمد شاه کلید خزانه ها را همگی بنادر داد و زر و گوهرها و پیلان و نفائس بسیار تقدیم کرد که از جمله تخت طاوسی معروفست.

قتل عام شاه جهان آباد

قتل عام شاه جهان آباد

شب شنبه دهم ماه ذی الحجه سال هزار و صد و پنجاه و یک، آفتاب به برج حمل تحویل گردید و دو عید نوروز و قربان در یک روز اتفاق افتاد. شب یکشنبه یازدهم بین یک دو تن از مردم هند و سربازان ایران بر سر خوراک و منزل نزاع شد و کار بکار و دشنه کشید، و رفته رفته فتنه بزرگ گشت و دامنه آشوب بالا گرفت.

جمعی از مردم بی سروپا بر جسارت افزودند و فوجی از سربازان هندی نیز به همراهی ایشان از در دراز دستی درآمدند، و با سربازان ایرانی که در سراهای شهر و منازل بودند درآویختند. چون این دست اندازی از هندیان سرزد نادر فرمان تأدیب آنان و قتل عام شهر را صادر کرد. سربازان ایران بقتل و ویرانی دست برآوردند و خشک و تر را به آتش فنا سوختند و بسا خانه ها که ویران شد و بسا زنان که پرده عصمتشان دریده گشت. علاوه بر این قتل مفرط چهارصد و هفتاد تن هم که بر سر فیل خانه رفته بودند تمامی بقتل رسیدند. سرانجام بزرگان دولت محمد شاه از در عذرخواهی نزد نادر آمدند. نادر عذر آنان را پذیرفت و فرمان عفو عمومی داد. برهان الملک که بیمار شده بود در همان اوقات درگذشت. سپس مأموری از یساولان دیوان بموجب حکم نادر به لکنهو و اود رفت و یک کرور نقد که از مال برهان الملک در آنجا بود با

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن،

جواهر بسیار نزد نادر آورد. در همین ایام نادر دختر محمد شاه را برای نصر الله میرزا خواستگاری کرد و مجلس جشن کنار دریای جمون برقرار گردید. پس از پایان جشن نصر الله میرزا نزد محمد شاه رفت و او ویرا خلعت داد و سه زنجیر فیل با جل های زربافت و هودج گوهرنگار و پنج سر اسب مرصع لگام بوی بخشید. در ایام توقف نادر در هندوستان از تمامی رایان و فرمانداران عریضه و پیشکش تقدیم نادر گردید.

تفویض سلطنت هندوستان بمحمد شاه و بازگشت نادر به ایران

تفویض سلطنت هندوستان بمحمد شاه و بازگشت نادر به ایران

بر اثر کشته شدن ابراهیم خان بدست لکزیها، نادر بیش از آن توقف در هند را مصلحت ندید و در صدد بازگشت به ایران برآمد. پس بدست خود تاج شاهی بر سر محمد شاه گذاشت و شمشیر بر کمر او بست و مقرر داشت که پادشاهی آن کشور به دستوری که به نیاکان او تعلق داشته است کماکان بوی تفویض شود و سمت غربی و شمالی رود اتک از بندر سورت تا کشمیر و تبت بدو تعلق یابد. پس بهر یک از بزرگان و سران لشکر بقدر مرتبه خلعت داد، و به خوانین ایران فیل و طوق و جواهر بخشیده شد. روز شنبه هفتم ماه صفر سال هزار و صد و پنجاه و دو با گنجینه ها و گوهرها و اموال بسیار عازم ایران شد و فتح نامه ها بهر سو فرستاده گردید. و آوازه این فتح در ممالک پراکنده گشت. هنگام بازگشت بعضی از رودخانه های پنجاب را که عبور از آن ممکن نبود پل بستند و از برخی دیگر با کشتی گذشتند، و در همان ایام باران موسمی

نیز که آن را بساره گویند آغاز شد. پیمودن آن راه ها مدت پنج ماه طول کشید و سرانجام نادر به کنار رود اتک آمد و چند روز بانتظار بستن پل آنجا توقف کرد سپس براه افتاد. در این ایام بدو اطلاع دادند که در غارت شاه جهان آباد لشکریان گوهرهای بسیار بدست آورده اند نادر دستور تفتیش داد

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۴۸

بزرگان لشکر بسیاری از آن گوهرها را با حسرت تمام بدریا ریختند. پس از چهل روز نادر افغانان یوسف زای را که در کوهستان آن قسمت می بودند قلع و قمع کرد. سپس چهل هزار سوار از آن طایفه و باقی طوایف افغان و «هزاره» به ملازمت نادر درآمدند.

تسخیر ممالک سند

تسخیر ممالک سند

در این وقت خبر رسید که خدایار خان عباسی حاکم سند نافرمانی آغاز کرده است. چون پس از ورود به کابل درستی این خبر معلوم شد، نادر به تعقیب او رفت و از دیزه غازیخان و اسماعیل خان به شکارپور در آمد. نخست از روی اندرز نامه ای به خدایار خان نوشته شد که نافرمانی را ترک گوید و راه اطاعت پیش گیرد و خود بدرگاه آید. خدایار خان فرزند خود را با چند تن از رؤسا با نامه ای مبنی بر اطاعت نزد نادر فرستاد. نادر پیام داد منظور این بود که اولاد تو بعنوان گروگان ملازم رکاب باشند و ایالت سند به تو داده شود، سپس فرمان حرکت داد.

خدایار خان چون راه چاره را بسته دید عمارتها و خانه های الله آباد سند را ویران کرد و مردم را کوچ داد و از دریای سند گذشت و در قلعه عمر کوت متحصن شد.

نادر در حوالی

شکارپور در ساحل به کشتی نشست و از دریا گذشت و پس از پیمودن سی فرسنگ راه در یک شبانه روز، هنگام صبح بحوالی قلعه رسید. خدایار خان چون چنان دید رو بگریز نهاد. جمعی از سواران بدنبال او رفتند و ویرا گرفتند و تمام خزانه او بدست آمد. نادر از تقصیر خدایار خان گذشت و او را آزاد کرد و مجددا حکمرانی آن دیار را بدو داد. و فرزند او پس از سوگند خوردن ملازم رکاب شد.

چون در آن ایام از جانب پادشاه هند تحفه ای رسیده بود نادر نیز دویست بار شتر از خربزه های بلخ برای وی هدیه فرستاد. از وقایعی که در این روزها باطلاع نادر رسید این بود که چون شاه طهماسب در غیبت وی با شاهزاده رضا قلی میرزا به

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۴۹

خیانت رفتار می کرد کشته شد و عباس میرزا فرزند بی گناهِش نیز بقتل رسید و دودمان صفویّه برافتاد. حسین خان غلجای هم که در مازندران بود در گذشت.

تسخیر بخارا

تسخیر بخارا

نادر از کار ممالک سند و تأدیب اشرار آن حدود فراغت یافت و در سیزدهم محرم سال هزار و صد و پنجاه و سه از راه بلوچستان به ایران بازگشت و در ششم ماه صفر به قندهار درآمد. چون در گذشته ازبکان بخارا و خوارزم بارها به خراسان دست اندازی کرده بودند، نادر بعد از ورود به قندهار عزم تسخیر آن دو مملکت کرد. و چون بسبب کشته شدن ابراهیم خان می بایست سپاهی به شیروان فرستاده شود، نادر فتحعلی خان کوسه احمد لوی افشار و غنی خان ابدالی حاکم قندهار را با فوجی گران مأمور سرکوبی لکزیه آن

ناحیه کرد و دستور داد که آنان با سپاهیان خود جنگ را شروع کنند تا خود او برسد. سپس از راه هرات و بادغیس عازم ترکستان شد. چون قبلا بوالی بلخ دستور ساختن کشتی داده شده بود صنعتگران هزار و صد فروند کشتی برای حمل ذخائر راه خوارزم و چند کشتی مخصوص سواری خاص در ساحل آمویه ترتیب دادند و به آب جیحون انداختند. نادر در بیست و هفتم جمادی الاولی بمنزل کرکی که معبر بخارا است رسید. ازبکان چون خود را برابر نادر ضعیف دیدند با حاکمان حصار و قرشی و کسبی و بیشتر بزرگان بخارا وارد خدمت او شدند، و اردو در چار جو فرود آمد. سپس پل محکمی بر آب آمویه بستند و لشکریان و نادر از آن عبور کردند. در آنجا حکیم بی اتالیق از جانب ابو الفیض خان والی بخارا نزد نادر آمد. ابو الفیض خان نیز با اشراف و رؤسای اویغوری بخارا در یک منزلی شهر بحضور نادر رسیدند. نادر خلعت های طلا باف و خنجر مرصع و افسر مکمل بدو بخشید و اعیان مملکت بخارا نیز به تناسب خلعت گرفتند و ممالک غربی لباب (۴) از منضمات ولایات ایران شد و از توران جدا گردید.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۵۰

نادر سلطنت ماوراءالنهر آمویه را همچنان به ابو الفیض خان بخشید و او را پادشاه آنجا خواند. چون بعضی از اهالی توران براه اطاعت نمی رفتند نادر به دلجویی آنان پرداخت و امیرانی به سمرقند و اقصی بلاد ترکستان روان کرد و کسانی که نسبت به دولت نافرمان بودند طریق اطاعت گرفتند و بیست هزار تن از جوانان بخارا

و سمرقند جزء لشکریان در آمدند و به خراسان روان گشتند.

تسخیر خوارزم

تسخیر خوارزم

ایلبارس خان والی خوارزم با اینکه سابقا به نواحی خراسان آمده و بهره ای نیافته بود در ایامی که نادر در هندوستان توقف داشت به باورد حمله آورد. مقارن ورود او رضا قلی میرزا نیز از هرات بازگشت و با فوجی به جنگ او رفت.

ایلبارس خان چون از آمدن رضا قلی میرزا آگاه شد با ازبکان بگریخت و بسیاری از ازبکان در اطراف بقتل رسیدند. رفتار ایلبارس خان سبب شد که نادر بسر وقت او رود. قبل از حرکت نامه ای بدو نوشت که هرگاه او و خوارزمیان به اطاعت در آیند امان خواهند یافت، و گرنه همگی از دم تیغ خواهند گذشت. ایلبارس خان و خوارزمیان بدین نامه توجهی نکردند و نادر از بخارا متوجه خوارزم شد. چون نادر به نواحی چار جو رسید، فوجی از ازبکان و ترکمانان که پیرو ایلبارس خان بودند با پیشتازان لشکر نادر جنگ در پیوستند. لیکن پس از اندک مقاومتی شکست خوردند و از کنار آمویه روی برتافتند. ایلبارس خان از خوارزم آماده نبرد شد و پس از ورود نادر بخارج قلعه هزار اسب وی با چند هزار سوار صف آرایی کرد و جنگ در پیوست. خوارزمیان و مردم یموت و تکه تاب مقاومت نیاوردند و راه گریز پیش گرفتند و از گرد ایلبارس خان پراکنده شدند. ایلبارس خان با کسان خود در قلعه خانقاه متحصن شد. سربازان نادر قلعه را محاصره کردند. طایفه سارت و اوزبک چون ایلبارس خان را در چنان حال دیدند بدرگاه نادر آمدند و

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۵۱

عذرخواهی کردند، ولی ایلبارس

خان همچنان مقاومت می کرد. روز دیگر اهل قلعه او را با پیروان وی به پیشگاه نادر آوردند و نادر فرمان قتل آنان را داد و همگی کشته شدند. در این ضمن ابو الخیر خان والی قزاق بامداد ایلبارس خان وارد خیوه شد و نادر متوجه خیوه گشت. چون ابو الخیر خان از توجه نادر بدان سو اطلاع یافت سراسیمه بگریخت. مردم خیوه اطراف قلعه را آب انداختند و در قلعه متحصن شدند. لیکن لشکریان نادر نهرها در اطراف کردند و آب را از اطراف قلعه بدان نهرها سرازیر کردند و از چهار طرف قلعه را هدف توپهای قلعه کوب قرار دادند.

سرانجام قلعه‌گیان تسلیم شدند و نادر آنان را بخشید و ممالک خوارزم یک قلم بفرمان نادر در آمد و رؤسای پنج قلعه (هزار اسب- خانقاه- خیوه- کات- گرگانج) مراسم خدمتگزاری بجای آوردند. نادر طاهر خان چنگیزی را به والیگری خوارزم معین کرد و در هفدهم ماه رمضان از راه مرو به کلات متوجه شد.

توصیف قلعه کلات

توصیف قلعه کلات

کلات قلعه ایست بر فراز کوه بلند و فرود ابن سیاوخش در سمت غربی آن قلعه ای محکم بنا کرده است. در کوهستان آن انواع شکارها یافت می شود. چون موقعیت این کوه و قلعه بسیار مناسب بود نادر سابقا برج و باروی قلعه را محکم ساخت. و در سه جا بنام خشت و گرد و قوشچی عمارتهای عالی و خانه های دلنشین بنا نهاد و چشمه ها و نهرها جاری کرد. سپس در اوایل شوال این سال وارد آنجا شد و به تماشای آن بناها رفت و در آنجا به شکار پرداخت، و شکارهای فراوان بدست آمد.

در آخر شوال از آنجا بمشهد رفت و ماه

ذوالقعدة و ذوالحجه را که با بهمن و اسفند منطبق بود در آنجا ماند و در بیست و ششم ذوالحجه به داغستان عزیمت کرد.

تذهیب گنبد علی علیه السلام

تذهیب گنبد علی علیه السلام

چون هنگامی که شهر مشهد به تصرف درآمد بامر نادر ایوان میر علی شیر را

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۵۲

با دو مناره آن زرانمود کردند، در این ایام در صدد برآمد که گنبد علی علیه السلام را نیز از طلاکاری کند. پس از ورود به قزوین کسانی را بدین کار گماشت و نذوراتی برای مستمندان آن ناحیت فرستاد. همچنین بیست بار فرش بآن اماکن مقدس ارسال گردید.

توجه نادر بداغستان

توجه نادر بداغستان

هنگامی که نادر از قزوین عازم شیروان شد لشکریان خود را در قلعه شماخی سکونت داد و از راه شاه داغی البرز متوجه مقصد گشت. چون بحدود غازی قموق رسید شمخال و سرخاب و اوسمی بحضور وی آمدند و اظهار اطاعت کردند. نادر از آنجا بجانب آوار که در منتهای داغستان و بحدود چرکس متصل است عزیمت کرد. در آنجا دچار سرمای سخت و برف و باران شدند. هنگام توقف در آوار در روزی بارانی فوجی از لکزیه آوار آماده کارزار شدند و به سربازان و جزایرچیان حمله کردند، و جمعی از لشکریان نادر را از پا درآوردند. نادر به علت سرما و تلفات غیر منتظر از آوار عقب نشینی کرد و در بین راه خبر حادثه قراقیطاق را شنید.

توضیح آنکه در آن وقت که نادر در غازی قموق بود فرمان داد تا سرخاب و اوسمی فوجی از لکزیه را جزء سربازان وی درآوردند. آنان از او خواستند که بجای این کار خراج کامل را بر عهده گیرند ولی نادر نپذیرفت و ایشان اگر چه بظاهر تظاهر بخلوص کردند، اما در باطن مایل به اجرای فرمان نبودند. اوسمی فوجی از سربازان

رکابی را برای انجام مأموریت برگرفت و بجانب قراقیطاق رفت. لیکن در آنجا از اطاعت سرباززد و با سربازان خود در بیشه های پردرخت سکونت گزید و به غارت اموال پرداخت. نادر می خواست از داغستان بسمت ممالک عثمانی رود، ولی طغیان اوسمی سبب شد که از آن سفر چشم پوشد. پس لشکریان خود را در خارج دربند متوقف ساخت و فرمان داد که تا منتهای داغستان مخصوصاً مقر اوسمی پناهگاههای زمستانی آماده سازند و اسباب توقف زمستان را در آنجا آماده کردند.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۵۳

اوسمی که گمان چنین مقاومتی را در نادر و سپاهیان او نمی برد، از کردار خویش پشیمان شد و پسر خود را به همراهی چند تن از لشکریان با عریضه ای نزد نادر فرستاد که شاید او را بفریبد. نادر چون از باطن او آگاه بود، فرستادگان ویرا نپذیرفت و نامه ای باوسمی نوشت که اگر از روی صداقت از کرده خود توبه کند و به خدمت آید گناهان او بخشوده خواهد شد. اوسمی و رؤسای قراقیطاق چون بنفاق اظهار آشتی کرده بودند به نامه نادر ترتیب اثر ندادند، و در حفظ معبر و قلعه های خود کوشیدند. اما شمخال و بزرگان لکزیه فرمان را اطاعت کردند. و بدرگاه نادر آمدند.

قلع قلاع قراقیطاق

قلع قلاع قراقیطاق

چون سران قراقیطاق در دهنه دربند جای داشتند، نادر همت به قلع آنان بست و با لشکری انبوه قصد ایشان کرد. پس بمنظور تأدیب اوسمی لشکری گران بسمت آق قوشه و قراقیطاق فرستاد و فرمان داد تا با آنان مشغول رزم و پیکار شوند.

بعد از ورود سربازان به کوههای آق قوشه، قاضی آنجا با اینکه منسوب به شمخال بود

به مخالفت برخاست و آماده نبرد با لشکر نادر گشت. لیکن سرانجام چون مقاومت خود را برابر سربازان ایران بی فایده دید بگریخت. و روز دیگر از در پوزش در آمد و امان خواست و سر بفرمان نهاد. اوسمی که خود را از دو طرف محصور می دید در قلعه قرشی که در کوهستان پردرخت واقع است متحصن شد. آن حصار راهی تنگ داشت که درختان انبوه در آن رسته بود و راه رفتن در آن سخت دشوار می نمود لیکن دلیران ایران آن راه را پیمودند، و بر فراز قلعه رفتند. اوسمی تاب مقاومت نیاورد و به همراهی یاران خود روی بتافت و با رفتن او فتنه لکزیه خاموش شد، و سران آن قوم تأدیب شدند و زنان آنان اسیر گشتند و قرای قیطاق سوخته شد و باقی آن ملک به تصرف نادر در آمد. پس از گذشتن زمستان، نادر بهار و تابستان

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۵۴

و پاییز را در آن نواحی به ترتیب کارها پرداخت و در آغاز کانون اول (دیماه) از آن مکان عزیمت کرد و خارج دربند را اردوگاه ساخت. از آنجا خاص فولاد خان را بدستور سابق به شمشالی داغستان و سرخاب خان را به حکومت قاضی قموق منصوب کرد.

فتح مسقط

فتح مسقط

سابقا شیخ جباره رئیس اعراب هوله بحرین را تصرف کرده بود و خراج مرسوم را نمی پرداخت. در سلطنت نادر هنگامی که عازم قندهار بود میرزا محمد تقی شیرازی از رتبه استیفاء شیراز به ایالت فارس رسید و به لقب خانی سرافراز شد و مأمور تسخیر بحرین و مسقط گشت. نخست فوجی را به محاصره بحرین فرستاد و

آنجا را تصرف کرد. سپس مهیای فتح مسقط گردید. و کشتیهای موسوم به رحمانی و فتح شاهی و ملک را بدان جانب روانه کردند. مسقطیان چاره ای جز تسلیم ندیدند.

هنگامی که نادر در هندوستان بود مردم مسقط آشوب و انقلاب کردند و به مخالفت برخاستند و آتش فتنه را برافروختند و فرمانده کشتی را کشتند و کشتی او را با کشتیهای دیگر که در بندرها بود گرفتند. چون نادر از هند بازگشت در حدود سند این خبر را شنید و به نظام الملک والی دکن دستور داد بیست فروند کشتی آماده سازد. هنگامی که نادر در حدود داغستان بود بدو اطلاع دادند که کشتی ها در بندر سورت حاضر شده است. والی سورت کشتی ها را به آب انداخت اما چون کشتیها در غیر موسم براه افتاده بود طوفان برخاست و یک کشتی بر گل نشست و بقیه نجات یافتند. پس از رسیدن کشتی ها بساحل، چون منظور سرکوبی سلطان بن مرشد والی مسقط بود، دوباره کلبعلی خان افشار به سرداری و تقی خان شیرازی به ایالت فارس تعیین شدند، و نادر فرمان داد سردار از راه دشت و تقی خان از روی دریا بر مسقط و ولایات تابع آن حمله برند و بر تر و خشک خوارج ابقا نکنند و سیف بن سلطان

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۵۵

را که از هواخواهان دولت نادری است به حکومت آنجا منصوب سازند. مأموران عازم مقصد گردیدند. والی فارس در بحر عمان به کشتی های سلطان بن مرشد رسید و جنگ در پیوست. تقی خان با آتش توپخانه خود چند فروند کشتی آنان را از کار انداخت و بسیاری از

مردم کشتی را غرق ساخت. سردار از جانب خشکی بجانب مقصد رو آورد و نخست قلعه لوا را مسخر کرد و عازم تسخیر قلعه صحار شد و در بیرون قلعه با آنان به نبرد پرداخت. سلطان در اثنای گیرودار تیر خورد و بدان آسیب درگذشت و ولایات مسقط و مطرح بتصرف در آمد. احمد بن سعید حاکم صحار قلعه را تسلیم کرد و سرداران بحکم نادر سیف بن سلطان را به والیگری نصب کردند.

حرکت نصر الله میرزا به خوارزم

حرکت نصر الله میرزا به خوارزم

چون در ایام توقف اردوی همایون در داغستان، اوزبکان خوارزم و ارال به تحریک نور علیخان پسر ابو الخیر والی قزاق به مخالفت برخاسته بودند و طاهر خان والی را در قلعه خيوه کشته بودند، نادر نصر الله میرزا را با عده کافی برای سرکوبی آنان روانه خوارزم کرد. پس از رسیدن نصر الله میرزا به مرو یاغیان که از کرده خود پشیمان شده بودند بعذر خواهی نزد او آمدند و از مرو به لشکر وی پیوستند. نصر الله میرزا از تقصیر آنان درگذشت و به درخواست ایشان ابوالمحمد پسر ایلبارس را که در آن سفر در رکاب او بود به ابو الغازی موسوم کرد و به سلطنت خوارزم معین ساخت و جمعی از رؤسا و بزرگان آنان مورد احسان واقع شدند.

کور کردن نادر رضا قلی میرزا را

کور کردن نادر رضا قلی میرزا را

در حینی که نادر در خارج طهران اردو زده بود رضا قلی میرزا ولایت ری را داشت و بنا بر سوء خلق وی سخنانی از او شنیده می شد که بوی سرکشی می داد. در

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۵۶

اوقاتی که نادر بسمت داغستان متوجه شد، بر پاره ای از حرکات وی که نشانه نافرمانی او بود اطلاع یافت و حکم باحضار او داد. در حین ورود ویرا گرفتند و به زنجیر کشیدند. نادر فرمان داد تا چشمهای او را برآوردند ولی جان او را بخشیدند.

لطف علی خان افشار دایی وی نیز به چنین کیفری محکوم گردید.

حمله نادر به ممالک عثمانی برای چهارمین بار

حمله نادر به ممالک عثمانی برای چهارمین بار

پس از آنکه نادر سراسر آذربایجان را فتح کرد، بزرگان دولت عثمانی در صدد برآمدند که باختلافات خود با ایران پایان دهند. پس علی پاشا را بطلب صلح به دربار نادر فرستادند و او در صحرای مغان بحضور نادر رسید. نادر پس از جلوس، مردم ایران را مکلف کرده بود که لعن خلفاء راشدین را ترک گویند و با آنان دوستی ورزند، آنان هم از عقیده سابق خود

بازگشتند و خلفاء کرام را یکی پس از دیگری پذیرفتند. مذهب سنت دیگر بار در ایران رواج یافت و نادر در صدد برآمد که جنگ با عثمانیان را ترک کند. لذا نامه ای به دربار عثمانی نوشت و شرایط صلح را چنین معین کرد:

۱- اینکه در عهد پادشاهان گذشته برای رفع اختلاف، چهار مذهب پذیرفته شده است. چون ایرانیان در فروع از حضرت «صادق» علیه السلام پیروی می کنند مذهب شیعه باید بعنوان مذهب پنجم برسمیت شناخته شود.

رکنی از ارکان مسجد الحرام به ائمه این مذهب اختصاص یابد.

۳- ایرانیانی که از راه شام به مکه می روند، گماشتگان دولت عثمانی با آنان مانند حاجیان مصر و شام رفتار کنند، و وسایل حرکت و خواروبار آنان را آماده سازند و بدون گرفتن باج ایشان را به مکه برسانند.

۴- اسیران طرفین آزاد شوند.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۵۷

۵- هریک از دو دولت عثمانی و ایران و کیلی در پایتخت کشور دیگری داشته باشد.

این نامه به همراهی سفیر با هدایای گرانبها به دربار عثمانی فرستاده شد. لیکن عثمانیان ماده اول و دوم را نپذیرفتند و مصطفی پاشا والی موصل را با دو نفر از علما برای تبریک و تعیین سرحدات نزد نادر فرستادند. هنگامی که کار قندهار پایان یافته بود، سفیران عثمانی بحضور رسیدند. نادر مجددا در این باب نامه نوشت و پس از مراجعت از سفر هند معادل دو لک از جواهر با چهارده زنجیر پیل با پیل بانان برسم هدیه نزد پادشاه عثمانی فرستاد و کرارا قبول شرائط ذکر شده را خواستار شد.

بزرگان دولت عثمانی از قبول رسمیت مذهب شیعه و دادن رکن پنجم سرباززدند و فتوای علمای اهل سنت را در نامشروع بودن این تقاضا مستمسک قرار دادند و دو تن از قاضیان را نزد نادر فرستادند تا فتوای علمای سنت را بدو اطلاع دهند. سفرا در دربند بحضور نادر رسیدند. نادر برآشفته و جوابی دو پهلو به نامه دربار عثمانی نوشت و عازم حمله بممالک عثمانی شد. خبر حرکت نادر عثمانیان را متوحش ساخت و سلطان عثمانی احمد پاشای حمال اوغلی را به سرعسکری منصوب، و بسمت دیاربکر مأمور ساخت و بدو

توصیه کرد که تا نادر به سرحدات عثمانی نرسیده، عثمانیان بحدود ایران تجاوز نکنند و به جنگ پیشدستی ننمایند. نادر پس از پایان کار داغستان و مراجعت از آن حدود در بیستم دلو سال هزار و صد و پنجاه و پنج متوجه ممالک عثمانی شد. در این سفر بارانی سخت درگرفت و رفتن را دشوار ساخت چنانکه ستوران از بردن بار بازماندند و از پیمودن راه ناتوان گشتند. از دربند تا کنار رود کر لشکر با کمی آذوقه و گرسنگی زیر باران تند راه پیمودند. سرانجام باران آرام شد. در نزدیکی جواد پلی بر رود کر بستند و نادر با لشکریان از آنجا گذشتند و در صحرای مغان منزل کردند. در آن نواحی، چهارپایان را بخاطر نیرو گرفتن به علف انداختند سپس متوجه مقصد شدند. احمد پاشا والی بغداد چند تن

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۵۸

از اعیان را تا حوالی سنندج بعذر خواهی فرستاد، لیکن نادر بدانها جواب رد داد و آنان را بازگرداند. سپس از راه شهرزور متوجه قلعه کرکوک شد. خالد پاشا حاکم شهرزور فرار کرد و سلیم بیگ پسر عموی او تسلیم شد.

تسخیر کرکوک و اربیل

تسخیر کرکوک و اربیل

بعد از انجام کار شهرزور نادر در خارج قلعه کرکوک چادر زد. اهالی کرکوک که به استواری دیوار قلعه اعتماد داشتند به محافظت آن پرداختند. بامر نادر توپچیان توپهای قلعه کوب را از چهار طرف نزدیک قلعه بردند و یک روز از بام تا شام بر سر قلعگیان آتش ریختند. سرانجام دیوار قلعه شکافته شد و قلعگیان امان خواستند.

فوجی هم از سربازان نادر مأمور محاصره قلعه اربیل شدند و مردم اربیل هم شهر

را تسلیم کردند. سپس نادر متوجه موصل گشت و در کنار قبر یونس بن متی چادر زد و جمعی از مقدمه لشکر در اطراف قلعه بجولان درآمدند. در آن ایام احمدپاشا سرعسکر که از دیاربکر به ماردین آمده بود، حسین پاشا والی حلب را به مدافعه نادر فرستاد. حسین پاشا به موصل آمد و به یاری حسین پاشای والی موصل به حفاظت قلعه پرداخت. از طرفی قوچ پاشا حاکم کوی با فوجی بزرگ عازم نبرد با نادر شد اما کاری از پیش نبرد و بسیاری از لشکریان او کشته شدند و جمعی اسیر گردیدند.

نادر برای والیان موصل و حلب پیام فرستاد تا به جنگ اقدام نکنند، لیکن پیام سودی نداد و هر دو طرف آماده جنگ شدند. سربازان نادر به کندن نقب پرداختند، و در شب پانزدهم شعبان نادر سوار شد و در سر سیه بانتظار طلوع صبح بسربرد. بامداد به قلعه حمله برد. حمله اول به نتیجه نرسید و بار دیگر آماده شدند. این بار مردم قلعه تاب مقاومت نیاوردند و درخواست سازش کردند. پاشایان نیز چند تن از بزرگان را با چند اسب تازی نژاد نزد نادر فرستادند و چند تن از مفتیان از جانب

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۵۹

ایشان روانه دربار عثمانی گردیدند، تا مقدمات آشتی را فراهم سازند نادر. از آنجا متوجه شکی شد و بانتظار پاسخ مفتیان در آن نواحی اقامت کرد. و موقتا آتش جنگ خاموش گردید.

جنگ یکن محمد پاشا سرعسکر و کشته شدن او

جنگ یکن محمد پاشا سرعسکر و کشته شدن او

در این ایام به نادر اطلاع رسید که دولت عثمانی با درخواستی که از موصل فرستاده شده بود موافقت نکرده است،

و یکن محمد پاشا صدر اعظم سابق به سرعسکری تعیین گردیده و با لشکری بزرگ به قارص رفته است. نادر بسمت ممالک عثمانی حرکت کرد و در مراد تپه ایروان چادر زد. سرعسکر نیز از قارص بیرون شد و به چهار فرسنگی اردوی نادر رسید. چند روزی جنگ بین طرفین ادامه داشت از قضا در این نبرد تیری به سرعسکر رسید و بهنگام عصر درگذشت. مرگ سرعسکر نظم اردوی عثمانی را به هم زد و دیری نپایید که سربازان رو بفرار نهادند. لشکریان نادر به تعقیب آنان پرداختند و سپس با غنیمت بسیار از راه اصفهان روانه خراسان شدند.

قتل نادر شاه و بازماندگان او

قتل نادر شاه و بازماندگان او

نادر شاه اگر چه در آغاز کار از راه دلسوزی خود را برنج انداخت تا مردم ایران را آسوده خاطر سازد، لیکن عاقبت راه بیداد را پیش گرفت، و هر چند که از زر و سیم تا آنجا که توانست بدست آورد. امّا در خاتمه کار دین و دنیای خود را بدان فروخت، و پاره ای حوادث غم انگیز دیگر نیز ضمیمه مال دوستی او شد و موجب زوال ملک او گردید. نادر هنگامی که بیگانگان کشور ایران را مورد تاخت و تاز خود ساخته بودند، قد مردی راست کرد و ایران را از وجود دشمنان پیراست، اما پس از

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۶۰

آنکه از سفر داغستان برگشت دیگرگونی در احوالش پدید آمد، و روز بروز بر مال مظلومان و خون بی گناهان حریص تر گشت، چندانکه آتش ظلم او در همه جا زبانه زد و شعله حرص وی دامن پیر و جوان را گرفت. حرص مال اندوزی چنان چشم و گوش او را پر

کرد که مآل کار خود را ننگریست. ایرانیان که او را آیت رحمت می دانستند موجب زحمت دیدند. پایان دوران سلطنت او چنان شد که مردم در رنج و بیم سخت بسر می بردند. از جمله مخترعات عجیب وی این بود که هر لک یعنی پنج هزار تومان ایران را یک هزار نامید و از بام تا شام جز کلمه هزار بر زبان او نمی گشت، مردمان را به پرداخت هزار هزار محکوم می ساخت. سخن چینان سود جوی نیز که گرد او واگرفته بودند بر هر کس که می خواستند، تهمتی می بستند و او نیز می پذیرفت و تهمت زدگان را به تهدید و زجر و اदार باقرار می کرد. بدتر از همه اینکه سه تن خدانشناس را به خود نزدیک کرده بود و کارها را به اشارت و مشورت آن سه تن انجام می داد. رفته رفته ستمکاری او بدانجا کشید که اطرافیان وی نیز از او آزرده شدند، و خدمتکاران، نمک ناشناسی پیش گرفتند، و جمعی از افسارویه نیز که پاسداری او را بعهده داشتند بر سر او تاختند و در بستر خواب وی را سر بریدند و آن همه مال که اندوخته بود او را سود نداد. نگاهبانان اردو بامداد از کشته شدن نادر با خبر شدند و دست به غارت زدند. در این وقت نصر الله میرزا با شاهزادگان در کلات و علی قلی خان در هرات بود. علی قلی خان پس از وقوع این فتنه آهنگ مشهد کرد و فوجی را مأمور کلات ساخت. نصر الله میرزا و شاهرخ میرزا و امام قلی میرزا جریده بسوی مرو شاه جهان گریختند. دوست محمد توپچی شاهزاده آنان را از بیابان کلات بازگرداند و بمشهد آورد. علی قلی خان نصر

الله میرزا و امام قلی میرزا را در مشهد و رضا قلی میرزا را با شاهزادگان در کلات در یک روز کشت و شاهرخ میرزا را که کودک بود زنده گذاشت.

سلطنت علیشاه و سرانجام او

سلطنت علیشاه و سرانجام او

علی قلی خان پس از تسخیر کلات و کشتن شاهزادگان، در مشهد به تخت نشست و خود را شاه خواند و سکه زد و به علی شاه مشهور شد و از آغاز کار به باده گساری و عشرت پرداخت و گنجینه هایی را که نادر اندوخته بود بی پرو باین و آن بخشید و هر چند در آغاز کار چند روزی به کامرانی بسربرد. لیکن پس از گذشتن یک سال از پادشاهی وی در محال سلطانیه بین او و برادر کوچکش ابراهیم خان جنگی در گرفت. لشکریانش از گرد او پراکنده شدند و علیشاه به تهران گریخت و بدست گماشتگان ابراهیم خان گرفتار شد و چشم ویرا کردند.

جلوس شاهرخ میرزا

جلوس شاهرخ میرزا

پس از کشته شدن نادر و فرزندان او، علیشاه ابراهیم خان را در ارک مشهد پنهان کرد و خبر کشته شدن او را منتشر ساخت. هر چند پس از قتل علیشاه ابراهیم خان خود را پادشاه خواند اما مردم مشهد و سران ایل به جستجوی شاهرخ برخاستند و او را از ارک بیرون آوردند و در آستانه مشهد رضوی با وی پیمان سلطنت بستند. شاهرخ میرزا در بیستم شوال سال ۱۱۶۱ در مشهد به تخت نشست.

جلوس ابراهیم خان در تبریز

جلوس ابراهیم خان در تبریز

ابراهیم خان پس از شنیدن خبر جلوس شاهرخ میرزا در هفدهم ذوالحجه آن سال در تبریز به تخت نشست و برخلاف علیشاه که دست به اسراف گشوده بود براه امساک رفت و مال اندوزی را پیشه ساخت. سپس از تبریز آهنگ مشهد کرد و علیشاه را که بند کرده بود و همراه داشت در قم گذاشت. پس از رسیدن بمنزل سرخه سمنان لشکریان وی از گرد او پراکنده شدند. برخی نزد شاهرخ و گروهی به خانه های خود رفتند. ابراهیم خان از آنجا به قم بازگشت. لیکن مستحفظان

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۶۲

شهر او را راه ندادند. ابراهیم خان در خشم شد و اطرافیان خود را فرمان داد تا قم را غارت کردند. سپس همراه آنان به لنگرود کاشان رفت. اطرافیان وی در آنجا بر او تاختند و او را برهنه کردند و به غارت کاشان و لنگرود پرداختند، ابراهیم خان از آنجا به خرقان فرار کرد و در قلعه قلاپور متحصن شد. اما مردم قلعه او را بند کردند و نزد شاهرخ فرستادند. ابراهیم خان در بین راه

نعش او را بمشهد بردند. شاهرخ دستور داد بنه و اسباب او را با علیشاه که در قم می بود بمشهد آوردند. در مشهد علی شاه را نیز بقصاص خون شاهزادگان کشتند.

پایان

تعلیقات دره نادره

تعلیقات دره نادره

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۶۴

ص ۲ ح ۱۰: نفوس مفارقات ... در تعریف مفارق گفته اند: ممکن است که نه متحیز باشد و نه حال در متحیز (رک ح ۶ صفحه ۲). جواهر مفارقه یعنی آنچه بحس درنیاید. جواهر مفارقه باعتبار مؤثر بودن در اجسام و یا مدبر بودن در آنان و یا نداشتن هیچیک از این دو خاصیت بر سه قسم اند:

۱- آنکه مؤثر در اجسامست و حکما آن را عقول سماوی نامند و در لسان اهل شرع ملاء اعلی است.

۲- آنکه مدبر در اجسام علوی است و حکما آن را نفوس فلکی نامند و اهل شرع ملائکه سماوی گویند.

۳- آنکه نه در اجسام مؤثر است و نه مدبر اجسام است و آن بر سه قسم بود:

خیر بالذات، همچون ملائکه. شر بالذات، همچون شیاطین. مستعد خیر و شر، همچون جنیان. رجوع به کشف اصطلاحات الفنون. ذیل کلمه مفارق و رجوع به فرهنگ اصطلاحات فلسفی سجادی ص ۳۱۱ شود.

ص ۳ ح ۸: کیفیت خامس ...

مقصود کیفیتی است که از ترکیب عناصر چهارگانه پدید گشته و مستعد قبول صورت نوعیه شده است (کشف اصطلاحات الفنون ذیل مرکب).

ص ۵ ح ۶: مرجان را بین عالمی الجماد و النبات ... در شرح حکمه الاشراق آمده است: «همان طوری که نفوس احتیاج به متوسطی دارند که روح نفسانی باشد، بعضی از جهت شدت نقصی که دارند احتیاج بروح نفسانی ندارند مانند نفوس نباتیه.

و قسمی

از معادن نزدیک به هیئت نباتیه یعنی متوسط میان نباتات و معادن است مانند مرجان...» (فرهنگ اصطلاحات فلسفی سجادی ص ۲۹۶. از شرح حکمه الاشراق ص ۳۸۳-۳۸۴).

ص ۵ ح ۱۶: موت احمر ...

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۶۵

عرب هر چیز را که آزار آن سخت بود به سرخی تشبیه کند، چنانکه گویند موت احمر و هلاک احمر. چون عربها هر غیر عربی را سرخ پوست می شمارند و چون پیوسته بین آنان و سرخ پوستان (به عقیده ایشان) جنگ برقرار بوده است، هر چیز زشت را سرخ می گفتند (تعلیقات مقامات بدیع الزمان. از شیخ محمد عبده طبع مطبعه کاتولیکیه ۱۹۵۸ حاشیه ص ۸)

ابن منظور در لسان العرب نویسد: موت احمر را قتل گویند، از آن رو که خون بسیار در آن ریخته می شود. (لسان العرب. ذیل کلمه حمر)

و باحتمال قوی این جمله و جمله های قبل آن از مقامات حریری اخذ شده است:

فمذ اغبرّ العیش الاخضر و ازورّ المحبوب الاصفّر و اسودّ یومی الابيض و ابیض فودی الاسود حتی رثی لی العدو الازرق فحبذا الموت الاحمر.

(مقامات حریری. مقامه ۱۳)

ص ۶ ح ۷: و در ترکیب ثانی ... چون مرکبات از بسایطی ترکیب یافته اند که بالذات مستدعی افتراقند، بایستی از مبدأ صورتی بدانها افاضه شود که حافظ تألیف آنها بود. هرگاه اثر این صورت تنها حفظ تألیف باشد آن صورت معدنی است (ترکیب اول). و جسم مرکب متنوع بدان معدنست، و اگر با حفظ تألیف اثر تغذیه و تنمیه نیز از آن ظاهر شود نفس نباتی است و جسم مرکب متنوع بدان معدن بود.

(ترکیب دوم). و اگر از آن حس و حرکت

ارادی نیز صادر شود نفس حیوانی است و جسم متنوع بدان حیوانست (ترکیب ثالث). و اگر بحیوان نفس مجرد که مدرک کلیاتست تعلق یابد انسانست (کشاف اصطلاحات الفنون. ذیل ترکیب)

ص ۶ ح ۱۲: استکمال اقطار جسم ... مقصود از اقطار، ابعاد سه گانه جسم است و استکمال یعنی حرکت تدریجی بطرف کمال که لازمه خارج شدن از قوه بفعل است

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۶۶

ص ۶ ح ۱۳: و خواص افعال نوعی و شخصی ...

فعل نوعی یا فعل عام فعلی است که در آن لااقل دو نوع یا دو چیز مشترک باشد مانند تنمیه و تغذیه نسبت به نبات و حیوان. اما فعل شخصی عبارت از کیفیات مخصوص هر جسم است مانند استکمال اقطار جسم.

ص ۶ ح ۱۴ و النخل باسقات ... ذکر نخل از آن جهت است که به عقیده حکمای قدیم، نخل حد فاصل میان نبات و حیوانست، بخاطر پاره ای خواص و شباهتهایی که بحیوان دارد.

ص ۸ ح ۱۵: چنار از هر ورق دست نیاز ... تشبیه برگ چنار بدست یا استعاره از آن در ادبیات فارسی رائج است:

بر دست حنا بسته نهد پای بهر گام هر کس که تماشاگه او زیر چناریست (دیوان فرخی تصحیح مرحوم عبد الرسول ص ۲۴)

تا رباید جامهای سرخ رنگ از شاخ گل پنجه ها چون دست مردم سر بر آورد از چنار (همان کتاب ص ۱۷۷)

ص ۸ ح ۱۸: نخل باسق ... با احتمال قوی متأثر از این جمله گلستانست:

و تخم خرمايي به تربيتش نخل باسق گشته (گلستان مصحح قریب ص ۳)

ص ۹ ح ۶ ترکیب ثالث. رک تعلیقات بر ح ۷ ص ۶.

ص ۱۲ ح

۴ درجه رابع ... یعنی نفس انسانی و این چهار درجه عبارتست از:

نفس جمادی یا معدن. نفس نباتی. نفس حیوانی. نفس انسان.

ص ۱۲ ح ۵ و به تأثیر و تأثر آباء اثیری و امهات عنصری ...

فلاسفه افلاک را از نظر تاثیراتی که در عالم عناصر و تکوین موالید دارند آباء

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۶۷

نامیده اند و معتقدند که این افلاک (جز فلک الافلاک) در تکوین موجودات عالم کون و فساد تأثیری خاص دارند.

ص ۱۲ ح ۱۴: حضرت انسان ... حضرت پنجم است چه عرفا با آنکه تمام موجودات را مظاهر حق میدانند در توصیف و

شمارش بذکر حضرات خمس اکتفا دارند و این حضرات عبارتند از:

۱- حضرت غیب مطلق. ۲- حضرت شهادت.

۳- حضرت غیب مضاف نزدیک غیب مطلق که عالم آن عالم عقول و نفوس است.

۴- حضرت غیب مضاف نزدیک بعالم شهادت که عالم آن عالم مثالست.

۵- حضرت جامعه که جامع چهار حضرتست، و عالم آن عالم انسان کامل است.

(فرهنگ مصطلحات عرفا. تألیف سجادی ص ۱۴۶. از شرح فصوص قیصری ص ۲۷)

ص ۱۴ ح ۲: اکبره باصغری ... مأخوذ است از مثال: المرء باصغریه.

و دل و زبان را اصغران گویند بخاطر خردی حجم آنان و شاید بدان جهت است که دل و زبان باخردی حجم بزرگ تر عضو

انسانند از جهت معنی و فضیلت. (مجمع الامثال) ص ۲۱ سطر ۳: لم تر عینی ... این ابیات در یتیمه الدهر ثعالبی ج ۴ ص ۲۱۱

بدین صورت ضبط شده:

لم تر عینی مثله کاتبا لکل شیء شاء او شاء یبدع فی الکتب و فی غیرها بدائعا ان شاء انشاء و بابی الفتح

ص ۲۹ ح ۱۸: مصحفاته مع اخوات الجناس ...

مؤلف حدائق السحر ذیل مصحف نویسد: این صفت چنان باشد که شاعر در نثر یا در نظم الفاضلی استعمال کند که چون آن را صورت نگاه دارد اما نقط و حرکات بگرداند ثنا و آفرین هجو و نفرین شود ... (حدائق السحر ص ۶۷)

ص ۳۴ ح ۴: که ساسانیان در دربار فلک سانش ساسانی حسب اند ...

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۶۸

در برخی از متون عربی ساسان را رئیس و مرشد گدایان نوشته اند. از جمله بدیع الزمان همدانی مقامه بیست و پنجم خود را ساسانیه نام کرده است و حریری بتقلید از او مقامه چهل و نهم از مقامات خود را چنین نامیده است. درین مقامه ابو زید سروجی که قهرمان داستانهای اوست هنگام پیری فرزند خود را وصیت می کند که بهترین پیشه ها آنست که مرشد ما ساسان آن را تاسیس کرد. شریشی شارح مقامات حریری نویسد که ساسان پیر و رئیس گدایان و درویشان است و همه گدایان بدو منسوبند. شیخ محمد عبده در شرح مقامات بدیع الزمان نویسد: این نسبت پس از زوال دولت ساسانیان پیدا شده و علت آن این بود که مسلمانان می خواستند با نظری تحقیرآمیز به ساسانیان بنگرند تا نام نیکی از آنان نماند. چنانکه در شهری دیدم پدری فرزندش را بعلتی نکوهش می کرد و بدو می گفت ای برمکی و مسلما این لقب پس از زوال برمکیان معمول شده تا آنان تحقیر شوند (یادداشت آقای دکتر محقق) ص ۴۲ ح ۱۵: از نهیب زخم تیر قوس ... مؤلف الکنوز العامره این بیت را از آذری طوسی دانسته است.

ص ۴۳ ح

۲۷: قوتین فاکره ... مقصود از قوه فاکره نفس مفکره است.

ابن سینا درباره این نفس چنین آرد: و از این جمله قوتی است که آن قوت را متخیله گویند و مفکره نیز خوانند. مرکب است در تجویف اوسط از دماغ و فعلش ترکیب و تفصیل صورتست و معانی، با یکدیگر و از یکدیگر ... (رساله نفس چاپ انجمن آثار ملی ص ۲۲).

ص ۴۶ ح ۲: ماه مقنّع ... مقنّع خراسانی. نام او را عطاء یا حکیم نوشته اند از مردم مرو بود ویرا از آن جهت مقنّع گویند که بخاطر زشتی چهره نقابی از زر بر رخ خویش می افکند. وی ماهی از چاه نخشب برمی آورد که مردمان آن را از مسافت یک ماه می دیدند ... (وفیات الاعیان ج ۲ ص ۴۲۶ طبع مکتبه النهضه المصریه) و رجوع شود به ماه نخشب تألیف آقای سعید نفیسی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۶۹

ص ۴۹ ح ۹: فقد تسجع الوراق ...

این بیت از محمد بن علی النیزبانی مکنی بابی الفرج و ملقب بذی المفاخر است ویرا بر عجمی بودنش سرزنش کردند و او گفت:

فان لم یکن فی العرب اصلی و منصبی و لا من جدودی یعرب و ایاد فقد تسجع الوراق و هی حمامه و قد تنطق الاوتار ... (دمیه القصر باخرزی طبع حلب ۱۹۳۰ صفحه ۱۰۴. یادداشت آقای دکتر محقق ص ۵۰ ح ۲: از کن من ایاس ...

ایاس بن معاویه بن قره المزنی. مدت یک سال از جانب عمر بن عبد العزیز قاضی بصره بود. وی فراست و ذکاوتی سرشار داشت و نوادر او در کتب سیر آمده است.

شطری از آن نیز در مجمع

الامثال ذیل همین مثل ثبت است.

ص ۵۰ ح ۱۰: ادهی من قیس ... وی سید عبس و به غایت زیرک بود. داستانش از زیرکی وی در مجمع الامثال ذیل این مثل آمده است.

ص ۵۰ ح ۱۱: بلاغت قس ... قس بن ساعده از حکما و عقلای عرب بود و بلاغت او ضرب المثل است، چنانکه گویند «ابلق من قس» رجوع به مجمع الامثال ذیل این مثل شود.

ص ۵۱ ح ۱۹: و ما عندی کنز ...

اصل مثل چنین است «لو کان عنده کنز النطف ما عدا». نطف مردی مستمند از بنی یربوع بود. پس به مردمانی که «باذان» از یمن نزد کسری فرستاد غارت برد و یک روز تا هنگام غروب آفتاب از آن مال که به غارت برده بود بر مردمان بخشید ...

(رجوع به تاج العروس ذیل (نطف) و رجوع به مجمع الامثال ذیل این مثل شود).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۷۰

ص ۵۴ ح ۶: اغنج من ... فَنَّقَه، نَعْمَه. عیش مفاثق، ناعم (اقرب الموارد) مَفَنَّقَه مَنَعْمَه (لسان العرب) نازپرورده.

ص ۶۳ ح ۱۰: هرّ از برّ بازنشناسد ...

گویند: فلان ما يعرف هرّ من برّ یعنی آن را که بدو نیکویی کند از آنکه او را ناخوش دارد بازنشناسد. و گفته اند هرّ گربه است و برّ موش است و گفته اند یعنی آواز بز را از میش تمیز نمی دهد و گفته اند خواندن گوسفند را از راندن آن بازنمی شناسد و وجوه دیگر نیز در بیان آن آمده است رجوع به تاج العروس ذیل کلمه (بر) شود ص ۷۱ ح ۱۳: کما طنّ ...

و ربّ کلام مرّ فوق مسامعی کما طنّ ... (ابو)

فراس. دیوان ص ۲۵ طبع بیروت (۱۹۵۹).

ص ۷۷ ح ۴: و هو من الشعر ... نظیر: هو ادق من خیط باطل. و خیط باطل تار عنكبوتست (رک مجمع الامثال).

ص ۸۱ ح ۱۵: بیت اللطف ...

در یادداشت های مرحوم قزوینی (ج ۴ ص ۷۲) ذیل این کلمه آمده است:

ظ: فاحشه خانه (مطلع الشمس ۴: ۳۲۴) یعنی فاحشه خانه- اصطلاح بلاد عثمانیست یا بوده است ظاهرا (حدائق السیاحه زین العابدین بن اسکندر شیروانی نسخه پاریس ۱۳۰۵. f. ۱۱۰. b, s. P مکرر)- در عهد تیمور در شیراز موضعی موسوم به بیت اللطف. رجوع برای آن و برای نظایر آن در سایر بلاد ایران به مطلع السعدین در اوایل کتاب در شرح اعمال تیمور «۱».

ص ۹۹ ح ۲: و فاخر به شاگردیش ...

زیج یحیی و فاخر مأمون ارتفاع طوابع چه و چون (سنایی حدیقه. ص ۶۹۸ سطر ۱۷).

(۱)- این اصطلاح در کتابهای دیگر از جمله در رساله ملکیه نیز استعمال شده است ص ۵۹ چاپ و یسبادن ۱۹۵۲ میلادی توسط والیر هینتس zniH (۱.۱).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۷۱

ص ۱۳۳ ح ۱: لا تعجبوا من صید صعوه ...

اشعار از ابو بکر خوارزمی است (یتیمه الدهر ج ۴ ص ۱۵۰).

ص ۱۳۳ ح ۲: قد غرقت املاک ...

اشاره به داستانی است که در تفسیرهای قرآن ذیل آیه ۱۶ سوره سبا: فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ آمده است.

و خلاصه آن اینست که عرم نام بندیست که بلقیس بنا کرد، و سبب آن این بود که بر سر آب خلاف بسیار پدید می آمد و کار به جنگ می کشید. بلقیس گفت تا در رهگذر آب بندی عظیم ساختند و آن

(عرم) است بلغت حمیر و آن بند میان دو کوه ساخته شده بود از سنگ و قیر، و آن بند را سه در بود یکی در بالا و یکی در وسط و دیگری در پایین و دوازده راه داشت بعدد جویهای آنان، چون باران می آمد و سیل آب در پس بند فراهم می شد در بالا را می گشادند و چون کمتر می شد در میانه را می گشودند و چون کمتر می شد در زیرین را می گشودند و این آب در برکه ای می ریخت و از برکه به جویها قسمت می شد. چون بلقیس بمرد، قوم او طاغی شدند و چون طغیان آنان از حد گذشت، خدای تعالی موشانی بزرگ را بر آن بند مسلط کرد تا آن را سوراخ کردند و آب به شهرهای آنان افتاد و سراها و بستانهای آنان را ویران ساخت (رجوع به تفسیر ابو الفتوح شود). نجم الدین محمد یمنی راست در این باره:

و قد هدّ قدما عرش بلقیس هدهد و خزّب حفر الفأر سدّ مآرب. (جواهر الادب ج ۲ ص ۴۹۴) ص ۱۳۳ ح ۳: و بعوضه قتلت ... اشاره است به داستانی که مفسران ذیل آیه ۲۶۱ سوره بقره: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ ... الآية» نوشته اند

خلاصه آن آنکه ابراهیم (ع) نزد نمرود شد و او را به پرستش خدا خواند.

نمرود گفت مگر خدای تو کیست؟ گفت آنکه می میراند و زنده می کند.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۷۲

نمرود گفت من نیز چنین کنم. سپس دو تن را طلبید و یکی را بکشت و دیگری را آزاد کرد و خواست با این کار مردمان را بشبهه اندازد. ابراهیم (ع)

گفت خدای من آفتاب را از مشرق می آورد، تو آن را از مغرب آور! نمرود مبهوت گشت. سپس گفت من لشکر خویش را می آرایم تو نیز خدای خود را بگو تا لشکر خود را بیاراید پروردگار پشه ها را بر سپاهیان نمرود بگمارد تا آنان را بخوردند و یک پشه به بینی نمرود رفت و چهارصد سال او را رنج می داد سپس او را بکشت ...

ص ۱۳۸ سطر: لئن کسفونا ...

ابیات از ابو الفتح بستی است (زهر الآداب ج ۲ ص ۹۷)

ص ۱۴۰ سطر ۵: وثب الصغیر علی الکبیر ...

از ابو بکر خوارزمی است در وصف ابو القاسم مزنی، هنگامی که ویرا دستگیر کردند (یتیمه الدهر ج ۴ ص ۱۵۱).

ص ۱۵۱ ح ۷: شرّ المال ...

در مجمع الامثال چنین آمده است: شرّ المال ما لا یدکی و لا یزکی و مقصود خزان است، چه پیغمبر فرمود لیس فی الکسعه ... صدقه و کسعه خر است.

ص ۱۶۶ ح ۲۴: دار المرز ... بسیاری از شهرهاست که لقبی مصدر به (دار) یافته اند، مانند دار الخلافه (تهران. بغداد). دار السرور (بروجرد). دار السلطنه (تبریز). دار العباد (یزد). دار المؤمنین (کاشان). رجوع به لغت نامه دهخدا ذیل (دار) و ترکیبات آن شود.

ص ۱۸۱ سطر ۱: و لم یعتمد دارا ...

شعر از ابو سعید رستمی است (داریات. یتیمه الدهر ج ۳ ص ۴۸).

ص ۱۸۳ سطر ۸: و کاد یحکیه ... در یتیمه الدهر: و کاد یحکیک ...

شعر از بدیع الزمان همدانی است (یتیمه الدهر ج ۴ ص ۱۹۶).

ص ۱۸۷ سطر ۱۰: در یتیمه الدهر بجای یقطعون، یقلعون و بجای فصارت

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۷۳

فامسی ضبط شده است. (یتیمه الدهر

ص ۱۸۸ ح ۲: ماه نخشی ... رک تعلیقات بر ح ۲ ص ۴۶.

ص ۱۸۹ سطر ۳: که جامه روپوشش اطلس چرخ نهم ... مقصود فلک اطلس است و آن را فلک اطلس نامند چون از ستارگان خالیست، مانند اطلس که خالی از نقوش است (شرح منظومه سبزواری چاپ گراوری ص ۲۶۳)

ص ۱۹۳ سطر ۷: من رام ... شعر از ابو الفضل سکری مروزی است (یتیمه - الدهر ج ۴ ص ۲۳).

ص ۱۹۵ سطر ۲: به کسب و اولجا ... آنچه در حواشی نسخ نوشته شده و آن را ترکی دانسته اند بنظر درست نمی رسد. ظاهرا مؤلف کلمه را عربی دانسته چه در سنگلاخ در بیان معنی «اولجا» نویسد دو معنی دارد اول کسب و غنیمت ...

معلوم می شود کسب را از ماده (کسب) عربی و فعیل بمعنی مفعول دانسته است، یعنی مکسوب و آنچه بدست آمده است از کسب. لیکن این صیغه در اقرب الموارد منتهی الارب و لسان العرب دیده نشد و مؤلف آن را قیاسا استعمال کرده است.

ص ۱۹۸ سطر ۷ انّ الاسود ...

شعر از ابو تمام حبیب بن اوس طائی است (زهر الآداب ج ۱ ص ۴۴).

ص ۲۰۸ ح ۱۷: جزایری ... جزایری نوعی تفنگک با لوله ای به غایت دراز است و هنگام آتش کردن تکیه گاهی بشکل نردبان کوتاه بر زمین نصب می کرده اند و سر لوله را بر آن تکیه گاه می نهاده اند. وزن هریک از تفنگهای بزرگ از پانزده حقه ترکی (دو حقه و ربع ترکی معادل یکمن تبریز است) زیادتر بوده است. این تفنگها دارای بست های سیمین بوده است و مانند عصا بدان تکیه می کرده اند. یادداشت های آبراهام کاتولوکوس از دشت

مغان. (نقل از کتاب نادر شاه. تألیف تیمسار سرلشکر مقتدر. ص ۱۶۳) عکس جزایری مقابل ص ۱۶۲ همین کتاب رنگی گراور شده است. و رجوع شود به یادداشت های قزوینی ج ۱ ص ۵۱. عالم آراء عباسی. چاپ آقای افشار. ص ۱۰۵۲

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۷۴

گنج شایگان. جمال زاده ص ۹۳. مجمل التواریخ گلستانه. ص ۴۵ و ۴۶ و ۴۹.

ص ۲۰۸ ح ۱۹: ضرب الجابه بالجاهض ... جابه آن وحش یا پرنده که رویاروی آید و آن را به فال بد گیرند. (لسان العرب) و جاهض تیز نفس بود (لسان العرب) زیاده بر این چیزی نیافتم.

ص ۲۲۵ سطر ۸: حروف هجاء الناس ... از متبئی است (یتیمه الدهر. ج ۱ ص ۱۴۴)

ص ۲۵۲ سطر ۶: عزمات ... اشعار از ابو سعید رستمی است (یتیمه الدهر ج ۳ ص ۱۳۴)

ص ۲۹۳ ح ۱۸: قرع ... ظاهرا مأخوذ است از این بیت ابو طالب

نبی اتاه الوحی من عند ربّه و من قال لا یقرع بها سنّ نادم (تحفه ناصریه)

ص ۳۰۶ سطر ۱: بیض تصافح ...

اشعار از عبد العزیز بن یوسف مکنی بابی القاسم. از شعرا و کتاب آل بویه است (یتیمه الدهر. ج ۲ ص ۹۶)

ص ۳۴۷ ح ۱۷: سکه محمدی:

مؤلف کتاب النقود آرد: چون هارون کار سکه زدن را به جعفر بن یحیی برمکی واگذارند، جعفر در بغداد و در محمدیه ری دینارها و درهم ها بنام وی سکه زد ...

(النقود ص ۴۷). مصحح کتاب (اب انستاس کرملی) در ذیل کلمه محمدیه چنین نویسد: محمدیه بخشی است از ری و این نام را عرب پس از گشودن ری بدان داد.

در این شهر

عباسیان و طاهریان و سامانیان سکه ها زدند ... و نیز رجوع به (ص ۱۵۰ و ۱۵۵ همین کتاب) شود.

ص ۳۵۳ سطر ۴: مغانات ... یاقوت در ذیل کلمه (موقان) نویسد: مردم آنجا آن را موغان خوانند ... ولایتی است و آن را دهکده ها و مرغزارهای بسیار بود ...

و آن به آذربایجانست بین اردبیل و تبریز. (از معجم البلدان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۷۵

در فرهنگ جغرافیایی ایران نویسد: مغان از دهستانهای تابع شهرستان اردبیل است و از ۹۶ آبادی بزرگ و کوچک تشکیل شده است (فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۴).

ص ۳۵۵ ح ۷: سیبا ... این کلمه در جهانگشا و در عالم آرای عباسی (مواضع مکرر) سیبه آمده است، و صحیح همان سیبه است. مؤلف غیث اللغات سیبه را خندق معنی کرده است که در پناه آن جنگ کنند. ولی از بعض مواضع عالم آراء چنان مفهوم می شود که سیبه بمعنی خندق نیست بلکه پناهگاهی است قابل حمل و نقل ص ۳۷۵ سطر ۴: ویح جسمی ... ویح جسمی من غزال مقلتاه ... عبید الله ابن احمد میکالی (یتیمه الدهر. ج ۴ ص ۲۵۹)

ص ۳۸۰ ح ۷: ورد الزبیع ...

این دو بیت ضمن ابیات دیگری با اندک اختلاف در مجانی الادب ج ۴ ص ۲۲۰ آمده است.

ص ۳۸۹ سطر ۱: و کائما نقشت ... ابو الفرج بیغاء (ثعالبی، خاص الخاص ص ۱۲۰).

ص ۳۹۳ سطر ۱۳: اذا رکع ... سری رفاء (تحفه ناصریه).

ص ۴۱۵ سطر ۱: کتبت الیه استهدی ...

از ابو الفضل عبید الله بن احمد میکالی (یتیمه الدهر. ج ۴ ص ۲۵۹)

ص ۴۵۹ ح ۱۳: کنوز قارونی ... مأخوذ است از آنچه در

ذیل آیه ۷۶ سوره قصص آمده است. مفسران نوشته اند که شصت استر گنجینه های او را می کشیدند.

ص ۵۶۵ سطر ۹: من التفر العالین ...

از ابو سعید رستمی است (یتیمه الدهر. ج ۳ ص ۱۴۱)

ص ۳۶۰ سطر ۳: عبد الله پاشا ... عبد الله پاشا کوپر یلی زاده فرزند مصطفی پاشا.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۷۶

وی عالمی ادیب بود و اشعاری به عربی سروده است (رجوع به قاموس الاعلام ترکی).

ذیل کلمه کوپر یلی زاده عبد الله پاشا شود).

ص ۶۵۵ ح ۶: دولت مثلث بنیان ... در این کتاب و در جهانگشا نامی از این سه تن برده نشده است لیکن از قرائن می توان حدس زد که مقصود، علی قلی خان برادرزاده وی، طهماسب خان و کیل جلاپیر، و احمد خان ابدالی است.

پایان

فهرست ها

فهرست ۱- مطالب

فهرست ۱- مطالب

در بیان اختلال ممالک ایران ۱۲۲

استیلای افغانه غلجه باصفهان ۱۲۷

در بیان جلوس حضرت طهماسب شاه ۱۵۵

در بیان خاتمه کار محمود و جلوس اشرف و قتل خاقان شهید ۱۶۹

در بیان تدرج حال و ترقی احوال نادر شاه ۱۷۵

در بیان تسخیر مشهد مقدس ۱۸۴

در بیان نهضت رایات همایون بجانب هرات ۱۹۶

در بیان تسخیر اصفهان ۲۰۳

در بیان استیصال اشرف ۲۲۰

در بیان فتح ارومیه و تبریز ۲۳۴

در بیان جنگ ابراهیم خان با افغانه و شکست او ۲۴۴

در بیان انصراف موکب نادری بجانب خراسان ۲۵۱

در بیان عروسی رضاقلی میرزا ۲۵۴

در بیان تسخیر هرات ۲۷۴

در بیان توجه حضرت شاه طهماسب بجانب ایروان ۲۸۷

در بیان نهضت موکب نادری بجانب بغداد ۲۹۸

در بیان محاربه با توپال عثمان پاشا سرعسکر ۳۱۳

در بیان توجه موکب نادری بجانب روم ۳۲۳

در بیان طغیان محمد خان بلوچ و خاتمه کار او ۳۴۴

در بیان توجه

نادر بار سوّم بروم ۳۵۲

در بیان جلوس نادر ۳۶۸

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۷۹

در بیان تسخیر قندهار و قلع افغانه ۳۸۶

در بیان فتح بلخ ۳۹۸

در بیان تسخیر هندوستان ۴۰۳

در بیان قتل عام شاه جهان آباد ۴۶۵

در بیان تفویض سلطنت هندوستان بمحمد شاه ۴۸۶

در بیان تسخیر ممالک سند ۴۹۶

در بیان تسخیر بخارا ۵۰۵

در بیان تسخیر خوارزم ۵۱۴

در بیان تعریف و توصیف قلعه کلات ۵۲۸

در بیان تذهیب قبه نجف ۵۳۹

در بیان توجه عسکر نادر بداغستان ۵۴۳

در بیان قلع قراء قراقیطاق ۵۶۵

در بیان فتح مسقط ۵۷۸

در بیان نهضت نصر الله میرزا بجانب خوارزم ۵۸۷

در بیان سقوط رضا قلی میرزا از دیده اعتبار ۵۹۱

در بیان نهضت موکب همایون بجانب روم ۵۹۵

در بیان حال موصل و تسخیر کرکوک و اربیل ۶۲۴

در بیان جنگ یکن محمد پاشا ۶۳۳

در بیان قتل نادر شاه با اولاد و اعقاب ۶۳۸

در ذکر کلمات وعظ اساس ۶۸۸

در بیان سلطنت علی شاه و انجام کار او ۷۰۲

در بیان جلوس شاهرخ میرزا در خراسان ۷۰۸

ذکر جلوس ابراهیم خان در تبریز ۷۱۷

فهرست ۲- امثال و احادیث

فهرست ۲- امثال و احادیث

آب و قدح الفوزه المنيح/ ح ۱۵/ ص ۳۲۲

اباد الله غضراء هم/ ح ۱۲/ ص ۵۶۶

ابرق العزاف/ ح ۱۲/ ص ۵۰۰

ابرق من رداء الشجاع/ ح ۱۶/ ص ۱۴۹

ابصر من زرقاء اليمامة/ ح ۱/ ص ۲۲۹

ابطأ من غراب نوح/ ح ۱۴/ ص ۴۱۳

ابطش من دوسر/ ح ۶/ ص ۶۴۲

ابغض من ریح السذاب الى الحيات/ ح ۲/ ص ۵۵۴

ابهی من مجادل الطرب/ ح ۲۲/ ص ۳۳

اتبع من الظل/ ح ۱۰/ ص ۴۹۶

اتتکم فاليه الافاعى/ ح ۱۶/ ص ۵۱۷

اتخذوا حمار الحاجات/ ح ۱۳/ ص ۲۸۶

اترب فندح / ح ٧ / ص ٧٠٦

اتق شرّ من احسنت اليه /

ح ١٩ / ص ٣٤٥

اتق يوما بين شديكك الدخن / ح ١٣ / ص ٦٧٥

اثبت من اصم رواسى / ح ١٢ / ص ٢١٠

اثقل من الكانون / ح ١٣ / ص ٥٧٧

اجبن من نهار / ح ١٤ / ص ٢٢٨

أجرأ من السيل تحت الليل / ح ٥ / ص ٣١٢

أجرأ من الماشى بترج / ح ١٣ / ص ٣١٠

اجرد من جراد / ح ١٤ / ص ١٢٨

اجفى من الدهر / ح ١٥ / ص ٦٤٠

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ٧٨١

اجمل من درر البحور على نحور الحور / ح ١٧ / ص ٣٨٤

اجود من الجواد المبر / ح ٩ / ص ٣٠٠

اجور من حاكم سدوم / ح ١٦ / ص ٦٤٠

اجهل من قاضى جبل / ح ٩ / ص ٥٦٧

احسن العفو عند القدره / ح ٨ / ص ٥٠٣

احسن من شنف الانضر / ح ٧ / ص ٢٤٩

احسن من نيل المآرب / ح ٢٥ / ص ٥٣٣

احق الخيل بالركض المعار / ح ١١ / ص ٣٦٥

احلى من البديع / ح ١١ / ص ٧٥

احلى من الثواب / ح ١١ / ص ٤٥٤

احلى من الناصح/ ح ٤/ ص ٢٤٩

احمق من الممهوره باحدى خدمتها/ ح ١/ ص ٥٧٨

احمق من الممهوره من نعم ابيها/ ح ٢/ ص ٥٧٨

احير من صب/ ح ١/ ص ٥٦١

اخط من حاطب الليل/ ح ٦/ ص ٢١٧

اخط من عشواء/ ح ٤/ ص ٧١٧

اختلف من ذئب/ ح ٦/ ص ٥٦٠

اخذل من مقمور/ ح ٦/ ص ٧١٧

أخدع من صب/ ح ٥/ ص ٥٦٠

اخذة اخذ سبعة/ ح ١٣/ ص ٣٤١

اخس من القماش/ ح ٨ و ٩/ ص ١٠٨

اختلف من نار الجباب/ ح ١٧/ ص ١٥٨

اخلى من جوف الحمار/ ح ٦/ ص ٣٥٠

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ٧٨٢

اخيبت من حنين/ ح ٢٢/ ص ٥١٤

اخيبت من قابض على الماء/ ح ٥/ ص ٧١٧

ادبر غريره و اقبل هريره/ ح ٤/

ادق من الدقيق / ح ١٩ / ص ٧١

ادهى من قيس / ح ١٠ / ص ٥٠

اذا اخصب الزمان، جاء الغاوى و الهاوى / ح ٢ / ص ٣٢٣

اذا تولى عقد شىء احكمه / ح ١ / ص ٢٤٢

اذا جاء القضاء ضاق القضاء / ح ١١ / ص ٥٦٤

اذا وقعت سهم القضاء نثرت حلق الشره / ح ٧ / ص ١٧٤

اذا وقى الرجل شر لقلقه و قببه و ذبذبه فقد وقى / ح ١٤ / ص ٥٩١

اذل من البساط / ح ٣ / ص ٤٥١

اذل من بعير سانيه / ح ٨ / ص ٥٦٢

اذل من بيضه البلد / ح ١ / ص ١٥١

اذل من حمار قبان / ح ٢ / ص ٧١٣

اذل من قيسى بحمص / ح ٢ / ص ٣١١

اراهم من الصبح الكواكب مظهرا / ح ٤ / ص ٣٠٢

اربيع كجماد البوس / ح ٧ / ص ٢٧٥

ارتفاع الاخطار باقتحام الاخطار / ح ١٣ / ص ١٨٠

ارداً من داء القلاع / ح ١٤ / ص ٥٦٥

ارذل من القماش / ح ١٠ و ١١ / ص ١٠٨

ارعن من هواء البصره / ح ١٢ / ص ٣١٢

اروغ من ثعلب / ح ٧ / ص ٥٦٠

اری خالا و لا مطرا/ ح ۱۱/ ص ۶۸۰

ازکن من ایاس/ ح ۲/ ص ۵۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۸۳

از موله فی الملق ... ر ک: کازموله

استاهلی اهالتی و احسنی ایالتی/ ح ۱۲/ ص ۵۱۲

استعجلت قدیرها فامتلت/ ح ۴/ ص ۵۵۲

استمجد المرخ و العفار/ ح ۸/ ص ۴۱۰

اسرع من الزعزع/ ح ۲/ ص ۲۴۳

اسرع من الغیث/ ح ۲۰/ ص ۳۵۰

اسرع من المسع/ ح ۲۶/ ص ۴۲۹

اسرع من فریق الخیل/ ح ۳/ ص ۲۳۷

اسرع من نکاح ام خارجه/ ح ۱۱/ ص ۱۷۰

اسلم تسلم/ ح ۸/ ص ۵۷۱

اسهر من قطرب/ ح ۲/ ص ۵۶۱

اسیر من شعر/ ح ۱۴/ ص ۷۱

اشأم من احمر عاد/ ح ۱۴/ ص ۵۶۶

اشأم

من الاخيل / ح ٩ / ص ٢٨٦

اشأم من قدار / ح ١٤ / ص ٢٧٨

اشدد حظبي قوسك / ح ١٥ / ص ٢٢٩

اشدد حيازيمك لذلك الامر / ح ٩ / ص ٤٢٦

اشد من الشداد / ح ١ / ص ٦٤١

اشرف الغنى ترك المنى / ح ١٤ / ص ٦٩٤

اشغل من ذات النحين / ح ٢ / ص ٥٦٧

اشهر من فارس الابلق / ح ٢ / ص ٢٤١

اصاب تمره الغراب / ح ٤ / ص ٣٠٨

اصابنا جار الضبع / ح ٩ / ص ٦١١

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ٧٨٤

اصابه ذباب لاذع / ح ٨ / ص ٧٠٠

اصبح فيما دهاه كالحمار الموحول / ح ٣ / ص ٥٦١

اصرد من السهم / ح ٣ / ص ٢٣٠

اصفى من الدمعه / ح ٧ / ص ٤٠٩

اصم الله صداهم / ح ١ / ص ١٣٥

اصنع من سرفه / ح ١ / ص ٥٠٩

اصول من جمل / ح ١٤ / ص ١٩٨

اضل من سنان / ح ١٧ / ص ٦٦٣

اطرقى و ميشى / ح ٤ / ص ٢٧٧

اطوع من ثواب / ح ١٣ / ص ٤٥٤

اطيب من القسيمه / ح ٢٩ ر ٣٠ / ص ٥٣

اطيش من فراشه / ح ٤ / ص ٦٤٠

اظلم من الجلندي / ح ١٧ / ص ٦٤٠

اعجز من هلباجه / ح ٩ / ص ٣٥٠

اعدل من الميزان / ح ٢ / ص ٦٥٧

اعدى من الظليم / ح ١٤ / ص ٣٩٩

اعذب من ماء مأرب / ح ٢٤ / ص ٥٣٣

اعذب من نهر السلاسل / ح ٥ / ص ٨٩

اغدر من الغدير / ح ٢ / ص ٦١١

اعز من العنقاء المغرب / ح ٥ / ص ١٣٦

اعض به الكلايب / ح ١٣ / ص ٦٥٣

اعطش من الحوت / ح ٢٥ / ص ٣١٧

اعوج بنى هلال / ح ١٠ / ص ٤٣٤

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ٧٨٥

اغرّ من السراب / ح ١٦ / ص ٢٩٤

اغرّ من سراب / ح ٦ / ص ٧١٢

اغنج من مفتحه / ح ٦ / ص ٥٤

اغنى من التفات عن الرفات / ح ٦ / ص ٢١٩

اغوى من غوغاء /

ح ١٣ / ص ١٢٨

افرخوا بيضتهم / ح ١٣ / ص ٣١١

افرس من بسطام / ح ٥ / ص ١٨٦

افرس من تميم الفرسان / ح ٥ / ص ٢٢٢

افسد من الارضه / ح ٦ / ص ١٩٤

افقر من العريان / ح ٧ / ص ٦٥٣

الافلاك قسى و الحادثات سهام و الانسان هدف و الله تعالى الرامى ... / ح ١ / ص ٦٣٧

افلس من ابن المذلق / ح ٧ / ص ٦٥٣

اقبح من عشوه العشواء و دلال العثواء / ح ١٢ - ١٥ / ص ٥٣

اقبل على نفسك بالادبار عنها / ح ٧ / ص ٦٩٣

اقر صامت / ح ١٣ / ص ٦٥١

اقصر لما ابصر / ح ١٤ / ص ٤٥١

اقفر من بريه خساف / ح ١١ / ص ٥٠٠

اقوى من نملة / ح ١٢ / ص ١٢٨

اكثر من الدباء / ح ١٧ / ص ٤٤١

اكذب من اخيذ الجيش / ح ٣ / ص ٤٣٢

اكذب من اسير السند / ح ١٢ / ص ٤٩٨

اكسى من البصل / ح ١٢ / ص ٤١٧

اكلتم تمرى و عصيتم امرى / ح ٩ / ص ٧٠٧

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ٧٨٦

ا كمن من جد جد/ ح ١٥/ ص ٦٦٢

الطف من ماء المفاصل/ ح ٥/ ص ٨٩

الق دلو ك في الدلاء/ ح ٣/ ص ٤٤

الوام مع اللآم يورث اللوام/ ح ١٣/ ص ٧١٦

الهف من مغرق الدر/ ح ١٠/ ص ٤٩٤

اليس من اليس من حيث ايس و ليس/ ح ١٩/ ص ٣٥٠

امر ع واديه و اجنى حلبه/ ح ١٠/ ص ٤٠٤

امر من الالا/ ح ٨/ ص ١٥١

امر من المر و الألاء/ ح ١٤/ ص ٦٥٥

امر من وعظ الناصح/ ح ٥/ ص ٢٤٩

امور الله جاريه على اذلالها/ ح ٢/ ص ٦٤٤

الامور مرهونه باوقاتها/ ح ١/ ص ٢٩٦

انا منه فالج بن خلاوه/ ح ١٥/ ص ٦٧٧

ان اخا الخلاط اعشى بالليل/ ح ٨/ ص ٢٨٠

ان استوى فسكين و ان اعوج

فمنجل / ح ٤ / ص ٣٥٤

ان البلاء موكل بالمنطق / ح ٧ / ص ٥٩٤

ان الجبان حتفه من فوقه / ح ١٤ / ص ٣٥٨

ان الجواد قد يكبو / ح ٥ / ص ٣٢١

ان الحبارى ... رك: لان الحبارى ...

ان الخصاص يرى في جوفه الرقم / ح ١٠ / ص ٤٦٧

ان الدنيا دار فناء و عناء و عبر و غير / ح ١ / ص ٦٩١

ان الدنيا ظل الغمام و حلم المنام ... / ح ٨ / ص ٦٩٧

ان الدواهي في الآفاق تهترس / ح ١ / ص ١٤٧

ان السلامه فيها ترك ما فيها / ح ٨ / ص ٦٨٨

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ٧٨٧

ان الشراك قد من اديمه / ح ٥ / ص ٧١٣

ان الفرص تمرّ مرّ السحاب / ح ٩ / ص ١٨٤

ان المحاجزه قبل المناجزه / ح ١٤ / ص ٢٤٨

ان المقدره تذهب الحفيظه / ح ٨ / ص ٤٠٠

ان الهزيل اذا شبع مات / ح ٣ / ص ٢٧٦

ان الهوى شريك العمى / ح ٨ / ص ٦٤٦

ان امامى ما لا اسامى / ح ١٤ / ص ٤٢٨

ان اول الشجره النواه / ح ٣ / ص ٤٦٦

انباض من غير توتير / ح ١٠ / ص ٥١٩

ان بينهم عيه ... رك: و ان بينهم ...

انت انزلت القدر بأثافيتها ... / ح ١٦ ص ٥٦٣

ان تحت طريقتك لعنداوه / ح ١٦ ص ٣٥٥

ان دواء الشق ان تحوصه / ح ٧ ص ١٩٤

اندى من البحر / ح ١٥ ص ٤٩٤

ان ذهب غير فعير فى الرباط / ح ١٦ ص ٣٢٥

انزى من ظبى / ح ١٠ ص ٢٣٢

ان سكر الشباب اشد من سكر الشراب / ح ١٥ ص ١٥٥

انفلقت بيضه القوم عن هذا الرأى / ح ٣ ص ٣٧٠

ان فى القنوع لغنى و ان فى الحرص لعناء / ح ٣ ص ٦٩٤

انكد من تالى النجم / ح ١٢ ص ١٠١

انكر من هيئه البرحاء ... / ح ٢٥ -

انك لا تجنى من الشوك العنب / ح ١٨ / ص ٤٨٤

ان كنت ريحا فقد لاقيت اعصارا / ح ٢٠ / ص ٥١٤

ان لم تغلب فاخلب / ح ٥ / ص ٥٥٤

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ٧٨٨

ان لم يدرك ... رك: و ان لم ...

انما انت خلاف الضبع الراكب / ح ٩ / ص ٥٤٢

انما خدش الخدوش انوش / ح ٧ / ص ١٢٤

انما يجزى الفتى ليس الجمل / ح ٦ / ص ٢٩٥

انم من الزجاج / ح ٢ / ص ١٠٨

انوم من فهد / ح ١٤ / ص ٥٦٠

انه لحيث التوالى / ح ١٠ / ص ٣٣٥

انه لرابط الجأش / ح ١٢ / ص ٣٠٤

انه لنقاب / ح ٣ / ص ٦٣١

ان يبع عليك قومك لا يبع عليك القمر / ح ١١ / ص ٧٠١

الاوب اوب نعامه / ح ٢ / ص ٣١٥

اوحش الاشياء رأس صار ذنبا / ح ٧ / ص ١٤٠

اوضح من العذره / ح ٦ / ص ٦٠٤

اوقات السرور خلسه / ح ١٢ / ص ٧٠٦

اوقل من وعل / ح ١٠ / ص ٥٦٠

اول الحجامه تخدير القفا/ ح ١٦ ص ٥٥٢

اول الدن دردى/ ح ٨ ص ٣٤٥

اولع من قرد/ ح ٩ ص ٥٦٠

اولغ من كلب/ ح ٨ ص ٥٦٠

اول ما اطلع ضب ذنبه/ ح ٩ ص ٥٦١

اهل دارالسلام مرد/ ح ١٥ ص ٣١٢

اهون من متاع الغرور/ ح ٢ ص ٦٩٥

اباك و صحراء الاهاله/ ح ٢٢ ص ٣٣١

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ٧٨٩

ايدى سبا/ ح ١٢ ص ٤٦٨

اى نعيم ... ر ك: واى نعيم ...

اين كسرى و قيصر و تبع و حمير/ ح ١ ص ٦٩٧

اين من ادخر و اعتقل و جمع المال .../ ح ٣ ص ٦٩٧

باتت بليله حره/ ح ١٦ ص ٣٩٣

باتت بليله شيباء/ ح ١ ص ٣٩٤

بالاحسان تملك القلوب و تسترق الرقاب/ ح

بجدى علوت لا بجدودى / ح ٢٠ / ص ١٨٣

البستان كله كرفس / ح ٤ / ص ٦٤٢

بصبصن اذ حدین بالاذناب / ح ٣ / ص ٦١٧

بعین ما ارینک / ح ٢ / ص ٦٠١

بنان کف لیس فیها ساعد / ح ١٣ / ص ٤٦

بواعث العاده كالطبیعه الثانيه / ح ٢٥ - ٢٦ / ص ١١٣

بیضاء لا یدجى سناها العظم / ح ٢ / ص ١٩٣

التجلد لا التبلد و المنیه لا الدنیه / ح ١٠ / ص ٢٥٠

ترك الطبی ظلّه / ح ١٦ / ص ٦٧١

تسألنى برامتين شلجما / ح ١ / ص ٣١٠

تفرقوا ایدی سبا / ح ١٢ / ص ٤٦٨

تفرقوا شذر مذر / ح ٧ / ص ٣٦٣

تلك القضايا ... رك: فتلك القضايا ...

تنتهى الحروف قبل ان تصل الى المقصد / ح ١٧ / ص ٨٧

التوکل افضل عمل و الثقه باللّه اقوى امل / ح ٦ / ص ٦٩١

ثلّ عرشه / ح ٦ / ص ٤٥٩

ثمره الحرص العناء و ثمره القناعه الغناء / ح ٢ / ص ٦٩١

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ٧٩٠

جاء بالرقم الرقماء / ح ٩ / ص ٣٣٢

جاء بالصقر و البقر / ح ١ / ص ٥٦٢

جاء بالطم و الرم / ح ١٣ / ص ٢٠٧

جاء بالقض ... ر ك: جاء بشر ...

جاء بذات الرعد و الصليل / ح ٣ / ص ٦٣٤

جاء بشر وعر بالقض و القضيض / ح ١٧ / ص ٢٧٧

جاء بقرني حمار / ح ٢٠ / ص ٥٦١

جاوز الحزام الطين / ح ٢ / ص ٢٨٨

جرح جوين من سويق غيره / ح ٣ / ص ١٨٥

جرف منهال / ح ١٢ / ص ٧١٢

الجمال الانف ... ر ك: كالجمل الانف جنود نصرت بالرعب مسيره شهر / ح ١١ / ص ٥٨٨

الجنون فنون / ح ٩ / ص ٦٤٨

الجوع مانع الهجوع و موت الفوات / ح ١١ / ص ٣١٠

جوله الباطل ساعه / ح ١٣ / ص ٥١٤

الحبارى ... ر ك: لان الحبارى ...

الحبارى خاله الكروان / ح ١٢ / ص ١٧٠

حب المال يفسد

المآل/ ح ٣/ ص ٦٩٢

حتى يجمع بين الثلج و النار/ ح ١٤/ ص ١٨٢

حتى يجىء نشيط من مرو/ ح ١١/ ص ١٨٤

حتى يؤلف بين الضب و النون/ ح ١٣/ ص ١٨٢

حذو النعل بالنعل/ ح ٣/ ص ٤٥

الحرب سجال/ ح ١٣/ ص ٣٢٠

حظ جزيل بين شذقي ضيغم/ ح ١٢/ ص ١٨٠

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ٧٩١

الحق ابلج و الباطل لجلج/ ح ١٠/ ص ١٨٨

حلب الدهر اشطره/ ح ١/ ص ٦٢٧

الحلقه المفرغه ... ر ك: كالحلقه المفرغه

الخائن خائف ٣٥٤

خربان ارض صقرها املت/ ح ٤/ ص ١٣٦

خرقاء ذات نيقه/ ح ٣/ ص ١٠٤

الخنفساء اذا مست نتت/ ح ٧/ ص ٥٥٣

الخير فيما وقع/ ح ٥/ ص ٣٧٤

خيرها بشرها و شرها بخيرها/ ص ١٩٥

الدبران تلو الثريا/ ص ٧١٢

الدراهم مراهم لجروح الدهر/ ح ٧/ ص ١٥٢

الدنيا تغرّ و تضرّ و تمرّ/ ح ١٢/ ص ٦٩٥

دهن فمه و اهرق دمه/ ح ١٣/ ص ٦٥٢

ذل لواجد ناصر/ ح ٧/ ص ٤٢٣

ذهبوا اخول اخول/ ح ١/ ص ٢١٣

ذهبوا تحت كل كوكب/ ح ١٥/ ص ٣٠١

ذهبوا شعاعا/ ح ٢١/ ص ٣٨٧

ذهبوا شجر بفر/ ح ٤/ ص ٧١٥

الرامى الكنانه بالنبل/ ح ٥/ ص ١٢٩

راى الكواكب ظهرا/ ح ٢١/ ص ٣٣٨

رباعى الابل لا ترتاع من الجرس/ ح ٥/ ص ٣٤٠

رب ابن عم ليس بابن عم/ ح ٢٣/ ص ٧٠٠

رب اكله منعت اكلات/ ح ١٠/ ص ٣١٢

رب حال افصح من لسان مقال/ ح ٢/ ص ١٣٠

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ٧٩٢

رب حام لانفه و هو جادعه/ ح ٤/ ص ٦٨١

رب حثيث مكيث/ ح ٩/ ص ٥٥٧

رب زارع لنفسه حاصد سواه/ ح ٦/ ص ٦٦٧

رب شد فى الكرز/ ح ٤/ ص

رب عجله تهب ريثا/ ح ٤/ ص ٢٩٣

رب غيث لم يكن غيثا/ ح ٦/ ص ٦٢٠

رب فروقه يدعى ليثا/ ح ٤/ ص ٢٩٣

رب قول اشد من صول/ ح ٧/ ص ٦٠٥

رجع بافوق ناصل/ ح ١٢/ ص ٥١٥

رجع على حافرتة/ ح ٢١، ٢٢٨، ١٣/ ص ٥٠٢

الرضا غناء و السخط غناء/ ح ٧/ ص ٦٩٢

رضى الخصمان و ابي القاضى/ ح ٧/ ص ٥٦٧

رضيت من الغنيمه بالايب/ ح ٢/ ص ٥١٥

ركب جناحى الطائر/ ح ١٠/ ص ٢٢٨

ركب جناحى نعامه/ ح ١٤/ ص ٢٩٩

ركبوا بنيات الطرق و ترهات البسابس/ ح ٩/ ص ١٣٣

ركبوا فى الطلب اعجاز الابل/ ح ١٦/ ص ٦١٩

رماه الله بلبله لا اخت لها/ ح ٧/ ص ١٧٠

رماهم الله بثالته الاثافى/ ح ٥/ ص ٦٥٥

الروم اذا لم تغز غرت/ ح ٢/ ص ٢٩٨

رميه من غير رام/ ح ١٧/ ص ٣١٩

زاد فى الشطرنج ... رك: زاد فى الطنبور ...

زاد فى الطنبور نغمه/ ح ٧/ ص ٧١٣

زنخز بمنخره/ ح ١٥/ ص ٢٠٤

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ٧٩٣

سحاب منجال/ ح ١٢/ ص ٧١٢

سحاب نوء ... رك: كسحاب نوء ...

سحابه صيف عن قليل تقشع/ ح ٢/ ص ١٩١

سر و قمر لك/ ح ١/ ص ٢٣٧

السفر قطعه من السقر/ ح ١٥/ ص ٤٨٩

سقوا بكأس حلاق/ ح ٢٠/ ص ٣١٧

السكوت ستر ممدود و فدام على الفدومه/ ح ٣-٥/ ص ٤٩

السلامه احدى الغنيمتين/ ح ٥/ ص ١٩٥

الشبل يخبر عن الاسد/ ح ١٠/ ص ٥٤٠

شحمتى فى قلعى/ ح ٣/ ص ٢٩٦

شخب فى الاناء و شخب فى الارض/ ح ١٢/ ص ٣٢٠

شر الاوطان ما لم يؤمن فيه القطان/ ح ٦/ ص ٦٧٢

شر السير الحقيقه/ ح ١/ ص ١٨٦

شر المال مال لا

يزكى ولا يذكى / ح ٧ / ص ١٥١

شربتكم خمري و فسدتم امري / ح ١٠ / ص ٧٠٧

شفيت نفسي و جدعت انفي / ح ٢٠ / ص ٧٠٠

شمر ذيلا و ادرع ليلا / ح ١٨ / ص ٢٩٩

شوال عين يغلب الضمار / ح ١٦ / ص ٢٩٦

صار الامر خير قويس سهما / ح ١٢ / ص ٥٠٤

الصمت احسن من عي المنطق / ح ٢ / ص ٤٩

ضرب الجابه بالجاهض / ح ١٩ / ص ٢٠٨

ضيعت قديرها ... رك: انت انزلت القدر ...

طارت بهم العنقاء / ح ٨ / ص ١٣٩

طمعوا ان ينالوه فاصابوا سلعا و قارا / ح ٢ / ص ٦٤٩

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ٧٩٤

طوبى لمن تجلى بالعفاف و رضى بالكفاف / ح ١ / ص ٦٩٠

طوبى لمن سعى فى فكاك نفسه قبل ضيق الانفاس // ص ٦٨٩

عاد الحيس يحاس / ح ٢٠ / ص ٣٤٨

عاط بغير انواط / ح ٤ / ص ١٨٥

العاقل من عقل لسانه / ح ١٣ / ص ٥٩١

العاقل يضع نفسه فيرتفع و الجاهل ... / ح ٩ / ص ٦٩٠

العجب كل العجب بين جمادى و رجب / ح ٣ / ص ٢٣٣

عرفتني بالحجاز و انكرتني بالعراق / ح ٧ / ص ٧١٦

عرقوب يمامه/ ح ١/ ص ٩٦

عسى الغوير أ بؤسا/ ح ١١/ ص ٧١٧

عصاهم شققا/ ح ١/ ص ٥٢٦

العلم نقطه/ ح ٥/ ص ٢٨

على هذا دار القمم/ ح ٨/ ص ٧١٤

عند الاوجال تتفاضل الرجال/ ح ١/ ص ٣٤٢

عند النوى يكذبك الصادق/ ح ٥/ ص ٦٥٣

عند انسداد الفرج تبدو مطالع الفرج/ ح ١١/ ص ١٧٥

عمك اول شارب/ ح ١٧/ ص ٦٨٠

العود احمد/ ح ١١/ ص ٢٤٣

العيش يحلوا و يمرّ/ ح ١١/ ص ٦٩٥

عيصك معك و ان كان اشبا/ ح ٥/ ص ٥٨٩

عينه فراره/ ح ١/ ص ٢٤٠

غش القلوب يظهر.../ ح ١٧/ ص ٢٣٩

غشمشم يغشى الشجر/ ح ١١/

فاز بالسهم الاخيبي / ح ١٣ / ص ٣١٩

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ٧٩٥

فتلك القضايا قياساتها معها / ح ١ / ص ١٦٣

فحب الغواني كسير السواني / ح ٥ / ص ١٥٩

الفرار بقراب اكيبي / ح ٧ / ص ٣٤١

فروا من المطر الى الميزاب / ح ١٠ / ص ٣٥٠

في الظهر ... رك: و في الظهر ...

في تصارييف الاحوال تعرف جواهر الرجال / ح ٥ / ص ٧١٦

في رأسه خطه / ح ١ / ص ٣٦١

في كل شجر نار / ح ٨ / ص ٤١٠

في يوم يخمد جمره و يجمد خمرة / ح ٣ / ص ٢٢٢

قبل الزماء تملأ الكنائن / ح ١ / ص ١٢٩

قد اتخذ الباطل دغلا / ح ٤ / ص ٧١٤

قد استنوق الجميل / ح ١ / ص ١٦٢

قد افرخ قيض بيضها المنفاض / ح ٥ / ص ٣٥٢

قد بلغ السيل الزبي / ح ٣ / ص ٥٧٤

قد بلغ الشظاظ الوركين / ح ١ / ص ٢٨٨

قد بلغني منه البلغين / ح ٩ / ص ٦٧٠

قد كاد يشرق بالريق / ح ٢ / ص ٦٠٤

قد لقي ويسا/ ح ٢١/ ص ١٢٣

قد وضع المجلس على بكر علط/ ح ٩/ ص ١٢٠

قرب الوساد و طول السواد/ ح ١٥/ ص ٧١١

قرع سن النادم/ ح ١٨/ ص ٢٩٣

قرع للامر ظنوبه/ ح ٨/ ص ٣٩٤

قشر له العصا/ ح ١١/ ص ٥٥٥

قصيره من طويله/ ح ٢٣/ ص ٤١

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ٧٩٦

قطع الله نسناسهم/ ح ٧/ ص ٦٥٦

ق فاك عما يقرع قفاك/ ح ١١/ ص ٥٩١

قمقامه حكت بجنب البازل/ ح ٩/ ص ٤٧

قمقم الله عصبه/ ح ٧/ ص ٧١٤

القيام قائم في قائم سيفهم/ ح ١٣/ ص ٢١٥

كاد العروس يكون ملكا/ ح ١٤/ ص ٦٧٦

كان عنزا فاستتيت و كان كراعا.../ ح ٩/ ص ١٣٨

كابل مائه لا تجد فيها راحله/ ح ٧/

كازموله فى الملق الممنع / ح ٨ / ص ١٦٢

كامس الذاهب / ح ١٠ / ص ٥٠٥

كالجمل الانف / ح ٩ / ص ٢٤١

كالحادى و ليس له بعير / ح ١٠ / ص ١٢٠

كالحلقة المفرغه / ح ٨ / ص ٢١٤

كان قلوب الناس فى حبه قلب / ح ١ / ص ١٧٩

كانه جاء برأس خاقان / ح ٨ / ص ٦٨٢

كايدى سبا / ح ١٢ / ص ٤٦٨

كذباله السراج تضىء ما حولها ... / ح ٢ / ص ٦٤٠

كذماء المذبوح و ارتكاض المجروح / ح ١٠ / ص ٣٨٨

كرففه الرفراف فى الرفرف الرفيف / ح ١٣-١٦ / ص ٥٧

كسحاب نوء مائه حميم / ح ٥ / ص ٦٨١

كسيل دفاق / ح ١٥ / ص ٥٦٦

كصقر صاقر يلاقى البط / ح ١١ / ص ٣١٤

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ٧٩٧

كلا جانبى هرشى لهن طريق / ح ٦ / ص ٥٨٣

كل شاه برجلها تناط / ح ١٧ / ص ٧١٧

كل شىء يرجع الى اصله / ح ٩ / ص ٤٩٤

كل شيعه يتاسد / ح ١١ / ص ٥٤٠

كلفتنى مخ البعوض و بيض السمائم/ ح ١٠ / ص ٦٠٣

كن صاحبقران .../ ح ١٤ / ص ٦٤٠

كما تكيل تكال/ ح ٨ / ص ١٦٩

كما طنّ فى لوح الهجير ذباب/ ح ١٣ / ص ٧١

كما يضر رياح الورد بالجعل/ ح ١٨ / ص ٥٥٣

كمبتغى الصيد فى عريسه الاسد/ ح ١٩ / ص ٢٠٤

كمثل غير عاره وتده // ص ٦٧٢

كمش ذلاذله/ ح ١٤ / ص ١١٩

كم من مسلم مسلم و كم من كافر مسلم/ ح ٢٣ / ص ٦٦٦

كوضع الهناء موضع النقب/ ح ١٢ / ص ٥٨٦

لا افعل ما غرد راكب/ ح ١٤ / ص ٣٣٣

لا بد للمصدور ان ينفث/ ح ٥ / ص ٦٧٨

لا تعدم من ابن عمك نصر/ ح ١٩ / ص ٦٩٩

لا تنطح بها ذات قرن جماء/ ح ٦ / ص ٨٧٠

لا تلد الحيه الا الحيه/ ح ١١ / ص ٥٦١

لا تهرف بما

لا تعرف / ح ١٥ / ص ٧١٨

لا خير في دال الدبران // ص ٧١٢

لا طلاوه فيه و لا حلاوه ... / ح ١٤ / ص ٦٧٧

لا عطر بعد عروس / ح ٧ / ص ٤٨٤

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ٧٩٨

لا قرار على زار من الاسد / ح ٨ / ص ٥٦١

لا ماء ك ابقيت و لا ... / ح ١٥ / ص ٦٧٥

لا ناقه لى فى هذا و لا جمل / ح ٣ / ص ٦١٨

لا يجمع سيفان فى غمد / ح ١ / ص ٧٠٧

لا يشبه الضباب .. رك: و لا يشبه الضباب ...

لا ينبغى للملك ان يجرى على لسانه ... / ح ٤ / ص ٦٤٩

لان الحبارى سلاحها سلاحها / ح ١٢ / ص ٤٠٠

لبسوا جلد النمر / ح ١٩ / ص ١٢٩

لتجدنى بقرن الكلا / ح ١٨ / ص ٢٤٥

لسان من رطب و يد من خشب / ح ٤ / ص ٧١٢

لقد ذلّ من بالت عليه الثعالب / ح ١٥ / ص ٢٥١

لقى هند الاحامس / ح ٧ / ص ٤٧٩

لكل جيش عره و عرام / ح ٩ / ص ٤٦٥

لكل غانيه هند. رك: و لكل ...

لكل كبد حراء اجر / ح ٧ / ص ٦٧٨

لكل مقال مقام/ ح ٧/ ص ٥١١

لو ترك الحرباء ماصل/ ح ١٤/ ص ٦٧١

لوى عنه عذاره/ ح ٢٦/ ص ٣٤٦

ليس الخبر ... ر ك: و ليس الخبر ...

ليس الشامى للعراقى برفيق/ ح ٤/ ص ٦٣٣

ليس بعد الاسار الا القتل/ ح ١/ ص ٥٢٥

ليس قطا مثل قطى/ ح ٣/ ص ٢٤٤

ليس وراء عبادان قريه/ ح ٩/ ص ٦٧١

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ٧٩٩

ما احسن شمائلها و كلاكها/ ح ١٣/ ص ٢٥٤

ما اسرع ذهاب الذهب .../ ح ١٩/ ص ٧٠٤

ما بالدار دارى/ ح ١٦/ ص ٦٧١

ما شم خمارك/ ح ٩/ ص ١٥٦

ما عندى كنز

النطف ... رك: و ما عندى ...

ما لا يدرك كله .../ح ٧/ ص ٤٩

مبتغى الصيد ... رك: كمبتغى الصيد ...

المجازات بالمساءات/ح ١٨/ ص ٦٩٩

المحل محلّ العيش و مورث الموت/ح ٩/ ص ٣١٠

مره عيش و مره جيش/ح ٨/ ص ٣٨٦

مع الخواطى سهم صائب/ح ١٩/ ص ٣١٩

المفترى لا يذوق البرد/ح ١١/ ص ٦٥٠

مقناه رياحها السمائم/ح ٩/ ص ٧١٢

منازعه الملوك تسلب النعم/ح ٣/ ص ٥٩٦

من استبد برأيه فقد خاطر/ح ١٩/ ص ٤٠

من استرعى الذئب فقد ظلم/ح ٢٢/ ص ٣٤٥

من اشتاق ادلج/ح ١٧/ ص ٢٩٩

من الكيس ختم الكيس/ح ٤/ ص ٧١٣

من الندامه ...// ص ٧٠٥

من الشعر ... رك: و هو من الشعر ...

من زرع الاحن حصد المحن/ح ١٨/ ص ١٥٤

من شب نار الفتنة كان وقودا لها/ح ٨/ ص ٤٧٣

من صنف فقد استهدف/ح ١/ ص ٤٩

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ٨٠٠

من طلب ما لا يعنيه فات عنه .../ح ١/ ص ٣٥٢

من فعل ما شاء لقي ما ساء/ح ١/ ص ٦٨٣

من قرع بابا ولج ولج/ح ١/ ص ١١٤

من قصد البحر استقل السواقيا/ح ٥/ ص ٤٢٦

من قنع غنى/ح ١٠/ ص ٦٩٤

من ملك استأثر/ح ٦/ ص ٤٦٤

من نام عن عدوه نبهته المكائد/ح ٢/ ص ٣٠٣

من يمشى على اثر الغراب سيرجع الى الخراب/ح ١١/ ص ٣٤٧

مهما تعش تره/ح ١١/ ص ٨١٧

ناركي خيلت نارشي/ح ٩/ ص ٢٨٧

ناقره لا خير في سهم زلج/ح ٣/ ص ٦٩٩

ندی المزن بالامطار/ح ٥/ ص ٦٢٠

نشب في جبل غي/ح ١٨/ ص ٣٥٠

نعوذ بالله من ثعلب يتليث/ح

نفظ و قطن اسرع احتراقا/ ح ٦/ ص ٤٦٦

النقب ميعاد مزاحيف المطى/ ح ١/ ص ٦٣٠

وافق شن طبقه/ ح ١١/ ص ١٧٨

واقعه على عرسها و عروسها/ ح ١٤/ ص ١٣٦

و استمجد ... ر ك: استمجد ...

و ان بينهم عيبه مكفوفه/ ح ١٥/ ص ٤١١

و ان تحت طريقتك ... ر ك: ان تحت ...

و ان سكر ... ر ك. ان سكر ...

و ان لم يدرك الظالع .../ ح ٧/ ص ٤٥

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ٨٠١

و اى نعيم لا يكدره الدهر/ ح ١٢/ ص ٤٢٤

وردوا مياه عطيش و حياض غتيم/ ح ٧/ ص ٣١٩

و شيعه فيها ذئاب و نقد/ ح ٦/ ص ٢٧٧

وصفها لا يتم بالقلم/ ح ١٣/ ص ٣٨٨

و على هذا دار ... ر ك: على هذا

و فى الظهر جاء بالعصر/ ح ١/ ص ٣١٤

وقع القوم فى سلا جمل/ ح ٦/ ص ٦١٧

وقع الناس فى روضه و عذير/ ح ٩/ ص ٦٢٢

وقعوا فى عبوثران شر/ ح ١/ ص ٦٤٩

وقعوا في وادي جذبات و متالف / ح ١٣ / ص ٦٦٤

و لا يشبه الضباب بالصيب / ح ٢٠ - ٢١ / ص ٤٧

و لكل غانيه هند / ح ١٣ / ص ٤٦٦

و للناس فيما يعشقون مذاهب / ح ١٨ / ص ١٥٠

و ليس الخبر كالمعاينه / ح ٥ / ص ٤٣٢

و ما عندي كنز النطف / ح ١٩ / ص ٥١

و هو اشأم من حميره / ح ١٨ / ص ٢٢٨

و هو انطق من لسان المقال / ح ٣ / ص ٧٠١

و هو من الشعر اذق و من السيف ارق / ح ٤ / ص ٧٧

و هو يرقم ... ر ك: يرقم

و يزعمون ... ر ك: يزعمون ...

ها نحن مؤخر الصفر ... / ص ٣١٢

هذا امر لا يثفي له قدرى /

ح ۱۱ / ص ۳۱۱

هذا التصافى لا تصافى المحلب / ح ۲۸ / ص ۴۵۶

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۰۲

هذا اران الشد فاشتدى زيم / ح ۴ / ص ۳۲۷

هذا جزاء من اتخذ الغراب دليلا / ح ۱۱ / ص ۳۵۱

هذا قول لا يشوبه تره / ح ۱۲ / ص ۷۱۸

هكذى فصدى / ح ۱۲ / ص ۵۲۵

هم عيبته / ح ۹ / ص ۵۲۴

همه الرجال تطلع الجبال / ح ۱۱ / ص ۲۱۱

هو اشأم ... ر ك: و هو اشأم ...

هو اعلاها ذا نوق / ح ۱ / ص ۳۲۰

هو اعلم بمنبت القصيص / ح ۳ / ص ۸۶

هو اوثق سهم فى كنانتى / ح ۷ / ص ۶۳۳

هو عندى بالشمال / ح ۸ / ص ۴۱۶

هو فى شىء لا يطير غرابه / ح ۱ / ص ۳۹۶

هى الخمر تكنى الطلا / ح ۴ / ص ۶۴۱

هيهات هيهات الجناب الاخضر / ح ۹ / ص ۲۸۹

يا رب هيجا ... / ح ۱۵ / ص ۵۲۶

يبخل بالورق فكيف بالورق / ح ۱۳ / ص ۴۱۳

يجبر بها المهيض / ح ۴ / ص ۴۰۳

يجمع سيرين في خرزه/ ح ٢/ ص ٥٠٨

يدخل شعبان في رمضان/ ح ١٥/ ص ٢٨٨

يذبح الطاوس من اجل ريشه/ ح ٦/ ص ٦٦٠

يركب الصعب من لا ذلول له/ ح ٩/ ص ٦١٩

يرقم في الماء/ ح ١٥/ ص ٣٠٣

يزعمون انهم.../ ح ١٥/ ص ١٥٧

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ٨٠٣

يشد القنطره في الهواء/ ح ١٥/ ص ٣٠٣

يصادفون بالفواقع و البواقع/ ح ١٣/ ص ٦٥٨

يصبح ظمآن و في البحر فمه/ ح ١٠/ ص ٦٧٣

يضرب الماش بالدرماش/ ح ١٦/ ص ٣١٠

يقدم رجلا و يؤخر اخرى/ ح ٩/ ص ٣١٣

يوجد في الاسقاط.../ ح ١/ ص ١٢٠

يوم بيوم الحفض المحجور/ ح ٣/ ص ٣٤٢

يوم يخمد... ر ك: في يوم ...

فهرست شماره ٣ اشعار عربي «١»

فهرست شماره ٣

اشعار عربي «١» آ صدر/ قافيه/ ح/ ص

واصلت/ العذابا/ ٥/ ١٧٨

فسد/ ذئابا/ ٣/ ١٧٨

و اذ الذئاب/ ذئابا/ ١٧/ ٥٥٦

فابسط/ نابا/ ٤/ ١٧٨

فالذئب/ اهابا/ ١٨/ ٥٥٦

قد يحقر/ سيبا/ ٦/ ٤٤٨

كان/ حجبا/ ٣/ ٣٣٦

و الدهر/ عذبا/ ٢٤/ ١٨٣

سأغسل/ جالبا/ ١/ ٢٤٩

و يصغر/ طالبا/ ٢/ ٢٤٩

و كاد/ الذهبيا/ ٢٢/ ١٨٣

لا تستبين/ الاسدا/ ٦/ ٤١٢

ان الزنابير/ الجسدا/ ٧/ ٤١٢

اضللت/ فسادا/ ٤/ ١٩٠

صدر/ قافيه/ ح/ ص

ياراقد/ اسحارا/ ٥/ ٦٨٢

يا من/ منشورا/ ١١-١٢/ ١٩١

نثر/ ملبسا/ ١٢/ ٥٤٩

و الريح/ فافلسا/ ١٣/ ٥٤٩

ان البعير / ما عاشا / ۱۱ / ۳۹۸

ما ان / عجفا / ۶ / ۳۰۶

مثقفات / القضا / ۵ / ۳۰۶

سافر / الاشبالا / ۳ / ۱۸۴

اذا / رمالا / ۶ / ۶۳۵

و ساميه / متضائلا / ۸ / ۲۰۵

و فيحاء / الدلائلا / ۶ / ۲۰۷

و لم / القنابلا / ۲ / ۱۸۱

متي / تماثلا / ۸ / ۲۰۷

کنائس / کلاکلا / ۴ / ۲۰۷

و لا / عاملا / ۴ / ۱۸۱

(۱) - برای آسانی کار فارسی زبانان در ترتیب حرف آخر بیت، صورت تحریری حرف بحساب آمده است و الف اطلاق، حرکت اشباع منظور گردیده و تاء تأنیث در ردیف (ت) و (ه) ضمیر در ردیف (ه) محسوب شده است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۰۵

صدر / قافیه / ح / ص

اما تری / دامما / ۴ / ۷۰۵

فکنت / انجما / ۳۳۶

ضحکن / دما / ۲ / ۳۰۶

عجوز / اقداما / ۵ / ۵۷۲

قد قلصت / مبتسما / ٦ / ٦٠٥

بيض / القمما / ١ / ٣٠٦

و بكر / ايما / ٦ / ٥٧٢

اذا / باخرينا / ٤ / ٧٠١

فقل / لقينا / ٥ / ٧٠١

نسجت / سمائها / ٨ / ٣٣٦

و ابوابها / ستورها / ١٢ / ٥٣٤

من الحق / مستعيرها / ١٢ / ٣٤٣

اذا / مشيرها / ١٣ / ٣٤٣

معظمه / نظيرها / ١٣ / ٥٣٤

و يوم / قرصها / ١ - ٢ / ٢٢١

يوم / قرصها / ٣ - ٤ / ٢٢١

اذا / طلاقها / ٨ / ٥٦٩

من النفرا / آلهها / ١٦ / ٥٦٥

اذا / نزالها / ١ / ٥٦٦

صقور / نزولها / ٥ / ٣١٤

كان / حسامها / ١ / ٣٠٥

كان / هامها / ٢ / ٣٠٥

صدر / قافيه / ح / ص

كان / ضرامها / ٣ / ٣٠٥

دار / مغناها / ٢ / ٥٤٢

دار / تمناها / ٣ / ٥٤٢

من فوقها / اقصاها /

انظر / محياها / ۵ / ۵۴۲

و لو / فرشناها / ۶ / ۵۴۲

يا بارى / باريها / ۱ / ۱۳۰

فيا / هيحاء / ۷ / ۶۸۳

و يا / اضحاء / ۸ / ۶۸۳

و يشحن / لداراء / ۴ / ۶۸۵

يزجى / ارساء / ۳ / ۶۸۵

بيدع / ان شاء // ۲۱

لم تر / و شاء // ۲۱

ذهب / الفضاء / ۱۷ / ۳۸۰

و يركب / اعلاء / ۲ / ۶۸۵

بيننا / ظلماء / ۶ / ۶۸۵

حتى / رناء / ۵ / ۶۸۵

ما حال / امناء / ۱ / ۶۸۵

و تنواب / حباب / ۶ / ۵۰۱

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۰۶

صدر / قافيه / ح / ص

و اعصاف / سحاب / ۱ / ۵۰۲

و هيح / سراب / ۹ / ۵۰۱

وصوله / غراب / ٥٠١ / ٧

الج / غراب / ٥٦٠ / ١١

له / عقاب / ٥٠١ / ٥

و كنت / ثواب / ٤٥٤ / ١٣

كتبت / الجواب / ٤١٥ / ١

و جدل / شهاب / ٥٠١ / ٨

تسرع / جنائب / ٢٣٥ / ١١

كان / الهرب / ٢٣٦ / ١

ان الاسود / السلب // ١٩٨

لا اعقبا / عبره / ٢٥٧ / ٣

فاضحت / الحره / ٢٥٧ / ٢

اذا اعترضت / افره // ٢٠٤

قد طلع / الزهره / ٢٥٧ / ١

و حاز / قنبله / ٦٨٧ / ٣

و ظن / معضله / ٦٨٧ / ٤

و كانت / مجمله / ٦٨٧ / ١٠

و لو / مكمله / ٦٨٧ / ٩

هوؤها / الجنه / ٤٠٥ / ٢

صدر / قافيه / ح / ص

هو / حوت / ٦٢٣ / ٢

خير / مبهوت / ۱ / ۶۲۳

ث لا ترج / الغيث / ۱۴ / ۶۱۱

و قد / عجاج / ۴ / ۳۳۷

منهاجی / هاج / ۶ / ۶۵۷

تبختر / فرج / ۱۱ / ۳۱۳

و ليله / الزنج / ۴ / ۲۵۶

كانما / بالضنج / ۵ / ۲۵۶

قائمه / الغنج / ۷ / ۲۵۶

اخاك / سلاح / ۱ / ۷۰۱

و ان / جناح / ۲ / ۷۰۱

قد اجمد / قدح / ۳ / ۵۴۹

فالتلج / فرح / ۴ / ۵۴۹

صفان / مناكح / ۱۳ / ۵۶۸

د فقل / حداد // ۷۱۹

اذا / للكساد // ۷۱۹

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۰۷

صدر / قافيه / ح / ص

فقد / جماد / ۹ / ۴۹

و لا / يتجدد // ۳۲۲

اذا / زرد / ۵ / ۶۶۶

وفى / ساعد / ٢ / ٥٢١

كالعين / يبعد / ٢٢ / ٦٦٦

و كان / كالاثمد / ٢ / ٣٨٩

و كانما / الجلمد / ١ / ٣٨٩

اذا / السجود // ٣٩٣

سقف / سجود / ٩ / ٦١٢

تفرقت / يصيد / ١٥ / ٣٤٨

روينا / شهيد / ٨ / ٦١٢

ذا اذا / بجاذ / ٩ / ٤١٠

و رمان / لاذا // ٤١٠

ر كنشر / دار // ٣٠

و عم / شرار / ١١ / ٣٣٦

ان الشتاء / النار /

٥٥٩ / ١١ / النار / الشتاء / النار

٥٥٩ / ١٣ / انوار / النار

٥٥٩ / ١٢ / انهار / النار

صدر / قافيه / ح / ص

٣٨٥ // تروقنا / المخبر

١٤٠ / ٩ / البحر / لا تعجبين

٣٢٥ // نسر / فيوم

٣٨٥ // المحشر / سبحان

١٣٨ // بالظفر / لئن

٣٨٥ // مكفر / والغيم

١٤٠ / ١٠ / الامر / هذا

١٤٠ / ٨ / الجمر / وثب

٤٠٩ / ٣ / الجمر / كاننا

٣٨٥ // احمر / و الارض

٤٠٩ / ١ / الحمر / كانما

٤٠٩ / ٢ / الخمر / شهد

١٣٨ // القمر / فقد

٣٨٥ // مدنر / و الروض

٤١٠ // جور / قد

و رازقى / البلور // ٤١٠

لم يبق / النور // ٤١٠

كان / بالزهر / ١ / ٤٠٨

تقول / الزنابير // ١٢١

فى زخرف / تعبير // ١٢١

ز و اذا / بالمجتاز / ١ / ٦٣٢

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ٨٠٨

صدر / قافيه / ح / ص

و مطهم / براز / ١٤ / ٦٣١

السيف / الآس // ٣٢٦

فلا / حاس / ١٠ / ٧١١

شراينا / الراس / ٧ / ٣٢٦

ارى / اناس / ٩ / ٧١١

تحير / الناس / ١ / ٥٨٢

الفى ء / الياس / ٢ / ٥٨٢

امتنع / الجس // ٢٢١

سل / الغلس / ١٥ / ٢٣٥

و ليس / بالامس // ٣٢٤

فلا / للشمش / ١١ / ٢٢١

و انجلى / دنس / ١٦ / ٢٣٥

عصى / قبيس / ١٨٧ / ١٤

اقتال / المكيس / ٣٤١ / ٨

و صير / طويس / ١٨٧ / ١٦

ش لست / الكرش / ٧١٤ / ١٠

يا ايهدا / وانكمش / ٧١٤ / ٩

ص اذا كان / الرقص / ١٥٩ / ١١

صدر / قافيه / ح / ص

ط و حرف / النقط / ٦١٤ / ١١

ع و تدري / سباع / ٣١٤ / ١٩

تطير / سباع / ٣١٤ / ٢٠

ان السلاح / السبع // ١٣٠

و يمطرنا / تنبع / ٦١١ / ١٦

شموس / متمتع // ٣٨٤

نشاوى / يرجع // ٣٨٤

و مطهم / توضع // ٢٠٥

ابدرا / ساطع / ٢٣٧ / ٤

الا / ناقع / ٤٣٤ / ١٤

و كانما / برقع // ٢٠٦

كان / لامع / ٤٣٤ / ١٥

فقد / زمع // ١٣٠

كان / المع / ٣٨٤ / ٤

اذا / مضيع / ٤ / ٦٣١

لما / الاشراف // ٢٣٣

الاشرف / طرف // ٢٣٣

و بارقه / معطف / ٨ / ٥٤٨

فمن / مشنف / ٩ / ٥٤٨

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ٨٠٩

ق صدر / قافيه / ح / ص

قالوا / البيادق // ١٣٩

سود / الغسق // ٦٣٥

ان / ابلق // ٢٤٠

فديت / اطيق / ١٦ / ٤٠٧

ك اما الغبار / السنابك // ٣٣٧

وقد / السبك / ٦ / ٧٠٩

امافى / الافك / ٧ / ٧٠٩

اقام / الملك / ٨ / ٧٠٩

عيون / السبيك // ٩

تامل / المليك // ٩

ل فقال / رجال // ١٧١

فكم / خال / ١٣

اذا/ الخال / ٣ / ٦٥٦

اقارب/ بخال / ١٢ / ٦٨٠

سمر/ الابطال / ٦ / ٦٣٤

اقول/ زوال // ١٧١

بدا/ الموائل / ٤ / ٤٠٨

فلا/ الحابل / ٧ / ٥١٦

صدر/ قافيه/ ح / ص

وهم/ القنابل / ١٠ / ٤٣٠

ضاق/ الجبل // ٣٢٩

معطى/ الذبل // ٣٢٩

كان/ مغربل / ٣ / ٥٥٠

قباب/ بجلاجل / ٤ / ٤٠٨

و الخطب/ الاجل / ١٧ / ٥٩٢

فحنن/ خجل // ٣٣٠

و لا/ الساحل / ٨ / ٥١٦

الحبس/ فحل / ١٦ / ٥٩٢

تجرى/ و ساحل // ٣٦٣

لان/ المنازل / ٧ / ٦١٢

لا يرهب/ فشل / ٢ / ٤١٦

هو الغيث / يبطل / ٦ / ٦١٢

إذا / ظل / ٦ / ٢٥٤

هيجت / فعل / ١ / ٤١٦

انعم / المقل / ٢ / ٧٠٥

و من / شكل // ٣٦٣

فالفاظه / العقول // ٣٣

بنفسى / المقول // ٣٣

كتبت / همول / ٥ / ٥٦٩

يترجمها / القليل / ٦ / ٥٦٩

و الجو / مخيل // ٣٦٣

و لم / كليل // ٤٥٠

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ٨١٠

صدر / قافيه / ح / ص

يادهر / خليل // ٨٤

م تضيق / ختام / ٣ / ٦٠٧

و رب / قتام / ٢ / ٦٠٧

فلو / عرام / ٥ / ٦٠٦

و من / يرام / ١ / ٦٠٧

إذا / تسام / ٤ / ٦٠٦

حروف / حسام // ٢٢٥

فلا/ حسام/ ١٤/ ٦٢٩

فتى/ زمام/ ٢/ ٦٠٦

اذا/ لمام/ ١/ ٦٠٦

تنام/ تنام/ ٣/ ٦٠٦

ضربوا/ الهام/ ٢/ ٥٥٢

هم/ بلهام/ ١/ ٥٥٢

و تعظم/ العظام/ ١٦/ ٤١٦

مكانك/ التّم/ ١/ ٣٢٦

فما/ النجم/ ٢/ ٣٢٦

كانه/ و اللحم// ٩٥

على/ المكارم// ٤١٦

و لا/ العرمم/ ٥/ ٦٢٩

خميس/ زمازم/ ٢٥/ ٣٢٨

ان/ و الجسم// ٩٥

صدر/ قافيه/ ح/ ص

ذهبي/ النسّم/ ٥/ ٤٠٩

فيا قبّحهم/ النعم/ ٢/ ٢١٨

و يطلب/ الضراغم/ ١/ ٤١٧

لك/ الغم/ ٨/ ٣٢٥

ياوارد/ قم/ ٨/ ٧١٥

فجسمه / مثلم / ۶۵۷ / ۱۳

ککرات / حلم / ۴۰۹ / ۶

انّی / ظلم / ۶۵۷ / ۱۲

فیا رب / تعلم / ۵۵۰ / ۴

قم / قم / ۷۱۵ / ۹

کل / الامم / ۶۵۴ / ۴

قلت / جهنم / ۳۱۸ / ۱۶

فان / جهنم / ۵۵۰ / ۵

خنازیر / ینم / ۲۱۸ / ۱

تهاد / الهم / ۳۲۵ / ۹

رب / متیم / ۳۱۸ / ۱۵

لو کان / عقیم / ۴۱۳ / ۱۱

ان الخلاف / ذمیم / ۴۱۳ / ۱۰

ن الثلج / المرجان / ۲۵۵ / ۱

کان / بدخان / ۶۳۶ / ۱

لها / شیطان / ۶۵۱ / ۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۱۱

صدر / قافیه / ح / ص

متوقد / یجمعان / ۴۸۷ / ۵

قد / کنعان // ۱۳۳

تعجبوا/ بالخرفان // ١٣٣

فيا/ البنان / ٧ / ٦٨١

ان مر/ الافنان / ٢ / ٢٥٥

ما يبرح/ عنيان / ٦ / ٦٥١

كمثل/ قرن / ١٥ / ٢١٧

يظل/ الشنون / ١٤ / ١٣٥

الشاه/ الفرقدين / ٨ / ١٧٣

انشاء/ الحسين / ٩ / ١٧٣

اظلمت/ الخافقين / ٧ / ١٧٣

و لن/ لين / ٢ / ٤٧٩

خذ/ الجاهلين / ١ / ٤٧٩

اذا/ المين / ١ / ٧١٤

اقول/ بوجهين / ٢ / ٧١٤

ه و يح/ شفتاه // ٣٧٥

ما كنت/ قرابه // ٣٦٧

حاولها/ غابه / ١٠ / ٥١٦

يدمي/ نابه / ١١ / ٥١٦

قد رجع/ اولي به // ٣٦٧

بديع/ لسراته / ٧ / ٤٩٠

صدر/ قافيه/ ح / ص

و احمر / صفاته / ۵ / ۴۹۰

فان / سماته / ۶ / ۴۹۰

كدور / ناسجه / ۱۰ / ۶۵۰

و ما نلته / بعده // ۱۹۲

اصبت / عقده // ۲۹۲

ورد / وروده // ۳۸۰

و الورد / جنوده // ۳۸۰

و شتاء / زمهريره // ۲۲۲

بلد / نكاله // ۷۱۳

رمته / مقلته / ۷ / ۶۸۷

رماه / ادخله / ۸ / ۶۸۷

فلما / يخذله / ۶ / ۶۸۷

كذاك / ليس له / ۱۱ / ۶۸۷

و ان بين / معاقله // ۳۳۲

و ان / معقله / ۵ / ۶۸۷

وصب / و كله / ۲ / ۶۸۷

تولى / خوله / ۱ / ۶۸۷

فان / مناھله // ۳۳۲

ى و هاجرہ / حاجبى / ۹ / ۳۱۵

الا / الجوى بى / ۲ / ۴۱۵

يا ايها/ بمنهاجي / ٥ / ٦٥٧

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ٨١٢

صدر/ قافيه/ ح/ ص

ليس/ كالهوادي / ٢ / ٢٤٤

زلال/ الدرأي // ٣٣٠

اری النصر/ احري // ١٧٧

يمينك/ بشري // ١٧٨

انت/ شوري // ١٩١

ترکت/ البازی / ٢ / ٦٣٢

من رام/ تغطي // ١٩٣

ان لم تكن/ كاللاقي / ١٩ / ٤٠١

صدر/ قافيه/ ح/ ص

هذا/ بيكي / ١٥ / ٦٧١

فخالص/ امثالي / ٢ / ٤٥٩

هديتي/ مالي / ١ / ٤٥٩

فكم/ جلّي // ١٧٦

لقد/ وانجلي / ١١ / ٢٩٦

اذا/ المطلي // ١٧٥

الي حتفي/ دمي // ٣٤٠

فهذا/ دخاني // ٥٠٨

فهرست شماره ۴ اشعار فارسی

فهرست شماره ۴ اشعار فارسی

الف پر/هما را/ ۱۷۲

روزی/ترا/ ۶۹۶

گرد/ترا/ ۶۹۶

ابر است/بصحرا/ ۶۰۲

پیش/گوهر ما/ ۵۴

چندان/خرام ما/ ۲۴۸

ب بختی/آب/ ۷۴

جسمی/تاب/ ۷۴

از/آفتاب/ ۴۲

گر/عزب/ ۲۶۱

ت بر/بر باد است/ ۶۹۳

هر/شاد است/ ۶۹۳

بی زبان/خطر است/ ۴۹

امروز/یکی است/ ۱۱۲

در/یکی است/ ۱۱۲

چون/ستمی است/ ۶۸۹

مغرور/دمی است/ ۶۸۹

گرماء / تھی است / ۶۸۹

مطلب / روسیہی است / ۶۸۹

سخن /

سخت / ۵۹۵

چون / شکست / ۶۹۷

گر / اینست / ۶۹۴

دنیا / اینست / ۶۹۴

گیرم / دوست / ۷۱۳

خاقانی / آرزوست / ۷۱۳

هر نیست / هست / ۶۹۲

ما را / هست / ۶۹۲

انگار / هست / ۶۹۷

آسوده / نیست / ۶۹۷

فارغ / نیست / ۶۹۷

گر / رفت / ۴۷۹

ح دانی / صبح / ۶۹۱

این / صبح / ۶۹۱

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۱۴

د خراب / باد / ۱۶۰

عارف / گردد / ۶۹۲

دریاب / گردد / ۶۹۲

بسودند / زرد / ۱۹۸

بالا تر / نباشد / ۶۰

بختت / مؤكد / ۳۷۳

این / آمد / ۶۷۵

گریه / آمد / ۶۷۹

نه هر که / داند / ۱۹۰

نه هر که / داند / ۱۹۰

ساقی / کند / ۲۳۳

از آن / کند / ۲۶۰

آنان که / کنند / ۱۲۱

تا ز میخانه / بود / ۳۷۰

ز جوش / بود / ۲۷۳

الله الله / بود / ۷۰۶

مهر / شود / ۲۰۳

شب / بیند / ۶۱

ر سخن / تاجدار / ۵۹۲

اسکندر / گستر / ۳۷۴

هوا / نیستر / ۳۶۳

تاریخ / بسر / ۳۷۴

چو / مهر / ۵۹۵

بموری / دلیر / ۶۳۸

ش نه در / باش / ۶۹۰

خواهی / باش / ۶۹۰

در مکتب / باش / ۶۹۰

در پای / باش / ۶۹۰

گک یا / زنگک / ۶۰۶

چون / سنگک / ۶۰۵

ل ز نور / خلخال / ۳۱۶

چو گرم / وال / ۳۱۶

م مگر / خام / ۱۵۶

کوکب / زادم / ۱۰۴

رابر / شکم / ۲۶۰

گر / یتیم / ۵۵۰

چرخ / مقیم / ۵۵۰

چو / کنیم / ۱۵۷

اثر / ابراهیم / ۵۵۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۱۵

ن از / دویدن / ۱۱۸

پیکری / ستون / ۴۵۰

گردیده / دین / ۶۹۵

روز / برین / ۴۴۸

ای / برین / ۶۹۵

و آن/رو/ ۱۴۶

دیدیم/ کوکو/ ۱۴۶

مشام/ آهو/ ۳۲

ه هم خانه/ خانه/ ۶۹۵

غره/ افسانه/ ۶۹۵

ناداری/ به/ ۶۹۵

آسوده/ به/ ۶۹۵

ی دهد/ صورتگری/ ۲۶۰

این/ دوری/ ۴۹

تا/ تدبیری/ ۶۹۱

اهل/ زنجیری/ ۶۹۱

خطرها/ کسی/ ۵۹۵

عنکبوتش/ باشی/ ۷۱۳

با/ بفروشی/ ۴۶

ترسم/ بفروشی/ ۴۶

تکیه/ کنی/ ۱۹۰

گر/ چینی/ ۶۹۳

بر/ چینی/ ۶۹۳

فهرست شماره ۵ اعلام. اماکن جغرافیایی. قبایل. کتب «۱»

فهرست شماره ۵ اعلام. اماکن جغرافیایی. قبایل. کتب «۱» آ آتشکده نوبهار ۳۸۳

آذار ۳۸۳

آذربایجان ۱۶۵ و ۱۶۸ و ۲۵۳ و ۲۸۹ و ۴۲۶ و ۵۹۵ و ۷۱۱

آذر برزین ۲۳۲

آذر برزین ۲۳۲

آذری ۷۴

آرش ۲۲۶

آریه چائی ۳۶۶ و ۶۳۷

آستارا ۲۹۷

آق دربند ۳۳۵ و ۳۳۷ و ۳۴۰

آق قوشه ۵۶۶ و ۵۶۷

آل طه و یس ۲۲۴

آمویه ۴۰۱ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۹

آوار ۵۴۶ و

٥٥٠ و ٥٥١ و ٥٥٢ و ٥٧٤

آیه الکرسی ٢٦٧

الف ابدالی ١٢٢ و ١٩٢ و ٢٠٣ و ٢٧٤ و ٢٨٦ ابراهیم (ع) ٧١١

ابراهیم خان (برادر نادر) ٢٤٤ و ٢٤٨ و ٢٤٩ و ٤٨٦ و ٥٠٨

ابراهیم خان (برادر علیشاه) ٧٠٦ و ٧٠٨ و ٧١٠ و ٧١١ و ٧١٥

٧١٧٧١٦

ابرہہ ٦٣٩

ابلہ ٤٨١

ابن السکیت ٦٢

ابن الضائع ٦١

ابن العرقہ ٤٣٣

ابن المعتز ٦٦

ابن انباری ٦٢

ابن زیاد ٧١٩

ابن حسام ٧٠

ابن خالویہ ٦٣

ابن سینا ٢٣ و ٨٥

ابن طباطبا ٢٥٦

ابن منذر ٦١٧

(۱) - در صفحاتی که با ۱۲ سیاه مشخص شده است توضیحی درباره کلمه آمده است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۱۷

ابن هری ۶۳

ابو الاسود ۶۳

ابو البرکات ۸۵

ابو الخیر خان ۵۲۵ و ۵۸۷

ابو الغازی ۵۹۰

ابو الفتح بستی ۶۱۱

ابو الفیض خان ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۵۱۰ و ۵۱۱

ابو المحمد ۵۹۰

ابو المعتز ۶۱۱

ابو بصیر ۶۸

ابو تمام ۶۸

ابو سعید رستمی ر ک: بو سعید ...

ابو طالب خان لالوی ۲۷۵

ابو علی ... ر ک ابن سینا

ابو نواس ۶۵ و ۶۱۲

ابو فراس ۶۹

ابهر ۲۹۱ و ۲۹۲

ابی العتاهیه ۶۵

ابو نواس رك ابو نواس

اتك (رود ...) ۴۸۷ و ۴۹۳

احجار ۴۳۳

احمد بن سعيد ۵۸۶

احمد بيك باجلان ۳۰۳

احمد پاشا ۲۴۲ و ۲۹۱ و ۳۰۷ و ۳۱۰ و ۳۱۲ و ۳۴۳

احمد پاشا حمال اوغلي ۶۰۷ و ۶۲۲ و ۶۲۶

اختری ۷۴

اخطل ۶۹

اخفش ۶۱

اخنس ابن شهاب ۴۵۴

ارال ۵۸۷

اربييل ۶۲۴ و ۶۲۶

ارتنگ ۱۱۱

اردبيل ۱۶۵ و ۳۵۳

اردشير ۳۴

اردوان ۴۸۱

ارزن الروم - ارزنهاالروم ۳۱۰ و ۳۶۰

ارزيتون ۴۸۰

ارس (رود ...) ۲۹۴

ارومیه ۲۳۴

ارژنگ ۱۱۱ و ۵۳۲

ارسطاطاليس ۸۵

ارک قیتول رک قیتول

ارنواز ۴۸۰

ازبکیه رک: اوزبکیه

اسباب و علامات ۸۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۱۸

اسپرایین ۱۸۷

اسد ۲۰۹ و ۲۲۱ و ۲۶۷

اسد الله ابدالی ۱۲۲ و ۱۲۴

اسد طائی ۴۳۴

اسفندیار ۳۵ و

اسکندر و رک: سکندر ۳۴

اسمر الحیص ۶۸

اشراق ۷۳

اشرف ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۲۰۳ و ۲۰۸ ۲۱۲ و ۲۱۶ و ۲۲۰ و ۲۲۷ ۲۳۲ و ۳۴۴

اشکانیان ۳۴

اشکبوس ۵۴۴

اشکش ۵۱۳

اصفهان ۱۲۷ و ۱۳۲ و ۱۳۴ و ۱۳۸ ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۱۳ و ۲۱۷ و ۲۲۰ و ۲۹۰ و ۲۹۳ و ۲۹۸ ۳۴۴ و ۳۸۸ و ۶۳۸

اعتذارات ۶۵ و ۶۲۳

اعلم ۶۲

افغانه و رک: ۱۲۷ و ۱۴۱ و ۱۴۳ و ۱۹۴ افغان ۱۹۶ و ۲۰۱ و ۲۰۹ و ۲۲۹ ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۷۴ ۲۷۶ و ۲۸۰ و ۲۸۴ و ۲۸۵

۳۸۶

افراسیاب ۳۴ و ۵۴۳

افشار ارومی ۱۶۶

افشاریه ۲۳۶ و ۶۸۱ و ۶۸۲

افغان و رک: ۱۳۲ و ۱۵۵ و ۲۰۷

افغانه ۲۰۸ و ۲۳۲ و ۲۵۱ ۲۸۹ و ۳۹۵

افغانان ۱۶۲

افلاطون رک: فلاطون

اکوان ۵۴۵

البرز ۵۴۵ و ۵۴۶

البرز کوه ۳۵۴

المالیغ ۶۶۱

الوا ۵۴۴

الله آباد ۴۹۹

الله یار خان افغان ۱۹۷ و ۲۰۲ و ۲۴۴ ۲۴۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸

الله یار گرایلی ۳۴۱

الیاس ۴۹۲

امام قلی میرزا ۶۹۹

امامین همامین (کاظمین) ۳۰۹

امرؤ القیس ۶۷

امیرویس غلجه ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ ۱۲۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۱۹

انگلیون ۵۳۳

انوار التنزیل ۵۷۰

انوشروان ۶۵۷

اوج کلیسا ۳۶۱

اود ۴۷۹

اودئیل ۱۲۳ و ۱۳۱

اوزبک زيب ۴۸۶

اوزبک ۵۲۳

اوزبکيه ۵۰۷ و ۵۰۹ و ۵۲۲

(اوزبک) ۵۸۷ و ۶۶۱

اوسمی ۵۴۶ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۷ و ۵۶۰ و ۵۶۳ و ۵۶۶ و ۵۷۱ و ۵۷۴

اويغوری ۵۱۱

اهر ۱۶۶

اهلی ۷۴

اهوز ۲۲۷

ایران ۱۶۴ و ۱۷۶ و ۲۴۳ و ۲۹۷

ایرن «۱» ۱۷۶

ایروان ۱۶۵ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۷

۳۶۲ و ۳۶۵ و ۶۳۳

ایلاقی ۸۵

ایلبارس خان ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۶ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۵ و ۵۹۰

ب بادغیس ۵۰۸

باربد ۳۷۷

بارق

بربری ۵۴۸

بازور ۴۷

باطیه ۲۶۶

بامشاد ۳۷۷

باورد ۱۷۶

باورد ۵۱۴

ببر بیان ۱۱۰

بحتری ۶۶ و ۷۰

بحرین ۵۷۷ و ۵۷۹

بخارا ۴۰۰ و ۵۰۵ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۳ و ۵۱۹

بخت النصر (بخت نصر) ۶۳۹

بختیاری ۳۸۶ و ۳۹۴

بخم ۵۶

بدخشان ۴ و ۴۰۰ و ۴۰۶ و ۶۶۱

بدریات ۶۶

بديع الزمان ۶۶

بديعیات ۶۶

(۱) - هوشنگ بن سیاوش

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۲۰

براق ۵۴۸

براق جم ۴۳۳

برج دده ۳۹۳ و ۳۹۴

برجیس ۳۸ و ۵۳۹

برزو ۵۴۴

برق ۴۳۳

بروجرد ۲۳۴

برورود ۳۸۷

بزه (حمل) ۲۷۷

برهان الملك ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۴ و ۴۴۸ و ۴۷۹

بست ۲۸۵

بسّاطم ۱۸۶

بَطّ ۳۱۴

بظلمیوس ۹۹

بغدار ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۹۱ و ۲۹۴ و ۲۹۸ و ۳۰۳ و ۳۰۵ و ۳۰۷ و ۳۱۰ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۲۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۷۷ و ۶۲۰ و ۶۲۲

بغداد کهنه ۳۰۴

بغلان ۴۰۰

بغله، ابی دلامه ۶۱۷

بقراط ۸۶

بلباس ۳۳۴

بلخ ۱۵۶ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۲۱ ۴۰۰ و ۵۰۸

بلوچستان ۲۳۲ و ۵۰۷

بنات النعش ۲۶۶

بنان ۴۸۲

بندوی ۵۴۴

بنگاله ۶۶۱

بو سعد نوشهری ۱۴۱

بو سعید رستمی ۶۷

بو نجم شهلایی ۱۴۱

بهار ۴۲۱ و ۴۶۶

بهبهان ۳۴۶ و ۳۴۷

بهرام ۲۲۶

بهریز ۳۲۲

بهمن ۳۴ و ۴۸۰

بیات ۳۳۳

بی اتالیق ۵۱۰

بیژن ۵۴۵

بیستون خان ۲۴۱ و ۲۴۲

بیضاء ۷۳

بیضاء ۴۳۳

بیضاوی رک: قاضی بیضاوی

بیشه فاسقون ۱۵۱

پ پانی پت ۴۳۰ و ۴۳۲ و ۴۳۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۲۱

پرشاور (پیشاور) ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳

پرویز ۳۴

پروین ۲۶۶

پشنگ ۵۴۴

پلنگر ۵۴۴

پنجاب ۴۲۷ و ۴۹۱

پنجاب (رود ...) ۴۹۴

پورک ۴۸۰

پولاد ۵۴۳

پیران ویسه ۵۱۳

پیش بالغ ۶۶۱

پیشدادیان ۳۳

پیلسم ۶۰۲

ت تاتاریه ۱۶۳

تاج ۶۲

تبت ۴۸۷

تبریز ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۶۵ ۲۳۴ و ۲۳۹ و ۷۱۴

تبریزی ۷۰

تجزیه الامصار ۲۰

تجلی ۷۳

تخت جمشید ۳۵

تخت طاوسی ۴۵۹

تذکره ۸۷

ترکمانیه (ترکمان) ۱۶۳ و ۵۲۱ و ۶۶۱

تشبیهات ۶۶

تفلیس ۳۶۴

تقی خان شیرازی ۵۷۹ و ۵۸۲

تکه ۵۲۱

تنگ ۱۱۱

تنگلوشا

تین ۱۰۲ و ۲۶۷

توبالی اردشیر ۵۳۱

توپال عثمان ۳۱۳

توران ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۹۷ و ۶۴۲ و ۶۶۱

تون ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۲۷۵

تہمتن ۳۵ و ۵۳۶

تیر ۴۳۸ و ۶۶۴

تیماء ۵۳۱

تیمور ۳۵

ث ثریا ۵۱۲

ثعلبی ۶۲

ثمود ۱۲۴

ثور و رک: گاو گردون ۱۹۹ و ۲۷۷

ثور عاص ۴۳۳

درہ نادرہ: تاریخ عصر نادر شاہ، متن، ص: ۸۲۲

ج جانی علی رکبتیہ ۲۶۶

جاجرم ۱۸۶

جاحظ ۶۳

جار ۴۲۴

جالينوس ٨٥

جام ٢٧٥

جاماسب ٦٩٧

جامى ٧٣

جانوسپار ٦٧٧

جايدرفيلى ٣٤٥

جبار ٢٦٥

جباره. رك: شيخ جباره

جبهه ١٠٥ و ٢٦٧ و ٣٠٠ و ٥١٢

جدى ٢٧٧ و ٥٣٧

جرير ٦٥ و ٦٧

جزيره قيس. رك: قيس

جزيره كيش. رك: كيش

جلال آباد ٤٢١

جلون آباد ١٣٠

جمرود ٤٢٢ و ٤٢٣

جمشيد ٥٤٣

جمون ٤٨١

جواد ٦٢١

جوالان ٣٣٤

جودی ۴۰

جوزاء ۱۰۴

جوکیان ۱۴۰

جوین ۱۸۵ و ۱۸۶

جهن ۵۴۵

جیحان ۵۳۴

جیحون (ورک آمویہ) ۵۰۹ و ۵۳۴

جیل ۱۶۷

قبل ما چار جو ۵۱۰ و ۵۱۹

چرکس ۵۴۷

چگل ۲۷

چنگش ۵۴۴

چهرزاد ۴۸۰

چهل زینہ ۳۹۳

چین ۴۰ و ۶۶۱

ح حامل رأس الغول ۲۶۷

حاوی ۸۷

حجاز ۲۷۳

حریری ۶۱

حزنی ۷۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۲۳

حسان بن ثابت ۶۸

حسامیه ۴۳۳

حسین (شاه سلطان ...) ۱۲۳ و ۱۷۳

حسین پاشا ۶۲۷

حسین خان غلیجه ۲۸۵ و ۲۹۶ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۵۰۵

حصار ۵۰۹

حلب ۶۲۷ و ۶۲۹

حمار طیاب ۶۱۸

حمل ۵۳۷

حمید ۴۳۳

حواء ۵۶۳

حوت ۱۹۹

حولیات ۶۵

حویزه ۲۳۴ و ۳۴۷

حیه ۱۰۲

خ خاران ۲۳۲ و ۲۳۳

خاش ۲۸۵

خاص فولاد خان ۵۷۸

خالد پاشا ۶۲۳

خانقاه (قلعه ...) ۵۲۲

خبوشان ۱۸۷

خستن ۵۶

خدایار خان ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۹ و ۵۰۲ و ۵۰۳

خراسان ۲۳۴ و ۲۴۳ و ۲۴۵ و ۲۴۸ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۳ و ۲۸۹ و ۵۱۳ و ۶۳۸ و ۷۰۸ و ۷۱۴

خراسانی (طایفه ...) ۱۸۷

خرشاهی ۱۸۷

خسرو ۵۱ و ۴۸۴

خسرو ۷۳

خشت ۵۲۹

خطّ ۵۵

خطا ۴۰

خلج ۱۹۲

خلخال ۱۶۵

خلفای راشدین ۵۹۶

خلیل ۸۴

خمار ۱۵۶

خمريات ۶۵

خواجه ربیع ۲۴۶ و ۲۵۰

خوار ۲۱۰

خوارج ۵۷۸

خوارزم ۴۰۰ و ۵۰۹ و ۵۱۳

و ۵۱۹ ۵۱۶ و ۵۲۰ و ۵۲۰ و ۵۲۷ ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۶۴۲

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۲۴

خورنق ۵۳۲

خوزستان ۳۴۷

خیبر ۴۲۲ و ۵۳۹

خیوه ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۸۷

د دارا ۳۴ و ۵۴۳ و ۶۹۴ و ۶۹۷

دارا شکوه ۴۸۶

داغستان ۳۵۳ و ۴۲۴ و ۵۳۸ و ۵۴۳ ۵۴۶ و ۵۵۷ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۸۰ و ۵۸۷ و ۵۹۲ و ۶۰۸

دامغان ۲۰۷

داود ۴

دبران ۱۰۲

دجال ۳۹۱

دده رک: برج دده

دراج ۴۳۴

دربند ۲۹۷ و ۳۳۸ و ۵۵۷ و ۵۶۵ ۵۷۷ و ۶۰۳ و ۶۰۹ و ۶۱۹

درست ۶۷

درون ۱۶۴

دره جز ۱۷۶ و ۱۷۹

دره نادره ۱۲۰

دساتیر ۲۲ و ۶۵۰

دستان ۱۱۰

دشت ۱۶۵

دقیانوس ۴۵۹ و ۴۸۴

دکن ۴۲۹ و ۵۸۰

دلارام ۱۲۴

دلخک ۱۲۴

دلفین ۱۰۵ و ۲۶۵

دوست محمد ۶۹۹

دوقوزیولوم ۲۹۱

دهخوارقان ۲۴۰

ده نو ۲۸۰

دیاریبکر ۶۰۷ و ۶۲۴

دیزه اسماعیل خان ۴۹۷

دیزه غازنجان ۴۹۷

دیک الجن ۶۹

دیلیم ۱۶۷

دیوژن ۲۲ (ح) ۸۵

ذ ذات الکرسی ۱۰۵ و ۲۶۷

ذخیره ۸۷

ذنب ۱۰۵ و ۲۶۵

ذو الدجاج ۶۹

ذو الرمه ۷۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۲۵

ذو الفقار خان ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۷۷ ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ ۲۸۶

ذهاب ۳۰۰ و ۳۰۲ و ۳۰۳

ر راجز ۷۱

راعی ۷۰

راقص ۱۰۲ و ۲۶۶

رامتین ۳۷۷

رامح ۶۶۳

رأس ۲۵۶

رحمانی ۵۷۹

رخش ۲۸۱

رخشان ۲۳۲

رسائل ۶۷

رسام ۵۳۲

رستم ۱۶۱ و ۵۴۳

رشت ۱۶۶ و ۱۶۷

رضاقلی میرزا ۲۵۲ و ۲۵۴ و ۳۹۸ ۴۲۱ و ۵۰۵ و ۵۱۴ ۵۹۱ و ۶۹۹

رودابه ۲۳۱ و ۴۸۰

روزشمار ۱۴ و ۵۴۰

روس ۱۶۷ و ۶۶۳

روسیه ۲۹۷

روشنک ۴۸۰

روضیات ۶۶

روم ۳۵ و ۱۶۴ و ۲۳۴ و ۲۹۴ و ۳۲۳ ۳۴۴ و ۳۵۲ و ۳۶۳ و ۵۵۷ ۵۹۵ و ۵۹۷ و ۶۰۹

رومیه ۱۷۱ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۹۷ ۲۹۸ و ۳۰۴

و ۳۰۵ و ۳۱۴ ۳۱۹ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۳۱ ۳۴۳

رویین ۴۸۱ و ۵۴۴

ری ۱۸۱ و ۵۹۱

ززال ۴۱۸

زبانان ۱۰۳ و ۲۶۵ و ۴۷۳

زبور ۱۱۱

زجاج ۶۲

زراسب ۲۱۸

زرد کوه ۳۸۷

زرقان ۲۲۲ و ۲۲۳

زره ۱۷۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۲۶

زعفران (ملا ...) ۲۲۷

زکریا خان ۴۲۷

زلالی ۷۳

زمین داور ۲۸۵

زنام ۴۸۲

زنج ۲۵۵

زنجان ۱۶۵ و ۲۹۱

زنده جان ۲۸۰

زنده رود ۱۳۱

زواره ۵۰۶ و ۵۴۴

زوبین ۴۸۱

زهديات ۶۵

زهير ۶۵

زهير ۲۳۹

س سارت ۵۲۳

ساسانيان ۳۴

ساکب الماء ۱۰۲

سام ۳۹ و ۵۴۳

سيزوار ۵۰۵

سپاهان (اصفهان) ۱۳۴

و ر ک اصفهان

سپهزم ۴۸۱

ستاره ر ک: قلعه ستاره

سحابی ۷۳

سحبان ۶۸ و ۶۹۳

سدیر ۵۳۱

سراب ۱۶۶

سرحان ۴۳۴

سرخاب ۱۵۷

سرخاب ۱۵۷ و ۵۴۶ و ۵۵۲ و ۵۷۸

سرخای خان ۳۵۳ و ۳۵۴

سرخ شیر ۳۸۹

سرخه ۷۱۵

سرخه ۷۱۵

سطیح ۱۸۸

سعد اصغر ۲۶۸

سعدین ۱۰۵

سفینه ۱۰۳ و ۲۶۶ و ۵۸۱

سکندر (اسکندر) ۳۴

و ر ک: اسکندر ۵۴۳

سگری ۱۶۳

سلطان بن مرشد ۵۸۲ و ۵۸۳

سلطانیه ۱۶۶ و ۲۹۱ و ۷۰۷

سلیمان ۶۳۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۲۷

سلیم ۷۳

سلیم بیک ۶۲۳

سماک ۵۰۶

سماک اعزل ۱۰۲

سماک رامح ۲۱۴

سمرقند ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۶۶۱

سمره ۶۸

سنبله ۴۴۰

سند ۴۹۶ و ۵۰۰ و ۵۰۷ و ۵۸۰ و ۶۴۲

سندباد ۴۹۸

سنگان ۱۹۵

سنّار ۵۳۲

سنندج ۶۲۲

سودابه ۴۸۰

سورت ۴۸۷ و ۵۸۰ و ۵۸۱

سورداش ۳۳۴

سه گنبدان ۵۳۱

سهم ۱۰۳ و ۲۶۷

سهیل ۲۶۷

سیاوخش (سیاوش) ۵۲۸

سیاوش ۵۴۵

سیامک ۴۸۱

سیویه ۶۲

سیحان ۵۳۳

سیحون ۵۳۴

سیدال ۲۸۶

سیران تپه ۳۰۳

سیستان ۲۳۲

سیف بن سلطان ۵۸۲ و ۵۸۶

سیوطی ۶۱

ش شاه المذیوح ۲۶۶

شاه سعید ۶۱۸

شادکام ۴۸۱

شادورد ۳۸۱

شارستان چهار چمن ۲۲ (ح)

شافی ۸۷

شام ۶۸۳

شانی ۷۲

شاه جهان آباد ۴۲۵ و ۴۳۲ و ۴۵۷ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۹۴

شاه داغی ۵۴۶

شاهرخ (میرزا) ۶۹۹ و ۷۰۱ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۵ و ۷۱۷

شاهرود ۱۸۶

شاهی ۷۲

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۲۸

شاهی ۹۹

شایگان ۵۱

شجری ۶۱

شداد ۶۳۹

شعری ۷۷ و ۸۱ و

شغاد ۲۲۷

شفا ۸۶

شفایی ۸۵

شکی ۶۳۲

شکارپور ۴۹۷ و ۵۰۰

شکیان ۱۹۷

شلوک ۴۰۲

شماخ ۵۴۵

شماخی ۳۵۳ و ۵۴۵

شمعون الصفا ۵۴۱

شورابک ۶۶۱

شوستر ۲۳۴ و ۳۴۷

شوکت ۷۲

شولستان ۳۴۸

شهرزور ۶۲۳ و ۶۲۴

شهر سبز ۴۰۵ و ۶۶۱

شهرستانی ۱۱۱

شهریار ۱۸۱

شیخ جباره ۵۷۸

شيخ علاق هولہ . رك علاق

شيدوش ۴۸۱

شيدہ ۴۸۰

شيدہ ۵۳۲

شيراز ۲۲۰ و ۲۲۲ و ۲۲۷ و ۳۵۳ ۳۴۹ و ۵۷۹

شيراز ۳۴۹

شيروان ۴۲۴ و ۵۰۸ و ۵۴۵

شيروى ۵۴۴

ص صائب ۷۲

صابى ۶۷

صادق (ع) ۵۹۸

صحار ۵۸۵ و ۵۸۶

صحيح ۴۳۴

صخر ۶۷

صرصر ۲۰۱

صفاهان (اصفهان) ۲۱۹ و ۱۳۹

و رك اصفهان و سپاهان

صفويه ۱۹۶ و ۲۹۴ و ۳۶۸ و ۵۰۵

صليب ۱۰۳ و ۲۶۷

صمصام الدوله ۴۳۴ و ۴۴۸ و ۶۶۲

صمصامه ۱۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۲۹

صنوبری ۶۶

الصوارم المهرقه ۵۷۰

الصواعق المحرقه ۵۷۰

ض ضبی ۶۷

ضحاک ۶۳۹

ط طائر ۴۳۳

طارم ۱۶۵

طاق کسری ۵۳۲

طاق گزرا ۲۹۹

طاهر خان چنگیزی ۵۲۷ و ۵۸۷

طبر سران ۵۶۵

طرف ۱۵

طرفه ۱۵ و ۶۸ و ۶۳۷

طور ۶۰ و ۸۶

طوس ۲۱۸ و ۲۹۶

طهران ۵۹۱ و ۷۰۸

طهماسب (شاه ...) ۱۳۳ و ۱۵۵ و ۱۶۷ ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۹۳ ۱۹۴ و ۲۸۹ و ۲۹۳ ۵۰۴

طهماسب خان ۳۴۹ و ۳۹۸

ع عاد ۱۲۴

عاص ۴۳۳

عامر ۴۳۴

عباس میرزا ۲۹۸ و ۵۰۵

عبد الله پاشا ۳۵۲ و ۳۶۰ و ۳۶۴

عبد المطلب خان ۲۷۵

عثمان پاشا ۳۱۳ و ۳۲۳

عثمانیه. عثمانی ۲۹۰ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۳۱۳ و ۳۴۳ و ۴۳۴ و ۶۳۳

عذرا ۱۰۱

عراق ۱۶۷ و ۲۸۹ و ۲۹۶

عزازیل ۲۲۷

عزیز مصر ۴۷۲

عقاب ۱۰۳

عقابین ۴۱۹

عقرب ۱۰۳

علاق هولہ ۳۵۱ و ۳۵۲

علی (ع) ۵۴۱

علی پاشا ۲۹۰ و ۵۹۶

علی شاه ۷۰۲ و ۷۰۷ و ۷۱۴ و ۷۱۷

درہ نادرہ: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۳۰

علی قلی خان ۶۸۰ و ۶۹۹ و ۷۰۲

علی مراد ۳۸۶ و ۳۸۸

عماره ۴۳۴

عمان ۵۱ و ۵۸۳

عمر کوت ۵۰۰

عنسه الفیل ۶۲

عوا ۲۶۵

عیسی

۵۶۳ و ۳۹۰

عیوق ۱۵۸

غ غانفر ۴۷۱

غازی غموق ر ک قاضی قموق

غراب ۲۶۶

غزاله ۴۳۳

غزنین ۴۱۰ و ۴۱۷

غلجه ۱۲۲ و ۱۲۷ و ۱۹۲

غمدان ۵۳۲

غنی ۴۳۴

غنی خان ابدالی ۵۰۸

غوطه ۴۸۱

ف فاخر ۹۹

فارس ۲۲۲ و ۲۹۱ و ۵۷۹ و ۵۸۳

فاسقون ر ک بیشه فاسقون

فالی ۶۲

فتح آباد ۶۸۱

فتح شاهی ۵۷۹

فتحعلی خان ۵۰۸

فخر الدوله ۴۲۸

فراء ۶۱

فراسیاب ۳۴

ورک افراسیاب

فرانک ۴۸۰

فراه ۲۴۶ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۸

فرح آباد ۱۳۱

فرخ خان ۲۳۹

فردوسی ۷۲

فرشید ۵۴۴

فرعون ۶۳۹

فرقد ۴۳۳

فرقدان ۱۷

فرنگیس ۴۸۰

فروید ۵۲۸ و ۵۳۵

فرهاد ۳۵۵

فرهنگ ۴۸۰

فریبرز ۵۴۴

فریدون ۳۵ و ۵۴۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۳۱

فسا ۲۲۸ و ۲۲۹

فضل الله ۱۹

و رک وصاف

فلاطون ۸۵ و ۲۲۰

فیض (رودخانه ...) ۴۳۲

فیلی ۲۷۲

ق قارص ۳۶۰ و ۳۶۳

قاضی قموق.

غازی قموق. قموق ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۵۴۶ و ۵۵۲ و ۵۷۸

قارن ۵۴۳ و ۵۴۵

قارون ۵۱

قاضی بیضاوی ۵۷۰

قاف ۲۲۴ و ۲۵۰ و ۵۴۶

قانون ۸۶

قبا رک: مسجد قبا

قبله ۳۵۴

قبه اردشیر ۵۳۱

قبه الاسلام رک: بلخ

قتاده ۴۳۳

قدسی ۷۲

قراباغ (قره باغ) ۱۶۵

قراقريم ۶۶۱

قراقیطاق ۵۵۲ و ۵۵۴ و ۵۶۳ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۷۵ و ۵۹۲

قرشى ۴۰۲ و ۵۰۹ و ۵۷۲

قرطى ماريه. رك فرهنگ لغات

قرن الثور ۱۰۳ و ۵۲۸

قزاق ۵۲۵ و ۵۸۷

قزوين ۱۵۵ و ۵۴۱ و ۵۴۵

قزوينى رك محمد ...

قس ۵۰

قسطنطينيه ۶۰۷

قصعه المساكين ۲۶۶

و رك كاسه درويشان

قغنب ۴۳۳

قلاپور ۷۱۷

قلب ۱۰۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷

قلعه ستاره ۳۵۸

قلعه كيان ۱۴۱ و ۲۸۳

قلواش ۵۴۴

قم ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۷

قندوز ۴۰۰

قندهار ۱۲۳ و ۲۸۵ و ۲۸۷ ۲۹۵ و ۳۸۶ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۴۱۰ و ۴۱۶ و ۵۰۸ ۵۰۷ و ۵۷۹ و ۶۰۰

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۳۲

قنوج ۴۹۱

قوام الدين محمد قزوینی رك: محمد قزوینی

قوچ پاشا ۶۲۷

قوسی ۷۴

قوشچی ۵۲۹ و ۵۳۱

قیتول

(ارک ... ۳۹۶)

قیس (جزیره ...) ۳۵۰

قیفاوس ۲۶۵

ک کابل ۴۰۴ و ۴۱۰ و ۴۱۷ و ۴۲۱ و ۴۹۶

کاسه درویشان ۱۰۲

و رک قصعه المساکین

کاشان ۱۳۳ و ۷۱۵ و ۷۱۶

کاشغر ۴۷۱ و ۵۱۳

کاشمر ۴۷۱

کاظمین ۳۰۴

کافر قلعه ۱۹۷

کامل ۸۷

کاموس ۵۴۴

کیوده ۱۴۶

کتایون ۴۸۰

کثیر عزّه ۶۸

کر (رود ...) ۲۹۷ و ۶۲۰ و ۶۲۱

کردجان ۲۹۲

کرشک ۲۸۵

کرکوک ۳۲۸ و ۳۳۰ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۴۰ و ۳۴۳ و ۶۲۳ و ۶۲۴

کرکی ۵۰۹

کرمان ۱۲۸ و ۳۸۹

کرمانشاهان ۲۳۶ و ۲۴۲

کرنال ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۴ و ۴۵۱

کرنی (رودخانه ...) ۲۹۰

کسایی ۶۳

کسبی ۵۰۹

کسعی ۲۲۶

کش ۲۶۲ و ۵۱۳

کشاجم ۶۶

کشاف ۵۷۰

کشمیر ۴۲۸ و ۴۸۷

کشواد ۵۴۴

کف الخضیب ۲۵۹

کلات ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۶۸۴ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۲

کلب الجبار ۱۰۵

کلبعلی خان ۵۸۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۳۳

کلیات ۸۷

کلیسا کندی ۳۵۵

کلیله و دمنه ۶۸۸

کلیم ۷۳

کماخ ۶۲۴

کمیت ۶۵

کوپال ۴۸۱ و ۵۴۴

کوسان ۳۷۷

کوه سنگین (کوه سنگی) ۲۴۹

کوه قاف رک: قاف

کوه کیلویه ۱۵ و ۳۴۵

کوه مرجان ۲۴۱

کیان: رک: قلعه کیان

کیش (جزیره ...) ۳۴۹

کیقباد ۳۴

کیکاوس ۴۸۴ و ۶۸۴

کیوان ۵۴۵

کیومرث ۵۴۳

گگ گاووان ۵۱

گاو زمین ۱۹۹ و ۲۱۵

گاو گردون. و رک ثور ۳۹۳

گرازه ۵۴۵

گرایلی ۳۴۱

گرجستان ۴۲۶

گرد ۵۲۹ و ۵۳۰

گردگیر ۵۴۴

گوزم ۵۴۴

گرگ ۳۸۹

گرگین ۳۳۸ و ۵۴۴

گرگین خان ۱۲۳

گرم رود ۴۰۶

گسته ۵۴۳

گلشهر ۴۸۰

گنج بادآورد ۳۸۱

گنج روان ۵۰

گنج عروس ۴۸۴

گنجه ۳۵۵ و ۳۶۰ و ۳۶۴

گورگانیه ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۸۰

گوشیار ۹۹

گیلان ۱۶۷ و ۲۹۷

گیو ۵۳۵ و ۵۴۵

ل لاحق ۳۴

لاهور ۴۲۷ و ۴۲۸

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۳۴

لاهيجان ۱۶۶ و ۱۶۷

ليد ۷۰

لحيانى ۶۳

لطائف ۶۶

لطف على خان افشار ۵۹۴

لكزيه ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۵۰۸ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۶۱ و ۵۶۵ و ۵۷۴

لكنهو ۴۷۹

لنگرود ۷۱۵ و ۷۱۶

لوا ۵۸۵

لوشا

م ماچین ۶۶۱

ماردین ۶۲۶

مازندران ۱۶۷ و ۳۹۷

مالان ۲۸۰

مالک دینار ۱۵۰

مانی ۵۳۲

ماوراءالنهر ۵۱۱

ماهی زمین ۱۹۹

مبذول ۷۰

مبرد ۶۳

متنبی ۶۶ و ۶۹

مجسطی ۹۹

مجمع الامثال ۵۶۹

محطم ۴۳۳

محقق (دکتر مهدی ...) ص ۲۲ و ۶۵۰ (ح)

محمد (ص) ۱۶

محمد تقی شیرازی رک: تقی خان

محمد خان بلوچ ۲۹۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۷ و ۳۵۰ و ۳۵۲ و ۳۵۳

محمد شاه ۴۱۱ و ۴۱۳ و ۴۲۸ و ۴۳۲ و ۴۵۱ و ۴۵۳ و ۴۵۸ و ۴۸۶

محمد عليخان بيكيريكي ٢٩١

محمد قزويني. قوام الدين ١٧٣ و ٢٣٣ ٣٧٤ و ٧١٥

محمد مهدي بن محمد نصير ٤٣

ملا محمد مياچغو ٢٢٩

محمود افغان ١٢٧ و ١٣١ و ١٣٧ ١٣٨ و ١٦٩

محمود (ملك ...) ١٦٢ و ١٨٤ ١٨٥ و ١٨٧ ١٨٨ و ١٨٩

مراد تپه ٣٦١ و ٦٣٣

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ٨٣٥

المراه المسلسله ٢٦٧

مرجان رك: كوه مرجان

مرو ١٨٤ و ١٨٥ و ٥٢٧ و ٥٨٨ ٥٨٩

مرو شاهيجان ١٦٣ و ٦٩٩

مروه ٧١

مريخ ٣٨

مسجد قبا ١٥٠

مسقط ٥٧٨ و ٥٧٩ و ٥٨٢ ٥٨٦

مسيح ١٠٩

مشتري ٢٦٥

مشعر ٧١

مشهد ١٦٣ و ١٨٤ و ١٨٦ و ١٨٨ ١٨٧ و ١٩٥ و ٢٥٣ و ٥٣٧ ٦٩٩ و ٧٠٢

مصطفى پاشا ۶۰۰

مطرح ۵۸۶

معری ۶۹ و ۶۵۶

معزی ۶۹

مغان ۳۶۸ و ۳۷۸ و ۵۹۶ و ۶۰۰ و ۶۲۱

مغانات ۳۵۳

مغنی ۸۷

مقدم ۱۶۶ و ۲۶۶

مقولات ۶۷

مکتبی ۷۴

مکه عربیه ۷۱

ملک ۵۷۹

ملک محمود سیستانی ر ک: محمود

ملل و نحل ۱۱۱

ممسک الاعنه ۱۰۲ و ۲۶۷

ممش پاشا ۳۳۵ و ۳۳۹ و ۳۴۰

مناره اسکندریه ۵۳۱

مندلیج ۳۲۴

منطقه الجوزاء ۱۰۴

منقاره الدجاجه ۵۳۱

منوچهر ۴۸۰

منهاج ۸۷

منیجه ۴۸۰

مورچه خورت ۲۱۶

موصل ۳۱۳ و ۶۰۰ و ۶۲۴ و ۶۲۷ و ۶۲۹

مولتان ۲۸۸

مهدی خان (میرزا ...) ر ك: محمد مهدی

مهراب کابلی ۴۱۸

مهمان دوست ۲۰۷ و ۲۱۳

میاصدق ۲۲۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۳۶

میاندوآب ۲۳۶ و ۲۳۷

میرزا قوام الدین. ر ك: محمد

قزوینی

میرزا مهدی خان. رک: محمد مهدی

میر علی شیر ۵۳۸

میر ویس رک: امیرویس

میکال ۷۰

ن نابغه ۶۵

نادر شاه (در بیشتر صفحات ۱۷۵ و ۶۳۸)

جناب نادری (۶۴۰ و ۷۱۸)

نادر آباد ۳۹۷

ناصر خان ۴۲۲ و ۴۲۳

ناطق ۷۲

ناظم ۷۲

ناقه ۳۰۳ و ۶۱۶

ناکهان ۲۸۳

ناهید ۲۶۵

ناهید ۴۸۰

نثر الالکی ۲۶

نثره ۱۷۶ و ۴۳۳

نجات ۸۷

نحسین ۱۰۵

نرسی ۳۴

نریمان ۴۸۱

نزاری ۷۴

نسا ۱۶۴

نسر طائر ۳۶ و ۲۶۶ و ۵۳۵

نسر واقع ۵۷۲

نسرین ۳۸۶ و ۴۱۹ و ۵۸۰

نشابور (ورک نیشابور) ۱۹۴

نشابه ۴۸۰

نصر الله میرزا ۴۲۱ و ۴۳۶ و ۴۸۱ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۶۹۸ و ۶۹۹

نضد الدرر ۲۷

نظام الملک ۴۲۹ و ۴۵۲ و ۵۸۰

نظیری ۷۴

نعمان ۴۳۴

نفظویه ۶۳

نقائض ۶۵ و ۵۶۷

نقره ۲۷۶ و ۲۸۰

نکیسا ۳۷۷

نمرود ۶۳۹

نمری ۶۲

ن و القلم ۲۲۴

نور علیخان ۵۸۷

نہاوند ۲۳۴ و ۲۳۶

نہاوند ۲۷۲

درہ نادرہ: تاریخ عصر نادر شاہ، متن، ص: ۸۳۷

نہر ۲۶۶

نہروان ۳۰۳

نیشابور (ورک نشابور) ۲۹۸ و ۳۹۷

نیل ۵۱۱

نیمروز ۱۶۲

وادی ایمن ۶۴۳

وان ۳۶۰

وش ۵۶

وصاف و رک: فضل اللہ ۱۹ و ۴۴ و ۶۸۸

ویل ۵۸۶

ہ ہاشمیات ۶۵

ہرات و رک: ہری ۱۲۴ و ۱۹۴ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۲۰۲ و ۲۰۴ و ۲۴۴ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۷ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۵۰۸ و ۵۱۴ و ۶۹۹

ہرمان مصر ۵۳۲ و ۶۴۴

ہرمز ۳۴۹

ہرمس ۹۹

هری (هرات) ر ك هرات ۲۷۶

هری رود ۱۹۷ و ۲۰۱ و ۲۸۰

هزار اسب ۵۲۰

هزاره ۴۹۶

هفت گنبد بهرام ۵۳۱

هلاکی ۷۴

هلالی ۷۳

همام ۴۳۳

همای ۴۸۰

همدان ۲۳۶ و ۲۹۲ و ۳۲۷

هند (و ر ك ماده بعد) ۳۵ و ۴۲۶ و ۴۸۷ ۴۲۸ و ۴۹۶ و ۵۹۷ ۶۲۷ و ۶۴۲ و ۶۶۳ ۶۸۲

هندوستان (و ر ك ماده قبل) ۳۵۵ و ۴۲۷ ۴۰۳ و ۴۵۲ ۴۳۵ و ۴۸۷ ۴۸۶ و ۵۷۹ ۵۱۴ و ۶۰۱

هوشنگ ۳۵ و ۵۴۵

هوله ۳۵۰ و ۵۷۸

هومان

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۳۸

ی یاجوج ۲۱۲

یحیوم ۴۳۳

یغما ۴۷۱ و ۶۶۱

یکن محمد پاشا ۶۳۳

یلان ۵۴۳

یلانشان ۵۴۴

یموت ۵۲۱

یوسف زای ۴۹۴

یوسف عروضی ۸۴

یوم اکبر (قیامت) ۲۳۰

یوم عبید ۶۹۹

یونس بن متی ۶۲۶

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۳۹

فرهنگ لغات

فهرست لغات

فهرست لغات

آ «۱» ح / ص

آب / ۱۰ / ۶۸۵

آب (ماه) / ۱ / ۳۶

آب (ماه) / ۵ / ۵۷۷

آب / ۴ / ۱۶۰

آب / ۱۰ / ۳۳۳

آب / ۱۹ / ۳۶۷

آب / ۲۳ / ۷۰۳

آب / ۲ / ۵۹۳

آباء (علوی) / ۱۱ / ۲۵۹

آباء (علوی) / ۱ / ۲۶۳

آب آتش رنگ / ۹ / ۳۰۶

آبال / ۱۰ / ۶۱۳

آبت / ۱ / ۳۱۹

آب خشک / ۱۱ / ۱۶۰

آبدان / ۶ / ۵۸۰

آبدان / ۶ / ۶۱۰

ح / ص

آبروش / ۷ / ۳۶۸

آبنوس / ۱۳ / ۶۱۶

آبنوسی / ۹ / ۳۳۳

آبی / ۷ / ۲۱۴

آبی / ۱۴ / ۳۱۷

آبی / ۴ / ۴۰۹

آتش آب رنگ / ۸ / ۳۰۶

آتش تر / ۱۰ / ۱۶۰

آتش خانه بهار / ۴ / ۴۰۵

آتش در چنار گرفتن / ۱۴ / ۶۷۹

آتش دستی / ۸ / ۵۸۴

آتش سیال / ۷ / ۳۷۷

آتش سیال / ۲۴ / ۷۰۳

آتشی / ۱۵ / ۳

آثام / ۷ / ۵۸۹

آجال / ۱۷ / ۲۳۰

آجام / ۱۷ / ۳۳۲

(۱) توجه فرمایید: در صورتی که کلمه با یک معنی در چند صفحه آمده باشد تکرار کلمه با علامت (») مشخص شده است و هر گاه همان کلمه معنی جداگانه داشته باشد مجددا صورت کلمه نوشته شده است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۴۲

ح / ص

آجام / ۱۶ / ۳۴۸

آجال / ۹ / ۳۴۳

آخشیجان / ۸ / ۳۷۹

آخور سنگین / ۹ / ۷۰۶

آدم / ۱۸ / ۵۲۸

آذار / ۱۰ / ۵۷۶

آذاری / ۱۹ / ۳۷

آذاری / ۱۶ / ۳۸۳

آذان / ۱۲ / ۳۹۳

آذان / ۱۷ / ۴۲۷

آذرخش / ۷ / ۲۸۱

آذرگشت / ۲۲ / ۵۴۵

آذرگون / ۷ / ۳۸۳

آذرنگ / ۱۱ / ۱۵

آذین / ۹ / ۴۶۲

آرام / ۱۰ / ۵۳۷

آرد / ۱۹ / ۱۴۰

آرسته / ۱۵ / ۴۷

آریغ / ۷ / ۴۹۶

آزرم / ۳ / ۵۱۹

آزیغ / ۸ / ۴۹۶

آس / ۱۱ / ۱۴۰

آستان. رک: سال آستان

ح/ص

آسمان سا/۷/۱۳۱

آسمانه/۱۹/۵۲۹

آسمانه/۶/۵۳۹

آش برگ/۶/۲۷۰

آشکار/۴/۲۷۲

آطام/۱/۳۹۰

آغاریدن/۱۶/۴۵

آغروق/۵/۷۱۴

آغوش/۱۱/۱۵۷

آفات/۲/۶۱۶

آفتابی شدن/۱۹/۶۲۰

آفق/

۴۲ / ۱۲

آفه / ۲ / ۴۵۷

آگنج / ۸ / ۷۲

آلاف / ۹ / ۴۳۰

آمل / ۴ / ۶۲۶

آمله / ۵ / ۹۰

آمود / ۱۴ / ۱۸۶

آمود / ۴ / ۴۳۱

آمودن / ۱۲ / ۳۸۴

آمه / ۲۵ / ۲۴

آمه / ۲۴ / ۱۱۳

آن / ۷ / ۲۶۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۴۳

ح / ص

آنات / ۱۴ / ۳۰۵

آورد / ۱۱ / ۵۱۴

آونه / ۱۱ / ۵۰۷

آهن خای / ۱۰ / ۲۲۵

آهو / ۱۱ / ۱۹۹

آهو / ۱۲ / ۲۷۶

آهو / ۱۹ / ۵۲۸

آهو / ۱۰ / ۵۶۱

آیل / ۶ / ۶۷۷

آیل / ۷ / ۶۷۷

آینه چینی / ۵ / ۶۰۵

الف اب / ۱ / ۵۹۳

ابا / ۱۴ / ۶۹۶

ابادید / ۱۸ / ۳۸۷

اباره / ۱۴ / ۷۱۶

اباریق / ۱۳ / ۳۳۶

ابانه / ۱۷ / ۵۲۳

ابا عن جدّ / ۵ / ۱۶۲

ابتغاء / ۷ / ۲۸۷

ابداع / ۱۴ / ۸

ابداع / ۱۴ / ۷۵

ح / ص ابد الآبدین / ۱۳ / ۱۰۳

ابر / ۱۰ / ۵۴۸

ابرار / ۷ / ۲۴۷

ابرام / ۲ / ۱۱۴

ابرش / ۵ / ۳۶۸

ابرص / ۱۴ / ۳۹

ابرص / ۱۵ / ۳۹

ابرق / ۵ / ۵۴۸

ابروش / ۶ / ۳۶۸

ابریز / ۱۰ / ۷۰۵

ابزاء / ۲ / ۲۲۰

ابسال / ۳ / ۴۱۳

ابکار / ۱ / ۲۴

ابکار / ۱۳ / ۵۲

ابکار / ۱۰ / ۱۴۵

ابکار / ۵ / ۲۳۱

ابلاس / ۱۱ / ۱۱۰

ابلوج / ۲ / ۲۳۳

ابن بوح / ۱۰ / ۱۱۶

ابن قره / ۷ / ۵۹۳

ابواب / ۹ / ۱۱۴

ابواب / ۱۰ / ۶۴۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۴۴

ح/ص

ابو اسحاق / ۵ / ۵۳۶

ابو دراس / ۱۹ / ۶۶۸

ابهام / ۵ / ۵۸۸

ابهی / ۲۱ / ۳۳

اییات / ۲۵ / ۲۹۲

اییات / ۵ / ۵۰۹

اییات / ۸ / ۵۰۹

ایبض / ۱۳ / ۱۶

اتاد / ۱۷ / ۶۷۱

اتالیقان / ۴ / ۵۹۰

اتاوه / ۵ / ۶۲۷

اتحاف / ۱ / ۵۳۹

اتراب / ۱۱ / ۲۵۸

اتراع / ۱۱ / ۳۳۳

اتراف / ۵ / ۴۸۸

اتراف / ۱۳ / ۵۱۲

اتّسام / ۲۰ / ۵۰۳

اتّشاج / ۵ / ۶۲۲

اتصال / ۲ / ۲۶۸

اتقان / ۱۱ / ۱۳

اتیان / ۱ / ۴۲۸

اٲاره / ٩ / ٤١٣

ح / ص /

اٲاره / ٢ / ٥٢٤

اٲاره / ١٢ / ٤٤٩

اٲاره / ١٥ / ٧١٤

اٲجام / ٢١ / ٤٢٠

اٲجام / ٢٢ / ٤٢٠

اٲر / ٢ / ٣٥١

اٲقال / ٧ / ٤١٤

اٲمار / ٢٤ / ٤٥٤

اٲمار / ١٤ / ٥١٩

اٲنيه / ٨ / ١٤

اٲواب / ١٤ / ٢٣١

اٲواب / ١٢ / ٤٤١

اٲيٲ / ٥ / ٥٥٤

اٲيٲه الخيطان / ١٤ / ٥٣٣

اٲير / ٤ / ٤٤١

اٲيري / ٥ / ١٢

اٲيل / ١٩ / ٣٤٥

اٲيله / ١٢ / ٥٩٧

اجادت / ۱۷۷ / ۹

اجاله / ۳۴۱ / ۹

اجبار / ۱۴۸ / ۱۹

اجتباب / ۶۴۴ / ۸

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۴۵

ح / ص

اجتبار / ۴۲۲ / ۱۶

اجتثاث / ۶۴۴ / ۹

اجتراء / ۴۱۸ / ۱۲

اجتراد / ۴۱۸ / ۱۳

اجتلاط / ۴۰۲ / ۱۱

اجتنا / ۶۴۸ / ۱۴

اجتنان / ۳۹۴ / ۷

اجتياز /

٣٠٤/١٠

اجتياز/١٨/٤٢٢

اجتياز/٤/٦٠٨

اجداث/١٠/١٤٦

اجداد/١٧/٤٥٨

اجداد/١٨/٤٥٨

اجدل/١٥/٢٠٩

اجرام/١٢/٢

اجشّ/١٨/٥١٤

اجشام/٤/٦٧٧

اجفار/١٢/١٦١

اجفان/٤/٩

اجلا/١٠/٣٤٣

اجلاء/٤/٣٦٩

اجلاد/١٥/٣٤٦

ح/ص

اجلاف/١١/٣٤٦

اجلال/١/٤٨٤

اجناد/٢٤/٢٤٢

اجناد/١٢/٣٢٨

اجواف / ۲۲ / ۵۰۲

اجواف / ۹ / ۶۴

اجواف / ۱۱ / ۵۶۷

اجهر / ۸ / ۱۷۸

احاشه / ۲ / ۵۳۶

احاله / ۱۱ / ۳۵۰

احبار / ۱۲ / ۲۱۹

احبار / ۱۳ / ۲۱۹

احتبال / ۱۵ / ۱۶۶

احتدام / ۲ / ۲۴۷

احتراق / ۱۶ / ۱۰۳

احتراق / ۱۳ / ۴۴۰

احتشاد / ۱۹ / ۱۸۶

احتشاد / ۱۲ / ۲۰۳

احتشاد / ۱۸ / ۳۴۴

احتشاد / ۳ / ۴۳۰

احتشاد / ۹ / ۶۰۷

احتشام / ۱۳ / ۳۷

احتصار / ۳ / ۴۲

ح/ص

احتضان/ ٣/ ٥٧٥

احتظا/ ٢/ ٤٩١

احتفال/ ٢/ ٢٧٤

احتقاق/ ١٨/ ٣٣٩

احتلاط/ ١٩/ ١١٧

احتماس/ ٣/ ٣٢٥

احتياز/ ١٢/ ١٨١

احتياز/ ٩/ ٦٨٤

احتياط/ ١/ ٢٨٣

احتيال/ ١٧/ ١٦٦

احجار/ ١٥/ ١١

احجار/ ١٦/ ١١

احداث/ ١١/ ١٤٦

احداف/ ١/ ٤٥٢

احداق/ ٣/ ٤٥٢

احداق/ ٢/ ٤٥٢

احرار/ ١٣/ ١١٠

احراق/ ٢٣/ ٣٥٤

احراق/ ١٨/ ٤٩٩

احرى / ١ / ٦٠١

احزاب / ٩ / ٢٨٣

احسا / ٢١ / ٤٥٢

ح / ص

احشام / ٦ / ٣٦٩

احشام / ١٦ / ٤٦٧

احشام / ٢ / ٦٧٧

احشام / ٣ / ٦٧٧

احصاء / ٢٢ / ٤٥٢

احصار / ٢١ / ٢٨٧

احصار / ١٨ / ٤٢٨

احصان / ١٨ / ٢٥

احصان / ١ / ٥٧٥

احضار / ١٦ / ٢٠٥

احضان / ١٧ / ٢٥

احطّ / ٥ / ٢٢

احقاد / ١ / ٧٠٠

احقاد / ٢ / ٧٠٠

احفاش / ٨ / ٤٧٥

احقاد / ٣ / ٧٠٠

احكام / ۸ / ۲۴۲

احلاس / ۷ / ۴۷۵

احلاف / ۱۰ / ۳۴۶

احلى / ۱۸ / ۳۳

احمال / ۱۵ / ۵۷۱

احمال / ۱۹ / ۶۱۳

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۴۷

ح / ص

احمال / ۱۷ / ۶۱۳

احمر / ۲۳ / ۴۸۲

احناء / ۹ / ۲۵۳

احناش / ۱ / ۵۲۹

احوال / ۴ / ۱۰۷

احوال / ۱ / ۱۲۵

احوال / ۲ / ۱۲۵

احياء / ۸ / ۲۵۳

احياء / ۱۲ / ۱۷۱

احياء / ۷ / ۲۵۳

اخاشيب / ۱۰ / ۳۳۸

اخاير / ۱۳ / ۴۵۸

اخبات / ۵ / ۲۴۴

اخبث / ۴ / ۶۰۹

اخبیه / ۳ / ۲۰۲

اخبیه / ۹ / ۶۲۴

اخبیه / ۱۱ / ۶۲۴

اخبیا / ۶ / ۳۹۴

اخببار / ۱۷ / ۴۲۲

اخببال / ۱۸ / ۱۶۶

اخبثال / ۱۵ / ۱۶۶

اخبثاث / ۱۰ / ۶۴۴

ح / ص

اخبذاف / ۱۶ / ۴۷۴

اخبذال / ۱۹ / ۲۸۲

اخبزاف / ۶ / ۵۹۸

اخبزاق / ۱۴ / ۴۴۰

اخبزاق / ۱۲ / ۴۴۰

اخبزان / ۶ / ۶۴۱

اخبظا / ۳ / ۴۹۱

اخبظاف / ۱۵ / ۴۷۴

اخبظلاط / ۲۰ / ۱۱۷

اخذاع / ٧ / ٤١٨

اخرس / ٤ / ١١١

اخص / ١٨ / ١٤٩

اخص /

۴۳۸ / ۱۸

اخصّ / ۱۹ / ۵۱۴

اخصم / ۲۲ / ۳۲۷

اخصر / ۲ / ۴

اخصر / ۲۰ / ۳۸۳

اخطار / ۱۵ / ۳۳۴

اخصّ / ۱۴ / ۶۱

اخفار / ۱۰ / ۱۶۱

اخفاق / ۱۵ / ۵۱۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۴۸

ح / ص

اخلا / ۱۱ / ۳۴۳

اخلاء / ۵ / ۳۶۹

اخلاس / ۱۱ / ۶۷۷

اخلاط اربعه / ۳ / ۲۶۰

اخلاف / ۱۲ / ۳۴۶

اخماد / ۴ / ۱۸۴

اخیال / ۱۴ / ۲۴۷

اخیال / ۱ / ۶۳۸

اخیاس / ۹ / ۱۰

اخذ / ۵ / ۴۴۸

ادانی / ۳ / ۸۴

ادانی / ۳ / ۴۵۰

ادبار / ۴ / ۱۰۲

ادخار / ۱۳ / ۶۴۴

ادخار / ۱۷ / ۶۷۳

ادغام / ۱۲ / ۶۰۹

ادغم / ۱۳ / ۶۰۹

ادکن / ۶ / ۴۲۹

ادلأء / ۲۰ / ۱۷

ادلأء / ۶ / ۴۴

ادلأج / ۱۱ / ۲۲۸

ادناس / ۶ / ۶۹۳

ح / ص

ادناس / ۱۲ / ۶۹۸

ادو / ۱۱ / ۱۱۸

ادواء / ۷ / ۸۶

ادوات / ۴ / ۴۴

ادوار / ۲۳ / ۴۵۱

ادویه / ۸ / ۸۶

ادهم / ۵ / ۴۵

ادهم / ۸ / ۳۶۲

ادیان / ۲ / ۱۳۲

ادیان / ۳ / ۱۳۲

اذاعه / ۵ / ۱۴۸

اذاقه / ۲ / ۵۲۰

اذخار / ۱ / ۳۰۸

اذفر / ۷ / ۳۷۳

اذکیاء / ۱ / ۱۸۸

اذلّ / ۲۱ / ۱۰۹

اذلال / ۱۷ / ۶۴۳

اذلال / ۱۸ / ۶۴۳

اذن / ۸ / ۶۵۲

اذناب / ۱۲ / ۱۲۵

اذناب / ۹ / ۱۹۸

اذناب اودییه / ۱ / ۳۴۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۴۹

ح / ص

اذهاب / ۱۵ / ۲۴۲

اذهاب / ۱۶ / ۲۴۲

اذيال / ۸ / ۴۵۳

اراحه / ۲۲ / ۵۰۳

اراض / ۷ / ۱۸۲

اراقه / ۷ / ۲۴۰

ارايك / ۱۵ / ۱۴۵

ارايك / ۱۷ / ۱۴۵

ارباع / ۱۱ / ۱۲۴

ارباع / ۴ / ۵۲۷

ارباع / ۴ / ۳۰۷

ارتباك / ۱۵ / ۶۵۵

ارتجاع / ۸ / ۲۸۹

ارتجال / ۱۳ / ۶۹

ارتداع / ۱۳ / ۱۸۵

ارتسام / ۱۸ / ۵۰۳

ارتشام / ۱۹ / ۵۰۳

ارتضا / ۱۸ / ۲۹۴

ارتظام / ۱۶ / ۶۷۳

ارتقاب / ۲۲ / ۴۱۴

ارتفاع / ۱۱ / ۱۳۳

ارتماض / ۲ / ۱۸۵

ح/ص

ارتنگ / ۱۱ / ۴۶۳

ارتوا / ۱۸ / ۱۸۵

ارتهان / ۵ / ۴۹۹

ارتیاب / ۱۶ / ۶۵۵

ارتیاع / ۹ / ۲۴۳

ارجاء / ۱۲ / ۲۳۲

ارجاء / ۱۶ / ۶۷۰

ارجال / ۴ / ۲۱۳

ارجوان / ۶ / ۳۸۴

ارجوحه / ۷ / ۶۰۲

ارخاء / ۱۴ / ۲۳۲

اردپیل / ۱۲ / ۱۶۵

اردشیر / ۷ / ۳۴

ارز / ۵ / ۲۶

ارزان / ۳ / ۳۱۱

ارزیر / ۲۷ / ۵

ارزیر / ۱۱ / ۷۰۵

ارسال / ۱۴ / ۵۰۴

ارصاع / ۹ / ۳۵۳

ارض موات / ۱ / ۹۱

ارعاج / ۱۳ / ۱۳۰

ارغاد / ۴ / ۵۵۸

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۵۰

ح / ص

ارغام / ۲۱ / ۳۲۷

ارغان / ۱ / ۶۰۳

ارغون / ۹ / ۲۸۱

ارغون / ۱۰ / ۲۸۱

ارفاد / ۱۰ / ۳۷۲

ارفاد / ۶ / ۴۸۸

ارفاغ / ۱۱ / ۱۷۷

ارقش / ۵ / ۵۱۷

ارقم / ۸ / ۳۳۲

ارکاح / ۱۹ / ۱۴۵

ارکاح / ۱۷ / ۳۳۴

ارکان / ۷ / ۷۱

ارکان / ۵ / ۸۲

ارم /

۳۷۰ / ۹

ارنب / ۱۵ / ۱۰

ارواح / ۲۱ / ۲۱۹

اروانه بڑی / ۷ / ۹۳

ازّه. رك: ذكر ازّه

ارهاف / ۱۴ / ۳۳۹

اریاف / ۱۶ / ۱۳۱

اریحیات / ۳ / ۱۷

اریضه / ۳ / ۲۹۷

ح / ص

ازاحت / ۱۸ / ۲۵۶

ازاحت / ۲۳ / ۵۰۳

ازاحیف / ۷ / ۸۲

ازاهیر / ۲۲ / ۳۸۳

ازدراء / ۲ / ۴۶۷

ازدغاف / ۱۰ / ۴۷۵

ازدلاب / ۲۵ / ۳۰۷

ازدهاء / ۲۶ / ۴۳۷

ازرق العین / ۹ / ۵۶۶

ازعاج / ۱۰ / ۲۸۶

ازفر / ۲ / ۳۲۵

از گلو کشیدن / ۱ / ۴۱۰

ازلاف / ۱۳ / ۳۴۶

ازماع / ۱۵ / ۱۳۳

ازنتی / ۳ / ۲۳۶

ازواج / ۴ / ۲۶۳

ازهار / ۱ / ۸

ازهار / ۱۱ / ۳۷۸

ازهاف / ۱۶ / ۳۳۹

ازهاق / ۱۷ / ۳۳۹

اژدرفش / ۲۵ / ۴۳۶

اساءت / ۱۳ / ۹۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۵۱

ح / ص

اسار / ۸ / ۳۶۶

اساریر / ۱۶ / ۶۴۷

اساطیر / ۳ / ۲۲

اساطین / ۵ / ۴۴۹

اساطین / ۱۰ / ۴۵۸

اساقی / ۲۰ / ۲۰

اساقى / ۱ / ۸۴

اساور / ۱۰ / ۳۶۶

اساوره / ۵ / ۳۶۶

اساه / ۱۱ / ۹۵

اساه / ۱۰ / ۶۱۱

اسباب / ۱۲ / ۶۸۴

اسباب السماء / ۱۱ / ۶۸۴

اسباط / ۱۳ / ۵۷۶

اسبال / ۱۳ / ۵۸۹

اسبال / ۱۲ / ۵۸۹

اسب چوبين / ۱۲ / ۴۱

اسب چوبين / ۸ / ۶۱۹

استار / ۷ / ۴۷۱

استال / ۶ / ۴۷۱

استان / ۵ / ۵۹۰

استباق / ۲ / ۴۳۵

استبطا / ۱۰ / ۳۱۳

ح / ص

استيقا / ۱ / ۶۰۹

استبنا / ۷ / ۳۸۹

استتباع / ۷ / ۷۸

استجاشه / ۱۲ / ۳۲۶

استجداد / ۱۰ / ۳۲۴

استجماع / ۱۶ / ۲۰۳

استجمام / ۸ / ۳۶۱

استجمام / ۱۳ / ۵۵۸

استجناد / ۱۲ / ۳۲۴

استجداد / ۱۱ / ۳۲۴

استحصال / ۸ / ۲۰۴

استخلاف / ۲۷ / ۴۵۲

استخبار / ۷ / ۳۳۵

استخلاف / ۲۸ / ۴۵۲

استداد / ۴ / ۳۰۹

استدراج / ۵ / ۱۸۱

استدراک / ۴ / ۷۸

استدراک / ۱ / ۵۷۱

استذراء / ۱۹ / ۴۷۸

استذلال / ۳ / ۱۹۳

استرکاب / ۶ / ۲۰۴

استسقاء زقی / ۱۶ / ۳۰۳

ح / ص

استشمام / ۱۳ / ۹۴

استصفاء / ۲ / ۲۴۲

استصفاء / ۷ / ۴۵۳

استطلاب / ۱۶ / ۲۲۷

استظلال / ۱ / ۵۲۷

استعانه / ۱۱ / ۶۷۸

استعداد / ۷ / ۱۸۶

استعداد / ۸ / ۱۸۶

استعداد / ۳ / ۲۰۴

استعفاء / ۱۷ / ۲۲۷

استعلاء / ۹ / ۱۲۸

استفتاح / ۲ / ۱۵۶

استفحاص / ۷ / ۴۳۱

استفصال / ۴ / ۲۴۲

استقتال / ۵ / ۲۱۴

استقرا / ۴ / ۵۹۲

استقصا / ۴ / ۴۵۳

استقصار / ۶ / ۴۵۳

استقضاء / ۳ / ۲۴۲

استقفا / ۱۰ / ۳۶۴

استقلال / ۴ / ۱۹۳

استکبار / ۸ / ۴۱۲

ح / ص

استکثار / ۹ / ۴۱۲

استکلاب / ۲۵ / ۳۴۶

استکمال اقطار / ۱۲ / ۶

استلاب / ۲۳ / ۳۰۷

استلاب / ۱۲ / ۴۷۵

استلال / ۱۵ / ۴۷۵

استلام / ۶ / ۷۱

استلانت / ۴ / ۵۱۲

استلثام / ۱۲ / ۵۴۶

استمتاع / ۲ / ۲۸

استمهال / ۴ / ۲۸۸

استنامت / ۷ / ۶۷۱

استنتاج / ۲ / ۱۶۳

استنجاح /

۳۶۵ / ۱۲

استنجداد / ۱۴ / ۲۰۳

استنجداد / ۱۳ / ۳۲۴

استنفا / ۲۴ / ۶۰۸

استنقاذ / ۱۳ / ۲۸۸

استنقاه / ۴ / ۶۰۲

استنکار / ۱۰ / ۴۱۲

استنکار / ۵ / ۷۱۰

استنکاه / ۳ / ۶۰۲

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۵۳

ح / ص

استنهاج / ۱۵ / ۳۶۵

استواء / ۸ / ۱۳۰

استیار / ۱۲ / ۵۵۸

استیاق / ۳ / ۴۳۵

استیاق / ۱ / ۵۱۱

استیجار / ۱۱ / ۶۲۵

استیجاش / ۹ / ۳۲۶

استیعاب / ۱۰ / ۴۱

استیفاء / ۱ / ۵۷۹

استيفار / ٢ / ٦٠٩

استيكاف / ٧ / ٧١٠

استيلاذ / ١٤ / ٢٨٨

استيلاذ / ١٢ / ٤٥٢

استيمان / ٣ / ٣٦٥

استيمان / ٦ / ٥٧١

اسجاح / ٦ / ٥٨٩

اسجاع / ١٥ / ٧٧

اسجاف / ١٨ / ٥٨٩

اسجاف / ٦ / ٤٢٤

اسجاف / ١٧ / ٥٨٩

اسجار / ١٣ / ٣٨٣

اسجار / ١٥ / ٦٧٨

ح / ص

اسد / ٨ / ١٨٠

اسداف / ٣ / ٤٢٤

اسدال / ١٣ / ٤٣٨

اسدال / ١٥ / ٥٨٩

اسدال / ١٤ / ٥٨٩

اسر / ٦ / ٤٦٨

اسر / ۱۲ / ۴۷۶

اسر / ۴ / ۵۷۵

اسر / ۱۰ / ۵۹۹

اسرا / ۹ / ۵۹۹

اسراء / ۱۳ / ۲۵۲

اسراج / ۱۶ / ۱۹۴

اسرار / ۱۷ / ۱۲۵

اسرار / ۱۸ / ۱۲۵

اسرار / ۱۵ / ۶۴۷

اسطار / ۱۶ / ۲۱

اسطقسات / ۳ / ۳

اسعار / ۸ / ۲۱۲

اسفندار / ۱۴ / ۵۴۷

اسقا / ۱۶ / ۳۷۵

اسقام / ۲ / ۹۶

اسکات / ۱۵ / ۶۰۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۵۴

ح / ص

اسکات / ۱۴ / ۶۰۳

اسل / ۱۵ / ۳۳

اسلاب / ١٢ / ٤٠٢

اسلال / ١١ / ٥١٩

اسلم / ٩ / ٥٧١

اسله اللسان / ١٤ / ١١٤

اسماع / ١٧ / ٢٤٣

اسماع / ١٢ / ٣٠٥

اسماع / ٧ / ١١١

اسماع / ١١ / ٣٠٥

اسمال / ٥ / ٤٧٥

اسمان / ١٠ / ٥٥٨

اسمان / ٩ / ٦٢١

اسمر / ١٧ / ١٦

اسمر / ٥ / ٢٢٣

اسنا / ١٤ / ١

اسنان / ٢ / ٦٥٩

اسنه / ١٣ / ٣٣٩

اسنه / ١٥ / ٤٣٠

اسنه / ٧ / ٦٢٩

اسوار / ٢٢ / ٤٥١

اسواط / ١٠ / ٦٥٣

ح / ص

اسواق / ۴ / ۲۶

اسواق / ۱۱ / ۳۸۹

اسواق / ۲ / ۴۷۱

اسواق / ۵ / ۶۵۴

اسود / ۴ / ۵۵

اسود الكبد / ۱۱ / ۵۶۶

اسیاف / ۵ / ۱۶۷

اسیاف / ۶ / ۱۶۷

اشتات / ۱۷ / ۲۴۲

اشتر / ۵ / ۳۵۰

اشتر غاز / ۵ / ۹۳

اشتطاط / ۹ / ۳۰۳

اشتطاط / ۷ / ۶۷۳

اشتیار / ۱۱ / ۵۵۸

اشدق / ۸ / ۱۸

اشراب / ۱۶ / ۶۸۰

اشرف / ۱۱ / ۲۰۳

اشرفی شاه جهانی / ۱ / ۲۶۸

اشطان / ۲ / ۲۵۵

اشفا / ۱۵ / ۳۷۵

اشفار / ۲۴ / ۴۵۱

اشفار / ۱۴ / ۵۷۱

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۵۵

ح / ص

اشفاق / ۲۲ / ۱۱۷

اشقر / ۸ / ۴۲۶

اشکال / ۹ / ۲۴

اشکال / ۱۰ / ۲۴

اشکال / ۱۱ / ۲۴

اشکال / ۱۲ / ۲۴

اشکانی / ۶ / ۳۴

اشکره / ۱۴ / ۵۳۵

اشلال / ۱۲ / ۵۱۹

اشنا / ۱۳ / ۱

اشواک / ۷ / ۶۶۳

اشهب / ۱۶ / ۲۴

اشهب / ۶

اشهب / ١٥ / ١٨٥

اشهب / ٣ / ٣٠٠

اشهب / ٦ / ٣٦٢

اشهب / ٩ / ٣٦٢

اصابت / ١٦ / ٥١٠

اصابع فرعون / ١١ / ٩٤

اصابل / ٨ / ٩

اصارم / ٨ / ٥٧٥

اصبحى / ٥ / ٣٦

ح / ص

اصحاب / ٢٨ / ١١٦

اصحاب / ١٢ / ١٣٠

اصداف / ١٤ / ٥١١

اصطباح / ٨ / ٣٦٥

اصطباح / ٢١ / ٧٠٣

اصطبار / ٩ / ٣١٨

اصطبار / ١٢ / ٦٧٦

اصطدام / ١ / ٣١٨

اصطفاف / ٢٠ / ٤٣٦

اصطفاق / ۱۱ / ۳۶۰

اصطلاء / ۱۲ / ۲۰۷

اصطلاء / ۵ / ۳۱۸

اصطناع / ۷ / ۳۷۲

اصطناع / ۱۳ / ۴۸۸

اصطناعات / ۱۷ / ۴۵۲

اصطناعات / ۶ / ۴۸۴

اصطیاد / ۹ / ۵۳۵

اصغرین / ۲ / ۱۴

اصفاد / ۱۱ / ۵۰۳

اصفاد / ۱۲ / ۵۰۳

اصقاع / ۱۰ / ۱۲۴

اصقاع / ۱۳ / ۳۵۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۵۶

ح / ص

اصقاع / ۵ / ۵۲۷

اصلاب / ۱۴ / ۱۴۰

اصلاب / ۱۷ / ۱۴۰

اصلات / ۱۶ / ۷۰۸

اصلات / ۱۵ / ۷۰۸

اصل السوس / ١٣ / ٩٦

اصلع / ٦ / ٢٣٠

اصمام / ١٣ / ٤١٢

اصنام / ١٠ / ٥٩٨

اصهب السبال / ١٠ / ٥٦٦

اصيده / ٦ / ٩

اصيل / ٦ / ٦٥٩

اصيلان / ٧ / ٦٥٩

اضائه / ٤ / ٤٦٣

اضاير / ١ / ٢٢

اضافه / ١٠ / ٤٥١

اضياب / ٩ / ٣٩٠

اضحوكه / ٩ / ٤٦

اضحي / ٢ / ٤٦٥

اضراء / ١٩ / ٤٢٤

اضرام / ١ / ٥١٩

اضطراب / ٢ / ٣١٨

ح / ص

اضطراب / ٤ / ٣١٨

اضطرام / ٣ / ٣١٨

اضطرام / ٦ / ٣١٨

اضطلاع / ٣ / ١٩٠

اضطمام / ٢ / ٢٨٣

اضيف / ٦ / ٤٥١

اطايب / ١٣ / ١٥٣

اطايب / ٢٠ / ٤٦٩

اطاره / ١ / ٥٣٦

اطاله / ٢ / ١٦٧

اطاله / ١٥ / ٥٠٧

اطاميم / ٥ / ٦٣٥

اطراب / ٢٥ / ٤٩١

اطراف / ١٣ / ٤٥٠

اطراف / ٧ / ٤٨٩

اطراف / ٦ / ٦٨٤

اطروفه / ١٦ / ٤٣

اطفاء / ١١ / ٢٩٤

اطفاء / ٧ / ٤٢٥

اطلس / ١٨ / ٣٥

اطمار / ٦ / ٤٧٥

اطناب / ٢٤ / ٤١

ح / ص

اطناب / ۱ / ۴۲

اطناف / ۱۱ / ۳۳۸

اطواد / ۱۳ / ۳۸۴

اطواد / ۱۵ / ۶۳۴

اطیط / ۱۲ / ۹

اظفار / ۹ / ۴۵

اظفار / ۸ / ۶۴۳

اعادی / ۱۴ / ۲۸۳

اعاریب / ۱۰ / ۲۰۴

اعباء / ۱۲ / ۶۱۹

اعناق / ۱۱ / ۳۶۶

اعناق / ۷ / ۵۹۹

اعتتاب / ۱۹ / ۴۲۵

اعتدا / ۱۲ / ۴۱۱

اعتدا / ۲۵ / ۴۷۸

اعتدا / ۷ / ۶۷۹

اعتراک / ۱ / ۳۶۵

اعتسار / ۲۴ / ۶۵۲

اعتساف / ١٠ / ٦٤٦

اعتساف / ٤ / ٦٥٧

اعتقال / ٣ / ٢٨٥

اعتقال / ٦ / ٤٢٣

ح / ص

اعتلاج / ١٨ / ٥٨٣

اعتلاف / ٢ / ٥٥٨

اعتمال / ٦ / ٢٨٨

اعتناق / ٧ / ٣٦٥

اعتناق / ١٨ / ٧٠٣

اعتياق / ١٠ / ٣٦٥

اعتيام / ١٣ / ٤٦٣

اعداء / ٦ / ٦٠٩

اعذاب / ١٤ / ٦٥٣

اعراض / ٢٠ / ٤

اعراق / ٤ / ١٦٧

اعراق / ١٩ / ٥٢٤

اعرج / ٢ / ٣٤٢

اعز / ٩ / ١١٦

اعزل / ١٥ / ٦٦٣

اعطاف / ۵۸۹ / ۹

اعطاف / ۵۸۹ / ۱۱

اعلاق /

۴۶۰ / ۸

اعلاق / ۲۰ / ۶۷۳

اعلاق / ۲ / ۴۸۴

اعلال / ۱۱ / ۶۴

اعلال / ۳ / ۵۶۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۵۸

ح / ص

اعلام / ۱۲ / ۴۰۱

اعلام / ۸ / ۶۰۵

اعلم / ۱۶ / ۶۶۸

اعمار / ۱۶ / ۵۸۴

اعماق / ۱۵ / ۳۱

اعمال / ۹ / ۴۲۱

اعنا / ۱۸ / ۶۰۸

اعناء / ۹ / ۶۳۳

اعناب / ۱۳ / ۴۰۷

اعناب / ۲۰ / ۶۶۷

اعنات / ۲ / ۷۹

اعناق / ۶ / ۱۶۹

اعناق / ۱۵ / ۳۱۴

اعناق / ١٢ / ٣٦٦

اعناق / ٦ / ٤٥٠

اعناق / ٨ / ٥٩٩

اعناق / ١٣ / ٣١٤

اعناق ريح / ٥ / ٣٣٦

اعنى / ٥ / ٢١٩

اعوام / ٢ / ٤٦٤

اعوج / ١ / ٣٤١

اعياء / ١٣ / ٦١٩

اعياء / ٨ / ٦٣٣

ح / ص

اعيان / ١٢ / ١٦٧

اعيان / ١ / ٥٦٩

اعيرج / ٣ / ٣٤١

اغاثت / ٣ / ٤٣

اغاثت / ١٤ / ٣٦٧

اغاريد / ١٥ / ٤٥

اغاره / ١٦ / ٢٤٦

اغاره / ٨ / ٣٣٤

اغاره / ٤ / ٣٤٣

اغاره / ۱۲ / ۳۵۴

اغالیج / ۴ / ۳۷۹

اغالیط / ۹ / ۶۴۹

اغانی / ۲۳ / ۱۱

اغانی / ۱ / ۲۸

اغتیاق / ۹ / ۳۶۵

اغتیاق / ۲۰ / ۷۰۳

اغتراف / ۵ / ۶۲۶

اغتصاب / ۱۰ / ۵۵۶

اغتفاق / ۲ / ۳۶۰

اغتیاب / ۳ / ۵۹۴

اغتیال / ۱۴ / ۱۶۶

اغراء / ۱۸ / ۴۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۵۹

ح / ص

اغراء / ۲۰ / ۴۲۴

اغربه عرب / ۱ / ۴۱۹

اغصان / ۱۴ / ۵۹۷

اغصان / ۱۵ / ۳۸۳

اغصان / ۱۷ / ۳۸۳

اغضا / ۱۹ / ۶۶۶

اغفال / ۷ / ۱۵۵

اغلاف / ۱ / ۵۵۸

اغلال / ۶ / ۵۰۴

اغلال / ۷ / ۵۰۴

اغلب / ۱۱ / ۳۲۲

اغلف / ۱۶ / ۶۳۲

اغلف / ۱۹ / ۶۳۲

اغلوطة / ۵ / ۵۱۸

اغلی / ۱۳ / ۷۰۴

اغمداد / ۱۰ / ۶۳۲

اغنام / ۸ / ۲۷۷

اغوار / ۹ / ۳۸۷

اغوار / ۹ / ۵۵۱

اغوار / ۲۳ / ۶۶۸

اغیاء / ۱۱ / ۶۳۳

اغیال / ۱ / ۵۷۳

ح / ص

افاعی / ۱۸ / ۱۱

افاعی سجستان / ۱۶ / ۵۶۱

افاصه / ۴ / ۳۲

افاضه / ۲ / ۳۳

افانين / ۸ / ۶۱

افاوج / ۲۰ / ۴۲۶

افاويج / ۱۴ / ۵۱۸

افاويق / ۶ / ۳۸۶

افاويه / ۲۰ / ۴۷۵

افتان / ۳ / ۱۲۸

افتحاص / ۳ / ۴۹۴

افتراس / ۱۱ / ۲۲۲

افتراص / ۴ / ۳۶۲

افتضاض / ۲۵ / ۴۷۴

افتنان / ۲۲ / ۳۰

افراخ / ۱۲ / ۲۳۴

افراخته / ۱ / ۱۰۶

افرار / ۱۱ / ۴۳۰

افراس / ۱۶ / ۱۸۱

افراس / ۱۷ / ۱۹۴

افراس / ۱۲ / ۲۱۶

افراس / ۲۰ / ۳۶۱

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۶۰

ح/ص

افراس / ۱۸ / ۶۱۵

افراس / ۲۱ / ۳۶۱

افرنج / ۱۶ / ۹۳

افساد / ۱۸ / ۱۴۸

افعال مدح و ذم / ۱ / ۶۵

افعال نوعی و شخصی / ۱۳ / ۶

افق / ۵ / ۴۶۸

افگار / ۱۴ / ۵۲

افلاد / ۱۹ / ۷۰۰

افنا / ۱۶ / ۶۰۸

افناد / ۸ / ۴۸۹

افنان / ۲۰ / ۳۰

افنان / ۲۰ / ۳۸۱

افنان /

۴۰۷/۱۴

افغان / ۱۵ / ۵۹۷

افندیان / ۹ / ۶۰۲

افواه / ۲۴ / ۱۷

افواه / ۱۷ / ۲۱۹

افواه / ۱۹ / ۲۱۹

افهام / ۵ / ۴۶۴

افیاف / ۱۱ / ۶۱۸

افیال / ۱ / ۱۱۰

ح / ص

افیال / ۷ / ۴۶۷

افیال / ۱۴ / ۱۴۷

افیال / ۹ / ۴۴۸

افیال / ۹ / ۴۶۷

افیلان / ۹ / ۴۹۰

اقاحی / ۸ / ۳۸۴

اقایم / ۱ / ۲۱۹

اقاصی / ۲ / ۸۴

اقاصی / ۲ / ۴۵۰

اقالید / ۲ / ۴۲۱

اقاله / ۳ / ۲۹۴

اقامت / ۳ / ۴۲۸

اقامت / ۴ / ۴۲۸

اقاویل / ۱۲ / ۷۱

اقبال / ۳ / ۱۱۰

اقتار / ۱۱ / ۲۰۵

اقتال / ۱۸ / ۳۳۱

اقتبال / ۱۵ / ۲۱۳

اقتناث / ۴ / ۳۵۰

اقتحاف / ۱۹ / ۶۶۳

اقتراح / ۱۱ / ۴۱۱

اقتراع / ۱۲ / ۱۳۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۶۱

ح / ص

اقتسار / ۲۳ / ۶۵۲

اقتضاض / ۲۶ / ۴۷۴

اقتطاف / ۱۷ / ۵۹۷

اقتفا / ۱۳ / ۳۶۱

اقتفار / ۱۴ / ۳۶۱

اقتلاع / ۱۸ / ۳۴۲

اقتناص / ٢٦ / ٥٣٥

اقتياف / ١١ / ٦٣٧

اقداح / ٤ / ٧٠٣

اقدام / ١٠ / ٣٩٤

اقدام / ١١ / ٣٩٤

اقرع / ٥ / ٢٣٠

اقسام / ٨ / ٢٤٥

اقطار / ١٣ / ٤٩٣

اقطاع / ١٨ / ١٨٣

اقطاع / ١٩ / ١٨٣

اقتال / ٦ / ١٥٥

اقرع / ٤ / ٣٦٠

اقتنا / ١٧ / ٦٠٨

اقتناع / ٢٦ / ٥٠

اقتيال / ١٢ / ١٤٧

اقتارم / ٨ / ١٥٢

ح / ص

اقتاسره / ٢ / ٤٦٠

اقتاليل / ١١ / ٢

اقتاليل / ٢٧ / ٤٦١

اكتاف / ۱۴ / ۱۷۷

اكتسا / ۱۴ / ۴

اكتسا / ۱ / ۶۴

اكتسا / ۱۳ / ۱۷۲

اكتناز / ۱۰ / ۶۸۴

اكتناف / ۱۳ / ۶۲۵

اكتار / ۱ / ۶۵۵

اكداد / ۲۳ / ۴۱۷

اكراب / ۷ / ۳۰۱

اكتسون / ۵ / ۶۵۹

اكتسيه / ۴ / ۶۵۹

اكتاب / ۵ / ۵۹۹

اكتفا / ۱۱ / ۶۲۷

اكتله / ۱۳ / ۳۴۲

اكتليل / ۲۶ / ۱۵

اكتليل / ۱۱ / ۳۷۰

اكتليل / ۳ / ۲۶۲

اكتماع / ۸ / ۵۸۹

اكتمام / ۱۴ / ۱۴

ح/ص

اكمام/ ١٠/ ٥٨٩

اكناف/ ١٠/ ١٧٧

اكنان/ ٣١/ ١٠

اكواب/ ١/ ٢١

اكواخ/ ١٢/ ٦٧٠

اكوان/ ١٤/ ٥٤٥

الاكت/ ١٠/ ٤١١

التباس/ ٢١/ ٧٥

التجا/ ٣/ ١١٤

التجاج/ ٢/ ٣٤٤

التحام/ ٨/ ٣١٤

التظام/ ١/ ٤٩٢

التفاف/ ٦/ ١٣٠

التفاف/ ٩/ ٥٧٢

التقاط/ ٢١/ ١٢٠

التقام/ ٩/ ٣١٢

التقام/ ١٦/ ٥١٨

التوا/ ٦/ ٢٠٢

الجام/ ١٠/ ٤١٦

الحاح / ١٥ / ٥١

الحاف / ٢٤ / ٤٧٨

الحاق / ١١ / ٨٢

ح / ص

كذّ / ٣ / ٢٠٣

السنه / ٢٢ / ١٥

السنه / ١٤ / ٤٣٠

الصاق / ٣٩ / ٨٣

الف / ٨ / ٢٢٤

الف / ٧ / ٦٤٩

الف / ٨ / ٢٢٥

الف / ٨ / ٦٤٩

الف كشیدن / ١٦ / ١١٤

الف كشیدن / ٥ / ١٩٢

الف كوفيان / ٢٤ / ٢٢٤

الكا / ٨ / ٤١١

الم / ١٥ / ٦٦٨

الماس آتشی / ٢ / ١٤٤

الماس پاره / ٤ / ٢٤١

الماس زمرد پیکر / ٥ /

الم الم / ١٤ / ٦٨٦

المعنيه / ٥ / ١٨٣

النك / ١٤ / ١٩٦

الو / ١٢ / ١١٨

الواذ / ٦ / ٢١٢

الوف / ٢٢ / ٤٣٦

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ٨٦٣

ح / ص

الوكه / ٩ / ٤١١

الويه / ٥ / ٢٨٩

الويه / ١٤ / ٣٤٤

الهوب / ١٢ / ٣٣٥

اليق / ٩ / ٥٠٧

اماء / ١٨ / ٤٢٤

اماته / ٢٠ / ٦٠٨

امائل / ٨ / ٢٠

امائل / ١٢ / ١٥٢

امارات / ١١ / ٣٩١

امارات / ٢٠ / ٦١٣

اماطه / ٢١ / ٦٠٨

اماعق / ١٣ / ٦١٧

امان / ٢٠ / ٢٢٧

امانى / ٥ / ٣٤٤

امائل / ١٢ / ٤٥٨

امّ الدّماغ / ١١ / ١٧١

امّت / ١١ / ١٦

امتشاق / ١١ / ٢٤٧

امتحاط / ٦ / ٦٣٢

امتخاط / ٧ / ٦٣٢

امتراس / ٤ / ٣٢٥

ح / ص

امتراش / ٥ / ٣٢٥

امتساخ / ٩ / ٦٠٨

امتصاص / ٢١ / ٢٢٤

امتطاء / ٨ / ٤٩١

امتلاخ / ١٠ / ٦٠٨

امثال / ٢ / ٥٦٥

امثال / ٩ / ٦٥٢

امحاء / ١٦ / ٤٢٦

امحوضه / ۱۸ / ۱۱۶

امداد / ۲۳ / ۲۴۲

امداد / ۲۵ / ۶

امداد / ۲۰ / ۴۶۳

امده / ۱۴ / ۳۹۶

امز / ۴ / ۱۳۳

امرا / ۵ / ۱۳۳

امراج / ۷ / ۵۵۸

امرد / ۱۴ / ۷

امّ زنبق / ۹ / ۷۰۳

امطار / ۱۰ / ۲۲۰

امطار / ۲۱ / ۳۶۵

امطار / ۶ / ۵۵۱

امطار / ۹ / ۲۲۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۶۴

ح / ص

امعاق / ۱۶ / ۳۱

امعان / ۱۴ / ۳۱

امل / ۸ / ۱۲۰

املاء / ۲ / ۱۱۹

املاء / ۳ / ۱۱۹

املس / ۱۱ / ۵۹۳

امله / ۱۰ / ۶۶۹

امتت / ۱ / ۱۹۲

امتت / ۹ / ۶۶۴

امهات / ۶ / ۱۹۱

امهات / ۲ / ۲۶۳

امهات سفلی / ۱۲ / ۲۵۹

امهات عنصری / ۶ / ۱۲

امهال / ۱۴ / ۵۱۵

اناب / ۸ / ۱۱۳

انابه / ۱ / ۵۲۴

انایب / ۲۳ / ۲۵

انایب / ۱ / ۲۱۶

انایبیر / ۳ / ۲۵۱

اناره / ۷ / ۴۱۳

اناره / ۱۶ / ۷۱۶

اناسی / ۲ / ۱۵۱

ح / ص

اناصیب / ۴ / ۲۸۹

انام / ۳ / ۱۲۵

انامل چپ / ۱۵ / ۴۶۳

انباء / ۱۴ / ۲۹۴

انبثاق / ۱۵ / ۱۶۴

انبجاث / ۴ / ۴۹۴

انبساط / ۴ / ۱۴۶

انبساط / ۵ / ۲۳۲

انبعاث / ۱۹ / ۲۰۳

انبعاث / ۱ / ۳۷۸

انبلاج / ۱۱ / ۳۳۷

انباق / ۲ / ۵۰۰

انتقال / ۳ / ۵۶۵

انتجاب / ۱۰ / ۳۲۸

انتزاع / ۷ / ۲۸۹

انتساف / ۱۱ / ۶۴۶

انتشاف / ۸ / ۵۹۸

انتصار / ۴ / ۱۳۲

انتضاء / ۹ / ۱۳۰

انتفا / ۱۳ / ۶۴۶

انتفال / ۱۹ / ۳۳۴

انتكاس / ۱۶ / ۶۲

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۶۵

ح / ص

انتما / ۴ / ۲۶۱

انتها ب / ۳ / ۳۰۸

انتها ب / ۲۹ / ۴۷۴

انتها ب / ۶ / ۵۱۴

انتها ب / ۵ / ۵۱۴

انتهاض / ۴ / ۲۹۱

انتهاك / ۲۸ / ۴۷۴

انتياب / ۱۷ / ۱۶۹

انتلام / ۱ / ۳۲۵

انتشاء / ۱۰ / ۲۲۷

انجاح / ۲ / ۵۵

انجاد / ۸ / ۳۸۷

انجاد / ۱۲ / ۴۲۶

انجاد / ۱۰ / ۴۸۸

انجاد /

٤٨٨ /٩

انجام /٢٤ /٦٢٠

انجام /٢٣ /٦٢٠

انجام /١ /٢٠٢

انجفاف /٢٠ /٣٦٣

انجلا /١٢ /٤٥٥

انجم /١ /٢٣٥

انجم /٩ /٢٥٨

ح /ص

انجم /٧ /٣٠٤

انحاء /١٣ /٢٢٨

انحاء /١٣ /٢٣٢

انحاء /١٠ /٢٥٣

انحدار /١٤ /١٨٥

انحسام /٨ /٧٠

انحصار /١٣ /٤٥١

انخراط /١٦ /٣٦٤

انخرام /٢١ /٢٠١

انخساف /١٢ /١٣٢

انخلا /٩ /٤٥٥

اندراس / ۲۱ / ۴

انزال / ۸ / ۲۵۰

انزل / ۷ / ۲۵۰

انزاق / ۱۷ / ۳۴۶

انزال / ۲ / ۴۲۸

انزجار / ۱ / ۶۷۷

انزراب / ۷ / ۴۱۹

انساء / ۲۳ / ۱۱۰

انسان العین / ۲۱ / ۲۸۲

انسلاب / ۱۳ / ۴۰۲

انسلال / ۲ / ۳۵۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۶۶

ح / ص

انسلال / ۱۱ / ۴۴۰

انشاء / ۱ / ۶۱۲

انشاد / ۲۲ / ۱۱۰

انشاد / ۵ / ۲۵۷

انشوطه / ۲ / ۴۲۴

انصار / ۵ / ۲۱۸

انصاف / ۶ / ۶۶۹

انصرام / ١٠ / ٣١٨

انصرام / ١٦ / ٣٥٢

انصفاق / ٢١ / ٢٤٣

انضجار / ٥ / ٦٧٧

انظفا / ٩ / ٢٣٢

انظفا / ١٣ / ٥٧٤

انظفا / ١٢ / ٦٤٦

انظوا / ٢٤ / ٤٩٣

انطباع / ٨ / ٦٠٩

انعراج / ٨ / ٣٤٦

انعساف / ٥ / ٦٧٥

انعقاف / ٢١ / ٣٦٣

انعم / ١٠ / ٢١٨

انغفاق / ٢٠ / ٢٤٣

انف / ٦ / ٦٥٢

ح / ص

انفءاء / ١٧ / ٥١٧

انفءاء / ١٩ / ٦٠٨

انفءال / ٨ / ٦١٤

انف الاعداء / ٣ / ٢٨٠

انفت / ۱ / ۵۵۶

انفتات / ۱۵ / ۳۲۴

انفتاق / ۷ / ۳۴۷

انفتاث / ۱۶ / ۳۲۴

انفس / ۷ / ۴۶۰

انفساخ / ۴ / ۳۵۳

انفصام / ۱۶ / ۱۶۴

انفصام / ۱۵ / ۴۸۳

انفضاض / ۱۶ / ۴۱۸

انفلاق / ۷ / ۳۰۵

انفلاق / ۷ / ۵۰۲

انقاض / ۱ / ۱۱

انقدار / ۶ / ۱۸۵

انقشاع / ۱۶ / ۶۲۰

انقصام / ۱۲ / ۱۶۴

انقضاب / ۱۱ / ۱۶۴

انقضاض / ۹ / ۴۱۹

انقطاع / ۷ / ۱۱۶

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۶۷

انقلاب / ۱۷ / ۳۴۲

انقیاب / ۱۷ / ۳۲۴

انکدار / ۱۳ / ۱۳۲

انکشاف / ۱۵ / ۶۲۰

انکفاء / ۶ / ۵۲۲

انکفات / ۷ / ۵۲۲

انگشت شهادت / ۱۷ / ۸

انگلیون / ۱۲ / ۴۶۳

انگیز / ۱۹ / ۱۶۴

انماء / ۱۵ / ۱۸۸

انوار / ۱۱ / ۳۸۱

انواق / ۸ / ۵۸۳

انوشه / ۱۳ / ۳۷۶

انوف / ۱۰ / ۴۷۸

انهاء / ۵ / ۲۴۵

انهاء / ۱۰ / ۲۴۸

انهاء / ۱۵ / ۳۶۱

انهاء / ۱۸ / ۶۰۳

انهاء / ۱۶ / ۶۰۳

انهار / ۱۴ / ۳۰۳

انهار / ٣ / ٣٥٩

انهار / ٢ / ٣٥٩

ح / ص

انهداد / ٧ / ٣٩٩

انهزاع / ٩ / ٣٩٩

انهمار / ١٤ / ٦١٠

انياب / ٢ / ٤٤٩

انياب / ١٥ / ٦٥٨

انياق / ١٠ / ٤٢٣

انيسون / ٢ / ٩٧

انيسه / ٤ / ٥٥٩

انيق / ١٥ / ٢٦

انيق / ١٧ / ٧١

انيق / ٤ / ٦٩٨

انيقه / ٥ / ٥٣٣

انيل / ١٨ / ٣٦٥

انين / ٢٦ / ١٠

انين / ٢٣ / ٥١٤

اوائل / ١١ / ٤٥٨

اوايد / ٢٢ / ٦٦٧

اوار / ۱۲ / ۵۷۴

اوانی / ۱۸ /

۴۵۰

اواب / ۶ / ۳۴۱

اوتاد / ۱۱ / ۲۹۰

اوتاد / ۲ / ۳۰۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۶۸

ح / ص

اوتاد / ۱ / ۶۷۲

اوتاد اربعه / ۱۹ / ۲۶۴

اوتار / ۱۱ / ۸۸

اوتار / ۱ / ۲۶۵

اوتار / ۱۱ / ۲۸۱

اوتار / ۹ / ۵۱۹

اوجاق / ۸ / ۳۱۱

اوخاش / ۷ / ۲۸۵

اوداج / ۱۲ / ۳۷۰

اوداج / ۱۱ / ۵۲۵

اودئیل / ۲۰ / ۱۲۳

اودئیل / ۹ / ۱۳۱

اودیه / ۱۳ / ۳۰۱

اودیه / ۲ / ۳۸۸

اوديه / ۸ / ۵۳۳

اوديه / ۱۲ / ۶۱۷

اوراد / ۱۶ / ۵۳۳

اوراق / ۹ / ۵۵۵

اوراق / ۸ / ۵۶۸

اورده / ۹ / ۸۸

اورنگي / ۱۹ / ۳۷۶

اوزار / ۷ / ۲۴۲

ح / ص

اوزان / ۲ / ۸۲

اوژن / ۱۷ / ۵۴۵

اوشاب / ۱۵ / ۲۱۷

اوشحه / ۱۷ / ۵۲

اوصار / ۱۴ / ۵۵۱

اوعار / ۱۳ / ۵۵۱

اوغاي / ۱۷ / ۴۶۸

اوفر / ۷ / ۱۵۳

اوفي / ۱۹ / ۱۵۳

اوقار / ۱۱ / ۶۵۶

اوکار / ۳۳ / ۱۰

اوکار / ۱۳ / ۵۸۰

اول الامر / ۱۸ / ۱۲۳

اولجا / ۴ / ۱۹۵

اول عانيه / ۱ / ۷۰۴

اولنگک / ۳ / ۳۶۸

اولو الابصار / ۱۰ / ۲۷۹

اهبت / ۱۷ / ۳۲۸

اهتزاز / ۱۵ / ۷

اهتزاز / ۶ / ۲۹۱

اهتلاک / ۴ / ۲۸۷

اهذاب / ۵ / ۲۹۵

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۶۹

ح / ص

اهراب / ۵ / ۳۰۱

اهرات / ۴ / ۱۶۶

اهراع / ۶ / ۳۰۱

اهماج / ۴ / ۳۰۱

اهمال / ۱۳ / ۵۱۵

اهوال / ۱۴ / ۳۵۰

اهوال / ۶ / ۳۹۵

اهوال / ۶ / ۳۴۰

ایاب / ۱۸ / ۴۲۵

ایاد / ۱۶ / ۵۵۷

ایادی / ۴ / ۴۳

ایادی / ۴ / ۱۸۲

ایادی / ۱۴ / ۶۶۵

ایادی / ۲ / ۴۳

ایادی / ۲ / ۱۸۲

ایادی / ۱۳ / ۶۶۵

ایار / ۱۸ / ۵۷۶

ایاغ / ۱۰ / ۲۷۳

ایاغ / ۹ / ۴۰۴

ایاغ / ۱۶ / ۶۴۶

ایاغچیان / ۲ / ۳۷۶

ایام / ۵ / ۴۳

ایانق / ۴ / ۳۸۶

ایانق / ۱۰ / ۶۲۸

ح / ص

ایاوین / ۹ / ۵۳۴

ایباق / ۱ / ۵۰۰

ايثار / ١٧ / ٨

ايحاء / ٤٨٨ / ٨

ايجاد / ٤٨٨ / ٧

ايحاء / ٦٥٦ / ٤

ايذاء / ١٠٢ / ٩

ايراث / ١٩٤ / ٤

ايسر / ٤٢١ / ١٧

ايصال / ٣٣٢ / ١١

ايعاز / ٦٢٨ / ١٦

ايعاظ / ١١٤ / ٢٢

ايعاظ / ٦٢٨ / ١٥

ايقاد / ٢١١ / ١٨

ايقاد / ٢٨٤ / ٤

ايقاد / ٣٠٥ / ٤

ايقاظ / ١١٤ / ٢٣

ايقاظ / ٥٦٣ / ٨

ايقان / ١٣ / ١٢

ايل / ٥١٢ / ١٦

ايلام / ٦٥٣ / ٩

ايلان ئيل / ٣٩٤ / ٣

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۷۰

ح / ص

ایلغار / ۱ / ۱۹۵

ایلغار میشی / ۱۰ / ۴۲۲

ایلول / ۷ / ۵۷۷

ایلی / ۴ / ۵۸۹

ایمان / ۱۰ / ۲۴۵

ایمن / ۱۶ / ۲۴۵

ایمن / ۸ / ۵۲۶

این / ۳ / ۳

این / ۴ / ۳

ایوم / ۱۲ / ۴۸۲

ایهام / ۹ / ۲۹

ب بئع / ۱۶ / ۵۳۷

بابلی / ۱۳ / ۴۱۹

بایزن / ۱۷ / ۳۷

باتره /

٤٢٥ / ٦

باتك / ٣٦٣ / ٥

اباحه / ٥٧٩ / ١٣

باحه / ٥٧٩ / ١٤

باحه (باحث) / ٦٢٧ / ١٨

بادام شكوفه فشان / ١٤٢ / ١٣

بادام كاغذى / ١٤٢ / ١٦

ح / ص

بادرات / ٦٣ / ١٣

بادره / ٢٢٧ / ١٩

بادره / ٤٨٧ / ١٤

بادسند / ٤٩٧ / ٦

باد صبا / ٢٠٠ / ٥

بادليج / ٣٥٨ / ٢

بادى / ٢٠١ / ٦

بادى / ٧٠٧ / ٦

بادى الزأى / ٤٢٥ / ١١

باذق / ٨٥ / ١

باذل / ١٨ / ٣

باذل / ١٠٩ / ١٨

بار/۳/۲۱۷

بارانی/۷/۶۲۰

بارجه/۱۳/۵۸۴

بارع/۶/۱۸

بارقه/۱۳/۶۳۵

بارنامه/۱۳/۲۵۳

باره/۱۷/۲۸۷

باره/۱۸/۲۸۷

بازغ/۱۲/۲۴۳

بازل/۴/۱۸

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۷۱

ح/ص

بازور/۱۴/۴۶

بازی/۱۴/۲۰۹

بازی/۵/۴۳۶

باسر/۳/۴۱۹

باسلیق/۲/۲۸۲

باشایان/۱۸/۱۶۴

باضع/۱۰/۵۲۵

باضع/۲/۶۸۲

باضك / ۶ / ۲۲۶

باغی / ۹ / ۱۸۷

باغی / ۷ / ۴۷۳

باغی / ۱۱ / ۱۸۷

باغیان / ۶ / ۱۶۵

باقر / ۱۰ / ۵۳۶

باقره / ۱ / ۶۹۹

باقره / ۲ / ۶۹۹

باکره / ۳ / ۱۵۸

باکوره / ۴ / ۱۵۸

باکی / ۱۲ / ۱۲۳

بال / ۵ / ۲۴۳

بال / ۲۳ / ۲۸۴

ح / ص

بال / ۱ / ۶۴۶

بال / ۱۳ / ۳۹۵

بالده / ۱۵ / ۴۸۷

بالین / ۱۱ / ۶۶

بالیه / ۲۲ / ۲۸۴

باهر / ۱۳ / ۶۰۴

باهرات / ۹ / ۵۸۳

باهر الضیاء / ۱۶ / ۴۹۱

بأس / ۱۳ / ۱۹۷

بأس / ۱۲ / ۳۹۰

ببور / ۱۰ / ۱۹۸

بتات / ۶ / ۲۰۹

بتار / ۱۱ / ۱۷

بتان آزری / ۴ / ۵۷

بتوک / ۱۶ / ۳۲۱

بت / ۱۷ / ۴۸

بثور / ۱۱ / ۱۸۵

بثیر / ۷ / ۴۶۱

بجاری / ۲۷ / ۱۵۳

بجاری / ۷ / ۳۵۰

بجدت / ۴ / ۱۷۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۷۲

بح / ص

بحار / ۱۰ / ۲۱

بحار / ۲ / ۶۶۶

بحر / ۱ / ۸۸

بحر / ۵ / ۴۶۰

بحر / ۹ / ۵۸۲

بحره / ۱۴ / ۵۸۳

بحور / ۱ / ۸۲

بحور / ۱۸ / ۴۹۳

بحور / ۱۹ / ۴۹۳

بحیرات / ۱۶ / ۱۶۷

بخاری / ۵ / ۶۸۳

بختره / ۱۶ / ۳۹۴

بخت زده / ۵ / ۳۰۲

بختوه / ۲ / ۵۵۱

بختی / ۴ / ۲۱۷

بخل / ۳ / ۱۶

بخنداه / ۱۶ / ۱۲۹

بخنوه / ۱ / ۵۵۱

بداد / ۱ / ۱۲۳

بدّاد / ۱۲ / ۵۸۲

بدارا / ۲ / ۳۴۲

ح / ص

بد آغاز / ۱۵ / ۲۴۶

بداوه الامر/ ۱۴/ ۲۰۸

بدخشان/ ۱۲/ ۴

بدر/ ۳/ ۴۶۳

بدرام/ ۱۵/ ۳۴۰

بدری/ ۴/ ۶۲۲

بدل/ ۶/ ۹۵

بدن/ ۶/ ۳۱۷

بدور/ ۳/ ۱۴۵

بدور/ ۴/ ۳۷۶

بدور/ ۴/ ۱۴۵

بدوی/ ۵/ ۱۱۱

بديع/ ۵/ ۱۹

بديع/ ۱۳/ ۷۵

بزر/ ۸/ ۵۸۵

برائث/ ۲۶/ ۳۶۴

براذين/ ۲/ ۴۲۳

براذين/ ۱۵/

براذین / ۸ / ۴۶۲

براز / ۳ / ۶۶۶

براز / ۴ / ۱۴۷

براز / ۲۴ / ۵۴۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۷۳

/ح /ص

براز / ۵ / ۱۴۷

براعت / ۱ / ۲۰

براعت / ۴ / ۷۵

براعت استهلال / ۷ / ۲۳

براعت استهلال / ۳ / ۸۰

براعت استهلال / ۸ / ۲۸۸

براکا / ۴ / ۳۴۰

برآمودن / ۱۲ / ۳۸۴

برایا / ۱۵ / ۳۶۹

بربار / ۱۱ / ۴۵۰

بربر / ۷ / ۷

برج / ۱۳ / ۲۵۶

برجاء / ۲۴ / ۵۳

برج آبی / ۴ / ۳۵۹

برجاس / ۱۹ / ۳۸

برجد / ۱۷ / ۶۸۳

برج شرف / ۴ / ۴۸۳

برجمه / ۱۱ / ۴۶

برج / ۱۸ / ۱۳

برج / ۱۱ / ۲۵۶

برحاء / ۱۷ / ۶۷۰

برخی / ۵ / ۲۵۰

ح / ص

برد / ۱۶ / ۷۵

برد / ۱۴ / ۱۰۸

برد / ۲۰ / ۳۳۱

برد / ۶ / ۵۴۹

برد / ۱۲ / ۶۹۴

برده / ۱ / ۲۴۷

بر روشنان / ۱۹ / ۱۷

برز / ۲۶ / ۵۴۴

برزین / ۶ / ۲۳۲

برزین / ۱۶ / ۳۸۸

برسام / ۱۸ / ۳۹

برشکال / ۲ / ۴۹۳

برفنجک / ۶ / ۲۲۱

برقاء / ۱۵ / ۱۲۰

برقشه / ۱۶ / ۵۵۵

برقع / ۶ / ۴۷۲

برقع / ۴ / ۱۱۹

برقع / ۵ / ۴۷۲

برقه / ۱۵ / ۶۳۵

برکه / ۱۰ / ۴۴۹

برکه / ۵ / ۵۳۴

برگ بید / ۱۳ / ۴۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۷۴

ح / ص

برگ بید / ۱۲ / ۲۷۴

برگستوان / ۱۹ / ۴۴۰

برمتها / ۱۰ / ۲۴۷

برنا / ۸ / ۴۴۲

برنسا / ۲۹ / ۱۵

بروت / ۷ / ۱۴۱

برود مشير / ۱۴ / ۴۶۱

بروق / ۱۲ / ۳۳۶

بروق / ۱۵ / ۶۱۷

برهه / ۱۱ / ۷۱۶

بريد / ۷ / ۵۰۳

برينه / ۱۶ / ۳۶۹

برينه / ۳ / ۶۶۸

برينه / ۴ / ۶۶۸

بزاعت / ۱۰ / ۳۲

بزبان / ۱۱ / ۳۸۰

بزاه / ۱۶ / ۲۷۶

بزل / ۳ / ۶۴۳

بزوع / ۱۷ / ۳۳۸

بزوغ / ۱۴ / ۶۶۷

بزه / ۲۴ / ۳۹

بزيع / ۸ / ۷۵

ح / ص

بساره / ۱ / ۴۹۳

بسالت / ۱۴ / ۲۹۰

بسالت / ۱۳ / ۳۰۵

بسالت / ۲۰ / ۴۵۱

بسالت / ۵ / ۵۰۶

بسالت / ۵ / ۶۶۴

بسیاس / ۴ / ۹۷

بست / ۷ / ۲۸۳

بستام / ۱۳ / ۱۸۶

بستان افروز / ۹ / ۹۳

بستان افروز / ۱ / ۵۷۷

بستقان / ۵ / ۶۴۲

بسته / ۱ / ۲۷۳

بسر تیر رسانیدن / ۲۲ / ۵۳۶

بسرہ / ۴ / ۲۲۹

بسط / ۱ / ۱۸۲

بسل / ۸ / ۵۲۰

بسلالہم / ۹ / ۵۲۰

بسمل / ۱۳ / ۵۲۰

بسملہ / ۱۴ / ۵۲۰

بسیج / ۱ / ۵۳

درہ نادرہ: تاریخ عصر نادر شاہ، متن، ص: ۸۷۵

ح / ص

بسیط / ۵ / ۶۱

بسیط / ۱۴ / ۸۳

بشارت / ۱۵ / ۲۸۸

بشاره / ۱۸ / ۵۳

بصره / ۶ / ۳۰۴

بصل / ۲۴ / ۳۰۹

بصل / ۱۱ / ۴۱۷

بصیر / ۱۳ / ۳۵۱

بصیرت / ۶ / ۸۶

بط / ۱ / ۱۱۱

بط / ۲۲ /

بَطَّال / ۱۲ / ۵۱۴

بَطالَت / ۱۳ / ۴۰۰

بَطالَت / ۱۱ / ۸۵

بَطبطه / ۱۰ / ۱۱

بَطر / ۸ / ۳۳۹

بَطر / ۳ / ۳۶۱

بَطر / ۱۴ / ۳۹۵

بَطریق / ۱ / ۳۱۵

بَطش / ۱۱ / ۳۹۰

بَطش / ۱۸ / ۴۳۰

بَطشت / ۷ / ۳۵۹

/ ح / ص

بَطل / ۷ / ۳۳۹

بَطل / ۱۶ / ۵۴۸

بَطون / ۱۴ / ۶۷۸

بَطیش / ۱۹ / ۴۳۰

بَعاع / ۱۲ / ۴۵۰

بَعاع / ۱۴ / ۴۵۰

بَعث / ۴ / ۳۶۱

بعران / ۲۴ / ۳۶۴

بعوث / ۹ / ۳۶۴

بغاث / ۴ / ۳۸۷

بغال / ۱۶ / ۴۶۲

بغام / ۲۰ / ۱۰

بغاه / ۸ / ۱۹۲

بغاه / ۸ / ۲۸۷

بغاه / ۶ / ۳۱۵

بغایا / ۵ / ۳۱۵

بغداد خراب بودن / ۱۱ / ۳۱۲

بغوم / ۱۸ / ۱۰

بغی / ۱۷ / ۴۲۳

بقاع / ۳ / ۶۷۰

بقباق / ۱۳ / ۱۱۴

بقله الحمقاء / ۱۱ / ۹۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۷۶

ح / ص

بقله الغزال / ۱ / ۱۴۳

بقم / ۱۰ / ۳۰۶

بقیه السیف / ۱۵ / ۲۳۹

بكا / ۱۹ / ۴۱۹

بكا / ۱۰ / ۶۲۰

بكار / ۳ / ۶۱۶

بكبكه / ۸ / ۶۲۶

بلابل / ۶ / ۲۷۱

بلابل / ۷ / ۲۷۱

بلاد الثلج / ۹ / ۲۲۱

بلادت / ۴ / ۷۰

بلادت / ۲۱ / ۱۵۰

بلادت / ۱۱ / ۵۷۴

بلادر / ۹ / ۹۱

بلادر / ۱۱ / ۹۱

بلادرك / ۲ / ۱۸۹

بلادرك / ۱۴ / ۲۸۲

بلاط / ۴ / ۵۰

بلالك / ۸ / ۲۸۲

بلاليق / ۸ / ۵۰۷

بليان / ۱۲ / ۲۷۰

بليان / ۳ / ۳۷۵

ح / ص

ببله / ٤ / ٥٩

ببله / ١ / ٣٧٥

ببله / ٢ / ٣٧٥

ببتعه / ١٢ / ١٨

بلخ / ١٤ / ٣٩٩

بلد / ١٢ / ١٠٩

بلغه / ٢ / ٣١٠

بلوج / ١٨ / ٢٩٢

بلوج / ٢١ / ٢٣٢

بله (ببت) / ٥ / ٤٨

ببلد / ٣ / ٥٥٤

ببلل / ١٤ / ٢٣٠

بنات / ٢ / ١٤٥

بنات اللّهر / ١٠ / ١٧١

بنات اللّهر / ١٠ / ٤٧٠

بنان / ٢٤ / ٢٥

بنان / ٢٠ / ٤١

بنان / ١٢ / ٤٤

بنان / ١٩ / ٤٤٣

بنت الكرم / ١٠ / ٧٠٣

بنح / ۲۴ / ۱۵۳

بند / ۶ / ۵۸۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۷۷

ح / ص

بندق / ۲۱ / ۲۱۱

بندق / ۷ / ۳۹۰

بندق انداز / ۸ / ۴۲۰

بنصر / ۳ / ۵۸۸

بنود / ۱۲ / ۶۳۳

بنوقایا / ۲ / ۲۳

بنین / ۱ / ۱۴۵

بنین و بنات / ۱۵ / ۳۳۳

بوائق / ۱۱ / ۴۵۳

بوّاب / ۸ / ۱۱۴

بواتر / ۷ / ۴۱۴

بواتر / ۱۹ / ۴۴۱

بوادر / ۱۱ / ۴۸

بوادی / ۶ / ۲۳۶

بوارح / ۳ / ۳۱۹

بوارد / ۲۴ / ۵۵۱

بوارق / ۱۱ / ۱۳۰

بوازخ / ۱۷ / ۳۸۷

بواضع / ۱۴ / ۵۵۶

بواقع / ۲ / ۶۷۰

بواقی / ۱۰ / ۴۵۳

بواهد / ۶ / ۱۱۹

ح / ص

بوس - بؤس / ۶ / ۱۴۴

بوس - بؤس / ۱۶ / ۵۴۴

بؤس / ۸ / ۱۷۵

بوش / ۱ / ۳۲۱

بوقلمون / ۶ / ۴

بوقلمون / ۱۴ / ۱۱

بومهن / ۱ / ۴۳۹

بوی

شنیدن / ۱۶ / ۹۴

بها / ۱۸ / ۱

بها / ۳ / ۲

بها / ۱ / ۳۷۷

بها / ۸ / ۴۳۲

بهاء / ۶ / ۵۴۱

بهار / ۳ / ۶۲۱

بهاریات / ۱ / ۴۵۱

به‌بهی / ۳ / ۴۷۱

بهر / ۱ / ۳۳۸

بهرامن / ۲ / ۳۳۸

بهرج / ۳ / ۵۰۵

بهرمان / ۱ / ۴۸

به سیاهی زدن / ۱۹ / ۱۱۴

به گزین / ۳ / ۱۴۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۷۸

ح / ص

بهله / ۲ / ۲۹۱

بهله / ۱۱ / ۶۹۹

بهله الله علیه / ۱۰ / ۶۹۹

بہم / ۲ / ۳۱۴

بہم / ۶ / ۶۸۶

بہمن / ۸ / ۳۴

بہمن / ۸ / ۹۰

بہمہ / ۶ / ۲۱۸

بہنانہ / ۷ / ۴۶

بھی / ۱۷ / ۱

بھیج / ۲۴ / ۵۰

بھیرہ / ۴ / ۱۵۲

بھیم / ۴ / ۳۲۶

بیادر / ۱۷ / ۳۵۳

بیارق / ۷ / ۵۴۸

بیازرہ / ۱۱ / ۱۲۹

بیازرہ / ۱۳ / ۴۷۰

بیاض / ۷ / ۵۷

بیاض / ۲۷ / ۱۱۹

بیت / ۸ / ۷۱

بیت / ۶ / ۷۹

بیت / ۲ / ۳۷۴

ح / ص

بیت / ۱۲ / ۶۱۱

بیت اللطف / ۱۵ / ۸۱

بی جاده / ۲۲ / ۴۸

بیجاده / ۲۳ / ۴۸

بی حساب / ۱ / ۶۵۷

بیخاده / ۲۵ / ۴۸

بید / ۷ / ۶۲۱

بیدا / ۱۵ / ۲

بیدا / ۱۳ / ۵۸۳

بیدخت / ۸ / ۲۵۴

بیدر / ۱۵ / ۶۴۶

بیدق / ۶ / ۱۳۷

بی رنگ / ۱۶ / ۱۱۱

بی رنگ / ۱۷ / ۱۱۱

بی رنگ / ۱۳ / ۱۵۰

بیروز / ۲۷ / ۴۷

بیرون / ۱۲ / ۲۴۶

بی زور / ۱ / ۴۷

بئس المصیر / ۱۹ / ۲۳۲

بیش / ۲ / ۹۳

بیشانی / ۱۰ / ۶۹۴

بیض / ۱۲ / ۱۶

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۷۹

ح / ص

بیض / ۱۴ / ۳۷

بیض / ۱۷ / ۲۰۳

بیض / ۲ / ۳۵۲

بیض / ۱۸ / ۴۶۲

بیض / ۱۰ / ۲۱۶

بیضا / ۲۱ / ۷

بیضا / ۵ / ۱۷۲

بیضا / ۱۴ / ۱۶

بیضا / ۱۱ / ۲۳۴

بیضا / ۴ / ۲۵۹

بیضا / ۳ / ۵۴۱

بیضه / ۲۲ / ۱۵۰

بیضه / ۲۱ / ۳۶۲

بیغار / ۲ / ۲۵۲

بیکران / ۲ / ۲

بیلک / ۷ / ۲۸۲

بين الصّدفين / ۱۶ / ۲۱۰

بين حاذف و قاذف / ۱۶ / ۵۷۱

بينوا / ۱۱ / ۴۳

بيوت / ۱۰ / ۱۳۶

بيوت / ۵ / ۳۹۳

بيوت / ۴ / ۴۵۰

ح / ص

پ پا از آستان کشیدن / ۱۰ / ۲۸۷

پاپوش / ۲ / ۴۰

پارس ئيل / ۶ / ۱۳۸

پاشايان / ۱۷ / ۱۶۴

پالهنگ / ۲۲ / ۲۰۹

پرداختن / ۶ / ۳۸

پرده خطايي / ۲۱ / ۵۸۹

پرده زجاجي / ۹ / ۲۶۳

پرده هفت / ۲ / ۳۷۲

پرزين / ۱۷ / ۳۸۸

پرسیاوشان / ۵ / ۹۲

پرگنه / ۸ / ۴۲۱

پر مگس / ۳ / ۴

پرند / ۹ / ۵۴۱

پرواز / ۱۸ / ۵۳۵

پرویز / ۱۳ / ۳۴

پرویز / ۱۴ / ۳۴

پژولیده / ۱۷ / ۴۵

پشت / ۵ / ۳۳۰

پشت بست / ۲۲ / ۳۱

پشیزه / ۱۷ / ۳۱۶

دره نادره: تاریخ عصر

ح / ص

پلنگ / ۱۶ / ۱۸۰

پلنگینه / ۱ / ۵۴۸

پنج انگشت / ۱۶ / ۸

پنج قلعه / ۱۶ / ۵۲۶

پنجگاه / ۲۱ / ۲۷۱

پنجه آفتاب / ۵ / ۳۶

پنجه کش / ۴ / ۲۶۸

پنجه مریم / ۹ / ۹۲

پنداشت / ۴ / ۴۱۳

پوز / ۱ / ۵۹

پوش / ۲ / ۳۲۱

پولادسنج / ۱۰ / ۲۷۶

پهلوی / ۱۲ / ۱۱۰

پیاب / ۲ / ۲۰۹

پیداوسی / ۴ / ۵۱

پیراهن سعیدی / ۱۳ / ۲۷۱

پیشانی / ۲ / ۲۸۰

پیکان / ۴ / ۶۲۹

پیکر / ۱۵ / ۳۹۰

پی گوئی / ۲ / ۵۹۴

پی گوئی / ۴ / ۵۹۴

پیل آبکش / ۵ / ۶۰۱

پیلان / ۲۱ / ۴۶۲

ح / ص

پیل پا / ۴ / ۴۴۹

پیل مال / ۶ / ۶۰۱

پیل مرغ / ۳ / ۴۴۹

ت تائہ / ۱۴ / ۵۲۳

تابندہ / ۳ / ۳۶

تاپاک / ۴ / ۶۹۴

تارات / ۱۳ / ۵۰۷

تارات / ۱۴ / ۵۰۷

تارک / ۹ / ۶۸۲

تازگی / ۱۵ / ۱۱۷

تازیک / ۱۷ / ۳۷۳

تازیک / ۲ / ۶۴۵

تالده / ۱۵ / ۴۸۷

تالی / ۱ / ۱۷

تالی / ۸ / ۱۸۱

تام / ۱۱ / ۶۰

تاهور / ۱۰ / ۷۱۸

تابه / ۱۵ / ۵۲۳

تاته / ۱۶ / ۵۲۳

تأجیح / ۱۲ / ۲۱۲

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۸۱

ح / ص

تأجیل / ۱۸ / ۲۳۰

تأجیل / ۱۶ / ۴۰۱

تأدیب / ۱ / ۲۵۳

تأدیت / ۱۲ / ۴۶۷

تأریث / ۱ / ۳۵۸

تأسف / ۷ / ۸۴

تأسیر / ۱۴ / ۱۹۴

تأله / ۹ / ۶۷۸

تألیب / ۷ / ۳۲۸

تألیف / ۶ / ۳۲۸

تأمیم / ۶ / ۲۹۷

تأنقات / ۶ / ۹۴

تأنيب / ١٧ / ١١٦

تاهّب / ١٦ / ٣٢٨

تباب / ٤ / ٢٠٩

تبار / ١٢ / ١٧

تبار / ١٤ / ١٧

تبار / ٦ / ١٧٦

تبارز / ١٢ / ٢٤٠

تبارى / ١٥ / ٤٥٥

تباشير / ١٢ / ٢٦٤

تباعدا / ٦ / ٣

ح / ص

تباغض / ٨ / ٥٩٧

تباغى / ١٢ / ١٨٧

تباط / ٦ / ١٧١

تباهى / ٢ / ٦٩٦

تباين / ٤ / ٣

تبا لهم / ١ / ٢٠٩

تبخر / ٣ / ٨٨

تبختر / ٥ / ١٤٠

تبدد / ١٤ / ٢٩١

تبر / ۱۲ / ۷۰۵

تبر / ۹ / ۵۹۶

تبر / ۱۰ / ۵۹۶

تبرج / ۱۵ / ۳۷۴

تبر خون / ۱۳ / ۴۴۲

تبرزن / ۵ / ۴۴۱

تبرك / ۴ / ۶۰۰

تبريز / ۱۶ / ۷۰

تبريز / ۳ / ۱۵۷

تب ريز / ۲۲ / ۱۶۴

تبسط / ۲۰ / ۱۸۱

تبشير / ۱۲ / ۳۹۷

تبصص / ۷ / ۲۰۱

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۸۲

ح / ص

تبعه / ۸ / ۵۲۴

تبعه / ۱۰ / ۵۲۴

تبليج / ۶ / ۲۳۳

تبليغ / ۱۲ / ۶۹

تبئك / ۵ / ۶۰۰

تَبْنِيقُ / ١٦ / ٣٢

تَبِيبُ / ٣ / ٢٠٩

تَبِيرُهُ / ١٤ / ٢٨١

تَبْيِغُ / ٥ / ٦٨٦

تَبِيبُ / ١٦ / ٤٨٧

تَبِيرُ / ٣ / ٤٢٦

تَبِيرُ / ٤ / ٥٨٢

تَبْمِيمُ / ٩ / ٦٠٠

تَبْمِيمُ / ١١ / ٦٠٠

تَبْتُ / ١٥ / ١٩٧

تَبْتُ / ٨ / ٣١٨

تَبْطُ / ١٥ / ٣١٠

تَبْقِيفُ / ١٠ / ٣٣٩

تَبْلِيمُ / ٩ / ٧٧

تَبْوِيرُ / ٣ /

تثوير / ١٢ / ٦٢٦

تجادع / ١٥ / ٥٥٤

ح / ص

تجادل / ٨ / ١٩٧

تجافى / ٣ / ٦٧٥

تجالد / ١٨ / ٣٤٦

تجاليد / ١٤ / ٣٤٦

تجانب / ٢٠ / ٢٨٧

تجاويف / ٩ / ١٧١

تجبر / ٤ / ١٤٠

تجريد / ١ / ٤١٤

تجريع / ١٣ / ١٠٢

تجريع / ١٥ / ٢٧٥

تجشم / ٨ / ٦٧٩

تجعّد / ١٠ / ٦٤٨

تجلّد / ١٥ / ١٢٩

تجلّد / ١٩ / ٦٢٧

تجلّل / ١ / ١٣

تجلّى / ١٠ / ٤

تجلیه / ۸ / ۲۹۷

تجمّح / ۲۰ / ۲۹۳

تجمیل / ۵ / ۲۴۲

تجنّب / ۲۳ / ۱۱۷

تجنّب / ۶ / ۳۳۲

تجنیب / ۱۸ / ۴۵۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۸۳

ح / ص

تجنیس / ۳ / ۸۱

تجنیس / ۱۲ / ۸۴

تجویق / ۱۳ / ۳۲۸

تجهیز / ۴ / ۵۸۱

تحائف / ۸ / ۴۶۱

تحائف / ۱۱ / ۴۸۹

تحاسی / ۶ / ۴۵۸

تحاشی / ۷ / ۴۵۸

تحالف / ۱۲ / ۱۱۶

تجّیب / ۲۴ / ۱۱۷

تجّیط / ۵ / ۶۴۴

تجیر / ۲۰ / ۱۸

تحذّر جستن / ۱۴ / ۳۰۴

تحذی / ۲ / ۶۸۸

تحذیق / ۷ / ۳۱

تحذیق / ۱۱ / ۸۹

تحذّر / ۲۳ / ۵۰

تحذیق / ۱۲ / ۸۹

تحرید / ۱۵ / ۴۱۳

تحریر / ۷ / ۵۹۹

تحسّس / ۸ / ۶۵۶

تحسیر / ۵ / ۵۸۲

ح / ص

تحضیض / ۴ / ۳۹۴

تحف / ۳ / ۲۶۱

تحف / ۱۲ / ۵۳۸

تحلی / ۹ / ۴

تحلیه / ۹ / ۲۹۷

تحمیج / ۱۰ / ۳۱

تحنّج / ۲۱ / ۲۹۳

تحیّل / ۱۷ / ۴۹۸

تخاتل / ۹ / ۱۹۷

تخادع / ۱۸ / ۵۵۴

تخاریب / ۵ / ۳۹۴

تخاصم / ۲۱ / ۴۴۰

تخالف / ۱۳ / ۱۱۶

تخاوض / ۶ / ۳۲۴

تخبط / ۶ / ۶۴۴

تخبی / ۹ / ۳۶۱

تختخه / ۱۳ / ۳۵

تخت طاقدیسی / ۲۰ / ۳۷۶

تختیم / ۷ / ۶۰۰

تخدّر / ۲۲ / ۵۰

تخدیش / ۲۵ / ۱۲۳

تخرّم / ۱ / ۳۹۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۸۴

ح / ص

تخسیر / ۶ / ۵۸۲

تخلص / ۱۳ / ۷۴

تخلیق / ۱۴ / ۶۵۲

تخم شمس / ۳ / ۴۰۸

تخمل / ۱۰ / ۱۹۳

تخمير / ١٨ / ٩٧

تخميس / ١١ / ٦٠٢

تخميل / ٦ / ٢٤٢

تخنيق / ١٢ / ٥٢٢

تخوق / ١٤ / ٥٢٥

تخوم / ١ / ٣٧٠

تخويد / ٨ / ٦٠٨

تخويش / ٢٢ / ٧٠٠

تخويل / ٢٢ / ٢٤٢

تخيم / ١٨ / ٣٦١

تداعك / ٤ / ٤٠١

تداوير / ٦ / ١٠٠

تدبيح / ٢٣ / ٧٥

تدثر / ٢١ / ٣٣١

تدرع / ١٥ / ٤٩٨

تدقيق / ٨ / ٣١

تدلل / ١ / ٦٦٢

ح / ص

تدمير / ١ / ٣٩٨

تدمير / ٤ / ٤٢٦

تدمير / ٣ / ٥٨٢

تدنيق / ١٣ / ٨٦

تذبير / ١١ / ٥٩

تذرع / ١٤ / ٤٩٨

تذهيب / ٦ / ٥٣٨

تزر / ٥ / ٣١٧

تزر / ٢ / ٥٨٥

تراب الهالك / ٥ / ٩١

تراجع / ١٥ / ٧٨

تراكيب / ٩ / ٣

تراكيب / ١٢ / ٨٦

ترآمدن / ٧ / ٧٣

ترانه / ١٦ / ٣٧٤

تربث / ٤ / ٤٨٦

تربيت / ١ / ١٢

تربيت / ٢ / ١٢

ترييز / ١٧ / ٧٠

ترييز / ٤ / ١٥٧

ترييق / ١٣ / ٣٢

ترج /

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۸۵

ح / ص

ترجمان / ۶ / ۲۴۰

ترجیب / ۲ / ۳۷۳

ترجیع / ۱ / ۷۹

ترجیه / ۵ / ۶۰۹

ترح / ۱۹ / ۱۳

ترح / ۱۲ / ۲۵۶

ترحاب / ۱۶ / ۶۳

ترحال / ۹ / ۴۹۳

ترخون / ۱۱ / ۹۷

تردی / ۱۷ / ۱۴۹

ترسا / ۱ / ۱۳۲

ترسی / ۳ / ۳۹

ترسی / ۷ / ۴۴۰

ترسی / ۵ / ۶۷۹

ترشیح / ۸ / ۱۸۳

ترشیق / ۱۱ / ۴۵

ترشیق / ۱۲ / ۵۱۷

ترصيص / ١٦ / ٣٨٩

ترصيع / ٣ / ١٩

ترصيف / ١٥ / ٣٨٩

ترصيف / ٥ / ٤٣٥

ترطيب / ٢١ / ٢٠

ح / ص

ترعيب / ١٥ / ١١٦

ترعيد / ٤ / ٤٩٧

ترعيش / ٢٢ / ٦٠٨

ترغيد / ٥ / ٤٩٧

ترغيس / ٢٣ / ٦٠٨

ترفيل / ٣ / ٤٨٩

ترقب / ١ / ٤٦

ترقيش / ١٠ / ٤٥

ترقيش / ١١ / ١٧

ترقيق / ١ / ٣٣

ترقين / ١ / ٦٥١

ترك / ١٠ / ١٤٧

ترك / ١٠ / ٦٨٢

ترك / ٨ / ٢٧٢

ترکتازی / ۴۷ / ۶

ترکج / ۳۳۴ / ۱۸

ترکگل / ۳۶۹ / ۲

ترکیب ثالث / ۹ / ۶

ترکیب ثانی / ۶ / ۷

ترمیج / ۵۱۸ / ۱۰

ترمیق / ۳۲ / ۱۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۸۶

ح / ص

ترنگ / ۱۱۱ / ۱۳

ترنگ / ۲۷۱ / ۳

ترنگ / ۲۷۱ / ۲

ترینق / ۳۱ / ۱۱

ترینق / ۷۱ / ۱۸

ترّه / ۵۶ / ۱۱

تره / ۹۷ / ۱۴

ترّه / ۹۷ / ۱۵

ترهات / ۴۷ / ۲۸

تریاقیت / ۹۳ / ۱

تراحف / ۲۹۲ / ۲۰

تزاوّل / ۱۵ / ۲۰۱

تزيير / ۱۰ / ۵۳

تزتت / ۷ / ۶

تزتيت / ۳ / ۱۲

تزجيه / ۳ / ۶۰۹

تزييف / ۱۶ / ۷۱

تساور / ۱۰ / ۳۹۳

تسايف / ۱۶ / ۱۹۸

تسييل / ۱۴ / ۳۶۵

تسجاء / ۲ / ۱۳۵

تسجاء / ۵ / ۲۷۱

ح / ص

تسخن / ۱۹ / ۳۴۷

تسريب / ۲ / ۳۳۵

تسريد / ۱۲ / ۶۳

تسعير / ۵ / ۲۵۱

تسعير / ۷ / ۲۵۱

تسمع / ۴ / ۴۹۹

تسنن / ۱۷ / ۲۱۴

تسنيم / ۶ / ۵۳۵

تسوّد / ۳ / ۳۵۲

تسوّد / ۱۳ / ۷۱۱

تسوّر / ۱۱ / ۳۹۳

تسوّق / ۲۰ / ۶۶۵

تسويد / ۳ / ۵۵

تسويد / ۵ / ۵۶۸

تسويس / ۲۱ / ۵۰۳

تسويف / ۱۹ / ۱۱۸

تسويق / ۱ / ۱۱۹

تسويل / ۲ / ۲۴۵

تسويل / ۲ / ۲۸۶

تسويل / ۶ / ۶۵۶

تسويل / ۲۱ / ۵۵۴

تسهيم / ۲۲ / ۷۵

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۸۷

ح / ص

تسيار / ۲ / ۴۲۵

تشارس / ۷ / ۱۷۱

تشاول / ۲ / ۳۴۸

تشبيه / ۷ / ۲۹

تشت / ۱۳ / ۲۹۱

تشتی / ۱۴ / ۵۵۸

تشتیت / ۱۰ / ۴۶۸

تشحید / ۱۴ / ۲۲۲

تشحید / ۲۰ / ۴۲۸

تشدر / ۱۶ / ۲۲۲

تشدر / ۱۲ / ۳۹۸

تشریب / ۵ / ۹۷

تشرین / ۸ / ۵۷۷

تשב / ۴ / ۵۲۶

تشیق / ۲۰ / ۳۲

تشمیت / ۱۷ / ۴۰۱

تشمیر / ۱۰ / ۴۲۸

تشمیر ذیل / ۶ / ۳۷۹

تشنف / ۱۰ / ۳۹۶

تصارم / ۱۹ /

تصاريف / ٥ / ٢٠

تصاريف / ٥٧٨ / ٩

ح / ص

تساؤل / ٢٤٦ / ١٣

تصايف / ١٩٨ / ١٥

تصبصب / ٣٠١ / ١٢

تصريف / ٣٦٢ / ٢

تصفّح / ٢٩٤ / ١

تصفيد / ٦٠٩ / ١١

تصلّب / ١٠٣ / ٢

تصليم / ٦٥١ / ١٤

تصميد / ٦٠٩ / ١٠

تصوّب / ٥٥٢ / ٣

تصويب / ١١٤ / ٢١

تضاعيف / ١٧١ / ٨

تطاوح / ٤٣٨ / ٥

تطرّف / ٤١٢ / ٢

تطرّق / ١٦٤ / ٥

تطرّق / ٥٢٨ / ١٠

تَطَوَّق / ۳ / ۴۱۷

تَطَوَّق / ۷ / ۱۰۱

تَطَوَّق / ۴ / ۴۱۷

تَطَوَّع / ۵ / ۴۱۷

تَطْيِير / ۱۳ / ۵۳۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۸۸

ح / ص

تَطْرَف / ۳ / ۴۱۲

تَظْلَم / ۱۳ / ۱۲۳

تَعَادِي / ۱۳ / ۲۸۳

تَعْتِيد / ۲۲ / ۴۲۸

تَعَدَّد / ۱ / ۲۹۰

تَعْذِيب / ۱۵ / ۶۵۳

تَعْرِير / ۵ / ۳۹۸

تَعْرِيس / ۱۴ / ۲۵۲

تَعْرِیْض / ۶ / ۱۱۳

تَعْسَف / ۶ / ۸۴

تَعْسَف / ۴ / ۶۷۵

تَعْسَى / ۳ / ۶۵۵

تَعْقِيل / ۱۰ / ۲۴۲

تعلّق / ۲۳ / ۱۱۳

تعلیف / ۱۲ / ۶۲۱

تعلیمی / ۱ / ۱۸۳

تعمّق / ۹ / ۸۲

تعنّق / ۶ / ۴۱۷

تعنیت / ۲۵ / ۶۵۲

تعییر / ۱۶ / ۱۱۶

تغب / ۱۵ / ۶۸۶

تغذی / ۱۰ / ۳۰۹

تغذی / ۱۵ / ۶۵۴

ح / ص

تغذی / ۱۶ / ۶۵۴

تغیر / ۶ / ۳۹۸

تغضّر / ۱۱ / ۳۵۲

تغطف / ۴ / ۴۱۲

تغلب / ۸ / ۳۶۷

تغلج / ۷ / ۱۹۲

تغلس / ۲ / ۲۵۳

تغلّل / ۶ / ۵۷

تغلیط / ۳ / ۲۸۸

تفادی / ۵ / ۴۲۸

تفاز / ۱۳ / ۴۵۵

تفاوض / ۷ / ۳۲۴

تفدیم / ۱۴ / ۴۱۲

تفرّح / ۱۰ / ۵۳۵

تفرّد / ۲۱ / ۹۸

تفرّس / ۹ / ۹۵

تفریح / ۶ / ۲۵۳

تفریع / ۵ / ۵۶۳

تفریق / ۱۳ / ۷۹

تفزیع / ۲ / ۵۶۳

تفسیده / ۱۱ / ۳۰۹

تفسیده / ۹ / ۳۹۱

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۸۹

ح / ص

تفشّی / ۴ / ۶۵۵

تفصّی / ۲۰ / ۲۲۸

تفلّق / ۱۰ / ۲۹۴

تفلیس / ۲۸ / ۳۶۴

تفوّق / ۹ / ۱۰۱

تقابل / ١٩٧ / ٤

تقاتل / ١٩٧ / ٥

تقادم / ٢٠١ / ١٤

تقارن / ٤٥٥ / ١٤

تقارع / ٢٠١ / ١٣

تقاصير / ٣٥١ / ٣

تقاطر / ٥٥١ / ٥

تقالى / ٢٩٤ / ٢

تقاليب / ١٥٧٨ / ٨

تقييل / ٢٩٤ / ١٥

تقييل / ٣٦٥ / ١٧

تقييل / ٤٢١ / ١٠

تقييل / ٤٢٨ / ٧

تقتال / ٣٣٨ / ٢٣

تقتير / ٣٩٨ / ٤

تقرط / ٣٩٦ / ١٢

تقريب / ٤٥٥ / ١

ح / ص

تقريب / ٤٥٥ / ٢

تقرير / ١١٢ / ٩

تقریض / ۷ / ۴۵۴

تقریط / ۹ / ۴۱۶

تقریع / ۱۱ / ۶۱

تقریع / ۸ / ۱۵۶

تقریع / ۱۵ / ۲۹۳

تقریع / ۳ / ۵۶۳

تقصیر / ۱۲ / ۲۴۲

تقطّر / ۷ / ۵۵۱

تقفی / ۱۰ / ۶۳۷

تقنیح / ۴ / ۳۶۵

تقویض / ۱۰ / ۴۸۷

تقویم / ۷ / ۹۹

تقید / ۱۳ / ۴۹۸

تقین / ۲ / ۲۱۵

تکاثّر / ۶ / ۶۱۴

تکافؤ / ۵ / ۱۵

تکامیشی / ۳ / ۵۰۲

تکاور / ۲ / ۱۵۵

تکاوح / ۳ / ۴۳۸

تکاوس / ۷ / ۶۸۴

ح / ص

تکبیل / ۶ / ۳۴۹

تکبیل / ۱۴ / ۵۰۲

تکتب / ۳ / ۱۴۰

تکتب / ۹ / ۳۴۸

تکتیف / ۱۳ / ۱۷۷

تکثر / ۸ / ۲

تکریه / ۱۱ / ۵۱۸

تکشمشی / ۱۵ / ۴۵۲

تکف / ۱۲ / ۴۹

تکلیم / ۷ / ۶۰۹

تکمش / ۱۴ / ۴۵۲

تکنیف / ۱۲ / ۱۷۷

تکون / ۸ / ۶

تکویر / ۵ / ۶۸۴

تکویر / ۲۷ / ۳۴۶

تکویر / ۸ / ۶۸۴

تکوین / ۲۳ / ۴

تگه / ۴ / ۵۲۱

تلاحي / ٢٠ / ٤٤٠

تلاذ / ١٦ / ٤٥٨

تلاع / ١٤ / ٤٠٣

تلاعف / ١٦ / ٥٨٣

ح / ص

تلال / ١٠ / ١٥٤

تلال / ١٣ / ٤٠٣

تلال / ٤ / ٤٣٢

تلبب / ٧ / ٣٤٨

تلبث / ٣ / ٤٨٦

تلبث / ٥ / ٦٧٦

تليب / ١٦ / ٣٥٥

تلتله / ٧ / ٥٩

تلم / ٨ / ٤٩٨

تلتيم / ١٢ / ٤٢١

تلتيم / ١٠ / ٥٧١

تلحين / ١ / ٧٢

تلصيص / ١٧ / ٣٨٩

تلعه / ١٤ / ١٢٠

تلفيف / ١٢ / ٥٧

تلفیق / ۱ / ۶۵۳

تلقیث / ۲ / ۳۵۰

تلقیف / ۳ / ۶۵۳

تلمیح / ۱۲ / ۱۹

تلمیح / ۸ / ۳۲

تلمیق / ۱۲ / ۳۲

تلو / ۲۱ / ۶۰۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۹۱

ح / ص

تلویح / ۹ / ۳۲

تلید / ۱۰ / ۲۱۷

تلیمه / ۱۶ / ۲۰۲

تم / ۲ / ۴۹۰

تمائم / ۸ / ۶۰۰

تماثیل / ۱ / ۱۰۰

تماسک / ۶ / ۴۰۱

تماهک / ۵ / ۴۰۱

تمایل / ۱۴ / ۳۸۳

تمتام / ۱۴ / ۱۰۹

تمثال / ۱۰ / ۱۸۴

تمثیل / ۶ / ۲۹

تمحل / ۵ / ۲۸۷

تمحل / ۶ / ۲۸۷

تمخی / ۹ / ۱۵۹

تمر / ۱۹ / ۴۹۸

تمره / ۱۸ / ۵۹۷

تمره / ۱۹ / ۵۹۷

تمساح / ۱ / ۲۸۶

تمشیر / ۵ / ۳۷۹

تمشیق / ۱۲ / ۴۵

تمطر / ۸ / ۵۵۱

ح / ص

تمطق / ۱۷ / ۶۵۵

تمعق / ۱۰ / ۸۲

تملص / ۳ / ۵۹۰

تمنع / ۱۳ / ۳۵۲

تمنع / ۱ / ۴۹۷

تموز / ۴ / ۵۷۷

تمیم / ۲۰ / ۳۸۹

تمیمه / ۱۵ / ۲۰۲

تن / ۲ / ۴۳۳

تنائف / ۷ / ۵۳

تناجل / ۱۷ / ۲۰۱

تنازع / ۵ / ۶۰۸

تنازل / ۱۶ / ۲۰۱

تناضل / ۱۸ / ۲۰۱

تناطح / ۳ / ۴۳۸

تنافر / ۵ / ۷۸

تنافس / ۲ / ۶۱

تناقر / ۱۰ / ۶۴۱

تناقض / ۶ / ۷۸

تناکر / ۱۴ / ۱۱۶

تَنان / ۳ / ۵۷

تَنان / ۸ / ۴۹۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۹۲

ح / ص

تناهی / ۱ / ۶۹۶

تنزَع / ۶ / ۶۰۸

تنزیق / ۹ / ۴۳۵

تنسیق / ۲۱ / ۸۳

تنصّح / ٢٣ / ٢٩٣

تنطّق / ١٠ / ٦٥٥

تنطّق / ١٢ / ٦٥٥

تنكّرات / ١٤ / ٦٤١

تنكيس / ١ / ٣٤٧

تنكيل / ٥ / ٣٤٩

تنكّ / ١١ / ٢٦٤

تنكّ / ١٠ / ٤٦٣

تنكّ ظرفي / ١٥ / ١٦١

تنگوزئيل / ١ / ٢٧٤

تنمرّ / ٢ / ١٨٠

تنمرّ / ٢ / ٥٤٨

تنميق / ٤ / ٢٠

تنميق / ١٨ / ٣٢

تنميه / ١١ / ٦

تنوع / ٨ / ٣٨١

تنوّقات / ٩ / ٩٤

/ ح /

تنوّقات / ۴ / ۵۳۳

تنیزه / ۱۳ / ۲۸۱

تنّین / ۵ / ۲۱۵

تنّین / ۵ / ۴۳۹

تواتر / ۱۸ / ۴۴۱

تواجیان / ۱۳ / ۴۶۷

توادع / ۱۱ / ۱۱۶

توادع / ۱۱ / ۲۰۱

تواری / ۱۸ / ۳

تواری / ۵ / ۲۳۶

تواطح / ۶ / ۴۳۸

تواعد / ۶ / ۵۱۷

توانی / ۱۲ / ۱۱۴

توانی / ۱۵ / ۵۸۱

توانی / ۶ / ۶۹۰

توپ / ۱ / ۱۴۸

توتیا / ۵ / ۸۶

توختن / ۸ / ۱۵۳

توخته / ۲ / ۳۶۷

توریه / ۱۶ / ۲

توز / ۱۷ / ۱۹۸

توزیع / ۲۰ / ۵۵۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۹۳

ح / ص

توسد / ۱۴ / ۷۱۱

توسن / ۱۰ / ۴۰

توشح / ۴ / ۶۲۳

توشقان ئیل / ۸ / ۳۷۰

توشیح / ۵ / ۴۸۰

توشیح / ۱۱ / ۱۹

توشیح / ۲ / ۷۶

توشیح / ۱ / ۷۶

توصل / ۱۰ / ۴۹

توطیش / ۲۱ / ۴۲۸

توغد / ۷ / ۵۱۷

توغل / ۱۴ / ۴۴

توعیر / ۳ / ۵۸۷

توغ / ۴ / ۴۸۹

توغ / ۹ / ۵۳۹

توغّل / ۱۵ / ۴۴

توغیر / ۴ / ۵۸۷

توفاق / ۱۲ / ۱۹۴

توفیر / ۱۵ / ۳۶۷

توفیر / ۲۰ / ۴۵۳

توفیه / ۲۴ / ۴۵۲

توقتاو لان / ۲۲ / ۲۲۸

ح / ص

توقّل / ۱۱ / ۴۴

توقّی / ۱۴ / ۴۵۳

توقیر / ۲۱ / ۴۵۳

توقیع / ۱۷ / ۱۹

توقیه / ۲۵ / ۴۵۲

توکّف / ۱۱ / ۴۰

توکّن / ۱۰ / ۳۹۷

توکید / ۷ / ۳۴۹

تولّا / ۱۲ / ۵۹۶

تہارج / ۷ / ۶۳۷

تہاکل / ۶ / ۵۱۹

تہامج / ۵ / ۶۳۷

تھاویل / ۱۲ / ۳۵۰

تھایج / ۶ / ۶۳۷

تھتان / ۱۳ / ۶۶۹

تھتک / ۱۲ / ۴۳۸

تھجیع / ۱۷ / ۳۳۳

تھطال / ۶ / ۴۹۳

تھگم / ۱۳ / ۴۱۱

تھکیل / ۷ / ۵۱۹

تھم / ۵ / ۲۹۷

تھنید / ۱۹ / ۴۲۸

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۹۴

ح / ص

تھنید / ۱۵ / ۵۰۴

تھنیه / ۱۳ / ۳۷۲

تھوک / ۱۱ / ۴۳۸

تھویل / ۱۳ / ۳۵۰

تھیح / ۱۲ / ۲۰

تھیز / ۹ / ۱۲۹

تیار / ۱۰ / ۱۷

تیتہ / ۸ / ۲۵۷

تيجان / ٢١٧ / ١٤

تير / ٣٩ / ١

تيرزن / ٦٦٤ / ١٦

تيرم / ٤٨٠ / ٦

تيسير / ٣٩٧ / ١٣

تيغ / ٢٣٧ / ٨

تيفاق / ٤٦٦ / ٢

تيفيظ / ٥٦٣ / ٩

تين / ٦٦٧ / ٢١

ث ثائره / ٤٢٥ / ٨

ثاقب / ١٠١ / ٤

ثاقبه / ٢٢٧ / ٨

ح / ص

ثامر / ٤٥٦ / ٢٥

ثامره / ٤٠٨ / ٦

ثامره / ٥٣٣ / ٢٠

ثاني / ٥٧٧ / ١٥

ثاني اثنين / ٦٤٧ / ١٧

ثاني عطفه / ١٢٣ / ١٩

ثبات / ٢٩٠ / ٨

ثبات / ۵ / ۲۰۹

ثبات / ۹ / ۲۹۰

ثبور / ۱۲ / ۷۹

ثری / ۱ / ۵۰۶

ثعابین مصر / ۱۷ / ۵۶۱

ثعبان / ۸ / ۳۶

ثعبان / ۸ / ۳۹۱

ثعبان / ۱۹ / ۱۹۷

ثعلب / ۱۷ / ۱۰

ثغاء / ۳ / ۱۰

ثغرا / ۱۶ / ۶۳۰

ثغرا / ۱۸ / ۶۳۰

ثغور / ۷ / ۵۰۶

ثقبان / ۸ / ۳۵۵

ثقات / ۱ / ۱۰۷

ثقات / ۲۲ / ۵۴۱

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه،

متن، ص: ٨٩٥

ح / ص

ثقال / ٢ / ٢٠٤

ثقبه / ٦ / ٣٣٦

ثقل / ١٢ / ٥٧٧

ثقلت / ١٣ / ٢٤٩

ثقیل / ٣ / ٨٢

ثلاثه سرد / ١٨ / ٥٣٧

ثلم / ٩ / ٥٢٩

ثلوج / ١ / ٥٥٠

ثلوج / ٢ / ٥٥٠

ثله / ٢ / ٩٩

ثله / ٤ / ٩٩

ثمار / ٢١ / ١٤

ثمال / ٦ / ٥٠٦

ثمال / ٦ / ٥٦٥

ثمره الفؤاد / ١ / ٢٦٤

ثمن / ٥ / ١٦٠

ثمن / ١٢ / ٤٥٩

ثمن / ١١ / ٤٥٩

ثمين / ١٩ / ٤٥٠

ثمين / ١٢ / ٦٨٣

ثنى / ١٣ / ٢٨٠

ح / ص

ثوابت / ٧ / ١٤٦

ثواقب / ١٦ / ٣٣٥

ثوب / ١١ / ٧١٧

ثوب / ٣ / ٧١٧

ثوران / ٦ / ١٩٩

ثوران / ٣ / ٥١٢

ثياب / ٢٢ / ٦

ج جائب / ١٧ / ٢٣٢

جائش / ٥ / ٢٥٢

جائشه / ٣ / ٢٠٨

جائع / ٥ / ٤١٩

جائع / ١٦ / ٦٥٣

جاجه / ٢٠ / ٤٨

جادل / ١٦ / ٢٠٩

جارى مجرى / ١١ / ٣٠٦

جاشر / ١٨ / ٢٨١

جاعفه / ۲ / ۶۱۰

جامحه / ۱۱ / ۲۴۲

جامده / ۳ / ۶۷

جامه زر / ۱۰ / ۱۵۸

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۹۶

ح / ص

جامه مهربانی / ۱ / ۱۱۷

جانب / ۱۵ / ۲۳۲

جانی / ۱۶ / ۱۶۳

جانی / ۱۳ / ۶۷۷

جاورسیه / ۱۶ / ۸۸

جاش / ۶ / ۲۵۲

جبار / ۱۳ / ۶۵۴

جبال / ۵ / ۲۱۲

جبال / ۷ / ۲۱۲

جبال / ۱ / ۳۸۵

جبان / ۴ / ۳۸۵

جبان / ۲ / ۳۸۵

جباه / ۱۳ / ۴۶۲

جباه / ۱۴ / ۴۶۲

جياه / ٤ / ٤٧٨

جبل / ٤ / ٤٤٠

جبهه / ٢ / ٢٤٧

جبهه / ١ / ٣٠٠

جيره / ١٤ / ٧١٠

جيين / ١٥ / ٣٥٩

جشث / ١٧ / ٣٩٥

جثيل / ٨ / ١٨٨

جثيله / ١٤ / ٥٩٧

ح / ص

جحافل / ٥ / ٢٠٨

جحافل / ١٢ / ٣٤٩

جحد / ١٢ / ٤٤

جحد / ١٥ / ٥٤٨

جحفل / ١٩ / ٥٥٧

جحود / ١٩ / ٥١٧

جدّ / ١٥ / ٣٧٢

جدّ / ١٠ / ٣٩

جداء / ٨ / ٤٨٥

جدار / ٤ / ٥٢٨

جداله / ۱۲ / ۶۳۲

جدجد / ۱۴ / ۶۶۲

جدد / ۱۵ / ۶۰۸

جدر / ۱۰ / ۳۹۵

جدران / ۲۲ / ۳۵۵

جدران / ۴ / ۶۲۵

جدل / ۷ / ۲۰۹

جدوار / ۳ / ۹۳

جدود / ۶ / ۶۴۳

جدیل / ۱۱ / ۶۳۲

جذا / ۹ / ۶۸۵

جذازه / ۹ / ۴۷۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۹۷

ح / ص

جذل / ۷ / ۲۱۱

جذلان / ۹ / ۵۲۷

جذم / ۴ / ۴۷۷

جراب / ۱۰ / ۵۵۴

جراد / ۲۶ / ۱۱

جراد / ۲ / ۲۱۴

جرادات اهواز / ۱۴ / ۵۶۱

جرّار / ۵ / ۵۲۵

جراز / ۶ / ۵۲۵

جراشه / ۱۱ / ۴۷۴

جراف / ۱۰ / ۶۱۰

جرافت / ۱۲ / ۵۶۳

جرايد / ۴ / ۲

جرايد / ۱۹ / ۵۶

جربا / ۱۳ / ۶۷۱

جربزت / ۱ / ۵۰۵

جرح / ۱۴ / ۳۶۲

جرد / ۱۵ / ۱۲۸

جرد / ۶ / ۲۳۴

جرد / ۸ / ۱۵۴

جرده / ۷ / ۲۳۴

جرگه / ۹ / ۵۳

ح / ۱

جروح / ۱۵ / ۷۱۰

جری / ۱۶ / ۲۰۴

جری / ۱۸ / ۲۰۴

جری / ۱۲ / ۳۱۵

جری ء / ۴ / ۵۰۱

جری ء القلوب / ۱ / ۵۵۹

جریح / ۱۲ / ۵۸۵

جریده / ۶ / ۲۶

جریده / ۷ / ۲۶

جریده / ۶ / ۶۹۹

جزالت / ۱۵ / ۶۷

جزایر / ۱۶ / ۲۰۸

جزایر / ۱۸ / ۲۰۸

جزایر چیان / ۱۲ / ۳۳۷

جزایر چیان / ۱۷ / ۵۵۱

جزایری / ۱۷ / ۲۰۸

جزء اخیر علت تامه / ۶ / ۶۹۵

جزر / ۲۵ / ۳۰۹

جزع / ۶ / ۵۹۴

جزم / ۳ / ۲۸۹

جساد / ۲۴ / ۴۸۲

جسام / ۱۴ / ۲۱۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۹۸

ح / ص

جسام / ۹ / ۵۸۱

جسته / ۵ / ۵۳

جسر / ۳ / ۳۰۷

جسر / ۲۱ / ۳۰۷

جسیم / ۹ / ۴۴۹

جشاش / ۱۴ / ۴۹۴

جشیر / ۱۳ / ۱۲۹

جعفر / ۸ / ۵۳۶

جغد / ۶ / ۱۳۵

جغد / ۷ / ۱۳۵

جفاء / ۱۰ / ۶۷۹

جفت / ۵ / ۶۷

جفجف / ۵ / ۱۳۹

جفون / ۱۲ / ۱۳۱

جفون / ۱۴ / ۱۳۱

جفوه / ۲ / ۶۳۹

جفیر / ۱۴ / ۱۲۹

جگر / ۱ / ۶۷۰

جگری / ۱۶ / ۳

جلائل / ۱۷ / ۱۳

جلّاب / ۷ / ۹۸

جلایب / ۲ / ۱۳

ح / ص

جلاجل / ۱۰ / ۶۰۱

جلاد / ۱۹ / ۳۴۶

جلافت / ۱۷ / ۶۷۹

جلامند / ۹ / ۲۶

جلامید / ۸ / ۲۶

جلاهق / ۱۲ / ۳۵۸

جلایل / ۳ / ۱۳

جلای وطن / ۶ / ۱۱۵

جلب / ۳ / ۶۲۷

جلب / ۴ / ۶۲۷

جلباب / ۱۵ / ۲۴

جلجل / ۱۲ / ۴۴۸

جلجلان / ۱۳ / ۹۷

جلجله / ۲ / ۶۲۷

جلد / ۴ / ۵۲۵

جلده / ۱۶ / ۳۴۶

جلفریز / ۱ / ۵۴

جلل / ۵ / ۱۷۵

جلل / ۱۶ / ۴۶۱

جلنبلق / ۵ / ۳۷

جلوات / ۲۳ / ۱۴

جلواح / ۱۵ / ۳۲۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۹۹

ح / ص

جم / ۲ / ۲۱۲

جم / ۶ / ۳۹۹

جمّا / ۷ / ۳۵

جماجم / ۶ / ۳۵

جماجم / ۸ / ۳۵

جماجم / ۵ / ۳۹۹

جمّازات / ۱۳ / ۵۰۹

جمّاش / ۸ / ۵۹۳

جمال / ۱۳ / ۹

جمال / ۱۵ / ۴۶۲

جمال / ۲ / ۶۱۴

جمال / ۱۹ / ۶۲۱

جمان / ۶ / ۸

جماهره / ۲ / ۷۰۳

جمایل / ۱ / ۷

جمد / ۱۲ / ۲۲۱

جمد / ۹ / ۵۴۹

جمر / ۷ / ۵۵۹

جمع مع التفریق / ۱۵ / ۷۹

جمل / ۱ / ۶۱۶

جمل / ۱۱ / ۳۰۳

جموح / ۱۵ / ۳۵۲

ح / ص

جمهوری / ۳ / ۷۰۳

جن / ۱۳ / ۱۴۳

جنائب / ۱۳ / ۳۲۱

جنائب / ۱۶ / ۶۰۹

جناب / ۶ / ۱۷

جَناب / ٧ / ٤٩٨

جَناب / ٨ / ٦٥٩

جَناب اربع / ٥ / ٤٠٤

جَناب ثمان / ٨ / ٣٠٧

جَناب / ٣ / ٢٣٥

جَناب / ٧ / ٢٣٥

جَناب / ١٦ / ٣١٤

جَناب التسر / ١٥ / ٩٨

جَنابحین / ٣ / ٣١٥

جَنادل / ١٤ / ٢٦

جَناس / ٤ / ١٩

جَناس / ١ / ٣٠

جَنان / ٢١ / ٤٣

جَنان / ٢٢ / ٤٣

جَنان / ٦ / ١٥٩

جَنان / ٣ / ٣٨٥

جَنان /

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۰۰

ح / ص

جنان / ۵ / ۳۸۵

جنان / ۱۸ / ۳۸۴

جَنّ اللیل / ۱۴ / ۱۴۳

جنبه / ۲ / ۵۲۶

جنح / ۲۲ / ۲۹۳

جنح اللیل / ۲ / ۲۳۵

جند / ۱۳ / ۱۳۹

جند بید ستر / ۱۶ / ۲۱۶

جندره / ۱۲ / ۳۶۸

جندل / ۸ / ۵۴۳

جنف / ۲ / ۶۷۱

جنگ / ۱۲ / ۵۸۴

جنوح / ۴ / ۲۳۵

جنود / ۸ / ۱۲۸

جنود / ۱۵ / ۲۰۳

جنوس / ۱ / ۵۹۲

جنون دوری / ۲۳ / ۴۵۰

جنیت / ۸ / ۲۳۴

جنیت / ۱۲ / ۳۲۱

جنید / ۱ / ۲۸۷

جواب / ۱۲ / ۳۳۳

جواب / ۱۳ / ۳۳۳

ح / ص

جواد / ۴ / ۴۶

جواد / ۷ / ۷۷

جواد / ۸ / ۱۷۷

جواذب / ۱۰ / ۱۶۲

جوارح / ۲۲ / ۵۳۵

جوارح / ۲۳ / ۵۳۵

جواری / ۷ / ۱۴۲

جواری / ۲۶ / ۳۰۷

جواری / ۱۰ / ۵۱۰

جواز / ۵ / ۳۰۴

جواس / ۶ / ۴۳۱

جوانح / ۱۷ / ۳۱۴

جوانی / ۹ / ۳۳۴

جواهر / ۵ / ۲

جواهر / ۲۳ / ۴۳

جود / ۶ / ۴۰۰

جود / ۱۹ / ۴۸۹

جؤر / ۱۴ / ۶۶۹

جوز / ۵ / ۱۰۴

جوزا / ۲۱ / ۲۰۹

جوزهر / ۸ / ۱۰۰

جوزهر / ۶ / ۴۳۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۰۱

ح / ص

جوسق / ۱۶ / ۵۴۵

جوشن / ۱ / ۲۱۴

جوشن / ۱۷ / ۳۰۴

جوشن / ۱۱ / ۳۱۸

جوشن من اللیل / ۱۶ / ۳۰۴

جوف اللیل / ۱۷ / ۴۳۱

جوقاء / ۱۵ / ۳۲۸

جوقه / ۱۴ / ۳۲۸

جول / ۱۸ / ۴۳۴

جولگا / ۱ / ۵۱۴

جوهر الخلافه / ٢ / ٤٦١

جوياء / ٨ / ٥٤٤

جهاينه / ١٨ / ٢٤

جهازات / ١٦ / ٥٨٠

جهازات / ٣ / ٥٨١

جهل مركب / ٧ / ٦١

جهل مركب / ١٤ / ٤٦٦

جهل مركب / ٣ / ٥٦٨

جهول / ١٨ / ١٥٢

جهيز / ١ / ٥٨١

جيااء / ٨ / ٤٧

جيااء / ١١ / ٣٢٨

ح / ص

جيااء / ٩ / ٣٢٨

جيب / ١٠ / ٤٧٢

جيد / ٨ / ١٨٢

جيد / ٥ / ٤٨٩

جيز / ١٩ / ٢٤٧

جيش / ١٤ / ١٣٩

جيش / ٢٣ / ٤٢٨

جیود / ۲۰ / ۴۸۹

قبل ما چاچی / ۱۰ / ۲۲۳

چار آینه / ۳ / ۳۱۶

چار بالش / ۱ / ۲۹۹

چارتا / ۲ / ۶۱۵

چارتا / ۲ / ۲۶۵

چارتکبیر زدن / ۱۸ / ۳۰۹

چار چشم / ۳ / ۲۶۷

چار سو / ۶ / ۵۴۷

چار قب / ۵ / ۱۹۴

چالش / ۱۳ / ۱۹۶

چالشگر / ۱۲ / ۱۹۶

چامه / ۱۹ / ۴۸۱

چاوش / ۱۴ / ۴۶۸

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۰۲

ح / ص

چراغ پا / ۸ / ۳۳۷

چرخ / ۱۳ / ۳۸

چرخ / ۱۲ / ۳۶۲

چرخ / ۲۰ / ۴۳۸

چرخ / ۱۰ / ۳۶۲

چرخ کش / ۱۵ / ۶۶۴

چرخ کش / ۱۵ / ۶۶۴

چرخ هزار میخ / ۱۲ / ۲۹۰

چکیده / ۲۲ / ۳۹

چگل / ۱ / ۲۳۱

چله قوس / ۱۸ / ۶۲۰

چمان /

٤٨١ / ١٨

٤٨١ / ٢٠ / چمان

٤٨١ / ١٧ / چمانی

٣٥٣ / ١٤ / چنیدن

٤٧٦ / ١ / چندان

٢٣٢ / ١٦ / ح حائب

٦٠٣ / ٤ / حائز

٥٢٨ / ٩ / حائط

٥٢ / ٢٥ / حائك

٥٥٧ / ٨ / حائل

ح / ص

٥٥٧ / ٥ / حابل

٣١٩ / ١٥ / حابی

٥٩٩ / ١ / حاج

٥٩٩ / ٢ / حاج

٣٤٣ / ١٦ / حاجر

٣٤٣ / ١٧ / حاجز

٢٨٢ / ١٠ / حادّه

٥٧١ / ١٦ / حاذف و قاذف

٦٥٤ / ٢ / حازّ و جازّ

حاسر / ۲۰ / ۲۸۱

حاشیه / ۷ / ۱۲۲

حاضر / ۷ / ۲۹۲

حافات / ۴ / ۵۴۶

حافظ الاجساد / ۶ / ۹۱

حافل / ۶ / ۲۰۸

حاق / ۱۵ / ۱۰۳

حاقنه / ۱ / ۸۳

حال / ۱۱ / ۴۹۳

حالب التیس / ۱۶ / ۵۱۴

حالق / ۱ / ۲۱۱

حالك / ۶ / ۲۲۸

حالوقه / ۱۹ / ۳۱۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۰۳

ح / ص

حالی / ۲۲ / ۴۲۳

حالی / ۸ / ۴۵۰

حالی / ۹ / ۴۵۰

حاوی / ۶ / ۳۹۳

حاویه / ۱۲ / ۱۳۶

حَبّ / ۱۴ / ۱۵۸

حَبّ / ۱۵ / ۱۵۸

حَبائِب / ۱۶ / ۱۵۸

حَبائِل / ۱۶ / ۱۶۶

حَبائِل / ۶ / ۵۵۷

حَباب / ۵ / ۷۱۲

حَبات / ۴ / ۲۵۱

حَبال / ۲ / ۱۶۸

حَبْذال / ۱۱ / ۴۰۴

حَبِر / ۱۷ / ۱۸

حَبْط / ۲۴ / ۱۲۰

حَبِل / ۱۶ / ۱۲۴

حَبَلِي / ۲۱ / ۵۱۴

حَبوب / ۴ / ۲۶۴

حَبور / ۵ / ۶۰

حَبور / ۱۴ / ۷۹

حَبور / ۱۱ / ۱۸۳

ح / ص

حَبول / ۷ / ۱۶۴

حَبول / ۲۲ / ۵۱۳

حبول / ١٠ / ١٦٤

حبّہ القلب / ١٢ / ٩٧

حتار / ١٠ / ٣٩٠

حتامہ / ٣ / ٤٨٤

حثیل / ٧ / ١٨٨

حجاب / ١٧ / ٣

حجاب / ٧ / ١١٤

حجاب / ١٦ / ١١٩

حجاب / ١٥ / ١١٩

حجّاب / ٦ / ١١٤

حجاز / ٤ / ٢٧٢

حجال / ١٨ / ٥٠

حجّام / ٨ / ٥٢٥

حجب / ٤ / ٤٢٤

حجر / ١٥ / ٤

حجر / ٧ / ٦٦٢

حجر / ٦ / ٦٦٢

حجر / ١٦ / ٤

حجر / ٨ / ٤٧١

حجرات / ٢٢ / ١١

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۰۴

ح / ص

حجی / ۳ / ۵۹۹

حدّ / ۱ / ۶۰۸

حدّاد / ۹ / ۲۸۲

حدّاد / ۵ / ۲۰۳

حداد / ۶ / ۶۲۹

حدایق / ۱۱ / ۱۱۷

حدباء / ۵ / ۱۰۸

حدّت / ۵ / ۱۷۷

حدث / ۱۱ / ۶۴۷

حدقه / ۱۷ / ۳۱

حدی / ۲ / ۲۷۳

حدیث / ۱۲ / ۶۴۷

حدیث / ۱۳ / ۶۴۷

حدید / ۳ / ۶

حدید / ۱۴ / ۳۱۸

حدید / ۱۱ / ۵۸۶

حدید / ۸ / ۶۲۹

حدید الطرف / ۱۵ / ۵۵۱

حديقه / ٢٠ / ٣١

حديقه / ٦ / ٤٥٢

حذاء / ٣ / ٢٣

حذاء / ٣ / ١٨٨

ح / ص

حذاء / ١٢ / ٤٨١

حذاء / ١ / ٥٥٣

حذافه / ٦ / ٨٥

حذاقي / ٥ / ٨٥

حذق / ٣ / ٨٧

حذم / ٥ / ٤٧٧

حذوه / ٢ / ٦٠٢

حزّ / ٩ / ٣١٧

حزّ / ٦ / ٣٥٢

حزّ / ١١ / ٦٩٤

حزّ / ١١ / ١٥٠

حراب /

۲۸۳/۱۰

حراب/۱۱/۵۵۴

حزاس/۱۱/۳۵۹

حرافت/۱۳/۵۶۳

حزاقه/۱۴/۵۸۴

حرایر/۱۷/۲۳۱

حرایر/۱۸/۲۳۱

حرج/۹/۱۷۵

حرز/۱۹/۵۰۲

حزقه/۱۲/۶۲۵

حرف/۱۸/۲۲۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۰۵

ح/ص

حرق/۲۵/۴۷۶

حرق/۱۵/۵۴۵

حرقوف/۱۴/۶۲۱

حرکات شوقی/۲۱/۲

حرکه/۸/۵۳

حرمان/۱۰/۱۳۴

حرمان/۱۳/۳۶۸

حرمان / ٤ / ٥٩١

حرون / ١١ / ٦٤٨

حری / ١٧ / ٢٠٤

حریر / ١٢ / ٣١٨

حریز / ٢٠ / ٥٠٢

حزّیف / ٥ / ٥٤٧

حریک / ٤ / ٢٢٠

حزاقه / ٤ / ٨٥

حزام / ١٣ / ٢٧٧

حزام / ٨ / ٣٠٠

حزانه / ١٦ / ٥٠٢

حزم / ١٧ / ١٢٨

حزن / ٧ / ٥٠

حزیران / ٣ / ٥٧٧

حسّان / ٢ / ٥٠٦

ح / ص

حسان / ١١ / ٧٠٣

حسّاه / ٤ / ٣٧٧

حسب / ١٣ / ٥٠٥

حسب / ١٤ / ٥٠٥

حسبه لله / ۱۷ / ۳۱۱

حسم / ۴ / ۶۵۲

حسنا / ۷ / ۵۶

حسنا / ۲۴ / ۱۲۳

حسنا / ۱۶ / ۱۶۵

حسنا / ۹ / ۲۶۴

حسن يوسف / ۷ / ۲۶۹

حسیرا / ۱۸ / ۵۱۳

حشاشه / ۵ / ۴۷۹

حشایش / ۱۱ / ۹۶

حشر / ۱ / ۳۰۹

حشود / ۱۳ / ۲۰۳

حشود / ۶ / ۲۹۲

حشیش / ۶ / ۱۸۸

حشیش / ۴ / ۳۱۰

حشیش / ۳ / ۳۱۰

حصا / ۱۸ / ۳۷۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۰۶

ح / ص

حصا / ۲ / ۴۹۴

حصار / ۲۲ / ۳۰۷

حصار / ۲۲ / ۲۸۷

حصان / ۱۰ / ۲۵

حصان / ۱۷ / ۵۷۴

حصانات / ۱۸ / ۵۷۴

حصانت / ۱۶ / ۴۱۷

حصاه / ۳ / ۶۶۲

حصاه / ۴ / ۶۶۲

حصاء / ۸ / ۸۹

حصبات / ۱۸ / ۱۲۰

حصبه / ۷ / ۸۹

حصر / ۱۳ / ۴۱

حصن / ۱۹ / ۳۸۹

حصون / ۶ / ۳۶۵

حصون / ۳ / ۳۹۰

حصون / ۱۷ / ۵۵۷

حصير / ۱ / ۶۸۴

حصير / ۱۲ / ۷۱۵

حصيف / ۱۰ / ۹۰

حصين / ۵ / ۵۳۲

حصينه / ٤ / ٣٩٠

ح / ص

حصيات / ١٩ / ١٢٠

حصار / ١٢ / ٢٠٥

حصانت / ١٧ / ٤١٧

حضرت انسان / ١٤ / ٦٤٤

حط / ٣ / ٦٢٦

حطام / ١٤ / ٦٤٤

حطب / ٤ / ٤٧٦

حطم / ٩ / ٤٧٧

حظوظ / ١ / ٥٨٨

حظيره / ٢١ / ٣٠٤

حظيره / ٢٢ / ٣٠٤

حقاله / ١٦ / ٢٣

حفاوت / ٢ / ٦٨٠

حفو / ٢٠ / ٥٨٩

حقه الله باليسار / ١٩ / ١٨١

حقائب / ٧ / ٥٥٤

حقائب / ١٢ / ٦٨٥

حقائد / ٨ / ٥٥٤

حقوق / ۱۶ / ۹۷

حقوق / ۱۷ / ۹۷

حقوق / ۹ / ۶۵۵

حق الصدق / ۵ / ۲۶۲

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۰۷

ح / ص

حقوق / ۱۹ / ۱۲۴

حقوق / ۸ / ۴۵۵

حکم / ۹ / ۴۸

حکمت عملی / ۱۴ / ۹۵

حکمه / ۱۵ / ۱۸۱

حکمه / ۱۶ / ۳۴۴

حکمه / ۱۴ / ۵۱۰

حلّ /

۴۹۳ / ۸

حلال / ۱۰ / ۷۰۲

حلیه / ۲۲ / ۴۳۳

حلف / ۹ / ۲۴۵

حلف / ۲ / ۵۰۴

حلف / ۳ / ۵۰۴

حلل / ۲۰ / ۱۲

حلل / ۴ / ۱۷۵

حلل / ۱۸ / ۴۶۱

حلوی خشت / ۶ / ۳۱۰

حلّه / ۸ / ۴۱۷

حلی / ۷ / ۴۵۰

حلیف / ۴ / ۵۰۴

حلیفی صبی / ۵ / ۶۴۷

حلیه / ۵ / ۵

ح / ص

حلیه / ۷ / ۵

حلیه / ۵ / ۵۱۵

حلیه گر / ۸ / ۲۵۸

حمائم / ۱۴ / ۳۵۴

حمار / ۱۳ / ۲۳۰

حمار مكراف / ۱۳ / ۳۴۴

حماره القدم / ۱۲ / ۶۴۸

حماسه / ۲۰ / ۳۳۴

حمام / ۱۲ / ۱۴۳

حمام / ۱۱ / ۱۴۳

حمامه / ۱۶ / ۴۱

حمای دائره / ۱۳ / ۸۹

حمایل / ۴ / ۷

حمایم / ۱۵ / ۳۵۴

حمده / ۲۳ / ۱۵

حمراء / ۶ / ۱۷۲

حمراء / ۲۳ / ۲۲۳

حمره / ۶ / ۲۱۶

حمص / ۱ / ۳۱۱

حمق / ۱۶ / ۱۰۸

حمل / ۱۰ / ۵۴۷

حملاق / ۶ / ۷۰۸

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۰۸

ح / ص

حمله / ۷ / ۲۳۹

حمولات / ۱۶ / ۶۱۳

حمولات / ۱۸ / ۶۱۳

حموله / ۵ / ۵۴۳

حمیس / ۲۱ / ۳۲۸

حنبلی / ۶ / ۵۵۹

هندس / ۲ / ۲۸۷

حنك / ۲۵ / ۴۳۷

حنین / ۲۴ / ۵۱۴

حنین / ۱۰ / ۶۷۸

حوائب / ۲ / ۴۳۰

حوائل / ۸ / ۲۸۳

حواجر / ۱۹ / ۲۱۶

حواجز / ۹ / ۲۱۶

حواری / ۸ / ۱۴۲

حواشی / ۱۲ / ۳۳۴

حواشی / ۱۳ / ۳۳۴

حواصل / ۳ / ۲۴

حواصل / ۱۸ / ۳۵۵

حواقه / ۱۲ / ۴۷۴

حوالجات / ۱۹ / ۳۵۵

حوامل / ۷ / ۱۰۰

ح / ص

حوانیت / ۱۲ / ۳۸۹

حوایت / ۱۰ / ۳۶۷

حوایت / ۱ / ۴۳۰

حوت / ۱۶ / ۳۱۵

حور / ۳ / ۳۷۸

حورا / ۱۴ / ۳۷۴

حوراوشان فلک / ۲ / ۲۵۹

حوزه / ۱۴ / ۴۴۹

حوس / ۱۸ / ۳۰۴

حوش / ۲۰ / ۳۰۴

حوش الفؤاد / ۱۹ / ۳۰۴

حوضه / ۱۳ / ۴۴۹

حوظه / ۲ / ۶۳۸

حول / ۱۱ / ۷۰۶

حوی / ۱۲ / ۲۵۳

حیا / ۸ / ۶۱۰

حیا / ۹ / ۷۰۰

حيازيم / ۹ / ۶۳۵

حيال / ۱ / ۱۶۸

حياكت / ۲۴ / ۵۲

حي العالم / ۳ / ۹۱

حيد / ۲ / ۲۱۱

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۰۹

ح / ص

حيدر / ۱۱ / ۵۳۶

حيران / ۱۱ / ۵۴۸

حيزبون / ۹ / ۵۴

حيزوم / ۱۴ / ۲۷۷

حيص و بيص / ۱۶ / ۶۸

حيطان / ۱۲ / ۳۹۵

حيف / ۲۵ / ۶۷۰

حيف / ۲۴ / ۶۷۰

حيل / ۱ / ۱۵۴

حيه / ۳۱ / ۵۶۳

خ خاتل / ۲۵ / ۲۱۲

خاتم ملك / ۱۱ / ۴۶۰

خاذل / ۱۶ / ۵۸۵

خار / ۷ / ۲۳۳

خار / ۸ / ۴۰۴

خار / ۱۰ / ۶۱۶

خار / ۱۰ / ۶۶۰

خار / ۱۳ / ۴

خار / ۱۳ / ۲۳۱

خار / ۱۷ / ۲۷۱

خار / ۱۳ / ۵۱۱

ح / ص

خار / ۹ / ۶۱۶

خار / ۹ / ۶۶۰

خار / ۱۴ / ۲۳۱

خارچینی / ۹ / ۹۷

خارخار / ۱۸ / ۴۹۶

خارخسک / ۱۵

خارصینی / ۶ / ۶

خاسر / ۱۹ / ۲۸۱

خاش / ۸ / ۲۸۵

خاش / ۲۲ / ۵۵۵

خاصه / ۲ / ۱۱۰

خاطرزاده / ۲۰ / ۵۵

خاطفه / ۷ / ۳۱۴

خاطفه / ۱۶ / ۶۱۷

خافت / ۳ / ۵۲۴

خاق / ۱۶ / ۵۱۳

خافیه / ۱۳ / ۳۵۴

خافیه / ۱۶ / ۳۵۳

خاکساری / ۳ / ۱۰۶

خال / ۸ / ۱۷۰

خالو / ۱۸ / ۶۸۰

خالد / ۹ / ۱۷۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۱۰

ح / ص

خالیه / ۵ / ۷۷

خام / ۲۰ / ۲۴

خام / ۲۴ / ۲۴

خام / ۲۲ / ۳۰۹

خامده / ۵ / ۴۷

خامه / ۱۳ / ۱۱۸

خان / ۳ / ۲۴۷

خان / ۱۵ / ۴۶۹

خانات / ۱۳ / ۳۸۹

خبازی / ۱۲ / ۹۲

خبال / ۳ / ۱۶۸

خبال / ۴ / ۱۶۸

خبایا / ۵ / ۱۰

خبيث العرق / ۱۷ / ۲۸۲

خبر / ۱۸ / ۱۸

خبرت دثار / ۱۱ / ۲۴۸

خبط / ۱۸ / ۸۵

خبط / ۲۳ / ۱۲۰

خبل / ۲ / ۲۴۸

خبوس / ۲ / ۵۹۲

خبير / ۱۲ / ۴۲۲

ختار / ۱۴ / ۶۵۴

ح / ص

ختاره / ۵ / ۵۷۸

ختال / ۵ / ۱۶۸

ختامه / ۲۳ / ۲۳

ختل / ۳ / ۲۴۸

ختلی / ۱۱ / ۲۲۳

ختن / ۱۶ / ۲۵۶

خجال / ۱۹ / ۵۰

خجل / ۳ / ۵۲۹

خدّ / ۱ / ۳۸

خدّ / ۲۰ / ۵۰

خداع الرجال / ۲۰ / ۹۷

خداوند بیت / ۱۷ / ۲۶۴

خدر / ۲۱ / ۵۰

خدمت سگالی / ۷ / ۲۸۶

خدود / ۱ / ۲۵۹

خدود / ۱۵ / ۳۸۴

خدود / ۱۴ / ۴۷۸

خدود / ۷ / ۶۴۳

خدیو / ۱۱ / ۴۲

خدم / ۶ / ۴۷۷

خر / ۱۴ / ۲۳۰

خر / ۱۲ / ۶۱۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۱۱

ح / ص

خراند / ۱۸ / ۵۶

خرائق / ۱۰ / ۶۰۰

خرائق / ۱۲ / ۱۱۷

خراباتیان / ۵ / ۷۰۵

خراطیم / ۱۱ / ۱۴۷

خراطیم / ۱۳ / ۱۴۷

خرخیر / ۵ / ۶۱۵

خرزات / ۱۶ / ۴۷

خرزات / ۱۸ / ۴۷

خرزات / ۱۵ / ۱۰۹

خرزات / ۱۸ / ۵۰۲

خرس / ۲ / ۱۱۱

خرسا / ۲۳ / ۲۰۴

خرسان / ۱ / ۲۵۲

خرسنگ / ۵ / ۳۸۸

خرشاه / ۳ / ۱۸۷

خرشوم / ۹ / ۳۸۴

خرط / ۲ / ۲۷۵

خرطنبور / ۴ / ۶۱۵

خرفه / ۲۰ / ۹۳

خرق / ۲۶ / ۴۷۶

خرقاء / ۱۹ / ۲۰۶

ح / ص

خرگاه / ۲۰ / ۲۰۶

خرگاه / ۱۳ / ۳۷۴

خرّم / ۱۳ / ۹۸

خروج / ۱ / ۱۲۸

خروس / ۲۱ / ۷۰۲

خروش / ۱ / ۲۳۲

خریده / ۵ / ۲۶

خریده / ۱۱ / ۶۶۱

خریص / ۱۵ / ۶۴۴

خریف / ۴ / ۵۴۷

خزعبلات / ۱۷ / ۴۷

خزف / ۱۲ / ۴۷

خزف / ۱۵ / ۶۸۳

خسائس / ۱۲ / ۹۶

خسائس / ۲۰ / ۶۴۶

خسائیل / ۲۱ / ۶۴۶

خساس / ۸ / ۳۷۲

خساس / ۷ / ۴۷۰

خسرت / ۹ / ۶۸۶

خسرو / ۱۷ / ۴۸۳

خسروانی / ۴ / ۲۷۲

خسروانی / ۱ / ۲۷۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۱۲

ح / ص

خسروانی / ۹ / ۳۷۴

خسروانی / ۷ / ۳۷۴

خسروانی /

خسک / ۱۶ / ۲۷۴

خسی را / ۱۷ / ۵۱۳

خشاش / ۲۳ / ۵۵۵

خشام / ۱۱ / ۳۸۴

خشپ / ۴ / ۱۸۸

خشپ / ۱ / ۶۱۹

خشت پخته / ۱۸ / ۹۵

خشته / ۱۶ / ۳۱۱

خشخاش / ۱۲ / ۳۱۰

خشخاش / ۲۰ / ۵۵۵

خشکار / ۷ / ۶۶۴

خشم / ۵ / ۶۵۲

خشپ / ۵ / ۱۸۸

خصاصه / ۳ / ۵۴۳

خصال / ۱ / ۳۳۹

خصان / ۱۹ / ۲۵

خصب / ۱۶ / ۱۳۹

خصب / ۵ / ۳۰۹

خصل / ۵ / ۳۳۹

ح/ص

خصوص / ۱۰ / ۵۵۷

خصین / ۱۵ / ۳۵۵

خضرا / ۳ / ۱۷۲

خضرا / ۲ / ۲۲۴

خضم / ۱۴ / ۳۱۱

خضم / ۶ / ۵۸۵

خطا / ۹ / ۴۰

خطاطیف / ۶ / ۳۱۴

خطایی / ۱۴ / ۵۸

خط بصره / ۸ / ۳۷۷

خط بغداد / ۴ / ۱۵۶

خطبه / ۴ / ۲۵۷

خطبه / ۲۴ / ۴۷۴

خط جور / ۲ / ۶۶۴

خط دادن / ۸ / ۶۳

خط در دادن / ۱۴ / ۱۱۸

خط ریحان / ۹ / ۵۹

خط ریحان / ۱۰ / ۳۸۰

خطط / ۶ / ۱۸۲

خطط / ۷ / ۲۲۱

خط غبار / ۱۰ / ۵۹

خطفه / ۱۴ / ۳۳۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۱۳

ح / ص

خطل / ۲ / ۶۹

خطل / ۲۴ / ۲۱۲

خطوات / ۱۱ / ۴۶۶

خطوب / ۳ / ۶۷۶

خطّه / ۳ / ۱۵۶

خطّه / ۸ / ۲۲۱

خفّ / ۱۳ / ۶۱

خفارت / ۳ / ۶۸۰

خفاف / ۱ / ۲۰۴

خفتان / ۹ / ۴۴۰

خفض / ۶ / ۱۰۷

خفض / ۱۳ / ۱۰۷

خفض جناح / ۱۰ / ۲۶۶

خفقان / ۱۷ / ۲۱۶

خفقان بارد / ۷ / ۸۹

خفيف / ٨٢ / ٤

خَلّ / ١٦٥ / ١٩

خلاب / ٩٨ / ٨

خلائيس / ٢٩٢ / ٥

خلائيل الرجال / ٥٩٢ / ١٤

خلاص / ٣٤٧ / ١٣

خلاع / ٤٨٨ / ١٥

ح / ص

خلاع / ٥١١ / ١٢

خلاف / ٤٠ / ١٢

خلاف / ٢٧٤ / ١١

خلاف / ٣٤٥ / ٢١

خلاف / ١٢٥ / ١١

خلافت / ٦٧٩ / ١٦

خلاق / ٦٧٧ / ٨

خلافت / ٦٧٩ / ١٩

خلال / ١٩٣ / ٥

خَلان / ٣٠٣ / ٣

خليج / ١٩٢ / ١٢

خلخال / ١٦٥ / ١٥

خلد / ۱۹ / ۴۳

خلد / ۲۰ / ۴۳

خلد / ۵ / ۱۵۱

خلد / ۱۲ / ۲۴۹

خلد / ۶ / ۶۸۸

خلد / ۱۱ / ۲۴۹

خلف / ۱ / ۵۰۴

خلفاء / ۱۵ / ۱۷

خلفا عن سلف / ۱۵ / ۵۹۶

خلق / ۲۰ / ۱۱۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۱۴

ح / ص

خلقان / ۱۰ / ۶۶۵

خلقان / ۱۱ / ۶۶۵

خلل / ۷ / ۱۲۵

خلل / ۳ / ۱۷۵

خلل / ۶ / ۱۲۵

خلوات / ۲۲ / ۱۴

خلیقه / ۸ / ۱۹۴

خلیل / ۱۳ / ۸۴

خم / ۵ / ۴۳۹

خممار / ۸ / ۱۵۵

خممار / ۷ / ۱۵۶

خممار / ۵ / ۱۵۶

خممال / ۹ / ۶۱۴

خمایل / ۲ / ۷

خمیره / ۴ / ۳۵۸

خمیر / ۵ / ۱۴۹

خمیره / ۵ / ۴۲۰

خمیره / ۱۴ / ۳۷۶

خمیره / ۲۱ / ۱۴۸

خمیره / ۲۳ / ۱۴۸

خمیره / ۱ / ۱

خبط الامواج / ۱۹ / ۵۸۳

ح / ص

خم نشین / ۹ / ۲۲

خمود / ۱ / ۱۶

خموش / ۷ / ۳۷

خمول / ۷ / ۵۶۱

خمیس / ۲۰ / ۳۲۸

خمیله / ۳ / ۳۸۲

خناسر / ۱۰ / ۷۰۴

خناق / ۱۳ / ۵۲۲

خنجر گذار / ۱۵ / ۴۶۷

خنجیر / ۶ / ۲۱۳

خندریس / ۱۰ / ۱۴۱

خنده ریش / ۹ / ۱۴۱

خندیزد / ۸ / ۸۳

خنیارگر / ۹ / ۳۷۷

خواب خر گوش / ۱۷ / ۱۹۹

خواب خرگوشی کردن / ۱۵ / ۵۶۰

خواتیم / ۱۲ / ۱۶۲

خواتیم / ۱۴ / ۱۶۲

خوار / ۲ / ۱۰

خوار العنان / ۱۱ / ۳۴۹

خواس / ۵ / ۴۳۱

خوافی / ۵ / ۲۳۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۱۵

ح / ص

خوالستان / ۱۷ / ۱۱۴

خوامش / ۳ / ۲۸۲

خوان / ۲۵ / ۳۴۵

خوان / ۱۳ / ۷۰۸

خوانین / ۲ / ۱۳۷

خود / ۲ / ۳۸

خود / ۹ / ۱۴۷

خودکشی کردن

(فداکاری. کوشش) / ۷ / ۲۶۶

خوشاب / ۱۲ / ۳

خوشیده / ۱۳ / ۶۷۸

خوض / ۶ / ۴۸۶

خوف / ۱۳ / ۴۳۱

خوف / ۱۴ / ۴۳۱

خول / ۲۲ / ۲۱۲

خول / ۸ / ۴۲۸

خول / ۷ / ۶۸۶

خون / ۱۶ / ۵۲۴

خون گرفته / ۱۷ / ۵۲۴

خوی / ۱۰ / ۷۳

خیار / ۱۶ / ۵۰۴

خیار / ۱۲ / ۶۵۴

ح / ص

خیاشیم / ۳ / ۲۱۶

خییری / ۹ / ۴۲۲

خیر / ۲۰ / ۲۴۷

خیسه / ۳ / ۵۱۳

خیش / ۱۵ / ۶۷۹

خیشوم / ۱۰ / ۳۸۴

خیط / ۲۲ / ۱۲۰

خیف / ۵ / ۲۵۴

خیف / ۲ / ۳۳۲

خیف / ۱ / ۶۷۱

خیفا / ۱ / ۳۷۳

خیل / ۵ / ۲۴۸

خیل / ۶ / ۲۴۸

خیلاء / ۲۳ / ۲۱۲

خیلاء / ۱۱ / ۵۹۲

خیلاء / ۸ / ۶۸۶

خیلان / ۱۹ / ۲۱۲

خیل و رجل / ۱۵ / ۴۰۱

خیم / ۴ / ۶۸۶

خیور / ۱۲ / ۱۸۳

خیول / ۱۱ / ۹

خیول / ۲ / ۱۶۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۱۶

ح / ص

خیول / ۲۲ / ۴۳۰

خیول / ۲۳ / ۵۱۳

د دائب / ۷ / ۲۵۲

دائما / ۱۱ / ۱۰۴

دابر / ۴ / ۴۴۲

دابوق / ۷ / ۶۶۵

دائر / ۳ / ۴۴۲

داج / ۱ / ۳۳۷

داحضه / ۱۴ / ۶۵۰

داخول / ۳۱ / ۱۴

دار / ۲ / ۶۷۸

داز / ۱۷ / ۴۳

دارا / ۱۲ / ۳۴

دارایی / ۱۳ / ۴۲۴

دار الحرب / ۷ / ۱۹۹

دار الضرب / ۸ / ۵

دار المرز / ۱۷ / ۱۶۷

دار المرز آب / ۲۴ / ۱۶۶

دارف / ۱۱ / ۵۴۶

داری / ۲۳ / ۵۵۸

داری / ۵ / ۶۹۷

ح / ص

داری / ۲ / ۶۹۰

دارین / ۳ / ۶۹۰

داغصه / ۵ / ۶۶۸

داغینه / ۹ / ۲۴۴

دافّہ / ۳ / ۴۵۷

دال / ۹ / ۲۲۴

دال / ۱۹ / ۵۶۳

دالف / ۳ / ۳۲۰

دامغہ / ۱۷ / ۲۹۳

دامن برچیدن / ۲۲ / ۱۰۷

داتق / ۱۱ / ۸۶

دانی / ۸ / ۶۹۰

داو / ۱۱ / ۱۳۷

داوری / ۱۱ / ۶۸۲

دایرہ / ۳ / ۳۷۶

دأب / ۱۸ / ۷۵

دأب / ۲۰ /

دأب / ۲۲ / ۴۸۰

دبایبج / ۱۲ / ۴۶۲

دباغہ / ۸ / ۶۶۵

دبراء / ۲۰ / ۶۲۱

دبور / ۴ / ۳۲۰

درہ نادرہ: تاریخ عصر نادر شاہ، متن، ص: ۹۱۷

ح / ص

دبور / ۱۲ / ۳۵۴

دبور / ۶ / ۶۱۵

دبیقی / ۶ / ۶۶۵

دثار / ۱۰ / ۴۶۱

دثار / ۵ / ۵۰۰

دثر / ۴ / ۵۰۰

دجاجہ / ۶ / ۲۳۷

دجاجہ ناظم / ۴ / ۶۹

دجاجی / ۷ / ۲۳۷

دختر رز / ۹ / ۲۷۳

دخیل / ۲۱ / ۷۷

دز / ۷ / ۶۸۰

درّ / ۵ / ۶۸۰

دراب / ۵ / ۳۶۵

دراب / ۱۳ / ۵۵۴

درابت / ۲ / ۵۹۶

درّاج / ۲۷ / ۵۳۵

دراری اربعه / ۵ - ۶ / ۲۶۱

درّاعه / ۸ / ۲۶۵

درّاعه / ۹ / ۴۰۶

درای / ۶ / ۱۲۰

در بسته / ۳ / ۴۵۹

ح / ص

در بند / ۱۴ / ۵۵۷

درج / ۱۳ / ۱۹

درج / ۷ / ۱۹

درج / ۶ / ۱۹

درجه رابع / ۴ / ۱۲

درختک دانا / ۱۲ / ۹۰

درخش / ۴ / ۲۸۱

درخش / ۶ / ۲۸۱

در خط شدن / ۱۳ / ۵۵

دردر / ۳ / ۶۵۹

در دست دیدن / ۱۶ / ۱۹۷

دردور / ۱۰ / ۱

درر / ۲ / ۵

درر / ۲۷ / ۲۵

درر / ۹ / ۴۵۹

درز اکلیلی / ۲۳ / ۳۹

درز اکلیلی / ۳ / ۶۲

درز سهمی / ۱۳ / ۸۷

درز لامی / ۱۵ / ۸۷

درز لامی / ۱۵ / ۲۲۴

درس / ۱۸ / ۶۶۸

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۱۸

ح / ص

درست / ۸ / ۶۷

درست مغربی / ۴ / ۴۹۰

در شش در حیرت بودن / ۱۳ / ۴۸۱

درع / ۱۳ / ۳۶

درع / ۲ / ۱۷۴

درع / ۷ / ۲۷۴

درع / ۳۱۷ / ۷

درع / ۳۱۸ / ۱۳

درع / ۴۱۷ / ۱۰

درع / ۴۲۹ / ۴

درع / ۵۴۸ / ۱۷

درغم / ۳۷۷ / ۳

درغمیها / ۳۷۷ / ۵

درفش / ۴۳۶ / ۲۶

درم / ۹۶ / ۵

درمان / ۹۶ / ۴

درن / ۱۳۹ / ۱۱

دروب / ۶۷۳ / ۱۸

دروج / ۶۳۵ / ۲

دروع / ۳۳۷ / ۲

دروع / ۶۶۳ / ۶

درونج / ۹۸ / ۳

ح / ص

درّه / ۴۷۰ / ۱۲

درّه التاج / ۲۵ / ۷

درهم اخلاصیه / ۳۴۷ / ۱۲

درّه یتیمه / ۱۴ / ۴۶۰

دری / ۱۱ / ۲۱

دری / ۲ / ۲۹

درّی / ۵ / ۲۸۱

درّی / ۱۰ / ۴۵۹

دریافت / ۲۰ / ۱۱۳

دریر / ۳ / ۵

درّی سیف / ۵ / ۱۸۵

درّین / ۴ / ۴۶۰

درآهنگ / ۴ / ۳۱۴

درّخم / ۲ / ۴۴۰

درّم / ۱۰ / ۲۹۳

درّمان / ۱۲ / ۲۹۳

درّند / ۱۱ / ۲۹۳

دساگر / ۱۸ / ۱۳۱

دست / ۸ / ۱۳۸

دست / ۱۶ / ۱۴۵

دست / ۳ / ۳۶۹

دست / ۶ / ۴۸۷

ح/ص

دست/۳/۶۹۶

دستان/۸/۷۶

دستان/۷/۱۱۰

دست از آستین کشیدن/۱۱/

دست از دهان گرفتن / ۱۱۴ / ۱۸

دستخوش / ۱۸۱ / ۱۴

دستور / ۵۹۹ / ۱۳

دستور / ۵۹۹ / ۱۴

دشت بیاض / ۴۱ / ۱۴

دشت بیاض / ۱۲۰ / ۲۰

دغل / ۵۷۳ / ۳

دفاين / ۳۵۴ / ۱۹

دفتی / ۶۸۴ / ۱۴

دقیانوس / ۴۵۹ / ۱۴

دکّ / ۵۲۶ / ۱۱

دکّاکين / ۶۴۹ / ۱۱

دکّاکين / ۶۴۹ / ۱۲

دکن / ۴۲۹ / ۲

دگنک / ۲۶۵ / ۱۲

دلارام / ۱۲۴ / ۵

دل آشوب / ۹۸ / ۵

دلاص / ۴۲۹ / ۵

ح / ص

دلال / ۴ / ۶۹۵

دلب / ۱۲ / ۸

دلدا / ۶ / ۱۱۶

دلدا / ۹ / ۴۴۲

دلده / ۵ / ۱۱۶

دلو / ۵ / ۴۴

دلیص / ۳ / ۴۲۹

دم / ۱۲ / ۲۳۹

دم / ۱۳ / ۳۶۲

دم / ۱۳ / ۴۴۱

دم / ۳ / ۶۸۲

دماء / ۲۲ / ۲۲۳

دماء / ۱۷ / ۴۲۴

دمادم / ۲۳ / ۳۰۱

دمامه / ۲ / ۲۳۶

دمامه / ۱۰ / ۴۳۹

دمامیل / ۱۰ / ۱۸۵

دم الاخوين / ۲ / ۲۷۶

دم به دم / ۱۵ / ۴۴۰

دمداری / ۱۷ / ۲۸۰

دمدمه / ۹ / ۴۳۹

دمدمه / ۱۳ / ۴۳۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۲۰

ح / ص

دمشق الیدین / ۱۱ / ۳۰۴

دمع / ۱۴ / ۲۲۵

دم عیسوی / ۸ / ۹۲

دمغ / ۲۰ / ۶۵۲

دمق / ۱۸ / ۶۵۲

دموع / ۶ / ۶۳۱

دمیم / ۲۲ / ۵۵۴

دندانہ سین سلام / ۵ / ۵۶۳

دندنہ / ۱۵ / ۶۵۲

دنی / ۱۲ / ۸۵

دئیہ / ۲۲ / ۱۶۶

دواب / ۲۱ / ۶۱۶

دواج / ۱۴ / ۳۷۰

دواج / ۳ / ۶۰۱

دوار / ۱۵ / ۸۹

دوار / ۱۴ / ۸۹

دوارج / ۱ / ۶۳۵

دواعی / ۱۲ / ۱۲۷

دواغل / ۴ / ۱۶۱

دو حرف / ۱۱ / ۱

دو حه / ۱۷ / ۲۰

دو حه / ۴ / ۴۵۲

ح / ص

دو حه / ۱۱ / ۵۹۷

دو حه / ۲ / ۶۹۲

دود / ۵ / ۴۷۲

دوده / ۱۶ / ۵۳۰

دودی / ۱۵ / ۲۱۶

دور / ۳ / ۱۰۸

دور / ۳ / ۳۵۸

دور / ۱۵ / ۶۲۴

دور / ۱۵ / ۶۶۵

دورق / ۵ / ۳۴۷

دور قمری / ۸ / ۱۴۳

دورمه / ۴ / ۵۹۹

دوزبان / ۶ / ۷۶

دوستکامی / ۱۶ / ۳۷۶

دوستگانی / ۱۵ / ۳۷۶

دوسر / ۷ / ۶۴۲

دوشینه / ۱۴ / ۴۷۰

دو کمانه / ۱۶ / ۳۱۹

دو گاه / ۱ / ۲۷۳

دولت / ۳ / ۱۷۰

دون / ۱ / ۳۵

دوی / ۱۵ / ۵۱۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۲۱

ح / ص

دها / ۹ / ۵۰

دها / ۹ / ۵۰۶

دهاه / ۵ / ۵۰

دهاه / ۱۳ / ۳۶۹

دهاریر / ۱۱ / ۴۱۰

ده دله / ۷ / ۳۲۵

ده دهی / ۱۹ / ۴۷۰

دهر الداهرین / ۱۴ / ۱۰۳

دهره / ۱۰ / ۶۴۲

دهشت / ۱۶ / ۳۹

دهماء / ۱۴ / ۲۴۳

دهماء / ۷ / ۳۶۲

دهور / ۱ / ۲۶

دهور / ۳ / ۵۱۰

دهور / ۲۲ / ۶۴۷

ده و نه / ۸ / ۴۰۳

دهياء / ۱۳ / ۲۴۳

دياييج / ۱۰ / ۴۶۲

دياجير / ۳ / ۲۱۴

ديار / ۳ / ۵۰۰

دياليم / ۱۵ / ۳۴۳

دياميم / ۸ / ۵۰۶

/ح/

ديياج / ۱ / ۱

ديياج / ۲ / ۱۴۸

ديجور / ۱۱ / ۳۰۰

ديدن / ۱۹ / ۴۸۳

ديزه / ۱۸ / ۳۴۷

ديزه / ۱۱ / ۴۱۸

ديک / ۶ / ۳۱۱

ديلم / ۱۵ / ۱۶۷

ديمومه / ۴ / ۶۷۱

ديمومه / ۵ / ۶۷۱

دينار / ۴ / ۹۴

ديولاخ / ۴ / ۳۸۸

ذائل / ۱۱ / ۴۸۳

ذاقنه / ۲ / ۸۳

ذاهب / ۱۷ / ۱۵۰

ذاهب / ۳ / ۳۳۲

ذاهب / ۵ / ۵۳۸

ذاهل / ۶ / ۱۲۹

ذاهل / ۱۲ / ۵۹۱

ذاهل / ۸ / ۷۰۲

ذئاب / ۱۱ / ۱۹۸

ذئاب / ۱۴ / ۶۶۶

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۲۲

ح / ص

ذباب / ۲۸ / ۱۱

ذباب / ۹ / ۳۷

ذباب / ۸ / ۱۹۸

ذباب / ۱۷ / ۳۲۲

ذباب سیف / ۷ / ۷۰۰

ذباب سیف / ۱۳ / ۷۱۷

ذبابی / ۱ / ۴

ذحول / ۱۹ / ۶۷۶

ذراری / ۷ / ۲۶۱

ذرع / ۵ / ۳۶۷

ذروه / ۴ / ۳۹۳

ذروه / ۱۱ / ۵۰۶

ذری / ۳ / ۲۸۱

ذریع رک: موت ذریع

ذریعه / ۱۲ / ۶۰۳

ذعاذع / ٩ / ٣٢٣

ذكاء / ١ / ٥٠

ذكاء / ١٢ / ٥٠٦

ذكاء / ٣ / ٥٠

ذكاء / ١٠ / ٥٠٦

ذكر / ٦ / ٥٧٥

ذکر ازہ / ١٦ / ٦٧٨

ذکوه / ١ / ٥٢

ح / ص

ذَلّ / ٢٠ / ١٠٩

ذلاقت / ٦ / ٧٥

ذلات / ٤ / ٧٠٧

ذلذل / ١٢ / ٢٨٨

ذلق / ٢٢ / ١١٩

ذلولان / ١٧ / ٦٢١

ذمام / ٧ / ٢٤٤

ذمام / ٢ / ٥٥٣

ذمامه / ٣ / ٥٥٣

ذميم / ٢٣ / ٥٥٤

ذنب / ١٨ / ٢٨٠

ذنب / ٤ / ٤٤٠

ذنايه / ٣١ / ٦٤١

ذؤابه / ١٥ / ٦٤١

ذواخر / ١٢ / ٤٧٩

ذوارف / ١٧ / ٥٤٦

ذو الخمار / ١٦ / ١٦١

ذو الخمار / ١ / ٦٦٤

ذو القرنين / ١٣ / ٤٢

ذو الوجهين / ١ / ٨١

ذو تليس / ٧ / ١٠٨

ذو قافيتين / ١٢ / ٧٥

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ٩٢٣

ح / ص

ذو كواكب / ٥ / ٣٥٨

ذوى الاعتلاء / ٧ / ٣٦٩

ذوى الاعراق / ١٠ / ٢٨٩

ذوى ششقه / ٩ / ٥٧

ذوى نمله / ١٣ / ٢١٦

ذهاب / ١٣ / ٤٢٥

ذهاب / ٢ / ٦١٧

ذھاب / ۱۶ / ۶۴۱

ذھاب / ۱ / ۶۱۷

ذھاليل / ۸ / ۶۳۵

ذھب / ۱۶ / ۱۵۰

ذھب / ۸ / ۴۶۴

ذھب / ۹ / ۴۶۴

ذيع / ۴ / ۳۷۳

ذيل / ۱۰ / ۸

ذيل / ۱۰ / ۴۸۳

ر رائق / ۷ / ۵۴۱

رائعہ / ۵ / ۳۳

رائق / ۷ / ۵۳۰

رائق / ۱۰ / ۵۳۰

رائق / ۱۲ / ۷۰۳

ح / ص

رائق / ۱۴ / ۷۰۳

رابعہ / ۷ / ۱۴

رابع / ۴ / ۲۷۶

رابعہ / ۶ / ۳۳

راتبہ / ۳ / ۳۶۶

راتق / ۳ / ۱۹۱

راجل / ۱۲ / ۲۱۱

راح / ۱۶ / ۳۱

راح / ۱۶ / ۱۰۷

راح / ۲ / ۱۰۹

راح / ۶ / ۷۰۳

راحله / ۲ / ۳۶۶

راحه / ۳ / ۱۰۹

راخ / ۹ / ۱۰۷

راخ / ۶ / ۱۰۹

رادع / ۷ / ۱۸۵

راستان / ۸ / ۱۰۶

راست خانه /

۵۴/۱۲

راسی / ۶ / ۳۸۹

راسیات / ۱۴ / ۳۸۷

راعب / ۲۰ / ۴۷۷

راعفه / ۴ / ۲۱۶

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۲۴

ح / ص

راعی / ۱۲ / ۷۰

راعی / ۹ / ۶۶۶

راغ / ۷ / ۸

راغ / ۴ / ۳۸۱

رافخ / ۷ / ۶۲۲

رافعه / ۷ / ۳۳

رافغ / ۵ / ۱۵۸

راقود / ۱۸ / ۱۶۵

راقی / ۷ / ۴۶۹

راکب / ۱۳ / ۲۱۱

رامح / ۷ / ۱۰۲

راموز / ۶ / ۲۴

راووق / ۱۳ / ۲۲

راهب / ۱۴ / ۱۴۸

راهگو / ۱۵ / ۶۱۴

راهگوی / ۱۳ / ۳۷۷

راهو / ۱۴ / ۶۱۶

رایت / ۶ / ۱۳۱

رایت / ۱۷ / ۴۲۵

رایجه / ۹ / ۱۴

رایجه / ۵ / ۱۴

رایجه / ۶ / ۱۴

ح / ص

راید / ۳ / ۱۴

رایض / ۵ / ۲۱

رایض / ۱۱ / ۴۰

رایض / ۳ / ۳۶۰

رایعه / ۳ / ۳۳

رأد الضحی / ۷ / ۶۸۲

رأس / ۱۶ / ۲۸۰

رأف / ۱۲ / ۵۱۲

رباب / ۱۸ / ۳۷

رباب / ۴ / ۵۶۰

رباب / ۳ / ۵۶۰

رباب / ۱ / ۵۶۰

رباب سیف / ۲ / ۵۶۰

ربّات حجال / ۱۴ / ۴۷۲

رباحی / ۱۸ / ۵۵۸

رباط / ۹ / ۵۵۴

رباط / ۱۴ / ۵۵۴

رباطات / ۱۰ / ۸۸

رباطات / ۱۴ / ۳۸۹

رباع / ۱۰ / ۴۰۳

رباعیّات / ۹ / ۶۷

رباعیّات / ۷ / ۶۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۲۵

ح / ص

رباعیات / ۷ / ۶۹

ربذات / ۱۳ / ۱۰۹

ربیع / ۲ / ۴۰۴

ربیع / ۴ / ۴۰۴

ربقه / ۷ / ۱۶۳

ربیع / ۵ / ۲۷۴

ربيع رابع / ٣ / ٢٥٣

ربيع رابع / ٣ / ٥٤١

ربيعه / ٦ / ٢٧٤

رتاج / ١٦ / ٥٥٤

رتم / ١١ / ٤٧٧

رتوت / ١٠ / ١٠٩

رتوت / ١١ / ١٠٩

رتوت / ٣ / ٦٢٤

رتيلا / ٢ / ٩٨

رث / ١٦ / ٤٨

رث / ١١ / ٤٨٣

رثاث / ٢٠ / ٤٧٤

رثم / ١١ / ٤٧٧

رثم / ١٢ / ٤٧٧

رجاحت / ٧ / ٢١

رجال / ٥ / ٢٠٤

رجال / ٣ / ٢١٣

ح / ص

رجال / ١ / ٣٦٢

رجل / ٧ / ٢٣٦

رجل / ٤ / ٢٤٨

رجل / ٦ / ٣٠٨

رجم / ٦ / ٢٢٧

رحال / ١٩ / ١٣٢

رحال / ٧ / ٤٩٣

رحب / ١٤ / ٢٥٦

رحب / ٥ / ٦٩٣

رحبه / ١٠ / ١٨٣

رحبه / ١١ / ٣٥٨

رحبه / ١ / ٤٧١

رحراح / ٥ / ٧٠٣

رحوى / ١٢ / ١٤٠

رحيق / ٢ / ٢١

رحيق / ١٥ / ٧٠٢

رحيق / ١٣ / ٧٠٣

رحيق / ٢٧ / ٣١

رخا / ٩ / ٦٦٢

رخا / ٢ / ٧١٦

رخال / ٥ / ٢١٣

رخش / ١ / ٢٨١

رخص / ۶ / ۳۰۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۲۶

ح / ص

رخمت / ۲۹ / ۴۵۵

رداء / ۱۵ / ۱۴۹

ردائت / ۱۰ / ۱۳۹

ردّ العجز علی الصدر / ۶ / ۸۳

ردم / ۲ / ۴۷۷

ردوب / ۱۹ / ۶۷۳

ردی / ۷ / ۳۴۵

ردینی / ۸ / ۲۲۳

ردیّه / ۲ / ۱۶۱

رذاذات / ۲۱ / ۴۶۹

رزادیق /

۱۳۱ / ۱۹

رزانت / ۵ / ۵۲۹

رزم / ۲ / ۵۱۹

رزم / ۱۸ / ۲۰۵

رزمه / ۱۲ / ۲۳۱

رزمه / ۴ / ۳۳۰

رزمه / ۸ / ۴۶۳

رزمه / ۱۹ / ۷۱۶

رزمه / ۱۰ / ۳۰۵

رزم یوز / ۱۹ / ۱۹۸

رزیت / ۱۸ / ۱۶۷

رزین / ۱ / ۱۱۵

رساتیق / ۱۷ / ۱۳۱

ح / ص

رستاقات / ۱۹ / ۱۶۷

رسته / ۱۴ / ۴۷

رسد / ۷ / ۶۸۸

رسیلان / ۲ / ۳۷۷

رشا / ۱۲ / ۱۴۹

رشاش / ۲۴ / ۳۶۵

رشاقت / ۱۹ / ۳۲

رشت / ۲۵ / ۱۶۶

رشته / ۲۱ / ۳۹

رشتی / ۱۰ / ۱۶۷

رشحات / ۷ / ۱۸۳

رشق / ۳ / ۲۲۶

رشق / ۲ / ۲۲۶

رشیق / ۲ / ۷۲

رصاص / ۶ / ۳۱۲

رصافت / ۱۵ / ۳۲

رصانت / ۴ / ۵۲۹

رصع / ۷ / ۲۰۸

رصیبه الحیطان / ۱۱ / ۵۳۳

رصیف / ۱۳ / ۹۰

رصین / ۲۱ / ۵۰۲

رصینه / ۵ / ۳۹۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۲۷

ح / ص

رضاع / ۴ / ۲۹۸

رضیع / ۲۳ / ۲۳۰

رضيحي لبان / ٣ / ٦٤٧

رطانت / ١٤ / ٢١

رطب / ٢٠ / ٨

رطب / ١٩ / ٨

رطب اللسان / ٨ / ١١٨

رعات / ١٤ / ٣٦٩

رعاث / ١٨ / ٤٧٤

رعاده / ١٩ / ٤٢٩

رعاده / ٢١ / ٦١٧

رعاع / ٢ / ١٢٣

رعاه / ٨ / ٦٦٤

رعب / ١٠ / ٢٠٠

رعبوب / ١١ / ٥٣

رعرع / ٧ / ٧٠٣

رعود / ٢٢ / ٦١٧

رعونت / ٤ / ٢٦٠

رغائب / ١٣ / ٣٦٧

رغائب / ٢٢ / ٤٦٩

رغيد / ٧ / ٢٩٦

ح / ص

رغيف / ٩ / ١٨٠

رفا / ٩ / ١١٧

رفات / ١٣ / ٢٠

رفاع / ٥ / ٣٢٢

رفاق / ١٠ / ١١٧

رغد / ١٧ / ١٦٥

رفض / ٨ / ٥٩٦

رفو / ١٦ / ٥٨٩

رفيه / ٢ / ٣٣٣

رقّ / ٩ / ٦٤٥

رقّ / ١٥ / ٥٠٣

رقاب / ٢ / ٢٢٥

رقاب / ٧ / ٢٧٦

رقاع / ١٠ / ١٣٣

رقاق / ٥ / ٥٥٥

رقبه / ٤ / ١٦٣

رقبه / ٥ / ١٦٣

رقدت / ٦ / ٥٥٥

رقراق / ٧ / ٣٣٢

رقوش / ١٠ / ٥١٧

رقوش / ۱۳ / ۵۵۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۲۸

/ح/ص

رقوق / ۹ / ۵۵۵

رقیب الشمس / ۱۵ / ۹۰

رقیع / ۹ / ۱۸۱

رقین / ۴ / ۲۹۶

رقیه / ۶ / ۱۶۳

رقیه / ۷ / ۵۵۵

رقیه / ۱۲ / ۵۹۹

رکاب / ۱۴ / ۱۵۹

رکابی / ۱۸ / ۲۴۲

رکابی / ۱۴ / ۲۵۳

رکاز / ۴ / ۲۴

رکاز / ۱۴ / ۳۸۸

رکاکت / ۱۱ / ۱۱۲

رکانت / ۱۵ / ۴۱۷

رکبان / ۲ / ۲۱۳

رکبان سنبل / ۴ / ۶۱۹

رکبه / ۱۱ / ۱۲۰

رگت / ۲۱ / ۸۵

رگت / ۱۶ / ۴۰۰

رگت / ۷ / ۵۳۴

رکز / ۱۹ / ۲۲۲

رکض / ۱۲ / ۲۰۱

ح / ص

رکض / ۱ / ۲۲۳

رکضت / ۱ / ۲۴۱

رکوب / ۵ / ۵۱۰

رکود / ۲۵ / ۴۹۳

رکون / ۱۳ / ۶۰۲

رگ / ۶ / ۷۳

رگ اکحل / ۱۵ / ۲۸۲

رگ اکحل / ۷ / ۷۰۸

رم / ۵ / ۳۶۱

رماج / ۳ / ۶۳۶

رماج / ۱۲

رماح / ۹ / ۲۸۴

رماح / ۱۱ / ۳۳۹

رماح / ۵ / ۴۲۱

رماح / ۴ / ۴۲۵

رماح / ۴ / ۶۳۶

رمانی / ۳ / ۴۸

رماه / ۸ / ۲۲۶

رماه / ۱۲ / ۳۴۹

رمح / ۱۴ / ۱۵

رمح / ۱۶ / ۱۶

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۲۹

ح / ص

رمح / ۳ / ۱۱۳

رمح / ۷ / ۲۱۱

رمک / ۸ / ۲۴۷

رّمه رک برّمتهها

رمیم / ۱۷ / ۲۸۴

رنّات / ۱۳ / ۴۷۲

رنق / ۲۶ / ۱۱۹

رنگ / ۱۳ / ۱۲۷

رنگ / ۱۴ / ۵۳۰

رنگ / ۲۳ / ۵۳۶

روائع / ۱۱ / ۵۵۶

رواح / ۲۷ / ۱۰۸

رواح / ۱۰ / ۶۷۱

رواح / ۱۷ / ۷۰۳

رواسی / ۵ / ۵۲۸

رواشن / ۵ / ۳۳۷

رواصف / ۴ / ۶۷۸

رواعف / ۲ / ۲۱۶

روافض / ۲ / ۵۲۲

رواق / ۶ / ۵۳۰

رواق / ۸ / ۵۳۰

رواق / ۱۶ / ۲

ح / ص

روان / ۶ / ۷۷

روان / ۸ / ۱۱۲

روان / ۱۰ / ۱۶۵

روان / ۹ / ۱۶۵

رواهص / ۲۱ / ۱۴۵

روائح / ۲۰ / ۲۱۹

روایع / ۱۵ / ۲۳

روایق / ۱۱ / ۲۳

روایی / ۱۲ / ۵

روباه زرد / ۸ / ۵۴۹

روث / ۸ / ۱۶۷

رود / ۱۸ / ۲۷۱

رود / ۲ / ۴۹۲

رود / ۲۶ / ۴۹۳

رود کهکشان / ۱۴ / ۲۷۹

رود نیل فلک / ۱۴ / ۲۶۵

رئوس / ۱۶ / ۲۲۴

رئوس / ۱۶ / ۲۹۳

روشن / ۱۶ / ۱۳

روغ / ۷ / ۱۱۷

روغ / ۷ / ۲۴۳

روغ / ۸ / ۱۱۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۳۰

ح / ص

روغن بلسان / ۱۷ / ۹۵

روق / ۱۴ / ۲۲

روم / ۱ / ۵۵۷

روی / ۵ / ۷۹

رؤیت / ۴ / ۹۸

رویت / ۱۷ / ۵۰

رویحہ / ۲۲ / ۲۱۹

رویین تن / ۴ / ۳۵

رویین تنی / ۱۵ / ۵۴۷

رویینہ خم / ۱۵ / ۲۸۱

رهاط / ۱ / ۳۷۴

رہان / ۱ / ۴۳۴

رہانت / ۱ / ۴۳۱

رهاوی / ۴ / ۲۷۲

رهاوی / ۱ / ۶۱۵

رہج / ۱۰ / ۲۱۵

رہط / ۵ / ۵۱۳

رہوج / ۲۰ / ۵۰۰

رہینہ / ۸ / ۲۹۵

ریّا / ۲ / ۶۸۴

رياح / ٢٤ / ٥٠٣

رياح / ١٦ / ٥٥٨

ح / ص

رياح / ١٨ / ٦١٧

رياح / ٢٥ / ٥٠٣

رياح / ٢٦ / ٥٠٣

رياحين / ١٩ / ٣١

رياس الامر / ٦ / ١٢٢

رياض / ١٢ / ٤٣

رياض / ٦ / ١٣٩

رياض / ٢ / ٤٥٤

ريان / ١٢ / ٢٥١

ريبال / ١٨ / ٣٢١

ريبت / ٧ / ١٣

ريح / ٩ / ٢٢٩

ريحان الجمال / ٨ / ٩٣

ريش / ٤ / ٦٦٠

ريش / ٥ / ٦٦٠

ريش / ٤ / ٧١١

ريش قاضى / ١١ / ١٤٩

ریش گاو / ۴ / ۲۰۰

ریع / ۳ / ۴۰۴

ریعان / ۱۶ / ۳۶۷

ریغ / ۶ / ۴۹۶

ریف / ۴ / ۲۵۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۳۱

ح / ص

ریف / ۲۳ / ۶۷۰

ریمن / ۹ / ۶۴۳

ریواس / ۶ / ۹۷

ز زائر / ۸ / ۵۴۱

زابل / ۱ / ۲۷۳

زاخرا /

٧١ / ٢

زاخر / ١١ / ٥١٠

زاعب / ٢١ / ٤٧٧

زاغ / ٩ / ٣٦

زاغ / ٤ / ٢٧١

زاغ / ٤ / ٤٩٦

زاغ پا / ٥ / ٢٢٨

زاغه / ١ / ٤٩٦

زال / ٢ / ٢٣١

زال / ٢ / ٥٥٧

زال زر / ١٠ / ١٥٠

زامله / ٧ / ١٢٠

زان / ٦ / ٥٥٣

زانات / ١٠ / ٦٦٣

زاهد / ٣ / ١٤٨

زاهر / ١٢ / ٢١

ح / ص

زاهر / ١٩ / ٣٣٨

زاهر / ١٢ / ٥٤١

زاهق / ١٤ / ٥١٣

زاهل / ١٠ / ٥٩١

زئير / ١٠ / ١٠

زبانان / ١٠ / ٣١١

زبد البحر / ٣ / ٥٨٤

زبر / ٩ / ٣٩

زبر الحديد / ٩ / ٣٣٨

زبرجد / ٨ / ٣٩

زبرقان / ١٠ / ٨٩

زبون / ٩ / ١٠٦

زبون / ١٠ / ١٠٦

زبون / ١١ / ١٠٦

زبون / ١١ / ٤٥١

زبيح / ٤ / ٢٧٤

زج / ١٩ / ٥٤٥

زج / ١٨ / ٥٤٥

زجاج / ٥ / ٦٢

زجاج / ١٣ / ٢١٤

زجاج / ١٢ / ٢١٤

زجاج / ٢ / ٦٣٦

اح/ص

زجاج / ۵ / ۶۳۶

زجاجه / ۲۱ / ۴۸

زحف / ۲۳ / ۲۹۲

زحف / ۱۰ / ۳۲۳

زحوف / ۵ / ۲۹۰

زحوف / ۱۵ / ۴۳۱

زخارف / ۱۵ / ۱۵۳

زخرف / ۱۶ / ۶۸۳

زر / ۲۰ / ۴۶۲

زرّ / ۱۷ / ۶۴۴

زرافات / ۱۵ / ۶۵۹

زرالورد / ۷ / ۴۰۷

زرب / ۱۶ / ۲۴۷

زرد / ۹ / ۳۱۶

زرد گوش / ۳ / ۵۶۶

زرده / ۱۵ / ۳۸۷

زرده / ۲ / ۷۱۵

زرد هگانی / ۶ / ۴۰۷

زرزره / ۸ / ۱۱

زرزور / ۱۱ / ۹

زرقاء / ۱۲۰ / ۱۳

زرک / ۲۵۹ / ۳

زره / ۵۴۵ / ۲۰

زرین کلاهان چرخ / ۲۶۶ / ۱۶

ح / ص

زعاف / ۵۶۴ / ۲

زعاق / ۵۵ / ۵

زعزاعه / ۲۴۳ / ۱

زَعَق / ۱۱۹ / ۲۳

زَفّ / ۱۳۹ / ۳

زفره القيظ / ۳۵۲ / ۷

زفرف / ۱۳۹ / ۴

زفیر / ۵۵ / ۱۵

زَقّ / ۶۴۵ / ۸

زقبه / ۱۶۳ / ۸

زقفه / ۱۶۶ / ۶

زقفه / ۴۷۵ / ۹

زَقوم / ۹۸ / ۶

زَقّه / ۶۹۹ / ۱۳

زکن / ۲ / ۵۲

زگه / ۱۰ / ۲۰۷

زگه / ۱۱ / ۲۰۷

زلایه / ۴ / ۲۷

زلات / ۱۸ / ۲۲۷

زلایف الملوک / ۱۱ / ۹۱

زلحلحه / ۵ / ۲۷

زلف اللیل / ۸ / ۲۶۴

زلفت / ۱۳ / ۱۱۷

زلف عروسان / ۱۹ / ۹۱

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۳۳

ح / ص

زلوج / ۲۱ / ۵۰۰

زمر / ۶ / ۱۴۹

زمزمه / ۱ / ۲۷۳

زموده / ۶ / ۵۳۳

زمی / ۶ / ۳۷۴

زمین / ۸ / ۱۹۱

زمین فرسا / ۸ / ۱۳۱

زناد / ۲۰ / ۳۶۹

زنبق / ۸ / ۷۰۳

زنبور کچیان / ۱۵ / ۲۰۸

زنبوره / ۲۳ / ۴۳۹

زنجبیل الکلاب / ۱۰ / ۹۷

زنخ / ۸ / ۴۰۸

زند / ۳ / ۵۹۳

زندان / ۳ / ۵۲

زندان / ۴ / ۵۲

زندخوان / ۹ / ۳۸۳

زندخوانی / ۸ / ۳۸۳

زنگ / ۱۰ / ۱۸۲

زنگ / ۱۳ / ۶۰۱

زنگوله / ۱ / ۲۷۳

زنگی / ۱۵ / ۵۸

زنگی مزاج /

۳۲۲ / ۱۶

زنهار / ۱۱ / ۶۵۸

ح / ص

زنهار / ۱۲ / ۶۵۸

زنيق / ۲ / ۶۹۸

زنيم / ۶ / ۳۲۶

زواجر / ۱۸ / ۶۷۶

زوایل / ۲ / ۱۰۱

زوبين / ۲۱ / ۵۴۴

زهاب / ۳ / ۳۰۲

زهاب / ۱۷ / ۶۴۱

زهق / ۲۱ / ۱۱۹

زير / ۲ / ۱۶۰

زير نكين داشتن / ۱۲ / ۴۶۰

زيغوغه / ۵ / ۴۹۶

زين بر گاو نهادن / ۱ / ۲۰۰

زيوار / ۸ / ۴۶

س سائسي / ۲۶ / ۶۱۷

سايحات / ۵ / ۴۹۲

سايغه / ۱۵ / ۲۷

سابقات / ۱۷ / ۴۱۴

ساچی / ۱۶ / ۲۱۹

ساحب / ۱۰ / ۶۲۵

ساحره / ۲ / ۴۰۱

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۳۴

ح / ص

ساحیه / ۱ / ۶۷۶

سادس / ۹ / ۳۱۴

سادم / ۱۰ / ۲۴۳

ساد مسد / ۱۵ / ۲۱۲

سارا / ۱۷ / ۵۶

سارب / ۲ / ۶

سازه / ۱۶ / ۵۳

ساسانی / ۴ / ۳۴

ساطعه / ۵ / ۲۸۲

ساعت / ۱۲ / ۲۱۵

ساعت / ۶ / ۳۶۳

ساعد / ۵ / ۱۰۵

ساعد / ۱۰ / ۱۸۰

ساعد / ۱۸ / ۴۵۱

ساعد / ۲۰ / ۵۲۰

ساعده / ۱۱ / ۱۸۰

ساعور / ۹ / ۲۱۲

ساعور / ۱۳ / ۲۱۲

ساعی / ۱۰ / ۲۹۹

ساعی / ۲۵ / ۴۲۹

ساغر / ۴ / ۳۷۸

ساق / ۱۶ / ۴۳۶

ساقه / ۱۷ / ۴۳۶

ح / ص

ساقی کوثر / ۱ / ۵۴۰

ساکب / ۱۳ / ۲۲۵

ساکین / ۵ / ۶۳۱

سال / ۱۲ / ۲۴۵

سال آستان / ۷ / ۵۹۰

سالم / ۶ / ۶۴

سالمه / ۶ / ۸۲

ساله / ۱۹ / ۴۳۶

سام / ۸ / ۱۵۰

سام / ۹ / ۱۵۰

سامات / ۱۶ / ۲۱۵

سام ابرص / ۱۳ / ۳۹

سامت / ۱۷ / ۶۴۶

سامک / ۱۸ / ۴۸۸

ساو / ۱۰ / ۵

ساو / ۷ / ۴۶۳

ساو / ۳ / ۶۹۸

ساهره / ۱۴ / ۱۷۱

ساهره / ۲۱ / ۲۰۶

ساهره / ۲۱ / ۴۲۷

ساهور / ۲۲ / ۴۲۷

سای / ۹ / ۴۶۳

سایر / ۱ / ۳۰۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۳۵

ح / ص

سایره / ۷ / ۴۶۶

سایس / ۱۶ / ۳۶

سایس / ۱۳ / ۲۱۸

سایغ / ۳ / ۲۰۵

سایغه / ۱۲ / ۲۷

سابق / ٢ / ٣٦١

سايه پرستی / ٣ / ١٥٠

سبا / ٧ / ٤٦٨

سبا / ٩ / ٤٦٨

سَبَاب العراقيب / ٢١ / ٥٢٤

سبايک / ٦ / ٣١٦

سَبَابَه / ٤ / ٥٥٨

سَبَاح / ٨ / ٤٣

سباحث / ١٩ / ٤٩٢

سباسب / ١١ / ٣٠١

سباسب / ٢١ / ٦٥٢

سباطه / ٢ / ٤٧٤

سَبَاق / ٨ / ٤١

سَبَاق / ١١ / ٣٢٠

سَبَاق / ٨ / ٣٢٠

سَبَاق / ٩ / ٣٢٠

سَبَاك / ١٣ / ٣٨٠

ح / ص

سبب / ٩ / ٧٨

سبب / ١١ / ١٦٣

سبب / ۱۲ / ۱۶۳

سبت / ۲۳ / ۳۲۸

سبت / ۱۹ / ۳۲۸

سبت / ۲۴ / ۳۲۸

سبحه / ۷ / ۳۳۶

سبحه زیدان / ۱۶ / ۴۶۰

سبره / ۶ / ۲۲۹

سبز در سبز / ۹ / ۴۸۲

سبزک / ۸ / ۴۸۲

سبزک / ۱۱ / ۴۸۲

سبزه بهار / ۱۰ / ۴۸۲

سبزه بیگانه / ۳ / ۶۴۲

سبک سنگی /

سبتاه / ۱۷ / ۱۲۹

سی / ۱۹ / ۴۹۹

سیک / ۵ / ۹

سیکه / ۱۰ / ۵۱

سپاهان / ۱۱ / ۱۳۴

سپرداری / ۵ / ۱۷۴

سپر غم / ۱۴ / ۹۸

سپستان / ۱۷ / ۹۸

سپند / ۱۳ / ۱۰۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۳۶

ح / ص

ستاره / ۵ / ۱۴۵

ستاره / ۸ / ۳۷۸

ستاره سوخته / ۷ / ۷۴

ستام / ۱۲ / ۱۸۶

ستام / ۱۶ / ۳۰۷

ستام / ۶ / ۳۳۳

ستنج / ۶ / ۷۲

ستور / ۸ / ۶۱۸

ستور / ۱۰ / ۶۱۸

ستوه / ۷ / ۶۱۵

ستيم / ۱۴ / ۶۴۲

ستين / ۱۳ / ۶۸۱

سجائل / ۴ / ۷۱۰

سجاف / ۱۹ / ۵۸۹

سجل / ۳ / ۶۵۱

سجن / ۷ / ۵۲

سجن / ۲۰ / ۳۴۷

سجنجاب / ۵ / ۴۰

سجنجل / ۱۱ / ۱۸۲

سجنجل / ۱۵ / ۳۳۱

سجيجه / ۱۰ / ۵۵۳

سجيجه / ۲ / ۶۸۶

سجيّه / ۲۹ / ۲۴

ح / ص

سجيّه / ۸ / ۵۵۳

سجّ / ۶ / ۱۸۳

سحاب / ۲۲ / ۴۱۹

سحابی رک: کواکب سحابی

سحب / ۱۵ / ۶۱۰

سجبه / ۴ / ۶۸

سحساح / ۲ / ۶۷۶

سحسح / ۴ / ۶۷۶

سخته / ۱۰ / ۶۰۴

سحیق / ۲۸ / ۳۱

سختت / ۱۴ / ۶۷۰

سخته / ۱۲ / ۶۰۴

سداب / ۱ / ۵۵۴

سدره / ۱ / ۳۷۲

سدره / ۱۳ / ۷۰۰

سدف / ۲۹ / ۴۹۳

سدّه / ۴ / ۲۰۵

سدّه / ۲ / ۴۰۰

سدّه / ۶ / ۴۲۸

سدّه / ۳ / ۵۳۹

سدّه / ۵ / ۵۳۹

سدود / ۱۳ / ۱۶۴

سدود / ۲۰ / ۲۰۱

ح/ص

سدول / ٢ / ٤٦٢

سدول / ٤ / ٤٦٢

سدى / ٣ / ٦٥٠

سدید / ٤ / ٦

سرائر / ١٩ / ١٢٥

سرائر / ١٤ / ٦٤٧

سرابستان / ٩ / ١٨٣

سراحیب / ١٢ / ٢٠٤

سراحین / ١١ / ٢٠٤

سرادق / ٢٢ / ٤٣٨

سرادق / ٢٣ / ٤٣٨

سرار / ٩ / ١٣٢

سراطی ر ک: سیف سراطی

سراه النهار / ١ / ٣٠٢

سرایا / ٧ / ٣١٥

سرایا / ٤ / ٤٦٧

سرا و جهرا / ٧ / ٧٢

سرب / ١ / ٦

سربل / ٧ / ٤٨٢

سربه / ۲۶ / ۳۶۲

سربه / ۱۲ / ۵۳۷

سر تیر رسانیدن / ۲۲ / ۵۳۶

سرخاب / ۱۳ / ۱۵۷

ح / ص

سرخاب / ۶ / ۲۵۸

سرخاب / ۱۴ / ۵۳۶

سرد / ۱۴ / ۶۳

سرد / ۱۰ / ۳۱۶

سرد / ۲۲ / ۵۵۱

سرد / ۲۱ / ۵۵۱

سرده / ۵ / ۳۱۹

سرده / ۶ / ۳۱۹

سرسام / ۱۹ / ۳۹

سرطان / ۲۰ / ۲۰۹

سرطان / ۲۳ / ۲۰۹

سرعان الامر / ۲۰ / ۴۱۴

سر کوب / ۷ / ۵۳۹

سرمه اصفهانی سطر / ۱۲ / ۳۸۸

سرمه خاک بین / ۶ / ۳۳۷

سرو / ۶ / ۷

سرو / ۱۶ / ۳۱۶

سرو / ۱۵ / ۳۶۲

سروج / ۱۵ / ۱۹۴

سرود / ۱۴ / ۶۶۸

سرور / ۱۲ / ۳۷۸

سریجی / ۷ / ۲۲۳

سریر / ۱۳ / ۳۷۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۳۸

/ح/

سريز / ٨ / ٣٧٣

سريز / ٩ / ٣٧٣

سريز / ١٠ / ٣٧٣

سريزه / ١٢ / ١٢٤

سريع الجري / ٣ / ٥٠١

سرين / ١٣ / ١٤١

سريه / ٢٥ / ٣٦٢

سزا / ١٩ / ٢٤٨

سزا / ٢٠ / ٢٤٨

سظام / ٦ / ١٨٦

سظام / ١٠ / ١٨٦

سطر / ١٥ / ٦٨٥

سطوات / ٢١ / ١٦٤

سطور / ١١ / ٢٦

سطور / ١٦ / ٦٨٥

سطوع / ٩ / ٢١٥

سعاہ / ١ / ١٩٤

سعاہ / ١ / ٦٥٠

سعت / ٤ / ٤٧٥

سعی / ۹ / ۷۱

سعید / ۷ / ۵۳۶

سغبه / ۹ / ۴۰۲

ح / ص

سفائن / ۲ / ۸۸

سفائن / ۶ / ۵۰۹

سفائن / ۷ / ۵۰۹

سفاره / ۱ / ۴۷۴

سفاطه / ۱۳ / ۴۷۳

سفاک / ۶ / ۲۲

سفاک / ۸ / ۲۲

سفال / ۱۴ / ۷۰۴

سفال / ۱۵ / ۷۰۴

سفر / ۶ / ۶۲۳

سفساف / ۱۰ / ۱۵۱

سفاک / ۷ / ۲۲

سفن / ۳ / ۵۰۹

سفن / ۴ / ۵۰۹

سفن / ۱۴ / ۵۰۹

سفه / ۵ / ۹۹

سفیداب / ۷ / ۲۵۸

سفید چشم / ۲ / ۵۶۶

سفید و سیاه / ۱۸ / ۵۷

سفیق / ۱۰ / ۶۷۷

سقاطه / ۱۴ / ۴۷۳

سقاء / ۱ / ۱۷۵

سقاء / ۸ / ۳۷۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۳۹

ح / ص

سقر / ۱۵ / ۳۵۱

سقطه / ۲۵ / ۲۳۰

سقم / ۱۶ / ۸۹

سقمونیا / ۱۸ / ۸۹

سکاته / ۶ / ۲۸۲

سکر / ۷ / ۱۲۹

سکستن / ۳ / ۶۷۵

سکک / ۵ / ۷۰۲

سکندر / ۱۶ / ۳۴

سکندر / ۱۴ / ۴۲

سگه / ۲ / ۲۵۱

سگه محمدی / ۱۷ / ۳۴۷

سگین / ۱۲ / ۹۸

سگان تازی / ۲۰ / ۳۴۶

سگری / ۱۴ / ۱۶۳

سل / ۱۰ / ۵۲۰

سلائل / ۱۴ / ۷۰۰

سلاست / ۱۱ / ۳۲

سلاست / ۲۶ / ۵۳۳

سلاسل / ۸ / ۴۰۴

سلاسل / ۱۳ / ۶۲۰

سلاسل / ۱۰ / ۵۰۴

ح / ص

سلاسل / ۲ / ۵۴۰

سلاسل / ۳ / ۵۴۰

سلاسل برق / ۱۲ / ۶۲۰

سلاطت / ۳ / ۱۶۵

سلاف عسکر / ۱۸ / ۴۳۰

سلافه / ۲۸ / ۲۴

سلاق / ۲۶ / ۲۴

سلاسیم / ۱۴ / ۳۴۳

سلام / ۲۳ / ۱۷

سلام / ۱ / ۱۸

سلامیات / ۱۳ / ۲۴۷

سلاهب / ۱۵ / ۴۱۴

سلايق / ۴ / ۴۵

سلب / ۶ / ۶۲۷

سلخ / ۱۱ / ۳۹۹

سلسال / ۱۱ / ۱۲

سلسل / ۲۱ / ۲۴

سلسله / ۴ / ۴۷۰

سلسله / ۶ / ۴۷۰

سلطات / ۱ / ۱۶۵

سلفلق / ۲ / ۵۴

سلک / ۲۱ / ۴۱۷

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۴۰

ح / ص

سلکی / ۱۰ / ۵۵

سلم / ۹ / ۲۹۴

سلم / ۲ / ۶۲۴

سلم / ۱۳ / ۱۳

سَلَم / ١٨ / ٥٦٣

سَلْمَك / ٣ / ٢٧٣

سَلْمِي / ٥ / ٢٥٩

سَلْوَك / ٧ / ٦٤٤

سَلُول / ١٧ / ٧٠٠

سَلُوهُ الصَّدْر / ١ / ٢٩٢

سَلِيم / ١٦ / ٧٣

سَم / ١ / ٥٦٤

سَمَا / ٣ / ٦١٠

سَمَات / ١٤ / ٥٢٩

سَمَاط / ١٧ / ٣٥

سَمَاط / ٢٢ / ٥٣٧

سَمَاط / ١٥ / ٦٩٦

سَمَاع / ٩ / ٣٧٨

سَمَاع / ١٠ / ٣٧٨

سَمَاق / ٢٣ / ٣٤٥

سَمَاك / ١٤ /

سماك / ١٨ / ٤٨٨

ح / ص

سماوات / ١٧ / ٥٢٩

سماوه / ١٦ / ٥٢٩

سمت / ٦ / ٣٦٤

سمت / ١٢ / ٤٨٧

سمت / ٣ / ٦١٤

سمر / ١٤ / ٦٨

سمر اللون / ٢٤ / ٥٥٨

سمط / ٢٥ / ٤٣

سمط / ١٧ / ١٣٩

سمط / ١١ / ٢٧٣

سمط / ٤ / ٥١٣

سمط / ٣ / ٦٨٨

سمع / ٢ / ١١٣

سمع / ٧ / ٥٦٠

سمع / ١٦ / ٥٦٠

سمك / ٥ / ٢٧٣

سمك / ١٧ / ٤٨٨

سمن / ۳ / ۶۲۲

سمندر / ۳ / ۲۵۰

سمو / ۲۰ / ۴۸۸

سمو / ۱۸ / ۵۲۹

سموت / ۱۵ / ۵۲۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۴۱

ح / ص

سموط / ۳ / ۸۰

سموڪ / ۲۱ / ۴۸۸

سمهري / ۶ / ۲۲۳

سمين / ۱۰ / ۶۸۳

سن / ۱۰ / ۳۳۹

سنا / ۱۰ / ۹۳

سنايڪ / ۵ / ۳۱۶

سنايڪ / ۱۲ / ۳۶۰

سناعت / ۶ / ۹۰

سنام / ۱۸ / ۳۰۷

سنايع / ۱۹ / ۴۴

سنايع / ۲۰ / ۴۴

سنيڪ / ۱ / ۳۰۱

سنيڪ / ۶ / ۵۱۰

سنيڪ / ۳ / ۳۰۱

سنيڪ / ۸ / ۵۱۰

سنبل / ۷ / ۳۸۵

سنبه / ۱۵ / ۱۴۷

سنت / ۱۵ / ۳۰۹

سنت / ۱۷ / ۳۰۹

سنجاب / ۵ / ۱۴۶

سند / ۶ / ۵۰۷

ح / ص

سن سن / ۱۵ / ۲۱

سنقر / ۴ / ۴۳۶

سنقره / ۳ / ۴۳۶

سنگلاخ / ۱۲ / ۲۶

سنن / ۱ / ۲۱۵

سنن / ۱۸ / ۲۱۴

سنوح / ۲ / ۴۸۶

سنوح / ۶ / ۶۶۸

سنوح / ۱ / ۵۹۱

سنوح / ۸ / ۶۶۸

سنور / ۶ / ۶۰۰

سنور / ۲ / ۶۰۸

سنی / ۱۹ / ۱

سنین / ۱۲ / ۶۸۱

سپه / ۴ / ۵۳۹

سوائم / ۹ / ۵۵۸

سوابح / ۳ / ۳۵۴

سواحی / ۱۴ / ۴۹۳

سواخی / ۱۵ / ۴۹۳

سواد / ۱۴ / ۱۱۱

سواد اعظم / ۳ / ۶۰

سوار / ۱۵ / ۴۵۱

سوار / ۱۶ / ۴۵۱

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۴۲

ح / ص

سوار / ۱۹ / ۴۵۱

سوار / ۱۷ / ۴۵۱

سوار / ۲۳ / ۴۶۹

سواری / ۶ / ۶۱۸

سوالف / ۱۰ / ۵۰۷

سوامع / ۲۸ / ۱۰

سوانح / ۷ / ۶۶۸

سواهم / ۸ / ۵۵۸

سوء / ۱۸ / ۲۳۲

سوج / ۱۸ / ۵۰۰

سوختن / ۳ / ۶۸۹

سوخته / ۱۱ / ۵۲

سوخته / ۱ / ۷۰۶

سود / ۱۵ / ۳۷

سود / ۱۸ / ۲۰۳

سود / ۴ / ۳۵۲

سود / ۸ / ۵۷

سؤده / ۱۶ / ۳۷

سور / ۲۱ / ۴۵۱

سور / ۱۵ / ۱۸۳

سور / ۴ / ۳۳۴

سور / ۱۸ / ۳۸۹

سور / ۱۴ / ۳۹۴

ح / ص

سور / ۱۸ / ۳۹۵

سور / ۱۴ / ۱۸۳

سور / ۶ / ۴۸۳

سورت / ۲ / ۴۸۸

سورن / ۱۵ / ۳۹۴

سورنا / ۱۸ / ۴۳۹

سوزيان / ۸ / ۶۶۵

سوط / ۲ / ۵۰۲

سوفار / ۱۱ / ۲۷۸

سوق / ۴ / ۱۲۰

سوق / ۴ / ۶۱

سوق / ۳ / ۱۲۰

سوق / ۱۹ / ۶۶۵

سوقيان / ۱۶ / ۴۷۰

سول / ۱۸ / ۴۳۶

سويدا / ۱ / ۶۰

سها / ۱۳ / ۴۴۸

سها / ۱۷ / ۳۸

سها / ۳ / ۱۲۹

سها / ۸ / ۶۰۷

سهب / ۵ /

۳۰۰

سهب / ۱۶ / ۳۰۰

سه برگه / ۹ / ۲۷۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۴۳

ح / ص

سه چوبه / ۱۳ / ۴۲۲

سهل / ۱ / ۲۴۸

سهل و ممتنع / ۱۴ / ۷۸

سهم / ۴ / ۳۷

سهم / ۸ / ۳۱۹

سهم / ۲ / ۳۳۹

سهم / ۱۱ / ۳۶۲

سهم / ۲ / ۶۰۵

سهم / ۱۲ / ۳۶

سهم / ۴ / ۳۳۹

سهم اللیل / ۴ / ۶۷۹

سهم اهزاع / ۶ / ۶۳۳

سهم زاحف / ۱۴ / ۳۱۹

سهم لأم / ۲۰ / ۲۲۴

سهول / ۶ / ۵۰

سهول / ۱۷ / ۳۵۰

سهول / ۱۷ / ۳۸۱

سهوه / ۱۳ / ۵۲۹

سیاب / ۱۴ / ۲۱۸

سیارات / ۸ / ۶۲۳

سیاره / ۷ / ۶۲۳

سیاط / ۱۰ / ۶۱

سیاط / ۱۵ / ۵۷۶

ح / ص

سیام / ۹ / ۲۸۸

سیاوش / ۱۵ / ۵۳۶

سیاه دل / ۲ / ۱۱۵

سیاه رویی / ۱ / ۵۸

سیاه قلم / ۱۶ / ۲۷

سیاه قلم / ۱۵ / ۱۱۱

سیاه مست / ۹ / ۴۸۴

سیب / ۷ / ۱۸۹

سیب / ۱ / ۲۸۲

سیا / ۷ / ۳۵۵

سیخ پر / ۲۳ / ۳۶۲

سیر / ۴ / ۶۲۸

سیران / ۶ / ۳۰۳

سیستن / ۱۱ / ۲۳۲

سیخ / ۱۰ / ۲۷

سیخ / ۱۱ / ۲۷

سیف / ۱۰ / ۱۳۱

سیف / ۹ / ۵۸۶

سیف / ۲۲ / ۶۷۰

سیف سراطی / ۲ / ۳۰۲

سیلانی / ۷ / ۲۴۱

سیمرغ / ۶ / ۱۳۶

سیم گل / ۲۱ / ۵۳۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۴۴

ح / ص

سین سلام / ۹ / ۴۹۷

سینه / ۱۴ / ۶۶۰

سینه باز / ۷ / ۳۸

سینه باز / ۸ / ۳۸

سیه پستان / ۱۶ / ۹۸

سیوب / ۱۶ / ۲۱۸

سيور / ۱۷ / ۳۴۸

سيور / ۷ / ۳۶۶

سيوف / ۱۰ / ۱۳۰

سيوف / ۴ / ۲۷۹

سيوف / ۳ / ۴۵۵

سيوف / ۲ / ۵۵۸

ش شائڪ / ۱۱ / ۱۲۳

شاب / ۱۱ / ۳۸۷

شآيب / ۸ / ۶۱۳

شاحب / ۱۰ / ۶۲۱

شاحف / ۱۳ / ۶۲۱

شاخدار / ۱۶ / ۳۸۰

شاخشانه / ۳ / ۲۷۴

شاخص / ۷ / ۲۲۶

شادروان / ۸ / ۱۷۲

شادروان / ۲ / ۲۷۲

ح / ص

شادی / ۷ / ۳۷۶

شارب / ۸ / ۱۴۹

شارت رك: شاره

شارد / ۱۱ / ۱۵۳

شارف / ۱۳ / ۵۴۶

شاره / ۱۷ / ۵۳

شاره / ۱۷ / ۲۸۸

شاطّه / ۱۹ / ۵۵

شاطی / ۷ / ۳۰۶

شاعل / ۱۰ / ۵۲

شاک السّلاح / ۹ / ۱۲۳

شاک السّلاح / ۴ / ۶۶۳

شاکر / ۱۰ / ۹۹

شاکله / ۸ / ۲۴

شاکله / ۸ / ۲۴۶

شاکله / ۹ / ۲۴۶

شاکله / ۸ / ۵۴۰

شاکله / ۱۳ / ۶۳۲

شاکى / ۱۰ / ۱۲۳

شال / ۱۳ / ۶۸۳

شالنگ / ۱۴ / ۶۸۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۴۵

ح / ص

شام / ۶ / ۴۶۵

شامت / ۱۸ / ۶۴۶

شامت / ۱۹ / ۶۴۶

شامخات / ۱۷ / ۵۲۸

شامی / ۸ / ۲۷۰

شامیانه / ۱ / ۲۰۷

شان / ۱ / ۴۴۰

شان / ۳ / ۶۴۶

شانه / ۱۴ / ۴۳۶

شانه کش / ۱۵

شانی / ۲۴ / ۴۳۹

شانی / ۱۶ / ۵۷۵

شانی / ۹ / ۶۹۴

شاه / ۱۰ / ۶۶۶

شاه اندازی / ۸ / ۳۲۱

شاهدانج عدسی / ۴ / ۳۱۱

شاهد روزگار / ۱۱ / ۱۸۸

شاهرود / ۳ / ۱۸۶

شاهقه / ۱۲ / ۵۲۸

شاه گوهران / ۱۳ / ۴۶۰

شاهی البصر / ۱۲ / ۵۳۵

شایگان / ۹ / ۵۱

شأن / ۱۵ / ۵۷۵

ح / ص

شب / ۶ / ۳۰۵

شب / ۸ / ۴۷۶

شبائک / ۵ / ۶۶۳

شاب / ۳ / ۱۵۵

شباط / ۱ / ۲۷۵

شباط / ۱۴ / ۵۷۶

شباک / ۱۴ / ۳۸۰

شبان / ۱۷ / ۶۷۸

شباہنگ / ۳ / ۱۹۲

شباہنگ / ۴ / ۴۰۷

شباہنگ / ۳ / ۴۰۷

شب انگیز / ۱۴ / ۹۰

شبدیز / ۱۰ / ۴۴۲

شبرنگ / ۱۴ / ۳۴۰

شبنم / ۱۱ / ۲۲۰

شبه / ۱۰ / ۴۷

شبه / ۱۱ / ۴۷

شیع العقل / ۵ / ۱۰۹

شتا / ۱۴ / ۲۷۴

شتا / ۹ / ۳۰۹

شتامت / ۵ / ۳۴۶

شتر دل / ۱۲ / ۱۹۹

شتر گربه / ۱۴ / ۱۹۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۴۶

ح / ص

شترنج / ۷ / ۳۱۰

شتم / ۳ / ۶۷۹

شتوی / ۱۷ / ۵۵۸

شتیم / ۱۵ / ۶۴۲

شتیمه / ۷ / ۵۹۱

شجا / ۲۰ / ۴۱۹

شجاع / ۱۸ / ۱۹۷

شجره رستم / ۶ / ۹۲

شجن / ۶ / ۵۲

شجیر / ۱۱ / ۶۰۸

شحر / ۲۲ / ۱۶

شحری / ۲۱ / ۵۵۸

شحنه / ۱۱ / ۶۰۴

شحون / ۱۸ / ۴۶۹

شحیحه / ۳ / ۶۸۶

شخ / ۷ / ۴۰۸

شخت / ۲ / ۵۴۶

شخ سری / ۴ / ۴۶۵

شخ سری / ۱۳ / ۶۴۰

شخوص / ۱۳ / ۴۶۴

شدّ / ۱۳ / ۱۹۴

شدّ / ۵ / ۲۷۲

شدّ / ۶ / ۷۱۳

ح / ص

شدّات / ۱۹ / ۳۷۵

شدّات / ۱۷ / ۳۷۵

شدّ الازر / ۳ / ۲۹۲

شديد الافتراس / ۵ / ۳۶۲

شديد الاقتحام / ۱۳ / ۲۷۵

شديد الخوت / ۱۰ / ۱۷۸

شديد الفتك / ۲۱ / ۳۵۵

شديد اللّهُط / ۶ / ۵۱۳

شديد الناظر / ۲۵ / ۵۴۱

شرّ / ۱۷ / ۳۴۵

شرائف / ۱۶ / ۴۸۳

شرائف / ۱۶ / ۵۴۶

شراحي / ۱۱ / ۳۷۴

شرار / ۵ / ۱۸۴

شراست / ۷ / ۳۴۶

شراع / ۱۱ / ۵۴۱

شراعی / ۱۰ / ۵۴۱

شرافی / ۲۰ / ۴۸۳

شرایین / ۱۲ / ۲۸۱

شرث / ۱۸ / ۳۱۸

شرح السماء / ۱ / ۳۵۹

شرح الامر / ۱۴ / ۶۲۸

شرس / ۱۵ / ۷۱۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۴۷

ح / ص

شرطه / ۱۸ / ۵۸۱

شرف / ۱۵ / ۱۳

شرف / ۱۲ / ۲۲۷

شرفات / ۱۱ / ۳۵۹

شرفات / ۱۴ / ۳۵۹

شرف آفتاب / ۹ / ۲۵۷

شرق / ۱۲ / ۳۳

شرق / ۱ / ۲۷۹

شرك / ۱۳ / ۱۶۶

شركه / ۷ / ۳۵۱

شرم / ۱۴ / ۴۷۱

شرم / ۱۱ / ۷۰۰

شرنگ / ۴ / ۹۳

شری / ۲ / ۵۰۱

شریر / ۱۲ / ۵۷۹

شریکی عنان / ۲ / ۶۴۷

شزر / ۳ / ۶۰۵

شست / ۹ / ۶۸۱

شست / ۱۴ / ۶۸۱

شش پر / ۲ / ۳۶

شش پر / ۱۰ / ۲۷۴

شش در / ۳ / ۲۸۳

شصائب /

۱۵۲/۱۴

ح/ص

شصوص/۱۳/۱۵۲

شط/۸/۳۰۳

شطارت/۸/۳۰۳

شطارت/۶/۳۴۶

شطط/۷/۳۰۳

شطور/۱۰/۲۶

شعاب/۲/۵۷۳

شعارير/۶/۳۲۳

شعاف/۶/۳۳۵

شعاليل/۷/۳۲۳

شعب/۴/۴۲۲

شعب/۵/۴۲۲

شعب/۷/۴۲۲

شعب/۳/۴۲۲

شعب/۳/۵۰۵

شعث/۵/۳۶۱

شعث/۶/۴۲۲

شعر/۶/۸۱

شعراء / ۹ / ۸۱

شعشاع / ۱۰ / ۱۵

شعف / ۶ / ۳۳۵

شعله جواله / ۱۲ / ۶۳۰

شعير / ۷ / ۱۰۴

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۴۸

ح / ص

شغا / ۲ / ۲۲۷

شغال مستی / ۱۴ / ۱۹۹

شفا / ۱۱ / ۹۸

شفا / ۱۰ / ۹۸

شفا جرف / ۱۷ / ۸۵

شفار / ۴ / ۲۱۱

شفاه / ۸ / ۱۴۵

شفاه / ۲ / ۱۵۷

شفاه / ۱۰ / ۳۲۱

شفاه / ۷ / ۳۷۵

شفاه / ۸ / ۴۷۸

شفاه / ۹ / ۳۷۵

شفق / ۵ / ۳۹

شقق / ٢ / ٩٠

شقق / ٦ / ٣٩

شقاقت / ٣ / ٣٤٦

شقاق / ٢ / ٦٤

شقاق / ٢١ / ١١٧

شقايق / ٢٢ / ٢١١

شققه / ٦ / ١١

شقوق / ١٧ / ٤٤٠

شققه / ١٦ / ١٥

شققه / ١٠ / ٥٧

ح / ص

شققه / ١١ / ٢٧٥

شقيق / ١٢ / ٣٤٥

شقيق / ٨ / ١١٦

شقيق / ٩ / ٦٧٧

شك / ١٢ / ٦١٣

شك / ١٣ / ٩٣

شكائك / ٨ / ١٢٣

شكائك / ١٠ / ٦١٩

شكائك / ٣ / ٦٦٣

شکاست / ۴ / ۳۴۶

شکال / ۱۰ / ۲۴۶

شکال / ۵ / ۴۲۳

شکال / ۳ / ۴۹۳

شکر / ۴ / ۱۱۴

شکر / ۵ / ۱۱۴

شکریدن / ۱۱ / ۶۷

شکریدن / ۹ / ۹۰

شکسته پر / ۱۰ / ۳۶

شکل / ۶ / ۵۶

شکوخیده / ۷ / ۳۲۱

شکوفیده / ۵ / ۳۲۳

شکوه / ۱۱ / ۳۷

شکوهیده / ۱۱ / ۳۲۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۴۹

ح / ص

شکیمه / ۸ / ۵۹۱

شگرف / ۱۲ / ۵۵۱

شل / ۱۹ / ۴۳۵

شلحاء / ۲۰ / ۴۳۵

شلشل / ۱۸ / ۴۳۵

شم / ۱۹ / ۴۲۶

شم / ۱۳ / ۵۵۳

شمار / ۱۸ / ۱۴

شمار / ۱۳ / ۵۸۵

شماریخ / ۱۴ / ۴۹۵

شماطیظ / ۱۲ / ۳۲۳

شمال / ۲ / ۳۲۲

شمال / ۵ / ۴۲۲

شمال / ۷ / ۴۱۶

شمالیل / ۱۳ / ۳۲۳

شمامه / ۲۶ / ۱۴

شمامه / ۱۵ / ۲۲۳

شمایل / ۲۰ / ۱۴

شمراخ / ۸ / ۳۳۸

شمری / ۱۰ / ۴۳۱

شمس / ۷ / ۱۴۴

شمسه / ۱۸ / ۲

شمسه / ۶ / ۵۹۰

ح / ص

شمشاد / ۱ / ۲۷۰

شمشار / ۵ / ۷

شمط / ۳ / ۵۳۱

شمل / ۱۱ / ۴۶۸

شمل / ۱۷ / ۷۰۸

شموس / ۱۰ / ۱۴۴

شموس / ۱۱ / ۱۴۴

شموع / ۵ / ۴۸۲

شموع / ۴ / ۴۸۲

شمول / ۱۰ / ۵۱۲

شمیم / ۱۴ / ۹۴

شمیم / ۱۱ / ۲۲۹

شمیم / ۱۱ / ۴۷۲

شناخ / ۵ / ۳۴۸

شناخیب / ۶ / ۳۴۸

شنار / ۱۳ / ۲۷۴

شنار / ۱۳ / ۴۲۱

شناظ / ۳ / ۳۴۸

شناعیب / ۴ / ۳۴۸

شنبه / ۲۲ /

شنخوب / ۱۳ / ۳۸۷

شنشنه / ۷ / ۴۸۶

شنعا / ۹ / ۱۴۶

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۵۰

ح / ص

شنعا / ۱۶ / ۶۶۹

شنف / ۱۱ / ۳۹۶

شنقار / ۱۹ / ۶۸۴

شنگ / ۱۷ / ۳۴۷

شنگرف / ۲۰ / ۱۱۴

شنگرف / ۴ / ۵۳۱

شنیع الفعل / ۲۵ / ۱۰۸

شوائب / ۲۰ / ۷۵

شوائع / ۴ / ۳۲۳

شواحي / ۱۶ / ۴۹۳

شوارد / ۱۹ / ۴۷۴

شوارف / ۹ / ۴۸۹

شوارف / ۱۵ / ۵۴۶

شواعل / ۵ / ۳۰۵

شوامت / ۱۰ / ۵۱۵

شوامخ / ۷ / ۵۴۵

شوامخ / ۱۰ / ۶۱۷

شواهد / ۷ / ۲۵۹

شواهق / ۱۱ / ۶۱۷

شوب / ۵ / ۵۹۷

شور / ۱ / ۲۷۳

شور / ۱۶ / ۳۴۵

شور / ۵ / ۴۸۳

ح / ص

شوره / ۷ / ۳۲۷

شوقب / ۳ / ۱۱۸

شوڪ / ۶ / ۱۲۳

شوڪ / ۲ / ۶۴۱

شوكت / ۷ / ۱۲۳

شوكت / ۱۳ / ۱۴۵

شوکه / ۱۵ / ۱۱۴

شوکه / ۱۴ / ۱۴۵

شوها / ۷ / ۵۴

شوها / ۱ / ۲۶۲

شهب / ۷ / ۲۲۷

شهب / ۱۷ / ۳۳۵

شهب / ۲ / ۶۶۹

شهب / ۴ / ۳۰۰

شهب / ۱۰ / ۲۳۵

شهب / ۳ / ۶۶۹

شهبان / ۴ / ۶۶۹

شهدر / ۶ / ۶۹۷

شهر / ۷ / ۱۳۲

شهر / ۱۱ / ۱۳۲

شهر / ۱۵ / ۲۴۸

شهر و / ۳ / ۱۷۱

شهناز / ۴ / ۲۷۲

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۵۱

ح / ص

شهور / ۱۴ / ۱۲۷

شهی / ۱۰ / ۱۲۷

شیاع / ۱ / ۳۶۴

شیاق / ۱۰ / ۳۲۰

شیب / ۱۰ / ۳۸۷

شیهه العجوز / ۱۷ / ۹۱

شیخ / ۱۶ / ۶۱۰

شید / ۲ / ۳۷۸

شیر / ۷ / ۱۷۸

شیر برفی / ۱۴ / ۲۲۱

شیر مگس / ۱۰ / ۳۷

شیر و شکر / ۱۲ / ۲۵۸

شیره / ۳ / ۳۸۶

شیرین بیان / ۱۲ / ۹۳

شیشه کتابی / ۳ / ۲۱

شیشه گردون / ۱۰ / ۱۵۵

شیطان / ۹ / ۵۵۳

شیق / ۵ / ۳۳۸

شیم / ۱۳ / ۱۷۱

شیم / ۱۴ / ۲۲۳

شیم / ۲ / ۶۷۹

شیم / ۵ / ۷۱۱

شیمه / ۱۰ / ۳۴۴

ح / ص

شیمه / ۱۶ / ۵۲۵

شیمه / ۵ / ۵۹۱

شیه / ۲۰ / ۵۲۴

ص صاحب کلاهی / ۱۲ / ۳۸

صاحب کلاهی / ۱۱ / ۱۲۷

صاد / ۲۳ / ۲۲۴

صادع / ۸ / ۵۰۲

صارم / ۳ / ۳۵۳

صارم / ۹ / ۵۷۵

صاف / ۷ / ۴۴

صافن / ۱۶ / ۲۸۲

صافنات / ۱۳ / ۶۳۴

صافی / ۸ / ۱۹

صاقور / ۲ / ۶۳۰

صاقوره / ۳ / ۶۳۰

صبا / ۱۶ / ۷

صبا / ۱۲ / ۳۸۳

صبابه / ۱۶ / ۶۴۵

صباح / ۲۶ / ۱۰۸

صباح / ۸ / ۲۵۶

اح / ص

صباح / ٧٠٣ / ١٩

صباح الخير / ٤٣٣ / ٥

صباحي / ٤٦٨ / ٢

صبر / ٦٧٦ / ١١

صبر / ٦٧٦ / ٩

صبر حمار / ٦١٥ / ١١

صباح / ١٥٨ / ١١

صبي / ٧ / ١٢

صبي / ٢٩٨ / ٦

صبيح الوجه /

٢٦٤ / ١٠

صحاف / ٥ / ٣٠

صحرا / ١٠ / ٥٨٢

صحرا / ١٠ / ٥٨٥

صحرة بحرہ / ١٥ / ٥٨٣

صحصح / ١٦ / ٥٠٢

صحف / ٥ / ١٦

صحن / ٢١ / ٤٥٠

صحو / ١٤ / ١٥٤

صحیح / ٤ / ٦٤

صحیح الارکان / ١٣ / ٥٧٦

صحیفہ / ٧ / ٢٧

صحیفہ / ٨ / ٢٧

ح / ص

صخرہ صمّا / ١٤ / ٢٦٣

صخور / ١٤ / ٢١٤

صدّا / ٤ / ١٣٥

صداع شمسی / ١ / ٩٠

صدر / ٧ / ٧٩

صدر / ٤ / ٨٣

صدره / ۱۳ / ۶۶۰

صدفه / ۲۰ / ۴۳۹

صدفین / ۱۴ / ۲۱۰

صدور / ۱۵ / ۱۴۰

صدور / ۶ / ۳۸۵

صدور / ۱۶ / ۱۴۰

صدور / ۲۵ / ۲۸۴

صدور / ۵ / ۵۲۰

صیدا / ۹ / ۵۳۷

صراحی / ۲۰ / ۳۷

صراحی / ۱۰ / ۳۷۴

صرام / ۵ / ۳۵۳

صرامت / ۴ / ۲۲۵

صرصر / ۲ / ۵۸۱

صرصرانی / ۱۷ / ۳۰۷

صرف / ۱۸ / ۵

صرفان / ۱۹ / ۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۵۳

ح / ص

صرماء / ۱۵ / ۳۱۵

صروف / ۲ / ۲۵۱

صروه / ۳ / ۷۱۳

صريخ / ۲۹ / ۱۴

صيرير / ۲۵ / ۱۱

صيرير / ۱۴ / ۴۵

صيرير / ۱۵ / ۵۵

صريف / ۲۱ / ۵

صعترى / ۴ / ۲۲۳

صعود / ۲۲ / ۴۲۲

صعوه / ۹ / ۴۳۶

صغار / ۲ / ۶۵۵

صفائح / ۱۷ / ۵۹۶

صفائح / ۱۶ / ۶۲۲

صفائح بيض / ۱ / ۵۹۷

صفائق / ۱۷ / ۶۴۲

صفات / ۱۰ / ۶

صفات / ۹ / ۶

صفاهان / ۷ / ۲۷۲

صفح / ۴ / ۱۶

صفح / ۱۳ / ۴۵۶

صفح / ١٥ / ٤٥٦

صفح / ٢٢ / ٥٨٩

ح / ص

صفحہ / ٤ / ١٧٢

صفر / ١٧ / ٥

صفر / ١٣ / ٧٠٥

صفراء / ١ / ٢٤٤

صفصف / ٨ / ١٣٩

صفصف / ٤ / ٤٣٥

صفق / ٢٢ / ٣٨١

صفو / ٢٣ / ٥٨٩

صقباء / ٧ / ٤٢١

صقعاء / ١٢ / ٦٤٣

صكوك / ٤ / ٧٠٢

صلاب / ١٥ / ٢١٤

صلاقت / ٤ / ٣٣٢

صلاه / ١٢ / ١٤٨

صلب / ١٩ / ٦٥٢

صلب / ٢٢ / ٤

صلب / ٢٥ / ٤

صلت / ۲۴ / ۴۱۷

صلتان / ۱۴ / ۴۰

صلصل / ۱۳ / ۴۳

صلصل / ۶ / ۳۷۵

صلصله / ۴ / ۲۱۵

صلم / ۷ / ۶۵۲

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۵۴

ح / ص

صماته / ۴ / ۲۸۲

صماخ / ۱۰ / ۱۵۶

صماخ / ۱۵ / ۴۱۲

صماخ / ۴ / ۵۸۴

صمام / ۱۲ / ۴۱۲

صمت / ۱۲ / ۶۵۱

صمد / ۱۴ / ۶۰۸

صمصام / ۷ / ۳۶۰

صنابیر / ۱۲ / ۲۵۴

صنابیر الشتاء / ۱۰ / ۲۵۴

صنادید / ۱ / ۲۳۴

صنایه / ۷ / ۱۵۹

صندل / ۱ / ۹۵

صندل / ۸ / ۳۳۳

صندل / ۳ / ۹۵

صندل / ۱۶ / ۶۱۶

صندل / ۱۷ / ۶۱۶

صنعت / ۴ / ۶۴۵

صوائب / ۱۱ / ۴۱۴

صوارف / ۳ / ۳۶۲

صوارف / ۱۷ / ۴۷۵

صوارم / ۱۶ / ۴۷۵

صوارم مهرقه / ۲ / ۵۷۰

ح / ص

صواعق محرقه / ۱ / ۵۷۰

صواف / ۹ / ۱۹

صوامع / ۲۹ / ۱۰

صوب / ۹ / ۴۷۹

صوبه / ۱۸ /

صوبه دار / ۱ / ۴۲۲

صوبه دار / ۲۳ / ۴۲۷

صور / ۱۹ / ۲

صورت / ۱۱ / ۳

صورت ترکیبی / ۲۵ / ۵

صوف / ۵ / ۳۴۱

صولج / ۹ / ۲۹۶

صولجان / ۸ / ۲۹۶

صوم / ۱۱ / ۱۴۸

صوه / ۱۳ / ۳۳۸

صهبا / ۸ / ۴۴

صهبا / ۱۹ / ۷۰۲

صهوه / ۳ / ۳۲۱

صهیل / ۱۰ / ۹

صهیل / ۹ / ۳۰۵

صیابه / ۱۹ / ۶۴۵

صیاح / ۱۴ / ۱۰

صیاح / ۱۶ / ۴۶۸

ح / ص

صیاصی / ۱۵ / ۱۲۵

صیال / ۱۲ / ۳۳۲

صیانه / ۸ / ۱۵۹

صیانه / ۱۷ / ۶۴۵

صیت / ۲۳ / ۳۳

صیت / ۹ / ۷۰

صیدانه / ۶ / ۴۶

صیدق / ۷ / ۱۸

صیر / ۶ / ۱۷۸

صیغت / ۱۵ / ۳۸۰

صیقل / ۲۵ / ۴۱۷

ض ضاد / ۲۲ / ۲۲۴

ضارب / ۱۱ / ۵۳۷

ضامر / ۵ / ۲۹۶

ضافی / ۱۴ / ۱۹

ضاهر / ۱۸ / ۳۳۸

ضئیل / ۲۴ / ۳۳۹

ضبابه / ۱۵ / ۶۴۵

ضباح / ۱۶ / ۱۰

ضباع / ١٦ / ٣٤٢

ضبح / ٨ / ٣٠٥

ضجيج / ١١ / ٦٧١

ح / ص

ضجيعه / ١٢ / ١٤٢

ضحك / ٨ / ٦٢٠

ضحك / ٢٤ / ١٠

ضراح / ٢٨ / ١٤

ضراعت / ١٨ / ٣٩٩

ضراعت / ٢٣ / ٤٧٨

ضراعت / ١٠ / ٥٢٣

ضرام / ٢ / ٣٦٤

ضرب / ١٦ / ٣٣

ضرب / ١٥ / ٢٤٧

ضرب / ١٩ / ٣٣

ضرب زن / ٦ / ٢١٤

ضربه البكر / ٦ / ٢٣١

ضرغام / ٢٠ / ٣٢٧

ضرغام / ١٠ / ٥٠٩

ضرغمت / ٣ / ١٨٠

ضرمه / ۹ / ۴۶۹

ضرمه / ۹ / ۶۳۶

ضرمه / ۱۸ / ۷۱۶

ضروب / ۲۳ / ۳۲۰

ضروب / ۲۵ / ۳۲۰

ضروب / ۱ / ۷۱۱

ضروب / ۳ / ۵۵۶

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۵۶

ح / ص

ضریبه / ۱۷ / ۳۳

ضریح / ۲۷ / ۱۴

ضریم / ۲۳ / ۶۶۷

ضعف / ۲۲ / ۶۱۶

ضعف / ۲۱ / ۲۹۲

ضغظه / ۵ / ۲۲۱

ضفادع / ۲۰ / ۱۱

ضلاعت / ۱۶ / ۳۹۹

ضلال / ۱۴ / ۲۸۷

ضلع / ۱ / ۱۲۴

ضلیع / ۱۵ / ۳۹۹

ضمّ / ۱۶ / ۱۳۳

ضمان / ۹ / ۱۹۱

ضماير / ۷ / ۱۳۳

ضمير / ۱۳ / ۶۱۳

ضمين / ۲۰ / ۳۵۴

ضنّت / ۲۱ / ۱۵۳

ضوائع / ۱۳ / ۵۵۶

ضوابط / ۲۶ / ۴۵۲

ضواجع / ۴ / ۶۱۱

ضواحك / ۷ / ۸۳

ضوارب / ۱۳ / ۵۳۷

ضوامر / ۶ / ۵۵۸

ح / ص

ضوع / ۵ / ۳۷۳

ضياع / ۱۲ / ۳۴۲

ضياع / ۷ / ۵۹۶

ضير / ۱۰ / ۵۲۶

ضيع / ۱۳ / ۲۳۹

ضيعة / ۶ / ۵۹۶

ضيعة / ۵ / ۶۴۵

ضیغم / ۱۱ / ۳۴

ضیغم / ۱۰ / ۲۰۳

ضیغم / ۲۵ / ۳۶۴

ضیمرانی / ۲۳ / ۲۱۱

ضیوف / ۷ / ۲۵۵

ط طائشه / ۴ / ۲۰۸

طائع / ۴ / ۴۶۹

طائل / ۱ / ۵۹۶

طاب / ۴ / ۱۱۷

طاب / ۵ / ۱۱۷

طادی / ۱۱ / ۲۱۰

طارف / ۹ / ۲۱۷

طارم / ۱۳ / ۱۶۵

طاری / ۱۱ / ۴۶۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۵۷

ح / ص

طاری / ۲۰ / ۶۷۴

طاغی / ۵ / ۴۶۹

طاقدیس / ۳ / ۲۷۲

طال طوسه / ۸ / ۱۸۷

طالع / ۱۰ / ۱۷۳

طالع / ۱۱ / ۱۷۳

طالع / ۱۳ / ۱۷۳

طالع / ۹ / ۳۱۹

طامحه / ۹ / ۲۴۲

طامی / ۴ / ۱۸۶

طایفه / ۱۱ / ۲۷۹

طباق / ۱۱ / ۷۸

طبّاط / ۱۷ / ۷۳

طبع / ۲ / ۵۱

طبق طلا / ۲ / ۱۹۳

طبل / ۱۹ / ۶۸۰

طبل زیر گلیم زدن / ۲۰ / ۶۸۰

طبله / ۱۹ / ۹۷

طبول / ۱۴ / ۳۳۹

طبول / ۱۷ / ۳۳۹

طز / ۹ / ۳۳۹

طرائف / ۱۷ / ۴۴

طرائف / ۶ / ۴۶۲

ح / ص

طرائف / ۱۵ / ۴۵۸

طواد / ۱۲ / ۲۰۸

طراز / ۵ / ۴

طراز / ۲۲ / ۱۹

طرازیدن / ۲۴ / ۳۱

طرازیدن / ۱۸ / ۴۴

طرایف نظم / ۱۱ / ۶۸

طربال / ۱۵ / ۳۹۵

طرح / ۲۲ / ۵۳۰

طرد / ۹ / ۲۱۰

طرد و ركب / ۱ / ۷۰

طرز / ۸ / ۴

طرف / ۱۱ / ۸

طرف / ۱۵ / ۴۵۰

طرف / ۹ / ۶۲۸

طرف / ۸ / ۶۲۸

طرف / ۲۱ / ۳۳۴

طرف / ۱۶ / ۴۵۰

طرفه / ۸ / ۶۳۷

طرفه العین / ۱۰ / ۶۸

طرفه العین / ۱۸ / ۴۴۰

طرفه العین / ۱۰ / ۵۹۳

طرقاء / ۱۲ / ۱۲۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۵۸

ح / ص

طرمساء / ۱ / ۲۲۸

طروس / ۹ / ۲۰

طروف / ۷ / ۴۶۲

طزه / ۹ / ۵۶

طزه / ۷ / ۳۱۳

طری / ۱۶ / ۳۸۴

طری / ۲ / ۴۵۱

طریان / ۵ / ۱۶۱

طریان / ۳ / ۱۶۴

طویر / ۱۷ / ۲۶

طریف / ۱۷ / ۴۵۰

طریفه / ۵ / ۱۱۵

طریقّت / ۱۲ / ۶۶۸

طشت از بام افتادن / ۴ / ۵۳۲

طعان / ۱۳ / ۲۰۸

طعن / ۶ / ۱۰۲

طعن / ۴ / ۱۱۳

طعن / ۵ / ۱۱۳

طعنات / ۹ / ۵۵

طعنات / ۸ / ۲۸۴

طعنه زن / ۱۲ / ۵۵

طغاه / ۱۶ / ۱۸۲

طغاه / ۹ / ۱۹۲

ح / ص

طغرا / ۱۹ / ۱۹

طغرا / ۶ / ۳۴۳

طغراکش / ۶ / ۵۶۷

طغزل / ۱۰ / ۴۳۶

طغزل / ۱۷ / ۵۰۹

طغیه / ۶ / ۶۳۸

طفر / ۱۲ / ۳۴۸

طفل / ۶ / ۶۸۲

طققه / ۱۵ / ۳۵

طلا / ۱۱ / ۲۷۶

طلا / ۱۷ / ۵۳۷

طلا / ۱۲ / ۶۵۹

طلا / ۱۱ / ۳۷۲

طلا / ۸ / ۲۷۶

طّاب / ۷ / ۲۰۴

طلاع / ۱۱ / ۴۰۳

طلاع / ۷ / ۴۳۲

طّاع ثنایا / ۱۶ / ۶۵۸

طلاقت / ۵ / ۷۵

طلاوت / ۷ / ۴۰۴

طلاوه / ۹ / ۷۵

طلایه دار / ۱۶ / ۲۷۹

طلعت / ۱۱ / ۸۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۵۹

ح / ص

طلعه / ۱۶ / ۱۲۰

طلق / ٢٤ / ١١٩

طلول / ١٣ / ١٨٣

طمحات / ١٠ / ٧٧

طمحات / ١١ / ٦٧٠

طمر / ٨ / ٢١٠

طمر / ١١ / ٣٤٨

طمظام / ٢٥ / ١٨

طمظام / ١٦ / ١٠٩

طمظام / ٤ / ٥٧٩

طمظم / ٢٦ / ١٨

طمع / ١٩ / ١٣٤

طموم / ١٢ / ٣٢٢

طنز / ٣

طنز / ١٣ / ٥٦٥

طنطنه / ١٤ / ٣٥

طنين / ٢٧ / ١١

طوائح / ١٢ / ٦٦٢

طواحين / ١ / ٦٥٩

طواحين / ١١ / ٦٦٢

طوارف / ١٣ / ٤٧٥

طوارق / ٦ / ١٦٤

طوارق / ١٤ / ٤٧٥

ح / ص

طوارق / ١١ / ٥٢٨

طواری / ٤ / ١٦٤

طواری / ٢ / ٤٨٠

طواعیت / ٧ / ٥١٢

طواغیت / ٦ / ٥١٢

طواف / ١٨ / ١٩

طود / ١٠ / ٢١٠

طور / ١٣ / ٧٣

طوس / ٦ / ١٨٧

طوطك / ۱۰ / ۲۷۰

طوع الجناب / ۱۷ / ۱۸۱

طوفان / ۵ / ۱۰۶

طول امل / ۱۳ / ۶۸۴

طويّت / ۱۲ / ۱۳۹

طويله / ۲ / ۴۲

طيّار / ۹ / ۱۴۹

طيّارات / ۹ / ۵۸۰

طيّارات / ۱۰ / ۵۸۰

طيّارى / ۱۱ / ۲۶۶

طيّارى / ۱۵ / ۵۸۰

طيّره / ۷ / ۱۴۳

طيّره / ۱۶ / ۲۶۴

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۶۰

ح / ص

طيّره / ۵ / ۴۰۳

طيش / ۱۷ / ۴۳۰

طيّه / ۱۴ / ۴۸۸

ظ ظاب / ۳ / ۱۱۷

ظالم / ۱۲ / ۶۴۴

ظامى / ٣١٧ / ١٢

ظبى / ١٠ / ٢١

ظرر / ٢٦ / ١٦

ظرف زمان / ١٠٧ / ٢٣

ظير / ٢٦ / ١٨

ظفر / ١٢٣ / ٢٣

ظفر / ١٢٣ / ٢٢

ظفره / ٥٢٧ / ١١

ظفره العجوز / ٩٤ / ١٠

ظفره النسر / ٩٤ / ٧

ظلال / ٥٠٨ / ٥

ظلام / ١٨٢ / ١٢

ظلام / ١٩٧ / ١١

ظلل / ٥٨٤ / ١٥

ظلم / ٦٤٥ / ١

ظلمات ذو القرنين / ٢٨ / ١٥

ح / ص

ظن / ١٢٤ / ١٤

ظهران / ٥٩١ / ٣

ع عابد / ١٤٨ / ٤

عابس / ۱۱ / ۱۷۲

عابس / ۱۷ / ۲۵۶

عابس / ۱۳ / ۳۹۹

عائور / ۵ / ۳۴۵

عاج / ۱۲ / ۶۱۶

عاج / ۱۴ / ۶۱۶

عاج / ۱۵ / ۶۱۶

عاجلا / ۸ / ۳۴۳

عادی / ۱۵ / ۲۸۳

عارض / ۳ / ۲۱۱

عارض / ۱۱ / ۵۰۲

عاصف / ۱۵ / ۲۰۰

عاصفه / ۱۹ / ۶۱۷

عافطه / ۶ / ۳۴۲

عافل / ۴ / ۱۱۰

عافل / ۵ / ۱۱۰

عاقله / ۱۸ / ۱۲

عاقول / ۹ / ۱

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۶۱

ح / ص

عاليه / ١١ / ١٣٦

عاليه / ١٠ / ٢٧٨

عام / ١٦ / ٦٧٥

عامرات / ١١ / ٦١٠

عامره / ١٣ / ٤٧٩

عامه / ٩ / ٤٦٦

عاند / ٤ / ٢٥٢

عايث / ١٢ / ٣٩٩

عبايد / ١٩ / ٣٨٧

عبره / ١٢ / ٤٩٤

عبره / ١١ / ٤٩٤

عبق / ٢٥ / ١١٩

عبقره / ٩ / ٢٥

عبقري / ٣ / ٢٢٣

عبره / ٤ / ٣٨

عبره / ٣ / ٦١٩

عبره نرگسي / ٧ / ٢٧٠

عبره / ٣ / ٣٨

عبيد / ٧ / ٦٦٩

عبيد العصا / ١٧ / ١٨٢

عبير / ٧ / ٣٣٣

عتاب / ١٩ / ٣٤٩

ح / ص

عتاب / ٣ / ٤٧٨

عتاب / ٢ / ٤٧٨

عتات / ١٩ / ١٨٢

عتات / ١ / ٤٧٨

عتات / ١٢ / ٥٢٦

عتات / ٩ / ٥٧٧

عتاد / ٦ / ٥٨٨

عتاق / ٦ / ٦٢٨

عتاق الطير / ٢ / ٣٨٧

عتاه رك: عتات

عتب / ١٧ / ٦٨٦

عتبه / ٥ / ٣٥

عترت /

١٦/٩

عترت / ١٦/١٠

عتق / ٥٠٣/٩

عتيد / ٥٨٨/٧

عتيق / ٣٧٧/٦

عتيق / ٧٠٢/١٧

عتيقى رهان / ٦٤٧/٤

عثار / ٣٤٥/٣

عثور / ٣٥٣/٩

عثور / ٣٤٥/٤

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ٩٦٢

ح/ص

عثور / ٣٥٣/٨

عثير / ٣٨٨/١٨

عجاج / ٢٢٩/٧

عجاجه / ٣٤٢/١٠

عجاف / ٥٥٨/٥

عجاله الزاكب / ٤٤٨/٨

عجاله الوقت / ٤٢٦/١١

عجائز / ٣٤٩/١٤

عجز / ٥ / ٨٣

عجز / ٨ / ٦٣١

عجز / ٩ / ٦٣١

عجز / ١٠ / ٦٣١

عجز / ١١ / ٦٣١

عجماع / ٨ / ٢٢٩

عجفاء / ٢١ / ٦٢١

عجماء / ١٦ / ٣٤٩

عجمه / ١٤ / ١١٠

عجوز / ١٣ / ٣٤٩

عجمه / ١٣ / ٣٤٩

عدّ / ٢ / ٢٠٨

عداه / ٢٠ / ٢٠٨

عداه / ٦ / ٥٧٧

عدّت / ٤ / ٤٣٠

عدّت / ٢٠ / ١٩٨

ح / ص

عدّت / ٥ / ٤٣٠

عدد / ٢ / ٢٩٠

عدس / ١ / ٨٩

عدل / ١٤ / ٦٥٦
عدو / ١ / ٢٠٠
عدوان / ١٢ / ٢٩١
عدول / ١٢ / ٦٥٦
عدوه / ٧ / ٦٣٨
عذائر / ٣ / ٥٦
عذب / ٩ / ٥٠٤
عذب / ١٢ / ٦٥٣
عذبات / ١١ / ٦٥٣
عذراء / ٤ / ٥٦
عذراء / ٦ / ١٠١
عذره / ١٥ / ٦٠٢
عذوبت / ١٢ / ٤٨٩
عرا / ٥ / ٦٦٦
عراء / ٤ / ٦٦٦
عراب / ٩ / ٢٠٤
عراب / ١٨ / ٣٤٩
عزاده / ١٧ / ٤٢٩
عزار / ٢٦ / ٣٧٠
عزاز / ١٧ / ١٨٣

عراض / ۱۶ / ۱۸۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۶۳

/ح/ص

عراض / ۸ / ۲۰۳

عراض / ۷ / ۳۶۳

عراض / ۱۸ / ۳۲۰

عراضه / ۱۲ / ۴۵۴

عراضه / ۴ / ۴۵۹

عراضه / ۱۰ / ۴۸۴

عراعر / ۲۵ / ۳۷۱

عراق / ۳ / ۱۶۷

عراقیل / ۲۱ / ۶۴۷

عزاک / ۸ / ۶۳۴

عرام / ۱۳ / ۴۳۰

عران / ۵ / ۳۲۸

عرایس / ۱ / ۳۷۹

عرب / ۹ / ۲۳۹

عرب / ۴ / ۵۰۶

عرس / ۶ / ۲۵۵

عرش / ۳ / ۲۵۵

عرض / ١٨ / ١٨٨

عرض / ١١ / ٤٣٥

عرض / ١٣ / ٤٣٥

عرض / ١٧ / ١٨٨

عرض دادن / ١٦ / ٧١١

عرض لازم / ٦ / ٤٤٩

اح / ص

عرض لحيه / ٦ / ٦٣

عرضيه / ٣ / ٧٦

عرعر / ١٣ / ٨

عرعره / ٧ / ٣٣٨

عرف / ٣ / ٣٤٤

عرف / ٤ / ٣٤٤

عرق / ٨ / ٩٦

عرق / ١١ / ٢٨٢

عرق / ١١ / ٦٨١

عرق القربه / ١ / ٣٠٤

عرقوب / ٩ / ٩٦

عرم / ٢ / ٤٦٩

عرنين / ٢ / ٤١٧

عروسک / ۱۴ / ۲۷۱

عروس در پرده / ۱ / ۹۲

عروش / ۸ / ۳۵۸

عروض / ۸ / ۷۹

عروض / ۹ / ۲۱۱

عروض / ۱۰ / ۸۴

عروق / ۱۸ / ۵۲۴

عروق شعریّه / ۷ / ۸۸

عزّیس / ۹ / ۲۰۳

عریضه الوساده / ۱۹ / ۱۵۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۶۴

/ح/

عرين / ٣٧ / ٦

عرين / ٥٥١ / ٣

عرين / ٦٣٤ / ٥

عزم / ٢٠٥ / ١٧

عزيم / ٦٢٧ / ١٢

عساليج / ٣٧٩ / ٣

عسرت / ١٠٧ / ١٠

عسعاس / ١٣ / ١٠

عسكرا / ٣٠١ / ١٦

عسكرا الليل / ٣٠١ / ١٧

عسكراه / ٣٠١ / ١٨

عسل / ٣٣ / ١٤

عسل / ٣٢٢ / ١٨

عسل / ٤٣٩ / ٢٥

عسوج / ٥٠٠ / ١٩

عسير / ٦٥٧ / ٨

عش / ٣٦ / ١٥

عشاء / ٢٧٩ / ٩

عشاش / ١٠ / ٣٠

عشاق / ۱ / ۲۷۳

عشر / ۸ / ۲۷۳

عشعش / ۹ / ۲۳۴

عشقه / ۱ / ۱۵۹

ح / ص

عشوه / ۲۰ / ۴۷۱

عشیر / ۸ / ۲۷۳

عشیر / ۱۳ / ۶۵۶

عشیران / ۱ / ۲۷۳

عصافه / ۴ / ۶۶۷

عصاه / ۱۵ / ۱۸۲

عصاه / ۱۳ / ۱۸۲

عصفور / ۷ / ۱۱

عصفور / ۱۳ / ۲۰۹

عصمت / ۱۲ / ۴۷۱

عصاه / ۱۲ / ۶۴۲

عطابیل / ۱۳ / ۴۷۱

عطاف / ۵ / ۱۸۹

عطایا / ۱۷ / ۱۵۳

عطب / ۷ / ۶۹۷

عطف / ۴ / ۱۸۹

عطفه / ۱۶ / ۱۲۳

عظمت / ۶ / ۶۷

عظام / ۱۳ / ۱۴۰

عظام / ۱۸ / ۱۴۰

عظام سمسمائیه / ۱۴ / ۸۸

عظم / ۱۶ / ۲۸۴

عظماء / ۱ / ۵۱۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۶۵

ح / ص

عظم زورقی / ۴ / ۸۸

عظیم الوطائد / ۳ / ۵۳۰

عظیم الهتک / ۲۰ / ۳۵۵

عفاریت / ۲ / ۱۴۲

عفرناه / ۴ / ۱۴۲

عفو / ۲ / ۶۹۳

عقاب / ۸ / ۲۳۵

عقاب شدن / ۱۵ / ۳۵۳

عقاب شهرزور / ۱۵ / ۵۶۱

عقار / ۲ / ۱۵۳

عقار / ۸ / ۱۶۰

عقافه / ۱۱ / ۱۰۳

عقال / ۱ / ۶۴۸

عقبات / ۲۲ / ۶۵۲

عقبان / ۱ / ۴۲۹

عقد / ۱۹ / ۲۶۶

عقد / ۵ / ۲۶۹

عقد / ۱۸ / ۴۶۳

عقد انامل / ۱۵ / ۴۶۳

عقده / ۱۲ / ۱۰۵

عقرب / ۷ / ۵۴۷

عقحق / ۴ / ۱۱

عقعقه / ۳ / ۱۱

ح / ص

عقل اول / ۷ / ۱

عقل اول / ۱۸ / ۶۴۷

عقل دهم / ۱ / ۱۸۹

عقل فیاض / ۲ / ۱

عقله / ۱۰ / ۳۴۱

عقله / ۴ / ۴۹۳

عقود / ۵ / ۸

عقود / ۷ / ۴۵۵

عقود / ۸ / ۱۶۴

عقود / ۹ / ۱۶۴

عقود / ۱۵ / ۳۴۲

عقود / ۶ / ۳۶۰

عقود / ۱۹ / ۲۸۷

عقود / ۱۹ / ۶۰۹

عقود / ۸ / ۲۴۱

عقود / ۶ / ۱

عقود / ۱۹ / ۶۴۷

عقود / ۷ / ۱۹۱

عکس / ۱ / ۸۰

علائقه / ۱ / ۱۶۱

علاقه / ۷ / ۲۶۵

علاقه / ۵ / ۴۸۵

علائم / ۲ / ۱۵۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۶۶

ح / ص

علامات / ۴ / ۳۱۵

علانیٔ / ٢٤ / ٤٥٣

علاوہ / ٦ / ١٣٤

علاوہ / ٧ / ١٣٤

علت / ٥ / ٢١٦

علت تامہ / ٢ / ٦٠٠

علث / ٤ / ٥٩٦

علقم / ٢٠ / ٦٤٥

علقہ / ٥ / ٣١٠

علل / ١٠ / ٣٤٥

علل / ١٠ / ٣٧٨

علل / ١٥ / ٨٨

علل / ١١ / ٣٧٦

علم / ١٧ / ٦٦٨

علوان الامر / ١ / ٥١٧

علویات /

٢ / ١٣

٤٥٢ / ٨ / علياء

٧٠٢ / ٢ / علياء

٦٨٠ / ٨ / عم

٧٠٠ / ٤ / عم

٣٩٧ / ٨ / عمارت

٣٦١ / ٩ / عماعم

٥٣٣ / ١٢ / عماهيج

ح / ص

٣٩٦ / ١٥ / عمدہ

٦٨٠ / ١٥ / عمهاء

٦٨٠ / ١٠ / عمين

٥٠٥ / ٧ / عناء

٦١٩ / ١٥ / عناء

٥٢٦ / ١٤ / عنات

٦٣٥ / ٤ / عناجيج

٣٧١ / ٩ / عنادل

٣٦٦ / ١٣ / عناق

٥٤٧ / ٣ / عنان

١٦٥ / ٧ / عنان

عنان / ۱۳ / ۶۲۷

عنان ریز / ۱۶ / ۲۳۹

عناه / ۲۰ / ۳۴۹

عنايت / ۷ / ۶۹۶

عنبر / ۱۶ / ۵۶

عنبرچه / ۲ / ۲۶۲

عنبره الشتاء / ۲۰ / ۵۵۸

عنبي / ۸ / ۴۰۹

عنت / ۱۶ / ۶۸۶

عندله / ۸ / ۲۷۱

عندليل / ۲۱ / ۳۸۱

عنز / ۱ / ۱۰

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۶۷

ح / ص

عنق / ۱۰ / ۵۰۳

عنقا / ۱۳ / ۱۳۵

عنقا / ۷ / ۱۳۶

عنقاي مغرب / ۹ / ۵۰۵

عنقود ثريا / ۹ / ۴۰۹

عنوان العزم / ۲ / ۵۱۷

عنون / ۱۳ / ۳۲۲

عنید / ۲ / ۳۹۸

عواء / ۱۲ / ۱۰

عواتق / ۷ / ۱۱۹

عوادی / ۲۱ / ۶

عوارض / ۱۸ / ۴

عوارض / ۱۱ / ۸۴

عوارف / ۱۸ / ۵۴۶

عوارف / ۴ / ۶۲۴

عواصر / ۱۵ / ۶۷۰

عواصف / ۹ / ۶۴۶

عواقیل / ۲۰ / ۶۴۷

عوالی / ۹ / ۱۵

عوالی / ۱۵ / ۴۲۶

عوان / ۱۴ / ۷۰۸

عواید / ۴ / ۱۵۴

عواید / ۶ / ۱۵۴

ح / ص

عوایق / ۵ / ۱۱۹

عود / ۱۷ / ۹۴

عود / ١٢ / ٤٢٥

عود / ٢ / ٩٥

عود / ١٨ / ٦١٦

عود / ٢ / ٤٧٦

عود / ٣ / ٤٧٦

عود / ١٩ / ٦١٦

عود / ٢٠ / ٦١٦

عورات / ٢ / ٥٧٥

عوض العائضين / ١٣ / ١٠٣

عوك و بوك / ٤ / ٦٩٩

عون / ٨ / ٢٨١

عويصيات / ٣ / ٦٤٨

عويل / ١ / ١٣٨

عويل / ٩ / ٢٥١

عهد / ١٦ / ١٧

عهد / ١١ / ١٦١

عيبه / ١٥ / ٩٦

عيدان / ٣ / ٤٦٥

عيد اضحى . رك : اضحى

عيش ابله / ٢٠ / ١٠٨

عیش اخضر / ۱۵ / ۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۶۸

/ح/ص

عیش بارد / ۱۵ / ۵۵۸

عئق / ۳ / ۲۱۰

عئقه / ۱۹ / ۵۸۱

عیمان / ۱۶ / ۳۱۷

عین / ۷ / ۱۰۹

عین / ۸ / ۱۰۹

عین / ۹ / ۱۴۲

عین / ۸ / ۲۲۵

عین / ۱۰ / ۴۶۴

عین / ۸ / ۶۵۴

عین / ۵ / ۲۲۹

عین / ۱۰ / ۲۴۰

عین / ۷ / ۴۶۴

عین / ۱۴ / ۴۸۹

عین الثور / ۱۸ / ۳۱۵

عین الحیات / ۱۳ / ۶۰

عین الشمس / ۱۵ / ۴۳۸

عين الكمال / ٨ / ٢٦٧

عين الكمال / ١٥ / ٤٢١

عين بدره / ٩ / ٢٤٠

عين شمس / ٨ / ١٤٤

عينين / ١٩ / ٢٠٠

عيون / ١١ / ١٦٧

ح / ص

عيون / ١٢ / ٤٧٨

عيون / ١٨ / ٥٣٣

غ غابات / ٤ / ٦٦٤

غادر / ٩ / ١٢٧

غاديه /

۱۴/۴

غاذیه / ۱ / ۳۸۱

غار / ۷ / ۲۱۰

غار / ۱۴ / ۲۴۶

غار / ۲۵ / ۲۳۹

غار / ۱۶ / ۵۵۱

غارب / ۵ / ۳۳۳

غارب / ۱۰ / ۳۳۴

غارب / ۶ / ۴۹۲

غارت / ۱۱ / ۳۳۴

غاز / ۵ / ۳۸

غازه / ۶ / ۲۵۷

غازه / ۱ / ۲۶۱

غازی / ۴ / ۱۵۰

غازی / ۶ / ۱۵۰

غاشیه / ۲ / ۳۷

غاصّ / ۵ / ۵۷۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۶۹

ح / ص

غاضی / ۴ / ۲۴۴

غالى / ١٦ / ٢٠

غامرات / ١٢ / ٦١٠

غانيات / ١١ / ٣٨٣

غايص / ٩ / ٢١

غباوت / ٣ / ١٤٧

غباوت / ١١ / ٥٦٣

غبرا / ٦ / ٦١

غبرا / ١٥ / ٨٣

غبرا / ١٥ / ١٧١

غبش الليل / ٢٠ / ٣٣٨

غبوق / ١٢ / ١٥٨

غثّ / ١٨ / ٤٨

غثّ / ٩ / ٦٨٣

غثاء / ١١ / ٦٧٩

غثّه / ٢١ / ٦٨٤

غذاء و مساء / ١٣ / ٣١٢

غذافى / ٤ / ٢٢٨

غداير / ١ / ٥٦

غدر / ٨ / ٢٠١

غدراء / ٢ / ٥٦

غدیر / ۱۲ / ۳۰۶

غذوان / ۱۱ / ۲۹۱

ح / ص

غزا / ۲۰ / ۱۹

غرائض / ۱۴ / ۴۹۶

غراب / ۱۴ / ۳۵۵

غراب / ۲۰ / ۴۹۲

غراب / ۱۲ / ۵۰۹

غرابات / ۸ / ۵۸۰

غرابات / ۱۱ / ۵۸۰

غرابان / ۱۶ / ۳۹۵

غراب البین / ۱۲ / ۱۳۵

غراب البین / ۹ / ۲۲۸

غرار / ۶ / ۲۱۱

غرام / ۱۲ / ۴۳۰

غرایس / ۲ / ۳۷۹

غراورنگک / ۷ / ۱۵

غراورنگک / ۸ / ۱۵

غرب / ۱۳ / ۳۳

غرب / ۳ / ۲۷۹

غوب / ۱۵ / ۷۰۰

غوب / ۱۰ / ۲۳۴

غوب / ۲ / ۲۷۹

غوب / ۴ / ۴۱۶

عوب / ۱۰ / ۴۸۹

غور / ۱۳ / ۲۱۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۷۰

ح / ص

غور / ۱ / ۵

غور / ۱۵ / ۲۱۰

غور / ۱۲ / ۴۶۴

غوشیده / ۱۴ / ۲۹۳

غرض / ۱۶ / ۱۸۸

غرفات / ۱۴ / ۱۳

غرفات / ۱ / ۵۳۰

غرفه / ۶ / ۶۲۶

غرم / ۹ / ۲۷۵

غور / ۱۵ / ۴۷۶

غوریر / ۸ / ۲۱۹

غوریر / ۱۳ / ۶۴۵

غريضة / ٢٩٧ / ٤

غريف / ١٠ / ٨

غريف / ١٨٠ / ٧

غريق / ٤٣ / ٦

غزا (جنگ) سطر / ١٧ / ٢

غزال / ٥٣٦ / ٢٠

غزاله / ٨٣ / ٩

غزاله / ٨٣ / ١٠

غزير / ٢١٩ / ٧

غزيره / ٨٩ / ٦

غسق / ٣٩ / ٧

ح / ص

غسق / ١٨٠ / ١٦

غشاء / ٢٧٩ / ٨

غشاء / ٣٠١ / ٩

غشم / ٦٥٢ / ٣

غشمشم / ٢٢٣ / ١٣

غشوم / ١٥١ / ١٤

غشوم / ٢٢٣ / ١٢

غشوم / ٦٩٦ / ١٣

غشوه / ١٩ / ٤٧١

غصن / ١ / ٣٨٢

غصن / ٢٣ / ٤٥٦

غصون / ١٣ / ٧

غصون / ١١ / ٥٧٦

غض / ٢ / ٣٨٢

غضارت / ٧ / ٤٠٠

غضب / ١١ / ٤٤١

غضب / ١٢ / ٤٤١

غضب / ١٤ / ٤٤١

غضنفر / ١٨ / ٢٠٩

غضروف لا اسم له / ٧ / ٩٦

غضيف الطرف / ٢٣ / ٥٤١

غضيفه / ١٧ / ٥٣٣

دره نادره:

ح / ص

غطا / ۱۵ / ۴۷۱

غطا / ۱۲ / ۴۸۸

غطماط / ۲۸ / ۱۸

غفر / ۱۰ / ۱۷۲

غفل / ۶ / ۵۴۶

غفیر / ۱۰ / ۱۲۹

غلّ / ۳ / ۱۶۱

غلا / ۵ / ۱۳۴

غلاء / ۳ / ۱۳۴

غلاله / ۹ / ۶۰۵

غلاله / ۱۰ / ۶۰۵

غلب / ۱۲ / ۱۷۸

غلب / ۴ / ۵۵۶

غلباء / ۱۰ / ۳۲۲

غلباء / ۷ / ۴۵۲

غلث / ۵ / ۵۹۶

غلج / ۱۸ / ۳۹۶

غلل / ۱۲ / ۳۷۶

غلمان / ٩ / ٥٣٠

غلوّ / ٤ / ١٣٤

غلوله / ٣ / ٢٧٨

غله / ٨ / ٢٩٩

ح / ص

غله / ٢٣ / ٣١٧

غليل / ٩ / ٤٧٠

غماء / ١٨ / ١٠٦

غمام / ١٧ / ١٠٦

غمام / ٥ / ٤٢٥

غمام / ١٧ / ٦٢٠

غم اكتساب / ١٢ / ١٧٢

غمر / ١٠ / ٧١٧

غمرات / ٧ / ٤٣

غمرات / ٥ / ٧١٨

غمرات / ٩ / ٤٣

غمرات / ٩ / ٢٣١

غمرات / ١٧ / ٤٩٥

غموم / ١٩ / ١٠٦

غمين / ٧ / ٦٦٠

غنائم / ۷ / ۲۷۷

غنایت / ۸ / ۶۹۶

غنجه / ۴ / ۳۸۲

غنظ / ۱۰ / ۶۷۵

غنم / ۱۸ / ۲۴۷

غنم / ۱۷ / ۲۴۷

غنیم / ۱۱ / ۳۱۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۷۲

ح / ص

غنیم / ۵ / ۳۲۶

غنیم / ۱۵ / ۳۵۳

غو / ۴ / ۳۹۵

غوادى / ۲۰ / ۶

غواذى / ۱۹ / ۶

غوارب / ۱۶ / ۲۸۳

غواص / ۵ / ۱

غوالى / ۱۸ / ۴۲۶

غوامض / ۸ / ۵۲

غوانى / ۳ / ۲۸

غوانى / ۱ / ۷۰۳

غوايت / ۴ / ۶۹۶

غوايل / ۱۷ / ۴۲۶

غوايل / ۱۸ / ۶۲۸

غوج / ۱۷ / ۵۰۰

غوری / ۲۲ / ۴۵۰

غول / ۱ / ۳۸۸

غئی / ۱۰ / ۱۸۷

غيار / ۷ / ۵۹۲

غيار / ۸ / ۵۹۲

غيد / ۹ / ۲۵۶

غيداق / ۱۱ / ۵۷۵

غيداقی / ۹ / ۲۲۳

ح / ص

غير محصور / ۵ / ۱۳۲

غيش / ۲۶ / ۱۳

غيش / ۷ / ۱۰۷

غيش / ۶ / ۱۵۸

غيطان / ۹ / ۵۳۳

غيلان / ۶ / ۷۰۲

غيم / ۱۱ / ۴۲۴

غيمان / ۱۷ / ۳۱۷

غين / ۱۱ / ۲۲۵

غيناء / ۵ / ۴۵۲

غيوم / ۸ / ۵۰

غيوم / ۱۴ / ۶۲۰

ف فائزه / ۸ / ۵۱۱

فائق / ۱۹ / ۱۸

فاتحه / ۶ / ۱۱۸

فاتحه / ۳ / ۴۸۸

فاتحه ترگ خواندن / ۲۰ / ۵۱

فاترات / ۳ / ۹

فاتق / ۴ / ۱۹۱

فاتنين / ۱۷ / ۱۴۸

فاجر / ۵ / ۱۲۷

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۷۳

ح / ص

فاجر / ۱۴ / ۶۴۵

فاختري / ۹ / ۲۷۰

فاخر / ۱۲ / ۹۹

فاخر / ۷ / ۱۲۷

فارس / ۹ / ۲۲۲

فارغ / ۵ / ۱۸

فارعه / ۱۴ / ۵۲۸

فارعه / ۵ / ۵۹۸

فاکره / ۳ / ۱۱۲

فالق / ۱۵ / ۱۸

فانوس / ۹ / ۳۳۷

فایج / ۱۶ / ۲۲۳

فایجه / ۱۰ / ۱۴

فایجه / ۱۲ / ۱۴

فایج / ۱۷ / ۲۲۳

فایجه / ۱۱ / ۱۴

فئات / ۲۱ / ۲۴۲

فئام / ۸ / ۲۱۵

فؤاد / ۱۰ / ۲۴۹

فئه / ۹ /

فئه / ١٩ / ٥١٣

فئه الاسلام / ١٥ / ٣٩٨

فئيد الفؤاد / ٨ / ٤٠١

ح / ص /

فتات / ٢٠ / ٢٤٢

فتاك / ٢٠ / ٦٧٠

فتاك / ١٠ / ٥٧٢

فتال / ١٧ / ٣٣١

فتراك / ١٨ / ٣٤٨

فتراك / ٥ / ٦٢٨

فتك / ١٤ / ٤٧٦

فتن / ٥ / ٤٦٦

فتيات / ٢٠ / ٢٣٠

فجوه / ١ / ٦٣٠

فجيعه / ١١ / ١٤٢

فحامان / ١ / ١٤١

فحاوى / ٧ / ٣٩٣

فحمه العشاء / ٥ / ٢١٧

فحوى / ١٥ / ٦

فحوی / ۱۲ / ۹

فحوی / ۲۸ / ۴

فخار / ۱۴۱ / ۴

فخاریان / ۱۴۱ / ۲

فخام / ۱۴۱ / ۳

فخت / ۶۴۳ / ۱۶

فرائد / ۴۶۰ / ۹

فرائد / ۴۶۲ / ۲۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۷۴

ح / ص

فرائد / ۴۷۴ / ۱۷

فراخ / ۲۷۶ / ۱۷

فرار / ۵۳۷ / ۵

فراست / ۲۲۲ / ۸

فراست / ۷۰ / ۲

فراست / ۲۲۲ / ۷

فراسن / ۳۶۴ / ۲۳

فراسیاب / ۳۴ / ۱۹

فراش / ۱۱ / ۲۴

فراش / ۵۴۰ / ۱۳

فراش / ۵ / ۱۸۰

فراش / ۱۴ / ۵۴۰

فراغ / ۴ / ۳۲۲

فراغ / ۶ / ۳۲۲

فراغت / ۸ / ۱۰۷

فراغت / ۱۵ / ۱۰۷

فرامین / ۱۰ / ۲۰۵

فرانس / ۲ / ۴۲۷

فراحت / ۵ / ۲۸۵

فرایس / ۱۲ / ۲۲۲

فرایس / ۱ / ۴۲۷

فرح / ۱۵ / ۱۵۴

ح / ص

فرخ / ۲ / ۷۱۰

فرخ روز / ۱۰ / ۲۷۲

فرد الانفراد / ۱ / ۹۹

فرزین / ۳ / ۱۳۷

فرزین / ۴ / ۱۳۷

فرس / ۱۰ / ۹۵

فرسان / ۱۵ / ۲۹۱

فرسخه / ۱ / ۶۳۴

فرش / ۴ / ۱۸۰

فرش / ۷ / ۳۷۹

فرض / ۱۴ / ۳۰۹

فرض / ۱۶ / ۳۰۹

فرضه / ۱ / ۵۸۰

فرط / ۸ / ۸۲

فرق / ۶ / ۳۸۷

فرق / ۷ / ۳۸۷

فرقان / ۳ / ۲۷۸

فرقان / ۴ / ۴۸۸

فرقد / ۲ / ۵۲۹

فرنجمشک / ۱۷ / ۹۳

فرند / ۲ / ۴۳۱

فرو / ۹ / ۵۵۹

فروج / ۵ / ۵۷۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۷۵

ح / ص

فروخته / ۱۰ / ۶۶۱

فروش / ۲۴ / ۴۵۰

فرهاد / ۳ / ۷۱۰

فرّهی / ۶ / ۲۸۵

فرید / ۳ / ۴۳۱

فریدآمود / ۳ - ۴ / ۴۳۱

فریده / ۲۸ / ۲۵

فریده / ۱۰ / ۴۶۰

فریسه / ۱۹ / ۶۱۵

فریغ / ۳ / ۳۲۲

فریقین / ۴ / ۲۸۶

فژولیده / ۱۳ / ۲۹۳

فسان / ۵ / ۱۷۱

فستقی / ۱۲ / ۴۰۷

فسحت / ۱۴ / ۳۹۷

فسحت / ۱۱ / ۴۲۳

فسحت / ۸ / ۵۸۲

فسطاط / ۱۲ / ۴۲۳

فسوس / ۲۰ / ۴۵

فسیح / ۱۷ / ۲۴

فسیله / ۱۰ / ۵۹۷

فش / ۳ / ۵۴۴

فَصّ / ۱۱ / ۳۹

ح / ص

فَصَاد / ۱۰ / ۶۸۱

فَصَاد / ۴ / ۷۰۸

فَصْد / ۷ / ۵۲۵

فَصْل / ۲۱ / ۴۷۶

فَصْم / ۱ / ۴۴۱

فَصِيْل / ۵ / ۴۹۳

فَضَالِه / ۱۲ / ۲۳

فَضَّه / ۸ / ۷۰۵

فَضِيضِه / ۱۹ / ۵۳۳

فَطْنِه / ۴ / ۴۷

فَقَّاع كَشِيْدِن / ۸ / ۱۵۸

فَقَّاع گَشُوْدِن / ۷ / ۱۵۸

فَغَان / ۲ / ۲۳۲

فَغَان / ۵ / ۳۷۸

فَقْرَات / ۱ / ۲۷

فَقْرَات /

۲۷/۲

فقیر / ۱۳ / ۲۵۰

فکّ / ۱۳ / ۵۲۶

فکّه / ۵ / ۱۰۱

فکیف / ۱۲ / ۱۱۱

فلاح / ۴ / ۵۹۸

فلّاح / ۹ / ۶۶۷

فلال / ۱۰ / ۴۴۸

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۷۶

ح / ص

فلج / ۱۰ / ۱۳۷

فلزّات / ۱۸ / ۷۰۰

فلس / ۸ / ۶۵۳

فلفلموویه / ۴ / ۹۲

فلق / ۱۵ / ۱۸۰

فلق / ۲ / ۱۹۸

فلق / ۱۰ / ۳۳۷

فلق / ۱۴ / ۵۷۰

فلک / ۹ / ۱۰۴

فلک / ۶ / ۵۸۱

فلڪ / ۱۸ / ۱۳۹

فلڪ / ۱۰ / ۵۷۹

فلڪ / ۵ / ۵۸۱

فلڪه / ۱۰ / ۱۰۴

فلوات / ۱۲ / ۶۲

فلوات / ۲۱ / ۲۸۱

فلوس / ۳ / ۹۴

فلوع / ۱۵ / ۲۳۰

فلول / ۵ / ۲۷۹

فليل / ۲ / ۳۴۹

فناء / ۱۰ / ۱۴۳

فنادق / ۱۴ / ۱۴۲

ح / ص

فنادق / ۴ / ۴۶۴

فندق شڪن / ۱۵ / ۱۴۲

فنز / ۳ / ۲۱۵

فنون / ۲۱ / ۳۰

فنى / ۲۵ / ۴۶۱

فواخت / ۳ / ۱۳۵

فواخر / ۱۴ / ۴۵۸

فواخر / ۱۱ / ۴۷۹

فوادح / ۹ / ۶۶۹

فوارس / ۲ / ۲۲۳

فوارع / ۳ / ۶۱۱

فواشی / ۵ / ۱۵۳

فواکه / ۲ / ۲۶۴

فواکه / ۱۷ / ۵۰۴

فوایح / ۱۸ / ۲۱۹

فوح / ۷ / ۳۸۴

فود / ۹ / ۲۴۹

فود / ۹ / ۴۰۱

فودج / ۱۰ / ۵۴

فوره الجبل / ۳ / ۳۴۸

فولاد سبز / ۸ / ۳۱۶

فیافی / ۲۰ / ۴۹۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۷۷

ح / ص

فیالقی / ۷ / ۴۴۸

فیثت / ۲۱ / ۵۱۳

فیج / ۱۹ / ۲۲۳

فيحان / ١٩ / ٥٥٣

فيض / ٩ / ٣٥٢

فيضان / ٢٤ / ٥

فيضان / ١٠ / ٢٧٥

فيفاء / ٢٠ / ٥١٣

فيلگون / ٨ / ٦٠١

فيلوله / ١٤ / ٦٢

فيوج / ١٧ / ٤٩١

فيولت / ٦ / ٣٤٥

فيولت / ٨ / ٤٦٧

ق قاب / ١٢ / ١٥

قاب / ١١ / ٢٤٠

قابله / ٧ / ٣

قابودان / ٣ / ٥٨٠

قاتر الزحال / ٨ / ٦١٥

قاتل ابیه / ٢١ / ٩٧

قادر انداز / ١ / ٢٢٧

قادر اندازی / ١٧ / ٥٨٥

قاز / ١٩ / ٥٥١

قارات / ١٠ / ٥٥١

ح/ص

قازا/۲۰/۵۵۱

قارب/۱۱/۵۰۹

قارس/۴/۲۲۲

قارس/۹/۳۶۰

قارع/۱/۱۱۳

قارع/۱/۲۰۵

قارعه/۲۴/۴۱۹

قارون/۲/۹۴

قاس/۱۳/۱۵

قاس/۴/۱۶۹

قاسح/۴/۵۰۸

قاسی/۱۱/۵۱۳

قاصف/۱۷/۲۰۰

قاصی/۷/۶۹۰

قاصیه/۵/۵۷۰

قاضی دین/۱۸/۵۴۱

قاضی دین/۱۹/۵۴۱

قاطبه/۱۲/۶۴۰

قاطر/۹/۶۱۵

قاطع / ۸ / ۷۰۱

قاطع / ۱۰ / ۷۰۱

قاطن / ۱۱ / ۶۲۶

قاطنین / ۹ / ۶۴۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۷۸

ح / ص

قاع / ۵ / ۵۰۲

قاع / ۴ / ۶۷۰

قاف / ۱۸ / ۲۲۴

قاف / ۱ / ۲۲۵

قاقم / ۱ / ۱۹۸

قاقم / ۷ / ۵۴۹

قاقم / ۲۵ / ۵۵۸

قالی /

۲۴۵ / ۱۳

قالیب / ۳۰۹ / ۱۳

قانتین / ۱۴۸ / ۱۵

قانی / ۲۱۷ / ۲

قانی / ۲۲۳ / ۲۴

قانی / ۶۴۵ / ۲۱

قاید / ۴۲۵ / ۲۰

قباء / ۳۸۱ / ۱۶

قباب / ۳۴ / ۱

قباب / ۱۰۶ / ۶

قباب / ۱۹۷ / ۲

قباب تسع / ۳۰۷ / ۱۰

قبص / ۵۳۷ / ۱۴

قبصه / ۱۸۱ / ۱۱

قبضه / ۱۸۱ / ۱۰

قبله گاه / ۳۵۵ / ۱

ح / ص

قبول / ۱۴ / ۱۳

قبول / ۱۴ / ۱۵

قبه ازرقی / ۱۸۸ / ۱۲

قُبّه خضرا / ۱۵ / ۲۶۴

قَتام / ۱۱ / ۲۱۵

قَتاد / ۳ / ۲۷۵

قَتال / ۱۶ / ۳۳۱

قَتل / ۱۷ / ۶۶۶

قَتل / ۲۰ / ۶۶۶

قَتلی / ۹ / ۶۲۵

قَتات / ۱۹ / ۲۴۲

قَحاف / ۲۰ / ۶۶۳

قَحف / ۱۶ / ۸۷

قَحوف / ۱۸ / ۶۶۳

قَدّ / ۳ / ۷۰۸

قَدح / ۱۸ / ۱۵۱

قَدح / ۶ / ۶۰۳

قَدح معلّی / ۵ / ۶۰۳

قَدَد / ۳ / ۲۰

قَدَر / ۲۱ / ۱۰۸

قَدَر / ۵ / ۳۱۱

قَدَر اندازی / ۲ / ۱۲۹

ح/ص

قدم/۱۶/۶۹۹

قدم/۱۵/۶۹۹

قدود/۲/۲۰

قدید/۲۱/۳۰۹

قذازه/۱۰/۴۷۴

قراب/۴/۲۰۳

قزابه/۱۱/۱۵۵

قراضه/۵/۴۰۷

قراضه/۸/۴۵۴

قراط/۱۷/۳۹۶

قراطین/۲۲/۴۶۲

قزاع/۴/۲۳۰

قزاع/۸/۲۳۰

قزاع/۱۹/۳۲۱

قزاع/۹/۴۱۸

قزاعات/۱۷/۵۰۲

قرانیطس/۱/۹۶

قرده/۲۵/۲۰

قرده/۱۲/۵۶۱

قرص تباشير / ۳ / ۹۰

قرضاب / ۲۰ / ۳۱۸

قرط / ۱۸ / ۹۱

قرط / ۱۶ / ۴۲۷

ح / ص

قرطاس / ۳ / ۳۰

قرطاس / ۱۹ / ۶۰۴

قرطاط / ۴ / ۴۲۷

قرطه / ۱۸ / ۷

قرطه / ۱۱ / ۴۰۷

قرطه / ۸ / ۲۴۹

قرطه / ۱۳ / ۳۹۶

قرطه / ۲۰ / ۷

قرطه / ۱ / ۷۱۸

قرطی ماریه / ۱ / ۴۶۳

قرع / ۷ / ۲۳۰

قرع باب / ۴ / ۲۷۸

قرفه / ۳ / ۹۷

قرقف / ۱۸ / ۳۷۶

قرقوف / ۱۷ / ۳۷۶

قرن الغزاليه / ١٦ / ٥٣٥

قرو / ٨ / ٥٥٩

قروم / ١٢ / ١٥١

قروم / ٥ / ٢٣٤

قروم / ٥ / ٣٧٠

قري / ٥ / ٥٩٢

قريح / ١٣ / ٣٤٥

قريح / ١١ / ٥٨٥

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ٩٨٠

ح / ص

قريحه / ١٤ / ٣٤٥

قريض / ٩ / ٤٥٤

قريه / ٨ / ٦٧١

قزلباشيه / ١ / ١٣١

قزوم / ٦ / ٣٧٠

قساسي / ١٤ / ٧١٧

قسط / ٢ / ٣

قسطاط / ١٤ / ٤٢٣

قسطاس / ٢ / ٦٥٧

قسمت / ١٧ / ٢١٨

قسوط / ۵ / ۶۴۰

قسى / ۴ / ۱۲۹

قسى / ۱۵ / ۳۵۰

قسيمه / ۲۸ / ۵۳

قشعيره / ۱۰ / ۵۴۹

قصار / ۴ / ۳۵۱

قصاره / ۲ / ۶۶۷

قصارى / ۱۶ / ۴۲۵

قصارى / ۶ / ۶۴۵

قصاله / ۱۳ / ۲۳

قصامه / ۱ / ۶۶۷

قصابا / ۱۵ / ۴۲۵

قصب آبگون / ۱۰ / ۷

ح / ص

قصبات / ۴ / ۴۲۱

قصبات / ۶ / ۴۲۱

قصب

نرگس / ۷ / ۹

قصل / ۴۷۶ / ۲۲

قضم / ۴۴۱ / ۲

قصور / ۲۹ / ۳

قصور / ۱۲۵ / ۴

قصور / ۲۹ / ۴

قصور / ۱۲۵ / ۵

قضایر / ۱۷۲ / ۷

قضم / ۳۱۱ / ۱۵

قضه / ۷۰۵ / ۹

قط / ۳۱۳ / ۸

قطا / ۱۱ / ۱۲

قطاب / ۳۱۳ / ۵

قطار / ۶۱۳ / ۲

قطار / ۶۱۳ / ۴

قطان / ۳۵۱ / ۶

قطایف / ۲۷ / ۱۴

قطب رحی / ۶۱۲ / ۸

قطر / ۵۶ / ۲۸

قطره زدن / ۳۵۱ / ۱

قطره زدن / ۸ / ۳۶۸

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۸۱

ح / ص

قطره زدن / ۴ / ۶۰۱

قطره زدن / ۱۰ / ۶۱۵

قطره زن / ۵ / ۶۱۳

قطقطه / ۱۱ / ۱۱

قطمیر / ۱۹ / ۱۸۰

قظوط / ۷ / ۲۰

قظوف / ۱۳ / ۲۷

قظیح / ۵ / ۲۳۷

قظط / ۳ / ۲۹۱

قظعاع / ۴ / ۵۰۲

قظا الذهر / ۵ / ۲۲۵

قظا خاریدن / ۶ / ۲۲۵

قظاخری / ۲۰ / ۵۳۵

قظول / ۶ / ۶۷۵

قظائند / ۶ / ۴۸۹

قظائند / ۹ / ۱۸۲

قظاش / ۴ / ۲۳

قلاع / ۱۴ / ۱۲۵

قلاع / ۲۳ / ۲۲۸

قلاع / ۸ / ۲۹۴

قلاع / ۶ / ۵۳۲

قلامه / ۶ / ۲۳

قلامیس / ۶ / ۲۵

ح / ص

قلاوزی / ۱۵ / ۳۶۶

قلب / ۱۹ / ۲۸۰

قلب / ۲ / ۵۵۹

قلب / ۱۴ / ۳۴۷

قلب / ۱۵ / ۳۴۷

قلب شتا / ۳ / ۵۵۹

قلب / ۶ / ۷۱۰

قلّت / ۱۳ / ۳۰۴

قلزم / ۱۲ / ۵۱

قلع / ۲۲ / ۵

قلعه / ۳ / ۳۹۶

قلعه / ۴ / ۳۹۶

قلعه / ۲ / ۵۷۲

قلعه کافر / ۱۲ / ۱۹۷

قلعه مینا / ۱ / ۱۵۶

قلقل / ۴ / ۳۷۵

قلم / ۸ / ۴۵

قلم آسا / ۱۱ / ۳۵

قلیب / ۱ / ۴۴

قلیب / ۱۱ / ۳۴۵

قلیت / ۲۴ / ۳۴۵

قم / ۱۱ / ۷۱۵

قماری / ۱۰ / ۲۷۱

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۸۲

ح / ص

قماری / ۱۱ / ۲۲

قماری / ۲۲ / ۵۵۸

قماش / ۶ / ۴۷۶

قماقم / ۶ / ۷۱۴

قمامه / ۱۳ / ۷۱۵

قمپاره / ۱ / ۶۲۵

قمر / ۹ / ۱۴۴

قماقم / ۱۷ / ۱۰۹

قمقام / ۱۹ / ۱۰۹

قممه / ۲۰ / ۲۱۱

قميص / ۷ / ۶۱۸

قميص / ۹ / ۶۱۸

قمين / ۸ / ۶۶۰

قنابل / ۱۱ / ۲۵۳

قنات / ۱۱ / ۲۵۰

قنات / ۱۰ / ۶۲۴

قناحه / ۷ / ۵۲۶

قنازع / ۲۶ / ۱۱۶

قنازع / ۲۴ / ۱۱۶

قناطير / ۲۳ / ۴۶۲

قناطير / ۵ / ۷۰۶

قنان / ۱۸ / ۳۸۱

قنان / ۹ / ۴۲۳

ح / ص

قنتره / ۲ / ۵۱۴

قنداوه / ۵ / ۳۵۵

قندز / ۳ / ۱۹۸

قنديد الامر / ۱۷ / ۶۰۹

قنص / ١٥ / ٥٣٧

قنطر / ٥ / ٦٤١

قنفظ / ٦ / ٥٦١

قنن / ١٣ / ٥٢٨

قنن / ٥ / ٦٣٩

قنوات / ٦ / ٦٢٠

قنوع / ٢٧ / ٥٠

قنوه / ١٢ / ٢٥٠

قنه / ٤ / ٣٣٣

قنيات / ٢٢ / ٢٣٠

قننه / ٥ / ٣٧٥

قوائد / ٤ / ٣٧٠

قوارس / ٤ / ٢٠٤

قوارع / ١ / ٢٧٨

قوارع /

۴۱۹ / ۲۳

قوارع / ۱۸ / ۴۲۹

قوارع / ۱ / ۵۸۴

قوارع الفرقان / ۴ / ۴۸۸

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۸۳

ح / ص

قواصی / ۱۶ / ۱۲۵

قواصی / ۱۲ / ۵۱۳

قواضب / ۱۳ / ۲۸۷

قواضب / ۹ / ۴۱۴

قواعل / ۱۳ / ۴۴

قواعل / ۱۰ / ۳۶۹

قوافی / ۱۲ / ۷۷

قواقیز / ۱ / ۱۰۹

قوام / ۱ / ۴۴۲

قوام / ۲ / ۴۴۲

قوایم / ۱۱ / ۲۱۶

قوایم / ۲ / ۲۸۴

قوایم / ۱۸ / ۴۲۷

قوایم / ۱۱ / ۴۴۲

قَوْت فاعله / ١٢ / ١٩

قوراء / ١١ / ٥٥١

قورغان / ٨ / ٤٣٥

قوس حاجب / ١٦ / ٦٦٢

قوش / ١٩ / ٥٣٥

قوشچى / ٨ / ٦٩٩

قوزا به قوز / ٢١ / ٦٤٤

قوف / ١٦ / ٣٦١

قول / ١٤ / ٤٣٥

ح / ص

قَوَّه الظَّفَر / ١٠ / ٥٢٧

قَوَّه الظَّهْر / ٢ / ٢٩٢

قَوَّه فَاكْرَه / ٢٧ / ٤٣

قَوَّه مَوْلَدَه / ٣ / ٢٦٤

قَوَّه نَاطِقَه / ٢٧ / ٤٣

قوى / ٣ / ٦٩٣

قوى الجأش / ١٠ / ٣٢٦

قويم القواعد / ٥ / ٥٣٠

قهرة / ١٣ / ١٨١

قهقرات / ٩ / ٧٠٤

قیاس / ۸ / ۵۱۹

قیاسره / ۱ / ۴۱

قیاصره / ۲ / ۴۱

قیاطین / ۹ / ۴۵۸

قیاقی / ۲۲ / ۴۹۳

قیان / ۱۹ / ۳۸۱

قید / ۱ / ۷۸

قیراط / ۹ / ۸۶

قیروان / ۱۲ / ۴۱۶

قیروان / ۱۳ / ۴۱۶

قیل / ۱۸ / ۱۱۰

قینات / ۲۱ / ۲۳۰

قینه / ۴ / ۱۵۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۸۴

ح / ص

ک کابلیج / ۱ / ۴۲۱

کاتب / ۷ / ۶۴۵

کاخ / ۲ / ۱۰۶

کاخ / ۴ / ۱۰۶

کار آب / ۳ / ۱۶۰

کار نوشته / ۵۶۸ / ۹

کاس / ۲۹ / ۱۵

کاسر / ۴۱۹ / ۴

کاسر / ۴۱۹ / ۱۰

کاسه بر سر شکستن / ۱۵۷ / ۹

کاسه گر / ۳۷۷ / ۱۷

کاسه گردان / ۱۰۸ / ۶

کاسه لیس / ۱۰۷ / ۲۴

کاشح / ۵۴۶ / ۹

کاغذ / ۴۲ / ۴

کاف / ۲۲۴ / ۱۷

کافر / ۱۹۷ / ۷

کافر / ۶۶۷ / ۱۰

کافر / ۶۶۷ / ۱۱

کاف نسخ / ۲۲۴ / ۱۹

کافور / ۳۸۱ / ۹

ح / ص

کافور / ۳۸۱ / ۱۲

کافور / ۳۸۱ / ۱۵

کافورپز / ۳۸۱ / ۱۴

کافور خشک / ۲۵ / ۵۶

کاف و نون / ۴ / ۲۲۴

کافّه / ۷ / ۹۷

کاگل / ۲ / ۱۴۳

کامل / ۱۹ / ۸۳

کان / ۱۴ / ۳

کان / ۲ / ۱۵

کانا / ۶ / ۱۵

کانون / ۱۳ / ۳

کانون / ۱۱ / ۵۷۷

کانون الاول / ۱۴ / ۵۷۷

کاهکشان / ۱۸ / ۵۳۰

کاهکشان / ۱۹ / ۵۳۰

کاهل / ۱۰ / ۱۱۴

کاهلی / ۱۱ / ۱۱۴

کاهو / ۹ / ۱۷۲

کأس / ۱۶ / ۲۹

کأس / ۴ / ۱۰۸

کیار / ۱۸ / ۱۰۷

اح / ص

كبار / ١١ / ١٠٧

كبار / ١٦ / ٤٣٩

كبار / ١٥ / ٤٣٩

كبد السماء /

٤٧٨ /٨

١٠٥ /٢ /كبر

٥٣٤ /٣ /كبك

٤٢٣ /٣ /كبكه

٢٠٤ /٢٢ /كتائب

٤١٤ /٢ /كتائب

٥٤٨ /٤ /كتائب

٤٢٥ /٥ /كتاب

١ /٢ /كتّاب

١٤ /٣٠ /كتابه

٣٤٨ /١٤ /كتابه

٤٢٥ /٤ /كتابه

٤٣٥ /١٧ /كتاره

٣٤٨ /٨ /كتيبه

٤٧٤ /٢٤ /كنح

١٤١ /٤ /كتّه

٥٥٤ /٧ /كتيث

٤٤٢ /٢٤ /كتير التّالؤ

٣١١ /٩ /كتير الرّماد

ح /ص

كثير المضارّ / ١٦ / ٢٥٠

كجك / ١٥ / ٤٤٨

كحل / ١٨ / ٣٣٥

كحلي / ٦ / ٢٥٩

كحلي / ٥ / ٧٠٨

كدّ / ١٠ / ٣٥٣

كدح / ١١ / ٣٥٣

كدخدا / ٢ / ٢٦٠

كدر / ٥ / ٥٩

كذبذب / ٩ / ١٥٣

كراديس / ٧ / ٥٦٨

كراس / ٦ / ٥٦٨

كراسي / ٢ / ٣٠

كرامت / ١١ / ٤٨٨

كرب / ١٨ / ٣٦٦

كرد / ١ / ٦٨٩

كرزين / ١٧ / ٣٦٢

كرسي / ٤ / ٢٥٥

كرك / ١٨ / ١٣٩

كرك / ٤ / ٣٣٨

کرکی / ۱۸ / ۵۰۹

کروب / ۳ / ۷۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۸۶

ح / ص

کروب / ۱۳ / ۶۶۷

کروب / ۱۵ / ۶۶۷

کزوبیان / ۳ / ۳۷۳

کرور / ۲ / ۴۷۵

کزوفر / ۱۷ / ۲۸۱

کروکر / ۹ / ۳۸

کزه / ۵ / ۳۴۳

کریاس / ۱۶ / ۶۸۴

کریان / ۸ / ۳۵۰

کریم العصر / ۱۲ / ۳۱۳

کریم التَّقیر / ۱۷ / ۱۸۰

کریهت / ۹ / ۵۸۱

کساء / ۱۴ / ۲۹

کساء / ۱۳ / ۲۹

کساء / ۱۸ / ۶۳

کساء / ۹ / ۴۱۷

کساء / ۷ / ۵۱۵

کساء عبّاسیان / ۱۴ / ۱۷۲

کساحه / ۲۱ / ۶۷۰

کسح / ۲۳ / ۴۷۶

کسر / ۲ / ۲۸۹

کسر / ۱ / ۴۸۸

ح / ص

کسور / ۸ / ۱۲۵

کسور / ۲۳ / ۴۹۱

کسور / ۲۱ / ۴۹۱

کسور / ۲۲ / ۴۹۱

کسیب / ۳ / ۱۹۵

کسیب / ۵ / ۳۹۶

کسیر / ۱۴ / ۶۳۷

کش / ۸ / ۵۶

کش / ۱۰ / ۴۰۷

کشف القناع / ۲۵ / ۵۰

کشکشه / ۲۴ / ۳۶۲

کشکشه / ۲۷ / ۳۶۲

کشم / ۱۰ / ۶۵۲

کشیش / ۱۱ / ۱۷

کعیت / ۴۵ / ۱۳

کفّ / ۱۸۲ / ۳

کفّاح / ۳۲۰ / ۱۹

کفّ آدم / ۹۲ / ۷

کفّار / ۶۶۶ / ۱۸

کفّار / ۶۶۶ / ۲۱

کفّ ء / ۳۴۰ / ۱۲

کفّ الاسد / ۹۴ / ۸

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۸۷

ح / ص

کفته / ۵۲ / ۹

کفو / ۳۷۶ / ۵

کفور / ۶۶۷ / ۱۲

کفیت / ۳۱ / ۲۵

کفیتا / ۲۹۵ / ۲

کفیده / ۱۴۴ / ۴

کفیه / ۴۹ / ۱۳

کلّ / ۲۵ / ۱۶

کلاب / ۳۴۲ / ۱۴

كلاكل / ٥ / ٤٣٤

كلاكل / ٩ / ٤٢٤

كلال / ٣ / ٥١

كلال / ١٧ / ١٥٤

كلال / ٨ / ٤٢٤

كلام / ١٣ / ٢٦

كلام / ١٦ / ١١٠

كلاله / ٢٠ / ٦٩٩

كلاله / ٨ / ٢٧٨

كلاله / ١٩ / ٥٥٨

كلاليل / ١١ / ٤١٩

كلأ / ٩ / ٢٤٧

كلب / ٢ / ٥٦٢

كلب / ٢١ / ٣٤٦

ح / ص

كلبه / ٢٠ / ٥٥٧

كلب

هائڻم / ۱۸ / ۱۴۲

ڪلف / ۲ / ۴۷۲

ڪلف / ۳ / ۴۷۲

ڪلڪل / ۲۰ / ۵۲

ڪلڪ / ۸ / ۳۱۰

ڪلڪ واسطي / ۵ / ۱۷۶

ڪلل / ۷ / ۴۲۴

ڪلل / ۲۶ / ۴۶۱

ڪلم / ۷ / ۴۸

ڪلنگ / ۱۱ / ۳۵۵

ڪلنگ / ۱۲ / ۳۵۵

ڪله / ۱۳ / ۲۵۸

ڪليد / ۵ / ۴۵۹

ڪليد سه دندانہ / ۱ / ۴۵۴

ڪليل / ۲۴ / ۱۵

ڪليل / ۱ / ۵۱

ڪليل / ۶ / ۷۰

ڪم / ۱۷ / ۳۰۵

ڪماخ / ۱۲ / ۶۲۴

ڪمادات / ۹ / ۱۸۵

کماکان / ۴ / ۱۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۸۸

ح / ص

کمال / ۱ / ۲۷۲

کمان رستم / ۶ / ۳۷۸

کمان رستم / ۱۳ / ۵۴۷

کمان زنبوری / ۲۲ / ۴۳۹

کمان کشیدن / ۴ / ۷۴

کمات / ۴ / ۳۰۵

کمات / ۱۶ / ۳۰۵

کمات / ۱۵ / ۵۴۸

کما هی / ۱۶ / ۲۸

کمتره / ۹ / ۱۹۳

کمخاب / ۱۲ / ۶۶۰

کمست / ۶ / ۴۹۴

کم فرصت / ۱۲ / ۲۸۷

کم کام / ۱۵ / ۴۸۱

کمی / ۱۵ / ۳۰۵

کمیت / ۱۳ / ۱۵۹

کمیت / ۱۵ / ۱۵۹

کمیٹ / ۲ / ۲۷۷

کمین / ۳ / ۴۱۸

کن / ۱۰ / ۵۷۷

کن / ۱۰ / ۶۹۵

کنارہ کرد / ۱۰ / ۱۱۲

کنانت / ۷ / ۶۰۷

کناس / ۷ / ۱۰

ح / ص

کنگر / ۳ / ۵۷۲

کنگر / ۵ / ۱۳۵

کنگرہ / ۸ / ۱۳۵

کنود / ۱۰ / ۶۳۳

کنوز / ۱۲ / ۲۱۷

کنوز قارونی / ۱۳ / ۴۵۹

کنیز / ۲۸ / ۳۰۷

کواکب / ۲۰ / ۲

کواکب / ۹ / ۲۳۵

کواکب سبحی / ۱۵ / ۲۶۵

کواکب سبحی / ۱۰ / ۳۳۶

کواعب / ۱۰ / ۲۵۸

کوپ / ۱ / ۳۹۳

کوثر / ۴ / ۵۴۰

کوثر / ۵ / ۵۴۰

کوچ / ۱ / ۱۳۶

کورکا / ۸ / ۴۳۹

کوسج / ۳ / ۵۱۵

کوسج / ۹ / ۵۱۵

کوفه / ۸ / ۳۰۴

کوکب / ۱۱ / ۱۰۱

کوکب / ۳ / ۱۷۳

کوکب / ۷ / ۷۰۱

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۸۹

ح / ص

کوکب / ۶ / ۷۰۱

کوکب / ۹ / ۷۰۱

کوکبه / ۲ / ۷۷

کوکو / ۸ / ۲۷۰

کون: رجوع به اکوان شود

کونین / ۳ / ۱۵

کوّه / ۱۲ / ۳۳۸

کوه بر کوه / ۱۴ / ۳۸۴

کوه پشت / ۱۵ / ۴۲۲

کوهه / ۶ / ۳۲۱

کوهه / ۱۳ / ۳۹۴

کوهه / ۱۲ / ۳۹۴

کوهه / ۱۴ / ۴۲۲

کھوف / ۲۲ / ۶۶۸

کھيدان / ۱۹ / ۳۲۲

کهنه گرک / ۱۵ / ۶۶۶

کئی / ۳ / ۳۴

کئی / ۸ / ۲۴۴

کیان / ۲ / ۳۴

کیت و کیت / ۱۸ / ۱۱۳

کید آور / ۱۰ / ۴۴۱

کیش / ۸ / ۱۳۷

کیش / ۱۲ / ۱۵۰

ح / ص

کیف حالک / ۷ / ۲۲۸

کیفیت بسیطی / ۲۳ / ۵

کیفیت خامس / ۸ / ۳

گک گاوان / ۵ / ۱۹۸

گاوان / ۶ / ۲۱۵

گاوتازی / ۱۵ / ۱۹۹

گاوتازی / ۱۴ / ۵۱۴

گاوچهر / ۵ / ۱۹۹

گاودم / ۴ / ۱۹۸

گاه / ۷ / ۴۸۷

گراز / ۲

گراز / ۲ / ۵۴۵

گراز / ۱۶ / ۶۶۶

گراز کردن / ۱۹ / ۵۶۱

گرامی زادگان / ۱۱ / ۲۱۷

گریز / ۲ / ۱۹۵

گرهه بید / ۶ / ۲۷۵

گرهه در شلوار افتادن / ۵ / ۵۶۱

گرد / ۲۱ / ۴۳۸

گردبالش / ۷ / ۲۸

گردبالش / ۸ / ۲۵۹

گردن / ۴ / ۳۳۶

گردنان / ۹ / ۱۲۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۹۰

ح / ص

گردنان / ۷ / ۱۳۸

گردنان / ۷ / ۲۱۶

گردنان / ۲۰ / ۳۶۲

گردنان / ۸ / ۳۹۶

گردون / ۱۲ / ۱۰۴

گردون / ۳ / ۳۹۳

گردونیه / ۶ / ۲۷۳

گوزین / ۱۸ / ۳۶۲

گوزین / ۱۹ / ۳۶۲

گرگ آشتی / ۱۸ / ۵۶۱

گرگر / ۱۱ / ۳۸

گرگینه / ۳ / ۳۳۸

گروگر / ۱۰ / ۳۸

گروه / ۶ / ۴۳۰

گریغ / ۹ / ۳۳۱

گریوه / ۶ / ۱۸۹

گریوه / ۶ / ۳۸۸

گز کچی / ۱۸ / ۲۷۹

گزکی / ۶ / ۴۲۰

گز لک / ۲۰ / ۶۱

گز لک / ۵ / ۲۲۶

گوزین / ۱۶ / ۳۶۲

ح / ص

گشاد یافتن / ۱۱ / ۲۲۴

گلبندی / ۳ / ۸

گل پیاده / ۷ / ۶۱۹

گل خیری / ۱۴ / ۶۹۶

گل زمین سطر / ۷ / ۲۱۱

گل زمین / ۴ / ۲۶۰

گل زمین / ۶ / ۶۱۹

گل سر سبد / ۱۸ / ۹۳

گل صدبرگ / ۲ / ۶۲۸

گل قحبه / ۳ / ۷۰۷

گلو کشیدن رک: از گلو کشیدن

گنبد / ۸ / ۵۳۹

گنجه / ۲۷ / ۳۶۶

گندآور / ۹ / ۴۴۱

گوان / ۴ / ۵۴۴

گودرز / ۱۳ / ۵۳۶

گور / ۱۸ / ۵۳۶

گوش فیل / ۱۶ / ۱۹۹

گوش فیل / ۱۳ / ۵۶۰

گوش ماهی / ۲ / ۵۸۴

گوشه / ۴ / ۲۷۲

گوگردان / ۱۲ / ۵۵۳

گوهر / ۱۵ / ۲۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۹۱

ح / ص

گوهر آمور / ۲۱ / ۴۸۳

ل / لا / ۴ / ۱۷۹

لائح / ۱۲ / ۲۸۴

لائح / ۹ / ۵۹۲

لائمانه / ۱۳ / ۵۸۷

لابه / ۱۳ / ۱۱۶

لا تحصی / ۱۸ / ۳۲۸

لاخ / ۳ / ۳۸۸

لادغ / ۱۲ / ۵۴۸

لازع / ۱۳ / ۵۴۸

لازم الشباب / ۴ / ۱۵۵

لا سیما / ۷ / ۴۵۹

لا طائل / ۶ / ۵۹۵

لا غرو / ۱۲ / ۱۷۳

لال / ۲۴ / ۴۷

لآل / ۷ / ۱۱۲

لالا / ۵ / ۲۵

لا/٢٤/٤٦٢

لا/٢/٤٦٣

لاله دختری / ١٢ / ١٤٥

لاآلی / ٤ / ٢٥

ح / ص

لاآلی / ٢٥ / ٤٧

لاآلی / ٣ / ٤٦٢

لام / ١٢ / ٢٢٤

لامعه البها / ٢٠ / ٦٠٣

لاوی / ١١ / ١٥٢

لامی / ١ / ١٦٠

لامی / ١٠ / ٤٢٤

لامی / ٨ / ٦٠٣

لاآلی / ٧ / ١٤٥

لب / ٧ / ١٤٥

لباب / ١٣ / ٩١

لباب / ١٧ / ٥١١

لبالب / ٩ / ٢٧٧

لبان / ٢٣ / ٦

لبریز / ٨ / ١٥٧

لبق / ١٩ / ١١٩

لبلاب / ١٢ / ٩١

لبلاب / ٣ / ١٥٩

لبلبه / ٩ / ١١٥

لبن / ٢١ / ٢٥

لبن / ١٥ /

لبنه / ۱۶ / ۹۵

لبوب / ۱۷ / ۳۵۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۹۲

/ ح / ص

لبوس / ۶ / ۱۹۴

لیب / ۱۴ / ۹۱

لیبخه / ۶ / ۳۷۳

لت / ۹ / ۱۴۵

لت / ۱۴ / ۳۲۴

لت / ۶ / ۵۸۶

لتم / ۸ / ۴۷۷

لتوت / ۴ / ۳۲۸

لتوت مخرقه / ۳ / ۵۷۰

لثم / ۲۱ / ۶۰۳

لج / ۲۰ / ۲۳۲

لج / ۲۲ / ۲۳۲

لجاج / ۱۶ / ۵۱

لجج / ۱۱ / ۵۱

لجه / ۱۷ / ۵۸۳

لجّه / ۲۷ / ۱۸

لجّی / ۲۹ / ۱۸

لجّی / ۲۴ / ۴۸

لجین / ۲ / ۹

لجین / ۹ / ۶۵۹

لحج / ۴ / ۲۱۰

لحد / ۱۵ / ۵۴۰

لحمه / ۴ / ۶۵۰

ح / ص

لحمی (یا قوت ...) / ۱۹ / ۳

لحوم / ۱۲ / ۴۱۹

لحیه / ۵ / ۱۴۱

لحیه / ۶ / ۵۱۵

لحیه البقر / ۱۵ / ۵۱۴

لحیه التیس / ۱۵ / ۹۱

لخت / ۱۷ / ۶۵۴

لخلخه سای / ۶ / ۲۷

لدی / ۲۳ / ۱۸

لذاذات / ۱۹ / ۴۶۹

لر / ۱۰ / ۱۹۲

لسان العصافير / ۹۲ / ۱۳

لسن / ۲۵ / ۱۴

لسن / ۲۵ / ۱۵

لسن / ۲۵ / ۱۳

لصاب / ۲۱۰ / ۵

لطاظ / ۵۰ / ۵

لطاظ / ۴۲۳ / ۸

لطايف / ۸۱ / ۱۳

لطم / ۴۷۷ / ۱۰

لطيم / ۵۵۳ / ۱۶

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۹۳

ح / ص

لطيمه / ۵۵۳ / ۱۷

لعاب گوزن / ۱۹۷ / ۲۱

لعب / ۶۰۲ / ۸

لعبت بربريه / ۹۲ / ۲

لعل پيکاني / ۲۴۱ / ۶

لعل لحمي / ۵۹۳ / ۱۳

لعين / ۵۸۶ / ۵

لغو / ۷۱ / ۱۵

لفاظه / ۲۳ / ۹

لفوف / ۱۳۰ / ۷

لفوف / ۴۳۶ / ۲۱

لفيف / ۶۴ / ۷

لفيف / ۵۶۷ / ۱۲

لقاطه / ۲۳ / ۸

لقّاعه / ۷۵ / ۷

لقطه / ۳۰۷ / ۲۴

لقفه / ۱۶۶ / ۷

لقلقه / ۱۳ / ۵

لك / ۴۶۳ / ۶

لك / ۴۷۵ / ۱

لكز / ۵۷۴ / ۱۴

لك لكك / ۲۷ / ۱۵

لكم / ۴۷۷ / ۷

ح / ص

لكام / ۷۰۷ / ۷

لم / ۳۶۱ / ۴

لماظه / ۳۰۸ / ۲

لمحه / ۲۰۱ / ۱۰

لمع / ۱۴ / ۶۷۳

لمعه / ۱ / ۲

لمعه / ۱۰ / ۴۴۰

لمم / ۸ / ۶۴۸

لمم / ۷ / ۶۴۸

لوا / ۵ / ۲۹۱

لواسه / ۱ / ۳۵۰

لواعج / ۷ / ۶۱۳

لوث / ۷ / ۱۶۷

لوزعی / ۱۱ / ۱۸

لوع / ۶ / ۱۱۷

لوع / ۵ / ۶۷۳

لؤلؤ طاوسی / ۴ / ۴

لؤلؤ عینی / ۱۲ / ۵۹۳

لولی / ۱ / ۲۶۹

لولیان / ۵ / ۱۵۰

لوی / ۱۸ / ۲۱۶

لهاب / ۱۳ / ۳۳۵

لهاب / ۱۴ / ۳۳۵

ح/ص

لهاسه/ ٣/ ٣٥٠

لهب/ ١٥/ ٣٣٥

لهبات/ ٦/ ٤٤٢

لهبات/ ١٠/ ٦٥٤

لهبان/ ٢١/ ٣١٧

لهبان/ ١٢/ ٦٧٣

لهثان/ ١٣/ ٦٧٣

لهفان/ ٢٢/ ٣١٧

لهق/ ٢٨/ ١١٩

لهنه الضيف/ ٥/ ٤٥١

لهيات/

۶۵۴ / ۱۱

لیاق / ۱۰ / ۵۸

لیاقت / ۱۱ / ۵۸

لیالی / ۳ / ۲۵۶

لیت و لعل / ۶ / ۶۷۶

لیث / ۸ / ۵۴۱

لیس / ۱۷ / ۵۱۴

لیق / ۳ / ۲۱۰

لیقه / ۹ / ۵۸

لیل / ۳ / ۲۲۸

لیل / ۴ / ۲۵۸

لیل / ۳ / ۲۸۷

لیل / ۴ / ۵۳۵

ح / ص

لیلاء / ۲ / ۲۵۶

لیل الیل / ۱۴ / ۴۸۲

لیل دجوجی / ۷ / ۵۲۳

لیله لیلا / ۳ / ۵۹

لین عریکت / ۲ / ۳۶۵

لیوٹ / ۲ / ۳۲۸

لیوٹ / ۸ / ۳۶۴

لیوٹ / ۳ / ۶۶۴

م مائج / ۱۷ / ۱۵۱

مائج / ۲۸ / ۴۳

ماء معین / ۱۳ / ۴۸۹

مائن / ۱۷ / ۱۵۲

مائیت / ۹ / ۵۸۵

و رک: ماهیت

مائج / ۲۹ / ۴۳

مادّه / ۶ / ۱۱۲

ما ذنبی / ۵ / ۵۹۴

ماذی / ۱۲ / ۶۳۵

مار / ۱۰ / ۶۴۵

مارد / ۱۲ / ۱۵۳

مآزق / ۹ / ۶۱۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۹۵

ح / ص

ماشوب / ۲۰ / ۱۵۴

ماشطه / ۱۵ / ۵۲

ماشی / ۱۳ / ۸۸

ماشى / ۲۳ / ۳۰۹

ماشيا على رأسه / ۹ / ۴۲

ماضى / ۱۴ / ۶۳۵

ماطره / ۹ / ۶۱۳

مآقط / ۶ / ۵۱۶

مال / ۱۱ / ۶۸۶

مالى / ۵ / ۴۵۰

مآود / ۵ / ۷۱۵

ماوراءالنهر / ۱۹ / ۲۷۱

ماه / ۸ / ۱۳۲

ماه / ۱۰ / ۵۳۹

ماه پروين / ۱۱ / ۹۳

ماهچه / ۵ / ۱۳۱

ماهچه / ۵ / ۱۸۷

و ر ك: ماهيچه

ماه مقنع / ۲ / ۴۶

ماه نخشبي / ۲ / ۱۸۸

ماهور / ۱ / ۲۷۳

ماه و شان / ۵ / ۱۴۴

ماهى / ۱۶ / ۴۸۸

ح / ص

ماهیت / ۷ / ۵۸۵

ورک: مائیت

ماهیچه / ۱ / ۱۸۰

ماهیچه / ۲۰ / ۴۲۷

ورک: ماهیچه

میس / ۵ / ۲۵۳

مایل الاوتاد / ۱ / ۱۰۱

مأثور / ۳ / ۶۲۸

مأدبه / ۶ / ۶۲

مأسور / ۷ / ۶۲۸

مأسوری / ۱۴ / ۳۶۶

مأسورین / ۱ / ۴۳۲

مأکل / ۱۶ / ۱۳۴

مأنس / ۴ / ۲۵۳

مأود / ۶ / ۷۱۵

مباحث البقر / ۱۲ / ۴۴۷

مبادات / ۲۲ / ۴۵۵

مبارات / ۱۰ / ۲۰۹

مبارات / ۱۹ / ۴۵۶

مبارک / ۵ / ۳۷۲

مبارزه / ۲۱ / ۴۵۶

مباری / ۲۲ / ۱۸۵

مباصلت / ۱۴ / ۶۲۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۹۶

ح / ص

مباطشت / ۱۴ / ۲۱۲

مبالدت / ۹ / ۴۳۸

مبالطت / ۱۰ / ۲۱۲

مبالطت / ۵ / ۴۵۶

مباهج / ۲ / ۶۲۱

مبتور / ۹ / ۲۹۳

مبتهج / ۱۴ / ۲۶۴

مبذّر / ۱۱ / ۷۰۴

مبرفش / ۹ / ۵۱۷

مبرفش / ۱۵ / ۵۵۵

مبزه / ۶ / ۷۱۶

مبرهن / ۳ / ۱۰۰

مبسم / ۲۲ / ۵۳

مبسم / ۲۰ / ۵۳

مبشّره / ۱۱ / ۲۱۹

مبضع / ۹ / ۵۲۵

مبضوع / ۱۲ / ۲۸۲

مبغضت / ۲۰ / ۲۸۴

مبوقات / ۴ / ۵۶۲

متاع / ۲ / ۶۵۰

متاعب / ۱۳ / ۶۲۲

متالف / ۱۴ / ۲۸۵

متآلف / ۱۱ / ۶۴۱

ح / ص

متانت / ۱۶ / ۲۸۷

متأبى / ۱۰ /

متأني / ٩ / ٤٩٨

متأود / ٧ / ٧١٥

متأهب / ١٠ / ١٩٧

متباسق / ١٠ / ٣٨١

متبخر / ٢١ / ١٨

متبدد / ١٣ / ٥٨٢

متبر / ٥ / ٤٠٢

متبسل / ١٦ / ٤٣٥

متبهج / ١ / ٤٩١

مخصص / ٧ / ٣٩٧

متجلد / ٥ / ٥٥٩

متجلى / ٥ / ١٣

متجندة / ٩ / ٦٢٠

متجوه / ١٩ / ٣٧٣

متحاشى / ٣ / ٥٢٢

متحلى / ٤ / ١٣

متخصص / ٦ / ٣٩٧

متخطى / ١٢ / ٤٦٦

متدارك / ١٦ / ٧٧

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۹۷

ح / ص

متداکس / ۱ / ۲۱۲

متدهدم / ۱۱ / ۳۹۷

مترادف / ۱۷ / ۷۷

متراکب / ۱۴ / ۷۷

مترب / ۱۳ / ۴۷۸

مترجی / ۴ / ۶۷۶

مترس / ۴ / ۱۷۴

مترس / ۱۰ / ۶۹۸

متروی / ۱۴ / ۵۴۶

مترزع / ۳ / ۲۴۳

مترلزل / ۲ / ۸۱

متسارع / ۲۳ / ۴۳۱

متسند / ۱۶ / ۴۱۹

متشابهات / ۵ / ۱۰۰

متشاعر / ۸ / ۸۰

منشذر / ۴ / ۲۹۲

مشرّد / ۱۵ / ۴۱۹

مشرّم / ۱۴ / ۴۱۹

متصعصع / ٢٤٣ / ٨

متضعضع / ٢٤٣ / ٩

متطاولة / ٢٤٢ / ١٣

متطائر / ١٣٦ / ٣

متطبب / ٩٦ / ٦

ح / ص

متطولة / ٢٤٢ / ١٤

متعانق / ٥٢٨ / ١٥

متعانق / ٦٤١ / ١٢

متغلب / ٥٧٨ / ٦

متفرع / ٢٤٣ / ٦

متفوه / ٣٧٣ / ١٥

متفهيق / ٧٥ / ٢

متقاذف / ٢٢٨ / ١٩

متقارب / ٨٣ / ١٦

متقاضى / ٥٦٧ / ٨

متقلد / ١٤٠ / ٦

متكاوس / ٧٧ / ١٣

متكاوس / ٢١٢ / ٣

متلاحمه / ٣٢٠ / ٢٤

متلاشی / ۵ / ۵۲۲

متلاطس / ۳ / ۵۸۳

متألئ / ۵ / ۴۶۲

متلجیح / ۱ / ۱۹

متلعم / ۲ / ۱۹

متمهر / ۲۲ / ۱۸

متناسق / ۱۳ / ۳۸۱

متنجم / ۱ / ۱۰۴

متواصل / ۴ / ۳۱۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۹۸

ح / ص

متواطس / ۲ / ۵۸۳

متوزع / ۴ / ۲۴۳

متین / ۱۸ / ۱۴۵

متین / ۳ / ۳۰۴

متینه / ۲ / ۳۹۰

متینه / ۱۰ / ۵۳۴

مثابت / ۱۳ / ۶۲۴

مثابر / ۱ / ۶۷۹

مثابرت / ۱۰ / ۶۷۶

مثار / ۸ / ۴۱۸

مثالات / ۵ / ۶۴

مثری / ۹ / ۱۶۱

مثقله / ۱۵ / ۲۱۱

مثلثه آتشی / ۱۶ / ۳۵۸

مشموره / ۲۱ / ۵۳۳

مثنی / ۹ / ۷۶

مثول / ۴ / ۵۶۵

مجاب / ۱۹ / ۲۹۴

مجاحر / ۱۰ / ۲۱۳

مجاحشت / ۸ / ۴۲۲

مجادت / ۶ / ۱۷۷

مجادح / ۱۴ / ۵۸۰

مجادعه / ۴ / ۵۵۷

ح / ص

مجادل / ۲۲ / ۳۳

مجارّه / ۲۸ / ۴۵۵

مجارى / ۲۸ / ۱۵۳

مجارى / ۱۹ / ۱۸۵

مجارى / ۲۰ / ۱۸۵

مجاز / ۱۳ / ۶۶۸

مجاوده / ۵ / ۴۴۰

مجاوسرت / ۴ / ۵۱۰

مجاشات / ۲۱ / ۴۵۵

مجالات / ۱۸ / ۲۱۲

مجالح / ۱۴ / ۳۲۰

مجالحت / ۱۶ / ۳۲۰

مجالى / ۲ / ۶۳۳

مجاملت / ۴ / ۴۵۶

مجانس / ۱۵ / ۸۵

مجانق / ۱۳ / ۳۵۸

مجاوبت / ۱۱ / ۴۱۲

مجاوبت / ۲ / ۶۰۳

مجاورين / ۱۰ / ۵۳۸

مجبول / ۲۴ / ۵۶۳

مجبول / ۵ / ۶۳۸

مجتاحين / ۲ / ۵۴۳

مجتازان / ۱۶ / ۲۹۹

دره نادره: تاريخ عصر نادر

شاه، متن، ص: ۹۹۹

ح / ص

مجتّ / ۳ / ۲۹۳

مجدّر / ۱۴ / ۲

مجدّر / ۲۳ / ۳۵۵

مجدّر / ۲۴ / ۳۵۵

مجدود / ۲۲ / ۱۳

مجدوذ / ۲۴ / ۱۳

مجدوذ الرّجلین / ۸ / ۳۸۸

مجر / ۲۴ / ۴۰۱

مجرّد / ۱۴ / ۳۲۱

مجرّد / ۱۵ / ۳۲۱

مجردات / ۶ / ۲

مجرّه / ۲ / ۲۰۷

مجرّه / ۷ / ۳۰۰

مجرّه / ۹ / ۳۳۶

مجرّه / ۳ / ۴۴۰

مجرّه / ۱۴ / ۴۴۸

مجبّه / ۱۲ / ۴۱۴

مجلجل / ۱۱ / ۶۰۱

مجلوبات / ٥ / ٤٦١

مجلّی / ١٩ / ١٠٨

مجمره / ١٤ / ١٠٤

مجنّ / ٢ / ٦٦٣

مجنّب / ٢١ / ٣٣٩

ح / ص

مجنّبہ / ١٦ / ٤١٤

مجنّده / ٦ / ٤١٤

مجنّس / ١٦ / ٦١

مجنون / ٢ / ٥٩

مجهر الصّوت / ٩ / ١٧٨

مجهل / ٨ / ٥٤٦

مجبى ء / ١٩ / ٤٥٣

محابّ / ١٨ / ٢٩٤

محاجر / ٩ / ٢١٣

محاّجه / ١١ / ٦٠٣

محادات / ١٧ / ٣٦١

محادثت / ٧ / ٤٥٦

محادثت / ٨ / ٤٥٦

محارست / ٩ / ٢٨٠

مخارزه / ۲۷ / ۴۵۵

مخاسن / ۱۳ / ۱۴۹

مخاصر / ۱۳ / ۵۶۴

مخاصن / ۱۲ / ۵۶۴

مخاضره / ۹ / ۴۲۰

مخاط / ۷ / ۱۲۸

مخاق / ۱۵ / ۱۰۳

مخاق / ۱۳ / ۲۸۵

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۰۰

ح / ص

مخاقت / ۱ / ۴۵۶

مخاقل / ۱۱ / ۳۶۹

مخاقت / ۱۲ / ۲۸۵

مخاكات / ۲۲ / ۵۲

مخاكات / ۴ / ۴۱۱

مخاكة / ۲۱ / ۵۲

مخاكة / ۲۳ / ۵۲

مخال / ۸ / ۴۳۱

مخال / ۶ / ۵۷۴

مخال / ۱۸ / ۵۱۵

مخال / ٧ / ٥٧٤

مخال / ٨ / ٥٧٤

مخالّت / ٣١ / ٤٥٥

مخالفت / ١١ / ١٩٤

مخالق / ١٨ / ٣١٧

مخالله / ٦ / ٢٤٤

مخالله / ٣ / ٤٥٦

مخالته / ٣ / ٦٠٣

مخبات / ٢١ / ٥٣

مجبور / ١ / ٢٧١

مجبول / ٢٥ / ٥٦٣

محتال / ٤ / ١٢٧

محتاله / ١٠ / ١٧٠

ح / ص

محتشد / ١ / ٣٦٠

محتضر / ١٩ / ٣١٨

محتفد / ٥ / ٧٠٠

محتّات / ١٨ / ٥٠٧

محتّلات / ٨ / ٢١

محتّله / ١٨ / ٤١٤

محجور / ۴ / ۱۷

محراب / ۳۹۳ / ۱۴

محراب / ۵۴۳ / ۱۰

محراف / ۴۱۱ / ۳

محسر / ۵۴۰ / ۱۶

محسّات / ۴۷۱ / ۱۱

محش / ۴۷۶ / ۱۷

محصد / ۳۵۴ / ۲

محصّل / ۴۷۹ / ۸

محصّات / ۴۷۱ / ۱۰

محصود / ۳۵۴ / ۱

محصود / ۶۶۷ / ۷

محصور / ۱۳۲ / ۶

محضّات / ۵۰۷ / ۱۹

محضر / ۲۰۵ / ۱۳

محضیر / ۲۰۵ / ۱۴

محطّ / ۱۲۸ / ۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۰۱

ح / ص

محطّ / ۱۳۲ / ۱۸

محطوطه المطا / ٥ / ٤٩١

محفد / ٣ / ٤٨٢

محفد / ٦ / ٧٠٠

محقوق / ٩ / ١٧

محك / ٤ / ٤٨٧

محكمه / ١٣ / ٦٥٠

محل / ١٢ / ٦١٤

محلل / ٦ / ٣٤٠

محلله / ٣ / ٦٥٤

محلّي / ١٨ / ١٠٨

محمّدات / ٢ / ١٧

محموده / ١٩ / ٨٩

محن / ٢٣ / ٧٧

محنّب / ٢٢ / ٣٣٩

محول / ١٧ / ٥١٥

محوى / ٦ / ٢٨

محيّا / ٢٣ / ٥٣

محيّر / ٤ / ٢٧٢

محيص /

۵۵۷/۱۱

مخائل / ۱۲ / ۵۹۲

مخادع / ۱۷ / ۵۵۴

مخارف / ۱۹ / ۹۳

ح / ص

مخارف / ۱۶ / ۱۵۳

مخازی / ۲۱ / ۱۸۵

مخاشات / ۲۰ / ۴۵۵

مخاشنت / ۲۰ / ۱۱۶

مخاشی / ۲۱ / ۵۱۵

مخاصره / ۱۰ / ۴۲۰

مخاض / ۱۱ / ۳۶۴

مخافت / ۳۰ / ۴۵۵

مخافت / ۱۴ / ۴۶۹

مخافت / ۱۲ / ۶۱۸

مخالفت / ۲ / ۴۵۶

مخالست / ۸ / ۷۱۶

مخالطت / ۶ / ۴۵۶

مخالف / ۶ / ۲۷۲

مخال معّم / ۸ / ۵۹۴

مخامل / ۱۲ / ۳۶۴

مخبّات / ۱۹ / ۵۳

مخبوّ / ۳ / ۵۰۳

مخبون / ۴ / ۵۰۳

مختال / ۶ / ۱۲۷

مختلس / ۴ / ۶۷۱

مخدر / ۱۶ / ۳۳۲

مخدول / ۱۵ / ۵۸۵

مخراق لّاعب / ۱ / ۶۶۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۰۲

ح / ص

مخزول / ۱۴ / ۵۸۵

مخزون / ۸ / ۵۱

مخصل / ۳ / ۳۳۹

مخصل / ۸ / ۶۴۲

مخصل / ۹ / ۶۴۲

مخضر / ۱۴ / ۲۱۹

مخضرم / ۶ / ۶۸

مخضرم النّسب / ۷ / ۶۸

مخصل / ۱۵ / ۲۱۹

مخطّ / ۲۰ / ۱۳۲

مخطّط / ۳ / ۱

مخطوبه / ۹ / ۲۵۴

مخلّ / ۱۰ / ۳۹۸

مخلات / ۹ / ۱۱۳

مخلب / ۱۸ / ۳۵۴

مخلخل / ۱۵ / ۵۹۲

مخلوجه / ۱۱ / ۵۵

مخلّی / ۱۷ / ۱۰۸

مخلّی / ۸ / ۶۲۵

مخمّد / ۱۸ / ۱۶

مخمّسات / ۱۲ / ۶۷

مخوّل / ۹ / ۴۲۸

مخّیم / ۱۷ / ۲۴۸

ح / ص

مداحلت / ۱۲ / ۴۹۹

مداخل / ۱۰ / ۴۹۹

مداخلت / ۱۱ / ۴۹۹

مداد / ۲۲ / ۴۶۳

مدارات / ۲۶ / ۴۵۵

مدارج / ۲ / ۲۴۰

مدارج / ۲۵ / ۵۳۵

مدافع / ۲ / ۲۷۸

مدافع / ۹ / ۳۵۸

مدالست / ۱۰ / ۷۱۶

مدام / ۵ / ۱۰۷

مدام / ۱۲ / ۱۰۷

مدام / ۹ / ۷۰۲

مداهنه / ۱۷ / ۱۱۸

مداهنه / ۵ / ۴۱۳

مدايد / ۲۶ / ۱۵۳

مدبج / ۴ / ۱

مدبج / ۱۱ / ۴۶۲

مدبجات / ۲۲ / ۴۶۱

مدبر / ۱۷ / ۴۷۸

مدبور / ۱۰ / ۳۵۴

مدحور / ۹ / ۳۵۴

مدح / ۱۵ / ۴۱

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۰۳

ح / ص

مدخول / ۱۱ / ۷۷

مدرار / ۲۷ / ۵۶

مدرب / ۴ / ۳۶۴

مدرجه / ۲۴ / ۵۳۵

مدرس / ۱۱ / ۶۳

مدرهمه / ۴ / ۷۰۶

مدعم / ۹ / ۳۸۹

مدعم / ۱۵ / ۵۵۷

مدقوق / ۹ / ۲۱۶

مدقوق / ۱۴ / ۴۹۲

مدگه / ۲ / ۴۷۰

مدمر / ۴ / ۴۰۲

مدموم / ۱۱ / ۱۴۱

مدنره / ۳ / ۷۰۶

مدود / ۱ / ۴۶۴

مذاب / ۷ / ۳۱۲

مذاب / ۷ / ۳۹۱

مذارع / ۶ / ۲۴۷

مذارع / ۱۶ / ۵۷۴

مذارع / ۱۵ / ۵۷۴

مذبذب / ٤ / ٨١

مذبذب / ١٠ / ١٥٣

مذبذب / ٣ / ٣٦٤

ح / ص

مذكّر / ٧ / ٥٧٥

مذكّر / ٧ / ٢٣١

مذموم الخلقه / ١٢ / ١٤١

مذنبين / ١٣ / ٥٨٨

مذيل / ١٠ / ٧٩

مؤ / ١٥ / ٦٧٦

مراء / ٤ / ٦٣٢

مرائر / ١٠ / ٦٢٣

مرائى / ٥ / ٦٣٢

مرايض / ١٧ / ٩

مرايط / ٩ / ٩

مرايط / ١١ / ٤٤٨

مرايع / ١٦ / ١٣٢

مرايج / ٣ / ٥٤٦

مرايع / ١٧ /

مراحل / ۱ / ۶۱۶

مراد / ۱۰ / ۳۸۶

مَراد / ۹ / ۶۰۹

مرادات / ۱۷ / ۴۵۶

مرادات / ۱۸ / ۴۵۶

مرادى / ۶ / ۳۸۸

مرازه / ۱۷ / ۶۷۶

مراى / ۸ / ۶۷۵

مراسيل / ۳ / ۶۲۹

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۰۴

ح / ص

مراعات التّظير / ۱۴ / ۶۷۵

مراعى / ۱۳ / ۶۶۶

مراعى / ۱۲ / ۶۶۶

مراغم / ۸ / ۳۸۹

مراغه / ۱۲ / ۱۶۶

مرافق / ۲۰ / ۵۳۷

مرافق / ۲۱ / ۵۳۷

مرافقت / ۱۰ / ۳۱۵

مراقی / ۱۳ / ۹

مراقی / ۱۲ / ۱۷۶

مراکب / ۱۳ / ۴۳۶

مراکب / ۱۶ / ۵۰۰

مرامات / ۲۷ / ۴۵۶

مرامات / ۲۴ / ۴۵۶

مرامی / ۱۲ / ۳۱۹

مراوغه / ۱۱ / ۱۶۶

مراهق / ۱۵ / ۷۰۳

مرايا / ۶ / ۱۳۳

مرايا / ۲۴ / ۴۸۸

مرايا / ۳ / ۶۳۲

مراير / ۷ / ۳۱۸

مربط / ۲۲ / ۵۰۰

مربط / ۲۳ / ۴۸۳

ح / ص

مربع / ۱۶ / ۶۲۱

مربوب / ۶ / ۶۲۴

مرتجل / ۱۵ / ۶۹

مرتجل / ۱۲ / ۴۹۳

مرتدع / ۲۰ / ۲۱۶

مرتع / ۲ / ۵۰۵

مرتکب / ۲ / ۱۲۸

مرتکب / ۴ / ۱۲۸

مرتوت / ۵ / ۶۲۴

مرجاس / ۶ / ۴۱۱

مرجان / ۵ / ۲۴۱

مرجان / ۱۴ / ۶۵۹

مرجان تر / ۱۴ / ۵۹۳

مرجوف / ۱۶ / ۴۳۱

مرجول / ۳ / ۱۰۷

مرجول / ۱۹ / ۵۰۹

مرح / ۱۶ / ۱۵۴

مرحله / ۲۶ / ۴۳

مرخ و عفار / ۶ / ۱۸۴

مرد / ۴ / ۹۵

مرد / ۱۷ / ۶۱۸

مرد / ۱۴ / ۳۵۲

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۰۵

ح / ص

مرد / ۲۰ / ۱۵۰

مرد / ۹ / ۱۵۴

مرداس / ۵ / ۴۱۱

مردرد / ۱ / ۶۱

مردف / ۱۹ / ۷۷

مردم / ۱۲ / ۶۶۵

مردم باصره / ۱ / ۴۰۶

مردن / ۱۳ / ۲۷۹

مرده / ۱۳ / ۵۶۱

مردی / ۲ / ۵۸۰

مرزأب / ۲۳ / ۱۶۶

مرزأ / ۲۲ / ۳۹۹

مرس / ۲۳ / ۳۴۶

مرسس / ۴ / ۳۶۶

مرسس / ۱۰ / ۵۶۸

مرشع / ۱ / ۲۹۱

مرسل / ۱۰ / ۷۶

مرسله / ۲۱ / ۴۱۴

مرشش / ۱ / ۳۶۶

مرصع / ۱۳ / ۷۸

مرصوص / ۲ / ۱۴۶

مرصوص / ۱ / ۳۳۴

ح / ص

مرصوف / ۱ / ۱۴۶

مرصوف / ۴ / ۳۴۱

مرضی / ۹ / ۹۸

مرع / ۴ / ۱۵۳

مرعی / ۲۲ / ۴۱

مرعی / ۲۱ / ۲۵۳

مرعی / ۱۷ / ۳۶۷

مرغ / ۱۷ / ۵۳۵

مرغ دو برادران / ۱ / ۲۷۶

مرغم / ۹ / ۴۷۸

مرغم / ۱۰ / ۳۸۹

مرغوس / ۶ / ۷۱۱

مرغول / ۱۳ / ۵۶

مرغوله / ۳ / ۴۰۵

مرقش / ۱۳ / ۵۱۷

مرقن / ۶ / ۵۲۷

مرقوم / ۸ / ۵۲۷

مرقون / ۷ / ۵۲۷

مرکب / ۱۴ / ۶۱۵

مرکوات / ۱۷ / ۴۶۱

مرکوز / ۵ / ۲۴

مرکوز / ۲۵ / ۵۰۲

مرکوس / ۱۴ / ۴۰۱

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۰۶

ح / ص

مرمات / ۱۲ / ۶۶۴

مرمریس / ۷ / ۵۳۳

مرمریس / ۱۶ / ۶۷۶

مرمورات / ۱۱ / ۲۸

مرموزات / ۱۲ / ۲۸

مرموق / ۹ / ۳۱

مزو / ۸

١٤٤ / ١ / مرواريد بستن

٦٧٥ / ٧ / مروت

٧٠٢ / ١٤ / مرووق

٧٠٢ / ١٦ / مرووق

٣٣٩ / ١٥ / مرهفات

٥٥١ / ٢٣ / مرهفات

٣٨ / ١٥ / مزِيخ

٦٢٣ / ٩ / مريو

٦٢١ / ١٥ / مريع

٤١ / ٤ / مزابر

١٤٩ / ٢ / مزابر

٢٩٢ / ٢٤ / مزاحف

٦٦٣ / ٩ / مزاريق

٦١٧ / ٧ / مزالق

١٤٩ / ٤ / مزامر

ح / ص

٦٧٥ / ٩ / مزاهمت

٦٩٨ / ١ / مزأيق

١١٨ / ١ / مزبر

مزخرف / ۱۳ / ۴۷

مزدوج / ۲۰ / ۸۳

مزدوج / ۱۰ / ۲۵۶

مزدوج / ۱۳ / ۲۶۴

مزرّج / ۲۳ / ۴۸۲

مزعفر / ۱۹ / ۳۰۹

مزمهّز / ۱۱ / ۴۹۵

مزن / ۱۳ / ۱۵۴

مزنّره / ۲ / ۷۰۶

مزوّره / ۱۱ / ۴۹۸

مزوّوق / ۱۳ / ۷۰۲

مزه / ۳ / ۷۰۴

مزه / ۴ / ۷۰۴

مزيّت / ۱۰ / ۶۲۷

مزيد / ۲۰ / ۷۷

مزيّر / ۲ / ۱۱۸

مسّ / ۸ / ۲۵۱

مسّ / ۵ / ۶۴۸

مسّ / ۴ / ۶۴۸

مساء / ۲ / ۲۲۸

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۰۷

ح / ص

مساآت / ۱۹ / ۴۵۵

مسائل / ۷ / ۵۹۸

مساجرت / ۱۲ / ۶۰۸

مساجلت / ۵ / ۴۵۸

مساخط / ۳ / ۵۱۶

مساژ / ۳ / ۱۵۲

مساژات / ۵ / ۳۲۴

مسارب / ۱۴ / ۱۳۲

مسارب / ۲۳ / ۲۵۳

مساوح / ۱۲ / ۴۹۶

مساوعت / ۲۲ / ۳۳۸

مساژه / ۱ / ۳۴۰

مساطح / ۲ / ۳۵۵

مساطر / ۱۲ / ۲۲

مساغ / ۵ / ۳۲

مسافع / ۲ / ۳۹۹

مسافعت / ۳ / ۳۹۹

مساوق / ۴ / ۳۲

مباق / ۷ / ۳۶۷

مباقط / ۲۶ / ۲۳۰

مباقط / ۴ / ۵۱۶

مباقن / ۴ / ۵۴۳

مبالح / ۹ / ۴۲۹

ح / ص

مبالح / ۱۰ / ۴۲۹

مبالك / ۲۵ / ۴۳۱

مبالمات / ۱۵ / ۲۱۵

مبالمحت / ۱۲ / ۱۱۹

مبالمحت / ۱۳ / ۱۱۹

مبالمع / ۲ / ۲۰۵

مبالورت / ۳ / ۳۲۴

مبالورت / ۶ / ۳۶۶

مبالوی / ۱۴ / ۱۴۹

مبالهلت / ۱۴ / ۶۰۴

مبالهم / ۱۴ / ۳۱۲

مبالهنت / ۱۰ / ۱۹۴

مبالیر / ۱۳ / ۴۹۶

مبالفت / ۷ / ۶۰۸

مسیار / ۷ / ۴۱۱

مسیحان / ۶ / ۴۴۹

مسیعه / ۱۲ / ۳۴۱

مسیوت المشاعر / ۹ - ۱۰ / ۸۰

مستأنف / ۲۱ / ۷۰۰

مستأنفا / ۹ / ۲۰۵

مستأنفات ایام / ۱ / ۶۴۲

مستبد / ۱ / ۵۸۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۰۸

ح / ص

مستبدع / ۸ / ۴۹۴

مستبسل / ۱۵ / ۴۳۵

مستثنی / ۱۵ / ۶۴

مستجار / ۱۱ / ۵۳۸

مستجلب / ۴ / ۶۸۰

مستحصل / ۷ / ۹

مستحلب / ۶ / ۶۸۰

مستخمران / ۹ / ۱۵۵

مستردف / ۱۸ / ۶۴۱

مستزاد / ۴ / ۷۹

مستسقى / ١٣ / ٤٩٢

مستشظ / ١٧ / ٦٠٤

مستصحب / ٧ / ٣٤٣

مستصحب / ١٤ / ٥١٧

مستصحب / ١٧ / ٦٠٣

مستضيم / ٩ / ٦٧٩

مستطرف / ١٢ / ٦٢٨

مستطرفات / ١١ / ٤٧٥

مستطرفات اعوام / ٢ / ٦٤٢

مستطير / ٤ / ٢٢

مستظل / ١٦ / ١٠٦

مستظل / ١٠ / ٥٤٦

مستظهر / ١٥ / ٢٨٧

ح / ص

مستعذب / ١٦ / ٤٨٩

مستقدح / ١٩ / ٣٦٩

مستقيل / ١٦ / ٥٨٨

مستكين / ١٧ / ١٦١

مستمال / ١٥

مستمطر / ۲۰ / ۳۶۵

مستنبط / ۲۰ / ۳۴۵

مستنسق / ۳ / ۴۵۳

مستنشط / ۱۶ / ۶۰۴

مستوبقین / ۷ / ۶۶۶

مستوثق / ۱ / ۴۵۳

مستوثقین / ۶ / ۶۶۶

مستودع / ۱۵ / ۱۲

مستورات / ۱۸ / ۴۷۱

مستوعب / ۲۱ / ۳۹۹

مستوکر / ۲ / ۱۳۶

مستهل / ۲ / ۸۰

مستهل / ۷ / ۲۸۸

مسجر / ۷ / ۸۱

مسجر / ۲۳ / ۴۳۶

مسجهره / ۱ / ۶۱۱

مسرح / ۱۶ / ۶۲۲

مسرح / ۱۵ / ۶۲۲

ح / ص

مسرّس / ١٢ / ٥٦٨

مسرّسرات / ٢٣ / ٤٦١

مسرّعان / ١٥ / ٢٠٥

مسرّّه / ١٢ / ٤١٠

مسطار / ١١ / ٢٢

مسطر / ٢ / ٥٨

مسرّر / ٢٤ / ٤٣٦

مسرّعى / ٢٤ / ٤٢٩

مسطّ الرأس / ١١ / ١٧٦

مسك / ١٢ / ٢٣٥

مسكه / ١٠ / ٣١٠

مسكّيه التّسمات / ١٧ / ١٤

مسلّاق / ٦ / ٤٥

مسلّسل / ١٩ / ٢٤

مسلّسله / ٢٢ / ٢٨١

مسلّسله / ٢٤ / ٢٨١

مسلّك / ١٩ / ٤١٧

مسلّوب / ١٧ / ١١٠

مسلّوب / ٧ / ٢٨٠

مسلول / ۸ / ۲۱۶

مسلول / ۱۶ / ۷۰۰

مسمار / ۱۷ / ۳۹۹

مسنّر / ۱۹ / ۳۹۹

ح / ص

مسمسه / ۶ / ۶۴۸

مسنّط / ۱۴ / ۲۵۰

مسنّطات / ۵ / ۸۰

مسنّاه / ۲۲ / ۲۵۳

مسنبل / ۱۹ / ۱۵۴

مسنن / ۳ / ۵۹۸

مسوّدّه / ۴ / ۲۹۰

مسوّر / ۹ / ۳۶۶

مسوّم / ۱۱ / ۳۴۴

مسیح / ۲۳ / ۵۶۳

مسیخ / ۲۴ / ۱۰۹

مسیّر / ۱۳ / ۴۶۱

مشاین / ۱۴ / ۴۲۱

مشابکت / ۲ / ۴۵۳

مشاتمت / ۱۳ / ۲۵۱

مشاحت / ۱۱۶ / ۲۱

مشارّات / ۳۲۴ / ۴

مشارب / ۱۳۲ / ۵

مشارزات / ۲۲۲ / ۱۵

مَشاطه / ۵۵ / ۱۸

مشاعرت / ۷۱ / ۵

مشاق / ۳۶۷ / ۶

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۱۰

ح / ص

مشاق / ۳۲ / ۳

مشاکلت / ۵۴۰ / ۹

مشاکهت / ۴۸ / ۱۴

مشامتت / ۲۵۱ / ۱۴

مشامّه / ۲۲۹ / ۱۲

مشامیم / ۲۲۹ / ۱۳

مشاولت / ۱۹۶ / ۸

مشاهد / ۳۰۴ / ۲۴

مشاهلت / ۶۰۴ / ۱۵

مشاهنت / ۱۹۴ / ۹

مشأمه / ۲۲۹ / ۱۴

مشأمه / ٨ / ٤٦٥

مشتاه / ٢٠ / ٢٥٣

مشتات / ١٨ / ٦٤٢

مشتبهات / ٤ / ١٠٠

مشتده / ٧ / ٢٩٠

مشجر / ٧ / ٨٠

مشجر / ٥ / ٨١

مشحون / ٢٧ / ٣٠٧

مشحون / ١٧ / ٤٦٩

مشدود / ٢٢ / ٤١٧

مشراط / ١٣ / ٢٨٢

مشرب / ١٠ / ١٤٩

ح / ص

مشردات / ٢ / ٦٤٣

مشرز / ١١ / ٥٦٨

مشرقه / ١٧ / ٢٥٣

مشعب / ٩ / ٥٩٨

مشعله / ٥ / ٢٢٠

مشفتّر / ١٦ / ٤٩٥

مشفوع / ١٦ / ٤٥٢

مشق / ۴ / ۲۲۶

مشک تر / ۲۴ / ۵۶

مشکو / ۱۳ / ۵۸

مشکول / ۱۱ / ۲۴۶

مشلشل / ۱۳ / ۵۱۹

مشمخر / ۱۵ / ۴۹۵

مشمّر / ۲ / ۲۳۰

مشمّر / ۲۰ / ۳۹۹

مشمّر الذّیل / ۹ / ۴۳۱

مشمعل / ۲۰ / ۳۷۸

مشمعه / ۸ / ۴۹۹

مشمّل / ۲ / ۷۰۹

مشمول / ۱ / ۷۰۹

مشموم / ۱۵ / ۹۴

مشنّف / ۱۹ / ۷

مشتق / ۱۲ / ۷۰۲

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن،

ص: ١٠١١

ح/ص

مشوف / ٨ / ٤

مشوم / ١٥ / ١٥١

مشير / ١٤ / ٤٦١

مشيمه / ٧ / ١٢

مشيمه / ٧ / ٤٦٥

مشيه / ١٩ / ٢٠٩

مصابت / ١٣ / ٦٧٦

مصاحت / ٧ / ٤٨٣

مصاخيت / ١٨ / ١١٧

مصاخف / ٤ / ٦٣٠

مصاد / ٢١ / ٤٣٥

مصاد / ٧ / ٥٣٧

مصادمت / ١ / ٤٣٦

مصارعت / ١٢ / ٢١٣

مصاع / ٨ / ٣٦٣

مصاعب / ١١ / ٦٢٢

مصاعد / ١٠ / ٦٢٢

مصاعيب / ١٣ / ٢٠٤

مصاف / ٤ / ٤٥٥

مصافات / ٨ / ١٩٣

مصافات / ٤ / ٥١١

مصافحه / ١٦ / ٤٥٦

مصاقيات / ٢٦ / ١٢٣

ح / ص

مصاقع / ١٣ / ٦٤٣

مصالح / ١١ / ٤٢٩

مصاليب / ١٤ / ٢٠٤

مصانع / ٦ / ٣٧٢

مصانع / ٦ / ٣٩٠

مصاولت / ٩ / ١٩٦

مصاولت / ٢ / ٣٣٦

مصاولت / ١٥ / ٦٢٧

مصاهرت / ٨ / ٤٨٣

مصايد / ٢ / ٤١٩

مصبّ / ١٢ / ٤٢٠

مصحفات / ١٨ / ٢٩

مصحوب / ١٣ / ٢٩٤

مصحوب / ٢ / ٤١١

مصدق / ۱۸ / ۹

مصدقه / ۱۲۲ / ۳

مصدقه / ۵۵۵ / ۳

مصر / ۳۰۴ / ۹

مصر / ۶۲۰ / ۳

مصطاد / ۵۳۵ / ۲۱

مصطاد / ۵۳۷ / ۸

مصطاف / ۲۵۳ / ۱۹

مصطبح / ۴۴ / ۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۱۲

ح / ص

مصطبه / ۳۷۲ / ۹

مصطع / ۱۸ / ۱۰

مصطفه / ۵۳۳ / ۱۰

مصع / ۲۰۸ / ۸

مصفحه / ۱۷۲ / ۲

مصفحه / ۴۵۶ / ۱۴

مصفق / ۷۰۲ / ۲۰

مصقل / ۴۸۸ / ۲۳

مصقوله / ۳۳۷ / ۳

مصلّى / ۱۴۸ / ۹

مصلّى / ۱۴۸ / ۱۰

مصمت / ۴۱۳ / ۱

مصمت / ۴۱۳ / ۲

مصنّم / ۳۶۰ / ۸

مصنّع / ۲۳۹ / ۱۱

مصنّع / ۴۶ / ۳

مصنّع / ۲۳۹ / ۱۴

مصيده / ۵۳۷ / ۶

مصير / ۵۱۴ / ۳

مصيقل / ۳۱۶ / ۱

مضائق / ۶۲۲ / ۱۲

مضابت / ۶۷۲ / ۵

ح / ص

مضاجع / ۶۱۱ / ۵

مضاجع / ۲۳۱ / ۳

مضارب / ۲۷۶ / ۹

مضاربه / ۲۵۰ / ۱۵

مضاربه / ۶۴۴ / ۲۰

مضاربه / ۲۵۰ / ۱۷

مضاربه / ۱۸ / ۶۴۴

مضارعت / ۱۱ / ۲۱۳

مضاعف / ۱۰ / ۶۴

مضاعف / ۲۲ / ۲۹۲

مضاعف / ۲ / ۵۶۸

مضاغه / ۱۴ / ۴۷۴

مضافات / ۴ / ۱۲۴

مضامیر / ۷ / ۱۶

مضامین / ۲ / ۲۵

مضامین / ۳ / ۲۵

مضاهات / ۱۱ / ۲۱۴

مضاهی / ۴ / ۴۸

مضحات / ۱۸ / ۲۵۳

مضرب / ۱ / ۱۹۷

مضرب / ۱۲ / ۲۴۱

مضرب / ۱۰ / ۲۴۱

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۱۳

ح / ص

مضرب / ۱۳ / ۲۴۱

مضرب العنان / ۱۱ / ۲۴۱

مضرج / ۲ / ۴۸۳
مضرس / ۱۰ / ۳۵۹
مضرم / ۱۱ / ۱۸۶
مضطرم / ۱۱ / ۴۰۰
مضطرم / ۵ / ۵۷۴
مضغه / ۱۳ / ۴۷۴
مضممر / ۲۴ / ۲۸۴
مضمورات / ۸ / ۱۶
مضی / ۱۵ / ۳۰۴
مضی ء / ۵ / ۵۲
مطار / ۱۵ / ۲۷۶
مطار / ۶ / ۴۳۶
مطارب / ۲۰ / ۳۳
مطارح / ۳ / ۴۸۰
مطارحه / ۴ / ۲۹۴
مطارده / ۱۰ / ۲۹۲
مطارده / ۱۰ / ۳۴
مطارده / ۱۱ / ۲۹۲
مطارده / ۷ / ۴۳۶
مطارده / ۳ / ۳۸۷

۲۹۲ / ۱۲

ح / ص

مطاوحت / ۱۳ / ۲۹۲

مطاوعت / ۲ / ۱۹۶

مطاوعت / ۲۰ / ۴۱۷

مطاول / ۱۶ / ۵۰۷

مطاولات / ۵ / ۵۹۵

مطاولت / ۸ / ۴۳۶

مطاولت / ۱۷ / ۵۰۷

مطاوی / ۱ / ۴۸۰

مطایا / ۱۸ / ۱۵۳

مطایا / ۷ / ۲۹۴

مطایا / ۱۰ / ۴۵۰

مطایا / ۶ / ۴۹۱

مطایب / ۱۴ / ۱۵۳

مطبوخ خام / ۲۰ / ۳۰۹

مطحر / ۱ / ۶۰۵

مطر / ۱۰ / ۷۰۰

مطرًا / ۴ / ۲۷۰

مطرح / ۱ / ۵۸۶

مطوّز / ۷ / ۴

مطریس / ۱۰ / ۶۳۶

مطعم / ۱۷ / ۱۳۴

مطلع / ۷ / ۷۷

مطلق العنان / ۱۰ / ۱۰۲

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۱۴

ح / ص

مطمرات / ۷ / ۷۱۸

مطمع / ۱۸ / ۱۳۴

مطموره / ۱۱ / ۳۸۸

مطموره / ۶ / ۷۱۸

مطّّب / ۶ / ۲۰۰

مطّئن / ۱۶ / ۸۶

مطوّر / ۱۱ / ۵۳۰

مطوّس / ۷ / ۱۸۷

مطوّس / ۱۲ / ۵۳۰

مطوی / ۵ / ۲۹۴

مطیطا / ۷ / ۴۹۱

مطّیه / ۵ / ۱۲۰

مطّیه / ۴ / ۱۵۱

مطّيه / ٢٣ / ٣٣٩

مظافرت / ١٢ / ٩٤

مظاهرت / ٩ / ٣٤٦

مظفور / ٥ / ٣٢٠

مظله / ٣ / ٦١٢

معاير / ٨ / ٣٥١

معاتب / ١١ / ٥٢٤

معادات / ١٨ / ١٢٤

معادات / ١٦ / ٤٥٣

ح / ص /

معاديان / ٧ / ٣٩٥

معاديان / ٢ / ٥٦٩

معاذير / ٣ / ٦٠٤

معاذير / ٤ / ٦٠٤

معارج / ٢ / ٢٠٣

معارج / ٩ / ٣٩٥

معارزت / ١٤ / ٢١٣

معارضه / ٤ / ٣٣٥

معارضت / ١٠ / ٥٠٢

معارك / ١٤ / ٢٩٢

معارك / ۱۱ / ۳۰۷

معارك / ۱۶ / ۶۴۴

معاركت / ۱۵ / ۲۹۲

معارى / ۳ / ۳۱۳

معاريض / ۸ / ۶۰۴

معاذف / ۳ / ۱۴۹

معازلت / ۱۲ / ۸۳

معاشرت / ۸ / ۳۰۹

معاصات / ۹ / ۱۶۳

معاضدت / ۶ / ۴۳۵

معاطب / ۹ / ۳۵۱

معاطب / ۱۱ / ۴۲۰

معاطف / ۱۷ / ۱۲۳

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۱۵

ح / ص

معاطف / ۷ / ۴۰۲

معاطف / ۲۲ / ۴۸۳

معاقرت / ۱۱ / ۴۵۶

معاقرت / ۱۰ / ۴۵۶

معاقرت / ۱۲ / ۴۵۶

معاقل / ٥ / ٣٤٢

معاقل / ٩ / ٣٦٩

معاكرت / ١٧ / ٢٩٢

معالات / ١٦ / ٦٢٧

معالي / ١٠ / ١٥٢

معاندت / ٩ / ٤٥٣

معانق / ٤ / ١٧٠

معاني / ١٣ / ٣١

معاني بيان / ١٠ / ٧٥

معانيق / ٢١ / ٤٢٢

معاوك / ١٦ / ٢٩٢

معاول / ١٠ / ٦٢٩

معاهد / ٥ / ٤٥٣

معايرت / ٩ / ٤٥٦

معايين / ١٠ / ٧٠٨

معبي / ١٤ / ٢٨

معتده / ٦ / ٢٩٠

معتق / ١٨ / ٧٠٢

ح / ص

معتل / ٢ / ١٤٠

معتلّ العين / ٤ / ٥٦٩

معتنى / ٤ / ٤٣٢

معجون عطا / ٥ / ٩٤

معدّ / ١١ / ٤٢٢

معدار / ١٧ / ١١٩

معزّت / ١١ / ٦٩

معرس / ٣ / ٤٨٣

معرض / ١٦ / ٣٨٧

معروشات / ٣ / ٦٦٥

معزّه / ٩ / ٥٩٣

معزى / ١٠ / ٦٩

معثر / ٧ / ١٦١

معسكر / ٧ / ٢٧٩

معسكر / ٢٣ / ٣٠٤

معسكر / ١٠ / ٣٦٠

معصفر / ١ / ٤٨٣

معظظ / ٢٠ / ٣٨

معضل / ٤ / ٨٩

معفر /

۴۷۸ / ۵

معفر / ۴ / ۲۸۰

معقد / ۶ / ۸۰

معقل / ۲ / ۲۸۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۱۶

ح / ص

معقل / ۱۶ / ۳۱۲

معقل / ۸ / ۴۲۹

معقل / ۱۲ / ۴۵۱

معقل / ۱۸ / ۵۵۷

معقوبه / ۳ / ۳۷

معك / ۱۰ / ۲۰۸

معكوم / ۱۱ / ۶۰۵

معلن / ۱۳ / ۴۲۸

معلول / ۱۷ / ۶۵۳

معلی / ۲۳ / ۱۰۸

معلی / ۶ / ۲۷۹

معلی / ۹ / ۲۹۲

معلی / ۷ / ۵۵۲

معمعان / ۲ / ۳۱۷

معمود / ۱۳ / ۱۳۱

معناق / ۴ / ۳۲۱

معنعن / ۱ / ۶۵۴

معنقات / ۱۹ / ۴۲۲

معوكه / ۹ / ۴۲۵

معونت / ۱۱ / ۳۶۷

معهده / ۳ / ۶۳۳

معیت / ۴ / ۱۸۳

معیت / ۱ / ۳۲۸

ح / ص

معیق / ۱۳ / ۴۲۷

معین / ۲ / ۴۴

مغائیل / ۶ / ۵۵۶

مغادات / ۱۷ / ۴۵۳

مغار / ۱۳ / ۳۶۴

مغارصه / ۳ / ۳۳۵

مغارضه / ۵ / ۳۳۵

مغازلت / ۱۳ / ۸۳

مغاص / ۸ / ۱

مغاص / ۳ / ۵۷۹

مغاظت / ۸ / ۲۰۰

مغافر / ۸ / ۱۴۷

مغالات / ۱۷ / ۶۲۷

مغالبه / ۸ / ۷۱۰

مغالظت / ۹ / ۲۰۰

مغامر / ۱۴ / ۳۶۴

مغانی / ۱۲ / ۳۱

مغاؤل / ۱۱ / ۶۲۹

مغتال / ۸ / ۱۲۷

مغترف / ۱۳ / ۶۶۳

مغتنمات / ۳ / ۲۱۹

مغربل / ۲۱ / ۱۵۴

مغربل / ۲۲ / ۱۵۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۱۷

ح / ص

مغزوره / ۲۱ / ۴۹۳

مغروشات / ۴ / ۶۶۵

مغزل / ۱۰ / ۸۱

مغزوره / ۲۳ / ۴۹۳

مغشم / ۱۸ / ۲۲۳

مغشم / ١٦ / ٤٣٤

مغصور / ١٢ / ٣٥٢

مغفر / ١٨ / ١٢٨

مغفر / ٢٢ / ٣٦٢

مغفر / ١٨ / ٥٤٨

مغلغله / ٤ / ٦٠٧

مغلوب / ٤ / ٢٧٢

مغلول / ١٩ / ٦٥٣

مغلى / ٢٢ / ١٠٨

مغمود / ١١ / ١٣١

مغموره / ٤ / ٧١٨

مغناج / ٦ / ٧

مغنم بارد / ٦ / ٢٢٠

مغنى / ١٣ / ٢٨

مغيث / ١٥ / ١٢٣

مغيث / ٣ / ١٨٣

مغيلان / ١٥ / ٦٤٨

مفاتح / ١٩ / ١٤٩

ح / ص

مفاتح / ١١ / ١٥٠

مفاحص / ٣٢ / ١٠

مفارق / ٩ / ٢

مفارقات / ١٠ / ٢

مفازات / ١٥ / ٦٣٠

مفازع / ١٨ / ٢٤٣

مفاصل / ٢ / ٨٩

مفانق / ٧ / ٥٠٨

مفاوز / ٩ / ٤١

مفاوصت / ٥ / ١١٨

مفاوضت / ٤ / ١١٨

مفترس / ١٠ / ٢٢٢

مفترس / ٣ / ٦٧٢

مفتروعات / ١٢ / ٨١

مفتري / ١١ / ٦٥١

مفتريات / ١٠ / ٦٥١

مفتوح العنوه / ١٠ / ٥٨٦

مفتى / ٩ / ١٤٩

مفحص / ١ / ٧١٠

مفّر / ١٨ / ٤١٩

مفرد / ١٦ / ٦٤

مفرسخه / ۲ / ۶۳۴

مفرفر / ۱۷ / ۴۱۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۱۸

ح / ص

مفرق / ۱۱ / ۷۶

مفریه / ۱۰ / ۴۱۴

مفلنل / ۳ / ۹۲

مفلق / ۱ / ۷۵

مفلک / ۸ / ۵۸۱

مفلوذ / ۷ / ۳۲۲

مفلول / ۸ / ۳۲۲

مفلن / ۱۷ / ۸۶

مفلن / ۱۳ / ۵۹۷

مفلوف / ۱۷ / ۷۵

مفلوفات / ۱۹ / ۴۶۱

مفلوق / ۱ / ۲۳۰

مفلوق /

٣٢٠ / ٢

مفياہ / ١٥ / ٢٥٣

مقايح / ٢ / ١٥٠

مقايض / ٧ / ١٤٧

مقايض / ١٢ / ٢٨٧

مقائب / ١٨ / ٤٨٩

مقايح / ١ / ٢٨٤

مقايذ / ٢ / ٥١٦

مقار / ٣ / ١٥٣

مقارع / ١٦ / ٢٤٣

ح / ص

مقارعت / ٢ / ٢٥٠

مقارعت / ٥ / ٢٧٨

مقارعت / ١١ / ٣٢٦

مقارعت / ٨ / ٣٢٦

مقاطعت / ٨ / ٦٣٦

مقاليد / ٣ / ٤٢١

مقاليد / ٧ / ٥٨٦

مقاناہ / ٥ / ٥٤

مقائب / ٤ / ٤١٤

مقانب / ۱۷ / ۴۸۹

مقاوات / ۱۶ / ۲۱۲

مقاول / ۱۵ / ۴۶

مقاول / ۹ / ۶۲۹

مقباس / ۵ / ۶۶۲

مقبل / ۱۵ / ۴۷۸

مقبل / ۱۶ / ۴۷۸

مقبیل / ۹ / ۳۲۱

مقبور / ۱۸ / ۲۸۴

مقبیّه / ۲ / ۵۳۰

مقت / ۱۶ / ۴۵۵

مقت / ۱۸ / ۵۱۲

مقت / ۱۷ / ۴۵۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۱۹

ح / ص

مقتحم / ۹ / ۳۹۳

مقتر / ۸ / ۱۶۱

مقتنیات / ۳ / ۲۱۹

مقدام / ۹ / ۳۹۴

مقدحه / ۸ / ۱۸۴

مقدحه / ٥ / ٥٩٣

مقدمتين اوليين / ١ / ٦٠٠

مقدوح / ٢٢ / ٢٤

مقرب / ١٢ / ٦٦٣

مقربه / ١٤ / ٤١٤

مقرطس / ٤ / ٦٠٥

مقرعه / ٦ / ٢١

مقرنس / ١٧ / ٢

مقرنس / ١٣ / ٥٣٠

مقصل / ١٤ / ٣٣١

مقصوره / ٢٠ / ٤٩١

مقصوص / ١٨ / ٤١

مقصوص / ١٩ / ٤٧٧

مقطع / ٨ / ٧٧

مقطوع اليدين / ٧ / ٣٨٨

مقطول / ٥ / ٣٦٤

مقعر / ١٥ / ٢٤٣

مقفى / ١٨ / ٧٧

ح / ص

مقلقل / ٥ / ٦٠٧

مقلمه / ۲۲ / ۱۱۳

مقّمص / ۱۷ / ۷

مقمع / ۱۳ / ۵۷۵

مقموع / ۷ / ۷۱۷

مقناه / ۱۶ / ۲۵۳

مقنبه / ۵ / ۴۱۴

مقنطره / ۶ / ۷۰۶

مقنّع / ۲ / ۴۶

مقوّس / ۲ / ۳۹

مقوّس / ۱ / ۱۷۴

مقوّض / ۵ / ۲۰۲

مكائد / ۱۲ / ۵۵۴

مكابدت / ۱ / ۳۴۶

مكارم / ۹ / ۱۵۲

مكاشحت / ۱۶ / ۴۲۹

مكاشفت / ۱۵ / ۴۲۹

مكالبه / ۲۴ / ۳۴۶

مكالحه / ۱۲ / ۲۹۴

مكالحه / ۱۷ / ۳۲۰

مكالحه / ۱۳ / ۴۲۹

مکامن / ۵ / ۲۶۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۲۰

ح / ص

مکامن / ۱۹ / ۶۴۴

مکاوحت / ۱۲ / ۴۲۹

مکایدت / ۲ / ۳۴۶

مکبب / ۱۰ / ۱۸۹

مکبت / ۹ / ۱۸۹

مکبل / ۵ / ۳۵۱

مکبل / ۱۵ / ۵۰۲

مکبل / ۵ / ۶۵۱

مکت / ۱۱ / ۴۳۱

مکتب / ۱۱ / ۱۸۹

مکتبه / ۳ / ۴۱۴

مکتحل / ۸ / ۷۰۸

مکتحل / ۱۳ / ۴۱۷

مکتوبه / ۱۱ / ۵۹۸

مکتوم / ۲۴ / ۵۰۲

مکت / ۱۲ / ۴۳۱

مکتحل / ۱۱ / ۴۷۸

مكحله / ٢ / ٣٣٦

مكر / ٨ / ٥١٣

مكسحه / ١٨ / ٦٧٠

مكسوات / ١٥ / ٤٦١

مكسور القوائم / ٥ / ٥٢٣

ح / ص

مكعب / ١٩ / ٧٥

مكعبه / ٤ / ٥٣٠

مكفر / ٢٠ / ١٦

مكفهر / ١٢ / ٤٩٥

مكلل / ١٨ / ٥٢

مكلل / ١ / ٤٦٢

مكمن / ٤ / ٤١٨

مكنت / ١ / ٩٤

مكنت / ١١ / ٤٣٦

مكنسه / ١٩ / ٦٧٠

مكنوز / ٢٣ / ٥٠٢

مكنوف / ١٦ / ٣٦٣

مكنون / ١ / ٥٠٣

مكنونه /

٦٠٤/٧

مکوکب / ٢٥٨ / ١

مکون / ٤ / ٢٤

مکیدت / ١٢٤ / ١٣

مکین / ٤١٨ / ٥

مگرمج / ٤٩٢ / ١١

مگس پرانیدن / ٣٧ / ٨

مل / ٥٢٠ / ١٥

ملابس / ١٠٨ / ١٣

ملاجّه / ٦٠٣ / ١٣

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ١٠٢١

ح / ص

ملاح / ٥٨١ / ١٣

ملاحات / ٢١٢ / ١٧

ملاذ / ٦٤٥ / ١٢

ملاذ / ٦٤٥ / ١١

ملازق / ٦١٧ / ٨

ملاع / ٢٢٩ / ٢

ملاعب الرّماح / ٦٦٣ / ١٦

ملاعبه / ٢٠٩ / ١٢

ملاغف / ٣ / ٣١٤

ملاقي / ٨ / ٨٥

ملاقيح / ١ / ٢٥

ملاك / ١٦ / ٦٦٧

ملان / ١٤ / ٦٦٨

ملاء اعلى / ٧ / ٤٤٩

ملتفه / ١٣ / ٥٣٣

ملتبع / ٩ / ٢٩١

ملثم / ٧ / ٤٧٨

ملثم / ٧ / ٥٦٥

ملجأ / ٩ / ٣٢٢

ملجم / ١٥ / ١٨٦

ملجم / ١٠ / ٤٢٦

ملح / ١٠ / ٤٨

ملح / ١٢ / ٤٨

ح / ص

ملحمه / ٢٢ / ٣٢٠

ملسا / ١٠ / ٥٢٩

ملسن / ١ / ٢٢٦

ملفقات / ٢ / ٦٥٣

ملق / ۶ / ۱۶۲

ملققات / ۴ / ۶۵۳

ملک / ۱۲ / ۶۳۴

ملکت / ۱ / ۱۴۰

ملکت / ۱۰ / ۵۷۵

ملکوت / ۲۴ / ۱۴

ملکه / ۸ / ۲۷۵

ملمات / ۵ / ۱۹۱

ملمات / ۱۱ / ۶۶۴

ملمع / ۱۲ / ۷۸

مللمه / ۱۱ / ۴۴۹

ملمول / ۱ / ۳۳۶

ملمومه / ۱۶ / ۲۲۸

ملوحت / ۱۳ / ۶۵۵

ملوم / ۱۱ / ۸۱

ملومه / ۱۵ / ۲۲۸

ملهوف / ۱۵ / ۶۶۹

مليح / ۱۳ / ۱۰۹

مليخ / ۲۲ / ۱۰۹

ح / ص

مليز / ٢ / ٣٠٧

مليق / ٢٢ / ٥٦

مليته / ٥ / ٦٠٢

مليته / ٦ / ٦٠٢

مماذقت / ١٢ / ٥٥٥

ممارات / ١١ / ٢٠٩

ممارات / ٢٠ / ٤٥٦

مماس / ١٤ / ١٢٣

مماصعت / ١ / ٢٥٠

ممالدت / ٢٢ / ٤٥٦

مماليك / ١٢ / ٣٧

ممتع / ٩ / ١٦٢

ممتنع / ١ / ٢١٧

ممتل / ٨ / ٥٦٥

ممتلات / ٢ / ١٠٠

ممحوص / ١٢ / ٥٥٧

ممحوضه / ١٩ / ١١٦

ممر / ٨ / ٥٧٢

ممرح / ٢٨ / ١٠٨

ممرّاح / ١٠٩ / ٩

ممرّد / ٨ / ٨

ممزوج / ٥٩٧ / ٤

ممسك الارواح / ٩١ / ٤

ح / ص

ممشوقات / ٦٢١ / ١٨

ممطر / ٥٥٠ / ٧

ممقوت / ٢٩٥ / ٣

مملّ / ١١٣ / ٢

مملّص / ٥٩٩ / ١١

مملّى / ١١٣ / ١١

ممنطق / ٥٠٣ / ١٦

ممنّع / ١٦٢ / ١١

مموّه / ٢٨٦ / ٣

منّ / ٣١٢ / ٣

منابدت / ٢١٢ / ١١

منابلت / ٦٣٦ / ٧

منابيع / ١٥٣ / ٢٣

مناجع / ٣٦٥ / ١٣

مناجدت / ٤٣٨ / ٧

مناجرت / ۲۸۳ / ۱۲

مناحر / ۲۱۳ / ۸

مناحرت / ۲۸۳ / ۱۱

مناحس / ۲۶۴ / ۱۸

مناخر / ۲۱۳ / ۷

منادات / ۴۵۵ / ۲۲

منادمت / ۱۵۹ / ۱۷

منادمت / ۷۰۲ / ۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۲۳

ح / ص

منازلت / ۴۶۷ / ۵

مناسر / ۳۱۴ / ۱۲

مناسر / ۳۱۴ / ۱۴

مناسم / ۳۶۴ / ۲۱

مناشیر / ۲۱۹ / ۹

مناشیر /

۳۲۷ / ۱

مناشیر / ۱۵ / ۴۹۱

مناصات / ۱۰ / ۱۶۳

مناصع / ۴ / ۳۷۲

مناضلت / ۶ / ۴۶۷

مناطحت / ۷ / ۱۰۳

مناظر / ۱ / ۵۴۲

مناعب / ۱۴ / ۶۲۲

مناعف / ۱ / ۵۱۶

مناغات / ۱۵ / ۴۰۷

منافحت / ۱۳ / ۳۱۵

منافخت / ۱۴ / ۳۱۵

منافتت / ۳ / ۶۱

منافتت / ۳ / ۱۱۵

منافتت / ۳ / ۱۹۶

مناقب / ۳ / ۴۱

مناقب / ۵ / ۴۱

مناقب / ۶ / ۴۱

ح / ص

مناقدت / ۱۱ / ۵۲۰

مناقرت / ۴ / ۲۴۶

مناقرت / ۳ / ۴۶۰

مناقشت / ۴ / ۱۱۵

مناقفت / ۴ / ۱۹۶

مناقير / ۱۰ / ۳۵۵

مناقيف / ۱۳ / ۳۵۵

مناكب / ۱۰ / ۱۲۵

مناكب / ۵ / ۳۵۴

مناكحت / ۸ / ۲۶۲

مناكدت / ۸ / ۴۳۸

مناكرت / ۱۸ / ۴۱۷

منام / ۱۴ / ۱۸۰

مناوات / ۹ / ۲۱۴

مناوشت / ۷ / ۶۳۱

مناهبه / ۴ / ۵۱۴

مناهدت / ۱۲ / ۵۲۰

مناھضت / ۷ / ۲۴۸

مناھضت / ۶ / ۴۰۲

مناهل / ۱۹ / ۴۵۲

مناھی / ۱۶ / ۷۰۳

من المغرب الى

المغرب / ٥ / ٦٤٩

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ١٠٢٤

ح / ص

منبت / ١ / ٩٨

منبته / ١٠ / ٣٦١

منبتق / ٨ / ٥٨٧

منبته / ١١ / ٣٦١

منبر / ٧ / ٣٣٤

منبض / ٨ / ٩٧

منبض / ١٨ / ٦٦٢

منبىء / ٣ / ٢٤٠

منتجيات / ٢٦ / ٤٨٩

منتزهات / ١١ / ٥٣٥

منتقل / ٢١ / ٣٢٠

مثال / ٩ / ٥٦٥

مثلم / ١ / ٢٩٣

مثلم / ٧ / ٥٨٧

مشور / ٨ / ٧٨

مشور / ٥ / ٢٩٣

منجذ / ١٣ / ٥٢٧

منجل / ٢٢ / ٢٣

منجل / ١ / ٦٢١

منجم / ١٨ / ٩٨

منجم الرشاد / ٢٠ / ٩٨

منجم الفضل / ١٩ / ٩٨

منح / ٢٥ / ١٥٣

ح / ص

منحدر / ١٤ / ٣٤٨

منحسم / ١٧ / ١٢٤

منحصم / ١٥ / ١٢٤

منخرط / ١٤ / ٢٧٣

منخرم / ٤ / ٥٧٤

منخل / ١٨ / ٢٣

مندلع / ١٠ / ٢٩١

مندلع / ١٠ / ٥٨٧

مندلق / ١١ / ٥٨٧

منزعج / ٣ / ٢٠٠

منزله / ٧ / ٤٥١

منسرح / ١٦ / ٥٢٧

منشآت / ۹ / ۵۰۹

منشآت اعلام / ۱۰ / ۵۰۹

منشدان / ۱۹ / ۳۷۴

منشدان / ۱۹ / ۴۸۲

منشرح / ۱۵ / ۵۲۵

منشّره / ۱۰ / ۲۱۹

منصل / ۸ / ۶۳۲

منصوبه / ۷ / ۱۳۷

منضغط / ۱۴ / ۳۹۰

منضود / ۷ / ۲۹۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۲۵

ح / ص

منطقه / ۹ / ۲۶۵

منطمسه / ۱۸ / ۳۶۷

منطوق / ۳ / ۳۹۷

منطبق / ۱۹ / ۱۱۰

منطق / ۲۰ / ۱۱۰

منظومات / ۳ / ۷۸

منعام / ۹ / ۲۱۸

منعمر / ۱۸ / ۴۹۵

منفّته / ٦ / ٣٦١

منفّته / ٧ / ٣٦١

منفّسات / ٢٤ / ٤٦١

منفسح / ١٤ / ٥٢٧

منقصم / ٥ / ٥٢١

منفوس / ١٩ / ٢٠

منقار / ١ / ٤٦٠

منقصم / ٦ / ٥٢١

منقل / ١٦ / ٢١١

منقل / ١٩ / ٢١١

منقلب / ١٧ / ٣٦٦

منقله / ١٤ / ٢١١

منكسف / ٢ / ١٣١

منكشف / ٤ / ١٣١

منكوبه / ٦ / ٣٥٤

منكوبه / ٧ / ٣٥٤

ح / ص

منكوس / ١٣ / ٤٠١

منكوسه الخيلان / ٢٠ -

٢١٢ / ٢١

منمنم / ١٠٨ / ١٥

منمنم / ٦٥٠ / ٦

منمنمات / ٤٦١ / ٢١

منوال / ١٣٤ / ١٤

منوشان / ١٥٦ / ١٢

منهب / ٥١٤ / ٧

منهج / ٢٠١ / ٩

منهج / ٥٥٤ / ٤

منهجم / ٦٧٠ / ١٣

منهره / ٥٣٣ / ٢٢

منهل / ١٢٤ / ٦

منهل / ١٨٥ / ١٧

منهله / ٤٥٢ / ٢٠

منهوره / ٥٣٣ / ٢٣

منهئ / ٢٤٨ / ١٣

منهئ / ٢٤٨ / ١١

مئيت / ٦٦٤ / ١٠

مواند / ٢٧ / ٩

مواند / ١٥٤ / ٧

موائد / ۵ / ۱۵۴

موائل / ۲۳ / ۳۸۱

مؤابست / ۱۷ / ۱۱۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۲۶

/ ح / ص

مواتات / ۷ / ۱۱۸

مواثیق / ۱۴ / ۱۶۴

موارعه / ۸ / ۳۲۴

مواساه / ۱۲ / ۹۵

مواسم / ۹ / ۳۴۴

مواشم / ۶ / ۳۴۴

مواشی / ۶ / ۱۵۳

مواصفات / ۹ / ۸۵

مواطات / ۶ / ۱۸۱

مواطات / ۱۶ / ۶۲۶

مواعید عرقوب / ۳ / ۴۹۹

مواغ / ۲۲ / ۱۰

موافقت / ۹ / ۳۱۵

مواقع / ۱۵ / ۱۹

مواقعت / ۱ / ۳۵۳

مواقعت / ٤ / ٣٩٩

مواقعت / ٢ / ٧٠٧

مواقف / ٨ / ٣١٥

موالی / ٥ / ٥٠٣

موالی / ٦ / ٥٠٣

موالید / ١٠ / ٣

موالید / ١٣ / ٢٥٩

موالید ثلاث / ٦ / ٢٦٣

ح / ص

مؤایست / ١٦ / ١١٧

مؤئل / ٧ / ٤٢٩

موبقات / ٢ / ١٠٧

موبقات / ٣ / ٥٦٢

موت احمر / ١٦ / ٥

موت احمر / ١٣ / ٥٦٦

مؤتده / ٢ / ٢٠٢

موت ذریع / ٢ / ٥١٨

مؤتسی / ٧ / ١٧٥

مؤئل / ٥ / ٥٦٥

موجا / ١١ / ٥٨٣

موجز / ۱ / ۸۷

موجلکا / ۲ / ۵۸۹

مودوده / ۱۵ / ۵۹۹

مؤدی / ۲۱ / ۴۷۸

مؤدی / ۲۳ / ۵۰۰

مؤدی / ۱ / ۶۵۱

مؤدی / ۱۵ / ۶۵۱

مور / ۵ / ۶۹۹

مورث / ۱۴ / ۵

مورّد / ۹ / ۸

مورّد / ۱۵ / ۵۳۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۲۷

ح / ص

مورّد / ۱۸ / ۶۰۴

موریات / ۱۹ / ۴۱۴

موسر / ۶ / ۱۶۱

موسّم / ۱۲ / ۳۴۴

موسّم / ۱ / ۵۶۳

موسی / ۶ / ۵۳۶

موسیجه / ۵ / ۴۶

موسيقاريان / ٦ / ٣٧٦

موشم / ٨ / ٣٤٤

موشم / ٤ / ٥٦٣

موشى / ٥ / ٦٦٥

موصّل / ٩ / ٧٩

موصّل / ١ / ٦٢٩

موطأ / ٦ / ٢٩٤

موطأ / ٢٠ / ٤٢٢

موطده / ٤ / ٢٠٢

موفور / ٢٢ / ٤٥٣

موقع / ١٣ / ١٦١

موقف / ١٢ / ٥٢٤

موقى / ١٤ / ٤١٦

موقى / ١٣ / ٤٥٣

مولده / ٥ / ٣٨٠

ح / ص

موم / ٢٠ / ٣٩

موميائى / ٣ / ٤٠٣

مؤمى اليه / ١ / ٤٠٠

مؤودات / ١ / ٦٤٣

موهون / ۵ / ۲۸۳

مهاتات / ۲ / ۵۱۱

مهاجر / ۶ / ۴۸

مهاجر / ۸ / ۴۸

مهاد / ۱۲ / ۱۵۴

مهاد / ۴ / ۲۳۲

مهاد / ۱۲ / ۳۷۴

مهاد / ۵ / ۲۹۸

مهاد / ۵ / ۵۱۱

مهاده / ۱۸ / ۱۱۸

مهاده / ۶ / ۴۱۳

مهارج / ۴ / ۹۳

مهارج / ۸ / ۳۳

مهال / ۱۵ / ۵۱۵

مهال / ۱۶ / ۵۱۵

مهالست / ۹ / ۷۱۶

مهامه / ۱۳ / ۳۱۶

دره

نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۲۸

ح/ص

مهانات/۲۵/۴۵۵

مهانت/۱۴/۱۹۷

مهاوات/۱۰/۲۱۴

مهاوات/۲۴/۴۵۵

مهاوات/۶/۵۱۱

مهاوی/۱۲/۳۱۶

مهاه/۱۷/۵۳۶

مهبط/۷/۶۴۰

مهبوت/۱۴/۴۱۸

مهتاب پیما/۵/۶۶۹

مهتابی/۱۵/۲۶۷

مهتابی/۶/۲۶۸

مهتاج/۱۲/۶۷۸

مهتر/۳/۳۴۷

مهتر/۴/۳۴۷

مهجور/۱۹/۴

مهجه/۱۹/۱۵

مهجه/۱۸/۱۵

مهداج / ۱۰ / ۲۲۹

مهدم / ۱۴ / ۳۶

مهدم / ۸ / ۲۳۶

مهر / ۴ / ۳۹

مهر / ۴ / ۴۷۲

ح / ص

مهر / ۳ / ۴۵۴

مهر اج / ۱۹ / ۲۰۵

مهر گیاه / ۸ / ۹۱

مهره / ۷ / ۴۲۰

مهریه / ۱۹ / ۳۰۷

مهرع / ۱۲ / ۵۷۵

مهرول / ۱۱ / ۶۲۱

مهففات / ۴ / ۷۶

مهل / ۱۴ / ۶۳۹

مهلهلات / ۵ / ۷۶

مهلهلات / ۲۰ / ۴۶۱

مهها امکن / ۱۷ / ۱۸۶

مهماز / ۱۸ / ۱۸۶

مهموز / ۸ / ۶۴

مهموز / ۱ / ۵۶۸

مهمه / ۱۲ / ۵۰۲

مهنا / ۱۷ / ۱۰۷

مهنا / ۱۵ / ۴۴۱

مهنده / ۸ / ۴۱۴

مهول / ۱ / ۱۵۳

مهیره / ۵ / ۱۵۲

مهین / ۲۲ / ۱۷

مهین / ۱۶ / ۱۵۲

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۲۹

ح / ص

میادین / ۷ / ۱۷

میاصدق / ۳ / ۲۲۹

میاقدا / ۱۶ / ۲۱۳

میتین / ۱۲ / ۶۲۹

میدان / ۱۳ / ۳۱۷

میران / ۲۰ / ۶۶۸

میران / ۲۱ / ۶۶۸

میزان / ۸ / ۵۴۷

میساق / ۸ / ۲۲۸

میغ / ۱۹ / ۳۰۵

میقاد / ۴ / ۵۹۳

میقدہ / ۸ / ۴۱۳

میل / ۲ / ۱۵۴

میمون التَّقِیہ / ۷ / ۵۱۰

مینا / ۲ / ۴۰۷

مینو / ۱۳ / ۱۵۶

مینوسان / ۱۳ / ۱۵۶

مینوشان / ۱۱ / ۱۵۶

ن نائع / ۶ / ۴۱۹

نابت / ۲ / ۶۸

نابل / ۵ / ۶۵۰

ح / ص

نابہرہ / ۴ / ۵۰۵

نابہرہ / ۵ / ۵۰۵

نایوسان / ۱۵ / ۴۲۳

ناجم شدن / ۲۵ / ۶۲۰

ناجور / ۱۱ / ۵۱۲

ناجیہ / ۱۱ / ۳۴۲

ناچخ / ۱۲ / ۴۴۲

ناحی / ۱۲ / ۲۲۸

ناحی / ۴ / ۳۴۲

ناحیه تاز / ۱۵ / ۲۵۶

ناخنه / ۱۶ / ۴۳۸

ناداشتی / ۳ / ۲۵۲

نادروایی / ۸ / ۷۰۴

نادی / ۱۵ / ۹

نار / ۱۳ / ۱۷

نار / ۳ / ۱۴۴

نارنج مهر / ۴ / ۱۴۳

ناری / ۱۶ / ۳۹۰

نازع / ۲۳ / ۱۱۶

نازل منزله / ۸ / ۴۵۱

ناژو / ۱۷ / ۵۶۳

ناسی / ۳ / ۱۵۱

ناشط / ۱ / ۳۳۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۳۰

ح / ص

ناشطه / ۱۶ / ۵۲

ناصح / ۴ / ۶۸۲

ناض / ٢ / ٦٦٠

ناضر / ٣ / ٥٩٢

ناضره / ٢١ / ٣١

ناطل / ٦ / ٧٠٤

ناظره / ١٨ / ٣١

ناعجه / ٩ / ٣٤٢

ناعم / ١٤ / ١٠٧

ناعمه / ١١ / ٢١٨

ناف / ٢٠ / ٥٦

ناف / ١ / ٢٨٠

نافجه / ٢١ / ٥٦

نافجه / ٢٠ / ٢٢٣

نافح / ٢١ / ٢٢٣

نافح / ١٧ / ٧١٦

نافر / ٩ /

نافره / ۶ / ۵۹۳

نافض / ۳ / ۱۹۷

نافطه / ۷ / ۳۴۲

نافع / ۱۴ / ۵۵۴

نافقه / ۶ / ۳۴۷

نافه / ۵ / ۶۱۶

ح / ص

نافه / ۷ / ۶۱۶

ناقر / ۱۸ / ۳۱۹

ناقص / ۳ / ۶۴

ناقص / ۱۰ / ۵۶۷

ناقع / ۱۵ / ۵۵۳

ناقه / ۸ / ۶۱۶

ناقه عیدیه / ۱۰ / ۲۹۶

ناکس / ۲ / ۳۴۷

ناکس / ۱۰ / ۳۹۹

نال / ۴ / ۵۸

نال / ۵ / ۵۸

نال / ۷ / ۵۸

نال / ۲۴ / ۴۳۱

نامتج / ۱۶ / ۱۶۲

نامه / ۵ / ۴۲

نامه / ۶ / ۴۲

نامیه / ۵ / ۲۷۰

نانخواه / ۱۰ / ۹۲

نان کلاغ / ۱۱ / ۹۲

نان کلاغ / ۱۱ / ۱۳۵

نانیوشان / ۱۶ / ۴۲۳

ناورد / ۸ / ۵۱۴

ناوک / ۱ / ۵۴۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۳۱

ح / ص

ناهش / ۶ / ۴۶۹

نایره / ۲۲ / ۷۷

نایژه / ۳ / ۴۲۵

نبات / ۲ / ۹۱

نبات / ۱۰ / ۱۱۳

نبار / ۷ / ۱۷۶

نبال / ۱۷ / ۳۲۱

نبالت / ۱۳ / ۴۲۳

نباھت / ۱۴ / ۳۷۳

نبراس / ۱۶ / ۳۹۶

نبش / ۱۹ / ۴۷۶

نبط / ۱۸ / ۳۴۵

نبوه / ۱۱ / ۲۵۱

نبیہ / ۲ / ۱۷۹

نتافہ / ۲۰ / ۲۳

نتافہ / ۱۷ / ۳۵۴

نتایف / ۶ / ۵۳

نتش / ۲۰ / ۴۷۶

نتفہ / ۱۹ / ۲۳

نتّ / ۱۸ / ۴۸

نتار / ۸ / ۱۷۶

نثرہ / ۳ / ۴۳۳

نجات / ۱۶ / ۳۵۰

ح / ص

نجاح / ۲ / ۵۹۸

نچار / ۱۱ / ۵۱۱

نجاف / ۸ / ۵۳۸

نجیات / ۵ / ۱۷

نجبه / ۷ / ۲۱۷

نجد / ۲۰ / ۲۸

نجد / ۲۰ / ۱۵۳

نجداء / ۸ / ۳۲۸

نجدت / ۳ / ۱۷۷

نجران / ۲۰ / ۱۴۵

نجهه / ۲۷ / ۴۷۴

نجفه / ۱۳ / ۵۰۴

نجم / ۲۷ / ۲۶

نجوت / ۵ / ۳۳۲

نجوم / ۱ / ۵۳۵

نجوه / ۳ / ۶۳۹

نجه / ۶ / ۱۴۲

نجیح / ۱۹ / ۲۹۳

نجید / ۱۳ / ۴۲۶

نجات / ۱۷ / ۶۴

نچاریر / ۲۷ / ۲۴

نچاریر / ۹ / ۵۱۱

نحاس / ۶ / ۶۹۸

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۳۲

ح / ص

نحاس / ۷ / ۶۹۸

نخافت / ۱۳ / ۶۱۸

نحریر / ۱۶ / ۱۸

نحله / ۹ / ۵۹۷

نخافت / ۱۴ / ۶۱۸

نخاله / ۱۷ / ۲۳

نخیات / ۴ / ۱۷

نخبه / ۸ / ۲۱۷

نخل باسق / ۱۸ / ۸

نخوه / ۳ / ۶۳۹

نخیف / ۲۰ / ۹

نخیل / ۱۸ / ۴۹۸

نذب / ۱۲ / ۱۳۷

نذب / ۹ / ۱۳۷

نذب / ۶ / ۳۳۹

ندم / ۸ / ۱۲۹

ندیده / ۳ / ۲۶

نذل / ۴ / ۶۴۳

نذل / ٧٠٥ / ١

نذورات / ٥٤٣ / ١

نذيل / ١٠٨ / ٢٤

نرگسه / ٤٠٧ / ٩

نرگسی / ٧ / ١١

ح / ص

نرمايه / ٦١٧ / ٤

نر و ماده / ٤٧٠ / ٥

نزادت / ٣٢ / ١٧

نزاع / ١١٦ / ٢٥

نزال / ٢٥٠ / ٦

نزال / ٢٥١ / ٦

نزال / ٤٦٦ / ١

نزق الحقاق / ٣٣٩ / ١٩

نزك / ٤٥٣ / ١٥

نزل / ٤٦٥ / ١١

نزل / ٤٦٥ / ١٠

نزه الفلاه /

۶۶۷ / ۱۸

نزیل / ۴ / ۱۰۹

نسا / ۴ / ۱۷۶

نسائم / ۷ / ۷۱۲

نَسَاج / ۱۵ / ۷۵

نَسَافَه / ۲۱ / ۲۳

نَسَافَه / ۵ / ۴۷۴

نَسَافَه / ۳ / ۶۶۷

نَسَب / ۱۲ / ۵۰۵

نَسَخ / ۲ / ۵۳

نَسَخ / ۴ / ۵۳

نَسَخ / ۳ / ۸۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۳۳

ح / ص

نسخه نویس / ۳ / ۸۵

نسور / ۲ / ۳۹۶

نسیء / ۸ / ۶۴۱

نسیب / ۸ / ۱۸۹

نسیج / ۳ / ۵۳

نسیه / ۷ / ۶۴

نشابه / ۲۰ / ۳۱۹

نشابه / ۸ / ۵۵۶

نشافه / ۶ / ۴۷۴

نشئه / ۱۰ / ۲۲

نشئه / ۲۳ / ۲۴

نشئه / ۱۷ / ۲۷

نشئه / ۲۳ / ۳۱

نشأتین / ۱ / ۶۹۳

نشب / ۱۱ / ۵۰۵

نشوان / ۷ / ۳۹۶

نشوه / ۳ / ۱۱۱

نشید / ۱ / ۳۷۸

نشیط / ۲۲ / ۳۳۴

نصاب / ۲ / ۲۱۹

نصاح / ۶ / ۲۴۹

نصال / ۱۳ / ۳۹۸

نصایب / ۶ / ۲۸۹

ح / ص

نصب / ۱۵ / ۱۱۳

نصب / ۱۶ / ۱۱۳

نصف النهار / ٣ / ٥٣٥

نصفى / ١١ / ٦٣٠

نصل / ١٥ / ١٦

نصول / ١١ / ٦٦٣

نصيب / ١٤ / ١١٣

نضّ / ١ / ٦٦٠

نضار / ٣ / ٢١٨

نضار / ١٧ / ٧٠٤

نضارت / ٥ / ٤٠٠

نضال / ١٤ / ٣٩٨

نضد / ١٥ / ١٣٩

نضرت / ٩ / ٤٥٢

نضرت / ٦ / ٤٥٤

نضناض / ٣ / ٦٦٠

نضوب / ١٩ / ٦٤١

نضير / ١٨ / ٤٣

نطاسيّ / ١٤ / ٨٦

نطاق / ٥ / ١٠٣

نطاق / ١٤ / ٥٠٣

نطاق / ٨ / ٦٢٧

نطش / ۲۰ / ۴۳۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۳۴

ح / ص

نطشان / ۲۴ / ۳۱۷

نطع / ۹ / ۶۵۴

نطف / ۱۷ / ۵۱

نطف / ۱۸ / ۵۱

نطله / ۵ / ۷۰۴

نظار / ۲۴ / ۵۴۱

نظایر / ۲ / ۲۶

نظم / ۲۴ / ۴۳

نظم / ۱۲ / ۶۸

نعامه / ۱۲ / ۲۹۹

نعامه / ۱۳ / ۲۹۹

نعت / ۷ / ۴۱

نعت / ۱۱ / ۴۱

نعجه / ۸ / ۳۴۲

نعل / ۲ / ۳۰۱

نعم / ۵ / ۱۷۹

نعم / ۱۷ / ۴۶۲

نعم / ١٩ / ٤٦٢

نعم / ١٤ / ٤٦٣

نعمًا / ١٠ / ٣٤٧

نعمًا / ١٦ / ٤٦٩

نعمان / ٢٧ / ٦١٧

نعم بارد / ٨ / ٣٥٢

ح / ص

نعمت / ٥ / ٣٨٦

نعى / ٢٠ / ٤٢٣

نعيق / ٢ / ١١

نغبه / ١٠ / ٤٠٢

نغص / ١ / ١٤

نغول / ١٤ / ٥٦

نفاض / ٣ / ٥٧٦

نفاح / ٥ / ٤٠٨

نفاح / ٢٠ / ٣٢٠

نفار / ١٠ / ٤٥٥

نفاريت / ٣ / ١٤٢

نفاضه / ٧ / ٤٧٤

نفايس / ١٢ / ١٠٨

نفايه / ۴ / ۴۷۴

نجات / ۱۶ / ۱۴

نفس کلّ / ۱۵ / ۱

نفس لوامه / ۸ / ۱۱۵

نفس ناطقه / ۱۶ / ۱۲

نفس / ۱۵ / ۴۷۶

نفس / ۷ / ۱۳۹

نفور / ۱۸ / ۵۱۷

نفور / ۹ / ۷۰۹

نفوس / ۱۸ / ۲۰

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۳۵

ح / ص

نفي / ۱۳ / ۶۴

نفيق / ۱۹ / ۱۱

نقاب / ۲۱

نقاب / ۲۰ / ۱۰۶

نقاب / ۲ / ۶۳۱

نقاب / ۲۲ / ۱۰۶

نقابا / ۱ / ۶۳۱

نقابان / ۹ / ۳۵۵

نقاد / ۱۰ / ۲۳

نقار / ۱۱ / ۴۵۵

نقاضه / ۸ / ۴۷۴

نقاف / ۱۴ / ۲۳

نقایه / ۳ / ۴۷۴

نقده / ۳ / ۲۵۸

نقرس / ۷ / ۹۵

نقرس / ۸ / ۹۵

نقره / ۶ / ۲۷۶

نقره / ۲ / ۵۰۳

نقره / ۱۳ / ۶۵۹

نقس / ۶ / ۶۰

نقس / ۷ / ۶۰

نقش / ۱۶ / ۴۷۶

نقش قالی شمردن / ۴ / ۴۵۱

ح / ص

نقش قندهار / ۷ / ۳۸۷

نقشه / ۱۴ / ۵۵۵

نقص / ۱۲ / ۷۳

نقض / ۲۵ / ۱۳

نقف / ۱۷ / ۶۵۲

نقمت / ۲۱ / ۱۳

نقمت / ۳ / ۴۲۷

نقیر / ۱۸ / ۱۸۰

نقیر / ۱۵ / ۴۵۹

نقیر / ۲۰ / ۱۸۰

نقیش / ۱۴ / ۶۸۵

نکات / ۹ / ۲۸

نکات / ۱۰ / ۲۸

نکال / ۹ / ۱۶۹

نکایب / ۱۱ / ۱۶۹

نکایت / ۸ / ۵۸

نکایت / ۱۰ / ۱۶۹

نکبا / ۱۱ / ۳۵۴

نکیات / ۷۴ / ۹

نکر / ۵۹۲ / ۱۰

نکرات / ۵۹۲ / ۶

نکوب / ۳۵۴ / ۸

نکوب / ۵۲۹ / ۸

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۳۶

ح / ص

نکته / ۵۶ / ۲۹

نکیر / ۳۰۷ / ۱

نکار / ۲۷۳ / ۱

نماز / ۳۹۳ / ۱۳

نماز گزار / ۱۴۸ / ۱۲

نمّام / ۹۶ / ۱۴

نمّام / ۱۰۸ / ۱

نمر / ۴۳۸ / ۲

نمر / ۵۶۰ / ۱۲

نمر / ۶۱۱ / ۸

نمره / ۵۹۸ / ۱

نمس / ۴۳۸ / ۱

نمل / ۳۶۳ / ۱۸

نمل / ۱۹ / ۳۶۳

نملی / ۱۴ / ۲۱۶

نمود / ۱۸ / ۶

نمیر / ۴ / ۴۰

نمیت / ۲ / ۱۹۴

نمیت / ۷ / ۶۵۰

نواء / ۲۲ / ۴۴۱

نوائع / ۷ / ۳۸۱

نواتر / ۲۰ / ۴۴۱

نواتی / ۱۴ / ۵۸۱

ح / ص

نواخت / ۲۰ / ۳۷۵

نوادر / ۱۳ / ۴۸

نوازل / ۱۰ / ۱۲۸

نوازل / ۹ / ۴۵۱

نواصر / ۳ / ۴۲۳

نواصی / ۱۳ / ۱۲۵

نوافج / ۲۱ / ۱۶

نواق / ۳۰ / ۲۴

نوال / ۱۳ / ۱۳۴

نوال / ۱۴ / ۶۹۹

نوان / ۱۲ / ۵۴۵

نواه / ۶ / ۶۵۳

نواهد / ۱۲ / ۵۸

نواهد / ۸ / ۱۱۹

نویب (نوائب) / ۲ / ۷۸

نویب (نوائب) / ۱۱ / ۱۲۸

نویب (نوائب) / ۸ / ۱۴۶

نویب (نوائب) / ۱ / ۱۷۰

نواير (نوائر) / ۱۹ / ۱۶

نواير (نوائر) / ۹ / ۱۸۶

نواير (نوائر) / ۵ / ۲۸۴

نواير (نوائر) / ۲۱ / ۴۴۸

نوبت زن / ۲ / ۱۷۰

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۳۷

ح / ص

نور / ۱۰ / ۲۷۷

نور / ۱۱ / ۲۷۷

نورد / ۱۱ / ۳۳۵

نوری / ۲ / ۴۰۸

نوشتن / ۳۵ / ۹

نوشتن / ۵۷ / ۱۷

نوشتن / ۶۹۲ / ۱

نوع / ۱۳۴ / ۸

نوع / ۴۱۹ / ۸

نون / ۲۲۵ / ۱۵

نون قوسی / ۲۲۴ / ۱۰

نوبینان / ۵۱۲ / ۵

نهابیر / ۵۱۵ / ۱۹

نهابیر / ۵۱۵ / ۲۰

نهار / ۸۹ / ۱۷

نهاره / ۵۳۵ / ۵

نهاری / ۲۶۸ / ۵

نھال / ۳۸۳ / ۱۹

نھال / ۱۸

نهایت / ۵ / ۶۹۶

نہت / ۱۶ / ۴۲۴

نہت / ۸ / ۴۶۸

نہت / ۱۱ / ۴۷۶

ح / ص

نہر / ۱۱ / ۲۳۰

نہزہ / ۸ / ۲۹۱

نہزہ / ۱۲ / ۶۸۶

نہش / ۱۸ / ۴۷۶

نہ طاس فلک / ۱۵ / ۸۶

نہضت / ۴ / ۲۷۲

نہل / ۹ / ۳۴۵

نہل / ۹ / ۳۷۶

نہمہ / ۸ / ۲۱۸

نہمہ / ۱ / ۵۰۸

نہنہ / ۱۸ / ۴۷۰

نہور / ۲۳ / ۲۸۱

نہوض / ۱۷ / ۶۱۷

نہی / ۱۲ / ۲۴۸

نهی / ۱۲ / ۴۰۳

نهی / ۱۹ / ۶۰۳

نهی / ۱۰ / ۲۳۰

نهی / ۱۰ / ۴۳۸

نهی / ۲ / ۶۴۸

نیاز / ۴ / ۳۰۶

نیاز / ۲ / ۵۴۹

نیاف / ۶ / ۶۱۶

نیام / ۱۷ / ۶۳۲

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۳۸

ح / ص

نیام / ۱۸ / ۶۳۲

نی / ۱۴ / ۴۹۹

نیان / ۵ / ۴۴۲

نیان / ۷ / ۴۴۲

نیرنج / ۱۵ / ۵۵۶

نیرنجات / ۱۳ / ۴۴۹

نیرنز / ۱ / ۲۷۳

نیرن / ۲ / ۱۷۳

نیرن / ۲۰ / ۲۰۰

نیسان / ۱۶ / ۵۷۶

نیسان / ۱۷ / ۵۷۶

نیق / ۶ / ۳۳۸

نیم / ۱۲ / ۲۹۶

نیمروز / ۴ / ۱۶۲

نیو / ۱۲ / ۱۴۴

نیو / ۱۲ / ۴۳۶

نیو / ۱۱ / ۵۴۵

نیوشانیدن / ۷ / ۱۱۳

نیوشیدن / ۹ / ۲۴۸

نیوه / ۱۰ / ۲۵۱

نیه / ۲۰ / ۱۶۶

ح / ص

نیه / ۲۱ / ۱۶۶

و وابل / ۱۳ / ۱۶۹

وابل / ۱۴ / ۵۱۲

واجب / ۱۶ / ۵۹۶

واجب عینی / ۸ / ۲۴۰

واجل / ۲۱ / ۱۴۹

وا حربا / ۱۲ / ۶۷۱

واردات / ۸ / ۸۸

وارفه الظلال / ۷ / ۱۶۲

واسطی / ۱۳ / ۲۴

واسطی / ۱۰ / ۲۸۴

واصله / ۸ / ۴۹

وافر / ۱۸ / ۸۳

و افراسیاب «۱» / ۱۵ / ۲۱۸

واقیه / ۱۲ / ۴۵۳

واکبه / ۱۴ / ۳۶۰

وال / ۱۸ / ۳۱۶

والا / ۱۱ / ۵۷

والان / ۱۱ / ۲۸۰

وبال / ۱۴ / ۱۶۹

(۱) - ظاهراً مرکب از وافر + اسیاب جمع سیب، دهش.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۳۹

ح / ص

وبل / ۱۲ / ۱۶۹

وبوق / ۱۲ / ۴۳۹

وبیل / ۱۵ / ۱۶۹

وتد / ٧٨ / ١٠

وتر / ٥١٣ / ٩

وتر / ٥١٣ / ١٠

وتره / ٥٢٣ / ٨

وثاب / ٤٤١ / ٩

وثاق / ٧٠٢ / ١١

وثاقات / ٣٤٧ / ٩

وثبات / ٢٩٠ / ١٠

وثوب / ٧١٧ / ٢

وثير / ٤٤١ / ١١

وجار / ١٠ / ٦

وجوه / ٣٧٣ / ١٦

وجوه / ٦٤٠ / ١٠

وجوه / ٦٤٠ / ١١

وحش / ٣١١ / ١٢

وحل / ٤٩٣ / ١٠

وحل / ٦١١ / ١١

وخام / ٦٧٤ / ١

ودد / ٥٢٨ / ١٦

وداد / ٤٨٠ / ٤

ح/ص

ودق/٣/٤٠٠

ودقه/٤/٤٠٠

وديك/٧/٣١١

وذائل/٩/٤٨٣

وراطه/١٣/٢٢٧

ورد/٤/٢٧٥

ورد/٥/٦٨٨

ورقاء/١٧/٤١

ورم/١/١٠٥

وريد/٥/٢٧٥

وساده/١٢/٧١١

وساعت/١٠/٣٦٣

وساوس/٨/١٣٣

وسوق/

۱۲۰ / ۲

وسیع / ۱۷ / ۴۳۸

وسیم / ۱ / ۵۷

وسیم / ۱۸ / ۷۰۴

وشاح / ۳ / ۷

وشاح / ۱۱ / ۳۲۱

وشاق / ۷ / ۳۷۶

وشاک / ۱۱ / ۶۱۳

وشات / ۳ / ۱۹۴

وشات / ۲ / ۶۶۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۴۰

ح / ص

وشایح / ۱۰ / ۱۹

وشایح / ۱۱ / ۲۵۴

وشایه / ۹ / ۶۵۰

وشق / ۸ / ۳۷۶

وشکرده / ۱۱ / ۱۹۶

وشوشه / ۱۰ / ۱۱۹

وشی / ۸ / ۶۵۰

وشیزه / ۸ / ۱۱۹

وشيزه / ٢ / ٣٨٦

وشيكاه / ١٤ / ٦٣٢

وشيمه / ٧ / ٣٤٤

وشيمه / ٦ / ٥٩١

وصائف / ١٤ / ٢٤

وصمت / ١١ / ٤٨٧

وصمت / ٩ / ٥٢٦

وصوصه / ٩ / ١١٩

وضائع / ١٢ / ٥٥٦

وضائع / ١١ / ٦٨٥

وضيع / ٢٤ / ٢٣٠

وطآت / ٢١ / ٣٠١

وعاء / ١ / ٩٧

وعشاء / ١٤ / ٦١٩

وعكك / ٩ / ٢٠٨

ح / ص

وعل / ١٩ / ١٠

وعوعئ / ١٣ / ١٨

وعول / ١ / ٥٣٧

وغا / ٦ / ١٩٨

وفا/۴/۲۵۰

وفا/۹/۲۹۹

وفا/۷/۱۹۸

وفا/۲/۵۳۷

وفد/۱۱/۴۰۱

وفود/۶/۱۲۸

وفود/۷/۴۰۱

وفود/۱۰/۴۰۱

وقاف/۳/۲۲۵

وقم/۱۰/۷۱۵

وقیع/۱۶/۱۹

وکاء/۶/۵۵۴

وکر/۳/۱۵۴

وکز/۱۸/۲۲۲

وکواک/۹/۵۷۴

وکوکه/۱۰/۵۷۴

ولا/۴/۵۳۸

ولا/۳/۵۳۸

ولات/۵/۱۲۳

ح/ص

ولات/ ١٥/ ٤٢٨

ولايت/ ١/ ٥٤١

ولايت/ ١٨/ ٥٤٠

ولوع/ ٦/ ٦٧٣

ولوف/ ١٤/ ١٣٠

ومضان/ ١٢/ ٢٧٥

وموض/ ١٤/ ٦١٧

ونيه/ ١٩/ ١٦٦

ونيه/ ٧/ ٤٢٦

ونيه/ ٩/ ٢٥٠

وهاد/ ١١/ ١٥٤

وهاد/ ١١/ ٦٣٤

وهق/ ١٨/ ٦٥٣

وهله/ ١١/ ٥٥٣

وهين/ ١٥/ ١٥٢

وهين الدّعائم/ ٦/ ٥٢٣

ه هائج/ ١٦/ ١٥١

هائل/ ٧/ ٥٥٧

هائله/ ٢٣/ ٦١٧

هائم / ۱۱ / ۶۷۳

هادی / ۹ / ۵۳۶

هاطله / ۲۰ / ۶۱۷

ح / ص

هافت / ۴ / ۵۲۴

هالك / ۴ / ۲۱۲

هاله / ۳ / ۲۶۵

هامه / ۹ / ۳۹۷

هاويه / ۱۴ / ۳۱۶

هتار / ۵ / ۲۱۱

هبرزي / ۷ / ۴۷

هبنك / ۱۵ / ۱۱۰

هبهبي / ۴ / ۴۷۱

هبوات / ۲۲ / ۳۶۵

هبوب / ۴ / ۲۰۱

هبوب / ۳ / ۲۰۱

هبوب / ۱۷ / ۵۸۱

هبوب / ۱۶ / ۵۱۰

هبوه / ۱۶ / ۲۰۰

هتك / ۶ / ۱۴۵

هتک / ۱۷ / ۴۷۱

هتک / ۱۳ / ۴۷۶

هجا / ۷ / ۵۵

هجمه الشتاء / ۷ / ۲۲۰

هجول / ۳ / ۵۴

هجوم / ۱۰ / ۶۷۰

هدم / ۱ / ۴۷۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۴۲

ح / ص

هدم / ۱۷ / ۴۹۹

هدم / ۳ / ۴۷۷

هدود / ۷ / ۳۴۰

هدود / ۸ / ۳۴۰

هزات / ۷ / ۲۰۳

هزاج / ۲۰ / ۲۰۵

هراس / ۱۶ /

هراس / ۱۷ / ۴۹۶

هراز بر نشاختن / ۱۰ / ۶۳

هرب / ۹ / ۳۴۰

هرثمه / ۱۱ / ۳۴۰

هرجایی / ۱۴ / ۸۱

هرماس / ۱۱ / ۱۰

هرمان / ۱۵ / ۳۶۸

هرمان / ۳ / ۶۴۴

هرمانی / ۲ / ۴۸

هزه / ۲۳ / ۱۰

هرهفت / ۷ / ۲۵۷

هرهفت / ۳ / ۳۷۲

هری / ۱۴ / ۲۷۶

هزار / ۸ / ۴۷۲

هزار تابه / ۱۷ / ۳۱۵

هزار تابه / ۵ / ۴۶۵

ح / ص

هزاردستان / ۷ / ۷۶

هزال / ۲ / ۶۲۲

هزّت / ۱۹ / ۱۴

هزّت / ۵ / ۲۰۵

هزّت / ۱۰ / ۳۴۰

هزّت / ۸ / ۳۹۸

هزج / ۱۷ / ۸۳

هزج / ۲ / ۲۹۳

هزیمت / ۵ / ۵۰۴

هسم / ۱۴ / ۴۷۷

هشاشه / ۴ / ۴۷۹

هشت دهان / ۱۴ / ۹۲

هشم / ۱۳ / ۴۷۷

هشنگ / ۲ / ۳۵

هصر / ۱۶ / ۱۶۹

هصم / ۱۶ / ۴۷۷

هصور / ۷ / ۳۵۳

هضاب / ۲۲ / ۳۰۱

هضم / ۱۵ / ۴۷۷

هطل / ۱۴ / ۵۴۸

هطل / ۳ / ۶۱۳

هطلی / ۶ / ۶۱۳

هفت جوش / ۶ / ۴۳۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۴۳

ح / ص

هفت خط / ۳ / ۳۲۶

هفتورنگ / ۱۱ / ۳۷۳

هفوات / ۲۳ / ۳۶۵

هفوات / ۲۴ / ۵۸۹

هلال / ۱۴ / ۴۳۸

هلال / ۵ / ۴۸۶

هلال / ۲۰ / ۶۲۰

هلالی / ۱ / ۶۲۲

هلاهل / ۴ / ۵۶۴

هلاهل / ۳ / ۵۶۴

هلقام / ۱۵ / ۵۱۸

هلیله / ۴ / ۹۰

هم / ۸ / ۵۹

همادی / ۴ / ۴۹۱

همام / ۱۲ / ۱۰۶

همای / ۱۲ / ۲۷۱

همزه استفهام / ۱۷ / ۵۶۸

همزه خنجری / ۱۴ / ۲۲۴

هملاج / ۱۷ / ۲۲۸

همم / ۱۳ / ۱۰۶

هموم / ۱۴ / ۱۰۶

هموم / ۵ / ۶۱۷

هموم / ۱۵ / ۱۰۶

ح / ص

همیان / ۷ / ۶۵۴

همیان عین / ۶ / ۶۵۴

همید / ۱۰ / ۵۷۸

هند / ۱۱ / ۴۶۷

هند / ۱۸ / ۵۰۴

هندس / ۷ / ۴۳۵

هندوانه ابو جهل / ۱۶ / ۴۴۱

هندوس / ۱۳ / ۴۵۲

هندیّه / ۸ / ۲۳۹

هنگ / ۵ / ۴۸

هنگام / ۱ / ۲۷۳

هوا / ۱۴ / ۴۳

هوا / ۱۵ / ۴۳

هواجر / ۸ / ۳۱۷

هواجس / ۲۰ / ۱۴۹

هواجس / ۲۱ / ۲۸۴

هواجس / ۴ / ۶۹۰

هوادات / ۳ / ۵۱۱

هوازن / ۵ / ۴۵۵

هواشات / ۱۴ / ۶۴۳

هواضب / ۱۳ / ۴۱۴

هوام / ۶ / ۵۶۴

هواهی / ۲۹ / ۴۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۴۴

ح / ص

هوج / ۱۵ / ۳۰۷

هوجاء / ۴ / ۵۴

هوجاء / ۱۴ / ۳۰۷

هوجاء / ۱۰ / ۵۸۳

هور / ۷ / ۲۷۳

هور / ۱۲ / ۳۸۸

هورات / ۳ / ۹۶

هوه / ۱۴ / ۳۳۸

هياج / ۱۳ / ۳۰۷

هياج / ۱۳ / ۲۰۰

هيجاء / ۶ / ۵۵

هيجاء / ۱۴ / ۲۰۰

هيجاء / ۷ / ۲۲۴

هيجاء / ۱۲ / ۳۰۷

هيره / ۷ / ۵۴۶

هيش / ۱۳ / ۶۲۶

هيف / ۱ / ۳۱۷

هياكل / ۱۹ / ۵۲

هياكل / ۵ / ۵۱۹

هياگر / ۴ / ۵۱۹

هياج / ۲ / ۲۶۰

هيا / ۸ / ۳۹۹

هياوب / ۵ / ۲۰۱

/

ح / ص

هيولى / ١٢ / ٨

هيولى / ٢٥٩ / ١٥

ى يار غار / ٧١٦ / ٣

ياسا / ٢٧٥ / ١٤

ياسج / ٦٢٩ / ١٣

يافوخ الليل / ٣٣٥ / ٨

ياقوت حمرا / ٤ / ١١

ياقوتى / ١٩٦ / ١٥

ياكند / ٣ / ١٩

يال بستن / ٤٣٦ / ١٥

ياس / ١١٣ / ١٩

يباب / ٢٠٩ / ٨

يبات / ٢٠٩ / ٧

بيروح الصنم / ٩١ / ٧

يخنى / ٣٠٩ / ٣

يد / ٥٢٠ / ٢١

يراع / ٤٥ / ٢

يراع / ١١٦ / ٢٧

يراعه / ٧٥ / ٣

یراغ / ۱ / ۴۵

یرقان / ۹ / ۸۹

یرقانی / ۳ / ۲۲۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۴۵

ح / ص

یزک / ۱۵ / ۳۳۲

یسار / ۱ / ۱۵۲

یسار / ۲ / ۱۵۲

یسار / ۱۷ / ۶۶۵

یساقچی / ۹ / ۵۷۶

یساقچیان / ۱۴ / ۴۶۷

یسر / ۳ / ۴۷۵

یسیر / ۱۳ / ۶۳۷

یسیر / ۹ / ۶۵۷

یسیر / ۷ / ۶۵۷

یعار / ۱۸ / ۹

یعوب / ۲۱ / ۴۱

یعقوب / ۴ / ۵۳۶

یقاع / ۱۵ / ۶۷۰

یقق / ۲۹ / ۱۱۹

يكتا جامه / ۳ / ۶۴۰

يكران / ۱۶ / ۱۸۶

يكران / ۱۹ / ۲۰۱

يكران / ۱۰ / ۴۳۵

يكران / ۲ / ۷۰۸

يكران / ۱۲ / ۷۱۶

يك شبه / ۲ / ۲۵۸

يك قلم / ۱۰ / ۳۵

يك قلم / ۲۱ / ۱۱۳

ح / ص

يلمع / ۱۵ / ۶۷۳

يلمعی / ۱۴ / ۱۸

يّم / ۲۴ / ۱۸

يّم / ۱۰ / ۶۰

يّم / ۱۲ / ۴۲۷

يّم / ۱ / ۴۹۰

يّم / ۷ / ۴۹۴

يّم / ۵ / ۵۸۵

يمن / ۱۶ / ۶۶۵

يمین / ۱۸ / ۱۸۱

یمین / ۶ / ۴۱۶

یمین / ۱۱ / ۴۲۱

یمین / ۹ / ۷۱۰

ینابیع / ۲۲ / ۱۵۳

ینابیع / ۲۲ / ۳۶۷

ینبوع / ۱ / ۶۲۸

ینکچری / ۱۱ / ۳۱۵

یوح / ۲۱ / ۱۵

یوز / ۱۸ / ۱۹۸

یوم اسود / ۱۳ / ۵

یوم الصّباح / ۱۵ / ۴۶۸

یهماء / ۲۳ / ۴۷

یهمور / ۲۲ / ۴۷

استدراک

استدراک

دوست فاضل ارجمند آقای دکتر امیر حسین یزدگردی که در طی تصحیح نفثه المصدور مآخذ امثال آن کتاب را با مراجعه به کتابهای متعدد معرفی کرده اند، پس از وقوف بر فهرست امثال این کتاب، برای بعض امثال مآخذ دیگری ذکر فرمودند.

هر چند شیوه نگارنده در تصحیح این کتاب اقتضای بر ذکر یک مآخذ مورد اطمینان بوده است، و در مقدمه کتاب حاضر نیز باین موضوع اشاره کرده ام، لیکن دریغ دانستم که این یادداشت ها را نادیده بگیرم، و اینک بعنوان استدراک برای مزید استحضار خوانندگان محترم درج می شود.

إذا جاء القضاء ح ۱۱ ص ۵۶۴

آدم تو نیستی کور از نظر لیک اذا جاء القضاء عمی البصر (مثنوی نیکلسن ج ۴ ص ۲۹۷ بیت ۳۳۲)

السّلامه احدی ... ح ص ۱۹۵

مناسب است با مضمون بیت:

ایابک سالما نصف الغنیمه و کلّ الغنم فی النّفس السّلامه العجب کلّ العجب ... الخ ح ۳ ص ۲۳۳

علاوه بر مجمع الامثال در «الفاخر» تالیف ابی طالب مفضل بن سلمه بن عاصم (طبع مصر ۱۳۸۰ هـ ۱۹۶۰ م) ص ۲۵۴ با تفصیلی تمام در باب قائل و داستان آن آمده است. صورت دیگر این مثل چنین است: عش رجبا تر عجا. الفاخر، ص ۶۵ و مجمع الامثال و نفائس الفنون فن دوازدهم در علم امثال ص ۶۵.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۴۷

و جای بجای در کتب ادب فارسی بدان استشهاد شده رک: نفته المصدور ص ۲ و جهانگشای جوینی ج ۱ ص ۱۰۸ و مناسب است با مضمون مثل عش تر ما لم تر (مجمع الامثال)

العود احمد. ح ۱۱ ص ۲۴۳

علاوه بر مجمع الامثال، حریری نیز در مقدمه چهل و پنجم خود که به (الزّملیه) موسوم است در ص ۵۶۱ آورده است

عرقوب یمامه. ح ۱۰ ص ۹۶

علاوه بر مجمع الامثال، رجوع شود به عیون الاخبار (طبع مصر ج ۳ ص ۱۴۷) کتاب الحوائج. معجم البلدان ذیل (یترب) ج ۸ ص ۴۹۷. خزانه الادب بغدادی.

انوار الربیع ص ۵۴۲. ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب ص ۱۰۲ و ۱۰۳. المزهر سیوطی ج ۱ ص ۴۹۵. شرح المفصل لابن یعیش ج ۱ ص ۱۱۳ و دیوان الصبابة ج ۲ ص ۱۲ قد بلغ السّیل الزّبی و جاوز الحزام الطّیین. ح ۳ ص

علاوه بر مجمع الامثال رجوع شود به:

زهر الآداب ج ۱ ص ۳۷. کتاب الامثال ص ۴۷. جمهره الامثال ص ۵۸. العقد الفريد ج ۳ ص ۱۲۱. نهایه الارب ج ۳ ص ۱۴. شرح شافیه ابن الحاجب القسم الثاني و هو خاص بشرح الشواهد ص ۲۹۴. الفائق زمخشری ج ۱ ص ۵۲۲. المستطرف ج ۱ ص ۳۴.

جمهره رسائل العرب ج ۱ ص ۳۱۲ و ۳۱۳. نفائس الفنون فن دوازدهم در علم امثال ص ۶۱ و ۶۰. شرح مشکلات دیوان انوری ص ۸۹. حواشی دیوان انوری ج ۲ ص ۱۱۰۴.

کما تکیل تکال. ح ۸ ص ۱۶۹.

ظاهرا مستفاد است از مضمون: «بدان پیمانہ ای که بیمایید برای شما خواهند پیمود»

انجیل متی باب هفتم فقره ۳ و مناسب است با مضمون این بیت حریری

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۴۸

و کلت للخلّ کما کال لی علی وفاء الکیل او بخسه مقامات حریری مقامه چهارم ص ۳۶. نظیر: و کال علیه مثل مکیاله (شرح یمینی ج ۱ ص ۲۰۹)

لا بدّ للمصدور ان ینفث ح ۵ ص ۶۷۸

علاوه بر مجمع الامثال، رک: نهایه الارب ج ۲ ص ۱۰۶. عقد الفريد. ج ۲ ص ۲۸۴ الحيوان جاحظ ج ۱ ص ۹۴

لقد ذلّ من بال... ح ۱۵ ص ۲۵۱

بیت از راشد بن عبد ربه السلمی است (جامع الشواهد ص ۳۷)

لکلّ مقام مقال. ح ۷ ص ۵۱۱ علاوه بر مجمع الامثال، رجوع شود به مقامات بدیع الزمان. مقامه الجاحظیه. المستطرف ج ۱ ص ۳۵. الحيوان جاحظ ج ۱ ص ۹۳ و للناس فيما يعشقون مذاهب. ح ۱۸ ص ۱۵۰

این مصراع که خود در حکم ارسال المثلی است، عجز بیتی

است از ابو فراس الحمدانی و صدر آن چنین است.

و من مذهبی حبّ الدّیّار لأهلها ...

(دیوان ابی فراس الحمدانی طبع بیروت ۱۹۰۰ میلادی ص ۹۳. ایضا همین دیوان طبع بیروت ۱۹۵۹ میلادی ص ۳۵، و طبع مصحح سامی الدّهان ج ۲ ص ۳۰) و التمثیل و المحاضره ص ۲۱۱.

شیخ عیسی بن حسین بن شجاع النجفی این مصراع را چنین تضمین کرده است:

كذاك عشقت العلم والجود والتقى وللناس فيما يعشقون مذاهب (سلافه العصر فی محاسن الشعراء لكلّ عصر ص ۵۶۹) رك: دیوان الصبابة ج ۱ ص ۷۳، حاشیه تزیین الاسواق بتفصیل اشواق العشاق

یصبح ظمآن ... ح ۱۰ ص ۶۷۶

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۴۹

مناسب است با مضمون بیت عربی

اری ماء و بی عطش شدید و لکن لا سیل الی الورود کلیله و دمنه ص ۱۰۲ چاپ ششم. مرزبان نامه چاپ تهران ۱۳۱۷ ص ۲۴
انتهی

توضیح: در ص ۱۸۶ ح ۱۳ کلمه بستام بنقل از برهان (مرجان) معنی شده این کلمه محرف بسام است، که صیغه مبالغه عربی است و در بیت امیر خسرو آمده است، سپس کلمه تحریف شده و فرهنگ نویسان آن را بغلط بستام خوانده و مرجان معنی کرده اند.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹